# نادرنامه

نشریهٔ

## انجمن آثار ملی خراسان

نگارش

محمدحسین قدوسی

حق طبع و تقلید محفوظ و مخصوص مؤلف است

فروردین ۱۳۳۹ هجری شمسی

چاپ چاپخانهٔ خراسان

بسمه تعالی

## سرآغاز

### بنام خدای جهان آفرین

باعرض سپاس بی قیاس بدرگاه ایزد متعال و درود فراوان برپیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) و درپرتو عنایات علیحضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه این کتاب برای نخستین بار درسال ۱۳۳۹ هجری شمسی انتشار یافت که نسخه های آن دراندک مدتی به اتمام رسید .

اینک باگذشت چندین سال از اولین چاپ ومراجعه روزافزون علاقه مندان به مطالعه آن پس ازجلب نظر انجمن آثار ملی ایران وکسب اجازه وموافقت بازماندگان شادروان محمدحسین قدوسی مؤلف کتاب اقدام به تجدید چاپ آن نمود که امید است ازلحاظ جمع داشتن بسیاری از حقایق بیش ازپیش سودمند واقع افتد وفرزندان برومند این کشور درحفظ مفاخر گذشته وآشنائی باتاریخ تمدن وفرهنگ کهن سال ایران توفیق شایسته حاصل نمایند .

بمنه وکرمه

انجمن آثار ملی - خراسان

**بنام خدای یکتای دانا و توانا**

## دیباچـه*

حق‌شناسی وسپاسگزاری ازخدمتگزاران کشوروبزرگان‌ودانشمندان دینی ومیهنی مرز و بوم عزیزایران همواره از غرائز وخصائص ذاتی ایرانیان بوده و هست . ملل بزرك جهان ، تجلیل و تکریم و زنـده داشتن نام مردان بزرك تاریخ را از مسائل مهمهٔ ملی می‌دانند زیـرا برای تربیت و پرورش احساسات دینی و ملی جوانان راهی بهتر ازآموختن تاریخ نیاکان واطلاع از سرگذشت راد مردان و پاسداران استقلال وطن نیست .

ازسال ۱۳۰۱شمسی،به سائقهٔ علاقه به‌آثاردینی وملی کشور،جمعی ازرجال دلسوز و دانش پرور کشور برای حفظ و نگهداری اینگونه آثار که از نیاکان با افتخار ما باقی وبرجا مانده و برای بزرگداشت نام با عظمت بزرگان مذهبی وشخصیت‌های علمی وملی وادبی، گرد هم‌آمده بنام انجمن‌آثارملی کوشش‌های شایسته‌ای نموده‌اند مانند اقدام به‌ساختمان‌آرامگاههای فردوسی‌طوسی وسعدی و حافظ و ابوعلی سینا و تعمیرآثار و ابنیه تاریخی اصفهان و امثال‌آن .

چـون آرامگاه نادر شاه افشار کـه یکی از برگزیده‌ترین زنده‌کنندگان استقلال و قومیت سرزمین ایران بود، براثر تحولات و بی‌سر و سامانی کشور به صورت نامناسبی در آمده بـود درسال ۱۳۲۸خورشیدی انجمن آثار ملی با مجاهدات انجمن‌آثارملی‌خراسان دست به‌کارمقدمات ساختمان‌آرامگاه مناسبی جهت او گردید و این منظور عملاً ازآبان سال ۱۳۳۵آغاز شد و اکنون پایان پذیرفته است .

نادر شاه از مردان بزرك تاریخ بوده و مورخین دنیا او را از لحاظ نبوغ جنگی در ردیف اسکندر وتیمور وناپلئون و فردریك میدانند . جنگهای او از شگفتترین وقایع جنگی جهان است . با توجه به اوضاع زمان کشوریکه دچار

---

* این دیباچه در سرآغاز چاپ نخستین کتاب در فروردین ۱۳۳۹ شمسی از طرف شادروان محمد حسین قدوسی مؤلف آن نگاشته شده است .

سرشکستگی و زبونی شده بود بهمت و فداکاری و استقامت این مرد دلاور بـا سرعتی معجز آسا بمنتهی درجهٔ قدرت و عظمت رسید .

شرح دوران زندگی وصفحات تاریخ حماسه آفرین این فرزند ایران زمین، همت وعزم آهنین و پیشرفت و پیروزی‌های اودر نبردهای خونین تا بدانجائیکه پرچم پیروزی ایران را بر فراز بحرین و قندهار و کابل و غزنین و هندوستان و تـرکستان و داغستان تا دریای عمان بـرافراشت هر ورقش دفتری است از افتخارات کشور عزیز ما ایران .

بلند همت مردیکه ازشمال خاوری ایران قیام نمود وبا دیدهٔ غیرت وتعصب مذهبی ووطنخواهی، اوضاع هرج ومرج کشور، ازهم گسیختگی ارکان حکومت و دولت را می‌نگریست، چنان رستاخیری بپا کرده و کمر همت بر میان بسته و شمشیر ازنیام کشیده و قیام دلاورانه‌ای نمود که لرزه بر ارکان امپراطوری‌های دنیای آن روز افکند .

## سبب تألیف کتاب

نگارنده که مقیم مشهد هستم و سالها ازمشاهدهٔ آرامگاه این رادمرد ایران مخصوصاً در مواقعی که با بعضی از سیاحان خارجی بـدانجا می‌رفتم با نهایت تأسف درمقابل خارجیان شرمنده میشدم ، برای تجدید بنای آرامگاه به مقامات مربوطه پیشنهادهائی داده و دنبالـهٔ آن خـدمتگذاری ناچیزی را در جریان ساختمان بـرعهده داشتم . در ضمن چندکتابی کـه از تاریخ نـادری مطالعه میکردم چون به نقائص و اختلافات تاریخی برخـورد نمودم برآن شدم دراین موقع کـه آرامگاه او با بهترین وضعی تجدید میشود تاریخی کـه جامع تمام تواریخ باشد بدون هیچگونه اعمال نظر و عقیده و صرفاً ازنظر تاریخ‌نویسی و بدست‌آوردن وقایع حقیقی تاریخی آنچه بوده‌است بنویسم. خوشبختانه انجمن آثار ملی مرکزی و انجمن آثار ملی خراسان مرا در این امر تشویق و یاری نمودند و از زمانیکه باین کار مشغول بودم در دو سال اخیر منحصراً تمام وقت خود را صرف نموده و با مسافرت‌های مکرر به درگز و کلات و صفحات شمالی خراسان و کشورهای پاکستان و هندوستان و مراجعه به کتابخانه‌های خراسان

## چهار

و تهران و راهنمائی‌های فضلا و دانشمندان بـا جهد بسیار و استمداد از روح مقاوم و عزم ثابت آن راد مرد تاریخ اینك موفق به انجام آن گردیدم .

با یـاد خیر از محمدکاظم و طلب آمـرزش برای میرزا مهدیخان وقایع نگار عصر نادر که مـؤلف تاریخ نادر و شاید نام کتابشان نادرنامه بوده (مرحوم رشید یاسمی و آقای سهیلی خوانساری مینویسند : که معلوم نیست نادرنامه اسم اصلی کتاب تاریخ محمدکاظم و یا تاریخ میرزا مهدیخان که معروف است بـه جهانگشا باشد و گویا نسخهٔ تاریخ محمد کاظم کـه عده‌ای از مورخین از آن استفاده نموده‌اند فعلا وجود ندارد) نام کتاب را «نادرنامهٔ» نهادم.

## بحث

در سالهای اخیر که بتدوین کتاب و مطالعهٔ کتـب تاریخی مورخیـن ایرانی و غیر ایرانی عصر نادرشاه و کتابهائی که بعدها نوشته شده اسـت اشتغال داشتم و یا ضمن مذاکراتی که با اشخاص دربارهٔ شخصیت نادر بـه میان میآمد متوجه شدم بعضـی از مورخین و اشخاصی که تحقیق کافـی نکرده‌اند عقاید و نظریات مختلفی دربارهٔ نادرشاه دارند برآن شدم که در این دیباچه نظریات آنان را مورد بحث قرار دهم . برای روشن شدن حقایق تاریخی و رفع هرگونه ابهامی باکمال بی‌نظری و قضاوت منصفانه مطابق مدارك تاریخی (که دراین کتاب کاملا تشریح‌شده است) تذکراتی دهم تا شاید مفید و پسندیده آید .

۱ـ عده‌ای معتقدند که نادرشاه در دوران جوانی مردی متعدی بـوده است باید دانست در آن اوقات که صفحات شمالی خراسان همواره مـورد تهاجم طوایف ازبك و تاتار بوده و از صحاری خشك بمناطق پر نعمت و سبز و خرم دشت اتك و درگز و قوچان و بجنورد تجاوز کرده و با کشتار زیاد وبدست آوردن غنایم و اسیر بمحل‌خود مراجعت مینمودند . سلاطین صفوی برای جلوگیری از تجاوز آنان ایلات سلحشور نقاط دیگر کشـور را (ازجمله ایل‌افشار) بدان‌نواحی کوچ میدادند . نادریکه دراوان جوانی

صدماتی از آنها دیده و مدتی در اسارت متجاوزین بسر برده و مادرش که مورد علاقهٔ زیاد او بود در اسارت جـان سپرده است . بدین جهت بـرای کوتاه کردن دست آنها و ایجاد امنیت و رفاه مردم سرزمین خود مجبـور بود که قوای کافی داشته باشد . در نتیجه ملاکین وحشمداران محلی باید باو کمك میکردند تا بتواند با تحمل مشقات طاقت‌فرسا و زد و خورد های متوالی ریشهٔ فساد و شر اشـرار غارتگر را از بن برکند ، تـا آنجا کـه شجاعت و شهامت او زبان‌زد دشمنان گردیده و آن منطقه از وجود طاغیان صاف و امنیت حکم‌فرما شد . این رویه معمول سایر مناطق ایران نیز بوده و در هر محل متمکنین با جمع‌آوری پول تجهیز قوا مینمودند تا برای حفظ امنیت و رفاه اهالی وسایل مدافعه تهیه نمایند . افسانه‌ها و حکایاتی از آن زمان در میان مردم شمال خراسان باقی مانده (در فصل افسانه ها منـدرج است) که منجمله حکایت بز ماده و پیرزن دلیل است براینکه نادر برفـع ظلم از اهالی آن منطقه اهتمام داشته . بنابرین چنین‌بنظر میرسد که نادر در دوران جوانی مردی متجاوز و متعدی نبوده است .

۲ـ بعضی در مذهب نادر باینکه سنی یا شیعه بوده تردید دارند ولـی به دلائلی که در این کتاب ضمن وقایع تاریخی مسطور است میرساند که نادر شیعی مذهب بوده . از آنجمله سجع مهریستکه در اوان زمامداری خراسان و قبل از سلطنت در ذیل اسناد و مخصوصـاً وقفنامه‌ایکه برای آرامگـاه خود درمشهد نوشته است : «لافتی‌الاعلی لاسیف‌الا ذوالفقار ـ نادر عصـرم ز لطف حق غلام هشت و چار» دیده میشود .

اینکه نادرشاه از ابتدای زمامداری و سلطنت با رویه و سیاست صفویـه دائر بتولید اختلاف و ایجاد نفاق بین شیعه و سنی (در فصل دوم این کتاب مذکور است) مخالفـت تمام داشته و با مبارزهٔ شدید اهتمام برفع ایـن اختلافات مینموده دلیل شیعه نبودن او نیسـت . نادر میخواست با ایجـاد اتحاد بین شیعه و سنی جامعهٔ اسلامی را تقویت کند و بقول مورخین اگـر بانجام این مقصود که اهل تسنن مذهب شیعه رامانند مذاهـب چهار گانهٔ تسنن از خود بدانند نائل و موفق میگردید ، ملل اسلامی قدرت بیشتـری

داشته و مقام عالیتری در جهان احراز میکردند . بدیهی است عده‌ای از رؤسای شیعه که با تعصبات عهد صفویه خو گرفته بودند و رفتار نادر با بعضی از آنان خشونت‌آمیز بود . در خفا و پشت پرده باوی خصومت ورزیده و نهانی مردم شیعه متعصب را نسبت باو بدبین ساخته و او را غیر شیعه جلوه میدادند . (برای اثبات بیشتر بتاریخ مراجعه شود) از این جهت بود که بعضی دربارهٔ مذهب نادر اظهار تردید نموده‌اند .

۳ـ شاید بعضی مورخین نادر را دربارهٔ نابینا کردن فرزند ارشدش رضاقلی‌میرزا خاطی بدانند ولی با دلائلی که‌نادر راجع بسوء ظن نسبت بپسرش دردست داشت باید تصدیق کرد که‌از نظر نادرتا پس از نابیناکردن فرزندش بروی محرز و مسلم بوده که پسرش باو قصد خیانت داشته وقایع تاریخی میرساند که‌هرکس بجای نادر بود چنین میکرد زیرا : ۱ـ بانصایح و دستور های مؤکدی که نادر در بهار سفلی بوی داده بود که در اصول مملکتداری و حفاظت کامل طهماسب میرزا و اولادش که در سبزوار زندانی بودند مراقبت کند و همچنین از عزل ولات و حکامیکه نادر بکار گماشته خودداری نماید و در امور مهمهٔ مملکتی باریش سفیدان بمشاوره پردازد واز زندگانی‌با تجمل و دربار سلطنتی احتراز جوید . رضاقلی‌میرزا برخلاف دستور پدر عمل کرد و اعمال خلاف او بنادر (زمانی که در هندوستان بود) گزارش داده میشد . ۲ـ نادر ضمن گزارش فتوحات خود در هند به پسرش دستور داد ویرا هنگام مراجعت از هند در هرات ملاقات نماید . رضاقلی نیز تخلف کرده و با انتظاری که پدرش برای ملاقات او در هرات داشت نیامد . ۳ـ در قره تپه که پدرش را ملاقات نمود چون نادر دستگاه تجمل او و سپاهش را دید بسیار برآشفت و خبر قتل طهماسب‌میرزا و اولاد ش‌و مخصوصاً خواهر او که زن پسرش بود نادر را از فرزند دل سرد و بدگمان و رنجیده خاطر کرد . ٤ـ هنگامی که در بخارا دو دختر ابوالفیض‌خان پادشاه بخارا را برای پسر و برادر زاده‌اش نامزد نمود استنکاف رضاقلی میرزا از ازدواج با دختر بزرگتر و اظهار تهدیدآمیز او نادر را بیشتر ظنین ساخت . ۵ـ تیراندازی بنادر در سواد کوه مازندران و

بدست نیامدن مرتکب تیراندازی و مخصوصاً القاآت حکامی مانند محمد تقی‌خان شیرازی والی فارس که مورد علاقهٔ نادر بودند و رضاقلی میرزا در غیاب نادر نسبت بآنها بدرفتاری کرده بود در نادر تأثیر فراوان داشت ٦ـ تا بدست آمدن مرتکب شلیك تیر بنادر که یکسال بطول انجامید نادر یقین حاصل کرد که پسرش در اینکار دست داشته است . ۷ـ وقتی که مرتکب پیدا شد با اینکه مکرر میگفت کسی او را تحریك نکرده . همینقدر که نادر باو گفت اگر راست بگوئی ترا نخواهم کشت . مرتکب برای نجات خویش بدروغ گفت تحریك رضاقلی میرزا بوده است . ۸ـ رضاقلی میرزا از آنجائی که مردی شجاع و متهور بود و یقین داشت که پدرش با علاقهٔ پدر فرزندی هیچگاه مجازات سختی دربارهٔ او روا نمیدارد در اثبات بی تقصیری خود آنطور که باید و شاید اهتمام نمیورزید و با ایستادگی کامل و غرور جوانی میگفت من هرگز چنین خیانتی را به پدرم نکرده و نمیکنم ۹ـ هیچیك از درباریان در مقابل رفع بدگمانی نادر نسبت به فرزندش در مقام دفاع و تبرئهٔ وی بر نمی‌آمدند . بنابرین با این دلائل که در تاریخ به تفصیل مذکور است و رضاقلی میرزا بهیچوجه در فکر خیانت به پدرش نبوده و در سوء قصد شلیك بطرف نادر کوچکترین اطلاعی نداشته و کاملا بی‌تقصیر بود . نمیتوان نادر راتا قبل از عمل مجازات خطاکار قلمداد نمود

٤ـ معدودی از مورخین لشکرکشی نادر را به هندوستان تجاوز وحمله و کشورکشائی دانسته‌اند . چون‌این‌موضوع‌ازمسائل **شابان‌توجه**و بررسی کامل است برای اثبات خلاف این نظریه و روشن ساختن باینکه لشکرکشی نادر به هندوستان منحصراً برای تنبیه افاغنهٔ متجاوزی که غنائم ایران را بدان نواحی برده‌اند ونیز گوشمالی درباریان گستاخ هند که به نامه های نادرشاه و سفرای ایران توجه و اعتنائی ننمودند بود . ناگزیر به توضیحات تاریخی زیر مبادرت میشود :

شاه‌سلطان حسین‌صفوی که‌درسال ۱۱۰٦ هجری‌قمری (۱٦۹٤ میلادی) به پادشاهی رسید دولت صفویه راه تنزل را می‌پیمود . گرگین‌خان گرجی

به حکومت قندهار که یکی از سیزده ایالت ایران بود مأمور گردید . ولی سوء رفتار او موجب شکایت افغانها شد . افغانها آریائی هستند و بعضی از مورخان آنان را از طوایف خزر شناخته‌اند که امیر تیمور از نواحی شیروان (شروان) به قندهار کوچ داده است .

از جمله طوایف مشهور افغان غلجائی یا غلیجه‌ای و یا غلزدئی است که مسکن آنان در قلات (معرب کلات) میانهٔ غزنین و قندهار میباشد . این فرقه خود را از آل علی علیه‌السلام میدانند و مردمانی کوهستانی و شجاع و از پیروان سنت و جماعت و در مذهب متعصبند . طایفهٔ ابدالی نیز از طوایف ایرانی و دارای همان خصائص غلیجائی هستند که در نواحی هرات مسکن داشتند . گرگین خان با قوای گرجی در قندهار و زمینداور و بست و شال و مستنك و فوشنج و قلات غلجائی و قلات بنچارهٔ بلوچ و گرشك تا سرحد فراه و اسفزار مستقر میگردد . چون گرجیان اصلاعیسوی و تازه باسلام درآمده بودند حکومت او برآن ناحیه ناگوار بود . به سبب اختلافات مذهبی به مسلمانان ایالت قندهار بی‌عدالتی میشد و آنچه «میرویس» ، (امیرویس) بگرگین خان بیگلربیگی تظلم میکرد وی نپذیرفته و حمل بر نافرمانی و طغیان او مینمود . این بود که افغانها از حکومت صفوی و قزلباش متنفر شدند ، تا اینکه افغانان بستوه آمده و میرویس را که سری پرشور داشت در سال ۱۱۱۱ هجری (مصادف با سال فوت علامه ، محمد باقر مجلسی) باصفهان فرستادند تا مظالم بیگلربیگی‌را بعرض پادشاه صفوی برساند .

«میرویس» در اصفهان از زیارت شاه محروم گردیده و وزراء هم بعرضحال او توجه ننمودند . در این میان گرگین خان بدربار صفوی گزارش داد و میرویس را ببدی یاد کرده کشتن یا زندانی شدن او را خواستار شده بود .

میرویس بوسیلهٔ «محمدآقا خواجه‌سرا» که ناظر بیوتات و پیشکار پادشاه بود با پیشکشهائی خود را بی‌تقصیر جلوه داد ولی چون دادرسی ندید بمکه رفت و در سال ۱۱۱۲ باصفهان بازگشت و اختلال امور دولت

را دریافته از طریق کرمان بقندهار آمد و افغانها را از ضعف دربار صفوی آگاه ساخت . میرویس از اوضاع سلطنت ایران دانست که امراء و سران سپاه براثر طول آرامش کشور جنك نادیده و از قواعد جنك و سپاهیگری و ملکداری عارند و فهمید که اگر کسی اندك تدبیر و مختصر شجاعت و دلیری داشته باشد میتواند به تسخیر بلاد ایران بپردازد .

گرگین خان از رفتار میرویس ناراضی بود ولی با سفارشنامه هائی که از وزیران و متنفذان درباری برایش فرستاده بود نمیتوانست بی‌موجبی او را آزار برساند باوی بمدارا رفتار مینمود . میرویس با اجازهٔ بیگلربیگی بـه قلات که پنج شش منزلی قندهار و مسکن او بود رفت .

میرویس باسران طایفهٔ غلجائی کدازعشیرهٔ او و از طوایف‌دیگر افغان کسانی که به شجاعت موصوف بودند عهد کرد که در خیر و شر و سـود و ضرر شریك و یکسان باشند . پس از چندی بقندهار بازگشت ولی در خفا با جماعت کاگری هم پیمان شد . ایشان هم از طوایف افغانی و در حوالی فوشنج و شرج رباط (ناحیهٔ شرقی قندهار) ساکن بودند . در این وقـت میرویس بطایفهٔ کاگری پیغام فرستاد تا سر بشورش و فساد بردارند و آنان نیز شورش نمودند . ازطرفی بحاکم گفت که ایشان مردمی شریر و مفسدند و باید بقلع و قمع آنان پرداخت و سپاهیان برآنان حمله نمایند . گرگین خان نیز چنین کرد و سرداران افغانی و بلوچ را احضار نمود و نیمی از سپاه خود را که قریب دو سه هزار تن بودند سان داده و بقیه را هم کـه سه‌چهار هزار سپاهی مستعد کارزار بودند فرمان دادتا آمادهٔ حرکت باشند بنابرین نیمی از سپاهیان حاکم به جنك مشغول شدند و میرویس کوشید تا میان سپاه تفرقه اندازد . سپس خود شبانگاه برگرگین خان که با تنی چند غیرسپاهی بودشبیخون زده واو را دستگیر نمود . بلافاصله‌بدست مرادخان افغانی که زندانی حاکم و مردی خنثی بود به قتل رسید و اسباب ویـراق و لباس فوج گرگین خان را بکسان خود داده و به هیئتی که گرگین خان بود خویش را آراسته و متوجه قندهار شد و آن شهر را بدین حیله تصرف کرد . چون این خبر به (الکساندر میرزا) فرمانده نیروی گرگین خان

رسید با افواج خود بازگشت و به قندهار حمله نمود . میرویس از روی مکر و حیله بفرمانده پیغام داد که من این کارها را بدستور امیران و بزرگان پادشاه کرده‌ام و بهتر آنست که شما با بقیهٔ اردو و بازماندگان حاکم و نعش عموی خود گرگین خان باصفهان بروید . الکساندر نیز چنین کرده روانهٔ هرات شد .

میرویس با خیال آسوده در استحکام حصار و قلعهٔ قندهار کوشید و اکثر سرداران حوالی قندهار را باطاعت درآورده حکومت مستقل تشکیل داد . بطوری که در منتخب التواریخ نوشته این وقایع بسال ۱۱۲۲ هجری واقع شد . شاه سلطان حسین «کیخسرو خان» برادر زادهٔ گرگین خان مقتول را بحکومت قندهار منصوب و با پنجاه هزار سپاهی بمحل مأموریت فرستاد . امرای خراسان و حکام هرات و کرمان با او همراه شده باتوپخانهٔ بسیار حرکت کرد . میرویس در کنار رود هیرمند راه عبور لشکریان خسروخان را گرفته و چون خبر یافت که سرکردگان ابدالی بحاکم جدید پیوسته‌اند . بیخبر به جلوگیری آنان پرداخته و بسیاری از آنان را به قتل رسانیده و بقیه را متفرق ساخت .

عده‌ای از لشکریان قندهاری میرویس که شیعی مذهب و افاغنه آنان را فارسی زبان مینامیدند از آب هیرمند گذشته و محرمانه خسرو خان بیگلربیگی را خبر دادند که میرویس دیشب برابدالیها شبیخون زده و در اردو نیست و سپاه کارآمد وی هم همراه او است و فرصتی به از این نیست که بسرعت از رودخانه گذشته و خود را بقندهار برساند زیرا در قندهار لشکریان افاغنه چندانی نیستند و مردم شیعی مذهب و فارسی زبانان منتظر و دست بدعا هستند که سپاه قزلباش برسد و آنان را یاری نماید . کیخسرو خان خود را بقلعه رسانیدوبعضی سرداران اوداخل قندهار شدند . در این موقع مشاورین حاکم بوی گفتند : «اگر به پادشاه خبر رسد که شما باین سهولت قندهار را مسخر کرده‌اید کار گذاران شاهی از شما بازخواست خزانه خواهند کرد . بهتر آنست لشکریانی که داخل قلعه شده‌اند بازطلبید و مقدمهٔ جنگ‌راطول دهیدتا درنظرها سختی امر موجب عظمت واهمیت

کار شده و دست آویزی برای خرج خزائن بدست آید.» بیگلربیگی از سوء تدبیر سپاهیان را از قلعه خواست. در این اثنا میرویس شب هنگام بعد از جنك با ابدالیها لشکریان خویش را در جای خود نیافت و میخواست از همانجا فرارکرده بقلات مسکن خود برودولی بعضی از سردارانش‌مصلحت ندانستند. لذا چون جاسوسان بوی خبر دادند که دشمن در خارج قندهار است میرویس بسرعت از دروازهٔ «ماشوری» که پشت قلعه است در همانشب خود را بدرون قلعه رسانید و بمردم گفت از بسیاری سپاه قزلباش هراسان مباشید. این قوم را اگر فتح نصیب بود قلعهٔ گرفته را از دست نمیدادند. کیخسرو خان بیگلربیگی جدید یکسال قندهار را در محاصره داشت. عاقبت بفریب میرویس و فرزندش محمود در ۲۶ رمضان ۱۱۲۳ بدست افغانها کشته شد و غلجائیان بقیهٔ لشکر بزرك قزلباش را نابود و ساز و برك سپاه و خزائن بیشمار و حتی زنان کیخسرو خان به تصرف میرویس درآمد پس از کیخسرو خان «محمد زمانخان» قورچی باشی که از اعاظم رجال دولت بود باسپاه جدید باتفاق سرداران خراسان و استرآباد و قاجار و کرد و رؤسای عشایر مأمور قندهار گردید و بانتظار سرداران دیگر با تأنی و کندی بطرف‌قندهار حرکت میکرد. در میان «جاجرم و بسطام» که سرحد خراسان و استرآباد بود بانتظار عدهٔ کمکی چند روزی توقف کرد و از قضا ناخوش شد و درگذشت. میرویس درسال ۱۱۲۸ هجری بدرود زندگی گفت و برادرش «عبدالعزیز» بجای او نشست. چندی نگذشت که محمود فرزند میرویس که بیست ساله بود با جمعی از خواص خود و فارسی زبانان (شیعیان) عم خویش را کشتند و رئیس طایفهٔ قندهار شد.

## طایفهٔ ابدالی

این طایفه که‌از حیث‌عده برطایفهٔ غلجائی فزونی داشته و قریب شصت هزار خانوار بودند اصلا افغانی هستند. در سال ۱۰۰۰ هجری از کابل که مسکن اصلی آنان بود بهرات کوچ کردند و سردسیر آنان نواحی «بادغیس»، (قسمت شمالی هرات) و گرمسیرشان در قسمت شرقی هرات «اوبه و شاقلان» تا حدود «اسفزار» بود. سردار آنان از طرف پادشاه

صفوی عنوان سلطانی داشت . در اواخر سلطنت «شاه سلیمان» سرداری قوم ابدالی با «حیات سلطان سدوزئی» بود . او یکی از محصلان حاکم هرات را کشته و با برادرش «لشکرخان» و پنج شش هزار خانوادهٔ ابدالی از ترس بازخواست دولت از هرات فرار کرده و به «ملتان» رفت .

«عبدالله‌خان» فرزند حیات سلطان با پسر خود «اسدالله خان» پس از شنیدن حادثهٔ قندهار وقیام میرویس برای‌ابراز فدویت ورعایت حق نمك سلاطین صفوی و جبران تقصیر خود با پانصد یا ششصد سوار باردوی بیگلربیگی ملحق شدند ولی پس از کشته شدن کیخسروخان بهرات رفته و در آنجا رؤسای ابدالی از آنان اطاعت کردند .

«عباسقلی خان شاملو» حاکم هرات چون میدانست که قوم ابدالی از هر حیث برغلجائیان برتری داشته و احتمال میداد که آنان نیز طغیان و سرکشی نمایند روزی که پدر و پسر بدیدن او رفته بودند هر دو را زندانی کرد و در عین حال سرداران قزلباش هرات از بدسلوکی حاکم شورش کرده و او را مقید ساخته عریضه‌ای بدربار شاهی دائر بسوء رفتار عباسقلی خان نوشته و استدعای حاکم دیگر کردند . شاه سلطان حسین «جعفر خان استاجلو» ، (استجلو) را روانهٔ هرات کرد . در این میان عبدالله خان و فرزندش با مساعدت عده‌ای از مردم هرات از زندان فرار کرده و بکوه دو شاخ رفتند . طایفهٔ ابدالی که در این وقت بدانجا بقشلاق رفته بودند به اتفاق پدر و فرزند به اسفزار آمده وآن‌ناحیه رامسخر کرده‌بجانب هرات حمله‌ور شدند .

جعفرخان حاکم با سپاه خود در شش کیلومتری شهر باطاغیان ابدالی جنگی سخت کرده و مدتی در محاصره بود . در شهر قحط و غلا شد و در نتیجه عده‌ای قزلباش آشکارا و پنهان با ابدالیان سازش کرده و عاقبت افغانان از راه «برج فیلخانه» که در سمت دروازهٔ عراق واقع بود داخل شهر شده و بقتل و غارت مردم پرداخته و جمعی از قزلباش کشته شدند . پس از این قتل و غارت موحش نواحی هرات تا سرحد سیستان و در شمال از بادغیس تا حوالی آب «مرغاب» بتصرف آنان درآمد . اسدالله خان

قلعهٔ «فراه» را که از سال پیش به تصرف غلجائیها درآمده بود در سال ۱۱۲۹ نیز مسخر کرد. در این موقع که قندهار بتصرف غلجائی و هرات و فراه بتصرف اسدالله خان ابدالی درآمد. در خراسان و سیستان نیز هرج و مرج برپا شد. آتش ناامنی از هر سوی کشور زبانه کشید. بطوریکه شاه‌سلطان‌حسین به‌قزوین‌رفت و برای گردآوردن‌سپاه‌مدتی درآنجاتوقف کرد

## قندهار

ایالت قندهار از قدیم‌الایام جزء ایران می‌بود و ریشه و اصل طوایف‌آن حدود آریائی بودند. این ناحیه که میان ایران و سند واقعست گاهی به دست هند میافتاد و زمانی بدست ایران. لکن از زمان «شاه‌عباس ثانی» تا عصر «شاه سلطان حسین» یکسر در دست حکام ایران بوده ولی سلاطین هند مانند «داراشکوه» در سال ۱۰۶۳ هجری قمری برای بدست آوردن قندهار حملهٔ بی‌نتیجه میکردند.

هندیان با روابط حسنه‌ای که با ایران داشتند همیشه باین آرزو بودند که عاقبت قندهار را متصرف شوند. در صورتیکه شاهان صفوی هیچگاه بقصد ناتوان کردن سلاطین گورگانی هندوستان نبودند.

مثلا در سال ۱۰۸۳ که «محمداکبر»، (پسر عالمگیر پادشاه هندوستان) باصفهان پناه آورد. «شاه سلیمان صفوی» بواسطهٔ مودت فیمابین او را علیه پدر یاری نکرد.

در سال ۱۱۱۳ هجری (۱۷۰۱) میلادی لشکریان «اورنك زیب» پادشاه هند آرزوی تصرف قندهار و زمینداور را داشته افغانان هم در همین اوان در کمپانی انگلیس در سواحل و بنادر هند بخدمات نظامی مشغول ومزدور بودند. نمایندگان انگلیسها در ایران و خصوصاً اصفهان و بلاد دیگر از زمان «شاه‌عباس کبیر» بنام تجارت و دوستی با ایران جای گرفته ولی شاهنشاه باعظمت ایران مانع مقاصد سیاسی آنان بود. درهمین اوان ناگهان میرویس غلجائی علیه ایران قیام کرد. بدین نیت که اگر مغلوب شود به پادشاه هندوستان پناه برد و اگر غالب آمد حکومت مستقلی در قندهار

ایجاد نماید . این بود که بالاخره برمسند حکومت مستقل هرات نشست .

میرویس پس ازقتل بیگلربیگی برای فریب دربار هند مقداری از اشیاء مسروقهٔ غارتی با ۱۰۱ روپیهٔ مسکوك بنام هدیه جهت «فرخ سیر» پادشاه هند بوسیلهٔ برادرش بدربار هند فرستاد ولی از طرف فرخ سیر بخطاب حاج امیرخانی و خلعت و شمشیر و فیل و فرمان ایالت صوبهٔ قندهار مخلع و سرافراز گردید . در صورتی که میرویس مطلقا قصد الحاق به هند را نداشت . نظیر این عمل را محمود پسر میرویس عیناً با دربار ایران بعد از قتل اسدالله خان ابدالی نمود و آنرا خدمت بشاه صفوی جلوه‌گر ساخت و خلعت و نشان و فرمان حکومت قندهار گرفت .

درسال ۱۱۱۸ هجری‌قمری اورنك زیب پادشاه مدبر و مقتدر نود سالهٔ هند بدرود زندگی گفت و بهادرشاه بجای او بتخت‌سلطنت نشست‌ولی دربار سلطنت هند روبه ضعف و انحطاط گرائید و کم‌کم دخالت خارجیان بیشتر شدوبا طوائف کوهستانی‌و جنگجویان هندمانند افغانها ارتباط‌پیدا کردند

پس ازآنکه اسدالله خان ابدالی جعفرخان استاجلو را کشت‌و «غوریان و فراه و بادغیس» راگرفت . شاه سلطان حسین «فتحعلی خان ترکمان» را در سال ۱۱۲۸ بسرداری هرات مأمور کرد و در حوالی «کوسویه» با اسدالله‌خان جنگید لکن مغلوب و کشته شد . بعد ازاین واقعه دربار صفوی «صفی قلی‌خان» مشهور به «دیوانه» را در سال ۱۱۲۹ مأمور خراسان نمود وعلت انتخاب وی این‌بود که وی ازجملهٔ امرای‌ترك و در کمال سفاکی و ضبط و نظم و ترتیب بود . اورا با افواج بی‌نهایت و سازو برك و توپخانه روانهٔ خراسان نمودند تادر ابتدا فرقهٔ ازبك و ترکمان راتنبیه نموده آنگاه متوجه هرات گردد . در ضمن جنك با ازبکها طایفهٔ قاجار داد مردانگی دادند و ازبکها را شدیداً مغلوب ساختند . این فرمانده نخست سرداران اسیر ازبك را گردن زد و سپس آنان را گج گرفت .

رؤسای قاجار که در انتظار خلعت و مهر و محبت بودند مورد تحقیر وی قرار گرفتند و بعدم شجاعت و بزدلی منسوب شدند و برعکس کسانی که در جنك شرکتی نداشتند انعام وخلعت گرفتند . ایل قاجار و اکثر سپاهیان

ازاین رفتاردلشکسته شدندو کینهٔ فرمانده کل(دیوانه)رادردل گرفتند .
در حکومت صفویه که تمامی سرمایهٔ آنان دین و مذهب بود . ابتدا فتحعلی خان ترکمن و بعد صفی قلی‌خان بدین بهانه که جنك جهاد است نه فقط باموال دولت و مردم قناعت نکردند . بلکه قندیلها و شمعدانما وعود سوزهای سیمین و زرین و گرانبها و دیگر اسباب و اثاث و دارائی زرینه و سیمینه را از خزانهٔ حضرت رضا علیه‌السلام یغما کردند وبدینگونه آستان قدسی را که مورد احترام ازبك و افغان و سنی نیز بود این شیعه نمایان بتاراج بردند . از این عمل پیداست که رفتار جاهلانه و دیوانگی اینگونه مردان پست در جامعهٔ ایرانی چه انعکاس سوئی بوجود میآورد ؟
صفی قلی‌خان بهرات رسید . نخست پسرش کشته شده و سپس خودش را هم بنابمشهور بعرادهٔ باروت انداخته آتش زدند . نظامیان کرد و قاجار هم خزانه و ساز و برك سپاه را غارت کرده و گریختند .
قبلا گفتیم شاه‌صفوی برای تجهیز قوا از اصفهان به قزوین عزیمت نمود . در چنین موقع حساس و سختی همگی امرا و امنای دولت با «فتحعلی‌خان» وزیر اعظم که مردی مدبر و کاردان بود از در دشمنی درآمدند و بکارشکنی پرداختند . بدین نحو که در نظر شاه سلطان حسین وزیر اعظم را بخروج و قیام برضد سلطنت متهم ساختند و گفتند وی قصد گرفتن شاه را دارد . بالاخره بانوك خنجر چشمان فتحعلی خان وزیر اعظم را از حدقه بیرون آوردند واموال اورا به ضبطشاه وقسمتی بتاراج دادند با برادرش «لطفعلی خان» سپهسالار فارس نیز چنین کردند یعنی پس از عزل از قمشه (شهرضای فعلی) ریش و ابروی او را تراشیدند و سرخاب و سفیداب بر رویش مالیدند و در حالی که لوطیان اورا استقبال میکردند چند سك پیشاپیش وی میکشیدند تا بدربار اصفهان آوردند .
محمود افغان که بر سر قلعهٔ فراه با اسدالله خان ابدالی جنگید و او را کشت در سال ۱۱۳۲ سر سردار ابدالی را با عریضه‌ای بدربار شاه ارسال داشت و او را دولتخواهی نام گذاشت واز روی مکر و حیله اظهار خلوص و بندگی کرد و از اعمال پدرش تبری نمود . دربار شاه سلطان حسین

سخنان فریبندهٔ محمود رافوزی عظیم دانسته‌و برصدق‌و اخلاص او حمل نمودند و او را بلقب «حسین قلی‌خان» ، (یعنی غلام‌شاه سلطان حسین) و صوفی صافی ضمیر مخاطب و ملقب کردند و خلعت و شمشیر و اسب و رقم حکومت قندهار جهت او فرستادند و چون قندهار را درست شده پنداشته یکی از غلامان شاهی موسوم‌به «اسماعیل خان» رادر سال ۱۱۳۳ بحکومت هرات فرستادند . شاه هم در اوائل ربیع‌الاول همین سال از قزوین باصفهان مراجعت نمود .

از اظهار انقیاد محمود چندی نگذشته بود که وی به بهانهٔ تنبیه طایفهٔ ابدالی به سیستان آمده و آنجا را مسخر کرد و لطفعلی خان فرمانده و سپهسالار فارس مأمور تعقیب او گردیده و وی را به افغانستان برگردانید ولی لطفعلی خان که در صدد جمع‌آوری قوا برای قلع و قمع محمود بود بآن سرنوشت شومی که گذشت از دربار صفوی مبتلا گردید .

حرکت محمود افغان باصفهان : دربار اصفهان همه روزه اخبار تازه‌ای از شورش مردم ولایات دریافت میکرد . ترکمن های «صاین خانی» در استرآباد طغیان کردند . «لگزیها» در شیروان «اسمعیل خان» حاکم خود را کشتند . «ملك محمود سیستانی» سر بشورش برداشته بطمع خراسان افتاده است . بالاخره پس از آنکه محمود ببهانهٔ تنبیه ابدالی ها به سیستان آمد باتفاق «شهداد بلوچ» نه ماه در کرمان بقتل و غارت پرداخته سپس به قندهار بازگشت . در سال بعد باز با شش هزار سپاهی بهوس تسخیر کرمان افتاده و از آنجا عازم اصفهان شد .

رجال دولت صفوی درهای جبه خانه را گشودند و مردم بازاری و روستائی و جنك نادیده را بالبسهٔ سپاهی ملبس و با اسلحهٔ جنگی مجهز نمودند . روز شنبهٔ ۲۰ جمادی‌الاول ۱۱۳٤ هجری قمری در «گولون‌آباد» (گل‌بادیا گلناباد) ۱٤٤ کیلومتری اصفهان جنك درگرفت و با شکست قزلباش تمامی توپخانه بتصرف محمود درآمد و اصفهان محاصره شد .

بطوری که در فصل اوضاع ایران قبل از قیام نادر مذکور است . رجال دولت فکری اندیشیده «سلطان محمدمیرزا» را که اکبر فرزندان شاه بود

در هفتم رجب ۱۱۳٤ به ولیعهدی برگزیدندو چون آثار رشد دراو نمودار بود پس از چهار روز ویرا خلع کردند و «صفی‌میرزا» برادرش را به ولیعهدی انتخاب نمودند و باز در ۲۷رجب او را خلع کرده «طهماسب میرزا» را به ولیعهدی گماشتند و در شب ۲۳ رمضان ۱۱۳٤ او را بکاشان فرستادند تا از قزوین و آذربایجان لشکری فراهم آورد . در این اثناء قحطی سختی در اصفهان پدید آمد . بالاخره شاه لباس ماتم پوشیده در اندرون نوحه‌سرائی میکرد و درمیدان وبازار سخنرانی‌مینمود باینکه : «بجز تسلیم علاج نیست . بنای دولت خود را بدست خود خراب کردیم و شکر نعمت حق را بجای نیاوردیم ، از نفاق و شقاق دشمنان خود را بیدار ساختیم ، از سوء تدبیر هرچه داشتیم بدشمن سپردیم . قضای ازل به جهت افعال ناشایست ما تخت ایران را لایق ما ندید و سزای ما را داده ، تقدیر خدا تغییر بنده کرد ، اما چون ارادت علیه براین تعلق گرفت برویم و جملگی بشاه جدید سرفرود آوریم .» از این سخنان سپاهیان بنوعی گریستند که آه و ناله‌شان بافلاك رسید و افاغنه که در جلفا بودند صدای ایشان را آشکارا می‌شنیدند .

در قزوین رجال دولت شب‌را بآتش بازی‌و عیش عروسی طهماسب‌میرزا مشغول بودند و فردای همان شب در اصفهان شیون مردم از ورود محمود بآسمان میرسید . «مرعشی» که از اقارب و ارادتمندان صفویه است دربارهٔ شاه طهماسب صفوی می‌نویسد : «همیشه مست و بیخبر بود و به بنین و بنات سرداران و سرکردگان لایق نظر خیانت داشت .» سرانجام روز یازدهم محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را به «فرح‌آباد» نزد محمود غلجائی بردند و افسر کیانی را بوی سپرد . محمود باصفهان وارد شد و سکه و خطبه به نام او زده و خوانده شد و یکصد و چهارده تن از سران و بزرگان قزلباش را گردن زد و سی و یك تن (بقولی ۱۵۹ تن) از شاهزادگان بیگناه را از دم تیغ گذراند . بالاخره کار محمود بدانجا رسید که از مردم شاهدوست و وطنخواه کاشان و بهبهان و کهکیلویه سیلی خورد تا به «قاسمخان بختیاری» توسل جست و از آنهمه سپاه او سه هزار نفر برهنه به اصفهان

وارد و از خجلت وبیم شباند بشهر داخل شدند و عده‌ای ازافاغنه از محمود و رفتار فجیع او دلگیر و روگردان شده باوطان و بلاد خویش بازگشتند محمود بامراض فلج و جنون مبتلا شد تا در دوازدهم شعبان ۱۱۳۷ بدست عموزاده‌اش «اشرف» کشته شد . اشرف‌بامید تثبیت‌سلطنت ـ ناجوانمردانه شاه سلطان حسین تسلیم و بی‌دفاع را شهید ساخت .

در سال ۱۱۴۱ نابغهٔ جهانگشای شرق «نادرشاه افشار» اشرف غاصب را از اصفهان بیرون کرد و بالاخره در حین فرار بقندهار در سال ۱۱۴۲ کشته شد .

قیام افغانها برای ایران یك بلوا و شورش داخلی بوده است . افغان بماستم نکرد بلکه ستمکار درباریان و هیئت حاکمهٔ ظالم و نادان آن زمان بوده‌اند . ملت ایران در جنك با دشمنان شکست نخورد . بلکه درباریان لاابالی فاسد و هیئت حاکمهٔ سود پرست عامل اساسی شکست بوده‌اند .

چنانکه همین ملت برهبری و پیشوائی قائدی مانند «نادر» چنان میکند که ملای سرباز اصفهانی جان برکف نهاده در مقابل باران گلوله و آتش حصار قندهار را میگشاید .

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  برون کن زسر باد خیره سری را
چو توخود کنی‌اختر خویشرابد  مدار ازفلك چشم نیك اختری‌را

ایران نادرها و ابوعلی‌سیناها و فردوسی و سعدی و حافظها دارد . آن ملتی که تماشاچی تاخت و تاز افغان ها و متلاشی شدن ارکان سلطنت بوده از سقوط شاه سلطان حسین تا قیام نادر چند سالی نگذشته بود که همان ملت بهند و ترکستان رفته و پرچم ایران را در آن صفحات باهتزاز درآورد .

اینك فرصتی است که میتوان کار کرد و با کلید فلسفه و خرد و اطلاع از تاریخ و وقایع گذشته در اسباب ترقی و عزت و علل سقوط و شکست بکار مطالعه و تحقیق پرداخت . تاریخ نادرشاه با توجه به وقایع قبل و بعد آن بهترین درس عبرت و تنبیه است گذشتهٔ با افتخار ایران طوری نیست که هیچ ایرانی تن به پستی و خیانت بدهد . عمل لطفعلی خان سپهسالار فارس با آنهمه فداکاری و طرد دشمن بازجر و رنج و حبسی که باو دادند باز پس

از تسلط دشمن که او را آزادش کردند از نزدیکی بدشمن احتراز جست‌و خدمت خصم را نپذیرفت . این وطنخواهی برای هر ایرانی درسی بسیار عبرت انگیز است .

نادر در سالهای ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ افغانان را از ایران راند ، سپس آنها را تعقیب نمود . نخست هرات را از ابدالیان غاصب و بعد از آن قندهار را که از مستحکمترین قلاع نظامی جهان در آن روزگار و قلات را که لانهٔ میرویس و غلجائیان بود به تصرف درآورد .

نادرشاه «ذوالفقار خان ابدالی»و برادرش «احمدخان» ودیگر رؤسای آنها را با فرزندان محمود و سایر کسان میرویس به مازندران فرستاد وبا تمام فجایعی که در ایران مرتکب شده بودند با آنان به فتوت بسیار و جوانمردی رفتار کرد . خاندان میرویس و زنان و خواهران او مانند «زینب» خواهر حسین سرکردهٔ غلجائی را که برسم ننوات (باصطلاح افغان تسلیم شدن و امان آوردنست) بحضور نادر آوردند . شاهنشاه توانا و بزرك ما چون آنها را ایرانی و مسلمان میدانست فرمان بخشودگی صادر و در مازندران برای آنها حقوق و معیشت کریمانه تعیین نمود و حکام محلی را از همان مردم منصوب کرد .

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار .

## اصل موضوع وعلل اردوکشی نادر بهندوستان

با مقدمهٔ فوق‌الذکر که شرح آن در فصول این کتاب مندرج است . دلائلی که نادرشاه به قصد حمله‌و تجاوز به‌هندوستان‌نرفته‌است ذیلا نگاشته میشود :

هنگامی که نادرشاه برای تعقیب افغانها بفارس رفت ، در شیراز بادانائی و مآل اندیشی بسیار سفیری بنام «علی مردانخان شاملو» ، (علی مرادخان زیرا مورخین بهردو نام نوشته‌اند ولی‌نام علی مردانخان صحیح‌تر میباشد) بدربار هندوستان فرستاد تااعلام دارد که افاغنهٔ قندهار نسبت بهردو دولت مخالفت ظاهروفساد گوناگون متواتر کرده‌اند . لذا تنبیه آنان و تسخیر

قندهار بصلاح هر دو دولت خواهد بود و اکنون که دولت ایران به قصد تنبیه آنان برخاسته است از آن دولت متوقع است که اوامر مؤکد در جلوگیری و دفعشان صادر نماید. دولت هند در جواب نوشت که به ناظم (حاکم و امیر) صوبهٔ کابل مقرر شد که راه فرار اشرار را سد نماید.

نادرشاه برای تجدید یادآوری محمدعلی خان قوللر آقاسی ولد «اصلانخان» را که از امراء بودبه سفارت منصوب و فرستاد و پادشاه همان جواب را داد. در اوائل کار قندهار که افاغنهٔ آن حدود بسمت کابل فرار کرده بودند. فوجی از سپاه ایران برای جلوگیری و تنبیه آن طایفه به جانب قلات و غزنین نامزد گشتند ولی نادر تأکید کرد که نظر به دوستی میان ایرانو هند از مرزتجاوز نکرده «سامان محبت رااز دستانداز جنود فتن محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند رامرعی و ملحوظ دارند.» سپاه ایران به حدود قلات رفته و از غلجائیان گروه زیادی را دستگیر نموده و بقیه بسمت غزنین و کابل فرار کردند.

در این اثنا معلوم شد که از جانب دولت گورگانی کسی مأمور مانع عبور غلجائیان از مرز نیست. سپاهیان در مرزمتوقف شده چگونگی را بعرض شاه رسانیدند. نادرشاه پس از دریافت این خبر برای بار سوم «محمدخان ترکمان» را برسم سفارت و برای استفسار علت خلف وعده مأمور نمود. وی از راه سند روانهٔ هند شد. نادر به سفیر خود دستور داد که بیش از چهل روز در هندوستان درنك نکند. محمدخان نامه و پیام شاهنشاه خودرا بدربار دهلیابلاغ کرد. پادشاه هندوستاندر جواب‌تجاهل نمودواز مرخص ساختن‌سفیرنیز تغافل‌ورزیده واجازهٔ بازگشت بایران‌نداد

چون یکسال از رفتن محمدخان گذشت، بعد از فتح قندهار (در اوائل سال ۱۱۵۱) نادر بوی فرمان مؤکد صادر فرمود که بوصول حکم برگردد و هر جوابی که پادشاه هند میدهد بعرض برساند. پس از فرستادن این دستخط چون بروی مسلم شد که سفیر ایران را عمداً متوقف ساخته‌اند. شاهنشاه ایران در اول صفر ۱۱۵۱ از مرز ایران و هند (چشمه نخود) بسوی غزنین و کابل رهسپار گردید. حاکم آن ولایت از وحشت فرار

کرد . علما و فقهای شهر باستقبال آمدند . نادرشاه شاهزادهٔ نصرالله میرزا فرزند خود را به تنبیه افاغنهٔ «غوربند و بامیان» مأمور ساخت و وی در انجام امر توفیق یافت . نادرشاه دراین اثنا سفیر دیگری بدربار دهلی اعزام داشت که برخلاف قوانین بین‌المللی ویرا در «جلال‌آباد» ناجوانمردانه به دست «میرعباس‌افغانی» کشتند . این بود که نادرشاه به‌پیشروی خود ادامه داده با فتح و پیروزی بشاه جهان‌آباد (دهلی) پایتخت هندوستان ورود نمود که شرح آن در این کتاب مسطور است .

نادرشاه نه تنها فرمانده توانا و دانا بود ، بلکه مردی عاقل و سائس است که در لشکر کشیهای وی جز خردمندی و حزم و متانت و بردباری وتعقل نمی‌بینیم . نادر آرزوئی جز اعادهٔ مجد و عظمت ایران و سوای استرداد ولایات از دست رفته و یغما شدهٔ مملکت نداشت . نادر بهر نقطهٔ خارج از کشور شاهنشاهی ایران صفوی که رفته برای تعقیب و انتقام یغماگران خارجی یا خلافکاران نادان داخلی بوده است . چنانچه رفتن وی بخوارزم و بخارا به جهت تعقیب ازبکها بوده و می‌بینیم که بسرزمین بخارا نظر نیفکنده و تاج سلطنت هند وبخارا را بمحمدشاه گورگانی و ابوالفیض‌خان می‌بخشد ، با اینکه روزی درعهد ساسانیان وسامانیان نه تنها بخارا بلکه ماوراء «فرغانه» ضمیمهٔ کشور شاهنشاهی ایران بوده است .

بنابراین اعزام چندین سفیر و تقاضا های متوالی بدان صراحت ازپادشاه هند که دستور دهند دزدان و راهزنان افغانی که دربار سلطنتی صفویه را غارت و جواهرات گرانبهای ایران را در آن صفحات فروخته‌اند بهند راه ندهند طبیعی‌ترین‌و ساده ترین تقاضائی است که نادر ازکشور دوست کرده و آن دولت هم با اینکه کراراً وعده داد و نادر را مطمئن کرد ولی بتعهد خود عمل ننمود و بخلاف شرایط برادری‌ودوستی ونزاکت‌سیاسی و اخلاقی و ملکی از برادر میرویس و سایر غارتگران افغانی اشیاء غارتی و مسروقهٔ از ایران را قبول میکرد . اکنون اگر تاریخ و اسناد (یادداشتها) و اتمام حجت های‌متوالی را (که در فصل فرامین‌و مکاتیب نادرشاه مندرج است) باتوجه به فلسفهٔ شرایط زمان و مکان بدون حب و بغض ملاحظه نمائیم بـه

یقین نادررا مهاجم‌نخواهیم دانست ،بلکه مستحق ملامت محمدشاه گورگانی و رجال فاسد دربار اوست که لایق زمامداری نبوده‌اند .

۵ـ یکی دو نفر از مورخین و معدودی بی‌اطلاع فرمان و دستور نادر شاه را در دهلی برای سرکوبی اشرار و اوباش محلی که به سپاهیان ایران حمله و عده‌ای را بقتل رسانده بودند ناپسند و غیرعادلانه و دور از خرد نادری میدانند . حقیقت امر در این کتاب مذکور است و با مختصر توجه بوضع زمان و مکان و سوء رفتار اهالی دهلی موضوع بخوبی روشن است که نادرشاه با مقدمات خطرناکی که جهت او و سپاهیانش فراهم شده بود ، عقل و هوشمندی او برای خاموش کردن انقلاب خونین جز بصدور دستور سخت و خشن چارهٔ دیگری نبود . زیرا با صلح و صفای کاملیکه بین او و پادشاه هند برقرار شده و در همان اولین ملاقات با محمدشاه پس از فتح آن کشور نادر بوی اعلام کرد که قصد مملکت گیری ندارد و تاج وتخت پادشاهی هند را بوی تفویض نمود و در ورود بدهلی اوامر مؤکدی به سپاهیانش داد تا تعرضی بجان و مال اهالی ننمایند و با اینکه برحسب درخواست امرای هند برای مصونیت خود از اشرار محلی سپاهیان ایران جهت نگهبانی خانه های آنان تعیین شده بودند . همان مردم و اشراف در شهر شایع نمودند که نادر کشته و یا زندانی شده است و بدینوسیله مردم دهلی را تحریك و تشجیع به قتل سربازان ایرانی‌و آشوب نموده‌و سربازان نیز روحیهٔ خود را از دست داده بودند .

در عصر روز دهم ذیحجه ۱۱۵۱ بنادر شاه خبر دادند که براثر بروز اغتشاش و بلوا مردم شهر بسپاه ایران حمله و بقتل سربازان پرداخته‌اند . نادر باور نمیکرد و مأمورینی از یساولان از قصر اقامتگاه خود برای تحقیق موضوع بشهر فرستاد . ولی مردم آنها را نیز کشتند . نادر خیال میکرد که شاید سربازان ایرانی برای بدست آوردن بهانه جهت تاراج شهر بدروغ چنین انتشاری میدهند . لذا مجدداً عده‌ای قوا به شهر فرستاد و باز مردم آنان را کشتند و حتی اعیان و اشراف سربازان ایرانی را که نگهبان خانهٔ آنها بودند مقتول ساختند . باز هم نادر در عین خشمناکی متانت و

بردباری خود را حفظ نموده و صبح روز بعد شخصاً لباس سرخ که علامت غضب بود برتن کرده و با چهرهٔ افروخته و هیأت خشمگین از دژ خارج و در خیابانها و میدان شهر عبور میکرد تابدین وسیله در شهر آرامش حاصل شود و مردم از رفتار سوء خـود نادم گردند . لکن هنگامی که نـادر از بازاری میگذشت تیری بجانب وی شلیك شد که به هدف اصابت نکرده و یکی از افسران نزدیکش کشته شد . در این موقع نادرشاه از این گستاخی بی‌نهایت خشمناك گردیده ودستور داد در هر کجا که سرباز ایرانی بهلاکت رسیده (عده کشتگان سپاه ایران را از سه تا هفت هزار گفته‌اند) از قاتلین انتقام بگیرند و از ساعت نه بامداد فرمان نادر اجرا شد . تا ظهر آنروز که سرداران هند از طرف محمدشاه به شفاعت نزد نادر آمدند . بدستور نـادر نسقچیان ایرانی در تمام‌شهر گردش کرده‌ازقتل وانهدام جلوگیری شـد بطوری که مورخین آن زمان اطاعت فوری این دستور را در بحبوحـهٔ چپاول و آشوب یکی از شگفتیهای جهان میدانند .

بنابراین باید حق داد که نادرشاه در عیـن عدم تمایل باجرای چنیـن دستوری برای خاموش کردن چنین انقلاب خونینی چارهٔ دیگری نداشته و بهترین دلیلی که نادر راضی بادامهٔ این دستور نبود این است که پس از چند ساعت بمحض اینکه از طرف محمدشاه و امنای دولت هند استدعـای عفو شد قوای ایران فوراً از عملیات انتقامی دست برداشتند . برای سرعت اجرای این دستور و حسن انضباط و نظم سپاه ایران داستانها گفته‌اند کـه اوستاد ادیب و شاعر معاصر خراسانی آقای محمود فرخ در فتح دهلی از کتاب تاریخ جمس فریزر انگلیسی قصیده‌ایرا که سروده‌اند (نقل از کتاب سفینهٔ فرخ) ذیلا نگاشته میشود :

## قصیدهٔ فتح دهلی

خدایگان خراسان و خسرو خـاور — که بود بنده و فرمانبرش قضا وقدر
خدیو خطهٔ ایران و هند نـادرشاه — بزرگ مایه جهان پهلو جهان داور
چوتافت‌کوکب اقبالش‌ازکرانهٔ شرق — چوآفتاب برافروخت روی اینکشور

نماند سرکشی اندر سراسر این ملك — که ماند اورا سودای سرکشی درسر
بتازیانهٔ تأدیب خیل افغانرا — بداد کیفر گردنکشی و راند از در
بروس‌وترك‌بیاموخت درسی ازعبرت — که دارد آنرا جمله جهان‌هنوز ازبر
بعزم ونیروی‌مردی‌گرفت کشور هند — نه‌همچوصاحب‌امروزآن‌ببوك‌ومگر (۱)
حدیث‌اوبجهان درفسانه‌شد چندانك — « فسانه‌گشت‌وکهن‌شد حدیث‌اسکندر »
بکارنامهٔ آن فتح این چکامه شنو — که می‌بخوانمت ایدون‌همی‌زروی سیر

* * *

چو عزم راسخ‌اوحصن‌قندهار گشود — از آن‌سپس که‌ده‌وهشت ماه‌ماندبدر
همای همت او سوی هندبال گشود — که در هوایش سیمرغ وهم ریزد پر
چوداشت برهبر خویش ایمنی ناورد — صعوبت ره و ناورد پر خطر بنظر
زغوربندو زغزنین‌بحمله‌ای‌بگذشت — ولیك کابل بر او ببست راه گذر
بهفته‌ای شش مرکو توال کابل را — گرفت‌ویافت عنیمت فزون‌زحد شمر
براند توسن از آنجا براه پیشاوور — نه‌راه‌بلکه همه‌کوه‌ودره‌وکردر (۲)
گروه کوه نشینان جنگی افغان — گرفت آنره و دشوار گشت راه عبر
گریوه (۳) بودهمه‌راه‌وخصم‌ازسرکوه — فکند سنك و ببارید تیر از سنگر
بهفت‌هفته که‌بس‌رنج بردوپای‌فشرد — گذر گرفت ازآن تنگنا بزور وبزر
گرفت شهرپشاوورنیزوباخود داشت — سوار زبده درآن حمله ده‌هزار نفر
براند سوی لهاور (بهاول) زروی روداتك — نگه نکرد که‌ژرف است یاکه پهناور

* * *

خبر به‌رای ببردند و او برأی زدن — برای چاره‌سرانرا بخواندشان یکسر
بجنك دل‌بنهادندو هفته‌ای نگذشت — که‌سازجنك شدآماده‌گردگشت‌حشر
بدشت « کرنال » آورد شاه هند سپاه — بچند فرسنك از شهر دهلی اینسوتر
گذشت نادر ازآن سوی خطهٔ لاهور — برابر سپه هندوان گرفت مقر
دوروز ماند و زآسیب ره فرو آسود — صباح روز سوم آفتاب نازده سر

---

۱ــ این قصیده در سال ۱۳۰۶ گفته شده وهنوزدر آن موقع انگلیسها صاحب هندوستان بوده‌اند .

۲ ــ گردر ــ پشته ۳ــ گریوه ــ کوه وپشته و پستی و بلندی .

زخیل‌خویش گزین کردشه‌چهارهزار  زکرد وافشار از بختیاری و زقجر
بدستبرد برون شد بسوی لشکر هند  فکنـد زلزله اندر تمام آن لشکـر
بتاخت بربنهٔ خصم و پاس آن بنه را  زجان‌بکوشش‌برخاست‌برخی‌ازمعشر
بجان یکدگر افتاد از دوروی سپاه  همه فراخته شمشیر وآخته خنجـر
درآن‌زمین غوکوس‌وخروش توپ افکند  غریوورولوله همچون‌درآسمان‌تندر
زپیش صف‌همه‌جاشهریارراندی‌اسب  بکف گرفته‌یکی‌خون‌چکان‌پرندآور
چهار فرسنك آندشت‌جنك‌دامنه‌یافت  همه‌زمین شده‌از خون‌جنگجویان‌تر
تنی فتاده بجائی و جانبی مرکـب  سری‌فکنده‌بدین‌سوی‌وآنطرف‌مغفر
زخیل هنـدی هفده هزار تن افتاد  بخاك وزایران پانصد سوارکندآور
بسوی لشکرخودباز گشت‌خسروشرق  بباختر چـو گرائید خسرو خـاور
فزوده دردل بدخواه هیبتـی بیحد  نمـوده از بنهٔ خصم غارتی بی‌مـر
سپاه هند هزیمت شده بخاند شدند  همه شکسته سلاح وهمه گسسته کمر
عیان بدیده زصولات نادری دیدند  ازآنچه می‌بشنیدندپیش ازآن بخبر
بمردروز دگر یکتن‌از اکابرهند(۱)  که‌داشت‌رخمی‌ازآن‌روزپیش‌بس‌منکر
زمردن وی‌ونیزازشکست‌دی گشتند  شکسته دل‌سپه هند وراهجوی مفر
بصبح‌دیگرکزخواب‌خاست‌خسروهند  زنیمی از حشر خویشتن ندید اثـر
بزینهار فرستاد سـوی شـاه پیـام  زشاه با دل خوش باز شد پیـام‌آور
بلی بزرگان برخصم خود ببخشایند  چوپوزش آردبیچاره گشته‌و مضطر
بیافت‌رخصت بارازخدایگان شد هند  بروز دیگر و آمد پیاده تـا آن در
پذیره‌اش را فرزند خسـرو منصور  بـرون نهاد ز بنگه قدم بامر پـدر
چو شاه هند فراتر رسید شـاه او را  پذیره شد بتن خویش تا در چـادر
دوشه بهم بنشستند و گفتنی گفتنـد  یکی ستایش گوی و یکـی ملامتگر
گذشت‌پاسی‌وازجای‌خاست‌خسروهند  امیدوار بالطاف شـاه و مستظهر
بجان نیایش گوی و بدل سپاسگزار  گرفته واپس از شاه تاج بخش افسر

---

۱ــ مقصودخان دوران است که از سرداران‌بزرك و شجاع هندوستان بوده است .

بشاه هنـد ببخشید شاه کشور هنـد  زهی بلند نظـر خسرو بلند اختـر

* * *

سپـس بدهلی راندند تا بیاسایـد  سپاه ایران زآسیب جنك و رنج سفر
گشود لشکر چیره بجور ویغما دست  زدیر بازچنین بوده است خوی بشر
همیشه بوده ستم همرکاب با قـدرت  چنانکه معنی غارت بفتح در مضمـر
زجور لشکرغالب بشهرشورش خاست  بلی چوجورفزون گشت فتنه خیزدوشر
بامر والا کوته نمود از سر خلـق  دراز دستی لشکـر شه ستوده سیـر
زبیم شه زتطاول بداشت لشکر دست  چنانکه گفتی دستش ببسته‌اند مگر
بخیرگی بفزودند خلق غافل از آن  که میزنند همی‌خیره مشت برنشتر
بسـی بکشتند از لشکر پراکنـده  بکوی وبرزن بازخم سنك وچوب وتبر
نهاد شاه برون از سرای پای و بدید  بسی سپاهی در خون طپیده در معبر
بمسجدی شدو بروی گروه گرد آمد  پـی نصیحت بنهاد پـای بر منبـر
زبام سنـك فکندند و تیر از روزن  زیکتن از امرا تیرشان بخست جگر
بکند خشم دل مرد خشمگین از جای  بقتل عام اشارت شد از پی کیفـر
بهفت ساعت لشکر باهل شهرچه کرد؟  من این ندانم وداناست خالق اکبـر
بپایمردی شد سوی شاه خسرو هند  ببخش گفت که شد شهر تل خاکستر
بهم برآمد وافسوس خوردو دادامان  که بود بادل چون سنك معدلت پرور

* * *

شنیدم آنکه زنی نزد شه شکایت برد  گرفته در کف یکتای گوشوار گهر
که بردریدیکی گوش من سپاهی وبرد  بگه امان تو زین گوشواره تای دگر
بامـر شاه به لشکر منادی آوا داد  که گوشواره فرازآرد آنکه بردایدر
یکی سپاهی آورد پیش و شه پرسید  که ازچه بردی این یك نبردی آندیگر
جواب داد که چون خواستم ربود آن نیز  مجال غارت و یغما بناگـه آمد سر
غریو کوس امان شد بلند ازدرشاه  زوی بداشتم آزیده چنك غارتگـر

نفاذ امـر و نظام سپاه بود چنیـن  که بد مقدمة الجیش او همیشه ظفر

* * *

چوشصت روزبرآمدکه‌ماند دردهلی  بسوی ایران فرمود شه بسیج سفـر
گرفته باج ز هندوستانیان چنـدان  که‌بهرسنجش آن‌خیره‌مانده‌است‌فکر
زپیل واسب وزتوپ‌وتفنگ‌وجوشن‌وخود  زطوق ویاره‌و سیم‌و زرو دروگوهر
زهرچه بوددرایران‌زمین‌پسنده‌ونغز  وزآنچه نیزکه‌آن تحفه‌بدبهنداندر

* * *

بزرك جشنی برپا نمود و تاج نهاد  بدست خویش شه هند را بتارك بر
سپس‌بگفت سرانراکه‌هرکه سرپیچد  زامر این شه‌باید همی زمنـش حذر
بفر شاه بخواندند آفرین همگـان  بنام شاه گرفتنـد سر بسر ساغـر

* * *

سرود«فرخ»این‌چامدآنچنانکه سرود  حکیم «فرخی» آن اوستاد دانشور
«فسانه گشت‌وکهن‌شدحدیث‌اسکندر»  «سخن‌نوآر که‌نوراحلاوتیست دگر»

۶ـ نادرشاه در اواخر عمر مردی عصبانی و خشن و بنظر بعضی ستمگر بوده است . ولی با توجه به حوادثی که برای او پیش آمد با چنین عنصـر فداکاری که تمام عمر در جنگها با مخاطرات حتمی روبرو شده و صدمات طاقت فرسای سرما و گرما و صحرا نوردی دیده ودر عین اقتدارو پادشاهی همواره آسایش و راحتی را برخود روا ندانسته و سخت‌ترین وضع زندگی را تحمل میکرد . برای اعتلای‌نام ایران‌و استقلال میهنش منتهای فداکاری را مینمود ولی ناسپاسی مردم نافهم آنزمان او را خشمگین میساخت و بـا آنکه میدیدند که نادر هنگامی بدفع دشمنان ایران قیام کرد که استقلال کشور یکجا از دست رفته و آرامش و امنیت در سراسر خاك وطن از مردم سلب شده ، افغانها در اصفهان پادشاهی میکردند ، عثمانیها آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان را بتصرف داشتند و با افغانها در تقسیم ایـران پیمان بسته بودند روسها در قفقاز و گیلان و مازندران فرمانروائی می‌ـ

نمودند در داخل کشور یاغیان و سرکشان کوس خود سری میزدند و شاه طهماسب پادشاه رسمی ایران در قزوین و مازندران دربدر و متواری بود. در چنین موقعی نادر بپای خاست و آنقدر سختی و مرارت کشید و بـه اندازه‌ای پشتکار و مقاومت نشان داد تا استقلال کشور را بدست آورد و کرد آنچه تاریخ شاهد و گواه است.

اما افسوس که عده‌ای مردم تن پرور عهد شاه سلطان حسیـن ارزش و بهائی برای او قائل نشده و بدودمان صفوی که بحکم طبیعت از مدتی پیش غریزهٔ راحت طلبی و عیاشی در نهادشان جایگزین گشته و سرنوشت کشور را بزبونی و تباهی سوق میداد اظهار دلبستگی میکردند و میگفتند: حالا که کارها درست شده چرا تاج و تخت را بصاحبش تسلیم نمی‌نماید و یـا میگفتند: پس آن فتوحات برای آن بود که خودش پادشاه شود و اگـر کسی میگفت: از صفویان کار برنمی‌آید در جواب میگفتند: بسیار خوب ممکن است یك شاهزادهٔ صفوی پادشاه شده و نادر پیشکار او باشد و کارها را اداره نماید. بدیهی است این طرز فکر و این حق‌کشی و ناسپاسـی در روحیهٔ نادر اثرات بسیار نامطلوبی ایجاد مینمود.

یکی دیگر از موجبات ناراحتی نادرشاه‌این بود. با اینکه اوشیعی‌مذهب بود وبائمهٔ‌اطهار علیهم‌السلام ایمان‌واخلاص کامل‌میورزیدولی بااهتمامیکه درایجادوحدت‌و اتفاق‌بین‌سنی وشیعه‌داشت‌میکوشید که‌بنفاق‌وخونریزی‌بین دوفرقهٔ مسلمان که‌باعث تسلط‌ملتهای‌غیرمسلمان‌است‌خاتمه‌دهد. مع‌التاسف این‌نقشه وفکر نادر درا‌ذهان‌بعضی‌مردم سودطلب ناسازگاربود ودرپشت‌پرده و پنهانی‌بمردم شیعهٔ‌متعصب‌خشك‌چنین‌وانمودمیکردند که‌نادرمخالف‌مذهب شیعه‌است. بنابراین‌عده‌ای‌نسبت‌بعقاید مذهبی‌نادرخوشبین‌نبودندواین‌مسئله بهانه‌ای‌بدست‌دشمنان‌آشوب‌طلب‌میداد. بدین‌سبب‌درمواقعی که‌نادردرخارج ازکشور سرگرم‌جنگهای بزرك بابیگانگان‌بود درداخل‌کشورتولیداغتشاش کرده‌و جمعی‌ازقبیل‌همین‌مردم ساده‌لوح کالانعام‌رااغفال‌نموده‌امنیت کشور رامختل میساختند. دیگر اینکه نادرشاه پس از نابینا ساختن فرزند ارشدش

که جوانی‌شایسته وآزموده‌بود همینکه فهمیداشتباه‌نموده وسعایت نزدیکان وتملق وچاپلوسیهای‌درباریانش موجب‌این‌عمل جانگداز گردید بی‌نهایت پشیمان و مردی‌بدبین شده تغییر احوال بوی دست داد .

دیگر از موجبات انقلاب احوال‌روحی او عوارض کسالتها وامراضی از قبیل‌استسقاء وسوءهاضمه ونقاهتهای دیگری است که‌در حالات‌روحی او اثرات سوئی داشت و بعلاوه با دروغگوئی و چاپلوسی بعضی از درباریان مخصوصاً هنگامیکه نادربتحقیق‌وکشف‌توطئه‌ای که‌راجع‌بسانحهٔ مازندران وتیری که‌نیکقدم‌بسوی‌اوشلیك‌نمودهیچیك ازدرباریان‌دربی‌تقصیری‌وتبرئهٔ رضاقلی‌میرزا نزدنادر اقدامی‌ننمودند . این‌بودکه پس ازنابیناشدن رضاقلی میرزا وکشف موضوع باینکه‌پسرش دراینکار دست‌نداشته نادر عده‌ای از درباریان را بجرم‌اینکه‌چرا ازبی‌تقصیری او آگاهش‌ننمودو از وی دفاعی نکردند مجازات های سختی نمود .

خلاصه مردم‌بارفتارناپسندخودنسبت‌بچنین‌پادشاه‌فداکاری‌درخفا کینه‌توزی میکردند ودر هرجا کسی بدروغ یاراست‌خودرا منسوب بصفویه‌میدانست‌و علم طغیان‌برمیافراشت‌باو میگرویدند . مثلادرجنك باعثمانیان که‌نادر در بغداد کاری از پیش‌نبردیکنفربلوچ که با افغانان بایران آمده و چنانکه در این‌کتاب‌مشروحا ذکرشده پس‌ازاخراج‌افغانها بنادرپناهنده گردیده بود در کهکیلویه بعنوان هواخواهی ازشاه طهماسب‌سرکشی‌آغاز نمود . عده‌ای از مردم اورا تقویت میکردند . همچنین طاغیان دیگری مانندسام‌میرزا وصفی میرزا و امثال آنان .

این ناسپاسیها وحق‌شکنیهای مردم عواملی‌بود که‌نادرشاه تعادل خود را از دست‌داده وهرجاو بهرکس‌بدبین‌شد . بایدانصاف داد نادری‌که در یك جنك باسپاه‌قلیل که‌بقول‌بعضی‌از مورخین‌باپانزده‌هزار سوار یکصدو بیست هزارسوار وپیادهٔ عثمانیان‌را درسایهٔ‌تدبیروبهترین‌روش‌فنون‌نظامی خوددر هم‌کوبیده ومکرربا‌قوای قلیل‌درمقابل‌نیروی‌شگرف دشمن پیروزی بدست

میآورد و مخصوصاً در جنك هندوستان باطی راههای درازو صعب‌العبور کوهها ورودخانه‌ها بارشادتهای فوق‌العاده هنرنمائیهای شگفت‌آوری مینمود درنظر جمعی فرومایگان و پستفطرتان بی‌وطن خدمات او ارزش و ارجی نداشت

## انجمن آثار ملی خراسان

چون این کتاب برطبق نظریهٔ انجمن آثارملی ایران ازطرف انجمن آثارملی خراسان که ازسال ۱۳۲۷ درمشهد تشکیل گردیده انتشار می‌یابد بپاس خدمات آقایان اعضاو استاندارانی که‌ریاست‌انجمن راعهده‌دار بوده و درتجدید بنای آرامگاه‌نادرشاه‌مجاهدت کرده‌اندبذکر نام آنان‌مبادرت‌میشود

استانداران استان نهم (خراسان) :

۱ـ آقای محسن‌صدر (صدرالاشراف) . ۲ـ آقای‌سیدجلال‌الدین‌تهرانی ۳ـ آقای‌دکترسجادی . ٤ـ آقای قضائی . ٥ـ سیداحمدامامی . ٦ـ آقای مصطفی‌قلی‌رام که‌درمورد ساختمان‌آرامگاه‌مجاهدت‌مخصوص داشته‌اند . ۷ـ آقای‌رضاجعفری که‌درو صول درآمدهای‌ملی‌جهت‌ساختمان کوششهای وافی نموده‌اند .

نواب تولیت عظمای آستان قدس رضوی :

۱ـ آقای‌محمودبدر . ۲ـ آقای‌معتمدی. ۳ـ آقای‌دکترسیدفخرالدین‌شادمان

فرماندهان لشکر ۱۲ خراسان :

۱ـ تیمسار سرتیپ معین . ۲ـ تیمسار سرتیپ مهین . ۳ـ تیمسار سرتیپ معزی . ٤ـ تیمسار سرلشکر شاهرخشاهی .

رؤساء و مدیر کل های فرهنك خراسان :

۱ـ آقای ابوالقاسم‌فیوضات . ۲ـ آقای‌مرتضی مدرسی . ۳ـ آقای‌مصطفی زمانی . ٤ـ آقای‌علی‌اکبر کوثری مدیر کل فعلی فرهنك استان تهران .

فرمانداران مشهد :

۱ـ آقای‌سیدمحمودروحانی . ۲ـ آقای‌رضا مسعودی . ۳ـ آقای‌احمد کروبی

رؤسای بانك ملی مشهد :

۱ـ آقای رضا طاهری . ۲ـ آقای رئیس .

شهردار های مشهد :

۱ـ آقای عبدالوهاب اقبال . ۲ـ اقای اسدالله قهرمان . ۳ـ آقای سرهنك بازنشسته جلائی .

رؤسای اوقاف خراسان :

۱ـ آقای دکتر علی اکبر شهابی . ۲ـ آقای محمدحسین قدوسی .

در جلسهٔ مهرماه ۱۳۳۱ انجمن جناب آقای علی اصغر حکمت حضور یافته ودر لزوم توجه کامل به حفظ و نگاهداری آثار ملی باستانی خراسان تذکرات مفید مؤثری دادند .

اعضاء فعلی انجمن :

۱ـ آقای محمددادور استاندارخراسان ورئیس انجمن . ۲ـ آقای محمد مهران نیابت تولیت آستانقدس رضوی . ۳ـ تیمسار سرلشکر سردادور فرمانده لشکر ۱۲ خراسان که در تجدید بنای آرامگاه ابراز علاقهٔ بسیاری نموده اند . ٤ـ آقای فقیه زاده رئیس دادگستری خراسان . ٥ـ آقای حبیبی مدیر کل فرهنك استان نهم . ٦ـ آقای حجت فرماندار شهرستان مشهد . ۷ـ آقای پزشکپور شهردار مشهد . ۸ـ آقای عضدی رئیس بانك ملی مشهد و خزانه دار. ۹ـ آقای فائضی رئیس اوقاف خراسان .

اعضاء محلی انجمن :

۱۰ـ آقای محمود فرخ از ادبا و دانشمندان خراسان که از بدو تأسیس عضو انجمن بوده اند . ۱۱ـ آقای دکتر علی اکبر فیاض از دانشمندان خراسان ورئیس دانشکدهٔ ادبیات مشهد. ۱۲ـ آقای ابوالقاسم نوید حبیب اللهی از ادباو دانشمندان خراسان . ۱۳ـ آقای علی اکبر گلشن آزادی از ادباو مدیر روزنامه آزادی مشهد . ۱٤ـ آقای محسن طاهری رئیس سابق انجمن شهر مشهد و تولیت

جامع گوهرشاد . ۱۵ـ آقای عبدالعلی اکتائی رئیس کتابخانهٔ آستانقدس رضوی . ۱۶ـ آقای محمدطاهر بهادری رئیس سابق فرهنك شهرستان مشهد و حسابدار انجمن . ۱۷ـ آقای محمدحسین قدوسی سرپرست سابق اوقاف خراسان و دبیر انجمن .

جلسات انجمن مرتباً تشکیل شده و به فعالیت خود ادامه میدهد .

## تذکر :

۱ـ درفصل اول کتاب فهرست کلیهٔ کتب و مجلاتیکه مورد استفاده قرار گرفته باتمام خصوصیات مشروحاً ذکر شده . بدین جهت برای احتراز از تشویش اذهان خوانندگان از هرگونه ذیل نویسی صفحات و نوشتن پاورقی خودداری شده و اگر در متن کتاب مطلب و یا کلمه‌ای محتاج بتوضیح بود دنبالهٔ آن (بین الهلالین) شرح داده شده . بدینجهت اززحمتی که بخوانندگان محترم برای مراجعه بمآخذ داده میشود پوزش میخواهد .

۲ـ چون ذکر توضیحات مربوط بتصاویر ونقشه‌ها درزیرهرتصویر بعلت عدم گنجایش جا والزام نقل به صفحات بعد موجب میشد که فاصله و وقفهٔ زیادی در مطالب متن کتاب حاصل گردد . بنابرین شرح تصاویر در فصل جداگانه نگاشته شد که خوانندگان محترم باتوجه بشماره‌ای که درزیر هر تصویر میباشد بفصل مذکور مراجعه فرمایند .

۳ـ این کتاب قبل از چاپ بنظر و مطالعهٔ چندنفر از علمای تاریخ مانند اوستاد سعیدنفیسی و اوستاد دکتر رضازاده شفق و اوستاد دکتر علی اکبر فیاض و دیگران رسیده و هرگونه ایرادی داشته براهنمائی دانشمندان محترم فن رفع گردیده است . بازهم ممکن است خالی از نقص و اشتباه نباشد . بدینجهت از خوانندگان گرامی خواهانم چنانکه بسهو و اشتباهی برخوردنمودند بدیدهٔ اغماض نگریسته وبنگارنده تذکر دهندتا در چاپ دوم کتاب تکمیل شده تقدیم گردد . اینك عین رقم استادان محترم ذیلا درج می‌شود :

## بقلم اوستاد سعید نفیسی

تاریخ‌نویسی هم کاربسیارآسانیست وهم کاربسیاردشواری بسیارآسانست برای کسانیکه گفته‌های پیشینیان رابی‌آنکه‌درآن‌فحص‌وبحث بکنند تکرار کنندو هررطب‌ویابسی‌را که درجائی‌می‌بینند باورکنندو دیگران‌راهم‌بباور کردن‌آن‌وادارسازند . بسیاردشوار است‌برای کسانیکه بخواهند گفتهٔ کسی راکه‌پیش ازایشان‌بوده است‌باخردبسنجند وموازین‌عقلی‌را بکاربیاورند . مخصوصاً هنگامی این‌کار دشوارترمیشود که اسناد تاریخی کم‌وپراکنده و آلودهٔبنفع یاغرض باشد . آنچه‌کتاب برای‌تاریخ‌ایران‌بما رسیده‌است آثار کسانیست که‌یاسودخویشتن رادرکتمان‌کردن حق‌وحقیقت‌دانسته‌اندویاآنکه ازفریب خوردگان‌عصر خودبوده‌اند . بساشده‌است که‌درگرماگرم واقعه‌ای همهٔ‌کسانیکه شاهدوناظرآن بوده‌اندرگیرودار وقایع وپیچاپیچ حوادث چنان‌اسیر شده‌اند که‌درست‌راازنادرست‌نشناخته‌اندوشوروشدتی‌راکه گرفتار آن‌بوده‌اند درجایی ضبط کرده‌اندوآن تاریخی برای‌ماشده است . تاریخ جهان ازین‌گونه فریبندگی‌هابسیار بخود دیده است .

امروز تاریخ‌نویسان‌بدان زودباوری روزگاران‌گذشته نیستند . نخست هرواقعه‌ای‌را درترازوی‌عقل‌وخرد میگذارند وبدین گونه‌اسناد را سبك سنگین‌می‌کنند . سپس‌میکوشنداقوال‌مختلف‌راباهم‌بسنجندودر اختلاف‌آراء حقیقت رابدست‌آورند . برای‌این‌کارازهیچگونه‌جستجووتفحص فروگذار نمی‌کنند وبهرچیزی‌که احتمال دهندمفیدفایده‌ای هست‌دست می‌یازند و کراراً پیش‌آمده‌است که‌از گفته‌ای که‌دیگران آنراسخیف‌دانسته‌اندحقیقت مسلمی بیرون آمده است .

اگر برای دوره‌ای درنظرنخستین یکی‌دوکتاب‌بیشترنمانده‌باشد این کار بمراتب دشوارتر است‌وبایدبهرجا وهرکسی‌متوسل شد تا شاهد مقصود از زیرِ حجابِ رخ بدر آورد .

تاریخ نادرشاه‌افشار همین‌حال‌رادارد . کتابهائی که‌مرجع همه بوده است تنهاظاهر وقایع را منعکس کرده‌اند . درین‌مدت همه همان‌سخنان را بازگو کرده‌اند . ازفوایدی که‌اخیراً بهرهٔ‌من‌شداین‌بود که‌پیش‌ازانتشار کتابی را که‌درین‌زمینه باپشت‌کارو‌ممارست خاص‌دانشمند فرزانه‌آقای محمد حسین قدوسی‌فراهم کرده‌است‌ودرین اوراق‌انتشارمی‌یابددر چندروزی‌که نسخهٔ اصل‌آنرابمن سپرده‌بودندخواندم‌وبیان‌مزایای‌برجستهٔ آنرافروگذار کردن کفرطریقت دانستم . خوانندگان‌خوددرنظراول بمزایای فراوان‌این کتاب پی‌خواهندبرد وبرتری‌مسلم‌آنرا برهمهٔ کتابهای‌دیگری‌که دراین زمینه نوشته شده است درخواهند یافت .

تنها نظری‌بمراجع ومآخذی‌که درتدوین این‌کتاب باپویندگی خاصی یافته‌وبکاربرده‌اندخودبهترین دلیل‌براهمیت‌این کتابست . میتوانم گفت که آقای‌قدوسی‌هیچ سندومدرکی رادرین‌زمینه نادیده‌وناخوانده وناسنجیده نگذاشته‌است‌واسنادبسیاری‌درین‌کتاب‌هست که‌دیگران‌فروگذار کرده‌اند . آنچه‌درنوشته‌های داخل‌وخارج‌ایران دربارهٔ‌این‌دوره آمده‌است‌درین کتاب گرد آورده‌اند . جنبهٔ‌تحقیق‌راهرگزرها نکرده‌وازسنجش‌مدارك‌نتایج‌متقن گرفته‌اند .

تهیهٔ کتابی دربارهٔ نادرشاه که‌ازپست‌ترین‌مقام ببالاترین‌درجات‌انسانی رسیده‌وسرانجام‌چنان فجیعی‌داشته‌است ازدشوارترین کارهای تاریخ‌نویسی است وآقای قدوسی کاملا ازعهدهٔ‌این کاربزرك برآمده‌است . اینست که منصفانه وبی‌هیچ‌شایبه‌ای‌بمؤلف محترم‌این کتاب ازفراهم کردن‌چنین اثری تبریك‌می‌گویم‌وشادم که‌سرانجام‌یکی‌ازدوره‌های مهم‌تاریخ‌ایران‌بدین گونه روشن شده است .

تهران ــ ۱۳ آبانماه ۱۳۳۸

**سعید نفیسی**

## بقلم اوستاد دکتر رضازادهٔ شفق عضو محترم انجمن آثار ملی ایران

توانگفت سبك مطالعه وتدوین تاریخ بردونوعست . یکی آنکه جریان حوادث وسیر وقایع وظهور اشخاص وشرح اعمال آنان را ثبت وضبط کنیم وبآیندگان نقل نمائیم . دیگر آنکه بکوشیم معنی وهدف آنوقایع واشخاص را دریابیم و ارزش واهمیت آنهارا از لحاظ سرنوشت بشری بسنجیم وبحقیقت غرض از تاریخ نویسی و تاریخ آموزی این شق دوم است زیرا توالی حوادث وافراد بخودی خود برای ما یکسانست مگر اینکه آنهارا از نظر تأثیراتی که در طالع ما دارند بنگریم .

یکی از اشخاصیکه زندگانی وفعالیت بیمانند آنان تأثیری عمیق درسرنوشت ملت وکشور ما داشته است بیگمان نادرشاه افشاراست . این سردار بزرك ایران که مورخین مغرب زمین اورا در ردیف بزرگترین جهانگشایان بشمار میآورند شصت ویکسال شمسی عمر کرد وتقریباً یك ثلث اخیر آنرا که بیست سال باشد تمام روزان وشبان راباستثنای فرجه‌های کوتاه یکی دوهفته‌ای باجنك و نبرد گذراندوقسمت اعظم اوقات حیات خود را در اردوگاهها صرف نمودو درخورد وخواب در بیابانها باسر باز انش زیست وتمام این مدت را در جبهه‌های مختلف دور دست از بغداد و کرکوك ووان وقارص درعثمانی ، وقفقاز وداغستان درروسیه وخیوه وبخارا و هندوستان وجزایر خلیج فارس مدام درجدال گذراند . نیز جنگهای اودر مراکز ایران برضد یاغیان وشورشگران داخلی آنی اورا آرام نمیگذاشت وپیوسته اسباب نگرانی وملال اومیشد واو نمیدانست بادشمنان خارجی بستیزد یابامنافقین وگردنکشان داخلی . بااینهمه پادشاه افشاری در نتیجهٔ عزم آهنین وطاقت بی‌پایان وصبوری بیحد ورشادت بیمانندش کلیهٔ دشواریهای درونی وبیرونی رافایق آمد ولی دراوج قدرت ودرواقع اوایل استواری حکومت قربانی یك مواضعه شدوقبل از آنکه اندیشه‌های وسیع خود راکه از آنجمله تشکیل نیروی دریائی دردریای خزر وخلیج فارس بود عملی کند از این جهان رخت بربست .

اما آنچه ازاو ومجاهدات خستگی ناپذیر اوبجاماند این بود که ایران ازنفوذ واستیلای بیگانگان آزادگردیدو مهاجمین خارجی بکیفرخود رسیدند

وسرزمین مارا که باجحاف اشغال کرده بودند بناچار تخلیه کردند وحق را به حقدار سپردند واین ملك کهن یکبار دیگر ازمذلت خلاص شدوایرانیان از سر نوروح سلحشوری خودرادریافتند ودرجبهه‌های مختلف شرق وغرب مردانه جنگیدندونشان دادندکه چون این ملت پیشوائی شجاع همچون نادرشاه پیدا کندسربازانی دلیرجنگاورمیدهدو سردرراه آزادی کشوروملت مینهد .

تاریخ نادرشاه‌را عده‌ای ازمعاصرین او وشماره‌ای ازمتأخرین از بیگانه و خودی نوشته‌اندمتن بعضی ازآنچه ایرانیان تألیف کرده‌اندمانندتاریخ نادری وترجمهٔ بعضی ازآنچه خارجیان روایت کرده‌اندمانند کتاب فریزرچاپ و منتشرشده ولی تاکنون گذشته ازآنکه قسمت مهمی ازسایر تألیفات طبع وترجمه نشده کتابی جامع تاکنون بفارسی بوجودنیامده‌بود. اینك دراین ایام انجمن آثار ملی بمنظوررفع این نقیصه واحیای نام نادربرای تسهیل تدوین ونشرچند کتاب جامع که لب مطالب خارجی وداخلی رادرباب آنپادشاه جهانگیرحاوی باشد اقدامی قاطع وسودمندنموده است وهم اکنون چنین تألیفاتی درکارانجامست .

یکی ازاینگونه تألیفات کتاب حاضراست که مؤلف دانشمندآن آقای محمد حسین قدوسی در تألیف آن مدتی درازمطالعه وتحقیق بعمل آورده‌اند . ایشان اساس کارخودرا کتاب انگلیزی الاصل (لاکهارت) قرارداده‌اند که جامعترین کتابیست تاکنون دراین موضوع نوشته‌شده ولی چیزیکه بارزش واهمیت کتاب میفزایداینست که آقای قدوسی به‌منابع ایرانی ونسخ خطی دیگرنیز مراجعه کرده وشخصادرنتیجهٔ اقامت ممتددرخراسان مراکزمهم سیروسفرنادر واولین منطقهٔ رشدونفوذاورامشاهده کرده اخبارو آثاری زیاد گردآورده‌اندچنانکه خواننده ازمطالعهٔ فصول مختلف ومراجعهٔ بمنابع ومراجع کتاب باین حقیقت پی خواهد برد . این اضافات وتحقیقات آقای قدوسی الحق درروشن کردن تاریخ زندگانی نادرشاه خدمتی بسزانموده وپرده ازروی بسیاری ازمطالب برگشوده‌است . ازخداوندبرای بانیان محترم ومؤلف فاضل وخوانندگان کتاب توفیق کامل مسئلت میکنم. وهوالموفق فی کل حال . طهران ـ اسفندماه ۱۳۳۸

**دکتر رضازادهٔ شفق**

## نامهٔ اوستاد دکتر علی‌اکبر فیاض رياست دانشکدهٔ ادبیات مشهد

دوست گرامی آقای قدوسی

کتاب جناب‌عالی راخواندم‌ومحظوظشدم . راجع‌باظهارنظردربارهٔ آن بایدبعرضتان‌برسانم که‌چون تخصص‌وبعبارت بهتررشتهٔ کارمن‌درتاریخ‌ایران قسمت‌قرون‌وسطی‌و احیاناً تاریخ ایران‌باستان‌بوده‌وموضوع‌نادروبطورکلی تاریخ قرون‌جدید هیچگاه درمتن کارم‌نبوده است‌دراین قسمت‌نباید بخود اجازهٔ‌اظهارنظری بدهم. اطلاعات‌من‌دراین قسمت‌بهمان مقداری‌است که هر متتبع‌تاریخ‌ایران‌ازباب تحصیل‌نظرجامع وبقول‌فرنگیها «دیدمجموع» باید داشته‌باشد . بنابراین‌اگرسخنی‌دراین‌بارده‌داشته‌باشم‌طبعاً محدودباین حدود خواهدبودیادر حدودکلیات‌فن‌یعنی‌اصولی که‌هرمورخی‌راجع‌بتاریخ‌نویسی بایدبداند . نوشته‌هائی که‌دربارهٔ نادربزبان فارسی‌تألیف‌ویااززبان‌دیگری‌به فارسی‌ترجمه‌شده‌است من‌تقریباً همهٔ‌آنها راخوانده‌ام‌وبدین‌جهت‌بااطمینان خاطرمیتوانم گفت که‌نوشتهٔ جناب‌عالی‌یعنی کتاب‌حاضر کاملترین‌وجامعترین کتابی‌است که‌تاکنون‌دراین موضوع‌نوشته‌شده‌است . من که‌بحکم‌دوستی و معاشرت‌خودشاهدرنج‌چندسالهٔ جناب‌عالی‌درتألیف‌این کتاب‌بوده‌ام‌اززحمت هائی که‌در تهیهٔ‌این‌موادومدارك‌واین‌تصویرهای‌فراوان‌وترسیم‌این‌نقشه‌های مفیدولازم کشیده‌ایداطلاع‌دارم‌واینك بسیار خشنودم که‌می‌بینم ازاین‌رنج حاصلی چنین ارجمند بدست آمده است .

تقسیم‌موضوع‌و دسته‌بندی‌مطالب‌وبعبارت‌دیگرتنظیم‌فصول بسیارخوبست فصلی که‌درباب افسانه‌های‌مربوط بنادرآورده‌اید یکی‌ازامتیازات مهم این کتاب‌شمرده‌میشود زیرا این‌قبیل‌افسانه‌ها برای‌تاریخ‌معنی‌دار است و مورخ میتواندازاین افسانه‌ها بارعایت اصول‌تحقیق‌وانتقاد مطالب‌مهم‌استنباط کند چنانکه‌خودتان‌هم‌در مقدمهٔ‌آن‌فصل‌بدان‌توجه کرده‌اید . اکنون این انبوه

موادو اسناد که هریك درجائی پراکنده بوده است در کتابی جمع آمده ودر دسترس علاقمندان باین قسمت مهم تاریخ ایران گذاشته شده است تا بخوانند و اگر بخواهند آنرا سرمایهٔ برای کارهای عملی خود قرار دهند .

البته تاریخ نادر با همهٔ قرب عهدی که با زمان ما دارد از تاریکیهائی که بطور کلی لازمهٔ تاریخ است خالی نیست و هنوز هم نقطه‌های مبهم در آن هست که برای روشن کردن آن باز هم تلاش و کوشش و زمان و حتی تصادف و اتفاق میخواهد ملاحظه کنید که مثلا در بارهٔ شکل و شمایل نادر با اینهمه تصویر که از او در دست است و بعضی از آنها را پرداختهٔ زمان خود او میدانند ما هنوز بقطع نمیدانیم که نادر واقعی کدامیك از اینهاست از بس که این تصویرها باهم اختلاف دارند . بر این قیاس کنید مسائل بسیار دیگر را از قبیل اصل و نسب نادر ، سطح عقلی و تربیتی او ، افکار اجتماعی و مذهبی او و غیره و غیره .

بهر حال سعی جناب عالی مشکور است و برای علاقمندان بتاریخ ایران مایهٔ بسی خشنودی است که در این موقع باساختن آرامگاه مجلل مقام این نابغهٔ بزرگ نظامی ایرانی چنانکه شایستهٔ اوست تجلیل میشود با انتشار این کتاب مفید هم نام او زندگی تازه‌ای پیدا میکند و اثرهائی که از بادو باران نیابد گزند بـه وجود میآید .

مشهد ـ فروردین ۳۹

علی اکبر فیاض

٤ـ بامطالعهٔ کلیهٔ کتب تاریخی نادرشاه تذکر اینمطلب راضروری میداند که یکعده ازمورخین عصر نادری حقایق تاریخی را باتمجید و تقبیحهای بیمورد تلفیق نموده‌اند . برخی ازمورخین غیر ایرانی که درزمان نادر یا بعداز آن تاریخ نادر را نوشته‌اند درضمن مطالب تاریخی نظریات شخصی را بکار برده و بالنتیجه حقیقت تاریخی را مکتوم داشته‌اند . عده‌ای دیگر از مورخین در نکات مبهم تاریخی (مانند اوضاع ایران قبل ازنادر ووقایع ایران بعدازنادر و بعلاوه

خصوصیات و احوالات نادر) تحقیق کافی ننموده‌اند . کتب دیگری هست که نویسندگان آن سرگذشت نادر را باافسانه و رمان مخلوط نموده‌اند .

بنابرین بدست آوردن وقایعی که بحقیقت رخ داده و بدون هیچگونه نظر وتعصبهای خاص باشد از تواریخ بسی دشوار ومشکل است . ازین رو نگارنده بازحمتی بسیار و مراجعهٔ بکتب مختلف بیشمار کوشش نمود که از تاریخ نادرشاه آنچه بحقیقت مقرون باشد بدون بکاربردن احساسات وتعصبات ملی ومذهبی بدست آورد ونیز اهتمام ورزیده که نکات تواریخ گذشته را در حدود امکان روشن ساخته دردسترس خوانندگان گرامی قرار دهد . تاچه قبول افتد و چه در نظر آید .

مشهد ـ فروردین ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی

محمدحسین ـ قدوسی

در پایان اشعاری که شاعرجوان خراسان آقای محمد آگاهی سروده‌اند ذیلا نگاشته میشود :

جاوید ومستقل وطن نامدار ماست — تالطف کردگار نگهدار و یارماست
بااینکه خصم حیله گردون زهرطرف — درروز وشب بفکر خرابی کارماست
ملك جم از حوادث دوران مصون بود — تادر حمایت وکنف کردگار ماست
درهر کتابخانه وهرموزه جلوه گر — آثار نیکی از اثر شاهکار ماست
آثار و شاهکار نیاکان هنوز هم — امروز در بسیط زمین یادگار ماست
ایران هزار فتنه و آشوب دیده است — از دشمنان دون که یمین ویسارماست
دیده است حمله های فراوان وجانگداز — از کشوریکه دورویا همجوارماست

## چهل

درآنزمان که‌اشرف ومحمود (۱) امیربود — در ملك جم که تا بابدننك و عار ماست
آنروزگار ذلت ما را نشان دهد — تاریخ ما که آینهٔ روزگار ماست
برخاست از کلات چو نادر دلاوری — آن کز شهان نامی با اقتدار ماست
برهند کوفت پرچم پرافتخار جم — آنگرد صف شکن که مهین شهریار ماست
آن خسرو دلیر که از تیغ آبدار — گشور گشائیش بجهان افتخار ماست
ای خسرو دلیر ز جا خیز کامدیم — دانیم روح پاك تو در انتظار ماست
برخیز کامدیم به تجلیل نام تو — چون احترام قدر بزرگان شعار ماست
نام تو کرد زنده شهنشاه ملك جم — کاکنون بزرك منجی و ایران مدار ماست
زنده است نام نیك تو همواره در جهان — تا برقرار گردش لیل و نهار ماست
(آگاهی) این چکامه سروده است بازگفت — جاوید و مستقل وطن نامدار ماست

---

۱ــ مقصود ملك محمود سیستانی است که در خراسان حکومت مستقل داشت و نادر ویرا مخذول و منکوب نمود .

# فهرست مندرجات کتاب


| موضوع | صفحه |
|---|---|
| دیباچـه | دو |
| سبب تألیف کتاب | سـه |
| بحث | چهار |
| طایفهٔ ابدالی | یازده |
| قندهار | سیزده |
| علل اردوکشی نادر بهندوستان | نوزده |
| قصیدهٔ فتح دهلی | بیست و سـه |
| انجمن آثار ملی خراسان | سی |
| تذکر | سی و دو |
| **فصل اول** ــ فهرست کتب و مآخذ | ۱ |
| **فصل دوم** ــ جغرافیای تاریخی درگز و کلات | ۱٤ |
| قزلباش | ۲۷ |
| کلات یا قلعهٔ خدا آفرین | ۳۲ |
| حصار کلات | ۳۵ |
| **فصل سوم** ــ اوضاع ایران قبل از قیام نادر | ٤۲ |
| **فصل چهارم** ــ تولد نادرشاه تا ورود بمشهد | ۵۵ |
| **فصل پنجم** ــ جنگهای نادر در شرق ایران | ٦۲ |
| حملهٔ ازبکها | ٦۲ |
| جنك با ازبك و یموت | ٦۲ |
| جنگهای متوالی با ازبك | ٦۳ |
| تصرف کلات | ٦۳ |
| توسعهٔ حوزهٔ فرماندهی | ٦٤ |
| مبارزه با ملك محمود سیستانی | ٦٤ |
| جنك نادر با محمود | ٦۷ |
| جنك دیگر نادر با محمود | ٦۷ |
| تصرف دژینگی قلعه (از دهستان جعفرآباد حومهٔ قوچان) | ٦۸ |
| تصرف دژ باغوداده (از بلوك دهستان تبادکان) | ٦۸ |
| شکست تاتارها و تصرف دژ زاغچند | ٦۹ |
| تسلیم سعید سلطان کلانتر درون | ۷۰ |
| مرك قراخان زاغچندی | ۷۰ |

**موضوع** **صفحه**


جنك با ملك محمود سیستانی ۷۰
دو جنك رضاقلی سردار با ملك محمود ۷۱
دو جنك نادر در نیشابور ۷۳
جنك بوغمچ (از بلوك دهستان تبادکان) واشترپی (ازبلوك دهستان چناران) ۷٤
جنك نادر با تراکمه ۷٤
جنك نادر با ملك محمود ۷٤
تسلیم ترکمنهای نسا ۷۵
جنك دیگر نادر با ملك محمود ۷۷
شکست و تسلیم سران جغتائی در سرخس ۷۷
جنك قوزغان (قازقان از بلوك دهستان پائین ولایت مشهد
و آبادی تپهٔ نادری هم در این دهستان است) ۷۸
جنك مرو ۷۹
قتل فتحعلی خان قاجار و جنگهای با ملك محمود ۷۹
شکست ملك محمود ۸۳
تصرف مشهد ۸۳
جنك مجدد قوچان ۸۵
اغتشاش مجدد قوچان و سرکشی تاتارهای مرو ۸٦
قتل ملك محمود ۸٦
اغتشاش قاین ۸۷
تصرف بهدادین و جنك سنگان و نجات نادر ۸۷
تصرف قلعهٔ سنگان ۸۹
جنك با افغانان ۸۹
اختلاف نادر و طهماسب میرزا و جنك سبزوار ۸۹
جنك با اکراد و ترکمن ۹۱
شکست اکراد ۹۱
جنك استراباد ۹۲
جنك با افغانان ابدالی در اسلام قلعه (کافر قلعه) ۹۲
جنك دوم با ابدالیان ۹۵
جنك سوم در رباط پریان هرات ۹۵
جنك چهارم در شکیبان ۹۵
جنك با افغانان در بسطام ۹۷
جنك بزرك با افغانان در مهماندوست ۹۸

| موضوع | صفحه |
|---|---|
| جنگ دوم با افغانان در درهٔ خار (خوار) | ۹۹ |
| جنگ سوم با اشرف در مورچه خورت اصفهان | ۱۰۰ |
| تصرف اصفهان و جنگ چهارم با اشرف در زرقان | ۱۰۱ |
| تسلیم و فرار اشرف از شیراز | ۱۰۳ |
| جنگ با افغانان در پل فسا | ۱۰۳ |
| آخرین جنگ و شکست قطعی افغانها | ۱۰۴ |
| جنگ در مشهد و نقرهٔ هرات با افغانها | ۱۰۵ |
| شکست ذوالفقارخان | ۱۰۹ |
| شکست افغانان و تصرف پل مالان | ۱۰۹ |
| محاصرهٔ هرات | ۱۱۰ |
| شکست مجدد ذوالفقارخان و افراد سیدالخان | ۱۱۰ |
| جنگ بزرگ با افغانان و سرکشی اللهیارخان | ۱۱۰ |
| تصرف فراه | ۱۱۱ |
| عزیمت نادر بقندهار و نبرد با غلجائیان | ۱۱۲ |
| جنگ با سلطان حسین و شکست او در ارغنداب | ۱۱۳ |
| قلع و قمع افغانان و محاصرهٔ قندهار | ۱۱۴ |
| تصرف قلات (کلات) افغان و دستگیری سرداران افغانی | ۱۱۶ |
| جنگ مکران و تسلیم بلوچها | ۱۱۷ |
| طغیان مجدد بلوچستان و شکست قطعی آنان | ۱۱۸ |
| تنبیه کلبعلی بیك و تصرف قلعهٔ بست | ۱۱۸ |
| تصرف قندهار و شکست آخرین قوای افغان | ۱۱۹ |
| جنگ در عمان و تصرف رأس موساندام | ۱۲۲ |
| جنگ با شورشیان عرب و شکست آنان | ۱۲۲ |
| شکست مجدد شورشیان و تصرف مسقط | ۱۲۳ |
| جنگهای مکرر در عمان و مکران و قتل دریا سالار ایران | ۱۲۳ |
| عزیمت قوای نادر بمرز هندوستان و تصرف غزنین | ۱۲۵ |
| تصرف کابل | ۱۳۰ |
| جنگ خیبر و شکست هندیها و تصرف پیشاوور | ۱۳۲ |
| جنگ با هندیها و شکست آنان در نزدیکی لاهور | ۱۳۳ |
| تصرف یمین‌آباد | ۱۳۴ |
| جنگ در ملك‌پور (بهاول‌پور) و شکست قوای لاهور | ۱۳۴ |
| جنگ در لاهور و تصرف آنشهر و کشمیر | ۱۳۵ |

| موضوع | صفحه |
|---|---|
| پیشرفت قوای ایران بسوی کرنال و تمرکز در عظیم‌آباد | ۱۳۶ |
| جنك در انباله و تصرف دژتوری | ۱۳۸ |
| شکست قوای سعادتخان | ۱۳۸ |
| نبرد بزرك کرنال و شکست قطعی سعادتخان و خان دوران | ۱٤۱ |
| متلاشی شدن بقیهٔ قوای هند | ۱۵۰ |
| تصرف دهلی | ۱۵۱ |
| انقلاب و گستاخی اهالی دهلی و تنبیه آنان | ۱۵٤ |
| دستگیری دو فرمانده طاغی هندی | ۱۵۷ |
| قصائد در فتح دهلی | ۱٦٤ |
| تجاوز راهزنان | ۱۷۱ |
| جنك با طبیعت و تلفات قوای ایران | ۱۷۱ |
| جنك با طوایف یوسف زای | ۱۷۲ |
| جنك در زمینداور سند | ۱۷۳ |
| تسلیم خدایارخان فرماندار سند | ۱۷۵ |
| جنك ترکستان و تصرف اندخود | ۱۷۸ |
| تسخیر بلخ | ۱۷۹ |
| شکست مجدد ازبکها | ۱۸۰ |
| جنك با قبیلهٔ کنگرات | ۱۸۰ |
| چندین جنك با ازبکها و عقب‌نشینی رضاقلی میرزا | ۱۸۱ |
| جنك با ازبکها و هلاکت سردار آنان | ۱۸۳ |
| قصد حملهٔ ایلبارس بمشهد و انصراف او | ۱۸٤ |
| لشکرکشی بترکستان و تصرف بخارا | ۱۸۵ |
| شکست ازبکها در پل شیرحاجی | ۱۹۱ |
| شکست مجدد ازبکها در فتناك | ۱۹۲ |
| شکست تراکمه در دژخانقاه | ۱۹۳ |
| تصرف خانقاه و قتل ایلبرس و تسلیم ازبکها | ۱۹٤ |
| تسلیم قوای عبدالرحمن بیك و تصرف خیوه | ۱۹۵ |
| ورود نادر بمرو و اعدام رحیم سلطان | ۱۹۷ |
| جنك با طبیعت | ۱۹۹ |
| شورش ترکمانان | ۲۰۱ |
| شورش اعراب جنوب | ۲۰۱ |

| موضوع | صفحه |
|---|---|
| جنگ دریائی با اعراب خلیج فارس | ۲۰۴ |
| سرکوبی اعراب خلیج فارس | ۲۰۴ |
| تصرف دژهای الجلالی و مرانی در مسقط | ۲۰۵ |
| جنگ و محاصرهٔ سحر (سحار) | ۲۰۶ |
| شورش ترکمنهای یموت و حملهٔ علیقلیخان | ۲۰۷ |
| شورش جنوب و طغیان تقی‌خان بیگلربیگی فارس | ۲۰۸ |
| شورش استراباد و طغیان محمدحسن خان قاجار | ۲۱۱ |
| شورش در سیستان | ۲۱۲ |
| شورش مجدد سیستان | ۲۱۳ |
| **فصل ششم** ـ جنگهای نادر در غرب ایران | ۲۱۵ |
| جنگ با ترکان عثمانی در نهاوند | ۲۱۵ |
| جنگ با عثمانیان در ملایر و تویسرکان | ۲۱۶ |
| جنگ با عثمانیان در همدان | ۲۱۶ |
| جنگ در اردلان و کرمانشاهان با عثمانیان | ۲۱۸ |
| حملهٔ نادر به میان دوآب برای دفع عثمانیان | ۲۱۸ |
| تصرف مراغه | ۲۱۹ |
| جنگ با عثمانیان در تبریز و تصرف آنشهر | ۲۱۹ |
| جنگ با رستم پاشا در حوالی تبریز | ۲۲۰ |
| خلع شاه طهماسب و شورش بختیاریها | ۲۲۱ |
| تصرف کرمانشاه | ۲۲۸ |
| جنگ در مرز عثمانی | ۲۲۸ |
| حملهٔ به کرکوك و شهروان | ۲۲۹ |
| جنگ در حوالی بغداد | ۲۳۰ |
| تصرف سامرا و پل بوهریز | ۲۳۰ |
| جنگ بزرك و محاصرهٔ بغداد و اشغال کاظمین و کربلا و نجف و شهر کهنهٔ بغداد | ۲۳۱ |
| جنگ در ذهاب با قوای عثمانی | ۲۳۶ |
| جنگ با عثمانیان در کرکوك و سورتاش و کشته شدن توپال عثمان پاشا | ۲۳۷ |
| تصرف شهرهای حله و نجف و کربلا و تسخیر تبریز و حملهٔ ببغداد | ۲۴۰ |
| جنگ و تصرف سامرا و سایر نواحی بغداد و مذاکرات صلح | ۲۴۰ |
| شورش محمدخان بلوچ و شکست او در دوگنبدان | ۲۴۱ |

| موضوع | صفحه |
|---|---|
| دستگیری محمدخان بلوچ | ۲۴۳ |
| مطیع نمودن اعراب سرکش جنوب و خلیج فارس | ۲۴۳ |
| جنك و تصرف شیروان و شماخی | ۲۴۴ |
| تصرف قموق و شکست سرخای | ۲۴۶ |
| شکست مجدد سرخای | ۲۴۶ |
| جنك بالزگیان و شکست آنان | ۲۴۷ |
| محاصرهٔ دژ گنجه | ۲۴۷ |
| جنك بزرك با عثمانی و تسلیم ترکان جاروتله و تصرف گنجه و قارص و تفلیس | ۲۴۸ |
| محاصرهٔ قارص | ۲۵۱ |
| صلح با عثمانی | ۲۵۱ |
| تصرف تفلیس | ۲۵۳ |
| تعقیب خان کریمه و بصرف شکی | ۲۵۳ |
| جنك با اعراب بصره | ۲۵۴ |
| تصرف بحرین | ۲۵۵ |
| جنك بالزگیها و تصرف دربند | ۲۵۵ |
| جنك در قفقاز و تصرف کامل داغستان | ۲۵۶ |
| جنك در بختیاری و سرکوبی طاغیان | ۲۵۶ |
| شورش لزگیه در دربند | ۲۵۹ |
| شورش لزگیها و قتل ابراهیم خان برادر نادرشاه | ۲۵۹ |
| شکست لزگیها و تسلیم آنان | ۲۶۴ |
| جنك با قبایل قراچه داغ در مناطق جنگل | ۲۶۴ |
| حملهٔ بداغستان | ۲۶۷ |
| تصرف دژ قریش | ۲۶۹ |
| جنك با عثمانی و تصرف شهر زورو کرکوك | ۲۷۱ |
| تصرف کارملیس | ۲۷۳ |
| شکست طایفهٔ یزیدیان | ۲۷۴ |
| جنك باعثمانی و شکست آنان در مشرق دجله | ۲۷۴ |
| محاصرهٔ کامل موصل | ۲۷۴ |

**موضوع** **صفحه**


طغیان سام میرزا و شورش شروان ۲۷۶
جنگ بصره ۲۷۸
سرکشی مجدد سام میرزا و طغیان محمدخان سرخای ۲۸۱
شکست قوای سرخای ۲۸۱
قلع و قمع پادگان کوبه ۲۸۲
شورش در گرجستان و قفقاز ۲۸۲
شورش اکراد ۲۸۳
دستگیری سام میرزا ۲۸۳
محاصرهٔ قارص ۲۸۳
جنگ بالزگیها در داغستان و تسلیم آنان ۲۸۴
جنگ قوای ایران با سپهبد یکن محمد پاشا ۲۸۵
حملهٔ نادرشاه بقارص و سه جنگ با عثمانی ۲۸۵
**فصل هفتم** ــ دو مجلس ملی و مذهبی ۲۸۸
**مجلس ملی در دشت مغان** ۲۸۸
وثیقه‌نامه (محضرنامه) در دشت مغان ۳۰۲
مجلس مذهبی یا اتحاد اسلامی در نجف ۳۱۰
وثیقه‌نامه یا عهدنامهٔ علمای مجلس ۳۲۰

**فصل هشتم** ــ دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا
و فرمانروائی ابراهیم خان ۳۳۱
رضاقلی میرزا ۳۳۱
عاقبت کار رضاقلی میرزا ۳۴۳
فرمانروائی و عاقبت کار ابراهیم خان ۳۴۷
**فصل نهم** ــ سازمان نیروی دریائی نادرشاه ۳۵۰
**فصل دهم** ــ روابط ایران بادول خارجی در زمان نادر ۳۶۴
**فصل یازدهم** ــ پایان کار نادر و وقایع بعد آن ۳۹۸
وقایع بعد از قتل نادرشاه ۴۱۰
**فصل دوازدهم** ــ آرامگاه نادرشاه ۴۴۲
آرامگاه اولیهٔ نادرشاه ۴۴۲
عمارت خورشید در کلات ۴۴۷

**موضوع** **صفحه**


آرامگاه نادرشاه در مشهد ٤٥١
آرامگاه نادر در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر ٤٥٣
تجدید بنای آرامگاه ٤٥٥

**فصل سیزدهم** ــ خانوادهٔ نادرشاه ٤٦٢
نسب نادر ٤٦٢
خاندان اصلی نادرشاه ٤٦٣
خاندان ابراهیم خان برادر نادر ٤٦٥
خاندان رضاقلی میرزا پسر نادر ٤٦٧
خاندان نصرالله میرزا پسر دیگر نادر ٤٦٨

**فصل چهاردهم** ــ آثار وابنیه ٤٧٢

**فصل پانزدهم** ــ احوالات و خصوصیات نادرشاه ٤٧٩
اخلاق و صفات ٤٧٩
نبوغ نظامی ٤٨٥
عقاید و اقدامات مذهبی نادرشاه ٤٩٦
افکار و شخصیت نادر ٥٠١
قیافه و اندام ٥٠٣
تمایلات و حالات طبیعی ٥٠٥
حالات مزاجی ٥٠٧

**فصل شانزدهم** ــ علما و حکما و دانشمندان
و شعراء دورهٔ نادری ٥٠٩
علما و حکماء ٥٠٩
دانشمندان و شعراء ٥١٣

**فصل هفدهم** ــ فرامین و احکام و مکاتیب و معاهدات ٥٢٨

**فصل هجدهم** ــ افسانه های ملی منسوب به نادرشاه ٥٧٥
**فولکلر** ٥٧٥
افسانه‌ها ٥٧٧

**فصل نوزدهم** ــ شرح تصاویر و نقشه‌ها ٦٣٠

TAMAS KOULI KAN ROI DE PERSE

*Tne á Cotchan le 20 Juin 17*

R.R

تصویر شماره یك

كَلامُ المُلوكِ مُلوكُ الكَلامِ

برعالميان ظاهر است که وجود امثال مابندگان خاکسار
که در سایهٔ حضرت آفریدگار رتبهٔ سروری یافته ایم از برای
یاری و غمخواری ضعیفان و زیردستان است بفحوای
كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

از فرامین نادرشاه افشار

# فصل اول

## فهرست کتبی که مورد استفاده قرار گرفته است

چون برای هریك از مطالب کتاب ذکر کتب ماخوذه و مقتبسه در ذیل صفحات و شاید انتقال بصفحات بعد آن موجب مشوب شدن اذهان خواننده می‌گردد لذا بذکر مشخصات کتابهائیکه از مآخذ میباشد بتفصیل کامل مبادرت میورزد.

۱ـ کتاب «سفرنامه حزین» تالیف شیخ محمدعلی حزین گیلانی که ضمن شرح زندگانی خود بسیاری از وقایع تاریخی عصر نادر را نگاشته و مورد استفاده سرجان مالکم انگلیسی قرار گرفته است. این کتاب در تهران سال ۱۳۲٤ شمسی بوسیله دفتر پرچم چاپ شده و نسخه آن در کتابخانه آستانقدس رضوی است.

این سفرنامه یکبار در هندوستان در دیباچه دیوان شعر حزین بچاپ رسیده و در مقدمه آن مؤلف بشرح زندگی خود پرداخته و آقای محمد محمدی ملایری تاریخ نادر را با تاریخچه مختصر زندگانی حزین استخراج نموده و در دیباچه مینویسند: خانواده حزین که اهل آستارا بوده اند بگیلان آمده و ابوطالب پدر حزین در بیست سالگی برای تحصیل باصفهان میآید و در آنجا با یکی از خانواده های اصفهانی ازدواج نموده و محمدعلی حزین در ۲۷ ربیع الاول ۱۱۰۳ قمری در اصفهان متولد شده و بطوریکه حزین مینویسد پدرش از علماء روحانی بوده و در جوانی کسب علم نموده و بشعر گفتن بسیار مایل و بگفته خود چهار دیوان شعرش در هند بچاپ رسیده و مسافرتهای زیادی کرده و بیشتر نقاط ایران را دیده و بحجاز و هند رفته و در تمام مسافرتها بواسطه تهاجم افغانها بایران و عثمانیها بمغرب کشور و روسها بشمال ایران با وقایع تاریخی مواجه بوده و لذا سفرنامه او ارزش تاریخی دارد.

حزین در جوانی با اتفاق پدر خود سفری بگیلان کرده و از آنجا بشیراز و شهر

های بیضاوجهرم‌وداراب ولاروبندرعباس‌را گردش کرده‌وبعدبمکه‌رفته‌واز آنجادرسواحل دریای‌عمان ویکماه‌در بحرین‌توقف‌داشته‌سپس‌بشیرازو یزد واصفهان‌برگشته‌ودر این‌موقع‌پدرش‌بدرودزندگانی گفته‌و حزین‌بار دیگر بشیرازرفته‌وبعد هنگامیکه‌افغانها اصفهان‌رامحاصره کرده‌بودندحزین در آنجابوده‌ودر سال۱۱۳۵روزی که‌افغانهاوارد شهرشدندحزین‌از شهرخارج وبخرم‌آبادمسافرت کرده‌وچندی‌درآنجاوهمدان ونهاوندبوده‌وسپس‌از راه دزفول وشوشترو حویزه‌واردبصره شده‌وبقصدمسافرت بمکه تایمن رفته‌و مجدداً بشوشترولرستان‌آمده‌وتاکرمانشاهان بالشکرعثمانی همراه‌بوده واز آنجابتویسرکان‌وچند گاهی‌دردامن‌الوندمیزیسته‌وازآنجا بزیارت‌کربلا و نجف‌رفته‌ودرباز گشت‌ازعراق عرب‌بکرمانشاهان‌رفته که‌قوای‌عثمانی واحمد پاشاسردارعثمانی‌درآنجابوده‌اند . بعدعازم‌خراسان‌شده که‌بواسطه‌ناامنی‌راه هامنصرف‌وازراه کردستان‌بتبریز مسافرت‌نموده‌ودراین‌موقع‌بوده که‌عثمانیها شهررا ویران‌نموده‌بودند . حزین‌ازآذربایجان‌بمازندران‌واسترآبادو سپس بخراسان‌عزیمت کرده‌و دراین هنگام بوده که‌شاه طهماسب ونادرقلی ، ملك محمود سیستانی‌را ازمشهد رانده‌بودند وبطوریکه خودنوشته‌در مشهد شاه طهماسب بدیدن‌اورفته‌و هنگامیکه‌شاه‌طهماسب ونادربرای‌جنك‌باافغانها از خراسان حرکت کرده‌بودندحزین‌همراه‌ودرلشکرآنان‌ودرجنك‌مهماندوست حاضروناظر بوده‌وازآن‌پس‌ازراه‌تهران‌باصفهان‌وشیراز وبندرعباس‌وسپس از راه دریا بمکه رفته است .

در بازگشت از مکه بکرمان واز آنجا ببندر عباس و سپس‌آهنك سفر هندوستان رانموده‌و بایکی‌از کشتی‌های انگلیسی درسال ۱۱۴۰بهندوستان مسافرت کرده وازاین تاریخ‌ساکن آنجاشده ودر هنگام حمله نادرشاه بـه هندوستان‌حزین درآنجابوده و روزیکه‌نادرشاه بشهرلاهور واردشده‌حزین درسلطان‌پور که‌یکی‌ازشهرهای هندوستان‌است اقامت‌داشته‌وازآنجابدهلی رفته ودربین‌راه‌باچند سواری که همراه‌داشت‌بناچار ازمیان‌سپاه محمدشاه که

برای جنك بانادرشاه آماده ومهیا بودندعبور کرده‌وهنگام‌ورود نادرشاه به دهلی‌حزین در این‌شهر بوده‌است . حزین‌سفرنامه‌خود رادرآخر سال ۱۱۵٤ در دهلی نگاشته است .

۲ـ کتاب «دره نادره» تالیف‌میرزامهدی‌خان منشی‌ووقایع‌نگار نادرشاه‌چاپ تبریز درتاریخ سلخ‌رمضان ۱۲۹۳هجری که‌خلاصهٔ آنرا آقای نقوی پاکباز فردوسی نوشته وبا سفرنامه حزین دریك‌جلد بچاپ رسیده است .

۳ـ کتاب «نادرشاه» تالیف لکهارت‌انگلیسی که‌درسال ۱۹۳۸بزبان‌انگلیسی درانگلستان‌بطبع‌رسیده‌و وی‌ازنسخه خطی‌تاریخ سلطنت‌نادرنگارش محمد کاظم که‌در کتابخانه(وستو کوودنیا) Vosto . Koved. niya لنینگرادضبط‌است وکلیهٔمدارك موجود درکتابخانه‌های بزرك‌جهان اعم‌ازپرتقال واسپانیا و هندوستان‌وفرانسه‌و آلمان‌وهلندوعراق‌وغیره‌بدست‌آورده‌است‌وآقای‌مشفق همدانی دردیماه۱۳۳۱شمسی‌ترجمه‌و اقتباس‌نموده‌ودرتهران چاپخانه شرق بچاپ رسیده‌است . اصل‌نسخه‌انگلیسی‌آن‌نیزمورداستفاده قرار گرفت .

٤ـ کتاب «نادرشاه» تصنیف‌سرمارتیمر دیوراندانگلیسی‌ترجمه‌سیدمحمدعلی ایرانی پرفسور نظام‌کالج‌حیدرآباد دکن‌ملقب بداعی‌الاسلام چاپ ۱۳۳۲ هجری(۱۹۱٤ میلادی) . مترجم مینویسد : (مصنف سالهاسفیر انگلیس‌در ایران‌بوده) ومصنف‌درديباچه‌کتاب مینویسد : (این‌کتاب‌رابشکل‌قصه‌نوشتم زیرامشکل‌است‌تاریخ‌صحیحی ازنادرنوشت همانطورکه‌درباب‌سوانح عمری ناپلیون‌هم‌خیلی اختلافات‌هست‌ونادرکه‌عمرش‌درجنك‌درآسیاصرف‌شده‌پیش ازناپلئون مرده‌این امرطبیعی‌بود ..مدعی‌نیستم که‌کتاب‌من تاریخ است) . از کتابخانه آقای دکترعلی شاملو در مشهد .

۵ـ کتاب «جهانگشای نادری» تالیف محمدمهدی‌بن‌محمد نصیر استرآبادی منشی‌و وقایع‌نگار نادرشاه چاپ۱۳۱۱ هجری قمری .

٦ـ کتاب «تاریخ‌نادرشاه‌افشار» ومختصری‌ازتاریخ سلاطین‌مغول و اولاد امیرتیمورگورکان‌درهندوستان‌تالیف‌جمس‌فریزرانگلیسی که ابوالقاسم‌خان

ناصرالملك والی کردستان بامر مظفرالدین‌شاه بفارسی ترجمه‌نموده وعلی محمدمجیرالدوله‌نسخه‌از آنرابدست‌آورده‌وچاپ‌ومنتشر کرده‌ودر مقدمه مینویسد : (مؤلف جمس‌فریزر انگلیسی معاصر نادرشاه‌و محمدشاه هندی بوده که بانگلیسی نوشته و درلندن کراراً بطبع رسیده) در سال ۱۳۲۱ هجری قمری . از کتابخانه آقای دکتر علی شاملو در مشهد .

جمس‌فریزر درديباچهٔ کتاب‌مینویسد : (خلاصهٔ تاریخ‌سلاطین مغول از جلدششم‌تاریخ روضة‌الصفاووقعات‌بابری ومسیر جهانگیری‌وپادشاه نامه و تاریخ‌عالمگیری‌نوشته شده‌وخودمن که‌بیش‌ازده سال‌درهندوستان‌مانده‌ام و تفصیل‌اوائل حال‌نادرشاه راازکسی که‌اکنون درانگلستان است‌و خود او سالها درایران‌اقامت‌داشته‌وزبان فارسی‌میداندومکرربا نادرشاه‌ملاقات‌کرده وروزنامه‌وقایع واحوال‌بعدازورودنادرشاه‌بهندوستان‌ونبشتهٔ تفویض بعضی ازممالك هندوستان را به نادرشاه منشی سربلندخان برای میرزا مغول به احمدآباد فرستاده بود روزنامه مزبور را بمن داد) .

۷ــ دورهٔ سوم سال ۱۳۲۹ ،مجله یغما، شمارهٔ ۷ مهرماه صفحه ۲۹۱ تحت عنوان (نامه‌های طبیب‌نادرشاه) ترجمهٔ آقای‌دکترعلی‌اصغر حریری‌که در مقدمه نوشته‌اند : درپاریس‌یازده‌سال پیش دریکی‌از کتابخانه‌های ساحلی رودسن اوراق‌مندرسی بدستم‌افتادکه درآن‌ازکارهای حیرت‌آور طهماسم قلی‌خان همان‌نادرشاه‌مشهور ومداوای مرض‌استسقاء وفاجعهٔ‌کشته‌شدن او سخن‌میرفت کدسبك‌وکتابت‌زبان فرانسهٔ‌قدیم‌ازآن‌نمایان بوده اگرچه‌ناقص وناخوانا وبرخی‌ازسطور آن‌محو شده‌بود ولی‌از لحاظ‌اینکه نویسنده خود خدمت‌نادرشاه رادریافته ودرهنگام بروزآن حوادث‌شخصاً حضور داشته اهمیت‌تاریخی بسزائی داردوتوضیح‌میدهد که‌این‌کتاب‌درصدوهفتاد سال پیش یعنی درسال ۱۷۸۰ بعدازمیلادمسیح درپاریس چاپ‌شده‌است واکنون از حیث کمیابی وبلکه نایابی در ردیف نسخه های خطی‌جای دارد . آقای لکهارت مورخ انگلیسی نیز از این کتاب استفاده کرده است .

لکن‌در بمباران شهرپاریس درجنك بین‌المللی دوم‌خانهٔ نگارنده هدف گردیده وآن اوراق‌و کتابهای نفیس دیگر ازمیان رفت . پس‌ازسالها کتابی درکتابخانهٔ پاریس‌مشتمل‌برمجموع‌نامه‌های کشیش‌بازن Frére Bazin در مجلد بیست و ششم از آن تالیف بالاخره در کتاب‌خانه مدرسهٔ‌السنهٔ شرقی مجلدات نخستین این تالیف عظیم از اول تاششم منحصرا متضمن مکاتیب کشیشهائی است که درشرق نزدیك ماموریت داشته‌اند .

در مجلدچهارم که‌تقریبا مربوط بایرانست دونامه‌از کشیش‌بازن نوشته شده‌که پس‌از مطالعه معلوم‌شدکه اوراق‌از دست رفته‌من نسخهٔ‌خطی همین نامه‌های کشیش‌بازن بوده که‌اومشهودات خودرادر اوضاع دربار نادرشاه نوشته وبکشیش مافوق‌خود روژه Père Roger فرستاده است : نامهٔ اول متضمن شرح‌حال نادرشاه‌است ازطلوع‌تا کشته‌شدن اوونامه دوم درخصوص اوضاع ایرانست بعد از نادرشاه .

کشیش‌بازن مبلغ نصرانی درهنگام طلوع‌ستارهٔ اقبال نادرشاه در ایران بوده‌است‌وخدمت‌سلطان‌رادرك کرده‌ودر جرگهٔ‌اطبای وی‌درآمد تفتین و تهمت‌همکاران حاسداو درنادرشاه کاری‌و مؤثرنیفتاده وطبیب‌اول پادشاه گردیده است . خلاصه‌آنکه بازن (نگارندهٔ نامه‌ها) ازسال ۱۷٤۱ تا ۱۷٤۷ میلادی (از۱۱۵٤تا ۱۱٦۰هجری قمری) همراه نادرشاه بوده وتقریبا تمام وقایعی‌راکه نوشته بچشم‌خود دیده‌است . نامه های بازن‌بکشیش روژه در شماره‌های‌هفتم‌وهشتم‌ونهم ودهم‌ویازدهم‌و دوازدهم سال سوم ۱۳۲۹ مجلهٔ یغما مندرج است . اهدائی آقای‌اقبال یغمائی در تهران .

۸ـ جلد هشتم کتاب «روضة الصفا» تالیف رضاقلی هدایت چاپ تهران ۱۲۷۰ هجری قمری از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۹ـ کتاب «در رکاب نادرشاه یا سفرنامهٔ عبدالکریم» ترجمه آقای محمود هدایت درسال ۱۳۱٤ که‌در دیباچهٔ‌آن‌مینویسد (نویسندهٔ کتاب‌سفرنامه در ماه‌صفر ۱۱۵۲بانادرشاه ازدهلی حرکت‌ودرماه جمادی‌الثانی ۱۱۵٦ بدان

شهر مراجعت کرده واین سفرنامه بزبان انگلیسی وبعد بفرانسه ترجمه شده و اصل آن که بزبان فارسی و یا اردو بوده بدست نیامده است) و مؤلف مینویسد :
(در هفتم ماه صفر ۱۱۵۲ مطابق چهارم مه ۱۷۳۹ باقشون نادرشاه از دهلی حرکت کردم و در بحبوحهٔ گرما که عدهٔ بسیاری از قشون هلاك شدند تا ساحل رود خانهٔ چناب که از جبال مجاور سیالکوت سرچشمه میگیرد اقامت نموده و تجدید قوا شد . . . ودرشانزدهم ربیع الثانی ۱۱۵٤ (٤ ژوئن ۱۷٤۱) باکسب اجازه از نادرشاه بمعیت علوی خان طبیب ازقزوین بزیارت مکه عزیمت نمودیم .) از کتابخانه آقای عبدالله کشاورز در مشهد .

۱۰ــ کتاب «زندگانی نادرشاه پسر شمشیر» نگارش آقای نورالله لارودی چاپ تهران سال ۱۳۱۹ خورشیدی .

۱۱ــ کتاب «تاریخچهٔ نادرشاه» تالیف و . مینورسکی (پاریس ۱۹۳٤) ترجمه آقای رشید یاسمی چاپ تهران ۱۳۱٤ مترجم درمقدمه مینویسد (آقای ولادیمیر مینورسکی که سالها در ولایات ایران بوده ودردانشگاه لندن ، معلم ادبیات فارسی است این تاریخچه رابزبان فرانسه درپاریس بطبع رسانیده ومؤلف در تصحیح وقایع رنجی بسیار کشیده و مخصوصا درتطبیق ایام وشهور وسنین دقتی کافی مبذول داشته وفهرستی که مؤلف از کتب تاریخ نادری خاصه منابع روسی و گرجی و ارمنی ترتیب داده شایان تمجید است.) از کتابخانهٔ استاد محمود فرخ در مشهد .

فهرست کتبی که در آخر کتاب ذکر کرده بفرانسه نوشته شده و چون ذکر آنرا مفید میداند خلاصه آن ذیلا ترجمه میشود :

«منابع فارسی» : ۱ــ زبدة التواریخ تالیف محمدمحسن مستوفی نادر که برای رضاقلی میرزا درسال ۱۱۵٤ هجری تدوین شده است . ۲ــ تاریخ نادری تالیف مهدی خان استرآبادی . ۳ــ تاریخ نادر شاه که بزبان فرانسه بوسیلهٔ جونس لندرس ترجمه شده است . ٤ــ درهٔ نادر تالیف محمدمهدی استرآبادی که با چاپ سنگی بطبع رسیده است . ٥ــ نادرنامه تالیف محمدکاظم (وزیرمرو) که درموزهٔ آسیائی لنینگراد وجوددارد . ٦ــ تاریخ احوال تالیف شیخ علی حزین

که‌بوسیله بلفورترجمه‌وچاپ‌شده . ۷ـبیان‌الوقایع تالیف خواجه‌عبدالکریم خان‌کشمیری که‌دربخاراوخوارزم‌همراه‌نادربوده‌است . ۸ـمجمل‌التواریخ تالیف ابوالحسن محمدامین . ۹ـ تاریخ‌ایران‌بین سالهای۱۱۹۳ ـ ۱۱۳۶ تالیف رضی‌الدین تفرشی . ۱۰ـ فارسنامه ناصری‌تالیف حسن فسائی که در مجله‌ارمغان سال ۱۳۵۸ هجری قمری مندرج است .

«منابع‌هندی»۱ـ تاریخ‌هندتالیف‌آلبرت داوسون ـ۲ـ تاریخ‌جغتائی تالیف محمدشفیع‌تهرانی‌درسال۱۱۵۲ـ۳ـ تاریخ‌هندی تالیف‌رستم‌علی تاحکومت محمدشاه درسال ۱۱۵٤. ـ٤ـ جوهرصمصام تالیف محمدمحسن سادیکی تا عزیمت‌نادرازهند: وچندکتاب‌دیگرازقبیل‌چهارگلزارشجاعی‌ودلال‌مهراتی و پادشاه ایراکلی وغیره .

«منابع ترکی» . ۱ـ «هامرژستیست» عثمانیسشن تالیف شاپیترچاپ ۱۸۳۱ جنگهای ترکهابانادر ازعبدالرزاق تبریزی‌حکیم‌اوغلووعلی‌پاشا ومسافرت نادر به همدان با احمد پاشا .

«منابع ارمنی» : ۱ـ تاریخ‌من‌ونادر تالیف‌ابراهام کرت‌کاتولیکی . ۲ـ مجموعهٔ نسخه خطی جزئیات عجیب دربارهٔ نظم ارتش نادر . ۳ـ دعوتنامهٔ نادر از اچمیادزین و کتب دیگر .

«منابع قفقازی و گرجی» : ۱ـ تاریخ کارتلی ازشاهزاده واخوچ‌راجع به آمدن نادر بتفلیس . ۲ـ سه فرمان نادر و کتب دیگر .

«منابع روسی» : مانند نادرو رضاقلی میرزا ورسالهٔ قدیمی نمایندهٔ روسیه دربارهٔ کوری‌شاهزادهٔوارث . ومنابع‌اروپائی و کتب‌سرجان مالکم وادوارد برون لکهارت وپل‌وژنرال کیشمیشف و کتاب‌نادروتوپال‌عثمان پاشا .

آقای‌رشید یاسمی‌مینویسد : درخصوص‌تاریخ‌محمدکاظم که‌اسم آن‌کتاب نادرنامه یاتاریخ‌نادراست . درپشت‌نسخه‌منحصر موزهٔ‌آسیائی قیدشده بنظر درست‌نمیآیدواسم‌اصلی‌آن‌نبایدباشد . مؤلف‌این‌تاریخ وخانوادهٔ‌اوفرصتهای خوب‌برای مطالعهٔ‌اوضاع‌عهد نادرداشتند . محمدکاظم‌حکایاتی‌راکه‌پدرش ازسفرقندهارو ترکستان‌وبغدادو تبریزمیگفته‌درکتاب آورده‌است. خود

مؤلف هم چندی در آذربایجان ملازم خدمت ابراهیم خان بود که در سال ۱۷۴۸ به قتل رسید خود را بلقب وزیر دارالملك مروشاه جهان میخواند . در تاریخ او مطالب مفیده راجع بمرو مسطور است مثلا بنای مرو صغیر بامر نادرشاه در محل قریه میرآباد . محمد کاظم در لشکر کشیهای خوارزم بخارا با نادر همراه بود و علاوه برشرح وقایع آسیای مرکزی اشاره‌ای بحوادث هندوستان و آسیای غربی میکند . مثلا شرحی درباب حملهٔ لشکر نادر به یزیدیهای شیطان پرست (نزدیك موصل) مینویسد که میرزا مهدی خان از آن ساکت است .

در مرو محمد کاظم مامور تفتیش خرج سپاه بود و در این باب شخصا اخباری بنادرشاه تقدیم کرد و مورد توجه او شد . نوشتن بعضی نامه‌های سیاسی هم باو محول بوده است . از ۷۰ نامه‌ای که نادر بولایات وملوك ترکستان نوشت سی نامه از زیر خامهٔ او خارج شده است .

درضمن وقایع عجیبه که در آن کتاب هست یکی ذکر ورود ایلچی (اصل فرنك) است که بعقیدهٔ بارتلد مقصود فرانسوای اول پادشاه اطریش است . این سفیر از راه حاج طرخان آمد و در آنجا ایلچیان آق بانو پادشاه (ملکهٔ روسیه) هم باو ملحق شده مرادش الیزابت امپراطریس روسیه است .

آخرین کتاب را پسر محمد کاظم تمام کرده است که بعد از فوت نادر شاهد عقب نشینی ایرانیان از ترکستان بوده است .

تا این تاریخ فقط دو نفر از مستشرقین بکتاب محمد کاظم دست یافته‌اند : یکی پرفسور بارتلد و دیگر پرفسور آ . ا . اشمیت Pr. A.Eschmidt مؤلف (ولادیمیر مینورسکی) در دیباچه مینویسد : «نگارنده باصل منابع رجوع کرده و اساس تحقیقات را استوار نموده و متأسفم که تاریخ محمد کاظم را در دست نداشته‌ام و امیدوارم بیشتر از پیچ وخمهای سرگذشت آن جهانگشای بزرك آگاه شوم : پاریس ۱۴ آوریل ۱۹۳۴» .

۱۲ــ قسمت دوم «هشت مقالهٔ» آقای نصرالله فلسفی تحت عنوان (چگونه نادرقلی نادرشاه شد) از کتاب ابراهام خلیفه ارمنی اوچ کلیسا که خود در مجلس

دشت‌مغان حضور داشته است . از کتابخانهٔ فرهنك در مشهد .

۱۳ـ کتاب «اردوکشی نادرشاه‌بهندوستان» تالیف‌ژنرال کیشمیشف . ترجمهٔ محمد صادق اتابکی چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۰۹ خورشیدی . از کتابخانهٔ استاد محمود فرخ در مشهد

۱٤ـ شماره دوم و سوم سال پنجم ۱۳۲۵ و شماره های اول ودوم وششم سال ۱۳۲٦ وشمارهٔ هفتم‌سال ۱۳۲۷ «مجله یادگار» بمدیریت‌مرحوم عباس اقبال : از کتابخانهٔ استاد محمود فرخ در مشهد

۱۵ـ دورهٔ سال دهم ۱۳۰۸ «مجلهٔ ارمغان» بمدیریت مرحوم وحید دستگردی از کتابخانهٔ آقای دکتر علی شاملو در مشهد .

۱٦ـ کتاب تاریخ «گیتی‌گشا» تالیف میرزا محمدصادق‌نامی اصفهانی بادوذیل آن‌تالیف میرزا عبدالکریم بن‌علی‌رضاالشریف و آقامحمد رضا شیرازی‌با تصحیح‌ومقدمهٔ آقای‌سعیدنفیسی‌چاپ‌تهران‌سال ۱۳۱۷که هر دو نفرخود معاصر وقایع‌بودند . از کتابخانهٔ‌آقای‌عبدالله کشاورز در مشهد

۱۷ـ کتاب«تاریخ‌ایران»تألیف‌عباس‌پرویز ، نصرالله‌فلسفی ، علی‌اصغر شمیم چاپ تهران سال ۱۳۳٦ خورشیدی .

۱۸ـ کتاب «تاریخ‌ایران»تألیف سرجان‌مالکم ترجمهٔ حیرت‌چاپ‌بمبئی سال ۱۳۲۳ شمسی .

۱۹ـ کتاب «تاریخ‌جهان» تألیف‌محسن‌حداد ، نصرت‌الله حکیمی‌الهی عبدالعلی زنهاری ، جواد حیدری ، دکتربهمن کریمی . چاپ تهران ۱۳۳٦ هجری شمسی .

۲۰ـ کتاب «تاریخ‌نادرشاه» بترکی‌تألیف اسعدافندی از کتابخانه استاد محمود فرخ در مشهد .

۲۱ـ کتاب «اعیان‌الشیعه» عربی . جلد ٤۱ تالیف سیدمحسن جبل عاملی امین و پسرش حسن امین چاپ بیروت سال ۱۳۳۷ هجری قمری ۱۹۵۸ از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۲۲ـ کتاب «شیرمرد اتك یانادر سردار شکست ناپذیر ایران» بقلم ابوالفضل قاسمی جلد اول چاپ تهران سال ۱۳۳۶ خورشیدی .

۲۳ـ کتاب «مجمل‌التواریخ» تألیف ابوالحسن بن‌محمدامین گلستانهٔ وزیر کرمانشاهان باهتمام وتصحیح آقای‌مدرس‌رضوی چاپ تهران . از کتابخانهٔ آقای عبدالله کشاورز در مشهد .

۲٤ـ کتاب «مجمع‌التواریخ»در انقراض‌صفویه تاسال ۱۲۰۷ تألیف میرزامحمد خلیل‌مرعشی صفوی بتصحیح واهتمام‌عباس‌اقبال‌چاپ تهران ۱۳۲۷هجری قمری . از کتابخانهٔ آقای عبدالله کشاورز در مشهد .

۲۵ـ «تاریخ ایران» تألیف‌ژنرال‌سرپرسی سایکس‌جلد دوم‌ترجمهٔ آقای سیدمحمد تقی‌فخرداعی گیلانی‌چاپ‌تهران ۱۳۳۰هجری شمسی از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۲٦ـ کتاب «نادرفاتح دهلی» بقلم‌عبدالحسین‌صنعتی‌زاده کرمانی چاپ بهمن ۱۳۲۵چاپخانهٔ آتشکده ، کتاب «طوطی» جلداول‌و دوم‌بقلم مجید دوامی چاپ‌تهران۱۳۳٤ ، کتاب «زندگی‌پرماجرای‌نادرشاه افشار»درهشت جلد بقلم‌آقای دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد چاپ‌تهران ، کتاب«دلاوران ایران» بقلم‌سیروس بهمن درچهارجلد ، کتاب «دوران‌افتخار» دردو جلد وکتاب «نادرشاه افشار» بقلم آقای رحیم‌زاده صفوی .

۲۷ـ کتاب «مخزن‌الانشاء» حاج‌علی‌اکبرخوانساری چاپ‌تهران سال ۱۳۰۳ هجری قمری از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۲۸ـ کتاب «منشآت» میرزامهدیخان مضبوط درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۲۹ـ کتاب «منتخب التواریخ» تألیف مرحوم حاج‌ملاهاشم خراسانی چاپ تهران . از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۳۰ـ کتاب «منشآت» میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی‌تألیف شاهزادهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس‌میرزا که در ۱۲۸۰ نوشته است . از

کتابخانهٔ آقای سرهنك قائم مقامی در مشهد .

۳۱ـ جلد سوم کتاب «منتظم‌ناصری» تألیف‌محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۳۲ـ کتاب «تاریخ‌نظامی ایران» تألیف جمیل قوزانلو ۱۳۱۵ چاپ تهران از کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۳۳ـ کتاب«تاریخ‌ایران‌باستان» تألیف‌حسن پیرنیااز کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد .

۳٤ـ کتاب «مطلع‌الشمس» تألیف‌محمدحسن خان اعتمادالسلطنه‌متوفای ۱۳۱۳ چاپ سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران .

۳۵ـ کتاب «زبدةالتواریخ» که‌محمدمحسن‌بن محمدکریم مستوفی‌بنام رضاقلی میرزا پسرنادرشاه درسال ۱۱۵٤ هجری‌قمری‌تألیف‌کرده ، خطی‌و موجود در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی .

۳٦ـ جلد اول کتاب «شاه‌عباس‌اول صفوی» تألیف‌آقای‌نصرالله فلسفی از کتابخانهٔ آقای سرهنك قائم مقامی در مشهد .

۳۷ـ کتاب «رستم التواریخ» خطی تألیف محمد هاشم‌حسینی موسوی متخلص بآصف‌ملقب برستم‌الحکماء فرزندامیرحسین خوشحکایت‌نوادهٔ امیر شمس‌الدین محمدکارخانه آقاسی‌سلطانی‌در عصرشاه سلطان‌حسین صفوی که‌دیوانی‌هم دارد موجود درکتابخانهٔ ملك در تهران .

۳۸ـ کتاب «ریاض‌الشعراء» خطی‌شماره ٤۳۰۱ کتابخانهٔ ملك‌تألیف علی قلی‌خان متخلص به‌واله داغستانی که ازشعرای زمان‌شاه‌سلطان‌حسین صفوی و نادرشاه بوده و درشاه جهان‌آباد دهلی نوشته است .

۳۹ـ کتاب «معجم‌الانساب والاسرات‌الحاکمه» در تاریخ‌اسلامی تألیف زامباود آلمانی ترجمه بعربی دکترزکی محمدحسن بیك وحسن احمد محمود استادان‌جامعهٔ فؤاداول‌چاپ‌مصرسال ۱۹۵۰موجود درکتابخانهٔ‌آقای حسین آموزگار در تهران .

۴۰ـ کتاب «یادداشتهای ابراهام گاتوغی گوس» که شخصاً در مراسم انتخاب و تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان حضور داشته ترجمه از متن ارمنی بفارسی استیفان هانانیان و عبدالحسین سپنتا نشریهٔ روزنامه سپنتا خرداد ۱۳۳۰ چاپخانهٔ حبل المتین . موجود در کتابخانهٔ آقای حسین آموزگار در طهران .

۴۱ـ مجلهٔ شمارهٔ اول و دوم تیر و مرداد ۱۳۳۷ «توشه» تحت عنوان میرزا مهدی خان استرآبادی و وثیقه نامهٔ دشت مغان بقلم آقای سهیلی موجود در کتابخانهٔ ملك . مجله شماره اول اسفند ۱۳۳۷ و شماره دوم فروردین ۱۳۳۸ ماهنامه اطلاعات تحت عنوان دوسند مهم تاریخی بقلم آقای ع . سلطانی نماینده سابق مجلس شورای ملی ایران .

۴۲ـ کتاب «کلیات حزین» چاپ بمبئی شامل پانزده قسمت از سوانح عمری حزین مؤلف کتاب و قصائد و دیوان و رباعیات و مثنوی و فرهنك نامه و مقطعات و متفرقات و تذکره است موجود در کتابخانهٔ ملك و جلد ششم کتاب «قاموس الاعلام» تألیف ش . سامی بزبان ترکی چاپ اسلامبول سال ۱۳۱۶ هجری قمری

۴۳ـ کتاب «آتشکدهٔ آذر» تألیف آذر بیکدلی چاپ بمبئی سال ۱۲۹۹ موجود در کتابخانهٔ ملك در تهران .

۴۴ـ کتاب «فارسنامه ناصری» تألیف میرزا حسن فسائی چاپ تهران ۱۳۱۳ هجری قمری .

۴۵ـ کتاب «جواهر الکلام و روضات الجنات و مجمع الفصحاء» و کتب دیگری که مورد استفاده قرار گرفته است .

۴۶ـ کتاب «قصص العلماء» تألیف ملا محمد بن سلیمان تنکابنی .

تصویر شماره دو

# فصل دوم

## جغرافیای تاریخی درگز و کلات

سرزمینی که زادگاه رادمرد بزرك تاریخ ما میباشد و دشتهای وسیع و حاصلخیز درگز واتك جولانگاه دوسوم عمر قائدقادرشاهنشاه ناجی ایران بوده ازشمال محدوداست بترکمنستان روس وازجنوب بمشهدوقوچان وازمشرق به سرخس وازمغرب بترکستان وشهرستان بجنورد . این ناحیه اکنون به پنج بخش تقسیم شده است : درگز ، نوخندان ، لطف آباد ، چاپشلو و کلات . شهر درگز مرکز این شهرستان ومقر فرمانداری است . «لردجرج گرزن» میگوید : این منطقهٔ پرآشوب سیاسی وسوق الجیشی واستراتژی مهم و پرحادثه ای بوده وحالت عادی آن جنك و ستیز و غارت و کشتار است .

شهر درگز (محمدآباد) درطول ۵۹ درجه وعرض جغرافیائی ۳۷ درجه و۲۷ دقیقه ودرارتفاع ۴۵۰ متر واقع وجمعیتش قریب ده هزار نفراست .

پس ازصعود بکوههای مرتفع الله اکبر درزیرپای خودسرزمینی مشاهده میکنیم بنام دشت درگز که سبز وخرم ودارای گلهای رنگارنگ بوده و درتپه ماهورهای آن درختان تمشك وزرشك وقره قات دارد . «سرپرسی سایکس انگلیسی» اززیبائی این ارتفاعات مینویسد : (آنهائی که دچار بیماریهای عصبی وفشارخون میشوند باتوسل بمیوه های وحشی این صفحات اعصاب و مغز های خود رامداوا میکنند) .

در وجه تسمیهٔ درگز عقاید مختلفی است . بعضی گویند دراصل درهٔ گز بوده وبیشه های گز داشته ودرعهد باستان ترکزیان اسم برده اند . عده ای درگز را مخفف داراگرز (بمعنی شهردارا) دانسته اند بعلت اینکه این شهر را (دارا) به وجود آورده است . درجنگهای سلاجقه درمیان حکمرانان شهرهای نساء و

ابیوردمینویسند : مردی‌بنام«شمسی‌خان» ، (اکنون‌دهی‌بنام شمسی‌خان‌دربین راه درگزو کلات‌وجوددارد که‌رودخانه‌ای‌نیز درکنارآن‌جاریست) حاکم دارابجردبوده ودررالتیجان‌میگوید : (شهرداراکه محققاً اولین پایتخت اشکانیان‌است بدون تردید همان درگز است) .

رودخانه‌های این‌شهرستان عبارتنداز رود(درونگر) که‌از کوهستان‌شمالی قوچان‌سرچشمه گرفته‌وازنوخندان‌ودرگز وآبادیهای‌دیگرمیگذرد و رود های(لائین وارچنگان‌وقره‌تیکان‌وچهچهه‌وژرف‌وشمسی‌خان) که همه‌ازکوه های‌هزارمسجد سرچشمه گرفته‌وپس ازمشروب کردن‌اراضی وآبادیهای داخل‌ایران بدشت اتك‌وخاك‌شوروی رفته‌ومورد استفاده‌قرار میگیرد .

«ژوستن‌مورخ» مینویسد : (همینکه‌بهار گرم‌ابیورد «درگز» آغاز میشود قبایل‌مختلف‌ازگردنهٔ کوه‌الله‌اکبر گذشته‌درسرتاسرکوهستانات‌جنوبی‌پخش میگردند . درناحیه‌کپکان «کوپکان» ییلاق‌میکنندوقسمت‌مرکزی‌این‌منطقه که‌به «دربندی» معروف است‌ازقدیم مرکزایل‌افشار «اوشار»یا «اوچر» یا «اوشر»بوده که‌این‌نقاط ازطرف شاهنشاه صفوی‌بعنوان سیورغال «املاك مرحمتی‌شاه» بپاس‌وطن‌پرستی وشکست‌قوای‌ازبك‌آنان‌بخشیده شده‌بودو قشلاق‌آنان اتك‌شمالی‌ترین قسمت‌این بخش‌است) . وبارسیدن‌سرما بسرزمین درگزواتك‌وابیورد بازمیگردند . «ایزیدورشارا» که‌دردوهزار ودویست‌و پنجاه‌سال‌پیش‌میزیست . (کتاب‌تاریخ‌شیرمرداتك) درتاریخ‌اشکانی‌مینگارد: شهردارا درمیانهٔ‌ناحیهٔ پارتیاومارگیانا واقع بودکه پارتیارا واحهٔ‌مرو و مارگیاناراسرزمین کوهستانی‌کلات‌ودرگزوطوس وبجنوردوقوچان ذکر کرده‌اند و هم‌اکنون دردهلیزبین غازیان‌وگیفان‌مرز ایران‌وشوروی چند آبادی‌هست که‌ساکنین‌آن‌ازاعقاب‌پارتهامیباشندوناحیهٔ شمال‌و غرب‌و شرق درگز که‌استحکامات‌طبیعی‌داشته جبههٔ‌جنك‌اشکانیان‌بایونانیان‌راتشکیل می داده‌است . شهردرگز که‌دوهزار سال‌پیش‌آنرانیسانا میخواندندفاصلهٔ‌بین‌این دوناحیه‌است . بعضی معتقدندکه عشق‌آباد حالیه‌اشك‌آباد بوده‌و علت‌اینکه

داراشهر درگزرا بنانمود این بود که محوطه اطراف جلگه‌ای که درگز درمرکز آن واقع است بواسطه کوههای مرتفع محصور است و بانگهبانان قلیل از ورود دشمن بجلگه کاملا جلوگیری میشد .

عده‌ای از تاریخ نویسان برآنند که دارا آخرین پادشاه ایرانی دراین جلگه کشته شد و این شهرستان درقدیم الایام بسیار حاصلخیز بوده و معروف است که یك نفر بادودست خود نمیتوانست ساقه تاك را در بغل بگیرد وطول خوشه های انگور به نود سانتیمتر میرسید .

هنگامیکه قرارداد ۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۹ میلادی) موسوم به آخال (اسم محلی است درنزدیکی عشق آباد) که بین ایران وروسیه منعقد شده وشهر های ابیورد و نساء وجلگه حاصلخیز اتاك بروسیه واگذار گردید ، علیخان بیك حصاری ، که یکی ازخوانین محل بود (حصاردر خط نوار مرزی بین شیلگان (شیرجان) وحاتم قلعه واقع است وحالیه درشیلگان برجی است که بنام وی موسوم است) یك خربزه ویك خوشه انگور رابچهارپائی بار کردونزد ناصرالدین شاه ، بردتابدانند رجال نالایق ناصری چه سرزمین زرخیزی را (مقصود دشت اتاك و شهرهای نساء و ابیورد است) از دست داده‌اند .

کارهای صنعتی این نواحی بافندگی ، پارچه‌های پشمی ونخی ، بوسیله زنان وپوستین دوزی وتهیه پوستهای قره کل (پوست مجعد و درهم پیچیده بره هائیکه تازه بدنیامیآیند) میباشد که دوقسمت اخیرالذکر هنوز هم ازصادرات این شهرستان است وهمچنین جورابهای کرکی وپشمی بافت زنان اکراد درونگر و مخصوصاً پارچه های سفید نخ و ابریشم (که آنرا چوچونچه میگفتند) و جاجیم است .

شهرها و قلاع قدیم این جلگه عبارتنداز باورد (ابیورد) نساء (نزدیك عشق آباد حالیه وازشهرهای قدیمی آریائی است) و شهرستانه (در ۹ کیلومتری درگز) دستگرد ، خیوه آباد (نزدیك ابیورد) اناثو (در خاك شوروی نزدیك عشق آباد) ، قوزغان (نزدیك شمسی خان) ، باغباده وچاپشلو (۲۰ کیلومتری

درگز) ، مهنه (درخاك‌روسیه نزدیك‌شیلگان) ، چرم (بین کلات وخاکستر) که‌جنك طوس بافرودکه درشاهنامه‌فردوسی ذکرشده شاید دراین‌دژ بوده است، کلات‌وبرون که‌زادگاه‌ابوریحان‌برونی (بیرونی) ریاضی‌دان‌معروفست و شمسی‌خان که‌رودخانه‌ای‌باین نام‌ازنزدیك‌آن میگذردوقره‌باشلو و لائین وقره تیکان‌وچهچهه‌وخاکستر وقلعه‌شیخان وکرناوه وحاتم‌قلعه‌و لطف‌آباد ونوخندان وشیخوانلو و پالکانلو و زنگانلو .

علماء ودانشمندان‌این سرزمین‌شیخ‌محمد شهرستانی‌بنام‌قاضی‌نورالله‌قطب اعلم‌از علمای‌اهل تسنن‌وصاحب کتاب‌ملل‌ونحل است‌ومقبره‌ای‌درشهرستانه داردکه‌فعلا زیارتگاه‌اهل‌تسنن‌است‌وابوالمظفرمعادی شاعربزرك‌تازی‌ونور الدین‌نسوی‌وبوعلی‌شادانی وانوری‌ابیوردی‌ادیب‌سخنورمعروف‌وابوالعباس وابوسلمه باوردی‌وابوسعیدابوالخیرمهنه‌ای‌وابوریحان بیرونی‌ریاضی دان معروف‌وابومحمد باوردی‌لبیبی‌سیدالشعرا وعبدالرحمن‌ابومسلم خراسانی سردارشجاع آزادیخواهیکه‌ازدشت‌اتك‌برعلیه‌دولت‌غاصب‌عرب قیام‌نمود .

منطقهٔاتك ودرگز ازدوهزار وپانصد سال‌پیش‌بنامهای مختلف‌نیسایا ، اتك و پارتیاوخاوران وابیورد ونسامعروف‌وتاریخ پرماجرائی داشته‌است حکمرانان آن نواحی‌اغلب ازبزرگترین سرداران ایرانی‌بوده‌اند . مدتها گشتاسب‌وشاهپورو هرمزوبهرام‌در دوران ولیعهدی‌خود درآنجا ساتراپ (حاکم) بوده‌اندوسلاطین مغول‌مانندهلاکووآباخان ، ارغون‌خان ، غازان خان‌الجایتوو سلطان‌ابوسعید قبل‌ازسلطنت دراین‌ناحیه فرمانروا بودند .

بقول لردگرزن‌رستم‌دراین محل (کلات‌و چرم) افراسیاب‌را شکست داد وقبایلی که‌از دشتهای‌ترکستان‌وجلگه سوزان‌قره قوم (صحرائیست‌بین مرو و خوارزم) بسرزمین‌سرسبز وباصفای‌درگزمیرسیدند میکوشیدندساکن این نقاط بشوند . ازاین رودائماً بین‌مردم این نقاط ومهاجمین جنگهای طولانی وخونینی درمیگرفت .

بنابگفته صاحب‌تاریخ پیرنیاصفحات بجنوردوقوچان ودرگز بانضمام قسمتی‌ازگرگان را پارتیامیگفتند وسلاطین‌اشکانی‌ازاین منطقه‌اند . و در ایران‌حکومت‌مقتدری‌نمودندواز ۲۵۰سال‌قبل‌ازمیلاددراین‌نقاط‌میزیسته‌اند وبعقیدهٔ‌هرودت (پدرتاریخ) پارتهاازقوم‌ایرانی‌بودند واسکندرپس ازحمله بایران‌در همه‌جا بلامانع‌پیش میرفت وتنها درکشور آفتاب (خراسان) در چراگاههای‌نسا بمردم‌کوهستانی‌وتیراندازان‌ماهر و سواران‌اشکانی(پارتی) برخورد نموده‌واولین باربودکه‌اسکندربامقاومت‌آریاها مواجه‌گردیدزیرا آنان تن‌بانقیادنداده‌ونیروی‌اسکندر رانیروی‌بیگانه‌ومهاجم‌دانسته واسکندر رادرجنك زخمی‌نمودندوچنان‌مستأصل‌شده کدمجبورگردید این‌نواحی‌را آزاد گذارده‌وآن‌منطقه رادورزده‌ازراه دیگربجیحون‌رفت . دراین نواحی «دارا» پادشاه‌نگونبخت‌ساسانی کشته شد . هارولدلمب‌درکتاب(قدم‌بقدم با اسکندر) درباره‌پارتهامینویسد : (اینهامردمی‌هستندکه‌تابحال تحت‌استیلای کسی درنیامده‌اندوپیکارهای فردی‌آنان اسکندررامات ومتأذی‌ساخت) و فردوسی‌نیزمیگوید : بزرگی‌مراشکانیانرا سزاست ، اگربشنود مرددانده راست : بنابراین باحتمال‌قریب‌بیقین ایل‌افشار ازاشکانیان هستندکه براثر آمیزش‌و معاشرت‌اجباری‌باترکان‌زبانشان تغییریافته‌است (دررالنتیجان)

در زمان سلاجقه‌آوازهٔ‌دلیری‌وسلحشوری ایل‌افشار عالم‌گیر شدوکلمه اوشاردرنظر ترکمنان‌وازبکان‌وتاتار چنان‌وحشت‌آور بودکه بچه‌های خود راباکلمه (اوشارگلدی) میترسانیدند . درحمله‌مغول‌بایران‌پسر بزرك‌چنگیز بنام‌جوجی‌خان حکمران‌خوارزم واتك‌شدوبا رفتارظالمانه‌و بیرحمانه‌ایکه باخراسانیان داشت‌درنتیجه پایداری‌وسرسختی ایل‌افشارآنانرا از خراسان بغرب‌ایران‌تبعید کردوچندی نگذشت‌که عده‌ای‌ازبقیه آنان‌باسایر ایلات کلات ورادکان برحکومت مغولها قیام کرده و بسرداری شیخ سربداریه حکمرانان چنگیز رامغلوب‌وطغا تیمور آخرین سلطان مغول را کشته و حکومت‌مستقلی در خراسان تشکیل داده‌وباکمك‌ایلات ابیورد و خبوشان

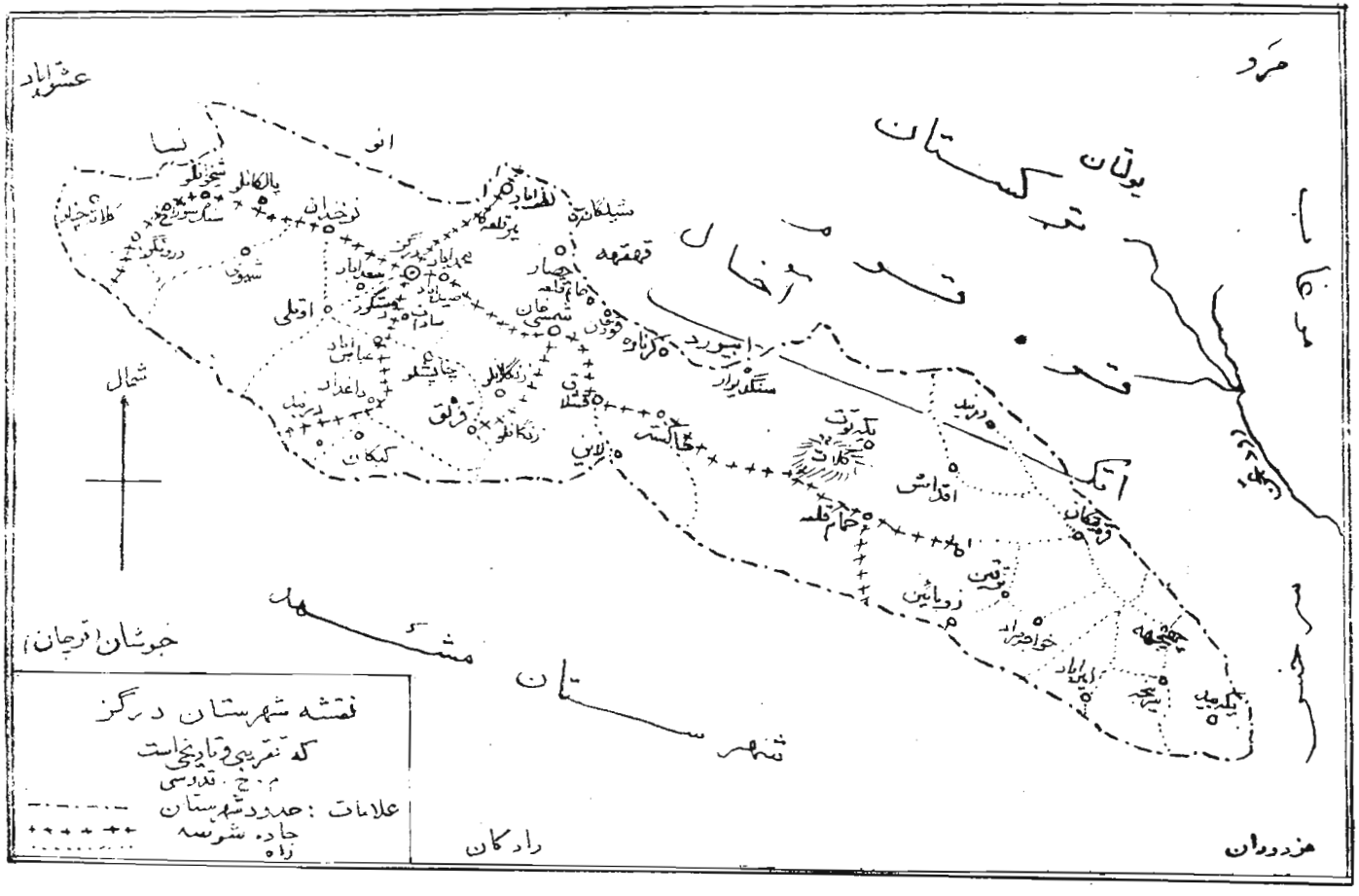
عشق‌آباد
مرو
ایران
ترکستان
قوچان
قلعه‌ی آخال
انو
قهقهه
اترک
شمال
جوشان (قرچان)
مشهد
شهرستان
رادکان
مزدوران
نقشه شهرستان درگز
که تقریبی و تاریخی است
م. ج. قدوسی
علامات: حدود شهرستان
جاده شوسه
راه

بساط چنگیزیان را برچیدند .

مجاهدات ایل افشار در پیروزی شاه اسماعیل صفوی در غرب ایران بسیار مؤثر بود و سلاطین صفوی بسران ایل افشار اعتماد داشتند و در دستگاه صفوی به افشار قزلباش معروف شده بودند و خراسان را که در دست ازبکها بود تسخیر کرده و بوسیله سران بزرك و شجاع افشار از قبیل احمد سلطان افشار و شاهرخ بیك افشار ازبکها را گوشمالیهای سخت میدادند و مخصوصاً در عصر شاه عباس که عبدالله خان و عبدالمؤمن خان ازبك جنایات فجیعی را در مشهد و نیشابور مرتکب میشدند در سال ۱۰۰۶ عده‌ای از اکراد دلاور افشار قزلباش را به فرماندهی مصطفی خان کنگرلو بجلوگیری ازبکان فرستاده و پس از سرکوبی و قلع و قمع آنان شاه عباس مرزبانی و سرحداری نواحی قوچان و بجنورد و درگز و کلات و سرخس را بایل افشار سپرده و پانزده هزار نفر از دلاوران افشار غرب را باین حوالی کوچ داده و مستقر ساخت .

افشارها با ایذاء ازبکها و ایجاد آسایش و امنیت در صفحات شمالی خراسان حکمران مطلق این نقاط شده و فقط با شاه صفوی ارتباط داشتند ولی دیری نپائید که بر اثر ضعف حکومت صفوی و ترس از قدرت افشار حکومت نسا و ابیورد را تابع بیگلربیکی مشهد نمودند .

سید احمد تبریزی (کسروی) درباره اصل و منشاء ایل افشار مینویسد ایل افشار در قرن ششم هجری در خوزستان بوده‌اند و یعقوب بن ارسلان آنها را در قرن پنجم بخوزستان آورده و با اتابك سنقربارها جنك کرده است شمله که لقب او حسام‌الدین است بارها با خلیفه بغداد و با اتابك زنگی جنك کرد و در سال ۵۷۰ هجری در جنك با اتابك ایلدگز زخمی و زندانی و هلاك شد و تا زمان صفویه نامی از افشارها نبود . در این موقع در خوزستان و کهکیلویه و نواحی کارون قدرتی بدست آوردند و در سال ۹۰۶ که شاه اسمعیل صفوی از اردبیل بیرون تاخت افشار یکی از ایلهائی بود که بکمك او شتافت .

در عهد شاه طهماسب و شاه عباس افشارها علاوه بر خوزستان در کرمان و

اصفهان ویزد وابرقو وساوه ونواحی‌قزوین وهرات‌وجام‌پراکنده بودندو یکی از اویماقات بزرك قزلباش شمرده میشد وامرای بزرك از ایشان بر می‌خواست .

در آغاز پادشاهی‌شاه‌عباس‌بکتاش نامی‌ازافشار دریزد قوائی بدست‌آورده و خودسری‌آغاز کردولی‌بدست یعقوب‌خان حاکم‌فارس نابود گشت . در سال ۱۰۰۳ افشار های شوشتر بر مرادبیك فرستاده و مامور شاه‌عباس که شاهوردیخان افشارحاکم شوشتررا کشته‌بودشوریده و وی‌رادرقلعه سلاسل محصوروومحبوس ساختندوشاه‌عباس‌وزیر خوداعتمادالدوله و فرهادخان سپهسالاررا باسپاهی‌انبوه‌برفع‌آنشورش‌فرستادوباردیگردرسال ۱۰۰۵هجری افشارهای رامهرمزو کهکیلویه یاغی‌شده وباکشتار افشارها خاتمه یافت .

باز درزمان شاه‌عباس که‌نواحی‌بغدادبتصرف‌عثمانیهادرآمده بود جماعت بزرگی‌ازافشارها بسرکردگی قاسم‌سلطان اینانلودر نواحی‌کرمانشاه سالها ساخلو بودند وبارها باترکان جنك‌کرده ورشادتها ازخود نشان دادند ودر سال ۱۰۱۲ که‌قاسم سلطان درجنك‌باعثمانی بسرداری اوزون احمدمردانگی هائی ازخود ظاهرساخته بودمورد تحسین ودریافت خلعت گرانمایه ازشاه صفوی قرار گرفت و برتبه خانی سرافراز شده‌موصل باو اختصاص یافت .

قاسم سلطان در موصل نیز باترکان جنك کرده و فتح‌نمود ولی بعلت بروز وبا وطاعون‌سال دیگرازموصل بیرون‌آمده وباایل خود بآذربایجان کوچیده ودر نواحی‌ارومی‌وصائین قلعه‌نشیمن کرد . واسکندربیك درسال ۱۰۳۷ که‌شاه‌عباس وفات یافت کلبعلی‌سلطان پسرقاسم سلطان‌را که‌از امرا بود حاکم ارومیه نمود .

همچنین افشار های ابیورد و نساء (درگز) که‌نادرشاه ازآن جماعت بر خاست‌در زمان‌شاه‌عباس بدانجا کوچ‌داده‌شده‌اند . زیراآن‌نواحی‌در دست ازبك‌بود ونیزاکراد چمشگزك که‌در نواحی‌خارورامین جاداشتندبخبوشان

کوچیده شده‌اند .

از طوایف افشار که در تاریخها نوشته‌میشود قرخلو (قرقلو) پاپالو . جلایر ، کوسه احمدلو ، کندوزلو ، اینانلو ، ارشلو ، الیلو ، امرلو وبکشلو می‌باشد ونادرشاه‌ازطایفه‌قرخلوبوده‌است‌وافرادطایفه‌کندوزلو (کوندوزلو) افشار های کنونی خوزستان است که کمتر ازهزار خانوار نمی‌باشند و به نوشته اشپیکل ده هزار خانوار بوده‌اند .

در سالهای‌اخیر کوندوزلوها در بلیتی که‌محله‌ای‌ازشوشتراست و دهات شرقی آن شهر یکصد و چهل خانوار است و عده‌ای در حویزه ورامهرمز و جامکی ساکنند .

در سال ۱۰۶۰ بادرگذشت شاه‌عباس‌دوم وهرج ومرج‌اوضاع خراسان ایلات‌درگزبدودسته تقسیم‌شدند عده‌ای که‌در رأس‌آنان قبایل‌قاجاراحمدلو و پاپالووامرلو و گوندوزلوقرار داشتندروابط‌نزدیکی‌باازبکان‌و ترکمنان پیداکرده‌وعقیده‌آنان‌براین‌بود که‌اکنون‌که دربار صفوی‌ضعیف‌شده بستگی باخان‌خیوه لازم‌و ضروری‌است ودسته‌دوم که‌در رأس آنان قبایل افشار قزلباش (قرقلووچاپشلو یاچاشلو) که«الیاس‌بیك چوشلو» سردار صفوی و «میرزا مصطفی منشی» نادر و «بهبودخان» که درجنك با «محمدحسن‌خان قاجار» وی‌رامنکوب نمود ودرجنك هندوستان دلاوری‌بی‌سابقه نشان‌داد و بنام‌سرداراتك مشهوربود «وباباخان» سردار شجاع‌نادروفاتح‌موصل‌وبصره بودو درجنگهای باعثمانی‌شایستگی‌فوق‌العاده ازخودنشان‌داده‌ومعروف‌است که‌وی‌بدستورنادر هرگونه‌اذیت‌وآزاری‌که اعراب‌قبل‌ازآن برایرانیها روا داشتنداودرباره‌اعراب‌تلافی‌نمود ازقبیله‌چاپشلو بوده‌است‌وفعلا دهی‌بنام‌بابا خانلودر نزدیکی‌آنست‌وقراباشلو ، باچاوانلو واتانلووزنگانلو که‌سران آنها «احمد سلطان و نجات خان و شاهرخ بیك» ازایل افشاربودند وباروش‌دسته اول مخالف‌بوده وعقیده‌داشتند که‌بایدباراهزنان صحراوازبك و ترکمن جنگیدونباید اجازه‌دخالت‌در امور خراسان را بآنها داد .

مدتها بین‌این دودسته زدوخوردها وتاخت‌وتازها وخرید وفروش‌اسرا ادامه‌داشت وکم کم ایل‌افشاربمضیقهٔ مالی‌وکمی‌آذوقه‌افتاده‌ودایره گله‌داری آنان کوچك‌شده وجوانان‌بکار کشاورزی میپرداختند وپیرمردان بپوستین دوزی و زنهاو دختران‌ببافتن‌عرقچین‌وجاجیم وقالیچه‌و چوچونچه وتافته وجوراب‌وفروش‌آن دربازارهای‌مرو ومشهدو نیشابور پرداخته‌فقر مالی خود راجبران می‌نمودند وامیدوار بودند دوران‌جنگجوئی واقتدار آنان تجدید خواهد شد .

بعد ازیازده‌سال درگذشت «مهرعلیخان» حاکم‌ایبوردحکومت ببرادرزاده او «باباعلی‌بیك» کوسه‌احمد لوافشار رسیدو «باحیدربیك» اتانلو برادرزنش که دراو نفوذبسیاری داشت‌باافشار همکاری‌نزدیك پیدا کرد . درآن موقع «اسماعیل بیك» جلایر که مادرش دختر عموی پدر نادر بوده در کلات حکمرانی می‌نمود .

قائم‌مقام فراهانی که‌ازوزرای فتحعلی‌شاه قاجار بود مینویسد : بنابه مسطورات تواریخ ترك‌بن‌یافث که باکیومرث هردو دریك‌عصر واضع‌رسم سلطنت بودند ازنسل اوچهار فرزند بوجود آمدکه یکی‌از آنها بنام فورك قطعه‌ای‌ازنمك را پیداکرد ومعدن نمك‌از ترکان کشف‌شد ومملکت ترك را وسعت دادوخود در محال موسوم‌به یودسوق وقارقوم وجبال اورتاق ییلاق و قشلاق میکرد و بعضی میگویند که او فرزند نوح نبی است و اولاد اوالهجه‌خان‌است که مغول وتاتار از او بوجود آمده واز صلب مغول چهار فرزند بودندازجمله قراخان وازاو اغورخان پابعرصه حیات‌گذارده وتاتار ومغول اطاعت اوراگردن نهادند ونواحی خوارزم ورود جیحون‌در قبضه تصرف‌او بود وبرتوران وایران‌وهندوستان‌وروم تسلط‌پیدا کردواورتاق و کرتاق‌را که‌یورت‌آباء واجداداوبود مقرخلافت قراردادو اقوام قنقلی و قارلوق وقیچان وآقاجری از نسل او است .

و اغوز شش پسر داشت که هرپسر صاحب چهار فرزند بودند و بعد از

او گونخان که‌از اولادش بودبتخت نشست‌وبرادرخود آی‌خان‌راقائم‌مقام و فرزندخویش منگلی‌خان راولیعهد نمودوبعداز اوتنگیزخان که‌فرزند ششم اغوزبود بسلطنت‌رسیدوبعدازاواکبر اولادش‌بنام‌ایلخان‌بتخت سلطنت‌رسید.

فرزندان اغوزخان که بیست‌وچهار نفربودند بدو دسته پوزوق و اچوق تقسیم‌شدند واقوام پوزوق‌سه طایفه بودند یکی طایفه گون‌خان که دارای چهارشعبه است‌وشعبه‌اول ازآن طایفه گون‌خان‌قای است که پسربزرك گون خان بوده وازبس در فیصل‌امور سختی مینموداورا قای‌میگفتند که به معنی سختی‌و شدت‌است‌ویورت‌واولاد اوتاعهدایلخان دردیارهیطل‌وکنارسیحون بوده‌درعهد سلطان محمودسلجوقی بااومتفق‌گشته‌و درحدود مرغاب مقام کردندو اکنون دردشت ترکمان میباشند . ازشعبه دوم بای‌آق است که فرزند دوم گون‌خان‌است که درساحل قراموران یورت گرفت‌وچون مرد باعلو همت بود اورا بای‌آت گفتند که آت بمعنی اسم‌است و اکنون آد گویند وبای‌بمعنی بزرگی وشکوه ومال‌ونعمت‌انبوه است وطایفه‌ای ازاین قوم برحسب حکم‌تیمور به‌غزو شامات‌مأمور گشته‌و مجدداً بدشت گرگان آمده بایل‌قاجار پیوستند که‌اکنون به شامبیاتی موسومند . این طایفه در عصرصفویه‌وقاجار خدماتی‌انجام داده‌اند وبدوتیره تقسیم شده‌اندیکی بیات مطلق‌و دیگری بیات‌شام‌یاشامبیاتی که‌اولی‌درعراق وآذربایجان‌و دومی در خراسان ازامرای لشکربوده‌اند وشعبه‌سوم آنغزاولی گون‌خان‌است و در دوره‌مغول‌نام ونشانی‌داشته‌اند وشعبه‌چهارم‌قرا اولی که‌پسرچهارم گون‌خان است وقرااولی‌بمعنی‌خیمه سیاه‌است . زیرااین طایفه همواره‌در خیمه‌سیاه زیست میکرده‌اند . ودرموکب‌هلاکوخان لشکری داشته‌اند واکنون‌در ساو چبلاغ مسکن کرده‌اند . واین تیره چون عدت‌زیادی نبودند بطوایف افشار پیوستند .

آی‌خان که‌دوم پسراغوزاست چهار فرزندداشته‌که هریك‌تیره‌ای‌تشکیل داده‌اند . اول‌یارز که یارشماق (بمعنی برازندگی‌است) ودوم دو کسا آر

(بمعنی گردآورنده) وسوم‌دودورعه (بمعنی‌ملك گیرنده) که‌ازترکمانان‌بوده واسبان‌آنها جنس‌جداگانه‌اندو چهارم‌بایرلی (بمعنی‌صحرانشین) اکنون در استرابادند . فرزندان‌ایلدوزخان چهارنفرند اول‌اوشر که‌دراصل اشتقاق مأخوذ ازاوشماق‌است بمعنی‌پریدن‌ولیکن دراینجا کنایه ازچستی‌و چالاکی وجلدی و بی‌باکی است‌وآل واولاد اودر اوین بوده‌اند .

دوم‌بیکدلی که‌اصل آن‌بیوك دلی‌مشهوراست وابتدادرجبال‌اولتای که آنسوی‌قراقوروم‌است وقسمتی‌از اینقوم‌بشامات رفته که‌مشهور بشاملو شدند ولی‌باز بایران‌معاودت‌نمودندودر دولت‌صفوی ونادری امراواشراف بزرك داشته‌اند . ازآن‌جمله «مصطفی‌خان» که‌ازجانب‌نادرشاه‌بسفارت روم‌مأمورشد و «حاجی‌لطفعلی بیك‌آذربیکدلی» که‌درعهدخودیگانه‌بودودرفن شعراستاد زمانه‌وکتابی‌در ذکرشعرانگاشته‌و چون‌آذرتخلص‌داشت آتشکده‌نام نهاد و فرزندش‌حسینعلی‌بیك متخلص‌بشرر که‌ازمادحان سلاطین قاجاربوده واین طایفه‌فعلادردوناحیه‌مزدقان‌نزدیك‌تهران‌ومراغه‌سکنی‌دارند . سوم‌قرق‌بکسر اول‌و ثانی‌و سکون ثالث یعنی‌قویحال که‌درعهدچنگیزعده‌ای‌از آنهاداخل مغولستان‌شده واینك‌داخل‌ترکمانان وخراسان‌شده‌وبقوم اوشیرپیوسته‌اندو اکنون‌ازشعب افشارمحسوب‌وبه قرخلومشهورمیباشند . تاعهدشاه طهماسب ثانی‌نام ونشانی‌ازمعارف‌این‌قوم‌درتواریخ نیست‌ولیکن درآخردولت صفوی قهرمانی‌قادرمانندنادراز‌این‌شعبه‌پیداشد که ازحدموصل‌تارودجیحون مسخر کردوبرهندوسندو روم‌وروس‌مظفر گشته‌واحفاداوراملك‌برقراربودتادولت قاجاریه ظهورکرد . چهارم‌قازقین‌یعنی دهنده‌آتش که‌تاریخ‌آن‌مجهول‌است وفرزندان‌کوك‌خان که‌چهارم‌پسرآغوزاست . ازقوم‌اوجوق‌چهارنفربوده‌اند

اول باینذر که در اصل بای‌اندر بوده‌بای بمعنی بزرك وباشکوه است و اندرمکان مرتفع‌مانند پشته‌وکوه ومجموعاً بمعنی‌بزرك‌بلند قدرودر نواحی سهند میزیسته‌اندوبعد درحدودقراباغ ونخجوان منتشرشده‌اند وبعضی به گروس رفته و اکنون در آن سرزمین سکونت دارند .

دوم پچنه بمعنی ساعی درمهمات امور که‌فعلا اسمی‌ازاین طایفه نیست و میرزاصادق وقایع‌نگار مروی درکتاب‌منتظم‌ناصری نقل‌کرده‌که جماعت اتراك‌منسوب‌باغوزخان پسرششم ترك بن‌یافث بن‌نوح‌علیه‌السلامند وبعضی دیگراز مورخین اتراك‌رامنسوب‌بقالی‌خان پسرسوم عیص‌بن‌اسحق علیه‌السلام‌دانسته‌اندوبرخی‌معتقدندکه قالی‌خان‌همان عیص بن‌اسحق است زیرا بعداز وقوع‌طوفان نوح سه‌پسرکه حام‌وسام‌ویافث باشد باقیمانده‌و هریك به‌عمران‌ناحیه‌ای‌مشغول‌شده‌وسام‌در نواحی‌که‌مملکت‌ایران‌است‌همت‌گماشت وحام درولایت هندوستان‌ویافث‌درولایات‌شمال‌وشمال شرقی‌یعنی ترکستان که‌اولاد اورا ترك نامیده‌اندواول کسیکه‌بمقام سروری‌رسیدآغوزخان بود که سلاطین ترك بوی منسوبست واوابوالملوك سلاطین ترك است چنانکه کیومرث ابوالملوك سلاطین عجم بود .

افاغنه منسوب به بنی‌خالدند واکراد مجتمع از پراکنده و متفرق عرب و عجمند . در آخر سلطنت سلطان محمود غزنوی طایفه سلاجقه که‌منسوبند به‌سلجوق بیك‌وی‌بقولی‌ازاحفاد افراسیاب است . طوایف‌ترك بجهت‌اختلاف بین رؤسای آنان ازآب جیحون‌عبور نموده‌درخراسان بادعای‌سروری سربر آوردندونظر بشهامتی که‌داشتند برایران‌وروم مسلطشده وپس‌از مدت ها که‌از قوام‌افتادند سلاطین‌خوارزمشاهی‌واتابکان‌عراق وشام‌وفارس ویزد وکرمان‌ودیاربکرو آذربایجان که‌غلام‌ترك سلاجقه‌اند حکمرانی‌داشتند تا درفتنه‌چنگیز وهلاکوخان مغول‌عده‌ای ازترکها رابایران آوردند و در دولت‌امیرتیمور گورکان هنگامیکه بروولایت‌روم مسلطشده وایلدرم‌بایزید خان راگرفتار کرده‌ساکنین دیارشام‌وحلب وسایربلادعرب‌و آذربایجان را ببلاد ترکستان‌خواست لهذابعضی‌بترکستان آمده‌وطوایف ازبکیه وترکمان آق‌قویونلو و قراقویونلو را تشکیل دادند .

در طوایف‌اتراك شایع‌ورسم بوده که طایفهٔ خودراباسم‌بزرك سلسله مسمی سازند وبرای بقای نام جمله رابآن اسم‌خوانند چنانکه طایفه سلاجقه باسم

سنجوق‌بیك‌واتراك‌اغوزخان وقانیخان‌باسم‌قانیخان‌وجغتائی‌باسم جغتای‌خان پسر چنگیزخان‌وبیکدلی باسم‌بیکدلی خان‌وافشار راباسم اوشیرخان یکی‌از پسران یلدوزخان که‌او پسرچهارم اغوزخانست مشهور گردیده‌اند .

بنابرآنچه مورخین نوشته‌اند وازمجموع‌آنها مستفاد میشودایل افشار اصلاازاتراك مقیم‌شمال‌شرقی ایران بوده‌اندوبواسطه کثرت عدت‌آنان به نواحی خراسان وشمال غرب و جنوب غربی وجنوب ایران متفرق شده وباز عده‌ای ازآنها بشمال خراسان مراجعت نموده‌اند .

## قزلباش

بطوریکه درجلد اول کتاب‌شاه‌عباس اول تألیف‌آقای نصرالله فلسفی مذکوراست‌ازابتدای دوره‌صفویه‌درسپاه‌قزلباش(سرخ‌سر)قبائل‌ترك دوملو، شاملو ، استاجلو ، تکه‌لو ، ذوالقدر ، افشار ، قاجار ، رستاق‌وصوفیه قراباغ در راه‌سلطنت وکشورگشائی شاه‌اسماعیل اول کوشا بوده‌ودر ترویج مذهب شیعه یار و پشتیبان وی شدند .

عده‌ای از سران این قبایل از زمان شیخ صفی‌الدین جدبزرك خاندان صفوی‌باقبول‌مذهب شیعه درزمرهٔ‌فداکاران‌ایشان درآمدندومخصوصاً طایفه شاملوبیش ازهمه‌سردفتراو یماقانند . مانند «حسین‌بیك» که للهٔشاه اسماعیل صفوی‌بوده است وهمچنین‌طایفه‌استاجلو مانند «خان‌محمد» استاجلو که‌در سال ۹۱۲ هجری‌قمری ازجانب‌شاه‌اسماعیل درایران قدرت‌ونفوذ فراوان داشتندوشاه‌اسماعیل بدستیاری‌چندتن‌ازسرداران‌این‌دوطایفه‌بپادشاهی‌رسید.

طایفه تکلو ازولایت تکه‌در نواحی جنوبی‌آسیای صغیردرکنار دریای مدیترانه بوده که‌بایران‌آمدند وطایفه ذوالقدرنیزساکن‌دیار بکربودند که دراوایل‌صفویه بایران کوچ کردند .

طایفه افشاربدوشعبه بزرك تقسیم‌میشد : یکی‌قاسملو ودیگری ارخلویا قرقلو و نادرشاه از شعبه اخیر است . طایفه قرقلو را شاه اسماعیل اول از

آذربایجان بخراسان کوچانیدودرشمال آنسرزمین درنواحی ابیوردو باخرز تاحدود مرومسکن دادتا دربرابر ازبکان وترکمانان مهاجم‌سدی باشند .

درزمان صفویه‌طوایف افشاردر آذربایجان‌وخمسه (زنجان) وقزوین و اطراف تهران‌وخراسان وفارس‌وکرمان ومازندران‌و خوزستان‌متفرق‌شدند اسم این‌طایفه‌ازنام اوشاریا آووشار پسربزرك‌یلدوزسومین فرزنداغوز پسر اباخان پسرهلاکوخان‌پسر چنگیزخان مغول پدید آمده است .

طایفه‌قاجارمنسوب بقاجانویان‌ازسرداران‌مغول‌است که‌درعهد غازان‌خان (۶۹۴ تا ۷۰۳هجری قمری) میزیست . دسته‌های‌مختلف‌این طایفه پس از انقراض دولت ایلخانیان درممالك‌ارمنستان وشام‌مسکن گزیدند و مانند سایر قبایل ترك بتاخت وتازوغارتگری پرداختند . امیرتیمور گورکان‌پس از لشکرکشی بروم (آسیای‌صغیر) وشام درسال۸۰۳هنگامیکه بایران باز میگشت جمعی‌ازطوایف ترکمان راکه درشام و ارمنستان وآسیای‌صغیر بسر میبردند باخود بایران‌آورد که‌طوایف دولو وشاملو وقاجار از آن جمله بودند .

ازطوایف قاجار جمعی بترکستان بازگشتند وگروهی دراطراف گنجه وایروان وحدود قراباغ‌مسکن گرفتند وسران‌این طایفه‌دردودمان پادشاهی خاندان صفوی‌بمقامات ومنصبهای عالی رسیدند وشاه‌عباس‌اول این‌طایفه‌را بسه قسمت کرد : گروهی‌را بنواحی‌مرو وشمال‌خراسان‌فرستاد وگروه‌دیگر رادرحدود قراباغ‌وشمال رودارس‌درمقابل طوایف‌لزگی گذاشت‌ودسته‌سوم را در گرگان (استراباد)مسکن داد .

طایفه شاهی سیونی‌یا دوستداران شاه درراه مقاصد شاه‌اسماعیل اول‌یعنی جهاد باکفار و ترویج مذهب شیعهٔاثناعشری وتقویت‌وتحکیم‌سلطنت‌نوبنیاد صفوی‌از قزلباش‌فداکاربودوسلاطین صفوی‌راکه‌باصطلاح‌خود مرشدکامل میدانستند (بقول‌یکنفرتاجرایتالیائی که‌درآغازکارشاه‌اسمعیل‌اول درایران بود) متابعان‌این‌صوفی (یعنی‌شاه‌اسماعیل) خاصه‌لشکریانش‌اورا مانندخدائی

ستایش میکردند . برخی‌ازایشان بی‌سلاح بجنك‌میرفتند ومعتقد بودند که مرشد کامل‌در میدان‌نبرد نگاهبان ومراقب‌ایشان است .... در سراسر خاك ایران‌نام خدا فراموش گشته وهرزمان‌نام اسماعیل برزبان ها جاری بود .

وقتی شاه‌اسماعیل اول‌درتبریز بتخت‌سلطنت نشست مذهب‌شیعه‌را یگانه مذهب‌رسمی‌ایران‌شمرد . امر کرد که خطیبان‌شهادت‌خاص‌شیعه یعنی‌اشهدان علیاولی‌الله وحی‌علی خیرالعمل رادر اذان‌واقامه واردکنند درصورتیکه اکثریت‌مردم‌ایران سنی‌مذهب‌وازاصول مذهب‌شیعه‌بیخبربودند . این‌اقدام شاه‌اسماعیل‌درتبریز علمای‌شیعه‌تبریز رانگران‌ساخت چنانچه‌یك شب‌پیش‌از تاجگذاری‌شاه‌نزدوی رفتندو گفتند : (... قربانت‌شویم دویست سیصد هزار خلق که درتبریزاست‌چهاردانك آن‌همه‌سنی‌اند واززمان‌حضرات‌تاحال این خطبه راکسی برملانخوانده ومیترسیم که مردم‌بگویند که‌پادشاه‌شیعه نمی‌خواهیم ونعوذبالله اگررعیت‌برگردند چه‌تدارك‌در این باب‌توان کرد ؟ پادشاه‌فرمودند که : مرابراین کاربازداشته‌اند وخدای عالم وحضرات‌ائمه معصومین همراه‌منند ومن‌از هیچکس باك‌ندارم. بتوفیق‌الله‌تعالی‌اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك کس رازنده نمیگذارم .)

درباره تعقیب اودر ترویج مذهب‌شیعه وازمیان برداشتن مخالفان این مذهب مورخ دیگری چنین مینویسد :

(... مقررشد که‌کلمه طیبه اشهدان علیاًولی‌الله وحی‌علی خیرالعمل بتجویز علمای مذهب امامیه برغم سنیان داخل اذان نمایند ومن بعد من مؤذنان در خواندن اذان وشیعیان در وقت ادای فریضه باین کلمات متبرکه تلفظ نمایند و بعد از اتمام اذان تبراولعن و طعن براعداء دین محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله وتولابرآل‌اونمایندوتبرائیان‌مقررفرمودندکه‌در کوچه‌ها وبازارها و محلات میگشته لعن‌و طعن برسنیان واعدای حضرات دوازده امام وبرقاتلان ایشان مینموده باشند ومستمعان ببانك بلند کلمهٔ (بیش باد

و کم‌مباد) گفته‌وهریك‌ازاین‌معنی‌تکاهل‌وتغافل ورزندتبرداران وقورچیان بقتل ایشان بپردازند وهمچنان‌مقرر فرمودکه‌سکه‌بنام آنحضرت که‌از وفور اخلاص‌خود را(بنده‌شاه‌ولایت) مینامیدبزرنقش کرده‌اسامی حضرات‌دوازده امام بردور و لااله الاالله و محمدرسول‌الله و علی ولی‌الله را در یك جانب آن نقش نمایند .

رسمیت یافتن مذهب‌شیعه درایران سبب‌شد که‌پیروان‌این مذهب‌از آسیای صغیرروبایران نهادندوشاه‌اسماعیل نیزخودسردارانی رابرای‌آوردن‌شیعیان بآن سرزمین میفرستاد وهمین‌امرغالباً مایهٔ بروزفتنه‌و انقلاب درولایات مختلف عثمانی‌میشد وبهمین‌سبب سلطان‌سلیم خان‌اول پیش‌ازآنکه‌بعزم جنك باشاه اسماعیل بایران‌لشکر کشد (سال۹۲۰ هجری‌قمری) فرمان‌داد تمام پیروان مذهب شیعه را که‌درولایت‌عثمانی بسر میبردند ازهفت سال تا هفتاد ساله یا بکشند یا بزندان اندازند . چنانکه مورخان زمان‌نوشته‌اندچهل‌هزار تن ازشیعیان بفرمان او کشته شدند وپیشانی باقی را باآهن گداخته داغ کردند تاشناخته شوند وآنان راباوراث وبستگان کشته‌شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دهند .

بعد ازمرك شاه‌اسماعیل قزلباش قدرت ونفوذ فوق‌العاده‌ای درسرتاسر ایران‌بهم‌رسانیده‌بودندبطوریکه‌هریك ازآنان درقلمرو خویش‌درکمال‌خود سری‌واستبداد حکومت‌میکردو حکومتی‌شبیه‌بملوك‌الطوایفی‌دوره‌اشکانی‌یا حکومت‌شوالیه های‌اروپا درقرون‌وسطی‌پدید آمده‌بودولی همینکه‌مذهب شیعه‌در تمام‌کشورپذیرفته‌شدکم کم حکومت‌سیاسی‌برقدرت‌روحانی‌غلبه‌کرد و شکوه‌وجلال‌شاهنشاهی‌مقام‌ونفوذ معنوی(پیرمرشدی)را تحت‌الشعاع‌خود ساخت‌و کلاه سرخ‌نمدین قزلباش که درزمان «شیخ‌حیدر و شاه‌اسماعیل» نشان صوفیگری‌واخلاص وازجان گذشتگی‌واطاعت‌محض ازمرشدکامل‌بود بادستاررزربفت ابریشمین وجیقه وجواهرو پرهای‌رنگارنك آراسته شد و نشان نجابت وفرماندهی‌وقدرت گردیده‌وآن‌ایمان واخلاص‌روحانی‌دیرین کم کم روبزوال میرفت‌و بجایش‌حرص‌وآز وعلاقه‌بمقامات‌صوری ومعنوی

دردلهای (صوفیان صافی) قوت میگرفت تا اینکه بعضی از سران و امرا برای نیابت سلطنت شاه و مرشد کامل درجنگ بوده و از سلاطین عثمانی استمداد میکردند و بالاخره شاه دین پناه را رها کرده و بدشمن سنی مذهب ایران سلطان عثمانی پیوستند و بامرگ شاه طهماسب درسال ۹۸٤ هجری قمری اختلاف و نفاق سران قزلباش روزبروز بالا گرفت و دسته‌ای درقزوین «حیدرمیرزا» پسر ولیعهد مرشد کامل را با کمال گستاخی و بیرحمی سر بریدند و بفرمان شاه اسماعیل دوم تمام شاهزادگان صفوی را بجز «سلطان محمد خدابنده» و سه فرزند او یا کشتند و یا کور کردند و دستهٔ دیگر عباس میرزا را درخراسان بشاهی برداشتند و (کشور قزلباش) را تجزیه نمودند . سپس همان کسانیکه شاه اسماعیل دوم را به سلطنت برگزیده بودند او را به خیانت مسموم کردند و اندك زمانی بعد از آن مادر شاه یعنی زن (مرشد کامل) را که باخیره سری و خودرائی ایشان مخالف بود بخیانت و بدکاری متهم ساختند و با کمال بی‌شرمی از آغوش او بیرون کشیده و خفه کردند .

پس از آن ولیعهد جوانش حمزه میرزا را بدست دلاك بیسروپائی کشتند و کار خودرائی و ایجاد اختلاف و نفاق را بجائی رساندند که دشمنان خارجی ایران را به حمله و تجاوز بر ولایات سرحدی ایران برانگیخت و آذربایجان و شروان و ارمنستان بتصرف دولت عثمانی درآمد و درداخله کشور نیز خراسان ازدولت مرکزی جدا شد و بدستیاری سران شاملو و استاجلو سلطنتی جداگانه یافت .

در عصر سلطنت شاه عباس بزرك سرکشان قزلباش سرکوب شدند و بجای آنان گرجی و چرکسی و ارمنی و سایر اتباع غیر مسلمان دیگر رعایای تاجیك یا ایرانی که تا آن زمان از خدمات لشکری محروم و ممنوع بود دوسپاه با اسلحهٔ جدید توپ و تفنك مجهز شده و فقط پنجاه هزار نفر از قزلباش به سربازی و کارهای لشکری مشغول بودند و بیست هزار نفر دیگر هم که از نجبای قزلباش محسوب نمیشدند بکار تجارت و کشاورزی اشتغال داشتند .

شاه‌عباس تمام اختیارات نامحدود بیگلربیگی ها و خان‌هارا از ایشان گرفت وهمگی را مطیع اوامر خویش‌ساخت وحکومت ایالات‌و ولایات را نیزازانحصار سران‌طوایف‌قزلباش‌خارج کرده‌وحکومت‌مرکزی‌رابرسراسر کشور مسلط گردانید .

شاه‌عباس برای‌اینکه‌ازخطر نفوذ قزلباش‌بکاهد بتشکیل سپاه مجهزی با اسلحه جدیدتفنك علاوه‌بر تیروکمان‌وشمشیرونیزه وخنجر و تبرزین و سپرهمت گماشت ویك دسته ازاین سپاه تازه راغلامان‌یا قللرها تشکیل میشد که بیشتر گرجی‌و چرکسی‌وارمنی واصلاعیسوی‌بودند . اینگونه غلامان که غالبا ازطرف‌امرای‌مطیع گرجستان وداغستان ویاحکام‌محلی ولایات قفقاز برای‌شاه فرستاده‌میشدند ازکودکی‌دردربار ایران تربیت‌می‌یافتند وبدین اسلام درمی‌آمدند وتاج قزلباش‌برسر میگذاشتند ازجمله «اللەوردیخان» قوللر آقاسی‌که‌اصلا ارمنی‌بود در سال ۱۰۰٤هجری قمری‌با میرالامرائی ایالت‌فارس وسپهسالاری‌ایران‌برگزیده‌شدو شاه‌عباس‌بقدری‌باوعلاقه‌داشت که چون درسال ۱۰۲۲درگذشت شخصاًازوی تشییع نمودوجسدش‌را بمشهد فرستاده‌تا در مقبره‌ای که‌او خود ساخته بود «گنبداللەوردیخان یکی از بیوتات متبرکه آستانقدس‌رضوی است که‌بکاشیهای بسیار عالی مزین‌است، بخاك بسپارند .

## کلات یا قلعهٔ خداآفرین

بخش کوهستانی کلات که‌یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان درگز میباشد ازشمال محدوداست بصحرای‌اتاك وابیورد وازمشرق ببخش سرخس واز جنوب بشهرستان مشهد و ازمغرب بشهرستان درگز و مرکز آن کبود گنبد است .

صاحب تاریخ شیرمرد اتاك مینویسد : این‌نقطه از قدیم موردتوجه نظامی

بود و این کلمه بلفظ ترکی قدیم یعنی پناهگاه و شهر ویورت ومحل‌ارزاق و انبار میباشد . دربارهٔ موقعیت نظامی‌این منطقه لردگرزن میگوید اهمیت نظامی کلات چنان‌است که‌اگراینجا رامرکز عملیات‌قشونی قرار دهند از

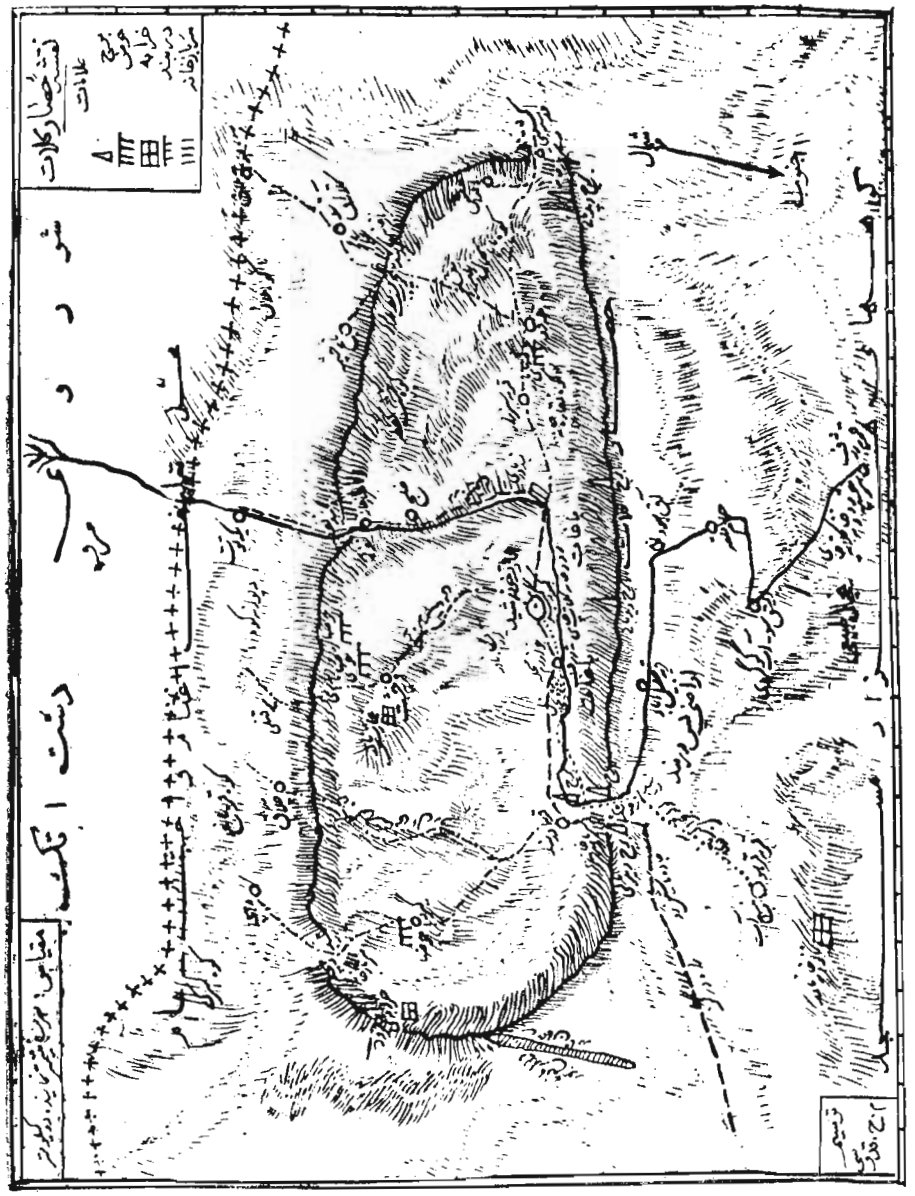

تصویر شماره چهار

اینجامیتوان اقدامات نظامی علیه نواحی ماوراء مرز کرد . هر گاه مدخل آن خوب پاسبانی شود ویك قشون نیرومندی در اینجامتمرکز باشد میتوانداسباب زحمت قشونهائیکه دراتك قرار گرفته باشدبخوبی فراهم آورد . اهمیت آن بقدری است که در بهار سال ۱۷۸۹ در پارلمان انگلیس از دولت راجع بواگذاری کلات بروسها سئوال شد و گویا روسها حاضر شده بودندباواگذاری قسمت زیادی ازدشت مغان آذربایجان آنرا متصرف شوند . روی همین اهمیت سیاسی از زمان پیدایش نفوذ خارجی درایران این منطقه مورد بازدید وتوجه عمال زبردستی ازقبیل فریزر و کلنل بیکر وعده‌ای دیگر بوده است .

وضع طبیعی آن بقدری شایان توجه است که نمیتوان اعجاز طبیعی آن را بقلم توصیف کرد . از مسافات بسیار راه دژ آسمانخراش آن انسان را دچار اعجاب می کند .

بازیل باتاتزس Basil Batazes یونانی که در زمان سلطنت نادر بکلات آمده مینویسد : اطراف کلات رادیوارهای کوهی که سرباوج فلك کشیده احاطه کرده است .

این کوهها عاری از درخت و گیاه است . این دژاستوار نظامی فقط دو راه معروف عمومی ورودی دارد وآنهم تنك و عبور چندنفرازآن خارج از اشکال نیست . ازلحاظ آذوقه همه چیز درداخل آن فراهم میشود البته نادر بعد ازرسیدن بسلطنت دروضع آن تغییرات زیادی داده واستحکامات ناقص طبیعی آنرا باگچ وساروج تکمیل و بآبادانی وبنای ساختمانهای محکم ومخازن آب پرداخت وبالوله کشی کمی وبدی وضع آب آشامیدنی آنرا اصلاح کرد .

مردم آن دژمثل صخره‌های خارای آن محکم وآبدیده هستند . از قدیم همواره کانون سربازان وپاسداران باایمان به وطن وآزادی بوده‌اند . بعقیدهٔ هارولدلمب امیرتیمور که جهانگشای زبردستی بوددر سرتاسر قاره مفتوحهٔ خوداز کنارسیحون تا دریای سیاه دوقوم بسختی دربرابر اومقاومت کردند که یکی ازآن دومدافعان سرسخت کلات بود تاسرانجام میرانشاه پسر تیموربهای

خون ده‌هزارنفر وکشتار بیرحماند وکشتن وبستن قهرمانان جنگجو این جنبش را متوقف ساخت .

هنوز کلات بوجود نادرکه دژآنان راتسخیر نمودافتخارمیکند . هنوز هم‌بانقل افسانه‌ها ازروح‌اوالهام گرفته استمداد میجویند . اهالی‌معتقدندهر نیمه شب جمعه‌وقتی تاریکی‌براین منطقه‌مستولی میشودروح نادر درلباس بلند وسفیدی‌برفراز صخره‌های کلات‌نمودار میگردد وبرویرانی‌و خرابی وضع‌فعلی‌آن اشك‌تاسف‌میبارد وکلاتی‌که درپیش‌ازدویست‌سال پیش آب لوله‌و وسایل‌راحتی داشت امروز حتی فاقد یك‌جادهٔ شوسهٔ اتومبیل‌رو از مشهد بدانجا می‌باشد .

قراء بزرك‌این بخش عبارتند از : لاین ، خاکستر ، ارچنگان ، ایدلیك ، چرم ، حسن‌آباد ، کرناوه (درمقابل ابیورد) ، حمام‌قلعه ، باغکند ، چنار ، چهچهه ، قره‌تیکان ، نیشابورك ،خواجه‌روشنائی،یکه‌بیدومؤمن‌آباد . فاصله کلات تا درگز ۱۳۸ کیلومتر که جادهٔ شوسهٔ ماشین رو داردوتا مشهد ۹۶ کیلومتر است که‌متاسفانه شوسه وماشین‌رو نیست .

«حصار کلات» : حصاریکه ازکوههای‌بسیار مرتفع‌ومانندديواری سر بآسمان کشیده‌تقریباً بشکل‌بیضی‌میباشد وداخل‌آن‌بطول‌تقریبی۳۶ و عرض ۱۲ کیلومتراست ودارای‌پنج‌دربندراه عبورمیباشد بنامهای‌ارغوان شاه (که مدخل‌مسافرین درگزو مشهداست) وکشتنی‌وچوب‌بست که‌مرکز تجارت خراسان‌بود ودربندنقطه که‌راه‌ایران‌بطرف‌مرز شوروی است‌وچشمه‌ای‌باین نام داردکه‌روی‌آن‌چربی شبیه‌بنفط‌دیده‌میشودوهچه که‌همه‌دارای برجهای دیده‌بانی وسربازخانه بوده‌است وداخل‌این‌حصارتماماً تپه‌ماهورو کوه‌است ودارای ده‌آبادی‌میباشد بنامهای کبودگنبدوخوارزم‌محله (خروس‌محله) ودربندو گیرو ،خشت (۹ کیلومتری کلات که سابقا گنجینه‌ای‌دراین نواحی پیدا شده‌است) نفطه وسیرزار وقله زووآقداش و خیج .

وجه تسمیهٔ کبودگنبد آنست که‌گنبدی کاشی‌کاری که درکمربند آن

باخط و کاشی بسیار زیبائی یك سوره از قرآن نوشته شده و تاریخ بنای آن معلوم نیست و علت ساختمان آن که گویا مقبرهٔ یکی از بزرگانست نیز بدست نیامده و نادرشاه مسجدی جنب آن ساخته و در زمان قاجاریه نیز تعمیر شده است و تسمیهٔ

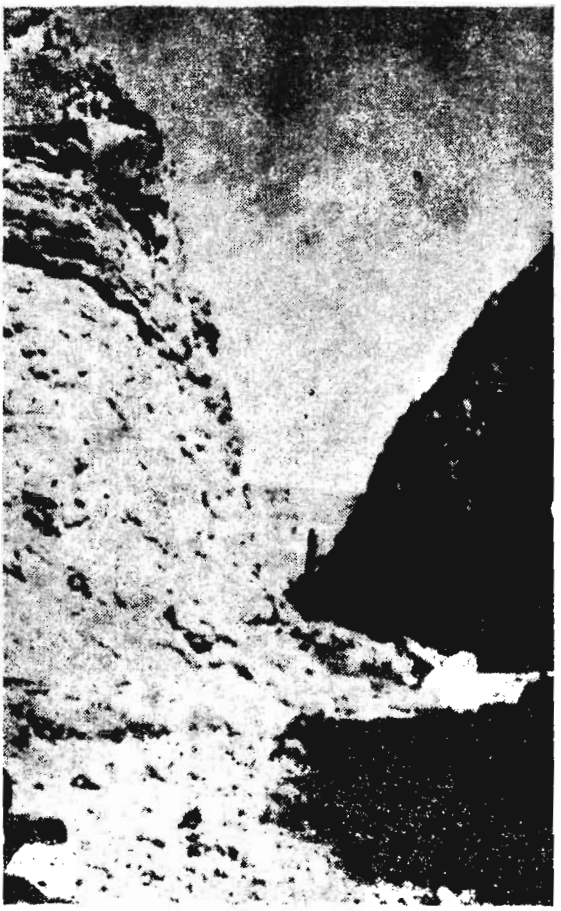

تصویر شماره پنج

کلات بنا باظهار اهل محل کال بزبان ترکی بمعنی کوه و تپه زیاد است و آت بمعنی بریز کنایه از اینکه تمام سرزمین آنجا کوه و تپه است ولی این وجه تسمیه بنظر صحیح نمی آید بلکه کلات و کلاته بمعنی آبادی کوچکی است .

طوایف مقیم کلات عبارتنداز : کرد، عرب شیبانی ،اردلان ،جلایر که بعضی ازطوایف افشار میدانندواز قزلباش صفویه بوده و با نادرشاه درتصرف کلات و بعددر تمام دوران نادری از باوفاترین جنگجویان بودند ، افشار، ترك اجرلو، تاتار ،خوارزم و قمی . توضیح آنکه درقریه قلدز واز بیات اصفهان وینگجه از رومیان واردلان از کرمانشاهان وطوایف مقیم قریه خشت ازقره باغ و گنجه و طوایف گوه شانلو وساربان که ازاعراب میباشند وبوزانلو (ازمهاجرین کرد قوچان) وقرقلو (قرخلو) ساکنند ومعروف است نادر درهرآبادی طوایف مختلفی را اسکان میدادتا هیچوقت خیال سرکشی وطغیان را ننمایند .

از بزرگان آن نواحی یکی مخدوم علی (مخدوم قلی) که در سال ۶۲ زیست مینموده وشیخ شهاب الدین سروردی که قریه ایست ودرآنجا مدفون وبقعه ای دارد و بابارمضان که درلاین بقعه دارد وباباعزاقی شاعر که دیوانی دارد و کوهی درآنجا باسم اوموسوم است وبقعه نیز دارد .

از رودخانه های حصار کلات یکی کلات چای یا ژرف است که از قریه ژرف درخارج حصار سرچشمه گرفته واز دربند ارغوانشاه بحصار وارد وپس از گذشتن از کنار قلعه های دربندوخوارزم محله وکبود گنبد کلات وخیج ازدروازه نفطه خارج وپس ازطی ۶ کیلومتر واردخاك شوروی شده و دشت اتك را مشروب میسازد وآب آن بواسطهٔ داشتن نفط وشلتوك کاری آشامیدنی ومطلوب نیست وبعلاوه درخارج ازحصار باچشمهٔ ایسق سو (آب گرم گوگردی) مخلوط میشود ونادرشاه اهتمام کرد که چشمه مزبوررا مسدود نماید ممکن نشد وبناچار ازقریهٔ قره سو که چشمهٔ کوچك دیگری است وآب آن بسیار شیرین وگوارا و مطلوبست منبعی ساخته و بوسیلهٔ ساختن مجرائی از تنبوشه های سخت ومحکم ازدروازهٔ ارغوانشاه وارد کلات نموده وباموانع پستی و بلندی وکوه ودره آب آنرا بکلات رسانید که اینك مجرا بکلی منهدم ولی آثار آن باقی است .

کوههای بخش کلات که ازرشتهٔ هزارمسجد استعبارتنداز کوه لائین وسرگز (درچشمهٔ قره‌سو نزدیك‌قلعه‌ایدلیك که‌بمعنی سنجدزار است . نادر درآنجا نانواخانه ساخته ونان تمام‌قلاع وحصار کلات‌را ازآنجا تامین

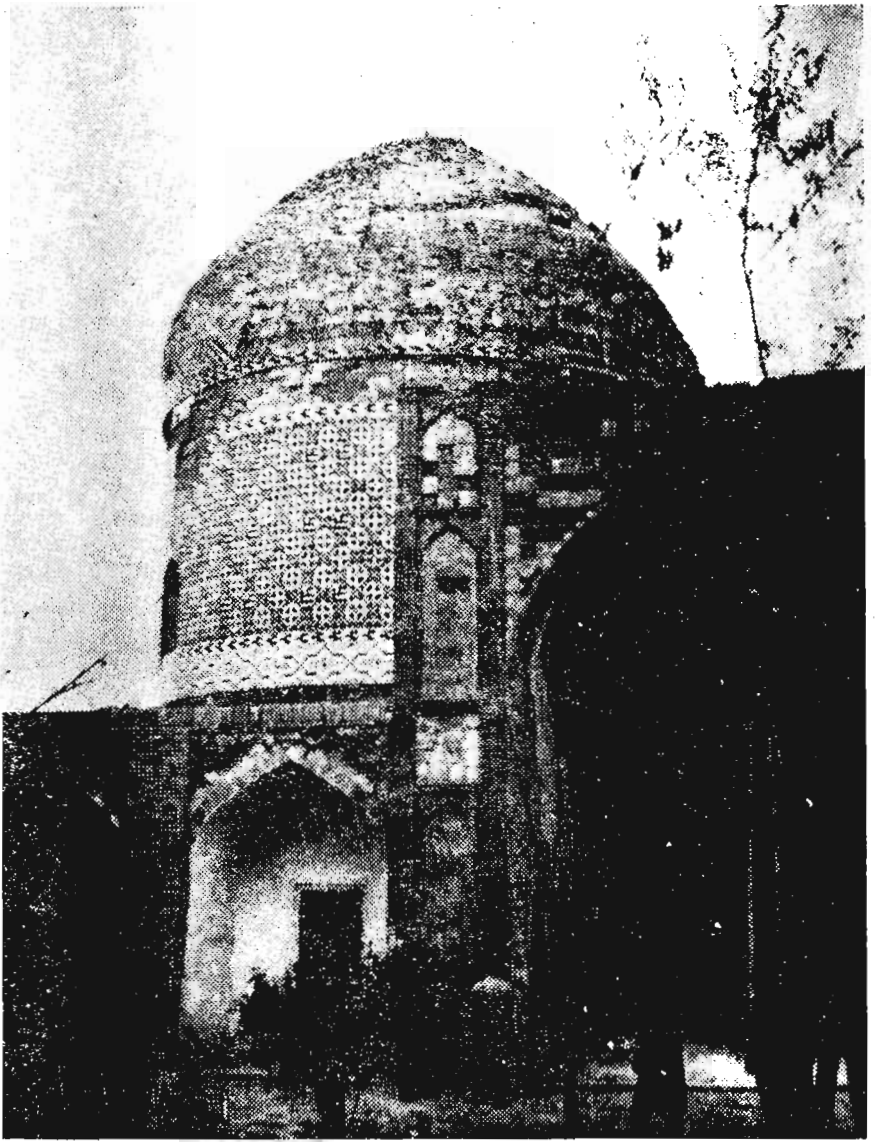

تصویر شماره شش

می‌نموده و آثار آن باقی است . از آب چشمه قره‌سو استفاده میشده، کوه سیستان و کوه سه‌چینگه (که سه قلعه دارد) وژرف (جرف) وقره‌داغ و آخوده ، بین (آثار ساختمانی دارد) کوه پهلوان سرا نزدیک قریهٔ چنار و کوه چین وماچین (بین قلعه خوردو سرود) وکوه المتوبین کلات وسرخس و کوه قویونلی (به معنی راه گوسفند) بین ایران وروسیه و کوه ایشلیر (بمعنی کار میکند) ومعروف است که معادن فلز دارد و کوه خوجه که دارای جنگل پسته است و کوه بلان که سرحد شوروی است و کوه قاشمیرودیوانه کوه که مرز شوروی است و کوه قان سیچر (بمعنی خون میپاشد) وکوه قره‌داغ (بین قلعه دهچه و قانسیچر) و کوه اسرك نزدیک دهچه و کوه کوچان و کوه زو وسنك دیوار و پیر نهنك و کرناوه و کوه ابیوردنزدیک قریه ابیوردو کوه باباکمال الدین درداخله حصار کلات که بقعه‌ای بنام باباکمال الدین داردوزیارتگاه است واین کوه از قلل دیگر کوههای کلات مرتفع‌تر است ودرقلهٔ آن دوچشمه است بنام صاف بلاغ (بمعنی چشمه صاف وشیرین) ونیز چاه آبی داردبنام چاه نادری و نزدیک آن عمارتی است که آثار آن هویدا وبنادر منسوبست . راههای مسافری این کوهها بقدری سخت وصعب العبور است که اگر کسی آشنائی نداشته باشد چه سواره وچه پیاده ممکن است بخطر پرت شدن در دره‌ها مواجه گردد .

بخش کلات ۲۳۵۰۰ نفر جمعیت داردوقریهٔ کلات مرکز بخش درحدود ۱۵۰ خانوار است وبندنادری که درانتهای اراضی مرکز بخش ساخته شده وآثارش باقی است وآسیای بادی که درقریهٔ خشت واقع است از ساختمانهای نادر است ولی فعلا مورد استفاده نیست .

حصار کلات بواسطهٔ استحکاماتیکه داشته و داردتااین اواخر تبعیدگاه رجال سیاسی مخصوصاً دردورهٔ قاجاریه وهمواره یك پادگان نظامی در آنجا مستقر بوده است .

از مصنوعات این بخش قالی ترکمن درقریهٔ قلهزو وقالیچه معمولی در برده وژرف وچادرشب نخی و ابریشمی درقلهزو وکبودگنبدو گلیم نقشی معمولی در قلعه نو وآقداش وقلهزو وچرم وخشت ودربند وحمام قلعه وژرف وجاجیم درچنارولائین وپارچههای ابریشمی درکبودگنبدو قلهزو وآقداش بافته میشود

تصویر شماره هفت

محصولات بخش کلات عبارتست از گندم دیمه وجوو برنج وانواع میوه و تره بار واغنام واحشام وکره وروغن وپنیر وگوسفند که شهرتی بسزا دارد و میوههای خودرو از قبیل تمشك و قرهقات که بسیار ذیقیمت است .

نادرشاه بحصار کلات بقدری علاقمند بود که آنرا خانهٔ خودقرار داد و بطوریکه ذکرشد طوایف و ایلات مختلف درآنجا سکونت داد واقدامات عمرانی مفصلی درآنجا بعمل آورد ودرسال ۱۱۶۰ هنگامیکه بمشهد آمده بطرف کلات رهسپار گردیددرآنجاچندین روز به بناهائیکه کارگران هندی درآنجا ساخته بودندسر کشی کرد. برای این ساختمانها سنگهای بزرگی ازمرمر مراغه بکار میرفت که برخی ازآنها درحدود پنجاه تا شصت خروار (۱۷ تا ۲۰ تن) وزن داشتند ولی این گفتار رامقرون بحقیقت نمیتوان دانست.

درحدود نه کرور روپیه (چهارمیلیون و پانصدهزار تومان) سکهٔ طلاونقره در خزانه‌های معظم و گنجینه‌های کلات قرار گرفت وجواهرات وفرشها وسایر اشیاء قیمتی و گرانبها دسته‌بندی گردید. نادرشاه برای تقویت خزانه واستحکام محل گنجینه‌ها دستورلازم صادر نمود.

آنگاه ازابیورد و منطقهٔ درگز عبورنموده وهنگام اقامت در دستگرد ساختمان مسجد وعمارت زادگاه خود راکه فعلا بنام مولودخانه معروفست دیدن کرده و بمشهد بازگشت.

# فصل سوم

## اوضاع ایران قبل از قیام نادر

جانشینان «شاه‌عباس» بزرگ صفوی ازسیاست وتدبیر عاری بودندو بـه ادارهٔامور مملکت‌نمیپرداختندواستبدادواشرافیت‌را درسرتاسرمملکت‌ساری وجاری ساختند . دردربار سلطنتی‌فساداخلاق‌وضعف روحی‌چنان رایج شد که‌سقوط‌صفویه ازهرحیث قطعی‌ومسلم بود . متمردین‌وطاغیان ازهرطرف کوس‌استقلال‌میزدند وتعلیم‌وتربیت‌بحدی ناقص‌بودکه‌ملت راه‌انحطاط‌وفنا رامی‌پیمود . فنون جنگی‌وسازمان نظامی ومملکتداری‌فراموش شده وبی اعتنائی بارتش وسپاهی بجائی‌رسیده بودکه سال۱۱۰۶ هنگام جلوس «شاه سلطان‌حسین» پسرشاه «سلیمان‌صفوی» سال‌اعلام امحاء دودمان‌صفویه بودو چون مرد نالایقی‌بوددامنهٔ هرج‌ومرج‌در کشوربالاگرفت . امنیت‌وآسایش از مردم سلب شد .

«شوالیه‌ژان‌شاردن» جهانگرد وفیلسوف درسیاحت نامهٔخود در اواخر حکومت‌صفوی‌ازاوضاع هرج‌ومرج سیاسی‌وازدیادنفوذ عثمانی‌میگوید : ایرانیان‌هرگز ازجای‌خود تکان‌نخواهندخوردبرای‌اینکه این‌قوم‌زندگی‌و تنعم‌رامافوق همه‌چیزمیدانند وخصال‌جنگی‌خودرا ازدست‌داده‌اند غرقی‌لذت وشهوت گشته‌اند، عقیده‌ندارند که‌درجنبشهای‌عظیم‌واقدامات‌سخت وخطیر سودی‌نصیبشان‌میشود . ازاینروبا چندسال‌فاصله یعنی درسال ۱۱۱۱ قبائل بلوچ درکرمان‌و طوایف‌افغان غلجائی (غلزائی) درقندهارو ملك‌محمود سیستانی‌در خراسان‌وعثمانیها درشمال باختری‌وباختر ایران وترکمنها در گرگان‌وشمال خراسان‌وروس‌ها درگیلان ایجاداغتشاش وناامنی‌نموده‌وبا استقلال تمام حکومت میکردند .

طغیان قبائل غلجائی در قندهار و طوایف ابدالی در هرات که جزئی از کشور ایران بود موجب گردید که «گرگین خان گرجی» معروف به «شاهنواز خان» حاکم گرجستان که تازه مسلمان شده و بقول «سرجان مالکم» از شجاعترین و مدبرترین امرای ایران بود از طرف پادشاه صفوی بسرداری و حکومت قندهار مأمور گردید. «گرگین خان» در قندهار پس از تسلط بر آن نواحی با رفتار خشونت آمیز و استبدادی که نسبت بطایفهٔ غلجائی (غلزائی) داشت یکی از بزرگان آنان را که میرویس نام داشت و کلانتر قندهار بود دستگیر و باصفهان فرستاد.

«میرویس» با اینکه در اصفهان زندانی بود از نفاق امرا و اعیان و ضعف درباریان مستحضر شده و شاه سلطان حسین ساده لوح را فریفته و بزحمت آزاد شد و بمکه رفت و در آنجا با تماس با علمای سنی فتواها و نامه‌هائی از آنها گرفت دائر باینکه «سنیان میتوانند برای رفع ظلم بهنگام ضرورت از خود با شمشیر دفاع کنند و بروی شیعیان شمشیر بکشند.» پس از مراجعت باصفهان ذهن شاه را نسبت بگرگین خان مشوب ساخت بطوریکه باو اجازهٔ بازگشت بقندهار داده شد.

در قندهار ابتدا با گرگین خان از در دوستی در آمد تا بالاخره روزی او و یارانش را بباغی خارج از قندهار دعوت نموده و با کمک عده‌ای گرگین خان و یارانش را در همان روز بقتل رسانید و فردای همان روز (سال ۱۱۱۲) مردم قندهار را بفتوای علمای سنی مذهب آگاه ساخته و با مساعدتی که اورنك زیب پادشاه هندوستان با طوایف غلجائی و ابدالی نمود با قبیلهٔ خود بپادگان ایرانیان و گرجیها حمله نموده شکست فاحش بآنان داده و عدهٔ زیادی را کشته و بقیه را از قندهار اخراج و روانهٔ خراسان نمود و بدین ترتیب قندهار از اختیار دولت ایران خارج شده و میرویس فرمانروای خودمختار قندهار گردید.

شاه صفوی پس از اطلاع بافرستادن نمایندگانی مانند «محمدجامی خان و محمدخان» حاکم هرات برای تسلیم میرویس بی اثر ماند و هردو زندانی شدند. با مشورت با درباریان عاقبت «خسروخان والی گرجستان» و برادرزادهٔ گرگین خان را با بیست و پنج یا سی هزار تن سپاهی بسرکوبی میرویس برای انتقام و

خونخواهی عموی خود بقندهار فرستاد . اگرچه میرویس و بزرگان شهر اظهار تسلیم و انقیاد نمودند لکن چون خسروخان امان نداد ، بناچار مقاومت نمودند و درنتیجه بدست غلجائی‌ها مغلوب و کشته شدو فقط هفتصد نفر از قوای ایران جان بدر برده ومتواری شدند .

دنبالهٔ آن «محمدرستم خان» بالشکری مامور دفع میرویس شد لکن او هم شکست خورده وهزیمت نمود . «صفی‌قلی‌خان» ازدربار صفوی با سی هزار تن بجانب هرات آمده ودرعرض راه باقوای ازبك که خراسان را میدان تاخت وتاز قرارداده بودند به‌مقابله پرداخته وقوای ازبك را که دوازده هزار تن بودند شکست داده و درجنك سختی با «آزادخان» که باپانزده هزار ابدالی روی داد بواسطهٔ غفلتی که از ایرانیان بعمل آمده شکست خورد و «صفی‌قلی‌خان» سردار لشکر وهشت هزار نفر ایرانیان کشته شدند وبقیه فراری وتوپها وغنائم بدست ابدالیان افتاد . بالاخره آزادخان وطایفهٔ ابدالی درهرات نیز حاکمی را که از طرف دربار صفوی درآنجا بود بقتل رسانیده وبرشهر هرات تسلط یافتند .

میرویس درسال ۱۱۲۸ هجری (۱۷۱۵ میلادی) درگذشت و «میرعبدالله» که برادرش بودبجای او نشست واوباسلطان صفوی ازدر صلح درآمد ولی افغانان راضی نشدند و «محمودپسرارشدمیرویس» با چهل تن از همدستانش عموی خودرا درخانه‌اش بقتل رسانیده وجانشین او گردید وپس از بدست آوردن قوای کافی بظاهر خودرا ازچاکران شاه سلطان حسین قلمداد کردودرباریان صفوی شاه‌را نسبت به محمودخوشبین نمودندو برای او لقب «حسینقلی‌خان» (غلام شاه‌سلطان‌حسین) گرفته با شمشیری مرصع بقندهار فرستادند وبفرمان شاه‌رسماً فرماندار قندهار گردید ولی چندی نگذشت که از سستی وبیچارگی دربار ایران بخوبی آگاه‌شده باعده‌ای ازقبائل غلجائی وابدالی بسیستان حمله کرده وتا کرمان پیش رفت و درآنجا باکمك عده‌ای اززرتشتیان که از تعصب شدیدو آزارسلطان صفوی عاصی شده بودندشهر راتصرف وغارت نمود . ولی چندی بعد «لطفعلی‌خان» سردارنامی ایران وبیگلربیگی فارس که از باوفاترین

فرماندهان شاه سلطان حسین بود بدفع او پرداخت . محمود شکست خورده و عقب نشینی کرده بقندهار فرار نمود . اندیشهٔ لطفعلی خان این بود که لشکر بیشتری فراهم آورده برای بازستاندن قندهار و سرکوبی محمود اردو کشی کند و نیروی کافی هم بدست آورد ولی در این موقع عده‌ای از درباریان و مخصوصاً «سید عبدالله خان عرب» فرماندار خوزستان و سایر درباریان از این سردار رشید که در شیراز بود وقصد داشت با تعقیب محمود قندهار را متصرف شود و برادرزاده‌اش «فتحعلی خان» که وزیر شاه سلطان حسین بود سعایت کرده و فداکاری او را طور دیگر جلوه دادند . شاه هم بدون تامل و اندیشه، لطفعلی خان، را که در بندر عباس بسرکوبی اعراب مشغول بود در عوض تقویت قوای او معزول و با صفهان احضار نمود و فتحعلی خان را نیز کور کرد .

سرجان مالکم علت عزل لطفعلی خان سردار شجاع ایرانی و نابینا شدن فتحعلی خان برادر یا برادرزاده‌اش که وزیر اعظم دربار صفوی بود چنین می‌نویسد : از نسبت آنها با سلاطین داغستان در ضمن حکایت امر معلوم میشود که در بار ایران در آنموقع بچه وضعی بوده است . یکی از ملاهای معتبر با حکیم باشی سلطان نیم‌شبی بخوابگاه سلطان رفته و او را از خواب بیدار کرده گفتند که فتحعلی خان قصد کشتن وی و استیصال خانوادهٔ سلطنت را دارد و کاغذی در این باب از فتحعلی خان که بوالی کردستان نوشته بود نشان دادند . شاه سلطان حسین از استماع این واقعه تامدتی از خویش بیخبر بود و چون بحال آمد حکم کرد تا وزیر بیچاره را بقتل برسانند . اما کسانیکه این حکم با یشان شده بود ابتدا فتحعلی خان را از چشم محروم ساختند و بجهت اینکه نقود و جواهرات خود را بروز بدهد او را تا طلوع آفتاب شکنجه نمودند و چون بنا بگزارشی که بشاه داده بودند که باید مقارن طلوع شمس سه هزار سوار کرد با صفهان حمله کنند و اثری از ایشان ظاهر نشد سلطان حکم کرد که وزیر را از عقوبت باز دارند و به معالجهٔ زخمهای او بپردازند و امرا بجهت تحقیق این مطلب مجمع کنند . چون مجلس منعقد شد مطالبی که خواستند بر او الزام کنند سه بود : یکی آنکه

اکراد رابجهت گرفتن پادشاه دعوت کرده بود . دیگر اینکه چون مذهب اهل سنت داشت درخفیه باطایفهٔ لزگیه مراسلات ومکاتبات میکرد . سوم اینکه چون پدرش راشاه سلیمان کشته بودروزی برسرقبراو آوازی شنیدند که میگفت انتقام خون پدر راازسلطان وجمیع خاندان سلطنت خواهم خواست . فتحعلی خان کذب مدعیان را ثابت ساخته و برنهجی که صدق قول او برپادشاه یقین شد تهمت هائی که بروی زده بودند بردشمنان خودوارد آورد . سلطان دانست که اورا فریب داده اند وانصافیکه دراین قضیه بخرج داده بوداین بود که بعداز وضوح مطلب برحال وزیر گریه کرد .

ضعف وانحطاط خاندان صفوی موجب شدت انقلاب درتمام کشور گردید زیرا ازطرفی امپراطوری پطر کبیر قدرت یافته استقلال ایران را سخت تهدید میکرد . هیئتی بنام بازرگانی بریاست «ارتمی ولینسکی Artemi Volynski باصفهان اعزام داشت وگزارشهائی هیئت مزبور بامپراطور دادند که ایران به سرعت فراوان درسراشیبی سقوط پیش میرودودر شرف اضمحلال است وقبایل گرجی وداغستانی ولزگی رابرضد ایران تحریك نمودند وهمچنین دولت عثمانی نیزاز موقعیت استفاده نموده وپیك کاردانی بنام «دوری افندی» درآخر سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) بتهران فرستاده وبدولت خود گزارش داد که ایران روبزوال میرود . ازاینرودولت عثمانی آذربایجان رامتصرف وبعلاوه برهمدان وکرمانشاهان نیز تسلط یافت . سرجان مالکم مینویسد : بعداز عزل لطفعلی خان سفیری ازقسطنطنیه آمد وقبل از آنکه مقصوداو معلوم شود بخیال اینکه ایلچی برای گرفتن بعضی ازممالك آمده است ورود وی سبب وحشت عظیمی شدو وقتی معلوم شد خیال بیهوده بوده موجب انبساط ونشاط اهالی گشت واز این امر واضح میشود که تاچه حدارکان سلطنت ضعیف ومتزلزل بوده است.

در جنوب اوضاع خلیج فارس وخیمتر میشدتا درسال ۱۱۳۱ «امام مسقط امام سلطان بن سیف دوم» بجزایر بحرین باکشتیهای نیرومندی لشکر کشی نموده وآن نواحی رامتصرف شدوحکومت آنجارا بشیخ جبارطاهری که در ظاهر

تبعهٔ ایران‌بود سپردونیز طوایف‌بلوچ‌بایالت کرمان‌ولاردست‌یافته‌با چهار هزارتن سوار بلوچ‌به بندرعباس‌حمله‌نموده‌وآنجارا ویران‌ساختند ودرسال ۱۱۳۳ لرستان‌وکردستان دستخوش طغیان گردید .

در خراسان‌ومشهد درسال ۱۱۳٤ «ملك‌محمودسیستانی» که حاکم‌تون و طبس‌بود چون‌خودراازدودمان صفاریان‌میدانست‌مدعی‌تاج‌وتخت‌ایران شد و درهمین‌موقع‌اهالی‌شیروان‌بسرکردگی «حاجی‌داود» برضد دولت‌شورش کرده‌وباطوایف‌داغستان‌پیوسته ، باپانزده‌هزارتن نیرو بشمخال‌حمله‌نموده‌و قریب‌چهارهزار تن‌راکشته وشهرراغارت‌کردند ودراین اثناکه جنك‌روسیه باکشور سوئدادامه‌داشت طبق‌عهدنامه‌نیستادت Nystadt پایان‌یافته‌وپطرکبیر نقشهٔ‌خودرادرجنوب‌خاوری روسیه‌آمادهٔ اجرانمودودولت عثمانی‌از فرصت استفاده نموده‌از «حاجی‌داود» پیشرو شورشیان وقوای‌اوپشتیبانی‌کرده واو رابعنوان‌خان‌ایالت شیروان‌شناخت‌و زلزله‌ای‌در تبریزواقع‌شدکه شهررا به کلی خراب‌نمودوقریب‌هشتادهزارتن‌هلاك‌شدند . درسال ۱۱۳٤ محمودافغانی بقندهار مراجعت‌نمودولی‌لطفعلی‌خان‌در شیرازمشغول جمع‌آوری قوابود که درحمله‌مجدد محمودد‌فاع‌نمایدلکن‌لطفعلی‌خان‌دشمن سرسخت‌اوازدربار صفوی‌معزول‌شده‌بودوهمینکه محموداز‌عزل‌وزندانی‌شدن‌اوآگاه شدمجددا جرأتی یافت‌وبسیستان‌وکرمان‌بایست‌وپنجهزارتن‌حمله کردوبدون‌مقاومتی کرمان‌را درسال ۱۱۳۵ متصرف‌شدوچون‌اوضاع‌راماساعد دیدازراه‌یزدیکسر باصفهان پایتخت‌صفویه که‌دارای‌ششصد هزارخانواربود شتافت‌و درمحل گلون‌آباد (گلن‌آباد) ۱۸ کیلومتری‌اصفهان‌درحالیکه‌محمودبرفیلی‌سواربود باسپاهیان قلیل‌افغان که‌بدون‌توپ‌فقط‌باچند عددزنبورك‌بودندقوای‌کثیر و مجهزشاه‌سلطان حسین‌راکه‌عدهٔ آنان‌پنجاه‌هزار تن‌با ۲۰ توپ بودبسرداری «رستم‌خان‌قوللرآقاسی» سرتیپ فوج‌خاصه و«محمدقلی‌خان» وزیرو والی عربستان‌و«شیخعلی‌خان» فرمانده‌توپخانه‌و «علی‌مردانخان‌فیلی» والی‌لرستان شکست‌دادوبرسپاه‌شاه غلبه‌یافت . هانوی‌مینویسد : آفتاب‌تازه پدیدار شده بودو سپاه‌ایران‌بادرخشنده‌ترین‌زیورهای‌درباری‌خودرا مزین‌ساخته‌چنانچه

گوئی بنمایش یابجشنی میروند . ازآنسو گروه دیگری‌از جنگجویان که خستگی وتابش آفتاب‌رنگشان‌را دگرگون‌و پوستشان‌را سوزانیده بود و لباسشان‌باندازه‌ای کهنه‌وپاره‌شده بود که‌بسختی آنها راازسرماه‌محفوظ‌مینمود درسال ۱۱۳۵هجری (هشتم‌مارس۱۷۲۲میلادی) پس‌ازتصرف‌فرح‌آباد (سه کیلومتری اصفهان) که‌مقرتابستانی شاه‌بودو اشغال‌عباس‌آباد وجلفا شهر اصفهان‌را محاصره‌کرد وبیست‌وپنج‌توپ‌بی‌آنکه استفاده‌شود بدست دشمن افتادومحمود که‌بهمهٔ‌آبادیهای‌بیرون‌شهر دست‌یافته‌بودخواربار بسیاری‌برای اردو گردآورد وآنچه‌هم‌زیادبود دستورداد آتش بزنند .

حوادث دورهٔ‌محاصرهٔ‌شهر که‌سه‌ماه‌بطول‌انجامیدمصائب‌قحطی و گرسنگی ومرگ‌ومیرزیادی بساکنین‌اصفهان‌واردشد وکاربجائی‌رسیده بودکه یک گرده‌نان‌به‌چهار تومان‌آن‌زمان رسید ومردم‌اسبها وحیوانات‌اصفهان‌را از گرسنگی کشته‌وتغذیه‌میکردند . خلاصه‌اینکه‌کارهاازدست‌رفت‌و دستها از کارافتادولی‌شاه‌همه‌را ازمظاهرمقدرات‌وقضایای‌آسمانی‌واین قبیل عوامل میدانست‌وبخیال‌خود چاره‌ای جز تسلیم ورضا بتقدیرات نداشت .

در این اثنا «شاه‌سلطان‌حسین» که چهارده‌پسر وچهارده دختر داشت بـا مشورت‌وزیرانش «سلطان‌محمودمیرزا» پسرارشدش‌را به ولیعهدی‌منصوب نموده و قصد داشتند که او را بآذربایجان فرار داده تا در آنجا قوائی جمع‌آوری و باصفهان‌آمده وقوای‌افغان‌رامنهزم‌سازد . لیکن‌سلطان‌محمودازقبول این مقام‌وماموریت‌سرباز زده‌وبگوشهٔ‌استراحتگادخزید . لذابناچار «صفی‌میرزا» رابجای اوبه‌ولیعهدی گماشته‌واو نیزاستنکاف نمودودرکناربرادر ارشدخود لمید . بالاخره‌ولیعهدی «طهماسب‌میرزا» پسردیگر شاه‌سلطان حسین‌اعلام گردیدواو در۲۷شعبان۱۱۳٤ (دوم‌ژوئن۱۷۲۲میلادی) باتفاق «میرزاحسین اشتهاردی» پیشکارش بادوهزارتن‌مخفیانه‌ازاصفهان‌ازطریق کاشان‌بقزوین شتافت‌لکن بعیاشی‌پرداخت واقدامی‌برای‌نجات پادشاه‌وپایتخت ننمود .

شاه‌سلطان حسین‌بناچاروازروی استیصال‌تن‌بننگ‌تاریخی‌داده‌با گریه و زاری‌برای تسلیم‌وانقیاد بااسبهائیکه‌ازمحمودافغان‌بعاریت‌وامانت گرفته‌بود روز شوم۱۲محرم ۱۱۳۵باتفاق محمدقلی‌خان، وزیروچندتن از درباریان وسیصدسوار گارد باردوگاه افغان‌ها درفرح‌آبادرفته‌وشاه‌نالایق‌نگونبخت بدست‌خودتاج‌سلطنت‌را از سربرداشت‌وبسر محمود گذاشت . عصر آنروز یکهزارسوار افغانی‌بفرماندهی «امان‌الله‌خان» همراه «محمدقلی‌خان» وزیر برای‌تحویل گرفتن خزائن‌شاهی‌وکاخهای‌شاه سلطان حسین‌باصفهان رفتند ونیروی پادگان شهر تسلیم شدند .

محمودکه جوانی بیباک‌و خونخواورومغرور وقدرت‌طلب بودپس ازورود باصفهان‌در کاخ‌چهل‌ستون‌بتخت‌سلطنت‌نشست‌وشاه‌سلطان‌حسین‌رادراندرون کاخ حبس‌کرد وهفت‌سال درحبس بودوپس ازاو بدست‌افغانان‌کشته شد . محمودو لشکریانش‌بقتل‌وغارت‌مردم‌که نیمه‌جانی‌ازحوادث بدر برده‌بودند مشغول شدندکه شرحش‌موجب‌ننگ ومذلتست ازجملدسی‌تن ازشاهزادگان صفوی وسیصد تن‌ازرجال واشراف اصفهان‌را ازدم تیغ گذرانده‌ند .

«طهماسب‌میرزا» ولیعهدکه‌بقزوین‌رفته بودچون‌از تسلیم‌وخلع پدر از سلطنت‌آگاه شدخودرا پادشاه اعلام کرد ودرچهاردهم صفر ۱۱۳۵هجری تاجگذاری‌نمودو «اسماعیل‌بیک» راکه ازبستگان‌اشتهاردی‌بود بدبارروس نزد پطرکبیر و «محمدرضاخان عبدللو» رابدربارعثمانی‌نزد «سلطان‌محمود نخستین» فرستادوتقاضای کمک نمود . دراین‌اثنامحمود افغان «امان‌الله افغانی» رابا شش‌هزارسپاه‌برای‌دستگیرنمودن‌شاه طهماسب‌بقزوین‌فرستاده‌و شاه‌طهماسب به تبریز فرار نمودوامان‌الله‌خان شهرهای کاشان‌وقم وتهران‌و قزوین را درسال۱۱۳۶ هجری متصرف شد .

چیرگی افغانها سبب‌شد که‌روسیه‌وترکیه‌علاوه‌براینکه بدرخواست کمک شاه‌طهماسب‌توجه ننمودندشهرهای قفقازوطوالش وقراجه‌داغ وداغستان واردبیل ودربند وانزلی (بندرپهلوی) که‌هردو درکناردریای خزر میباشند

وگرجستان وتفلیس وباکوو ایالات‌ساحلی گیلان‌وتنکابن ومازندران را روسهاتصرف نمودندو «عبدالله‌پاشا» سردارعثمانی‌ایروان‌وبخشهای غربی قفقاز وتبریزورضائیه وکردستان‌وکرمانشاهان‌ولرستان‌وخوزستان را تا کنار خلیج‌فارس‌بتصرف‌عثمانی درآوردونقشهٔ پطرکبیر این‌بود که بحر خزررا بفرماندهی «ژنرال‌لواشف» بیك دریاچهٔ روسی تبدیل نماید.

افغانها در مراجعت‌از قزوین باصفهان‌از بدرفتاری‌اهالی قزوین بمحمود گزارش دادند. تفصیل‌بدرفتاری‌اهالی قزوین‌بقوای افغان‌بطوریکه‌سرجان ملکم‌مینویسد این‌است که‌قوم‌تاتار که‌اغلب‌ساکنین قزوین‌ومردمی‌سلحشورند باهم متحد شده درمقابل‌بیدادگری‌افغانان‌کلانتران قزوین‌درخفیه درعصر روزی ازسال ۱۱۳۶ حکم‌شورش‌وباصطلاح آنزمان لوطی‌بازار دادند و به کشتن‌افغانان‌پرداختند. افغانان که‌درمقابل‌حکومتی‌جمع‌شده بودندساکنین بدانجا حمله‌نموده ودوهزارنفرآنان را کشته‌وامان‌الله‌خان رازخمی‌نمودند وبقیهٔ افغانان‌آنچه داشتند گذاشتندوفرار کردندودربین‌عده‌ای از سرما تلف‌شدند وبالاخره عدهٔ‌کمی خودرا باصفهان‌رسانیدندمحمود ازبیم‌تجدید وقایع قزوین دراصفهان‌در روزورود امان‌الله‌خان با اهالی شهرهمچنان به اقدامات وحشیانه‌ای دست زدبطوریکه‌مبتلا بجنون شده ودر یك روز که جمعی‌ازبزرگان‌وامرا ورجال اصفهان‌رابرای مهمانی‌دعوت نمودهمه رادر آنجا کشت‌وبانهایت وحشیگری‌دویست‌کودك خردسال‌آنان را بخیال اینکه مبادا وقتی‌بزرك شوندوانتقام‌بگیرند ببیرون‌شهربرده‌بقتل‌رسانیدند وبیست ویك تن‌ازشاهزادگان صفوی‌باسه‌هزار نفرازسربازان گاردشاه‌سلطان‌حسین رادر یکجاویك‌مرتبه شربت‌مرك چشانید. سپس بجمع‌آوری اموال آنها پرداخت‌حتی‌از مردم‌دهات‌ومخصوصاً تجارانگلیسی‌وهلندی‌وهرچه خارجی بودپول بدست آوردمگرمردم‌قریهٔ اصفهانك که‌مقاومت‌نمودند. پس‌ازبیداد گریهای فراوان‌در اصفهان‌در شهرهای‌عراق وگلپایگان وخوانسار وکاشان نیز فجایعی مرتکب‌شد و«نصرالله‌خان زردشتی وزبردست خان افغانی» را برای تصرف شیراز بدانصوب فرستاده ونصرالله‌خان بواسطهٔ‌زخمی که‌بوی

وارد شده بودفوت کرد و بالاخره پس‌ازهشت‌ماه‌محاصره آن شهر راباکشتار زیاد در سال ۱۱۳۷ متصرف شدند .

محمودباسی‌هزار نفرباندیشهٔسرکوبی‌بختیاری‌ها والواربکهکیلویه حمله بردولی نتیجه‌نگرفت‌بطوریکه‌خودیکه وتنهاهنگام‌شب‌باصفهان بازگشت .

محمود از این اعمال ناپسندوکشتارهای زیادبتدریج‌دچاراختلال‌روحی و ضعف قوای‌جسمی شده بدیوانگی رسید . از آنجمله پانزده‌روز خود را مخفی کرده‌غذانمی‌خورد وبفکر خودش‌برای تهذیب روحی‌ریاضت کشیدو پس ازآن‌باهیکلی لاغر وزرد وضعیف‌بیرون‌آمد ولی‌بقدری‌اخلاقش‌تغییر کردکه‌هر وقت‌نزدیکترین اشخاص درمقابل‌او میآمدندخیال میکرد قصد کشتن اورا دارندودراین حالت‌بودکه ،صفی‌میرزا، پسر بزرگ‌شاه ،سلطان حسین، ازاصفهان گریخت . محمودبدون‌اینکه‌بتحقیق‌مطلب بپردازد حکم کرد که جمیع‌شاهزادگان‌صفوی‌را دریکی ازصحنهای سرای دربار جمع کرده‌وخود شخصاً بایکی‌دونفر ازخواص جزشاه‌سلطان حسین‌آنانرا بقتل رسانیدند .

،شیخ‌محمدعلی‌حزین، میگوید که‌سی‌ودونفرشاهزاده‌شربت مرگ‌نوشیدند و محمودچنان دیوانه گشت که گوشت‌خودرا کنده‌ومیخورد وبجان‌نزدیکان خودافتاده‌وتا آنجاکه‌دوستان‌وهمکارانش‌رااز دشمنان‌سرسخت‌خود میشمرد بالاخره افغان‌هامجبور شدند،اشرف‌غلجائی، راکه‌زندانی‌وپسرعموی‌محمود بود (پسرمیرعبدالله برادرمیرویس‌غلجائی) وپدرش‌بدست‌محمودبقتل‌رسیده بودبجای‌اومنصوب‌نموده‌واو محمودراکه سه‌سال‌سلطنت کرد درسن‌بیست و هشت‌سالگی‌بانتقام خون‌پدرش‌درسال ۱۱۳۷ کشته‌وخود برمسند سلطنت‌تکیه زد وبراستانهای کرمان‌وفارس‌ویزد وکاشان‌فرمانروائی کرد . یکی از کار های اواین بود که سرداران‌افغانی رامنجمله ،الیاس، فرمانده‌گارد ،محمود و امان‌الله‌خان، که‌کشتارکرده بودند بقتل‌رسانید واجساد کشتگان‌صفویه و امراء اصفهان را بااحترام درقم دفن نمود .

اشرف نماینده‌ای باچهار نفر ازعلمای سنی‌نزد امپراطورعثمانی فرستاده

وتقاضای صلح وسازش نموده و گفت که جنگ دو ملت سنی با یکدیگر جایز نیست ولی دولت عثمانی بفرستادگان او اعتنائی نکرده و احمدپاشا فرمانده و والی بغداد را با شصت هزار سپاهی مأمور تصرف اصفهان نمود . از طرفی سپاه روس که متصرفات وسیعی در شمال ایران بدست آورده بودند برای تصرف اصفهان با دولت عثمانی سبقت میجستند . پطر کبیر امپراطور مشهور روسیه که طمع در فتح تمام خاک ایران داشت چون رقیب خود را قوی و جسور یافت بوسیلهٔ سفیر فرانسه در استانبول اختلافات خود را دربارهٔ ایران با قوای عثمانی مرتفع ساخت و قرارداد ی در سال ۱۱۳۸ در این زمینه با آن دولت منعقد نمود که بموجب آن ناحیهٔ ترکمن و سواحل غربی دریای مازندران تا ملتقای رود کر با رودارس بدولت روسیه تعلق یافت و گرجستان و گنجه و آذربایجان که مردم تبریز در آنجا شجاعتهای بسیاری بروز دادند و کردستان و کرمانشاهان و عراق و خوزستان نیز بمتصرفات عثمانی منضم شد و بعلاوه شرط شد که طرفین بهیچوجه با محمود افغان سازش ننمایند . لیکن دولت عثمانی باز باین حد قناعت نکرده مقارن جلوس اشرف بسلطنت به پایتخت ایران روی آورد . سپاه عثمانی در نزدیکی همدان با حیله ایکه اشرف بکار برده بود از افاغنه شکست خورد و آن این بود که اشرف نمایندگانی از طرف خود نزد احمدپاشا فرمانده کل قوای عثمانی فرستاده و پیغام داد که ما هردو پیرو مذهب تسنن بوده و در برانداختن حکومت رافضی صفوی بایکدیگر باید متحد باشیم . بالاخره پس از استمالت از فرمانده مزبور مرکز ایران بدست اشرف افتاد و برای سرکوبی شاه طهماسب دوم که ولیعهد و یگانه پسر شاه سلطان حسین بود اشرف بتهران لشکر کشیده و شاه طهماسب را شکست داده به طوریکه با جبار بمازندران فرار کرد و در بهشهر . با فتحعلی خان قاجار که مردی مدبر و در گرگان استقلال داشت همدست شده و نیروئی که تعداد آن دو هزار جنگجوی ترکمن بود بدست آوردند و از فرح آباد متفقا از راه قوچان عازم مشهد شدند . اشرف چند نفر دیگر از امرای اصفهان را بهانهٔ اینکه با شاه طهماسب مکاتبه دارند بقتل رسانید و حالت او بکلی تغییر کرد و در وسط شهر اصفهان

قلعه‌ای برای خود و خانواده‌اش ساخت که هنوز بقلعهٔ اشرف معروفست. اشرف بقصد تسخیر قندهار که در تصرف برادر محمود بود افتاد لیکن کاری از پیش نبرد.

بعد از «حسنقلی خان بیات» که از طرف دربار صفوی والی خراسان بود «اسماعیل خان» سپهسالار در خراسان حکمرانی میکرد. ملك محمود سیستانی که خود را از دودمان سفاری میدانست و از طرف «شاه سلطان حسین» حکومت تون وطبس را داشته چون اوضاع اصفهان را درهم دید و از سقوط شاه سلطان حسین و تسلط محمود افغان بر اصفهان واقف شد قدرتی بدست آورد و بمشهد حمله نمود. «اسماعیل خان سپهسالار» و والی خراسان چون از قصد ملك محمود آگاه گردید نیروئی بفرماندهی «فتحعلی خان» حاکم مشهد بتون (فردوس) اعزام داشت و پس از محاصرهٔ شهر بالاخره سپاهیانش پراکنده شدند و محمود فاتحانه پس از کشته شدن فتحعلی خان بطرف مشهد آمد. «اسماعیل خان سپهسالار علی قلی خان شاملو» را که فرمانده مرو بود بفرماندهی مشهد منصوب کرد لیکن او باعده‌ای از ارازل و اوباشان شهر مشهد همدست شده و اسماعیل خان را بزندان افکندند. دیری نپائید که همان اوباشان بر علیقلیخان شوریده و او را کشته و اسماعیل خان را از زندان بیرون آورده و بجای خود نشاندند ولی چون اوضاع شهر بدست رجاله و اوباشان افتاده بود اسماعیل خان ناچار شد که ملك محمود را بیاری خواسته و مردم گستاخ مشهد را سرکوبی دهد و بالنتیجه محمود بمشهد آمده و بآسانی شهر را متصرف شده و اسماعیل خان را از بین برده و عازم تصرف شهر نیشابور گردید و پس از تصرف آن شهرستان مالك رقاب سیستان و خراسان و نیشابور شد.

شاه طهماسب ابتدا «رضاقلی خان» را باعده‌ای از قوا برای منکوب ساختن ملك محمود بخراسان فرستاد و سردار رضاقلی خان در قوچان با کمك کردهای قوچانی درخواجه ربیع اردو زد و بمردم مشهد پیغام داد که از فرمان محمود سر باز زده و شهر را تسلیم نمایند و مردم شهر مایل بتسلیم بودند لیکن ملك محمود از راه جنابد بنیروی رضاقلی خان حمله نموده و او را شکست داد بطوریکه مجبور

شدبشهر طوس ٢٤ کیلومتری مشهدفرار نمایدوملك‌محمود بمشهدبازگشت وچون‌دید نیروی «کاظم‌بیك» که‌ازطرف رضاقلی میجنگید قسمتی از شهر را متصرف شده‌است بااو جنك کرده واو را نیز شکست داد .

«رضاقلی‌خان» بقوچان‌برگشت‌و پس‌ازسه‌ماه‌که قوائی‌فراهم کرده‌بود مجدداً بمشهد حمله‌نمود واین‌دفعه‌نیز شکست‌خورده‌بقوچان فرار کرد .

«طهماسب‌میرزا» مجدداً «محمدخان‌ترکمن» رابایك‌دسته‌از سپاهیان بسوی مشهدفرستادو درجنگی که‌او باکمك «فتحعلی‌خان‌بیات» که‌فرماندارنیشابور وسردار کردهای‌بیات‌بوددرحملهٔ‌سپاهیان‌محمودشکست‌خورده‌وفتحعلی‌خان دستگیر وکشته شدومحمدخان ترکمن کاری‌ازپیش نبردوملك‌محمود ملك اسحق برادرزادهٔ خود رابفرمانداری‌نیشابور منصوب کرد .

دنبالهٔ وقایع در فصل چهارم مذکور است .

# فصل چهارم

## تولد نادرشاه تـا ورود بمشهد

در محرم سال ۱۱۰۰هجری قمری هنگامیکه طبق‌معمول سالیانه قبیلهٔ قرقلوی افشاراز مسکن خودکه‌قریه کبکان‌بودازکوه بزرك الله‌اکبر بدشت درگز وقریه‌دستگردبرای‌قشلاق‌کوچ‌کردند خانواده‌امامقلی، نیزبدانصوب عزیمت نموده درچادری زندگی میکردند . در۲۸محرم آن‌سال (۲۲نوامبر ۱۶۸۸میلادی) بود که در دستگرد ازهمسرامامقلی پسری متولدشد واو را باسم پدر بزرگش ندرقلی یا نادرقلی نامیدند .

امامقلی مردی‌بی‌نام ونشان بود وبعدها نادرقلی‌پسرش‌هم هرگزاز نسب عالی‌لاف نمیزدوبقول میرزامهدی، گوهرشاهواررا نازش‌بآب‌ورنك خود اوست‌نه بصلب‌معدن . شغل‌وحرفهٔ امامقلی‌گویا پوستین‌دوزی‌بوده‌وبسختی بافقر وتنگدستی‌زندگی‌مینمود ومدتی‌نگذشت که‌پدرش بدرودزندگی گفت ونادر درهفده سالگی‌درحملهٔ‌ازبکان که هرساله بآن‌نواحی‌میتاختند اونیز دراثرابرازشجاعت وتهورفوق‌العاده‌بامادرش اسیرشده‌وچهارسال دراسارت ماند وپس از فوت مادرش خود را رهائی داد .

دربارهٔ سالهای‌طفولیت‌و اوائل‌جوانی نادراطلاعات کافی دردست‌نیست جزاینکه‌باپدرش درنقل‌وانتقالات‌بین‌کبکان ودرگز همراه‌بوده‌و بااو در تامین‌مایحتاج‌زندگی‌یاری میکرد . جمس‌فریزر، مینویسد : بی‌چیزی وبی نوائی‌وفقر نادر بحدی‌رسیده‌بودکه برای‌قوت‌لایموت‌مجبوربقرض میشد .

نادر دردوران جوانی‌مدتی‌نزد باباعلی‌بیك کوسه‌احمدلو حاکم‌ابیورد خدمت‌میکرد ودرمنازعات بیشمارکه‌باترکمانان‌وکردان چمشگزك‌خبوشان (قوچان)و ازبکان‌وتاتار مرو وافشارهم‌قبیله‌خود روی‌میداد بدلاوری و

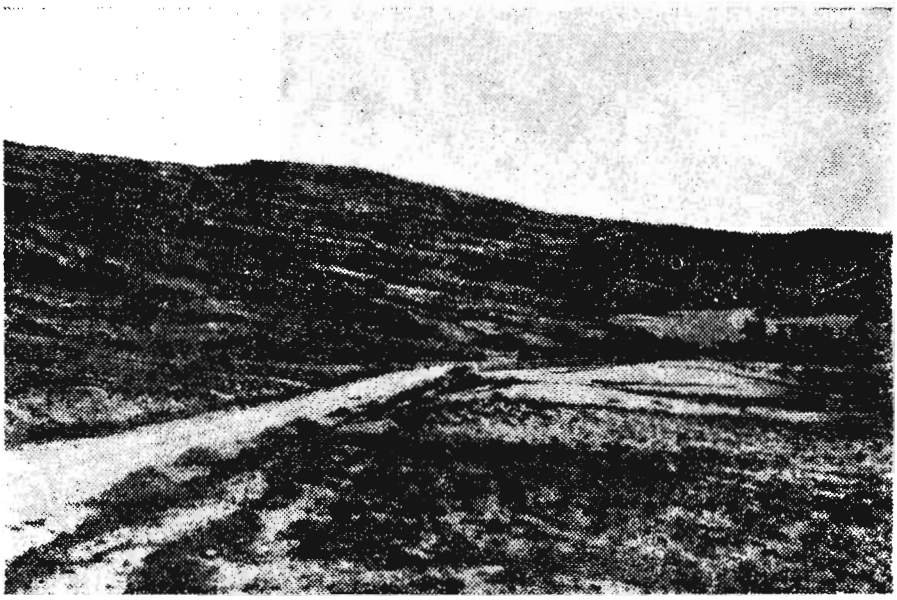

تصویر شماره هشت

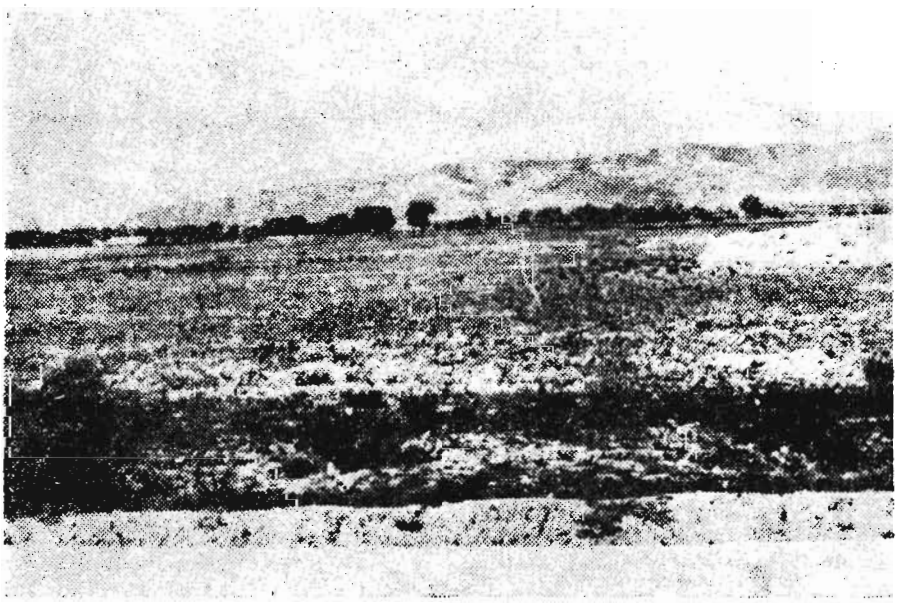

تصویر شماره نه

بهادری معروف شد تا بالاخره در دستگاه باباعلی بیك بدرجهٔ ایشك آقاسی رسید و یکمرتبه از طرف وی حامل پیغامها و انجام کاری باصفهان نزد شاه سلطان حسین رفت. کم کم نادر یارانی از افشار و کردان در گز و ابیورد که با او خویشی داشتند بدست آورد و از طایفهٔ جلایر نیز در حدود سیصد نفر بسرداری «طهماسب قلی خان وکیل» (جلایر) با نادر همراهی میکردند و دژ محکم و مرتفع قلعه کلات را هم حصن حصین خود قرار دادند.

«عبدالکریم» میگوید: در نقطه ایکه نادر در آن پا بعرصهٔ وجود نهاد مسجدی بنا و بر اطراف گنبد آن سه گلدسته از طلا ساخته و شمشیری از همین فلز بر فراز آن نهاد تا معلوم شود که در اینجا شمشیر بعرصهٔ ظهور رسیده و همینکه بنا و تزیینات آن پایان پذیرفت. معمار از نادرشاه پرسید کتیبه ایکه بر این بنا نگاشته شود با تاریخ تولد شاه باید توافق داشته باشد. سلطان بخندید و گفت: «وقتی من متولد شده ام که در تمام کلات و ابیورد اینقدر طلائی که در این تزئینات مصرف شده وجود نداشت. مگر تمول خانوادهٔ من چه بوده. البته باید تاریخ ختم بنای مسجد را در نظر گرفت..»

نادر پس از فوت باباعلی بیك اسب و توشه‌ای فراهم کرده بمشهد آمد و ملازمت ملك محمود سیستانی حکمران مطلق العنان خراسان را قبول نمود و با او نزدیك شد تا وسائل اغفال و سقوط او را فراهم سازد.

و چون ملك محمود از سوء نیت او آگاه گردید بناچار نادر با ابیورد گریخت و در آنجا برای مواجههٔ با ملك محمود بجمع آوری قوا پرداخت و برخی از سواران آزموده منجمله «ناصر آقا» دعوت نادر را پذیرفتند و در تحت فرماندهی نادر نیروئی تشکیل شد و شروع بتاخت و تاز باطراف را نموده و تمام سرکشان آن صفحات را از پای در آورد و تنها مقاومتی که نادر در مقابل خود میدید ملك محمود سیستانی و طرفداران او بود.

ملك محمود برای دفع او بخبوشان آمد و آنجا را متصرف شد ولی نتوانست

نادر رادستگیر نمایدو بمشهدباز گشت و نادربازدر صفحات شمال قلعه‌هائی را متصرف شد .

میرزامهدی‌خان میگوید : چون نادر بپانزده‌سالگی رسید مردی تمام عیار بودوهانوی Hanway مینویسد : ازبکهادرسال ۱۱۱۶ بخراسان حمله برده عده‌ای‌را کشته‌وجمعی‌رااسیر کردندازآن جمله‌نادربود ولی‌در سال ۱۱۲۰ خودرا نجات داده‌وچون‌دراوان‌جوانی احساس کرد که‌طریق‌زندگی پدرش برای‌اوسودی‌ندارد‌باکوشش فراوان‌درسلك خدمتکاران‌باباعلی‌بیك رئیس ایل‌افشاردرشهر ابیورد که‌فرماندارابن شهربود درآمدوباابراز شجاعت و لیاقت‌درانداك‌مدت‌توجه‌ارباب‌خودراجلب‌نمودوفرمانده‌نگهبانان او شد .

تاریخ سالهای‌جوانی‌نادر روشن‌نیست‌وروایات مختلف نقل‌شده وآنچه حقیقت‌بنظر میرسدباباعلی‌بیك‌در سال۱۱۳۶رخت‌ازجهان‌بربست‌و دارائی خودرابرای‌نادر بارث گذاشت‌وسه‌پسر باباعلی‌بیك که‌درابتدابتحریك‌دیگران بانادر خصومت‌میورزیدندبالاخره‌باوی‌باصمیمیت‌خدمت‌میکردندوبمقامهای شامخ رسیدند .

نادر بنا باختلاف ایلیاتی بعنوان رئیس قبیله افشار نتوانست در ابیورد جانشین پدرزنش گردد وبناچار بمشهدآمدودرخدمت‌ملك‌محمود سیستانی درآمد .

از جمله حکایاتیکه دراین موردنقل میکنند این‌است که‌چون نادر از مصائب وسختیهائیکه‌بملت‌ایران‌واردشده آگاه گردیدبوی‌الهام شدکه باید ایران‌رااز خطرقطعی‌نجات دهد وکلات‌راکه قلعه‌مستحکم‌بود برای مرکز ستادخویش‌انتخاب‌نماید . لذاقبایل‌افشاروکردوسایرایلات‌مجاورراادورخود جمع‌نمود تاماموریت‌تاریخی‌خودرا انجام‌دهد . لیکن‌کردهاوافشار بزودی اورا ترك گفته‌وبعضی‌ازآنهابملك‌محمودپیوستندوبرخی‌دیگراز همکاری‌با نادر سرباز زدندولی سه‌چهارخانواده‌ازقبیله جلایرکلات تحت فرماندهی طهماسب‌خان جلایروکیل‌بانادر همراه‌شدندوتا آخرین‌مرحله نسبت بوی وفادارماندند.نادرپس‌ازنبرداولیه‌باملك‌محمود درشمال‌خراسان‌نیروی کافی

تصویر شماره ده

جمع‌آوری نمودوملك‌محمود برای‌باردوم‌میخواست باهمکاری کردهای خبوشان‌قوای نادرا درهم‌شکندولی‌موفق‌نشدونادر باکمك کردها ملك محمودرا ناگزیر بعقب‌نشینی نمودلیکن چون‌فاقدتوپخانه بودنتوانست از پیروزی خوداستفاده کندوبهمین جهت‌بپاك کردن منطقهٔ درجزاز وجود طوائف متخاصم پرداخت .

دراین اثنابودکه‌شاه‌طهماسب‌رضاقلی‌خان فرمانده‌معروفش‌را بجنك‌ملك محمود فرستادوباظهار میرزامهدی‌خان‌چون‌ازشجاعت نادرداستانها شنیده بوددید ازهمکاری‌بااونتیجه‌نخواهد گرفت‌بنابراین‌رضاقلی‌خان‌در دوبارکه باملك‌محمودبنبرد پرداخت‌طرفی نبست‌و ناگزیرمقام فرماندهی‌را بمحمد خان‌ترکمن یکی دیگراز سرداران صفوی سپرد .

«نادر» دردرگزوقوچان‌قوای کافی بدست‌آوردوهنگامی‌که ملك‌محمود درصددتصرف‌نیشابوربرآمدنادربابرادرش «ابراهیم‌خان» درآن‌جنك شرکت نمود ودرمقابل‌حملهٔ‌نادرایستادگی‌بخرج‌دادولی‌بالاخره‌محمودچنان‌شکستی به آنان داد که بنابر برخی روایات‌نادر بابرادرش وفقط‌دو سرباز توانستند خود را نجات داده وبکلات برسانند .

دراین موقع محمودخان ترکمن‌که جانشین‌رضاقلی‌خان شده‌بود با همکاری‌نادر ملك‌محمود رادرنزدیکی‌مشهدشکست‌داد وشهر را محاصره کردندلیکن نادرنتوانست این پیروزی راادامه‌دهد زیرا ترکمنها در شمال خاوری‌ایبوردحمله کرده‌بودندوبنابراین‌بدانجاشتافته‌وترکمنهارا گوشمالی سخت دادوبمروو‌بعدبسرخس‌رفت‌و درآنجابقوای‌ملك‌محمودکه‌برای‌تصرف مرو رفته‌بودندشکست‌سختی دادبعد ازاین‌واقعه نادر بامردی سرکش بنام «آشوربیك‌پاپالو» که‌همدست‌کردهابودداخل زدوخورد گردیدودراثنائیکه وی رادردژ خرقان‌محاصره‌کرده بود پانصدتن‌ازجوانان‌ازبك‌که از خیوه به کمك وی آمده بودند باو پیوستند .

درهمین هنگام بودکه طهماسب میرزااز شایستگی‌نادر استحضار یافته

و «حسنعلی‌خان معیر الممالك» رامامور کرد که‌دربارهٔ وی‌تحقیقاتی بنماید : حسنعلی‌خان تحت‌تاثیر شخصیت بزرك نادر قرار گرفت‌واز جانب طهماسب‌ویرا بفرماندهی اییورد منصوب کردونادراز حسن‌علی‌خان تقاضانمود که شاهزاده را متقاعد کندتا باقوای خویش بخراسان بیاید .

نادر، پس‌از لشکرکشی بمرو که‌درآنجابین‌ایل‌قاجاروترکمن‌ها جنك در گرفته‌بودیکباردیگر بقوای‌ملك حمله‌بردلیکن چون‌بنزدیکی مشهد رسید حسنعلی‌خان‌ازطرف طهماسب‌میرزا بوی‌پیامی‌فرستاد مبنی‌براینکه طهماسب میرزا ازاسترآباد حرکت کرده‌وقصده‌لاقات‌اورادارد‌وبنابراین‌نادرپیشرفت بطرف‌مشهد راموقوف‌نموده وباستقبال‌طهماسب میرزا پرداخت .

ملك‌محمودچون‌از حرکت‌طهماسب‌میرزابطرف‌خراسان آگاه گردید بر آن‌شدکه از غیبت‌نادر استفاده‌کند وقبل‌از بازگشت وی‌فوری طهماسب میرزا رانابود سازد . لیکن‌چون‌اطلاع یافت‌که‌نادرازمرو مشغول پیشرفت بطرف مشهداست مجددابطرف‌مشهد شتافت ویك‌یادو روزبعدطهماسب‌میرزا باتفاق «فتحعلی‌خان‌قاجار» بخبوشان رسیدند ونادر نیز بفرماندهی دوهزار کرد وافشار بطرف این شهر روی آورد .

شرح جریان و تصرف مشهد در فصل پنجم مذکور است .

# فصل پنجم

## جنگهای نادر در شـرق ایران

تاریخ دوران طفولیت وجوانی‌نادرشاه آنطور که‌بایدوشاید روشن‌نیست و حتی مورخین‌عصرنادر نتوانسته‌اندماوقع رادقیقاً بنویسندابنك آنچه از مطالعهٔ کلیهٔ کتب‌تاریخ ازجنگهای اولیهٔ نادربدست‌آمده نگاشته میشود :

### ۱ـ حملـهٔ ازبکها

در سال ۱۱۱٦هجری قمری‌ازبکها بخراسان حمله‌نمودند ودر نواحی کبکان‌ودستگرد که‌افشارهامقاومتی‌بروزدادندازبکهاعده‌ای ازآنانرا کشته وجمعی‌را منجمله‌نادر کددرآنوقت شانزده‌ساله بودبامادر وبرادرش اسیر نموده‌وبمروشاه جهان‌بردند . پس‌از چهارسال‌مادرش‌در اسارت‌جان سپرد . نادر خود را رهائی داده و بابیورد آمد .

### ۲ـ جنك با ازبك و یموت و شکست آنها

نادر بابرادرش‌درسال۱۱۲۲هجری قمری‌بخدمتگذاری‌باباعلی‌بیك کوسه احمدلو که‌از رؤسای‌افشاروحاکم ابیوردوهمیشه‌باترکمنان وازبکها در زد وخوردبسرمیبرد درآمدوچون جوانی‌نیرومندوچالاك‌بود بیشتر کارهای حاکم‌بدو واگذارمیشدوبخوبی‌ازعهده برمیآمدوچندین‌سفر بمشهد نـزد حاکم‌خراسان‌ویکسفر باصفهان‌بدربارصفوی حامل‌پیغامهاو ماموریتهائی‌بود که‌بخوبی‌ودرستی‌انجام‌میدادوبا اینکه‌سران‌ایل‌باوحسدمیورزیدند ودرصدد بودند اوراازکارانداخته‌وآسیبی‌بوی برسانندمعهذا پشتکاروکفایت اوچنان موجب خوشنودی‌باباعلی‌بیك گردید که دامادوی شدوهواخواهانی ازتیرهٔ

قرخلو وکوسه‌احمدلو پیدا کردوازسالهای ۱۱۲۷ تا۱۱۳۱هجری‌هنگامیکه راهزنان‌ازبك ویموت‌برای دستبرد بایبورد آمدندباباعلی‌بیك گروهی‌از بهترین‌جوانان افشاررابفرماندهی نادرقلی‌بجنك‌آنها میفرستادوباجانفشانی بسیارراهزنان را پس‌نشانده وپراکنده‌کرد واین‌نخستین پیروزی‌کوچك و ناچیز نادربودکه‌باعث شدتیره‌های افشارمخالف‌وی گردیدند واین‌مخالفت موجب شدکه نادر نیروی مسلح فراهم نماید .

## ۳ـ جنگهای متوالی با ازبك و موفقیتهای نادر

پس ازیکسال‌بازهم‌راهزنان‌باقوای‌مجهزبیشتری‌بایبورد حمله‌نمودند . فرمانده‌جوانان‌افشار بایارانش‌ازایبوردبیرون‌آمده وپس‌از جنك‌خونین با اینکه‌عده‌ای ازدوستانش‌رااز دست‌داد نیروی‌مهاجم‌رادرهم شکسته‌گروهی رانیزاسیر واسلحهٔزیادی‌بدست‌آورد . رفته‌رفته‌کار نادربالا گرفت ودستهٔ سوارمسلحی‌فراهم نمودوبرغارتگران‌میتاخت‌وچندین‌باردردشت‌ترکمنستان بادشمن روبروشد ودر بیشترنبردهاپیروز گردیدو گروهی‌از راهزنان را دستگیر و دست‌بسته بمشهد نزد حاکم میفرستاد .

چهارسال بدین‌منوال درجنك‌وستیز باغارتگران‌مرزی‌بسر برد ودر این مدت‌نام نادرهمه‌جا مشهورشدوغارتگران ترکستان‌وازبك نام نادر را بـا ترس وبیم میبردند ودیگر هوای‌حمله بایل‌افشارراازسربدر کردند .

## ٤ـ تصـرف کلات

درسالهای ۱۱۳۲ هجری قمری نادربکلات دست‌یافت بدین ترتیب که بخشدارآنجاکه‌شاید ازخویشاوندان‌او بوده‌چون‌از پیشرفتهای‌وی بیمناك شده‌بوداز اوخواست‌که باسوارانش بدوپیوندند ومیخواست‌بدینوسیله او را دستگیرنموده‌وازمیان‌بردارد‌وچون نادر بدعوت‌اوتوجهی نکردحاکم‌او را به مهمانی‌خواندونادرکه‌اندیشهٔ ناپاك‌و نیرنگ‌او راکم وبیش بوئی برده‌بود باسواران‌خود بکلات‌رفت ودستهٔ کوچکی‌را همراه برداشته‌بدژ واردشد و

بقیهٔ قوایش رادربیرون دژ بکمین گذاشت . پس ازورودبدژ حاکم را دستگیر وباکمك سوارانش که درخارج دژ بودندبرسرنیروی پادگان دژتاخته وآنها رادستگیر وبرکلات دست یافت وبدینگونه نادر برای خود شالودهٔ فرماندهی کوچکی را ریخت .

## ٥ـ توسعهٔ حوزهٔ فرماندهی

بدین ترتیب آوازهٔ قهرمانی نادردرهمهٔ خراسان وترکستان پیچیدو عدهٔ زیادی خانوار از تیرهٔ جلایر بفرماندهی سه تن از سردسته های خود بنام «طهماسبقلی بیك وکیل جلایر ومحمدعلی بیك وترخان بیك» باو گرویدند . و دسته‌های دیگری از افشاریان مانندامیرلوو گوندوزلوبدوراو گردآمدند و همگی فرمانبردار او شدند .

نادرپس ازفراهم آوردن نیروی کافی کلات راکه برای او پناهگاه خوبی بود مرکز فرماندهی خودقرار داد سپس برهمهٔ آبادیهای دامنهٔ شمالی کوه های هزار مسجد دست یافت .

## ٦ـ مبارزهٔ با ملك محمود سیستانی

باباعلی بیك درسال ١١٣٦ هجری قمری فوت نمود ودارائی خود رابرای نادربارث گذاشت ولی باختلافات محلی وحسادت وکارشکنی امثال واقران او نتوانست بعنوان جانشین وی کدپدرزنش بوددرابیوردبماند واختلاف افشارها وکردهاموجب شد کدهمگی متفرق شده وعده‌ای ازسران آنان منجمله «قلیچ خان پاپالو و امام‌قلی امیرلوی افشار» بمشهدآمده وبرای اینکه گزندی بـه نادربرسانند بملك محمودحاکم خراسان پیوستندوبرخی دیگراز همکاری با نادر سرباززدند بجز چندخانوادهٔ جلایر کدهمچنان نسبت باو وفادار بودند .

ملك محمود برای تقویت قوای خودنادر ونیروی اورا بمشهد خواست و نادرشیردل بااینکه ازسعایت سرداران افشار کدنزد اوبودنداطلاع حاصل

تصویر شماره یازده

کردبدون‌اینکه بیمی‌بخودراه‌دهد باسپاهیانش‌بمشهد آمده‌و باردوی‌ملك محمود پیوسته‌وخود را درسلك‌قوای او درآورد .

دو نفراز سران ایل‌افشار که‌خودرا برترازنادر میدانستند ملك‌محمود راازاو ترسانیده‌وهمواره‌درصدد بودندکه ملکرانسبت بنادربدبین کنند و ناگهان‌کارش‌رابسازندوازشراو رهائی‌یابندولی‌چون‌محمودنادررا سرداری رزمجو وباپشتکاردیدبگفتاردشمنان‌او اعتنائی‌نداشت‌ونادر که‌از بدخواهی ودشمنی«قلیچ‌خان‌وامامقلی» بخوبی‌آگاه بودوفهمیدکه آنان اندیشهٔ‌بدی در بارهٔ اودارندبهروسیله بود نمیگذاشت‌نیش‌زهرآگین‌خود رادراو فروبرند . بااینهمه‌فتنه‌انگیزی بدخواهان کارخود را کرده‌و ملك‌محمود را از نادر رنجانیدندو بناچارنادر تمهیدی‌نموده‌وبا مهارت‌بی‌نظیری آنان را کشت .

بدین تفصیل‌که باآنها درظاهر طرح‌دوستی ریخته وبرای برانداختن حکومت‌ملك‌توطئه‌ای ترتیب‌دادو قرارگذاشت دریکی ازجشنها درمیدان اسب‌دوانی که‌میبایستی نادرباملك‌محمود مسابقه‌بدهد باعلامت ونشانهٔ این که‌هنگامیکه عنان‌اسب‌ملك‌محمود رابدست گیردبدین اشاره سواران‌افشار وجلایربر محمودوسپاهیانش تاخته‌و کاراورا بسازند . اتفاقاًاجرای این نقشه میسر نگشت‌زیرا نادر دردقیقهٔ‌موعود نتوانست‌عنان‌اسب‌ملك‌را دردست گیرد . ملك‌نیز ازاین‌سوءقصد آگاه‌نشدوبانادر وهمراهانش‌بمشهدبازگشت ونادر کاملا پیش‌بینی میکرد که‌ممکن‌است‌دو فرمانده‌افشارملك‌را ازجریان آگاه‌نمایندوبالاخره‌نسبت باو وفادارنخواهندماندو بافاش‌شدن قضیه‌او را بهلاکت‌خواهندرسانید زیرااصولا باوی‌منافق ومنتهز فرصت بودندکه او رااز بین ببرند . بفکر فراروبازگشت بکلات‌افتاد . تا اینکه‌روزی آنان را در شکارگاه یامخانه‌نزدیك‌مشهد دعوت‌نمودودرآنجا نیرنگی‌بکاربرده وهر سه‌نفر برای‌دنبال نمودن‌شکار ازیکدیگر جداشده وبدین ترتیب‌بین آنان تفرقه‌انداخته و بالاخره‌هرکدام‌راجداگانه‌بقتل رسانیده‌واز بیم ملك‌محمود از همانجا بکلات و ابیورد فرار کرد .

## ۷ـ جنك نـادر با محمود

ملك‌محمود ازواقعهٔ کشته‌شدن‌دوتن ازسران‌افشاربوسیلهٔ نادر وفرار او سخت‌هراسناك شده‌ودرصددازبین‌بردن‌اوبرآمد . لذابکردهای چمشگزك نوشت که‌بااو متفق‌شده ونادر رادستگیر نمایندولی ازآنجائیکه یکعده از همراهان‌نادر ازکردهابودند زیربااین‌فرمان نرفتندازاینروملك‌محمود در سال۱۱۳۷هجری قمری‌باشش‌هزار تن‌سپاهی‌برای سرکوبی‌کردهااز راه رادکان‌بقوچان روی‌آورد . کردهاچون‌ازحملهٔملك‌آگاه‌شدند نماینده‌ای نزداوفرستاده وازنافرمانی‌خود پوزش‌خواستندولی محموددستورداد بینی فرستادهٔ‌آنها رابریده‌بقوچان‌بازگردانند . کردهاازاین‌رفتارملك‌برآشفته و چون‌تاب‌ایستادگی دربرابراورانداشتند بدژهای‌اطراف‌قوچان‌پناهنده‌وخود را برای‌دفاع‌آماده‌کردند . محمودواردقوچان‌شده‌وبسیاری‌از کردها راکه توانائی گریزنداشتند دستگیر نموده‌سپس‌به پناهگاه تیرهٔ زیدانلو در ۱۲ کیلومتری شهر حمله وآن رامحاصره نمود .

نادر وقتی‌از اردوکشی ملك محمودبقوچان‌آگاه‌شد بانیروی‌خود بکمك کردهاشتافت ودربیرون‌شهرباتوپخانهٔملك که‌ازمشهدبقوچان‌میرفت‌برخورد کردوگروهی‌ازتوپچیان آنهاراهلاك‌نمود وتوپخانهٔ ملك‌را بچنك آورد .

## ۸ـ جنك دیگر نادر با محمود

دراین هنگام ملك‌محمود که محصورین‌را محاصره کرده ونزدیك بود که بدژ زیدانلو دست‌یابد نادردرنك را رواندانسته‌با چابکسواران‌خود بسوی دژتاخت . دلاوران افشاربایك حملهٔبسیار سخت‌قلب‌لشکر محمود را ازهم شکافته گروهی‌ازبهترین‌سپاهیان‌او رابخاك‌هلاك افکنده‌وشامگاهان بپای دژ رسیدند . کردهاچون این‌مردانگی‌بیمانندرا از نادردیدند شبانه از دژ بیرون‌تاخته بدشمن‌یورش آوردند . ملك‌محمود که‌پس‌ازاین حمله‌بیباکانهٔ نادر دست وپای‌خود راگم‌کرده بوددست ازجنك‌کشیده بسنگرهائیکه در

پیرامون دژ ساخته بود پناه برد .

روز دیگر سپیده‌دم نادر بسنگرهای دشمن حمله برد و محمود چون توپخانه را از دست داده بود با نیروی خود بطرف دشت رادکان عقب نشست . نادر تا عشرت آباد که حد بخش قوچان و مشهد بود او را دنبال نمود ولی محمود از جنگ خودداری کرده بمشهد رفت و نادر هم با قوایش از کردها جدا شده با بیورد مراجعت نمود .

## ۹ـ تصرف دژ ینگی قلعه

پس از ورود نادر با بیورد در سرمای سخت زمستان برای سرکوبی تیرهٔ امیرلو که از هواخواهان ملك محمود بودند بدژ ینگی قلعه حمله برده و آنجا را محاصره کرد و چون دیوار دژ مستحکم بود نادر فرمان داد که در پیرامون دیوار دژ خار و خاشاك بسیاری جمع آوری نموده و سدی بسازند سپس دستور داد آب رودخانه را بطرف سد روان سازند و چون آب بالا آمد سد را شکافته دیوار دژ را با آب بستند ولی این کار چندان سودمند نشد و نادر فرمان حمله همگانی داد و پس از چند روز تلاش و زد و خورد آنجا را گرفت و مردم دژ را با بادیهای پیرامون ایبورد کوچ داده و دژ ینگی قلعه را ویران نمود .

## ۱۰ـ سرکوبی تیرهٔ گوند وزلو و تصرف دژ باغوداده

نادر برای سرکوبی تیرهٔ یاغی گوندوز لوی افشار که در دژ باغوداده جایگزین شده بودند رهسپار گردید و سه ماه دژ را در محاصره داشت . در این میان چون «قراخان زاغچندی» نیز در دژ زاغچند آغاز خود سری نموده بود نادر «طهماسبقلی بیك جلایر و چراغ بیك افشار» را بسرکوبی قراخان فرستاد و چون هنوز محصورین از تسلیم دژ باغوداده خودداری مینمودند نادر با ساختن تپه های خاکی و نقب زدن راهی بزیر دیوار باز کرده سپس دستور داد زیر دیوار باروت ریخته آتش بزنند . همینکه آتش بکپهٔ بزرك باروت رسید ناگهان دیوار از هم پاشیده و شکافی در آن پدید آمد محصورین این شکاف را باز بردستی پر کردند.

نادربرای جلوگیری ازهدررفتن‌باروت‌دستور دادد‌رپیرامون دژاز سنگ‌و گلوخ‌وخاك‌دیواری‌بسازندسپس‌آب‌رودخانه‌رابرگردانده بدیوار بستند . پس‌ازدوساعت‌آب‌دیواردژ رافرا گرفت‌ودیوار فروریخت‌وآب‌بخانه‌های‌دژ رفت‌وآشوب‌درمیان‌مردم‌دژ انداخت. بدینگونه‌نادر دژرابآسانی‌بدست‌آورده و«برات‌بیك گوندوزلو» راکه‌سردستهٔ آن‌ها بود تیرباران نموده‌ومردم‌آنجا را بابیورد کوچانید .

## ۱۱ـ شکست تاتارها و سرکوبی قراخان و تصرف دژ زاغچند

نادر بابیورد بازگشت و«قراخان‌زاغچندی» باکمك ترکمنهای یموت بر قوای«طهماسبقلی‌بیك» جلایر تاخته‌وپس‌ازکشتن‌گروهی‌ازسواران‌او«چراغ بیك‌افشار» رادستگیروچریکهای‌وکیل‌جلایر را شکست داد ، «طهماسبقلی بیك» که‌بسختی‌توانسته‌بودبادستهٔ کوچکی‌ازهمراهانش‌جان‌بدربرد . سواری بابیوردنزد «نادر» فرستاده‌وچگونگی‌راگزارش‌وکمك‌خواست . همینکه‌این گزارش بنادر رسیدبدون‌درنگ‌سوارشده‌از نزدیکترین‌دره‌های بیراهه خود رابچارده رسانیدوسواران‌پراکندهٔ وکیل جلایررادوباره گرد آورد .

در این‌میان یکدسته‌سوار تاتار ازمرو بکمك‌قراخان آمده‌شبانه‌بزاغچند رسیدند . دیده‌بانان‌نادر بگمان اینکه‌قراخان ازدژ بیرون‌آمده‌مراتب‌را به نادرگزارش دادند . سپیده‌دم نادر باچابکسواران‌خود شمشیرکش بتاتارها هجوم‌آورد . درگیرودارجنگ‌قراخان زاغچندی‌که‌از رسیدن‌کمك آگاه گردیده‌بود ازدژبیرون‌تاخته‌بکمك تاتارها شتافت ونیروی نادرازدو پهلو دوچار حملات شدید دشمن شد .

جنگی خونین درگرفت و سربازان افشارپافشاری شگفت‌آوری‌نموده و بااینکه شمارهٔ‌سپاهیان قراخان‌دوبرابربود دلیران‌افشار دشمن‌رادرهم‌شکسته اسیران‌چندی ازتاتارها گرفتند . تاتارها پس‌ازاین شکست‌دوباره‌بدور هم گرد آمده‌نماینده‌ای نزدنادر فرستادندودرخواست‌نمودندکه اسرای‌آنان را

دربرابر تسلیم «چراغ‌بیك» پس‌بدهد . نادراین‌پیشنهادراپذیرفت وتاتارها که زوروبازوی افشاریان رادیده‌بودندبمرو بازگشتند وقراخان بی‌یاورو کمك ماند .

پس‌از رفتن‌تاتارها نادربدژ زاغچندفشارسختی‌آورد . قراخان‌از کردهٔ خود پشیمان شده‌دژ راتسلیم‌نمودونادر نیزازگناهش چشم‌پوشیده ترکمنها را بدشتهای پیرامون ابیورد کوچ داد .

## ۱۲ـ تسلیم سعید سلطان کلانتر

پس از بازگشت‌نادر بابیوردبرای سرکوبی «سعیدسلطان» کلانتر درون به نسارهسپار گردید . این مردباگروهی ازترکمنهای علی‌ایلی ویمورلی وتکه ویموت‌سرازفرمان‌نادرپیچیده‌برای‌خوددستگاه‌فرماندهی‌فراهم‌آورده بود . نادربهمراهی یکدسته‌ازکردهای قوچان‌که‌بفرماندهی «محمدحسین بیك» پسر «سام‌بیك‌وکیل چمشگزك» بکمك آمده‌بودند بسوی‌نسا رهسپار گردید . ولی‌پیش‌ازاینکه‌بجایگاه‌سرکشان‌برسدخودسعیدسلطان‌باهمراهانش به پیشواز شتافته‌تسلیم‌شد ونادر بدون‌جنك‌وستیز آنجارانیز گرفته بابیورد بازگشت .

## ۱۳ـ مرگ قراخان

قراخان زاغچندی که‌همیشه‌همراه‌نادر بوددر پنهانی‌با گروهی ازیارانش باندیشهٔ کشتن‌نادر هم‌پیمان‌شدولی‌یکی‌از آنها نادر راآگاه نمود و بالاخره قراخان و همراهانش بمرگ کیفر یافتند .

## ۱۴ـ جنگ نادر با ملك محمود سیستانی

در این‌زمان «طهماسب‌میرزاصفوی» که‌درقزوین‌و تهران‌بود «رضاقلی خان» سردارمعروفش‌را بفرماندهی قوای کافی‌منسوب‌نموده وبجنگ ملك

محمود بخراسان فرستاد . رضاقلی‌خان چون از جنگاوری و شجاعت نادر داستان هاشنیده بود بوی پیغام داد که تا رسیدن او بقوچان در آنجا بنیروی او پیوندد ولی نادر چون از کردها چندان اطمینانی نداشت بتنهائی باسواران افشار بسوی مشهد روی آورد و در بیرون شهر آغاز تاخت و تاز نمود . ملك محمود برای نبرد با نادر از شهر بیرون شتافته و پس از یك جنك وحشتناك از نادر شکست خورده و یکدسته از بهترین سوارانش را از دست داده و از روی ناچاری بشهر پناه برد . نادر پس از این پیروزی دژ حاجی‌تراب را در ۲۰ کیلومتری مشهد اردوگاه خود ساخته سوارانی چند در راههای پیرامون شهر برگماشت .

## ۱۵ـ دو جنك رضاقلی سردار با ملك محمود و بی‌اعتنائی نادر

کردهای قوچان برضاقلی‌خان گفته بودند که اگر با نادر هم آهنگی نماید فتوحات او بنام نادر تمام میشود و بنابرین از کمك او منصرف شده و یکی از خویشاوندان خود را بنام «کاظم‌بیك» نزد نادر فرستاد و پیغام داد که تا رسیدن او از جنك با محمود خودداری نماید . نادر دستور او را پیروی نموده در «دژ حاجی‌تراب» در انتظار آمدن سردار ماند . رضاقلی‌خان با فزودن سپاهیانی از کردهای قوچان بنیروی خود از راه بالای جاده درخواجه‌ربیع واقع در شمال مشهد اردوگاه خود را برپا ساخته بمردم شهر پیغام فرستاد که از فرمان محمود سر بر تافته شهر را تسلیم نمایند . مردم شهر با سپاهیان ملك محمود که در شهر بودند در آویخته آنها را دستگیر و زندانی نمودند و چند تن از آنها را نزد سردار فرستاده و فرمان شاه‌طهماسب و تسلیم شهر را گردن نهادند .

ملك محمود که از راه جنابد بطرف نیروی سردار پیش میرفت چون آگاه شد که رضاقلی‌خان از راه خواجه‌ربیع بشهر رو آورده باشتاب بدانسوی شتافت و باچندین یورش پی در پی نیروی او را درهم شکسته رضاقلی‌خان را بطرف «شهر طوس» ۲۴ کیلومتری شمال غرب مشهد پس نشاند . دراین هنگام چنددسته از سپاهیان رضاقلی‌خان که بفرماندهی کاظم‌بیك و فرماندار اسفراین برای

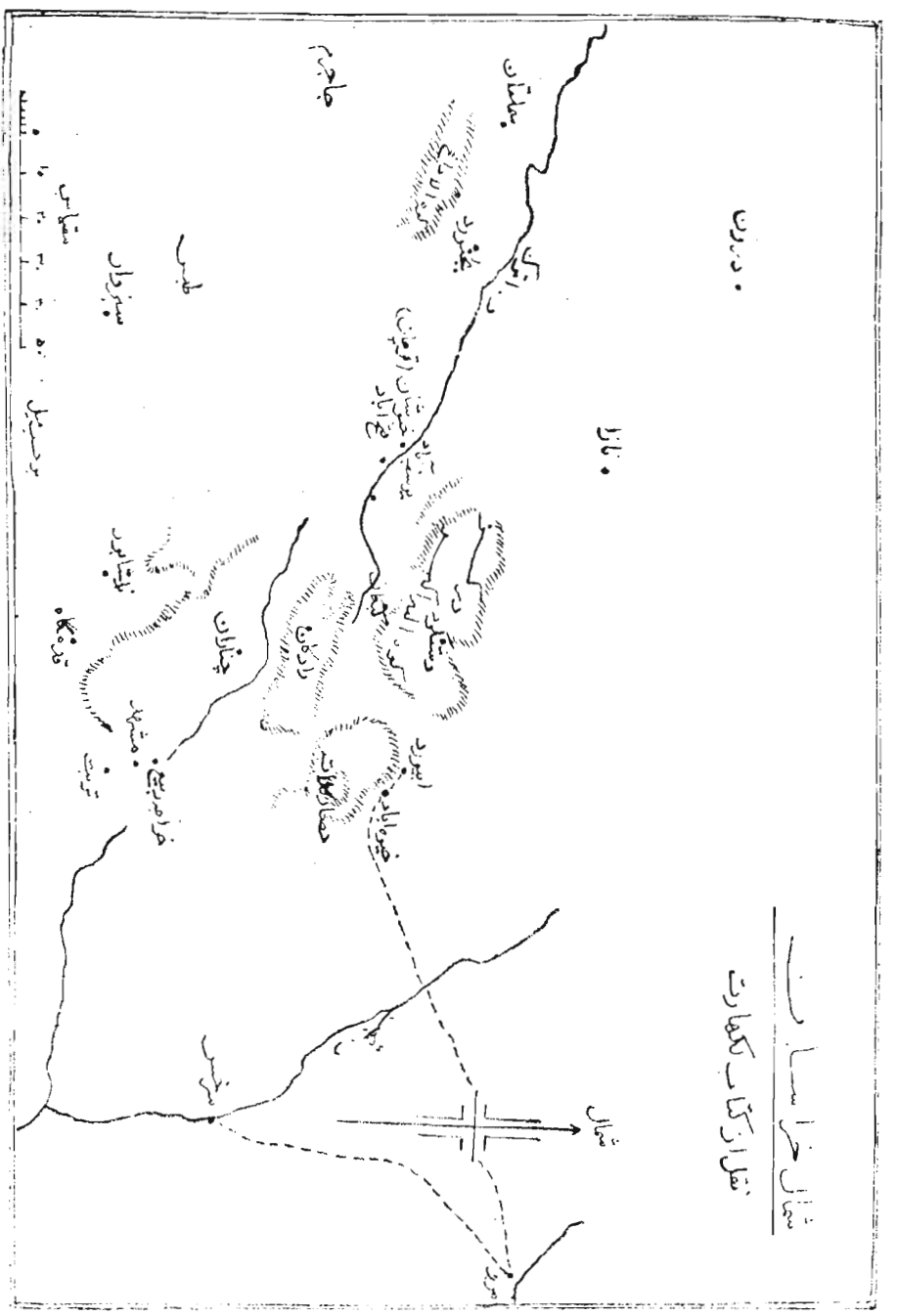


تصویر شماره دوازده

بازستاندن شهر مشهد رفته بود شهر را از هواخواهان محمود گرفتند ولی تنها ارك و دروازهٔ آن در دست «مهدیخان» از سرداران ملك محمود بود. مهدیخان چون کار را بر خود تنك دید بارك پناه برده سواری را نزد ملك محمود فرستاد و گزارش داد که اگر بزودی نرسد ارك نیز تسلیم خواهد شد. ملك محمود بشتاب هرچه تمامتر بمشهد رو آورد و از دروازهٔ ارك که هنوز در دست هواخواهانش بود بشهر در آمده نیروی کاظم بیك را شکست سختی داده از شهر بیرون نمود. بدین گونه ملك محمود دوباره بشهر دست یافت و کسانیکه بتسلیم شهر پیشقدم شده بودند بسختی گوشمالی داد. نادر چون کار سردار را بدانگونه دید بی آنکه از وی دیدنی نماید باسپاهیانش بسوی ابیورد رفت.

## ۱۶ـ دو جنك نادر در نیشابور

«رضاقلی خان» نیز چون دیگر نمیتوانست کاری از پیش ببرد بقوچان آمد تا دوباره نیروئی فراهم نموده بجنك محمود بشتابد. سه ماه گذشت و رضاقلی خان دوباره باسپاهی که گرد آورده بود بمشهد آمد ولی ملك محمود دوباره نیروی اورا درهم شکست و ویرا بسوی قوچان آواره نمود.

«شاه طهماسب» چون از شکستهای رضاقلیخان آگاه شد اورا از کار برانداخته و سردار دیگر خود «محمدخان ترکمان» را با یکدسته از سپاهیان بمشهد فرستاد ملك محمود چون نیروی رضاقلی خان را درهم شکسته و نادر را هم دور دید ملك اسحق برادرزاده خود را برای گرفتن شهر نیشابور فرستاد. کردهای بیات مقیم نیشابور چون نیروی ملك اسحق را نزدیك دیدند از نادر کمك خواستند. نادر و برادرش ابراهیم خان باقوای افشار و کردهای کلات و ابیورد بقوچان آمده و گروهی از کردهای میان راه را نیز باخود همدست نموده بسوی نیشابور شتافت پس از اینکه بملك اسحق رسید سپاهیان او را در نخستین برخورد درهم شکسته و اورا در باغی محصور نمود در این میان «ملا رفیعای گیلانی» که از مجتهدین نامی و مقیم مشهد بود بنمایندگی ملك محمود سیستانی نزد نادر آمده درخواست رهائی

ملك‌اسحق‌را کردولی‌کردها ازتسلیم ملك‌اسحق سرباززدندو ملك‌محمود ناچار شدباسپاهیانش به نیشابور بیاید . درقدمگاه نیروی‌ملك‌محمود بانادر برخورد نمود و جنك درگرفت .

دراین جنك‌ابراهیم‌خان‌برادرنادرزخمدارشدو گروهی‌انبوداز‌هر دوسپاه بخاك‌هلاك‌افتادند . سرانجام‌ملك‌محمودپیروزشدونادربایکدسته‌ازسوارانش بایبورد بازگشت . ملك‌محمودبه‌پیشنهادمردم‌شهر ،فتحعلی‌خان‌بیات، را به فرمانداری نیشابورگماشته‌بمشهد بازگشت‌وتاج‌کیانی رابرسرخود گذاشته تاجگذاری نمود .

## ۱۷ـ جنـــك بوغمـچ و اشترپی

دراین میان‌مردم‌بوغمچ سرازفرمان‌محمود برتافته‌بخودسری پرداختند. ملك‌محمود ملك‌اسحق‌رابرای‌سرکوبی‌آنهافرستاد . بوغمچیهاچون ازآمدن نیروی ملك آگاه شدندازنادرکمك خواستندولی‌تارسیدن‌نادرملك‌اسحق‌آنها راسرکوبی‌نموده‌بمشهدبازگشت . نادرازبوغمچ‌بسوی‌دشت رادکان‌سرازیر وبمشهد حمله‌ورشد . ملك‌محموداز‌شهربیرون‌آمده‌در اشترپی‌نیروی‌نادررا برای‌دومین‌بار شکست دادوبیش‌از دویست‌تن ازسواران اورابخاك وخون انداخت . نادربسختی توانست جان خودرا از میدان‌بدربیردو بادو تن از سربازانش‌بکلات برگشت : ملك‌محمودپس‌از این‌پیروزی بقوچان‌روآورد.

## ۱۸ـ جنـك نـادر با تراکمه

پس‌از اینکه‌نادر بکلات‌آمددوباره باپشتکاربیمانندی بگردآوردن سپاهی پرداخت‌وچون دراین‌هنگام طوایف‌افشارنسبت‌بنادرطغیان نموده‌وبااستمداد ازترکمنها بایبوردتاخت‌آورده بودندنادربادستهٔ کوچکی‌از سپاهیانش‌از کلات‌برای‌سرکوبی‌آنهابطرف ابیوردآمددرخارج‌ازآبادی ترکمن‌ها را شکست داده پراکنده نمود .

## ۱۹ـ جنك‌نادر باملك محمود وشکست سخت او

پس ازانجام‌کار ترکمانان‌نادربرای جنك‌با ،ملك محمود،بقوچان آمد

ولی در آن موقع ملك محمود کردها را سخت گوشمالی داده بمشهد باز گشته بود . در این گیرودار، سردار محمدخان ترکمان، بخراسان رسید . فتحعلی خان بیات فرماندار نیشابور بهواخواهی محمدخان ترکمان سر از فرمان ملك محمود پیچید و ملك برای سرکوبی او به نیشابور رهسپار شد . فتحعلی خان در نخستین حملهٔ سپاه محمود دستگیر و کشته شد و ملك محمود ملك اسحق را بفرمانداری شهر گماشته و خود بمشهد باز گشت و بدینگونه اقدامات محمدخان هم بی نتیجه ماند . نادر که بسختی توانسته بود نیروئی بدست آورد . بدون اینکه بیمی از ملك محمود در دل راه دهد بمشهد روی آورد . ملك محمود چون از آمدن نادر آگاه شد برای یکسره کردن کار این دشمن سرسخت که پس از شکستهای پی در پی هنوز دست بردار نبود بملك اسحق پیغام داد که باسرعت زیاد بمشهد بیاید و خود برای نبرد با نادر از شهر بیرون تاخت . پس از رسیدن ملك اسحق جنگی بی اندازه هولناك در میان نیروی نادر و ملك محمود در گرفت. دلاوران افشار در این نبرد فداکاری شگفت آوری از خود نشان دادند و بسیاری از سپاهیان ملك محمود را از دم شمشیر گذرانیده گروهی را نیز اسیر نمودند. توپخانهٔ محمود بچنك نادر افتاد و ملك محمود با ملك اسحق از میدان جنك گریخته بشهر پناهنده شدند .

## ۲۰ـ تسلیم ترکمنهای نسا

نادر پس از این پیروزی ناگهانی که هرگز امیدوار نبود بسوی کلات رهسپار شد و ملك محمود چون دید که چیرگی بر این مرد هنگامه جو کار آسانی نیست. نمایندگانی بترکستان و قوچان فرستاده ترکمنهای نسا و ابیورد و کردهای قوچان را بدشمنی و ستیزه جوئی با نادر برانگیخت و بآنها همه گونه وعده و وعید داد .

نادر چون از سرکشی کردها و ترکمنها آگاه شد یکصد و پنجاه کیلومتر راه را در یك شبانه روز پیموده خود را بنسا رسانید و ترکمنها چون مرك را برابر

تصویر شماره سیزده

چشم‌خود دیدند از نادر بجان‌زینهار خواستند ونادرآنها را بخود رام‌نموده و ازراه میاب‌و کبکان و مرو و سرخس درسرمای زمستان بسوی مشهد سرازیر شد .

## ۳۱ـ جنك دیگر نادر با ملك محمود

چون نادر به نزدیکی مشهدرسید دودسته‌از سواران‌شمشیرزن خود رادر کناره‌های جاده‌بکمین گذاشته‌خود بایکدسته‌از چابکسواران بسوی‌شهرپیش رفت . اندیشهٔ نادراین‌بود که‌ملك‌محمودرادنبال‌خود کشانیده پس‌ازاین که اورا به‌کمینگاه سواران‌رسانیدناگهان‌براو تاخته‌کارش‌رابسازد ولی‌محمود از نیرنك‌جنگی نادرآگاه‌شده‌پیش‌نیامدوپس‌ازیك‌جنك سخت که‌گروهی‌از هردوسپاه کشته شدندهیچکاری ازپیش نرفت . چون‌سرمای‌هوابی‌اندازه‌بود ملك‌محمود دست‌از جنك‌برداشته بشهربازگشت ونادربرای اینکه‌با نداشتن خواربار سپاهیانش‌دچار زحمت‌نشونداز محاصرهٔشهر چشم‌پوشیده بسوی سرخس رهسپار شد .

## ۳۲ـ شکست و تسلیم سران جغتائی در سرخس

پس‌ازاینکه نادر برودخانهٔتجن (طژن)رسید چون‌آب‌طغیان نموده بود نتوانست‌ازآن بگذردوتافرونشستن‌طغیان‌آب‌صبر ننموده‌درزیرباران سخت ازمیان‌گل ولای‌باهزاران رنج‌وسختی یك‌شب تابامدادان‌سواره راه‌پیمائی نمود . سپیده‌دم بسرخس‌ودژ «مودودقلی‌سلطان» سردستهٔ تیرهٔ جغتائیها که بتحریك ملك‌محمود نسبت‌بنادرسرکشی نموده‌بودرسید . مودود قلی سلطان چون‌از رسیدن‌نادرآگاه شدپدر پیرخودرا باپیشکش‌نزداو فرستاده دژ را تسلیم‌نمود . پس‌ازآن دژهای‌کوچك‌دیگرسرخس یکی‌پس‌ازدیگری تسلیم شدندولی «محبعلی‌خان‌سردار» جغتائی که‌زیربار تسلیم‌دژ خود نرفته بود بدست‌کسانش که‌هواخواه‌نادر بودنددستگیر واورا نزدنادر آوردند . با

اینهمه‌نادر از گناهش درگذشت واورابا سه‌هزار خانوارجغتائی بکلات و ابیورد کوچ داده خود بسوی ابیورد رهسپار گردید .

## ۲۳ـ جنـك قوزغـان

ازقلاع‌افشاریه قلعهٔ‌قوزغان که‌متعلق‌به «آشوربك‌پاپالو» ، «عاشوربیك» بود بانادر بنای سرکشی را گذاشت و «جعفرقلی‌بیك شادلو» که‌از رؤسای چمشگزك‌قوچان‌بود بااو همدست گردیده‌وچون‌قوای‌نادر بنزدیك قوزغان رسیدجعفر قلی‌بیك‌تسلیم‌شدولی‌عاشور بیك‌سرسختی‌نموده‌در حصار قلعـه مقاومت کرد . دراین‌میان «شیرغازی» والی‌خوارزم‌ازنادر درخواست کرد که اموال کاروان‌تجاررا که بنگهبانی گماشتکان‌ملك‌محمود بمشهدمیامدندو در چهچهه‌بین‌آنان‌و کاروان‌اختلاف‌شده واموال‌بازرگانان‌راغارت کرده‌وچند تن‌ازآنان راکشته‌اندراهزنان‌رادستگیرواموال‌را ازآنان‌گرفته ببازرگانان مستردداردد . نادرتقاضای‌شیرغازیخان‌رابه‌مهربانی‌پذیرفته‌واینکاررا بگردن گرفت . وراهزنان‌رادستگیرواموال‌رادریافت نموده‌وبتجار صاحبان‌اموال تسلیم‌وموجبات‌رضایت‌آنان‌رافراهم‌نمودودرعوض اهالی‌خوارزم پانصدنفر ازجوانان‌ازبك‌التون‌جلورا که‌از خیوه‌برای کمك‌بنادرفرستاده بودنددرپای قلعه‌قوزغان‌بوی‌پیوستندوآمادهٔ تسخیرقلعه‌ودستگیری‌آشوربیك‌شدند ودر این‌ضمن «حسنعلی‌بیك‌معیرالممالك» ازجانب«شاه‌طهماسب‌صفوی» که دراین موقع‌درمازندران بودبرای‌تحقیق‌ازاوضاع‌واحوال‌نادر درآن‌مکان حضور یافت . نادر اوراگرامی داشته‌وترغیب‌وتحریص نمود که‌شاه طهماسب برای تصرف مشهد ودستگیری ملك‌محمود بمشهد بیایدوبوی خاطرنشان ساخت که‌برای کمك بقوای شاه آماده است .

دراین میان ترکمنان تیرهٔ «علی‌ایلی» ساکن‌درون تجدیدمخالفت کردند ونادرابراهیم‌خان برادرخودرابایکدسته‌ازسواران مأمور سرکوبی‌آنان‌نمود واو مخالفین راوادار باطاعت‌وتسلیم کرد . نادربایك حملهٔ ماهرانه نخست

دژ «خورسند» که‌جایگاه ترکمانان بودوسپس قلعهٔ «قوزغان» را تسخیر و «عاشوربیك» رامجبور به تسلیم کرد . سپس پانصد نفراز قوای «شیرغازی» والی خوارزم راباخلعت ونوازش مرخص نمود .

## ۲٤ـ جنـك مـرو

نادر پس‌ازتصرف قوزغان بمروعزیمت نمودودرآنجا باختلافاتیکه بین طوائف‌قاجار وتاتاررخ داده‌بود وملك‌محموداز‌تاتارها حمایت‌میکرد بزدو خوردپرداخته وجمعی‌ازتاتارها راکشته‌وآن‌دو طایفه‌رابایکدیگر صلح داد ورؤسای‌آنان‌راملتزم رکاب‌نمودوطایفهٔ اعراب‌راکه درآنجاسکونت‌داشتند بابیورد کوچ داده‌وخودبا سه‌هزارسربازسوارو پیاده‌برای پیوستن باردوی شاهی ازراه قوچان عازم مشهد شد .

## ۲۵ـ قتل فتحعلی‌خان قاجار و جنگهای باملك محمود

طهماسب‌میرزا که‌ازشایستگی‌وشجاعت نادرحکایتها شنیده‌بود بطوری‌که گفتیم‌حسنعلی‌بیك معیرالممالك‌را درسال۱۱۳۹ هجری‌مطابق ۱۷۲٦میلادی مأمور کردکه دربارهٔ‌وی تحقیقاتی‌بنماید وگزارش دهد . «حسنعلی‌بیك» تحت‌تأثیر شخصیت‌بزرك‌نادرقرار گرفته‌وازجانب طهماسب‌میرزا که‌دراین موقع‌دربسطام‌بودویرا بفرماندهی‌ابیوردمنصوب کردونادرنیزازحسنعلی‌بیك تقاضا نمودکه‌طهماسب‌میرزا رامتقاعدکندباقوای‌خویش بخراسان‌بیاید .

حسنعلی‌بیك از طرف طهماسب میرزا بوی پیامی رسانید مبنی‌بر اینکه طهماسب‌میرزا ازاسترابادحرکت کرده‌وقصدملاقات‌او را دارد . بناچارنادر پیشرفت بطرف‌مشهدراموقوف نمودوباستقبال طهماسب‌میرزا پرداخت .

ملك‌محمودکه ازحرکت‌طهماسب‌میرزابطرف‌خراسان‌آگاه گردیدخواست ازغیبت نادر استفاده کرده‌وقبل‌ازالحاق قوای‌اوبقوای‌طهماسب‌میرزا فوری

ویرانابود کنددراین میان اطلاع یافت که نادرمشغول به پیشروی بطرف مشهد است معجلاخود راآمادهٔ نبرد کرده وفاصله‌ای نشد که طهماسب میرزا باتفاق فتحعلی‌خان قاجارفرمانده قوایش بخبوشان رسیدندودرآنجانادر بفرماندهی سه هزار کردو افشار بقوای طهماسب میرزا ملحق شد .

اگرچه همکاری نادر باطهماسب میرزاامری جزئی بشمار میرفت ولی برای نادر فوق‌العاده اهمیت داشت . زیرانادرازاین فرصت استفاده نموده نه تنها شهرت زیادی یافت بلکه مقدمات ارتقاء سریع خودرا فراهم ساخت واز اینجا معلوم میگردد که چگونه این مرد تیزهوش از فرصتهای مناسب برای پیشرفت کارخوداستفاده میکردو باچه لیاقت وشایستگی همهٔ رقیبان خویش را کنار زد وبالاخره باچه مهارت و تردستی خاصی مخالفان را ازمیان میبردوروزبروز برافتخارات خود میافزودبطوریکه دراندك مدتی توانست درمیان فرماندهان نظامی طهماسب میرزا مقام اول را بدست آوردومشاور مخصوص وی گردد .

نیل بدین موفقیت کاری بس مشکل بود . زیرااولا رقیبی نیرومندمانند «فتحعلی‌خان قاجار» داشت که سالها باحرص وولع خاصی برای تصاحب تاج و تخت صفویه تلاش میکرد . ثانیاً طهماسب میرزا که مانندپدرش بازیچه‌ای بیش دردست وزیران وفرماندهان نبودبسیار متلون المزاج بوده وهر دقیقه فکر و عقیدهٔ دیگری داشت و کمتر بکسی اعتماد مینمودو باشکال ممکن بود باکسی در مدت کوتاهی مانندنادر کنار بیاید ثالثاً درآن دورهٔ پرهرج ومرج هرجاد طلبی که داعیهٔ فرمانروائی مطلق داشت مواجه باخصومت شدیدوزیران طهماسب میرزا میشد . اینان باآنکه نسبت بیکدیگر رقابت مینمودند هروقت بشخصیت نیرومندی مانند فتحعلی‌خان یانادر برمیخوردند اختلافات راکنار میگذاردندو جبههٔ واحدی برضد آنان تشکیل میدادند . زیرامیدانستند که درهرگاه نفوذ این قبیل مردان لایق برشاهزادهٔ ضعیف زیادازحد افزون گردد بساط زمامداری وعیاشی آنان برچیده خواهدشد . دراین میان فتحعلی‌خان «نجف‌قلی بیك شادلو» راکه ازسرداران وسردستهٔ کردهای چمشگزك بودمأمورساخت باتفاق سربازان خود

بمشهد حمله‌نمایدو وی‌باپرداخت‌ده هزارتومان‌برای هزینهٔ اردواز قبول ماموریت‌عذر خواست‌وبالاخره کشته‌شد وسربازانش یاغی‌شده‌و در «یام‌تپه‌و میاب» که شش کیلومتری‌خبوشان‌است‌بسپاه‌نادر پیوستنددختر «سام‌بیك وکیل «چمشگزك» رابرای‌التیام نامزدنادر نمودند ونادربه «محمدحسین» پسرسام بیك وکیل و«شاهوردبیك‌شیخوانلو» دستورداد که‌از کشته‌شدن نجفقلی‌بیك شادلو متاثرنبوده‌ومنتظرملاقات‌اوباشند . وبه«معیرالممالك» نوشت که باپیش آمدجنك باملك‌محمود موقع‌ستیزبااکراد نیست‌وروزدیگر که‌نادربخدمت شاه‌طهماسب‌رسیدعذرخواه گناه‌اکرادشده‌واصلاح بعمل‌آمده ومحمدحسین بیك‌ازطرف‌شاه بحکومت‌قوچان‌منصوب گردیدوچون معیرالممالك نادررا ازنفوذ «فتحعلیخان‌قاجار» ترسانیده‌بودنادر بکردهاگوشزد نمود که‌این‌فتنه رافتحعلی‌خان برپاکرده‌و بدین‌شیوه کردهارا ازفتحعلی‌خان سخت‌رنجانید وبخودمتوجه‌نمود. بدیهی‌است‌نادرقبل‌ازتجهیزقوای‌منظمی که‌تنها باووفادار باشند ومانندقوای ایلیاتی‌هردم بکمترین‌بهانه‌ای‌علیه‌او طغیان‌ننمایند نمی‌توانست‌نقشهٔ‌شگرف‌ومهمی که‌بیش‌ازپیش‌درمغزش پرورش یافته بمرحلهٔ اجرابگذارد . دراین اثنا نمایندهٔ سلطان«محمود پادشاه عثمانی» نزد شاه طهماسب آمده‌وپیشنهاد نمودکه : «اگرشهرستان های غربی ایران‌با تأیید شاه‌طهماسب‌بعثمانی واگذار شوددربار اسلامبول نیز شاه طهماسب‌را به پادشاهی ایران خواهد شناخت . «شاه طهماسب‌با مشاورهٔ باسردارانش این پیشنهادرا پذیرفت‌ونماینده‌ای‌برای بستن‌پیمان‌باسلامبول گسیل‌داشت ولی باو دستورداد که هرچه‌میتواندبکندی وتأنی پیش‌برود تاسرنوشت خراسان معلوم گردد . «طهماسب‌میرزا» پس‌ازچند روزتوقف درخبوشان‌باتفاق دو پشتیبان‌نیرومندش در۲۲ محرم۱۱۳۹ هجری‌قمری بطرف‌مشهد روی‌آورد وده‌روز بعدسپاهیان‌شاه‌طهماسب ونادر ازکنارکوه‌سنگی‌وپشت ارك‌دولتی گذشته‌ودرحین‌عبورازشهرتوپ‌اندازی‌شده‌ونبردی‌تاغروب‌آفتاب درگرفت بالاخره کنار بقعهٔ‌خواجه‌ربیع‌در شش کیلومتری‌شمال مشهداردوزدند . در عرض‌راه‌بین‌نادر وفتحعلی‌خان‌رقابت شدیدی روی‌داد . لیکن‌نادربرحریف

خویش فائق آمدو توانست طهماسب میرزا رامتقاعد کندکه فرماندهی قوای مأمور بتسخیر مشهد رابوی سپارد . نادردرهرروز بادلاوران افشار بشهر یورش برده وپس از کشتن گروهی ازسپاهیان ملك محمود به اردوگاه برمی‌گشت و مقصودش تحلیل بردن قوای ملك بود .

همانطور که محمود افغان درسال ۱۱۲۵ نتوانست باحمله اصفهان را متصرف شود نادرنیز موفق نشد ازاین راه مشهدرامسخرسازدوعلت عدم موفقیت او این بود که از طرفی مشهد استحکامات قوی و پادگانی نیرومند داشت و ازطرف دیگر قوای مهاجم قلیل وفاقد توپخانه بودو بهمین جهت نادرچاره‌ای ندیدجز آن که از حمله چشم پوشیده و به محاصرهٔ شهر بپردازد .

در دورهٔ محاصرهٔ مشهد وتوقف زیاداردودر خواجه ربیع بین نادروفتحعلی خان تبدیل بیك مبارزهٔ خونین برای احراز تسلط گردید که سرنوشت آن بسته بروش وتصمیم طهماسب میرزا بود . بدین معنی که هر کدام ازدوطرف شاهزاده راتحت نفوذقرار میدادشاهد پیروزی از آن اوبود . چنین بنظر میرسد که طهماسب میرزا از زمان قبل از ملاقات بانادراز طرز رفتار فتحعلیخان چندان دلخوش نبودو ازشاه اجازه خواست که بگرگان رفته پس ازفراهم آوردن نیروی دیگری بازگرددو باین بهانه میخواست شانه از زیربارجنك خالی کند . شاه ازاین تقاضای اودرشگفت آمدودرخشم شدو بنادردستور کشتن او راداد ولی نادربشاه گوشزد نمود که پس از کشتن او ایل قاجارشورش مینمایند وبهتر است اورا دستگیر وبکلات زندانی نمایند . شاه این پیشنهادرا پذیرفت ولی چنان از اورنجیده بود که درپنهانی بچندتن ازنزدیکان خوددستور کشتن اوراداد . از اینرو بتدریج بطرف نادرمتمایل بود . نادرازموقعیت منتهای استفاده را نمود وشاهرا متقاعدساخت که فتحعلیخان توطئه‌ای ترتیب داده است که او راتسلیم ملك محمود نمایدوعده‌ای ازدرباریان که از اودلپری داشتند دراین خصوص آنقدر پافشاری کردندتا «طهماسب میرزا» درچهاردهم صفر ۱۱۳۹ فتحعلیخان

را بقتل‌رسانید . برای اینکه آشوبی برنخیزد بدون درنگ همهٔ بستگان و افسران قاجار را که‌ازجمله «یوسف‌بیك» و رحیم‌خان گرایلی و شرف‌الدین‌بیك و نیاز قلی‌بیك و قاسم آقاقاجار» بودند دستگیر وزندانی نمودند سپس شاه طهماسب سپهسالاری ارتش رابنادر داد .

## ۳۶ـ شکست ملك محمود

چون رقیب‌نادر ازمیان رفت‌توانست باسهولت کامل طهماسب‌میرزا را متقاعد کند که زمام اموررا کاملابدست‌او بسپردواو رابرآن‌داشت که‌مقامات حساس را بطرفدارانش واگذار کندوخود مقام «وزیر تشریفات» و لقب «طهماسبقلی»، (غلام‌طهماسب) یافت وبه «کلبعلی‌بیك» برادرزنش‌نیز عنوان «ایشیك آقاسی»، (رئیس‌نگهبانان) و «تفنگچی آقاسی گری» وحکومت‌سبزوار به «شاهوردی‌بیك‌شیخوانلو» تفویض‌شد . آنگاه‌نادر تمام‌وقت‌وهمت‌خویش رامتوجه‌محاصرهٔ مشهد کرد لیکن‌موفقیت‌حاصل‌نشد . ملك‌محمود چون‌از اختلافاتیکه‌پس‌ازقتل فتحعلی‌خان‌درمیان اردوی‌طهماسب‌میرزا ظهور کرده بوداطلاع‌یافت برآن‌شدکه ازموقع‌استفاده کرده‌وحلقهٔ محاصره‌را بشکند و بهمین‌جهت‌توپخانه‌خودرا ازشهربیرون آورده‌مبادرت به‌حمله‌نمود وپس‌از جنك‌شدیدی که‌درسه کیلومتری‌مشهدروی‌دادشکست‌خورد و «ابراهیم‌خان» فرمانده‌توپخانهٔ‌اومقتول‌وبشهرعقب‌نشینی کردومدت‌دوماه‌مشهدمحصوربود

## ۳۷ـ تصرف مشهد

اگرچه دیگرملك‌محمود جرئت‌نکرداز استحکامات‌خوداز مشهد خارج شودبااینهمه نادردردومرتبه حملهٔ‌به‌مشهدونبرد باقوای‌ملك‌محمودکاری از پیش‌نبرد . بالاخره با «پیرمحمد» فرمانده‌یکدسته‌از قوای‌ملك‌محمود بوسیلهٔ «علی‌خان‌سرباز» تبانی کردودرشب ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۱۳۹ قوای‌نادر بآسانی‌با دوازده‌هزارنفر شبانه‌ازدروازهٔ «میرعلی‌آمویه»، (میرعلیمون) که‌پاسداری‌آن

باپیرمحمد بودوارد شهرمشهد شدندوملك‌محمودپس ازتلاش‌بی ثمری که برای‌اخراج قوای‌نادراز شهرنمود قوای‌نادرتاحرم مطهر حضرت‌رضاعلیه‌السلام‌پیشروی‌نمودندو تاآخرروزجنك‌ادامه داشت بالاخره‌ملك‌محمود با دادن‌تلفات‌زیاد تسلیم شده‌وتاج‌استقلال‌راکه سه‌سال‌قبل‌ازآن‌بدست آورده بوددرروزبعد کنارگذاشته وبیکی‌ازحجره‌های حرم‌حضرت‌رضاعلیه‌السلام پناهنده‌شد . ارتش‌پیروزنادربافریادهای شورانگیزمردم‌شهروگفتن شادباش مواجه‌شدند . نادر بنابسوگندیکه یادنموده‌بود فرماندادایوان حضرت رضا علیه‌السلام راباطلاآرایش‌دهندومنارهٔ دیگری‌مقابل‌منارهٔ پیشین‌در صحن‌با طلابسازند . پیرمحمد بپاداش خدمتی که‌انجام‌داده‌بود بفرماندهی‌تربت جام سرافراز و روانه شد .

نادر پس‌ازاقامت‌مختصری‌در مشهدکه‌منزلش‌در محلهٔ چهارباغ ومنزل رضاقلی‌میرزا پسرش‌در حوالی کوچه‌باغ سنگی‌وحرمسرایش‌در محوطهٔ‌باغ حرم‌مشهدبود نماینده‌ای‌برای‌عقددخترسام‌بیك بقوچان‌فرستادوشاه‌طهماسب که‌خود خواهان‌دختربود از پیش‌مانع‌شدلذا نادربزودی‌متوجه گردیدکه وضعش بسیارخطرناك‌است . اگرچه طهماسب‌میرزا راکاملاتحت‌نفوذ خود درآورده‌بودلیکن درعوض خصومت‌شدید وزیران‌و درباریان‌اورا طوری برضدخودبرانگیخته‌بودکه آنان‌از کوچکترین‌فرصت برای‌مشوب ساختن ذهن‌طهماسب‌میرزا نسبت‌باو استفاده‌میکردند وازطرفی وفاداری طوایف صحرانشین‌ایبوردودرگزوکلات‌وخبوشان‌برای‌اوچندان قابل‌اعتمادنبود و تنهامیتوانست‌بوفاداری برخی‌ازقوای‌افشارایبوردوجلایرکه تحت‌فرماندهی «طهماسب خان‌جلایر» وکیل بودند اعتماد داشته باشد و«رضاقلی میرزا و خانوادهٔ»خودرا بمشهدمستقرساخت چون‌نمایندهٔ نادربقوچان‌رسید کردها اورابیرون‌کرده‌وبمشهد بازگردانیدند . نادرازاین رفتار ناگهانی کردها سخت خشمگین شده‌برای سرکوبی‌آنها همراه‌شاه طهماسب‌بسوی قوچان رهسپار شدوچون‌به ۱۸ کیلومتری‌شهررسید «محمدحسین»برادر دختر نزد

نادرآمده فرمان‌شاه را باو نشان داد . طهماسب میرزا همان‌شب ناگهانی‌از اردوگاه جداشده بقوچان رفت‌همینکه نادراز رفتن‌شاه آگاه‌شد قوچان را محاصره‌نمود . یکدسته‌از کردها که‌طرفدارشاه طهماسب بودنداز شهر بیرون آمده‌بجنك پرداختندنادر دریك‌حمله‌ستون‌آنها رادرهم‌شکسته بسوی‌شهر گریزاندوبپاس‌احترام شاه‌طهماسب‌دست‌از محاصرهٔشهر برداشته‌بمشهدبازگشت . پس‌ازآنکه‌طهماسب‌میرزابه‌خبوشان‌رهسپارشدنادر درمشهدتنهاماند وزیران‌واطرافیان‌طهماسب‌میرزابرای‌ازبین بردن‌نادربکوشش‌خودافزودند ودرعین حال‌باکردهای‌خبوشان‌منجمله«شاهوردی‌بیك‌شیخلوانلو» توطئه‌ای برضد اونمودندوشاهزاده‌راوادارکردندکه‌بفرمانداران گرایلی‌وحکام‌خود درمازندران واسترابادگرگان ونواحی مجاوروهمچنین بملك‌محمود و ملك‌اسحق که‌همراه‌نادربودنددستوردهدکه درمقابل‌نادر (آشوب‌طلب) به کمك‌اوبشتابند ونیزدرباریان شاه‌طهماسب‌را بعقدازدواج بادخترسام‌بیك که نامزد نادربود تحریك‌وترغیب‌نمودند . نادربمحض‌اینکه ازاین اوضاع‌و اقدامات‌طهماسب‌میرزا آگاهی‌یافت وملك‌محمود فرمان رابنادرنشان دادو نادر کدازدوروئی شاه‌خشمناك گردیده‌بود باشتاب‌هرچه‌تمامتر بخبوشان‌آمد وآنجا راتحت‌محاصره قرارداد وپس‌ازشکست سختی‌که بکردان هواخواه طهماسب‌میرزا و وزیرانش درنزدیکی قوچان‌وارد ساخت‌وسردستهٔ آن ها «جعفرقلی‌بیك‌شادلو» کشته‌شدوهمچنین کردهای قراچورلوشکست خوردند شاهزاده چاره‌ندیدجز آنکه بانادر ازدرسازش درآیدو حاضرشد که‌بعداز نادر بمشهد بیاید . نادردرعیدنوروز سال ۱۱۳۹از طهماسب‌میرزا هنگام ورود بمشهداستقبال‌شایانی نمودوباحترام ورودواو بمشهد دستورداد که‌مدت یك هفته درتمام شهرمجالس جشن وسرور برپا کردند .

## ۳۸ـ جنك مجدد قوچان

هنوز مراسم استقبال طهماسب‌میرزا خاتمه‌نیافته‌بود که‌دوباره کردان خبوشان وسکنهٔ کلات‌و درگزبسرکردگی «شکربیك» چمشگزکی‌علم‌طغیان

برافراشتند و تاتاران مرو و ترکمانان باقوای پنهانی ملك محمود نیز بشورشیان پیوسته و نیروی عظیمی تشکیل دادند و از درجز سرازیر شده و «ابراهیم خان ظهیرالدوله» برادر نادر را که برای سرکوبی آنان مأمور شده و با بیوردرفته بود گوشمالی سختی بآنها داده ولی درپایان کار ترکمنهای «یمورلی و علی ایلی» همراه «محمدحسن خان» زعفرانلو و «شاهوردیخان شیخوانلو» اردوی ابراهیم خان را در تنگهٔ ابیورد بمحاصره انداختند . نادر باتفاق طهماسب میرزا پس از محاصره و تصرف قوچان (خبوشان) بابیورد روآورد و یکی از سرداران یاغی بنام «سلیمان بیك شیخلوانلو» را نابینا نموده و ابراهیم خان را از محاصره نجات داد و سپس شورشیان را تادرگز تعقیب کرد . لیکن برای جلوگیری از طغیان جدید ناگزیر بخبوشان و از آنجا به مشهد آمد .

## ۲۹ـ اغتشاش مجدد قوچان و سرکشی تاتارهای مرو

بمحض ورود نادر بمشهد ابراهیم خان را برای سرکوبی تاتارهای مرو فرستاد و آنان دژ را تسلیم و فرمان سردار را گردن نهادند مجدداً آتش اغتشاش و ناامنی درخبوشان روشن شد و برخی مورخان برآنند که این شورش بتحریك و توطئهٔ طهماسب میرزا بوده و طوائف کرد شادلو نیز بشورشیان پیوستند . شاه طهماسب باتفاق نادر بدانصوب عزیمت نموده و نزدیك شهر از نادر جدا شد و برای آسایش چند روزه بنیشابور رفت . باتمام این احوال نادر بزودی از این شورش جلوگیری کرد و بلافاصله بنیشابور عزیمت نموده و از آنجا بمشهد بازگشت و پس از آنهمه خونریزی و کشتارهای بیهوده کردها دختر سام بیك را باشکوه بیمانندی بمشهد آورده و اکراد بدینوسیله با این پیوند دست یگانگی بانادر دادند .

## ۳۰ـ قتل ملك محمود

طهماسب میرزا به نیشابور رفت و درهمان اثنا تاتاریان مرو نیز بتحریك

ملك‌محمودشورش‌نمودندولی‌نادر بسرعت‌این‌شورش راخاموش‌کرد وملك محمودوبرادرش‌ملك‌اسحق رابوسیله «محمدخان‌چوله» که‌کسانش بدست محمودکشته شده‌بودند وهمچنین «ملك‌محمدعلی» برادرکوچك‌ملك‌محمود رانیزبوسیله «بهرامعلی‌خان‌بیات» بخونخواهی‌برادرش فتحعلی‌خان بیات که بدست‌محمودکشته شده‌بود بقتل رسانید .

## ۳۱ـ اغتشاش قاین

درقاینات‌ناامنی‌واغتشاش‌روی‌دادویکی‌ازسران‌سیستانی‌بنام «حسین‌سلطان» که‌از منسوبان‌ملك‌محمود بودبانتقام‌خون‌ملك‌محمود فرمانداری‌را که‌نادر تعیین‌کرده‌بودازقاین‌که ۳۵۰ کیلومتری‌جنوب مشهداست‌اخراج‌نموده بود. درروز هفدهم‌ذی‌حجهٔ ۱۱۳۹ هجری‌قمری نادرباتفاق‌طهماسب‌میرزا باهشت هزارسپاه‌ازمشهدبقاین‌روی‌آورد . پس‌ازانتشارخبرحملهٔ‌نادر «ملك‌کلبعلی» پسرملك محمودو«ملك‌لطفعلی» برادرزاده‌اش فرار نموده ودر اصفهـان باشرف‌افغان پیوسته وحسین سلطان بناچار تسلیم گردید .

## ۳۲ـ تصرف بهـادین و جنـك سنگان و نجات نادر

نادر ازقاین ازراه‌زرکوه «مژن‌آباد» برای‌سرکوبی افغانان‌دردوم صفر ۱۱۴۰ هجری قمری به «بهادین» لشکرکشیدواین لشکرکشی که‌درتابستان بودبرای‌لشکر نادربسیار خسته‌کننده‌وگذشته ازاین در«مدین‌آباد» یکی‌از توپهای‌نادر درآب‌غرق‌گردید . نادرابتدا «بهادین» راباحمله‌ای‌متصرف‌شد وبواسطهٔ‌پیمان‌شکنی سکنهٔ آن‌متخلفین راکشته‌واموالشان‌راضبط نمود .

کلانتر «سنگان» علم‌مخالفت‌افراشته وازنواحی باخرزاستمداد نمودواز دادن خواروباربنیروی نادر خودداری‌کرده وازافغانهای ابدالی‌باخرز و «کوسویه‌وغوریان» کمك‌خواسته‌بود . نادرباقوایش‌ازراه‌خاف بدانصوب عزیمت‌ودرچهاردهم‌صفر قلعه‌رامحاصره‌وجنك‌آغاز شد . دراینجا درچند قدمی‌نادر یکی‌ازتوپهامنفجرشد و«سعیدسلطان» کلانتر درون‌توپچی‌و چند

تصویر شماره چهارده

نفراز توپچیان مرو بهلاکت رسیدند لیکن بطورمعجزه آسائی نادرازمرك حتمی نجات یافت .

## ۳۳ـ تصرف قلعـه سنگان

چندروزبعد سنگان‌راباحمله‌سخرساخت‌واهالی‌راازدم‌تیغ گذرانید زیرا آنان پیمانی راکه چندروز پیش مبنی برتسلیم بسته‌بودند شکسته‌و دوبـاره سرکشی نموده بودند .

## ۳٤ـ جنـك با افغانان

دراین هنگام‌خبررسید که‌در حدودهفت‌تا هشت‌هزار تن‌ابدالی افغان از هرات‌حرکت کرده‌وخود رابه«باخرزونیازآباد» رسانیده‌اندتا بکمك‌اهالی سنگان بشتابند .

نادر بیدرنك بمقابله وجنك‌باآنان شتافت‌وچون‌میدانست‌سپاهیانش‌خسته وچنانکه‌بایدآماده نیستندو گذشته‌ازاین‌شکست‌های پی‌درپی که‌افغانان در ایران‌واردآورده‌اندآنان‌رامرعوب‌نموده است‌از نبرداحترازجست‌وسربازان خودرادر خندق سنگان‌گذارد وخودباپانصدتن سواران آزموده بیکرشته حملات‌ماهرانه بسپاه‌افغان پرداخت‌واگرچه سربازان مأمورخندقها برای شرکت‌درنبردشوق‌و شوری‌ابرازمیداشتندولی‌نادر بآنان اجازهٔ نبرد نداد . بالاخره‌پس‌از چهار روزوچهارشب‌جنك‌و گریزافغانان فرار اختیارکرده بطرف‌هرات‌عقب‌نشینی‌نمودند . نادرچون‌سپاهیان‌خودرا خسته وکوفته دید ازدنبال کردن‌آنهاچشم‌پوشیده‌بسوی مشهدرهسپار گردیدو گوشمالی‌قطعی آنها را بوقت‌دیگری گذاشت .

## ۳۵ـ اختلافات نادر و طهماسـب میرزا و جنك سبزوار

چون‌نادر هنوز بآزمودگی سپاهیانش اطمینان نداشت ازتعقیب افغانان

منصرف گردیدو بمشهدباز گشت دراین اثناروابط بین طهماسب‌میرزا و نادر روزبروز وخیمترمیشدو وزیران طهماسب‌میرزا نیزازهرگونه فرصتی‌برای دامن‌زدن آتش‌اختلاف‌بین شاهزاده‌ونادراستفاده میکردندوطهماسب میرزا اصرارداشت که‌نادرمستقیماً بطرف اصفهان‌پیش‌رودلیکن‌نادر عقیده‌داشت که قبل‌ازاتمام کارابدالیان‌هرات حملهٔ‌باصفهان‌دوراز حزم‌واحتیاط‌است وسرانجام‌مقررشد که‌نادراز مشهدبطرف «خاف‌وباخرز» وطهماسب‌میرزاازمشهد به نیشابور حرکت کنندویکدیگررا درسلطان‌آباد (ترشیز) ملاقات کرده واز آنجامتفقاً بهرات حمله‌نمایند . ولی‌طهماسب میرزابراثر تلقین اطرافیان مغرضش ازهمکاری‌بانادر سرباززد وباواطلاع‌داد که بمازندران‌خواهدرفت وتقاضانمودفرماندهی‌قوارا قبول‌نموده‌بهرات حمله‌نماید . نادردرعین‌اینکه پیشنهاد اوراپذیرفت‌لیکن‌چون‌متوجه‌شد دشمنانش‌درمیان‌وزیران ومتنفذین مشغول‌توطئه‌برای‌ایجاد اختلاف‌دربین‌قوای‌اومیباشندپیشرفت‌بطرف هرات رامتوقف‌وبمشهد آمدوطهماسب میرزابطرف سبزواررفته‌واندکی‌بعد حملهٔ ابدالیان افاغنه‌بمنطقهٔ «بیارجمند»، (نزدیك‌میامی‌و دهنهٔ‌زیدربین‌راه تهران‌و مشهد) بفرماندهی«موسی‌دانگی‌ابدالی» نادررا برانگیخت که‌باشتاب هرچه تمامتربرای‌جلوگیری‌ازپیشرفت‌آنان‌بدانسوی‌عزیمت‌نماید . امابمحض‌اینکه بقدمگاه‌رسید اطلاع یافت که‌طهماسب‌میرزا مشغول‌حمله‌بترکان «بوجاری» (بغایری) که هواخواهان اوبودندمیباشدلذاازاو درخواست‌نمود که‌ازحمله بطرفداران‌او خودداری‌نموده‌وبااودرجنك‌باافغانان‌همکاری‌نماید.طهماسب میرزا درجواب‌نادررااحضار کردتاترتیب‌همکاری‌باوی‌رابدهدولی‌طهماسب میرزا بقلعهٔ«کهنه‌سنگان» که مرکزبغایریهاوازهواخواهان‌نادر بودندحمله‌و آن‌را متصرف‌شد . نادرمیدانستکه توطئه‌ای درکاراست‌وحساس‌ترین‌لحظات زندگی‌اودراین موقع‌است . بنابراین‌از حملهٔ‌بافغانان‌خودداری نموده‌وراه سبزواررا پیش گرفت‌ودرعرض‌راه‌مطلع‌شد که‌طهماسب‌میرزا باکناف‌خراسان دستوروپیام فرستاده که‌فرمان نادروپیروان‌اورابکارنبندند . چون‌نادر به

دروازهٔ سبزوار رسیده مشاهده کرد که دروازه‌های شهر برویش بسته شده است و پس از چند ساعت توقف مجبوراً شهر را بتوپ بست و بالاخره آنشهر را اشغال نمود . طهماسب میرزا چارهٔ دیگری جز سازش با نادر نیافت و بالاخره سوگند یاد کرد که از این پس باوی خصومت ننماید . در همان شب عده‌ای از نگهبانان طهماسب میرزا به مازندران گریختند تا در آن جا تخم اغتشاش و شورش را بپراکنند .

دو روز بعد نادر طهماسب میرزا را تحت مراقبت شدید «چراغ بیك افشار» به مشهد فرستاد و خود نیز جداگانه بمشهد آمد . در بین راه «میرزا مهدی کلانتر دژ فیض آباد» را که از دادن خوار و بار بسپاهیان خودداری می‌نمود سخت گوشمالی داد .

## ۳۶ـ جنگ با اکراد و ترکمن

نادر بمحض ورود بمشهد شنید که در منطقهٔ استرابادترکمانان «تکه و یمرلو و سارلو» بحمله پرداخته و بمهنه و درون آمده‌اند . نادر ابراهیم خان را باتفاق کردان «کرگرلو» چمشگزك و «قراچورلو» مامور کرد که ترکمنها را که در «گرمه خان» نیروی بزرگی فراهم کرده بودند گوشمالی دهند لیکن کردان مخصوصاً قراچورلو دستور او را اطاعت نکرده و به «ابراهیم خان ظهیرالدوله ورحیم خان گرایلی» که مامور سرکوبی آنان بودند حمله برده و او را شکست دادند و بیش از یك هزار تن از سربازان او را کشتند و ابراهیم خان مجبور شد بدژ «بوزباشی» پناهنده شده و رحیم خان نیز از او جدا شد نادر که در این هنگام ترکمن های دشت را متفرق نموده و تا کنار دریای خزر پیش رفته بود چون از شکست برادرش آگاه شد شخصاً از راه کلات و ابیورد برای دفع ترکمانان بکوههای معروف به «یلخان داغ» رسیده و شکست سختی بر ترکمنها وارد ساخت .

## ۳۷ـ شکست اکراد

در بازگشت چون دریافت که کردان ببرادرش حمله برده و ابراهیم خان را

درقلعه‌یوزباشی‌محاصره کرده‌اند ازراه‌جبل، گرماب، بابرف‌ویخ‌وسرما بطرف خاك آنان‌تاخت وعدهٔ‌بیشماری‌از کردان‌راقلع‌وقمع‌نمودوپس‌از بازجوئیهای لازم‌چون دانست‌شکست آنهابسبب سستی‌فرماندهانش بودسخت برآشفت و ابراهیم‌خان و،محمد حسین‌خان،را زندانی‌کرد وکردهارا به‌مشهد کوچ داده‌وقبل‌ازرسیدن بمشهدابراهیم‌خان‌و محمدحسین‌خان‌را آزاد نمود .

## ۳۸ـ جنك استراباد

درهمین هنگام یکی‌ازهواخواهان طهماسب میرزابنام ،محمدعلیخان مهردار، طهماسب‌میرزادرایالات‌استرآبادومازندران‌بتولیداغتشاش پرداخته ومردم‌رابطغیان‌برانگیخت . نادربیدرنك‌باسترآبادروی‌آوردواین‌ایالت را کاملاامن‌کردو ،ذوالفقارخان، حاکم‌آنجارا گوشمالی‌دادودرآنجاطهماسب میرزاازمشهدآمده باوپیوست‌وباتفاق‌اوبمازندران‌لشکرکشیدوشاه طهماسب رادراشرف (بهشهر) متوقف‌ساخته‌وخود دربارفروش(بابل) گردنکشان را سرکوبی‌داده امنیت و آرامش کامل‌برقرار ساخت‌و «ذوالفقار» فرمانده شورشیان‌رابقتل رسانید . «نادر»پس‌ازاتخاذ تصمیمهای شدید ،محمدزمان خان‌شاملو، رابرای‌تأمین راههای‌مازندران‌وسمنان انتخاب‌و ،حسینقلی‌خان زنگنه،رابحکومت گیلان که‌درتصرف‌روسیه‌بودو ،اغوزلوخان،را بحکومت مازندران‌منصوب‌نمودوازطرف‌طهماسب میرزاسفیری بدربارروسیه فرستاد واسترداد گیلان راخواستارشدآنگاه دراوائل فروردین ۱۱٤۱ ازراه جاجرم باتفاق شاه‌طهماسب بمشهد بازگشت .

## ۳۹ـ جنـك با افغانان ابدالی در اسلام قلعه (کافر قلعه)

نادر درمشهدبتدارك‌قوا ومقدمات‌جنك‌باابدالیان‌همت گماشت وتصمیم گرفت که‌قبل‌از حملهٔ‌باصفهان واستخلاص آن‌شهرازچنك‌غلجائیان بایدکار ابدالیان‌وتصرف هرات‌راتمام کندواین‌نشانی‌هوش‌سرشاروتسلط کامل‌فکری

او براوضاع بودزیرا اگرچه ابدالیان‌براثر اختلافات داخلی‌از حملهٔ بـه خراسان‌خودداری‌کردند بااین حال‌همواره‌خطر بزرگی‌درمقابل خراسان میباشند ونظر بشایستگی نظامی ومنطقهٔ‌لشکرکشی‌آنها نادر بیم آن‌راداشت که‌اگر او وطهماسب میرزا مدت زیادی از خراسان دور شوند ابدالیان

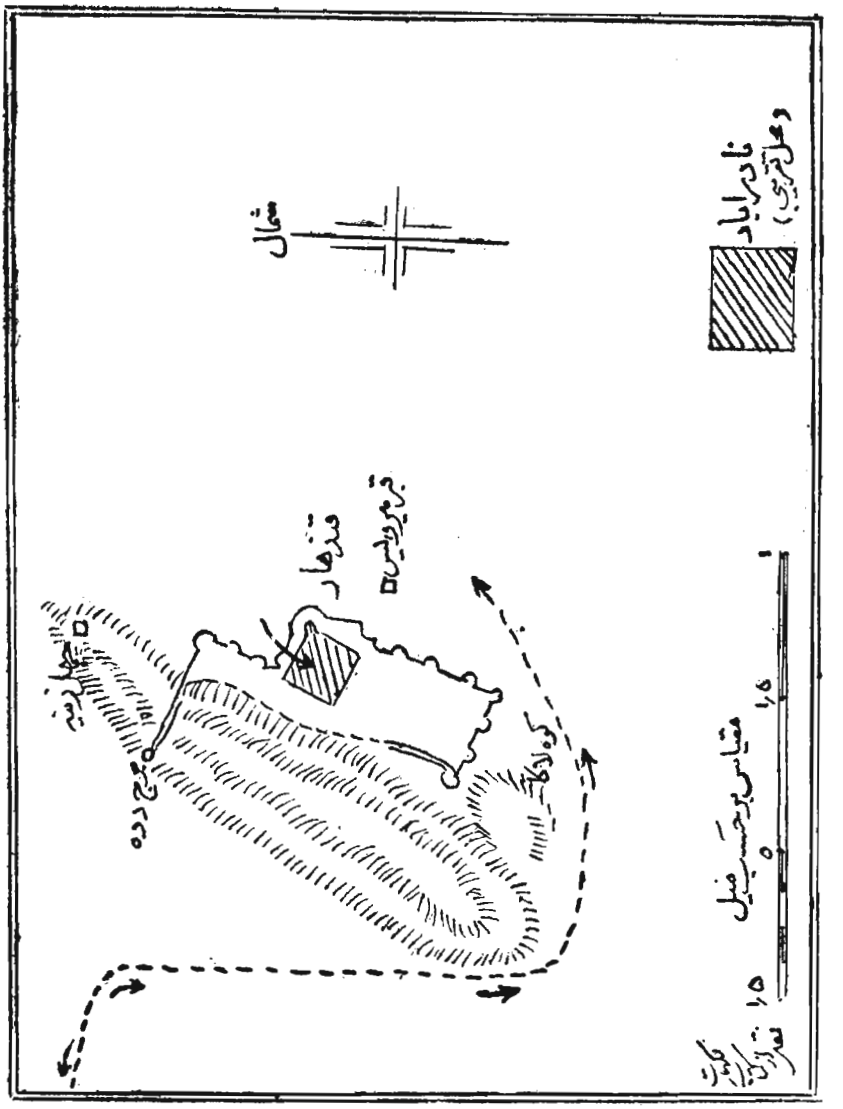


تصویر شماره پانزده

اختلافات‌خود را کنار گذارده‌و برای اشغال مشهد حمله‌را آغاز خواهند کرد ومسلم بود که‌اکثر کردان ناراحت وشورش‌طلب شمال‌خراسان نیز ممکن‌است با مهاجمین افغانی متفق شوند .

بعلاوه‌طی ده‌سال گذشته‌ابدالیان‌همیشه‌سلاطین‌ایران‌را بستوه درآورده و درمقابل‌غلیجائیان‌قدرت‌خودرا چنانکه‌باید بثبوت‌رسانیده بودندو بطورقطع اگر اختلافات داخلی‌آنان نبودبرقسمت اعظم‌ایران حکمفرمائی داشتند و چون‌ابدالیان‌از نقشهٔ حملهٔ نادر برهرات‌آگاه شدندرقابت‌و اختلافات‌داخلی راکنار گذارده و«اللهیار خان» رابفرمانداری هرات و «ذوالفقار خان» فرزندزمان‌خان را بفرمانداری فرح (فراه) برگزیدند .

نادرپس‌از تکمیل‌قوا وتدارکات‌جنك‌درچهارم‌شوال ۱۱٤۱ که‌چهل‌وشش روزاز عیدنوروز گذشته‌بود با بیست‌وپنجهزار سوار و پیاده‌ازمشهد حرکت‌وبه سوی‌جنوب ازطریق تربت‌جام‌و چمن یاقوتی وفرمان‌آباد (فرومندآباد) و کاریزرهسپار گردیدودر همان‌اوان‌ابدالیان بفرماندهی‌اللهیارخان ابدالی باپانزده‌هزار سوار و پیاده‌ازهرات حرکت‌نموده‌دولشکرمتخاصم‌قوای ایران وابدالیان درکافرقلعه (اسلام‌قلعهٔ‌فعلی) یعنی‌درهمان محلی‌که ده‌سال پیش ابدالیان‌بقوای صفوی‌بسرداری «صفی‌قلی‌خان» شکست فاحش واردکرده بودند بهمرسیدند . «نادر» همان‌سیاست احتیاط‌آمیز پیشین‌خودرا دراین‌نبرد بزرك‌بکاربست‌بدینقرارکه : ازطرفی ازشورمفرط‌سپاهیان‌خویش‌درنخستین مرحله‌جلوگیری کردوازطرف‌دیگرپیاده‌نظام‌خودرا بفرماندهی «حاجی‌خان بیك‌افشار» بوسیلهٔ‌توپخانه حفظ‌نمودوطرفین‌قوای‌خودرابانیروی سوارنظام پوشانیده‌ابدالیان‌ابتدا حمله‌را آغازکردندوجنك‌نامرتبی‌روی دادو پیاده‌نظام ایران‌براثرهجوم ابدالیان‌دچار هرج‌ومرج‌شدلیکن نادربایك حمله‌سوارد نظام‌اوضاع‌را دگرگون‌ساخت‌وبدست‌خود یکی‌ازفرماندهان‌دشمن‌را ازپای درآوردوپای‌راست‌خودش‌نیز براثربر خوردباسرنیزهٔ دشمن‌سخت مجروح

گردیدودر این‌هنگام شب‌فرارسیدو طرفین بمواضع‌اولیهٔ خود باز گشتند .

## ۴۰ـ جنـك دوم با ابدالیان

روزبعد ابدالیان‌بطرف‌هریرودعقب‌نشستند ونادربتعقیب آنان پرداخت . درنزدیکی‌پل کوسویه نبرددیگری‌روی‌داد . طی‌آن‌شکست‌سختی‌بابدالیان واردآمدبطوریکه‌بوضع‌ملالت‌انگیزی‌بطرف‌هرات عقب‌نشستندو توپخانه و چادرهاو همه‌سازوبرك‌خویش‌را بجای‌گذاشتندوبااینکه آسیب‌زیادی‌بقشون ایران واردآمددراین جنك نیزنادرشخصاً ابرازشجاعت‌وقهرمانی نمود .

## ۴۱ـ جنك سوم در رباط پریان هـرات

نادروقوایش‌بسرعت ازراه«تیرپل» بطرف‌هرات‌روی‌آوردندواللهیارخان که‌سروصورتی‌بقوای‌منهزم‌خود داده‌بودازهرات‌برای‌جلوگیری‌از پیشرفت نادرشتافت ودوارتش‌متخاصم در«رباط‌پریان»،(قصبه‌ای درنزدیکی باختر هرات‌است) مصاف‌دادندوجنك‌ازبامدادتانزدیك ظهربطول‌انجامیدومنجربه فرار ابدالیان گردیده ومتجاوز ازهزارتن کشته دادند .

## ۴۲ـ جنـك چهارم در شکیبان

بعدازاین جنك طوفان‌شدیدکه‌چهل‌وهشت ساعت‌بطول‌انجامید مانع از عملیات‌گردیدو روزسوم‌پیامی ازطرف اللهیارخان دائربه پیشنهاد متارکهٔ جنك بچادرنادر رسیدلیکن‌نادراز پذیرفتن‌آن خودداری‌کردو گفت‌اللهیار خان‌باید شخصابملاقات اوبیاید . اللهیارخان‌عزم‌داشت امرنادر راپذیرفته‌به ملاقاتش‌برود ولی‌مطلع‌شدکه ذوالفقارخان باقوای‌خود بکمك‌اوشتافته‌است مجدداً نبرد را آغاز کرد .

نادرقبل‌از ملحق‌شدن قوای‌ذوالفقارخان‌بسپاه‌اللهیارخان عده‌ای‌ازقوای خودرامأمورسرکوبی ذوالفقارخان‌در «شکیبان» نمود . ذوالفقارخان قوای

نادر را بدام افکندو در این میان اللهیارخان نیز از سمت خاور بحمله پرداخت و نادر عده‌ای را مأمور مواجههٔ باذوالفقارخان کردو خود با باقیماندهٔ قوا بدفاع درمقابل اللهیارخان پرداخت و روز بعد نبرد خونینی روی داد که سرانجام بنفع نادر تمام شد و اللهیارخان باردیگر پیکی نزد نادر فرستاد و لی نادر باز جواب سابق خود را تکرار کرد و گفت باید شخص اللهیارخان او را ملاقات کند . آنگاه چند تن از سران ابدالی منجمله «عبدالغنی علیکوذانی» در هری چشمه بیرون دروازهٔ هرات نزد نادر آمدند و نامه‌ای بدین شرح بوی دادند : «تیره‌های افغانی غلزائی وابدالی هردو از رعایای کشور شاهنشاهی ایران بوده و هستند . غلزائیهای نابکار آغاز خیانت نموده نخست بشهر قندهار و سپس باصفهان چیره شدند ولی تیرهٔ ابدالی بهواخواهی کشور شاهنشاهی باغلزائیها همواره درجنگ و ستیز بوده و میباشند . اینک از سپهسالار توانای ایران درخواست مینمائیم گناهان گذشتهٔ ما را ببخشیده و خیره سران غلزائی را که خیانت و ناسپاسی نموده اند بپاداش رفتار ناهنجارشان برسانند . تیرهٔ ابدالی همیشه حلقهٔ بندگی آن سردار شجاع را در گوش نموده و برای جانفشانی درراه پیشرفت نیروی پیروزایران آماده خواهد بود.» نادر درخواست آنان را بشرط تسلیم توپخانه پذیرفت .

روز بعد سی تن از سران ابدالی با تحف و هدایای بیشمار باردوگاه نادر آمدند و نادر در عوض بآنان خلعت بخشید و خود اللهیارخان را بامخالفت شاه طهماسب بفرمانداری هرات و فراه منصوب کرد . گشایش هرات ببهای جان سه هزار سرباز فداکار ایرانی تمام شد و نادر پس از دو ماه در چهارم ذیحجه ۱۱۴۱ هجری قمری بمشهد بازگشت . اگرچه لشکرکشی نادر کار ابدالیان را یکسره نکرد و مانع از تجدید شورش آنان نگردید ولی از این جهت دارای اهمیت بود که افسانهٔ شکست ناپذیر بودن افغانها را باطل کرد و اثبات نمود که هرگاه ایرانیان درست تعلیم یابند و بامهارت اداره شوند بآسانی از عهدهٔ شکست دادن دشمنان برمی‌آیند و ارتش ایران پس از چندسال غفلت و بی انضباطی بالاخره تبدیل بیک نیروی

جنگی گردید و نه‌تنها بفرماندهان خویش بلکه بخودنیز دوباره اعتماد پیدا نمود .

## ۴۳ـ جنـك با افغانان در بسطام

پس‌ازآنکه‌خطر حملهٔ‌ابدالیهابخراسان‌لااقل‌بطورموقت‌مرتفع گردیدنادر وقوایش توانستندتوجه خودرا معطوف‌باقدام‌عظیمتری‌نمایند . بدین معنی که‌غلیجائی‌های افغان‌راازخاك ایران‌بیرون کرده‌وطهماسب‌میرزارا برمسند سلطنت برقرار سازد .

باتوجه باینکه رفتار تفرعن‌آمیز «اشرف‌افغان» دراصفهان‌نسبت‌بعثمانی موجب‌آن گردید که‌آتش‌جنك‌بین‌او وعثمانی‌مشتعل شودواشرف‌در عین‌حال مدتی باروسیه درجنك‌وستیز بود . لکن‌نبردمهمی‌بین او وروسها روی‌نداد. درجنك اشرف‌باسپاهیان‌ترکیه‌اگرچه قوای‌اودرمقابل ترکهابس ناچیزبود بااینهمه اشرف توانست مدتی‌درمقابل‌ترکیه ایستادگی کند ولی سرانجام ناگزیر گردیدکه قسمتی‌ازاراضی‌ایران‌را بعثمانی‌واگذار نمایدواین مبارزه نشان‌داد که‌اگرچه غلجائیها ازلحاظشایستگی جنگی‌تالی‌ندارند باوجوداین قادربرابری باکشورنیرومندی‌مانند عثمانی که‌دارای ارتش‌مجهز وآزموده میباشدنیستند واشرف بامبارزه‌ایکه‌با پسرعمش «حسین سلطان» داشت نمی‌توانست ازقندهار نیروی کمکی بدست آورد .

جنك‌عثمانی وافغان‌موجب‌آن گردیدکه‌شاه‌سلطان حسین‌وخاندان‌صفوی بیش‌از پیش‌موردبغض‌و کینهٔ‌اشرف‌قرار گیرد . توضیح‌آنکه درسال ۱۱۳۹ هنگامیکه «احمدپاشای‌بغداد» فرماندهی‌قوای‌عثمانیها راداشت برای نبرد بااشرف پیش‌میراند وپیامی باشرف‌فرستادمشعر براینکه‌افغانها قومی وحشی هستندولیاقت سلطنت‌برملت‌متمدنی مانندایرانیان راندارندو او مأموریت دارد که افغانها را مغلوب ساخته وباردیگر شاه‌سلطان حسین را برتخت پادشاهی ایران بنشاند .

درتابستان‌سال ۱۱۴۲ دراصفهان شهرت‌یافت که «حسین‌سلطان» درقندهار مشغول لشکرکشی‌برای‌آغازنبردبااشرف میباشدودرعین حال‌اخبارمتواتر باصفهان‌میرسید حاکی‌ازاینکه‌چون‌نادرو طهماسب‌میرزاابدالیهارا شکست سخت‌داده پیشرفت‌بطرف‌اصفهان راآغازکرده‌اند . ازاین‌اخبار اشرف‌سخت مضطرب گردیده‌وباشتاب هرچه‌تمامتر «سیدال‌افغانی» سردارخودرا باسواره نظام‌افغان‌ازراه جلگهٔ «خاروگرمسار» بسوی‌سمنان‌ودامغان ازپیش فرستاد. وسپس خودباتوپخانه‌ای‌نیرومندوکلیهٔ قواوتجهیزاتی که‌دراختیار داشت بدنبال وی‌بطرف تهران‌وخراسان روی آورد .

نادرکه تازه‌ازهرات‌بمشهدبازگشته‌بود بیدرنك برای‌جنك‌باافغانها آماده گردیدوقبل‌از حرکت‌بمشهد باطهماسب میرزا قراردادی منعقدنمودند که برطبق‌آن طهماسب‌میرزا متعهدگردید درازای‌خدمات برجستهٔ‌نادر ایالات خراسان‌و مازندران‌و گرگان‌و کرمان‌راپس ازتصرف‌اصفهان‌واخراج‌افغانها از ایران باو واگذار نماید .

در۱۸ صفر ۱۱۴۲ نادر وطهماسب‌میرزامشهد راترك گفتندوباسی هزار سوارنظام‌وپیاده‌ازطریق نیشابوروسبزواربطرف‌سمنان که‌درمحاصرهٔ اشرف بودروی‌آوردند . اشرف‌نیزقسمتی‌ازقوای‌خودرا مأموراداهٔ محاصرهٔ‌سمنان نمودوخودبرای‌جنك‌بانادربسوی خاوروداامغان شتافت . جلوداران افغان‌به فرماندهی «سیدال‌افغان‌ومحمدخان» کوشیدندکه توپخانهٔ نادررا در «بسطام» تصرف‌کنند . لکن‌تلاش‌آنها بجائی‌نرسیدومحمدخان ناگزیربطرف «مهمان دوست» واقع درشمال‌خاوری دامغان عقب‌نشینی‌کرده ودرآنجا باشرف و قوای او ملحق گردید .

## ۴۴ـ جنك بزرك با افغانان در مهماندوست

نادربه پیشرفت‌خود ادامه‌داده‌تا «مؤمن‌آباد» وبعدازآن درنزدیکی رود کوچك «مهماندوست» که‌درمشرق‌آنست بامدادشنبه ششم‌ربیع‌الاول ۱۱۴۲

نبردبین قوای نادر درسه‌ستون بفرماندهی «گرجی‌خان و حاجی‌خان بیك و سردارعلیخان ابدالی» باافغانها آغاز گردیدونادر کلیهٔ قوای خودرا تبدیل به یك واحد بزرك کرد و پوشش آنها رابوسیله تیراندازان وتوپخانهٔ خودتأمین نمودودستورمؤکدی صادر کرد . مبنی براینکه قبل ازفرمان صریح وی کمترین حرکت یا شلیك نکنندو افغانها که بنابتاکتیك معمول خویش تقسیم بسه لشکرشده بودندباسرعت هرچه تمامترنخست بمرکز وسپس بجناحهای قوای ایران حمله بردند . نادرقبل از آنکه فرمان آتش صادر کند صبر کردتاافغانها درتیررس نیروی ایران قرارگیرندواگرچه عده‌ای ازافغانهاازپای درآمدندباوجوداین بقیه بحمله ادامه دادند . لکن بانهایت تعجب وشگفتی مشاهده کردند که ایرانیان نه تنها سخت دفاع نمودندبلکه حمله شدیدی آغاز کردندودرعین حال توپخانهٔ نادرزنبورك (نوعی از توپهای کوچك است) های افغانهارانابود کرد و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساخت ودر «درهٔ تجر» کشتگان بسیاری روی هم توده شدو چون پرچمداراشرف براثراصابت یك گلوله توپ از پای درآمد افغانهافرار را برقرار ترجیح دادندو آنچه مهمات داشتند گذاشتند ورفتند . ایرانیان قصدداشتندد شمن را تعقیب نمایندلکن چون نادرمیدانست نتیجهٔ کافی بدست نمیآید آنانرا ازاین قصد بازداشت .

دربارهٔ عدهٔ قوای طرفین وتلفات آنان اوتر Otter میگوید : نیروی افغانها پنجاه هزارتن وهانوی Hanvay سپاهیان ایران را بیست وپنجهزارتن تخمین میزندو کوکل Cockell تلفات افغانهارادوازده هزارتن وتلفات ایرانیان را درحدود چهارهزارتن ذکر میکند .

## ۴۵ـ جنك دوم با اشرف افغان در درهٔ خار

نادرو طهماسب میرزاچند روزپس ازپایان نبردبااشرف راه دامغان را پیش گرفته ودرهمان موقع پیکی به قسطنطنیه فرستادندتااستردادایالاتیکه عثمانیها تصرف کرده بودندخواستار گردد لکن این فرستاده درتبریز زندگی رابدرود

گفت . بالاخره قوای ایران از دامغان پیشرفت خود را بطرف باختر و تهران ادامه دادند . در «آهوان» وعرض راه نادر حقایق تلخی را بطهماسب میرزا یادآور شد که مدتی بین شاهزاده و او تولید کدورت کرد . قوای نادری بسمنان رسید و در این اثنا اشرف بطرف «ورامین» عقب نشینی نمود و از تهران نیروی کمکی به سرکردگی «اسلام خان افغانی» حاکم تهران خواست وسپس در «درهٔ خار» در گردنهٔ باریکی برای ایرانیان دامی گسترد . نادر چون از جلودارانش قصد دشمن را دریافت دستور داد قوای نیرومندی مأمور حمله از جناحین بشوند و خود نیز مستقیماً با پنج هزار تفنگچی «خزیمه» بعقب سپاهیان دشمن که عدهٔ آنان بهجده هزار رسیده بود بیورش پرداخت این تاکتیك نتیجهٔ بسیار مطلوبی بخشید و بار دیگر افغانها در بیست ویکم ربیع الاول ۱۱۴۲ شکست خوردند ومقدار زیادی ساز و برگ و چندین توپ بجای گذاشته بطرف ورامین که مقر اشرف بود فرار نمودند ودر اینجا اشرف وقوایش با صفهان گریختند .

## ۴۶ـ جنگ سوم با اشرف افغان در مورچه خورت

نادر قبل از آنکه پیشرفت خود را ادامه دهد طهماسب میرزا را متقاعد کرد بتهران که از طرف افغانها تخلیه شده بود برود و مشغول تمشیت امور آنجا گردد هنگامیکه اشرف پس از شکستهای متوالی با صفهان رسید در حدود سه هزار تن از علما و رجال معروف شهر را بهلاکت رسانید وقوای خود را مأمور چپاول و سوزانیدن بازار نمود و درضمن از بیم آنکه مبادا کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی بطرف نادر گرایند همهٔ آنها را بزندان افکند و آنان مدت هفده روز در حبس بودند تا بدستیاری نگهبانان وسائل فرار خود را فراهم نمودند .

احمد پاشای بغداد بر اثر استمداد اشرف غلجائی برای وی عده‌ای نیرو وچند سردار و توپ فرستاد . آنگاه اشرف با قوای مجهز بطرف شمال باختری اصفهان روی نمود ودر قصبهٔ «مورچه خورت» اردو زد .

نادر پس از آنکه خود را از قید طهماسب میرزا رها نمود . از طریق «نطنز» به

طرف اصفهان، عزیمت کرد و هنگام ورود اشرف بمورچه خورت نادر تا این قصبه بیش از ۱۲ کیلومتر فاصله نداشت . ابتدا فوجی از اکراد قراچورلو را مأمور حمله بمقدمهٔ نیروی افغان نموده و برای اینکه اشرف را تحریك بخروج از موضع و محل خود نماید چنین وانمود کرد که قصد حملهٔ بافغانها را ندارد بلکه میخواهد وارد اصفهان شود تا شاید قوای افغان از پشت کوه که فاصله‌ای نبود بجلو بیایند. این نیرنك اثر خود را بخشید و اشرف بقصد غافلگیر کردن نادر آغاز حمله نمود و به تقلید تاکتیك نادر در جنك مهمان دوست قوای خود را تبدیل بیك واحد نمود و توپخانه را در جناحین قرارداد . اما ایرانیان ناگهان از چندین طرف بقوای افغان حمله برده و در نخستین یورش چندین توپ افغانها را بتصرف درآوردند سپس جنگهای تن بتن خونینی بین طرفین روی داد لکن با وجود حملات شدید افغانها سرانجام قوای ایران در یکروز تمام پیروزی درخشانی یافتند و بقیهٔ توپ های افغانها را تصرف و جمع کثیری نیز اسیر بدست آوردند که عده‌ای از آنها عثمانیها بودند . نادر با آنان منتهای خوشرفتاری را نمود و اندکی بعد آنها را آزاد ساخت . اشرف باشتاب خود را باصفهان رسانیده و آمادهٔ فرار از آنجا شد و برای حمل زنان و کودکان و جواهرات هرچه اسب و الاغ در شهر بود بیگاری گرفت و سه روز بعد بطرف شیراز عزیمت نمود و قبل از عزیمت از اصفهان شاه سلطان حسین را بدیار عدم فرستاد .

## ۴۷ـ تصرف اصفهان و جنك چهارم با اشرف افغان در زرقان

نادر بمحض ورود باصفهان در بیست و دوم ربیع الثانی ۱۱۴۲ هجری قمری بقول سرجان ملکم در ابتدا شهر را از وجود افغانان پاك کرد و حکم داد عمارتی که بر سر قبر محمود افغان ساخته بودند خراب و در آنجا مزبله ساختند . سپس پیروزی خود را بطهماسب میرزا اطلاع داد و او را دعوت باصفهان نمود . طهماسب میرزا از تهران پس از هفت سال و ده ماه و نیم پیدرنك در هشتم جمادی‌الاول ۱۱۴۲ باصفهان آمد و مشاهده کرد که کاخ عظیم پدرش خراب و ویران

شده‌واز حرم‌سلطنتی‌تنهازنی که‌دیدشادیکنان دربغلش گرفت‌وبانهایت‌تعجب دریافت که‌این پیره‌زن‌مادراوست که‌درتساط‌افغانهابخدمتکاری مشغول‌شده وبدینوسیله‌خود راازمرگ‌نجات‌داده است .

اصفهان‌تبدیل‌بتل‌خاکی‌شده‌وآسیب‌فراوان‌دیده‌بود . قسمت‌اعظم‌ساکنینش براثرقتل‌وکشتارهای فجیع‌افغانهاوقحطی نیست‌ونابودشده‌بودند . هنگامی که‌طهماسب‌میرزاواردااصفهان گردید نادربوی‌اطلاع‌داد که عزم‌دارد بمحض انجام‌مراسم تاجگذاری باقوای‌خود بخراسان برود . بدیهی است که‌او در حقیقت‌چنین‌قصدی نداشت‌بلکه‌میخواست‌بیش‌از پیش‌برقدرواهمیت خود در نزدطهماسب‌میرزا بیفزایدو اومیدانست‌باوجوداینکه‌شاه هم‌ازوی مرعوب بودوهم نسبت‌باو خصومت میورزید تاموقعی که روسهاو عثمانیها پس‌از غلجائیان ازایران‌اخراج نگردندنمیتواند ازنادر چشم بپوشد .

طهماسب‌میرزاهمانطورکه‌نادر پیش‌بینی کرده‌بود بااصراروابرام هرچه تمامترازاوتقاضا کردکه‌ازقصد خویش‌منصرف گرددوحتی درحضور کلیهٔ سران وسرداران‌ارتش‌رسماً ازنادر خواست که‌اصفهان‌راترک‌نکندونادر نیز پس‌از امتناع‌زیادبالاخره‌چنین‌وانمود کردکه‌تغییرعقیده‌داده‌ودر اصفهان خواهد ماند .

نجات‌اصفهان‌واستقرار طهماسب‌میرزابرمسندسلطنت‌اجدادیش ازحوادث بسیارجالب توجه‌بوداگرچه‌هنوز غاصبین‌حقوق ایران‌ومتجاوزین‌کاملا از خاک‌میهن‌رانده‌نشده‌بودندبااین‌همه حوادث گذشته‌ازاینکه حس‌غرور ملی ایرانیان‌را تهییج کرد دارای‌این‌ارزش‌بزرگ‌روانشناسی‌بودکه ایرانیان را دراعتماد بنفس کمک گرانبهائی نمودونبایدفراموش کردکه همهٔ‌این‌موفقیت هابنام ،نادر، وبوسیلهٔ نادرتمام میشدو بدین جهت روزبروز بر وجهه و شهرت وی‌افزوده میگردید .

نادر تعقیب‌اشرف‌رابدوعلت بتعویق‌انداخت . نخست‌برای‌اینکه میخواست از پیروزیهای نظامی‌خویش ونجات‌پایتخت حداکثراستفادهٔ روانشناسی

رابنمایدو وضع خویش را بیش از پیش ثابت و مستحکم کند . دوم اینکه قبل از آغاز پیشرفت بطرف جنوب در بحبوحهٔ زمستان وسائل رفع خستگی و سازو برك سربازان را کاملا مهیا وفراهم سازد .

درهمین اثنا چون افغانهای مقیم کرمان ازشکستهای فاحش اشرف آگاه شدند شهر را خراب کرده و فرار نمودند .

دراوایل دیماه نادر باوجود شدت سرما بعداز چهل روز در سوم جمادی الثانی ۱۱۴۲ از اصفهان بسوی شیراز عزیمت نمود واز راه «ابرقو ومشهد مادر سلیمان وآباده و پازارکاد» خویشتن را به «زرقان»، (زرکان) واقع در ۳۲ کیلومتری شمال شرقی شیراز رسانیده ودر آنجا اشرف با بیست هزار تن سپاهی آزموده برای جنك آماده بودند. نبرد خونینی در گرفت وطی آن اشرف کاردانی وشهامت فوق‌العاده‌ای از خود ظاهر ساخت و «سیدال» فرماندهی سواره نظام افغان را عهده‌دار بود . لکن سرانجام تدبیر فرماندهی نادر وایمان سربازان ایرانی کار خود را کرد ونادر بر افغانان پیروز آمدو اشرف باقوای منهزم خویش بحال هرج ومرج به شیراز فرار کرد ودراین جنك بیش از پنجهزار افغانی کشته یا اسیر ویا زخمی شدند .

## ۴۸ـ تسلیم و فرار اشرف از شیراز

اشرف سه نفر «میان صدیق وملا زعفران وسیدال» از رجال افغانی را باردوگاه نادر فرستاد ودرخواست متارکهٔ جنك نمود نادر پاسخ داد بشرطی قبول میکند که اشرف بیدرنك بازماندگان خانوادهٔ شاه سلطان حسین با اسرای ایرانی را که هنوز گرفتار واسیر او بودند آزاد کند اشرف همه اسیران را نزد نادر فرستاد لیکن خودش از تسلیم خودداری نموده وبتحریك سیدال وعده‌ای از سرداران افاغنه با قوائی که برایش باقیمانده بود بامید فرار بقندهار شیراز را ترك کرد .

## ۴۹ـ جنك با افغانان در پل فسا

نادر بمحض اینکه از حیلهٔ اشرف آگاه شده و حاضر بتسلیم نگردید بتعقیب

او پرداخت و جلودارانش که پانصدتن سرباز افشار کردبودند در «پل فسا» واقع در ۱۸ کیلومتری شیراز به عقبداران افغانها که عدهٔ آن‌ها بیش از پنجهزار نفر بود برخورد نموده و رزمی درگرفت که عده‌ای از افغانها دستگیر و جمعی دیگر در رودخانه غرق گردیده و «پیرمحمدخان» مشهور به مباچیو که پیر و مرشد محمود و اشرف بوده در این جنگ کشته شد و عده‌ای از سرداران افغانی را نابینا نمودند. اشرف از سپهسالار ایران درخواست صلح نمود ولی نادر گفت خود اشرف باید نزد من آمده و تسلیم شود.

## ۵۰ـ آخرین جنگ و شکست قطعی افغانان

اشرف و سیدال بطرف «لار» و بعد به «بلوچستان» فرار نمودند و نادر در شیراز بهمه جا فرمانداد که تمام دروازه‌های شهرهای ایران بروی افغانان بسته شود. برخی از غلجائیان مغلوب منجمله برادر اشرف که از قوای او خارج شده بودند به «بندرلنگه» فرار کرده و برادر اشرف که جواهرات زیادی همراه داشت کوشید که اعراب آن نواحی را با افاغنه همراه کند. لکن نادر بکارکنان کمپانی هند خاوری در بنادر خلیج فارس دستور داد که با کشتیهای خود از فرار افغانان ممانعت نمایند. از طرف دیگر بکلیهٔ شیوخ عرب در بنادر اخطار کرد که هرگاه با افغانها در فرار آنها کمك کنند خود و خانواده‌شان باسارت و غلامی دچار خواهند شد.

در عین حال برادر اشرف و همراهانش نزد «شیخ احمدمدنی» یکی از شیوخ آشوب‌طلب عرب رسید و شیخ در اول از مساعدت با او خودداری نمود ولی به واسطهٔ سنی بودن افغانان حاضر شد یك کشتی باختیار او بگذارد و افغانها با این کشتی خود را به «رأس الخیمه» واقع در ساحل عربستان رسانیدند. لکن اعراب عمان قسمت اعظم آنان را بهلاکت رسانیده و بقیه را بغلامی در آوردند.

اشرف با دو هزار تن از همراهان و عده‌ای از زنان افغان در اواخر زمستان

ازلار خارج وبطرف شرق رهسپار شدند واندکی بعد بمنطقهٔ «سیرجان» رسیدند ولی بتدریج ازعدهٔ افغانان فراری براثر گرسنگی وخستگی کاسته شد واشرف باسه تن از آخرین همراهانش بقولی درحوالی مرز سیستان بدست «ابراهیمخان» پسر «عبدالله‌خان بروهی بلوچ» ، (یکی ازسران بزرگ عشایر بلوچستان) در بیابانهای نزدیک زردکوه دربلوچستان شرقی بقتل رسید وبقول سرجان ملکم سراو رابایک قطعه الماس بزرگ که بربازوی اوبسته بود برای نادر فرستاد و بقول میرزا مهدیخان منشی و «مارتین فرنج» نمایندهٔ کمپانی هند شرقی وباستناد حکایت «محمدخان» رئیس تشریفات سابق اشرف که تامرگ اشرف همراه وی بود اشرف درحال فرار بقندهار در حوالی آن ناحیه بادسته‌ای ازقوای «سلطان‌حسین قندهار» مواجه شده وآنان اشرف وعده‌ای ازهمراهان اورا بهلاکت رسانیدند. لکن محمدخان نتوانست از کرانهٔ بلوچستان فرار کند وازراه «مسقط» خودرا به بصره برساند بنابراین سرانجام اشرف بقتل رسید وباشکست قطعی اشرف وانهدام ارتش افغان مهمترین قدم وخدمت بزرگ نادر بانهایت موفقیت پایان یافت وازاین پس نادر اهتمام خودرا مصروف تسویهٔ حساب باعثمانی نمود .

سرجان ملکم مینویسد : شیخ محمدعلی حزین که ناظر وقایع بود میگوید چندسال بعدازاین وقایع که بهندوستان سفر میکردم برادرزادهٔ اشرف ویکی ازامرای افغان را که «خدادادخان» نام داشت ودرزمان اشرف حاکم لار بود در مسقط دیدم که بسقائی تحصیل معاش مینمودند ویکی دیگراز امرا که «ستارخان» نام داشت درهمانجا گل کشی میکرد . قتل و اسارت که برایرانیان ازطرف افاغنه درعرض هفت سال حکومت آنان واردآمد قریب چهار کرور تلفات بود بهترین شهرها ونیکوترین عمارات بدست آنان باخاک یکسان گردید.

## ۵۱ـ جنگ در مشهد و نقشه هرات با افغانها

هنگامیکه نادردرشمال باختر ایران با عثمانیان دست وپنجه نرم میکرد براثر دریافت خبرازرضاقلی میرزا که درمشهد بوددائربراینکه : افغانان قصدحملهٔ

بمشهدرا دارندنادر عازم خراسان‌شد . توضیح‌اینکه «سلطان‌حسین غلجائی قندهاری» محرك‌شورشیان افغان که‌یقین داشت‌بالاخره‌مورد حملهٔ‌نادر قرار خواهد گرفت‌عمالی چندبهرات‌فرستادتاآتش طغیانرادر آنجادامن‌بزنند و توجه‌نادر را بهرات‌معطوف‌سازند . ابدالیان‌هرات که‌ازنادرچندان خشنود نبودندبذوالفقارخان‌پیوسته‌واو برقیب‌قدیمی‌خوداللهیارخان‌تاخت آورده‌و باهشت هزار تن عده درسوم شوال ۱۱۴۳ ویرا ازهرات بیرون کردند .

اللهیارخان حاکم‌هرات‌وفراه که‌نسبت‌بنادروفاداربود قصدعزیمت بمشهد که تحت‌حکومت‌ابراهیم‌خان برادرنادربود نموده‌وبمحض اینکه‌از پیشرفت ذوالفقارخان‌بطرف‌مشهدآگاه گردیدبکمك‌ابراهیم‌خان بمشهد شتافت وسه روزقبل از اینکه‌رقیبش‌در۱۳ محرم۱۱۴۴ هجری قمری‌در خواجه‌ربیع اردوبزندومشهدرا محاصره‌نمایداوخود رابمشهدرسانیدواز طرفی «مودود قلی‌خان» جغتائی حاکم‌سرخس نیزبرای کمك‌بابراهیم‌خان بمشهد آمد .

بااینکه نادر ببرادرش‌دستورداده‌بود که‌بااین وضع‌مبادرت‌بحمله ننماید، معهذا ابراهیم‌خان تحت‌تأثیر سربازان‌و افسران‌خود قرار گرفته‌وپس از چندروزاز شهرخارج‌شده بحمله پرداخت‌وشکست سختی‌خورده‌وبا تلفاتی زیاددر محل‌کوه‌سنگی وصحرای«علمدشت» ، (الندشت) زرگران‌بمشهدباز گشت . رضاقلی‌میرزا اخبارشکست‌رابپدرش گزارش‌دادونادر دستورفوری دادکه‌در حصارمشهد استوارباشندوخود قریباً خواهد آمد .

نادرقبل ازترك آذربایجان‌دستورداد درحدود پنجاه‌هزارتاشصت هزار خانوارازآذربایجان وعراق‌عجم‌بخراسان‌انتقال‌داده‌شوندومتجاوز ازدوازده هزار خانوارازاین‌مهاجرین‌از طایفهٔ‌افشار بودندکه‌دوهزار خانوارآنان از عشیرهٔ‌کرگرلو (قرقلووقرخلو) بودندکه‌بنواحی‌پیرامون‌کبکان‌ومیاب‌اعزام گردیده‌وسایر خانوارهای افشاردرنواحی‌کلات‌رحل اقامت‌افکندند وشش هزارنفر جوانان آذربایجانی را در ارتش‌خود آورد .

نادراز تبریز بسرعت بطرف مشهد میآمد لکن در «قزل اوزن» پیام جدیدی از رضاقلی میرزا بوی رسید باینکه ابدالیان پس از توقف سی و یك روز در حوالی مشهد بعلت شورش غلزائیها بسوی هرات باز گشتند . نادر چون حرکت بمشهد را فوری ندانست از راه بسطام بطرف مازندران و استراباد روی آورد و از رود «اترك» عبور نموده سعی کرد که عده‌ای از شورشیان بموت را دستگیر و تنبیه کند لکن موفق نگردید و باسترابادو از آنجا بمشهد آمد . در این میان «اللهیارخان» عریضه‌ای بنادر مبنی بر تقاضای عفو ابراهیم خان برادرش که نافرمانی کرده بود نگاشته و نادر در جواب فرمانی بمضمون زیر برای وی فرستاد :

«آنکه اللهیارخان بداند . شرحی که در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده چون مشارالیه از بیطالعی خود شرمنده و از وقوع امر شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است من بعد بزبان قلم او را نیازاریم و بشرمساری و خجلت زدگی خودش که ارباب غیرت و حمیت را از این بدتر عذاب نیست واگذاریم . بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد ماند که طالبان نام نیك را در معارك جنك کشش و کوشش بقدر امکان در کار است . اما بعد از آنکه چهرهٔ شاهد فتح از پس پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور نکند موجب ملالت آنطایفه که با قبض و بسط جهان معنی کاری از تقدیرات الهی اختیاری ندارند و نخواهد بود زیرا که بمضمون صدق مقرون وما النصر الا من عندالله گشایش ابواب فتح و ظفر منوط «بسته» بمقالید «کلیدها» و بتأییدات حضرت داور است نه بزور بازوی سرپنجهٔ سعی بشر باوصف این معنی کسانیکه فی الجمله از غیرت بهره‌ورند بنیزه وسنان أعدا سینه‌سپری سازند اما بطعن پردازی نیزهٔ خطی میان امثال و اقران تن نمیدهند و بتیغ تیز دشمن سرکشان گردن تسلیم مینهند و بچوبکاری عصای خامهٔ پدر و برادر راضی نمیگردند . حرف تند را کشنده‌تر از سیف قاتل و روی ترش را تلختر از زهر هلاهل میدانند بمفاد اینکه: در دوزخم بیفکن و نام گنه مبر ـ کاتش بگرمی عرق انفعال نیست . از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجهٔ خجالت گرفتار قید ملالت بودند . ممات را بر حیات راجح میشمارند . چنانکه اظهر من الشمس

است که سپه‌زرین لوای مهر بعد از اینکه از معرکهٔ سپهر با تیغ کشیده‌رو بهزیمت میگذارد و از رنك زردی بزمین فرومیرود و هروقت که رایات جهانگشای از مرکز نقطهٔ نصف‌النهار منحرف میسازد و از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می‌بیند . هرچند که بنابر معانی مذکوره ملالت بر مشارالیه وارد نمیآید که چرا از دشمن شکست یافته نمیتوان گفت که چرا شمع آسا اینهمه سر زنش برخود رواساخته از تیغ تیز روی تافته ولیکن سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از اینجانب درباب جنك روبرو ممنوع و از اوج سماء خاطر الهام مآثر خطاب (یا ابراهیم اعرض هذا) اورا مسموع شده بود باز بر خلاف مأهول و فرمان معمول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته بایستی برهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پویدو یاراه رضای خاطر ما بروفق ارشاد جوید . بدینصورت که سالك منهج احدالامرین و تابع مدلول آیهٔ کریمهٔ (وهدیناه النجدین) نگشته طعن و توبیخ راسزاوار وشایستهٔ رنجش و آزار میباشد .

حال چون آن عالیجاه درمقام شفاعت والتماس درآمده بود حسب المسئول آن عالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و ممنوع فرمودیم و بهمان توبیخات سابقه مورد انتباه ساختیم العلم لله رب العالمین)

«نادر» دراواخر ماه ربیع الثانی ۱۱۴۳ بمشهد وارد و در عمارت خود واقع در چهارباغ مستقر شد و اللهیارخان را مرخص ساخت و دستور داد قشون استراباد و اکراد خبوشان و ترکمان راه هرات پیش گیرند . درضمن شکار در ابیورد و کلات ابراهیمخان را مأمور ترکمانان نمود و آنان را گوشمالی داد . هنگامیکه ذوالفقارخان ابدالی از ورود نادر بمشهد آگاه شد و دانست که بزودی مجبور به جنك میشود از سلطانحسین غلجائی قندهاری استمداد نمود و سلطانحسین شخصاً بملاقات او رفت لکن سازش حاصل نشد و ناچار گردید با نادر مذاکرهٔ صلح نماید وبوسیلهٔ «ملازعفران» دوتن ازشاهزاده خانمهای صفوی را بازنان بیوه و فرزندان محمود و چندتن دیگراز افغانان مبادله کرد ولی سلطان حسین اختلافات خود را باذوالفقارخان کنار گذاشته و بفرماندهی یکی از سران

معروف‌غلجائی بنام «محمدسیدال‌خان» نیروئی‌درحدودسه‌هزار نفرسرباز به کمك‌او فرستاد. نادربرای اینکه کمك‌سلطان‌حسین بذوالفقارخان نرسد به «عبدالله‌خان» حاکم بلوچستان‌دستور داد که‌ازجنوب‌بقندهار حمله‌برد ولی عبدالله خان‌نتوانست‌این دستوررااجرا نمایدزیرادر اینموقع بارئیس ایل «کلهرسندمیان‌نورمحمدخدایارخان» مشغول‌نبردبود ودر زد وخورد بااو در «گنداوه» عبدالله‌خان‌بهلاکت‌رسید.

پس‌ازپایان عیدنوروز نادر ازمشهددرپانزدهم ماه‌رمضان ۱۱۴۳ که‌یازده روزازعیدنوروز گذشته بودازراه‌تربت‌شیخ‌جام به «نقره» که‌قصبهٔ ۱۸ کیلومتری‌هرات‌است واردشدو چندروز بعدابدالیان‌از شهرهرات خارج شده‌و نبردی درگرفت وشب‌هنگام محمدسیدالخان فرمانده‌غلجائی بقوای ایران شبیخون‌زدوچندساعت نادررابا‌هشتهزار تن‌سربازدربرجی محصورساخت و اگرایرانیان بموقع‌نرسیده‌وافغانان‌را عقب‌نزده‌بودندهلاکت یا دستگیرشدن نادر قطعی بود.

## ۵۲ـ شکست ذوالفقار خان

روز بعدنادر بافغانان‌که محلی‌رابنام «تخت‌سفر» واقع‌در دامنهٔ‌تپهٔ کوه ملاخواجه‌درشمال‌غربی‌هرات دردست‌داشتند حمله‌بردولی نتیجه‌نگرفت. باوجوداین‌چندروزبعد ذوالفقارخان‌رادرخارج شهرهرات‌غافلگیر کرده‌و بروی‌شکست سختی‌دادو درهمین موقع اللهیارخان هم‌باقوای مهمی بنادر پیوست.

## ۵۳ـ شکست افغانان و تصرف پل مالان

چندروز بعدنادر تصمیم‌گرفت که‌ازهرطرف هرات‌را محاصره‌کندوپس ازآنکه‌نیروی‌کثیری رادرقصبهٔ «نقره» باقی‌گذاشت بساحل جنوب‌هریرود آمده بطرف «پل‌مالان» در جنوب هرات‌پیش راندو افغانان کوشیدندکه از

پیشرفت وی جلوگیری کنندلکن‌نادر آنان‌را عقب‌زد وتلفات سنگینی بر افغانان واردساخت و روز بعد پل را متصرف شد .

## ٥٤ـ محاصرهٔ هرات

موقعیکه نادردرمالان اقامت‌داشت‌توپچیان‌ابدالی که‌چادرمجلل وی‌را تشخیص‌دادندبطرف‌آن‌شلیك کردندویك گلوله‌سقف‌چادرراسوارخ کرده‌و درنزدیکی نادر بزمین‌خورد ولی‌خوشبختانه باوآسیبی نرسید . درآنحال سپاهیان‌نادرمشغول تکمیل‌محاصرهٔ هرات‌بودندوسیدالخان مجدداً باعده‌ای ازقوای‌ابدالی وغلجائی ازشهرخارج‌شدند . لکن پس‌ازدادن تلفات زیاد و سنگین‌بعقب‌رانده شده‌ودر نتیجه‌حلقهٔ‌محاصره‌در پیرامون‌شهرپیش‌از پیش تنگتر گردید .

## ٥٥ـ شکست مجدد ذوالفقارخان و افراد سیدال خان

یکدسته‌ازقوای ایران بمیمنهٔ‌حملهٔ‌موفقیت‌آمیزی‌بردولی قوای‌عظیمتری که‌بطرف‌فراه‌حمله‌نمود مواجه‌باشکست‌بزرگتری‌شدبالاخره روز۱۷ محرم ۱۱٤٤ ذوالفقارخان‌بانیروی کثیری‌ازهرات خارج‌واز هریرودعبور کرده و نادر بیدرنك‌مبادرت‌بیك‌حملهٔ‌جبهه‌ای‌برافغانان‌نمودوآنان‌راشکست فاحشی دادونزدیك بود که‌ذوالفقار خان‌دررودخانه‌غرق بشودوسیدالخان که‌از این شکست‌ها وتلفات سنگین‌وارد برافغانان مأیوس‌شده بود شب‌هنگام از هرات بفراه گریخت .

## ٥٦ـ جنك بزرك باافغانان و سرکشی اللهیارخان‌وشکست‌قطعی آنان

پیروزی‌درخشان نادروشکست جبران‌ناپذیر سیدالخان‌ابدالیان رابرآن داشت که‌توسط‌اللهیارخان‌پیشنهادصلح کنندونادرنیزبنابروش‌معمول‌خویش پذیرفت . بااینهمه‌ابدالیان‌عهدوپیمان‌خودرا شکستندونادر سخت‌خشمگین گردیدودستورتجدیدعملیات جنگی‌راصادرنمود . ابدالیان‌مجدداً تقاضای

عفو وبخشش نمودند و پیشنهاد کردند که حکومت هرات باللهیارخان واگذار شود . نادر باردیگر تقاضای آنان را پذیرفت .

ذوالفقار خان که بابرادر کوچکش «احمد» بفراه تبعید شده بود بقوای سیدالخان پیوست وبراثر وصول اینخبر باللهیارخان دائر بنزدیك شدن چهل هزارسرباز غلجائی نامبرده خیره سری پیش گرفت وسوگندوفاداری بنادر را شکسته بقوای ایران حملهٔ شدیدی نمود. درکورزان نزدیکی هرات جنك ممتد سختی واقع شد وباقحطی شدیدی که در قوای اللهیارخان روی دادفرارنمودند نادرنیز اعضای خانوادهٔ ویرا بگروگان گرفت وبازدراوایل زمستان ابدالیان پیشنهاد های جدیدی بوسیلهٔ «شیخ الاسلام سعادت» نام برای صلح کردندولی به زودی مجدداً عهدخودرا شکستندونادر باشدت بیشتری عملیات محاصره را تجدید کرد وباچنان سرعتی حملات رامخصوصاً در «کبوترخان وقلعهٔ اوبه» ادامه داد که در روزاول ماه رمضان ۱۱۴۵ اللهیارخان ناچاربتسلیم گردید و بالاخره ایرانیان باشغال قطعی هرات وتصرف آن نائل شدند .

نادر اللهیارخان ابدالی وهمدستانش رابمحل دوردست «ملتان» وهندوستان تبعید کرد وشصت هزارتن ازابدالیان رابنواحی مشهدونیشابورو دامغان منتقل ساخت وشصت هزار خانواده ازایل افشار رابااین مناطق گسیل داشت . محاصرهٔ هرات ده ماه بطول انجامید .

## ۵۷ـ تصرف فراه

درهنگامیکه هرات درمحاصره بودابراهیم خان نیزدرفراه افغانان راشکست داده وآنجارامتصرف شدوروزنهم رمضان نادراز هرات بطرف فراه رهسپار گردیدکه ناگهان خبریافت عثمانیها در «کوریجان» برشاه طهماسب شکست سختی واردساخته اندوشاه طهماسب نیزباآنان قراردادصلح امضاء کرده است. ولی نادر همچنان جنك باافغانان راتعقیب میکرد تابفراه رسیدواز طرفی «اماموردی حاکم کرمان» بدونوکه نه کیلومتری فراه است واردشده وپس از

جنگی با «علیمردان» برادر ذوالفقارخان عده‌ای از ایرانیان کشته شدند. بلافاصله درجنك دیگری قشون افغان شکست خورده و سیدال‌خان متواری گردید و نادر حکومت هرات را باللهیارخان که باز تسلیم شده بود تفویض کرد.

## ۵۸ـ عزیمت قوای نادر بقندهار و نبرد باغلجائیان و تصرف کوشك

ازهمان موقعیکه نادر غلیجائیان را ازمرکز و جنوب ایران رانده ،همواره یکی ازهدفهایش آن بود که ایالت قندهار را ازوجود افاغنه پاك کند و خطر هر گونه حمله را از آن منطقه بطرف ایران مرتفع سازد. لکن حوادث پی در پی اجرای نقشهٔ نادر را بتعویق انداخت زیرا نخست در سال ۱۱۴۳ جنك باعثمانیان و بعد باابدالیان وباز باعثمانیان وامثال آن پیش آمد.

هرگاه درسال ۱۱۴۵ لشکرکشی ملالتبار طهماسب میرزا نیروی اورا به طرف غرب جلب نکرده بود نادر بطور قطع بجانب قندهار روی میآورد. پس از آن نیز از پائیز سال ۱۱۴۹ مرتباً مشغول جنك باعثمانیان وشورش «محمدخان بلوچ» ولشکرکشی لگزیها و جنك عثمانی و تاجگذاری دشت مغان وسپس جنك باعثمانی بود. پس ازامضاء قرارمتارکهٔ جنك باعثمانی وشروع جنك بین آن کشور و روسیه خطر حمله از سمت غرب وشمال غرب بکلی مرتفع گردیده بود. گذشته ازاین لگزیها نیز چنانکه باید گوشمالی شده و بختیاریها هم تسلیم شده و ازطرفی در اوائل بهار نیز رضاقلی میرزا مأمور گوشمال دادن فرماندار بلخ و تأمین آرامش شمال خاوری خراسان گردید و نادر درهمان موقعی که مشغول جنك با بختیاری‌ها بود بحاکم اصفهان دستور فرستاد که مبلغ هیجده هزار تومان برای لشکرکشی بقندهار جمع آوری کند و درهمان هنگام مأمورین شاه درشهر های مختلف مشغول بسیج نیرو وجمع آوری خواروبار ومهمات بودند.

نادر تصمیم گرفت ازراه کرمان وسیستان بطرف قندهار لشکرکشی نمایدو ازآنجائیکه قسمت اعظم مسیروی بیابان بود دستور داد که قبلا مقداری خوار و بار بمنزلگاههای مختلف فرستاده شود و برای حمل ونقل بنهٔ دولتی چهار پایان

بیشمار منجمله وسائل حمل و نقل کمپانی هندشرقی بپیکار گرفته شد . نادر قبل از ترك اصفهان افسران خود را برطبق درجه و مقام پاداش بخشید و بهریك مبلغ دوازده تومان برای خرج راه پرداخت و پس از پنج هفته توقف در پایتخت در تاریخ هفدهم رجب ۱۱۴۹ باهشتاد هزار تن سپاهی که اکثر سوار نظام بودند از راه ابرقو و کرمان بطرف قندهار پیش راند و عدهٔ کثیری از شاهزادگان گرجی و بختیاری را نیز در ظاهر بعنوان داوطلب و در باطن بعنوان گروگان همراه خود برد .

در این اثنا «پیرمحمد» بیگلربیك هرات بفرماندهی چندهزار سپاهی بطرف مکران بلوچستان روی آورد تانخست «محبت خان والیاس خان» را از پای در آورد وسپس درقندهار بنادر پیوندد و شاه باعمدهٔ قوا در اوائل زمستان بکرمان رسیدو مدت چندروز در آنجا بماند و پس از اعزام چاپار بسیستان و اخطار به «فتحعلیخان کیانی» پسر ملك محمود برای پیوستن بوی باقوای خوددر مرزهای ایالت قندهار ازطریق بم بطرف سیستان پیش راند و در آنجا اماموردی بیك قرقلو راکه ناظر بیوتات بود بافوجی گذاشته در دوم شوال ۱۱۴۹ ازمرز سیستان از راه «دلجك» ، (دلقك) عبورنمود ودرهجدهم همان ماه پس ازعبوراز «فراه و دلارام» بکوشك رسید . (کوشك) رایکدسته از قوای غلجائی حفاظت میکرد کردلکن بمحض اینکه شلیك توپخانهٔ نادر آغاز گردید آن قلعهٔ عظیم تسلیم شدودر همان موقعی که نادردر کوشك مشغول نبرد بود کلبعلیخان برادرزنش (فرزند باباعلی بیك کوسه احمدلو) راباقسمتی ازقوای خودمأمور تصرف قلاع هزار جات «زمین داور وبست» نمود .

## ۵۹ـ جنك با سلطان حسین و شکست قطعی در ارغنداب

پس از سه روز توقف در کوشك پیشرفت قوای نادر در بیست ویکم شوال ۱۱۴۹ از آب هیرمنداز «کوشك نخود بشاه مقصود» ، (مسعود) که شهر کوچکی واقع در ۴۸ کیلومتری شمال غربی قندهاراست بطرف رود «ارغنداب» آغاز گردید .

اردوگاه پادشاه پیروز ایران‌در کرانهٔ باختری آن‌رود برقرار شدو ،حسین سلطان‌هوتکی، فرماندارقندهار کدازدیدوران‌خوداطلاع‌یافت‌قوای‌ایران‌در آنسوی ارغنداب(ارگنداب) اردو زده‌اندهمدسیدالخان‌فرمانده‌کل قوایش راباچهارهزار نفر ،بایونس‌خان، ویکی دیگراز سرداران‌بزرك خودبنام ،فتحعلیخان‌افشار، راماًمورساخت که‌بسپاهیان‌شبیخون‌زنند ومتجاوزازهشت هزارسوارنیزباختیارهرکدام‌ازآنان گذاشته‌شدلکن بخت‌چنان‌ازافغانان‌روی برتافت که‌نه‌تنها دوفرمانده افغانی‌یکدیگررا گم کردندبلکه‌ازراه‌بی‌احتیاطی نتوانستند نقشهٔ خود را نیز پنهان دارند.

توضیح‌آنکه ،عبدالغنی‌خان، یکی ازسران‌ابدالی بوسیله ،رسول‌افغانی، ازقصدافاغنه‌آگاه گردیدونیروی‌معظمی‌راماًمورجلوگیری‌ازحملهٔ‌آنان‌نمود وچون ابدالیان‌باقوای‌یونس‌خان‌تماس حاصل‌کردنداینان‌در ظلمت شب چنین‌پنداشتند که‌بنیروی‌سیدالخان پیوسته‌اندوبنابراین کاملا غافلگیر شدند وتحت محاصرهٔ‌ابدالیان‌درآمدندوتنها هنگامی‌بحقیقت واقف‌شدند که‌آتش ارچهارطرف بسرشان میبارید‌وسیدالخان‌بمحض اینکه‌ازاین وضع غم‌انگیز اطلاع‌یافت بکمك‌شتافت‌لکن‌نه‌تنها نتوانست کمك شایسته‌بیونس‌خان بنماید بلکه‌چنان تلفات سنگینی برقوایش وارد آمد که ناگزیر بطرف قندهار عقب نشست.

## ٦۰ـ قلع و قمع افغانان و محاصرهٔ قندهار

فردای آنروز سپیده دم نادر وقوای‌پیروزش درکوکران۲۰ کیلومتری مغرب‌قندهار ازارغنداب‌عبورنمودندوسپس‌ازجنب ،کوه‌لکی، باوجودشلیك سخت تفنگداران افغانی کدارتفاعات‌را اشغال کرده بودندبانهایت‌زبردستی گذشتندودر قسمت‌جنوبی شهراردوزدند وچند روزبعدنادر اردوگاه‌خودرا درنزدیکی ،سرخ‌شهر، ، (سرخه‌شیر) واقع‌در سه‌کیلومتری شمال خاوری

قندهار برقرار نمود ودر آنجایك شهر بزرك بادیوارهای عظیم وبازار ومسجد وحمام بناکرده وآن‌را ,نادرآباد, نامید .

دراین هنگام قوای ایران شروع بمحاصرهٔ قندهار نمودند وآن شهر را اورنك زیب وبعداً برادرش داراشکوه که درسال ۱۱۱۹ از سلاطین مغول هند

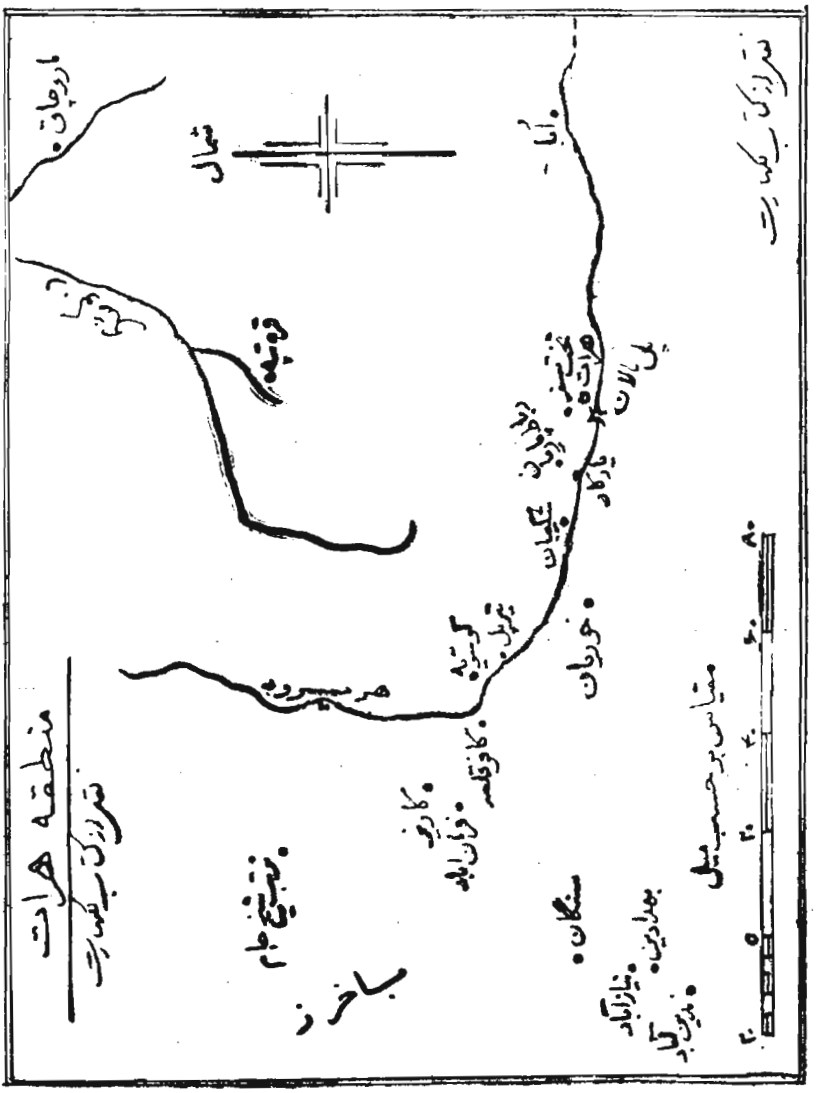


تصویر شماره شانزده

بودندساختند و ازخزانهٔ خودمبلغ هنگفتی صرف استحکامات آن نموده بودند. تصرف آن بدون توپخانهٔ نیرومندمیسر نبودزیرا این دژرا کوهها ازیکطرف و برجهای نیرومنداز طرف دیگر محافظت میکردوچون نادر دارای توپخانهٔ قوی نبود ناگزیر میبایست همان روشی راکه هنگام محاصرهٔ بغداد بکاربست تکرار کندچون یك حلقه دژ نیرومنددر پیرامون قندهار ساخته شده ودرمیان این دژها درفواصل صدمتری برجهائی بنا گردیده بودنادر بر هر برج فوجی گماشت . چون سلطان حسین ازقصدنادر بمحاصرهٔ قندهار قبلا اطلاع داشت مقدارزیادی خواروبار تهیه کرده بود. بااینهمه نادرنسبت باورنك زیب ونیرویش امتیازی داشت . بدین معنی که قوایش بیشتر مرکب ازافرادکوهستانی بود وبمراتب بهتر ازنیروی هندی اورنك زیب تحمل سرمای زمستان رامیکردند . بنابراین نادر میتوانست بافراغت خاطر بمحاصرهٔ قندهار ادامه دهدوتنها اشکال کارش آن بود که نمیتوانست بسهولت خواروبار واحتیاجات قوای کثیرش رابرای مدت زیادی تأمین نماید .

دراواسط بهاردرسوم محرم ۱۱۵۰ خبر تصرف بست، درنزدیکی قندهاربه دست قوای نادرشاه شایع گردیدوبعداً پیشرفتهای دیگرنیزمانندتصرف شهر صفا، نصیب ایرانیان شد .

## ۶۱ـ تصرف کلات افغان و دستگیری سرداران افغانی

آنگاه امام وردی بیك افشار، که درآخرماه محرم ۱۱۵۰ حرم پادشاهی را ازسیستان بفراه آورده بود مأموریت یافت باعدهٔ قوای کافی بطرف کلات غلجائی پیش راندوپس ازدوماه محاصره آن شهر راتصرف کرددراین اثناء یکی ازپسران سلطان حسین بنام محمد، ویکی از فرماندهان معروف او سیدال، وعدهٔ دیگر ازسران غلجائی مانند محمدغلزائی، دستگیر گردیده و بنادرآباد انتقال یافتند وچون نادر ازسیدال بسی خشمگین بوددستوردادو رانابینا کردند .

دریازدهم محرم ۱۱۵۰ نادر، محمدخان ترکمن، یکی ازفرماندهان سابق صفوی را بهندوستان اعزام ومأمور مذاکرهٔ با ، محمدشاه، نمود وعلت مأموریت این بود که چون یکدسته از قوای ایران عده‌ای از غلجائیان را درنزدیکی کلات غلجائی شکست دادند وچندین تن ازفراریان از مرزهندوستان عبور کردند اولیای امور مغول باوجود تقاضاهای مکرر نادرشاه برای جلوگیری ازفرار آنها اقدامی نکردند محمدخان دستورداشت که بیش از چهل روزدر دربار مغول نماند .

## ۶۲ـ جنك مکران و تسلیم بلوچها

قبلاً گفتیم که نادر حین عزیمت از اصفهان بقندهار ، پیرمحمدخان، بیگلربیك هرات و ،اسلمش‌خان، رابرای سرکوبی ،امیرمحبت‌خان وشیرخان والیاس، به مکران وبلوچستان مأموریت داد وبدنبال آنها ،محمدعلی بیك، یکی دیگراز سرداران خودرابانیروی دیگری بکمك آنها فرستاد تاپس ازانجام مأموریت در قندهاربنادر پیوندند . پیرمحمدباتفاق اسلمش‌خان ازطریق بندرعباس وکرانهٔ مکران به پیشرفت خودادامه داده وداخل بلوچستان گردیدندوتیرهٔ بلوچهای شیرخان رادر آبادی خاکی سرکوبی دادند ، درسوم محرم ۱۱۵۰ هجری قمری به ،امیرمحبت‌خان وامیرامتیاز، پسران ،عبدالله‌خان، درشورابیك رسیدند و آنهارا شکست فاحشی داده تا تسلیم شدند وبعد بطرف کلات افغان رهسپار گردیدندوضمن این پیشروی سپاهیان آنان ازتشنگی رنج فراوان بردندبا اینهمه برای دومین بار قوای ،محبتخان، را شکست سختی دادند وپس از این واقعه محبتخان بدژخودفرار کردوپس ازمشورت بابرادرخود ،الیاس‌خان، مقاومت راصلاح ندانسته وراه قندهاررا پیش گرفته تسلیم نادر شدندونادر آنان را با نهایت رأفت ومحبت پذیرفت و محبتخان رابفرمانداری بلوچستان منصوب ساخت وحکومت ،شورابیك به محراب سلطان، واگذار گردید .

## ۶۳ـ طغیان مجدد بلوچستان و شکست قطعی آنان

تسلیم این دوفرمانده بمقاومت‌قوای‌بلوچ پایان‌نبخشید وپیرمحمدخان‌و اسلمش‌خان ناگزیر جنك‌رامدتی‌دیگرادامه دادنددراین اثنا بین پیرمحمد واسلمش‌خان اختلافاتی روی دادودشمنان پیرمحمدازاین اختلاف استفاده نموده‌وبنادر گزارش‌دادند که‌خیال اغتشاش‌دارد بطوریکه‌نادر برآشفت‌و فرمان‌قتل‌اورا صادر کردوبعد چون‌فهمید که‌پیرمحمد باشتباه متهم گردیده است‌بسیار متأثرشد وپس‌ازاعدام‌پیرمحمد اسلمش‌خان نیزازکار برکنارشده محمدعلی‌بیك‌قرخلوو فتحعلیخان افشاربجای‌وی‌گماشته‌شدندودر ظرف سه ماه‌تمام‌ایالت بلوچستان‌تحت‌تسلط‌ایران درآمدبدین‌قراردر آغازسال ۱۱۵۱ قسمت‌اعظم بلوچستان‌وکلات غلجائی بتصرف‌نادر قرارگرفت‌وقوائی که‌در این‌مناطق‌مشغول نبردبودندبرای تقویت‌سپاهیان‌مأمور گشودن‌قلعه قندهار آزاد گردیدند وقبل ازاینکه‌این قواآزاد گردند نادر اقدامی برای درهم شکستن‌خطوط دفاعی‌قندهار نکردلکن‌اکنون‌میتوانست‌برای تصرف‌آن قلعه دست به اقدامات شدیدتری بزند .

## ۶۴ـ تنبیه کلبعلی‌بیك کوسه احمدلو و تصرف قلعهٔ بست و سرکوبی هزارجات

دراین اثنا نادرپس ازورود بکوشك‌سرداری هزارجات رابکلبعلی‌بیك کوسه‌احمدلو داده‌واورا باتوپخانه‌واستعداد تمام‌بدانجا اعزام داشت ووی مدت‌نه‌ماه‌بمحاصرهٔ آن‌قلعه‌پرداخت‌ودر آخرکاربنای یورش‌راگذاشته ودر این‌میان‌بعضی ازافاغنه که‌داخل قوای‌اوبودند مأمورنمودافاغنهٔ دشمن رابا خودهمراه‌نمایندولی نتیجه‌بعکس‌بود وبادشمن‌ساختندوجمعی‌ازقوای اورا بقتل‌رسانیدند لذاکلبعلی‌معزول‌ونزدنادراحضار شد . نادرویرا برای‌تنبیه به چوب‌بست وفلك نمودوبکف‌پای‌اوچوب زدندونادر ،دیوان‌قلی‌بیك افشار و

یاری بیك سلطان، را با اسباب نقب کنی بدانجا فرستاد و آنان با جدو جهد تمام در دهم شوال ۱۱۵۱ ، بدرخان افغان، که از جانب حسین سلطان حکومت آنجا را داشت دستگیر نموده و قلعه تسلیم ایرانیان گردید .

## ۶۵ـ تصرف قطعی قندهـار و شکست آخرین قوای افغان

محاصرهٔ قندهار یازده ماه طول کشید و در نهم شوال ۱۱۵۱ قوای نادر از چند نقطه باستحکامات دژ قندهار حمله آغاز کردند و چندین موضع مهم را بتصرف درآوردند و سپس دستهٔ دیگر از سپاهیان ایران از سمت شمال خاوری بحمله پرداختند و قلعهٔ مستحکمی بنام ، چهل زینه، را با چهارده باروی دیگر تصـرف کردند و آنگاه بازحمت فراوان توپ‌ها و خمپاره‌های خود را براین قلعه کار گذاشتند و به بمباران قندهار پرداختند . اگرچه آتش توپها و خمپاره‌ها لطمهٔ فراوان باستحکامات دژ که چهارده برج داشت وارد ساخت با اینهمه مدافعین هر شب خرابیها را ترمیم میکردند و حفره‌هائیرا که در دیوارها ایجاد شده بود میبستند و بالاخره آخرین و بزرگترین برج مستحکم بنام « برج دده » ، (دهده) را سرنگون کردند . سرانجام چون قوای بختیاری از نادر استدعا کردند که افتخار شروع بحمله را بآنان ارزانی دارد . درمقابل اصرار زیاد آنان و عده‌ای از اکراد چمشگزك فرمان حمله را صادر کرد و در نتیجه نهصد تن داوطلب که یکسوم آنان بختیاری بودند و بقیه ابدالی و کرد روز پنجشنبه ۲۲ ذیقعده ۱۱۵۱ شروع بـه پیشرفت کردند اما سلطان حسین چون از قصد حملهٔ ایرانیان آگاهی یافت قوای خود را برای دفع حملهٔ سپاهیان نادر در نقطهٔ متناسبی متمرکز ساخت و در نتیجه ایرانیان را عقب زد و دویست تن ایرانیان کشته و زخمی شدند . در این مرحلهٔ از عملیات بود که بنا بروایت محمد کاظم مردی بنام « دادخان » ، (دیادخان) با یکی از فرماندهان نیروی نادر ملاقات کرد و با و پیشنهاد نمود که داخل قندهار گردد و چگونگی استحکامات دشمن را معاینه کرده و بنادر گزارش دهد و نظر باینکه این مرد قبلا از محارم سلطان حسین بود و رود او بقلعهٔ قندهار چندان اشکالی نداشت .

تقاضای دادخان قبول شدواو توانست نزد سلطان حسین راه یابد واطلاعاتی را که میخواست بدست آورد سپس بعنوان اینکه کمر بقتل نادر بسته است توانست باردیگر بخطوط قوای ایران باز گردد . اوبنادر گزارش داد که در قندهار خواروبار کافی برای سه تاچهارماه پایداری موجود است و گذشته از این دیوار های قلعه بسیار نیرومنداست . باوجوداین هرگاه در روز آدینه که مدافعین بیشتر درمساجد مشغول نمازند از «برج دده» که یکی از ضعیفترین نقاط استحکامات دشمن است حمله شروع شود امید موفقیت زیاد است .

بنابراین گزارش نادر تصمیم گرفت از برج دده حملهٔ اساسی برقندهار را روز جمعهٔ دوم ذی الحجه ۱۱۵۱ آغاز کند و برای این حمله تدارکات مهمی فراهم کردید و جلوداران از جملهٔ داوطلبان انتخاب شدند و نادر بآنان قول داد که هر گاه قلعه قندهار را بگشایند هر کدام هزار نادری (روپیه) پاداش دریافت خواهند کرد و هرگاه بدون اخذ نتیجه باز گردند طعمه سگان خواهند شد . یکی از داوطلبان بختیاری ملائی بود بنام «آدینه مستوفی» که بیش از همه برای هجوم به قلعه ابراز ناشکیبائی میکرد نادر از شور غریب او دچار حیرت شد و باو گفت تو ملائی و کارزار کار تو نیست .... ملا آدینه در پاسخ گفت : «جان من فدای شاه باد .... اگر مشیت الهی اقتضاء کند شاه مرا بعیان ملاحظه خواهد کرد .

شب آدینه قوای ایران در مواضع خود جای گرفتند و سپیده دم فرمان حمله صادر گردید و بیدرنگ سپاهیان بختیاری و سایر داوطلبان بطرف برج دده هجوم بردند و نخستین کسی که خود را ببرج رسانید ملا آدینه بود . بالاخره برمهاجمین تلفات سنگین وارد آمد لکن چون عدهٔ مدافعین قلیل بود و اکثر آنان بمسجد رفته بودند ایرانیان بداخل قلعه راه یافتند و سلطان حسین وقتی از هنگامه آگاه شد که کار از کار گذشته بود و با اینهمه برای عقب زدن نیروی نادر تلاش فراوان نمود ولی نتیجه نگرفت و برجها یکی پس از دیگری بتصرف قوای پیروز ایران درآمد و سلطان حسین وقوایش ناگزیر بقلعه «فیستول» ، (قیستول) که در جانب جنوبی قندهار بود پناه برده و در آنجا محاصره شدند و چون نادر باتوپ های

سنگین‌قلعهٔ فیستول‌را زیرآتش گرفت‌سلطان حسین‌درخواست‌تسلیم نمود و روزبعد خواهربزرگش ،زینب، وجمعی‌از سرکردگان‌غلجائی رانزدنادر فرستادواز اوامان‌خواست‌ونادراز کشتن سلطان‌حسین‌چشم‌پوشی کرد واعضاء خانواده اشرا امان دادوبا آنان‌خوشرفتاری‌کرد . همگی دودمان‌حسین و محمودرا بمازندران‌تبعیدنمود . آنگاه‌نادرسپاهیان‌خویش‌را پاداش‌بخشیدو بملا آدینه‌کیسه‌ای مملو از سکهٔ زر انعام داد .

سپس نادراهالی قندهار رابنادرآباد کوچانیدواین شهررا کرسی‌نشین قندهاراعلام کردوفرمانداد که‌دژقندهار راباخاك یکسان‌کنندولی از آنجا که‌قندهار دژی‌بسیار نیرومندبودفرمان‌نادر چنانکه‌بایدجامهٔ عمل نپوشید و قسمتی‌از قندهارباقی‌ماند و،عبدالغنی‌خان، بحکومت‌ایالت‌قندهارانتخاب‌شد و،اشرف‌سلطان، سردستهٔ ،تیرهٔ‌توخی، را که‌بنادرپناهنده‌شده بود بسرپرستی توخی‌سرافرازنمود . سایرسران‌ابدالی‌نیزبفرمانداری، کرشك، وبست‌وزمین داورمنصوب گردیدند وطوایف ابدالی‌مقیم نیشابورونقاط دیگر خراسان مجتمعاً بقندهار انتقال یافتندو درعوض غلجائیان مقیم قندهار بخراسان مهاجرت‌کردند وچندهزارتن ازآنان درگارد شخصی‌نادر داخل شدند .

چون ذوالفقارخان‌ابدالی و،احمدخان، برادرش که‌سابقاً ازهرات‌فرار کرده‌وبقندهار آمده‌وسلطان‌حسین‌آنان‌راحبس کرده‌بودنادرآنان‌را ازحبس رها کرده و بمازندران تبعید نمود .

انتقام : باتصرف قندهار نادر نه‌تنهالکهٔ شکستی راکه شانزده‌سال پیش غلجائیان‌بفرماندهی‌محمود افغان‌برایرانیان واردساخته‌بودند بکلی‌پاك‌کرد بلکه وظیفهٔ خویش‌رادراسترداداراضی‌ازدست‌رفتهٔ ایران‌باموفقیت تام انجام داد . نادرمژدهٔ گشایش‌قندهاررا برای‌ابراهیم‌خان ظهیرالدوله فرمانفرمای آذربایجان‌نوشته‌و ،صفی‌یاربیك‌افشار، رابرای‌رسانیدن‌نامه بتبریز فرستاد .

## ٦٦ـ جنك در عمان و تصـرف رأس موساندام

درسال ۱۱٤۹ امام‌سیف‌بن‌سلطان‌عمان‌چون‌براثرروش ظالمانهٔ‌خویش‌آتش عصیانی رادرمیان رعایایش برافروخته بودبرای خاموش‌کردن این‌آتش ناگزیر گردید که‌دست‌توسل‌بسوی‌نادر درازکند . لطیف‌خان‌فرمانده‌نیروی دریائی‌ایران‌در خلیج‌فارس‌چون‌ازاین موضوع آگاهی‌یافت‌نادر رامتقاعد نمودکه‌ازموقعیت استفاده‌نمایدویك نیروی‌دریائی‌و نظامی‌مشترك‌در ظاهر برای‌کمك‌بسیف‌ودرباطن‌برای اشغال‌آنسرزمین‌اعزام‌دارد . نادراین‌نظررابا خوشوقتی پذیرفت زیرابااضافه شدن‌عمان‌و مسقط‌و بحرین‌استقرار تسلط دریائی‌ایران برخلیج فارس وبحرعمان امری مسلم بود .

در اواخر زمستان‌این‌سال (۱٤مارس۱۷۳۷میلادی) ناوگان‌ایران‌مرکب از چهارکشتی‌بزرك (که‌دوکشتی‌آن‌ازانگلیسهاخریداری شده‌بود) ودو کشتی متوسط‌وچندین‌کشتی کوچك‌بفرماندهی‌لطیف‌خان‌در حالیکه‌پرچم‌ایران‌با زمینهٔ‌سفیدویك‌شیروخورشید سرخ‌برفرازآنها دراهتزازبوداز بوشهر وارد گمبرون‌گردید . ناوها که‌حامل‌پنجهزارتن‌سرباز وپانزده‌هزار اسب بودند پس‌ازیکماه بطرف «خورفغان» که‌خلیج‌عمیقی‌است‌در کرانهٔ‌دریای‌عمان روی آوردند وچهارروزبعد بمقصدرسیدند . دریاسالار ایران‌پس‌از آنکه‌قوای خویش‌رادرآنجا پیاده‌کردبطرف شمال‌پیش‌راند وبندر «رأس‌موساندام» را بتصرف‌درآوردوبقیهٔ نیروی خویش‌را «دررأس‌الخیمه» پیاده کرد ودرآنجا با امام سیف ملاقات نمود .

## ٦۷ـ جنك با شورشیان عـرب و شکست آنـان

سپس لطیف خان باتفاق سیف‌بن سلطان در داخل خشکی جلو رفـت و «بعل‌عرب‌بن‌حمیار‌العربیا» راکه‌باوجودنسبت‌داشتن‌باسیف‌سرکردگی‌طاغیان راداشت‌شکست دادوآنگاه‌ایرانیان‌باسپاهیان‌امام‌شهرهای «الجوف‌و عبرا» را تصرف کردند .

## ۶۸ـ شکست مجدد شورشیان و تصرف مسقط

اندکی‌بعد بین‌سیف‌و لطیف‌خان اختلافی روی‌دادو لطیف‌خان‌با قوایش بجلفا (رأس‌الخیمه) بازگشتندوچندی‌نگذشت که‌تقی‌خان بیگلربیگی فارس ازنادر دستورهای مقدماتی‌برای‌ادامهٔ‌جنك‌دریائی رادریافت‌داشت . بالاخره بیگلربیگی و لطیف‌خان‌بفرماندهی شش‌هزارتن‌سپاهی پیشروی‌آغاز نمودند ولی‌تقی‌خان که‌بااین عملیات‌دریائی موافق‌نبودبا شك‌وتردیدخاصی سوار کشتی‌شدوبر لطیف‌خان‌خرده‌وایرادمیگرفت . بااینکه‌نادر راتحریك بچنین جنك‌دریائی‌خطرناکی کرده‌است‌بااینهمه‌بیگلربیگی‌ودریاسالاردرمقابل‌خطر اختلاف خویش‌را کنارگذاشتندوباردیگر باسیف‌بن‌سلطان‌که براثرشورش اتباعش‌ناگزیرباستمدادازایرانیان‌شده‌بودازدرسازش درآمدندوقوای متفق مجدداً بعل‌عرب بن‌حمیار راشکست‌دادندوپس‌از تصرف دو شهر مهم بطرف مسقط‌متوجه‌گردیدند ایرانیان‌بسهولت‌مسقط رامتصرف‌شدند لکن باوجود محاصره کردن دژهای‌خاوری‌وباختری‌آن که‌پنج‌هفته‌بطول‌انجامیدبگشودن این قلاع توفیق نیافتند .

## ۶۹ـ جنگهای مکرر در عمان وحله و مکران و قتل دریاسالار ایران

دراین اثنااامام‌سیف‌براثراصرار ایرانیان‌بتصرف‌دژها درمسقط باتقی‌خان اختلاف‌شدید پیداکردندودرنتیجهٔ آن‌سیف‌بن‌سلطان‌بانیرو وکشتیهای خود از جنك‌کناره‌گرفت وبابعل‌عرب که‌قول دادوی‌راعلیه ایرانیان یاری‌کند متحد گردید .

تقی‌خان‌چون بتصرف دژهای‌مسقط موفق‌نگردید بطرف ,برکه, حمله بردلکن‌از گشودن‌قلاع‌آن‌شهرنیز عاجزودرآنجا باردیگر بین‌اوولطیف‌خان آتش‌اختلاف‌طوری مشتعل گردید که‌تقی‌خان بوسیلهٔ‌زهر دریاسالار ایران را

ازپای‌درآورد وبدین طریق یکی‌از مستعدترین‌وامیدبخش ترین فرماندهان دریائی‌ایران که‌خون ملوانان ایران‌باستان‌درعروقش جاری‌بود رخت از جهان بربست .

پس ازآن تقی‌خان‌وقوایش‌چندی‌دربغازهای‌بزرك‌متوقف بودندو پس از آنکه‌چندبار برای‌تصرف‌شهرسحر، اهتمام‌نمودندوموفقیت بدست‌نیاوردند بطرف‌جلفاحرکت کردند . دراین‌میان‌بود که‌پادگان‌ایرانی‌در حله‌نیز دوچار شکست‌فاحش گردید . چون بیگلربیگی که‌ازمشورت لطیف‌خان محروم‌شده بود بخودسری پرداخت‌بادریاداران عرب‌بدرفتاری آغازکردواز پرداخت جیرهٔ‌آنان‌عاجزماندبطوریکه آتش‌طغیان را درمیان‌آنان برافروخت ودر نتیجه‌تاچندی ایرانیان سیاست‌خودرابرخلیج عمان ازدست‌دادند . شورشیان بامتفقین‌خود واعراب‌عمانی‌ببحرین حمله‌بردندو پادگان‌ایرانیان‌را محاصره کردندبطوریکه‌تامدتی‌باکشتیهای انگلیسی‌خواروباربرای ایرانیان‌در خفا حمل‌میشد . بااین‌همه اعراب‌توانستند اتحادو اتفاق‌خویش‌را مدت مدیدی حفظ‌نمایندودر اوائل‌سال ۱۱۵۰ بین‌آنان دودستگی افتادودر نتیجه‌ایرانیان توانستندسه‌کشتی بزرك‌ازدست‌رفتهٔ‌خویش‌راباچندین کشتی کوچك‌ازاعراب مسترد دارندواندکی بعدجنك‌دریائی شدیدی‌بین‌ایرانیان‌وملوانان‌شورشی عرب‌درگرفت که‌طی‌آن‌فرمانده‌طاغیان‌بهلاکت‌رسیدوعملیات‌منتهی‌بپیروزی بزرك‌ایرانیان شده‌دربهاراین‌سال‌بیگلربیگی‌بادستورمنهدم کردن مسقط‌وارد گمبرون گردید لکن‌چون‌درایالت کهکیلویه‌آتش شورش‌مشتعل‌شده بودقبل ازآنکه‌بتواندرعمان‌شروع‌بعملیات نمایدبمنظورفرونشاندن‌طغیان کهکیلویه دست‌ازعملیات دریائی‌برداشت وپس‌ازآنکه‌شورشیان کهکیلویه‌را شکست سخت‌داداز نادر دستوریافت که‌بطرف سند پیش راند .

تقی‌خان پس‌از آنکه چندکشتی ازهلندیها اجاره کرد وسایر احتیاجات خودرااز انگلیسها خریداری‌نمودخودازراه خشکی ازطریق مکران بسر-

کردگی دوهزارتن‌سوار بطرف‌سندرهسپار شدوناوگان ایران‌نیزبا چندین هزارتن‌ازسپاهیان‌ایران‌در همان‌روز حرکت کردندومقرر گردید که‌نیروی زمینی‌ودریائی ایران در، گوادر، بهم‌ملحق گردندلکن‌در اوائل‌سال ۱۱۵۲ تقی‌خان‌ازقبایل بلوچ‌درمکران که‌بفرماندهی،ملك‌دینار، میجنگیدندشکست خورده‌وقوای‌ایران‌چه‌در دریاوچه‌درخشکی گرفتار کمی‌خواروبار وقحطی شدندوعدهٔ بیشماری‌ازآنان ازپای‌درآمدند . آنگاه‌تقی‌خان‌پس‌ازاین شکست فاحش‌بگامبرون بازگشت وپس‌ازچند روز،دریاسالارمیرعلی، باوملحق شد وگزارش‌داد که‌بسیاری‌ازسپاهیان ایرانی‌ازگرسنگی‌وتشنگی‌جان سپرده‌اند دراین هنگام بودکه تقی‌خان‌ازنادر فرمانی دریافت‌داشت که‌بیدرنك بطرف نادرآباد حرکت کند ودراواسط‌بهارکلیهٔ‌ناوهای ایران‌باردیگردر گامبرون متمرکز گردیدند لکن‌آماده برای‌جنك تازه نبودندو حتی‌بیم آن میرفت که مورد حملهٔ اعراب قرار گیرند .

تقی‌خان نیزبمحض ورودبنادرآباد ازطرف نادر سخت‌مورد بازخواست قرار گرفت و مدتی‌از مقام خویش منفصل شد .

## ۷۰ـ عزیمت قوای نادر بمرز هندوستان و تصرف غزنین

چون نادربدین طریق‌از کار نجات ایران‌ازچنك بیگانگان فراغت حاصل کردوپیروزیهای‌درخشان‌وپی درپی این‌اطمینان رابیش‌ازپیش دراوتحکیم نمودکه میتواندنقش‌اسکندروتیمور راتجدید کند پس‌ازسقوط قندهار نادر مدت دوماه در نادرآباد باقی ماند .

هنگامیکه نادر بسلطنت‌ایران‌انتخاب‌شد محمدشاه‌مدت‌هفده‌سال بود که برهندوستان فرمانروائی میکردو خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسلهٔ پادشاهان‌صفوی روبانحطاط نهاده‌بودچنانکه‌محمدشاه‌با ،بریااکبر، تقریباً همان‌حال شاه‌سلطان‌حسین رانسبت‌بشاه‌اسماعیل ویاشاه‌عباس اول داشت .

انقراض‌امپراطوری مغول‌دراواخرسلطنت‌طولانی ،اورنگزیب، ۱۰۶۹ـ

۱۱۱۹ آغاز گردیده ودرسال بعدجنگهائیکه‌برسر جانشینی وی درگرفت انحلال‌سلسلهٔ مغول‌راتسریع کردو گذشته‌ازاین‌روی کارآمدن «بهادرشاه» ۱۱۱۹ـ۱۱۷۴ وتورانیان‌و حکومتهای ایرانی‌وهندی‌ضعف سلسلهٔ‌مغول را تشدید کرد. درسال۱۱۳۲ «روشن‌اختر» پسرارشدبهادرشاه‌باعنوان محمدشاه برمسند شهریاری هندوستان تکیه‌زدو درمدت سلطنت خودهموارد دسائس درباریان رامیدید وازهرچاره‌ای عاجز بود.

بطوریکه‌قبلا ذکرشددربار ایران‌درچندمورد مکرراز امپراطور مغول درخواست کرد که مرزهای‌خودرابروی‌افغانان‌ببندد وسلطان‌هندوعدهٔ‌مساعد میداد. بااینهمه‌هیچ‌اقدامی‌برای‌جلوگیری‌ازفرارافغانان‌نداشت. نادرازاین اهمال سخت‌برآشفت‌و «علیمرادخان‌شاملو» رابدهلی گسیل‌داشت‌تااز غفلت فوای مغول‌درجلوگیری وانسدادراه برافغانان شکایت‌نمایدواز محمدشاه جواب‌آورد که‌بکابل‌دستورداده‌شد تاازورود افاغنه بهند جلوگیری‌نمایند. نادربرای تأکید درامر «محمدعلیخان‌قوللرآقاسی ولد اصلانخان» راکه از امرای‌ایران بودبسفارت‌هندفرستاد ولی‌وقتی که‌درجنك قندهار عده‌ای‌از افاغنه‌بکابل‌فرار کرده‌بودندتأکید کرد که‌دولت‌هنداز ورود افغانان‌بآنکشور مخالفت‌نماید. بازدولت‌هندتوجهی‌ننمود تااینکه‌قوای نادرپیشروی آغاز کرده‌تا «کمانك» ۷۴ کیلومتری مرزهندوستان رفت‌وقریب هزارنفر افغانی فراری‌را دستگیرنمودوبقیه بغزنین‌و کابل‌رفتند. بازنادربراثر اهمال‌دولت هند، محمدخان‌ترکمان، رابرسم‌سفارت‌در پانزدهم‌محرم۱۱۵۱ ازراه سند روانهٔ‌دهلی‌نموده‌وبوی‌دستوراکید داده‌بود که‌بیش‌ازچهل‌روز دردربارمغول توقف‌ننمایدولی‌هنگامیکه محمدخان نامهٔ‌نادررا‌تقدیم‌محمدشاه‌نمود اوسخت نگران‌شدومخصوصاً دربارهٔ‌اینکه‌درصورت نگاشتن نامه‌نادر رابچه عنوانی خطاب‌نمایددر تردیدماندوبتغافل‌وتجاهل‌برگذار نمودو گذشته‌ازاین‌باصرار سفیربرای بازگشت‌بایران‌وقعی‌ننهاده‌ومانع حرکت‌او گردیدند و یکسال بدین‌منوال گذشت‌وچون‌پس‌ازسقوط‌قندهارهنوزنادرجوابی‌ازدهلی‌دریافت

نکرده‌بود بسفیر خوددستورداد بیدرنك‌بایران بازگردد و پاسخ محمدشاه گورگانی‌را اعم‌ازمثبت‌یامنفی اعلام‌داردرعین حال‌نادربدون آنکه‌منتظر جواب‌دستور خودگردد دربهارسال ۱۱۵۱ ازنادرآباد بطرف‌غزنین وکابل حرکت‌کرد وچندروزبعدسپاهیان‌ایران‌شروع‌بعبوراز کمانك و «چشمه‌مخور» که مرزهند است‌نمودندوتسخیرهندوستان‌بدینطریق آغاز گردید .

باوجوداین نادر مدتی‌برحسب‌ظاهردوستی‌خودرا باامپراطور حفظ کرد وچنین‌مقصودداشت که‌منظورازتجاوزازمرز چیزدیگری جزگوشمال‌دادن فراریان‌افغان نیست . این‌نکته‌مورد توجه‌است‌که جنگهای دائمی سالهای گذشته‌ایران‌رادچاریك بینظمی‌ازلحاظ‌اقتصادی‌نموده واوضاع مالی‌کشور روبوخامت‌میرفت‌وگذشته ازاین نادر بزحمت‌میتوانست تلفاتیرا که‌برارتش ایران‌واردآمده‌بود جبران‌نمایدوآرزوی دیرین‌خویش‌رابرای رسیدن به «بغازبسفر» عملی‌سازدوبنابراین ناگزیر بودبرای تأمین‌احتیاجات خویش به نقاط‌دیگری متوسل‌گردد وبدیهی‌است که‌پیروزی‌وفتح‌هندوستان برای‌برآوردن‌مقاصددیرین‌او کافی‌بود . نمایندگان‌وسفرای کارآزموده‌ای‌که از جانب نادربهندوستان گسیل میشدند درباز گشت شهریار ایران‌رااز ثروت بیکران آندیار ودرعین‌حال‌فتور وضعف‌پادشاهانش آگاه میساختند . نادر باخراج‌هندوستان‌میتوانست بسهولت‌ارتش نیرومندی‌ازافغان وازبکان به وجودآوردوجنك‌باعثمانی راتجدید نمایدوباتسخیر «پنجاب» نقشهٔ‌اسکندر کبیرومحمودغزنوی وتیموررا تجدید نموده‌وعنوان جهانگشای‌حقیقی را به چنك آورد .

علت دیگر روی آوردن نادربطرف هندوستان که‌اکثر تاریخ نویسان و نویسندگان هندی‌و اروپائی برآن اشاره‌میکنند آنست‌که‌نادر بنابتقاضای «نظام‌الملك‌نایب‌السلطنهٔ دکن وسعادتخان» یکی‌ازاستانداران‌نامی هندوستان که‌اصلاایرانی‌بود بهندوستان‌دعوت‌شد . بالاخره‌روز سوم‌ماه صفر ۱۱۵۱ نادر شاه‌بسوی غزنین‌براه افتادو گروهی از شاهزادگان و سرداران ایران با «ایرگال‌خان» فرمانفرمای گرجستان وشاهزادگان پس‌ازعبور ازمرز قوای

ایران‌مدت چند روزدر ،قراباغ، واقع‌در ۳۶ کیلومتری جنوب باختری غزنین‌توقف کردندوعده‌ای‌ازغلجائیان که‌مقاومت‌کردند منکوب‌شدند ودر اینجا ،نصرالله‌میرزا، رابرای تنبیه‌افاغنه ،غوربندوبامیان، مأمور نمود و هنگامیکه ،باقرخان،فرماندارغزنین‌ازورودشاه‌بقراباغ خبردارشدمقام‌خود راترك‌کردوبکابل‌گریخت‌لیکن‌قضات‌وسادات‌وعلماءورؤسای‌غزنین‌تاقراباغ باستقبال نادرشتافته‌وتسلیم گردیده ومورد‌عنایت‌نادرقرارگرفتندوپنج‌عراده توپ سنگین بدست سپاهیان ایران افتاد .

ازتاریخ نظامی‌ایران‌نقل شده‌که نادرشاه خواروبارکافی در انبارهای نادرآباداز گندم‌و علوفهٔ‌چارپایان گردآوردوآنچه‌خواروباردر قندهاربدست آمددر انبارهای بزرك‌اندوخته‌شد ، پس‌ازآن‌فرمانداد تاچارپایان بسیاری‌از شهرستانهای دورونزدیك‌بدست آورده‌وببارکشی‌ارتش تسلیم‌شدو بفراهم آوردن سپاهی وافزودن جنگجویان همت‌گماشت ونیروئی بشرح زیر در قندهار بسیج نمود :

| | |
|---|---|
| ۱ــ سرباز تفنگدار پیاده (پیاده نظام) | ۶۰۰۰۰ تن |
| ۲ــ سرباز سوار با نیزه و شمشیر (سوار نظام) | ۳۱۰۰۰ تن |
| ۳ــ سوارکاران گارد شاهی | ۵۰۰۰ تن |
| ٤ــ توپخانه | ۵۰۰۰ تن |
| ۵ــ بارکش ــ بهداری | ۲۰۰۰ تن |
| جمع | ۱۰۳۰۰۰ تن |

۱ــ پیاده‌نظام : این سپاهیان‌رابهشت‌هنك (هرهنگی‌یکهزارتن) درآورده و هریك‌ازهنگها را(شهرخود) مینامیدند . فرمانده‌هرشهرخود ده‌تن افسر زیردست داشت‌که هریك‌از این‌افسران‌نیزبده گروهبان‌ریاست‌داشته و هر یك از گروهبانان نیز ده سرباز را اداره مینمودند .

پیاده‌نظام ارتش‌نادرشاه بیشترازسربازان کارآزموده وورزیده‌بودند و

آنان‌را چنان‌بارآورده‌بودند که‌سرتاسرآسیامانندنداشتند . انضباط وفرمان‌ـ برداری سربازان‌نادرشاه‌یکی‌ازبهترین‌نمونه‌های کاردانی‌ونبوغ‌فرمانده‌آنان بود وکوچکترین لغزش‌ازآنان‌دیده نمیشد . اسلحهٔ پیاده‌نظام‌تفنگهای‌سرپر وبرای‌جنگهای‌تن‌بتن شمشیر ، خنجر ، نیزه وکمان باخود داشتند .

۲ـ سوارنظام : سازمان‌سوارنظام ارتش‌نادرشاه بدینگونه بود :

الف ـ چهارهزارسواربفرماندهی سرتیپ ،حاجی‌خان‌بیك، که پیشتازی‌و اکتشاف سواره بااین دسته بود .

ب ـ یکهزار سوار افشار بفرماندهی ،سرهنك جوانقلیخان افشار،

پ ـ شش‌هزار سوار ذخیره بفرماندهی ،سرهنك حسینقلیخان،

ت ـ دوهزار سوار بفرماندهی «ایل بیگی افشار»

ث ـ پنج هزار افغانی بفرماندهی «سرتیپ صفی‌خان»

ج ـ شش هزار بفرماندهی «سردار افشار» کهازاین سواران یکهزارتن ازبك ویکهزارتن گرجی ودههزار تن‌ترکمن ودوهزارتن قزلباشها بودند .

۳ـ گاردشاهی : این‌دسته از بهترین جنگجویان‌برگزیده بودندوسازمان آنها بدین شرح بود :

| | |
|---|---|
| الف ـ شمخالچی | ۱۰۰۰ سوار |
| ب ـ چاوش | ۱۰۰۰ سوار |
| پ ـ نقیب | ۱۰۰۰ سوار |
| ت ـ جلودار | ۲۰۰۰ سوار |

گرچه فرماندهی‌سواران گاردشاهی با«سردارقاسم‌خان اعتمادالدوله»بود ولی‌هنگام جنك‌و حملات‌ناگهانی شخص «نادرشاه»بآنها فرمان میدادواین سواران همیشه‌بافریاد (پیروزی‌باشاهنشاه‌است) بردشمنان‌تاخت میآوردند .

گذشته ازاین‌سپاهیان دوازده‌هزار تن‌نیروی سواروپیادهٔ «شاهزاده‌رضا قلی‌میرزا» نیزدرراه هند بارتش پیوستند .

۴ـ توپخانه ، بارکش ، بهداری وشمارهٔ توپهای سنگین وسبك ارتش شاهنشاهی رویهمرفته یکصدعراده بود . این توپها باروتی سرپرواز مس ومفرغ ساخته شده بود . پس از تصرف کابل چهل عرادهٔ دیگر توپهای سبك وسنگین به توپخانه افزوده شده وشمارهٔ آنها بیکصدوچهل عراده رسید .

در بارکشی ارتش دوازده هزار اسب ویکهزار وپانصد شتر بود و گذشته از اینها گروهی از اردو بازارچیان نیز همراه اردو بودند که کارشان تحویل گرفتن خواربار ودردسترس گذاردن آن برای سپاهیان بود . چنددسته از سربازان با وسائل لازمه همراه اردو حرکت میکردند و کارشان زخم بندی و مداوای سربازانی بود که درجنگها زخمی و یادر راه بیمار میشدند .

## ۷۱ـ تصرف کابل

در کتاب تاریخ نظامی نقل شده که نادرشاه پس ازمشاوره باسرداران و فرماندهان ارتش خود از راههای مختلف راه بطرف کابل را انتخاب کرده وقبل از حرکت اردو سپاهیان را دردشت بیرون نادرآباد سان دیده وبآنها چنین گفت: «سربازان من دشواریهای گذشتن از دربندهای سخت ورشته کوههای بلند و رودخانه های بزرك درراه ما بسیار است وما باید با ارتش پادشاه هندوستان جنگیده بخت خود ما نرا درچنین جنك بزرگی آزمایش کنیم. پیروزی و کامیابی ما تودهٔ ایرانرا سربلند نموده وشکست ما آنهارا ببیچارگی خواهد انداخت . در این جنك بزرك نه تنها بلکه همهٔ توده از گنجینه های هنگفت هندوستان بهره مند خواهند شد . برویم که خدا با ما است .»

سپاهیان نادردر تاریخ بیست ودوم صفر ۱۱۵۱ بغزنین رسیدند واز آنجا ارتش پیروز ایران بطرف «دارالملك کابل» عزیمت کرد . نادرچندروز پس از ترك غزنین پیام زیررا به «کوتوال کابل» فرستاد : «ماهیچ کاری با مملکت محمدشاه نداریم لیکن چون این حدود مأمن افاغنه گردیده وعده ای از مهاجرین نیز بآنها پیوسته اند قصد ما آنست که آنها راتار ومار کنیم وراجع بخودتان هیچگونه نگرانی بخود راه ندهید ورسم مهمانتوازی را بجای آرید .» ستون پیشتاز دردهنهٔ

«غزبندو آلوهك» نزدیك گردنهٔ «شیردهان» بدستهٔ کوچکی از افغانها بر-خوردند که پس اززد وخورد عقب نشستند .

«ناصرخان» صوبه‌دار پیشاور و کابل هنگامیکه خود را در معرض خطر نابودی یافت ازدهلی تقاضای کمك کرد لیکن با اینکه با و دستور مقاومت دادند هیچگونه مساعدتی نسبت بوی بعمل نیامد و او بپیشاور رفته و «شرزه‌خان» پسرش را بکمك «رحیم‌خان افغانی» بفرماندهی ومعاونت تعیین نمود . چون قوای نادر بدو منزلی کابل رسیدند در «دژعقابین» جنك سختی شد که بوسیلهٔ هنگهای پیادهٔ کردهای هرسین ولرهای بروجرد بادشمن و حملهٔ هنگهای بختیاری ولزگی و ترکمن دژ بتصرف درآمد. هیئتی مرکب از نمایندگان وجوه اهالی شهر در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۱۵۱ باستقبال شتافتند و طوق انقیاد بر گردن نهادند با این همه «شرزه‌خان و رحیمخان» کوتوالان نگهبان قلعه تا چند روز مقاومت کردند. در این اثناء نادر نماینده‌ای با پیام مبسوطی نزد محمدشاه فرستاد و از رفتار شرزه خان شکایت کرد و یادآور شد که بقصد تنبیه افاغنه آمده است. چنانچه اهالی کابل بمقاومت پردازند ناگزیر تنبیه خواهند شد . در اینجا نامه‌ای از «محمدخان» بنادر رسید باینکه دولت هند نه جواب میدهند و نه رخصت مراجعت. نادر باردیگر محمدشاه را بالطاف خود مستظهر ساخت و باو نوشت که علیمرادخان شاملو و بعد آن محمدعلیخان اعزام شد و با اینکه انجام تقاضا تعهد شده بود خلف وعده کرده و باز سفیر دیگری فرستادیم و یکسال است که جواب نمیرسد و این عمل ناشی از مخالفت است. چون نمایندهٔ نادر به «جلال‌آباد» وارد شد از طرف فرماندار آنشهر توقیف گردیده و مانع عزیمت بپیشاور شده و بوسیلهٔ «میرعباس» نام افغان بقتل رسید .

از آنجا که خوار و باردر کابل کمیاب بود نادر قوای خود را در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۱۵۱ بمنطقهٔ حاصلخیزی در نواحی کوهستانات چهار یك که نصرالله میرزا در آنجا بنادر پیوست انتقال داد پس ازسی ودوروز توقف در آن ناحیه قوای نادر بطرف «گندمك» ، (گندوك) پیش راندند و باسرعت فوق-العاده‌ای مواضع کوهستانی را از چنك طوایف محلی بدر آوردند آنگاه دسته‌ای

ازقوای ایران بجلال آباد که ۱۱۵ کیلومتری کابل است اعزام گردید تا انتقام قتل نمایندهٔ نادر را ازمیرعباس افغان بگیرد . سپس نادر و عمده قوای او بطرف بهارسفلی، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب باختری جلال آباد لشکر کشیدند .

پس ازورود بشهر دوازده هزار سواران عده‌ای ازتوانگران ومیرعباس و همراهانش رادستگیر و بقتل رسانیدند . درآنجا رضاقلی میرزا پسر نادر نیز که ازجانب پدر احضار گردیده و ازطریق بدخشان حرکت کرده بود بنادر پیوست درجلال آباد دسته‌ایکه مانع عبور قوای نادر شدند . آنان رامنکوب ساخته و سرکردگان آنها بنام «سعدالله وملامحمد ولدمیام» تسلیم گردیدند دراین اثنا نمایندگانی از دهلی آمده بنام پادشاه هند علت اردوکشی بخاك هند رااز نادرشاه پرسیدند . نادرشاه بالبخند تلخی بنمایندگان محمدشاه گفت : (پاسخ محمدشاه را خودم درپایتخت هند باو خواهم داد .)

## ۷۳ـ جنك خیبر و شکست هندیها و افغانها و تصرف پیشاور

سال پیش رضاقلی میرزا دستور های پدررا راجع بسرکوب کردن طوایف طاغی بلخ باموفقیت کامل انجام داده و بپیشرفت خود ادامه میداد تا ازطرف پدر که در آنموقع بکار قندهار پرداخته بود باو دستور رسید ببلخ بازگردد . پسر فرمان پدررا بکار بسته و ببلخ بازگشت و ازجانب پدر ببهارسفلی احضار گردید. تادربارهٔ دفاع خراسان که بواسطهٔ ایلبارس خان فرمانفرمای خوارزم بمخاطره افتاده بود مذاکره نماید . نادرپس ازآنکه قوای رضاقلی میرزا راکه در سوم شعبان ۱۱۵۱ ببهارسفلی بحضور پدر رسید سان دید .

پس ازرفتن رضاقلی میرزا نادرشاه درنك ننموده هنگام ترك جلال آباد نیروی جلوداری که عدهٔ آن ازدوازده هزارتن متجاوز بود بفرماندهی سرتیپ «حاجی خان بیك افشار» بسوی «تنك خیبر» بپیش فرستادو دستورداد که دومنزل از عمده قوا فاصله بگیرند ودرهمان اثنا «ناصرخان فرماندار کابل وپیشاور» متجاوز ازبیست هزارتن افاغنهٔ پیشاور وخیبررادرگردنهٔ دربندو «جمرود و

خیبر، متمرکز ساخته بود تا از پیشرفت سپاهیان ایران جلوگیری نماید وچون دیده‌وران حضور قوای دشمن را در انتهای خاور گردنهٔ خیبر گزارش دادند. نادر تصمیم گرفت که شیوهٔ جنگی معمول خود را بکار بندد. بدینمعنی که از یك راه دشوار و دور افتاده‌ای جلو راند و از سمت غیر مترقبی بدشمن حمله برد. نادر پس از بدست آوردن راهنمای خوبی عمده قوای خود را در قصبهٔ موسوم به «رکاب» گذاشت و خود بسر کردگی سی هزار سوار از راه مشهور به «سه‌چوبه» که کوه بسیار بلندی بنام کوههای سلیمان و سفید کوه است بطرف دشمن روی آورد و روز دیگر ۱۸۰ کیلومتر راه را در شب و روز طی کرد و با وجود خستگی مفرط حمله را بر قوای هند و افغان آغاز نمود در اندك مدتی آنان را سخت منکوب ساخت و دشمن را بطرف «جمرود و پیشاور» عقب راند. «ناصرخان» وجمعی از سران نیروی دشمن دستگیر شدند و پیشرفت بطرف پیشاور سه روز پس از نبرد خیبر آغاز گردید. در این مدت عمده قوا را بنه و اسلحه و توپ توانست خود را بنادر برساند. اهالی پیشاور که از خبر شکست فاحش ناصرخان آگاه شده بودند مقاومت را جائز ندانسته تسلیم گردیدند. نادر مدت چهار هفته در پیشاور توقف کرد. ناصرخان که چندی زندانی بود مورد عفو قرار گرفته در شمار همراهان نادر در آمد در این اثنا بود که از خبر تأسف انگیز قتل برادرش «ابراهیم‌خان ظهیر-الدوله» سپهسالار آذربایجان در جنك شیروان بدست سرکشان لزگیهٔ «جاروتله» آگاه گردید.

## ۷۳ـ جنك با هندیها و شکست آنان در نزدیکی لاهور

نادر قبل از ادامه پیشرفت قوای کثیری را مأمور پاك کردن منطقهٔ بین پیشاور و رود سند از وجود دشمن کرد و فرمان داد که با کشتی پلی به «روداتك و رود سند» که در ۲۴۰۰ کیلومتری غرب هندوستان جریان دارد و رودخانهٔ کابل در آن میریزد و پنج رودخانهٔ دیگر بنام «جلام، چناب، راوی، ستلج و بیاس» که از کنار شهرهای «لاهور و دهلی» میگذرد بنام «پنجاب»، (پنج آب) بالاخره به

سندوارد شده و از آنجا در نزدیکی «شاه‌بندر» ، (جنوب حیدرآباد) بدریای عمان میریزد بسته شود و چون اطلاع یافت که این پل ساخته شده است در ۲۵ رمضان ۱۱۵۱ هجری پیشاوررا ترك گفت. روز چهارم شوال با کلیهٔ قوای خود بآنسوی رود سند رسید و از آنجا ارتش ایران بطرف «وزیرآباد» جلوراند و در نزدیکی قلعهٔ کوچك «کنج مزرع» در ۲۰ کیلومتری شمال باختری وزیرآباد که محل تقاطع چند جاده بود در حدود دشت تا هفتهزار تن از سپاهیان لاهور بسر کردگی «قلندرخان» راه را بر قوای پیروز ایران بستند . لکن نادر آنانرا بقلعه عقب راند و قلندرخان و جمع کثیری از سپاهیانش را بهلاکت رسانید .

## ۷٤ـ تصرف یمین آباد

سپاهیان ایران آنگاه بطرف وزیرآباد جلوراندند و آن شهر را تصرف و سپس «یمین آباد» را نیز اشغال کردند . وضع مردم پنجاب براستی رقت‌انگیز بود زیرا نه تنها عدهٔ بیشماری از آنان بدست قوای پیروز ایران بهلاکت رسیدند بلکه گرفتار راهزنان هم شدند و اموال آنان بغارت رفت و معدودی هم که فرار کردند بچنگ سیکها افتادند . گذشتن از رودخانهٔ سند که کمترین پهنای آن در نزدیکی کابل دره ٤۵۰ متر باندانشتن پل کار بسیار دشواری بود بدستور نادر کرجی‌های کوچك و بزرك که اهالی آنرا «جیزوی» مینامیدند جمع‌آوری و آنها را پهلوی هم بستند ولی چون طناب و ریسمان کافی نداشتند نادر با بتکار خود دستور داد یال و دم اسبها را بریده با آن ریسمان بافته و بکار بندند و این گره گشائی نادر باهوش خداداد خود حل مشکل را نمود .

## ۷۵ـ جنك در ملك‌پور و شکست قوای لاهور

از یمین آباد سپاهیان ایران بپیشرفت خود ادامه دادند . در این هنگام بود که نادر خبر یافت زکریاخان فرماندار لاهور در شمال شهر مواضع نیرومندی ساخته و عزم دارد از پیشرفت نادر جلوگیری نماید نادر بعوض آنکه مستقیماً بطرف لاهور پیشروی کند بطرف خاور روی آورد تا مواضع هندوان را دور زند

چون به «ملك پور» رسید مواجه با جمع کثیری از قوای هند گردید که بفرماندهی «زمیندار آدینه» بکمك زکریاخان میشتافتند وجنك بیدرنك آغاز گردید و هندوان شکست خوردند و «کفایت خان» وکیل مهمات لاهور از طرف زکریا خان نزد نادر رفته امان خواست و زکریاخان تسلیم شد لکن عدهٔ قلیلی از آنان توانستند خویش را بلاهور برسانند .

## ۷۶ـ جنك در لاهور و تصرف آنشهر و کشمیر

قوای ایران بیدرنك نبرد با قوای زکریاخان استاندار لاهور که بروایت شیخ حزین از چهارده تا پانزده هزار سوار نظام متجاوز بود در کنار رودخانه های چناب و جلام و راوی آغاز کردند در این نبرد «میرزا عزیز بیك» یکی از فرماندهان آزمودهٔ هندی هنرنمائی بسیار کرد لکن زکریاخان سرانجام در مقابل حملات شدید قوای ایران ناگزیر تقاضای متارکهٔ جنك نمود و نادر نیز باو جواب مساعد داد و مقرر داشت که «عبدالباقی خان» باز کریاخان ملاقات و او را بحضور نادر راهنمائی کند . نادر زکریاخان را باعطوفت خاص پذیرفت و از ابراز مهربانی با او مضایقه نکرد و زکریاخان بیست لك (هر لك صد هزار) طلا و صد زنجیر فیل و هدایای گرانبهای دیگر هم تقدیم نادر نمود . بدینطریق با تسلیم و تدبیر خود توانست لاهور را از غارت و چپاول نجات دهد. نادر مدت دوازده روز در لاهور که رودخانهٔ «راوی» در غرب آنست توقف کرد و «باغ شعله ماه» ، (شالامار) را مقر خود قرار داده (نگارنده یکروز در این باغ مصفا که دارای حوضها و بناهائی از سنك مرمر است توقف داشت) و خود در افرمانروای هندوستان دانسته برتق و فتق امور آنکشور پرداخت . زکریاخان اجازه یافت که همچنان در مقام فرمانداری لاهور باقی بماند . «سردار فخرالدوله» ، (فخرالدین خان ولد ناظم فرماندار سابق کشمیر) که بر اثر طغیان متجاوزین از شهر رانده شده بود در لاهور زندگی دشواری داشت بار دیگر مقام خود را احراز کرد و گذشته از این ناصرخان هم که از مخالفین سرسخت نادر و در بندوی بود مجدداً بصوبه داری و حکومت کابل و پیشاور منصوب شد .

## ۷۷ـ پیشرفت قوای ایران بسوی کرنال و تمرکز در عظیم‌آباد

هنگام اقامت نادردرلاهور خبررسید که محمدشاه‌پادشاه‌هندوستان بجمع آوری‌نیروبرای‌مقابله‌باقوای‌ایران‌است . وی‌نامه‌ای‌بپادشاه‌هندوستان‌نگاشت وطی‌آن‌تأییدکرد که‌هیچ قصدسوئی نسبت‌بهندوستان‌نداردویادآور شد که هندوستان‌بیش‌ازایران ازدست‌افاغنه‌رنج‌برده‌است ونیز متذکرگردید که پادشاه‌هندوستان‌چگونه بانمایندهٔ ایران‌بدرفتاری‌کرد ودرپایان بمحمدشاه اخطارنمودکه هرگاه‌ارتش هندوستان درمقابل‌قوای ایران مقاومت ورزد چنانکه‌باید گوشمال‌داده خواهندشدواگر تسلیم‌گرددازکیفرنجات خواهند یافت .

پس‌ازارسال این‌نامه‌نادر دریافت‌که‌اردوی اوازجنك‌بامحمدشاه‌اندیشناك است.همگی‌سران‌سپاه‌وافسران‌نیروی‌خودرادرمیدان بزرك‌لاهورگردآورده باگفتارهای آتشین‌خون جنگجویان‌را بجوش‌آورده‌چنین‌گفت : «سپاهیان جنگجوی‌من . تاکنون‌درهمهٔ جنگهاپیروزبوده‌ایم.بیاری‌خداوندتوانادراین میدان‌بزرك نیزکه‌ازهمهٔ جنگهامهیبتر وخونین‌ترخواهدبود کامیاب‌میشویم وزور وبازوی‌مردانهٔ خودرابجهانیان نشان‌خواهیم‌داد.» این‌گفتار درمیان فریادهای شورانگیزافسران‌وسپاهیان بپایان‌رسیدتا درتاریخ ۲۶شوال ۱۱۵۱ ازلاهوربطرف‌سرهند. کنارروددخانه‌ستلیج، روی‌آوردودرآنجااطلاع‌یافت که‌محمدشاه باسیصدهزار مردکارآزموده‌ودو هزارفیل‌جنگی‌و پانصدعراده توپ‌در محلی‌موسوم‌به «کرنال» برای‌نبردآماده شده‌است . نادربیدرنك‌خود رابرای‌یك‌نبردبزرك‌وحیاتی آماده‌ساخت‌وتصمیمهای شدیدگرفت وفرمان دادکه‌احدی‌ازاردوگاه‌خارج نشودتا محمدشاه‌ازنقل‌وانتقال قوای‌ایران به کلی بیخبر بماند .

واما‌اوضاع‌دربار پادشاه‌هندهنگامیکه‌اخبارتصرف کابل‌بدست‌نادر بدربار

پادشاه‌هند رسیدهیچکس توجه‌زیادی‌بدان‌نکرد بااین‌همه‌چون اخبار پیاپی دربارهٔ پیشرفت‌روزافزون‌قوای‌ایران‌درخاك‌هندبپادشاه‌میدادند شاه،نظام‌الملك، رااز دکن برای‌مشورت احضارکرد چون نظام‌الملك‌بدربار رسید دریافت که‌دشمن‌وی ،خان‌دوران، بذروهٔ‌قدرت‌رسیده وفرماندهی‌کل قوارا بدست‌گرفته پادشاه‌ضعیف‌النفس‌هندرا بازیچهٔ دست‌خویش‌ساخته‌است وبه همین‌جهت پیشنهاد های نظام‌الملك محل‌اعتنا قرار نگرفت .

دربارهٔ لزوم‌جلوگیری ازپیشرفت‌مهاجم کنگاش فراوان شدلکن برای اعزام قوای‌کمکی بمنظور تقویت سپاهیان زکریاخان‌هیچگونه اقدام‌مثبتی صورت نگرفت .

دراوائل ماه‌رمضان۱۱۵۱،خان‌دوران، باتفاق‌قمرالدین‌خان(اعتمادالدوله) و،نظام‌الملك، بفرماندهی‌ارتش‌مغول‌ازدهلی حرکت‌کردند لکن‌تا،شلیمار، پیشترنرفتندوتاپایان ماه‌درهمانجااردو زدند . دراین‌هنگام‌امپراطورهند به سران‌وپادشاهان‌ایالات‌مختلف‌امپراطوری‌نامه نگاشت‌وازآنان استمدادنمود ولی‌هیچکدام نخواستندیا نتوانستند باوکمك مؤثر نمایند .

دراوائل ماه‌شوال‌چون‌خبر رسیدسپاهیان نادربرودسند رسیده‌اند ارتش مغول‌بالاخره‌تصمیم‌بپیشروی گرفت‌وباچنان تأنی‌وملایمت جلومیرفت که‌یك ماه‌طول‌کشیدتا چهارمنزل بین،شلیمار وکرنال، راپیماید . امپراطوردر پاسخ‌درخواستهای مرزی‌نظام‌الملك وخان‌دوران‌در۱۸ شوال۱۱۵۱ دهلی را ترك‌گفت . در۲۷شوال‌به ،پانی‌پت، واقع‌در۳۲ کیلومتری‌جنوب کرنال رسیدو چندروز بعدهم وارد کرنال شد .

محمدشاه‌قصد پیشرفت‌بیشتری داشت‌لکن‌چون دشت شمال‌کرنال از هر جهت‌درخوراردوزدن بودورودخانهٔ ،فیض، ازکنارآن میگذشت‌ویك‌سمتش نیزبجنگل‌اتصال‌داشت‌و گذشته‌ازاین‌میبایستی‌در انتظاررسیدن نیروی‌کمکی ،سعادتخان، بماندر همانجا توقف کرد و اطراف اردوگاه را باحصار و استحکامات‌نیرومندمحصور ساخت‌ودرهرچندقدم‌توپ‌بزرگی کارگذاشت‌و

محیط اردوگاه قوای هنداز ۲۲ کیلومتر تجاوز میکرد . دربارهٔ عدهٔ قوای هند اقوال مختلفی است و این عده را ازهشتادتا یك ملیون ودویست هزار تن نقل کرده‌اند ، لکن تصور میرود که سیصدهزار تن بحقیقت نزدیکتر است . باوجود این اگر عدهٔ غیرنظامیان هم بحساب آید میتوان گفت اظهار بعضی ازمورخان در اینکه عدهٔ قوای هند بیك ملیون تن بالغ میشده است اغراق آمیز نیست .

نادرپس از گذشتن ازرود «زرف» در روزدوشنبه هفتم ذیقعده ۱۱۵۱ از «سرهند» نیروئی مرکب ازشش هزار سوار کرد برای اکتشاف باردوگاه دشمن فرستاد و روز بعد عمده قوای ایران ازطریق «راجه‌سرای» بسوی «انبالد» ، (انباله) و «تنه‌سوز» شروع بپیشرفت کرد . نادرحرم وبنهٔ خودرا بسرپرستی «فتحعلی خان افشار» چرخچی‌باشی (مأمورین اکتشافات) درانباله گذاشت وبطرف «شاه آباد» واقع در ۵۶ کیلومتری شمال کرنال جلوراند . همان شب قوای اکتشافی کرد که از سرهند حرکت کرده با سپاهیان هند تماس حاصل کردند وعده‌ای از سپاهیان هند را کشتند وجمعی دیگر را دستگیر کردند آنگاه بسرای «عظیم آباد» باز گشتند .

## ۷۸ـ جنك در انباله و تصرف دژ توری

ازسرای عظیم آباد که در ۳۶ کیلومتری جنوب شاه آباد و ۲۰ کیلومتری شمال کرنال واقع است گزارش عملیات جنگی را باعده‌ای اسیر نزد نادرفرستادند ونادر دوباره فرمانداد که جناح چپ دشمن رانیز اکتشاف نمایند . روز ۱۲ ذی‌قعده ۱۱۵۱ نادر پیشرفت خودرا ادامه داد وروز بعد بسرای عظیم آباد رسید درآنجا فرماندار انباله مدتی مقاومت کرد لکن بزودی منکوب وتسلیم گردید. نادرشاه باتوپخانهٔ کوچکی «دژ توری» راشلیك کردو پس ازدوساعت تیراندازی نیروی دشمن سخت بیمناك شده تفنگهارا انداخته بخانه‌های بزرگان عظیم آباد پناهنده شدند .

## ۷۹ـ شکست قوای سعادت‌خان

نادر ازقوای گشتی و اسیران هندی قدرت استحکامات محمدشاه را دریافت

و نیز دانست که در جنوب سرای عظیم آباد جنگلی انبوه قرار دارد که تنها رود باریکی در آنجا جاری است و بنابراین مشاهده کرد که تنها راه حصول موفقیت آنستکه از سمت خاور اردوگاه دشمن پیشرفت خود را آغاز کند تا بدینطریق نه تنها مواضع سپاهیان هندرا دور زند بلکه بسهولت از مانع جنگل هم بگذرد .
نقشهٔ وی آن بود که محمدشاه از استحکامات خویش خارج گردد و باوی در دشت وسیعی که در ۱۲ کیلومتری کرنال قرار داشت مصاف دهد . آنگاه پیشرفت خود را بسوی پانی پت، مابین کرنال و شاه جهان آباد، (دهلی) ادامه دهد لذا تا روز دوشنبه ۱۳ یا ۱۴ ذیقعده ۱۱۵۱ پیشرفت دیگری نکرد لکن روز بعد (دوشنبه) چند کیلومتری در سمت جنوبی خاوری پیش راند و در نقطهٔ واقع در شمال خاوری کرنال اردوزد سپس خود بفرماندهی عدهٔ قلیلی از سپاهیان خویش تا نزدیک اردوگاه دشمن جلو رفت و از استحکامات دشمن اطلاعات گرانبهائی بدست آورد و با عده‌ای اسیر باردوگاه باز گشت و شاهگاهان دیدوران ایرانی بنادر خبر دادند که سعادتخان برهان الملك، از امرای معظم هندوستان با چهل هزار تن سپاهی بقصد تقویت نیروی محمدشاه به پانی پت، رسیده است و نادر بیدرنگ عده‌ای از قوای خودرا مأمور جلوگیری از پیشرفت او و الحاق بنیروی محمدشاه در سه راههٔ تار، نمود . بامداد روز ۱۵ ذیقعده نادر قوای خودرا بسه لشکر تقسیم کرد نصرالله میرزا رامأمور کرد که بفرماندهی یکی از لشکرها بطرف کرنال جلو راند و خود بفرماندهی یك لشکر دیگر بطرف جنوب پیشرفت تا از مواضع دشمن خبردار شود و بمیدان نبرد سر کشی نماید و در همه جا در ۳ کیلومتری قوای هند بودند . در این اثنا سپاهیانیکه برای جلوگیری از رسیدن قوای سعادتخان به نیروی محمدشاه اعزام شده بودند باز گشته و خبر دادند که سعادتخان نیمه شب خودرا از بیراهه بمحمدشاه رسانیده است با این همه قوای دشمن را تعقیب نموده و عده‌ای از آنان را اسیر کرده و مقدار زیادی هم غنیمت بدست آورده‌اند .

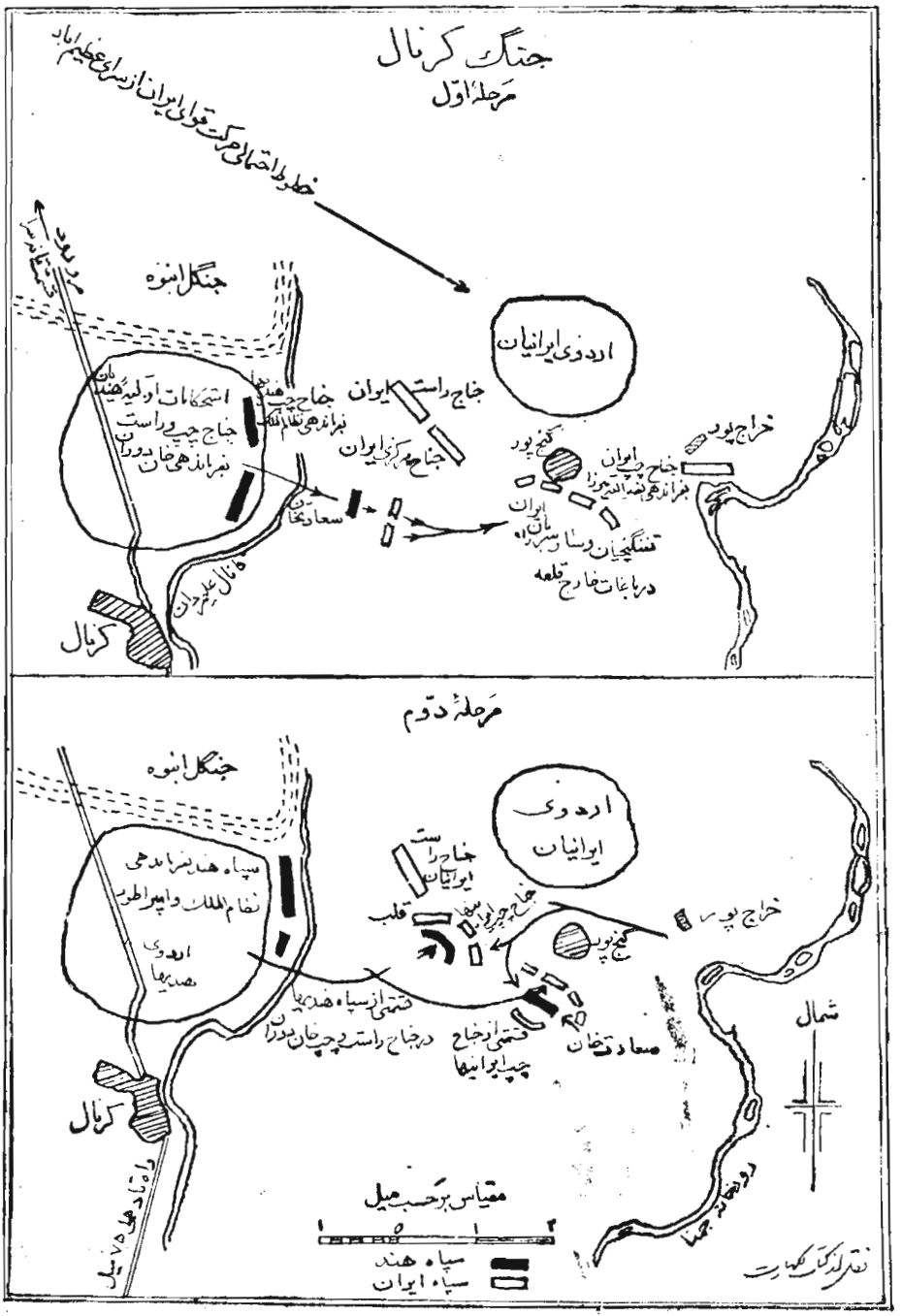


تصویر شماره هفده

## ۸۰ـ نبرد بزرك و معروف كرنال و شكست قطعی سعادتخان و خان دوران فرماندهان قوای هنـد

نادر چون‌ازاین‌معنی واقف‌شدپیشرفت‌خودرادرسه کیلومتری اردوگاه نیروی‌هندمتوقف‌ساخت‌و بنصرالله‌میرزادستورداد که‌باسپاهیانش باو ملحق شونددراینهنگام ,سعادتخان، که‌مشغول گفتگو بامحمدشاه‌بود خبر یافت که فراولان قوای نادر بنهٔ او را تاراج کرده‌اند و چنان برآشفت که‌با وجود اقدامات‌محمدشاه‌برای‌بازداشتن اوازجنك شتاب‌آمیز قوای‌خود را احضار کردواز استحکامات‌خارج‌شد تابنهٔ خودرا مسترد دارد .

سپاهیان وی که‌پس‌از یکماه‌راه‌پیمائی خسته‌و کوفته بودنددر اجرای دستورش‌تعلل‌ورزیدندو عدهٔ‌کثیری‌ازآنان چنان‌وانمودساختندکه فرمانش رانشنیده‌اندبااینهمه‌سعادتخان‌ازروی غروربفرماندهی‌یکهزارتن‌و عده‌ای‌از قوای پیادهٔ خویش‌بعزم‌سرکوبی قوای‌ایران‌از اردوگاه‌محمدشاه خارج‌شد وبیدرنك باعده‌ای‌ازجلوداران ایرانی که‌ازسمت‌مخالف جلومیآمدند مواجه گردید . جلوداران‌ایرانی‌چنین‌وانمودکردندکه مرعوب‌شده‌اندو برای‌آنکه دشمن‌را حتی‌المقدوراز‌خطوط‌خوددورکنندفراراختیارکردند . اتفاقاً این حیله‌مواجه‌باموفقیت کامل‌گردیدزیراسعادتخان شروع‌بتعقیب‌آنان‌کرد و قاصدانی‌نزد محمدشاه‌فرستادکه‌هرچه‌زودترنیروی کمکی‌برای‌اواعزام‌دارند تاپیروزی خودراتکمیل‌وسپاهیان‌دشمن رابکلی‌منکوب‌سازد . محمدشاه عزم داشت که بکمك سعادتخان شتابد لکن نظام‌الملك وخان دوران سپهسالار هندوستان باتفاق ،واصل خان‌سردارخاص، قشون‌پادشاهی اوراازاین قصد بازداشتندوتائیدکردندکه‌جنك بااین کیفیت‌صلاح نیست . امپراطورهندبا نظام‌الملك‌حاکم ممالك‌دکن‌و ،قمرالدین‌خان‌وزیراعظم، مشورت‌کردواو در جواب گفت‌چون خان‌دوران‌فرماندهی‌جناح راست‌راعهده‌داردو بسعادتخان نزدیکتراست‌بهتراست‌که بکمك‌سعادتخان بشتابدودرنتیجه‌خان‌دوران نیز به فرماندهی‌هشت هزار تا نه‌هزارسوار بکمك سعادتخان شتافت .

یکی‌ازمورخین‌میگویدسپاهیان خان‌دوران‌چنین میپنداشتند که‌نبرد بانادر نظیر رزمهائی خواهدبود که‌روزها بین‌قوای‌دولتی وشورشیان دربازار و خیابانهای‌دهلی‌روی‌میدهد لکن‌بزودی‌ازاشتباه‌بیرون‌آمدند زیرانادر که‌از مدتها پیش‌منتظرچنین‌روزی‌بودخود بفرماندهی‌یکهزارتن سوار افشارمانند داس‌مرگ‌ازنقطه‌ای‌بنقطهٔ‌دیگر حرکت‌میکردودسته دسته‌قوای‌دشمن‌را بخاك هلاکت‌میافکند . هنگامیکه نادرازپیشرفت سعادتخان‌وخان دوران اطلاع حاصل‌کردسه‌هزارتن‌ازسپاهیانش‌را مأمورغافلگیرکردن‌دشمن‌کردودستهٔ دیگررانیز که‌هردسته‌ای مشتمل‌برپانصدتن بودمأمورحملهٔ مستقیم نمود .

هانوی‌حکایت‌میکندکه‌نادر بمنظورمرعوب‌کردن‌پیلان جنگی‌دشمن که بخرطوم‌آنها شمشیرهائی‌بسته‌شده‌وبقوای ایران‌حمله‌نموده‌واسبها از دیدن هیولای‌آنهارمیده وبدرمیروند . به‌جمازه‌بانان خوددستورداده بودکه کوزه هائی‌مملو ازنفت وموادسوختنی‌آماده‌نمایندودر بحبوحهٔ جنك‌آنهارا آتش زنندودرمیان قوای دشمن‌پرتاب کنند تاپیلان‌سراسیمه‌شده پابفرار نهند روز بعددو ارتش بآرایش‌جنگی پرداختندبدین شرح : ارتش هند دارای نیروی زیرین بود :

| | |
|---|---|
| نیروی سوار و پیاده و توپخانه | ۲۰۰۰۰۰ سرباز |
| توپخانهٔ سنگین و سبك | ۵۰۰ عراده |
| ستون پیلهای جنگی | ۲۰۰۰ زنجیر |

ارتش ایران :

ارتش ایران دارای نیروی زیرین بود :

| | |
|---|---|
| نیروی سوار و پیاده و توپخانه | ۹۰۰۰۰ سرباز |
| توپهای سنگین و سبك | ۱۵۰ عراده |

ستون شتر های آتشبار در برابر پیلهای جنگی .

آرایش جنگی ارتش هند در چهار ستون و بدینگونه بود :

ستون ۱ـ دوهزار پیلهای جنگی که بخرطومشان‌شمشیرهای برنده بسته شده بود . فرماندهی این ستون را «سردار نظرخان» افسر هندی داشت .

ستون ۲ـ سی‌هزار نیروی‌سوار و پیاده و توپخانهٔ سنگین . فرماندهی این ستون‌را «خان‌دوران» سپهسالار ارتش‌هندداشت . درپهلوی‌راست این‌ستون ازافسران نامی هند . «مظفرخان ، علی‌حمیدخان ، میرقلیخان ، شهدادخان ، زمان‌خان» ودرپهلوی چپ ، «فخرالدین‌خان ، عظیم‌الله‌خان ، جانی‌خان و سیدنیازخان» جای‌داشتند . پوشش‌این ستون «دوپهلوی چپ وراست» باهنك کبیر «پارام» ودسته‌های «جات‌وسند» بود بهترین جنگجویان ارتش‌هند در این ستون جای داشتند .

ستون۳ـ چهل‌هزارنیروی‌سواروپیاده‌بفرماندهی سعادتخان‌برهان‌الملك فرمانفرمای «اوده و لکناهور» سردار بزرك هند .

ستون ٤ـ ستون بزرك ذخیرهٔ ارتش‌هند که‌بارگاه محمدشاه گورگانی و چادرهای نظام‌الملك کفیل‌فرماندهی ارتش‌هند و«سعدالله‌خان» وزیر در این ستون بود .

درجلو سراپردهٔ شاهی‌چندین عراده توپهای سنگین وسبك‌جای داده شده بودکه آمادهٔ تیراندازی‌بودند . پشت‌سراپردهٔشاهی‌نیز هنگهای «سربلندخان و محمدخان‌بن‌گوش» وپس‌از آنهادر هزاروپانصدمتری پشت ستون یکم هنگهای «آمول و کوتپو» بودند .

در دنبال همهٔاردو دسته‌های «بهروزخان ، اسحق‌خان ، اصلحعلیخان» و سپس سربازان تیرهٔ «آمپز» ارتش تمرکز یافته بودند .

این نیروی بزرك بیش‌ازپنجاه هکتار (پانصدهزار مترمربع) زمینهای دشت کرنال را فرا گرفته بود .

ارتش ایران : آرایش جنگی ارتش‌ایران در چهارستون وبدینشرح بود .
ستون ۱ـ سواران سنگین‌اسلحه‌با توپخانهٔ سنگین‌درجلو آنهازنبورکچیها

پرچم بزرك ارتش ایران در مركز این ستون جای داشت .

ستون ۲ـ ستون شترهای آتشبار : این ستون در پشت سوار نظام ستون یك پنهان گردیده بود .

ستون ۳ـ پیاده سنگین اسلحه و در دو پهلوی آنها سواران بختیاری و گرجی .

ستون ٤ـ سواران گارد شاهی و كوهستانیهای كلات و كردها .

در پیشاپیش ستون یك یكدسته از بهترین و باهوشترین سوارانرا بدیدبانی گماشته بودند و این سواران دستور داشتند آنچه ازدشمن می‌بینند بدون درنك بنادرشاه خبر دهند .

فرماندهی ستون ۱ وستون۲ شترهای آتشبار باخود نادرشاه . ستون سوم با نصرالله‌میرزا و ستون چهارم با سرتیپ حاجی‌خان بیك افشار، بود .

شاهنشاه ایران خود جامهٔ رزم‌دربر كرده وتبرزینی دردست و درپهلوی چپ ستون ۱ پیشاپیش ارتش خود آمادهٔ جنك بود .

روز چهاردهم ذیقعده سال۱۱۵۱بود نادردستورداده بود : «ناز اندیشهٔ دشمن آگاه‌نشویم هیچگونه‌اقدامی‌نخواهیم‌نمود.» ازظهر كه‌نبرد آغاز گردید سعادتخان‌وقوای خسته‌اش كه‌جناح‌راست‌نیروی‌هندرا تشكیل‌میدادندبزودی باسپاهیان ایران‌درگیر زدوخورد شدندواندكی‌بعدلشكرخان‌دوران نیز كه باقلب‌قوای‌دشمن‌مواجه‌بود باقلب‌قوای‌ایران كه تحت‌فرماندهی‌نصرالله‌میرزا قرار داشت نبردراآغاز نمودویكی دیگراز لشكرهای ایران‌نیز كه تحت فرماندهی «علیخان‌كیانی» بوددرپناه استحكامات نیرومندی‌قرار گرفته و مأمورآتش كردن‌توپخانه‌بود . چون‌بین‌لشكرخان‌دوران‌ولشكر سعادتخان شكاف‌و فاصلهٔ‌بزرگی‌وجود داشت‌وهمچنین‌بین‌لشكرخان‌دوران وجناح‌چپ نیروی هندمسافت‌زیادبود بهمین‌جهت‌هیچیك‌از لشكرهای‌هندی بدرستی‌از وضع لشكرهای دیگر خوداطلاع نداشت ودر نتیجه هم‌آهنگی و همكاری مؤثری بین آنها میسر نبود .

گذشته‌ازاین قوای هنددرمبادرت بنبردشتاب کرده‌وفرصت کافی برای همراه‌بردن توپ‌واسلحهٔ‌کامل نیافته بودندوقوای سعادتخان باآنکه‌بیش از همه‌درپایداری سرسختی نشان‌دادنداز‌همه‌زودتر ازپای درآمدند وروی به هزیمت‌نهادند و«شیرجنك‌خان»ازافسران بزرك‌هندوچندتن‌از خویشاوندان اودستگیر و«مرادخان»افسردیگرهندی‌زخمدارو «مظفرخان»افسرنامی خان دوران‌باگروهی‌از افسران دیگر کشته شدند . خودسعادتخان و«نثارمحمد خان»برادرزادهٔ اوکددرهودج‌فیل قرارداشتند باچندتن‌از سپاهیان‌خویش آنقدردلیرانه‌بجنك‌ادامه دادندتااینکه فیلش‌مورد حمله‌قرارگرفت‌وبصفوف قوای‌ایران فرار کرده‌گرفتارشدند وناچار تسلیم گردیدند .

در مرکزجبهه‌نیز قوای‌هند تحت‌فرماندهی خاندوران‌اگر چه‌بارشادت جنگیدندلکن مانندقوای سعادتخان‌براثرحملهٔ سریع‌وآتش مرگبارزنبورك های‌نادردچار سستی‌شدوشمشیربازان هندی‌هم‌که‌زیادبخودمغرور بودند در مقابل‌اصول جدیدو پیکارهای‌نادری نتوانستند کاری‌از پیش‌ببرندو «خان دوران» زخمدارشده یك‌پسراوبامظفرخان برادرش‌بقتل‌رسیدند «میاعاشور خان»پسردیگرش اسیر گردید . هنگامیکه محمدشاه‌در روزپانزدهم ذیقعده دریافت که‌خاندوران‌سخت‌درخطر است‌پیام‌فوری‌بنظام‌الملك فرستادواز او درخواست کردبدون‌فوت وقت‌بیاری‌خاندوران شتابد ، لکن‌نظام‌الملك نفع شخصی رابرحس میهن‌پرستی‌ترجیح داده‌وهمچنان بیقیدبر روی‌فیل‌خود مشغول‌نوشیدن‌قهوه‌بود . اقبال‌هنگامی کاملاازلشکریان‌هندروی برتافت که خاندوران‌پس‌از زخمی‌شدن‌مورداصابت گلوله‌قرارگرفت‌وبیهوش‌در هودج فیل‌خودافتادوبرادرش باعدهٔ‌کثیری‌ازامرای‌هندوقریب‌یکصدنفر از جمله «واصل‌خان»فرمانده گاردشاهی محمدشاه‌و«شاهدادخان‌افغان ، یادگارخان، میرحسینخان کوکه، اشرفخان ، اعتبارخان ، عاقل‌بیك‌خان وعلی‌احمدخان» باصدتن ازسران‌دیگر کشته‌ودستگیر گردیدند . لکن‌یکی ازسربازان خان

دوران با ابراز رشادت فراوان توانست ویرا باردوگاه هندیان باز گرداند. قوای هندچون فرماندهان خودرا ازدست دادند فرار نموده هزاران کشته وغنائم زیاد وتوپخانه بجای گذاشتند. بقولی سی هزار تن کشته وچندین هزار زخمی واسیر شدند. شمارهٔ کشتگان ایران بیش ازدوهزار تن نبود. با اینکه نادر در میدان جنك پیروزی کامل بدست آورد معهذا از حملهٔ فوری ومستقیم باستحکامات پادشاه هند خودداری نموده واین جنك تاعصر آنروز بمدت شش ساعت ادامه داشت. در این جنك بود که بدستور نادرشاه خاشاك تنورهائی را که درپشت شترهای آتش بار جای داده بودند یکباره آتش زدند وآنهارا درپیشاپیش ستون یکم بسوی پیلها راندند. آتش رفته رفته تنورهارا چنان گرم نمود که پشت شترهارا بسوزش در آورد ویکباره همگی ازجای کنده وفریادکنان بجست وخیز درآمدند وشتربانان آنهارا بسوی پیلهاراندند. دراین هنگام توپخانهٔ ایران نیز ستون پیلها را سخت زیرباران گلوله گرفته بود. پیلهای جنگی دشمن ازدیدن شترهای آتش فشان بی اندازه ترسیده همگی بدورهم گردآمده ودرهمین موقع بود که توپخانه مرکز آنهارا بادشلیك گرفته بود. ناگهان پیلها سرآسیمه بسوی سپاه هند پا بگریز نهادند وخودرا بستون خاندوران زدند. درهمین گیرو دارشیپورهجوم همگانی ارتش ایران نواخته شدو کشتارهولناکی درگرفت سوارنظام ایران بیدادکردوجنك تا شامگاه ادامه داشت وپیروزی وپیشروی با ایران بود.

نتایجی که از چگونگی نبرد کرنال گرفته میشود درجهٔ اول مربوط به اختلاف فاحش استعداد ولیاقت فرماندهی نادر وفرماندهان نیروی هنداست.

توضیح آنکه: نادرچه از لحاظ تاکتیك و چه از حیث فن لشکرکشی بمراتب ازسران نظامی هندوستان برتر بودو گذشته ازاین چنانکه قبلا گفته شد سران ارتش هندوستان نتوانستند درمقابل خطر مشترك اختلافات ومنازعات وحسادت های خود رارفع کنند وچنانچه بایدباهم تشریك مساعی نمایند بعلاوه هندیان نتوانستند از کلیهٔ قوای خوداستفاده نمایند. چنانکه چندین لشکر هندی به

فرماندهی خان دوران و سعادتخان بموقع برای مبادرت بحمله پیشروی نکردند درجناح چپ نیز براثر خودداری نظام‌الملك ازدخالت درجنك قوای ایران تقریباً بدون برخورد بامانع جلورفتند . تلفات نیروی هندرا درنبردکرنال از ده الی سی هزار گفته‌اند اما تلفات قوای ایران رادو هزار وپانصد کشته وپنج هزارتن زخمی تخمین زده‌اند .

پس ازنیل باین پیروزی بزرك نادربنماز ودعا برخاست وفرماندهان خویش راپاداش بخشید وبشکرانهٔ این پیروزی نادرنام پسر دوم خود را که «مرتضی قلی‌خان» بودبنام «نصرالله‌خان» ، (بیادپیروزی نبردکرنال) تبدیل کرد .

عصر همانروز نظام‌الملك باتفاق اعتمادالدوله وسران دربار پادشاه هندوستان بملاقات خان دوران کددرنبردسخت زخمی شده بود رفتندوفرمانده کل قوای هندکه ازشدت درد قوت تکلم نداشت بلحنی که بزحمت شنیده میشد گفت : «کارما تمام است ... نگذاریدمحمدشاه نادررا ملاقات کندویا آنکه اورا بدهلی دعوت نماید ... بلکه تمام قوائیکه در اختیار داریدسعی کنید شراین بلا را از اینجا دفع نمائید ...» روز شانزدهم ذیقعده بازهم دو ارتش آمادهٔ جنك بودند وفرماندهان ایران از نادرشاه درخواست اجازهٔ حمله را نمودندولی شاهنشاه ایران نپذیرفته بآنها گفت : بزودی خود محمدشاه سرتسلیم پیش خواهدآورد .

درهمان شب سعادتخان رابارد وگاه نادر آوردندو پس ازآنکه با تدبیر و زبردستی خاصی بپرسشهای نادر راجع بنیرو وثروت محمدشاه جواب داد بنادر توصیه کردکه نظام‌الملك را باردوگاه احضار نمایدوشرایط متارکهٔ جنك را با اودرمیان بنهد . نادراین نظررابکار بسته ونظام‌الملك بااختیارات تامیکه از طرف امپراطور هندداشت با «عظیم‌الدوله» وزیردرروز ۱۷ ذیقعده باردوگاه نادرآمدوپس ازآنکه بحضورشاهنشاه ایران بارياقت با «عبدالباقی‌خان» دربارهٔ شرایط متارکه بمذاکره پرداخت وبین طرفین سازش حاصل شدکه نادر بایران

باز گرددودرعوض هندوستان‌اولاپنجاه‌لك (پنج‌ملیون) روپیه‌بایران غرامت بپردازد ثانیاً نادر پس‌از آنکه‌از نظام‌الملك درخواست نمودازمحمدشاه‌دعوت نماید که فرداچاشت‌را بااوصرف کندوپیمان‌را امضاء نمایداو رامرخص کرد ثالثاً سربازان‌هندخلع سلاح‌شوند رابعاً توپخانه‌ومهمات جنگی ارتش هنـد بارتش ایران تسلیم شودخامساً چون ارتش ایران خسته شده بایددر پایتخت هند چندی آسایش نماید .

محمدشاه برخلاف وصیت مؤکدخان دوران دعوت‌نادر رااجابت کرد و امپراطور هندوستان‌درنوزدهم‌ذیقعده‌بعظیم‌الدوله‌دستورداد‌تمام‌اسلحهٔ‌ارتش هندرا یکجاجمع کرده‌تحویل‌ارتش‌ایران نمایدآنگاه‌محمدشاه درتخت‌روان شاهی که‌چتری‌زرین‌بالای‌سرداشت بهمراه «غازی‌الدین‌خان» وعظیم‌الله‌خان پسر وزیرجنك‌با چندخواجدو دویست‌سوار گاردشاهی باردوگاه نادررسید وطهماسبقلی‌خان‌وکیل جلایربا گروهی‌ازسواران‌ازاوپیشوازنموده‌وازطرف نصرالله‌میرزا که‌مأمورمیزبانی‌بود بانهایت‌اعزاز واکرام پذیرائی‌شدو بخیمهٔ مخصوصی که‌برای‌اوبرپاشده‌بود هدایت‌گردیدوخود نادر تابیرون خیمه باستقبال اورفته‌ودست اورااز‌روی تلطف‌گرفته ودرمسند خود درکنارش نشانیدوپس ازمختصر مذاکره‌نادرشاه بوی‌چنین‌گفت : شگفت‌است که‌شما اینهمه‌درکارخودبی‌قیدوبی‌اعتناباشیدوبارهابشمانامه نوشتم،نماینده‌فرستادم، اظهار دوستی‌کردم . وزیران‌شما رواندانشتند پاسخ‌کافی برای‌من بفرستید بواسطهٔ عدم‌انتظامات یکی‌از نمایندگان‌من برخلاف همهٔ‌قوانین‌در کشورشما کشته‌شده‌سهل‌است هنگامیکه‌داخل کشورشماشدم گویااعتنائی بکار خود نداشتیدکه اقلابفرستید ، بپرسیدمن کیستم ومرادم چیست . هنگامیکه بلاهور رسیدم هیچکس‌از جانب‌شماپیامی وسلامی نیاورد وگذشته‌ازاین پاسخ پیام وسلام مراهم‌ندادید . پس‌ازاینکه گماشتگان‌شما ازخواب غفلت‌ونادانی‌بیدار شدند و همهٔ راههای‌چاره‌واصلاح مسدود شد . باکمال بی‌نظمی پیش آمدند

که جلوارتش مرا بگیرند وهمه‌خود رانزدیك دام‌آوردند . اینقدرعقل و احتیاط‌نداشتند که‌اقلابرخی رابرجای بگذارندتا اگرپیشامدی رخ نماید بتوانند کاری‌بکنندوامور را اصلاح‌نمایند . گذشته‌ازاین که‌باکمال بی‌عقلی درمیان سنگرهای‌خودگردآمدیدتصورنمیکنید که‌اگردشمن‌ازشمانیرومندتر باشد شمانمیتوانید بدون‌آب‌وخواروبار درآنجا بسربرید واگر ناتوان‌تر از شما باشد غیرلازم‌بلکه‌ناشایسته‌بود که‌خودرامحصورنمائید . اگربدشمن‌اعتنا نداشتید و اورا بیملاحظه‌میپنداشتیدنمیبایستی‌خود را بخطر اندازید .

یك‌سردارکارآزموده وکاردان‌رامیفرستادید که‌درمدت کمی‌اورا بیچاره ونابود نماید . ولی‌اگرازتجربه‌ورفتار بقاعده‌نیز میترسیدید بطریق اولی نمیبایستی‌پس‌ازاینکه اورا بدینگونه بجنك واداشتیدهمه چیزخودرا یکباره بمهلکه‌بیندازیدوانگهی پس‌ازاینکه‌خودرا بدینگونه گرفتار کردیدوتکلیف صلح کردم، شمابتصورکودکانه‌وعزم‌جاهلانه چنان‌مغروربودید که‌گوش‌به هیچ نوع‌مذاکره ندادید وصلاح کارخودراندانستید تااینکه‌سرانجام‌بیاری خداوند هردوجهان‌وبزور شمشیرجنگجویان پیروزایران‌دیدیدچه رویداد. نیاکان شماکشور راخوب نگاهداری میکردندولی دردورهٔ شماخراب شد وما راوادارنمودیدکه‌متحمل زیانهای جنك‌و اردوکشی‌بشویم . اماچون تا کنون‌ازدودمان تیمورنسبت بکشور شاهنشاهی وتودهٔ ایران‌آزار وزیانی نرسیده‌من پادشاهی‌هندوستان‌راازشمانخواهم گرفت‌ولی‌چون بیقیدی‌وخود خواهی‌شما مراوادارکرده که‌راه‌درازیرا پیموده ، هزینهٔ‌گزاف‌بنمایم‌و ارتش ماهم بواسطه راه‌پیمائی‌بسیارخسته‌واز خواروبارو ملزومات‌دست تنك‌هستند باید بپایتخت هند بیایم‌ودرآن‌جا چندروزی‌بمانم‌تا ارتش‌نیزخستگی بگیرد وخسارات‌جنك‌که بانظام‌الملك قرارداده شده تسلیم‌شود . پس‌از آن‌شمارابه حال خود خواهم‌گذاشت تا بکار خویش پردازید .

نادر چاشت‌را بااو صرف‌کرد وبرای‌آن که‌اثبات‌نمایدکه خوراك‌مسموم

نیست قبل از تناول غذا بشقاب خودرا با بشقاب محمدشاه عوض کردو در تمام مدت ملاقات دو شهریار که شش ساعت بطول انجامید هیچگونه پیش آمد ناگواری پیش آندو روی ندادواز هیچگونه احترام واکرامی در حق پادشاه هندوستان فروگذار نشد . آن گاه محمدشاه درتحت مراقبت نگهبانان نادر باردوگاه خویش بازگشت ولی نادر ازچهار طرف قوای هندرا محصور کرده بود . ملاقات دوستانهٔ محمدشاه و نظام الملك با نادر خاطر سپاهیان هند راآسوده کرد و همه را امیدوار ساخت .

## ۸۱ـ متلاشی شدن بقیهٔ قوای هند

چون خان دوران فردای نبرد کرنال از زخم کاری که داشت جان سپرد و مقام فرماندهی کل قوا ومیر پنجی هندوستان بی صاحبماند . نظام الملك مقام میر پنجی را که سعادتخان ازمدتی پیش باولع هرچه تمامتر درانتظار آن بود بدست آورد وچون سعادتخان دریافت که نظام الملك بروی پیشی گرفته است برای مغلوب ساختن حریف بنادر متوسل شدو خودرا باردوگاه وی رسانید واو رامتقاعد کرد که بغرامت ناچیزی اکتفا نکندو عهدنامه راکه با نظام الملك بسته بود کافی نداند واطمینان داد که هرگاه نادر بدهلی لشکر کشی نماید خواهد توانست مقدار معتنابهی طلا وجواهرات و گنجینه های امپراطوری بدست آورد ومخصوصاً چنین تأکید کرد که : اکنون دردربار هندوستان هیچ سرجنبانی جز آصفجاه وجود ندارد واو مردی فیلسوف ومحیل است وهرگاه این روباه مزور بدام افتد کارها همه بروفق مرام اعلیحضرت پیش خواهد رفت .

نادرازشنیدن اظهارات سعادتخان تصمیم گرفت بطرف دهلی ، (شاهجهان آباد) لشکر کشدو پس از آنکه چند روز عمداً هیچ اقدامی ننمود در ۲۴ ذیقعده ۱۱۵۱ نظام الملك راا حضار کردو باو دستورداد که امپراطور رابر آن دارد تا باردیگر بملاقات وی بیاید . نظام الملك اظهارداشت که تجدید ملاقات مخالف بامفاد عهدنامه است لکن نادر خاطرنشان ساخت که قصد نقض عهدنامه را ندارد

وملاقات بامحمدشاه ضروری است . ازآن‌جاکه‌از شدت‌محاصرهٔ اردوگاه هندیان‌بهیچوجه کاسته‌نشده ونقصان‌خواروبار هندیان‌بمرحلهٔ‌وخیمی‌رسیده بودنظام‌الملك چاره‌جز آن‌نداشت‌که فرمان‌نادررا بکاربندد . بهمین‌جهت نامه‌ای بامپراطورنگاشت واورا باردوگاه نادردعوت کرد.محمدشاه پس از دریافت‌این نامه‌باوجوداصرارایزنان‌خودباینکه‌مجدداً باسلحه‌وجنك‌متوسل شوددرتاریخ ۲۶ذیقعده‌بادوهزارتن‌ازملتزمین‌رکاب‌خویش بملاقات‌شاهنشاه ایران‌رفت . اگرچه‌نادر محمدشاه‌را بااحترام‌پذیرفت‌و بعبدالباقیخان‌دستور دادمراسم مهمان‌نوازی راکاملابجاآورد بااینهمه‌محمدشاه‌و ملتزمین‌رکابش در حقیقت‌زندانی نادرشاه بودند .

پس‌ازورود محمدشاه باردوگاه نادرعده‌ای ازقوای قزلباش باردوگاه هندیان‌رفتندوتوپهاو اسلحهٔ‌آنان‌راضبط‌نمودندوباقیماندهٔ‌سران دربارهند را دستگیر ساختندو سپس‌بسپاهیان هنداخطار کردندکه یادرکرنال باقی‌بمانند ویاآنکه بخانه‌های خویش‌بازگردند . سپاهیان هندکه‌سران خودرا ازدست داده‌واز فرط‌گرسنگی‌بستوه آمده‌بودند بازگشت بخانه‌های‌خودرا ترجیح دادند لکن‌جمع کثیری‌ازآنان درعرض راه‌دچار غارت‌شده‌وعده‌ای‌بهلاکت رسیدند .

روز اول‌ذیحجه۱۱۵۱نادرشاه‌وامپراطور هندوستان‌ازکرنال بطرف‌دهلی روان شدندومحمدشاه‌تقریباً سه‌کیلومتردرعقب‌نادرشاه حرکت میکرد و قبل ازحرکت نادر بطرف دهلی سعادتخان رابامقام وکیل مطلق هندوستان تعیین‌نمودو باتفاق‌طهماسب خان جلایربا چهارهزار تن‌سوار بدهلی اعزام داشت واز محمدشاه‌فرمانی خطاب‌به «لطف‌الله‌خان» گرفت‌براینکه کلیدهای شهر رابطهماسبخان‌تحویل‌دهد در عین‌حال خودنادر نیز فرمانی صادرنمود و در آن لطف‌الله‌خان را درمقام خود تثبیت کرد .

## ۸۲ـ تصرف دهلی

هنگامیکه اخبار مربوط بنبرد کرنال بدهلی رسید «حاجی فولادخان

کوتوال‌شهر، که‌مردی‌مدبر بود برای‌جلوگیری ازناامنی اقدامات مؤثری نمود ودرشهر حال‌دفاعی‌برقرار کرد . چون‌سعادتخان‌وطهماسب‌خان‌جلایر بدهلی رسیدند دروازه‌های پایتخت‌هندوستان‌را مسدودیافتندبنابراین‌فرمان محمدشاه‌و نامهٔ‌نادرشاه‌رابرای لطف‌الله‌خان فرستادندواوفرمان‌شاه رااطاعت کردو دروازه‌هارا مفتوح‌ساخت‌وکلیدهای خزانه‌و دژهاومخازن سلطنتی‌را بطهماسب‌خان داد . سپس‌تدارکات لازم‌برای پذیرائی‌نادرشاه ومحمدشاه‌را فراهم نمود .

دراین اثنادوپادشاه که‌بطرف‌پایتخت‌هندوستان‌میامدند روزهفتم ذیحجه بباغ«شعله‌ماه» ، (شلیمار) واقع‌درحومهٔ دهلی‌رسیدند . درآنجامحمدشاه‌برای تهیهٔ‌وسائل پذیرائی‌ومیهمانی‌مرخص‌شد ونادرتاروز جمعهٔ‌نهم ذیحجه۱۱۵۱ هجری قمری درشعله‌ماه‌ماند ودر آنروزبا تجلیل‌وتکریم‌بینظیری درحالیکه سواربراسب‌سپیدی‌بود بهمراهی‌بیست‌هنك سوارو‌ده هنك پیاده واردد‌هلی‌از دروازهٔ غربی‌شهر که‌فقط برای‌پادشاهان بازوبسته میشدگردید . در دنبال او نصرالله‌میرزا پسرش‌وسپس شاهزادگان‌وفرماندهان بزرك‌ارتش شاهنشاهی هریك باآرایش‌گوناگون تیرهٔ خودولباسهای رنگارنگ سواربر اسبهای کوه‌پیکر جای‌داشتند سپس سوارنظام باسازمان زیر :

۱ـ دسته‌های موزیك شیپورچیان سوار نظام . ۲ـ «سردار قاسم خـان اعتمادالدوله» فرمانده‌هنگهای‌سوار گاردشاهی . ۳ـ درفش‌ارتش‌شاهنشاهی که‌دوافسر شمشیرکش دردو پهلوی آن‌بودند . ٤ـ دسته‌های سوار گارد شاهنشاهی در دوستون . ٥ـ سواران سرتیپ «حاجی‌خان‌بیك» . ٦ـ سواران سردار افشار . ۷ـ سواران «سرهنك جوان قلیخان» . ۸ـ سواران نیزه‌دار . ۹ـ ستون هنگهای پیاده دراطراف نیروی‌قوای‌هند صف‌بسته وصد فیـل پیشاپیش‌نادرشاه در حرکت‌بودند . از ابتدای‌باغ شعله ماه تا اقامتگاه نادر بفرشهای قیمتی وپارچه‌های زربفت گرانبها مفروش‌بود وپس‌از ورود توپ ها بپاس احترام بغرش درآمد . محمدشاه‌بتعظیم وتکریم‌شاهنشاه ایران در

همان قلعهٔ «سرای خاص» پادشاهی (ارگ) جایداد . تحف و هدایای نفیس تقدیم کرد . بقول میرزا مهدیخان (محمدشاه سفرهٔ افتادگی در بزم ضیافت گسترده بود .) درعوض نادر بدلجوئی پادشاه هندوستان پرداخت و گفت : برطبق عهدنامه ایکه در کرنال منعقد گردید عمل میشود و همچنان سلطنت هندوستان بمحمدشاه تعلق دارد محمدشاه بشکرانهٔ این جوانمردی و عواطف تاج بخشی تمامی جواهر خزائن و اثاثیهٔ پادشاهی و ذخائر سلاطین سلفرا تقدیم نادر کرد شاهنشاه ایران در آغاز از قبول آن هدایا خودداری نمود ، لکن براثر ابرام و اصرار محمدشاه پذیرفت و میرزا مهدی صاحب تاریخ جهانگشا چنین مینویسد: (هرچند همت کان خاصیت بحر نوال بیهمال نظر اعتنا بر آن کنوز و خزائن که جمیع مخازن سلاطین روی زمین باعشری از اعشار آن برابری نمیکرد نیفکند و دامان نیاز از آن درچیده اما بنابر مبالغهٔ پادشاه و الاجاه آئینهٔ این مسئول نقش پذیر این قبول گشته و معتمدان امین بضبط خزائن بیوتات تعیین فرمودند .)

نادر پس از پایان مراسم پذیرائی محمدشاه در کاخی که شاه جهان در نزدیکی ایوان خاص ساخته بود استقرار یافت و محمدشاه نیز درعمارتی واقع در نزدیك «اسدبرج» اقامت گزید و سپاهیان قزلباش هم قسمتی در دژ و پیرامون آن و بقیه درخود شهر استقرار یافتند . (نگارنده شخصاً اقامتگاه نادرشاه را که ایوانهای مشرف بخارج از کاخ بطرف رودخانه و جنگل و از طرفی مواجه بافضای کاخ قرار داشت و دارای اطاقهای متعدد و حمام و حوضخانه وغیره بود مشاهده نموده و همگی از سنك مرمر سفید منقوش و در نهایت زیبائی بود و همچنین قصور دیگر دژ را مشاهده نموده ام.) نادرشاه فرمانی بنام همهٔ فرماندهان ارتش و سپاهیان خود فرستاد که با مردم شهر بخوبی رفتار نمایند . سزای سرپیچی از این فرمان بسیار سخت خواهد بود .

بامداد شنبه دهم ذیحجه ۱۱۵۱ که عیدنوروز باستانی و عیداضحی باهم تصادف کرده بود کلیهٔ مساجد شهر برطبق تشریشفاتیکه مقدمات آن قبلا فراهم شده بود

خطبه‌بنام‌نادرشاه خوانده‌شدودرشهر سکه‌هائی‌پخش گردید که‌روی‌آن‌چنین نوشته‌شده‌بود : هست‌سلطان‌برسلاطین‌جهان ـ شاه‌شاهان‌نادرصاحبقران . از سکه‌های‌مزبورنزدنگارنده‌موجودمیباشدکه درمسافرت بکلات‌بدست آورده است.» درآن‌روزنادرمراسم‌عید نوروزرابرپاکردومحمدشاه‌بدیدارشاه‌آمد و نادر به افسران ارشد خود لباس و انعام بخشید .

درهمان روز سعادتخان‌بدرود زندگی گفت وعلت‌آن‌در اثرزخمهائی بود که درجنك کرنال بوی وارد شده بود .

## ۸۳ انقلاب و گستاخی اهالی دهلی برضد نیروی ایران و تنبیه آنان

بعدازظهر دهم‌ذیحجه‌نادر ببازدیدمحمدشاه‌رفت . صبح‌یکشنبه یازدهم‌در شهرشایع‌شدکه‌نادر کشته‌شده ویااینکه بدست محمدشاه زندانی گشته است بدون‌اینکه درصحت این‌اخبار تحقیقی‌بشود اوباش‌واراذل شهر بشورش پرداختندوبسربازان‌قزلباش که‌درشهر اقامت‌داشتندحمله‌بردند جمعی‌ازآنان رابهلاکت رسانیدندچون ازشایعهٔ‌مرك‌نادر روحیهٔ سلحشوران‌ایران‌متزلزل وسست گردیده‌بود قادربابرازهیچ مقاومتی‌در مقابل سربازان‌هندی‌نبودند.

اگرچه‌این‌فتنه‌وشورش بتحریك‌محمدشاه یاسران دیگرکشور هندروی نداده بود بااینهمه‌هیچکدام‌ازآنهابرای‌جلوگیری‌ازآشوب اقدامی‌نکردندو حتی‌برخی‌ازبزرگان‌ورجال‌واعیان‌واشراف هندچون ازشایعهٔ قتل‌نادر آگاه گردیدندنگهبانان‌ایرانی‌خودراکه‌بنا بتقاضای‌خودازطرف‌نادربرای‌نگهبانی خانه واموالشان‌مأمور شده‌بودندبهلاکت‌رسانیدند وعدهٔ‌ایرانیان که‌در این حادثه‌بقتل‌رسیدندبین سه‌تاهفت‌هزارنفر تخمین‌زده میشودولی عددسه‌هزار نفر بحقیقت نزدیکتر است .

طی این اغتشاشات برخی‌ازسران هندازجملهٔ آنان«سیدنیازخان» پسر خواندهٔ قمرالدین‌خان و«شاهنوازخان» درحدود پانصدسپاهی جمع‌آوری

نموده‌وباصطبل فیلان‌شاهی حمله‌بردندونگهبانان آنانرابقتل رسانیده پیلان رابردندوسپس‌شهررا ترك گفته‌یك‌دژ نیرومندی‌واقع‌در خارج‌دهلی را به تصرف درآوردند .

هنگامیکه نخستین گزارش آشوب بنادر رسیدباور نکردوحتی اندکی برآشفت‌وسربازان‌خودرا متهم‌بدان کرد که عمداًاین اخبارراجعل کرده‌اندتا برای‌تاراج‌وچپاول‌شهربهانه‌ومحملی‌بتراشند.سپس‌یکی‌ازیساولان(امربران) خودراامأمورکرد که‌اوضاع‌راتحقیق‌نمایدوجریان‌رابوی گزارش‌دهد.اماآن مردبمحض‌اینکه ازدژخارج‌شدبهلاکت‌رسیدویساول‌دومی‌نیزبهمان‌سرنوشت دچارگردیدودراین هنگام‌بودکه‌نادر حقایق‌رادریافت‌و هزارتن‌ازسپاهیان خویش‌رامأمورسرکوبی‌آشوب‌گران نمودلکن‌آنان‌براثرقلت‌عده‌وظلمت‌شب نتوانستند چنانکه‌باید آرامش‌رادرشهر برقرار سازند . نادرشاه‌دستورداد که تمام‌قوا تابامداد حاضر بجنك باشندوهرگاه مورد حمله‌قرار گرفتند بدفاع پردازندو بهیچ‌اقدام‌دیگری‌مبادرت ننمایندوبامردم‌مهربانی کرده‌وبا آنهائی که‌باشورشیان همدست‌نیستند کاری‌نداشته باشندوتالازم نباشد دست‌بشمشیر نبرند ولی پیشامدی رخ دادکه نادرشاه راوادار بخونریزی کرد .

فردای‌آن‌روز چون‌سپیدهٔ‌صبح رسیدنادرشاه‌لباس سرخ که‌علامت غضب بودپوشیده‌وبراسب خویش‌سوار شده‌باچهرهٔ افروخته‌وهیأت خشمگین‌بادستهٔ نیرومندی‌ازسپاهیان‌خودازمیان‌خیابانهای‌شهرومیدان«چاندیچوك» که‌مرکز شورشیان بودعبورکرده‌وبطرف‌مسجدروشن‌الدوله کدنزدیك دادگاه کوتوال ودارای گنبدطلائی‌باشکوهی‌بود (مسجد کوچکی‌است‌درمیان بازار دهلی) رهسپارگردید . گفته‌اندکه‌چون‌نادربمسجدنزدیك‌شد ازایوانی‌یك‌تیربطرف اوشلیك شدکه‌بوی‌اصابت‌نکردولی‌یکی‌ازافسران‌نزدیك‌باوکشته شدشاهنشاه ایران‌ازاین گستاخی خشمگین‌گردیده‌وچون بمسجدرسیدبربالای بام‌برآمد وپس ازتحقیق اینکه‌آشوب‌ازکدام‌کوی‌شروع وازجانب چه‌جماعتی صورت گرفته‌است دستورداد درهرجا که‌یك‌قزلباش بهلاکت‌رسیده‌بود هیچ فردی

رازنده‌نگذارند . مقارن‌ساعت‌نه بامدادبودکه سپاهیان‌ایران شروع‌باجرای فرمان‌نادر کردند وازبازار صرافان‌تاعیدگاه قدیم شروع‌بکشتار نمودندو غوغائی‌درشهر برپاشد . پس‌ازآنکه‌همهٔ خیابانهاازوجودطاغیان پاك‌گردید سلحشوران ایرانی بخانه‌هاودکانها حمله بردندو ساکنین آنهاراازدم‌تیغ گذرانیدندوآنچه‌قیمتی‌بودتاراج‌نمودندوبازارصرافان وجواهریان وراسته بازاردکاکین‌تجارو ارباب ثروت‌راچپاول‌کردندوساختمانهای بیشماری‌رایا منهدم ویا طعمهٔ حریق ساختند .

درضمن این‌کشتاروانهدام موحش‌نادر درحالیکه‌شمشیرازنیام کشیده بود شخصاًدرمسجد کشتاررااتماشا میکردوپس‌از چندساعت‌محمدشاه ,نظام‌الملك و قمرالدین‌خان، وزیررابشفاعت‌نزدنادر فرستادوتقاضای عفووبخشش‌نمود نادرپس ازآنکه‌مستدعیات آندونفررا استماع‌نمود،حاجی‌فولادخان‌کوتوال شهر، رااحضارکردوباو دستورداد که‌باتفاق عده‌ای‌از نسقچی‌ها درخیابانها بگردش‌پردازند وازقتل‌وانهدام‌شهرجلوگیری‌نمایند . دستورنادرفوراًاجرا گردیدودهلهای بازگشت‌سربازان‌بصدا درآمدواین اجرای‌فوری‌دستور می رساندکه نادربرسپاهیان‌خودتسلط کامل‌داشته‌است . عبدالکریم‌مورخ‌اطاعت فوری‌این‌دستور رادربحبوحهٔ‌چپاول‌وآشوب‌یکی ازشگفتیهای‌جهان‌میداند . آشوب‌درساعت‌سه‌بعداز ظهرپس‌ازشش ساعت‌موقوف گردیدونادر بسپاهیان دستورداد که‌اسیران‌را بخانواده‌های خودبازگردانند . عدهٔ‌کشتگان دراین هنگامه‌بدرستی معلوم‌نیست وحداقل‌را هشت‌هزار وبعضی بطوراغراق‌آمیز چهل‌هزار و«سرکار Srkarr عقیده‌داردکه‌نظر بمحدودبودن‌محل‌ومدت کوتاه آن عدهٔ کشته ازبیست هزار نفر متجاوز نیست .

نادرشاه در۲۶ محرم۱۱۵۲ هجری‌قمری «دختریزدانبخش» نوادهٔ‌اورنك زیب‌شاهزاده خانم‌هندی رادر دهلی‌بعقد نصرالله‌میرزا درآوردو تایك‌هفته شهررا آذین‌بسته چراغانی‌باشکوهی‌نمودندومحمدشاه میزان‌سیصدو هفتاد و پنجهزارریال پول‌وجواهروسنگهای گرانبهابایك خفتان‌مروارید ویك‌زره

مرصع وچند دانه الماس وسه زنجیر فیل باتختهای زرین و پنج اسب بازین و یراق مرصع بداماد پیشکش نمود و علاوه بر آن معادل هفتاد و پنج ملیون ریال بافسران و دویست و پنجاه ملیون ریال بسربازان داد .

## ۸۴ـ دستگیری دو فرمانده طاغی هندی

قبلا گفتیم که درشروع اغتشاش دو نفر ازسران هند بنام «سیدنیازخان» داماد قمرالدین خان و «شاهنوازخان» باپانصدنفر پس از حمله باصطبل شاهی و کشتن فیلبانباشی فیلان راربوده ودرخاج شهر در دژنیرومندی موضع گرفته بودند. نادرشاه پس از خاتمه دادن باغتشاش دهلی عده‌ای ازقوای خودرا بفرماندهی «عظیم الله خان و فولادخان» باچهارصدوهفتادسوار برای دستگیری دوسردار مزبور مأمور ساخت ومقردو فرمانده هندی مورد حمله قرار گرفت وهردو دستگیر گردیدندو عصرهمانروزبهلاکت رسیدند . بنابرقول «میرزازمان» نادر «روح الله خان» ومغولهای تاتار رانیز که عده‌ای ازسربازان ایرانی را بـه هلاکت رسانیده بودند کشت وپس از استقرار آرامش درشهر نادر حاجی فولاد خان رابمقام کوتوالی دهلی منصوب کرد .

نادر درجمع آوری خراج بنظام الملك وسربلندخان وعظیم الله خان ووکیل «ستیارام» استاندار بنگاله وسردار طهماسبقلی خان جلایر باحسابداران درباری دستور اکیدداد که درموقع اجرای عمل ازهرگونه خشونت وبدرفتاری بامردم خودداری نمایندواین کمسیون تاروزدهم محرم ۱۱۵۲ (بیست ودو روز) بطول انجامیدوجمع وجوه وجواهرات وسایراشیاء گرانقیمتی راکه بدست آمداقلا بالغ برهفتادکرورتومان (۷۰۰۰۰۰۰۰۰ روپیه) میگردیدوازجمله اجناس نفیس که تقدیم نادر شدتخت طاوس است که دو کرورجواهر (بقول جهانگشا باصطلاح اهل هندهرکروری صدلك وهر لك صدهزار روپیه است) صرف ترصیع وتزیین آن شده بود . وبه تخت دیگر ازمیان جواهرات ولئالی الماس معروف «کوه نور» که آنرا «پادشاه الماسها The Kinge of Diamond» مینامند

«دریای نور» و الماس «ارئوو Orlov» که اولی در انگلستان و دومی در ایران و سومی در موزهٔ مسکو موجود است بیش از غنائم دیگر توجه نادر را جلب کرده بود و بعلاوه الکنهوریك کرور زر و پانصد هزار تومان با فیلان بسیار که متعلق بسعادت خان بود بخزانهٔ نادری منتقل شد. بقول ویلهم اشتولی Wilhelm STolye و آندرآس Aandreas در کتاب خود بنام (اوضاع تجارتی ایران) از گفتهٔ جوناس هانوی بازرگان انگلیسی که از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۱ در ایران بوده غنائم هند را بپول آلمان یك بلیون و هفتصد و پنجاه ملیون مارك مینویسد که بپول امروزهٔ ما دو بلیون و پانصد ملیون ریال میشود و گذشته از این غنائم نادرشاه شصت هزار جلد کتاب از کتابهای خطی گرانبها که برخی از آنها از کتابخانهٔ شاهی بود با ایران آورد. درشانزدهم ذیحجه ۱۱۵۱ نادر بوسیلهٔ چاپار فرمانی بایران فرستاد و به شکرانهٔ فتح هندوستان کلیهٔ استانهای ایران را برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد و در عین حال بافسران و فرماندهان ارتش خود پاداش و خلعت شایسته بخشید و نه تنها حقوق عقب افتادهٔ سربازان را پرداخت بلکه آنان را به دریافت مساعده و بخشش دلشاد ساخت و نیز بکلیهٔ ملتزمین رکاب خود و خدمتگذاران بنسبت مقام آنان از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه انعام داد. در کتاب زندگانی نادرشاه بسر شمشیر نقل از تاریخ نظامی ایران مذکور است که روز بیست و یکم ماه پیش از سر زدن آفتاب بفرمان نادرشاه همهٔ بزرگان کشوری و لشکری ایران و هند بکاخ محمدشاه آمده در آنجا ۴۲ دست خلعتی که نادرشاه برای بزرگان فرستاده بود بر تن نمودند. ساعت ۱۰ محمدشاه با همهٔ وزیران تا کاخ شلیمار پیاده آمدند. ساعت یازده و نیم پیمان شلیمار ربا بودن همگی سران سپاه ایران و وزیران و درباریان و استانداران و علمای هند امضاء شد. همگی شادباش گفته و مجلس بپایان رسید.

«متن پیمان شلیمار»: سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام صولت، مریخ سطوت قهرمان زمان، سلطان السلاطین دوران، شاهنشاه عالمیان، ظل الله اسلامیان پناه، سکندر حشمت عرش سریر، سلطان باعدل و دادو پادشاه سپهر نهاد، نادرشاه افشار خلدالله ملکه و سلطانه سفرای کبار باین دربار برای قرار بعضی امور فرستاده

بودند . مانیز بموافقت‌مایل‌بودیم‌وبعداز آنهم‌محمدخان ترکمان‌برای‌تذکر ازشهرقندهاررسیدولی وزراءو کارگذاران ماسفرای‌مزبوررا معطل‌کرده جواب‌نامهٔ اعلیحضرت‌معظم‌لهرابتأخیرانداخته‌ازاین‌راه‌نقاری‌فیمابین‌حاصل شد وارتش‌ظفرنمون ایشان بحدود هندوستان‌حرکت کرده‌طرفین درنقاط مختلف‌ودر «صحرای کرنال» تلاقی‌نمودیم . جنگی‌شاهانه درگرفت‌واز آنجا که‌تقدیرالهی‌بود آفتاب‌نصرت‌و فیروزی‌ازمشرق اقبال‌بیزوال‌ایشان طالع گردیدوچون‌اعلیحضرت جمشیدقدرت‌معظم‌لهمنبع رأفت‌وفتوت‌است باعتماد مردانگی‌واتکال‌همراهی ایشان‌مسرت ملاقات‌دست‌داد ودرمحفل فردوس آئین‌بهجت‌صحبت روی‌نمود . بعدازآن‌باتفاق به«شاه‌جهان‌آباد» ، «دهلی» آمدیم‌درآنجاخزانه‌و جواهرات‌نفیسهٔ سلاطین‌هندوستان‌را بنظرایشان‌عرضه داده‌وبطورشایان هدیه‌کردیم . اعلیحضرت‌معظم‌لهبخواهش‌ما بعضی‌را قبول وبعلوهمت وفرط‌محبت‌و بملاحظهٔ بزرگی‌خانوادهٔ گورگانی‌وافتخار«شجرهٔ طرخان»تفقدکرده‌تخت وتاج‌هندوستان‌را بماواگذارکردند . درازاء این ملاطفت که‌از پدربپسر وازبرادر ببرادرظاهرنمیشودما یکصدوپنجاه کرور تومان‌خسارت‌جنك‌وتمام‌ممالك‌واقعهٔ درمغرب‌رودخانهٔ آت‌تك‌و آب‌سند و نالاسنك راکدشعبه‌ای‌ازشعبات‌رودسنداست یعنی : پیشاوروملحقات وایالت کابل‌وغزنین‌وکوهستان‌وافغانستان‌وهزارجات‌ودربندها را باقلعهٔ‌بکرسنك‌و خدادادو اراضی‌دربندهاومساکن‌جوکیها وبلوچهاوغیره‌بانضمام‌ایالت «تنه قلعه‌رام»وقریه «ترپین»وشهر «چن وسموالی‌وکترا» باتمام اراضی‌وقراء و قلعه‌جات وشهرها وبندرهاازابتدای سرچشمهٔ رودآت‌تك‌باتمام دربندها و آبادیهاکه‌رودخانه آت‌تك‌باشعباتیکه‌بدان محیطاست تا «نالاسنك» که‌مصب رود است‌بدریابدولت علیهٔ‌ایران واگذارمینمائیم . خلاصه‌تمام‌محال واقعهٔ‌در مغرب‌رودآت‌تك وآن‌صفحات‌ومغرب‌رودسندونالاسنك‌جزءممالك‌این‌پادشاه قویشوکت‌است . ازاین‌تاریخ‌ببعدعمال وکارگزاران ایشان داخل‌صفحات مذکورشده‌وآنهارابتصرف درآورده‌ونام حکومت‌وحکمرانی آنصفحات و

طوایف اهالی آنجارا بدست بگیرند عمال و کارگزاران ما باید صفحات مذکوره را تخلیه نموده و از ممالك ما موضوع دانسته و تمام حقوق حالیه و گذشتهٔ خودرا از آنجاها ساقط بدانند قلعه و شهر لهری بندر باتمام ممالك واقعهٔ درمشرق رود آت تك ورودسند و نالاسنك کمافی السابق جزء سلطنت هندوستان خواهد بود در باغ شلیمار ـ مورخه ۱۱ محرم الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری ـ محمدشاه تیموری ـ نادر شاه افشار .

تصویر شماره هجده

روز سوم صفر ۱۱۵۲ هجری نادر مجلس شاهانهٔ پرابهتی آراست و محمدشاه وسایر رجال واعیان هندوستان را بآنمجلس دعوت و بدست خود تاج سلطنت هندوستان را باردیگر برسر محمدشاه گذاشت و شمشیر و خنجر مرصعی بکمر او بست وچنانکه رسم سلاطین هند بود شانه و دوشهای اورا با نشانهای جواهر نشان آراست محمدشاه برای سپاسگزاری ازاین بخشش شاهانه چنین گفت :

«شاهنشاه ایران ، تاج‌وتخت پادشاهی‌هندرا بمن‌داده‌وبخشش‌و بزرگی فرموده‌اند . بازدادن‌تخت‌وتاج هندبمن‌دودمان گورگانی‌را سرافراز وسر بلندنموده ومن‌هم بسپاسگزاری این‌بخشش‌بیمانندرپیش‌روی همهٔشماتأیید مینمایم که‌زمینهای کنارهٔراست رودسند ازدریای‌عمان‌تا سرچشمهٔ نالاسنك‌را باهمهٔشهرها ، دژها ، دشتها و کوههای‌آنسامان‌برای همیشه‌بکشورشاهنشاهی ایران‌واگذار نموده‌ایم .»

درپاسخ گفتار محمدشاه شاهنشاه ایران لبخندی زده و چنین فرمود : «باید بهریك‌از وزیران‌وگماشتگان‌بفراخور کارشان‌ازخزانهٔ کشور ماهیانه بدهید ونگذارید که‌هریك برای خود دستگاه شاهانه ونوکرهای فراوان وسپاهی‌داشته باشند . خودشمابایدهمیشه شصت‌هزار سپاهی‌آماده‌بجنك‌داشته باشید و بهریك ازآنان‌درماه بیست‌ودو تومان‌بدهید . افسران‌وسربازان شما باید کارآزموده وخدمتگذارباشند ، نگذارید بیکاره‌وتنبل بار بیایند .»

سپس‌روی ببزرگان هندنموده گفت : «هرآینه‌آگاه‌شوم که‌یکی‌از شماها ازفرمان‌پادشاه خودسرپیچی‌نموده‌ایدنام آنکس‌ازدفترروزگار نابودخواهد شد . من درهرکجا باشم بیدرنك خودرا بهندوستان رسانیده گناهکار را به سزای رفتار ناهنجارش خواهم رسانید .»

سپس کلیهٔ سران‌ورجال‌هندوستان رانیز بدریافت‌خلعت‌وهدایای گرانبها وشمشیروکاردمرصع‌واسبان‌تازی‌نژاد خشنودساخت‌ومحمدشاه‌یك‌تاج‌مرصع جواهرنشان ویك‌سرپیچ جواهرویك کمربند جواهرنشان و یك بازوبند مرصع‌ویك شمشیرراست دکنی که آنرا «دهوپ» میگویندبابند شمشیرمرصع ویك‌خنجرمیناکاری‌بنام‌یادگار هندبنادر پیشکش‌نمودوبپاس‌این همه‌الطاف نادری‌وبازیافتن تاج‌وتخت هندوستان ازنادراستدعاکردکه کلیهٔمناطق‌واقع درآن‌طرف آب‌اتك‌را ازدریای سنداز حدود کشمیر وتبت تاجائیکه آب دریای‌نامبرده‌بدریای هندمیریزد بانضمام‌ولایات‌تنه‌وبنادرو دژهای‌تابع‌آنها برسم پیشکش بپذیرد وچون‌اکثر نواحی سمت شمال وشرقی وغربی آب‌اتك

مانند غزنین و کابل همیشه جزو منطقهٔ خراسان بود نادر نیز این تقاضا را پذیرفت و آن نواحی را ملحق بایران ساخت. سپس امرا و اعیان هندوستان را بخدمتگذاری و فرمانبرداری از محمدشاه تشویق و ترغیب نمود و امپراطور هند را بعنایات خود کاملا مستظهر ساخت و اعلامیه و خطابه بکلیهٔ فرمانداران و فرماندهان هندوستان صادر نمود که اطاعت محمدشاه را نصب العین قرار دهند و تأیید کرد که هر موقع لازم افتد میتواند در ظرف چهل روز خود را از قندهار باو برساند. بقول «میرزا زمان»، نادر بمحمدشاه اندرز داد که دست کم شصت هزار سوار نظام همواره در خدمت داشته باشد و املاک بزرگ اشراف را ضبط و آنان را از نگاهداشت قوای مستقل ممنوع دارد. آنگاه بفرمان نادر بار دیگر سکه و خطبه که تا آن زمان بنام نادر بود بنام محمدشاه رایج گردید و بدینطریق محمدشاه مجدداً بر اورنك شاهی هندوستان قرار گرفت. لکن قوایش متلاشی گردیده و فرماندهان معروف و هزاران تن از سربازانش بهلاکت رسیده و جواهراتش از میان رفته خزانه تهی گردیده و بحیثیتش لطمه وارد شده است.

نادر پس از فراغت از این امور تصمیم گرفت بایران مراجعت نماید و بباغ شعله ماه آمد و قبل از ترك دهلی عده‌ای از نجاران و کشتی‌سازان استادرا بکابل و بلخ روانه ساخت تا برای لشکرکشی بترکستان و خوارزم کشتی‌های بزرك در رود آمویه بسازند. چون ابوالفیض خان پادشاه بخارا از تصمیم نادر مطلع شد، حاجی توقاسی، رابرسم سفارت باعریضهٔ تمکین در بیستم جمادی‌الاخر ۱۱۵۲ نزد نادر فرستاد و نادر پذیرفت و نیز عدهٔ کثیری معمار و سنك‌تراش و جواهرساز همراه خود بایران آورد تا در آنجا شهری نظیر دهلی برپا کنند و نیز عده‌ای از دانشمندان و بزرگان هندرا در التزام رکاب خود بایران آورد که از آنجمله «خواجه عبدالکریم بن عقیت محمود کشمیر»، که بعداً بیان واقع را برشتهٔ تحریر کشید. کاروان بزرك قاطر و شتر و فیل برای حمل و نقل این گنجینهٔ فراوان آماده گردید و در تاریخ هشتم صفر ۱۱۵۲ پس از پنجاه و هشت روز توقف در دهلی چون تدارکات سفر از هر حیث تکمیل گردید نادر بریك اسب عراقی سوار شد

و ازخیابان‌های دهلی بسوی دروازهٔ کابل عبور کرد . نادر کلاه قرمز مرصعی برسرداشت وشال کشمیری سفیدبگردن آویخته وغرق درشادی و افتخار بود برای مردمی که درمسیر او ابراز احساسات میکردند بادو دست مشتهای روپیه میریخت .

جمس فریزر نقل میکند که : نادرشاه درمراجعت ازهندوستان کلا ۷۵۰ کرورتومان ازجواهرات ونقدینه واموال واسباب وخرابی مزارع غیرازخرابی خانه‌ها ضرروخسارت بپادشاه واهالی هندوستان واردشد بدین شرح :

۱ــ نادرشاه آنچه نقدینه وجواهر واسباب همراه آورد معادل ۵۲۵ کرورتومان

۲ــ آنچه سربازان وصاحب منصبان نادرباخود داشتند ، ۷۵ ، ،

۳ــ مخارج سپاه در مدت توقف در هندوستان

با حقوق عقب افتاده و انعام و خراییهای وارده ، ۱۵۰ ، ،

غنائمیکه نادر بایران آورد بدین قرار است :

۱ــ جواهر از مال محمدشاه و سایر امراء ۱۷۸ر۵ ، ،

۲ــ طلاآلات و اسلحهٔ مرصع و تخت طاوس

و نه تخت مرصع دیگر ۶۷ ، ،

۳ــ مسکوك طلا و نقره ۱۸۷ر۵ ، ،

۴ــ ظروف طلا و نقره که شکسته و سکه زدند ۳۷ر۵ ، ،

۵ــ پارچه های نفیس قیمتی از هرقبیل ۱۵ ، ،

۶ــ اسباب خانه و سایر اشیاء قیمتی ۲۲ر۵ ، ،

۷ــ اسلحه توپ و غیره ۷ر۵ ، ،

هزار فیل ــ هزار اسب ــ ده‌هزار شتر ــ صدخواجه ــ یکصد و سی نفر نویسنده ــ دویست نفر آهنگر ــ سیصدنفر بناء ــ یکصدنفر سنگتراش ــ دویست‌نفر نجاروبالاخره ارمغان‌جنگی‌هند درسیزده‌هزار صندوق‌بسته وبار شده و بایران آمد .

اینك قصیدهٔ غرا وشیوائیکه ادیب وشاعرنامی معاصرایران مرحوم محمد تقی ملك الشعراء بهار خراسانی درسال ۱۳۰٦ خورشیدی سروده اند درج میگردد:

* * *

دو چیز است شایسته نزدیك من — رفیق جوان و رحیق ۱ کهن
رفیق جوان غم زداید ز دل — رحیق کهن روح بخشد بتن
رفیقی بشایستگی مشتهر — رحیقی بایستگی ممتحن
جوانی نه بر دامنش گرد ننك — شرابی نه در صافیش در د دن ۲
نهاده بطی باده در پیش روی — کشیده یکی مرغ بربا بزن ۳
بخور باده اکنون که گشت سپهر — نزاید جز از انقلاب و فتن
بخوان شعر و اخبار کشور مخوان — بزن چنك و لاف سیاست مزن
نگه کن کز انفاس اردیبهشت — ببالیده در باغ سرو و سمن
از آن تند باران دوشینه بار — بهشتی شد امروز طرف چمن
بویژه که رخشنده مهر سپهر — بمیغی ٤ تنك در کشیده است تن
چنان کز پس توری آبگون — نماید تن خویش معشوق من
بتن کوه خارا کفن کرده بود — از آن بهمنی تند برف کشن ٥
کنون زنده شد زآسمانی فروغ — یکی نیمه تن برکشید از کفن
فرو ریزد اردیبهشتی نسیم — بباغ و براغ و بدشت و دمن
بباغ و براغ آستینهای گل — بدشت و دمن عقد های پرن ٦
بشاخ گل نو درآویخت باد — بدریدش آن ایزدی پیرهن
برهنه شد و شرمش اندر گرفت — رخش سرخ شد بر سر انجمن
خزیده در آغوش سرو بلند — بشوخی ستاك ۷ گل نسترن
چو دوشیزه‌ای سرخ کرده رخان — به پیچیده بر عاشق خویشتن

---

۱ــ باده ۲ــ دن . خم شراب ۳ــ بابزن . سیخ کباب ٤ــ میغ . ابر
٥ــ کش . انبوه و بسیار ٦ــ پرن . ثریا و پروین ۷ــ ستاك . شاخه

بر آن شمعدانی نگر کش بود ز پیروزه شمع وزمرجان لگن
میان لگن شمع مانده خموش لگن تافته چون سهیل یمن
بپوشد همی کوهسار کبود با برسیه شامگاهان بدن
بر او بروزد شهریاری ۱ هبوب ۲ خروشان شود ابر ژاله فکن
بجنبد همی کهربائی درخش ۳ بغرد همی تندر ٤ بانگ زن
تو گوئی خروش زمانه است این ز جنبیدن تیغ شاه زمن
جهاندار نادرشه تاج بخش خدیو عدوبند لشکر شکن
بکردار های گزین مشتهر به پیکار های قوی مفتتن ٥
نه پهلوی او سیر دیده دواج ٦ نه چشمان او سیر دیده و سن ۷
چو لشکر بخسبند خسبد ملك نهاده تبرزین بزیر ذقن ۸
زگردان جز او کیست کاندر وغا۹ برد حمله با گرزهٔ پنجمن
زشاهان جز او کیست کز موزه‌اش دمد جو زناسودن ۱۰ و تاختن
برکضت ۱۱ بود پیش تاز سپاه بفترت ۱۲ رود پیشباز فتن ۱۳
چو دریا ، دلی در برش مختفی جهانجوی عزمی در او مختزن
در آن تیره عهدی کز افغان و روم درایران فغان خاست از مرد وزن
ببرد از ارس تا به مازندران سپاه ارس چون یکی راهزن
خراسان ز محمود شد تار و مار کشن ۱٤ لشکری گرد او انجمن
ز یکسو بکف کرده توران سپاه ز آمویه تا رود بار تجن
شده پادشه کشته در اصفهان شه نو بدرد و بلا مقتدرن
در اینساعت از کوهسار کلات برآمد یکی نعرهٔ کوهکن
فرشته فرود آمد از آسمان گرفته عنان یکی پیلتن

---

۱ــ باد شهریار معروفیت در نزدیك تهران ۲ــ هبوب . بادها ۳ــ درخش . برق
٤ــ تندر . رعد ٥ــ مغرور و مفتون ٦ــ دواج . بستر وتشك ۷ــ وسن . خواب
۸ــ چانه ۹ــ جنك ۱۰ــ ناسودن . نیاسودن ۱۱ــ حرکت ۱۲ــ فترت . سستی
۱۳ــ فتنه‌ها ۱٤ــ کشن . بزرك و زیاد

پس پشت او لشکری شیردل — همه آهنین چنگ و روئینه تن
فرشته عنانش رها کرد و گفت — بنام ایزد ای نادر ممتحن
بروکت نه بینیم هرگز حزین — بچم ۱ کت مبیناد هرگز حزن
بیك رکضت ۲ اینك خراسان بگیر — سپس برسپاه سپاهان بزن
بترکان یکی حمله آور گران — بخونخواهی رزمگاه پشن ۳
ترا گفت یزدان که بستان خراج — زشام و حلب تا ختا و ختن
نه پیچید صاحب قران بزرك — ز پیمان افرشتهٔ ٤ مؤتمن
بکوشید و پیکار ها کرد صعب — ز بیگانگان کرد صافی وطن
ز دنبال افغان سوی قندهار — شد و کرد بنگاهشان مرغزن ٥
شنید آنکه دارای دهلی کند — از افغان حمایت بسر و علن
از اینرو پی دفع آنان کشید — بغزنین و کابل سپاهی کشن
بدهلی برید ٦ فرستاد و راند — سخن زانگروه کسسته رسن
که اینان گروهی خیانتگرند — ستم کرده بر خاندانی کهن
همه خونی و دزد و بی دولتند — ندارند چندان بهاء و ثمن
که دارای دهلی دهدشان بمهر — پناه و نگهدارد از خشم من
بدان نامه‌ها پاسخی شاه هند — نداد و برافزود بر سوء ظن
بره بر بکشتند ده تن رسول — بدهلی ببستند هم چند تن
ندیدند فرجام آنکار زشت — کشان چشم بربسته بود اهرمن
تو گفتی بنازند از آن تنك سخت — که خیبر بود نامش اندر زمن
ندانست کان چنك خیبر گشای — کند تنك خیبر تلال و دمن
شهنشه سوی تنك خیبر کشید — براهی کز آن دیو جستی بفن
دو کوه از دوسو سرکشیده بمیغ — میان رود و راه از لب آبگن ۷

---

۱ــ بچم . بخرام ۲ــ جنبش ۳ــ زرمگاه پشن . اشارد بحکایتیست در شاهنامهٔ فردوسی
٤ــ افرشته موتمن . الهام ٥ــ مرغزن . گورستان ٦ــ برید . قاصد و پیك
۷ــ آبگن . آبروان .

رهی چون ره مورچه بر درخت — نشیب و فرازش شکن در شکن
به تنك اندرون صوبه داران هند — کمین کرده با لشکری تیغ زن
ز افغان و هندی و پیشاوری — تنیده بهر گوشه چون کارتن ۱
همه نیزه‌دار و کروهه ۲ گذار — همه ناوك انداز و زوبین ۳ فکن
شهنشه بغرید و افکند رخش — چو در رزم ها ماوران تهمتن ٤
فرو ریختند از تف قهر شاه — چو پوشیده کاخ از تف بو مهن ٥
چو شاهنشه از تنك خیبر گذشت — زدهلی عزا خانه شد تا دکن
بخیبر عزا خاست چون کنده شد — در خیبر از بازوی بوالحسن
سپه را ز پیشاور اندر گذاشت — ازو گشته پنجاب بیت‌الحزن
به لاهور در صوبه داری که بود — به برگشتگی طالعش مرتهن ٦
دمان ۷ برلب آب راوی ۸ گرفت — سر ره بر آن سیل بنیاد کن
ز یك حملهٔ لشکر شهریار — بجست وامان خواست‌چون بیوه‌زن
ز پنجاب خسرو بدهلی شتافت — مدد خواسته ز ایزد ذوالمنن
به خسرو ز دهلی رسید آگهی — که دشمن بود جفت رنج و محن
ز دهلی سپه برکشید و نشست — به (کرنال) چون اشتر اندر عطن ۹
بگرد اندرش مرد سیصد هزار — ز ترکان و از مردم برهمن ۱۰
بگرد سپه توپ های بزرك — رده۱۱ بسته‌چون‌باره‌ای۱۲ازچدن
از این مژده‌خسروچنان‌راندتفت۱۳ — که تازد سوی حجله زیبا ختن
سپیده سپه بر گرفت و رسید — نماز دگر ۱٤ بر سر انجمن

---

۱ــ نار عنکبوت ۲ــ کروهه . فلاخن که اسلحه قدیمی بوده است ۳ــ زوبین . نیزه دوشاخ نوعی اسلحه قدیمی است که پرتاب مینمودند ٤ــ رزم‌ها ماوران تهتمن . اشاره بیکی از حکایات شاهنامه فردوسی است ٥ــ بومهن . زلزله ٦ــ مرتهن . گروگان
۷ــ شتابان ۸ــ راوی . رودخانه‌ایست در هند ۹ــ عطن . استراحتگاه شتر در کنار آب
۱۰ــ مردم برهمن . مردم بت‌پرست ۱۱ــ صف ۱۲ــ باره . حصار ۱۳ــ تند و سریع
۱٤ــ نماز دگر . نماز عصر

ز لشکر جهان دید یکسر سیاه — بپولاد آکنده دشت و دمن
ز یکسو صف پیل جنگی چنانك — تناور درختی ز آهن غصن ۱
ز یکسو صف توپ کهسار کوب — باو بار ۲ جان برگشاده دهن
نیاسوده از ره برانگیخت اسب — بچنك اندرش گرز خارا شکن
بجوشید هندی چو مور و ملخ — برآورد آوا چو زاغ و زغن
ولی شه فروخورد و کردش خموش — تو گفتی چراغی است برباد ۳ خن
بیك ساعت از خون هندی سپاه — زمین لعل شد چون عقیق یمن
پس از ساعتی جنگ زنهار خواست — محمد شه از خسرو ممتحن
شهش داد زنهار و بنواختش — پذیره شدش در بر خویشتن
پس از جنگ کرنال شد با سپاه — بدهلی شهنشاه و الاسن ٤
بدهلی شبانگه عیان گشت غدر — ز ترکان و از پیروان و ثن ٥
بکشتند برخی از ایران سپاه — که اندر سراها گزیده وطن
دگر روز از هیبت قهر شاه — بسا سر که دور اوفتاد از بدن
نگه کن کزین پس شهنشه چه کرد — ز مردی بر آنشاه دور از فطن
بدو کشور و تاج بخشید و خویش — به ایران گرائید بی‌لاولن
فری آن تن سخت و عزم درست — فری آن دل پاك و خوی حسن
شها چون توشاهی جوانبخت وراد — ندید و نبیند جهان کهن
گوارنده بادت هدایای هند — ز تخت و ز تاج و زتیغ و مجن ٦
ز یاقوت رخشان و الماس پاك — ز لؤلوی عمان و در عدن
همان دیبه و گوهر و زر و سیم — بتخت و به تنك و به رطل و به‌من
بایران زمین رحمت آور که هست — زتو زنده چون شیر خوار از لبن
همان کس کد در وقعت اصفهان — شمیدی ۷ به پیش عدو چون شمن ۸

---

۱ــ غصن ــ شاخه‌ها ۲ــ اوبار ــ باعیدن ۳ــ بادخن ــ معرض باد ٤ــ سخن ــ اخلاق و رفتار ٥ــ وثن ــ بت ٦ــ مجن ــ سپر ۷ــ شمیدن ــ چمیدن و خرامیدن ۸ــ شمن ــ بت

کنون در رکاب تو از فرتو — درد چرم بر پیل و بر کرگدن
ستودمت نادیده بعد از دو قرن — چو مر مصطفی را اویس قرن
ز بیداد گردون و جور جهان — دلم گشته چون چشمهٔ پروزن ۱
نگفت و نگوید کس از شاعران — بهنجار ۲ این پهلوانی سخن
الا تا به نیسان نشید ۳ هزار — بگوش آید از شاخهٔ نارون
قدت باد یازان ٤ چو سر و سهی — رخت باد خرم چو برگ سمن ٥
بکوش و بتاز و بگیر و ببخش — بپای و ببال و بنوش و بدن ٦

موضوع اقتراح فتح دهلی در مجلهٔ آینده در سال ۱۳۰٦ بمسابقه گذاشته شده و دانشمند خراسانی سناتور مؤید ثابتی نیز قصیده‌ای سروده‌اند که ذیلا نگاشته میشود

## فتح دهلی

کند چون عزم مرد ایزدی فر — نهد گام از بر گردون فراتر
جهانیرا تواند کرد تسخیر — بسعی و عزم مرد ایزدی فر
یکی بنگر بکار شاه نادر — که تا آید ترا این گفته باور
که با نیروی عزم و فر یزدان — جهان را خواستی کردن مسخر
چو ایران را نمود از دشمن ایمن — زحد باختر تا حد خاور
بعزم هند راند او لشکری کش — ز گردان و ز مردان دلاور
همه رزم آورانی شیر صولت — همه روئین تنانی پیل پیکر
ی راندند توسن تا بدانجای — که از دو سو برابر شد دو لشکر
اگرچه بد فزون از لشکر شاه — سپاه هندوان چندین برابر
نیندیشید از آن شاه آری — نیندیشد ز گرگان ضیغم نر

---

۱ــ پروزن . مخفف پرویزن بمعنی غربال ۲ــ هنجار . سبك و روش
۳ــ نشید . آواز و سرود ٤ــ یازان . کشیده و رسا ٥ــ گل
٦ــ دن . فریاد و غوغای با نشاط

بد از سیصد هزار افزون سپاهی ز هندی و ز افغان و ز بربر
بغرید از دو سو کوس و تبیره ببارید از دو سو شمشیر و خنجر
خروشیدی بدانسان سهمگین توپ که گوش آسمان گشتی از آن کر
همی گفتی بتوفد تند طوفان همی گفتی بغرد سخت تندر
نماند آندشت را بالا و پستی ز خون جنگجویان ناشده تر
فتاده هر طرف سرهای بی تن فکنده هر سوئی تنهای بی سر
تو گفتی رزمگه دریای خونست فتاده کشتگان در او شناور
ز بانك توپ و آشوب سواران تو گفتی گشت برپا روز محشر
هنوز آن رزم را سر نامده روز که آمد روز آن بیدولتان سر
شکستی سخت دید از نیروی شاه سپاه هندیان دیو منظر
زهر سو بر سر آنان فرو ریخت بلائی چون بقوم عاد صرصر
شدند از هر طرف هر سو فراری ز شاه و بنده و مولا و چاکر
تو گفتی راست روز واپسین است که بگریزد برادر از برادر
دریده رایت و افکنده شمشیر گسسته جوشن و بشکسته مغفر
چو نادرشه برآن لشکر ظفر یافت بدهلی راند منصور و مظفر
فراز آمد محمد شاه هندی بدرگاه شه تابنده اختر
نیایش را در استاد و بیفتاد بنزد شه بخاك ذلت اندر
گرفتش دست نادرشه بتکریم نشاندش از بر مسند فروتر
بدو بخشید آنگه شاهی هند دگر باره نهادش تاج بر سر
گرفت او تاجی و بخشید تاجی گرفت او کشور و بخشید کشور
بدین مایه جوانمردی و رادی ندیده چشم چرخ پیر دیگر
بگیتی شاه نادر نام میجست نه تاج و تخت و نه‌لعل ونه گوهر
پر مرد هنرچه سنك و چه لعل بر اهل خرد چه خاك و چه زر

* * *

دلیرا شهریارا نامدارا الا ای پادشاه پاك گوهر

اگر یکچند در گیتی بماندی ترا گشتی همه گیتی مسخر
تو بودی دوستان را نیك پاداش تو بودی دشمنان را سخت کیفر
بکام دوستان چون آب صافی بجان دشمنان سوزنده آذر
بروز رزم همچون کوه محکم بگاه عزم چون سد سکندر
بود تا نام مردی و دلیری بماند نامت ای مرد دلاور
بدورانها رود نظم مؤید چو نام نادر از دفتر بدفتر

## ۸۵ـ تجاوز راهزنان

چون نادر بباغ شلمار (شعله‌ماه) رسید یکروز در آنجا توقف نمود و بسان سپاه پرداخته سپس مسافرت طولانی بطرف ایران را آغاز کرد و از همان راهیکه به هندوستان لشکر کشیده بود بطرف سرحد هند پیش راند. در بین راه راهزنان و روستائیان بطمع ربودن غنائم و بنه بعقب داران ارتش ایران گاهی حمله مینمودند بطوریکه آتش خشم شاهنشاه ایران برافروخته شد و دستور داد که طاغیان را قلع و قمع نمایند و بدینطریق عده‌ای از راهزنان را بهلاکت رسانیدند.

## ۸۶ـ جنك با طبیعت و تلفات قوای ایران

گرمی هوا بحدی بود که سربازان و ملتزمین رکاب نادر رنج فراوان بردند و نادر برای استخلاص از شدت گرما و رسیدن بدامنهٔ کوهستان از سرهند گذشته و راه را منحرف ساخته و بسوی رودخانه چهناب (چناب) و آتك و ساختن جسر و پل‌هائی روی آورد. علت دیگر انحراف راه آن بود که منطقهٔ واقع بین سرهند و لاهور هنگام لشکر کشی نادر بهندوستان بسیار آسیب دیده بود و خواروبار کافی جهت سربازان و علیق برای حیوانات نداشت. پس از حرکت از دهلی نادر «حیات‌الله‌خان» پسر ارشد «زکریاخان» را باتفاق «عبدالباقی خان» بلاهور فرستاد تا از این شهر یك کرور روپیه خراج و مالیات جمع آوری

کنند . بمحض اینکه زکریاخان حاکم لاهور وملتان، از این فرمان اطلاع یافت بجمع آوری پول پرداخت ومبلغ هنگفتی خیلی بیش ازیك کرور روپیه گرد آوردوآنرا درنقطهٔ واقع درشمال شرقی لاهور تقدیم نادر کردوسپس زکریا خان تارود چهناب نادر را بدرقه نمود .

در بیست و هفتم صفر ۱۱۵۲ سپاهیان نادربرودخانهٔ چهناب رسیدند وبا استحمام در آنرودتوانستندشدت حرارت خودراتخفیف دهند . بیشتر رنج آنان ناشی از لباسهای ضخیم بودوشدت گرما عدهٔ کثیری ازآنان راازپای درآورد وبارانهای سیل آسادرشمال رودخانهٔ چهناب تولیدطغیان شدیدی دراین رود نموده بود . بنابراین باکشتی وقایق پلهائی که برروی رودخانه بسته شدسپاهیان ایران ازروی آن شروع بعبور کردند لکن چون نیمی ازقوای ایران خود رابه کرانهٔ دیگررسانیدند پل تاب مقاومت درمقابل سنگینی نیرو وبنه را نیاورده از هم گسیخت ومتجاوزازدوهزار تن ازسربازان ایران در امواج خروشان غرق گردیدندوروز بعدآب پل را بکلی برد وبفرمان نادر ازاطراف شروع بجمع آوری کشتی ها گردیدوقوای ایران بتدریج ازرودخانه عبورنمودند . لکن بر اثر نقصان کشتی عبور بقیهٔ قوای ایران درحدود چهل روز بطول انجامید ودر روز هفتم ربیع الثانی ۱۱۵۲ پایان یافت .

نادرپس ازورود بحسن آباد اتك ،حاجی خان، چمشگزك چرخچی باشی و سرداربیك قرقلو، توپچی باشی را نزدامپراطورعثمانی وروسیه باجواهرنفیس در بیستم رجب فرستاد تا از فتح هندوستان آگاه شوند .

## ۸۷ـ جنـك با طوایف یوسف زای

نادر اطلاع حاصل کرد که سپاهیانش دردهلی غنائم فراوانی بدست آورده بودند دستورداد قبل ازعبور آنان ازرود اتك دقیقاً بازجوئی شوند وناگزیر گردند که جز مقدارمحدود ومعینی بقیهٔ اشیاء خودرا تحویل دهند . عده ای از

سربازان دستور نادر را بکار بستند و پاداش گرفتند و عدهٔ دیگر اموال قیمتی خود را در زیر خاك پنهان ساختند . تا آنکه روزی آنرا بازیابند و جمعی دیگر پول و جواهر خود را در رودخانه ریختند . نادر قبل از ترك کرانه باختری رود چهناب اسیران هندی را مستخلص ساخت و به زکریاخان دستور داد با آنان در مراجعت شهرهای خود مساعدت لازم بنماید و سپس زکریاخان را برای بازگشت بلاهور مرخص ساخت .

درهمین اوان بود که نادر به «محمدتقی خان» بیگلربیگی فارس دستور داد که از راه دریا با قوای کمکی فارس و کرمان و کهکیلویه و بنادر و حکامیکه مأمور سفر مسقط بودند بسند و تهمتار و آورد و این دستور در اواخر پائیز بوی رسید.

در اواخر ماه رجب ۱۱۵۲ هجری (نوامبر ۱۷۳۹ میلادی) نادر از خراسان خبری یافت مبنی بر اینکه «ایلبارس خان» والی خوارزم از لشکرکشی وی به هندوستان خبر یافته و میدان را خالی تصور کرده و عدهٔ زیادی از بك و ترك فراهم آورده و قصد حملهٔ بخراسان را دارد . این خبر نادر را مصمم بحملهٔ ترکستان نمود

پس از ترك حسن آباد نادر از سمت باختری بطرف رودسند روی آورد و در عرض راه در کوهستانات و گردنهٔ خیبر با مقاومت و شبیخونهای طوایف افاغنهٔ یوسفزای که مردمی سلحشور و دلیر بودند مواجه گردید و پس از آنکه با آنان بجنگهای خونین پرداخت و عده‌ای را کشته و اسیر نمود چون مشاهده کرد که ادامهٔ جنك ممکن است او را قبل از رسیدن فصل زمستان و انسداد جاده‌ها از رسیدن مجدد به پیشاور و خیبر و جلال آباد و کابل باز دارد ناگزیر با آنها از در سازش در آمد و عدهٔ کثیری از آنان را در ارتش خود در آورد .

## ۸۸ـ جنك در زمینداور سند

پس از عبور از رود سند نادر راه پیشاور را پیش گرفت و سپس از معبر خیبر و جلال آباد بسوی کابل روی آورد و در تاریخ اول رمضان ۱۱۵۲ بآنشهر رسید و کلیهٔ سران و رجال و سرکردگان افاغنه بپیشواز او شتافته و مراسم احترام بجای

آوردندومتجاوزازچهل‌هزارتن‌افغانی‌ازپیشاوروکابل‌وهزاره‌ونواحی‌دیگر داخل‌درارتش‌وی‌شدندوبهرات‌اعزام گردیدندودرانتظارورودنادرشاه‌بودند شش‌روز نادردرکابل‌توقف‌نمودوحکومت آن‌حدودرا کماکان به‌ناصرخان، تفویض‌داشت‌ونیزدستورداد گنجینه های‌هند رابهرات‌ببرند . چندی‌قبل‌نادر به‌میان نورمحمدخدایارخان‌عباسی‌فرماندارنیرومندزمینداورسندکه‌همواره اظهارانقیادمینمود فرمان‌داده‌بودکه برای‌ملاقات‌وی‌بکابل‌آیدوشرط خدمت بجای‌آورد . لکن‌وی‌بتصوراینکه نادربراثر بعدمسافت وخستگی سربازان خویش‌رنج بتأدیب‌وی‌را تن‌درنخواهدداد ، فرمان‌نادر را ندیده‌گرفت واز رفتن‌بکابل‌سرباز زد. غافل ازاینکه‌نادرطاقت‌تحمل‌اینگونه‌اهمال‌کاریها را نداشته‌وسرکشان رابهرنحوی شده‌کیفر خواهدداد .

در حقیقت‌اگرچه بحبوحهٔ زمستان بودوسرمای‌سخت هرگونه عملیات نظامی رادشواروشایدهم غیرمیسر میساخت معهذانادردرتاریخ هفتم رمضان برای‌سرکوبی‌خدایارخان ازکابل‌حرکت کردوبرای آنکه‌فیلان‌مانع سرعت حرکت‌وی‌نگردندآنهاراازراه‌قندهاروهرات‌بطرف ایران‌گسیل‌داشت . راه پیمائی‌دراین مناطق‌دشواروورسیدن بخرمدره کارآسانی نبود . بنابرین عدهٔ کثیری‌ازقوای نادرازشدت سرماجانسپردندوقوای ایران‌بابنه وغنایم بسیار بیست‌ودوبار مجبوربعبورازرودخانهٔ‌خرم گردیدندوآنقدرازاثاثیه‌وحیوانات ارتش‌ایران درآب‌غرق گردید که‌میتوان گفت‌تقریباً یك‌چهارم‌قوا و غنائم نادر از دست رفت .

سرانجام‌در روزاول‌شوال۱۱۵۲ هجری‌ارتش‌نادراز دره‌های دشوار رود خرم‌که نام‌آنرا «درهٔ‌شیطان» نهاده بودند بطرف دشتهای سرسبز سرازیر و سربازان‌ایرانی درهوای گرم‌غرق درمسرت شدندلکن‌این خوشحالی دیری نپائید . زیراحوادث‌ومصائب سربازان‌سلحشور ایران‌هنوزبپایان نرسیده‌بود که‌پیش‌آمددشواری‌درانتظارشان بودوآن‌اینبود که‌زمینداره‌اوملاکین‌محلی درسرراه‌نادر بدژهای مستحکم‌خودپناه‌برده وبمقاومت‌شدید پرداخته و در

چند نقطه‌بستونهای نیروی‌ایران حملهٔسخت کردند . نادرنسبت باین‌طوائف سرکش رفتاربسیار خشنی‌پیش گرفت وگاه ازاوقات همهٔ آنانرا بهلاکت می‌رسانید .

## ۸۹ـ تسلیم خدایار خان فرماندار سند

بطوریکه گفته‌شدعدهٔ زیادی‌ازدامهای‌حامل‌بنه‌در رودخرم‌غرق وبسیاری دیگربراثر نقصان‌علیق‌تلف شدندودرنتیجه وسائل‌حمل ونقل نایاب شده بود ودرسمت جنوب‌طوایف مختلف‌بدستور «خدایارخان» تاجائیکه ممکن بودغلهٔ خودراپنهان‌ساخته‌وبقیه راسوزانیده‌بودندبهمین جهت‌قسمتی ازنیروی‌ایران باطراف‌واکناف‌برای جمع‌آوری‌وتهیهٔ خواربار مأمورگردیدند . باری‌نادر درپنجم‌شوال۱۱۵۲ وارد «دیزاسمعیلخان» گردیدوازآنجا قسمت‌اعظم نیروی خود راسوارکشتی‌نموده وازراه‌رود بطرف «دیزغازی‌خان» روی‌آوردودر پانزدهم شوال‌بدانجارسید وباردیگرپیامی‌بخدایارخان فرستادواورادعوت‌به اطاعت‌نمودلکن‌آنمرد سرکش‌بازهم پاازطریق سرکشی بیرون ننهاد .

نادرپس ازآنکه کلیهٔطوایف آن‌مناطق‌را تحت انقیاد درآورد بار دیگر بطرف‌جنوب‌پیشراند ودرچهاردهم‌ذیحجه۱۱۵۲به «کارکاند» رسیدودرآنجا اطلاع‌یافت که‌خدایارخان‌بطرف «کجرات‌وبندرسورت» «سورات» فرارکرده است‌بهمین‌جهت‌نادربنهٔخودرادرلارکاندنزدنصرالله‌میرزاگذاشته‌خودبتعقیب خدایارخان‌پرداخت‌وپس‌ازگذشتن‌ازرودسندچون‌به‌شهدادپور رسیدمشاهده کردکه خدایارخان هدایای‌زیاد باعریضه‌ای دائر بردرخواست عفوتقدیم نموده‌ولی‌خود بدژمستحکم «عمرکوت» واقع دربیابان‌بی‌آب و علفی پناه برده‌و درآنجا سنگربندی کرده است بتصور اینکه نادرهرگز قادر نیست بدانجا عزیمت نماید .

در بیست وهشتم ذیحجه نادراز شهدادپور حرکت کرده وبا سرعت

بسیار ۱۸۰ کیلومتر راه دشواربیابان راپیمودو فردای آنروز بعمر لوب رسید وبمحض رسیدن نادرخدایارخان سراسیمه‌شد و گنجینه‌های خودرا درچاههای عمیق ریخته‌وطعمهٔ حریق‌ساخت‌وآماده‌برای فرار گردید لکن کار از کار گذشته‌بود بنابراین حاضر بتسلیم‌شد مشروط براینکه بخودوخانواده‌اش امان داده‌شود ونادر ازآنجائیکه قوایش‌فاقد آب وخواروبار بودند این پیشنهاد را پذیرفت .

راجع‌بملاقات نادربا خدایارخان وچگونگی تحویل گنجینه‌و جواهرات اقوال‌مختلفی است‌ولی بقول «عبدالکریم» مقداری‌از جواهرواشیاء بهادار سلاطین‌صفویه‌درمیان‌اموال‌خدایارخان کشف گردیدوپس‌از بازرسی‌معلوم‌شد افاغنهٔ غلجائی‌قندهار هنگامیکه‌بدست نادرتار ومارو‌فراری‌شدند غنائمی را که‌از ایران‌ربوده بودندباکناف‌پراکنده کرده‌و مقداری‌ازآنرا خدایارخان خریده‌بود . ارزش‌طلاوجواهرات‌و مرواریدهائیکه‌خدایارخان تحویل‌نادر دادبالغ‌بر یك کرورروپیه‌میگردیدوبقولی‌پنج ملیون‌ریال . مینورسکی می‌گوید:این‌لشکرکشی‌نادرشاه‌رامیتوان‌یکی ازشگفت‌انگیزترین کارهای‌دورهٔ زندگانی او دانست .

نادرپس‌از چندروزاقامت‌درعمرکوت خدایارخان رازنجیر کرده‌وبا خود به«لارکاند» بردوپنج‌روزپس‌ازورودباین شهرمراسم‌عیدنوروز راکه‌مصادف بااواخر ذیحجه۱۱۵۲ بودباجلال وشکوه هرچه تمامتر درآنجا برپا کردو ظاهراً دراین‌اوان‌بود که زکریاخان بنابفرمان‌نادر به‌لارکاندآمد و مورد عنایت شاهانه قرار گرفت .

ازآنجائیکه خدایارخان پس‌از تسلیم براثر رفتار نیك خویش موجبات رضایت نادر رافراهم ساخت پادشاه‌ایران‌اورا عفو نمودو حکومت‌قسمتی از ولایت‌سندو «تهمتا»،(تنه)راکه‌تقریباً بالغ‌بریکسوم‌حوزهٔ‌فرمانروائی‌پیشین‌او بودباردیگربوی اعطا کردواورابلقب «شاهقلیخان» مفتخرساخت . درعوض خدایارخان متعهد گردیدکه‌سالی ده‌لك‌روپیه (هرلك صدهزار) و دوهزار

تصویر شماره نوزده

سواربفرماندهی یکی‌از پسرانش برای‌نادر بفرستد . آنگاه‌نادربقیهٔ اراضی خدایارخان‌راتقسیم کردویك‌قسمت‌ازسند راکه‌متصل ببلوچستان‌بود به«امیر محبت‌خان» حاکم‌بلوچستان تفویض کرد و«شکارپور» رابابعضی ازمواضع ولایت‌سند که درطرف‌علیای رودسندبود به «صادق‌خان‌پوتیره» ارزانی داشت حکومت «ملتان»رابه «حیات‌الله‌خان» پسرزکریاخان حاکم‌لاهور دادواورا «شاه‌نوازخان» لقب‌داد زیراوی‌درسفر دهلی‌ملتزم‌رکاب نادر بود .

هنگامیکه نادر درلارکاند اقامت‌داشت سفیرکبیری ازجانب محمدشاه با هدایای گرانبهاونامه‌ای دائربخدمتگزاری‌بحضور اورسیدونادر درجواب‌او نامهٔ شایسته‌نوشت‌وچنداسب اصیل بابیست شتر حامل‌خربزه های‌بلخ برای‌او ارسال‌داشت.مجدداً زکریاخان پسرش‌حیات‌الله‌خان‌را بروفاداری‌وخدمت توصیه‌نمودوآنانرامرخص کرددراینموقع‌عریضه‌ای‌از «محمدتقیخان» بیگلر-بیگی‌فارس‌رسید که‌آمدن بسندمیسر نیست‌زیرادرکج‌مکران حاکم‌آنجا بنای سرکشی رانهاده‌واو راباطاعت‌درآورده‌است . نادرشاه چون‌احتیاجی بقوا نداشت دستور داد قشون‌را مرخص ساخته وخود برای کسب دستورات بحضور نادر برسد .

بعد ازاین عملیات نادربپسرش رضاقلی‌میرزا (که‌در آن‌هنگام مقیم تهران بود) دستورداد که‌بسوی هرات‌حرکت کند . آنگاه‌خود در۱۳ محرم ۱۱۵۳ بادوتن ازپسران خدایارخان که‌بعنوان گروگان‌درالتزام رکاب‌وی درآمده بودندازلارکاند بسوی‌نادرآباد روی‌آوردودرهفتم صفر۱۱۵۳هجری قمری پس از دوسال لشکرکشی بهندوستان وارد نادرآباد شد .

## ۹۰ـ جنك تركستان و تصرف اندخود

درمواقعی که‌نادرمشغول لشکرکشی بافغانستان وهندوستان‌بود حوادث مهمی‌در خراسان‌وترکستان‌و آذربایجان‌ومنطقهٔ خلیج‌فارس‌روی داد . بـه بطوریکه قبلاذکرشد نادراندکی قبل‌ازتاجگذاری رضاقلی‌میرزاپسر ارشد

خودرا بحکومت خراسان منصوب ساخت وباو فرمان داد که بسوی «اندخود» که بلده ایست نزدیك سرخس لشکر کشی نموده و «علیمرادخان افشار» فرماندار متمرد آنجا راچنانکه باید گوشمالی دهد .

دربهار این سال رضاقلی میرزا راه مشهد راپیش گرفت لکن بسوی «اندخود» پیش نراند ومدت ۱۲ ماه حمله براندخودرا بتعویق انداخت زیرا سپاهیان وی آماده برای کارزار نبوده و در سال ۱۱۴۹ حمله را آغاز نمودند .

هنگامیکه نادرقندهاررا محاصره کرده بود رضاقلی میرزا ازنادردستوری دریافت کردمبنی بر اینکه از «اندخود» بطرف بلخ روی آورد زیرا «ابوالحسن خان» حاکم بلخ نیز علم طغیان برافراشته بود .

«طهماسب خان جلایر» که بمناسبت جوانی رضاقلی میرزا که هفده سال بیش نداشت مأمور بازرسی عملیات جنگی وی گردیده بود همراه رضاقلی میرزا بطرف مشهد حرکت کرد وازراه «بادغیس» ، (مارواچاق) دستهٔ دیگری ازسپاهیان هرات هم بقوای رضاقلی میرزا پیوستند . هنگامیکه رضاقلی میرزا وارد «اندخود» گردید عده ای ازسران افشار از «علیمرادخان» فرماندار آنشهر روی برتافتند . بااین همه آن مرد سرکش درحدود شش هفته بمقاومت پرداخت تا اینکه ناگزیر بتسلیم گردید و بهرات اعزام ودرآنجا اعدام شد .

## ۹۱ـ تسخیر بلخ

رضاقلی میرزا پس ازفتح اندخود باسرعت بسیار بطرف بلخ راند ودرسوم ربیع الاول ۱۱۵۰ تا ۳۶ کیلومتری حومهٔ آن شهر رسید . «ابوالحسن خان» والی بلخ که از اخلاف چنگیز خان بود عزم داشت که تسلیم گردد لکن یکی از سرکردگان ازبك بنام «سعیدخان» ویرا بایستادگی تحریك نمود . وپس از تحصن وی در شهر و توپ بستن آن نبرد کوتاه وشدیدی درگرفت وسلحشوران ایران قوای ازبك راشکست سختی دادند وعدهٔ بیشماری از آنان رابخاك هلاك افکندند وداخل استحکامات شهر گشتند وازبکان بعدازپایداری مختصری تسلیم گردیدند و

سپس «شاهقلی‌بیك‌قاجار» فرمانده پادگان‌مرو رابتعقیب «سعیدخان» و قوای وی‌فرستاد ورضاقلی‌میرزا در ۷ربیع‌الثانی ۱۱۵۰ خبرفتح بلخ را برای نادر فرستاد.

نادرمبلغ‌دوازده‌هزار نادری (تومان) وسیصددست‌خلعت‌وچندین‌اسب با زین‌ویراق‌طلاوجواهر گرانبهاجهت‌رضاقلی‌میرزاارسال‌داشت‌ودستورداد که اوضاع بلخ را منظم نماید.

## ۹۲ـ شکست مجدد ازبکها

«شاه‌قلی‌بیك» بانیروی‌دشمن‌تماس‌حاصل نموده‌وبر ازبك‌ها تلفات سنگین واردساخته وسپس‌باردیگر بتعقیب آنان پرداخت وچون‌ممکن بودکه سران دیگرازبك‌بسعیدخان‌بپیوندند لذاچندین‌هزار سرباز مأمورتقویت‌قوای شاه قلی‌بیك گردیدند. وسعیدخان‌ناگزیر بمنطقهٔ «قندوز» گریخت ودر آنجا برای‌اغفال‌شاهقلی‌بیك کوشش‌بسیار نموده‌وسرانجام متواری‌گردید وقوای ایران ناگزیر ببلخ بازگشتند.

## ۹۳ـ جنك با قبیلهٔ کنگرات

رضاقلی‌میرزا منتظرجواب ودستورپدرش نشده به«دانیال‌بیك» رئیس‌قبیلهٔ «کنگرات» دستورداد که تسلیم‌شود لکن چون‌وی پاسخ مبهمی دادشاهزادهٔ ایرانی‌درتردیدماندکه‌چه تصمیمی‌اتخاذ کندوباطهماسب‌خان مشورت‌کرد و او رأی‌باقدامات‌شدید دادوگفت: «ظفرمستلزم حمله‌و لشکرکشی‌است». رضاقلی‌میرزا این‌قول‌را بکاربست وباعده‌ای‌ازقوای‌خودولی بدون‌توپخانه باتفاق طهماسب‌خان‌بسوی‌رود «آمویه» (آموردریا یاجیحون) روی آورد وپس‌ازعبورازاین رودمدت چهل وهشت ساعت بادانیال بیك نبرد شدیدی کردواو را وادار بتسلیم نمود.

## ۹۴ـ چندین جنگ با ازبکها و عقب‌نشینی رضاقلی میرزا

باآنکه رضاقلی‌میرزا ازجانب پدرهیچ‌دستوری‌نداشت که‌در آنسوی رود بعملیات جنگی بپردازد بطرف «قرشی» ، (کرشی) لشکر کشید وعازم‌بخاراشد وبلخ دستور فرستادکه‌توپخانه‌اش‌رابرای اوبمنطقهٔ قرشی‌بفرستند . «محمد رحیم‌بیك حکیم‌اتالیق» صدراعظم‌ورای‌زن «ابوالفیض‌خان» پادشاه بخاراکه ازدودمان‌چنگیز بودازعملیات قوای‌ایران درمنطقهٔ رودآمویه وقصد حملهٔ آنان‌بقرشی‌آگاه گردید وباکمك از«ایلبارس‌والی خوارزم» قوای عظیمی گردآوردوموفق‌شدبانیروی‌خویش که‌در حدود پنجاه‌هزار تن‌بود زودتر از رضاقلی میرزا بقرشی برسد .

پس‌ازورود سپاهیان ایرانی که‌در حدوددوازده هزارتن بودنددر خارج شهرنبردخونینی‌درگرفت وطی‌آن‌بازبکهاتلفات سنگینی‌واردآمد و بسیاری ازسران‌آنان بهلاکت رسیدند . حکیم‌اتالیق‌ناگزیر پیامی‌ببخارا فرستاد مبنی براینکه‌هرگاه‌بیدرنك قوای‌امدادی‌نرسدشهرسقوط خواهدکرد . ابوالفیض خان ازطوایف«هندیجان» وسمرقند وخجندوتاشکند ونواحی‌دیگر استمداد نمود وچون‌بدینطریق قوای نیرومندی بدست آوردتوانست در پیرامون قرشی‌داخل‌خطوط‌سپاهیان‌ایران گرددواندکی‌بعدنیزداخل شهرقرشی‌شودو چندروز پس‌ازآن ارتش«بخارا» نبرد را آغاز کرد .

«رضاقلی‌میرزا» چون‌مشاهده‌کردسپاهیانش‌دستخوش وحشت گردیده‌اند بافرماندهان قوای‌خود مجلس‌مشورتی‌ترتیب‌دادوطی آن‌چنین گفت : «بااین عدهٔ‌کم نبردبادشمن که‌عدهٔ آنان‌خیلی‌زیادتراست دورازعقل‌واحتیاط میباشد بهتراست که‌ببلخ‌بازگردیم» لکن‌طهماسب‌خان درپاسخ‌خاطرنشان ساخت که هرگاه‌عقب نشینی‌اختیار کنیم‌ازبك‌ها به تعقیب‌ما خواهندپرداخت وتلفات سنگین‌واردخواهند نمودواضافه کردکه هرگاه نادراینجابود بدون‌توجه به کثرت‌عدهٔ دشمن‌بحمله‌میپرداخت . رضاقلی‌میرزا بمحض‌اینکه توپخانه‌خود

را دریافت‌داشت بنابرآی طهماسب‌خان حمله‌راشروع کرد لکن‌فرماندهی کل عملیات‌باطهماسب‌خان بودزیرانادرمقرر داشته‌بود که‌درمسائل‌نظامی وجنگی طهماسب‌خان مسئولیت را بعهده بگیرد .

نبرد سخت‌بنفع ازبکها تمام‌شد لکن‌ایرانیان باوجود عقب‌نشینی روحیهٔ خویش‌را نباختندبطوریکه چون‌سرانجام توپها داخل‌صحنهٔ کارزارشدند ، تلفات‌سنگینی بدشمن‌واردساختند . ورق‌بکلی‌برگشت و آدینه‌بیك، فرمانده طوایف‌آق‌یلان‌وقوای‌خجندوتاشکند وعدهٔ‌کثیری‌دیگرازسران‌نیروی‌دشمن بهلاکت رسیدند وارتش‌ازبك ناگزیرگردید بقرشی عقب‌نشینی نمایدوتحت محاصرهٔ شدید درآید .

رضاقلی‌میرزاپس‌ازآنکه عدهٔ‌کافی مأمورحفظ محاصرهٔ‌قرشی نمودبطرف «شلدوك» دژمجاوررویآوردوآنراپس‌ازیکماه محاصره گشودوبعدازتصرف شلدوك‌رضاقلی‌میرزا بقرشی‌بازگشت‌ونبردرابرای‌اشغال آن‌شهرشدیدتر کرد دراین اثنابودکه نادراز عملیات‌برضد طوائف کنگرات‌و حملهٔ برقرشی و شلدوك آگاه گردید ازآنجا که میدانست ترکستان ازدورهٔ «چنگیزخان‌و تیمور» مرکزرشدو تربیت‌مردان‌جنگی وسلحشور بوده است‌بیم آن داشت دستجات‌و طوائف مختلف‌ازبك‌بهم پیوندند وقبل ازرسیدن وی‌بمنطقهٔ رود آمویه کارنیروی قلیل پسرش را بسازند .

بنابراین نامهٔ اعتراض‌آمیزی برضاقلی‌میرزا نگاشت وبوی‌دستور داد که ببلخ بازگردد ودرآنجا منتظردستور وی‌باشدوبطهماسبخان نیز نامه‌ای‌بدین مضمون‌نوشت : «ای‌پیرفرتوت‌بتو دستوردادم که پس ازتصرف بلخ درهمان جا بمانی . اماتوبعوض اجرای‌دستورمن دستخوش افکار جهانگشائی خود شدی‌وپسرمحبوب من‌رضاقلی‌میرزا را نیزکه‌از کودکی همواره‌احتیاط را دوست‌نداشته‌و بیباکی‌مشهوراست باافکارعبث فریفتی‌وبدینطریق خودت و پسروارتش پیروزم‌رادچار خطرکردی . . . خداکندکه‌قوای «ازبك وقزاق وقلمون‌وجغتای وروس» بهم‌نپیوندندوباعدهٔ ناچیز نیروی پیروز تو نبردرا

آغاز ننمایند . . . اینك دستور میدهم که بمحض دریافت این نامه بدون کمترین درنك بقبة الاسلام «بلخ» باز گردی . درمقابل این بی احتیاطی دستور خواهم داد که سرت را از تن جدا کنند و بدربار ما که دنیاسر تعظیم درمقابل آن فرود آورده است بیاورند . .

درهمین حال نادر پیامی به «ابوالفیض خان پادشاه بخارا» درجواب نامه‌ای که مبنی بر اظهار انقیاد وچاکری خود نوشته بود فرستاد و حاکمیت ویرا بر بخارا برسمیت شناخت و بپسرش نیز فرمان داد که جنك را با اومتارکه نماید .

پیکهائیکه حامل این پیامها بودند اتفاقاً موقعی بقرشی رسیدند که «حکیم‌اتالیق» دیگر هیچگونه امیدی بادامهٔ مقاومت نداشت و طبیعی است بهمان اندازه از دریافت نامهٔ نادر غرق در مسرت گردید که رضاقلی میرزا و طهماسب خان متأثر و نومید شدند. چون تصور میکرد که دستور نادر بپسرش ناشی از شکستهائی است که خود نادر متحمل گردیده است وسائل حملهٔ شدید بقزلباشها را بمحض شروع به عقب نشینی آنها آماده ساخت لکن طهماسبخان که چنین نقشه‌ای را پیش بینی کرده بود خود در عقب قوا حرکت کرد و بمحض اینکه حملهٔ ازبکها شروع شد مبادرت بچنان یورش موفقیت آمیزی نمود که ازبکها ناگزیر تا دروازه‌های «قرشی» عقب نشستند و بدینطریق سپاهیان ایران بدون تلفات برود آمو رسیدند ولی از سرمای سخت زمستان رنج بسیار بردند و پس از عبور از رود به بلخ وارد شدند .

## ۹۵ـ جنك با ازبکها و هلاکت سردار آنان

رضاقلی میرزا و طهماسبخان بطرف «قندوز» روی آوردند ولی فرماندار آن شهر بتحریك «سعیدخان» سرکردهٔ ازبك علم طغیان برافراشته بود فرماندار قندوز و سعیدخان براثر حملات مدید قوای ایران بهلاکت رسیدند و رضاقلی میرزا پس از تصفیهٔ امور قندوز بپیروزی از روح سلحشور خویش بطرف «بدخشان» لشکر کشید و چون به «کلاب» رسید باردیگر فرمانی از نادر دریافت داشت که باو و طهماسبخان تأکید میکرد که دست از عملیات جنگی بردارند و ببلخ باز

گردیده‌درآنجا منتظردستورهای جدیدباشندناگزیر سرتمکین فرود آورده بلخ معاودت نمودند .

## ۹٦ـ قصد حملهٔ ایلبارس بمشهد و انصراف او

دریکسال قبل‌موقعیکه رضاقلی‌میرزا مشهدرابقصد اندخود،و بلخ‌ترك کرده‌بودپسرعمویش ،علی‌قلیخان ،پسرارشدابراهیم‌خان‌را بفرمانداری‌مشهد منصوب‌نمود . علی‌قلی‌خان که‌تقریباً هم‌سن‌رضاقلی‌میرزابود ازحزم‌واحتیاط وتدبیرومملکتداری‌بهرهٔ زیادی‌نداشت‌وبجای‌ایفای‌وظیفه‌بلهو ولعب‌وعیاشی میپرداخت و گذشته ازاین‌چون‌اکثر سربازان‌خراسانی جزوقوای‌نادر ورضا قلی‌میرزا مشغول‌پیکاربودند درمنطقهٔ‌خراسان نیروی‌زیادی‌باقی‌نمانده بود وبرحسب‌تصادف‌دراین‌اوان ،محمدامین‌مهتر ،یکی‌ازفرماندهانیکه درخدمت ایلبارس‌خان خوارزم‌بودمسافرتی‌بمشهد نمودوهم‌ازضعف علی‌قلی‌خان وهم ازقلت‌عده وناتوانی پادگان‌خراسان آگاهی‌یافت ودربازگشت بخیوه‌مراتب رابایلبارس گزارش‌دادواو نیزتصمیم گرفت‌قوای کثیری‌را بسیج نموده و خراسان‌راتصرف کند . بنابراین‌ایلبارس‌پس‌از بازگشت‌ازبخارا بخیوه قوای پنج‌قلعه خوارزم‌راجمع نموده‌وازکلیهٔ طوایف‌ترکمن نیزمدد خواست وپس ازآنکه نیروی‌عظیمی که‌متجاوزازیکصدهزار تن‌بودگردآوردتصمیم گرفت خراسانرا مسخرکندونادررا درهندوستان‌شکست‌دهدوآنکشوررا نیز بقلمرو فرمانروائی خویش‌منضم سازد .

جاسوسانیکه ازخیوه‌آمدندرضاقلی‌میرزا راازمقاصدایلبارس آگاه‌ساختند ولی رضاقلی‌میرزا نخست‌درباورکردن‌این اخبارتردیدداشت‌بااینهمه بزودی ازخطریکه خراسان‌راتهدیدمیکردآگاه شدومراتب‌رابنادر اطلاع داد نادر بمحض آگاه‌شدن‌ازاین موضوع‌برضاقلی‌میرزا و طهماسبخان دربلخ دستور فرستاد که‌بیدرنك‌بوی‌پیوندند تاترتیب‌دفاع ازخراسان داده‌شودونیز تصمیم گرفت که‌در بازگشت‌از هندوستان‌ایلبارس‌را چنانکه‌باید گوشمال دهد .

رضاقلی‌میرزا وطهماسب‌خان ازطریق‌قندوز وکابل حرکت‌کرده‌ودر «بهار سفلی» به‌نادر ملحق گردیدند .

رضاقلی‌میرزا سپس ازپدرخود پس‌ازپندو اندرزهائیکه گرفت‌و بنیابت سلطنت‌رسیداجازهٔ مرخصی‌گرفت وباسرعت هرچه‌تمامتربطرف هرات‌پیش راندودر آنجاشش‌هزارتن‌سوار که‌مأمور بلخ‌بودند بوی ملحق گردیدند .

رضاقلی‌میرزا پس‌ازآنکه‌نامه‌ای بعلی‌قلی‌خان درمشهدنگاشت باو دستورداد که بوی ملحق گردد‌بطرف‌رودتجن‌رهسپارشدتا تحقیق‌کندازحملهٔ ایلبراس خبری‌هست‌یانه وچون‌جلوداران اوپیشرفت‌عمدهٔ قوای‌ازبك‌را اعلام‌داشتند پس‌ازمشورت‌بافرماندهان خودچنانکه‌قبلا مقررشده‌بود بابیورد عقب‌نشینی کرد . چون‌ایلبرس‌بتجن‌رسید تصمیم گرفت‌قوای خودرا بچند دسته‌تقسیم کندودرآن واحدبمشهدوچندنقطهٔ دیگرحمله برد . امادراین اثناء بین قره قلپاقها وترکمن‌های آرال‌ازیکطرف وطوایف تکه‌از جانب‌دیگر اختلافی روی‌داد که‌ایلبرس‌با زحمت‌فراوان برفع‌آن‌نائل آمد .

درعین حال‌هنوزاین‌اختلاف‌پایان‌نیافته‌بود که‌پیکی ازخوارزم خبر آورد «قزاقی» ازغیبت ایلبرس‌استفاده وقصدحمله بخوارزم‌را دارد . این‌حوادث موجب‌آن‌گردید که‌ایلبرس‌فکر اشغال‌خراسان راازسربکلی بدرکند و به خوارزم بازگردد . آنگاه‌رضاقلی‌میرزا به‌نادر گزارش‌داد که‌خطر حمله برخراسان‌مرتفع‌گردیدوخودنیز ازابیورد بطرف مشهدروی آورد .

## ۹۷ـ لشکرکشی بترکستان و تصرف بخارا

نادرهنگامیکه ازکابل‌بدهلی حرکت‌میکرد‌تصمیم گرفت‌که درباز گشت‌از هندوستان ترکستان‌را اشغال‌کند . این‌تصمیم شهریارایران نه‌تنها بسته‌بقصد وی‌برای گوشمال‌دادن‌ایلبرس‌والی‌خوارزم‌بود که‌علم طغیان‌برافراشته بلکه اصولانادرعزم داشت که‌خانهای آسیای‌مرکزی‌ازقبیل ایلبرس وابوالفیض خان‌وخانهای تاشکندوخجندرا بکلی‌منکوب‌نموده واراضی‌آنها را ضمیمهٔ

خاك ایران‌نماید ودرعین حال امپراطوری چین‌را نیزاشغال کندو قلمرو امپراطوری‌ایران‌را حتی‌المقدوردرخاوروشمال خاوری توسعه‌دهد . لکن قبل ازاجرای‌این‌نقشهٔ‌شگرف‌میخواست‌ازطرفی‌باگوشمال‌دادن‌لزگیها انتقام مرك ابراهیم‌خان برادرش‌را بگیردوازجانب دیگر امپراطوری عثمانی را منقرض سازد .

نادربا‌ایلبرس حسابهای زیادی داشت‌که میبایست‌بطور قطع تصفیه کند نخست‌اینکه‌در سال۱۱۴۸هنگامیکه‌نادرمشغول‌اخراج‌عثمانیان ازآذربایجان بودایلبرس دودستهٔ‌بزرك‌ازترکمنهای‌یموت‌را بحمله‌وچپاول‌درشمال‌باختری خراسان‌برانگیخت واینحادثه‌از ذهن‌نادرمحو نشده‌بود دوم‌اینکه‌سه سال بعدهنگام غیبت‌نادر ازایران‌ایلبرس‌بخراسان‌لشکر کشیده‌عزم جزم کرده‌بود آن ایالت‌راکه‌مسقط‌الرأس‌نادربودتسخیر کندوباآنکه‌اقدامش باعدم‌موفقیت کامل مواجه‌شدبازنادرپیوسته بفکرانتقام‌از جسارت‌والی خوارزم بود .

امانادراز ابوالفیض‌خان‌والی بخاراهیچگونه‌شکایتی‌نداشت‌زیرا با وجود اینکه‌رضاقلی‌میرزا وطهماسبخان‌جلایر بدون‌علت‌بقلمرو حکومت‌وی‌حمله بردندباز بمحض‌اینکه ازتدارك حملهٔ‌نادربترکستان اطلاع‌یافت پیام تضرع آمیزی‌بنادرفرستادوتوجه‌شاهنشاه ایران‌رابخویشاوندی خودبااو جلب‌نمود وتأیید کردکه‌نه‌تنها قادر به هیچگونه مقاومتی درمقابل قوای‌ایران نیست بلکه‌بسیارمفتخرخواهد شدکه‌نادر دعوت‌اورا بپذیرد وچندروزی میهمان او باشد .

هنگامیکه نادردرهفتم صفر۱۱۵۳ وارد ,نادرآباد، گردید درمدت هشت روزاقامت خود درآنجابه ،عبدالغنی‌خان، ابدالی بیگلربیگی آن ایالت و فرماندار نادرآباددستورداد که‌درآغاز پائیزبشیروان رهسپار گردد وغرامت خون ابراهیم‌خان‌را ازلزگیها بگیردومقررشد که‌حرکت قوای‌ایران بطرف شیروان‌بمحض اینکه‌برف‌راه لزگیها رامسدود کند آغاز گردد و ،فتحعلی

تصویر شماره بیست

خان‌افشار، برادرزادهٔ نادر نیز بایکهزار وپانصد تن‌از سپاهیان خراسانی مأموریت گرفت که‌با عبدالغنی‌خان بشیروان برود . پس‌ازترك‌نادرآباد شاه بفرمانداران وشهرداران وبزرگان‌ورجال خراسان دستورداد که روز دهم ربیع‌الاول۱۱۵۳ برای‌ملاقات‌وی‌درهرات گردآیند.ازجمله‌رجالی که دعوت شده‌بودند «کلبعلی‌خان» بیگلربیگی مرواست که نادر بوی دلبستگی بسیار داشت .

نادر درروز دوشنبه‌دهم‌ربیع‌الاول ۱۱۵۳بهرات‌واردشدودستورداد کـه چادربزرك‌او در«کهدستان» شش کیلومتری‌هرات‌برافراشته‌شود . چند روز پس‌ازورود نادربهرات‌علی‌قلی‌خان پسربرادرش وشاهزاده‌شاهرخ پسر رضا قلی‌میرزا (که‌درآن‌زمان‌شش‌سال‌داشت) واردهرات‌شدندونادرچون علی‌قلی خان‌رادیدمرك‌پدرش‌راباو تسلیت گفت وقول‌داد که‌بداغستان‌خواهد رفت قصاص‌خون‌ابراهیم‌خان‌راخواهد گرفت . درهرات‌نادربنام‌شاهرخ سکه زد وپس‌ازشانزده روز توقف‌درهرات‌بطرف‌ترکستان‌روان گردیدو درعرض‌راه رضاقلی‌میرزا رادر «قره‌تپهٔ‌بادغیس» ملاقات‌نمودوباتفاق‌او از راه «ماروچاق وچیچکتو واندخود» دراول‌جمادی‌الاول ۱۱۵۳عازم‌بلخ گردیدوچون چند منزل‌از هرات‌دورشددستورداد که‌دژ نیرومندی ساخته شود . کسی‌باو گفت درصورتیکه شاهنشاه‌تمام‌ایران و هندوستان وافغانستان وگرجستان را در تحت‌تسلط‌دارند ایجادقلعهٔ نیرومندچه‌نتیجه‌خواهدداشت نادردرپاسخ گفت : «برای‌موردی که‌دشمنی‌ازداخل‌بمن‌روی‌آوردپیش‌بینی‌لازم‌میکنم‌زیرادشمن داخلی بمراتب‌از دشمن خارجی خطرناکتر است» .

ارتش‌ایران‌ازسوار وپیاده وتوپخانه یکصدوپنجاه هزار تن‌بود وبیشتر شاهزادگان‌مانندرضاقلی‌میرزاو«امامقلی‌میرزا»وعلی‌قلیخان‌فرماندهی‌لشکر های‌سپاه‌راعهده‌دار بودندوپس‌ازرسیدن ببلخ‌وتعیین «نیازمحمدخان» سرپرست‌بازهای شکاری‌دربار‌بحکومت‌آنجا کشتیهائیکه قبلانادردستورداده‌بود درکناررودآمویه‌آماده گردید وهمهٔ آنها ازغله‌وخواروباروتوپ‌پرشده بود

وقسمتی از ارتش ایران از راه زمین بطرف «کلیف» حرکت کرد و کشتیها نیز از راه رود آمویه بهمان مقصد سپار گردیدند و سپس قسمتی از قوای ایران بطرف «کوکی» (کرکی) عزیمت نمود و در تاریخ بیست و هفتم جمادی الاول ۱۱۵۳ (۲۰ اوت ۱۷۴۰ میلادی) بآنجا رسیدند و پس از آنکه دوازده هزار تن از قوای ایران با کشتی و قایق بآنسوی کرانهٔ رود آمویه در «چهارجوی» انتقال یافتند پل محکمی از کشتیها ساخته و بقیهٔ قوای ایران با بار و بنه بسهولت از آن عبور نمودند. آنگاه در طرفین رود دژهای نیرومندی بدستور نادر ساخته شد.

هنگامیکه ابوالفیض خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر وقوایش به کرانهٔ رود آمویه رسیده اند سخت مضطرب و هراسناک شد و «محمد رحیم» بن (بی) حکیم بی آتالیق را که از بستگان او بود از جانب خود با گروهی از بزرگان بخارا باستقبال نادر فرستاد و پیشنهاد کرد که نادر بعنوان میهمان ببخارا رود و با او یك پیمان دوستی منعقد سازد. نادر با خوشروئی سخنان حکیم بی آتالیق را گوش کرد لکن چون اظهارات وی بپایان رسید باو چنین گفت: «اساس صلح آنست که شاه خود بملاقات بیاید.»

حکیم بی آتالیق نزد ابوالفیض خان باز گشت و پیام نادر را باو ابلاغ نمود پادشاه بخارا شهر را بقصد ملاقات نادر ترك گفت لکن چون در یافت چندین هزار تن از افراد قبایل «میان کال و آق یالو و خجند و اندیجان و لنگرات» بمنظور خونخواهی از هزاران تن برادران خود که در جنك با رضاقلی میرزا بهلاکت رسیدند بکمك او شتافتند مجدداً ببخارا باز گشت و سران قبایل از یك وی را از تسلیم شدن بنادر منع نمود و بپایداری و استقامت تشویق کردند. با اینکه حکیم بی آتالیق از راه تدبیر با این نظر مخالفت نمود ابوالفیض خان تصمیم به مقاومت گرفت و در نتیجه ابوالفیض خان و متفقینش دو منزل از بخارا خارج و منتظر قوای ایران شدند.

نادر پس از آنکه دو روز بیهوده منتظر حکیم بی آتالیق گردید چند تن جلودار برای تحقیق دربارهٔ اوضاع اعزام داشت و آنان نیز اطلاع دادند که ابوالفیض خان

قوای کمکی کثیری دریافت داشته و آمادهٔ کارزار شده است . روز بعد نبرد آغاز گردید. قوای ازبك حملهٔ شدیدی را شروع کردند لکن بمحض اینکه توپها با زنبورکهای ایران شلیك کردند وحشت و آشفتگی شدیدی در صفوف دشمن ایجاد گردید زیرا هنوز ازبکها توپهای بزرك نادر را ندیده بودند . با اینهمه ازبکها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت بحمله کردند و نادر بچنان حملهٔ متقابل شدیدی پرداخت که فرمانده قوای آق یالو گرفتار وحشت و هراس عجیبی شد و باسپاهیان خویش فرار اختیار نمودند و فرار او روحیهٔ ابوالفیض خان را سخت خراب کرد و اورا ناگزیر بعقب نشینی بطرف پایتخت نمود . عدهٔ بیشماری از ازبکها نقش زمین شدند و عدهٔ کثیری ضمن عقب نشینی زخمی گردیدند .

ابوالفیض خان که سخت از عدم توجه باندرز حکیم بی آتالیق پشیمان شده بود وی را نزد خود خواند و از او تقاضا کرد که باردیگر نزد نادر از او شفاعت کند .

حکیم بی آتالیق در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض خان نیز مانند «محمد شاه گورگانی» پس از نبرد کرنال به «قراکول»، (کاراکول) آمد تا طوق بندگی را گردن نهد . نادر نسبت باو خوشرفتاری کرد و اورا بدریافت انعام و خلعت مفتخر ساخت با اینهمه نادر همان روشی را که در هندوستان در پیش گرفت در اینجا نیز معمول داشت . بدین قرار که چون ببخارا رسید بنام خود خطبه خواند و سکه زد و شاه و مردم بخارا موظف گردیدند که خوراك روزانهٔ قوای ایران را تأمین نمایند و در عوض سربازان ایرانی از چپاول و تعدی بمردم منع گردیدند و بنا به دستور نادر عده‌ای نسقچی مأمور مراقبت کامل در اجرای این دستورها شدند .

بدینطریق تمام منطقهٔ ماوراءالنهر از خاور و شمال خاوری بخارا تا «سمرقند» در دست قوای نادر افتاد و بنا بتوصیهٔ حکیم بی آتالیق پسر برادرش «لطفعلی خان» را با دو هزار سرباز بسمرقند فرستاد تا طایفهٔ «یوز» را که بنا باظهار حکیم بی آتالیق پیوسته موجب تهدید بخارا بودند تحت مراقبت قرار دهد . لطفعلی خان پس از انقیاد طوایف یوز بنا بفرمان نادر از سمرقند بمشهد انتقال یافت و سنك قبر تیمور و درهای برنجی مدرسهٔ سمرقند را نیز همراه خود بمشهد برد .

درغیاب لطفعلی‌خان‌نادرسی‌هزارتن ازقوای‌ازبك‌راداخل‌ارتش‌خودنمود و آنانرا تحت فرماندهی یکی از پسران حکیم بی‌آتالیق قرار داد .

در تاریخ ۱۵رجب۱۱۵۳ هجری (۱۶اکتبر ۱۷٤۰ میلادی) نادر لباسی فاخربابوالفیض‌خان خلعت‌داد . بدست‌خویش‌افسرشهریاری بخارارا برفرق اونهادو باولقب‌شاهی‌عطاکرد لکن‌درعین‌حال‌تمام‌منطقهٔ واقع‌درجنوب رود آمویه را ضمیمهٔ ایران کرد .

دراین اثناء طهماسبقلی خان‌جلایر رابرای‌سرکوبی افغانیهای پیرامون کابل‌که‌شورش کرده‌بودندروانه نمودوفرمانی برای‌همگی استانداران سند وپیشاور وکابل وهرات‌وغزنین ونادرآباد وبلوچستان فرستادکه باجلایر فرمانده نیروی شرق همکاری نمایند .

## ۹۸ـ شکست ازبکها در پل شیرحاجی

موقعی‌که نادر دربخارابود بنابه پیشنهادابوالفیض‌خان‌پیکی باتفاق دوتن ازبزرگان نزدایلبرس والی‌خوارزم که‌مردی خیره‌سروییباك بودفرستاد و پیشنهاد کردکه‌نزداو بیایدوازکرده های پیشین ابرازندامت نماید . چون ایلبرس‌پیام رادریافت داشت چنان برآشفت که‌پیك‌نادر ودو خواجهٔ همراه اورا بقتل‌رسانید . نادرسه‌روز پس‌ازعروسی‌برای‌خود وعلی‌قلی‌میرزا اورا باتفاق نصرالله میرزاوحرم‌خودبمشهد گسیل‌داشت . وپس‌ازآنکه‌بابوالفیض خان‌قول‌داددر موردلزوم‌برای اوقوای‌کمکی اعزام‌دارد باسپاهیان خویش بطرف‌خوارزم‌ازراه ,شیرحاجی،روی‌آوردوچون‌دریافت که‌ایلبرس‌ازخیوه قوای‌عظیمی مرکب‌از سربازان‌ورزیدهٔ ازبك‌وترکمن رامأمورانهدام‌پلهای شیرحاجی قبل‌از ورودسپاه نادربآنجا نموده است بفرماندهی دسته‌ای از سلحشوران‌برگزیده باشتاب‌هرچه‌تمامتر بطرف‌شیرحاجی‌پیش‌راندوخویشتن راقبل ازسپاهیان‌ازبك وترکمن‌بآنجارسانیدواز رودعبورنموددرکنار چپ آن‌موضع گرفت وآمادهٔ نبردگردیدوروز بعدچون قوای‌خوارزم‌بفرماندهی

«محمدعلی‌اوشاك» نمایان گردیدند به‌آنان حمله‌برد وشکست سختی برایشان وارد ساخت .

## ۹۹ـ شکست مجـدد ازبکها در فتناك

قوای ایران چند روز درشیرحاجی توقف کرد تاسایر قوا وبنه برسند

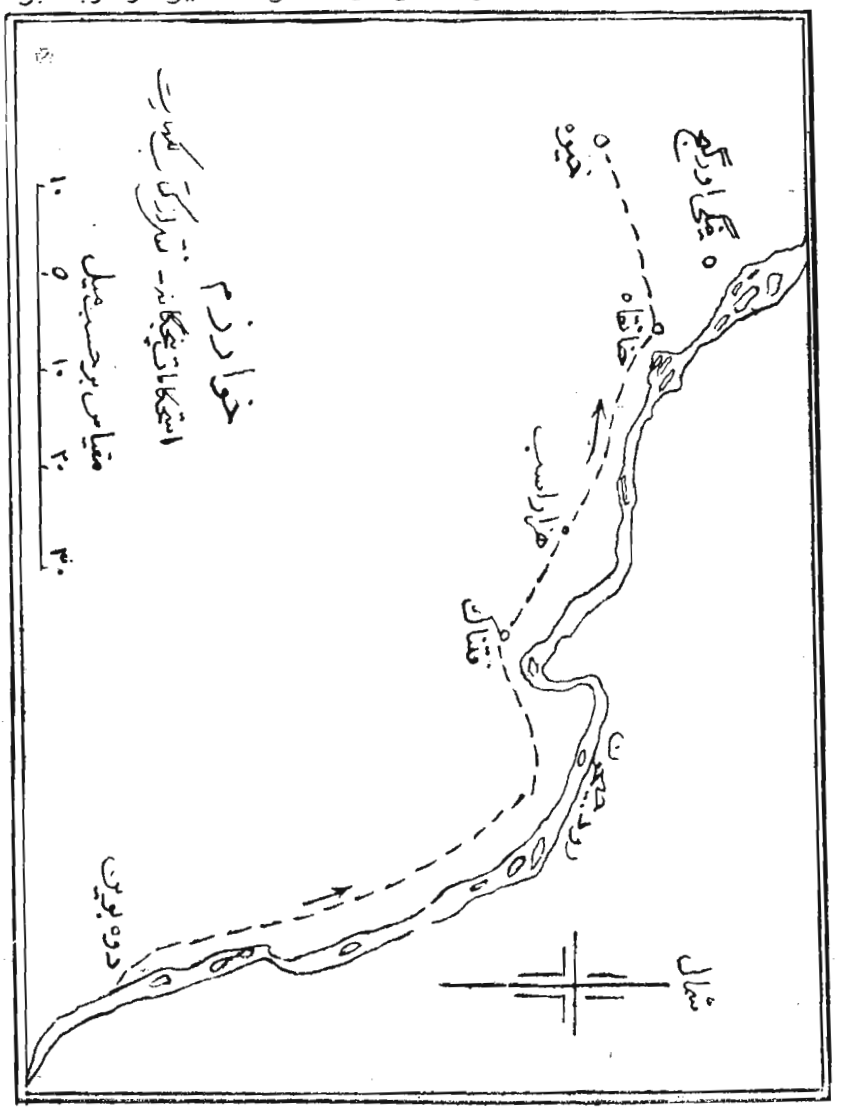


تصویر شماره بیست و یکـم

واز رودآمویه‌عبور نمایند . پس‌ازرسیدن عمدهٔقوا وبنهٔ نادرازشیرحاجی به طرف«دوه‌بویونی» ، (گردن‌شتر) که‌درآنجابستررودآمویه بثلث‌بسترمعمولی خودمیرسدپیش‌راند.ارتش‌نادرمنقسم‌بچهارلشکر بودکه‌یکی‌ازآنها پیشاپیش لشکربنه وتوپخانه حرکت میکردولشکر دیگردر جناحین‌جلو میرفتند . شش‌هزار سوارنیزدر امتدادکرانهٔ رودبرای حمایت‌ناوگان پیش‌میراندند .

گفته‌میشودکه‌دراین نواحی گردو خاك‌ناشی‌از حرکت‌قواچنان تراکمی داشت که هوا رابکلی تاریك و بسیاری از سپاهیان را مبتلـی بچشـم درد ساخـت .

نادرچون‌به «دوه‌بویونی» رسیدمخزن مستحکمی‌برای‌بنهٔ خویش‌ساخت و خودباسپاهیانش‌بطرف «فتناك» روی‌آورد . درنزدیکی‌این‌محل قوای‌ایران بنیروی‌ایلبرس‌برخوردندوجنك‌شدیدی درگرفت . نیروی‌تراکمهٔ یموت که ازشش هزارتن‌تجاوز میکردبارشادت خاصی‌جنگید . لیکن‌این نیرو وسایر سپاهیان دشمن‌درمقابل حملات‌برق‌آسای‌نادرتاب‌مقاومت‌نیاوردند ودرنتیجه ایلبرس باقوایش‌ناگزیربدژ مستحکم «هزاراسب» کەدرکناررود «جیحون» استوتا دوه‌بویونی ۱۸ کیلومترمسافت‌داشت پناه‌بردندوایلبرس قبلا دستور داده‌بودکه‌آب رودآمویه بپیرامون این‌دژ استوارسرازیر گرددو آنرا کاملا احاطه‌کند . درنتیجه‌چون‌نادربدژ هزاراسب‌نزدیك‌شد مشاهده‌کردکه نمی‌تواند توپهای‌خودرابانداز‌ۀ لازم‌بدژ نزدیك کندو گذشته‌ازاین حملهٔ‌جبهه‌ای باین دژ دوراز حزم و احتیاط بود .

## ۱۰۰ـ شکست تراکمـه در دژ خانقاه

نادرپس ازشکست دادن‌یك‌دستهٔ دیگرازتراکمهٔ یموت تصمیم به محاصرهٔ دژ هزار اسب‌گرفت وچون آن دژمملو ازخواربار بودبیم‌آن میرفت کـه محاصرهٔ آن‌مدت‌مدیدی‌بطول‌انجامد . نادرخوشبختانه دریافت که خانواده

وگنجینه‌های ایلبرس در «دژخانقاه» واقع در ۹ کیلومتری باختر رود آمویه و ۲۸ کیلومتری شمال «خیوه» قراردارد و بنابراین با قوای خویش بطرف دژ خانقاه پیش راند بامیداینکه این حرکت ایلبرس را بخروج ازهزاراسب وتلاش برای حفظ خانواده وگنجینهٔ خویش برانگیزد واتفاقاً نقشهٔ وی با موفقیت کامل مواجه شد زیرا همان شب ایلبرس هزاراسب راترك گفت ودر همان اثناء که نادروقوایش بخانقاه نزدیك میشدند او نیز ازسوی دیگر بآن دژ استوارنزدیك گشت وبار دیگر قوای خویش را گرد آوردوسعی کرد بحمله پردازدو لیکن شکست سختی خوردودر خانقاه محاصره گردید .

## ۱۰۱ـ تصرف خانقاه و قتل ایلبرس و تسلیم ازبکها

پادگان دژ نیرومندخانقاه درسه‌روز بشدت مقاومت کرد لکن سومین‌روز یعنی ۲٤شعبان ۱۱۵۳سلحشوران ایرانی چند خمپاره‌درپای دیوارهای دژ منفجرساختند که اثردهشت‌انگیزی داشت و ایلبرس را چنان مرعوب ساخت که‌ازدرمسالمت درآمدوتقاضای تسلیم نمود . نادربنا بشیوهٔ معمول خویش او راپذیرفت وچادری درنزدیکی چادر «فتحعلی خان» باختیاراو گذاشت و سپس‌سران دژ رااحضارنمودوبآنها خلعت‌وپاداش‌بخشیدودستور دادکه‌مردم خانقاه رامطمئن سازندکمترین گزندی بآنها نخواهدرسید . خویشاوندان دوتن ازنمایندگان نادرکه‌بدست ایلبرس بهلاکت‌رسیده بودندچون‌از قصد نادربرای‌عفو کردن اوآگاه شدندنزد وی شتافتند وتقاضا کردندآن مرد سرکش که نمایندگان‌شهریار ایران‌را باخشونت بقتل‌رسانیده بود بکیفر اعمال‌خویش برسد . درنتیجه‌نادرازنظرخود برگشت‌وموضوع‌قتل فرستاده‌ـ هایش‌را باایلبرس‌درمیان‌نهاد . ایلبرس‌پوزش‌خواست‌وتأیید نمودکه‌قتل‌آن دوتن‌بدست‌ازبکها بدون‌اطلاع‌وی‌صورت گرفته‌بود بنابقول «هانوی» نادر دراین‌خصوص بایلبرس‌چنین پاسخ‌داد : «اگرتو شایستگی آنرا نداری‌که مشتی‌رعیت‌قلمرو حکومت‌خودرا اداره کنی حق‌زنده‌ماندن‌نداری‌و بمناسبت توهینی که‌باکشتن‌فرستاده‌های من‌نسبت بمن‌مرتکب شده‌ای‌شایستهٔ آن‌نیستی

که‌مانندمرد کشته شوی‌بلکه‌باید مثل‌سك‌بقتل برسی.» نادرسپس دستورداد که سرایلبرس وسی‌تن از فرماندهانش راکه در اندیشه‌های ناپاك او شرکت داشتندازتن‌جدا کردند . پس‌از کشته‌شدن ایلبرس شهرخانقاه و کلیهٔ‌قصبات پیرامونش‌تسلیم گردیدند ، اماهمانطورکه‌نادر دربخارامانع‌آزار کردن‌مردم بیگناه شددراین جانیز دستور اکیدداد که‌هیچکس مزاحم مردم‌نشود وچند تن‌از افسران‌خود راکه‌تولید اغتشاش نموده‌بودندبهلاکت رسانید .

## ۱۰۳ـ تسلیم قوای عبدالرحمن بیك و تصرف خیوه

پس‌از حل‌امور خانقاه‌نادر بطرف «خیوه» وسرزمین «آرال» که‌در ۳۰ کیلومتری‌خانقاه قرار داشت‌پیش‌راند . هنگامی که‌ایلبرس خودرا در خطر یافته‌بود از«ابوالخیرخان فرمانده قزاقها» استمدادنمودو ابوالخیرخان نیز بایك‌عده‌قوای‌مختلط‌قزاق‌وازبك بطرف‌خیوه حرکت کردوداخل شهرسکره گردید . ابوالخیرخان بمحض‌ورود بشهرتصمیم گرفت پیکی‌نزد نادر اعزام داردوبرای این‌منظور یك‌افسر مهندس روسی بنام«مراوین» راانتخاب‌نمود که‌بوی بیش‌از سایر فرماندهانش اعتمادداشت . مراوین‌چون بحضور نادر باریافت‌بوی‌اطلاع دادکه‌ابوالخیر تصمیم‌بتسلیم داردواستدعا مینماید که به خانی‌خیوه منصوب گردد . نادرمراوین رابامهرو محبت‌پذیرفت‌وباو فرمان دادکه بابوالخیراعلام‌نماید شخصاً بملاقات‌وی شتابدومطمئن‌باشد که‌بعنوان یکی‌ازرعایای‌ملکهٔ روسیه که‌میل‌داردبااو روابط دوستانه‌داشته‌باشد پذیرفته خواهدشد . مراوین‌با اطمینانهای نادرنزد ابوالخیربازگشت‌لکن ابوالخیر ازبیم‌اینکه مبادانادربقول خود وفانکند ویا مردم‌خیوه‌دست‌بشورش زنندازخیوه‌فرار کردوبقوای‌خود دربیابان پیوست . باوجودفرار ابوالخیر مردم خیوه‌بتشویق‌فرمانده خودعبدالرحمن‌بیك‌تصمیم‌بمقاومت گرفتندوازمذاکرهٔ بانمایندگان نادر خودداری نمودندودر نتیجه‌پادشاه‌ایران مصمم بحمله شدو

باهیجده‌توپ وشانزده خمپاره‌چندین‌حفرهٔ بزرك دردیوارها بوجود آورد روز سوم حملهٔ بشهر آغاز شد .

مردم خوارزم‌چون هرگونه‌مقاومتی رابیثمر دیدند ازخودسری خویش پشیمان شده ودرخواست تسلیم‌نمودند . نادر درشهر خیوه وسایر شهرهای خوارزم دست‌کم‌دوازده هزارتن‌خراسانی رااسیر وزندانی‌یافت وهمهٔ آنان راآزادساخت واسب‌وپول‌وخواروباردراختیارهمه‌گذاشت‌ودر ۲۰ کیلومتری شمال‌ابیورددرنزدیکی «چشمه‌خلجان» برای‌آنان‌شهری شبیه‌بدهلی‌ساخت‌که بعداً بنام«خیوه‌آباد» نامیده‌شد وآنان‌را درآنجا مسکن دادوعدهٔ کثیری‌از اهالی خیوه‌را بغلامی ایرانیان بخدمت گماشت تاچنانکه بایدمزهٔ غلامی و بدرفتاری‌با اسیران ایرانی را بچشند .

نادردستورداد ازثروت‌وتأسیسات‌خیوه‌صورتی‌برداشته‌شودو کلیهٔ خارجیان نیزبوی‌معرفی گردند . ازجملهٔ‌بیگانگان که‌باین مناسبت بحضور نادرشاه معرفی‌شدند «تمپسن‌وهك» دوتن‌انگلیسی بودندکه‌هانوی‌جریان ملاقات‌آنان را بانادر اینطور حکایت‌میکند :

«نادرازآنان پرسیدکه‌بچه‌کار اشتغال‌دارید درجواب بعرض‌شاه‌رسانیدند که‌مشغول‌بازرگانی‌میباشند . نادربآنهاابرازمودت‌ومحبت‌نمودو گفت‌آزادند که درسرتاسرقلمرو وی بتجارت‌پردازندوهرگاه زیانی‌یا آزاری بآنان‌رسید وافسران درصدد احقاق‌حقوق‌آنان برنیامدند مستقیماً باورجوع کنند.»

این دوتن‌انگلیسی‌بعداً جریان‌اقامت‌خودرا درایران‌برشتهٔ‌تحریر کشیده و دربارهٔ‌ملاقات‌بانادرچنین‌توضیح داده‌اندکه‌بیش‌ازهمه‌قیافه ولباسهای‌فاخر سربازان ایرانی درآنان مؤثر واقع‌شد چنانچه بچشم مشاهده کردند کلیهٔ سربازان‌ایرانی لباسهای ابریشمین گرانقیمت بتن‌دارند وجیب‌آنها از سکه های هندی پراست .

علاوه‌براین دوتن‌انگلیسی ده‌تن‌روسی که‌اسیربودند بحضورنادر معرفی

شدند . نادرهمه‌راآزاد کردوبهرکدام‌یك‌اسب و۵۰ روبل‌پول‌داد تا بشهر های خود بازگردند وهرده تن تحت نظر یك روسی‌بنام «زنایوف» بکشور خود رسیدند .

نادر در حدودپانزده‌روز در«خیوه» بسربردوترتیب حکومت‌خوارزم را برای‌مدت پس‌ازحرکت‌خودداد . پس‌ازمشورت‌باسران‌خوارزم‌یکی ازنواده های چنگیزخان‌را بنام«طاهربیك» که‌قبلادر هرات‌اقامت‌داشت‌و همراه‌نادر بترکستان‌رفته‌بود بخانی‌خوارزم‌منصوب کردوچون‌عده‌ای‌ازسران ازبك از قبول‌طاهربیك‌بخانی‌خوارزم سرباز زدند وبقیام مسلحانه پرداختندآنان را سرکوبی‌داد وهمه‌را ناگزیر بفرمانبرداری‌از طاهر بیك‌نمود ودسته‌ای از قوای‌خویش رانیز بحمایت طاهربیك گماشت وچون اوضاع راکاملا مرتب ساخت خیوه را ترك‌گفت وپسر ایلبرس «عبدالقاضی خان» رانیز همراه خویش برد .

## ۱۰۳ــ ورود نادر بمرو و اعدام رحیم‌سلطان و انتظام آن سامـــان

نادرروزچهارم شوال۱۱۵۳هجری (۲۳دسامبر ۱۷٤۰میلادی) به«شرجی» رسیدوازآنجا ازراه‌بیابان بطرف‌مرو جلو راند وچون‌آب وآذوقه دراین نواحی‌نایاب‌بود کلیهٔ‌لوازم‌واحتیاجات سفرراهمراه خویش‌برداشت . درمرو نادررفتارشدیدی بعمل‌آوردبدینقرارکه«محمدرضاخان کرگرلو» حاکم‌شهر راازمقام خودمنفصل ساخت‌ویکی‌ازسران محلی‌قاجاررابنام «شاهقلی‌خان» بجای‌وی گماشت‌و عده‌ای‌از گردنکشان منجمله رحیم‌سلطان که‌شایع بود رضاقلی‌میرزا رادرادعای‌تاج وتخت ایران تشویق کرده است اعدام نمود سپس‌در۱٦ شوال۱۱۵۳هجری (٤ژانویه ۱۷٤۱ میلادی) ازمروبطرف‌ابیورد وازآنجا بدستگردمحل تولدخود که‌بنائی درآنجا باسم «مولودخانه» بافتخار تولداو ساخته‌شده‌بود رهسپار گردید . «عبدالکریم» این مولودخانه‌را که

بصورت گنبدی مزین و سه گلدستهٔ طلا که یکی از آنها شمشیر طلا نصب شده بود توصیف میکند . شاه ایران از دستگرد بطرف کلات روان گردید و جواهر و گنجینه‌هائی را که از هندوستان آورده بود در آنجا در نقاط امنی گذاشت و قبری هم از سنگ مرمر سیاه برای خود ساخت و برای ساختن این قبر مقدار زیادی سنگ از مراغه بکلات آوردند و نیز برای بهبود وضع داخلی این دژ پیرامون آن باغهای دلکش بوجود آورد . اندکی بعد به «خیود آباد» سرکشی کرد و مقدار زیادی لباس و خوراک و پول بین ساکنین تازه وارد بآن شهر تقسیم نمود . از خیود آباد نادر بابیورد بازگشت و از آنجا از راه «کوپکان» ، (کبکان) و قوچان و رادکان بطرف مشهد روی آورد . در پایان ماه شوال ۱۱۵۳ وارد مشهد گردید و قریب دو ماه در مشهد رحل اقامت افکند . نادر «مشهد» را بمنزلهٔ پایتخت امپراطوری خود میدانست زیرا با بسط قلمرو سلطنت او در خاور ، این شهر از لحاظ مرکزیت بر اصفهان ترجیح داشت و گذشته از این مشهد مهمترین شهر خراسان یعنی زادگاه وی بود . در آن زمان مشهد شهر بسیار آباد و بارونق بود و در حدود شصت هزار خانه و سیصد هزار تن جمعیت داشت .

«جورج تمپسن» که در سال ۱۱۵۴ از بخارا وارد آن شهر شد دربارهٔ آن چنین میگوید : «در زمان صلح یك مرکز مهم بازرگانی است . هر روز کاروانهای بیشمار از بلخ و بدخشان و قندهار و بخارا و هندوستان بدان روی میاورند . بازار های آن وسیع و مملو از کالاهای فراوان است و عدهٔ کثیری از مردم از هر مذهب و ملت بخرید اجناس در هر گوشهٔ آن اشتغال دارند . در اینشهر نو کاروانسرای معمور وجود دارد.» نادر از کلیهٔ نقاط ایران و مستملکات جدید خود جمع کثیری را بدینشهر گسیل داشت و برای آبادانی و پیشرفت آن از هیچگونه اقدامی مضایقه نکرد. در این اثنا نمایندگان محمدشاه گورگانی پادشاه هند با پیشکشهای گرانبها و چندین زنجیر پیل بضمیمهٔ پیشکشهائی که «قمرالدین خان وزیر» و سایر سران هند فرستاده بودند تقدیم نمود . نادر مخصوصاً بتجلیل بقعهٔ مطهر حضرت رضا علیه السلام همت گماشت و هدایای بیشماری تقدیم آن نمود که از جملهٔ آنها باید

مقداری‌فرشهای‌ابریشمین وچهارده چراغ ازطلای‌تمام‌عیاررا نامبرد . در صحن‌حضرت‌رضا علیه‌السلام‌نیز حوضی ازمرمرسفید گرانبها ساخت که‌سه‌پا طول وهیجده‌پامحیط‌داشت . اوبرای‌آوردن‌سنگهای‌این حوض‌ازهرات به مشهدباشخصی قرارداد بست وشرط کرد که‌در ظرف دوازده روز این سنگها را به محل کار برساند .

باآنکه‌نادربرای خود آرامگاهی درکلات ساخته‌بود مقبرهٔ دیگری برای خوددر مشهددربالاخیابان بناکرده‌بود . چون‌درآنزمان رسم‌برآن بود که پادشاهان‌هرچند وقت‌یکبار بحسابهای‌شهرستانها رسیدگی میکردند نادردر دوران اقامت درمشهد بادقت هرچه تمامتر ببازرسی حساب های خراسان پرداخت وازجریان‌آن‌بسیار برآشفت وعده‌ای‌ازمسئولین رابهلاکت‌رسانید. درزمان نادردفاترحساب وجود نداشت بلکه‌مأمورین‌بمیل خود مالیاتهائی میگرفتندو قسمتی‌ازآنرا خود برمیداشتند وقسمتی دیگررا بخزانهٔ دولت تحویل‌میدادندوهرگاه اختلاس‌یا اشتباهی مشاهده‌میشد مسئول‌آن گرفتار عقوبت شدید میگردید .

## ۱۰۴ــ جنك با طبیعت

پس‌از آنکه‌نادرامور خراسان‌رادرمشهد چنانکه‌باید حل‌وفصل‌نمود بفکر انتقام‌مرك برادرش‌افتاد وحکومت‌خراسان‌را به «نصرالله‌میرزا» سپردو در روز۲۶ ذی‌حجه۱۱۵۳ (۱۴مارس۱۷۴۱ میلادی) باتفاق‌رضاقلی‌میرزا وپسر سومش‌امام‌قلی‌مشهد را ترك‌گفت‌ویك هفته‌بعد مراسم‌عیدنوروز را درمنطقهٔ خبوشان برپا ساخت .

پس‌از پایان‌عید نوروز نادربا قوایش ازراه «سملقان» بطرف «گرایلی» رهسپار گردیدوازآنجابطرف‌درهٔ گرگان‌پیش‌راند . درگرگان‌اوضاع کاملا شبیه‌باوضاع خرمدره (درراه هندوستان) بودونیروی نادرناگزیر گردید در بیست‌وسه مرحله‌ازرودگرگان عبورنمایدومانندپیش عده کثیری‌از سربازان وصدها رأس‌قاطربابنهٔ‌خودغرق‌شد وسیل‌طوری‌طرفین‌رودخانه‌را فراگرفت

که‌بچادر نادر دروسط دره‌رسیدوچند چادر نگهبانان نادر رابردو باآنکه اطرافیان‌نادر سخت‌نگران شدندنادر حاضرنشدچادر خودرا درمنطقهٔمرتفع تری‌برقرار سازد وبلکه‌همچنان برتخت‌نادری تکیه زدوسیل تهدیدآمیز را درنهایت خونسردی‌تماشا میکرد . دراین‌میان‌گزارشی ازفرماندهی نیروی اعزامی‌داغستان رسیدکه لزگیهای جاروتله دردامنه های جنوبی و شمالی کوههای‌قفقاز روسیه نقطه‌ای‌بنام «جاروجاوخ واغزی‌بیر» آمادهٔجنك‌بودند ودر ۱۵ذیحجه باجنگهای سخت‌هرسه محل بتصرف نیروی ایران درآمد . نادرشاه خلعتهای‌برازنده جهت‌افسران و ده‌هزارتومان برای‌سپاهیان افغان برسم‌انعام فرستاد . پس‌ازسه‌روزگزارش‌دیگر رسیددائر باینکه نیروی‌ایران بلزگیهای تله حمله‌کرده‌وآنان رادرهم کوبید ولی‌درمراجعت بواسطه برف سختی‌بیش ازدویست تن از جنگجویان افغان جان سپردند .

چون‌سطح آب‌رود باندازه‌کافی پائین‌آمد نادر مسافرت خود رااز طریق «اشرف‌وساری‌وعلی‌آباد وزیرآب» بطرف گردنهٔ «گدوك» ادامه‌داد . درجنگل سوادکوه‌درنزدیکی دژ «اولاد» میان‌زیرآب وبهیجان‌درتاریخ۲۸صفر ۱۱۵٤ هجری (۱۵مه ۱۷٤۱میلادی) تیری‌ازبیست قدمی‌ازپشت درختی بسمت‌شاه شلیك‌شدواسبش‌را ازپادرآوردواثری‌ازتیرانداز بدست‌نیامد . ازآنجا بطرف تهران‌پیش‌راند ودراین‌شهر «کالوشکین» نمایندهٔروسیه‌راباردادوپس‌ازتوقف مختصری درنیمهٔ ربیع‌الاول ۱۱۵٤ هجری رضاقلی‌میرزا راکه نسبت به‌او بدگمان‌شده‌بود درطهران گذاشت وخودبسوی قزوین رهسپار گردید .

هنگامیکه نادر در قزوین بود «گیوامیلاخور» وسایر سران گرجی خبر آوردندکه‌لزگیها علم‌طغیان برافراشته‌اند . این‌خبرنادررا سخت‌برآشفت و اورا برآن‌داشت که‌آنطایفهٔ سرکش راکاملامنکوب‌سازدبهمین جهت‌قوای نیرومندی رامأمور جنك بالزگیها نمود .

هنگام اقامت‌در قزوین‌نادر بنابقولی کددر دهلی بپزشکش «علوی‌خان هندی» داده‌بودنا گزیر گردید بوی‌اجازه‌دهدکه خدمت‌اوراترك‌نموده‌وبرای

زیارت‌مکه‌عازم خانهٔ‌خدا گردد . «عبدالکریم‌خان کشمیری‌مؤلف کتاب‌بیان» نیز درهمان موقع‌خدمت‌نادررا ترك گفت وهمراه‌علوی‌خان بطرف‌مکه روی آوردند وپس‌ازآن‌نادربواسطهٔ‌نداشتن‌پزشك‌باتوجه‌ومراقبت کاملی که‌علوی خان داشت‌حال مزاجی وروحیش شدیدتر میشد .

## ۱۰۵ـ شورش ترکمانان

دراین اثناء هنگامیکه‌نادردرقفقازسرگرم نبردبود اغتشاشات شدیدی در خوارزم روی‌آورد . بدین‌معنی که «نورعلیخان» پس‌ازرزم‌شدیدی‌با «طاهر بیك» بترکمنهای‌آرال‌پناه برده‌و بکمك‌آنان وپیروان‌خوددر خوارزم شهر «خیوه» راتصرف‌وطاهربیك‌را محاصره‌نمودطاهربیك نیزاز نصرالله‌میرزادر مشهداستمداد کرد.لکن‌شاهزاده‌نصرالله‌میرزا نتوانست‌باو کمکی‌نمایدوطاهر بیك پس‌ازچند هفته‌مقاومت‌تسلیم گردیدودرمقابل کشته‌شدن ایلبارس‌بدست نورعلیخان‌بهلاکت‌رسیدونورعلیخان برمسندایالت خوارزم قرار گرفت .

## ۱۰۶ـ شورش اعـراب جنوب

قبلاگفته‌شدکه تقی‌خان‌فرمانده‌نیروی‌ایران درخلیج‌فارس وعمان پس‌از شکست وی‌در مکران‌ناوگان ایران‌در سال۱۱۵۲در گمبرون (بندرعباس) تمرکزیافتند . دراین‌هنگام‌ملوانان‌عرب که‌درخدمت ناوگان ایرانی بودند بمناسبت عدم‌دریافت حقوق‌ذخیرهٔ خوددر نارضایتی شدیدبسر میبردند و آشفتگی‌آنان درپائیز۱۱۵۲تبدیل‌بیك شورش‌عمومی‌در«لفت» مرکزناوگان ایران گردید وشورشیان‌پس‌از قتل‌دریاسالار «میرعلیخان» وسایرایرانیانی که ابراز مقاومت کردند باتمام کشتی‌ها به «خورفغان» و جزیرهٔ «قیس» گریختند

نمایندهٔ کمپانی‌هند خاوری‌دربارهٔ این‌شورش‌بزمامداران ایران گزارش دادکه (مادامیکه اعراب کاملامطیع نگردند نقشهٔ اعلیحضرت برای ایجاد

ناوگان نیرومندی لباس عمل نخواهد پوشید زیرا تنها اعراب هستند که میتوانند درخدمات دریائی پیشرفت حاصل کنند . ایرانیان بطور کلی میل و اطلاع کافی برای دریاداری ندارند . گذشته از این خصوصیات کشور آنها طوری است که علاقه بکشتی رانی را در آنها تقویت نکرده است . نادرشاه به نظام الملك فرمانفرمای دکن دستور داد که بیست فروند کشتی ساخته بایران گسیل دارد . کشتیها آماده گردیده وبه بندرعباس رسید . چندروز بعد دریاسالار جدید ایرانی محمود تقی خان وارد گمبرون گردید و پس از آنکه از نماینده کمپانی هندشرقی درخواست که ترتیب خرید کشتیها را برای او بدهد نامه‌ای خطاب بسران شورشیان نگاشت و بآنان دستور داد که تسلیم کمپانی هند خاوری گردند نمایندهٔ کمپانی نیز نامهٔ دیگری بهمان مضمون خطاب بشورشیان نگاشت ویك کشتی که پرچم انگلیسی برفراز آن دراهتزاز بود با این نامه‌ها بطرف پایگاه طاغیان روی آورد .

امادریاسالار ایرانی بدون آنکه منتظر جواب گردد هلندیها رامجبور کرد که دو فروند از کشتیهای خودرا باو بعاریت دهند . آنگاه خوددریکی ازاین کشتی‌ها سوارشده وباچندین کشتی بزرك و کوچك دیگربرای حملهٔ بـه اعراب روان گردید .

اندکی بعد نبرد شدیدی بین کشتی‌های ایران و عرب درگرفت وپس از شلیك چندتیر اعراب کوشیدند داخل کشتی‌های هلندی گردند لکن بعقب رانده شدند و کشتی دیگر که حامل دریاسالار ایران بود فاصله گرفته وشروع بتیراندازی نمود . هنگامیکه شب فرارسید کشتی‌های هلندی شروع بعقب‌نشینی نمودند در حالیکه کشتی‌های اعراب آنها را تعقیب میکردند .

دریاسالار محمودتقی خان، چندان ابراز شایستگی نکرد لکن گناه زیاد متوجه وی نبود زیرا ازعملیات دریائی اطلاع کافی نداشت ومسئول این عقب نشینی بیشتر هلندیها بودند که باوجود سابقهٔ زیاد در دریانوردی نتوانستند اعراب را مغلوب نمایند .

تصویر شماره بیست و دو

## ۱۰۷ـ جنك دریائی بـا اعراب خلیج فارس

دراوائل تابستان۱۱۵۳ هجری «امامورديخان» سردار گرمسیرات‌پس‌از مسلطشدن برمحمودتقی‌خان دریاسالار قبلی بانزاعی که‌بااو نموداو را در کنك‌محبوس‌ساخت‌واندکی‌بعدازنمایندگی کمپانی‌هندشرقی‌درخواست‌کرد که‌برای سرکوبی‌اعراب طاغی‌دوکشتی‌باختیاراو گذارندلکن‌کمپانی دراین خصوص آنقدر اشکالتراشی کردکه‌سردار دوکشتی‌را بزور تصرف‌نموده و افسران‌وجوانان آنهاراازکشتی‌خارج کرده‌وبرای‌حملهٔ‌باعراب‌طرف‌جزیره «قیس» پیش‌راند . پس‌ازآنکه‌بیش‌ازپانصد سرباز ایرانی‌ازکشتیها درجزیره پیاده‌شدند کشتیهای اعراب‌ظاهرشده‌وشروع بتیراندازی‌نمودند .

کشتیهای‌سرداربیدرنك بیکی‌ازکشتیهای‌شورشیان حمله‌برده‌وآن راغرق نمودوبطاغیان تلفات سنگین‌وارد ساخت وسپس کشتی‌دیگر دشمن را مورد حمله‌قرارداد . چون‌امامورديخان ازبرد تیرهای کشتی‌راضی‌نبود دستورداد که‌گلولهٔ یکی‌ازتوپ‌هارادوبرابر کنندودرنتیجه بمحض‌شلیك‌توپ‌انفجاری روی‌داد که‌عده‌ای ازایرانیان‌رابهلاکت رسانید وخودسرداررا سخت زخمی نموده اما امامورديخان‌اگرچه ازعملیات دریائی چندان اطلاعی نداشت با اینهمه مردن‌مردانه را دوست میداشت زیرا بملوانان خودگفت سعی کنید دشمن اززخمی شدن من‌آگاه نگردد سپس بانهایت رشادت جان سپرد .

پس‌ازآنکه بدینطریق بطرفین تلفات سنگینی واردآمد جنك‌پایان یافت و تا اندازه‌ای اعراب‌پیروز شدند زیرا سردار ایرانی دراین‌نبرد کشته شد وعدهٔ‌زیادی ازایرانیان که‌قبل ازنبرد درجزیرهٔ قیس پیاده‌شده بودند نابود گردیدند .

## ۱۰۸ـ سرکوبی اعراب خلیج فارس

چنانکه‌قبلا گفته‌شد ایرانیان‌پس‌ازآنکه درسال ۱۱۵۰ ناگزیر گردیدنداز

«مسقط به جلفا» عقب‌نشینی نمایند . تاچندی فرمانروائی قسمت اعظم خلیج با «امام سیف بن سلطان» بودلکن خودخواهی وروش استبدادی وی موجب آن گردید که درسال ۱۱۵٤ رعایایش علم طغیان برافرازند واورا ازامامت خلع کنند و «سلطان بن مرشد» پسرعمش را جانشین وی نمایند . سیف مانند پیش از ایران استمداد نمودو تقی‌خان باو پاسخ مثبت ومساعدداد . بااین همه سیف نتوانست کاری ازپیش ببردزیرا اعراب «حووالله» ، «خضاب» بهواخواهان سلطان بن مرشد ملحق گردیده بودند .

چون اعراب حووالله «خضاب» ، «راس موساندام» راتصرف کرده بودند پادگان ایرانی جلفا بطرف آنان حمله برده وتلفات سنگینی بر آنان وارد ساختند .

دراین جنك «شیخ رما» یکی ازسران اعراب حووالله بهلاکت رسید ومتجاوز ازپانصدتن عرب کشته‌شدند . اندکی بعدناوگان ایران باقوای کمکی بطرف جلفا روی آوردند .

## ۱۰۹ـ تصرف دژهای الجلالی و مرانی در مسقط

پس از انعقاد عهدنامه بین تقی‌خان بیگلربیگی وسیف بن سلطان باینکه حاکمیت ایران را برمنطقهٔ خلیج برسمیت بشناسد . نیروی ایران باتفاق قوای سیف بن سلطان حمله بنیروی سلطان بن مرشد را آغاز کردند . بیگلربیگی وسیف بن سلطان ازراه دریا بطرف مسقط که هنوز درتصرف هواخواهان سیف بود روی آوردند . قوای ایران بدون مواجههٔ باهیچگونه مقاومتی درمسقط پیاده‌شدندو بهرنقطه که میخواستند آمد ورفت میکردندلکن سیف بن سلطان بآنها اجازه دخول بدژهای «الجلالی ومرانی» رانمیداد . آنگاه تقی خان تصمیم گرفت این دژهارا ازراه حیله بدست آوردوچون میدانست که سیف بن سلطان علاقهٔ شدیدی بمشروب دارد باخود یك کوزه شراب شیراز که ازایران همراه آورده بود دریك شبی که با چندتن ازافسران ایرانی دردژمرانی دعوت داشت آن کوزهٔ شراب را

باخود آوردوسیف‌وافسرانش‌رامست‌ولایعقل کردوچون آنان‌هوش وتوانائی خودرااز دست‌دادندتقی‌خان وسایرافسران‌ایرانی بسهولت هرچه‌تمامتر دژ رابدون‌اشکال‌وخون‌ریزی‌بتصرف درآوردند . آنگاه‌بیگلربیگی مهرسیف‌را بدست‌آورد وازقول اودستوری‌خطاب بفرماندهی دژالجلالی نگاشت‌مبنی‌بر این‌که دژرا بروی ایرانیان بگشاید سپس‌نامدرا بمهرسیف ممهور ساخت و بفرمانده‌دژ داد . فرمانده‌عرب‌بدون آنکه‌کمترین سوءظن بیابد فرمان جعلی را بکاربست وهنگامی‌سیف‌بخودآمد که‌هردو دژ بتصرف ایرانیان درآمده است . ازآنجائیکه میدانست‌تلاش درراه‌استرداد دژها ثمری نخواهدداشت تصمیم گرفت که‌جنك راعلیه سلطان‌بن مرشد ادامه دهد .

## ۱۱۰ـ جنك و محاصره سحر (سحار)

درهمان موقعیکه تقی‌خان بیگلربیگی‌باتفاق سیف‌بن سلطان‌عازم مسقط شدندقسمتی‌از نیروی‌ایران بفرماندهی کلبعلیخان کوسه احمدلو دژ «لوارا» گرفته «سحر»راتحت محاصره‌قراردادند . «احمدبن‌سعید» که سلسلهٔ‌سلاطین «ابوسعید»و مسقطرا تأسیس کردبانهایت رضایت ازسحر دفاع‌نمود وچون سلطان‌بن‌مرشد مقاومت‌علیه‌بیگلربیگی‌وسیف‌بن سلطان‌را مؤثر تشخیص‌نداد بسحرعقب‌نشینی‌کرد بامید اینکه شایدبتواندازآنجا خطوط نیروی‌ایران را بشکافد وبقوای احمدبن‌سعید پیوندد . سلطان‌بن‌مرشد موفق‌بدخول‌در سحر گردیدلکن‌هنگام‌تلاش‌برای خروج‌از سحربهلاکت‌رسید . بااین‌همه‌احمدبن سعید کلانتردژسحارمدت‌چندماه‌بارشادت کامل‌ایستادگی کردوچون‌سرانجام از لحاظ خواروباروممهمات بمضیقه افتاد چاره‌ای‌جز سازش نیافت .

محاصرهٔ‌سحر متجاوزاز هفت‌تاهشت ماه‌بطول‌انجامید وطی‌آن سه هزار تن ازایرانیان بهلاکت رسیدند . چون سلطان‌بن‌مرشد امام‌مسقط کشته شد تازیان‌متفرق گردیدندواحمدبن‌سعیددژ سحاررابسردار ایران‌تسلیم نمود . آنگاه نادرشاه «سیف‌بن‌سلطان» فرزندسلطان‌بن مرشد رابفرمانداری مسقط و

عمان منصوب‌نمود وسرداران ایران‌بفارس برگشتند .

## ۱۱۱ـ شورش ترکمنهای یموت و حملهٔ علیقلیخان

چون‌نادر به«قصرشیرین» رسیدازخوارزم‌چاپارهائی آمدوخبردادند که درآن‌سرزمین بوسیلهٔازبکهای‌آرال اغتشاشات‌شدیدی‌روی‌داده‌وآمادهٔ حملهٔ بخیوه گردیده‌اند نادر «ابوالغازی» پسر ایلبارس‌را که‌جوانی پرشور بود به حکومت‌خوارزم منصوب‌نمود و«ارتوق‌ایناق» رانیزبمعاونت اوبرگزیده‌بود چندی‌خوارزم قرین‌نظم وآرامش‌بودلکن ترکمنهای یموت که‌ازدست نادر شکست‌سختی‌خورده‌و بدشتهای «منقشلاق» گریخته‌بودند باردیگر بخوارزم بازگشته‌وبطرف ازبکها حمله‌آغاز کردند . آرتوق‌ایناق سرکشان یموترا گوشمالی‌دادودرصددسازش‌باآنان برآمدچون‌خطرتااندازه‌ای‌مرتفع گردید آرتوق ایناق‌عده‌ای‌از طرفداران آرالی خودرامرخص کرد . دراین اثناء یموتهای‌خیانتکار «ابوالغازی» راعلیه‌ارتش ایناق برانگیختند وذهن‌او را طوری‌مشوب‌ساختندکه به نگهبانان قلموق‌خود دستورداد که‌ارتوق‌ایناق را بهلاکت رسانند .

درنتیجهٔاین‌اقدام اغتشاشات شدیدی درخوارزم‌روی دادوسران طوائف یموت‌وسالوربرای‌بدست آوردن‌زمام امورمبارزهٔسختی‌آغاز کردندوباآنکه ازبکهای‌بومی بطوایف‌سالور پیوستنداینان‌نتوانستندقبایل یموت‌را ازخراب کردن خوارزم وتجاوزبخیوه وهزاراسب وینگی‌اورگنج وغیره بازدارند ، چون‌هرگونه کارکشاورزی وکسب‌وغیره‌امکان ناپذیر گردید . ابوالغازی ناگزیر ازنادراستمدادنمود وپادشاه ایران به «علی‌قلی‌خان» پسربرادرش که درآن هنگام درمشهدبوددستورداد که‌بکمك ابوالغازی‌شتابد علیقلی‌خان تا سال ۱۱۵۸ توانست خوارزم را قرین آرامش سازد و گزارش عملیات او بعداً خواهد آمد .

## ۱۱۲ـ شورش جنوب و طغیان تقی‌خان بیگلربیگی فارس

مهمتر از شورش داغستان وشیروان واغتشاشات خوارزم‌طغیان تقی‌خان شیرازی‌بود واوپس‌از تصرف مسقط‌مست بادهٔ غرور گردید وازطرف دیگر چون میدانست که موردسوء ظن‌ونارضایتی‌شاه میباشدپس‌از احضار ازعمان علم‌مخالفت وسرکشی‌برافراشت‌تقی‌خان‌دیدبانفوذزیادی که‌درفارس‌وخلیج داردباپشتیبانی‌نیروی دریائی‌خواهد توانست‌درمقابل ولینعمت مقتدر خود ایستادگی نماید .

بطوریکه‌قبلا گذشت تقی‌خان پس‌ازتصرف مسقط «کلبعلی‌خان» کوسه احمدلو فرمانده‌لشکر فارس‌راکه‌ازشرکت درشورش‌سرباز زده‌بود بهلاکت رسانید وسپس‌برآن‌شد که‌رستم‌خان‌فرمانده ناوگان ایران‌رانیزباخود همراه سازد وکشتی‌های جنگی‌نادرراتحت‌تسلط‌خویش درآوردلکن رستم‌ازخیانت بنادر خودداری نمود وباناوگان خوداز دسترس‌تقی‌خان دور شد .

درسال ۱۱۵۷ تقی‌خان علناً گردنکشی راآغازکرد وبفرماندهی پانصدتن طاغی بطرف‌شیراز پیش‌راند . چون خبراین شورش درفارس پیچیدایلات سربنافرمانی‌نهادندودر هرجا که‌توانستند مامورین ومحصلان‌مالی نادر را به هلاکت رسانیدند وبرای الحاق بتقی‌خان آماده گردیدند .

هنگامیکه نادراز این شورش‌و طغیان تقی‌خان آگاه شد . «محمدحسین خان‌قرقلو» راکه‌تازه‌ازنمایندگی دربار روسیه بازگشته بودفرمانداد که بـه عمان‌رفته وشورش‌تقی‌خان را دفع کند . محمدحسین‌خان پس‌از جمع‌آوری نیروی کافی‌بتعقیب‌تقی‌خان‌پرداخت‌درنزدیکی «فسا» عملیات‌رابرای‌دستگیری اوآغازکرد . لکن‌بطور غیرمترقب دست‌از حمله‌برداشت وبکنار رود عقب نشست . ظاهراً علت این عقب‌نشینی آنبودکه‌مشاهده کرد عدهٔ‌دشمن برشمارهٔ قوای‌اوبرتری کامل‌دارد . تقی‌خان چون راه‌را بیمانع یافت بطرف‌شیراز جلوراندودر آنجا خویشتن رافرمانروای مطلق اعلام نمود .

دراین اثناء قوائیکه نادرباشتاب بجنوب اعزام‌داشته بودخود را بمحمد حسین‌خان رسانیدند وازخوزستان و کرمان‌وخراسان نیزسیل نیروی کمکی بطرف‌فارس‌روی‌آورد بطوریکه دراندك مدتی محمدحسین‌خان خویشتن‌را دررأس‌نیروی عظیمی که‌از چهل‌هزارتن تجاوز میکرد یافت .

گفته‌اند که‌نادربا وجودغضبناك بودن‌از کشته‌شدن کلبعلی‌خان برادرزنش بدست تقی‌خان‌وطغیان علیه‌وی ،میرزاعلی، ملقب‌به (صدرالممالك) رابرای سازش نزدتقی‌خان فرستاد وعلت اقدام نادر بسازش این‌بود که نادر قبلا سوگند یادکرده‌بود که‌از مبادرت‌بقتل‌تقی‌خان‌سردار گردنکش خوداعراض نماید . بااینهمه‌چون اقدامات سازش‌ومسالمت‌آمیز نادربجائی نرسید ،محمد حسین‌خان، تصمیم‌باشغال‌شیراز گرفت . شورشیان بانهایت رشادت ازخود دفاع‌نمودندوباآنکه ازلحاظ عده‌درمقابل قوای‌مهاجم کمتربودندتوانستند مدت‌چهارماه ونیم پایداری‌نمایند امابناباظهار ،محمدکاظم، قوای‌نادرروز بیستم‌جمادی‌الاول ۱۱۵۷ هجری(۲۱ژوئن ۱۷٤٤میلادی) دست‌بیك حملهٔ بسیارشدیدی زدند وشورشیان راناگزیر بتسلیم نمودندسپس شهررا متصرف شده‌وبسیاری از سرکشان راازدم تیغ گذرانیده واز کله‌های آنان دوبرج ساختندوباغهای‌شهررا خراب کردندوپس‌ازاین خراییها طاعون درشیراز شیوع‌یافت وچهارده‌هزار تن‌ازاهالی رابهلاکت رسانید .

تقی‌خان وپسر ارشدش سعی‌کردند ازهرج ومرج شیراز استفاده نمایند وراه‌فرار پیش‌گیرند لکن‌بزودی‌دستگیر گردیده بابقیهٔ اعضاء خانوادهٔ خود تحت‌الحفظ‌باصفهان‌اعزام‌شدند . محمدکاظم‌حکایت‌میکند که‌بنابفرمان‌نادر مقررشده‌بود که‌هنگام ورودتقی‌خان وسایراسیران باصفهان مردم‌شهرازراه استهزاء باستقبال آنان شتابند وتقی‌خان وپسرش را وارونه سوار الاغ‌کنند ودهل وسرنا بصدا درآورند .

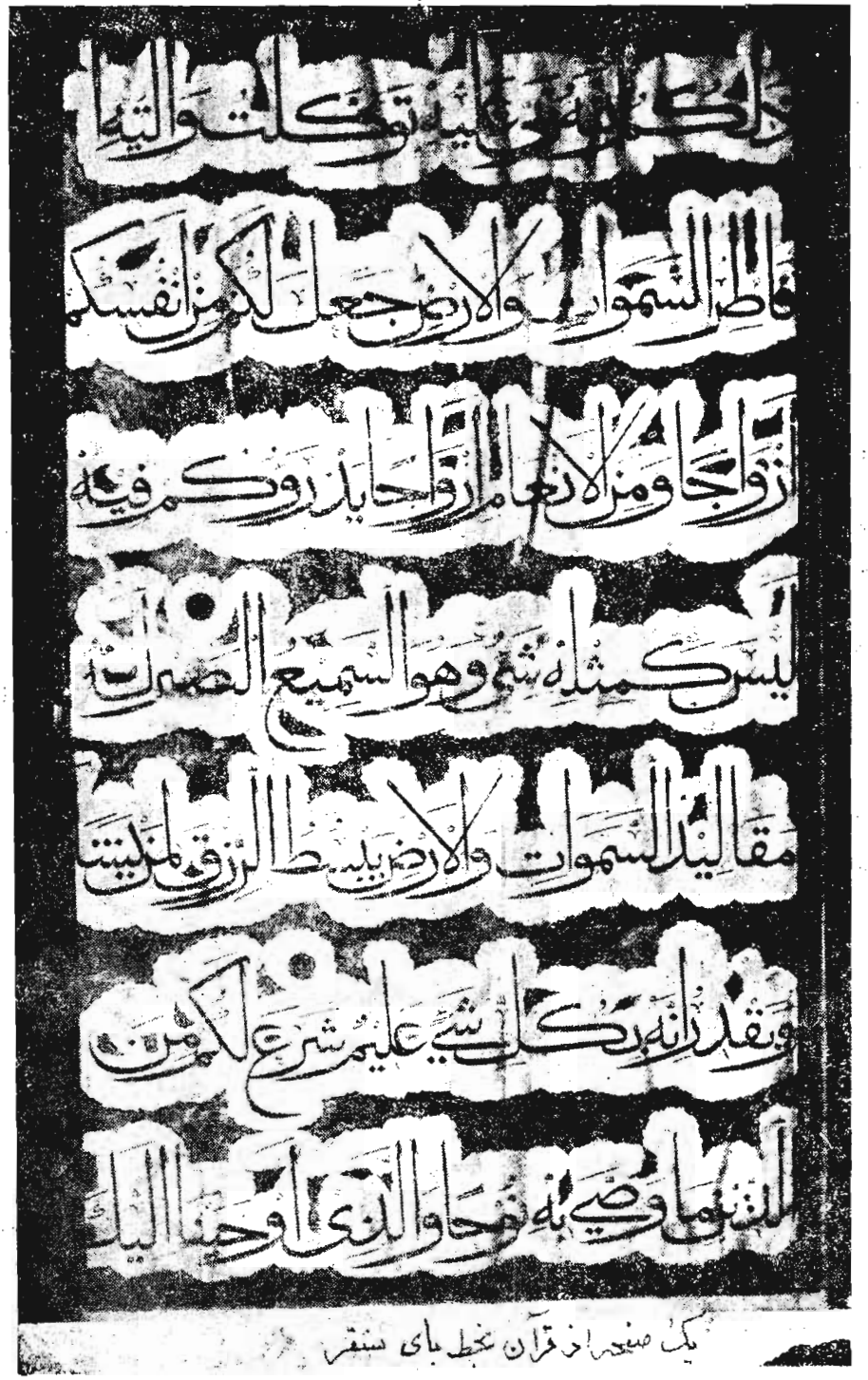

یک صفحه از قرآن خط بای سنقر

تصویر شماره بیست و سه

هرگاه‌نادرقبلا سوگند یادنکرده‌بودبدون شبهه وبیدرنك تقی‌خان را به هلاکت‌میرسانید زیرارفتارش‌معمولا باطاغیان بسیار خشن‌بود . اودستورداد که‌سه‌تن ازپسران او وبرادرش کشته‌وسایراعضاء خانوادهٔ وی‌اسیرباشند . آنگاه خود تقی‌خان ازیك چشم نابینا گردید .

نکتهٔ‌جالب‌توجه آنست که‌پس‌از این‌پیش‌آمد شگفت‌انگیز تقی‌خان‌توانست باردیگر نادرراتحت‌نفوذخویش‌قراردهدولقب‌مستوفی‌الممالك وبیگلربیگی یالت کابل‌را بدست آورد و بقیهٔ اعضاء خانواده‌اش رااز اسیری و غلامی رهائی بخشد .

چون‌قوای محمدحسین‌خان مدت‌چندماه حقوق‌دریافت‌نکرده‌بودند می‌بایستی‌برای تأمین‌حقوق‌آنان مالیات‌جمع آوری‌شود . بنابراین‌از شیرازعدهٔ کثیری‌مأمورمحصل مالیات‌باطراف اعزام گردید ودستورداده‌شد که درظرف سه‌روز چهارهزار تومان‌مالیات‌وصول کنند . مردم‌ومخصوصاً اتباع‌بیگانه‌از پرداخت‌مالیات خودداری کردند ودر نتیجه اغتشاشاتی روی داد .

## ۱۱۳ــ شورش استراباد و طغیان محمد حسنخان قاجار

تقریباً درهمان‌هنگامیکه تقی‌خان علم طغیان‌برافراشته بود ،محمدحسن خان‌قاجار، که‌یکی‌ازپسران «فتحعلی‌خان» بوددراستراباد براثر بدرفتاری ،محمدزمان‌بیك، فرماندارآنجاگردنکشی آغاز کردوبیاری یکهزارتن از ترکمنهای یموت‌ودوهزار تن‌قاجار شهراستراباد رابتصرف درآورد . محمد زمان‌خان حاکم‌استراباد چون‌مشاهده کرد که‌قادر بایستادگی نیست فرار را برقرار ترجیح‌دادزیراهرگاه بدست محمدحسن‌خان افتاده‌بود بدون‌شبهه به هلاکت‌میرسید ، برای‌اینکه پدرش درقتل فتحعلی‌خان که‌درسال ۱۱۳۹ در خواجه‌ربیع مشهد روی دادنقش بزرگی بازی‌کرده بود .

نادرچون‌ازشورش‌استراباد خبریافت «بهبودخان چاپشلو» سردار اتك را مأموردفع‌شرنمود . بهبودخان که بیش‌ازیکهزار وپانصدتن سرباز دراختیار

نداشت دراجرای فرمان نادر مرددماند لکن محمدزمان‌خان که‌از دوستان پیشین نادر بوداورا بجنك ترغیب کرد .

بهبودخان در مشرق استراباد چندبار باطاغیان مصاف دادلکن سرانجام قوای‌او شکست خوردند تااینکه‌یکی از سران قاجار باقوایش به‌بهبودخان پیوست‌ودرنتیجه محمدحسن‌خان‌ویکصدتن ازسربازان‌قاجارواکثر ترکمنها به بیابانهای‌شمالی گریختند . بهبودخان باتفاق محمدحسین‌خان قرخلو پدر محمدزمان‌بیك که‌درآن اثناء باستراباد رسیده‌بود ازیاغیان که‌گرفتار شدند انتقام خونینی گرفتند .

## ۱۱٤ـ شورش در سیستان

آتش‌شورش وخیمی‌در سیستان‌شعله‌ورشد ودررأس این‌شورش ،فتحعلی خان‌سیستانی، ، (کیانی) قرارداشت . فتحعلی‌خان که درارتش نادر چه در افغانستان وچه‌در هندوستان خدمات‌بزرگی‌انجام داده‌بود بپاس این خدمات بفرماندهی سیستان انتخاب گردید . درزمستان ۱۱۵۸ فتحعلی‌خان نامه‌ای‌از نادر دریافت‌داشت که‌طی‌آن نادر مبلغ هنگفتی مالیات‌ازاو خواسته بود . فتحعلی‌خان تاحدی که‌میسر بودبرمردم فشارآورد ومبلغی جمع‌آوری‌نمود لیکن این‌مبلغ‌درمقابل میزان‌مالیاتی که‌نادرخواسته بودناچیزبود ومأمورین دولتی نیز بنادر گزارش دادند که فتحعلی خان عمداً مالیات کافی جمع‌آوری نمیکند بهمین جهت فتحعلی‌خان وعده‌ای‌دیگر ازرجال سیستان را بدربارخود دعوت کردوبآنان اخطارنمود که‌بقیهٔ مالیات‌را همراه‌خود بیاورند ،چون‌فتحعلی‌خان‌وسایرمردان‌سیستان‌دیدندراهی‌جز شورش‌ندارند دست بطغیان‌زدند.شورش دراوائل‌بهار آغاز گردیدوعلاوه‌بر عدهٔ بیشماری ازمردم‌سیستان جمع کثیری‌ازطوائف‌بلوچ نیزبفتحعلی‌خان پیوستندوشهرت کاملداشت که‌مردم قندهار وکابل نیز خیال‌شورش‌دارند . نخست اوضاع بروفق‌مرام شورشیان‌پیش‌رفت وفتحعلی‌خان یکی‌ازکاروانهای نادر راکه‌از

هندوستان میآمدغارت نموده وحملهٔ موفقیت‌آمیزی بر «بم» کرد . فتحعلی خان سیستانی براثر پیروزیها وکثرت‌شورشیان که‌باو می‌پیوستند بفکرافتاد که‌خویشتن رابعنوان‌حاکم مستقل‌سیستان ونواحی‌پیرامون‌آن‌اعلام نماید .

ظاهراً هنگام‌توقف‌نادر دراصفهان بودکه «علیقلی‌خان» پسربرادرخود را بسیستان‌فرستادتا سرکشان‌را کاملا تحت انقیاددرآورد . فتحعلی‌خان‌سیستانی مدت چندماه درمقابل هرگونه کوشش که‌برای شکست دادن اوبعمل آمد مقاومت ورزید . لیکن سرانجام عده‌ای از سپاهیان خراسانی بفرماندهی «محمدرضا» براوفائق‌آمده وویرادستگیرساختندومحمدرضا فتحعلی‌خان‌را زنجیرکرده نزدنادرفرستاد . اماپیروزی‌محمدرضا کامل نبود زیرابسیاری‌از شورشیان‌سیستانی‌وبلوچ‌فرار کرده‌ودرتحت‌فرمان‌یکی‌ازفرماندهان فتحعلی خان‌بنام «میرکوچك» درآمدندواونیزشورشیانرابدژقدیمی «کوه‌خواجه» که دژی نیرومند بود ودرنقطهٔ مرتفعی درانتهای غربی «هامون» قرار داشت هدایت نمود .

## ۱۱۵ـ شورش مجدد سیستان

نادر «علیقلی‌خان» راباتفاق «طهماسب‌خان‌جلایر» مأمورسرکوبی «میر کوچك» نمود . دراین اثناء پیکهائی که هرروز باردوگاه علیقلیخان میامدند راجع‌باقدامات وحشت‌انگیز نادراخبارتازه‌ای‌میاوردند . هنگامیکه علی‌قلی خان‌خبریافت که‌نادر اموال‌و املاك‌پدرش‌ابراهیمخان راضبط‌کرده وبرای خودش‌نیز یکصدهزارتومان مالیات وضع‌شده‌است ، تصمیم‌بشورش‌گرفت‌اما طهماسب‌خان باوجوداینکه‌موظف‌بپرداخت پنجاه‌هزارتومان مالیات‌گردیده بودنسبت‌بنادر وفادار ماندوتصمیم‌گرفت که‌علیقلی‌خان راازشورش بازدارد چون‌علی قلیخان ازپندواندرز وی‌سرباززد طهماسب خان‌فرمانی‌راکه نادر دربارهٔ اعدام‌اوصادر نموده‌بود باونشان داده‌علی قلی‌خان هم‌فرمانی راجع‌به قتل‌طهماسبخان بامضای نادرباونشان‌داد . اگرچه‌طهماسب‌خان براثرمشاهدهٔ این‌فرمان تااندازه‌ای تحت‌تأثیر قرارگرفت ولی‌همچنان نسبت‌بنادر وفادار

ماند . نخستین اقدام علیقلیخان پس‌ازاتخاذتصمیم بشورش‌آن‌بود که‌بامیر کوچك‌حریف‌قوی پنجهٔ‌خودسازش حاصل‌کرده‌ترس ووحشتی که‌نادرهمه جاایجادکرده‌بود طوایف‌سیستان‌وبلوچستان وافغانستان رابشورش علیه او برانگیخت‌بطوریکه علیقلی‌خان بتدریج فکرتصاحب تاج وتخت‌ایران‌را در مغز خودپرورانید وباقوای کثیری ازسیستان بطرف هرات پیش‌راند . در اواسط‌ربیع‌الثانی ۱۱٦۰هجری (۲٦آوریل۱۷٤۷میلادی) بهرات‌رسید ودر آنجاسران‌طوایف اطراف بوی‌پیوستند وسوگند یاد کردند که‌او را درجنك بانادر یاری نمایند .

یکباردیگر طهماسب‌خان کوشیدعلی‌قلیخان‌را ازاجرای‌قصدناپسندخویش بازدارد ولی علی‌قلیخان درمقابل‌اصرار طهماسبخان نه‌تنها اندرز اورابکار نبست بلکه‌اورا مسموم ساخته وبهلاکت رسانید .

اخبار مربوط‌بشورش علی‌قلیخان بسرعت هرچه تمامتر درسرتاسر ایران پیچیدوطغیان عمومی‌رابرضدروش خشن‌نادرشدیدتر ساخت.ازجمله‌طوایفی که‌از علی‌قلیخان پیروی کردند کردهای خبوشان بودندکه‌درفصل وقایع پایان کار نادر نگاشته شده است .

# فصل ششم

## جنك های نادر در غرب ایران

### ۱ــ جنك با ترکان عثمانی در نهاوند

پس‌از اخراج‌افغانان‌ازشیرازنادر تاچندروز قبل‌ازنوروز ۱۱۴۲ درشیراز ماند واصلاحات‌عمرانی درشهر بعمل‌آورد زیرا براثر جنك‌افاغنه خرابی فراوان‌دیده‌ومنهدم‌شده‌بود . «محمدعلی‌خان» پسراصلانخان‌بحکمرانی‌فارس منصوب گردید واو نیز درآبادانی شهرفعالیت زیادی نمود .

نادرهنگام اقامت درشیراز ازیکی‌ازاقربای خودبنام «علی‌مردانخان شاملو» رانزد «محمدشاه» گورگانی بهندفرستاد تاقصد ویرا برای‌تصرف قندهار باطلاع اوبرساند وباو اخطارنمود که‌مصالح‌ایران ایجاب‌میکند که بمحض شروع‌عملیات علیه‌افاغنه مرزهای کشورخود رابروی فراریان افغان ببندد.

چون دولت عثمانی ازاسترداد شهرهای متصرفی خود در ایران اهمال میورزیدنادر درتاریخ۱۸شعبان۱۱۴۲ بابیست‌وپنجهزارسوارو پیاده‌وتوپخانه بطرف‌همدان‌ازراه بهبهان‌ورامهرمزو شوشترودزفول‌لشکرکشید . «حسنعلی بیك‌معیرالممالك» ازجانب‌شاه‌طهماسب بپاداش‌فتح شیرازکلاه مکلل به جواهربرای نادروسیصد دست خلعت برای‌رؤسای سپاه‌آورد . نادر بوسیلهٔ «میرزا ابوالقاسم‌کاشی» دوخواهر طهماسب‌را برای‌خود وپسرش رضاقلی میرزاخواستگاری‌نمود . نادردرحویزه عده‌ای‌ازاعراب آشوب‌طلب را به خراسان‌کوچ‌داده ووالی‌آنجا راازکار برکنارنمود . دردزفول‌با «محمدعلی خان‌بلوچ» ، «محمدخان» که‌ازطرف اشرف‌افغان درسال ۱۱۳۹ بعنوان مأمور

فوق‌العاده بقسطنطنیه‌رفته بودمواجه گردید . محمد علیخان‌در سال۱۱۴۲ قسطنطنیه‌را بقصد ایران‌ترك‌نموده‌ودربین راه‌که ازخبرشکست‌اشرف وفرار اوآگاه‌شده‌بود نامه‌های‌سلطان‌عثمانی راکه‌باشرف‌نوشته‌بود بنادرتسلیم کرد ونادربپاداش‌این‌حسن‌خدمت‌فرمانداری کهکیلویه‌را بوی‌سپرد.سپس‌باسختی تمام‌ازرودخانه دزفول که‌طغیان کرده‌بود گذشته‌ببروجرد وخرم‌آباد روی آوردو ،حسینقلیخان‌زنگنه، راباشش‌هزارسرباز بکرمانشاه مأمور نمود . در همین‌موقع حسنعلی‌خان معیرالممالك‌ومیرزا ابوالقاسم کاشی‌آمده‌وازجانب شاه‌طهماسب‌فرمان ،ایالت‌خراسان،راکه ،قندهار ومازندران ویزد وکرمان وسیستان،نیز ضمیمهٔ‌آن‌بود تسلیم نمودندونادر دستورداددر خراسان‌سکه‌بنام ،علی‌بن‌موسی‌الرضاعلیه‌السلام، زدند . چون‌در بروجردازطرف ،رضاقلیخان شاملو،خبررسید که‌دولت‌عثمانی جواب‌صریحی بدولت‌ایران‌نداده‌است . لذا بطرف‌نهاوند شبیخون‌زده‌وپادگان عثمانی رادر نهاوند روز چهارم رمضان ۱۱۴۲غافلگیر ونابودساخت و،عثمان‌پاشا، سردارپادگان بهمدان‌فرار نمود.

## ۲ـ جنك با عثمانیها در ملایر و تویسر کان

نادر ازنهاوند بپیشرفت خودادامه‌داد ودر ملایر بقوای‌عثمانی که سی‌هزار نفر بفرماندهی ،سلیمان‌پاشا، ونوزده‌هزارتن بفرماندهی ،تیمورپاشا، بودند شکست‌فاحشی دادبطوریکه عده‌ای‌در حدودهفت‌هزارتن کشته‌وبقیه بهمدان فرار نمودند .

## ۳ـ جنك با عثمانیان در همـــدان

در اوایل تابستان قوای ایران بفرماندهی حسینقلی خان زنگنه بتعقیب عثمانیهابفرماندهی،عثمان‌پاشا،از،تویسر کان،بهمدان‌روان‌شده‌بدون‌مواجهه بامقاومت نیروی‌عثمانی همدان‌راشغال کردند . زیرافرمانده عثمانی‌بواسطهٔ نرسیدن‌کمك ازبغدادبانیروی‌خود بسنندج وازآنجا بسوی بغدادفرار کرده بود اسبان‌ومهمات وقورخانهٔ آنان‌بتصرف قوای ایران درآمد .

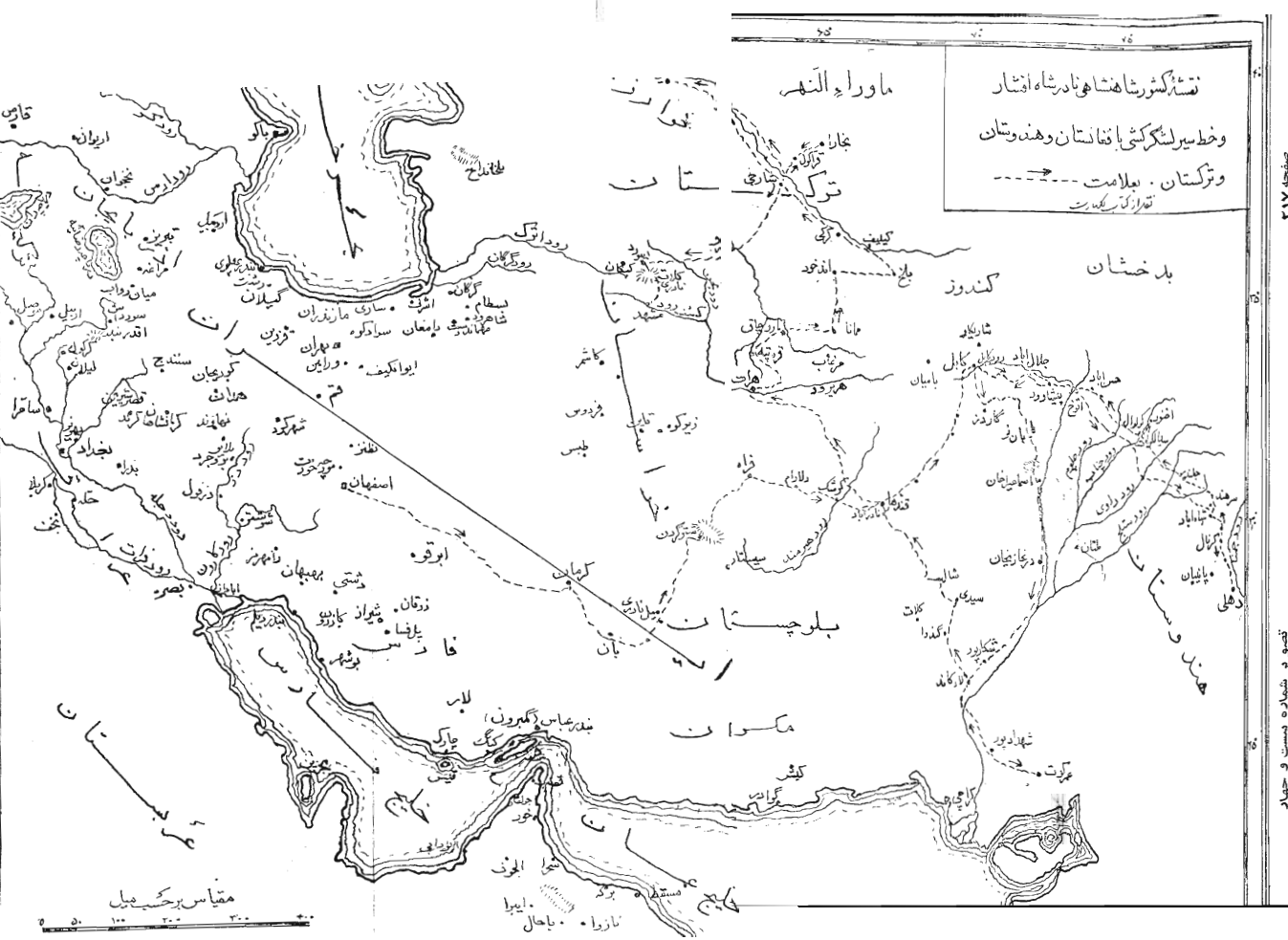
نقشهٔ کشورشاهنشاهی نادرشاه افشار
وخط سیر لشکرکشی بافغانستان وهندوستان
وترکستان . بعلامت ---- →
تقدیم از کی بکلیت
ماوراء النهر
بلوچستان
مکران
بدخشان
کندوز
مقیاس برحسب میل

## ٤ـ جنك در اردلان و كرمانشاهان بـا عثمانيان

نادر درحدود يكماه‌در همدان توقف‌نمود وطی اينمدت قوای‌او ولايت «اردلان» رااشغال كرده‌وخود رابكرمانشاهان رسانيدند زيرا «سليمان‌پاشا» فرمانده‌قوای‌عثمانی درسنندج شكستهای متوالی‌قوای عثمان پاشا راشنيده بودآنجارا نيز تخليه‌نمود و «حسينقلی‌خان» زنگنه كه‌مأمورجنك باعثمانی‌در كرمانشاه شده‌بوددر ۱۲ كيلومتری «كرمانشاهان» درجنك‌باعثمانيان شكست خورد . نادربمحض اطلاع ازشكست اوبدانصوب‌عزيمت نمود وچون‌خبر به «حسن‌پاشا» رسيدفوراكرمانشاه راترك‌نموده‌ببغداد فرار كرد .

## ٥ـ حملهٔ نادر بميان دو آب بـرای دفع عثمانيان

درروزاول محرم۱۱٤۳نادر پس‌ازاطلاع ازفرار حسن‌پاشا كه‌تااسدآباد همدان‌رفته بود ازعزيمت بكرمانشاه منصرف گرديدوبقصد راندن عثمانيهااز «آذربايجان» عازم آن‌ايالت شددراين اثناء خبرحملهٔ نادربقوای عثمانی بـه قسطنطنيه‌رسيد ودرهفتم محرم۱۱٤۳ دولت‌عثمانی‌رسما بدولت‌ايران اعلان جنك‌داد ودراين‌ميان كه‌خبرمرك اشرف‌توسط حسين‌سلطان‌در سنندج بوسيله «ملازعفران» نام‌ازجانب‌حسين‌فرزند ميرويس‌وبرادرمحمودبنادررسيد ضمن عريضه‌استدعای رخصت‌اولادو زنان‌محمود كه‌درشيراز گرفتار بودند نمود . نادرجواب‌گفت هروقت‌اسرای‌خاندان‌صفوی كلامستخلص‌شدنداقدام‌ميشود نادر برآن‌شدكه بمحل‌تمركز عثمانی‌بفرماندهی «تيمورپاشاوعليرضاپاشا»در ميان دوآب جنوب شرقی درياچهٔ رضائيه حمله‌برد وعثمانيها بااينكه برای مواجههٔ‌باقوای‌نادر كه‌عدهٔ آنهابصدهزار نفررسيده بودصف آرائی كردند لكن چون‌ازقدرت‌قوای اواطلاع‌حاصل نمودندبدون‌آن‌كه گلوله‌ای شليك كنندبطرف‌مراغه‌گريختند . قبلانادرابلاغ كرده‌بود كه حاكم‌بختياری‌دويست خانوارباصفهان كوچ‌دهد وبختياريها استنكاف‌نمودند . نادرفرمان‌داد هزار

نفرازبختیاریها که‌درارتش بودندباتسلیم‌اسلحه واسب‌خود ازارتش اخراج شوند . بختیاریهاباچهارصدنفر ازافاغنه‌اتفاق‌نموده بنای‌نافرمانی‌راگذاردند نادربرای تنبیه‌عده‌ای رامأموردفع‌آنان‌نموددراین‌میان‌جمعی از «ترکمانان کوکلان» نیزسرکشی‌آغاز کردندنادر «طوفان‌قاجار» رامأمور تنبیه آنها کرده‌در حوالی‌خارتصادم شدبالاخره «باقرخان‌بغایری» دستورگرفت که چندهزار نفرازایلات‌استراباد راآماده‌داشته‌باشدتا هرگاه ترکمانان محلی سرکشی نموده و بافاغنه پیوستند بکمك ابراهیم‌خان ظهیرالدوله بدفعشان قیام نماید .

## ۶ـ تصرف مراغه

نادردر حدود ۳۰ کیلومترقوای عثمانی راتااشنو نزدیکیهای‌ارومیه تعقیب نمودوعدهٔ کثیری‌رابقتل‌رسانیده وبسیاری اسلحه‌ومهمات وچندین توپ به غنیمت‌گرفت وبراثر این‌فتح نواحی «میاندوآب وساوجبلاغ مکری‌ومراغه ودهخوارقان» ، (آذرشهر) بایران بازگشت‌وجمع کثیری‌از عثمانیان‌کشته شدندوعده‌ای دستگیروتوپخانه ومهمات آنان‌بدست‌قوای نادرافتاد و «تیمور پاشا» باقوایش‌ازدامنهٔ «کوه‌سرخاب» که‌درحوالی‌تبریزاست عقب‌نشینی‌نمود توضیح : کوه‌سرخات‌مشهوربه (عین‌علی) کوهی‌درطرف‌شرقی‌تبریز ومحلهٔ سرخاب‌در دامنهٔ آن واقع است .

## ۷ـ جنك با عثمانیان تبریز و تصرف آن شهر

نادرپس‌از دوروز توقف درمراغه پیشرفت‌خود رادرجهت شمال شرقی به سوی «دهخوارقان» ، (نزدیك‌دریاچهٔ ارومیه) که‌عدهٔ قلیلی‌ازعثمانیها درآنجا بسرمیبردند رفته‌وقوای عثمانی‌بطرف‌تبریز عقب نشستند . لکن‌بمحض ورود آنان بتبریز اغتشاش وشورش شدیدی میان پادگان عثمانی که بفرماندهی «مصطفی‌پاشا» حاکم «تبریز وینگچری‌آقاسی‌وتیمورپاشا» بودروی‌داد وعده‌ای

ازافسران عثمانی بدست شورشیان بهلاکت رسیدندو مصطفی‌پاشا باعده‌ای‌از قوائیکه‌نسبت بوی‌وفادار ماندندشهر راترك کردو فردای‌آنروز کلیه‌قوای عثمانی ازشورشی‌و غیر شورشی‌در خارج شهردرکوه «خواجه‌مرجان» ۱۲ کیلومتری‌تبریز برای‌مواجههٔ‌بانادرصف‌آرائی کردندونادربآنان‌حملهٔ‌سختی بردوهمه‌رامنهدم‌وفراری ساخت‌وقوای‌شورشی‌بطرف‌ارزروم‌متواری‌شدند و «مصطفی‌پاشا» وقوایش‌درنزدیکی‌سبلان‌واقع‌بین‌تبریزوصوفیان‌شکست‌سختی خوردند. نادربافراغت‌در۲۸ محرم۱۱٤۳ بطرف‌تبریزروی‌آورد .

## ۸ـ جنك با رستم پاشا در حوالی تبریز

روزبعدنادروارد تبریزشد . دراین‌اثناءیك‌لشکردیگرازقوای عثمانی به فرماندهی«رستم‌پاشا» که‌هنوزازشکست مصطفی‌پاشا اطلاع نداشت بمنظور تقویت‌نیروی‌اوبطرف‌تبریزپیش‌میآمدوهنگامی‌ازشکست‌مصطفی‌پاشاآگاهی یافت‌که‌کارازکار گذشته‌بودزیرا نادرازتبریزبطرف‌او رفته وشکست فاحش بقوای اووواردساخت واووعدهٔ کثیری‌ازافسرانش دستگیر شدند .

آنگاه‌نادر «رضاقلی‌خان‌شاملو» رابرای‌بستن‌پیمان‌متارکهٔ‌جنك باسلامبول فرستاد . سپس «بیستون‌بیك‌افشار» رابحکومت‌تبریزگماشته وخودباشتاب هر چه تمامتر روی بخراسان آورد .

نادرشاه قبل‌ازعزیمت بشرق‌ایران‌بارستم پاشاخوشرفتاری‌نمودواو وسایر افسران عثمانی‌رامستخلص ساخته‌وتوسط اوپیشنهادهائی برای‌صلح نزدصدر اعظم‌عثمانی‌فرستاد . دراین‌هنگام اخباربیروزیهای درخشان‌نادر بقسطنطنیه رسیدوروابط بین‌عثمانی‌وروسیه‌رابیش‌ازپیش‌وخیم‌ساخت زیرادولت عثمانی معتقدبود که روسها درخفا بایران کمك میکنند .

اخبارفتوحات نادردر«بین‌النهرین وسوریه» تأثیرعمیقی نمود . «شوالیه دوگاردان» که‌درسال ۱۱٤۳ ازاصفهان بفرانسه حرکت کرد مینگارد : از بصره‌تابغداد تادروازه‌های‌حلب‌همه‌درمقابل‌اسم «طهماسبقلی‌خان» میلرزیدند

«ابراهیم پاشا» صدراعظم عثمانی مأمور لشکرکشی علیه ایران شده بود مدتی در «اسکوتاری» درنك نمود زیرا امیدوار بود که اقدامات سیاسی لشکرکشی را غیرضروری خواهد شناخت .

دشمنان صدراعظم چنین شایع ساختند که علت سقوط تبریز نتیجهٔ دستورهای وی بمصطفی پاشا بوده و سلطان عثمانی را در اعزام وی بجبههٔ جنك تحریك نمودند بامید اینکه زمینهٔ انفصالش را از صدارت فراهم سازند و از طرفی نارضایتی و هرج ومرج در «قسطنطنیه» موجب شورش در «آلبانی» گردید و براثر ضعف سلطان عثمانی و وزیرانش طغیان وشورش پیدا شد که منتهی بقتل صدراعظم وخلع «سلطان احمدخان سوم» واستقرار «سلطان محمودخان» برادرش که پسر مصطفی دوم بود برمسند سلطنت گردید لذا این تحولات دولت عثمانی را از ادامهٔ جنك با ایران منصرف ساخت .

در این هنگام باوجود اینکه نادر بسلطان عثمانی پیشنهاد صلح داده بود پس از تصرف تبریز مصمم شد که لشکرکشی علیه عثمانیان را ادامه دهد و «نخجوان وایروان» را متصرف شود . لکن در ماه صفر ۱۱۴۳ پسرش رضاقلی میرزا که درمشهد بود بوی پیغام فرستاد که درمیان ابدالیان جنك خانگی شدیدی در گرفته و عناصر وفادار ازهرات اخراج گردیده اند اینك شورشیان بطرف مشهد میآیند . بدین لحاظ نادر عملیات جنگی برضد عثمانیان را موقوف ساخته و بیدرنك بطرف خراسان روانه شد .

## ۹ـ خلع شاه طهماسب و شورش بختیاری ها و قلع و قمع آنها

بروایت محمدمحسن هنگامی که نادر بقصد سرکوبی ابدالیان عازم خراسان شد ، شاه طهماسب و وزیرانش در اصفهان مشغول عیش و عشرت بودند و پس از چندماه باغوای وزیرانش خود فرماندهی کل قوا را برعهده گرفت واظهار میکرد که نادر همان خراسان را اداره نماید و احتیاجی بوجود او برای تصرف

نقاط از دست رفته بوسیله عثمانی و روس نیست. خلاصه شخصاً لشکری باهیجده هزار تن بسیج نموده جنگ با عثمانی را در جمادی الثانی ۱۱۴۴ آغاز نمود تا آنها را از شمال باختری ایران براند. بدینطریق از ثمرات جانفشانیها و فداکاریهای نادر که تا آن زمان بپیروزیهای درخشان در جنگ با عثمانیان نائل شده بود متمتع گردد با این فکر اصفهان را ترک گفت و چون بهمدان رسید «ولی قلیخان» را نزد «سلطان محمود» پادشاه جدید عثمانی فرستاد تا از جانب وی جلوس سلطان عثمانی را تبریک گوید و نیز نمایندهٔ دیگری نزد «سرخای خان» در مرز عثمانی گسیل داشت. لکن سرخای خان که دانست شاه طهماسب قصد اغفال و یرا دارد نمایندهٔ نگونبخت را سر برید و سر او را بقسطنطنیه فرستاد. شاه طهماسب از همدان بطرف تبریز رهسپار گردید و در آنجا «بیستون بیک افشار» فرمانده نیروی پادگان تبریز را که از طرف نادر تعیین شده بود از کار بر کنار ساخته و یکی از معتمدان خویش را بنام «محمدقلیخان» بجای وی گذاشت و آنگاه با هیجده هزار تن سپاهی از رودارس بسوی نخجوان و ایروان لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد ولی پس از هیجده روز چون خوار و بار اردو بپایان رسیده بود دوباره بآذربایجان و سلطانیه برگشت.

بالاخره بتفصیلی که در فصل روابط ایران نگارش یافته پس از محاصره کردن ایروان «علی پاشای حکیم اوغلی و تیمور پاشای ملی» مقاومت نمودند تا اینکه قوای شاه طهماسب از راه «خوی و سلماس» بتبریز مراجعت نمود و با حملهٔ «احمد پاشا والی بغداد» شاه طهماسب از راه زنجان بهمدان عزیمت کرد و پس از جنگ با عثمانیان در «کوریجان» سی کیلومتری شمال شرقی همدان شکست خورده و با دادن پنجهزار تلفات باصفهان و اردو احمد پاشا تا ابهر هفتاد کیلومتری غرب قزوین پیشروی نمود و علی پاشا حکیم اوغلو فرماندار ارمنستان به آذربایجان آمده و شهرهای تبریز و مراغه را متصرف شده و طهماسب شاه بناچار عهدنامه صلح با دولت عثمانی در ۱۲ رجب ۱۱۴۴ بست که بموجب آن همهٔ خاک شمالی رودارس تا شهرستان کرمانشاه بدربار عثمانی واگذار میشد و نیز نمایندهٔ شاه طهماسب در «رشت» پیمانی با روسها امضاء نمود که بموجب آن شهرستان

باکوو داغستان بامپراطوری روس واگذار میگردید. دراین هنگام شخصی بنام «اسماعیل میرزا» که مدعی بود برادر کوچکتر شاه طهماسب است باصفهان آمده واظهارداشت براثر وفاداری یکی از خدمتکاران خویش بنام «الماس» ازچنگ «محمود غلجائی افغان» رهائی یافته است . پس از تحقیقاتی که ازطرف دربار بعمل آمد شاه طهماسب او را ببرادری قبول کرد ولی اندکی بعد عده‌ای ازوزیران و روحانیون باهمدستی عده‌ای اززنان شاه طهماسب توطئه‌ای ترتیب دادند که شاه طهماسب رااز سلطنت خلع و اسمعیل میرزا راجانشین اوسازند شاه طهماسب توطئه را کشف کرد واسماعیل میرزا وهمدستانش راتماماً بقتل رسانید .

نادرهنگامیکه ازشکست فاحش شاه طهماسب ومفاد عهدنامه‌ایکه باعثمانیان دربغداد بوسیله احمدپاشا و «محمدرضا عبدللو» نمایندهٔ شاه طهماسب و همچنین عهدنامه‌ای که باروسها منعقدشده بود آگاه گردید سخت برآشفت وخبرشکست شاه طهماسب هنگامی بنادررسید که از «هرات» بطرف «فراه» رهسپار بود وبه محض اینکه ازشکست شاه طهماسب اطلاع یافت باشتاب هرچه تمامتر بهرات بازگشت ، درعین حال پیام شدیدی بوسیله «محمدآقا» که سفیر عثمانی درمشهد بود برای پادشاه عثمانی فرستاد مبنی براینکه : «پیمان شاه طهماسب ارزش سیاسی نداردیا تمام خاك ایران رامسترددارد ویا آمادهٔ جنك باشد.» همچنین نامه‌ای به احمدپاشا نگاشته باواطلاع دادکه درآیندهٔ نزدیکی بطرف «بغداد» رهسپار خواهدشدوبوی اخطار کردکه خود رابرای پذیرائی آماده کند ونیز معتمدی باصفهان فرستاد ودرباریان رااز تصمیم خود آگاه ساخت .

پس ازاینکه نادربدینطریق عثمانیان رااز عزم خویش آگاه گردانید، روش خودرا برای ایرانیان از کلانتران واهالی واعیان روشن ساخت . بدینقرار که پیام بسیارسختی بوزیران شاه طهماسب ابلاغ نمودوروش آنان رادربارهٔ عهدنامهٔ صلح سخت نکوهش کرد . سپس اعلامیهٔ جامعی خطاب بسران واشراف و مردم ایران صادر کردوطی آن نوشت که : «شمشیروی بیاری خدای متعال شهرها و ایالات بیشماری رامسخر ساخت وقوای ایران شاهد پیروزی رادر آغوش

کشیدند . قلعهٔ هرات و فراه تصرف شد ، ابدالیان شکست خوردند و غلجائیان قندهار یوغ بندگی را بگردن نهادند و شصت هزار خانوار آنان را بولایات خراسان کوچ دادیم.» سپس بعهدنامهٔ منعقدهٔ بین شاه طهماسب و عثمانیان اشاره نموده و خاطرنشان ساخت که : «این عهدنامه بنظر اهل بصیرت سرابی بیش نیست زیرا موضوع اساسی یعنی نجات اسیران ایرانی را تفصیل نداده است ، ما میل داریم که ریشهٔ فساد را از میان مسلمانان برکنیم و ایرانرا از هر گونه پلیدی منزه سازیم . امضای این عهدنامه مخالف با شرافت و غرور ملی است و چون مرزهائی که برطبق عهدنامه تعیین گردیده مخالف با خواست الهی و شئون مملکتی است بنابراین ما از قبول آن سرباز خواهیم زد.» سپس خاطرنشان ساخت که : «بعد از عید فطر جنگ را آغاز کرده و مرحله بمرحله نقشهٔ خود را انجام خواهیم داد .» در پایان اشعار داشت که : «هر کس بوی ملحق نگردد از همهٔ امتیازات مذهبی محروم خواهد شد و بعقوبت الهی گرفتار میشود و از جرگهٔ مسلمانان اخراج خواهد گشت و در سلک خارجیان بشمار خواهد رفت .»

بطور قطع در همین موقع بود که نادر نامه‌ای به «محمدعلیخان» بیگلربیگی فارس نگاشت و در این نامه شدیداً با عهدنامهٔ شاه طهماسب و عثمانیان مخالفت نمود و ضمن اشاره به پیروزیهای خود از عنایت «حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و دوازده امام» سخن راند و خاطرنشان ساخت که : «این روز عید و شادمانی شیعیان و ادبار و بدبختی دشمنان آنان است . . .» سپس از عزم خویش دائر بر تجدید جنگ بعد از عید فطر اشاره نمود و از بیگلربیگی فارس تقاضا نمود که با صفهان رفته و علل عدم احترام بعهدنامه را توضیح کافی بدهد . بظن قوی میتوان گفت «میرزا مهدی خان مورخ» این نامه و همچنین اعلامیه‌ای را که بدان اشاره نمودیم برشته تحریر درآورده است .

اگرچه نادر عهدنامهٔ منعقدهٔ بین شاه طهماسب و دولت عثمانی را سخت مورد انتقاد قرارداد با اینهمه باید اذعان داشت که این عهدنامه با توجه بشکست شاه طهماسب و مقتضیات آنزمان چندان بزیان ایران نبود و گواه بر این حقیقت

این‌است که‌درعثمانی عهدنامه‌را کاملا بزبان‌عثمانیان میدانستند ولی نادر در ظاهرازاینکه جنون وعدم شایستگی‌شاه طهماسب مساعی ویرا بهدر میداد خشمگین‌بوداما درباطن ازاینکه چنین‌زمینهٔ مساعدی برای یکسره ساختن کارشاه فراهم شده بود احساس مسرت خاصی مینمود .

مفاداعلامیه ونامه‌ای که‌به «محمدعلیخان‌بیگلربیگی» نگاشت بخوبی نشان میدهدکه«نادر» تصورمیکردتجدید جنك‌باعثمانیان مخالفان زیادارد و به همین‌جهت‌عزم‌داشت که‌قبلا هر گونه مخالفتی راازمیان بردارد . درحقیقت باتوجه‌بمفاد اعلامیهٔ وی‌جای تردیدباقی نمیگذاردکه‌قصد اوبیشتر مرعوب ساختن‌شاه طهماسب ویارانش بودنه‌تهدید عثمانیان . باری‌نادرپس از اینکه نوروزرا درهرات‌بسربردحکومت‌ایالت‌فراه‌وقاین‌رابه«اسماعیل‌خان‌خزیمه» واگذارنموده‌و«طهماسب‌بیك‌جلایر»را بخطاب خانی‌ومناصب‌عالی گماشت . درپانزدهم رمضان ۱۱٤٤ بمشهد وارد گردید وابراهیم‌خان رادر خراسان گذارد . درهمین‌حال «حسنعلی‌بیك ومیرزاکافی وملاعلی‌اکبر ملاباشی و میرزاابوالقاسم‌کاشی» رادرپانزده ذیقعده ۱۱٤٤ باصفهان گسیل‌داشت تا راجع‌بعدم‌قبول عهدنامهٔ‌ایران‌وعثمانی‌توضیحات‌بیشتری‌بشاه‌طهماسب بدهند وضمناً ازشاه‌تقاضاکنندکه‌اورادرقم‌یا تهران‌ملاقات‌نماید تاباتفاق‌لشکرکشی بخاك‌عثمانی وتصرف بغداد راآغاز نمایند .

گذشته از این نادر برای تقویت مقام خویش عده‌ای از حکام ولایات «کهکیلویه‌ولرستان وفارس وسیلاخوروجاپلق‌و قزوین»و ولایات «عراق و اردبیل» راازمقامهای خود منفصل کردو ازمعتمدان خود کسان‌دیگری را بجای آنان گذاشت .

نادرهنگام اقامت‌درمشهد یکی‌ازسران‌ابدالی‌بنام «عبدالغنی‌علی‌کوزایی» رابریاست این‌قبیله‌برگزید وبعدهٔ‌کثیری‌ازسران‌دیگر پاداشهای جالب‌توجه دادوبآنان امرکردکه‌بااسبان‌واسلحه ومهمات‌خویش‌برای لشکرکشی بطرف «عراق‌عجم» آماده شوندو درعین حال‌فرمان دادکه درپیرامون «بقعهٔ مطهر

مطهر حضرت رضا علیه السلام، طواف نمایند و از آن حضرت مدد بخواهند آنگاه از طریق «رادکان و خبوشان» ، (قوچان) و «کلات و ابیورد» بطرف «جاجرم» شتافت . چون عده‌ای از ترکمانان دست بنافرمانی زده بودند طهماسب خان جلایر با آنان در کوه «بلخان» مصاف داده و پس از مطیع نمودن آنان پانصد نفر آنها را در جزو سپاه آورد . در ضمن این لشکر کشی نادر دریافت که روسها تخلیهٔ «گیلان» را بپایان رسانیده‌اند . آنگاه بقوای خود در نقطهٔ واقع در جنوب باختری دامغان «علی بولاغی» پیوست و از آنجا با شصت هزار سپاهی بتهران شتافت و مبلغ هنگفتی بالغ بر پنجاه هزار تومان (ده هزار لیرهٔ انگلیسی آنروز) برای تجدید ساز و برگ بین سپاهیان خویش توزیع کرد محمدعلیخان بیگلربیگی فارس قوای کاملی در قم برای نادر فرستاد . مطابق پیامی که بشاه طهماسب داده بود مبنی بر اینکه وی را در تهران یا قم ملاقات کند ، چون شاه طهماسب از ترک اصفهان خودداری کرد نادر مستقیماً بطرف «اصفهان» روی آورد و در باغ هزار جریب سکونت اختیار نمود پس از ورود نادر باصفهان دیدو بازدیدهای تشریفاتی با شاه طهماسب انجام شد نادر بافتخار وی در باغ هزار جریب ضیافتی ترتیب داد و نسبت بشاه مراسم احترام و ادب را بکاملترین وجهی بجای آورد و در پیش روی همهٔ افسران از شاه طهماسب سخن بمیان آورد که چرا بمیهن خود خیانت کرده و پیمانهای ننگین بغداد و رشت را امضاء نموده است . سپس بهمهٔ افسران گوشزد نمود که در پیمان نامی از افسران ایرانی که در دست دشمن اسیر شده‌اند برده نشده و ننگ است که برادران ما را بدست دشمن دهد . پرخاش نادر خون افسران را به جوش آورده و همگی شاه را سرزنش نمودند . شاه طهماسب در مجلس ضیافت چنانکه رسم بود اشراف و درباریان را اجازه حضور داد و فرمان داد شراب مهیا کنند و ارباب طرب و وسائل عیش را آماده سازند . نادر بانهایت ادب رسم مهمان‌نوازی بجای آورد و آنچه را مورد تقاضای شاه بود کاملا فراهم ساخت . شاه طهماسب سه روز و سه شب با درباریان و رجال فاسد بلهو و لعب و باده گساری پرداخت . پس از سه روز همهٔ سران و فرماندهان ارتشهای عراق و خراسان اطلاع یافتند که شاه طهماسب از شدت مستی عنان عقل خود را از دست داده است

آنگاه نادر ازسران ارتش وقزلباش مجلس مشاوره‌ای تشکیل داد وهمه متفقاً عدم توانائی شاه طهماسب رابادامهٔ سلطنت تأییدو اعلام داشتند . درعین حال عده‌ای ازمردم اصفهان دربارهٔ وضع شاه طهماسب وعدم شایستگی اوشهادت داده وباخلع او ازسلطنت واستقرار پسرنوزادش بنام «عباس میرزا» برتخت سلطنت ایران موافقت کردند . بروایت محمد محسن خلع پدشاه طهماسب از سلطنت شش روز پس ازورود نادرباصفهان روی داد . شاه طهماسب پس از استعفا ازسلطنت بنابدستور نادرباتفاق حرم وخدمتگارانش تحت مراقبت شدیدی با پنج هزار سپاهی ازراه یزد بمشهد روانه شدند .

درروز دوشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۱۴۵ مراسم تاجگذاری «شاه عباس سوم» صفوی در «کاخ تالارطویله» انجام شد . بدینطریق که گهوارهٔ شاهزادهٔ نوزاد راکه بیش ازهشت ماه نداشت بتالار آوردند ونادرجقهٔ سلطنت برسروی نهاد وشمشیر شهریاری رادرکناروی گذاشت ، سپس مراسم احترام نسبت بپادشاه جدید معمول گردید ، مدت هفت شبانه روز جشن وسرور درشهر برپا بود وپنج هزار دست خلعت بامراء اعطاء شد ، طبیعی بود که میبایستی زمام امور کشور بدست یك نایب السلطنه سپرده شود ، بدیهی استکه این لباس بقامت نادربریده شده بود وپس از آنکه نادرباین مقام رسید لقب طهماسب قلیخان راکه ازسال ۱۱۳۹ ازطرف شاه طهماسب بدان ملقب شده بودرها کرده وعنوان «وکیل الدوله و نایب السلطنه» رااختیارنمود . چون سابقاً «علی مرادخان» شاملو بسفارت روانهٔ هندوستان شده بود دراینموقع «محمدعلیخان قوللر آقاسی وبیگلربیگی فارس» برای اعلام سلطنت عباس میرزا بعثمانی و «احمدخان تفنگچی آقاسی» پسر «زال خان» رابروسیه فرستادو «دارالسلطنهٔ قزوین» برای اقامت عباس میرزا معین گردید .

اگرچه بدین ترتیب زمام امور ایران کاملا بدست نادرافتاد ،بااینهمه نظر به آتش طغیانی که درسرزمین بختیاری روشن شد نادرنتوانست بلافاصله بجنك باعثمانی بپردازد . جریان شورش بختیاری بدینقرار بود که : «احمدخان» ولد «قاسمخان بختیاری» حاکم بختیاری که یکی از گماشتگان نادردر سفر هرات

بودمردی‌را بجرم‌نافرمانی‌در «خلیل‌آباد» بهلاکت‌رسانیدند‌درنتیجه‌ایل‌بختیاری بانتقام خون‌وی‌قیام کردندو حاکم‌را بقتل‌رسانیدند . پس‌از آن عده‌ای‌از آنان ازبیم کیفر بمنطقهٔ گرمسیرات درحوالی خلیج‌فارس گریخته‌و ورودآنان به منطقهٔ مذکور موجب گردید که اعراب سنی‌کرانهٔ خلیج‌فارس بفرماندهی «شیخ‌احمدمدنی» و اعراب «هوله» مبادرت‌بشورش کردندودرچندماه امن و امان‌وآرامش رادرحدود «بندرعباس‌وکنك» ومناطق‌دیگر کرانه برهم‌زدند نادرازقوای «سردارحویزه»در «بهبهان» وسرکردهٔ «لرستان» بنام «باباخان چاپشلو» کمك‌خواست وپس‌ازاینکه دستورداد فراریان بختیاری راتعقیب ودستگیر نمایندخوددراواسط‌پائیز (۲۹ربیع‌الثانی۱۱٤٥) اصفهان‌را بقصد اراضی‌مرتفع بختیاری ترك گفت‌وازطریق چشمه‌های «زاینده‌رود وکارون» به پیشرفت‌خودادامه دادوازقلب ومرکز ناحیهٔ‌بختیاری گذشته وآنقدردشمن راتعقیب‌نمود که‌چاره‌ای جزپناهنده‌شدن‌بدژ نیرومندخود «بناورو قلعهٔ‌مور» نیافتند . مدافعین بختیاری‌پس‌از بیست‌ویکروز که‌درمحاصرهٔ‌شدیدی بودند ناگهان‌از دژخارج‌شدندوباشجاعت‌خاص‌آنقدر نبردکردندتاآخرین‌نفرآنها بهلاکت‌رسید . نادرسه‌هزار خانوارآنهاراازطایفهٔ «هفت‌لنك» بخراسان‌کوچ داده وحکومت به «ابوالفتح‌خان» پسردیگر قاسمخان واگذار شد .

## ۱۰ـ تصرف کرمانشاه

آنگاه‌نادر ازراه «لرستان‌وهلیان» بطرف «کرمانشاه» روی‌آوردودر نهم جمادی‌الاخر۱۱٤٥ این‌شهرراتحت‌محاصره‌قراردادوعثمانیان پس‌ازمقاومت مختصری‌شهرراترك گفتند . نادرهنگام‌توقف‌درکرمانشاه‌دستورداد «باباخان چاپشلو» ودیگر سرکردگان‌مقیم بروجرد «قبیلهٔ‌زند» درمنطقهٔ‌ملایر و «علی شکر» رابمناسبت‌فجایعی که‌بعداز حملهٔ‌افغانان مرتکب شده‌ودر حدودسیصد خانواربودند سخت گوشمالی و بخراسان کوچ‌دهند .

## ۱۱ـ جنك در مرز عثمانی

نادر درزمستان‌سال ۱۱٤٥هجری قمری پس‌از رسیدن عمده‌قوای ایران با

شصت‌وپنجهزار سواره‌وپیاده وتوپخانه بطرف‌خانقین، ومرزعثمانی‌بااینکه راه‌بسیارصعب‌العبور بودحرکت کردوچون میدانست که «احمدپاشا» راههای مرزی‌را در «درنه ومندله وبدره» مستحکم ساخته ودرنقاط حساس قوای نیرومندی گماشته است‌برآن شدکه‌از سمت‌غیر مترقبی بعثمانیان حمله‌برد بنابراین‌از شاهراه‌نزدیك «ماهیدشت‌وکرندوپل‌ذهاب» که «احمدباج‌آلان» از جانب‌احمدپاشاوالی‌بغداد درآنجاحکومت‌داشت‌بطرف‌شمال‌شرقی روی‌آورد وخودرااز درهٔ‌واقع درنزدیکی گهواره به «گردنهٔ‌بی‌یاناکیز» رسانیده و شب‌هنگام‌بعثمانیان حملهٔ‌سختی‌برد وبسیاری‌ازآنان‌را بهلاکت رسانیدوجمع کثیردیگری منجمله «احمدپاشای‌باج‌آلان» حاکم ذهاب وفرمانده‌آنان را اسیر کرد.

## ۱۲ـ حمله بکرکوك و شهر وان

پس‌ازآن نادرعده‌ای‌را مأمورجمع‌آوری خواروبار واحتیاجات‌لازم از مناطق‌مجاور «بوهریز» نمودوببرادرزنش «لطفعلی‌بیك کوسه‌احمدلو» فرمانده قوای «آذربایجان واردلان وهمدان» دستورداد که‌ازراه قلعهٔ «قره‌چولان» ونقاط‌شمالیتر ازمرزعثمانی عبور کند وباقوای خود در «دشت‌بین‌النهرین» بوی‌ملحق گردد. آنگاه‌بعوض‌آنکه‌مستقیماً بطرف‌بغداد پیش‌رودچنین‌وانمود کرد که‌قصد حملهٔ‌به «کرکوك» راازراه «قلعهٔ‌علی‌بیك» داردوامیدواربود که بدینطریق‌احمدپاشا رااز بغدادخارج کند. اماچندین‌کیلومتربیشتر از «توز کرماتلی» نگذشته‌بود که‌ناگهان توقف‌نمود. پس‌ازآنکه هفت هزارتن از سپاهیان‌خویش‌را مأموراشغال «کرکوك» ساخت خودبطرف «قره‌تپه» درسمت جنوب‌پیش راندوده‌هزار نفر طایفهٔ «بیات» که‌در چهل وهشت کیلومتری کرکوك سکنی‌داشتند بخراسان‌کوچ دادودرآنجا «لطفعلی‌خان» و قوایش که‌ده‌هزار نفر بودند نیزبدو پیوستند. آنگاه‌ازطریق «ناش‌کپرو» ، (داش کرپی) بطرف «شهربان» ، (شهروان) روی‌آورد ودرآنجاده‌الی دوازده‌هزار

تن‌ازعثمانیان رادرنزدیکی شهربان شکست فاحشی‌دادو نیز هفت‌هزارسرباز مأمورتسخیر، کرکوك، نموده‌وخودمتوجه، ینگجه، سی‌وشش کیلومتری‌بغداد شدولی‌شب‌هنگام‌درحالیکه‌میکوشیدپل، بوهریز، (بهروز) رابتصرف‌درآورد راه‌خودراگم کرد. احمدپاشا، چون‌باازدست‌دادن‌نیمی‌ازسپاهیانش‌نمیتوانست دربرابر اوایستادگی نمایدناچار بشهربغداد پناه بردو دروازه‌های شهر را بروی نادر بست.

## ۱۳ـ جنك در حوالی بغـداد

روزبعدنادر پیشرفت‌بطرف‌بغدادراآغازنمودودرعرض‌راه‌بیکعده ازقوای اکتشافی‌عثمانی‌بتعداددهزار نفرسوار بفرماندهی محمدپاشا برخورد نمود وعده‌ای ازآنان‌راکشته‌و زخمی‌نمودوبقیه رانیزبقیداسارت درآورد ومحمد پاشا دستگیر شد. هنگام محاصرهٔشهر بغداد غوغائی در، اسلامبول، پدیدار گشت‌ونادر برای‌اینکه بیشتردربار عثمانی راپریشان کند، شیخ‌عبدالباقی، سردستهٔ تازیان‌تیرهٔ، بنی‌لام‌وشیخ‌عبدالرحمن‌مشعشعی، فرماندارخوزستان‌را برای گرفتن‌شهر، بصره، بجنوب فرستاد.

## ۱٤ـ تصرف سامراو پـل بوهریز (بهریز)

ده‌روزاز زمستان‌سال۱۱٤٥هجری‌قمری گذشته‌بود که‌متجاوزاز ده هزار تن‌ازسپاهیان ایران‌درسامره ازرودد‌جله گذشته وموقعیت‌بغداد را بمخاطره افکندندوعمده قوای‌ایران درمقابل تپهٔمشرف‌به، کاظمین، که‌دوازده کیلو متری، بغداد، است اردوزدند وسه روز بعدنادر عده‌ای‌از سربازان خود را برای‌حفاظت‌مقبرهٔ، ابوحنیفه، که‌درکنار نهرمعظم‌است اعزام‌داشت. دراین اثنانیروی‌ایران، پل‌بوهریز، رابتصرف‌درآورد. چون‌عثمانیان‌تمام‌این‌منطقه راتخلیه‌کرده بودند نادرناگزیر برای‌تأمین خواروبار واحتیاجات خود از، مندلیچ، چندروز درنك نمود.

## ۱۵ـ جنك بزرك و محاصرهٔ بغـداد و اشغال كاظمين و كربلا و نجف و شهر كهنهٔ بغـداد

ازآنجاكه عثمانيان كرانهٔ راست‌دجله‌را درمقابل‌اردوگاه‌ايرانيان تقويت كرده‌بودندنادر تصميم گرفت‌ازرودعبور نموده ومواضع‌دشمن رادور بزند. بهمين‌جهت‌بكمك يك‌مهندس‌خارجي پل متحركي باتنهٔ درختهاي خرما از نخلستان‌موسوم‌به «دوخاله» چهل‌و دو كيلومتري دربالاي‌بغدادبعرض چهار متربوجودآورد . روزاول‌رمضان ۱۱٤۵ بادوهزاروپانصدتن‌ازسپاهيان خود ازرود عبوركردوروزبعد يكهزار وپانصدتن‌ديگر ازسربازان ايراني‌نيز به نادرپيوستندو پيشرفت بسوي بغدادآغاز گرديدتااينكه پل‌ازهم گسيخت .

احمدپاشا چون‌ازپيشرفت‌قواي‌ايران دركرانهٔ غربي «دجله» آگاه‌شد نيروي پياده‌نظام كثيري‌را باپشتيباني‌سوارنظام وتوپخانه بفرماندهي «قره‌مصطفي پاشا» مأمورجلوگيري‌ازپيشرفت قواي‌نادر نمود . هنگاميكه دونيرو با هم روبروشدند پياده‌نظام كارآزمودهٔ عثماني‌توانست درآغازامر شكست سختي بايرانيان‌كه اكراد «قراچورلو وتركمانان‌كوكلان» بودندواردسازدو وضع نادرو قوايش‌را بمخاطره‌افكند . لكن ناگهان يكهزارو پانصدتن ديگراز سپاهيان‌ايراني كه‌افغانان‌بودندو براثر شكستن‌پل متحرك عقب‌مانده بودند بنادرپيوستند درعقب‌راندن عثمانيها كمك‌كردند . دردوم‌رمضان ۱۱٤۵ به حوالي «مسجدبراثا» ، (دروسطراه كاظمين‌وبغداد) رسيدند . اين پيروزي بنادراجازه دادكه‌بر كرانهٔ‌باختر دجله كاملا مسلط گرديده و«شهر كهنهٔ‌بغداد وپل دجله» رامتصرف‌شود و حلقهٔ‌محاصره‌را درپيرامون بغدادتنگتر سازد . قواي‌عثماني درمقابل‌اردوگاه‌ايرانيان‌بداخل‌شهر گريختندوتوپ‌وتجهيزات خودرادرآنجا وبغداد كهنه‌برجاي گذاشتند . برطبق‌دستورنادر قواي‌ايران شهرهاي «سامره ، حله ، كربلا ونجف» وچندين‌شهر ديگررااشغال كردند .

## ۱٦ـ آخرين جنك در حوالي بغداد وشكست و عقب‌نشيني قواي ايران

محاصرهٔ بغدادبدينطريق تكميل گرديدو ايرانيان مانند غلجائيان كـه

اصفهان را محاصره کردند دارای توپخانهٔ دورزن نبودند و اگرچه شهر را بشدت بمباران کردند لکن نتوانستند دیوارها را باندازهٔ کافی سوراخ نمایند . بنابراین نادر برای از پای درآوردن «احمدپاشا» چاره جز توسل بایجاد قحط نداشت . ایرانیان استحکامات نیرومندی در پیرامون بغداد ایجاد کردند و از همه طرف راه خروج را بر عثمانیان بستند . در این اثنا «عبدالعلی شیخ اعراب بنی لم» ، (شیخ عبدالله یا عبدالقاهر) و «شیخ المشایخ بنی امام» بنادر پیوسته و باو قول دادند که بوالی حویزه در حملهٔ ببصره کمك نمایند . بدین ترتیب محاصرهٔ «بصره» آغاز گردید لکن قوای مهاجم بزودی متفرق شدند ، زیرا از طرفی اعراب پیمان خود راشکستند و از طرف دیگر سپاهیان ایرانی نیز مأمور دفع طغیان در «لار» که «غنی خان» حاکم «جهرم و امیرخان بیك» نائب فارس آغاز مخالفت کرده بودند شدند . شرح مصائب و بدبختیهای محصورشدگان در بغداد شبیه بداستان زندگی مردم اصفهان در سال ۱۱۳۵ است بدین معنی که بسیاری از آنان بر اثر قحط و بیماری جان سپردند .

عیدنوروز که مصادف باسوم شوال ۱۱۴۵ هجری بود نادر جشن گرفت و در خارج قلعهٔ بغداد هفت هزار دست خلعت بسران نیروی خود اعطا نمود . هانوی نقل میکند که نادر از راه استهزاء چندین مشك آب هندوانه بشهر فرستاد و احمد پاشا در عوض آن مقداری از بهترین نان بغداد را برای نادر ارسال داشت .

نادر برای آنکه مدافعین را بیش از پیش مأیوس سازد هر دو هفته یکبار در حدود ده تا دوازده هزار تن از سپاهیان خود را شبانه چندین کیلومتر بعقب میبرد و فردای آنشب باجار وجنجال فراوان و بیرق‌های خیره کننده باردوگاه باز میگردانید تا دشمن چنین تصور کند نیروی تازه برای تقویت مهاجمین میآیند. در پایان محرم ۱۱۴۶ (۱۷۳۳ میلادی) دشواری اوضاع بغداد بدرجه‌ای رسید که احمدپاشا ناگزیر نمایندگانی بنام «راغب افندی» دفتردار و «محمدآقا» کدخدای بغداد برای مذاکره درباب تسلیم قوای عثمانی نزد نادر فرستاد. با اینهمه استخلاص مردم بغداد از محاصره بسیار نزدیك شده بود زیرا قوای امدادی عثمانی بفرماندهی

«توپال عثمان پاشا» بایکصدهزار قوای عثمانی از شمال بسرعت بکمك محصورین می آمد .

توضیح آنکه : چون امپراطور عثمانی مشاهده کرد که بغداد سخت درمحاصره است بر گزیده ترین سردار خود یعنی توپال عثمان پاشا صدراعظم و وزیر جنك سابق را که در آنزمان مغضوب و حاکم «اریوان» بود در تبهٔ سرعسکری که بالاترین درجهٔ نظامی عثمانی بود بخشید و او را باهشتاد یاصدهزار تن سپاهی که بیشتر از ایالات اروپائی عثمانی جمع آوری شده بودند مأمور نجات «بغداد» کرد و توپال عثمان در آغاز امر پیشرفت سریعی کرد لکن پس از برخورد برودهای بیشمار ومنطقهٔ «کرکوك» که بکلی ویران واز خوار و بار تهی بود از سرعت پیشرفتش کاسته شد . احمد پاشا یك یادو روز پس از آنکه پیشنهاد تسلیم بنادر نمود نامه ای از «توپال عثمان پاشا» دریافت داشت مبنی بر اینکه باسرعت هرچه تمامتر برای استخلاص بغداد پیش می راند واحمد پاشا این نامه را برای محصورین قرائت کرد لکن مردم مفاد آنرا باور نکردند تا اینکه ناگزیر مهر و امضای آنرا بهمه نشان داد . بدون شبهه وصول این نامه بود که احمد پاشا درمذاکرات تسلیم حاضر نشده و اعلام نمود که شهر را تا پایان ماه صفر (۱۱ـ اوت) بنادر تحویل نخواهند داد . توپال عثمان پاشا پس ازنجات کرکوك از محاصره (زیرا نادرهنگام حرکت بطرف بغداد عده ای از قوای خود را مأمور محاصرهٔ کرکوك نموده بود) از کرانهٔ دجله بطرف بغداد جلو راند تا هم از کشتیهای مأمور حمل و نقل خوار وبار حمایت کند وهم خود را بمحصورین برساند وچون ببغداد نزدیك شد نادر نامه ای بوی نگاشت باینکه حاضر است درهرجا او مایل باشد برای جنك آماده گردد لکن سرعسکر عثمانی پیك نادر را دستگیر و ازدادن پاسخ امتناع ورزید .

نادر برای مواجهه باحملهٔ توپال عثمان پاشا کلیهٔ قوای خودرا باستثنای دوازده هزار تن با بخشی از توپخانه که بغداد را بمحاصره داشتند بشمال فرستاد ودستور داد که عقب نشینی قوای ایران ازحدود بغداد طوری انجام شود که

محصورین بغدادمتوجه‌نشوند که حتی‌یك‌تن‌از عده‌کم شده‌است وخودنیز تا شب‌ششم‌صفرسال ۱۱٤٦ هجری‌قمری (۱۹ژوییه۱۷۳۳میلادی) باپنجاه‌هزار سربازخطوط‌محاصره رارهانکردوتنها دراین‌شب‌بود که‌باشتاب‌منطقهٔ بغداد راترك گفت وچنددقیقه‌قبل‌از آغاز نبردبقوای خویش‌پیوست ومیدان جنك درکرانهٔ دجله ۱۸۰ کیلومتری‌بغدادبود وتوپال عثمان‌پاشاقوای خویش‌رادر کرانهٔ دجله‌درپشت‌سنگرهای‌نیرومندی‌مسلح‌بتوپهای‌سنگین‌مستقرساخته‌بود وازلحاظ عده‌سپاهیان عثمانی‌برقوای‌نادر بسی‌افزونی داشتند .

نبردی بی‌اندازه‌دهشتاك وخونین‌مقارن‌ساعت‌هشت صبح‌آغاز گردید بدین قرار که‌جلوداران‌دوطرف‌بایکدیگر تصادم‌نمودندواندکی‌بعدتوپهای‌عثمانی بصدادرآمد وتوپال عثمان‌پاشا حمله‌راازشمال خاوری‌بطرف دستهٔ‌بزرگی از قوای‌ایران که‌درحال پیشروی‌بودندآغاز کرد ویکساعت بعدمتجاوزازپنجاه هزارتن ازسپاهیان عثمانی‌حملهٔ‌عمومی راشروع‌نمودند وپیاده‌نظام‌افغانی و ایرانی‌که سه‌لشکربودند عثمانیان رامجبوربعقب نشینی‌نموده وچندین توپ آنان‌را بغنیمت‌بردند . هنگامیکه دوهزارتن‌ازقوای کمکی عثمانی‌راه فرار پیش‌گرفتند وضع‌دشمن‌بسیارخطرناك‌شد . بااینهمه‌توپال‌عثمان‌پاشاوقت‌خود راصرف گردآوری‌قوای پراکندهٔ‌خویش نساخت بلکه‌نیروی ذخیرهٔ خودرا که‌ازبیست‌هزارتن تجاوزمیکرد داخل‌میدان‌نبردکرد درنتیجه‌حملهٔ‌ایرانیان رادرهم شکست وتوپهای ازدست‌رفته‌را بازگرفت . خستگی وتشنگی وبی آبی‌وگرمای‌سوزان آفتاب کاررا برارتش ایران‌تنك کرده ومخصوصاً اسبها از تشنگی میسوختند .

نادرشخصاً نبردرااداره‌میکردودربحبوحهٔ‌جنك‌مورداصابت تیرقرارگرفت وازاسب بزمین‌افتادلکن بیدرنك‌با تن‌خون‌آلود براسب دیگری سوارشد و فرمان‌حملهٔ‌متقابل‌داد . باتمام‌مشکلات سپاه‌دلیرایران‌پافشاری‌کرده وازجان میجنگید . بدبختانه‌بادکه ازسمت‌شمال‌میوزید گردوخاك غلیظی بلند کرد چنانکه‌دیدگان ایرانیان‌ازتشخیص هدف‌بازماند ودر عین حال‌آفتاب‌سوزان

تموز و گرمای طاقت‌فرسا مزید برعلت بود و پس از چند ساعت نبرد یأس‌آمیز ایرانیان ازفرط تشنگی دچاروضع تحمل‌ناپذیری گردیدند وعثمانیان کرانهٔ رودرا بتصرف‌درآوردند . چون‌دومین‌اسب نادر زخمی گردیداز سربزمین خوردو نادر را بزمین افکند وبا اینکه اسب دیگری بیدرنك باختیار وی گذاشته‌شد پرچمدارارتش‌ایران وسپاهیانش بتصوراینکه نادربهلاکت‌رسیده است‌دستخوش رعب شدیدی گردیدند وافسران‌ایرانی نتوانستندازفرار آنان جلوگیری نمایند .

زخم‌نادر چندان کاری‌نبودولی نتوانست‌ازجای‌برخیزد . دراین‌میان‌یکی ازدلاوران گارداز‌اسب برزمین‌جست‌وبایك زبردستی بیمانندی نادررا باسب خودسوار نموده‌وازمیدان‌جنك بدربرد وچون‌نادرمشاهده کرد که قادر بـه جلوگیری‌از فرار سربازان نیست با باقیماندهٔ‌قوایش‌شروع بعقب‌نشینی‌بطرف بهریز نمود .

اکثر مورخین‌براین عقیده‌اندکه درحدود سی‌هزار تن ازایرانیان دراین جنك‌بهلاکت‌رسیدند ومتجاوزاز سه‌هزار تن‌اسیردادند ونمام توپخانه وساز وبرك‌وبنهٔ نادربدست‌توپال عثمان‌پاشا افتاد . اگرچه برارتش‌ایران شکست بزرگی‌در نزدیکی‌رودخانهٔ «دیاله» واردآمدوراه‌بغدادبازشد بااینهمه‌پیروزی توپال عثمان‌پاشا کامل‌نبود زیراازطرفی خودنادر جان بسلامت دربرد واز طرف‌دیگر ازسپاهیان‌عثمانی نیزمتجاوز ازبیست‌هزارتن کشته شدند .

چون‌خبرپیروزی توپال عثمان پاشا ببغدادرسید احمدپاشا ازبغدادخارج شدوخط محاصرهٔ دوازده‌هزار باقیمانده قوای‌ایرانی‌را درهم‌شکست وعدهٔ کثیری‌از آنان‌را بهلاکت‌رسانید وسپس همهٔ سازوبرك ایرانیان را بغنیمت بردوعده‌ای‌ازایرانیان که‌ازهلاکت‌رهائی‌یافتندبکمك «اعراب‌بنی‌لم» ازبیراهه خویشتن‌رابایران‌رسانیدند . بدینگونه‌توپال عثمان‌پاشا پس‌ازهشت‌ماه بین‌النهرین‌شرقی‌را از ارتش‌ایران‌باز گرفت‌وقشون عثمانی‌پس‌از شکست پی‌در پی‌ازایرانیان در «سامره ودیاله» فاتح گردید .

توپال عثمان‌پاشا پس‌ازدوروز استراحت‌پیشرفت‌خود رابطرف بغدادادامه داده ودرمقابل سنگرها ودژهائیکه ایرانیان درپیرامون بغدادبوجود آورده بودنداردو زد وروز بعد وارد بغداد شد .

«نیکودم» میگویدکه : درحقیقت توپال عثمان پاشا وسپاهیانش‌قدم در گورستان‌ویرانی‌نهاده‌اندزیرا باپشته‌هائی‌ازکشته‌مواجه‌شدندوهزاران تن‌را مشاهده کردندکه از گرسنگی‌و بیماری‌روزگار رقت‌انگیزی رابسرمیبردندو شهرت‌داشت که‌هنگام محاصره‌یکصدوده‌هزارتن ازسپاهیان عثمانی ومردم بغدادبهلاکت‌رسیده‌اند . شدت‌خرابی واردبه‌بغدادبجائی‌رسیده‌بودکه توپال عثمان‌پاشا پس‌ازهشت‌روز درنك در٦٦ کیلومتری شهرعمده قوای‌خود را بکرکوك‌منتقل‌ساخت تا ازبیماری رهائی یابند .

## ۱۷ـ جنك در ذهاب باقوای عثمانی وشکست و عقب‌نشینی آنها

نادرپس‌ازشکست‌ازعثمانیان‌میگفت شکست‌ایرانیان‌ازجانبخدامقدربوده‌و مقاومت درمقابل ارادهٔ الهی ثمری‌ندارد ورفتار اوپس از شکست فاحش کوچکترین تأثیری‌در روحیهٔ‌او نکردوباهمین عقیده بدون آنکه کمترین تزلزلی‌در اراده‌اش‌حاصل گرددبا اینکه‌گروهی ازدشمنان او وهواخواهان طهماسب‌میرزا راگستاخ نمودولی‌این مردتاریخی بهمهٔ این‌ناملایمات بنظر ریشخندنگاه میکرد بجمع‌آوری‌نیرو وتجدیدتشکیلات ارتش‌ایران‌پرداخت ونخست در«مندلی» انجمنی باسران‌سپاه‌ایران تشکیل‌داد وبسربازان خود امرکردکه‌برای استراحت وتجدیدقوا بخانه‌های خودبروند . آنگاه بحکام ایالات‌در سرتاسر کشور دستورفرستادکه بگردآوردن انواع واقسام اسلحه‌و مهمات بپردازند وهمهٔ قواباسلحه درهمدان تمرکزیابند وبعضی‌از حکام‌را تغییردادو طهماسبخان‌جلایر سردار «قندهار» وحکام «فراه وقاین وسیستان وتون» رامأمور کردباششهزارلشکر بهمدان بیایند وهمچنین «بیکتاشخان» فرمانده‌نیروهای شمالی‌را دستورداددر «ابهر» تمرکز قواداده مراقب‌حملهٔ

ناگهانی دشمن باشد . اندکی بعد خود در بیست و دوم صفر ۱۱٤٦ وارد همدان شد وشخصاً جزئیات تجدید سازمان ارتش ایران را مراقبت کرد . نخست دستور داد که دویست هزار تومان (تقریباً ٤٤۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی) بین سربازان که در جنك باعثمانی شرکت جسته بودند تقسیم گردد تا صرف جبران خسارات آنان وخرید سازوبرك جدید شود وهر کس که یك اسب ده تومانی ازدست داده بوددو برابر قیمت اسب خود را دریافت داشت وهمین رویه نسبت بکسانیکه شتر وقاطر وچادر واسلحه ازدست داده بودند اجرا شد .

درفاصلهٔ دوماه اقدام شگرف نادر با نهایت موفقیت انجام یافت ودر تاریخ بیست ودوم ربیع الثانی ۱۱٤٦ نادر باارتش جدید خوداز همدان بسوی مرز کرمانشاه رهسپار گردید وهنگام ورود بکرمانشاه اطلاع یافت که «فولادپاشا وممیش پاشا» در کرانهٔ «آب دیاله ودژ جمشاه» در ٤۸ کیلومتری «ذهاب» با بیست هزار سوار برای جلوگیری از حملهٔ احتمالی ایرانیان بطرف «حمرین و کرکوك» مستقر گردیده است .

نادر مانند دفعهٔ گذشته بنه وتوپخانهٔ خود را عقب گذاشت و برای غافلگیر ساختن «فولادپاشا» ازراه کوهستانی پیشرفت نمود . اگرچه اقدام وی مانند دفعات گذشته قرین موفقیت نشد باوجود این عثمانیان پس از زدو خورد مختصری ناگزیر بعقب نشینی گردیدند .

## ۱۸ـ جنك با قوای عثمانی در کرکوك و سورتاش و کشته شدن توپال عثمان پاشا

دراین اوقات بنادر خبر دادند که «محمدخان بلوچ» که درابتدا با «محمود غلجائی» همکاری داشت وسپس ازطرف «اشرف افغان» سفیر ایران در دولت عثمانی بود وبوسیلهٔ نادر بفرمانداری «کهکیلویه» منصوب شده بود درشیراز و صفحات جنوب ایران دست بشورش زده وعلم طغیان برافراشته است . توضیح آنکه : شکست نادر در بغداد وطرز رفتار وی باشاه طهماسب مخلوع احساسات

عده‌ای‌ازدوستاران صفویه‌را جریحه‌دار کرده‌بود ودرسال ۱۱٤٦ شدت پیدا کردوچون نادربشاه‌طهماسب‌وعده داده‌بود که‌باردیگراورا برمسندشهریاری ایران‌برقرار سازدلکن‌پس‌ازنبرد باعثمانیان وشکست‌ازآنان عقیده‌اش تغییر کردزیرا در چنین‌موقعی‌روی کارآمدن شاه‌طهماسب‌برای نادرخالی ازخطر نبود . وشك‌نیست که‌همین‌تغییرعقیده‌باعث‌توجه‌عدهٔ کثیری‌ازاعضای‌خاندان صفوی‌بمحمدخان بلوچ گردیدوالبته‌موضوع‌وعدهٔ‌نادرفقط‌شهرت بودومعلوم نیست که حقیقت‌داشته‌باشد ولی‌نادرباین شورش‌اهمیتی نداده وبعدازخاتمهٔ نبرد باعثمانیان موکول نمود .

پس‌ازتصادم وزدوخوردهای «دیاله» وجنك‌در «دزلیلان» ونزدیك‌شدن‌به «کرکوك» چون هدف‌اصلی نادراین‌بود که‌درنبرد با «توپال عثمان‌پاشا» دست وپنجه‌نرم‌کندواو رابزانودرآوردتاحیثیت‌ازدست‌رفتهٔ‌خود رادوباره‌تحصیل کندودر صورت درهم‌شکستن‌قوای اوتصرف بغدادواخراج احمدپاشا سهل بوده‌وبنابراین ازبغداد تاتبریز درقلمرو وفرمان وی‌درخواهد آمد .

«توپال عثمان‌پاشا» مانند پیش نیرومند بود وبا درخواستهای مکرر از قسطنطنیه‌نیروی کمکی‌برای ترمیم‌قوای‌ازدست رفته‌وتلفات وی‌اعزام نشده بودوبالعکس‌نیروی‌نادر چه‌ازلحاظ‌عده‌وچه‌ازحیث‌سازوبرك برقوای‌سابقش برتری داشت ، گذشته‌ازاینها فرمانده‌و سردارایران‌عزم‌جزم کرده بود که اینبار شاهد پیروزی وفتح وظفررا درآغوش بگیرد .

پس‌ازچند روزنادر بدشت لیلان‌واقع در٦٠ کیلومتری کرکوك‌رسید و بیدرنك بین‌قوای‌او ونیروی «توپال‌عثمان پاشا» که‌هشتادهزارسپاهی‌بودند تصادم‌ودر «علمداران وسورتاش» زدوخورد درگرفت وهردو طرف مدعی بودندکه‌پیروزی نصیبشان میشودولی دراول‌وظاهراً دراین‌جنك عثمانیان پیش‌بردند.بااینهمه‌توپال‌عثمان‌پاشاسپاهیان‌خودراهمچنان‌درپشت‌استحکامات نگاهداشت‌وبنابراین نادربطرف شمال‌خاوری پیشرفت‌نموده‌وده «سورداش» (سورتاش) رابتصرف‌درآورده‌بدین‌امیدکه‌توپال‌عثمان‌پاشاازکرکوك‌خارج

شده و باستخلاص سورداش خواهد پرداخت . در این میان عده‌ای از قوای عثمانی بدام نادر افتادند زیرا هنگامی که وی در محلی بنام «قره‌تپه» بود جلوداران باو خبر دادند که «ممیش پاشا» با دوازده هزار تن سرباز داخل «گردنهٔ آق دربند» شده است، زیرا از راه بسیار دشواری با قوای خود ببالای تپه که مسلط بر گردنه بود رفت و پس از آنکه عده‌ای را مأمور قطع راه عقب‌نشینی دشمن نمود فرمان حمله را صادر کرد و بمحض اینکه جنك بین ایرانیان و نیروی «ممیش پاشا» آغاز گردید عمده قوای عثمانی نیز بفرماندهی «توپال عثمان پاشا» خود را بقوای ممیش پاشا رسانیده و داخل صحنهٔ کارزار گردید . آنگاه ایرانیان که برای محو خاطرهٔ شکست پیشین خود ناشکیبا بودند بحملهٔ متهورانه پرداخته و داخل مرکز خطوط دشمن شدند . توپال عثمان پاشا ناگزیر اندکی عقب‌نشست و در حالیکه براسب سوار بود سعی کرد قوای خود را برای حملهٔ مجدد تمرکز دهد لکن در این اثنا ابدالیان از جناح بحمله پرداخته و دشمن را باردیگر مجبور بعقب‌نشینی نمودند و هنگامیکه توپال عثمان پاشا سردار شجاع عثمانی آماج تیر قرار گرفته و بوسیلهٔ «اللهیار گرایلی» بهلاکت رسید شکست فاحش عثمانیان مسلم گردید . آنگاه سر این سردار نگونبخت از تن قطع گردیده و بسر نیزه زده شد و بعنوان نشانهٔ پیروزی برای نادر فرستادند . در این هنگام تمام قوای متلاشی شدهٔ عثمانی با وضع اسف‌انگیزی عقب‌نشینی کردند و تیراندازان برگزیدهٔ ایرانی تلفات زیادی بدشمن وارد ساختند و جنك سورتاش در جمادی‌الاول سال ۱۱۴۶ هجری قمری با پیروزی کامل ایرانیان بپایان رسید . تلفات عثمانیان از حیث کشته و اسیر به بیست هزار تن بالغ گردید .

نادر از بریدن سر «توپال عثمان پاشا» بسیار برآشفت و آنرا باتن آنسردار بزرك عثمانی باتجلیل و احترام کامل در تابوتی قرارداده و تحت مراقبت یك قاضی و دو درس لشکر عثمانی بنام «عبدالکریم افندی» که در جنك اسیر شده بود به بغداد فرستاد و در «گورستان ابوحنیفه» بخاك سپرده شد .

## ۱۹ـ تصرف شهرهای حله و نجف و کربلا و تسخیر تبریز و حملهٔ ببغداد

پس از پایان نبرد نادر با قوای عثمانی بسردارخود «باباخان چاپشلو بیگربیگی لرستان» که در آن موقع نزدیك سامره اردو زده بود دستور داد که از رود دجله عبور نموده و شهرهای حله و نجف و کربلا را اشغال نماید و از رسیدن نیرو و خواروبار از بغداد برای سپاهیان پراکندهٔ عثمانی جلوگیری کند، چون بدین طریق امید «احمدپاشا» برای استخلاص از چنك نیروی ایران مبدل بیأس شد نادر عده‌ای از سپاهیان خویش را مأمور محاصرهٔ «بغداد» نمود و خود برای تصرف تبریز بطرف شمال جلو راند لکن چون ببانه رسید اطلاع یافت «تیمورپاشاملی» پس از خبر یافتن از شکست عثمانیان در «آق‌دربند» تبریز را تخلیه کرده و به «وان» فرار نموده در نتیجه قوای ایران شهر را اشغال نمودند ارتش ایران از راه «رواندوز واشنویه به ساوجبلاغ» رسید و نیروهای کوچك عثمانی را پراکنده نمودند. نادر باسی هزار سپاهی بسوی بغداد شتافت.

## ۲۰ـ جنك و تصرف سامرا و سایر نواحی بغداد و مذاکرات صلح

نادر چون لشکرکشی بآذربایجان را ضروری ندانست باردیگر بطرف جنوب آمد تا بسایر قوای ایرانی که بغداد را محاصره کرده بودند ملحق شود و اطمینان داشت که بغداد بزودی سقوط خواهد کرد و در راه شهرهای «سلیمانیه، کرکوك، موصل و کردستان عثمانی» بچنك ایرانیان افتاد و در هشتم جمادی‌الثانی سال ۱۱۴۶ هجری قمری (۴ دسامبر) ببغداد رسید و استحکامات شرقی شهر بتصرف درآمد ولی در این میان نیروهای عثمانی دژهای ماکو و اشنویه را بتصرف درآوردند لذا در پانزدهم جمادی‌الثانی نادر از محاصرهٔ بغداد دست برداشته و بشمال رفت و شهرهای «اربیل و موصل» را مجدداً بتصرف درآورد. لکن در بین

راه‌را جع بشورش محمدخان بلوچ که‌از افسران شاه‌طهماسب بود و هنگام پادشاهی او فرمانداری کهکیلویه راداشت و پس‌از شکست نادراز عثمانی سربشورش برداشت‌وسپاهی بشماره‌سی‌هزارتن گردآورده بوداخبارهیجان‌انگیزی‌شنید. بااینهمه‌اوضاع «خوزستان‌وفارس»راآن قدروخیم ندانست که‌از لشکرکشی بعثمانی‌صرف نظرنمایدو بنابراین به «طهماسب خان‌جلایر» که‌آن موقع‌در اصفهان‌بودهمچنین «اسمعیلخان‌خزیمه»حاکم‌جدید کهکیلویه‌وسایرحکام‌آن حدوددستور داد که‌در جلوگیری‌ازشورش‌بایکدیگرهمکاری نمایند.

نادرنخست‌از «خرماتو»به «سامره»وبعد بمقدمهٔ استحکامات ایرانیان در پیرامون«بغداد» رسیدو چندروزبعد «احمدپاشا» پیکی‌بطور مخفی نزدنادر فرستادوازاو پس‌ازارائهٔ‌اسنادمربوط بداشتن‌اختیارات تامه‌برای‌انعقاد پیمان صلح‌پیشنهادکرد که‌کلیهٔ‌اراضی‌ایران درمقابل‌متارکهٔ‌جنك‌با ایرانیان‌مسترد گرددو سرانجام‌باتقدیم هدایای‌شایسته وتسلیم‌اسیران‌ایرانی بوسیلهٔ «عبداله افندی» قاضی‌بغداددرزمستان۱۱٤٦ پیمانی بین‌دو طرف‌امضاء گردید.

## ۲۱ـ شورش محمدخان بلوچ و شکست او در دوگنبدان

نادرپس‌از زیارت‌مشاهدمتبرکهٔ «کاظمین‌وکربلاو نجف» وتشکیل‌مجلس مذهبی‌درآنجا توپخانهٔ خودراازراه «خرم‌آباد» باصفهان فرستادوسپس راه «حویزه به شوشتر» راکه‌تماماًازبیابان میگذرددر ۱۵رجب ۱۱٤٦باسی‌هزار سپاهی‌پیموده وابوالفتح‌خان‌فرماندارشوشتروعدهٔ کثیری‌ازاهالی‌این‌شهررا بگناه‌کمك‌به «محمدخان‌بلوچ» دستگیرو بهلاکت‌رسانید، بطرف رامهرمز پیشرفت‌وبنهٔ‌خود رادرآنجاگذاشت‌وبسمت‌بهبهان‌روی‌آورد وچون‌خبریافت که‌طهماسبخان جلایرحکمران‌اصفهان‌و بیگلربیگی کهکیلویه بقوای‌دولتی ملحق‌گردیده‌وبسوی‌محمدخان‌بلوچ لشکرکشیده‌اند خودرادردوگنبدان به آنان‌رسانیده وازآنجا باتفاق بطرف‌گردنه‌ای که‌فرمانده شورشیها باپانزده هزارتن‌ازقوای خوددرآن موقع گرفته‌بود جلو راندند.

هنگامیکه جلوداران قوای ایران نمایان شدند ، محمدخان بلوچ دردربند ، به تصور اینکه بانیروی معدودی سروکار داردبدون اطلاع از آمدن نادر بحمله پرداخت لکن وقتی که عمده قوای ایران را بچشم دیدو صدای رعدآسای ، نادر ، را که بسپاهیان خودفرمان میداد شنیدازشدت ترس لرزیدو موی براندامش راست شد .

بالاخره محمدخان بلوچ شکست فاحشی خوردو بادادن سه هزار تلفات فرار اختیار کردو با اینکه ، طهماسب خان جلایر ، درتعقیب او بود محمدخان بشیراز آمدوزنان خود راهمراه برداشته به ، جهرم ، فرارنموده ودر ، لار ، ازدخولش بشهر جلوگیری نمودندناگزیر بگرمسیر گریخت ، هنگامیکه نادردریافت که شکاراز چنگش رهاشده سخت برآشفت وپیامهائی بکمپانیهای کشتیرانی انگلیسی وهلندی در ، گمبرون ، فرستادمبنی براینکه بیدرنك چند کشتی برای گشت بکرانه ارسال دارند واز فرار محمدخان بلوچ و ، شیخ احمد مدنی ، جلوگیری نمایند ، چون نمایندگان انگلیسی وهلندی پاسخ دادند که بنادر آنقدر زیاداست که کشتی باندازهٔ کافی برای مراقبت همهٔ آنها نیست بااین همه قول دادند درهرجا که نادر دستور دهد کشتی بفرستند . نادر عید نوروز را که چهاردهم شوال ۱۱٤٦ بود در ، شیراز ، ماندوجشنی ترتیب داد و کلیهٔ سران سپاه راخلعت ولباس بخشیدچون از ، احمدپاشا ، والی بغدادبرای تنظیم قرارداد صلح که دوماه مهلت خواسته بود خبری نرسیدو استنباط میشد که شاید انقلاب فارس وطغیان محمدخان بلوچ سبب تأخیردرامضاء صلحنامه باشدلذا نادر حکومت خوزستان وبنادر وفارس وکرمان رابطهماسبخان جلایر ودستگیری محمدخان بلوچ وشیخ احمدمدنی رانیزبوی محول نمودو ، میرزاتقی خان شیرازی ، را به نیابت حکومت آن ولایت منصوب کرد ودرچهاردهم ذیقعده ۱۱٤٦ باصفهان عزیمت نمودودربین راه در ، یزدخواست ، خبرتولدشاهرخ میرزابوی رسید که موجب خوشحالی اوشد . هنگام توقف نادردر اصفهان ، عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم ، که حامل نعش توپال عثمان پاشابود ازجانب صدراعظم عثمانی برسم

سفارت نزد وی آمد و پیغام قیصر روم را که مشعر بر این بود که «عبدالله پاشا کوپر اوغلی» مأمور صلح و یا جنگ میباشد رسانید ولی نادر استنباط کرد که غرض دولت عثمانی دفع الوقت است. بنابراین یکنفر را همراه افندی از راه بغداد نزد «عبدالله پاشا» فرستاد و پیغام داد که : (مقصود ما این است که دولت عثمانی ولایات آن طرف «رودارس» را بتصرف ایران بدهد و الا من در همین نزدیکی در آنجا بملاقات اولیاء عثمانی خواهم رفت .)

## ۲۲ـ دستگیری محمدخان بلوچ طاغی

در این هنگام طهماسب خان جلایر محمدخان بلوچ را تادژ شیخ احمد مدنی در نزدیکی (شرق) تعقیب کرد و شروع بمحاصرهٔ این دژ نمود و در اواخر تابستان این دژ را تصرف کرد و شیخ احمد را دستگیر نمود، لکن محمدخان بجزیرهٔ کیش (قیس) فرار کرد .

نادر بطهماسب قلیخان جلایر دستور تعقیب و دستگیری محمدخان بلوچ را داد لذا طهماسب خان جلایر چند کشتی از انگلیسها و هلندیها و عربها برای محاصرهٔ جزیرهٔ «قیس» بعاریت گرفته و بدینطریق محاصرهٔ جزیره انجام گردیده و «محمدخان بلوچ» ناچار بتسلیم و زنجیر شده باصفهان اعزام و در ورود بدانشهر بدستور نادر نابینا گردید زیرا قبلا که از او خیانتی سرزده بود نادر او را بخشود و در عمارت عالی قاپو باو گفته بود که اگر دفعهٔ دیگر از تو گناهی سرزد چشمهایت را بیرون میآورم، لذا دستور داد در همان محلی که این شرط باو ابلاغ شده بود ـ دستور اجرا شود . سه روز بعد زندگی را بدرود گفت و بقول «حزین» محمدخان در زندان باخنجر خود را کشت .

## ۲۳ـ مطیع نمودن اعراب سرکش جنوب و خلیج فارس

طهماسب خان شیخ احمد مدنی وعده‌ای از سران دیگر طاغی بنادر را اعدام نموده و عدهٔ کثیری از اعراب را بخراسان و استرابادمنتقل ساخت و سپس دژهای آنان را باخاك یکسان کرد و «شیخ جبار» را بجمع آوری ده هزار تومان غرامت از شیوخ عرب که باشورشیان همکاری نموده بودند مأمور ساخت و بدینطریق قدرت اعراب کاملا درهم شکست .

درحالیکه طهماسبخان‌جلایر بتکمیل انقیادوتابعیت طوایف‌ساکن کرانهٔ خلیج‌فارس‌اشتغال‌داشت ، نادردوماه‌ونیم درشهراصفهان‌بود و ،میرزامحمد تقیخان‌شیرازی، رابنیابت‌استانداری فارس‌منصوب‌ساخت . خانوادهٔ میرزا محمدتقی‌خان مستوفی شیرازپسر حاج‌محمدخان‌نسل‌اندرنسل سمت میرابی شیراز وقمشه‌را عهده‌دار بودندوبا آنکه وی فرماندهی بزرك ویا مدیری فوق‌العاده نبودبراثر قدر ومنزلتی که‌در نزد نادرپیدا کرده‌بود پیشرفت شایان نمود .

## ۲٤ـ جنك و تصرف شیروان و شماخی

چون‌نادر بعدهااطمینان حاصل کردکه‌عثمانی عزم‌تصویب پیمان صلح و استردادارا‌ضی ایران‌را ندارد روزدوازدهم محرم۱۱٤۷باتفاق ،شاهزاده‌س. د. گولیتسین، نمایندهٔ روس که‌باصفهان آمده‌بودواز گفته های اودانست‌که امپراطورروس درقفقازهیچگونه کمکی‌باعثمانی‌نخواهدنمود بلکه‌بانفوذاو درقفقازمخالف‌است . لشکرکشی‌بطرف مرزعثمانی راآغاز کرد واز طریق گلپایگان‌بطرف ،همدان وسنندج وشاهین‌دژ ومراغه‌به تبریز ،رهسپار شد . سپس‌به،اردبیل، رفت‌واز ،دشت‌مغان ورودارس، گذشت ودراین هنگام‌که ،عاشورخان پاپالو، حاکم ،ارومیه، بودسه هزار خانوار افشار ارومیه را کوچانیده وبدستور نادر بخراسان انتقال داد .

پس‌از ورود بهمدان‌قصد کردکه‌ازراه کرمانشاه بطرف بغدادلشکرکشد لکن‌ناگهان تغییرعقیده‌داد وراه«سنندج ومراغه»را پیش گرفت وعلت‌اساسی این‌تغییرعقیده ظاهراً آن‌بود که‌هنگام حرکت‌ازهمدان گزارشی ازیکی از نمایندگان‌ایران درروسیه‌دریافت‌داشت‌مبنی‌براینکه‌دربارروسیه به«واکتانك پاشای گرجستان، وپسرش «بك، دستورداده‌است‌بطرف ،دربند،روانه‌شوند و ،شماخی وکارتلی، رابتصرف روسیه درآورد .

درمراغه پیکی‌از طرف‌دولت عثمانی‌نزدنادر پذیرفته‌شد ، لکن‌حامل پیام

مهمی نبود . نادر آنگاه عموی خود ، بکتاش خان ، را با قوایش به تبریز گسیل داشت و بعده‌ای از سران طوایف دستور داد که متمرکز و منتظر باشند تا معلوم شود ایران با عثمانی جنگ خواهد کرد یا بالعکس .

نادر ، هنگام ورود به اردبیل پیامی از عبدالله پاشا دریافت داشت که ضمن آن دولت عثمانی تقاضا کرده بود نادر درخواست استرداد اراضی ایران را برای مدت دو سال بتعویق اندازد و پس از این مدت برای عقد عهدنامهٔ استرداد ایالات ایران نماینده‌ای بدربار عثمانی گسیل دارد . بدینطریق نادر اطمینان یافت که عثمانیان قصد ندارند بر طبق سازشی که قبلا بین وی و احمدپاشا حاصل شده بود صلح و آرامش بین ایران و عثمانی برقرار گردد .

نادر تصمیم گرفت نخستین ضربت را مستقیماً بر عثمانیان وارد نسازد بلکه قبلا کاردست نشاندهٔ آنان یعنی ، خان شیروان ، را بسازد و از این تصمیم چهار مقصود داشت : نخست آنکه شماخی را قبل از آنکه واکتانک درصدد اشغال آن برای روسیه برآید بتصرف درآورد . دوم وادار کردن روسها بامضای عهدنامه قطعی صلح با ایران که کولیتسین قبلا راجع بآن مذاکرهٔ کافی کرده بود سوم از میان بردن خان شیروان که دشمن ایران بود . چهارم استرداد قسمتی از اراضی ازدست رفتهٔ ایران برحسب دستوری که قبلا احمدپاشا مبنی بر تحویل شماخی ، بایران داده بود ، خان شیروان ، از اجرای این دستور خودداری کرده بود و وقتی که حاکم آستارا بنابتقاضای نادر بخان شیروان دائر باجرای دستور احمدپاشا تأکید کرده بود او در پاسخ چنین نگاشت :

(ماشیروان را باشمشیر شیران لزگی بتصرف درآورده‌ایم ، احمد بغدادی ، (احمدپاشا) یا کسی دیگر را چه حق است که در کارهای ما دخالت نماید .)

هنگامیکه نادر در ۲۹ ربیع الاول سال ۱۱۴۷ بکنار رود کر حوالی شیروان رسید خان شیروان سخت متوحش گردید و بکوههای داغستان فرار کرد ، بنابراین نادر شهر شماخی را تقریباً بدون مواجهه با هیچگونه مقاومتی اشغال

کرد وحاکمی بنام ,محمدقلیخان سعدلو, برای آن تعیین نمود وخراج سنگینی از مردم آنجا گرفت .

## ۳۵ـ تصرف قموق و شکست سرخای

در اواخر تابستان نادر بانیمی ازقوای خود که بالغ بردوازده هزار تن میگردید ,شماخی, راترك گفته ودرقلب ,قموق, نفوذیافت وبرای انهدام قموق نبرد راآغاز کردوچندروزبعد ,طهماسبقلی خان جلایر, بادوازده هزارتن بقیهٔ ارتش نادربرای سرکوب کردن ,سرخای, بطرف ,کبالا, که قرارگاه شورشیان بودلشکرکشید ودر ,دیوه باتن, واقع درسرراه شماخی در ,قبله, بسرخای برخوردوسرخای مجموعاً بیست هزارتن سپاهی داشت که هشت هزارتن از آنان قوای ,تاتارو گنجه, بودند که زیرفرمان ,مصطفی پاشاوتوپوزپاشاو فتحگرای, قرارداشتند وطهماسبخان باوجود قلت عدهٔ خودقوای کثیر سرخای راسخت منکوب ساخت وسرخای ناگزیربطرف قموق وعثمانیان وتاتارها بطرف گنجه فرارکردند وطهماسب قلیخان درعین حال با انهدام دژ ,چاخمز, پیروزی خویش را بیش ازپیش تکمیل کرد . سپس نادرنصرالله میرزارادرقلعهٔ شماخی گذارددوطهماسب قلیخان بدستور نادر عزیمت بهرات نمود .

## ۳٦ـ شکست مجدد سرخای و تصرف گنجینه های او

دراین اثنا نادربزحمت درناحیهٔ غازی قموق جلومیرفت و سرخای پس از تسلیم شدن باردیگر بفکرپایداری افتاد . لکن درنزدیکی ,غازی قموق, شکست خوردو فرارابرقرارترجیح دادوبدینطریق نادر ,قموق, رامنهدم ساخت و ثروت بیکران و گنجینه های سرخای رابتصرف درآورد و ,خاص فولادخان, پسر ,عادل گرای خان, که ازاعاظم رجال ,داغستان, بود سرتسلیم در مقابل نادرفرود آوردودر مقابل بدریافت عنوان ,شمخال, باردیگر مفتخر گشت .

## ۲۷ـ جنك با لزگیان و شکست آنان

نادر بمناسبت فرارسیدن زمستان و انسداد کوهها و راهها بر اثر برف زیاد از تعقیب «سرخای» منصرف شده و پس از یك هفته اقامت در قموق بسوی «آختی» لشکر کشید و عده‌ای از لزگی‌های جاروتله را که علم طغیان برافراشته بودند شکست داد.

## ۲۸ـ محاصرهٔ دژ گنجه

آنگاه از راه «چاخمز» که بسیار دشوار بود بطرف «قبله» روی آورد و در آنجا اطلاع یافت که قوای اوبعثمانیان شکست سختی وارد ساخته است. پس از یکهفته اقامت در «قبله» نادر بطرف «گنجه» عزیمت نمود و روز ششم جمادی‌الثانی ۱۱۴۷ در نزدیکی گنجه مستقر شده و برای محاصرهٔ قلعهٔ نیرومند آن دست باقدامات شگرفی زد. چون «علی‌پاشا» خود شهر «گنجه» را تخلیه نموده و بدژ گریخته بود، نادر نخست توپ بزرگی را بر گنبدیکی از مساجد آن کار گذاشت لکن آتشبارهای عثمانی بزودی آنرا خاموش ساختند سپس نادر دستور داد از چوب های قوی منجنیقهای نیرومندی بسازند و با آنها شبهنگام دیوارهای دژ را منهدم سازند. لکن ارتفاع این دستگاههای مخرب برای توپهای دشمن آماج خوبی بود و بسرعت طعمهٔ حریق میگردید و چون از این راه نیز نتیجه حاصل نشد قوای ایران بخمپاره‌های عظیم توسل جستند و مدت چندین روز انفجار خمپاره ها ادامه داشت و اگرچه بر اثر آن قسمتی از دیوارهای دژ منهدم گردید و یك روز هفتصد تن از عثمانیان بخاك هلاکت افتادند با اینهمه از آنهم نتیجهٔ قطعی گرفته نشد.

در اثنای محاصره نادر سه بار از مرك رهائی یافت و یکبار گلولهٔ توپ دشمن سرسربازی را که در یك قدمی وی ایستاده بود متلاشی کرد و مغز و خون آن را بسر و صورت نادر پاشید که در همانجا مجبور بتجدید لباس شد.

ضعف توپخانهٔ ایرانیان و دشواری لشکر کشی زمستان کار محاصرهٔ دژ

گنجه،را بسی‌دشوارساخت و گذشته‌ازاین عثمانیان‌با سرسختی‌هرچه تمامتر ازخود دفاع کردند . «کلیتزین» که‌ازآغاز دشواری محاصرهٔ گنجه راپیش بینی کرده بودچون‌احساس کرد که‌بطول انجامیدن‌محاصره بزیان‌روسها و ایرانیان‌خواهدبود پیشنهادکمك‌بنادر کردونادراین پیشنهاد رابا خرسندی پذیرفت‌ودر نتیجهٔ آن «لواشف» یك‌افسرمهندس ومقدارزیادی‌توپ سنگین باردوگاه ایرانیان‌فرستاد . اماباوجودکمك‌روسها نادراحساس کرد که‌تصرف دژباحمله غیرمیسراست بهمین‌جهت‌باقسمتی ازقوای‌خود بمحاصره ادامه‌داد وبقیه‌را بسرکردگی یکی‌ازترکان خراسانی بنام «صفی‌خان‌بغایری» مأمور تسخیر تفلیس ودژهای «مراوان و اناوران» نمود .

## ۲۹ـ جنك بزرك با عثمانی و فتح ایرانیان و تسلیم ترکان جاروتله و تصرف گنجه و قارص و تفلیس

چون «عبدالله‌پاشا» فرمانده‌قوای‌عثمانی که‌درآنهنگام درقارص بودبرای ترك‌گنجه اقدامی نکرد . چندروز پس‌ازایام‌عیدنوروز نادرجمعی‌از قوای خودرابقارص فرستادتامگر «عبدالله‌پاشا کوپرلو اوغلی» راوادار بجنك‌نماید وعده‌ای‌از سپاهیان‌خویش‌را نیز مأمورمراقبت‌لزگیهای «جاروتله» نمود . آنگاه‌نادر محاصرهٔ «گنجه» رابسپاهیان خودسپرده وبطرف «قارص» روانه گردید . نادرپس‌ازآنکه درعرض راه‌سعی کردراه رابر «تیمورپاشا کارتلی» حاکم «وان» که‌بکمك محصورین «تفلیس» باشش‌هزارنفر میرفت‌مسدودکند ولی‌موفق نشدوکوشیدخویشتن‌را ازیك‌راه کوهستانی بسیار دشواری‌به دژ «قازانچائی» برساندوامیدواربود که‌بخطرافتادن‌این‌دژ «عبدالله‌پاشا» راداخل کارزارنماید امابرف سنگین‌و کوههای عظیم‌مانع انجام‌این‌نقشه گردیدودر نتیجه‌نادراین‌راه‌را ترك گفته‌واز طریق «قازانچای ولوری» بطرف «قارص» پیش‌راند ودراواخر بهاربادوازده‌هزار نفر در۶ کیلومتری قارص‌اردو زدو چون‌عبدالله‌پاشا بایك‌صدوبیست‌هزارسرباز عثمانی‌ازدخول‌درعرصهٔ کارزار

احتراز میجست واز داخل دیوارهای «تفلیس» پایبرون ننهاد وبعلاوه خوارو بارهم درآن حدود کمیاب بودنادربطرف «ایروان» لشکر کشید وآنرا بیدرنك تحت محاصره درآورد وبالاخره متصرف شد وسه روز درآنجا ماندوعده‌ای از قوای خود رانیز مأمور تصرف «بایزید» نمودوآنجا و«ایروان» رامسخرو «حسین پاشا» والی ایروان و«عثمان آقا» حاکم بایزید رادستگیر نمود.

نادرپس ازآنکه عده‌ای ازقوای خودرا مأموراداممهٔ محاصرهٔ «ایروان» نمودباقسمت اعظم ازسپاهیان خویش بسوی «اخی کندی» پیشرفت وآمادهٔ منکوب کردن «عبدالله پاشا» گردیدودرعین حال «گنجه وتفلیس» رامتصرف شده بود، دراین اثنا بوی مژده رسید که «عبدالله پاشا» باعمده قوای خودازرود «آرپه چای» عبور نموده بطرف او جلو میراند.

قوای عثمانی بسی هزار پیاده وپنجاه هزار سواره تخمین زده میشدلکن قوای ایران ازهیجده هزارتن تجاوز نمیکرد وچنین بنظر میرسد که این تخمین تنها شامل جلوداران نادربوده وگرنه عمده قوای وی بچهل هزارتن بالغ میشد، بطورکلی مجموع سپاهیان اوبپنجاه وهشت هزارتن بالغ میگردید.

نادر بنهٔ خود رادرعقب گذاشته وباالتهاب فراوان بملاقات عثمانیان شتافت ودراوائل محرم ۱۱۴۸ به قصبهٔ «اخی کندی» واقع در «ایروان» در نزدیکی «زنگی چای» اردوزدوارتش «عبدالله پاشا» در ۱۲ کیلومتری آنجا استقرار یافت وبامدادروزدیگرعثمانیان که بتفوق قوای خودمغروربودندحمله راآغاز کردند ونادرکه با دلی قوی وعزم ثابت قبلاعدهٔ کثیری از قوای خودرا برفرازتپه‌ای بکمین گماشته بود فرمان حرکت دادوناگهان قوای ایران همچون سیل خروشان بطرف عثمانیان فرودآمدندوقلت عده راباشدت تهورجبران نموده بقلع وقمع دشمن پرداختندوخودنادر باعده‌ای ازسپاهیان خودبطرف تپهٔ کوچکی که «عبدالله پاشا» توپخانهٔ خودرابرآن قرارداده بود حمله بردودرهمین اثنادستهٔ دیگری ازارتش ایران بجناح چپ توپخانهٔ عثمانی حمله را آغاز نمود.

در این هنگام شدت جنك بمنتهادرجه رسید وتوپخانهٔ سنگین وزنبورکهای

ایران‌باران آتش و گلوله را بر قوای دشمن باریدند و بنا بفرمان نادرسوار نظام ایران و قوائیکه بکمین پرداخته بودند حمله را از همه طرف بقوای عثمانی شروع نمودند و عقب نشینی آنان را بشکست فاحشی تبدیل ساختند و خود «سرعسکر عبدالله پاشا» بدست «رستم قراچورلو و مصطفی پاشا» دامادسلطان عثمانی به وسیلهٔ «جلیل بیك میش مست خراسانی» و بسیاری از افسران برگزیدهٔ عثمانی و پنجاه هزار نفر سرباز عثمانی در این نبرد بهلاکت رسیدند و جمع کثیر دیگری نیز دستگیر شدند و بقیهٔ قوای منکوب نیز گریختند و تا چهار هزار تن از عثمانیان که کوشیدند خود را برود «اشترك» برسانند ارامنه راه را بر آنها بستند و همه را بدام افکندند و نادر از این پیروزی بزرك بسیار خرسند گردید و بشاهزاده «کولیترین» اعتراف کرد که هرگز فرشتهٔ اقبال بدینسان بوی لبخند نزده بود.

این فتح در روز یکشنبه ۲۶ محرم سال ۱۱۴۸ هجری قمری اتفاق افتاد و «تیمور پاشا» در آغاز جنك با اکراد «وان» و فوجی از جانب «اوچ کلیسا» و فوجی از راه کرپی فرار نمودند و ارامنهٔ آنمحال در «درهٔ حوالی اشترك» جلو راه آنانرا گرفته و جمعی از آنان را بدره‌های کوه پرتاب و تلف نمودند، نادر پس از دو روز توقف در آنجا آنمکان را «مرادتپه» نامید. پس از پایان نبرد نادر جنازهٔ «عبدالله پاشا کپراوغلو» را مانند جسد «توپال عثمان پاشا» بارعایت احترامات کامل بوسیلهٔ «محمدآقا ذخیره‌چی» بقارص و نعش «مصطفی پاشا» دامادرا بقلعهٔ «ایروان» فرستاد و چند تن از اسیران عثمانی را نیز برای نقل این سرگذشت و جریان این پیروزی بزرك به «گنجه و ایروان و تفلیس» روانه کرد. «باباخان چاپشلو» بیگلربیگی لرستان را باشش هزار نفر بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان روانه کرد و در این موقع «رضاقلی میرزا» باحرم نادر از مشهد بحضور پدر نائل شد.

هنگامیکه خبر شکست بزرك قوای عثمانی بقسطنطنیه رسید وحشت و آشفتگی بی‌پایان ایجاد نمود و صدراعظم که «علی پاشا حکیم اوغلی» نام داشت از مقام خود منفصل گردید و جای خود را به «اسمعیل پاشا» حاکم بغداد سپرد و از طرف دیگر چون اسیران عثمانی خبر پیروزی بزرك نادر را برای «علی پاشا» حاکم گنجه

آوردند سخت‌نگران‌شدو برای آنکه‌ازعقوبت‌شدیدرهائی‌یابد درخواست‌امان ومتارکهٔ‌جنك نمودودراوائل‌تابستان۱۱٤۸دژ، گنجه، راکه‌مدت‌هشت‌ماه‌ونیم باسرسختی هرچه‌تمامتر ازآن‌دفاع‌نمود تسلیم‌کرد وعلی پاشاو ،فتحگرای سلطان، موردعطوفت نادرقرارگرفته‌و ،علی‌پاشا، اجازه‌یافت بقارص‌عزیمت نمایدو ،فتحگرای،هم روانهٔ ،تفلیس،شد و،ایشك، ، (اسحق) ،،پاشا، حاکم تفلیس‌نیزاز،علی‌پاشا، پیروی‌نموده‌ویك‌ماه‌بعدتسلیم‌شد،درنتیجه‌تنها ،ایروان، باقی‌ماندکه‌در حدوددوماه‌دیگربفرماندهی ،حسین‌پاشا، پایداری کرد .

## ۳۰ـ محاصرهٔ قـارص

برای‌دومین‌بارنادر دردوم ربیع‌الثانی۱۱٤۸بطرف ،قارص، لشکرکشید ومدت‌یکماه آنرا تحت‌محاصره‌قراردادوراه‌آب‌آنرا قطع‌کردوتمام‌آن‌ناحیه رااز ،آرپه‌چای‌تا ارض‌روم، منهدم‌و ویران‌ساخت‌ودر پانزدهم‌جمادی‌الاول ۱۱٤۸مسخر گردید . بدینگونه سرتاسرخاك قفقازبدست‌نادر افتادو دشمن در همه‌جا شکست‌یافت . دراین‌جنگها بزرگترین نیروی شرقی عثمانی‌و بهترین سربازان و افسرانش نابود گردیدند .

## ۳۱ـ صلح با عثمانی

بطوریکه‌قبلا اشاره شد ،خان‌کریمه، بدستور ،امپراطورعثمانی، درسال ۱۱٤۷بطرف،داغستان، لشکرکشی‌نمود وخان‌ببهانهٔ نداشتن‌پول‌وعدم تمایل سربازان خود بجنك عذرخواست ولی منظور اصلیش این‌بود که‌در کنار ،استانیسلوس‌لسزنیکی، Stanislaus Lescyoniki درجنك مربوط بجانشینی ،پادشاه لهستان،شرکت‌جویدولی‌دراواسط‌بهارسال۱۱٤۸پادشاه عثمانی‌بخان کریمه دستوراکید صادر کرد که‌باهشتاد هزارتن سپاهی‌خودنخست‌بداغستان وسپس‌بشیروان لشکرکشی‌نمایدواین‌بارسرباززدن‌ازاجرای‌امر سلطان‌محال

بودوهنگامیکه «نپلیف» Neplinev سفیر کبیر روسیه درقسطنطنیه ومعاونش «شنیاکوف» ازاین‌دستورها آگاه شدندنخست بعلی‌پاشا صدراعظم اعتراض نمودند ، لکن‌وی‌در پاسخ‌اظهارداشت که بسیاری‌ازرجال‌وعلمای داغستان‌از سلطان‌درمقابل نادرکه «سرخای» رامنکوب‌نموده وحاکم جدیدی رابرای داغستان‌برگزیده است‌استمداد نموده‌اند وسلطان‌نیز این‌درخواست رامورد توجه‌قرارداده‌است زیراخویشتن‌رانظر بمقتضیات‌موظف‌میداندکه‌داغستان را تحت‌حمایت‌خویش درآورد وباهالی آنجاکمك نمایدواز طرفی نمایندگان انگلیس واطریش‌و هلنددر قسطنطنیه هم خطرجنك باروسیه رابصدراعظم گوشزدنموده‌وتأییدکردنداین‌لشکرکشی‌مانندلشکرکشی‌فتحگرای‌دردوسال پیش‌باشکست‌سخت مواجه‌خواهدشد ، لکن «علی‌پاشا» بیش‌ازپیش دراجرای اوامرسلطان‌اصرارورزیدوچنین استدلال‌نمودکه‌بدون‌تصرف‌داغستان بدست «خان‌کریمه» جنك‌باایران‌پایان‌نخواهدیافت‌لکن‌بخان‌دستوراکیدداده‌خواهد شد که داخل خاك روسیه نشود .

بالاخره‌در اواسط‌تابستان۱۱۴۸ «کپلای‌گرای‌خان‌کریمه» باپنجاه وسه هزاروسیصدتن‌ازقوای‌خود پیشرفت‌راآغازکردو دراوائل پائیز بداغستان رسیدوضمن این‌پیشرفت تصادم‌مسلحانه‌بین‌او وروسها روی‌نداد لکن‌دربار روسیه بدون‌اعلان جنك‌بعثمانی «ژنرال لئونتف، Léontof» رابابیست هزار تن‌قوای مجهزوعده‌ای از «قزاقها» مأمورکردکه «کریمه» رازیر وروکنند تابدینطریق‌هم‌ازفشار قوای‌عثمانی‌برسپاهیان‌نادر بکاهدوهم‌تاتارهای کریمه راکه پیوسته‌بخاك روسیه‌دستبردمیزدند گوشمالی بسزا دهد .

درنتیجهٔ همین‌اقدام روسیه وخطر حملهٔ‌نادر به‌آناطولی، عثمانی دولت عثمانی‌راسخت‌نگران نموده‌وبایران‌پیشنهاد صلح کردند . بدینطریق نادرنه تنهاایالات وشهرهای ازدست رفتهٔ‌ایران رامسترد‌داشت بلکه‌جنك‌را بخاك عثمانی‌کشانید وتنهاشهری که‌هنوز مختصرمقاومتی میکرد «ایروان» بود .

## ۳۲ـ تصرف تفلیس

درضمن جریان‌مذاکرهٔ صلح‌باعثمانی نادرمشغول محاصرهٔ ،قارص،بودو چون موضوع‌قارص‌و ،ایروان، موکول‌باخذ نتیجهٔ‌صلح شده‌بود ، نادربرای حل‌مسئلهٔ ،گرجستان، لشکرکشی‌بطرف ،تفلیس، راآغازکرد و،تیموروعلی میرزا، داماد او وسایر سران ،کارتیل‌و کاخت،رادعوت بتسلیم نمودو گرجستانیان‌دعوت‌او رااجابت‌کردندودر نزدیکی‌تفلیس باستقبال‌اوشتافتند ونادر ،علی‌میرزا، راکه‌مسلمان‌شده‌بودبحکومت ،کارتیل‌و کاخت، منصوب نمودواورا ،خان، لقب‌نهادلکن ،تیمور، چون‌این‌انتصاب رااهانت بزرگی نسبت‌بخود دانست ازموقع‌مناسبی استفاده‌نموده بخاك روسیه فرار کرد .

نادرهنگام‌ورود بتفلیس‌مورد پذیرائی‌شایانی‌قرارگرفت وخیابانها باقالی مفروش شده‌وشهر تزیین یافته‌بود وی‌با گرجستانیان که‌تسلیم شده بودند خوشرفتاری کامل‌نمود ، لکن‌شش‌هزار خانوار گرجستانیرا که‌در مقابل‌او مقاومت‌کرده‌بودند بخراسان تبعید کرد ، بیست روزدرتفلیس توقف نموده و ،علی‌قلی‌خان شارودلیلو، بیگلربیگی ،شیروان، را باقوای کافی مأمور ،دربند، نمود .

## ۳۳ـ تعقیب خان کریمه و تصرف شکی

نادرپس‌از سه‌هفته توقف‌درتفلیس خبریافت که ،کپلای گرای‌خان کریمه، مشغول پیشرفت بطرف ،دربند، است واگرچه‌میدانست که ،علی‌پاشا، حاکم سابق ،گنجه، برای‌حل اختلاف‌مرزی بملاقات وی‌شتافته‌است وسلطان نیزبه ،کپلای گرای، دستورداد که‌به،کریمه، بازگردد‌بااینحال‌بگوشمال دادن‌خان کریمه اصرارورزید ومنظورش‌بیشتراین بود که‌روسها راتحت‌تأثیرقراردهد بنابراین ازنواحی ،جاروتله، پیشرفت‌آغاز کرده وعدهٔ‌کثیری‌از لزگیها رابه هلاکت رسانید وچندین‌قصبه‌را منهدم‌ساخت . آنگاه‌از طریق ،شکی،بطرف ،شماخی، روی‌آورد تادرآنجا باخان‌کریمه تصادم‌نماید ، لکن‌چون بشماخی رسیددریافت که‌کپلای گرای‌پس‌از آنکه‌ازخبرپیشرفت‌نادر بسوی‌خوداطلاع

یافت واز طرف‌دیگر دستور تسلیم ازسلطان عثمانی دریافته‌بود بطرف کریمه بازگشت نمود .

## ۳٤ـ جنك با اعـراب شط‌العرب و بصره

دراوائل بهارسال۱۱٤۸ ،لطیف‌خان، باناوگانی که‌شامل سی کشتی بزرك و۵۰ کشتی کوچك وچندین‌زورق‌بود بقصدتصرف ،بصره،داخل،شط‌العرب، (اروندرود) گردیدوهشت‌هزارتن ازقوای زمینی‌نادر دستوریافته‌بودند که باوی‌درحملهٔ ببصره‌همکاری‌نمایند ، لکن‌لطیف‌خان‌ابراز ناشکیبائی‌نموده و بدون‌آنکه‌منتظرنیروی کمکی‌زمینی گردد باتفاق‌عده‌ای ازاعراب که برضد عثمانیان یاغی شده بودند حمله را آغاز کرد .

دراین‌هنگام‌دو کشتی انگلیسی‌بنام ،رویال‌جرج‌ودین، درنزدیکی ،بصره، لنگرانداخته‌بودند . چون‌پاشای‌بصره‌ازنزدیك‌شدن‌ناوگان‌ایران‌آگاه گردید از ،مارتن‌فرنج، نمایندهٔ کمپانی‌هلنددرخواست کرد که‌این‌دو کشتی‌راتحت اختیاراو واگذارند . چون مارتن‌فرنج پاسخ‌منفی‌داد ، پاشای‌بصره‌دو کشتی رابزورتصاحب نموده‌ودویست‌سرباز عثمانی‌را مأمورکردکه‌بااین‌دو کشتی‌با لطیف‌خان مصاف دهند وعثمانیان ناوگان ایران رادر یك منطقهٔ تنك‌رود شط‌العرب که‌ایرانیان درکنارآن دوآتشبار قرارداده بودند مشاهده کردند وملوانان کشتیهای انگلیسی‌تاجائی که‌توانسته‌ازمبادرت بحمله‌احترازجستند لکن براثرفشار وتهدید سربازان عثمانی‌مجبور بشلیك شدند وجنك سه‌روز دوام یافت و منتهی بشکست ایرانیان شد .

نادراز خبرشکست‌ایرانیان باندازه‌ای غضبناك گردیدکه لطیف‌خان رااز مقام‌خودمنفصل کردوبمناسبت اینکه منتظرورودهشت هزارتن نیروی‌زمینی نگردیده‌بود سخت توبیخش نمودونمایندهٔ کمپانی انگلیسی ازاین پیش‌آمد بسیارنگران گردیدزیرا بیم‌آن‌داشت که‌روابط بین کمپانی انگلیسی ونادر بیش‌از پیش وخیم گردد ، بهمین‌جهت تصمیم گرفت که کمپانی‌را برچیند

وتلگرافی‌هم‌به «ویتول» نمایندهٔ کمپانی‌در کرمان مخابره کردو باو دستورداد که‌امور کمپانی را تصفیه نماید .

## ۳۵ـ تصـرف بحرین

«لطیف‌خان» که‌باردیگرازطرف نادرشاه‌بفرماندهی نیروی‌دریائی ایران منصوب‌شد ، ابتدا بندر «بوشهر» رامرکز نیروقرارداده‌وپس ازچند هفته‌که خودرابرای حملهٔ ببحرین‌آماده‌نمود باجبار ناخدای‌کشتی «نرتمبرلاند» را وادارساخته‌بود که‌کشتی‌خودرابقیمت‌پنجهزارتومان‌بدولت‌ایران‌بفروشد و معامله انجام‌شدولی چون‌کمپانی‌هند وهلند ازناخدابازخواست کردکه چرا کشتی‌خودرا فروخته‌است ؟ درجواب گفت که‌لطیف‌خان‌موقعی‌پیشنهادخرید کشتی‌رانمودکه نمیتوانست‌تقاضای اورارد کند زیراقسمتی‌ازبارهای خودرا در کرانه پیاده کرده‌وخودنیزدر اختیارلطیف‌خان قرارگرفته‌بود . با اینحال اگرچه کشتی رابراثر فشار فروخته ولی در عوض پول هنگفتی دریافت داشته است .

لطیف‌خان لشکرکشی‌بطرف «بحرین» راآغازنمود واتفاقاً «شیخ‌جبارهوله» (شیخ‌بحرین) که‌بزیارت‌مکه رفته‌بود ، قوای‌اومدتی‌سعی کردندکه‌مقاومت نمایندلکن درمقابل حملات‌شدید نیروی لطیف‌خان ازپای درآمدند ولطیف خان درباز گشت‌ببوشهر کلیدهای‌دژ «بحرین» راکه‌مرکزبزرك صیدمروارید در «خلیج‌فارس» بودبرای «محمدتقی‌خان» والی‌فارس‌بشیراز فرستادواونیز آنهارا برای‌نادر که درآنوقت پس‌ازمراجعت از «دشت‌مغان» در «قزوین» بود ارسال‌داشت . ازآن‌پس بحرین ضمیمهٔ‌ایالت فارس‌گردید واین لشکرکشی موفقیت‌آمیز موجب‌آن‌شدکه نادر نقشهٔ تصرف‌عمان واستقرار تسلط‌نیروی ایران رادر «خلیج فارس» طرح کند .

## ۳۶ـ جنك با لزگیها و تصـرف دربند

قبل‌از تاجگذاری‌دشت مغان هنگامیکه نادرخبریافت خان‌کریمه مشغول

برگشت بکریمه‌است ، عملیات جنگی‌راعلیه لزگیها ازسرگرفت وازشماخی بطرف ،آلتی‌آغاج، ودژ ،کندی، رهسپارگردید ولزگیها راسخت‌گوشمالی داد . سپس‌ازطریق،گلیار،بشمال ،دربند، روان‌شد ومدتی‌درآنجا اردوزد . آنگاه‌بطرف ،مجالس، رفت وبه ،خان‌محمد، پسر ،احمدخان، شکست‌سختی وارد ساخت .

## ۳۷ـ جنك در قفقاز و تصرف کامل داغستان

نادروسپاهیانش از،مجالس، بخاك،خاص‌فولاد، رهسپارشدوعدهٔ کثیری ازعشایرطاغی‌راازدم تیغ گذرانید ،آنگاه‌ازخاص‌فولادبطرف ،قموق،رهسپار شدو طاغیان راشکست‌سختی‌داد وبطرف ،کورش، یکی‌ازدژهای‌متعلق بـه ،اوسمی، جلوراندواحمدخان‌دخترش‌راباعده‌ای‌ازپیروانش‌نزدنادر فرستاده وتقاضای عفونمود . نادرحاضر ببخشیدن وی گردید مشروط برآنکه‌لزگیها هزاراسب‌بوی‌بدهندوخانواده های‌مهم‌خودرابعنوان گروگان‌نزد اوبسپارند پس‌ازآنکه بدینطریق‌اموردداغستان‌رافیصل‌دادخاص‌فولاد وسایرسران‌وفادار داغستانی‌را پاداش‌بخشید وآنان‌را بخانه‌های خود روانه‌ساخت وسپس‌از راه ،شیروان، بطرف،دشت‌مغان، رهسپار گردید ودر آنجا بتشکیل مجلس ملی اقدام نموده که در فصل جداگانه نگارش یافته است .

## ۳۸ـ جنك در بختیـاری و سرکوبی طاغیان

ازسال ۱۱۴۸ ،علی‌مرادخان، نام‌یکی‌ازسران‌طوایف،چهارلنك، که‌شاخه‌ای ازایل بختیاری‌است‌علم‌طغیان‌برافراشت‌وپس‌ازآنکه‌درمنطقهٔ‌اصفهان‌منکوب گردید بکوههای بختیاری‌عقب‌نشینی نمود ودرآنجا توانست درحدودبیست هزارتن سرباز ازطوایف‌لر، ،خرم‌آباد وهفت لنك‌بختیاری، گرد آورد . هدف‌علیمرادخان‌شبیه بمنظورمحمدخان‌بلوچ‌بود، بدینمعنی که‌خودراموافق بادولت قلمداد میکرد واز این‌راه میخواست قسمتی ازخاك ایران‌را تحت فرمانروائی خویش‌درآورد ، چنانکه‌طی‌اعلامیه‌ای خطاب‌بهواخواهان خود

چنین اظهار داشته بود : «پس از آنکه حکومت نادر را واژگون ساختم بخراسان لشکر خواهم کشید و شاه طهماسب را از زندان نجات خواهم داد و او را بار دیگر بسلطنت خواهم رسانید . چون زمام سلطنت در دست ما افتاد عدهٔ بیشماری بمن خواهند گروید ، آنگاه شاه طهماسب بعراق عجم و خراسان اکتفا خواهد کرد و من همدان و فارس و کرمان را تحت تسلط خویش درخواهم آورد .» این نطق تاثیر خوبی کرد و او را در تهیهٔ تدارکات برای مبارزهٔ آینده کمک نمود . نادر «سلطانعلی بیك ایبوردی و نجفقلی بیك خان» حاکم شوشتر و بختیار کهکیلویه را با نیروی کافی مأمور گوشمالی وی نمود که در جنك با آنان شکست خوردند .

چون این اخبار بنادر رسید بسیار برآشفت و بفرمانداران اصفهان و شوشتر و کهکیلویه دستور داد که قوای خود را گردآورند و از جهات مختلف پیشروی آغاز نمایند و از فرار علیمرادخان جلوگیری کنند . خود نیز در دوم ذیحجه ۱۱۴۸ از «دشت مغان» بعزم تسخیر «قندهار» از راه «کوهرود و قزوین» عزیمت نمود و به «ابراهیم خان» دستور داد که با سپاه «آذربایجان» در «قراچمن» بوی ملحق شود و فوجی بسرکردگی «نصرالله میرزا» با سپاه خود در قزوین بحضور نادر برستد . نادر با عمده قوا از سمت شمال از محل «چاپلاق» داخل خاك «بختیاری» گردید و هنگامیکه نادر در یافت طاغیان هزار تومان پولیرا که از فارس برای او ارسال شده بود در راههای کوهستانی بیغما برده و فرار کرده اند بمراتب خشمناکتر گردید و از اصفهان در هشتم جمادی الاول ۱۱۴۹ هجری قمری بکوه های بختیاری روی نهاد و بزودی با گردنکشان که پنجهزار نفر بودند تماس حاصل کرد . با دستوریکه نادر برای محاصرهٔ کوهستانها داده بود بالاخره شکستی سخت بر آنان وارد ساخت و همه را منکوب و متفرق نمود اشرار ناگزیر بیکی از قلاع خود واقع در شمال خاوری «دزفول» فرار کردند و مدت دو ماه نادر و سپاهیانش در کوههای بختیاری بتجسس «علیمرادخان» پرداختند ولی اثری از او نیافتند ، با اینهمه بسپاهیان او تلفات سنگین وارد ساختند و بقیه را نیز وادار بتسلیم نمودند .

سرانجام یکی از دیده وران نادر که در حدود «کوه کش» ، (گورکش) در چند متری دژ «بتاور بختیاری» در نزدیکی چاهی مشغول گشت بود ند ناگهان زنی را

مشاهده کرد که از کوهی فرود آمد و از چاه آب کشید ، دیده‌بان این خبر را به فرمانده خود گزارش داد و او نیز در روز بعد هنگامیکه زن بار دیگر برای بردن آب آمدوی را دستگیر و باز پرسی نمود، زن نخست از دادن هر گونه اطلاعی دربارهٔ علیمراد خودداری کرد لکن بر اثر شکنجه و فشار ناگزیر اعتراف نمود که فرمانده شورشیان و خانواده‌اش در غاری در میان کوه پنهان شده‌اند. سربازان نادر بیدرنگ از چند جهت بطرف غار روی آوردند و راههای آنرا کاملا مسدود ساختند . «علیمراد» چون مشاهده کرد که پناهگاهش مکشوف گردیده است و راه فرار هم ندارد اول همهٔ زنان و دختران را بهلاکت رسانید تا بچنگ نادر نیفتند ، سپس خود دلاورانه بدفاع پرداخت و پس از آنکه سه شبانه‌روز مقاومت کرد سرانجام بعلت فقدان خوراکی و آب از پای در آمد و تسلیم شد و دست بسته بشوشتر نزد نادر اعزام گردید، از آنجا که پادشاه ایران سخت خشمناك بود فرمان داد که گوش و بینی و دست و پای علیمراد قطع و چشمانش از جای کنده شود و پس از آنکه دو روز در دنیای هستی بی‌دست و پا دست و پا میزد در خون میغلطید تا جان سپرد .

بعد از آنکه نادر بدینطریق کار علیمراد را ساخت برای گوشمال دادن بختیاریها متجاوز از ده هزار خانوار آنان را از چهارلنك و هفت‌لنك بناحیهٔ «خراسان» تبعید نمود و چون بروح جنگجوئی و صفات سلحشوری مردم بختیاری پی برده بود جمع کثیری از آنانرا داخل ارتش کرد و بعدها سربازان بختیاری در جنگهای قندهار رشادت و شهامت بی‌نظیری از خود ابراز داشتند . هنوز نام نادر در سرزمین بختیاری فراموش نشده است زیرا «دژشاهی» که ۱۸ کیلومتری دزفول واقع است معروف به «سنگر نادری» است .

پس از آنکه نادر بدینطریق از حل و فصل کار بختیاری فراغت یافت در نهم جمادی‌الثانی ۱۱۴۹ باصفهان آمد و شهر اصفهان بمناسبت ورود نادر غرق در روشنائی شده و بطرز باشکوهی تزیین یافته بود . نادر در کاخ «باغ هزار جریب» سکونت اختیار کرد و در آنجا نمایندگان دولت عثمانی را بحضور پذیرفت و پس از آنکه آنانرا خلعت بخشید روانهٔ عثمانی نمود ، بانهایت فعالیت شروع بتهیهٔ

مقدمات جنگ با «سلطان‌حسین» فرماندار قندهار که مدتی پیش نقشهٔ آن را طرح کرده بود نمود و برای این منظور تدارکات شگرفی فراهم ساخت، در همین موقع «پیرمحمدخان» بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرکوبی بلوچها که در بلوچستان اغتشاش کرده بودند مأمور نمود.

## ۳۹ـ شورش لزگیه در دربند

هنگامیکه نادر در اصفهان بود، مرادسلطان استاجلو، حاکم دربند را بجرم این که «مهدیخان» بیگلربیگی شیروان را کشته بود نزد وی آوردند و بسزای عملش رسید. توضیح آنکه: موقعیکه نادر در بختیاری بود مهدیخان برای انتظام امور بدربند رفته بود. مرادسلطان بنا بنقاریکه با مهدیخان داشت عهد و پیمان را شکسته و با قوای لزگیه شورش کرده مهدیخان را کشتند، نادر، سرداربیك قرقلو توپچی باشی، را بایالت شیروان منصوب و با فوجی بدان ناحیه فرستاد و حکومت دربند را به «نجف‌سلطان قراچورلو» داد و در جنگی که نمود مرادسلطان را دستگیر و نزد نادر فرستادند.

## ۴۰ـ شورش لزگیها و قتل ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه

قبلاً گفتیم که نادر برادرخود «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» را بفرمانفرمائی و سپهسالاری آذربایجان و قفقازگماشته بود، هنگامیکه نادر در سفر افغانستان و هندوستان بود طوایف دربندر ولزگیهٔ «جاروتله» بنای نافرمانی را گذاردند، «ابراهیم‌خان» بحکم نادر عازم تنبیه آنان شد و در جنك در کوهستانات بوسیلهٔ گلولهٔ تفنك کشته شد، نادر با کمال تأثریکه از این سانحهٔ ملال‌افزا پیدا کرد «امیراصلانخان» (ارسلانخان) قرقلو افشار را بایالت آذربایجان بجای وی منصوب و «صفی‌خان بغایری» را که سردار گرجستان بود بسرداری آذربایجان گماشت و دستور داد که با قوای خود به تنبیه لزگیه و انتظامات آن نواحی بپردازند.

جریان قتل ابراهیم‌خان بدینقرار بود که وی در آذربایجان و شمال باختری

ایران همان مقامی را که، رضاقلی میرزا، پسر برادرش در خراسان و شمال خاوری ایران دارا بود . ابراهیم خان بمناسبت سن و آزمودگی بیشتر خویش در قلمرو خود قوای نظامی را کاملا در تحت نظر و بازرسی داشت .

در شمال باختری ایران خطر حملهٔ عثمانیان یا روسها وجود نداشت ، از جانب گرجستان نیز بهیچوجه جای نگرانی نبود زیرا نادر آنان را کاملا تحت انقیاد درآورده و، صفی خان بوجاری، فرماندار تفلیس، تیمور، و سایر رجال معروف گرجی را دستگیر ساخته و آنان را بعنوان گروگان نزد نادرشاه فرستاده بود . بنابراین تنها خطری که شمال باختری ایران را تهدید میکرد خطر ، لزگیها، بود و با آنکه بسیاری از سران آنان تسلیم شده بودند این مردم ناراحت از هر فرصت مناسبی استفاده نموده و بهمسایگان ثروتمند خویش در جنوب خاوری و جنوب حمله میبردند .

چنانکه در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) لزگیها دست بحملهٔ شدیدی زدند، لکن قوای ایران و گرجستان با تفاق مهاجمین را عقب راندند . در پائیز یا اوایل زمستان همان سال یکی از زنان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت و او یکی از دختران شاه سلطان حسین بود که پنجسال قبل بعقد ابراهیم خان درآمده بود . ابراهیم خان بپدر ، محمد کاظم، که یکی از دوستان نزدیکش بود دستور داد جسد زنش را بمشهد ببرد و او را در آنجا مدفون سازد . او این دستور را انجام داد و پسرش محمد کاظم را با خود بآذربایجان آورد و ابراهیم خان نسبت بوی مهربانی بسیار کرد و او را برطبق درخواستش جزء یساولان خویش درآورد .

در همان زمستان ابراهیم خان بنا بتقاضای نادر پسر ارشد خود ، علی قلیخان، را بمشهد فرستاد که فرماندار مشهد شد . اندکی بعد ، کتوان دختر تیمور، نیز به مشهد فرستاده شد و در آنجا با جلال و شکوه با علی قلیخان عروسی کرد .

سال ۱۱۵۰ از لحاظ سیاسی سال آرامی بود . با اینهمه سوانح زیادی رویداد که از جملهٔ آنها طاعون مدهشی بود که در نزدیکی گنجه بروز کرد و بسرعت بسیار مناطق وسیعی را فرا گرفت و ابراهیم خان که سخت از ابتلاء باین مرض خانمانسوز

هراسان بودرخت سفر بتفلیس کشیدولی درحوالی شهردریافت که آنجا نیز آلوده شده است، ناگزیر بطرف «ایروان» روی آوردلکن مرض بروی پیشی گرفته وقبلاوارد آن شهرشده بود. «محمد کاظم» که همراه «ابراهیم خان» بودازتلفات طاعون در «نخجوان» که نزدیك آن اردو زده بوددداستانهای وحشتناکی نقل میکند. ابراهیم خان بامیدنجات ازمرك به «تبریز» بازگشت. بمحض ورودبآنجا پدر محمد کاظم خان درگذشت ولی ظاهراً علت مرك وی طاعون نبوده است. ابراهیم خان مدتی در تبریز توقف کردلکن چون آثارمرض درشهرظاهر شده بود بسرعت از آنجا خارج شد (بنابقول محمد کاظم خان تنهادرظرف دوماه چهل وهفت هزارنفر براثر طاعون در تبریز بهلاکت رسیدند).

ابراهیم خان پس از آنکه مدتی در «اردبیل» بسربرد به «تبریز» که از آن مرض خانمانسوز رهائی یافته بود بازگشت.

دربهاریا اوایل تابستان سال ۱۱۵۱ ابراهیم خان اخبارهنرنمائیهای رضاقلی میرزا را درترکستان شنیدوروح جاه طلبی وشهرت جوئیش تحریك شد و به اطرافیان خودچنین گفت: اودرجوانی تمام منطقهٔ «ماوراءالنهر» را تسخیر کرد مانیزباید «داغستان» را تحت تسلط خویش درآوریم. بنابراین بسران طوایف آذربایجان ومناطق مجاورفرماندادکه باقوای خویش درتبریزمتمرکز گردند. چون قوادرتبریز جمع آمدند «ابراهیم خان» بطرف «قره باغ» روی آوردودرآنجا قوای «شیروان وایروان وگرجستان» ومناطق دیگرآذربایجان بوی پیوستندوابراهیم خان از «رودارس» گذشته وبه «اوسمی کوچك واوسمی بزرك» وسایرسران طوایف آنحدود اخطارکردکه تسلیم شوندلکن همهٔ آنها به استثنای «اوسمی کوچك» ازقبول درخواست ابراهیم خان سرباززدند وحتی «مرتضی قلیخان» علناً علم طغیان برافراشت.

ابراهیم خان بسرکردگی سی ودوهزار تن سپاهی ازرود «آقری چای» عبور نموده وبطرف «کاخ» روانه گردید، درآنجابافرماندهان خویش مجلس مشورت مهمی ترتیب دادوچنین مقررداشت که درکاخ دژنیرومندی بناگردد واثاثیهٔ

سنگین‌وزن‌درآنجا انبارشودآنگاه‌عمدهٔ قوابسمت باختربنقطهٔ معروف‌به«آق برج» که‌اقامتگاه «شاه‌عباس‌کبیر» بودپیش‌راند . در«آق‌برج» نیز میبایستی دژدیگری‌ساخته‌شود وبمنزلهٔ ایستگاه مقدم‌عملیات برضدطوایف «جاروتله» بکار رود .

چون‌عملیات‌باین مرحله‌رسید ازجانب نادرپیکهائی آمده‌و بفرماندهان «مرو» وقوای‌آنان‌دستورترك مخاصمه‌وبازگشت‌بمناطق‌خوددادند . عین‌این دستوربنقاطدیگرکشور نیزصادرشده بود . بااین‌همه «محمدکاظم‌خان» که جوانی پرشورو رزمجوبود بابراهیم‌خان‌پیشنهاد کردبه پیکارادامه‌دهد ، ابراهیم‌خان‌تقاضای‌اوراپذیرفت‌وسپس‌مقررگردیدسران‌مروکه‌عدهٔ‌آنان‌بالغ برشصت‌تن‌میگردیدفردای‌آن‌روز بمناطق‌خویش‌بازگردند .

آنشب «محمدکاظم‌خان» خواب‌دیدکه لزگیهابایرانیان حمله‌برده‌وآنان راشکست داده‌اندوپرچم ابراهیم‌خان‌سیاه شده‌وخودبا اسبش ازگل ولای پوشیده‌شده است . محمدکاظم‌خان این‌خواب رابفال‌بد گرفت وبامداد نزد «ابراهیم‌خان» رفت،بدون‌آنکه ازخواب‌خویش‌سخنی‌بمیان آورد بوی‌خاطر نشان‌ساخت که‌چون همهٔ‌دوستانش‌بخانه‌های‌خودبازمیگردند اوبتنهائی کاری انجام‌نخواهدداد ، ابراهیم‌خان‌اورا مغموم‌یافت‌وبوی خلعت‌وانعام‌بخشید و اجازه‌داد که‌باسایرین منطقهٔ جنك را ترك گوید .

«محمدکاظم‌خان» که‌ازراه «تبریز» مسافرت‌کرد جسدپدرش‌راکه بطور موقت‌در تبریز بخاك‌سپرده شده‌بود همراه خود بمشهدبرد وآنرا در آنجا مدفون ساخت .

ابراهیم‌خان‌سپس بطرف«آق‌برج» روی‌آورد ومشاهده کردکه ساختمان دژپیشرفت‌کامل‌نموده‌است‌ومقدمات‌حمله به«جاروتله» نیزفراهم گردیده‌است دراین اثنالزگیها چون‌ازقصدابراهیم‌خان‌آگاهی‌یافته‌بودندنه‌تنها کلیهٔ‌افراد قابل خدمت رادرحوالی سرزمین‌خود گردآوردند بلکه‌ازلزگیها و«قراجه داغیهای‌داغستان» نیزاستمدادنموده‌وآنان‌نیزبیست‌هزارتن‌نیروبکمك‌لزگیها

اعزام داشتند آنگاه دو تن از لزگیهای جاربنام، ابراهیم دیوانه و خلیل، فرماندهی قوای مشترك را بعهده گرفته وعده‌ای از قوای خود را در سر گردنه‌هائیکه ایرانیان میبایست از آن عبور نمایند گماشتند. ابراهیم خان درصدد برآمد که نقشهٔ لزگیها را برهم زند، بنابراین عده‌ای از قوای شیروانی و گرجی را بکوه فرستاد تا نیروی دشمن را از عقب غافلگیر کند. رزم شدیدی در گرفت که طی آن پیروزی گاهی با ایرانیان وزمانی با لزگیها بود تا اینکه قوای خراسانی بیك حرکت دورانی علیه قوای کوهستانی دشمن مبادرت نمودند، درنتیجهٔ آن نیروی ایران موفق شد ببنهٔ لزگیها حملهٔ شدیدی بردلکن تلاش نیروی ابراهیم خان برای تصرف یك موضع مهم کوهستانی که در تصرف «ابراهیم دیوانه و خلیل» بود بـه جائی نرسید و تلفات سنگینی بایرانیان وارد آمد. ابراهیم خان ناگزیر درصدد برآمد که از جبهه بنیروی دشمن حمله برد لکن افسرانش او را از این قصد باز داشتند و تأیید کردند که آن موضع تصرف شدنی نیست.

بنابراین مانوری برای رسیدن بدشمن از راه دیگر آغاز شد و عبور از این راه نیز مستلزم گذشتن از جادهٔ باریك و بسیار دشوار بود که در پیرامون آن جنگلهای انبوه قرار داشت. چون سران لزگی از مقاصد ابراهیم خان آگاه گردیدند عده‌ای داوطلب مأمور ساختند که در دو طرف جاده کمین کنند و نیروی ایران را بـدام افکنند. چون قوای ابراهیم خان نمایان شدند لزگیها از شلیك خودداری نموده و گذاشتند که عدهٔ قوای «شیروانی و کردو گرجی» عبور نمایند، سپس بطرف خود، ابراهیم خان، وستاد و نگهبانان وی حمله بردند. ایرانیان که از سرنوشت قوای جلودار خود اطلاع نداشتند دچار وضع دشواری گردیدند و تلفات سنگینی متحمل شدند. «ابراهیم دیوانه» که با داوطلبان لزگی بود، «ابراهیم خان» را شناخت و بطرف او شلیك کرد و سرش را زخمی ساخت و پرچمدار نیروی ایران نیز بهلاکت رسید و همچنین «آغورخان» فرماندار «گنجه» هم که ابراهیم خان را توصیه بفرار از دام میکرد نقش زمین شد و ابراهیم دیوانه و خلیل چون مشاهده کردند قوای ایران دچار هرج و مرج گردیده‌اند بحمله پرداختند، ابراهیم خان

مجدداً مورد شلیك ابراهیم دیوانه، قرار گرفته و آناً بهلاکت رسید، آنگاه جنك سرنیزهٔ خونینی آغاز گردید لکن تنها عدهٔ معدودی از ایرانیان توانستند فرار نمایند و خبر سانحه را ببقیهٔ ارتش ایران اطلاع دهند.

پس از مرك ابراهیم خان، فرماندهی کل قوای ایرانیان به محمدخان افشار، که یکی از خویشاوندان نادر بود واگذار گردید و او با اشکال فراوان توانست از رودارس بگذرد، با اینکه لزگیها نخست نسبت بجسد ابراهیم خان مراتب احترام را رعایت کردند و آنرا در تابوتی گذاشتند با اینهمه لزگیهای جار آنرا از تابوت بدر آورده و بدرختی آویزانش کردند و سوزانیدند. از این رو معلوم میشود ابراهیم خان انزجار مخصوص نسبت بلزگیها داشته و مایل بود گوشمالی سختی بآنان بدهد. پس از اینکه نادر از قتل برادرش متأثر و متألم گردید، امیر اصلانخان قرقلو را بایالت آذربایجان و صفی خان بغایری را که سردار گرجستان بود دستور داد که حتی الامکان در تنبیه لزگیه جار و تله کوشیده و انتقام بگیرند.

## ٤١ـ شکست لزگیها و تسلیم آنان

نادر پس از عزیمت از مشهد و عبور از گرگان در تهران و قزوین از راه قراجه داغ و بردع، بطرف داغستان رهسپار شد، بطوریکه قبلا گفته شد در سال ۱۱۵۳ نادر در نادرآباد به عبدالغنی خان و فتحعلیخان برادر زن خود دستور داده بود بشیروان عزیمت کند و باقوا و فرماندهان گرجستان و آذربایجان در دفع شر لزگیهای جار و تله در پائیز و زمستان همکاری نمایند. اما بعلل یکه چگونگی آن روشن نیست عبدالغنی خان و سایر فرماندهان تا فروردین ۱۱۵٤ هجری حملهٔ خود را بر لزگیها شروع نکردند و فرمانده ابدالی که بمراتب از ابراهیم خان آزموده تر و شایسته تر بود بلزگیهای جار و تله تلفات سنگینی وارد ساخت و آنان را ناگزیر بتسلیم نمود.

## ٤۲ـ جنك قوای ایران با قبایل قراجه داغ در مناطق جنگل

نادر بطرف شیروان پیش راند و در آغاز ماه جمادی الاول ۱۱۵٤ داخل شهر

«غازی‌قموق» واقع‌درقلب‌داغستان گردیدودراین‌شهربودکه گزارشی‌دریافت داشت‌مبنی براینکه قوای‌مختلط‌ازیك وتاتارهای‌آرال وقزاق ، خوارزم را مسخر کرده وخیوه را بتصرف درآورده و «طاهربیك» والـی خوارزم و طرفدارانش‌رابقتل‌رسانیده‌اند . اگرچه‌بعداًمعلوم‌شد این گزارش‌تااندازه‌ای اغراق‌آمیز اسب‌بااینهمه نادربرای‌سرکوبی اشرار آماده گردید .

نادردراوائل‌ماه‌رجب۱۱۵٤ بمنظورمحاصرهٔ‌منطقهٔ«آوار» از«غازی‌قموق» حرکت کردولی نظربفرارسیدن فصل‌پائیز ودشواری‌راه‌مشکل‌بنظرمیرسید که اودراینهنگام‌کمر باشغال تمام‌آن‌منطقهٔ‌کوهستانی بسته‌باشد زیراسردی هوا بامقاومت‌شدید کوهستانیهادست‌بدست هم‌داده‌ونادر راازادامهٔ‌پیشرفت بطرف‌شمال بازداشت واورابطرف کرانهٔ بحرخزر متوجه ساخت .

هرگاه‌نادرپیشرفت‌بطرف«آوار»رایکماه‌زودترآغازکرده‌بودشایدمیتوانست کلید«داغستان» رابدست‌آورد . بدون‌شبهه‌بکمك «شمخال خاصفولادخان و سرخای‌خان واوسمی‌خان» وسایرسران‌مطیع ونیروی‌سربازان کثیرش‌می‌توانست‌بهترازسال بعدپیروز گردد ، بدیهی است دراین صورت حل مسئلهٔ داغستان‌اهمیت‌شگرفی‌مییافت . زیرانادرپس‌از بدست آوردن‌ممالك بزرك هندوستان وترکستان وافغانستان بمراتب‌بهترمیتوانست باعثمانیان برابری کندونیزبسیار احتمال‌داشت‌که هرگاه نادردر اینهنگام بروسیه حمله‌میبردبه آسانی‌میتوانست «هشترخان» راتصرف‌نماید زیرا درآن‌موقع‌عدهٔ کثیری‌از قوای‌روسیه‌باسوئدمشغول‌جنك‌بودندوروسیه‌دارای‌نیروی کافی‌برای‌مواجههٔ بانادر نبود .

هنگامیکه نادربطرف کرانهٔ‌بحرخزر بازمیگشت‌اطلاع‌یافت‌که دسته‌ای‌از قبایل«قراجه‌داغ» درمناطق جنگلزاربقوای‌وی حمله‌برده‌وعده‌ای‌ازآنان‌را کشته‌و اثاثیهٔ‌ایشان‌رابیغما برده‌اندوتولید زحمت‌برای‌قوای‌ایران‌کرده‌اند ، حتی‌گستاخی رابجائی‌رسانیده‌اندکه‌بچادر نادرحمله برده وچندتن از زنان وی را ربوده‌اند .

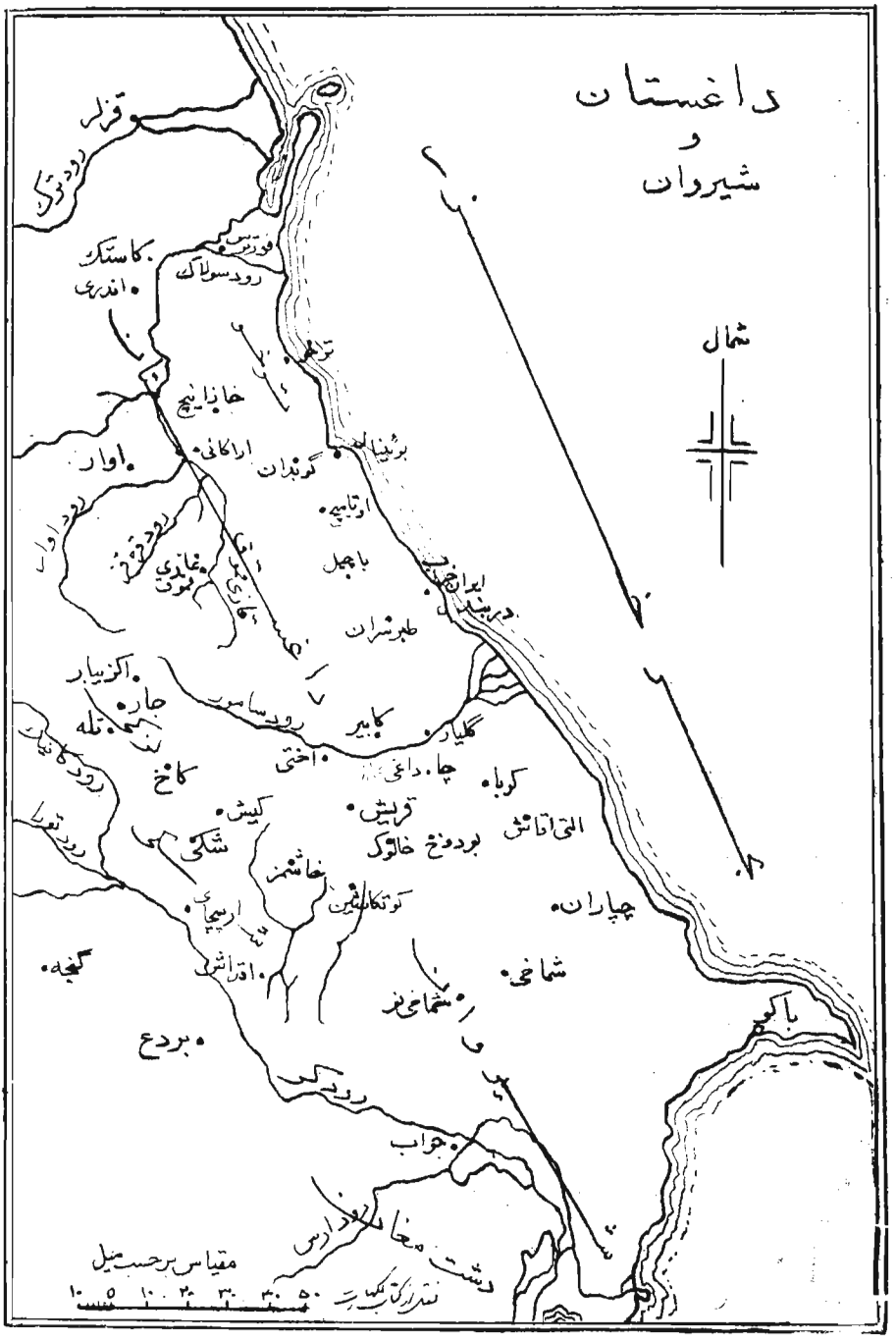


تصویر شماره بیست و پنج

## ٤۳ـ حمله بداغستان

نادرازاین پیش آمد چنان برآشفت که عده‌ای ازافسران وسربازان نگهبان خودرابقتل‌رسانید ، آنگاه سوگندیاد کردکه‌خاك داغستان راترك نخواهد کردمگرآنکه کلیهٔ طاغیان یوغ‌بندگی بگردن نهند .

نادر روز پنجم‌شعبان ۱۱۵٤ وارد «دربند» گردیدوآثاثیهٔ‌خودرا درآن‌شهر گذاشت‌وباشتاب هرچه‌تمامترحمله‌بطوایف «قراچه‌داغ» راآغازکردوبمنظور اینکه درموردلزوم‌بتواند بحملات‌متقابل‌پردازد درمنطقهٔ شمخال‌درهر۱۲یا ۱۸ کیلومتری‌دژی‌نیرومندساخت . درتاریخ‌دهم‌رمضان۱۱۵٤ نادربدون‌اخذ نتیجهٔ‌قطعی‌ازلشکرکشی‌بازگشت وازآنجاکه‌باران‌سیل‌آسائی شروع‌بباریدن نموده‌و حرکت‌را دشوارساخته‌بود در«دشت‌کافری»واقع در۱۸ کیلومتری شمال‌باختری «دربند» مرکزستاد زمستانی خویش‌را برقرار ساخت .

تأمین خواربار ارتش معظمی درمنطقه‌ایکه بیشترشامل کوه‌وجنگل‌بود اشکال‌فراوان‌داشت‌مخصوصاً برای‌آنکه‌نواحی‌اطراف«شیروان» براثرجنك های‌متوالی‌بکلی‌ویران‌شده‌بود . بنابراین‌تنهاراه‌تهیهٔ‌احتیاجات‌ارتش‌استفاده ازکشتی‌بود . نادرکه‌در «خلیج‌فارس» ناوگانی‌بوجودآورده‌بودتصمیم گرفت در «بحر خزر» نیزناوگانی‌بوجودآورد . لیکن‌کشتی‌کافی دراختیارنداشت وگذشته‌ازاین ایرانیان‌درکشتیرانی‌زیادمهارت نداشتند ،نادرمصمم‌شدعده‌ای کشتی‌ساز برای‌رفع‌این‌نقص بایران‌احضارنماید وچون نمیتوانست بسرعت کشتی‌لازم‌تهیه‌کند ناگزیربود که‌برای کشتیرانی‌بروسها توسل جوید .

هنگامیکه «کالوشکین» شاه‌ایران راازاستقرار «الیزابت‌پترونا» برتخت سلطنت‌روسیه بعدازکودتای ششم‌دسامبر۱۷٤۱ آگاه‌ساخت نادرتأییدکرد از این‌خبر بسی‌خوشحال‌شده‌است زیراتخت‌وتاج‌روسیه‌قانوناً بدختر «پطرکبیر» تعلق‌دارد . آنگاه‌یکدست‌لباس‌فاخر و«یکهزارروبل به کالوشکین» بخشیدو ازاوتقاضانمود ترتیب‌قرض‌دادن‌ده کشتی‌روسی‌رابدولت ایران‌بدهد تاازاین

کشتیها برضد سرکشان داغستان بکاربردوچندتای دیگررا صرف حمل‌ونقل کالاازهشترخان‌نماید . ، کالوشکین، ضمن ابلاغ این درخواست بدولت متبوع خوددرعین‌حال این‌نکته رایادآورشد که‌هرگاه نادرکشتی دریافت‌داردیگر پس‌نخواهدادزیرا مصمم‌است ناوگانی‌نیرومندبرای ایران‌بوجودآورد . براثراخطار کالوشکین‌دولت‌روسیه‌درخواست‌نادر راانجام‌نداده‌بااینهمه‌نادر بعداً توانست‌دربحر خزر هم‌ناوگانی بوجود آورد .

مراسم‌عیدنوروز ازطرف نادربرطبق معمول دراردوگاه برپاگردید وبنا باظهارمیرزامهدیخان درآن‌هنگام نادرقصدداشت بنفع یکی‌از پسرانش از سلطنت کناره‌گیری نموده‌وبکلات‌رهسپار گرددلکن قبل‌از کناره‌گیری از سلطنت کار روابط‌ایران رابادولت عثمانی یکسره کند .

نادرقبل ازشروع لشکرکشی‌در سال ۱۱۵٤ (۱۷٤۲ میلادی) مأمورین خویش‌رابسرزمین، قموق، فرستادتابرای‌اواسب‌ولوازم‌دیگر خریداری‌نمایند ولی‌قبیلهٔ‌قموق‌براثر تحمیل‌قیمتهای گزاف و کمك‌بلزگیها موجبات آشفتگی خاطر نادر را فراهم ساختند .

دربهارسال ۱۱۵٤ نادرحمله‌برطاغیان‌را باقوای فراوان‌درسه مرحله آغاز کردلکن درهرسه‌موردنتوانست کار آنانرا یکسره کندوبار آخربطورمعجزه آسائی‌ازخطرمرك رهائی‌یافت. ،سرخای‌خان‌وشمخال‌خاصفولادخان، دراکثر اوقات‌از ملتزمین‌رکاب‌نادربودندونسبت باوخیانت نورزیدند ولی ،اوسمی احمدخان، راه‌خیانت‌پیش گرفت‌وبدژ نیرومند ،قریش، پناهنده گردید .

در تابستان همین سال یك کشتی متعلق به سروان التن Elton کـه در ،غازان، برای‌حمل ونقل کالاهای بازرگانی روسی‌بین ،هشترخان، وبنادر ایران‌در ،بحرخزر، کارمیکرد باعده‌ای‌از دریانوردان روسی‌وانگلیسی بـه فرماندهی سروان ،ودروف، وارد ،انزلی، گردیدو ،سروان‌التن، نیزسوار کشتی‌بود. هنگامیکه کشتی حامل کالاهای انگلیسی‌بارخودراخالی کردتحت اختیاردولت‌ایران قرارگرفت‌ودردومورد برای‌حمل‌ونقل برنج‌بدربندبکار

رفت . نادرازاین کشتیهامیتوانست تااندازه‌ای انحصاری راکه بازرگانان روسی برای حمل‌ونقل خوارو بارازراه دریابداغستان ایجادکرده بودند ازمیان ببرد وهمین موضوع موجب ایجاد بحرانی بین دولت روسیه و کمپانی روسها گردیدو نیز درنتیجهٔ همین اقدام بود که مأمورین رسمی دولت روسیه دررشت و دربند به «التن و ودروف» رفتاربسیار خشنی پیش گرفتند .

براثر حملات متوالی داغستانیان نادردرشمال «طبرسران» اردوگاه مستحکمی ساخت . قوای ایران دراین اردوگاه با زحمت بسیار احتیاجات خویش راتأمین مینمودند . ایرانیان گذشته ازآنکه ازلحاظ خواربارسخت درمضیقه بودند ، درمعرض حملات متوالی لزگیها وقبایل قراجه‌داغ وغیره نیز قرارداشتند . نادربمناسبت تلفات وناملایمت‌هائی که بسپاهیانش واردآمد اردوگاه جدیدرا بنام «ایران خراب» موسوم ساخت .

هوای گرم وبدی آب موجب بروز طاعون خطرناکی گردید که مخصوصاً تلفات سنگینی بقوای افغان واردساخت ، درنتیجه نادرسپاهیان خویش را که مبتلا بطاعون شده بودند باردوگاه دیگری واقع در ۱۸۰ کیلومتری شمال «طبرسران» درنزدیکی «بیناق» منتقل ساخت .

«کالوشکین» کوشش بسیارنمود که شاه رامتقاعدسازد که لشکرکشی داغستان عواقب وخیمی برای ایران خواهدداشت لکن نادربااین سخنان توجهی نکرد وچون «کالوشکین» بیم آن داشت که شهریارایران بخاك روسیه تجاوزنماید به دولت متبوع خودتوصیه نمود که مرزهای روسیه رامستحکم سازدودولت تزاری اندرز کالوشکین را بکاربست ونادررا ناگزیرساخت که نقشه های خودراتغییر دهد، کالوشکین پس ازاین توصیه زندگی را بدرود گفت وجای خود را به «واسیلی براتیشف» داد . قوای ایران مرحله بمرحله برطوایف «طبرسران» تسلط حاصل کردند .

## ۴۴ـ تصرف دژ قریش

آنگاه نادرتصمیم گرفت برای تصرف «آوار» وتنبیه «طوایف قموق» دست به لشکرکشی جدیدی زند گواینکه نیل بمقصود مستلزم عبور سپاهیان ایران از

مرز روسیه بود . چون نادر اطلاع یافت روسها نیروی عظیمی به «قزلیار» اعزام داشته انداز حملهٔ بقبایل قموق منصرف گردیدلکن برای تصرف «آوار» پافشاری نمود . سپاهیان ایران پس از آنکه در نخستین مرحله شکست خوردند «آق قوشا» را اشغال کردند و بطرف «آوار» وشهر «کافر قموق» جلو راندند ، لکن لزگیها یکعده ازجلوداران نیروی نادرا که عدهٔ آنان از شش هزار نفر تجاوز میکرد بدام انداخته و پس از آنکه بآنان تلفات سنگین وارد ساختند همه را وادار به عقب نشینی کردند .

«نادرشاه» ازعقب نشینی آنان چنان برآشفت که عده‌ای از افسرانشان را به هلاکت رسانید ، سپس خود بفرماندهی سه هزار تن سپاهی پیش راند وازجادهٔ باریکی که درمیان جنگل واقع بود بحمله پرداخت و در قصبهٔ کوچکی ایرانیان مواجه باشکست سختی شدند که ناگزیر بعقب نشینی گردیدند، بدینطریق «آوار» یعنی کلید داغستان ازحیطهٔ تسلط نادر خارج ماند .

ظاهراً درهمین اوان بود که یك دستهٔ دیگراز سپاهیان ایران از کوهی که قلعهٔ مستحکم «قریش» درآن واقع بود بالا رفته و پس ازحملهٔ برق آسائی که سه روز بطول انجامید آن دژ نیرومند را گشودند لیکن خود احمداوسمی توانست ازدژ فرار نماید و به آوار پناه ببرد . طایفهٔ قراجه داغ پس از آنکه دژ اصلی خود رااز دست دادند و بی فرمانده ماندند ناگزیر تسلیم ایرانیان شدند .

دراوائل زمستان نادر ازحدود «آوار» عقب نشسته وازطریق «ترخو» بایران «خراب» بازگشت و مرکزستادزمستانی خویش رادرآنجا برقرارساخت ، گویا درایران خراب بود که درپائیز سال ۱۱۵٤ هجری (۱۷٤۲ میلادی) پیش آمدی روی داد که درآخرین سالهای عمر نادراثر شومی داشت واین حادثهٔ تأثرانگیز کور کردن «رضاقلی میرزا» بود که درفصل جداگانه نگاشته شده است .

دراواخر پائیز ۱۱۵٤ (۱۷٤۲ میلادی) نادر تصمیم گرفت ازرودمنجمداترك عبور کند وبخاك روسیه حمله برد و همواره انتظار میرفت که آتش نبرد بین ایران وروسیه مشتعل گردد . لکن روش تهدیدآمیز دولت عثمانی نسبت بایران نادر

راازحملهٔ بروسیه‌بازداشت . نادراطلاع‌حاصل کرد که‌قوای‌عظیمی‌از عثمانی‌و ازجانب‌سلطان محمودپادشاه‌عثمانی‌بطرف‌مرزهای‌ایران‌بجلومیروندو گذشته ازاین‌درسال ۱۱۵۵سفیری‌ازدربار عثمانی‌باردو گاه‌نادرآمد وازطرف‌سلطان محمودنامه‌ای آوردمبنی براینکه شاه‌عثمانی ازقبول وتصدیق صحت‌مذهب جعفری‌وساختن رکن‌دیگری‌برای کعبه‌معذرت‌خواسته‌است بهمین‌جهت‌نادر از حملهٔ بروسیه منصرف گردیدودرعوض تصمیم‌بجنك باعثمانی گرفت ودر تاریخ‌پانزدهم ذیحجه۱۱۵۵ هجری (۱۰فوریه۱۷۴۳میلادی) بطرف جنوب پیش راند .

قوای‌دلیر کوهستانی داغستان بفرماندهی‌احمداوسمی که‌برای‌باردوم از فرمان نادرسرپیچیده‌بود درپرتو پناهگاههای جنگل و کوهستان بقوای‌نادر آسیب‌فراوان‌رسانیدند ، گواینکه نادرتوانست برخی‌از قلاع‌منجمله‌قریش‌را نگاهدارد . بااینهمه‌از لحاظافرادومهمات قوای‌وی تلفات‌زیاددید و گذشته ازاین‌بحیثیت ومقام‌اولطمه واردآمد . سپاهیان ایران‌درمیان برف‌وسرمای شدیدبطرف دشت‌مغان‌روی‌آوردند . سربازان ازسرما و گرسنگی رنج‌بسیار بردند وعدهٔ کثیری ازسپاهیان وچهارپایان درراه تلف شدند ودشواریها و حوادث گوناگون بحدی‌بود که‌مسافرت قوای‌ایران ازدربند و کنار رودکر چهل روز بطول انجامید .

## ۴۵ـ جنك باعثمانی و تصـرف شهر زور و کرکوك

«نادرشاه» ازداغستان ازراه‌دشت‌مغان لشکرکشی بخاك عثمانی‌را شروع نمودوپس ازآنکه دردشت‌مغان قواوچهارپایان مدت‌بیست روز باستراحت پرداختند . عاشورخان‌پاپالو راباشصت‌هزارسرباز درتبریز گذاشته وخود پیشرفت‌بطرف‌خاك‌عثمانی‌راازراه‌هشترودوقره‌چمن‌آغازنمود،سپاهیان‌ایران پس‌ازعبوراز ۷۶ کیلومتری‌تبریزبطرف جنوب‌بسوی‌مریوان‌عازم‌شدند ودر اینجاشاهزاده‌نصرالله‌میرزا وشاهزاده‌امامقلی‌میرزاوشاهزاده‌شاهرخ‌نیزکه‌از

مشهد حرکت کرده بودند در تاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۱۵۶ بآنان پیوستند . نادر پس از مختصر توقفی در مریوان بطرف سنندج پیشروی نمود. در اینهنگام فرستادهٔ محمدشاه گورگانی با ارمغانهای گرانبها به پیشگاه شاهنشاه ایران آمد .

تجدید خطر جنگ بین ایران و عثمانی دولت عثمانی را نسبت بروسیه نرمتر کرد اخبار مربوط بورود قوای کمکی روسیه به «حاجی طرخان و قزلیار» در آغاز عثمانی را بسیار نگران ساخت زیرا بیم آن داشتند که این قوا دوش بدوش سپاهیان ایران داخل جنگ علیه عثمانی گردند ولی بعداً معلوم شد که روسیه چنین قصدی ندارد. نادر قبل از ترک داغستان نمایندگانی نزد «احمدپاشا» فرماندار بغداد فرستاده و از او درخواست کرده بود که بغدادرا تحویل دهد . پاشای بغداد پس از دریافت این پیام در صدد استمهال بر آمد و نماینده‌ای بنام «محمدآقا افندی کلانتر» نزد نادر فرستاد و باو پیغام داد که بسیار میل دارد با نادر روابط دوستانه داشته باشد و درخواست او را اجابت نماید لکن قبل از پایان مدت مأموریتش نمیتواند بغدادرا تحویل دهد و بنابراین مدتی مهلت میخواهد .

«محمدآقا» پیام احمدپاشا را در سنندج تقدیم نادر کرد . نادر نسبت بدرخواست احمدپاشا تا اندازه‌ای روی موافقت نشان داد لکن عده‌ای از قوای خود را مأمور اشغال سامره و حله و نجف و کربلا و رماحه و سایر شهرهای مهم بین النهرین نمود و در عین حال «سردار قجه‌خان شیخانلو» را بفرماندهی قوای مأمور محاصرهٔ «بصره» گماشت و بفرماندهان «شیروان و حویزه و شوشتر و دزفول» و اعراب دیگر این مناطق نیز دستور داد که با او همکاری نمایند .

نادر سپس نصرالله میرزا و سایر شاهزادگان را بهمدان اعزام داشت و خود عزم داشت ستاد قوا را در فصل زمستان در نزدیکی بغداد برقرار سازد لذا دستور داد که از ناحیهٔ «شهرزور» غله باندازهٔ کافی جمع آوری شود و بار دوگاه وی ارسال گردد .

نادر پس از رسیدن بمریوان دوباره بسنندج بازگشت و سپس بطرف باختر متوجه شده و از مرز عثمانی گذشته داخل منطقهٔ حاصلخیز «شهرزور» گردید

و «محمد کاظم» نقل میکند که نادر قبل از ورود به «بین النهرین» به «کرمانشاه» آمد و در آنجا پایه‌های دژ نیرومند وزرادخانهٔ بزرگی را گذاشت، سپس قوای خود را سان دید. بقول وی نیروی نادر که از تمام کشور جمع آوری شده بودند به سیصد و هفتاد و پنجهزار تن بالغ میگردید. نادر بفرماندهان خود دستور داد که برای یك جنك ده ساله با عثمانی خود را آماده نمایند. «خالد پاشا» فرماندار منطقهٔ شهرزور بمحض ورود قوای ایران فرار را برقرار ترجیح داد. سپاه ایران در ۱۴ جمادی الثانی ۱۱۵۶ هجری (۵ اوت ۱۷۴۳ میلادی) بکرکوك رسید و پادگان «کرکوك» شهر را ترك گفتند لکن بدژ پناه برده آمادهٔ مقاومت گردیدند.

چون دژ مستحکم بود نادر تصمیم گرفت قبل از حمله آنرا گلوله باران کند و پس از آنکه یك هفته بعد توپخانهٔ وی وارد شد دژ را طوری زیر آتش گلوله گرفت که مدافعین بجان آمده و تسلیم شدند.

## ۴۶ـ تصرف کارملیس (کرملیس)

میرزا مهدیخان حکایت میکند که نادر عزم نداشت از کرکوك تجاوز کند زیرا امیدوار بود پیامهائیکه توسط احمد پاشا بسلطان عثمانی فرستاده بود مورد موافقت قرار گیرد و اورا از لشکرکشی به پیشروی بی نیاز سازد لکن این امید بیمورد بود زیرا هنگامیکه نادر در «کرکوك» بود از سلطان عثمانی نامه‌ای دریافت داشت مبنی بر اینکه شیخ الاسلام عثمانی فتوا داده است که کشتن یا دستگیر کردن ایرانیان که مذهبشان مخالف مذهب اسلام (تسنن) باشد مباح است. درعین حال پادشاه عثمانی به «حاجی حسین پاشا» والی موصل دستور داده بود که جداً برای دفاع آماده گردد. نامهٔ سلطان عثمانی نادر را بیش از پیش برآشفت و اورا برآن داشت که روز چهاردهم رجب ۱۱۵۶ بطرف موصل پیش راند. درعرض راه جلو داران قوای عثمانی برای مقاومت کوشش کردند لکن نادر بسرعت آنان را بعقب راند، درحالی که قصبات را یکی پس از دیگری باشتاب هرچه تمامتر اشغال میکرد بموصل نزدیك شد. از نقاطی که در این پیشروی بدست نادر منهدم گردید

«کارملیس» میباشد . یعنی همان جائیکه اسکندر کبیر درسال ۳۳۱ قبل از میلاد داریوش را مغلوب کرد .

## ٤۷ـ شکست طایفهٔ یزیدیان

چون نادر به «آلتون کپری» نزدیك شد اهالی آن از در اطاعت درآمدند و به استقبال وی شتافتند و آمادگی خود را برای تسلیم شدن اعلام داشتند و در عین حال بوی اطلاع دادند که دسته‌ای از شیطان پرستان (یزیدیان) هستند که سر مقاومت دارند . نادر در حدود دوازده هزار تن از قوای خود را بفرماندهی «علی قلیخان» پسر برادرش مأمور جنك با طایفهٔ یزیدیان نمود و در جنگی که در گرفت یزیدیان مقاومت شدیدی ابراز داشتند، لکن سرانجام در مقابل حملات سلحشوران آزمودهٔ ایرانی از پای درآمدند و علی قلیخان پس از انهدام کلیهٔ مواضع آنان باردوگاه بازگشت .

## ٤۸ـ جنك با عثمانی و شکست آنان در مشرق دجله

در این اثنا حسین پاشا والی موصل خود را برای دفاع ممتد آماده میساخت و چون فرماندار «حلب» نیز باقوای خود باو پیوست عدهٔ پادگان موصل بسی هزار رسید . حسین پاشا براثر ورود قوای کمکی در مقاومت دلیرتر شد و درخواست نادر را برای قبول تسلیم رد کرد و برادرش «عبدالفاتح بیك» را مأمور جنك با قوای ایران نمود . سپاهیان ایران و عثمانی در خاور دجله روبرو شدند و نیروی ایران بفرماندهی «علی قلیخان» چنان ضربتی بعثمانیان وارد ساخت که دشمن ناگزیر و سرآسیمه بموصل فرار کرد .

## ٤۹ـ محاصرهٔ کامل موصل

در بیست و پنجم رجب ۱۱۵٦ نادر وقوایش در «بریمجا» واقع در نزدیکی مرقد حضرت یونس نبی علیه السلام اردو زدو بنا بدستور نادر در بالا و پائین موصل

برروی رود دجله پلهائی بسته شد و قوای زیادی بکرانهٔ باختری رود انتقال یافت تا محاصرهٔ «موصل» را تکمیل نماید .

اخبار مربوط بلشکر کشی نادر به بین النهرین و تهدید بغداد و تصرف کرکوك درقسطنطنیه تولید نگرانی شدید نمود . «قزلرآقا» از بیم طغیان مردم عثمانی «علی پاشا» را از کار بر کنار ساخت و «حسن پاشا» را بجای وی گماشت. علت انتخاب حسن پاشا بصدارت عظمی بیشتر آن بود که وی در ارتش محبوبیت خاصی داشت . هنگامیکه خبر محاصرهٔ موصل بپایتخت عثمانی رسید برشدت وحشت عثمانیان افزوده شد و از راه اضطرار به «کنت بنوال» متوسل گردیدند و او متعهد شد که بایك جنك ماهرانه ایرانیان را کاملا مغلوب سازد. لکن نقشه اش مورد موافقت دولت عثمانی قرار نگرفت .

اما راجع بمحاصرهٔ موصل پس از آنکه ایرانیان شهر را کاملا محاصره نمودند دست بایجاد سنگرهای نیرومند زدند و چهارده آتشبار و ۱۶۰ توپ و ۲۳۰ خمپاره انداز در پیرامون شهر برقرار ساختند و توپها روز هشتم شعبان ۱۱۵۶ شلیك را آغاز کردند و مدت هشت روز و هشت شب لاینقطع بر شهر باران آتش و گلوله باریدند و دیوارهای شهر در چند نقطه سوراخ گردید . لکن مدافعین بانهایت سر سختی ایستادگی میکردند و شکافها را مسدود میساختند و از پیشرفت قوای ایران جلوگیری مینمودند. جنگهای سختی روی داد و سپاهیان ایران دست کم هفت بار بحملهٔ عمومی و پنج بار بحملات فرعی پرداختند. یکبار شکاف بزرك در دیوارهای شهر پیدا شد و ایرانیان باشتاب جلو راندند ،لکن عثمانیان سخت بدفاع پرداخته وقوای ایران را عقب راندند .

دراین هنگام «محمد آقا افندی» فرستادهٔ احمد پاشا فرماندار بغداد که از اسلامبول برگشته بود بانامه از جانب سلطان عثمانی باردوگاه نادر رسید . پادشاه عثمانی دراین نامه متذکر شده بود که تاقوای ایران خاك عثمانی را ترك نکند حاضر بمذاکره نخواهد شد و نادر باین تقاضای سلطان محمود تن داده و روز دوم رمضان ۱۱۵۶ (۲۰ اکتبر ۱۷۴۳ میلادی) از پیشروی بخاك عثمانی خودداری

نموده‌وباقوای خودازموصل بطرف کرکوك وقره‌تپه عقب‌نشینی کرد وبرای زیارت‌عتبات‌بجنوب‌سرازیرشد . درآنجابتشکیل مجلس‌مذهبی بشرحیکه‌در فصل‌جداگانه‌مندرج‌است اقدام‌ومحمدآقاافندی رابا‌پیام‌صلح بعثمانی‌فرستاد سپاهیان ایران‌نادررابرآن‌داشتندکه‌حاضربمذاکره‌باحسین‌پاشادربارهٔ‌متارکهٔ جنك گردد . فرمانده‌قوای عثمانی‌ازمذاکرات‌استقبال نموده‌وتحفه‌وهدایای گرانبهائی بین‌احمدپاشا ونادرشاه مبادله ونادر حاضرشددست از محاصرهٔ موصل‌بردارد بشرط‌آنکه پیشنهادهای صلحی ازطرف حسین‌پاشا به‌قسطنطنیه ارسال گردد .

آنگاه نادرعمدهٔ‌قوا وبنهٔ‌خود رادرقره تپه گذاشته‌وبدینطریق یك مرحله مناسبات عجیبی بین‌ایران وعثمانی‌آغاز گردیدوعجب‌آنکه درتمام‌این مدت محاصرهٔ بصره ادامه داشت .

## ۵۰ـ طغیان سام‌میرزا وشورش شیروان و سرکوبی آنان

در۲۲شعبان ۱۱۵۶ نادرخبریافت که «سام‌میرزا» نامی‌ادعای شاهزادگی وپسری‌شاه‌سلطان حسین‌رادر «اردبیل» نموده وباتفاق «محمد» ولد «سرخای» وعده‌ای‌از لزگیهافرماندارشیروان رادستگیر ساخته‌وسپس‌اورابین «شماخی وشابران» بهلاکت رسانیده‌اند .

اندکی بعدگزارش‌رسیدکه مدعی‌دیگری بنام «صفی‌میرزا» (الیاس‌محمد علی‌رفسنجانی) که هواخواه‌عثمانیان است‌ازارز روم‌بطرف مرزایران روان میباشد .

درهمین اوان پیکهائی ازترکستان باردوگاه ایرانیان رسیدندو حکایت کردندکه‌بازرگانانیکه از «تاشکند وچین بشرجی» آمده‌اند نقل‌میکنند که چون «مانکوخاقان» پادشاه‌چین‌ازلشکرکشیهای نادرخبریافته است مشغول تمرکزقوا وتدارکات جنگی‌برای‌سرکوبی قوای‌ایران میباشدو بحکمرانان ختن‌وختای پیغام‌داده‌است که‌خودرابرای دفاع‌درمقابل قوای ایران آماده سازند . بناباظهار «محمدکاظم» چون‌نادرعزم‌داشت پس‌ازتصرف‌خاك‌عثمانی

خاك‌ختای رااشغال‌نمایددستورداده‌بودموادجنگی‌فراوانی جمع‌آوری‌گردد ودر شهر،مرو،تمرکزیابدتادرموقع لشکرکشی به‌ختای حاضر باشد .

ابراهیم‌خان‌افشار، که‌فرزنددوم ،ابراهیم‌خان‌ظهیرالدوله، برادر مقتول نادرشاه‌بود وپس‌از کشته‌شدن پدرش نادرشاه‌او راباسم‌پدرنامید واستاندار آذربایجان‌بودسام‌میرزا رادستگیروبینی‌اورا بریده‌وسپس آزادش‌نمودو او بداغستان‌رفته‌وبا ،محمد، فرزند ،سرخای‌لزگی، پیوست‌وگروهی‌از ماجرا جویان‌لزگی ،طبرسران ودربند، رابدورخودگرد آورده‌ومردم شیروان‌را بشورش‌وادارکردند . ،محمدعلیخان‌قرخلوافشار، فرماندار دربندمراتب‌را بنادرگزارش‌داد وکمك‌طلبید ونادرشاه ،حیدرخان، رابیاری‌او فرستادولی درراه،شماخی به‌شابران، بدست شورشیان کشته شد .

،سام‌میرزاو محمدلزگی، پس‌از کشتن حیدرخان‌بدژ ،آق‌سو وشیروان، تاخته‌بکمك‌مردم ،طبرسران‌وشابران،نیروئی‌فراهم‌آوردندوکارشان اندکی بالاگرفت . دراین‌هنگام‌مغانیهائیکه‌در،دژقبری»، (ازدژهای‌پیرامون‌دربند) بودندبرسربازان‌افشار که‌پادگان‌دژ بودندشوریده‌آنها راکشتند وبشورشیان پیوستند . ،محمدعلیخان‌افشار، چون‌کار رابدینگونه دید گروهی ازسران لزگی‌ومغانیها راکه‌دربارهٔ‌آنها بدگمان‌بودازدم‌تیغ گذرانیده سپس‌باستحکام شهرپرداخت ومراتب‌رادوباره گزارش‌داد . ،عاشورخان، پاپالو که‌بایروان آمده‌بودبرای‌سرکوبی شورشیان بهمراهی ،حاجی‌خان‌بیك، بیگلربیگی‌شهر گنجه بکمك‌محمدعلیخان‌شتافته‌ودرکناررودخانهٔ،کودا، بساختن‌استحکامات جنگی پرداخت .

همچنین،کریم‌خان، افشارازارومیه بانیروی پادگان آنجا بسوی ،دشت مغان، روی‌آوردوگروهی‌ازسپاهیانش رابکمك عاشورخان فرستاد .

پس‌ازاینکه گزارش‌فرماندار دربندبنادرشاه رسیدشاهزاده ،نصرالله‌میرزا، راکه‌در همدان‌بودنزدخوداحضارنموده‌شاهزاده‌بسوی کرکوك‌رهسپار وروز هیجدهم‌رمضان۱۱۵۷درآبادی،لیلان،بموکب‌همایونی‌برخوردنمودوازآنجا

بهمراهی سردار ،فتحعلیخان، افشار و پانزده‌هزار سپاهی‌بسوی ،آذربایجان، رهسپار گردید .

شاهزاده‌پس‌از اینکه‌به‌تبریز رسیدفتحعلی‌خان‌افشار را باچنددسته ازسپاهیان بکمك عاشورخان فرستاد وخود ازپس او روان‌شد وروز چهارشنبه چهارم ذیقعده۱۱۵۷ شورشیان‌باهمهٔ‌نیروی‌خوددرشمال‌آبادی‌باغشاه آمادهٔ‌نبردشدند .فتحعلیخان افشارو عاشورخان‌پاپالو، بادلاوران‌افشارپس‌از آغازجنك‌بر سرشورشیان‌تاخته ودریك نبردخونین پرچم‌آنها رابچنك‌آورده‌وبیش‌از یك هزارتن‌را کشتندو ،محمدلزگی، فرمانده‌شورشیان‌درگیرودارجنك زخمدار شده‌باگروهی‌ازهمراهانش فرارنمودو ،سام‌میرزا، بسوی‌گرجستان گریخت، سپس دلاوران‌ایران دژ ،آق‌سو، راکه‌مرکز شورشیان بوده‌محاصره‌وسربازان لزگی پادگان آنجا را زنده دستگیر نمودند .

## ۵۱ـ جنك بصره

هنگامیکه‌نادر پیشرفت بطرف کرکوك وموصل‌را آغازکرده ،قجه‌خان شیخلوانلو، رابفرماندهی قوای‌مأمورپیشرفت بطرف ،بصره، انتخاب‌نمود . قجه‌خان‌باتفاق‌فرماندار ،حویزه،وسلیمان‌رئیس‌معروف‌اعراب‌کعب‌که بخاك ایران‌مهاجرت‌نموده‌وتابعیت‌ایران‌راقبول‌کرده‌بودندخودرابرای‌لشکرکشی مشترك بطرف بصره ازراه حویزه آماده ساختند .

چون‌قوای‌ایران نزدیکی مرزرسیدند ازطرف‌فرماندار ،حویزه، دوپیك وارد ،بصره، شدند ودرخواست‌کردندکه‌شهربیدرنك‌تسلیم گرددو درغیراین صورت سپاهیان ایران مبادرت بقتل عام اهالی خواهند کرد .

،رستم‌آقا، معاون‌فرمانداری بصره پس‌ازآنکه چندروز بارایزنان خود صحبت‌نموداین درخواست‌رارد‌کرد ودرنتیجه‌قوای‌ایران پیشرفت‌بطرف‌مرز راآغازنمودند . نزدیك‌شدن‌قوای‌ایران بمرزعثمانی‌اعراب،منتفق وبنی‌لم،را بطغیان‌علیه عثمانی‌والحاق بدشمن تشویق‌کرد ،،رستم‌آقا، برای‌جلوگیری‌از

انتقال قوای ایران ومتفقین آنان بکرانهٔ باختری شط‌العرب چندناو مأمور ساخت ، لکن بااینهمه ایرانیان باکشتیهائیکه در حویزه ساخته بودند از شط‌العرب عبورنموده و محاصرهٔ شهر را آغاز کردند .

پس‌ازآنکه «تماس‌دریل» کمیسر کمپانی هندخاوری دربصره ازخبرحملهٔ قوای ایران آگاه گردیدیك کشتی کوچك متعلق به کمپانی که‌در نزدیکی بصره لنگرانداخته‌بود دستورداد که شب‌هنگام ازکرانهٔ بصره‌خارج‌شود ، زیراییم آن‌داشت که‌هرگاه کشتی‌دربصره‌بماندعثمانیان آنرا ضبط‌نموده وعلیه‌ایرانیان بکارمیبرند . چنانکه‌درسال ۱۱٤۸ (۱۷۳۵میلادی) بادو کشتی‌دیگر کمپانی همین‌رفتاررا کردند . هنگامیکه فرماندار بصره‌اطلاع‌یافت که‌کشتی‌ازآبهای بصره‌خارج شده‌است «دریل» رامتهم‌بهمکاری‌باایرانیان‌نمود ، اتفاقاًملوانان کشتی که‌اکثرآنان‌اهل‌بصره‌بودندقبل‌ازآنکه کشتی‌زیاداز بصره دورشودعلم طغیان‌برافراشتند و کشتی‌را بساحل بازگرداندند . فرماندار بصره‌ازاین پیش آمدبسیارخرسندشد وازدریل درخواست کرد که‌کشتی‌را باوتحویل‌دهد . چون‌دریل‌ازاجابت‌این‌درخواست‌سرباززد،رستم آقااورادستگیرساخت‌ومدت چهل‌وهشت‌ساعت‌وی‌را درمیان چادری‌محبوس کردوچنین‌انتشارداد که‌اواز طرفداران‌جدی ایرانیان‌است . بطوریکه‌زندگی «دریل‌ودانورس گریوس» معاونش‌بمخاطره‌افتادزیرا درمیان‌سربازان‌خشم‌شدیدی‌علیه‌اوایجاد شده‌بود دریل‌چون احساس کردزندگیش‌در مخاطره‌است‌ناگزیر بتحویل کشتی تن‌در داد ، لکن‌درخفابناخدای آن پیغام‌داد که بمحض‌بدست آوردن‌فرصت‌مناسبی کشتی‌رامنهدم‌سازد . ناخدانیز سوراخی‌درعقب کشتی‌ایجاد کرد وچنین‌ادعا نمودکه تصادفی‌این حادثه‌رابوجود آورده‌است ودرنتیجه عثمانیان موافقت کردند کشتی‌بساحل‌بازگردد، درعین‌حال «دریل» آزادشدلکن‌مواجه‌بامصائب ومشکلات‌شدیدتری گردیدزیراوی‌وسایر اروپائیان مقیم‌بصره ناگزیربودند برای‌سربازان عثمانی‌اسلحه ومهمات‌واسب واحتیاجات دیگرتهیه‌نمایند .

سپاهیان ایران که‌متجاوز ازدوازده‌تا پانزده‌هزارتن بودنددرپیرامون شهر

آتشبارهای متعددی برقرار ساختند، لکن در آغاز مواجه با اشکال گردیدند، زیرا دارای آتشبار سنگین نبودند و از نادر درخواست کردند چند توپ بزرگ برای آنها تهیه کند ولی این توپها بموقع نرسید. بهمین جهت قسمت اعظم حملات ایرانیان دفع گردید، گو اینکه آتش توپخانهٔ ایرانیان بشهر بصره خسارت فراوان وارد کرد و کنسولگری فرانسه و بسیاری از ساختمانهای شهر را ویران ساخت.

طی یازده روز آخر محاصره که با یرانیان توپ سنگین رسید شهر بصره شب و روز مورد بمباران قرار گرفت ولی سرانجام حملات شدید ایرانیان بنتیجه نرسید زیرا بین ناوگان و نیروی زمینی ایران همکاری مؤثری برقرار نبود.

در اینهنگام بود که نادر پس از آنکه بطور موقت با احمدپاشا سازش حاصل کرد رسولانی بمیدان جنگ آمدند و از طرف نادر اعلام داشتند که مخاصمات متارکه گردد و بهمین جهت دروازه‌های بصره باز شد و تحفه و هدایای زیادی بین فرماندهان عثمانی و اولیای امور بصره از یکطرف و «سردار قجه خان و فرماندار حویزه» از طرف دیگر مبادله گردید. فرماندار حویزه پیام محبت آمیزی به «دریل» فرستاد و از زحماتیکه برای وی تولید کرده بود پوزش خواست و از او و گریوس درخواست کرد که اردوگاه ایرانیان را دیدن کنند. دریل نیز سپاس‌گزاری کرد و هدایائی برای فرماندار حویزه فرستاد.

در حدود یك هفته بعد سپاهیان ایران بطرف حویزه عقب نشستند و فرماندهان آنان نیز برای تقدیم گزارش بنادر راه نجف را پیش گرفتند.

پس از آنکه بدینطریق نادر با احمدپاشا عهدنامه منعقد کرد به شهر «شابران» رفت و در آنجا منتظر شد تا نظر امپراطور عثمانی دربارهٔ عهدنامه روشن شود. نادر از اکناف ایران اطلاعات اضطراب آمیزی دربارهٔ وقوع شورشهای متعدد در نقاط مختلف دریافت داشت و بهمین جهت بدون تأمل از مرز عثمانی عبور کرد و شهر شابران را بقصد «ماهی دشت و کرمانشاه» ترك گفت.

## ۵۲ـ سرکشی مجدد سام میرزا و طغیان محمد خان سرخای

درتابستان۱۱۵۶ چون‌مأمورین‌جمع‌آوری خراج‌درشمال‌باختری ایران خشونت‌فراوان بکارمیبردندونارضایتی کامل‌ایجاد نمودند ،سام‌میرزامجدداً موقع‌رابرای‌فعالیت‌خویش‌مقتضی‌دانسته وازطرف‌دیگر بتصوراینکه انتساب وی‌بخاندان‌صفوی‌مردم‌رابمتابعت وی‌راغب‌خواهد ساخت قیام‌نمود واهالی ،دربندو طبرسران» رابشورش‌اغوانمود . درعین‌حال بعناصر شورش طلب ،شیروان،نامه‌نوشت‌وآنان‌رابپیروی‌تشویق نمود.«محمدعلیخان» حاکم‌دربند اقدامات«سام‌میرزارا» بنادرگزارش‌دادواو نیزبه «حیدرخان» حاکم‌شیروان دستورداد که‌بطرف‌شمال‌بکمك «محمدعلیخان» پیش‌راند . درعین‌حال«محمد خان»پسرسرخای‌نیز که‌درآوارپنهان‌بودبسام‌میرزاپیوست‌ودوفرمانده‌سرکش بطرف‌قوای‌حیدرخان تاختند،قبل‌ازآنکه‌این‌قوابتوانندبنیروی‌محمدعلیخان ملحق‌شوند درنزدیکی شیروان‌جنك راآغازکردندوبراثر کثرت‌قوا پیروز گردیدندوتوانستند حیدرخان‌رادستگیر کرده‌وبقتل رسانند . سپس،آقسو، مرکزاداری‌شیروان رانیزاشغال کردند . پیروزی‌طاغیان‌شعله‌های شورش‌را فروزانترساخت ومردم‌را بگردنکشی تشویق کردتا بحدی که‌در اندك‌مدتی سام‌میرزا ومحمدخان‌خویشتن‌رادررأس‌بیست‌هزارتن نیروی‌شورشی‌یافتند .

## ۵۳ـ شکست قوای سرخای

چون‌نادرشاه ازاین‌اخبار وحشت‌انگیزآگاه‌شد فوراً فرمان‌داد که ,آشور خان» افشارفرمانده‌قوای آذربایجان‌باحکام ارومیه‌وگنجه دردفع شورش همکاری‌نمایندوبپسرش نصرالله‌میرزاوبرادرزنش‌فتحعلیخان نیزدستورداد که‌بسرکوبی‌طاغیان‌اقدام‌نمایند . قوای‌عظیمی که‌تحت‌فرماندهی‌این‌سرداران نامی گردآمدندروزچهارم ذیحجه۱۱۵۶ (۲۰دسامبر۱۷۴۳میلادی) درباغشاه نزدیك‌شماخی‌باگردنکشان‌مصادف‌شدندوتلفات‌سنگین‌وشکست‌فاحشی‌برآنان

واردساختندومتجاوزاز یکهزارتن‌سربازان‌دشمن‌رادستگیر کردندوهمهٔ‌توپ های‌آنان راتصرف‌نمودند ، لکن«محمدخان» باوجوداینکه‌زخم خطرناکی برداشته‌بودبه «داغستان» گریخت‌و«سام‌میرزا» نیزتوانست به«گرجستان»فرار نماید .

## ۵۴ـ قلع و قمع پادگان کوبه

دراین اثنا «محمدعلیخان» برای گوشمال دادن پادگان «کوبه» اقدامات شدیدی‌نمود وبسیاری‌ازسربازان این‌پادگان‌راکشت‌وبقیه‌راکور کردوبرای عبرت‌سایر گردنکشان آنان‌رانابینا بخانه‌های خودبازگردانید .

«نصرالله‌میرزا» بدینطریق پس‌ازاستقرارنظم‌وآرامش‌در نواحی«شیروان ودربند» برای‌پیوستن‌بپدرش‌آماده گردید وهنگامیکه ازمنطقهٔ قره‌باغ‌عبور میکرد یکی‌ازپیروان پسرسرخای (محمدخان) نسبت‌باو سوءقصد نمود لکن نتیجه نگرفت .

## ۵۵ـ شورش در گرجستان و قفقاز و دستگیری سام میرزا

درهمان اثنائیکه شورش‌در نواحی شمال‌باختری ایران ادامه داشت در «گرجستان»نیزمانند شیروان‌آتش‌شورش مشتعل گردید و«گیوامیلکخور» توانست‌بآسانی‌جمع کثیری‌ازعناصرناراضی‌را درپیرامون‌خودگردآورد . سرکشان‌چرکس وسایرطوایف‌قفقازنیز باوپیوستند ومدتی«گیوا» ویارانش «تفلیس»راسخت‌تهدیدمیکردند ،لکن‌خوشبختانه«تیمور» وپسرش«ایراکلی» نسبت‌بنادر وفادارماندند وبرای‌سرکوبی گردنکشان‌دامن‌همت بکمرزدند . «سام‌میرزا» هم‌چند روزپس‌از شکست‌فاحشی که‌در «باغشاه» خورد بطاغیان گرجی‌پیوست‌ولی‌بخت‌بد همچنان‌درتعقیب‌اوبود زیراروزچهاردهم ذیحجه ۱۱۵۶«تیمورگیو» وپیروانش‌رادربالای«کارتیل»سخت‌شکست‌دادوسام‌میرزا راهنگامیکه میخواست بخاك عثمانی‌فرارکند دستگیر کرد .

## ۵۶ـ شورش اکراد

چنانکه‌قبلا گفته‌شد نادرپس‌ازچندهفته‌توقف‌درشهر «وان» دراوائل‌زمستان سال۱۱۵۷ براثراطلاع‌ازشورش‌واغتشاشهائیکه‌در نقاط‌مختلف‌ایران‌رخ‌داده بودراه ایران راپیش گرفت وازطریق «ماهی‌دشت وکرمانشاه وکنگاور» جلوراند ومدت‌چندروز درشمال «همدان» توقف‌نمود . دراین‌اثنا قوای‌کرد بجلوداران نادر حملاتی نمودند ولی مختصر بود .

## ۵۷ـ دستگیری سام‌میرزا

چون‌نادراطمینان حاصل کرد که‌پادشاه‌عثمانی‌قصدتصویب‌عهدنامه‌راندارد پیشرفت‌بطرف مرزعثمانی‌راآغاز کردودرعرض‌راه‌بود که‌ازخبرمسرت‌بخش گرفتارشدن «سام‌میرزا» بدست «تیموروایراکلی» آگاه گردیدودستورداد‌چشم دیگراورا کورکنند ووی‌راباتفاق عدهٔ‌دیگرازاسیران‌عثمانی‌نزد «احمدپاشا» به «قارص» اعزام‌دارندتابا «صفی‌میرزا» برادردروغی‌خود دیدارنماید .

«نادر»چون به «گری» رسیدخبرمسرت‌بخشتردیگری باورسیدمبنی‌براینکه «تیمور وایراکلی» باتفاق‌عدهٔ‌دیگرازقوای‌ایران بفرماندهی «علیخان»حاکم «تفلیس» بنیروی‌عثمانی‌بفرماندهی «یوسف‌پاشا» شکست‌سختی‌وارد ساختند . گذشته‌ازاین مبلغ معتنابهی‌پول که‌همراه عثمانیان بودبدست گرجیان افتاد ونادرازاین‌پیش‌آمد بسیارخرسندشد و «کارتل»رابه «تیموروکاخت»را بـه «ایراکلی‌میرزا» پسرش‌سپردوسپس بطرف «قارص» رهسپار گردید .

## ۵۸ـ محاصرهٔ قارص

نادرشاه‌عیدنوروز۱۱۵۷هجری(۱۷۴۴میلادی) رادرکنگاورنزدیك‌همدان گذرانیدوچون‌آگاه‌شدکه‌دربار عثمانی‌یکی‌ازافسران‌خودرابنام «احمدپاشا جمال‌اوغلو» که‌فرماندهی‌نیروی‌پادگان «قارص» راداشت «محمدعلی‌رفسنجانی

کرمانی، راکه‌معروف‌به «صفی‌میرزا» مدعی‌تاج‌وتخت‌ایران بوده‌است‌دست آویزقرارداده آغازدسیسه نمود. هنگامیکه نادرشاه بابهر رسیده‌بود دربار عثمانی،احمدپاشا،رامعزول‌وبجای‌وی«سرلشکراحمدپاشا» جمال‌اوغلووزیر پیشین عثمانی‌را برگزیده به «قارص» گسیل داشت.

«نادر» درجنوب‌شهر «قارص»،اردوزدو «نصرالله‌میرزا» که‌احضارشده‌بود پس‌ازگذشتن‌از «نخجوان‌وگوگجه‌وآرپاچای»،روزپنجشنبه۱۹جمادی‌الثانی ۱۱۵۷باردوی‌نادر پیوست. پادگان‌قارص که‌متشکل ازسربازان‌آزموده بود سپاهیان‌ایران‌راعقب‌زد،لیکن‌ایرانیان‌بشهرنزدیکترشدندودرپیرامون آن‌به ساختن‌استحکامات مبادرت‌نمودندومتجاوز ازچهارهزارتن‌کارگری که‌نادر از«تفلیس»آورده‌بودمدت‌یك‌ماه‌سعی کردندرودخانه‌ایراکه‌ازقارص‌میگذشت منحرف‌سازند، لیکن‌عثمانیان که‌در اینموقع «احمدجیغتائی» بفرمان‌پادشاه عثمانی باسپاهیان لزگی‌بکمك «احمدپاشا» آمده‌بود ازاین‌اقدام جلوگیری نمودند، جنگهای غیرمنظم مدتی‌دوام‌یافت تااینکه‌سرانجام نبردقطعی‌آغاز گردید.

نادربنابرعادت‌خود نخست‌بسرعسکرعثمانی‌پیشنهاد صلح کرد، لیکن‌وی تا قبل‌ازشروع نبردقطعی ازدادن‌پاسخ خودداری‌نمود. بالاخره «عبدالرحمن پاشا» ازافسران‌ارشدعثمانی‌با«احمدافندی» که‌ازدانشمندان‌نامی‌بودبا پیش کشهائی‌نزدنادرآمد وتارسیدن‌دستور ازنادرمهلت خواستند. نمایندگان‌سر عسکر«قارص»نادررا متقاعدنمودندکه‌مستقیماً باسلطان‌عثمانی وارد مذاکره گرددوباتفاق چندتن‌دیگرازنمایندگان‌عثمانی‌پیشنهادصلح‌نادررا بقسطنطنیه بردند، باهمهٔاین‌احوال‌نادربمحاصرهٔ «قارص» باشدت‌هرچه‌تمامترادامه‌داد تا اینکه‌نزدیك‌شدن زمستان‌اورابرآن‌داشت که‌ازمحاصرهٔآن‌شهرمنصرف گردد.

## ۵۹ـ جنك با لزگیها در داغستان و تسلیم آنان

نادرپس‌ازترك قارص‌بطرف‌آرپاچای، ونواحی‌دیگری‌درآن‌حدودروان گردیدودرعین‌حال‌مرکزستادواردوگاه وی‌در«بردع»برقرارشد.باوجوداین

نادربعوض آنکه‌هنگام‌زمستان‌دربردع بماندسه‌هفته پس‌ازورود بآنجابمنظور تنبیه‌لزگیهابطرف «داغستان» روی‌آورد ، دربیست‌ودوم‌ذیقعده۱۱۵۷هجری (۲۷دسامبر۱۷۴۵میلادی) پس‌ازعبورازرود «کروپل‌جوادی» قوای‌خودرادر ششم‌ذیحجه‌در «دربند» بچهاردسته‌تقسیم کردوباوجودشدت زمستان‌آنان رابه طرف‌شمال جلوراند،لزگیهاکه‌سخت‌غافلگیرشدندوقسمت‌اعظم‌اغنام واحشام خویش‌را ازکف‌دادندهیچ‌راه‌دیگری‌جزتسلیم‌نیافتند وهمگی‌سران‌وبزرگان داغستان‌از شاهنشاه ایران‌امان خواستندونادرهمه‌را موردنوازش قرارداده وروزپنجم ماه‌محرم۱۱۵۸ (۷ژانویه) دوباره‌به بردع بازگشت .

## ۶۰ـ جنك قوای ایران با سپهبد یگن محمد پاشا

چون‌نادرشاه درشمال‌رودکرخواربارو آب‌بیشتریافت‌سه‌هفته‌بعد راه «شکی» راپیش گرفت‌ومدت‌سه‌ماه‌در «شکی» ماند ،سپس‌بطرف «گوگجه» ییلاق‌ایروان رهسپارشدوروزدوازده جمادی‌الثانی۱۱۵۸بدانجارسید . دراین‌اثناییماری سختی‌بشاهنشاه‌روی‌داد که‌چندمنزل‌راه درتخت‌روان حرکت‌میکرد.پیربازن مرض‌اورا مقدمهٔ استسقاء تشخیص‌داد. «یگن‌پاشا» صدراعظم‌سابق عثمانی‌سر عسکرجدیدجبههٔ‌شمال عثمانی‌و «علی‌بیك‌پاشا» درراه ارزنةالروم‌در تابستان ۱۱۵۸وارد «قارص» گردیدند . اودستورداشت که‌روش‌تدافعی‌پیش گیرد . با اینهمه‌خطرقحط‌وبیم‌بروزشورش‌درمیان‌سربازان،وی‌رابرآن‌داشت که‌قارص راترك‌گویدوازمرزایران‌عبورکند . قوای‌وی‌شامل‌یکصد هزارسواروچهل هزارتن‌پیاده‌بودوازجمله‌قوای «عبدالله‌پاشاجبجی‌واحمد» فرزندسلطانوردی خان بیگلربیگی‌پیشین اردلان که‌ازارتش‌ایران روی‌برتافته‌و بعثمانی‌پیوسته بوددرآغازاوضاع بکام‌یگن‌پاشا بودوسپاهیان وی‌درجنك باقوای ایران به موفقیت‌های محدودی‌نائل‌آمدندودرادامهٔ نبردبیش‌ازپیش تشویق گردیدند.

## ۶۱ـ حملهٔ نادرشاه بقارص و سه جنك با عثمانی

پس‌ازاینکه نادرشاه‌در «گوگجه» نصرالله‌میرزا رابایالت‌خراسان‌وابراهیم

خان برادرزاده‌اش را بحکومت عراق عجم منصوب نمود. در ۵ رجب ۱۱۵۸ تصمیم بحملهٔ برقارص گرفت و از گوگجه بطرف این دژنیرومند پیش راند، لیکن در عرض راه چون از پیشرفت قوای عثمانی آگاه گردید در تاریخ نهم رجب ۱۱۵۸ از ایروان بسوی «مرادتپه» جلو راند. درست در همان نقطه‌ای اردوزد که ده‌سال پیش در آنجا بقوای «عبدالله‌پاشا کپرلو» شکست فاحش وارد ساخته بود. فردای آن روز مقارن ظهر آرتش عثمانی بایکصد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار تفنگدار پیاده از سمت مقابل پیش میآمد. درچند کیلومتری قوای ایران متوقف گردید و بقیهٔ روز را صرف تقویت اردوگاه خود نمود.

روز سیزدهم رجب سال ۱۱۵۸ نبرد خونین آغاز شد و هردو طرف مبادرت به حملات متقابل شدید کردند. بنا باظهار «محمد کاظم» قوای عثمانی بسبك اروپائی جنگیده و در آغاز موفقیتهائی کسب کردند، لیکن چون «نادر» باچهل هزار قوای ذخیرهٔ خود ضربت مهلکی بجناح دشمن وارد ساخت و رق برگشت و نیروی «یگن‌پاشا» چنان آسیب دید که ناگزیر باردوگاه خویش و بسوی «قارص» عقب نشست. «نادر» برای اخراج عثمانیان از اردوگاه مستحکم خود اقدامی نکرد لیکن چند روز بعد چون خبر یافت که «نصرالله میرزا» در نزدیکی موصل پیروزی درخشانی در جنك باعثمانیان بفرماندهی «عبدالله‌پاشا» بدست آورده است، پیکی نزد «یگن‌محمدپاشا» اعزام داشت و اورا از مراتب آگاه ساخت. دراین موقع فرمان داد جشن باشکوهی برای عروسی شاهزاده «امامقلی میرزا» سومین فرزند خود و «ابراهیم‌خان» فرزند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله برپا ساختند.

چون این پیك باردوگاه عثمانی نزدیك شد خبر یافت که در اردوگاه دشمن اغتشاش بزرگی حکمفرما است. بدین معنی که سپاهیان عثمانی دست بطغیان زده و «یگن‌محمدپاشا» نیز نابود شده است، لیکن مسلم نبود آیا او بدست یکی از شورشیان بقتل رسیده یا اینکه از غم شکست خود مرده است. پس از این حادثه نیروی عثمانی چنان متزلزل گردید که بابی‌نظمی هرچه تمامتر فرار اختیار نموده و همهٔ بنه و توپخانهٔ خود را بجای گذاشته‌اند و تلفات نیروی عثمانی در این نبرد به

بیست وهشت‌هزارتن‌بالغ گردید که‌دوازده‌هزارتن ازآنان بهلاکت رسیدندو سه‌تن‌پاشا وچندین‌تن‌افسرارشد ازجملهٔ کشتگان بودند. بعلاوه‌تمام‌توپخانهٔ آنهانصیب سپاه‌نادری‌شد. نادرشاه بااسیران عثمانی بمهربانی رفتارکرده و سربازان وافسران‌زخمدار‌رابسرپرستی «چاموش‌حسن‌آقا» که ازسران‌ارتش دشمن‌بودبه «قارص» فرستادوچهارهزارتن ازاسیران رابه «تهران» وگروه بیشماریرابه «تبریز» روانه‌کرد. بدینگونه‌آخرین‌نیروی‌عثمانی که درجهان آنروزازنیرومندترین ارتشهابودشکست‌یافت وافتخاراین فتح‌شایان نصیب «نادرشاه» وسربازان‌جنگجویش گردید. پس‌ازشکست‌نیروی‌عثمانی نادرشاه بازهم‌باآن‌کشورازروی مردانگی‌رفتارکرده‌ونامهٔ دوستانه‌ای‌بسلطان محمود نوشت ودرآن‌یادآوری نمود که‌چون‌پیشنهادیکه راجع‌بمذهب‌شده‌است‌تولید کینه‌وخونریزی‌میان‌دوملت‌اسلامی‌نموده چشم‌پوشی‌میشود. ازاین‌پس‌دوستی دوملت همسایه پایدارخواهدماند. روزپنجشنبه۲۷ماه‌رجب‌سال۱۱۵۸ نادرشاه ازراه «مرادتپه» و«چورس» (نزدیك‌خوی) و«محمودی» بسوی‌پایتخت‌ایران رهسپارگردید. درآبادی محمودی‌سه‌تن‌ازفرستادگان فرمانفرمایان شرقی «ترکستان» وختن‌باپیشکشهائی‌شایسته‌نزد نادرآمدندوبرای تعیین مرزهای شرقی بخاراوسمرقند واختلافات با «شاه‌ابوالفیض» راوعده دادپس ازورود بمشهد خاتمه دهد.

پس‌ازاینکه‌نادربه «ساوچبلاغ» رسید«علی‌قلی‌خان» برادرزادهٔ‌خودرابرای سرکوبی تیرهٔ‌یموت‌وترکمنهائیکه‌درپیرامون «کوه‌بلخان» پراکنده‌ونافرمانی آغازکرده‌بودندفرستاد وبرای‌سردستهٔ‌آنان پیغام‌دادکه‌اگرتسلیم‌نشوندنابود خواهندشد ودرپیرواین‌پیام‌سخت «شاهزاده‌نصرالله‌میرزا» رابایك لشکراز سپاهیان‌برای بستن‌راه‌آن‌خیره‌سران ازراه مازندران‌بگرگان‌ومشهدفرستاد. پس‌ازورودعلی‌قلی‌خان ترکمنها همگی تسلیم شده ویکهزارتن ازجوانان جنگجوی خودرابخدمت‌ارتش‌فرستادند. نادرروزدهم‌محرم۱۱۶۰ازاصفهان ازراه‌طبس‌بسوی‌خراسان‌رهسپاروروز بیست‌وسوم‌ماه‌صفر بمشهدوارد گردید.

# فصل هفتم

## دو مجلس ملی و مذهبی

نادرشاه دردورهٔ زمامداری خودبتشکیل دومجلس بسیارمهم ملی‌دردشت مغان ومذهبی درنجف‌اشرف قیام واقدام نمود :

### مجلس‌ملی یا مجلس مؤسسان دردشت مغان

میتوانگفت نادراولین‌مردی‌است که درایران مجلس‌مؤسسان که‌سرنوشت ملت راتعیین‌میکند‌تشکیل‌داد. نادرپس‌از آنکه‌افاغنه‌وعثمانیان راشکست داد ولزگیها وسایر گردنکشان راباطاعت‌خود درآوردو کلیهٔ‌اراضی ازدست‌رفتهٔ ایران‌رامسترد‌داشت، درزمستان‌سال۱۱٤۸ (روزهشتم‌رمضان) نامه‌هائی‌بحکام وولات ورجال‌واعیان‌وعده‌ای ازعلمای‌کشورنوشت، مبنی براینکه تاکنون مساعیش‌برای استرداد اراضی‌و شهرهای ازدست‌رفته مانع ازآن بوده‌که حکومت‌منظمی‌درکشوربرقرارنماید. دریکی‌ازنامه‌ها تأییدکرده بودکه‌پس ازتصرف «ایروان» به«تبریز»ویا «قزوین» آمده وحکمرانان وکلانتران و کدخدایان‌وسایرمصادرامورراا حضارخواهدنمودوحکومتی‌که قوانینش‌در سرتاسرکشورمطاع باشد اعلام خواهد داشت. سپس شخصاً رحل اقامت در خراسان افکنده وگوشهٔ انزوا را اختیارخواهدنمود .

زمانی‌که نادرپس‌ازبتخت‌نشانیدن شاه‌طهماسب‌ازاصفهان‌بخراسان آمددر آنجامطلع‌شدکه شاه‌طهماسب‌درجنگیکه بدون‌اطلاع‌اوباعثمانی نموده‌شکست خورده وبادولت‌عثمانی‌عهدنامه‌ای‌منعقدکرده‌است، باصفهان‌آمد واورا از تخت‌سلطنت برکنارنموده پسرخردسالش‌عباس‌میرزارابظاهرپادشاه خوانده وخود باعنوان «نایب‌السلطنه» فرمانروای‌ایران‌گردید وباردیگر درمغرب

ایران برمتصرفات دولت عثمانی تاخت و قسمتی از کردستان و عراق عرب را بخاك ایران افزود. در آغاز سال ۱۱۴۷ بعزم تسخیر قفقازیه از رود «ارس» گذشت و تا اوایل ماه رمضان (اسفند) ۱۱۴۸ سراسر آنسرزمین را از تصرف روسیه و عثمانی و امرای محلی خارج و ضمیمهٔ ایران نمود و چون بکمال قدرت رسید موقع را برای احراز مقام سلطنت مناسب دید.

گزارش اجتماع دشت مغان را خلیفهٔ «کاتولیکس» ارمنی کلیسای معروف «اچمیادزین» (اوچ کلیسا) بنام «آبراهام کرتی» (اهل جزیرهٔ کریت یا کریتی) Abraham de Céret که از سال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۱۹ هجری قمری) رئیس روحانیون کلیسای شهر «رودوستو» Rhodosto کرسی ایالت ترکیه در کنار دریای سیاه بود. در سال ۱۷۳۴ به «اچمیادزین» یا اوچ کلیسا آمد و پس از سه ماه در آنجا بجای «ابراهیم خوشابی» که در گذشته بود بفرمان «حسین پاشا» حاکم ایروان ماند و بدعوت نادر در دشت مغان حضور داشت. در کتابی بعنوان «تاریخ من و نادر شاه ایران» بتفصیل بیان کرده است. «ابراهام کرتی» می‌نویسد در آغاز محرم ۱۱۴۸ (اواخر ماه مه ۱۷۳۵ میلادی) نادر پس از درهم شکستن قوای «عبدالله پاشا کوپراوغلی» سرعسکر عثمانی در نزدیکی قلعهٔ «قارص» بقلعهٔ «ایروان» میرفت، در کنار کلیسای اچمیادزین اردو زد و «ابراهام» با پنج نفر کشیش و هدایای مناسب در قلعهٔ «شیر» که محل اردوی نادر بود بدیدار او رفت و چون به نادر اطلاع دادند دستور داد «عبدالحسین بیك نسقچی باشی» از آنان پذیرائی نمود و صبح پنجشنبه ۱۶ محرم ۱۱۴۸ بخدمت نادر رسیدند و بآنان خوش آمد گفت و فرمان خلیفه بودن ابراهام و خلعت نیمه تنهٔ زربفتی که یقه‌ای از پوست سمور داشت بوی داد و بکلیسای او رفت و از او پذیرائی شایانی بعمل آمد، پس از اینکه نادر بروی صندلی در مقابل محراب نشست دستور داد ارامنه در حضور او مراسم مذهبی را بجای آورند و در حدود ۴۵۰ روبل (نقرهٔ روسی) بآنان انعام داد، بازروز بعد با سرداران خود بکلیسا رفت، بآنان فرمان داد که دارائی هر کس را که تبعیت دولت عثمانی دارد ضبط کنند.

چند روز بعد نادر خبر شد که «عبدالله پاشا» از رودخانهٔ «آخوریان» (آرپه‌چای)

گذشته باسپاه گران پیش میآید. نادرمحبوسین واسرارا بتبریز فرستاده وخود باهیجده هزار (بقولی باهفتادویکهزارسپاه) درمحل «آق تپه» اردو میزند، عبدالله پاشا روز ۲۵ محرم ۱۱٤۸ در «اغورد» ازمحال ایروان شش کیلومتری اردوی نادرفرودمیآید. دراین جنك نادر پیروز میشود وعبدالله پاشا کشته میگردد وابراهام مینویسد که: ازسپاهیان عثمانی چهل هزارنفر وازسپاه نادرفقط ۱۵ یا ۲۰ نفر کشته میشوند. پس از آن نادرنام «آق تپه» یا «مراوه تپه» رابه «مبارك تپه» مبدل میکندودرآنجادستور بنائی بشکل خرگاه خود بیادگار فتح میدهد و سرپرستی ساختمان آنجارابه «ملیك مکرتوم» واگذارمینماید که بانظارت خلیفه ودونفرمعتمد دیگرانجام دهند. درمدت چهل روز ساختمان خرگاه باگنبدی بپایان میرسد.

پس از آن نادربجانب «قارص وارض روم» میتازدودراین پیشروی شش هزار تن زن ومردارمنی رابخراسان کوچ میدهد. «احمدپاشا» سرعسکرروم واعیان قارص وارض روم ازدرصلحجوئی درآمده ومتعهدمیشوند که «قلعهٔ ایروان» را تسلیم کنند.

بعدازآنکه «حسین پاشا» قلعهٔ «ایروان» رادر ۱۵ جمادی الاول ۱۱٤۸ هجری (۱۳ اکتبر ۱۷۳۵ میلادی) تخلیه میکندنادرمتوجه «تفلیس» میشودوآنشهررابه تصرف درمیآوردوبخلیفه وکلانتر وملیك ها که لقب نجبای ارامنهٔ هریك از محلات شهرایروان بودوکدخدایان فرمان میدهدکه در «آخوریان» باردو ملحق شوند. آنهادر «تفلیس» بخدمت نادرمیرسند ودرآنجا نادربسرداران دستورمیدهدکه ازارامنهٔ اوچ کلیسامراقبت شودوسیصدخانواده ازمردم تفلیس رابخراسان کوچ میدهدولی بوساطت خلیفه ازکوچ دادن آنان منصرف میشود. چندی بعدحکمی ازنادربه «محمدقلیخان» حکمران ایروان میرسدکه باتفاق «خلیفه ابراهام ارمنی» وکلانتران وکدخدایان به «دشت مغان» عزیمت نمایند. آنان که ۲۵ نفربودندبدشت مغان که درملتقای رودخانهٔ کروارس است (سرزمینی است که ازشمال برودکروازجنوب برودارس محدودمیگردد.) درروز

«عبدالحسین بیك نسقچی باشی» که مأمور انتظامات مجلس مغان و پذیرائی مدعوین بود محل چادر آنان را در کنار رود ارس و کمی دورتر از پانصد کلبه ایکه از نی و چوب برای سرداران برپا کرده بودند تعیین میکند، در نهم رمضان ۱۱٤۸ هجری وارد جایگاه میشوند (البته این دستور نادر بوده که امر داد دوازده هزار چادر و منزل از چوب و نی برای خاصان و سرلشکرها با انضمام مساجد و حمامهای وسیع و بازار و لوازم دیگر ساختند و نیز عمارت باشکوهی مشتمل بر حرمسرا و بیوتات زیبا برای خود و همراهانش بنا کردند ولباسهای فاخر برای خود وملتزمین رکابش تهیه شد.) نادر در شب دوشنبه ۲۹ رمضان ۱۱٤۸ (۲۵ ژانویه ۱۷۳۶ میلادی) وارد دشت مغان میشود. بنوشتهٔ «لکهارت» نادر در شب نهم رمضان باشتاب هرچه تمامتر از طریق «حسن قلعه سی» و «شماخی» جدید (اقسو) وارد دشت مغان شد. روز بعد ابراهام وارد گردید. در همان اوان «گنجعلی پاشا» سفیر عثمانی که فرماندار «موصل» بود از طرف دولت عثمانی برای انعقاد عهدنامهٔ صلح با میهمانش «عبدالباقی زنگنه» فرماندار کرمانشاه وارد شد. پس از آن بعد از دو روز «ابراهیم خان» برادر نادر که مردی بلندقامت و درشت اندام بود از مشهد وارد میشود. در همانوقت «طهماسب خان جلایر» و «پیر محمد حاکم هرات» و «شاهقلی خان قاجار» وسایر رجال نامی نیز وارد شدند. درهمان روز نادر برای «خلیفه ابراهام» خلعت گرانبهائی مرکب از دوشنل که مخصوص اسقفها بود و بریکی از آندو که بیش از پنجاه تومان پول آنزمان ارزش داشت دوازده مجلس از زندگانی حضرت عیسی زردوزی کرده بودند میفرستد، خلیفه بزحمت انعامی بحاملین خلعت میدهد، زیرا مینویسد: عادت نادر این است که اگر چیزی برای کسی بفرستد و فراشها انعامی بگیرند بی ترحم حکم بکشتن آنان میداد. در اینموقع بخلیفه دستور میرسد که همه روزه هنگام طلوع آفتاب بسلام نادر برود.

نزدیك منزلگاه نادر ایوانهائی بطول ده تا پانزده و یا بیست و بعرض دو متر از نی ساخته شده بود، مدعوین از هر شهر و ناحیه‌ای در سه ساعت از روز گذشته بانتظار نادر در این ایوانها مینشستند. وقتی نادر از دیوانخانه بیرون میآمد نخست چاووشان

دعامیکردند،سپس مدعوین بنوبت پیش میرفتندو بی آنکه لب بسخن بگشایند تعظیم کنان میگذشتند. جایگاه نادرازچوب ساخته شده وسقف وایوان آن نیز همه ازچوب بودولی دیواری ازنی آنرا احاطه میکردودردرون وبیرون این ایوان نیز چادرهای فراوان برپاشده بودوآنرا متجاوز از ششصد کشیکچی حراست میکردند، نقاط دیگررانیز نسقچی ها (پاسبانان) نظم وآرامش راعهده دار بودند درآن ایام دعوت شدگان پیاپی بدشت مغان وارد میشدند،حتی ازممالك هندوستان ونواحی بلاددورافتاده نیز هرچه خان وسلطان ومیرزاومستوفی ووکیل ووزیر وشیخ الاسلام وشیخ وملاباشی وملاو کلانتر وملیك (ملیك لقب نجبای ارمنی بود که بر هریك ازمحلات شهر حکومت میکردند ومطیع کلانتر شهر بودند،مثلاشهر ایروان هفت محله وهفت ملیك داشت) واعیان وکدخداوسرحددار وحاکم بود دسته دسته دردشت مغان فرودآمدندو همه روزه بترتیب وبنوبت دردیوانخانه بسلام نادرمیرفتند. روزبیستم رمضان همهٔ رجال که عده شان ازبیست هزارنفر متجاوز بودواردد شت مغان شده بودند. ارقام رسمی حاکیست که عدهٔ واردین بیکصد هزارتن رسیده بود، لیکن اینرقم اغراق آمیز بنظر میرسدمگر آنکه بگوئیم عدهٔ واردین مشتمل برقوای نظامی وخدمتگزاران نیز بوده است. دسته های سپاه در دشت مغان که ازاطراف کشور میآمدند. هردسته هنگام طلوع خورشید درچادرها وایوانهائیکه ازنی دراطراف جایگاه نادرساخته شده بود جمع میشدند. نادردو یاسه ساعت ازروز گذشته دردیوانخانه مینشست وبتقاضاها رسیدگی مینمود وبه دعاوی رأی میدادومسائل معمولی کشوری راحل وفصل میکرد،پس ازپایان جلسات دیوان که متجاوزازچهارساعت بطول می انجامید درحدودیکساعت از وقت خودراصرف تفریح ورفع خستگی بادوستان صمیمی خویش ازقبیل «میرزا زکی» و «حسنعلیخان» و «طهماسب خان جلایر» و «مظفرعلیخان» مینمود. سی تن قراولان مخصوص اوهمه روزه یك بار بصدای بلنددرحضوراواذان گفته ونماز میخواندند. پس ازآن قراولان ثفنگدار (جزایرچیان) که عدهٔ آنان بسه هزار تن میرسید بارئیس خودبمحوطهٔ دیواریکه ازنی ودورازجایگاه نادر کشیده شده

بوددا خل میشدند وبدو یاسه ردیف می ایستادند. افراداین دسته بتفنگهای بلند مسلح بودندو چون صف میبستندقنداق تفنك رابزمین نهاده لولهٔ آنرا راست روبه آسمان نگه میداشتندو برآن مانند عصاتکیه میکردندو باروتدان آنان ازنقره و باروتدان نصف دیگر طلائین بود. کلاهی نمدین (قالپاق) برسرداشتند که ازدو جانب آن قسمتی درازآویخته بودو برآن کلمهٔ الله بسه شکل مختلف خوانده میشد. ازدیدن صفهای این سربازان لرزه براندام آدمی میافتاد.

نزدیك نادرابراهیم خان برادرش ورضاقلی خان پسربزرگش و علی قلی خان پسربزرك برادرش ونصرالله خان پسرمیانه واما مقلی خان پسرخردسال اوقرار میگرفتند وبعدازایشان نیزسایرخانها بنسبت مقام خویش میایستادند. درردیف تفنگداران سربازان دیگریهم یکی بنام «چنداول» ودیگری بنام «نسقچی» دیده میشدند. چنداولان پری ازدم خروس برکلاه خودزده ورئیس نسقچیان نیزسه پر ازدم خروس برکلاه خودنصب کرده بودند.

بسیاری ازسربازان یکنوع چماق مسین مطلایازراندودوقسمتی دیگر بشکل تبرزین که بطول بیش ازیك متربود دردست داشتند. دستهٔ دیگر ازسربازان مأمورحفاظت راهها وگردنه‌ها ودره‌ها هستند که هنگام شب اردوی نادر را پاسبانی ومراقبت میکنند و اگرکسی محکوم بمرگ گردد بوسیلهٔ ایشان اجرا میشود.

دستهٔ دیگر جارچیان بودند که حتی درمیدان نبردنیز احکام نادررا باصدای بلندبگوش سربازان وسرداران میرساندند. حفظ ودفاع ساقهٔ سپاه وکشتن سربازانی که پشت بدشمن کنندازوظائف نسقچیان است، یگدستهٔ شش هزارنفری نیزبنام کشیکچی وجوددارد که سر خودرا دردستمال سفیدی می پیچندبطوری که ازموی سرشان چیزی دیده نمیشود. این دسته مسلح به تفنك معمولی هستند، وبنوبت دراطراف جایگاه نادرکشیك میدهند. بدین ترتیب که دوهزار تن ازایشان مدت یك شبانه روز بخدمت مشغولند وبعدازآن دستهٔ دوهزارنفری دیگر بجای آنان به کشیك میپردازند.

عدهٔ چنداولان‌ونسقچیان هریك سیصدنفراست. پسران ونزدیکان نـادر همیشه بانادرهستند وهرگاه‌که نادربرکسی خشم‌گیرد وحکم‌کندکه او را چوب بزنند، این حکم بوسیلهٔ این‌دستهٔ‌سیصدنفری‌انجام میپذیرد ومحکوم‌را بیدرنك روبطرف زمین میخوابانند وپنج‌شش‌نفر باهم اورا بسختی میزنندتا وقتی‌که نادربگوید : «بس‌است‌ولش‌کنید» .

چون‌روزعیدرمضان فرارسیدچادربزرك‌راکه دارای دوازده‌ستون‌باقید های ابریشمین‌هفت‌رنك‌بود وزمین‌آن‌بافرشهای‌گرانبها مفروش‌شده وتخت سلطنت‌که ازطلاساخته ومزین‌بجواهرات‌نفیس بوددروسط‌آن قرار داشت، بحکم نادرغرفه‌ای درسمت‌شرقی‌جایگاه‌اوبرپاکردند. دراین‌روزنادرباهوش وعقل فوق‌العاده‌ای نیم‌ساعت ازروزگذشته ازچادرخودبیرون‌آمده و روبه شمال ایستاده برادرش وپسرانش وپسربرادرش‌که جوانترازپسر بزرگش میباشد بااوبودند. سایرخانها نیزبترتیب‌رتبه ومقام‌خویش قرارگرفته بودند. سه‌هزارتفنگچی باتفنگهای بزرگ‌دایره‌وار دریکطرف وکشیکچیان‌باتفنگ های معمولی درمقابل ایشان وچاووشان درجلوونسقچیان ازپس آنـان و چنداولان ازدنبال این‌دسته بترتیب ایستاده بودند، بفرمان‌نادرچند شتـر آوردند وبایکدیگر دربرابراوبجنك‌انداختند. سپس پهلوانان‌آمدند وکشتی گرفتند. بعدبعموم حضاردستورداده شدکه‌مانندروزهای پیش‌ازجلو نـادر بگذرند ونمایندگان شهرها دسته‌دسته بدون‌آنکه لب‌ازلب‌بگشایند سرتعظیم فرودآورده بجایگاه خویش بازگشتند.

فردای‌آن‌روزکه سه‌شنبه عیدرمضان۱۱٤۸ هجری (۱٤فوریه ۱۷۳٦ میلادی) بودابراهام میگوید: صبح‌زودبجایگاه نادررفتیم. سفیرروسیه‌وتمام مدعوین ازهرطبقه وصنفی‌بمحل استراحتگاهیکه تعیین شده‌بود نشسته و نسقچیان پذیرائی میکردند، «علی‌پاشا» وکاتولیکوس‌ابراهام ازجمله رجالی بودندکه همان‌روز بحضورنادرپذیرفته شدند. جمعیت‌بحدی رسیدکه‌جایگاه تنك شدو «کاتولیکوس» مزبوراگرچه باعتراف‌خودجرأت نکردعدهٔ‌مهمانان

رادرست درآنروز بشمارد بااینهمه تأییدمیکند که‌درحدودیکهزارتن ازاعاظم رجال درروز اول درتالارپذیرائی حضوریافته بودند وسه‌هزار تفنگچی‌بدو صف ازدیوارجنبین‌اطراف جایگاه نادرتایك‌تیررس ایستادندکه همه تفنك بردوش داشتند.

«گنجعلی‌پاشا» سفیرعثمانی‌ازمیان‌صفوف گذشته‌وپیش‌ازهمه بدرون‌چادر بزرك رفت. پس‌ازاوسفیرروسیه رانیزبه‌چادربردند واسامی مدعوین‌راکه برروی‌ورقهٔ‌کاغذ بزرگی‌بترتیبی که‌نادردستورداده بودنوشته‌بودندمیخواندند وبرای هریك ازایشان‌درون چادرمحل‌خاص باباالش‌مخصوص تعیین شده بودکه بایستی‌روی‌آن بنشینند. هرکس‌که بدرون‌چادروارد میشد تعظیمی میکرد وباآهستگی ومتانت بجایگاه خودمیرفت وبی‌تندی وشتاب درنهایت آرامی وتواضع روی‌بالش مخصوص‌خویش مینشست.

چون‌خواندن‌اسامی مدعوین‌بپایان‌رسید وهرکس‌درجای‌خودنشست‌قریب نیم‌ساعت درانتظارفرمان‌نادربسکوت گذشت. نادردربالای‌چادردر جایگاه مخصوص برمسندخودنشسته بود. درآنجاسه محل‌خاص‌مانندسه‌چادرکوچك شاه‌نشین مانندکه هریك پرده‌ای داشت‌دیده میشد. نادردرشاه‌نشین وسط‌که پردهٔ‌آنرا بالازده بودندقرارگرفته‌بحاضران مینگریست،درطرف راست او بیرون ازشاه‌نشینها سفیرعثمانی‌وزیردست اوهفت‌یاهشت‌خان نشسته‌بودند. والی تفلیس (علی‌میرزا) پسرامامقلی‌خان گرجی که مسلمان‌شده بود واز طرف نادردرجمادی‌الاول‌سال۱۱٤۸ بحکومت «کاخت» (کاختی) و«کارتیل» (کارتیلی) منصوب‌شده وبخطاب‌خانی سرافرازگردیده‌بود) تنهاکسی‌بودکه مانندنادرمیتوانست جیقه‌ای برسربزند، زیرابعدازنادرشخص‌اول محسوب میشد وبرتمام‌خانها وولات تفلیس‌وکاخت‌ریاست داشت،بعدازاومن (ابراهام کورتی) وچهل‌وپنج‌خان‌دیگر نشسته بودند.

درسمت‌چپ مجلس نخست «ابراهیم‌خان» برادرنادروبعدازاو «رضا قلی میرزا» پسرنادروبعد«علیقلیخان»برادرزادهٔ‌نادروبعد «مرتضی‌قلی» (نصرالله)

میرزا نشسته‌وزیردست‌اوسفیرروسیه‌وخان‌های‌دیگرقرارگرفته‌بودند، علاوه برخانها جمعی ازسفیران ومنشیان‌و مأمورین دیگری که بضابطین خانها معروفندو گروهی‌ازحکام‌دراین‌مجلس‌بزرك‌نشسته‌بودند . هیبت‌مجلس‌چنان درحاضرین که‌درحدود هزارتن‌ازبزرگان ورجال کشوربودند تأثیر کرده بودکه‌همه‌متحیربودند . درکنارچادر ازچهارسوفضای آزادی‌ترتیب داده وآنرابوسیلهٔ‌تجیری که‌ارتفاعش‌در حدوددومتربودازجائیکه حاضرین‌نشسته بودندجداساخته‌واین قسمت که‌بصورت کوچه‌ای درآمده‌وباقالی فرش شده بودبایستادگان مجلس اختصاص داشت .

درفاصلهٔ‌پایه‌های چادرازهرسو دوسفرهٔ زیبای‌بلند گسترده‌و روی‌آنهااز طرف‌راست‌سه‌ظرف (بادیه) بزرك‌شربت‌خوری‌طلاوسه تنك‌بزرك پرازشربت گذاشته‌بودند ، پهلوی‌آن‌نیز سه‌سینی‌طلا که‌طول‌هریك‌بیش‌از یك متر ونیم بود درهرسینی هفت‌جام زرین دیده میشد .

شربت‌خوریهای‌بزرك پرازشربت وروی‌شربت تخم‌ریحان پاشیده بودند. چهارسینی‌بزرك‌نقره درجانب‌راست سفره‌و چهارسینی بزرك دیگر نیز در جانب‌چپ آن هریك‌بطول‌بیش‌ازیك مترونیم پرازنان شیرینی گذاده شده بـود .

بدستورنادر فراشان بپذیرائی‌دعوت‌شدگان پرداختند . نخست‌بترتیب از دوسوی‌چادربا گلابدانهای طلاونقره بتقسیم گلاب مشغول‌شدند . سپس بـه وسیلهٔ‌بخوردانهای‌طلا ونقره که‌درآن‌عطریات‌دلپذیرمیسوخت فضای‌چادررا معطرساختند . درهمانحال که دسته‌ای‌بگردانیدن عطرسوزها مشغول بودند ، دسته‌ای‌دیگر درجامهای‌طلا بمیهمانانیکه‌بربالش نشسته‌بودند شربت‌میدادند، همینکه‌شربتخوریها خالی‌میشدتنگهای‌بزرك‌را درآنهافرومیریختند . پس‌از آنکه‌بتمام‌بالش‌نشینهاوسایر نشستگان شربت‌داده‌شد نوبت‌بایستادگان ورجال وحکام‌وسرداران ومنشیان که‌درانتهای چادر وحتی درخارج‌بودند رسیـده و بجملگی درجامهای نقره شربت دادند .

سپس مطربان واردشدند که‌مرکب ازبیست ودو جوان‌رقاص‌بودند و آواز دلنشین‌داشتندوهریك ازایشان‌پارچهٔ لطیفی‌برگردن افکنده‌بودندکه دنبالهٔ آن‌ازدو طرف‌بدوبازوی‌او پیچیده‌و دوسرش‌ازدو دست‌اومانندبرك‌خرمائی آویخته‌بود ، بساق‌پای خودنیززنگهای کوچکی‌بسته‌بودند وبدین صورت پیش‌روی‌نادرو حاضران‌برقص‌پرداختند ، دسته‌ای‌نیزکمی‌دورتراز جایگاه نادرنشسته سنتوروطنبورو کمانچه‌وقانون وسازهای دیگرمیزدندوهرکس‌به کارخودمشغول‌بود ورقاصان یکنواخت‌میرقصیدند ورقص‌و آوازیکساعت دوام‌داشت . دراین‌مدت‌کار عطرسوزی‌نیز همچنان ادامه‌داشت ، پس‌ازآن مدعوین‌مرخص‌شدندوهرکس‌بسوی‌چادراقامتگاه‌خودرفت‌ودرهمان‌نزدیکی بندبازی هم روی طناب میرقصید .

روز بعدازعید فطرکه‌دوم‌شوال ۱۱۴۸ بوددعوت شدگان‌را دریك میدان اسب‌دورترازجایگاه نادرگردآوردند وازطرف اوبکلیهٔ‌آنان ابلاغ شد که اعیان ورجال‌ولایت‌خود رادریکجاجمع کنندومنتظر دستورباشند . بنابراین هفت‌نفرازطرف‌نادربنام «میرزامحمد ومیرزازکی وطهماسبقلیخان» جلایر وکیل‌و «حسنعلی‌بیك» معیرالممالك‌و «عبدالقدیرمیرزا کاشانی وعلی‌اکبر میرزای‌خراسانی» وصندوقدارنادربمیان‌جمعیت آمده‌ودرمیان‌دشت‌ایستادند وبجارچیان‌ونسقچیان‌دستوردادندکه‌نمایندگان هرولایت‌رانزد ایشان‌ببرند. سپس‌هردسته‌را بمحوطه‌ای که‌گروهی‌ازجارچیان‌وفراشان‌ونسقچیان‌دورآن صف‌بسته‌بوددداخل کردند وازطرف‌آن‌هفت‌نفربایشان گفته‌میشدکه : «خان اعظم‌حکم‌میکند که‌شمابنشینیدوباهم مشورت کنیدوهرکسراکه‌برای سلطنت ایران‌وحفظ‌صلح وتأمین‌آسایش‌مردم‌شایسته‌ترمیدانیدانتخاب‌نمائید . اکنون که‌اوییاری‌خداوند ایران‌راازتسلط دشمنان‌آزادکرده وبیگانگان راازمرز های کشورخارج‌ساخته‌است چون‌بعلت‌پیری‌وخستگی‌ازجنگهای‌پیاپی‌محتاج

باستراحت‌است‌میل‌دارد که‌بخراسان‌رود ودرقلعهٔ‌خود، کلات، برای‌خویشتن وشمادعاکند .» بناباظهار ،محمدکاظم، پایان پیام نادر چنین حاکی‌بود : «چون‌من‌ازقیل وقال‌جنك‌وفرماندهی قوادوری‌جسته‌ام وعزم‌دارم بقیهٔ عمر رابدعادر درگاه‌احدیت‌بگذرانم ، طهماسب میرزارا بسلطنت ایران انتخاب کنیدوهرگاه ویرانمیخواهیددیگریرا ازخاندان‌صفوی بسلطنت‌برگزینید . زودتربمشورت‌مشغول‌شوید وتانه‌ساعت‌از روزگذشته‌بهمینجا بیائید وتصمیم وارادهٔ خودرادرجواب وی‌اظهار کنید .»

مدعوین‌دسته‌دسته بمشورت‌پرداختندوآن هفت‌نفر دریکجانشسته ومنتظر جواب‌دستجات‌بودند . جواب‌هیگی‌این‌بود که : «ماهیچکس‌را نیافته ونمی‌شناسیم که‌ازخان‌اعظم بهترولایقتروبختیارترباشد . اگراو دست مرحمت از سرماکوتاه کندماسراز اطاعت اوبرنمیتابیم ، اومارااز‌بند تسلط دشمنانمان عثمانیهاوافغان‌ها وروسهاولزگیها آزادکرده‌وکشورما راازوجود کسانیکه مایهٔ‌بدبختی‌وزوال آن‌بوده‌اند پاك‌ساخته وماوکسان ماراازدست دزدان و غارتگران‌نجات داده‌است . چگونه‌میتوان‌تصورکردکه‌ما دست‌ازدامان‌اوباز داریم‌ودیگریرا براو اختیارکنیم . اگراوازما وازکشورما بیزار شده است خوبست که‌ما راهم‌باخود بخراسان ببردودرآنجا هلاك سازد .»

فردای‌آنروز بازهمهٔ دعوت‌شدگان دریکجا جمع‌شدند وسه‌ساعت از روز گذشته‌جملگی‌رابمیان دشت‌بردندودستوردادند که‌نمایندگان‌هرشهر وولایت دریکجاجمع شوند . بدینترتیب‌هردسته‌جداجدا روی‌زمین‌جای گرفتند وهر یك‌اشخاصیرا برای‌جواب‌گفتن بسئوالات فرستادگان هفتگانهٔ نادر ازمیان خودبرگزیدند . نادردرابتدای امرچنانچه معلوم‌شد ازقبول سلطنت امتناع میورزید وچنین‌وانمودکرد که‌میل‌وهوس سلطنت‌ندارد ومایل‌بگوشه‌نشینی است.درحدودسه‌چهارروز اصراروالحاح‌نمایندگان‌ملت‌ادامه‌یافت ،سرانجام

نادر راضی شده و دستور داد چادر بزرگ شراکه شرح آن داده شد برافراشته و خود بتخت نشسته امرا را بارداد و پس از انجام مراسم مبارکباد و تهنیت همهٔ حضار تأیید کردند که : «پادشاه ما توئی و زندگی و دارائی خود را صرف خدمت به سلطنت تو خواهیم کرد .» سپس نادر بنمایندگانیکه از جمیع بلاد در آن مجلس شرکت کرده بودند گفت: «از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند و هند و روم و ترکستان همگی به خلافت ایشان قائلند ، در ایران هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود . شاه اسماعیل صفوی این مذهب را متروك و مذهب تشیع را رواج داد ، بعلاوه سب و رفض را در السنه و افواه عوام و اوباش دائر کرد و هیجانی بر انگیخت و خاك ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت ، مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسده از میان اسلام رفع نخواهد شد . هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش را طالب باشند این مذهب را که مخالف اسلاف گرام و خاندان ماست تارك و بمذهب اهل سنت و جماعت سالك شوند ، لیکن چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ذریهٔ رسول الله و طریقهٔ ایران بمذهب آن حضرت آشنا است اورا سر مذهب خود شناخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند» بعد مجدداً آن هفت نفر بمیان جمعیت آمدند و طهماسب خان وکیل جلایر آغاز سخن کرد و گفت : «خوانین ، سلطانها ، بیگها ، آقایان ، خلیفه بزرك ارامنه ، کدخدایان ، اعیان شما ای کسانیکه از اقصی بلاد ایران باینجا آمده اید گوش فرا دارید و حکم خان اعظم «نادر» را بشنوید ، خان میفرمایند . اکنون که رأی شما براین قرار گرفته است که نگذارید من باستراحت مشغول شوم و همگی دست بسوی پرچم من دراز کرده اید من هم بسه شرط بارأی شما موافقت می کنم .

اول اینکه از این پس از شاه طهماسب و پسران او هواخواهی نکنید و اگر از خاندان صفوی کسی پیدا شد او را باخود نگاه ندارید و بزندان افکنید و کتباً تعهد کنید که اگر برخلاف این رفتار کردید مجازات شما اعدام باشد و همهٔ

کسان وبستگان شما کشته شوند وتمام دارائی شما ضبط گردد .

دوم اینکه مذهب سنت بجای شیعه برقرار گردد وازاین پس از سب ولعن عمر وعثمان خودداری کنید ودراینباره چیزی نگوئید وننویسید . زیرا اینکار ناپسند مایهٔ دشمنی دوملت ایران وعثمانی و جنك وخونریزی بسیار گردیده است درصورتیکه نه در قرآن مادراین خصوص چیزی نوشته شده ونه پیغمبر اسلام بدان اشاره فرموده است . این عمل رامردمانی جاهل بنیان نهادند وموجب خونریزی واسارت مسلمانان و ویرانی بلادشدند . بعدازاین میان ما وملت عثمانی اختلاف وجنگی نخواهدبود زیرا هردوازپیغمبر وقرآن وآداب دینی واحدی پیروی میکنیم . اگر اهل تسنن درادای نماز دست برسینه مینهند ومافرومیآویزیم این امر نباید مایهٔ دشمنی دو ملت مسلمان گردد . هرملتی میتواند مطابق عقاید دینی خودرفتار کند . همچنین وقتی که اهل تسنن بزیارت کعبه میروند نباید مزاحم ایشان باشیم وازآنان برخلاف حق وعدالت توقعاتی کنیم . بایدباایشان نیزمانندزوارخودمان ومثل برادررفتار کرد . اگرآنان درکعبه از چهارجهت نمازمیگذارندشما نیزمیتوانیددرآنجا بهمان ترتیب بدون تعیین جهت خاصی بادای نماز بپردازید . (دراین شرط چنانچه مذکورشد ازپیروی امام صادق علیه السلام وتقلید ازفروعات آنجناب نیزنام برده است .)

سوم اینکه چون مرا بسلطنت انتخاب میکنید بایدسوگند بخورید که پس از من نسبت بپسر وخاندان من نیز وفادارومطیع خواهید بود . تعهد بسپارید که اگر ازاین سوگند بازگشتید خون شما مباح باشد .»

پس از اعلام شرایط نادر ، طهماسب خان وکیل خطاب بحضار گفت : «چه میگوئید ؟ قبول میکنیدیانه ؟» حاضران یکزبان فریادبرآوردند که : «بلی قبول داریم واطاعت میکنیم .» سپس صورت مجلس در دونسخه نوشتند تابعرض نادر برسد وحضار مرخص ومتفرق شدند .

روزجمعهٔ ٤شوال ١١٤٨مطابق١٧ فوریه ١٧٣٦میلادی پنجساعت ازروز

گذشته باز تمام مدعوین دشت مغان بحضور نادر بار یافتند و همانروز نادر جمعی از خانها و حکام و ولایات را بناهار برسر سفرهٔ خود دعوت کرد و باز هم در رد مقام سلطنت اصرار ورزید و گفت : «دیگری را انتخاب کنید. کسیرا که برای حکومت برشما و مملکت لیاقت داشته باشد . مرا آزاد بگذارید که بخراسان روم و در قلعهٔ خود گوشه گیری اختیار کنم. زیرا پس از این توانائی لشکر کشی و جنك ندارم.» چون بزرگان ایران اصرار فراوان کردند بالاخره راضی شد که ملت و مملکت ایران را تنها نگذارد ، اما نادر که مردی بسیار باهوش بود گفت : «حال که اصرار میکنید باید متوجه این نکته نیز باشید که بسیاری از مردم از من متنفرند و شاید حق هم داشته باشند . زیرا که من خانه‌های بسیار ویران کرده . مردم بسیار کشته و اموال فراوان ضبط کرده و بسیاری از اشخاص توانگر را بروز سیاه نشانده‌ام، بگذارید که ایران پس از این مصیبت‌ها یك چند نفسی براحت برآورد .»

سران قوم گفتند : «آنچه ولینعمت میفرماید راست است ولی این کارها لازمهٔ کسب قدرت و افتخار نظامی است . اگر ولینعمت در برابر مخالفان ایران اراده و قدرت نشان نمیداد چگونه میتوانست بچنین کارهای بزرك نائل گردد ؟ از خدا میخواهیم که آنچه کرده از نو آغاز کنی و اکنون که خداوند زمام حکومت ایران را در کف با کفایت تو نهاده وظیفهٔ ما نیز اینست که فرمان تو را گردن نهیم کسی که امر تو را اطاعت نکند سزاوار محکومیت و مجازاتست و آنکه مطیع فرمان تو باشد شایستهٔ پاداش و افتخار .... واگر جز این باشد کار حکومت دشوار خواهد گشت .» پس از این بیانات نادر تسلیم شد و بسلطنت رضا داد .

سپس شرایط نادر را بصورت وثیقه‌نامه‌ای برطوماری دراز در دو نسخه نوشتند و بمهر و امضای نمایندگان هرشهر از خان و سلطان و میرزا و مستوفی و کلانتر و آقا و اعیان و شیخ‌الاسلام و قاضی وغیره رسانیدند .

نخست نمایندگان خراسان و هرات و مشهد و مازندران طومار را مهر و

امضاء کردند . بعدنوبت‌بنمایندگان‌آذربایجان وآرارات‌وغیره‌رسیدواینکار درمدت‌سه‌روزانجام گرفت . وبررویهم۳۵دسته آنرا مهروامضاء کردند .

پس‌ازآن‌بفرمان نادر هرکسی رابفراخور حال‌خلعتی‌دادند . نخست‌برادر خودابراهیم‌خان رابلقب«ظهیرالدوله»سرافرازورضاقلی‌میرزا رابفرماندهی نیروی‌شرق‌بمشهد فرستادوسردار طهماسبقلی‌خان جلایر راپیشکار اونمود و «میرزامحمدتقی شیرازی» بآستانداری فارس منصوب گردید .

خانهای دیگرهریك‌نیزبفراخور مقام‌ومنصب‌خلعتی گرفتند . خلعت‌خانها درحضورخود اوداده‌میشد ومرکب‌بودازیك نیم‌تنهٔ زربفت‌بایقه‌ای ازپوست سمورو جامهٔ دیگری‌ازهمان‌پارچه بایك‌کمربندگرانبهای‌چرکسی که‌ازسه تاپنج‌تومان ارزش‌داشت ، باضافه‌یك قطعهٔ پارچهٔ زربفت که‌همه بشکل‌خاصی که‌خود نادر درآن‌ایام‌معین کرده‌بود دورکلاه چهارگوشی که آنراطهماسبی میگفتند می‌پیچیدند . این‌کلاههای متحدالشکل‌ازطرف نادر بهمهٔ اعیان و رجال بتناسب‌رتبه ومقام‌ایشان داده‌شده بود . خلعتها را «حاج‌حسین» کـه صندوقدارنادربود ازطرف‌او تقسیم‌میکرد . سایرخلعتها ومقداروجه نقدیکه بهرکس باید داده‌شود قبلا بدستور نادر تهیه شده بود .

## وثیقه‌نامه (محضرنامه)

متن‌اصلی‌عهدنامهٔ دشت‌مغان که‌بوثیقه‌نامه معروفست . این‌سنداصل‌صورت مجلس‌مذاکرات دشت‌مغان است که‌بخط «میرزامهدیخان استرابادی» منشی نادربرشتهٔ تحریر درآمده وازطرف حضار بامضاء رسیده است .

اینك رونوشت متن‌عهدنامه (قسمت‌های نقطه‌چین‌دراثر مرور زمان ازبین رفته است .)

«... ازتصرف سلاطین ترکمانیه وافشارکه‌از اهل‌سنت بوده‌اند گرفته ... رسیدفیمابین‌امم‌بنای سب‌ورفض گذاشته بدستیاری‌این‌تدبیر آتش‌افروزند... تااینکه مسلمین دست‌از مقاتلهٔ‌کفره برداشته مشغول‌اسر وقتل نفوس و ...

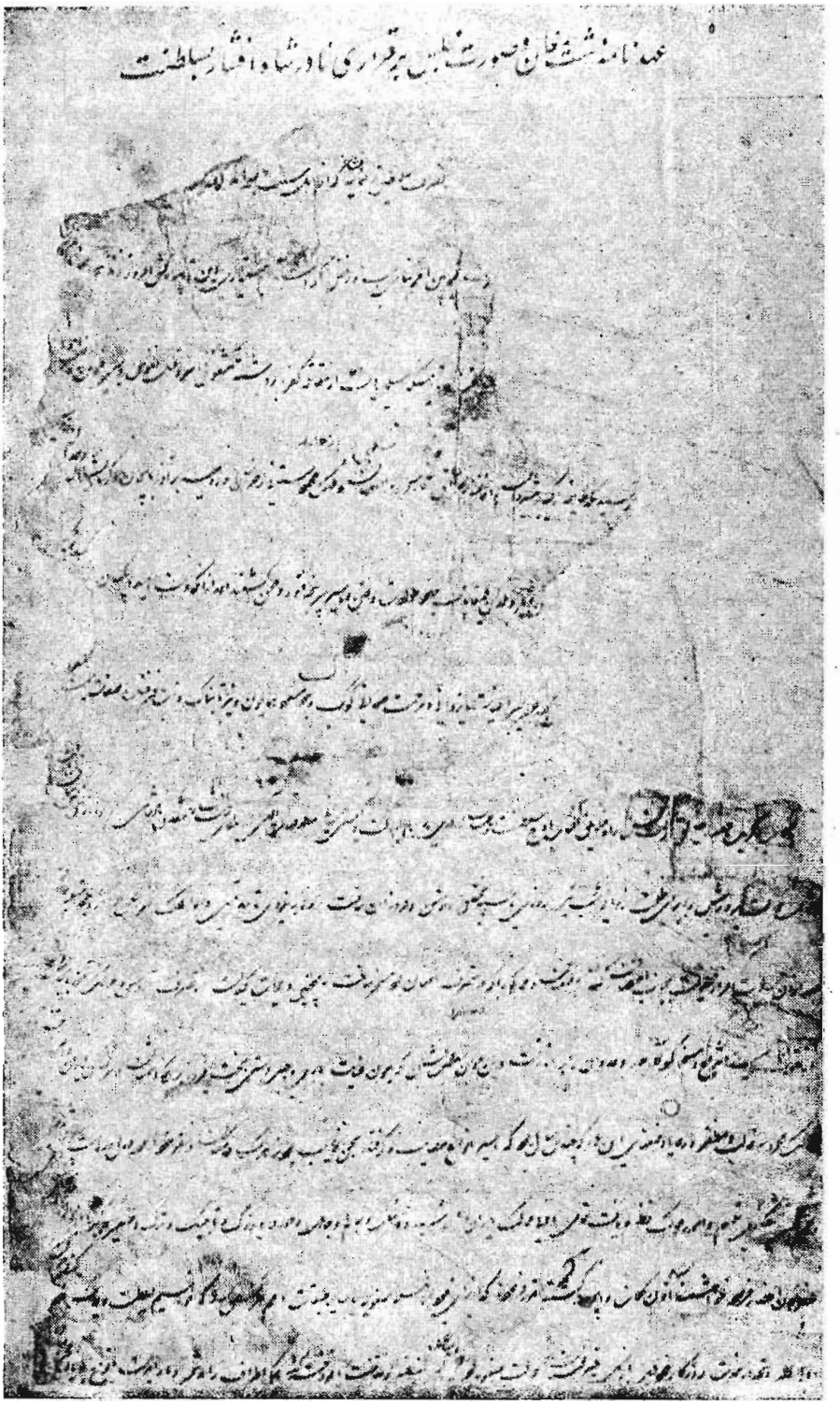

**تصویر شماره بیست و شش**

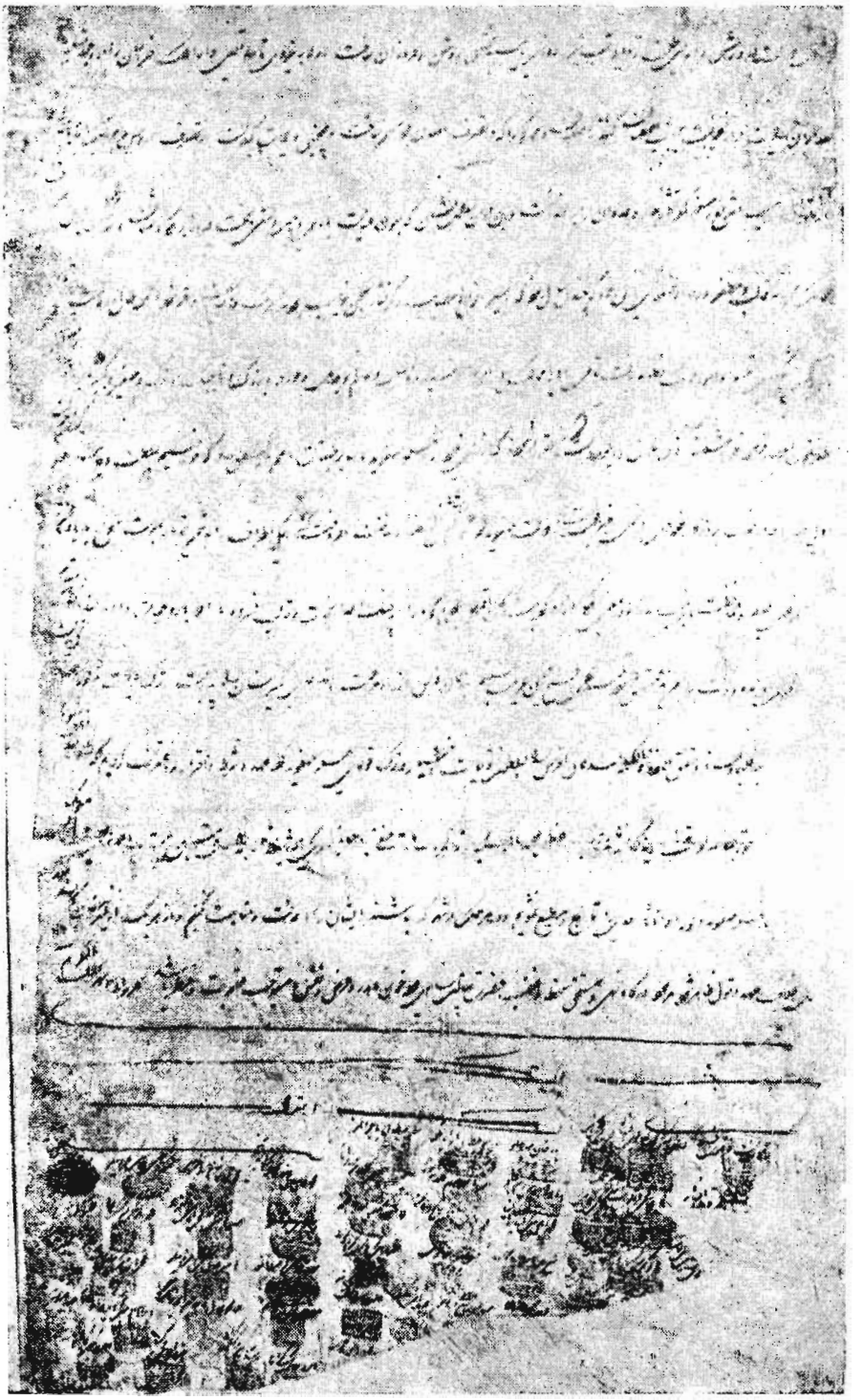

تصویر شماره بیست و هفت

نهب اموال ... رسید که طایفهٔ لزگیه بر شیروان و افاغنه بر عراق و فارس و اصفهان و ملك محمود سیستانی بر خراسان و رومیه بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیه ... این دیار و بلدان جمیعاً پامال جنود حوادث و فتن و اسیر سر پنجهٔ فتور و محن گشتند بعداز آنکه دست امید مابی کسان از ... گسیخته و... بعدعسریسرا عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و نیر تابناك ذات فرخنده صفات میمنت ... رکاب برگزیدهٔ حضرت خالق زحمت کش راه خلایق آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی و ... برج بسالت و گیتی ستانی مظهر قدرت الهی طلای دست افشار معدن پادشاهی را از افق خراسان تابان و مشتعل ،دولت فیروزش را برای ظلمت زدائی شب تیره روزی ماسیه بختان روشن و فروزان ساخت اولا به نیروی تأیید الهی دارالملك خراسان را از وجود متغلبه پرداخته بعداز آن رایت فرازعزیمت بجانب اصفهان گشته و اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت و همچنین ولایت گیلان از تصرف اروس و ممالك آذربایجان و... از تصرف روسیه انتزاع و مسخر کرده آثار جور و عدوان را برانداخت دراین اوان سعادت نشان که بعون عنایت باری و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالك محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نوائب بودند هریك در مکان و مقر خود آسوده حال و رفاهیت پرورشدند و کار ...تمام و امور ممالك نظام یافت تمامی اهل ممالك ایران را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خورد و بزرك و تاجیك و ترك و صغیر و کبیر و برنا و پیر را در صحرای مغان در اردوی ظفر نمون احضار فرموده خواهشمند اذن کلات و ابیورد گشته مقرر فرمودند که از برای خود از سلسلهٔ صفویه یا سایر طبقات امم هر کس را که خواهیم بسلطنت و ریاست قبول کنیم . چون اهالی ایران آنچه در این مدت بروزگار خود دیده از گل خیر بوستان دولت صفویه بود که درعهد ایشان آتش فتنه و نقاضت افروخته گشته همگی اطراف را بدشمن و مارا بدست انواع بلایا و محن داده ... از عهدهٔ ضبط و محافظت ما برنیامدند و درمعنی همگی آزاد کردهٔ بندگان اقدس بودیم که

مارا ازچنك اعدانجات وقالب افسردهٔ مارا دوباره‌حیات‌دادند لهذاهمگی در مقام ...ی درآمده‌ودست‌بردامن‌مرحمتش‌زده مستدعی‌فسخ‌این‌عزیمت گشتیم، بندگان اقدس‌ازراه‌مرحمت‌استدعای کمترینان‌راپذیرفته ترك‌عزیمت‌مذکور فرمودندو کمترینان ... قلباًو لساناً ومتفق‌اللفظ والکلمه‌بندگان‌اقدس رابه سلطنت‌وریاست‌اختیاروترك‌تولای سلسلهٔ‌صفویه‌کرده عهده‌وشرط‌واقرار و اعتراف‌کردیم که‌نسلابعدنسل شیوهٔ... مبدعهٔ‌دولت‌صفویه‌راکه ... عظیم‌بوده بالکلیه ... ملت‌حنیف‌جعفری که‌همیشه ... ومتبوع‌امت‌احمدی بوده ... و مسلوك... ازسلسلهٔ‌صفویه ذکوراًواناثاً احدی‌راتابع‌ومطیع نشویم و درهر ملك وشهرکه باشندایشان‌را اعانت ومتابعت نکنیم وازهریك‌ازکمترینان که نسلابعدنسل ... خلاف‌عهدوقول‌ظاهرشودمردود درگاه الهی ومستحق سخط وغضب حضرت رسالت پناهی بوده خون‌ما هدر وعرض و نفس ما مستوجب عقوبت وخطرباشد تحریراً فی ٤شهر شول‌المکرم سنه ۱۱٤۸.»

آنچه درذیل عهدنامه ازامهارباقی‌مانده چهل ودومهربیضی ومربع و مستطیلی‌است وامهارواسامی که‌خوانا بوداین‌است: (قلی‌خان قرقلوی‌افشار ـ لطف‌علی‌بیك کوسه‌احمدلوی‌افشار ـ باباخان‌چاپشلو ـ ارس‌سلطان‌قراباشلو ـ شیخ‌عبداله‌درجزی ـ میرزاجعفر کلانتردرون ـ ابراهیم‌بیك‌استاجلو ـ محمد قلی‌خان‌قاجاربیگلربیگی‌استرآباد ـ محمدعلی‌بیك‌شامبیاتی ـ ابراهیم‌بیك ایروانی ـ جان‌محمدخان‌قاجارمیرآخورباشی‌صحرا ـ مرشدعلی‌بیك‌وکیل گرایلی ـ محمدرضازنگنه و...) سپس «عبدالباقی‌خان‌زنگنه» را بنمایندگی دربارعثمانی‌برگزید، با «میرزا ابوالقاسم کاشی» و«ملاعلی‌اکبر ملاباشی خراسانی» ویك‌زنجیرفیل بنام‌پیشکشی‌برای سلطان‌محمود نخستین پادشاه عثمانی‌باسلامبول‌فرستاد وبعبدالباقی‌خان دستورداد که دربارهٔ پیشنهادهای پنجگانه بادربار عثمانی گفتگونماید. آنگاه نمایندهٔ دیگری هم‌بدربار روسیه فرستادکه پیام تاجگذاری اورا باطلاع برساند.

این‌طومار بصورت وثیقه‌نامه‌که طول‌آن دومتر بوددر دونسخه نوشته

وبمهر وامضاء نمایندگان هرشهراز «سلطان، خان، میرزا، مستوفی، کلانتر، آقا، اعیان، شیخ‌الاسلام» و «قاضی» رسانیدند. نخست نمایندگان خراسان و هرات ومشهد ومازندران وبعد نمایندگان آذربایجان و آرارات وغیره بودند و اینکار مدت سه روز انجام گرفت و بر روی هم سی و پنج دسته آنرا مهر و امضاء کردند.

چنانکه قبلا گفتیم پس از اعطاء خلعت و کمربند و پارچه‌های زربفت به میرزایان و سرداران و مأمورین عالی‌مقام. برادر خود ابراهیم‌خان را بحکمرانی وسپهسالاری کل آذربایجان منصوب کرد و حکومت نخجوان و ایروان و تمام نواحی آرارات و گرجستان را نیز بوی سپرد و او را لقب بیگلربیگی عطا کرد. باباخان چاپشلو را هم خلعت داد و بایالت هرات بجای پیرمحمدخان فرستاد و پیرمحمدخان را بحکومت ایروان گماشت. خانهای دیگر نیز هریك بفراخور مقام و منصب خلعتی گرفتند. بهریك از کسانیهم که از نواحی دوردست مشرق آمده بودند یك غلام یا کنیز گرجی یا ارمنی میبخشید. نادر در دشت مغان هزارها اسیر گرجی و ارمنی از زن و مرد در اختیار داشت.

روز یکشنبه ششم شوال ۱۱۴۸ هجری کسانیکه خلعت گرفته بودند همه خلعت پوشیده در کشیکخانه یا اطاق قراولان شاهی گرد آمدند و پس از آنکه در آنجا ساعتی بغلیان کشیدن و سخن گفتن گذشت، بحضور نادر باریافتند. در این مجلس وزیر آذربایجان که از اعقاب «میرزا جهانشاه قراقویونلو» بود و در شعر و موسیقی دستی داشت در حضور نادر اشعاری خواند، چون اشعار بپایان رسید بصدای بلند گفت «فاتحه». بلافاصله حضار دستها را بر آسمان بلند کردند و لبها را بحرکت در آوردند. آخر کار همگی دست بصورت خود کشیده و متفرق شدند.

روز تاجگذاری نادر بواسطهٔ اینکه مهر سلطنت و پولهای تازه‌ای که بنام وی بایستی سکه زنند مهیا نشده بود و هنوز معین نکرده بودند و بعلاوه منجمین روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ را که دوازده روز بعید نوروز مانده بود برای جلوس نادر مناسب دانسته بودند.

یکی از کشیشان ارمنی موسوم به «ترتوما» که در چادر میرزا مهدیخان

ومیرزا مؤتمن منشیان‌نادر که‌پهلوی‌بارگاه وی‌بوده‌اقامت داشت وجزئیات مراسم تاجگذاری رادیده‌است نقل‌میکند: درروزمذکورپنج ساعت از روز گذشته که منجمین برای‌تاجگذاری معین کرده‌بودند،خانهائیکه هنوزازمغان بایالات و ولایات خود بازنگشته بودند دربارگاه نادر حاضرشدند و مراسم تاجگذاری انجام گرفت .

تاج‌نادر بصورت کلاه‌خودی بودکه‌برآن‌جواهر گوناگون ومرواریدهای گرانبها میدرخشیدو،میرزازکی، تاج‌رادردست گرفت وبرسرنادر گذاشت و،میرزا عسکر، ملاباشی‌قزوینی برپا ایستاده خطبه میخواند.

درتمام مدتیکه قرائت‌خطبه دوام‌داشت، خانها وسایر رجال و اعیان مجلس‌بزانونشسته دست‌بدعا برداشته‌بودند. چون‌خطبه‌بپایان‌آمد و نـوبت بفاتحه‌رسیدجملگی پیش‌ولینعمت بخاك‌افتادند. سپس ازجای‌برخاستند وهر کس بتناسب رتبه ومقام‌درمحل مخصوص‌خودقرارگرفتند و پس ازاینکه شمشیر سلطنت‌را بکمرنادربستند وبخوردانهای طلاونقره بمجلس‌آمد، باز فراشان بتقسیم شربت وشیرینی‌مشغول شدند. ظروف‌شربت را دراین مجلس برمیزطلای بزرگی نهاده بودندکه ساخت حلب‌وبیش‌ازیك‌مترونیم طول‌آن بود. درمیان‌آنهاشربت‌خوری بزرك‌تنك‌طلای جواهرنشان بسیارگـرانبها نهاده بودندکه میگفتندپانصدتومان (بپول‌آنزمان) ارزش‌دارد.

پس‌از تقسیم گلاب‌وصرف‌شربت‌وشیرینی‌نادربسیاری ازحاضران‌رامرخص ومجلس عیشی‌خصوصی ترتیب‌داد. دراینمجلس فقط‌برادرش‌ابراهیم‌خان و پسربرادرش علی‌قلی‌بیك وپسرجوان‌نادرمرتضی قلی‌میرزا ومیرزازکی و طهماسب‌خان‌جلایر وکیل‌ومعیرباشی وبرخی‌دیگر ازنزدیکان شاه حضور داشتند وهمگی دراطراف‌تخت‌اوایستاده بودند.

مطربان ورقاصان جوانی اززن ومرد بمجلس درآمدند ومدت‌نیم‌ساعت درحضورشاه زدند وخواندند ورقصیدند. پس‌ازآن شاه‌تاج ازسربرگرفت و بازمندیل طهماسبی برسرنهاد .

درمجلس تاجگذاری معیرباشی دوکیسه‌پرازپول طلاپیش‌شاه گذاشت و بفرمان اومیان حاضران تقسیم‌شد. پس‌ازانجام مراسم تاجگذاری نیزنقاره خانه بصدا درآمدوسه روز وسه‌شب‌غریوکرنا وطبل وشیپوربرآسمان‌میرفت و «میرزاقوام‌الدین محمدقزوینی» بمناسبت تاجگذاری نادرشعری ساخته‌و درتاریخ جلوس‌او گفته بود (ذوالقرنین است‌تاج اقبال‌بسر) .

برسکه‌های نادراین شعرنوشته شده بود :

سکه برزرکردنام سلطنت‌را درجهان  شاه‌دین‌نادرقلی اسکندرصاحبقران

برمهر اونیز این شعر :

نگین‌دولت ودین رفته‌بودچون‌ازجا  بنام نادر ایـران قرارداد خـدا

وبرطاق نصرت وی این عبارت رانوشته بودند :

پادشاه ممالك ایران . ظل سبحان نادردوران . فاتح

ازروز تاجگذاری دیگرالقاب‌قبلی «وکیل‌الدوله» ویا «نائب‌السلطنه» ویا ولینعمت» منسوخ گردید. بلکه‌درسرتاسرایران‌وجهان «نادرشاه»خوانده‌شد. قوام‌الدین‌شاعرمعاصرنادربااین‌مناسبت‌ماده‌تاریخی‌بمضمون (الخیرفی‌ماوقع) ساخت‌وازآن پس‌این ماده‌تاریخ درمسکوکها ضرب وحك گردید.

درهمان روزپس‌ازپایان مراسم تاجگذاری نادر «میرزامؤتمن» رابجای «میرزامهدی» مقام‌منشی‌باشی بخشیدوبمنظور استمالت‌ازمیرزا مهدی‌وی‌را نیزمورخ رسمی خود خواند.

روزتاجگذاری بامسرت‌وشادی پایان‌یافت‌وپس‌ازآن سه‌روزوسه‌شب‌عیش وطرب‌ادامه داشت. پس‌ازتاجگذاری‌نادر،شاه‌عباس‌صفوی جوان‌رابخراسان نزدپدرش طهماسب‌میرزا فرستادوتاسال۱۱۵۲درآنجا بود، درآن‌تاریخ او وپدروبرادرکوچکترش اسماعیل‌میرزا بهلاکت رسیدند.

چون نادرشاه ابراهیم‌خان برادرش را بفرماندهی کل‌قوای آذربایجان منصوب ساخته‌بودبکلیهٔ حکام‌ازمرزهای «قافلانکوه»تا «آرپاچای» وحدود

داغستان و گرجستان دستور داد که ازوی فرمانبرداری نمایند.

نادرشاه پس از پایان جشن‌های عیدنوروز برای لشکرکشی بقندهار با فرماندهانش بمذاکره ومشاوره پرداخت و از افاغنه که درخدمتش بودند راجع باوضاع افغانستان اطلاعاتی بدست آورد. آنگاه چندروز دیگر صرف جشن و شادمانی شد ودراواخر فروردین دشت مغان را بقصد قزوین ترك گفت وقبل از حرکت نمایندگان «کارتلی» رامرخص کرد وآنان را مأمور کرد که سه هزار و سیصد تومان مالیات جمع آوری کنند ویك پادگان مرکب از پانصد سرباز در تفلیس برقرار سازند. این دستور شورشی را در کارتلی علیا برپا ساخت که بعداً بدست «صفی خان بوجاری» حاکم گرجستان خاموش شد.

## مجلس مذهبی یا اتحاد اسلامی درنجف اشرف

هنگامیکه نادر از محاصرهٔ «بصره» منصرف وعمده قوا و بنهٔ خود را در «قره تپه» گذاشته وببغداد آمد. در «بغداد» از جانب «محمد آقا» سفیر عثمانی و «احمد پاشا» وسایر رجال عثمانی مورد استقبال قرار گرفته وبطرف کاظمین رهسپار شد. در آنجا مشاهد متبرکهٔ «امام موسی الکاظم» و «امام محمد تقی علیهما السلام» را زیارت کرد، سپس بکشتیهائیکه احمد پاشا والی بغداد در کمال زینت وزیبائی در کنار دجله ترتیب داده بود سوار شده واز آب عبور کرده ومزار «ابوحنیفه» را در بغداد زیارت نمود، در تاریخ اول شوال ۱۱۵۶ (۱۹ نوامبر ۱۷۴۳ میلادی) بطرف «کربلا» عزیمت کرد و پس از زیارت اماکن مقدسه آن شهر را ترك گفت و همسرش «رضیه بیگم» که یکی از دختر های شاه سلطان حسین صفوی بود مبلغ بیست هزار نادری وقف تعمیر ومرمت اماکن متبرکه نمود.

اندکی بعد نادر از راه حله عازم نجف اشرف گردید. چون تمامی علمای ایران وافغان وبلخ وبخارا وسایر بلاد ایران در رکاب او بودند انجمنی مرکب از آنان وعلمای اماکن مقدسهٔ بین النهرین ترتیب داد تا در حل مسائل مورد اختلاف مذهبی همت گمارند وبرای آنکه عقیدهٔ خویش را بمذهب اثبات کند

دستورداد که مرقدشریف علی بن ابی طالب علیه السلام درنجف تذهیب گردد.

کاملترین شرحی که دربارهٔ مذاکرات مذهبی اینمجلس موجوداست شرحی است که یکی ازعلمای بزرك عرب نژاد عثمانی بنام عبدالله بن حسین سویدی بغدادی دررسالهٔ خودبنام حجج قطعیه ذکر کرده که در کتاب اعیان الشیعه از آن نقل شده است میباشد.

احمدپاشا عبدالله بن حسین را نزدنادر اعزام داشته بودتا وی را درایجاد سازش بین دسته های مختلف مذهبی ایران کمك کند. عبدالله پس از آنکه از طرف نادربار یافت، باوی بزبان ترکی مدتی بمذاکره پرداخت، نادرازاوتقاضا نمود که بعنوان یك مصلح بیطرف اختلاف مذهبی راازمیان بردارد وجریان را باحمدپاشا گزارش دهد.

عبدالله پس ازپایان ملاقات بانادراز «ملاعلی اکبرشیرازی» ملاباشی ایران دیدن کرد وراجع بمتن «قرآن» باوی بمذاکره پرداخت وازآنجاکه سنی متعصبی بودحل بعضی اختلافات راغیرمیسر میدانست .

گفته اندکه نادرپس ازآنکه عده ای ازسپاهیان رابتصرف نجف وکربلا وحله فرستادوآن نقاطرابسهولت بتصرف درآوردخودنیز «کرکوك» و «موصل» را مسخرساخت ودولت عثمانی بناچار ازدرصلح درآمد وقرارشدکه درباب مسائل مذهبی ورفع اختلافات سابقه مجدداً طرفین گفتگونمایند.

وقتی که نادرشاه بعتبات عالیات رسیده وبزیارت اماکن متبرکه درکربلا ونجف وکاظمین رفت و «سلیمانیه» رانیز بتصرف درآورد، هشت ماه بغدادرا درمحاصره داشت وقبرابوحنیفه رادربغدادزیارت نمود. احمدپاشا والی بغداد که مردی باتدبیرومحیل بودهمینکه ازحملهٔ نادرمطلع شد، برای مذاکرات ومباحثات مذهبی عبدالله بن حسین سویدی رانزدنادرفرستاد، سپس نادرعلمای شیعی وسنی کربلا ونجف وحله وبغداد وکاظمین رابنجف خواست تاباعلمای ایران وبلخ وبخاراوتوران وافغانستان که بهمراه آورده بودبنشینند وبگفتگو پردازند وموارداختلاف بین دومذهب رابرطرف وحل نمایند.

مذاکرات برحسب امر نادرشاه در اردوی او در نجف باشرکت هفتاد نفر مفتی بوسیلهٔ شیخ علی اکبر ملاباشی نادرشاه درجلساتی برای بحث تشکیل شد، پس از پایان مذاکرات صورت مجلس بنام «وثیقه نامه» بانشاء میرزا مهدیخان منشی نادر (مؤلف تاریخ جهانگشا) نوشته شد و علمای فریقین آنرا مهر کردند، بقول میرزا مهدی خان اصل آن در خزانهٔ آستان مقدس «علی بن ابی طالب علیه السلام» ضبط گردید و رونوشت آن انتشار یافت.

طریقهٔ تصدیق و امضاء وثیقه نامه باین شکل بود که اول علمای ایران مهر نمایند، سپس علمای عتبات چه شیعی و چه سنی وثیقه نامه را با مضاء برسانند و بعد علمای ماوراءالنهر بلخ و بخارا و بعد علمای افغانستان و در آخر مفتی بغداد به حقانیت اسلام مردم ایران تصدیق نمایند.

ابوالبرکات عبدالله بن حسین سویدی بغدادی از علمای بغداد که خود در مناظرات بین علمای شیعه و سنی شرکت داشته و نادرشاه از او احترام و اکرام بسیار مینمود از امضاء کنندگان آن وثیقه نامه است.

شرح جریان را در دو کتاب از تألیفات خود نوشته و همچنین میرزا مهدی خان متن آنرا در جهانگشای نادری آورده ولی این نسخه‌ها از حیث متن و امضاء علماء اختلافاتی دارد و «آقای نخجوانی» نسخهٔ آنرا از مجموعه‌ای تهیه و در مجلهٔ یادگار درج نموده‌اند.

در کتاب اعیان الشیعه مذکور است که سویدی بطور اختصار اسامی علما را ذکر کرده آنگاه شیخ علی اکبر ملاباشی بملاحمزه گفت ما همگی مسلمانیم نزد ابی حنیفه و مدار اسلام بر پنج مذهب بوده و پنجمی آنها مذهب امامیه است. پس از آن همگی برخاسته و مصافحه نمودند و هریك بدیگری برادر خطاب میکرد. مجلس قبل از غروب آفتاب روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۱۵۷ پایان یافت.

سویدی میگوید: اعتمادالدوله از طرف نادر شبی نزد من آمد و پس از ابلاغ التفات شاه گفت که بفرمان شاهنشاه فردا باید کلیهٔ علما در روضهٔ مطهره جمع گردند. تا آنچه که مورد صلاح و اتفاق است نوشته شود. روز بعد من و تمام علما

بروضهٔ مطهره رفتیم. گروه ایرانیان درحدود شصت‌هزارنفر بودندکه از بیرون‌وداخل‌روضهٔ مطهره پشت‌درپشت‌ایستاده بودند. دراینهنگام‌طوماری آوردند(البته‌این‌جلسه پس‌ازپایان‌جلسات‌مباحثه بوده است) که هفت وجب طول‌آن‌بود وبفارسی نوشته شده‌بودکه خلاصهٔ‌آن‌این‌است :

(خلفای راشدین‌هریك‌پاس‌احترام دیگری‌میداشت. ازاینرو بایداحترام‌و مقام‌آنها بحسب‌ترتیب مراعات‌شود. ایرانیان بدانندکه‌هرکه‌متخلف‌شودجان ومال‌وخاندانش‌درمخاطره خواهدبود.علماء ایران‌آن‌طومارراامضاءنمودند. درآن طومارهم نوشته شده‌بود : اززبان‌مردم نجف وکربلاوعلمای‌آن دو شهرستان ذیل‌آنرا امضاء ومهرکردند. مردم‌افغان‌وعلمای ماوراءالنهرنیز گواهی خودرانگاشتند ومن (سویدی) بفرمان‌نادرشاه‌گواهی‌خودم را در صدرطومارنوشتم . پس‌ازآنکه‌کارصلح بمیان‌طوایف‌اسلامی‌باینترتیب‌پایان یافت، شاه‌شیرینی‌وبخوروعنبر درسینی‌های سیمین‌وبخوردانهای‌زرین‌مرصع فرستاد وسپس مراپیش‌خودخواند وگرامی‌داشت وخدمتگذاری احمدپاشا والی‌عثمانی‌درعراق‌رادرامرصلح‌بستودوگفت‌که فرمان‌داده‌ام‌فردا درمسجد کوفه‌اقامهٔ‌نمازجمعه‌شودوخلفاءراشدین رادرخطبهٔ نمازبترتیب یادکنندوثنا گویندوبرادربزرگم سلطان‌آل‌عثمانی‌وپس‌ازآن‌برادرکوچك (مقصودشخص نادرشاه‌است) رادعاکنند. روزآدینه‌در«مسجدکوفه» که فاصلهٔ‌آن‌تانجف شش کیلومتراست حاضرشدیم. مسجدپرازجمعیت‌بود،درآنجا درحدودپنجهزار ازدانایان وخاندان‌ایران بودندوخطبه بحسب‌دستورخوانده شد ونادرشاه بوسیلهٔ سویدی نسخه‌ای‌ازطومار مذکوررانزداحمدپاشا فرستاد .

درجلدچهل‌ویکم کتاب اعیان‌الشیعه مأخوذ ازکتاب رسالهٔ حجج قطعیه سویدی جلسات مباحثات ومذاکرات علمای‌شیعه وسنی را ذکرمیکندکه ذیلا ترجمه‌شد: (بایددانست‌که راوی‌جلسات مباحثه ازعلمای‌بزرك ومتعصب‌اهل تسنن است) .

پس‌ازآنکه نادرازورود سویدی‌که طبق‌انتخاب‌ومعرفی احمدپاشا والی بغداد برای مباحثه فرستاده‌شده ونخست بی‌اندازه خائف و هراسان بود .

«اعتمادالدوله» که ازطرف نادرشاه مأمورپذیرائی او بود اطلاع پیدا کرد، مجلس مناظره را تشکیل داد، ضمناً نادرشاه برای استحکام منظور خود یکی از معتمدین را ناظر مجلس وحتی ناظر دیگری بر ناظر قرارداد. بطوریکه هیچ ناظری از منظور علیه خود اطلاع نداشت وملاباشی را برای انعقاد مجلس مناظره آماده ساخته بود. ملاباشی پیاده باستقبال سویدی شتافته وبالاخره او را در صدر مجلس نشانده وخود بعادت پارسیان دوزانو وبقول سویدی چون شاگردی در برابر استاد قرار گرفت.

سویدی میگوید: ملاباشی درخصوص حدیث منزلت (وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی) بمعنی اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تو یا علی پس ازمن بجای هارون ازموسی هستی جز اینکه پیغمبری پس ازمن نیست. سئوال کرد؟ گفتم این حدیث مشهوریست که فریقین روایت کرده اند.

ملاباشی گفت: مفهوم این حدیث دلالت میکند که خلیفه پس از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام است زیرا ذات اقدس نبوی همهٔ مراتب هارون را باستثنای نبوت برای علی علیه السلام اثبات کرده است. این خلافت را که یکی ازمناصب هارون بوده اگر زنده بماند بجای موسی برقرار شود بجهت علی علیه السلام ثابت کرده ودلیل عموم منزلت اضافهٔ لفظ منزلت بهارون است که دلیل بر عموم واستثناء خود گواه براین موضوع میباشد. من (سویدی) درپاسخ وی گفتم: حدیث منزلت ازجملهٔ احادیثی است که محدثین درخصوص آن اختلاف کرده اند چنانچه برخی آنرا حدیث صحیح وبعضی حسن ودسته ای ضعیف پنداشته وابن جوزی سخن را بحد مبالغه رسانده وآنرا مجعول میداند. اکنون باحدیثی که بدین پایه از اختلاف رسیده چگونه می توان خلافتی را که نیازمند بنص جلی است اثبات کرد.

ملاباشی گفت: ماهم دراین خصوص باشما همراه میشویم لیکن دلیل ما منحصر بحدیث مزبور نبوده بلکه دلیل ما فرمودهٔ رسول خداست که: (سلموا علی علی بامرة المؤمنین) یعنی علی علیه السلام را بنام امیرالمؤمنین بخوانید وباو بدین

عنوان سلام کنید،دلیل دیگر ماحدیث طائر است که شما هردو آنها رامجعول میدانید وسخن من اکنون درحدیث منزلت است که شما چگونه بادردست داشتن حدیث نامبرده خلافت علی علیه السلام را ثابت نمی کنید سویدی گفت : عمومی که درحدیث مزبور ادعا میکنید مقبول نیست چه آنکه هارون همان هنگام که بمعیت موسی بود پیغمبر بود. با آنکه علی علیه السلام باتفاق فریقین درعصر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بمعیت آنحضرت پیغمبر نبوده ورسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نبوت آنجناب را بمعیت خود استثناء نکرده لیکن پیغمبری اورا پس از خود استثناء نموده و از جملهٔ منازل خاصهٔ هارون آن بوده که وی برادر تنی موسی بوده و علی علیه السلام چنین نبوده وعام هم هرگاه بمخصص غیر استثنائی تخصیص پیدا کند دلالتش بر معنی عموم ظنی بوده، اینك بایستی بمنزلت واحده حمل کرد، چنانکه تاء وحدت منزلت حاکی از آنست و اضافه هم بطوریکه اصل در آنست برای عهد بوده و الا بمعنی لکن است مانند فلان جواد الا انه جبان یعنی فلان مرد بخشنده است لیکن او آدمی ترسو است . مجملا قضیهٔ مزبوره مهمله و منظور از آن بعض غیر معین است که بایستی از خارج آنرا تعیین کرد و مراد بآن منزلت معهودیست که استخلاف هارون بر بنی اسرائیل باشد که (اخلفنی فی قومی) و منزلت علی علیه السلام استخلاف آنحضرتست برشهر مدینه هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بغزوهٔ تبوك تشریف برده بودند نه خلافت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم .

ملاباشی گفت: همین استخلاف حاکی است که آنحضرت پس از پیغمبر افضل از دیگران وجانشین پس از اوست. ملاباشی برای اثبات مطلب خود بآیهٔ مباهله استدلال کرده و اضافه نمود، مسلماً تاشخص برتری بر دیگران نداشته باشد اورا بجهت اقدام برای دعا و مباهلهٔ علیه خصم نمیخوانند و منحصراً شخص بافضیلتی رابرای همقدمی خویش دعوت میکنند. سویدی گفت : اینکه دربارهٔ علی علیه السلام ادعا میکنید منقبتی بیش برای آنجناب نبوده و در ردیف فضایل بشمار نمی آید و میدانیم هریك از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دارای منقبت خاصی بوده که دیگری از آن بهره نداشته و هرگاه کسی اطلاعی از کتب سیر و تاریخ داشته باشد بدین پاسخ ما اعتراف خواهد کرد و نیز قرآن کریم موافق

اسلوب کلام عرب ومحاورات ایشان نازل شده وهر گاه جنگی میان دو نفر بزرگی از دو قبیلهٔ عرب اتفاق می افتاد ویکی بدیگری پیشنهاد میکرد تو ومخصوصینت و من باخباصانم بجنك یکدیگر میپردازیم وشخص بیگانه را در این موضوع مداخلت نمیدهیم، مسلماً چنین پیشنهادی حاکی از آن نیست که درمیان این دو قبیله دلاور تر از خاصان آنان پیدا نمیشود ونیز دعائیکه باحضور اقارب وخویشاوندان از شخص دعا کننده ظهور پیدا کند بخضوع وخشوع که اعم شرایط دعا است نزدیکتر وباجابت مقرونتر خواهد بود .

ملاباشی گفت: راست است که دعا باحضور اقارب بخشوع نزدیکتر است لیکن باید بدانیم که منشأ خشوع مزبور منحصر بمحبت بوده و بس .

«سویدی» پاسخ داد: این محبتی که مورد توجه شما قرار گرفته همانا موضوعی است جبلی وطبیعی ومنشأی جز طبیعت آدمی ندارد مانند اینکه می بینیم آدمی خود و فرزندانش را از دیگری که بدرجات از خود و فرزندانش برتر و بالاتر است دوستتر میدارد ومسلماً چنین محبتی نه موجب گناه ونه باعث حسنه وثواب خواهد بود وبدیهی است که علت هر دو امر اختیاریست .

ملاباشی گفت: از این آیه وجه دیگری که موجب افضلیت «علی» علیه السلام است استفاده میشود و آن وجه همانست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نفس خود را نفس علی علیه السلام دانسته که میگوید : (انفسنا وانفسکم .)

سویدی پاسخ داد: خدای تعالی داناتر است که تو بطور کلی از اصول کلام و عربیت اطلاعی نداری زیرا چنانچه میدانیم انفس جمع قلت ومضاف به فاء متکلم که مفید جمع است بوده ومقابلهٔ جمع با جمع مشعر بدسته بندی آحاد آنست. نهایت حرفیکه بتوان بمیان آورد آنست که اصطلاحاً جمع را بر دو فرد هم استعمال میکنند ومنطقیها چنین معنائیرا در تعریفات خود بکار برده، اینك اطلاق ابناء بر حسنین و نساء بر فاطمه علیهم السلام بطور مجاز بوده، آری هر گاه بجای انفسنا نفسی استعمال شده بود میتوانستیم وجهی برای آن فرض کنیم ولی متأسفانه چنین کاری صورت نگرفته است. علاوه بر این هر گاه آیهٔ مباهله دلالت بر خلافت علی علیه السلام نماید همان آیه نیز بعینها دلالت بر خلافت حسنین وفاطمه علیهم السلام میکند .

ملاباشی پس از این برای حقانیت مطلب خود باین آیهٔ دیگر استدلال میکند: (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون) همانا دوست شما خدا و رسول و مؤمنانند که نماز میخوانند و زکوة میدهند در رکوع میکنند. این آیهٔ مبارکه که باتفاق همهٔ مفسران دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده در هنگامیکه آن جناب بحال نماز ایستاده و انگشتری خود را در راه خدا ببینوائی بذل کرد و کلمهٔ انما مطابق با قانون عربیت برای حصر بوده و ولی اصطلاحاً بکسی گفته میشود که اولای بتصرف از دیگران باشد .

سویدی گفت: برای عدم دلالت باین آیهٔ شریفه پاسخهای بسیاری دارم . هنوز شروع بپاسخ ننموده بود که یکی از حاضران شیعی مذهب بطرف ملاباشی متوجه شده و بزبان پارسی گفت: دست از مباحثه با این مرد ابردار چه آنکه هرچه بیشتر دلیل آوری درخنثی نمودن آنها جدیت فراوانتر میکند و درنتیجه از منزلت تو کاسته میشود. ملاباشی این وقت بطرف سویدی توجه کرده لبخندی زد و گفت آری تو مرد بافضیلتی هستی که از این آیه و امثال آن پاسخ میدهی.

سویدی در اینجا متوجه بملاباشی شده گفت: دو مسئله از تو می پرسم که شیعه از پاسخ آنها عاجزند. ملاباشی پرسید آن دو مسئله چیست؟ سویدی گفت: سئوال اول آنست که عقیدهٔ شما دربارهٔ یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چیست و چه حکمی دربارهٔ آنان میکنید؟

ملاباشی گفت: پس از «پیغمبر» صلی الله علیه و آله وسلم بجز پنج نفر از یاران آن جناب که بعلی علیه السلام ایمان آورد بقیه از دین اسلام برگشته و مرتد شده اند.

سویدی پرسید چگونه علی علیه السلام دختر شام «کلثوم» را بهمسری عمر بن خطاب در آورد؟ ملاباشی گفت: علی علیه السلام در این کار مجبور و مکره بود.

سویدی گفت: تعجب است شما شیعیان دربارهٔ علی علیه السلام منقصتی را قائل هستید که پستترین مردم عرب بدانکار توجهی ندارد تا چه رسد ببنی هاشم که از

بزرگان عرب ودربزرگواری واهمیت حسب ونسب مشهور آفاق ودرجوانمردی وغیرت عربی بیمانندهستند. گذشته ازاین پستترین انسان عربی حاضر است جان خودرا تسلیم کندولی حاضر نیست ناموس خویش را بباددهد. اینك چگونه معتقدید که علی علیه‌السلام باآنکه دلاوری پردل وشیرطایفهٔ بنی‌غـالب و اسدالله فی‌المشارق والمغارب است دخترش ام کلثوم را با اکراه بهمسری عمربن خطاب درآوردوحال آنکه چنین منقصتی رانمیتوان بفرومایه‌ترین مردعربی منسوب ساخت ؟

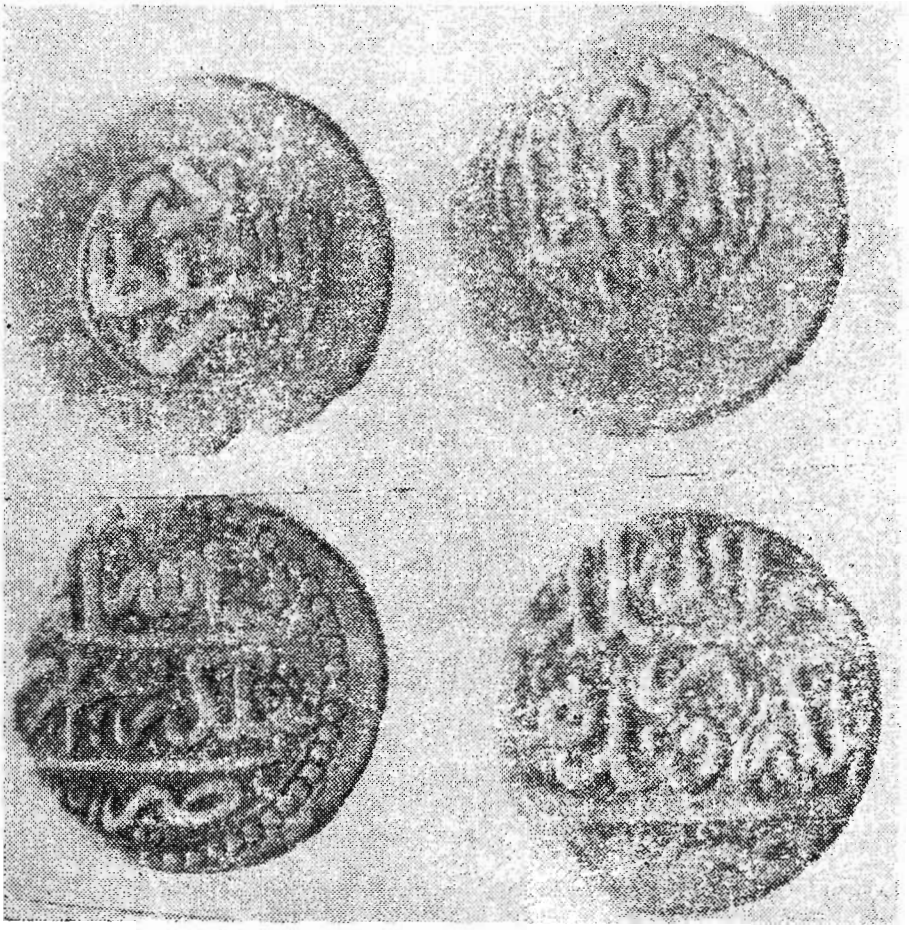

ملاباشی پاسخ‌داد: ممکن‌است‌زن‌جنیه‌ای‌بصورت‌ام‌کلثوم‌درآمده‌وبهمسری عمرنامزدگردیده‌باشد. سویدی گفت: این‌فکرازنسبت‌اکراه‌بدتراست‌وهرگاه چنین موضوعی راتجویزکنیم وفتح چنین‌بابی نمائیم بایستی همهٔ درهـای شریعت رامسدودسازیم .

سویدی‌پرسیدعقیدهٔ شمادربارهٔمادر ,محمدحنفیه، چیست؟ ملاباشی‌پاسخ دادمادروی زنی‌بوده ازمردم‌بنی‌حنیفه . سویدی‌پرسیدآیانامبرده ازاسیران آنطایفه‌بوده یاغیرآن؟ ملاباشی‌پاسخ‌داد ازاینموضوع‌اطلاعی ندارم .

سویدی دراینجااضافه میکندکه‌ملاباشی بدروغ‌اظهاربی‌اطلاعی کردودر همان مجلس یکی ازعلماشان پاسخ داد آری محمدحنفیه ازاسیران قبیلـهٔ حنفیه بوده است.

سویدی گفت: چگونه‌علی‌علیه‌السلام میتوانست زن‌کنیزاسیری‌را بعنوان همسری‌خودبرگزیند وهرگاه‌چنان باشدکه اعتراف‌کردید علی علیه‌السلام امامی‌جابربوده وفرمان امام‌جابرنافذنخواهدبود.

ملاباشی‌پاسخ داد: میتوان‌گفت: علی علیه‌السلام جوری رواندانشته بلکه کسان‌او وی‌را بهمسری اودرآورده‌اند.

سویدی‌گفت : این‌پاسخ بی‌دلیل پذیـرفته نیست. مباحثه را بدینجـا خاتمه دادند.

پس‌ازمباحثه درنتیجه بین‌علمای ایران‌وبخارا وافغان‌سازش‌کامل‌حاصل شدوباحضورعلمای نجف‌قراردادی‌امضاءگردیدکه‌برطبق‌آن‌ازسیاست‌مذهبی شاه‌اسمعیل صفوی وجانشینانش اظهارتأسف‌گردید وحقانیت‌سه خلیفهٔ اول تصدیق‌شد وعقیدهٔ علمای‌نجف‌دایربراینکه امام‌جعفرصادق علیه‌السلام ذریـهٔ رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است‌ازطرف علمای‌اهل‌سنت‌تأییدشد.

پس‌ازپایان‌مذاکرات علما و امضاء قرارداد، ,گوهرشاد، مادر شاهزاده نصرالله‌میرزا وامامقلی‌میرزامبلغ یکصدهزارنادری‌برای مرمت‌دیوارها و کاشی‌کاری وتذهیب‌ایوان ودومنارهٔصحن مقدس‌نجف‌تقدیم نمودومجمری

مرصع بجواهر وطلای گرانبها وقف آستان قدس علی علیه السلام کرد .

اینك متن وثیقه نامه یا عهدنامه یا قرارداد که از مجلهٔ یادگار و تاریخ جهانگشا واعیان الشیعه مأخوذ شده ذیلا نگاشته میشود:

(غرض از تحریر این نمیقه و تذییل این وثیقه آنستکه چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه اجمعین هریك از صحابهٔ راشدین در ترویج دین مبین ببذل نفوس واموال اشاعهٔ مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره کرده پیرایه پوش تشریف نزول آیهٔ وافی هدایهٔ (والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار) گردیدند و بعد از رحلت جناب سید الابرار بنای خلافت باجماع صحابهٔ کبار که اهل حل وعقد کار بوده اند بر خلیفهٔ اول ثانی اثنین (اذهما فی الغار) صدر نشین مسند خلافت احمد مختار ابو بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او بنص و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المنبر والمحراب «عمر بن خطاب» وبعده بشوری واتفاق بجناب ذوالنورین «عثمان بن عفان» وبعد از او بحضرت اسد الله الغالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب والهزبر السالب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار یافته وهریك از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم ناهج مناهج التیام وائتلاف ومعری از شوائب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت محمدیه را از تطرق شرك وکین کفر مصون ومحفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت ببنی امیه وبعد از آن ببنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین نیت وعقیده باقی وبخلافت خلفای اربعه قائل بوده اند تا اینکه در سال نهصد وشش هجری که خاقان کشورستان «شاه اسماعیل صفوی» خروج وبر معارج سلطنت عروج کرد بتعلیم علمای آذربایجان واردبیل وگیلان و ترنیف نقد حقیت خلفای ذیشان واهالهٔ قلوب عوام از مطاوعت ومتابعت ایشان نموده وبعلاوه آن سب ورفض را که خامهٔ اسلة اللسان از هجنت ذکر آن زبان صریر در کام خاموشی میکشد شایع ودر منابر ومساجد از اینگونه اقوال اعلان و انواع فضایح وفضایع کردند وبعد از شیوع این معنی اهل سنت وجماعت نیز در اطراف آغاز معادات وترك مصافات کرده از طرفین باعث قتل ونهب واسر این

فرقه‌را مباح میدانستند بحدیکه اسرای‌امت خیرالوری درفرنك و باقی ولایات عرضهٔ بیع وشری گشتند واین حادثهٔ شنعاء تا ایام خاقان مغفور و پادشاه مبرور «شاه سلطان‌حسین» متداول ومعمول‌میبود تااینکه رفته رفته ترکمانیهٔ دشت‌وبعدازآن افاغنهٔ قندهاروهمچنین رومیه وروسیه ازاطراف رخنه دربنیان ممالك‌ایران انداخته واساس سلطنت ومملکت راویران‌کرده قلع واستیصال ایرانیان رابرخودلازم دانستند.

چون‌مشیت مالك‌الملك‌ازل وپادشاه لم‌یزل‌بامری‌تعلق‌گیرد واسباب‌آن‌از پردهٔ‌کمون بساحت‌ظهوروشهودوبروز میآید. لهذا کوکب ذات‌بیهمال‌ونیر وجودسعادت‌اشتغال اعلیحضرت قدرقدرت‌کیوان مهابت‌مریخ صلابت‌ملجأ السلاطین‌ومرجع‌الخواقین چراغ‌افروزدودمان رفیع‌الشأن‌ترکمانیه، کشور آرای‌عرصهٔ‌جهان بتأییدات سبحانیه تاجبخش‌ملوك ممالك هند وتوران‌ظل سبحان «نادردوران» خلدالله‌ملکه‌وسلطانه‌بنحویکه درتاریخ‌نادری‌وتواریخ هندوترك تفصیل‌حال‌خجسته‌مآلش مذکورومسطوراست ازمطلع‌ملك‌ابیورد آغازطلوع‌وبنیادسطوع نموده‌ظلمت‌زدای‌ساحت‌ایران گشته وممالکی‌را که باقتضای‌انقلاب دهربتصرف غیر درآمده بودبزور بازوی‌تأیید الهی وقوت سرپنجهٔ‌ظل‌اللهی‌انتزاع‌وکسربنیان‌شوکت‌ارباب‌نزاع وعنادنمود. تااینکه‌در سال‌هزاروصدوچهل‌وهشت درشورای‌کبرای‌صحرای‌مغان‌که عموم‌وضیع و شریف‌ایران‌رااحضارومجلس مشورت‌انعقاددادندکه آن‌جماعت‌هرکس‌راکه خواهندبسلطنت‌اختیارنموده بنائی‌درکارخودبگذارند. اهالی‌ایران‌دست‌در دامن‌ابرام‌والحاح‌زده عرض کردندکه‌پادشاهی‌وسلطنت راخداوند عالم بآن حضرت‌وآنحضرت‌رابماکرامت کرده‌ومارااختیاردرتغییرحکم الهی نیست‌و آئین‌سلطنت‌حق‌آنجنابست بنحوی‌که‌ازروزاول‌صیانت حال‌ایشان‌رااز چنك دشمنان‌قوی‌رهائی‌داده‌اندبازدرمقام مجارست‌ایشان‌باشند وستمدیدگان‌ایران را بامیددیگری نگذارند.

اعلیحضرت‌شاهنشاهی‌نیزبالهام الهی‌فرمودندکه‌هرگاه‌اهالی‌ایران‌بسلطنت ماراغب‌وآسایش‌خودرا طالب‌باشنددرصورتی‌این‌مسئول‌متلقی‌بقبول‌ومقرون

بحصول خواهدبود که این آثار مبتدعهٔ سب و رفض را که مخالف مذهب اسلاف گرام و آباء عظام نواب همایون ماست ترك و بر منهج حقیقت خلافت خلفای راشدین و امام بحق ناطق «جعفر صادق» علیه السلام قائل و سالك شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه و ریب متفق الاراء این حکم قدسی را بسمع اذعان اصغاء نموده وثیقه برای تو کید و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاك اعتقادی مختوم ساخته بخزانهٔ عامره سپردند . اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ازاء این معنی ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده از اعلیحضرت سلیمان حشمت باسط بساط امن و امان ناشر آیات (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان) سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین داور دارایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابدالله بقائه طالب پنج مطلب شدند :

اول ـ اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه و سب و رفض نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است اختیار و قبول کرده اند قضاة و علماء و افندیان گرام روم اذعان کرده آنرا خامس مذاهب شمارند .

دوم ـ اینکه چون در «کعبهٔ» معظمه ارکان اربعهٔ مسجد الحرام بائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد ائمهٔ این مذهب نیز در رکن «شافعی» با ایشان شریك بوده بعد از ایشان علیحده با امام خود بآئین جعفری نماز بگذارند .

سوم ـ آنکه هر سالی از طرف ایران امیر حاج تعیین شود . بطریق امیر حاج مصر و شام که در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبهٔ مقصود رسانیده در دولت علیهٔ عثمانیه امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصر و شام باشد .

چهارم ـ اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری برایشان روا نباشد .

پنجم ـ آنکه وکیلی از دو لتین در پایتخت یکدیگر بوده و امور مملکتین را بروفق مصلحت فیصل میداده باشند که باینوسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت محمدیه گشته بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم مؤالفت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران مسلوك باشد .

امنای دولت ابدپیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبان و بودن وکیل در مقر دولتین بوده باشد قبول مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی موادرا بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند ایلچیان ایشان بخصوص این مطلب از طرفین آمد وشد کرده از آنطرف مقدمات عذرواز اینجانب ببراهین ساطعه وحجج قاطعه القاء وافهام جواب میشد .

چون در عرض هفت هشت سال این مقدمات بآمد وشد سفرا صورت انجام نیافت در اینسال خجسته فال تنگوزئیل که مطابق سنهٔ یکهزار و صدو پنجاه و شش هجری بوده باشد موکب همایون قاآنی وارد وی ظفر مقرون خاقانی باغازیان« کاصحاب دین» بعزم اینکه درخاك روم باآب گفتگوی محلی از هوای نفسانیت آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نزاع راازمیان اهل اسلام منقضی گردانند حرکت واز تمامی ممالك ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة گرام و علمای اعلام را برای مذاکره ومقاولهٔ این امور بموکب منصور احضارو برسم مهمانی متوجه آن سرزمین گردیدند که مطالب معهود را بامقدمهٔ ملك موروثی طی نمایند و در اینوقت که در نجف اشرف بقبه بوسی و تقبیل تراب روضهٔ علیهٔ غرویه فایز و مشرف گردیدند و جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و محال توابع بغدادرا درحوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون بعز نفاذ پیوست که لله الحمد در مذاهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست الافسادیکه ازبدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته .

علمای گرام که دعایم کاخ اسلامند بایکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته شرب عذب ملت نبوی را که ازهجوم اختلاف امم آمیخته از گل ولای شکوك و شبهات تصفیه کرده آنچه زلال حق درمنشأ ماء معین صفوت نمای صواب وسداد است اختیار نمایند . لهذا مأمورین بنهج مقرر در گاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام بطی مقاولات و اظهار عقاید پرداخته حقیقت ماجری بنهجی استکه در مشهد شریف بشهادت آن حضرت نگارش مییابد .

عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان دوام دولت قاهرهٔ نادرهٔ علمای ممالك ایران آنکه بعداز رحلت حضرت سیدالمرسلین خلافت باجماع امت برجناب خلیفهٔ اول «ابابکر صدیق» رضی الله عنه و بعد ازاو بنص آنجناب واتفاق برفاروق اعظم «عمربن خطاب» رضی الله عنه و بعد بشوری واتفاق بذوالنورین «عثمان بن عفان» و بعد بر امیرالمؤمنین «علی بن ابیطالب» علیه السلام قرار یافت و بفحوای آیهٔ وافی هدایهٔ (والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه) و بفحوای آیهٔ شریفهٔ (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم مافی قلوبهم) و حدیث شریف (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) خلیفهٔ برحق و ربط و مواصلت فیمابین ایشان اتحاد محقق بوده ، همه با یکدیگر رسم موافقت بی شایبهٔ مغایرت و منافرت مسلوك میداشته اند و بحدی رسم مواخات فیمابین ایشان مرعی بوده که بعداز رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا از جناب مرتضوی سئوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند : (هما امامان قاسطان عادلان باذلان کانا علی الحق وماتا علی الحق رحمة الله علیهما و خلیفهٔ اول نیز در شأن خلیفه رابع جناب مرتضوی می فرمود : (لست بخیرکم و علی فیکم) و خلیفهٔ ثانی در حق آن جناب میفرمود : (لولا علی لهلك العمر) و نظائر اینکه دلالت بر کمال رضامندی ایشان از یکدیگر دارد بسیار است که مستغنی از بیان و تذکار است .

درسال نهصدوشش هجری که «شاه اسماعیل صفوی» خروج و اشاعهٔ سب و رفض نسبت بخلفاء ثلاث نموده اینمعنی منشأ ظهور فساد و نهب اموال و اسر عباد گردیده مورث مباغضات و معادات فیمابین اهل اسلام شد تا اینکه بمقتضای (قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء) شاهنشاه عالم پناه برتبهٔ سلطنت و جهانداری فائز گشته بنحویکه در فوق مذکور شد در شورای صحرای مغان از این داعیان استکشاف نمود مانیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود کرده بودیم وحال آنکه در روضهٔ مقدسهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرموده اند عقاید اسلامیهٔ داعیان بنهج مسطور است و

خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بترتیب مذکور خلیفهٔ علی التحقیق حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم میدانیم وشك وشبهه نداریم واز رفض وتبرا تبرا میجوئیم بنحویکه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده اند مقلد طریقهٔ آن حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب است، هر گاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد ازدین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه وسخط شاهنشاه زمانه و خدیو فرزانه باشیم .»

طلبهٔ رکاب : محل مهر ملا باشی علی اکبر ـ محل مهر میرزا محمد علی بن ملا شفیع نایب الصدارة العلیة ـ محل مهر میرزا محمد حسین بن میرزا عبدالکریم قاضی عسکر ـ محل مهر آقای حسین بن آقا ابراهیم شیخ الاسلام اردوی معلی ـ سید بهاءالدین شیخ الاسلام کرمان ـ شیخ الاسلام دامغان ـ قاضی هرات ـ ملا محمد حسین شیخ الاسلام سبزوار ـ شیخ الاسلام استراباد ـ میرزا برهان شیخ ـ الاسلام قاضی شیروان ـ شیخ الاسلام تهران ـ شیخ محمد ثمامی شیخ الاسلام شیراز ـ حاج صادق قاضی جام ـ شیخ الاسلام نیشابور ـ پیش نماز قم ـ میرزا ابوالفضل شیخ الاسلام قم ـ پیش نماز کاشان ـ شیخ الاسلام نائین ـ شیخ الاسلام یزد ـ ملا نصیر مازندرانی ـ مهدی لاریجانی ـ شیخ الاسلام گیلان ـ مسیح دهدشتی ـ ملا محمد صادق شیخ الاسلام خلخال ـ شیخ الاسلام مراغه ـ شیخ الاسلام ایروان ـ ملا محمد امام لاهیجانی .

طلبهٔ ولایات : محل مهر حاجی ملا محمد مهدی نایب الصدارهٔ ارض اقدس ـ میرزا محمد رحیم شیخ الاسلام اصفهان ـ خطیب ارض اقدس ـ شیخ الاسلام سمنان ـ شیخ الاسلام حسین مفتی ارومیه ـ قاضی اردبیل ـ میرزا مقیم خادم رضوی ـ محمد علی خادم رضوی ـ شیخ الاسلام شوشتر ـ آقا شریف الاسلام ارض اقدس ـ میرزا اسدالله شیخ الاسلام تبریز ـ ملا طالب شیخ الاسلام مازندران ـ سید محمد تقی شیخ الاسلام قزوین ـ حاجی محمد زکی شیخ الاسلام کرمانشاهان ـ

شیخ‌الاسلام کازرون ـ سیدمحمدمهدی پیشنماز اصفهان ـ سیداحمدشافعی مفتی اردلان ـ ملامحمد مؤمن ـ قاضی استراباد .

عقیدهٔ اقل داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق رضی الله عنه ذریهٔ رسول اکرم وممدوح کل امم وطریقهٔ آنحضرت مرضی و مقبول ومسلم است وازقراریکه علمای ایران عرض وتحریر کرده‌اند نزد داعیان تحقق یافته عقاید اسلامیهٔ اهل ایران صحیح وفرقهٔ مزبور قائل بحقیت خلفای گرام وازاهل اسلام وامت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام میباشند وهر کس که باینفرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خدا ورسول بیرون واکابر دین ازاو بیزار بوده ودر داردنیا محاکمهٔ او با سلطان عصر ودرعقبی باخداوند جبار شدیدالبطش والقهر خواهد بود . محل مهر دخیل علی قاضی کربلا ـ سیدنصرالله مدرس کربلا ـ مهدی الغنوی ـ علی بن حمزه شیخ الاسلام کرکوك ـ محمدبن احمد الجزایری ـ احمددرویش ـ ملامحمد خطیب النجف ـ «عبدالله بن حسین السویدی» .

عقیدهٔ اقل الدعاة علمای قبة الاسلام بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیحهٔ اسلامیهٔ اهالی ایران بنحوی است که علمای فوق بیان نموده‌اند واین فرقه داخل اهل اسلامند وامت حضرت خیرالانام میباشند وهر کس که با این جماعت دردنیا اظهار عداوت نماید خارج ازدین ومحروم ازشفاعت حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه واله وسلم بوده در دنیا بازخواست باپادشاه عصر ودرآخرت با شهنشاه علی الاطلاق خواهد بود واختلافی که معتقدین عقاید مسطوره را در فروعات با ائمهٔ مذاهب اربعه میباشد منافی ومغایر اسلام نیست واصحاب این اعتقاد ازاهل اسلام ودین ونهب واسر فریقین که مسلمان وامت محمد صلی الله علیه واله وسلم وبرادر دینیه‌اند بریکدیگر حرام است . محل مهر محمدباقر عالم بخارا ـ عبدالله صدور بخارا ـ قلندر خواجهٔ بخارا ـ شاه خواجهٔ بخارا ـ ملامحمدهادی بحرالعلوم قاضی بخارا ـ ملاامیدصدور ـ میرعبدالله صدور ـ ملاابراهیم ـ میرزاخواجه . (همگی علمای بخارا که امضاء کرده‌اند معتقدبمذهب حنفیه بوده‌اند .)

داعیان علمای افاغنهٔ ابدالی و غلجائی سکنهٔ قندهار و غیره بر این وجه کشف حجاب از چهرهٔ مطلب مینماید که عقاید صحیحهٔ اسلامیه بنحوی است که علمای مشهدین و حله وغیره و افاضل بلخ و بخارا و توران بیان نموده اند و هر کس با اینفرقه در مبغضت دینی باشد از دین عاری و مستحق غضب و سخط حضرت باری و مؤاخذهٔ در این نشأه حواله بمحاکمهٔ سلطان عصر خواهد بود . محل مهر ملا حمزه غلجائی حنفی شیخ الاسلام افغان ـ جمشید پیشنماز افغان ـ علی مدرس افغان ـ محمد امین غلجائی قاضی افغان ـ ملا دنیا خلفی حنفی ـ ملا طه افغانی ـ حنفی مدرس نادر آباد ـ ملا نور محمد غلجائی حنفی ـ ملا عبدالرزاق غلجائی حنفی ـ ملا ادریس ابدالی حنفی .

الحمدلله حضرت مجلس محاورهٔ علمای ایران مع امرء ماوراء النهر و الافغان بامر الشهنشاه الاعظم لوالی بغداد احمد پاشا المکرم بالحضور و النظر بین الفریقین فبعد المذاکرة و المحاورة اتفق رأی الجمیع علی مافی هذه الوثیقه فشهدت علی الجمیع بیاقرروه و التزموه فاقول الفرقة الایرانیة علی ماقرروا و سمعته منهم مسلمون حقاً لهم ما للمسلمین و علیهم ما علی المسلمین ـ محل مهر «افندی یاسین مفتی بغداد» .

سویدی میگوید : قبل از اقامهٔ نماز در مسجد جمعه ابتداء مؤذنین اذان گفتند و من باعتماد الدوله گفتم نماز جمعه در مسجد «کوفه» نزد اهل سنت صحیح نیست چه آنکه «ابوحنیفه» نماز جمعه را در شهر تجویز کرده و اینجا خارج شهر است و «شافعی» نیز نماز خواندن در این مسجد را تجویز نمیکند . ملاباشی گفت : منظور آنست که شما در اینجا حضور پیدا کنید و خطبه ایکه بعنوان جمعه خوانده میشود استماع نمائید و اگر خواستید نماز بخوانید والا فلا . سویدی گفت : من به اتفاق ملاباشی بمسجد جامع رفتیم و جمعیت مردم نزدیك بپنج هزار نفر باتفاق علماء و خوانین حضور یافته بودند .

امام جمعه بنام «علی مدد» بمنبر صعود کرده بود ، ملاباشی با جمعی از علماء کربلا بایکدیگر بمشورت پرداخته و بالاخره رأی ملاباشی بر این قرار گرفت که علی مدد را از منبر بزیر آورده و «کربلائی» سید نصرالله حائری مدرس کربلا را بصعود

برمنبر دستور داد. وی بمنبر رفت و حمد و ثنای خدا و درود بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را بجا آورد سپس گفت : (درود بر خلیفهٔ اول، که محققاً پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم خلیفه است و نامش «ابوبکر صدیق» میباشد و بر خلیفهٔ دوم «عمر» و بر سوم «عثمان» و بر خلیفهٔ علی علیه السلام و فرزندان او «حسن و حسین» و دیگر از اصحاب و نزدیکان آنحضرت که خوشنودی خدا بر آنان باد .) سپس دعا کرد و گفت :

پروردگارا دولت سایهٔ خداوند پادشاه پادشاهان فرزندان آدم سلطان البرین و خاقان البحرین خادم دو حرم شریف، سلطان محمود خان، فرزند، سلطان مصطفی خان، را پایدار بدار و خلافت او را محکم کن و پادشاهی او را جاوید ان ساز و لشکریان او را یاری فرما . پس از آن در حق نادر دعا کرد و گفت :

(پروردگارا پایدار دار سلطنت کسی که تیرهٔ ترکمانیه بچراغ پرنور او روشن میشود و تکیه گاه پادشاهان و پناه شهریارانست یعنی سایهٔ خدا برسر عالمیان «نادر دوران» پایدار بدار .)

چون از دعا فارغ شد از منبر بزیر آمد و باقامهٔ نماز جمعه پرداخت . دو دست بطرف آسمان بلند کرد و همهٔ مردم از علماء و خوانین که با او اقتداء کرده بودند دست راست خود را برروی دست چپ گذارده و سورهٔ فاتحه و جمعه را قرائت کرد و پیش از آنکه بر کوع برود باصدای بلند قنوت خواند و بر کوع آمده و تسبیحات رکوع را نیز باصدای بلند ادا کرده «الله اکبر» گفت و سر از رکوع برداشت بدون آنکه سمع‌الله لمن حمده و ربنا لك الحمد بگوید (چون اهل تسنن درهنگام سر برداشتن از رکوع این عبارت را میخوانند) دوباره باصدای بلند قنوت خوانده بسجده رفت . سجدهٔ اول را بجا آورد و اندکی جلوس کرد و بسجدهٔ دوم رفت و در هر دو سجده تسبیحاتش را بصدای بلند میگفت . سپس برای رکعت دوم برخاسته سورهٔ حمد و سورهٔ منافقین را خوانده و مانند رکعت اول رکوع و سجود کرده و در تشهد دعاهائی خواند که در نزد اهل تسنن بغیر از السلام علیك ایها النبی و رحمة‌الله و برکاته مرسوم نیست . همهٔ این افعال را باصدای بلند بجا

آورده‌و هنگام‌سلام‌بطرف‌راست توجه‌کرده‌وچون‌از نمازفارغ‌شد دست بر روی‌سر گذاردو بدینترتیب نماز رابپایان آورد.سپس‌نادر دستورداد‌شیرینی فراوانی درآن مجلس تقسیم نمودند .

درهنگامیکه خطیب‌درمنبربخطبه‌خواندن مشغول‌بود «سویدی» ازخطبه انتقادادبی بنظرش‌آمد که‌خطیب‌راء عمررابکسر گفت (عمر) باآنکه خطیب درقانون‌عربیت‌یدطولائی‌داشته عمررا که‌غیر منصرف‌است وبایستی درحال جری‌بنصب (عمر) بخواندمکسورقرائت کردوهمین‌موضوع باعث‌شد که سویدی‌شدیداً ازاومذمت کردزیرا که‌احتمال‌دادشاید تعمدی‌دراینکار داشته (سیدمحسن جبل‌عاملی صاحب‌اعیان‌الشیعه که‌خبر رادرکتاب‌خودنقل کرده مینویسد : میتوان‌گفت خطیب‌نامبرده‌دراین مورداعمال‌غرض نکرده‌وجز سبق‌لسان‌واشتباه بیش‌نبوده‌چه آنکه‌آدمی‌هر چند یدطولائی هم درعربیت داشته‌باشد بازهم‌خالی‌ازسهووواشتباه نخواهدبودخصوصاً در یك‌چنین‌مجلس بزرك باابهتی گذشته‌ازاین میتوانگفت درهنگام قرائت‌نحوه‌یا طوری زیر را ادا کرده باشد که‌مشتبه بزبر شده است .)

سویدی‌گوید : پس‌ازآنکه‌نمازجمعه بپایان‌رسید «اعتمادالدوله» از من پرسیدخطبه‌ونمازجمعه‌راچگونه‌یافتی‌پاسخ‌دادم‌درخصوص‌خطبهٔ‌جمعه‌حرفی نیست‌امانماز جمعه‌ازطریقه ومذاهب‌چهارگانهٔ اهل‌سنت‌خارج ومخالف با شرط معهودفیمابین‌ماواهل تسنن‌وشما واهل‌تشیع‌بوده زیرابا امریکه خارج از مذاهب چهارگانه باشد نباید مداخله نمود .

چون این‌خبر بنادر رسید برآشفت و سویدی را احضار کرد وگفت «احمدپاشا» گفته است‌که من‌تمام اختلافات‌میان شیعه وسنی‌را برداشتم‌حتی سجده‌کردن برخاك را . بنابراین‌جای‌آن نیست که‌نسبت بنماز جمعه چنین ایرادی وارد بیاورید .

پس‌ازآنکه «نادرشاه» طومار معهودرا بوسیلهٔ سویدی برای احمدپاشا فرستادو «سیدنصرالله‌حائری» را (که‌ازعلمای‌بزرك‌و صاحب‌دیوان‌شعربودو

«عباس کرمانی» در نجف بسال ۱۳۷۳ هجری مطابق ۱۹۵٤ میلادی بچاپ رسانیده) نیز بمکه فرستاد .

پس از ورودوی بمکه چون از تشیع وی اطلاع پیدا کردند درصدد قتل او برآمدند . وی ناگزیر بسمت سفارت میان نادر وسلطان عثمانی باسلامبول رفت ودرآنجا بعنوان اینکه اهل تشیع بود درسال ۱۱۵٦ در سنین قریب ٦۰ سال کشته و در همانجا دفن شد .

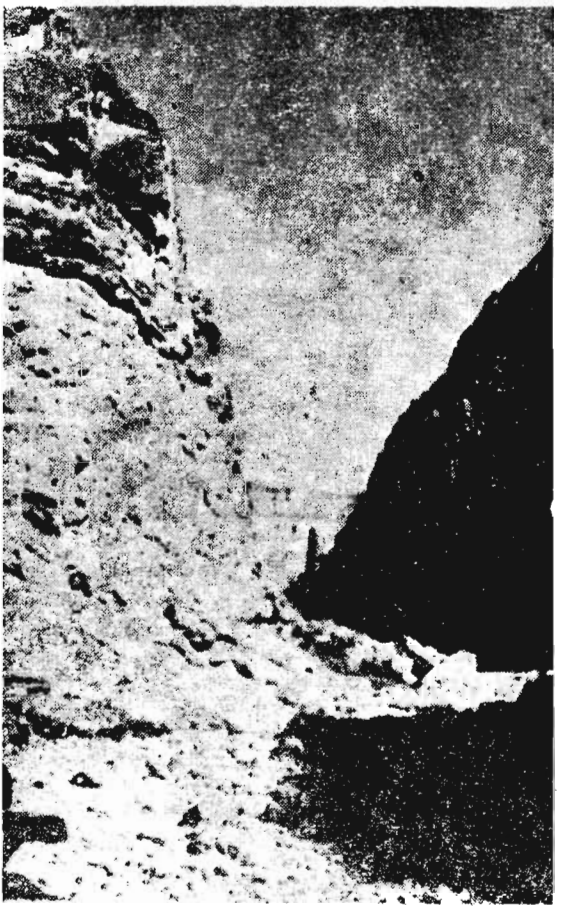

تصویر شماره بیست و نه

# فصل هشتم

## دوران حکومت و نیابت سلطنت رضاقلی میرزا و فرمانروائی ابراهیم خان

«رضاقلی‌میرزا» فرزندارشد نادراز دختر بزرك «باباعلی‌بیك» در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاول ۱۱۳۱هجری(پنجم‌آوریل۱۷۱۹میلادی) پابعرصهٔ وجودگذاشت وپس‌از مدت کمی‌مادرش زندگی‌را بدرود گفت . رضاقلی میرزا دردامان پدرش‌تربیت شده‌وبفنون جنگی‌آشنائی کامل‌پیدا کرد .

درسال ۱۱۴۳هجری «ابراهیم‌خان» برادرنادرحکومت‌خراسان‌را داشت ورضاقلی‌میرزانزدوی‌بود . دراین‌هنگام‌ابدالیان‌شورش‌نموده‌وپس‌ازتصرف «هرات»قصد حملهٔ‌بمشهد راداشتند . رضاقلی‌میرزا مراتب‌رابپدرش گزارش داد ، نادر باشتاب‌ازتبریز بمشهد آمد .

پس‌از تاجگذاری «دشت‌مغان» درسال ۱۱۴۸ رضاقلی‌میرزا بحکومت خراسان‌منصوب گردید ودربیست وسوم‌شوال ۱۱۴۸ازدشت مغان‌از پدرش دستوریافت‌که تحت‌نظر ومشورت «طهماسبخان جلایر» که‌همراه وی‌بود «علیمردان» افشارحاکم‌اندخودرا مطیع‌نموده‌وسپس «ابوالحسن‌خان»حاکم بلخ‌راکه‌از حضوردرمراسم‌تاجگذاری‌سرباززده بودگوشمالی دهد.رضاقلی میرزادربهار اینسال‌بمشهد عزیمت‌نمود ولی‌یك‌سال بعلت‌آماده‌نبودن سپاه حمله‌را بتأخیرانداخت ، دراینهنگام ازنادردستوری دریافت کردباینکه از اندخودببلخ‌روی‌آوردکه حاکم‌طاغی آنجا رامنکوب‌سازد . دراین موقع رضاقلی‌میرزا جوانی هفده ساله بود .

وقتی که‌نادر درمشهد بودعروسی رضاقلی‌میرزا رابا «فاطمه‌سلطان‌بیگم» یکی‌ازدختران «شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی» که‌درجمادی‌الثانی۱۱۴۲ نامزدشده بود (ظاهراً قرارنامزدی‌رادرمشهد باشاه‌طهماسب داده‌بودند) براه‌انداخت و تایك‌هفته‌جشنهای باشکوهی‌درمشهد برپابود ودرهفدهم‌رجب۱۱۴۹ مراسم ازدواج‌بعمل‌آمد . آنگاه‌نادردر حوالی‌کلات‌وابیورد مراسم‌شکار مجللی برپاساخت وهزاردست خلعت بسران سپاه داد .

درجنگهای‌متوالی‌درترکستان بالاخره‌رضاقلی‌میرزاباطهماسبخان‌جلایر در ربیع‌الاول۱۱۵۰هجری (اول‌ژوئیه۱۷۳۷میلادی) ببلخ‌بازگشت‌نمود و چون‌درآنجاازخبرحملهٔ «ایلبرس‌خان» بمشهدبایکصدهزارتن سپاهی‌اطلاع یافت‌مراتب رابپدرش گزارش داد .

نادربمحض‌اطلاع‌برضاقلی‌میرزا وطهماسب‌خان‌دستورداد که بیدرنك‌در «بهارسفلی» بوی‌پیوندند تاترتیب دفاع‌از خراسان‌داده شود وخود تصمیم گرفت درباز گشت ازهندوستان ایلبرس‌را چنانکه‌باید گوشمالی دهد .

رضاقلی‌میرزاوطهماسب‌خان ایالت‌بلخ‌رابه‌«حسن‌خان‌بیات» سپرده‌ومتفقاً ازطریق «قندوزوبدخشان‌وضحاك‌وبامیان‌وکابل» حرکت کرده‌ودر بیست‌و چهارم رجب۱۱۵۱ دربهارسفلی بنادر ملحق شدند .

شاهنشاه‌ایران‌پسرش‌را بانهایت‌مهرومحبت پذیرفت‌لکن‌بطهماسب خان که‌درجنك‌با ایلبرس برخلاف دستورنادر اقدام کرده وبسوی رود آمویه (جیحون) حمله کرده‌بود زیاداعتنا نکرد . آن‌فرمانده دلیر هردم‌بیم آن‌را داشت که‌سرش‌ازتن‌جداشود . نادربعدهااورانزدخودخوانده‌وبطرزرفتارش سخت اعتراض کرد ، لکن‌چون مشاهده کرد که طهماسب خان‌روحاً نادم و متأثر است او را بخشود .

نادر قوای رضاقلی‌میرزا راسان دیدو چون اسبهای آنها درجنك بلخ فرسوده‌شده‌بودهمگی‌رااسبان‌تازی‌نژاد وتنپوش‌واسلحهٔ کافی‌بخشودو ویرا بنیابت‌سلطنت‌وسپهسالاری‌ایران برگزید وفرماندهی‌قوای‌اورا به حسینقلی

خان‌سرتیب‌داد واختیارعزل‌ونصب فرمانداران‌وفرماندهان رادراول شعبان ۱۱۵۱ بوی‌تفویض‌نمودوچند روزبعدبه‌سراووبسرپسر دیگرش،مرتضی‌قلی، (نصرالله‌میرزا) تاج‌الماس شاهی‌نهادو بآنها تأکیدکردکه‌باید مانندشاهان لباس‌بپوشند ومقررداشت که درعهد شاهزادگی جقه‌را بسمت چپ وبعد از پادشاهی آنرا که‌بهریك‌تعلق گرفت‌بطرف‌راست‌بزنند . نادربافتخاراین‌حادثهٔ مهم ضیافت‌بزرگی‌ترتیب‌داد وطی‌آن‌برجال‌ودرباریان‌خلعت ونشان‌بخشید. پس‌ازپایان‌ضیافت‌رضاقلی‌میرزارابستادخودخواندومحرمانه‌بوی‌چنین‌اندرز داد. «اکنون که‌بسلطنت ایران‌رسیده‌ای بایدنگهبانان‌شاه طهماسب‌را که‌در شهرسبزوار محبوس‌است‌ازمیان کسانیکه‌بتوایمان‌دارند انتخاب کنی‌وسایر مردم‌راازدسترسی‌باو ممنوع‌داری . درسرتاسر کشور هرجاکه فرماندارو شهرداری‌تعیین کرده‌ایم‌بایدنسبت بآنان‌توجه وعطوفت‌نمائی وازهرگونه تغییروانفصالی احترازجوئی‌ونسبت بصحرانشینان نیزباید همواره مراقبت کامل‌نمائی ، هرگاه‌خدای‌نکرده‌قوای‌ترکستان وعثمانی‌واروپا بسوی‌ایران روی‌آوردند باید باپیران وریش‌سفیدان‌سران‌طوایف وقبایل‌مختلف دربارهٔ طرزجنك باآنها مشورت کنی‌ولی‌مواظب‌باش‌مرتکب این‌ابلهی‌نگردی که تاحل‌موضوع واختلافی‌بوسیلهٔ صلح‌وسازش‌میسرباشد دست‌باسلحه‌بری . دزدان‌و غارتگران وشیادان رانابودکنی . نسبت‌ببازرگانان وکاروانهای بیگانه‌رأفت‌ومهربانیرا معمول‌داری تاآوازهٔ عدالت‌وجوانمردی وسخاوت تودرسراسرجهان بپیچد . ازاسراف‌وتبذیربرحذرباش لکن‌هرگاه حادثه‌ای برای‌کشور روی دادبمنظوردفع‌آن دراستفادهٔ ازخزانه و تشویق سربازان تردیدی بخود راه مده .»

پس‌ازآنکه‌نادر رفتارپسرش‌را بدینطریق تعیین کردیادآور شدکه ممکن است‌برای‌مدت‌ششماه کمترین‌اثر ونشانه‌ای‌ازوی بدست‌نیاید . آنگاه به رضاقلی‌میرزادستور دادکه‌بعوض‌حملهٔ‌بایلبرس حاکم‌خوارزم‌بدفاع‌بپردازد وگزارش‌عملیات خودرا مشروحاً بوی‌بدهد تاآنمرد گردنکش برای سایر یاغیان و راهزنان بتواند درس عبرتی باشد .

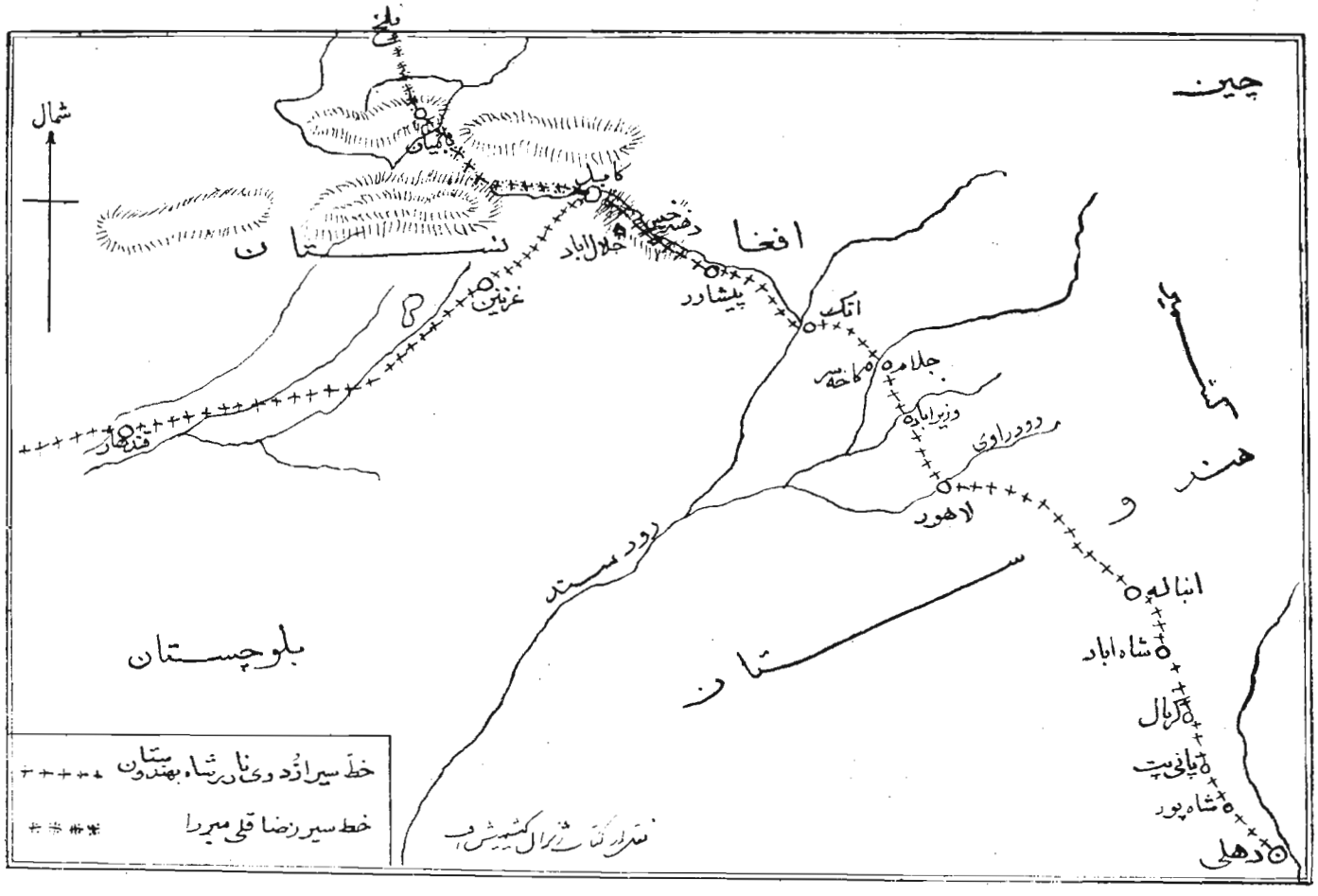


تصویر شماره سی

چون رضاقلی میرزا در یکشنبه سوم شعبان ۱۱۵۱ از پدر خود اجازهٔ مرخصی گرفت از طریق هرات وابیورد بمشهد آمده شخصاً برتق و فتق امور پرداخت و اکثر دستورها و اندرزهای پدرش را نشنیده گرفت . برای شناختن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا باید نکات زیر را در نظر بیاوریم . نخست اینکه او جز در مقابل پدرش که در آنسوی جبال هند و کش بسر میبرد در برابر کسی مسئول نبود نادر هنگامیکه رضاقلی میرزا را بنیابت سلطنت برگزید ترتیبی داد که ابراهیم خان برادرش تا اندازه‌ای کارهای نایب السلطنه را تحت مراقبت قرار دهد. لکن درهمین اوان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . دوم آنکه رضاقلی میرزا تا حدی خودسر وجاه‌طلب بود . سوم آنکه مدتهای مدید هیچگونه خبر موثقی از پدرش باو نمیرسید .

باری رضاقلی میرزا درسه‌ماه اول اقامت خود درمشهد گارد مخصوصی مرکب ازسیزده هزارتن ازسربازان خراسانی تشکیل داد وآنان را بالباس ملیله‌دوزی وشمشیرهای مرصع آراست وبنگهبانی دربارخود گماشت . درعین حال بساط تجمل گستردو برای خود دستگاه سلطنتی باشکوهی فراهم ساخت . بدیهی است که درباریان وچاپلوسان نیز برای رسیدن بمقاصد سوء خویش درپیرامون وی حلقه زدند وازناآزمودگی او استفاده بسیار بردند ، چنانکه باو القاء کردند . حکامیکه پدرت انتخاب کرده است چون مدت مدید یست از او خبری ندارند علم طغیان برخواهند افراشت وبهتر است آنانرا از کاربرکنار کنی وکسان دیگر که مورد اعتماد باشند بجای آنان بگماری . رضاقلی میرزا نیز فریب سخنان غرض آلود آنان را خوردو عدهٔ کثیری از حکام شایسته و آزموده را ازمقامهای خودمنفصل کردواشخاص دیگری را بدون تأمل و دقت بجانشینی آنان برگزید . گذشته ازاین بیش ازپیش برروش استبدادو خودسری خودافزود وبرای گناهان ناچیز عدهٔ کثیری را بهلاکت رسانید .

«هانوی» راجع بخوی ورفتار نایب السلطنه درآن زمان چنین مینگارد : «براثر ارتکاب این اقدامات ظالمانه دراندك مدتی تودهٔ مردم را وحشتناك ساخت

گذشته‌ازاین‌با تحصیل‌انحصار تجارت‌دست بازرگانان‌رااز دادوستد کوتاه کرد». «هانوی» جزئیات‌بدست‌آوردن‌انحصار تجارت‌ابریشم‌رااز طرف‌رضا قلی‌میرزا حکایت کرده‌واز قول «آلتن‌وگرایم» که درسال۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹میلادی) بامقدارزیادی کالامتعلق‌بیك کمپانی‌روسی‌بمشهدآمده‌بودند چنین‌نقل‌میکند : «بازرگانان وابسته‌بنایب‌السلطنه انحصارتجارت‌ابریشم را کاملابدست‌داشتند وهیچکس‌جزآنان حق‌خرید کالاهای وارداتی رانداشت دربارهٔابریشم نیزنه‌تنهامحصول‌ابریشم‌خام گیلان‌بلکه ابریشم کلیهٔ‌ایالات‌به دست‌نایب‌السلطنه احتکارمیشد ، بطوریکه کالاهای خودراجزباکالای عمال اونمیتوانستیم‌مبادله نمائیم.» اماآلتن‌وگرایم‌بعداً تصدیق‌میکنندکه محتکر حقیقی‌رضاقلی‌میرزا نبودبلکه‌یکی ازبازرگانان‌اصفهان‌بودکه سمت خزانه داری‌نایب‌السلطنه راداشت‌وهمهٔ کالاهای‌اروپائی‌رابنفع خودانبار میکرد . بااینهمه نایب‌السلطنه‌بنابتقاضای آلتن‌وگرایم‌درسال ۱۱۵۲ (۱۷۳۹میلادی) بآنهاامتیازات مهمی‌بخشید وازاختیارات‌بازرگانان وابستهٔ‌بخود کاست .

باید دانست که‌این‌امتیازات که‌محدودبمرکز وجنوب‌ایران‌بود مانع‌کار وتجارت کمپانی‌هندخاوری‌نمیشد.رضاقلی‌میرزابا آنکه گاهی‌ظالم‌وزورگو بوددرمواردبیشماری‌اثبات کردکه‌بفکرمنافع‌وراحت‌رعایای‌خودنیزمیباشد درسال ۱۱۵۲ «محمدتقی‌خان» بیگلربیگی‌فارس بکلانتر کرمان دستور داد که‌یکهزاروپانصدتومان مالیات‌برای‌او جمع‌آوری کند وتحویل‌او بدهد . کلانتر کرمان برضاقلی‌میرزا مراتب راگزارش‌داد او مقررداشت که دستور بیگلربیگی فارس ملغی گردد .

بااینهمه‌تقی‌خان کلانتررامجبوربجمع‌آوری‌پول‌نمودواوچون نتوانست بیش‌از مبلغی‌جمع‌آوری‌نماید بقیهٔ‌آنراازکمپانیهای‌انگلیس‌وهلنددر کرمان قرض‌گرفت، سپس‌باردیگر کلانتر کرمان‌موضوع‌را برضاقلی‌میرزاگزارش دادو اونیز بتقی‌خان دستورفوری واکیددادکه تادینارآخر پولهائیکه از کمپانیها گرفته بودند پس دهند .

تنها دراینموردنبود که رضاقلی میرزا جداً برای جلوگیری از خودسریهای تقی‌خان مداخله نمود ، بلکه در پائیز ۱۱۵۱ نیز بیگلربیگی اقدامی بزیان کمپانی هندخاوری نمود و نمایندهٔ کمپانی موضوع را بادارهٔ مرکزی در بمبئی گزارش داد واونیز مراتب را باطلاع نادرشاه رسانید و نادرنامه‌ای برضاقلی میرزا نوشت وازرفتار بیگلربیگی اظهارعدم رضایت کرد . رضاقلی میرزا سخت برآشفت وبتقی‌خان دستورداد خسارت واردهٔ بکمپانی را جبران کند .

درسال ۱۱۵۲ پسر تقی‌خان از اصفهان بطرف دربار رضاقلی میرزا رهسپار شد، رضاقلی میرزا بتحریك مخالفان تقی‌خان پسر اورا خلع سلاح کرد و نسبت باو منتهای بدرفتاریرا نمود . بطور کلی رضاقلی میرزا و تقی‌خان نسبت بیگدیگر خصومت شدیدی داشتند وبدون شبهه بیگلربیگی فارس که بعداً نفوذ زیادی نزدنادر پیدا کرد بزیان رضاقلی میرزا استفادهٔ بسیار نمود .

یکی از مهمترین حوادث دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا اعدام «شاه طهماسب» تیره‌بخت واعضاء خانوادهٔ او میباشد واین اقدام ظالمانه که رضاقلی میرزا مسئول آنست یکی از کارهای بسیار ناپسند ولیعهد نادر بشمار میرود.

دربهار ۱۱۵۲ درایران شهرت یافت که بیماری خطرناکی دامنگیر ارتش ایران درهندوستان گردیده وخود نادرنیز بهلاکت رسیده‌است . بعداً نیز از این قبیل شایعات که ظاهراً ازطرف هندیهای مقیم ایران بمنظور تولید تشویش درا ذهان و تهیهٔ وسایل بازگشت نادر منتشر میشد زیاد شیوع یافت . مخصوصاً دراواخر سال مذکور شایعهٔ مرك نادر قوت بیشتری درایران گرفت و «محمد حسین‌خان» که ازقاجارهای استرابادبود وازندیمان رضاقلی میرزا بشمار می رفت بوی اندرزداد که ازراه احتیاط «شاه طهماسب» ودو پسرش را بهلاکت رساند، زیرا هرگاه شایعهٔ مرك نادر تأیید گردد ،درسبزوار بنفع زندانیان صفوی آتش طغیان برافروخته خواهدشد وشعلهٔ آن بسرعت فراوان نواحی واطراف را فرا خواهد گرفت وعواقب وخیمی برای نایب‌السلطنه خواهدداشت . برخی دیگراز سران ایرانی نیز مانند «رحیم سلطان مرو» اظهارات محمدحسین‌خان را تأیید

کردند، رضاقلی‌میرزاهم پس‌ازدوروز تفکر تصمیم‌بنابودکردن شاه‌طهماسب وپسرانش گرفت ومحمدحسینخان برای‌اجرای این‌تصمیم بسبزوار گسیل گردید.هنگامیکه‌محمدحسین‌خان بساختمانیکه‌شاه‌سابق‌صفوی‌وخانواده‌اش درآنجا محبوس‌بودند واردشد.ظاهراً شاه‌طهماسب‌بمقاصد سوء وی‌پی‌بردو باهل‌حرم ملتجی گردیدوموضوع‌را افشاء نمود . آنگاه‌شیون وفغان‌از حرم سرا برخاست ، محمدحسین‌خان بانهایت قساوت‌قلب‌داخل حرم‌شد وباطنابی که‌همراه‌آورده‌بود پادشاه تیره روزصفوی‌را خفه‌کرد . پسرشاه طهماسب «عباس‌میرزا» که‌بیش‌ازهشت‌سال نداشت‌دهشت‌زده بجنازهٔ‌پدرش چسبید و شروع‌بگریه وزاری نمود لکن محمدحسین‌خان اورانیز بابیرحمی هرچه تمامتر بهلاکت رسانیدو «اسماعیل‌میرزا» پسرکوچکتر پادشاه نگونبخت صفوی رابچاه‌انداخت.مردنیکوکاری‌اوراازچاه درآورد لیکن‌آن‌کودك سیه‌روز بعوض‌آنکه درصددفراربرآیدبطرف جنازهٔ‌پدرش‌و برادرش عباس میرزا شتافت وزارزار گریست . آنگاه‌محمدحسین خان باقساوت بی‌نظیری سرآن کودك را از تن جدا کرد .

این حادثهٔ تأثرانگیزدر سبزوارتولیدانزجار وغوغائی نمودومدت چند روزدر شهرسوگواری برقرار گردید ، مخصوصاً مردم‌برقتل اسمعیل‌میرزا زار زار میگریستندزیراکودکی‌محبوب‌بود.مردم سبزواربعداز انجام‌مراسم عزاداری جنازهٔ اوودو پسرش‌رابمشهد برده ودرآنجا دفن نمودند .

پس‌ازآنکه رضاقلی‌میرزا ازنابودشدن شاه‌طهماسب وپسرانش اطمینان حاصل‌کردبراثر تحریك‌وتشویق چاپلوسان‌ودرباریان‌سودطلب بفکراحراز مقام‌سلطنت برآمد . لکن‌بزودی ناگزیرشد این‌فکر را ازسربدرکند زیرا ناگهان اخبار مهیج پیروزیهای بزرك نادر وتصرف پایتخت هندوستان به مشهد رسید .

«محمدکاظم» نقل‌میکندکه«رضاقلی‌میرزا»بمحض‌اینکه ازاخبارپیروزی های پدرش آگاه‌شدانگشت ندامت ازرفتار نابخردانهٔ خویش‌بدندان گزید

وبشکرانهٔ پیروزی‌های پدرش‌وازراه تظاهر دستورداد که مدت چند روز کوچه‌ها وخیابان‌ها وبازارمشهدچراغانی شودودرتمام آن مدت جشنهای باشکوه ترتیب داد و شادمانی کرد .

«فاطمه‌سلطان‌بیگم» زن‌رضاقلی‌میرزا که خواهرشاه طهماسب‌بود در آغاز ازکشته‌شدن برادروپسران برادرش اطلاع‌نداشت.تنها موقعیکه‌دید دایه‌اش پیوسته میگریددر اطراف‌علت‌بیتابی اوبتحقیق‌پرداخته وازحقیقت تلخ آگاه گردیدچنان درمقابل‌این پیش‌آمدغم‌زده ودژم‌شدکه تصمیم بخودکشی گرفت وخودرااززندگی‌محروم‌ساخت . برخی‌میگویند که‌خودرا بدار زد و بعضی‌دیگر عقیده‌دارند بازهری که دریکی‌از انگشتریهایش همیشه داشت بزندگی خویش خاتمه داد .

چون رضاقلی‌میرزا ازمرگ‌همسرش‌اطلاع‌یافت سخت‌متأثرگردید وجنازهٔ اورا بااحترام‌درکنار جنازهٔ‌برادرش درحرم‌حضرت‌رضا علیه‌السلام بخاک سپرد.چندروزبعدبرای‌تشکیل انجمن‌نوروزراه تهران‌راپیش‌گرفت.ظاهراً قتل شاه‌طهماسب و دوپسرش درماه‌اسفند ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) صورت گرفت .

رضاقلی‌میرزا قبل‌ازتشکیل‌انجمن‌نوروزبنابدستورپدرش‌فرمانی‌درسرتاسر ایران‌منتشرساخت وبرطبق‌آن‌ازمردم‌درخواست کردکه‌سکه های‌رایج‌رااعم ازعباسی‌و محمودی‌ونادری‌باروپیهٔ‌هم ارزآنها که‌نادردرهندوستان‌سکه‌زده بودتعویض‌نمایند . راجع‌بقصدرضاقلی‌میرزا ازتشکیل‌انجمن‌نوروزشایعات اغراق‌آمیزی‌دراصفهان وجاهای‌دیگرانتشاریافت . برخی‌این‌انجمن رابه انجمن‌دشت‌مغان‌تشبیه‌نموده ومیگفتندرضاقلی‌میرزابرای‌آن‌همهٔ حکام‌ایران رابتهران خوانده‌است که‌قصددارددبنابه معمول‌هرساله بحساب دخل وخرج مملکت وایالات مختلف رسیدگی کند .

دربهارسال ۱۱۵۳هجری دربصره شیوع‌یافت که‌احمدپاشا سردارعثمانی تصمیم گرفته‌است درموردیکه خبردرگذشت نادر تأیید گردد تاج وتخت

ایران‌راتصاحب‌نماید . معلوم‌نبوداین‌شایعه تاچه‌حد صحت دارد . لیکن‌از آنجائی که‌احمدپاشامردی‌طماع‌بود ودردوران آشفته‌ایکه‌متعاقب‌لشکرکشی های‌افاغنه درایران‌برقرارگردیدقسمت‌اعظم‌باختر ایران‌رابتصرف درآورده بود، بعیدنیست که‌بفکر تجدیدنقشهٔ‌قدیم‌خود افتاده‌وخواسته‌باشد که‌از مرك نادراستفاده وسلطنتی شامل‌ایالات کرمانشاهان‌واردلان وهمدان‌و دوولایت بغداد وبصره تشکیل دهد .

باآنکه‌نادر برضاقلی‌میرزا دستورداده بودکه برای ملاقات وی‌بهرات شتابد، نایب‌السلطنه‌ببهانهٔ اینکه‌گرفتار امور مملکتی‌است دررفتن اهمال میورزید . معلوم‌نیست‌آیابراستی‌امور کشورویرا ازاطاعت‌دستورپدر بـاز میداشت‌یااینکه‌اصولاازملاقات پدرخشنش‌بیمناك‌بود ؟ هنگامیکه رضاقلی میرزاسرانجام‌تصمیم‌بترك‌تهران وملاقات‌پدرخود گرفت باندازهٔ کافی‌نفوذ وقدرت یافته‌بود که‌نگهبانان‌مخصوص خویش‌رانیز همراه‌بردارد ومانند پادشاهی‌باطمطراق وجلال مسافرت‌کند . چون‌رضاقلی‌میرزا بموقع‌تهران راترك نکرده‌بودملاقات درهرات‌صورت نگرفت بلکه‌این‌ملاقات در «قره تپه در بادغیس» روی داد .

«محمدکاظم» که ازهرات همراه‌نادربود میگوید : شاهنشاه‌ایران برفیلی سواربود چون‌رضاقلی‌میرزا وافسرانش‌به٦۰ متری وی‌رسیدندازاسبهاپیاده شدند ،آنگاه‌نادرنگهبانان‌ویراسان‌دیدوازمشاهدهٔ‌لباسهای‌فاخر آنان‌متعجب گردید.لکن شگفتی خویش‌رامستور داشت وبانهایت مهربانی پسرش‌را در آغوش‌کشید . با آنهمه‌دریافت اخباریکه‌راجع‌برفتار رضاقلی‌میرزا وداعیهٔ سلطنت‌طلبی وی‌باو رسیده بود تااندازه‌ای حقیقت داشته‌است . بیدرنـك دستورداد که‌نگهبانان‌رضاقلی‌میرزامتفرق‌شوندودرظرف‌نیم‌ساعت‌ازدوازده هزارنفر گارد‌مخصوص‌رضاقلی‌میرزابیش‌از۳۰الی٤۰ تن‌نگهبان‌مخصوص باقی نماند .

رضاقلی‌میرزا براثر ازدست دادن‌نگهبانان خودکه علاقهٔ فراوان بآنها

داشت سخت متأثر گردید . پاسی‌ازشب گذشته نادراورابچادرخویش‌خواند ودربارهٔ امورکشورازاوپرسشهای زیادنمودوسعی‌کرد تااندازه‌ای دل اورا بدست‌آورد ولی‌درعین حال مکنونات‌قلب‌خود رادرجملات پرمعنی زیر مکشوف ساخت :

«من‌ازتشکیل این‌گارد مخصوص‌توناراحت شدم، چون‌مردم ایران‌عادت ندارند که‌بادو دربار سرکارداشته‌باشند ، مافقط‌یك‌دربار خواهیم‌داشت . این‌بساط‌مجلل واین‌حکومت واین‌ارتش واین‌افراط‌کاریها در خورتو نیست . باوضع جدیدزندگی‌خودخوی‌بگیر تا مردم‌این‌قدر عقب تو بد نگویند .»

نادر آنگاه‌ازقتل شاه‌طهماسب سخت‌ابرازخشم نمودواندکی بعدفرماندهان وسران قوایش‌رااحضارکرد وبآنان چنین‌گفت : «قتل‌شاه‌طهماسب بدست پسرم‌روح‌مرا ناراحت‌کرده‌وبهمین جهت‌اوراازولایت‌عهد معزول کردم.»

نادر «نصرالله‌میرزا» رابجای‌رضاقلی بولایت‌عهد انتخاب‌کردواورابا‌تفاق امامقلی‌میرزا وحرمش بمشهد فرستاد ، ولی رضاقلی‌میرزا رانزد خود نگاه داشت وباتفاق او بترکستان لشکر کشید .

بایدگفت که‌درغیاب نادروضع‌روستائیان وکارگران‌بس‌رقت‌انگیز شده بود، درجنوب «تقی‌خان‌بیگلربیگی» اجحاف وتبعیض و زورگوئی‌را ازحد گذرانده‌بود ، درمرکز وغرب ایران‌نیز بطوریکه ازسفرنامهٔ «اتر»برمیآید اوضاع‌مردم‌ازهرجهت ملالت‌باربود ،بنابراین‌ملت‌ایران‌ازپایان‌یافتن‌دوران نیابت سلطنت رضاقلی‌میرزا در دل شادمان بودند .

درجنگ‌ترکستان‌وفتح بخاراپس‌ازآنکه تاج‌پادشاهی‌رابرفرق «ابوالفیض خان» گذارده‌وباولقب شاهی‌عطاکرد ،درعین حال‌تمام‌منطقهٔ‌واقع درجنوب رود«آمویه» راضمیمهٔ خاك‌ایران‌نمود . هنگامیکه‌به «حکیم‌اتالیق» اطلاع دادتابا‌بوالفیض‌خان گوشزدنماید که‌یکی‌ازدخترهایش‌رابعقد رضاقلی‌میرزا ودیگری‌را بعقدازدواج‌علی‌قلی‌خان‌برادرزاده‌اش‌درآورد،چون‌نادرعده‌ای

ازبانوان حرمرابرای خواستگاری فرستاد ، باطلاع‌نادر رسانیدند که‌دختر کوچکترپادشاه‌توران‌ازلحاظزیبائی‌وعقل‌وکمال‌وسخنوری‌مانندنداردچون اینخبر بگوش‌رضاقلی‌میرزارسید دختر کوچك رادرخواست نمودولی نادر تغییرتصمیم‌را دورازنزاکت وادب‌دانست وگفت‌رضاقلی بایددختر بزرگتر راازدواج کند . رضاقلی‌میرزا سخت‌متأثر گردید . نقل‌میکنندکه وی‌چنین گفت : «هرگاه‌حال بدینمنوالست که‌من هیچ چاره‌ندارم خدارا بمن‌رحم خواهدآمد وبزودی‌وسیلهٔازدواج‌بادختر پادشاه‌ختارافراهم‌خواهم‌ساخت.»

هنگامیکه‌بانوان حرم‌این‌سخنان‌رابسمع «نادرشاه» رسانیدند ، سخت بر آشفت‌واین‌فکر بیشتر درمغزش‌قوت‌یافت‌که رضاقلی‌میرزا فکر تصاحب تاج‌وتخت ایران‌را درذهن‌می‌پروراند . صریحاً گفت هرگاه رضاقلی‌میرزا از ازدواج‌با دختربزرگترابوالفیض‌خان‌امتناع‌جوید ،خودش‌اورا بهمسری اختیار خواهدکرد وبزودی‌باظهارش لباس عمل پوشانید .

در «شیرحاجی» که‌نادر برای‌جنك‌با ایلبرس سردارخوارزم مهیا شده بودپسرش‌رضاقلی‌میرزا دستورداد که‌روانهٔ مشهد گردد . در این هنگام «تقی‌خان‌شیرازی» که‌بمناسبت‌عدم‌لیاقت‌درادارهٔ جنك‌مکران مدتی‌مغضوب بودتوانست باردیگر اعتمادنادر رابخود جلب‌نماید وببیگلربیگی فارس مجدداً منصوب‌شود ، درشیرحاجی‌بیشترموردتوجه نادرقرار گرفت که به مشهدبازگردد . نظر باینکه تقی‌خان ازرضاقلی‌میرزا دردوران نیابت‌سلطنت وی دل‌پرخونی داشت‌بعیدنیست‌از نفوذخود درنزد نادر برای برانگیختن وی برضدرضاقلی‌میرزا استفاده کرده باشد .

پس‌ازآمدن نادربمشهد در پایان ماه‌شوال ۱۱۵۳هجری (ژانویه ۱۷۴۱ میلادی) وتمشیت امورخراسان نصرالله میرزارابحکومت خراسان منصوب کرده‌وخود بادوپسرش رضاقلی‌میرزا وامامقلی در بیست و ششم ذی‌حجهٔ ۱۱۵۳ هجری‌باقوای کافی‌ازراه خبوشان‌وگرگان ومازندران بقصدعزیمت بداغستان وسرکوبی لزگیها حرکت کرد .

درتاریخ۲۸صفر۱۱۵۴هجری (۱۵مه۱۷۴۱میلادی) هنگامیکه از جادهٔ باریکی‌درکرانهٔ «گدوك» باتفاق‌حرم وقرقچیهای‌خود ازمناطق جنگلی‌به سوی‌سوادکوه رهسپاربود ، مانندمعمول‌قوای‌اوازفاصلهٔ تقریباً دوری عقب اوروان‌بودند ،ناگهان‌تیراندازی که‌خودرادربیست‌قدمی‌پشت درختی‌پنهان ساخته بودبطرف «نادرشاه» تیری شلیك کرد .

گلوله‌پس ازآنکه‌دست‌نادرراخراش‌دادوشصت‌او رازخمی کرد درگردن اسبش فرورفت ،اسب‌نقش‌زمین‌شدنادرهم‌درغلطید . لیکن‌بدون‌آنکه‌خون‌سردی وآرامش‌خودراازدست دهدخویشتن رابمردن‌زد بطوریکه مرتکب بتصوراینکه کارشاه‌راساخته‌ازخالی کردن گلولهٔ دوم‌خودداری‌نموده‌وفرار کرد . چندلحظه آشوب وهرج‌ومرج‌عجیبی درمیان‌قوای‌ایران‌و نگهبانان نادرحکمفرما گردید . لیکن‌چون‌بیدرنك معلوم‌شد گزندی بپادشاه ایران نرسیده‌است ، قرقچیهابفرماندهی رضاقلی‌میرزا که‌بمحض‌وقوع ازپیش‌آمد خویشتن‌را باشتاب بپدرش رسانیده‌بود ، تا مسافت زیادی‌درنواحی‌اطراف عقب‌مرد جنایتکار گشتند وکوچکترین اثری‌ازاونیافتند . پس‌ازمختصر توقفی‌بپیشرفت‌خودادامه‌دادند . نادردرورودبتهران‌رضاقلی‌میرزاراهمانجا گذاشت ودستورداد که مالیات‌این‌شهر رابمخارج‌خود اختصاص‌دهدولی در حقیقت‌این امرنشانهٔ آن‌بود که رضاقلی‌میرزا مغضوب پدرواقع شده است .

معلوم‌نیست که‌آیا سوءظن نادر درآنهنگام نسبت برضاقلی‌میرزا دربارهٔ قصد کشتن پدربوده یا اینکه نادرتنها قصدداشت رضاقلی‌میرزا را بمناسبت غفلت‌درانجام‌وظیفه ومسئولیت‌خویش‌دردوران‌نیابت سلطنت گوشمال‌دهد.

## عاقبت کار رضاقلی میرزا

نادرشاه‌برای دستگیرنمودن‌مرتکبین‌این گستاخی‌بهمهٔ‌استانها وشهرستان های‌کشور دستورداددرکشف‌خیانت ودستگیری‌تبهکارازهیچگونه کوششی خودداری‌ننمایند . این‌سوءظن نادردرطول زمان‌باسعایت مخالفین‌رضاقلی

میرزا تدریجاً بیشترمیشد تابالاخره نادر هنگامیکه درصفحات شمالی و داغستان‌مشغول نبردبود گروهی‌ازتیرهٔ «تایمنی» را که درچندی پیش از تاریخ‌سوءقصد ازاردوی‌شاهنشاهی گریخته‌بودند درنزدیکی هرات‌دستگیر و بداغستان گسیل‌داشتند وپس‌ازبازجوئیها که‌ازآنان بعمل‌آمد «نیکقدم»نام که‌غلام «آقامیرزا» فرزند«دلاورخان‌تایمنی» بودبگناه‌خود اعتراف‌کرد و نادرشاه دلاورخان‌وهمدستان اورابمرگ کیفرداد . لاجرم نادردرمحلی که آنرا«ایران خراب» نامیده‌ومرکز ستادخودقرار داده‌بود در پائیز سال ۱۱۵٤هجری (۱۷٤۲میلادی) حادثهٔ تأثرانگیز کورکردن پسرش«رضاقلی میرزا» رویدادکه درآخرین‌سالهای عمرنادر اثرات شومی‌ببار آورد .

عده‌ای‌از مورخان برآنندکه‌رضاقلی‌میرزا درپیش‌آمد شلیك تیر بجانب نادر در مازندران‌کاملا بیگناه‌ومعصوم بوده وکوچکترین دخالتی‌نداشته‌و دسته‌ای دیگر او را درسوءقصد بنادربی‌تقصیر نمیدانند ولی آنچه بحقیقت نزدیکتر میباشد این است که :

تامدتی پس‌از سوءقصد، نادرکلیهٔ مساعی که‌برای‌کشف قضیه و پیداشدن مرتکب وعلت ارتکاب بجنایت‌او بعمل آورد نتیجهٔ کاملی بدست‌نیامد . لیکن‌سرانجام‌مرد جنایتکاردر نزدیکی«ابا» ، (اوبه وشاقلان)واقع‌در هرات دستگیر گردید . نام‌وی«نیکقدم» بودومدتی‌درنزد دلاورخان تایمانی‌خدمت میکرد و «آقامیرزا» فرزند«دلاورخان» تایمانی که درالتزام‌رکاب‌بود قصد داشت او را مجازات‌نماید . بالاخره‌نیکقدم بداغستان اعزام گردید و در تابستان ۱۱۵٤باردوگاه‌سلطنتی رسید.نادرمدتی‌بااوبتنهائی صحبت‌کردواو راتحت‌بازپرسی دقیق‌قرارداد . بناباظهار«عبدالکریم‌بخارائی» نیکقدم در پاسخ‌بسئوالات مکررنادردربارهٔ محرك‌اوتأییدکرد که‌هیچ‌محرکی نداشته است . فقط برای نجات‌دنیاوروی مصلحت عامه‌مبادرت‌باینعمل کرده است لکن‌بناباظهار «محمدکاظم‌خان»نادردرآغاز مصاحبهٔ‌خودبانیکقدم بوی‌قول داد درصورتیکه حقایق رابگوید جانش‌درامان خواهدبود آنگاه نیکقدم

رضاقلی‌میرزا رابعنوان‌محرك‌خویش معرفی کرد و گفت که‌یکی‌از نگهبانان شخصی‌رضاقلی‌میرزا بوده‌ومهارت اودرتیراندازی توجدشاهزاده‌را بخود جلب نمودتااینکه یکروزکه رضاقلی‌میرزا همراه«محمدحسین‌خان قاجار» (قاتل شاه طهماسب) و «رحیم‌سلطان»مروبود ، باوامرکرد که‌شاه رابهلاکت برساند ونیکقدم برای امتثال امر در تابستان‌سال ۱۱۵۳هجری بهرات‌رفت لکن‌فرصتی‌برای‌اجرای‌نقشهٔ خویش نیافت ، پس‌ازآنکه‌نادردر قره‌تپه بـه رضاقلی‌میرزا دستورداد که گاردسلطنتی خصوصی خود رامنحل کند اوبار دیگربه «نیکقدم» تأکید کردکه‌شاه رابهلاکت رساندواو نیز پیوسته مترصد فرصت‌بود ، لیکن وقت وموقع مناسبی‌دست نمیداد ،تااینکه‌شاه‌از «اشرف به طرف‌ساری» رهسپار گردیدونیکقدم فرصت رابرای‌اجرای نقشهٔ خودش مناسب یافت ولی‌تیرش بهدف‌اصابت نکرد . دشمنان رضاقلی‌میرزا نیز از فرصت‌استفاده‌نموده وپیوسته بشاه‌تلقین میکردندکه رضاقلی‌میرزا محرك نیکقدم‌بوده‌است تااینکه‌سرانجام‌نادرپسرخودرادر دادگاهیکه‌در «باشلی» با حضورسران‌لشکری‌ودرباری‌تشکیل‌داد وشاهزاده باپدرخود بدرشتی‌سخن میگفت محکوم‌تشخیص‌داد ودرصدد انتقام گرفتن‌ازاو برآمد . راجع بـه نیکقدم نیزنادر بقول‌خود وفاکرده وازکشتن او صرف نظر نمود و تنهـا بنابینا کردن او اکتفا کرد .

ناگفته‌نماندکه «محمدکاظم» مورخ‌وناقل‌اینجریان درآنموقع درترکستان بودبنابراین‌اطلاعات اواز مسموعات‌بوده وناظربرقضایا نبوده‌است ، زیرا اظهار اوکه‌مینویسد سوءقصدبین‌ساری واشرف رخ‌داده‌مقرون‌بصحت‌نیست وبعلاوه ازکجامصاحبهٔ‌خصوصی‌نادرونیکقدم رادریافته است‌ونیزاظهاروی دائربااینکه‌نیکقدم‌درخدمت‌رضاقلی‌میرزابوده مقرون‌بحقیقت بنظر نمیرسد.

این‌مطلب ممکن‌است که‌نیکقدم‌بواسطهٔ نجات‌خوداز مرك که‌نادرباو وعده داده‌بودرضاقلی‌میرزارا متهم بطرح‌نقشهٔ سوءقصدکرده‌باشد ،لذامعلوم‌نیست راست‌گفته‌باشد ، گذشته‌ازاین‌رضاقلی‌میرزاقدری‌دربیتقصیری‌وعدم مداخلهٔ

خوددرسوءقصد ثابت‌بود که‌تمام مدت‌بهیچوجه‌شخصاً اقدامی‌برای‌رفع سوء تفاهم پدرش ننمود .

«میرزامهدیخان» در جهانگشاضمن شرح‌لشکرکشی بین‌سالهای ۱۱۵۳ تا۱۱۵۵ هیچ‌اشاره‌ای‌بکورکردن رضاقلی‌میرزا نمیکند.لکن در پایان‌کتاب خودکه‌پس ازدرگذشت نادرنوشته‌است وبیش‌از قسمتهای دیگرکتاب قابل تصدیق‌وتوجه بنظرمیرسد می‌نویسد : «وسواس‌وتوهمات اشخاص‌فتنه‌انگیز ذهن‌شاه‌رانسبت برضاقلی‌میرزا پسرش‌مسموم‌ساخته‌بود .» ونیزمتذکراست : «محرك‌مرتکب‌سوءقصد «آقامیرزا» نام‌یکی‌ازپسران «دلاورخان تایمانی» بوده است .»

«پرپازن Pere.Bazin ودکترلورش Dr.Lerch »که‌هردو دربارهٔ دوران نادراطلاعات‌گرانبهائی دارند تأیید میکنند که رضاقلی‌میرزا در سوءقصد بپدرش کمترین دخالتی نداشته است .

پس‌ازآنکه نادرپیش‌خودرضاقلی‌میرزارامحکوم کردازتهران احضارش نمود و او را مجرم دانست .

شاهزادهٔ‌نگونبخت سوگندیادکرد که‌هیچ‌گناهی‌ندارد ، لکن‌شاه بعجز ولابهٔ‌اوتوجهی نکرد وپس‌ازمدتی تفکر ومشورت‌بارایزنانش تصمیم‌گرفت پسرخود راازهردوچشم نابیناسازد.دستورش در حضوراو وعده‌ای‌ازرجال بمورداجراء گذاشته‌شد . پس‌ازکورکردن‌رضاقلی‌میرزابواسطهٔ پشیمانی‌که نادر حاصل‌کردعدهٔ‌زیادی‌ازمردان‌بزرگی‌راکه‌درمراسم‌نابینا کردن‌پسرش حضور داشتندبهلاکت‌رسانید.زیرا هنگام‌کورکردن‌هیچکدام ازآنان‌تقاضا نکرده بودندبجای‌رضاقلی‌میرزاسیاست‌شوند . نادرپس‌ازاینحادثهٔ شوم‌چنان غمگین و متأثر گردید که بچادر خود پناه برد ومدت سه روز از چادر خارج نشـد .

«مالکولم» تأییدمیکند که‌نادرپس ازکورکردن رضاقلی‌میرزا باوگفت که‌خیانت‌وی‌موجب‌این‌تنبیه‌گردید ورضاقلی‌میرزا بانهایت اندوه‌بوی‌پاسخ

داد که : «این چشمان من نبود که شما از حدقه کندی ، بلکه دیدگان ایران بود که کور کردی.» بطور کلی قرائن نشان میدهد که رضاقلی میرزا بیگناه بوده است. لکن رفتار غرورآمیز وی بر بدگمانی شاه نسبت باو افزود و از بخت بد او این بود که دادرسی وی هنگامی صورت گرفت که شاه بمناسبت شکستهائیکه از لزگیها خورده بود دل خوش نداشت . بعلاوه «علوی خان» پزشك مخصوص که باو ایمان داشت نزد نادر نبود که اورا از این تصمیم خطرناك بازدارد . این نظر هم هست که هرگاه نیکقدم پس از ارتکاب این سوءقصد بلافاصله دستگیر و سیاست شده بود، احتمال قوی میرفت که رضاقلی میرزا از اتهام و تنبیه کاملا نجات یابد.

بالاخره پس از چندی رضاقلی میرزا از پدرش اجازه گرفت و بمشهد رفت و درسال ۱۱۶۰ که قتل نادر رخداد ،رضاقلی میرزای نابینا باسایر اولادان نادر که بکلات بودند پس از قتل نادر در کلات بدستور «علیقلی خان» پسرعمویش با سایر برادران بهلاکت رسید که شرح آن در فصل وقایع بعد از نادر مذکور است و بنا بمشهور جنازهٔ او را بمشهد آورده و نزدیك آرامگاه نادر بخاك سپردند .

## فرمانروائی ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه

ابراهیم خان برادر نادر درجنك با ملك محمود در نیشابور شرکت داشت و در جنك قدمگاه زخمی شد و درجنگهای دیگر در خبوشان و گرمه شکست خورده و مدتی محاصره شد تا اینکه نادر او را نجات داد .

ابراهیم خان که بلقب «ظهیرالدوله» ملقب بود در مواقعی که نادر در آذربایجان و قفقاز سرگرم جنك بود باتفاق رضاقلی میرزا حکومت خراسان راعهده دار بودند و درسال ۱۱۴۳ رضاقلی میرزا پیامی مبنی برشورش ابدالیان و تصرف هرات و قصد حملهٔ بمشهد را برای پدر خود فرستاد . نادر ببرادرش دستور داد که از مشهد خارج نشده و از حملهٔ بابدالیان خودداری نماید . لکن وی بتحریك واغوای افسرانش درخارج از مشهد بحمله پرداخت و با تلفات سنگین اجباراً بمشهد بازگشت. رضاقلی میرزا مراتب را بپدرش گزارش داد

ونادر ازتبریز فوراً بسوی مشهدعزیمت کردولی رضاقلی‌میرزا پیام‌جدیدی برای‌پدرش‌فرستاد باینکه‌ابدالیان‌پس‌ازیکماه توقف درحوالی مشهدبسوی هرات‌بازگشتند . نادرچون‌دربین‌راه‌پیام‌رضاقلی‌میرزا رادریافت داشت به مازندران‌واستراباد رفته وازآنجا بمشهد آمد .

نادردرنزدیکی مشهد بوساطت «الهیارخان» ازتقصیر نافرمانی‌برادرش گذشته‌وفرمانی دایربتوبیخ‌برای اوصادر نمود .

ابراهیم‌خان‌بطوریکه «لکهارت» مینویسداگرچه‌ازشجاعت چندان بی‌بهره‌نبودباوجوداین‌بهیچ‌روی نبوغ‌برادرش‌راانداشت‌وفرمانده خیلی‌لایقی نبود، باتوجه‌باوضاع زمان‌میتوان گفت که‌وی اگرچه‌مرد ستمگری‌نبود با اینهمه گاهی‌طریق بیعدالتی‌میپیمودولی‌نسبت‌بزیردستان‌خودمهربانی‌میکرد. درسال ۱۱۴۸ پس‌ازانجام‌مراسم‌تاجگذاری دشت‌مغان‌ابراهیم‌خان‌راکه‌بمغان احضارشده‌بود بفرماندهی کل‌قوای آذربایجان‌منصوب کردوباکمال قدرت فرمانروائی مینمود.در زمستان‌سال ۱۱۴۹ یکی‌اززنان اوکه‌دخترشاه سلطان حسین‌بودبدرودزندگی گفت‌وجنازه‌اش‌بوسیله‌پدر «محمد کاظم» که‌ازدوستان نزدیکش‌بودبمشهد حمل‌شد.درهمان‌موقع‌علی‌قلی‌خان‌پسرارشدش‌را بمشهد فرستادو وی‌درغیاب رضاقلی‌میرزاکه‌در جنگهای ترکستان‌ومسافرت به افغانستان‌بودحکومت مشهدراداشت.دراین‌اثنا «کتوان» دخترتیموربمشهد آمده‌وبا «علی‌قلی‌خان» عروسی کردو وی‌درمدت توقف درمشهد مشغول عیش و عشرت بود .

درسال ۱۱۵۰ هجری‌درنواحی آذربایجان وداغستان‌نزدیکی گنجه‌مرض موحش‌طاعون بروزکرد . ابراهیم‌خان‌بتفلیس‌رفت وازآنجابایروان وسپس بتبریز آمدودرآنجا پدرمحمد کاظم‌درگذشت ،درتبریزهفتادوچهار هزار نفر براثر طاعون بهلاکت رسیدند .

ابراهیم‌خان‌پس ازمدتی که درارديبل‌بسربرد درسال ۱۱۵۱ بتبریز باز گشت‌نمود.دراوایل تابستان‌این‌سال چون‌ازهنرنمائیهای رضاقلی‌میرزا در

ترکستان آگاه‌شدقصد حمله بداغستان‌رانمود ،بنابشرحیکه درفصل جنگها نگاشته‌شده‌بالاخره درجادهٔ‌کوهستانی «آق‌برج» درجنك بالزگیهای جارو تله‌بسر کردگی ابراهیم‌دیوانه وخلیل درسر گردنه‌ایکه رزم‌شدیدی روی‌داد بااینکه‌افسرانش‌اورا ازحملهٔ‌بدشمن‌بازداشتند، دشمنان که‌دردوطرف گردنه کمین کرده‌بودندبابراهیم‌خان‌وستادنگهبانان اوحمله برده‌وابراهیم‌دیوانه که‌ابراهیم‌خان راشناخت‌بطرف‌اوشلیك کردوهمچنین«اغورخان» فرماندار گنجه‌هم که‌ابراهیم‌خان‌راتوصیه بفراراز دام میکردنقش زمین‌شد.ابراهیم خان‌مجدداً موردشلیك ابراهیم‌دیوانه‌قرار گرفته وآناً بهلاکت رسید .

پس‌ازمرك ابراهیم‌خان‌فرماندهی کل‌قوای‌ایرانیان به«محمدخان‌افشار» یکی‌از خویشاوندان نادرواگذار گردیدواوبا زحمت توانست خود را به «ارس» برساند .

بااینکه لزگیها نخست‌نسبت بجسدابراهیم‌خان مراتب احترام را رعایت کردند لزگیهای‌جارآنرا ازتابوت بدرآورده‌وبدرختی آویزانش کرده و سوزانیدند .

نادرازخبرقتل برادرش بسیارمتأثر گردید وبانتقام گرفتن از لزگیها کمرهمت بست‌واین سانحه درسال۱۱۵۱ هجری روی‌داد ونادر را سخت برآشفته واسم پسر دیگر برادرش را «ابراهیم» نامید .

# فصل نهم

## سازمان نیروی دریائی نادرشاه

«سرپرسی‌سایکس» درتاریخ‌خودمینویسد : نادرشاه‌اولین پادشاه‌ایرانست که‌ارزش‌نیروی‌دریائی رادرك‌نموده‌وازاین حیث‌شایستهٔ‌احترام‌است . دریا سالارسواحل (دریابیگی) باآنکه‌وقتی باین‌شغل‌تعیین‌شد هیچ کشتی‌ندیده بود، معهذاازسیاست‌ورویهٔ‌دریائی‌نادر شدیداً پشتیبانی‌میکرد . درژانویه‌سال ۱۷۴۳میلادی (۱۱۵۶هجری) «جان‌التون‌انگلیسی» بریاست کل کشتی‌سازی تعیین وبلقب«جمال‌بیك» ملقب گردید.چون «التون»بساختن کشتی‌تنهاقانع نشد . بنابراین‌درتحت‌اوامرارباب‌خودساحل‌شرقی‌دریای‌خزررا بسوی‌شمال مساحی‌نمود . نقشهٔ‌نادرآن‌بود که ترکمنهای‌غارتگررا متوقف‌ساخته‌وبوسیلهٔ تأسیس‌یك ایستگاه‌مستحکم‌ادعاهای‌ایران‌رابراین سواحل‌قویترسازد.علاوه برآن‌نادر خیال‌داشت‌بوسیلهٔ‌نیروی‌دریائی جناح‌چپ‌ارتش‌رادر جنك‌برعلیه لزگیهاپیش برده‌وبارتش‌خود بدانوسیله‌آذوقه‌ومهمات‌برساند . «هانوی»در این‌موردمیگوید : «محرك‌نادر درقسمت‌تأسیس‌نیروی‌دریائی عشق وعلاقهٔ اودربدست گرفتن تجارت وسلطهٔ دریائی خزر بوده است .»

التون‌یك داهیه‌ای‌بود . اومراکز وستادخودرا در «لنگرودوبندر لاهیجان» تأسیس‌نمودوبرای‌ازبین‌بردن‌تمام مشکلات جداًمشغول کارشد . الوارهارا ازجنگل‌برید وبساحل‌رسانید، پارچه‌های بادبان‌راازپنبه‌بافته وطنابها رااز لیف‌کتان درست کرده وچون درآن نواحی‌لنگری پیدا نمیشد بتفحص و جستجوی‌آن‌پرداخت.(درکتاب سایکس‌مندرج‌است که‌لنگرهای کهنهٔ‌غرق شده‌راازته دریاپیدامیکرد.) اهالی‌محل که‌بدون دریافت‌مزدکار میکردند

نسبت‌باین بیگاری‌وکار اجباری‌دشمن‌او بودند . «التون» که‌فقط یك‌نجار انگلیسی‌وچندروسی‌وچندهندی دراختیارداشت‌یك کشتی‌بیست‌وسه پوندی (که‌ترجمه‌از عبارت Pounder است‌یعنی دارای‌توپهای بیست‌وسه پوندگلوله میباشد) بآب‌انداخت‌حکومت‌روسیه‌فعالیت‌های‌دریائی‌ایران‌رابانظرخصمانه مینگریست.اما التون‌پس‌ازقتل‌ارباب‌خوددرآنجاباقی‌ماند تااینکه‌درشورش سال۱۷۵۱ میلادی کشته‌شد . پس‌ازمرك اوتمامی نقشهٔ ایجاد نیروی دریائی از بین رفت .

نادردر «خلیج‌فارس» نیزبرای‌تشکیل نیروی‌دریائی‌بذل مساعی نمود . درسال۱۱٤۷هجری‌پس‌ازشکست‌قوای‌عثمانی‌ومراجعت‌نادربصفحات‌جنوبی ایران‌برآن‌شدکه‌نیروی‌دریائی‌درخلیج‌فارس‌تشکیل‌دهدودربدوامرمأموری بنام «لطیف‌خان» به «گمبرون» (تحریف‌لفظ‌ترکی گمرك‌است واصل‌این‌لغت اززبان‌یونانی‌اقتباس‌شده‌وبمعنی‌تجارت‌است ،انگلیسهابندرعباس‌راگمبرون میگفتند) اعزام‌داشت‌وبانامه‌هائی که‌ازنادرمبنی برانتصاب‌بمقام‌دریاسالاری دردست‌داشت مشغول‌خریدکشتی‌ازاروپائیان‌مقیم گمبرون گردید . نادرکه‌در شمال‌شرقی ایران‌قیام‌نموده . اهمیت‌تشکیل‌نیروی‌دریائی‌رادریافت وبرای ایجاد یك‌ناوگان‌نیرومندنقشه‌هائی‌طرح کردکه‌درآن‌زمان حتی‌مایهٔ حیرت اروپائیان گردید .

فرار «محمدخان‌بلوچ» بجزیرهٔقیس‌وعده‌ای ازغلجائیان‌افغانی‌بعمان‌این نکته‌رابرای‌نادرمسلم ساخته‌بودکه‌بدون‌ناوهای‌نیرومندمحال‌است که‌ازعهدهٔ مراقبت کلیهٔ‌کرانه‌های‌ایران‌برآید.گذشته‌ازاین‌لحاظ‌کشتی همواره‌محتاج بکمك‌بیگانگان خواهدبود بایددانست که‌انگلیس‌ها وهلندیها ازاین حیث چندان‌بادولت‌ایران همکاری‌نمی کردندوعربهانیز که‌چندین کشتی کوچك داشتندمعمولاباشورشیان که بهترازدولت ایران‌بآنها پول‌اجاره‌می‌پرداختند همراهی مینمودند . بهمین جهت نادرعزم جزم‌کرد که‌نقشهٔ ایجاد ناوگان نیرومندرا جداً اجراء نماید .

اگرچه انگلیسهاوهلندیها وعربهاحاضر بفروش‌کشتی بلطیف‌خان‌دریا

سالار فرستادهٔ نادر نگردیدند با اینهمه هر کدام چند کشتی برای محاصرهٔ جزیرهٔ «قیس» بدولت ایران عاریه دادند وجزیره محاصره شد .

در تابستان ۱۱۴۷ «لطیف‌خان» درحالیکه طهماسبخان جلایر «محمدخان بلوچ» را دستگیر و باصفهان فرستاد وعده‌ای از طاغیان اعراب بنادر را اعدام نمود وعدهٔ کثیری از آنانرا بخراسان وسیستان منتقل ساخت و «شیخ جبار» را ناگزیر بجمع آوری ده‌هزار تومان غرامت از شیوخ عرب که باشورشیان همکاری نموده بودند ساخت بدینطریق قدرت اعراب را کاملا درهم شکست .

بنابدستور نادر لطیف‌خان مشغول تبدیل «بوشهر» بیك ایستگاه نیرومندی برای ناوگان نوزاد ایران بود وبمنظور تقویت کامل این بندریکی از دژهائی را که درنزدیکی این بندر بود تعمیر کرد . اندکی بعد تمام بوشهر تبدیل ببندر «نادریه» گردید . کمی بعد طهماسبخان جلایر که باصفهان آمده بود برای کمپانیهای انگلیس وهلند نامه‌هائی از جانب نادر آورده بود که طی آن نادر از این کمپانیها درخواست کرده بود درهر موردیکه بخواهد باندازهٔ کافی کشتی برای لشکر کشی‌های او تحت اختیارش بگذارند. طهماسبخان باولیای امور کمپانیهای هلند وانگلیس گوشزد کرد که هرگاه درخواستهای نادر پذیرفته شود مورد توجه او قرار خواهند گرفت ودرغیر اینصورت مغضوب واقع خواهند شد .

«گیکی» رئیس کمپانی انگلیسی تصمیم گرفت کمپانی را تعطیل کند واصفهان را ترك گوید ، لیکن طهماسب‌خان جلایر مانع از حرکت وی گردید .

در اوائل بهار سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۴۵ میلادی) لطیف‌خان با ناوگانی چند که (درفصل جنگها نگارش شد) شامل سی کشتی بزرك و پنجاه کشتی متوسط و چندین زورق بود، بقصد تصرف «بصره» داخل «شط‌العرب» (اروندرود) گردید ایرانیان بفرماندهی لطیف‌خان از اعراب شکست خوردند واین شکست موجب گردید که نادر درخشم شده ولطیف‌خان را ازمقام خود منفصل نماید، زیرا با آنکه نادر دستور داده بود تا ورود هشت هزار تن نیروی زمینی که بکمك او اعزام شده بود تأمل نماید، درشروع بجنك عجله نموده بود . لذا سخت مورد توبیخ نادر

قرار گرفت . ازهمین لحاظ نمایندهٔ کمپانی انگلیسی ازخشم نادرهراسناك شده وقصدبرچیدن کمپانی رانمود . لکن نادرچون مشاهده کرد که بکشتی های انگلیسی نیاز داردباکمپانی مزبورروش ملایمی پیش گرفت . سپس مقدمات تصرف «بحرین» رافراهم ساخت. دیری نپائید که لطیف خان باردیگر از طرف نادرشاه بفرماندهی کل قوای دریائی ایران انتخاب شد ودربندر «بوشهر» مدت چندهفته خودرابرای حمله ببحرین آماده نمود وکشتی «نرتمبرلاند» رااز کمپانی هند هلندخریداری کرد . بطوریکه درفصل جنگها نگاشته شده بحرین درسال ۱۱۴۹ هجری بتصرف قوای ایران درآمدوقوای شیخ جبارهوله منکوب گردیدند . لطیف خان کلیدهای دژبحرین رابرای محمدتقی خان بیگلربیگی فارس بشیرازفرستاد . اونیزآنهارانزد نادرارسال داشت، این امر موجب شد که نادرنقشهٔ تصرف عمان واستقرار تسلط ایران رابرخلیج فارس طرح کند .

لطیف خان که مردی جاه طلب بود میخواست نشان دهد که هرگاه فرصتی بیابد میتواندبخوبی اظهاروجودنماید، اتفاقاً پیش آمدن این فرصت فراهم شد زیرا درسال ۱۱۴۹ «امام سیف بن سلطان عمان» چون براثرروش ظالمانهٔ خویش آتش عصیانی را درمیان رعایایش برافروخته بودبرای خاموش کردن این آتش ناگزیر گردید که دست توسل بسوی نادر دراز کند .

لطیف خان چون ازاین موضوع آگاهی یافت نادررامتقاعد کرد که یك نیروی دریائی ونظامی برای تصرف سرزمین «عمان» اعزام دارد، زیرا بااضافه شدن «مسقط» وتمام کرانهٔ عمان وبحرین استقرارتسلط دریائی ایران برخلیج فارس وخلیج عمان امری مسلم بود .

دراواخر زمستان سال ۱۱۴۹ هجری (۱۴مارس ۱۷۳۷میلادی) ناوگان ایران مرکب ازچهارکشتی بزرك (دوتای آن ازانگلیسها خریداری شده بود) ودو کشتی متوسط وچندین کشتی کوچکتر بفرماندهی لطیف خان در حالیکه پرچم ایران بازمینهٔ سفیدویك شمشیرسرخ برفرازآنها دراهتزاز بوداز بندر بوشهر وارد گمبرون گردیدوناوها که حامل پنجهزارتن سربازوپانزده هزار

اسب‌بودند پس‌ازیکماه بطرف «خورفغان» (خلیج‌عمیقی که درکرانهٔ دریای عمان‌واقع‌است) روی‌آوردند بطوریکه‌درفصل جنگها ذکرشدبندر «راس مسندم» یا (موساندام) و «رأس‌الخیمه» وشهرهای «الجوف‌وعبرا» رامتصرف‌شد.

تقی‌خان بیگلربیگی‌فارس‌از نادردستور های‌مقدماتی برای‌ادامهٔ جنك دریائی رادریافت‌داشت . اندکی‌بعدبیگلربیگی‌و لطیف‌خان بفرماندهی‌شش هزارتن‌سپاهی‌بطرف «جلفا» روی‌آوردندوبطوریکه درفصل جنگهانگاشته شده‌پس‌ازتصرف دو شهرمهم‌بطرف «مسقط» متوجه وآنجارا متصرف‌شده وبه «برکه» حمله‌بردندولی‌بواسطهٔ‌اختلافی که‌بین‌او وتقی‌خان‌ایجاد شده‌بودتقی خان‌بوسیلهٔ زهردریاسالار ایران‌راازپای درآوردو بدینطریق یکی‌ازمستعد ترین وامیدبخش‌ترین‌فرماندهان دریائی‌ایران که‌خون ملوانان‌ایران‌باستان در عروقش جاری‌بود رخت از جهان بربست .

پس‌ازآن تقی‌خان وقوایش دربغازهاسرگردان‌شده وکاری‌از پیش‌نبرده بجلفا آمدند . درسال ۱۱۵۰ درجنك دریائی که‌بین‌اعراب و ایرانیان در گرفت طی‌آن فرمانده طاغیان عرب بهلاکت رسید .

در اوائل‌بهارتقی‌خان‌برای تسلط‌کامل‌بمسقط‌وارد گمبرون‌شد وازآنجا پس‌ازخاموش کردن‌شورش کهکیلویه ازنادردستور گرفت‌که بطرف سند پیش‌راند . عده‌ای‌ازناوگان ایران‌باچندین هزارتن سپاهی دریائی مقرر گردیدبه «گوادر» عزیمت‌نمایند . درسال۱۱۵۲ کلیهٔ ناوهای‌ایران‌بار دیگر در «گمبرون» متمرکز گردید ولی‌تقی‌خان بمحض ورودبنادرآباد از طرف نادر سخت مورد بازخواست قرارگرفت ومدتی ازمقام خویش منفصل شد.

نادر در مراجعت ازهندوستان ولشکرکشی ببخارا ناوگانی برای‌عبور ارتش‌در بسترود «آمویه» (جیحون) دایرکرد . هنگامی‌که درداغستان‌و منطقهٔ‌شمخال، بودبواسطهٔ تأمین‌خواربار واحتیاجات ارتش‌مجبور بتهیهٔ کشتی‌شد وهمانطورکه‌درخلیج‌فارس‌ناوگانی‌بوجودآورده‌بود تصمیم‌گرفت در «بحرخزر» ناوگانی‌بوجودآورد ،لیکن‌کشتی کافی‌در اختیارنداشت و

گذشته ازاین‌ایرانیان‌در کشتیرانی زیادمهارت نداشتندلذا تصمیم گرفت عده‌ای کشتی‌ساز برای‌رفع‌این‌نقص بایران‌احضارنماید وچون‌نمیتوانست به سرعت کشتی لازم‌تهیه کندناگزیربود که‌برای کشتیرانی بروسهاتوسل‌جوید.

هنگامیکه «کالوشکین» شاه‌راازاستقرار«الیزابت‌پترونا» برتخت‌سلطنت روسیه‌بعدازکودتای ششم‌دسامبر ۱۷۴۱ آگاه ساخت‌نادر تأییدکرد که‌از این خبربسی‌خوشحال‌است‌وازاوتقاضا نمودترتیب‌قرض‌دادن ده‌کشتی‌روسی را بدولت‌ایران‌بدهدتاچندتا ازاین‌کشتی‌ها رابرضدسرکشان‌داغستان بکاربرد وچندتای‌دیگررا‌صرف حمل‌ونقل‌کالا ازهشترخان نماید. کالوشکین ضمن ابلاغ‌این‌درخواست بدولت متبوع خویش‌درعین‌حال این‌نکته را یادآورشد که هرگاه نادرکشتی دریافت‌داردددیگر پس‌نخواهدداد زیرا مصمم است ناوگانی‌نیرومندبرای‌ایران‌بوجودآورد . براثراین‌اخطارکالوشکین دولت روسیه درخواست‌نادررا‌انجام نداد . بااینهمه نادربعداً توانست در بحرخزر هم ناوگانی بوجود آورد .

درتابستان‌همین‌سال‌بود که‌تماس بین«سروان‌آلتن» ودولت‌ایران تماسی که میبایستی‌برای کمپانی روسی‌عواقب‌وخیم دربرداشته باشدومنتهی بمرگ التون‌گردیدآغازشد . توضیح‌آنکه : درتابستان‌آنسال کشتی‌که«التون»در «غازان» برای‌حمل ونقل کالاهای بازرگانی‌روسی‌بین «هشترخان» وبنادر ایران‌در «بحرخزر»ساخته‌بودبا عده‌ای‌ازدریانوردان روسی‌وانگلیسی به فرماندهی «سروان‌ودروف»وارد «انزلی» گردیدوسروان التون نیزسوار کشتی‌بود . هنگامیکه‌کشتی حامل‌کالاهای انگلیسی‌بارخود راخالی کرد تحت‌اختیاردولت‌ایران قرارگرفت ودردو موردبرای حمل ونقل‌برنج به «دربند» بکاررفت. نادرباستفادهٔ‌ازاین‌کشتیهامیتوانست‌تااندازه‌ای‌انحصاری راکه‌بازرگانان‌روسی‌برای حمل‌ونقل خواروبارازراه‌دریا بداغستان‌ایجاد کرده‌بودندازمیان ببردوهمین‌موضوع موجب‌ایجادبحرانی‌بین‌دولت روسیه وکمپانی‌روسیه‌دررشت ودربندنسبت‌به‌التون‌ودروف‌رفتاربسیارخشنی پیش

گرفتند. از اینرو نادر مصمم شد از رود منجمد «اترك» عبور کند و بخاك روسیه حمله برد ولی لزوم تعیین تکلیف با دولت عثمانی نادر را از حمله بروسیه باز داشت.

در خلیج فارس در اوائل پائیز سال ۱۱۵۲ ملوانان عرب که در خدمت ناوگان ایران بودند بمناسبت عدم دریافت حقوق و جیرهٔ خود در نارضایتی شدیدی بسر میبردند تا اینکه تبدیل بیك شورش عمومی در «لفت» مرکز ناوگان ایران گردید و شورشیان پس از قتل «دریاسالار میر کلبعلی خان» سایر ایرانیانیکه ابراز مقاومت کردند باتمام کشتی‌ها بخورفغان و جزیرهٔ قیس گریختند.

نمایندهٔ کمپانی هند خاوری دربارهٔ این شورش بزمامداران ایران اینطور گزارش داد: «مادام که اعراب کاملا مطیع نگردند نقشهٔ اعلیحضرت برای ایجاد ناوگان نیرومند لباس عمل نخواهد پوشید زیرا تنها اعراب هستند که میتوانند در خدمات دریائی پیشرفت حاصل کنند. ایرانیان بطور کلی میل و اطلاع کافی برای دریاداری ندارند و گذشته از این خصوصیات کشور آنها طوری است که علاقه بکشتیرانی را در آنها تقویت نکرده است.» چندروز بعد دریا سالار جدید ایرانی «محمدتقی خان» وارد گمبرون گردید و پس از آنکه از نمایندهٔ کمپانی هند شرقی درخواست کرد که ترتیب خرید کشتیها را برای او بدهد نامه‌ای خطاب بسران شورشیان نگاشت و بآنان دستور داد که تسلیم کمپانی هند خاوری گردند.

نمایندهٔ آن کمپانی نیز نامهٔ دیگری بهمان مضمون بشورشیان نگاشت و یك کشتی که پرچم انگلیسی برفراز آن دراهتزاز بود با این نامه‌ها بطرف پایگاه طاغیان روی آورد.

اما دریاسالار ایرانی بدون آنکه منتظر جواب گردد هلندیها را مجبور کرد که دوتا از کشتیهای خود را باو بعاریت دهند، آنگاه در یکی از این کشتیها سوار شده و با چندین کشتی بزرك و کوچك دیگر برای حملهٔ باعراب روان گردید.

پس از نبرد شدید بین کشتیهای ایران و عرب کشتیهای هلندیها که عقب

نشینی کرده بودند بین دریاسالار محمدتقی‌خان و هلندیها اختلاف شدیدی روی‌داد ومحمدتقی‌خان عده‌ای گارد مسلح در کشتیهای هلندی گماشت ودر عین‌حال اعراب درنقاط مختلف خلیج فارس بحمله پرداخته وچند بار کوشیدند که بحرین را اشغال نمایند .

هنگامیکه نادرازشورش اعراب اطلاع یافت دستورداد شش‌هزار تن‌ملوان وپانزده‌هزار تومان جمع‌آوری شودویازده کشتی خریداری گردد . دراین اثنااعراب مطیع‌شده‌و بدینطریق دراوضاع خلیج‌فارس بهبودی محسوسی حاصل گردید .

درتابستان ۱۱۵۳هجری نادربراین فکرافتادکه نقشهٔ‌جدیدخود رادائربر ساختن کشتیهای‌جنگی در«بندربوشهر» بمورداجراء گذارد . منظورنادراز اجرای‌این نقشه کاملا هویداست.اومیخواست که‌ایران‌از لحاظ کشتی‌سازی نیازببیگانگان نداشته‌باشدوروح استقلال‌طلبی‌و میل‌سیادتخواهی‌وی‌چنان نیرومندبودکه‌اورا ازتوسل بکمپانی هند شرقی‌برای بدست‌آوردن کشتی بازمیداشت وگذشته‌ازاین‌کمپانی هندشرقی درمقابل‌هر کشتی که‌بایرانیان میدادنه تنهاپول نقدمیخواست بلکه‌امتیاز جدیدیرا طلب میکرد .

درعین‌حال نادریقین داشت‌که باکارگر ومواد‌ایرانی خواهد توانست کشتیهارا بقیمت‌نازلتری‌تمام‌کند . متأسفانه‌این نکته رادرنظر نگرفته بود که‌اجرای‌این نقشه‌تاچه‌اندازه دشواراست . یکی‌ازمشکلات بزرك نقصان چوب‌مناسب‌در کرانهٔ‌خلیج‌بود . نادرکه هرگز ازهیچ اشکالی نمیهراسید برآن‌شد که‌چوبهای لازم‌رادرجنگلهای‌مازندران تهیه کرده‌وازراه خشکی که ۹۰۰کیلومتر طول‌داشت ببوشهر ارسال دارد .

دراوائل‌پائیز ۱۱۵۳هجری نادردستورداد که‌عرابه های مخصوص‌برای حمل‌ونقل‌چوب‌آماده گردد‌لکن‌بمناسبت فقدان‌جاده‌های‌خوب بین‌مازندران وبوشهروکوهستانی‌بودن قسمت‌زیادی‌ازجاده‌ها کارگران‌ناگزیربودندکه الوارهارا بدوش‌حمل‌کنند.بهمین‌جهت‌حمل ونقل‌چوب‌ازمازندران‌ببوشهر

بااین‌وضع‌دشواربرای‌ایرانیان کمتر‌ازحمل ونقل‌تخته‌سنگهای بزرك مرمر از مراغه بمشهد و کلات نبود .

نمایندگی گمبرون‌پس‌ازآنکه ازنادردرخواستی‌مبنی براعزام‌عده‌ای‌نجار وارسال‌احتیاجات لازم‌ببوشهر دریافت‌داشت.دربارهٔنقشهٔوسیع وپردامنهٔنادر چنین‌نگاشت : «اما‌اشکال‌اجرای‌این‌نقشهٔشگرف‌نادریرا‌ازاینجا میتوان‌قیاس کرد‌که‌چوب‌راباید درمدت‌شصت روزبدوش‌کارگران‌ازمازندران ببوشهر حمل نمودو قطعی‌است برای‌تهیهٔ لوازم دیگرنیز بهمین اشکالات برخورد خواهند‌کرد .» مرورزمان‌حقیقت‌سخنان رابثبوت‌رسانید . درزمستان۱۱۵۳ نادردستور دادکه‌ساختمان چندین‌کشتی‌دربوشهر آغاز گردد .

طول این‌کشتیها میبایستی‌در حدودیکصد(شاه‌غاز) یاسیصدپای انگلیسی باشد ومسلح بپنجاه توپ گردد ، کارگران وملوانان آن نیزاز اروپائیان انتخاب شوند . بمنظور تهیهٔتسلیحات یك کارخانهٔ توپ‌ریزی درگمبرون ایجادگردید تاسیصدتوپ‌مورد احتیاج کشتیها راآماده‌کندودر اواخرسال ۱۱۵۳ دوتوپ مسی‌در این‌کارخانه آماده گردید .

اندکی‌بعد ازاصفهان خبررسیدکه چوبهای مازندران وارد آنشهر شده است، درآغازسال ۱۱۵٤الوارها ببوشهر رسیده‌وعدهٔ کثیری‌از روستائیان تیره‌بخت‌که میبایستی‌چوبهای سنگین رابدوش‌حمل کنند درراه بهلاکت رسیدند . طرزاستفادهٔ ازاین چوبها بعدا نگاشته خواهد شد .

در اوائل‌تابستان۱۱۵۳ «امام وردیخان» سردارگرمسیرات بردریاسالار «محمدتقی‌خان» ازدر نزاع درآمد ، ولی‌دریاسالار اندکی بعد از نمایندهٔ کمپانی‌هندشرقی درخواست‌کردکه‌برای سرکوبی اعراب‌دو کشتی باختیار اوبگذارد . پس‌ازامتناع آنهادوکشتی را بزورتصرف‌نمود و افسران آنهارا ازکشتی خارج کرده‌برای حملهٔ بدشمن بجزیرهٔ قیس پیش‌راند . پس از آنکه‌بیش‌ازپانصدتن ازسپاهیان‌ایران‌از کشتیها بجزیرهٔ قیس پیاده‌شدند ، کشتیهای اعراب‌شروع بتیراندازی نمودند . سردار«محمدتقی‌خان» پس از

واردآوردن تلفات‌وخسارات بسیاری‌براعراب‌خودباابراز شهامت‌فوق‌العاده با جمعی از ملوانان ایرانی بهلاکت رسیدند .

درآغاززمستان۱۱۵٤ دوکشتی‌جدیدکه هرکدام‌مسلح بچهارده توپ‌بود واردخلیج‌فارس‌وگمبرون‌گردید درحالیکه‌انگلیسها بیش‌ازپیش از تقویت نیروی‌دریائی‌نادر نگران‌ومتأسف‌میشدند ،ایرانیان‌توانستندیك‌کشتی دیگر ازشخصی‌بنام «ولیکوك» خریداری‌نمایند . دراینهنگام باردیگر «تقی‌خان شیرازی» بامقام «بیگلربیگی» پیشین‌خویش‌واردگمبرون گردید ، دوماه‌بعد برای‌نخستین بارایران دارای‌یك‌ناوگان متشکل‌شدکه شامل‌پانزده ناوبود .

حوادث‌عمان‌باردیگرمداخلهٔ ایران‌رادرامور آنسامان‌ایجاب نمودوایرانیان چنانچه قبلاگفته‌شدپس‌ازآنکه درسال۱۱۵۰هجری ناگزیر گردیدند که‌از مسقط‌بجولفار عقب‌نشینی کنندتاچندی‌فرمانروائی‌قسمت اعظم‌منطقهٔ‌خلیج‌با امام‌سیف‌بن‌سلطان‌بود ،چندی‌نگذشت «کلبعلیخان» که‌بعدازمرك‌امام‌وردیخان بمقام‌سرداری‌گرمسیرات‌رسیده بوددرکرانهٔ‌عربستان‌پیاده‌شدوسپس‌تقی‌خان نیز بوی ملحق‌گردید ، دراین اثناباپیوستن چهارناو دیگربناوگان ایران نیروی‌دریائی ایران بذروهٔ قدرت رسید .

تقی‌خان قبلاضمن ملاقات‌با سیف‌بن‌سلطان‌درجولفار عهدنامه‌ای بااومنعقد ساخت وبرطبق‌آن‌متعهدگردیدکه‌باردیگر او رابامامت مستقردارد و در عوض‌سیف حاکمیت ایران‌را برمنطقهٔ خلیج‌برسمیت بشناسد .

سپس‌نیروی‌ایران بطرف«سحر» بفرماندهی«کلبعلیخان» وبطرف «مسقط» بفرماندهی «تقی‌خان»بیگلربیگی وسیف‌بن‌سلطان حمله‌راآغازنمود.درنتیجه باتصرف‌کامل مسقط‌ودژهای‌مستحکم‌آن وهمچنین‌تسلیم‌سحر ومرك«سلطان بن‌مرشد ، سیف‌بن‌سلطان» ازرفتارخویش‌باایرانیان (بطوریکه‌درفصل‌جنگها مذکوراست) نادم‌گردیدودریافت که‌براثر سوء سیاست‌و نابخردیش منطقهٔ خلیج‌را گرفتارچه حوادث‌شومی‌نموده‌است ، چنان افسرده‌شد که‌ایرانیان رابحال خودگذاشت وبه«رستاق» رفت‌درآنجاپس‌از چندروزازفرط‌غم جان

سپرد. درنتیجه‌دوران سلطنت‌سلسلهٔ «یربا» درعمان‌پایان‌یافت.این نکته را بایدخاطرنشان کرد که‌هرگاه سیف‌بن‌سلطان‌میتوانست بکمك ایرانیان امامت خودرابدست‌آورد وبرطبق‌عهدنامه حاکمیت‌ایران رابرقلمرو فرمانروائی خودقبول‌کند زنگبارو سایرضمائم عمان‌درخاك آفریقا جزو امپراطوری نادر در میآمد .

«احمدبن‌سعید» مؤسس‌سلاطین «ابوسعید» درمسقط‌که مردی باهوش و کاردان‌بودطوری تقی‌خان‌رافریفت‌که‌نه‌تنها توانست‌مقام فرمانداری خود رادر«سحر» تحکیم کندبلکه«برکه» رانیزبقلمروفرمانروائی خویش‌افزود .

دراین‌اثناآتش‌جنك بین‌ایران‌وعثمانی که‌ازمدت مدیدی قبل‌انتظارآن میرفت‌سرانجام‌مشتعل‌گردید.لکن‌نادر قوای‌دریائی‌خودرااز«عمان» احضار نکرد وتنها چندکشتی خودرااز «سحر» فراخواندزیرا قصد داشت‌عملیات دریائی وزمینی مشترکی علیه «بصره» آغاز نماید .

ازمدتی‌پیش‌بین‌تقی‌خان وکلبعلی‌خان‌اختلافات‌شدیدی‌روی‌داد وهریك ازآنهاعلیه‌دیگری نزدنادرشکایت‌مینمودند ، تابحدی‌که بالاخره شاه‌سخت برآشفت وهردورا احضار کردو «محمدحسین‌خان قرقلو» راکه تازه از مأموریت‌روسیه‌بازگشته‌بودبجای کلبعلی‌خان‌بسرداری گرمسیرات‌منصوب کردوبزودی سردارجدیدازطریق‌گمبرون‌بطرف سحر رهسپار گردید .

تقی‌خان‌دراواخر پائیزباقسمتی ازناوگان ایران‌وارد «گمبرون» شد و چندروزبعد کلبعلی‌خان‌نیزبدانجاآمد وبطور محرمانه بکمپانی‌هندخاوری اطلاع‌داد که‌تقی‌خان مبادرت بشورش نموده‌است . چندروزبعد تقی‌خان کلبعلی‌خان سردار راخفه‌کردوجنازهٔ اورابچاه افکند . سپس‌علناً علم‌طغیان برافراشت و بطرف شیراز جلو راند .

اقداماتیکه نادر برای اطفاء این‌شورش نمود (درفصل جداگانهٔ جنگها مذکوراست) . تنهابایدیادآورشدکه نادرچنان‌سرگرم‌این شورش گردیدکه

نتوانست بطوریکه بایدوشایدباوضاع عمان توجه نماید، پس از آنهم که برتقی خان فائق آمد گرفتار جنك باعثمانی گردید . بنابراین همچنان ازبذل توجه به مسئلهٔ عمان بازماندودر نتیجه بپادگان ایران در آنجا نیروی کمکی کافی نرسید و «احمدبن سعید» که مردی شایسته بود از این اوضاع استفاده نمود . چنانچه یکی ازشرایط عهدنامه وی باایرانیان که در «سحر» منعقد گردید پرداخت منظم خراج بایران بودلیکن پس از حرکت تقی خان از پرداخت باج مقرر بعنوان اینکه وسیلهٔ ارسال پول بمسقط ندارد خودداری نمود. بالنتیجه فرماندهان نیروی ایران دراین منطقه نتوانستند حقوق سربازان خودرا بپردازند وبسیاری از آنان راه فرار اختیار کردند . احمدبن سعید بعنوان ترتیب دادن طرز پرداخت باج معوقه فرماندهان ایرانی رابرکه دعوت کرد وچون افسران ایرانی باتفاق عده‌ای ازسربازان خودواردبرکه شدنداحمدبن سعید همهٔ آنها رادستگیر کرد. آنگاه بطرف «مسقط» پیش راندوبایرانیان اخطار کرد که هرگاه تسلیم گردند پول کافی دریافت خواهندداشت ودرغیر اینصورت اسیر خواهند شد .

اکثر ایرانیان که افسران خودرااز دست داده وفاقد پول و خواربار بودند وهیچگونه امیدی هم بمقاومت نداشتندازراه اضطرار تسلیم شدندو احمد عده‌ای ازسربازان ایرانی رابهلاکت رسانید وبقیدرا اجازه داد که بایران باز گردند ، بدینطریق تسلط خودرابر کرانهٔ ازمسقط تا سحر برقرار ساخت ، سپس قسمت اعظم کرانهٔ خلیج فارس راباستثنای «جولفار» وقسمتی ازنواحی مجاور آن که مدت چندسال بعد درتصرف ایران بود بحوزهٔ فرمانروائی خویش اضافه کرد .

پس از آنکه احمدایرانیان راعقب زد ونظم وآرامش را درعمان برقرار ساخت بدون هیچ اشکالی قاضی آنجارابرآن داشت که وسائل انتخاب وی را بامامت فراهم سازد. بدینطریق سلسلهٔ «ابوسعید» را که هنوزهم درمسقط حکومت میکنند تأسیس کرد . لشکرکشی بعمان برای ایران بسی گران تمام شد . متجاوز از بیست هزارتن ازسربازان ایران براثر جنگها و بیماریهای گوناگون بهلاکت رسیدند وعملیات عمان مانند لشکرکشی بداغستان منتهی بطور محدودتری قوای نادر

راتحلیل بردو کوشش نادر برای تهیهٔ سربازو وسائل دیگر این عملیات طاقت فرسا بمحرومیتهای مردم جنوب ایران افزود. باوجوداین هرگاه نادر بعوض آنکه فرماندهی قوای دریائی ایران را بمردنالایق وفاسدی مانند تقی خان بیگلر بیگی سپرد فرمانده شایسته وصدیقی مانند طهماسب خان جلایر را باین سمت می گماشت بدون شبهه بپیروزی قطعی نائل میگشت، ولی برعکس عملیات عمان از هرحیث بنفع اعراب تمام شد، زیرا اگرچه براثر حملات ایرانیان چندی گرفتار اوضاع دشواری شدند با اینهمه بتدریج اختلافات خود را کنار گذاشته و در نتیجهٔ آن خاندان منحط «یربا» جای خود را بخاندان «ابوسعید» سپرد .

درتمام مدت لشکر کشی بعمان مساعی نادر برای تشکیل یك ناوگان نیرومند ازراه خریدویاساختن کشتی های جدید ادامه یافت. مدتی شاهنشاه ایران با نهایت فعالیت در راه ساختن چند کشتی در «بوشهر» اهتمام نمود ، لکن بدون کارشناسان شایسته نتوانست باین آرزو نائل گردد . نادر بتصور اینکه غالب اروپائیان از کشتی سازی اطلاع دارند چندی تصمیم گرفت نظارت عملیات کشتی سازی بوشهر را بیك اروپائی بنام «لاپرتری» که درآنهنگام مقیم اصفهان بود بسپرد. نتیجهٔ این اشتباه راازمطالعهٔ یادداشت های «مارتینو فرانسوی» که در بایگانی کمپانی فرانسوی هنددر «پوندیشری» کشف گردید نیك میتوان دریافت «مارتینو» چنین مینگارد : (نادرچنین میپنداشت که «لاپرتری» ازهمه چیز اطلاع داد . بهمین جهت باو فرمانداد که ببوشهر بیاید وعملیات کشتی سازی را نظارت کند، لاپرتری که هیچگونه بصیرتی در کشتی سازی نداشت ازشاه ایران عذرخواست وتأیید کرد که کمترین احاطه دراین امر ندارد ولی نادر بسخنانش توجه نکرد واورا اجباراً باین کار دشوار گذاشت . مرارتها وزحمات طاقت فرسای «لاپرتری» برای انجام کاریکه درآن اطلاع نداشت طوری صحت مزاجش رامتزلزل کرد که بآستانهٔ مرك نزدیك شد وهنگامی باو اجازهٔ بازگشت باصفهان دادند که کاراز کار گذشته بود. زیرا لاپرتری درشیراز در سال ۱۱۵٤ رخت از جهان بربست .)

پس‌ازمرگ لاپرتری نادردراوائل پائیز۱۱۵۵دستورداد که‌عملیات کشتی سازی‌موقوف گردد و کشتیهای نیمه‌تمام‌تاچندسال‌در «بوشهر» همچنان باقی بود. هرگاه‌نادرکار رابکاردان‌میسپردشاید موفق‌بساختن کشتیهای نیرومند برای‌ایران‌میشد. پس‌ازآنکه‌بدینطریق مساعی‌نادربرای‌ساختن کشتی‌بجائی نرسیدناگزیرراه پرخرج‌خرید کشتی‌ازخارجیان‌راپیش گرفت‌وباوجودپول های هنگفتی که‌پرداخت‌نتوانست‌بیش‌ازسی کشتی بزرگ وکوچک‌درمنطقهٔ خلیج‌فارس‌تهیه کند . قسمتی‌ازاین کشتیهادر گمبرون‌لنگرانداخته‌وباقسمتی دیگرنیروی به‌جولفار حمل‌میگردید وبقیه دربوشهر متوقف بود .

نادردربقیهٔ مدت‌سلطنت خود چون گرفتار جنگ باعثمانی وشورشهای داخلی‌ایران‌بوددیگرفرصتی‌برای‌پرداختن‌بموضوع نیروی‌دریائی‌نداشت . قسمتی‌ازکشتیهابراثر بی‌توجهی‌از بین‌رفت وحس‌انظباط ملوانان بتدریج متزلزل گردید، بطوریکه‌یکسال پس‌ازقتل‌نادر سازمان‌نیروی‌دریائی وجود نداشت . آرزوی‌نادربرای‌یك ناوگان‌عظیم‌مانندمساعیش برای‌تسخیر کامل عمان‌باشکست‌مواجه شدولی‌فعالیت وپشتکاروی‌برای تجدیدسیادت دریائی ایران‌گواه‌دیگری بتیزبینی‌وهوش‌سرشار وروح‌جهانگشائی‌اواست . البته مسلم است کـه متمایل ساختن ملتی که هیچ علاقـه بدریانوردی ندارد برای هرزمامداری حتی نادرکاری بس دشوار بود . از طرف دیگر نادر برای‌تشکیل یك‌ناوگان نیرومند نمیتوانست ببلوچها و یا هندیهـا کـه هیچکدام برای‌ایران دوستان وفاداری نبودند متکی گردد ، بهمین جهت بود که تمام کوشش و جدو جهدش برای ایجاد ناوگان نیرومندی بهدر رفت کشتیهای ایران‌رابیشتر پرتقالیها وهلندیها وهندیها اداره مینمودند بالاخره‌نادرشاه‌نفوذ نیروی‌ایران‌را درآن‌منطقه که شبحی‌بیش‌نبود بصورت حقیقت‌درآورد. علاوه‌برآن نادریك‌اسکله‌هم ساخت‌ولی‌پس‌ازقتل نادرشاه این‌نقشه‌دربوتهٔ فراموشی گذارده‌شدونیروی‌دریائی‌ایران‌راه‌عدم‌پیش گرفت لکن‌آثار آن‌تاچندی‌قبل که‌معلوم‌دارد اینجا یکوقتی محل‌ساختن وتعمیر سفاین‌بوده باقی بوده است .

# فصل دهم

## روابط ایران با دول خارجی در زمان نـادر

ازاوایل‌دورهٔ صفو به‌سیاحان‌خارجی‌برای‌تجارت‌بایران‌میآمدند، منجمله «ریچاردشانسلر» ویکنفرانگلیسی‌حادثه‌جوی‌موسوم‌به «انتونی‌جنگین سون» درسال۱۱۵۷ میلادی‌ومخصوصاً «هیئت‌شرلی» درزمان «شاه‌عباس‌کبیر» که بسیارمقرب‌سلطان‌بود . این‌سیاحان‌بعنوان‌شرکتهای‌تجارتی‌بانزدیکی بامراء ورجال‌وسلاطین عصرخوددرامور سیاسی‌نیز دخالتهائی داشتندو «سررابرت شرلی» تا بفرماندهی کل‌قوای ایران هم رسید .

اغلب ازاینخارجیان درجنوب‌ایران‌فعالیت داشتند ، مخصوصاً پرتقالیها که‌درزمان سلطنت «شاه‌اسمعیل‌صفوی» بجزایرجنوبی درخلیج‌فارس دست یافته‌وجزیرهٔ «هرمز» راکه‌بقول «سرپرسی‌سایکس» ضرب‌المثل‌ایرانیان‌است که : (اگردنیا انگشتری‌بود هرمز نگین‌آن میشد) متصرف شدند .

باب مراودهٔ انگلیسها باایران از اولین مسافرت کمپانی بفرماندهـی «جمز لنکاستر» James.Lancaster شروع گردید که‌پس‌ازهندوستان‌در ایران بازارتازه‌ای‌برای‌تجارت‌خودباز کردند . «جزیرهٔ‌هرمز» پس‌ازمدتها که‌در تصرف‌پرتقالیها بود،بالاخره‌نیروی‌ایران باکمك‌کشتیهای انگلیسی درسال ۱٦۲۲میلادی‌بتصرف‌ایرانیان‌درآمد . انگلیسها باتشکیل‌شرکت‌هند شرقی ، هلندیها نیزبرقابت باکمپانی‌مزبور تشکیل‌شرکتی‌داده وجانشین‌پرتقالیها شدند وقسمت‌عمدهٔ تجارت‌را مخصوصاً ابریشم‌ایران که‌انحصار آن‌با پادشاه بوده‌و برای‌صدوربخارج کشور بسیاراهمیت‌داشت دردست گرفتند .

فرانسویان‌نیز بتدریج‌بایران‌راه‌یافته ودرعصر «شاه‌سلطان‌حسین صفوی»

نیز پیمانی با ایران بسته بتجارت مشغول شدند و «جزیرهٔ خارك» بآنان واگذار شد. انگلیسها «بندرعباس» راکه آنرا «گمبرون» (تحریف لفظ ترکی گمرك است و اصل این لغت از زبان یونانی اقتباس شده و بمعنی تجارت میباشد) می‌نامند مرکز تجارتی خود قرار دادند.

اولین سفیر دولت روسیه درسال ۱۶۶۴ میلادی درزمان امپراطوری «الکسیس» پدر پطر کبیر بدربار «شاه عباس صفوی» معرفی شد و پطر کبیر درعصر شاه سلطان حسین سفیر دیگری بنام «اسرائیل اوری» Israel.Orii بدربار ایران در اصفهان فرستاد. سفرای مزبور اگرچه در تجارت پیشرفتی ننمودند لکن از ضعف دولت صفوی استفاده نموده بر بسیاری از ایالات شمالی و شمال غربی ایران دست یافتند. باذکر مقدمهٔ فوق اینك رفتار و سلوك نادر را با خارجیان و روابط دولت ایران را با دول همسایه مخصوصاً دول عثمانی و روسیه و سایر نمایندگان خارجی یادآور میشویم.

پس از قیام نادر و شکست افغانان و جلوس طهماسب میرزا در اصفهان بسلطنت، نخستین بار بین نادر و اروپائیان تماس مستقیمی ایجاد گردید.

در آنزمان اروپائیان معروف مقیم اصفهان عبارت بوده‌اند از «شوالیه دو گاردان» Ghevalier.De.Gardane کنسول فرانسه که دوسال و نیم پیش جانشین برادرش «سینیور دو گاردان» بود. دیگری «ویلیام کوگل» کمیسر کمپانی انگلیسی هندشرقی و معاونش «جان گیکی» کمیسر و سایر نمایندگان هلندی هندشرقی و عده‌ای کشیش و مبلغین که اکثر آنان فرانسوی بودند.

طی شش هفته‌ای که نادر در اصفهان بسر برد چندین بار با «کوگل و گیکی» ملاقات نمود، در اوایل امر با آنان از در دوستی و محبت در آمد، پس از آنکه قول داد زیانهائیکه در دورهٔ تسلط افغانان بکمپانی وارد آمده بود جبران کند، با ایشان منتهای خوشرفتاری را نمود و آنان نیز تحف و هدایای گرانبهائی تقدیم نادر نمودند. اما دوران این دوستی دیری نپائید زیرا بزودی رقابتیکه از دیرباز بین کمپانیهای هلندی و انگلیسی وجود داشت روبشدت نهاد و نمایندگان هریك از

این کمپانیها کمپانی دیگری رامتهم بدان میکردند که درخفا باافغانان کمك میکنند . نادربزودی ازاین اختلاف استفاده نموده ومصمم شد که بیگانگان رااز اصفهان براند . بدینجهت چنین وانمود کرد که اتهامات هردو کمپانی بجااست ودو نفرمأمور وصول مالیات بکمپانی انگلیسها فرستادومبلغ سه‌هزارتومان (هفت‌هزار لیرهٔ انگلیسی) مطالبهٔ مالیات کرد ، مخصوصاً اصرارورزید که یکهزارتومان ازاین مالیات یکباره پرداخت گردد . چون کوگل‌وگیکی از پرداخت این مبلغ سرباز زدندنادر بآنان اخطار کرد که هرگاه درپرداخت تعلل ورزندسخت مجازات خواهندشد . لکن آنان فقط حاضر بپرداخت سیصد تومان گردیدند. نادر بمأمورین وصول مالیات دستورداد که این مبلغ رابگیرند وکلیهٔ اسباب کمپانی رانیز تصرف نمایند . کوگل‌وگیکی که ازاین رفتارخشن سخت برآشفته بودند تصمیم گرفتند اصفهان راترك کنندو برای اعلام عزم خویش بنادر درصدد ملاقات وی برآمدند ، لکن نادر ازپذیرفتن آنان سرباز زدو راه شیرازرا پیش گرفت . آنان نیز ناگزیر بشاه‌طهماسب شکایت کردند و«شاه طهماسب» ایشان رااجازهٔ ملاقات دادو تأیید کرد که نه‌تنها پول آنان را مسترد خواهدداشت بلکه خساراتی راکه در دورهٔ غارتگری افغانها برآنها واردآمده است جبران خواهدکرد . درنتیجه کوگل‌وگیکی ازترك کردن اصفهان منصرف شدند . «شاه‌طهماسب» ازآن پس باکوگل وگیکی روابط بسیارمودت آمیزی برقرارساخت ، وحتی روزی باتفاق وزیرانش کمپانی راسرکشی کرد و انگلیسیها بافتخارشاه مراسم آتش‌بازی برپاکردندوعکس اشرف افغان رابرسم اروپائیان سوزانیدندوشاه ازتماشای این مراسم بسیارخوشنود گردید .

شاه‌طهماسب بنابتوصیهٔ نادرنامه‌ای بسلطان‌عثمانی نگاشت وضمن آنکه ویرا ازاستخلاص اصفهان آگاه نمود استردادایالاتیرا که عثمانیان غصب کرده بودند خواستار گردید . درتعقیب این نامه «رضاقلی‌خان شاملو» یکی ازفرماندهان پیشین شاه‌سلطان حسین رابعنوان سفیرکبیر بقسطنطنیه گسیل داشت .

دولت عثمانی که مانندروسیه ازاغتشاش و وضع آشفته داخلی ایران استفاده

نمود، منطقهٔ پهناوری از خاك ایران را اشغال کرده و نیز بر اثر جنگهای با افغانان بر متصرفات خویش در ایران افزود. در آغاز سال ۱۱۴۲ امپراطوری عثمانی تمام گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و قسمتی از داغستان و شیروان (که یك قسمت از این دو ایالت در تصرف روسها بود) و قسمت اعظم عراق عجم و تمام کردستان و همدان و کرمانشاهان را تحت تسلط داشت.

طهماسب میرزا بمنظور اخراج افغانان از ایران چند بار از روسیه و عثمانی تقاضای کمك کرد و در سال ۱۱۴۱ نماینده‌ای از جانب ایران وارد قسطنطنیه گردید. لکن عثمانیان از بیم آنکه مبادا اشرف را با خود دشمن کنند بنمایندهٔ ایران روی خوش نشان ندادند و یك سال بعد از آن شخصی بنام «محمدعلی رفسنجانی» که مدعی بود «صفی میرزا» است. وارد پایتخت امپراطوری عثمانی گردید، اگر چه امپراطور او را بامهربانی پذیرفت با اینهمه دولت ایران او را بمنزلهٔ یك طاغی معرفی نمود. در اوایل سال ۱۱۴۲ که خبر شکست افاغنه و فرار اشرف به قسطنطنیه رسید. در همان موقع سلطان عثمانی نامه‌ای از طهماسب دریافت داشت که او را رسماً از تصرف اصفهان آگاه نموده و بازگشت ایالات ایرانی را که بتصرف عثمانی درآمده بود خواستار گردید، در تابستان همان سال رضاقلی خان شاملو بقسطنطنیه رسید و تقاضای طهماسب میرزا را تکرار و ابلاغ نمود که اگر ایالات ایران مسترد نگردد دولت ایران مبادرت بجنك خواهد نمود.

در نتیجهٔ مذاکراتیکه در محیط دوستانه انجام شد قراردادی امضاء شد مبنی بر اینکه ایالات ایران مسترد گردد ولی تا چند سال دولت ایران مبلغی در مقابل مخارجیکه دولت عثمانی برای ادارهٔ این ایالات متحمل شده بود بآن دولت بپردازد، لکن نادر بقرارداد توجه ننموده و بتصرف شهرهای ایران که در تسلط عثمانی بود حمله نمود.

رضاقلی خان سفیر ایران در قسطنطنیه جواب پیشنهادهائیرا که دربارهٔ امضاء عهدنامهٔ صلح با ایران فرستاده بود دریافت نداشت. سلطان عثمانی بفرماندهان خود در مرز ایران و عثمانی دستور داد که کاملا مواظب اوضاع باشند. در عین

حال به «احمدپاشا» والی بغداد اختیار تام داد که هر گاه مقتضی بداند با ایران قرارداد صلح منعقد سازد و گرنه مبادرت بجنك نماید .

رضاقلی خان در سال ۱۱۴۴ قسطنطنیه را بقصد بغداد ترك گفت، لیکن چون خبر پیشرفت شاه طهماسب بطرف ایروان بعثمانی رسیده بود «رضاقلی خان» در «مروین» ازطرف دولت عثمانی دستگیر و محبوس شد .

امادرجنك باعثمانیان نخست فرشتهٔ اقبال شاه طهماسب لبخندزد وبراثر حملات شدیدوی قوای دشمن «نخجوان» راترك کرده وبه «ایروان» گریختند. شاه طهماسب بدون آنکه به «ایروان» حمله برد پیشرفت خودرا بسوی شمال خاوری ادامه داد ودر آنجا بادسته‌ای دیگر از قوای عثمانی روبرو گردیده وشکست سختی بر آنان وارد ساخت . سپس حمله برای تصرف ایروان را آغاز کرد ، چون قوای عثمانی حملهٔ طهماسب رادفع کردند قوای ایران برای تصرف شهر به محاصرهٔ آن پرداختند . پس از هیجده روز محاصره ناگهان خبر رسید که قوای عثمانی خطوط مواصلات ایرانیان را ازعقب قطع کرده‌اند. شاه طهماسب نیز ناگزیر از محاصره صرف نظر کرد و باشتاب به «تبریز» مراجعت نمود. امانتوانست زیاد در این شهر بماند زیرا خبر یافت که «علی پاشا» فرمانده کل قوای عثمانی در ایروان ازاین شهر خارج شده وبطرف داخل ایران پیش میراند . بعلاوه «احمد پاشا» نیز بسوی همدان وعراق عجم پیشروی میکند .

بنابراین شاه طهماسب تبریز راترك گفته وبه «ابهر» آمدوازطرفی احمدپاشا چون دربرابر خود هیچگونه مقاومتی از ایران مشاهده ننمود بسرعت کرمانشاه رامتصرف شده وسرتاسر ناحیهٔ اردلان رابحیطهٔ فرماندهی خویش درآورده بسوی همدان جلو راند .

شاه طهماسب باشتاب بطرف جنوب لشکر کشیدتا ازپیشرفت قوای عثمانی جلوگیری کند، درقصبهٔ «کوریجان» واقع دربیست میلی شمال خاوری همدان موضع گرفت وچون احمد پاشا بدومنزلی قوای ایران رسید نماینده‌ای نزد شاه طهماسب فرستاد وبوی پیشنهاد صلح کرد . شاه طهماسب نیز پیکی نزد فرمانده

قوای عثمانی گسیل داشت ،هنگامیکه یك نمایندهٔ دیگر عثمانی بطرف قرارگاه شاه‌طهماسب میآمد قوای احمدپاشا بدون آنکه قصد حمله داشته باشند پیش میراندند، شاه‌طهماسب که پنداشت ترکان قصد حمله دارند بسپاهیان خود دستور شلیك داد و بدینطریق قبل از آنکه دومین پیك احمدپاشا پیام عثمانیان را به شاه طهماسب برساند نبرد شروع شد و سوارنظام ایران سه‌بار بر سوار نظام عثمانی حمله برد و چنین بنظر میرسید که پیروزی با شاه ایران خواهد بود . لکن پیاده نظام عثمانی که افراد آزمودهٔ متشکل بود سرانجام پیاده‌نظام ایران را از پای درآورده و سپس کار سوارنظام را نیز بساخت و شاه‌طهماسب را با سه هزار سپاهی محاصره کرد . شاه‌طهماسب بزحمت توانست خود را از محاصره رهائی دهد ، لکن چندهزار تن از سربازانش بهلاکت رسیدند و آنهائیکه جان بسلامت بردند دستخوش نومیدی شده فرار نمودند ،درنتیجه قوای عثمانی تمام توپخانه وساز برك ایرانیان را به‌غنیمت بردند .

پس از این شکست شاه‌طهماسب باصفهان بازگشت وبقول «محمدمحسن» مورخ همچنان بعیش و باده گساری پرداخت بطوریکه اصولا ادباری بوی روی نیاورده است درصورتیکه براثر این شکست قسمت اعظم خاکیرا که نادر از عثمانیها پس گرفته بود وی ازدست داد .

احمدپاشا پس از این پیروزی همدان را بتصرف درآورد و ابهررا نیز اشغال نمود. در این اثنا «علی‌پاشا» یکی دیگر از فرماندهان عثمانی که از طریق «خوی و سلماس» وانتهای جنوبی دریاچهٔ «ارومیه» پیش میراند «مراغه و تبریز» را بـه تصرف درآورد . درجنوب نیز دستهٔ دیگری از قوای عثمانی خوزستان را مسخر ساخت و «حویزه» را هم متصرف شد .

درمقابل این شکستها مذاکرات صلح بین ایران وعثمانی آغاز گردید و در سال ۱۱۴۵ منتهی بامضای عهدنامه بین شاه‌طهماسب و عثمانی شد که بموجب آن شاه‌طهماسب کلیهٔ ایالاتیرا که نادر درجنوب و شرق رودارس بدست آورده بود بضمیمهٔ تبریز بتصرف درمیآورد ولی «گنجه و تفلیس وایروان ونخجوان» و

قسمت اعظم «گرجستان و شیروان و داغستان» در تصرف عثمانی باقی میماند .

بازگردانیدن تبریز بایرانیان در عثمانی مخالف فراوان داشت ، لکن دولت عثمانی بر آن بود که امضاء معجلانهٔ عهدنامهٔ صلح بقیمت تبریز برتطویل مذاکرات رجحان دارد ، زیرا در صورت اخیر دولت عثمانی ممکن است بعوض شاه طهماسب ضعیف با «نادر» نیرومند روبرو گردد . صدراعظم عثمانی که «عثمان پاشا» نام داشت و یکی از دلیرترین و مدبرترین فرماندهان جنگی عثمانی بود، عقیده داشت که جنك با ایران مخالف با منافع عثمانی است و تصور میکرد که سلطان عثمانی قرارداد ویرا که او منعقد ساخته است تصویب خواهد کرد .

با اینهمه سلطان عثمانی مانند عدهٔ زیادی از وزیران و اتباعش بامفاد عهد نامه‌ای که با ایرانیان منعقد شده بود موافقت نداشته و از بخت بد عثمان پاشا روز بروز بر دشمنی و خصومت «حاجی بشیر آقا» معروف به قزلرآقا که یکی از درباریان بسیار متنفذ بود نسبت بوی افزوده میشد . این مرد کهنسال طومار قدرت و عظمت بسیاری از صدراعظم‌های عثمانی را در نوردیده بود .

در آغاز بهار سال ۱۱۴۵ عثمان پاشا بهانه ایراکه از مدتها پیش «حاج بشیر آقا» در انتظار آن بود بدست دشمن خونخوار خویش داد. بدین قرار که با «لرد کینول» سفیر کبیر انگلستان در عثمانی از در خصومت در آمد و رفتار بسیار شدیدی با وی پیش گرفت . اینموضوع باعث شد که «قزلرآقا» سلطان عثمانی را متقاعد بکوتاه کردن دست «عثمان پاشا» از زمام امور عثمانی بنماید . بنابراین عثمان پاشا بعنوان حاکم به «طرابوزان» تبعید گردید و از آنجا بحکومت «ارز روم» و سپس بفرمانداری «ایروان» تغییر مأموریت یافت و علی «پاشا حکیم اغلو» به جای عثمان پاشا صدراعظم عثمانی گردید .

سقوط عثمان پاشا از آشفتگی عمومی نسبت بعهدنامهٔ ایران و عثمانی کاست، لکن اقدام رسمی برای القای عهدنامه بعمل نیامد . زیرا نادر چنین اقدامی را غیر ضروری میدانست .

درهمان اثنائیکه عهدنامهٔ عثمانی و ایران امضاء میگردید ، بین روسیه و

ایران نیز پیمانی در رشت امضاء شد . بدینشرح که‌در سال ۱۱۴۳ ملکه «آنا ایوانوونا» که ازشیوع وبادر گیلان وتلفات‌سنگین‌سربازان‌روسیه‌متوحش گردیده‌بود نامه‌ای‌بشاه‌طهماسب فرستادوشرایط‌تخلیهٔ ایالت‌گیلان‌راازطرف روسها یادآور گردید.اندکی‌بعد «بارون‌شافیروف» سفیرکبیرروسیه وارد رشت‌شد تاباتفاق «ژنرال‌لواشف» قراردادی‌باایرانیان برطبق دستور ملکهٔ روسیه منعقدسازدولی نظربلشکرکشی شاه‌طهماسب‌علیه عثمانیها مذاکرات مدتی‌قطع گردیدتادرسال ۱۱۴۵ قراردادایران وروسیه دررشت امضاءشد .

بموجب‌این پیماننامه روسیه حاضرشد که‌در ظرف‌پنج‌ماه کلیهٔ نواحی متصرفی‌خودرادرایران تخلیه‌کندباستثنای‌نواحی‌شمال «رودکر» که‌میبایستی پس‌ازخروج عثمانیهااز «ارمنستان‌وگرجستان» وسایرایالات ایران تخلیه گردد . برطبق‌این‌پیمان‌ببازرگانان روسیه درایران وتجار ایرانی‌درروسیه آزادی تجارت‌داده‌شدوهریك ازاین‌دوکشور درکشور دیگریك نمایندگی سیاسی ایجاد کردند .

پس‌ازخلع «شاه‌طهماسب» وتاجگذاری‌شاه «عباس‌سوم» وانتصاب‌نادربه سمت «وکیل‌الدوله ونایب‌السلطنه» خبرمزبوردر روسیه‌و «پترزبورك» با خوشوقتی تلقی گردیدوهمهٔ محافل‌روسیه یقین‌داشتند که‌بزودی آخرین پادشاه‌صفویه ازسلطنت‌خلع خواهدشد، ولی‌بامخالفتهای‌نادر باعثمانی نادر بیدرنك سفیرانی‌بعثمانی وهندوستان‌و روسیه‌فرستادتاسران این‌کشورها را رسماً ازمراتب آگاه سازد . ازطرفی «محمدعلیخان» سفیرکبیر ایران در هندوستان مأموریت یافت که‌باردیگراز دولت هند بخواهد که مرزهای هندوستان را برروی مهاجرین افغانی ببندد . در «قسطنطنیه» خلع شاه طهماسب‌تولیدنگرانی فراوان نمود وسلطان عثمانی گذشته از اینکه برای لشکرکشی بباختر ایران آماده گردید ، تصمیم‌گرفت بیش‌از پیش برنفوذ خوددر داغستان‌وشیروان بیفزاید وازآنجا نادررا تهدید کندونیز بخان کریمه‌دستورداد که‌عناصرطرفدار عثمانی رادرآن‌ایالت تقویت نماید واو نیزدرسال ۱۱۴۶ در حدودبیست‌هزارتن‌سپاهی‌تاتار بسرکردگی «فتح‌جیرای»

بداغستان روانه‌ساخت تاطوایف آنجارابرضد ایرانیان برانگیزد .

چون «فتح‌جیرای» بمنظوراینکه ازنزدیکترین‌راه‌خودرا بداغستان‌برساند داخل‌خاك روسیه‌شدودرسن پترزبورك‌نگرانی‌شدید حکمفرماگشت ووزیر مختار روسیه درقسطنطنیه باینعمل سخت‌اعتراض کرد وروابط‌بین عثمانی و روسیه‌داخل‌مرحلهٔ‌بسیاربارِیکی‌شدوچهارهزارتن‌ازسپاهیان‌روسی‌بفرماندهی ژنرال «یروپکن» بجنك‌تاتارفرستاده‌شدندوطی‌نبردشدیدیکه‌رویداد سپاهیان روس گریختند وبدیگرسپاهیان‌عثمانی‌درآذربایجان‌وگرجستان‌پیوستند .

درسال ۱۱٤٦ پس ازجنك‌دوم باعثمانیان وشکست قوای‌عثمانی وکشته شدن‌توپال‌عثمان‌پاشا وتصرف‌شهرهای «سامره‌وحله‌وکربلاونجف» ومحاصرهٔ «بغداد» سرانجام‌درزمستان‌همانسال «احمدپاشا» باارائهٔ‌اسنادقطعی‌مبنی‌برآنکه ازطرف دولت‌عثمانی‌اختیارات‌تامه برای‌انعقادپیمان‌داردبنادر پیشنهادصلح نمود . بالاخره‌پیمانی‌بین‌دوطرف امضاء گردیدکه‌مواداساسی‌آن بدین قرار است :

۱ـ دولت عثمانی متعهدمیشود کلیهٔ‌اراضی‌ایران راکه طی ده‌سال اخیر بتصرف درآورده‌است مستردداردومرزبین دوکشوررابرطبق عهدنامهٔ‌ایران وعثمانی‌مورخ ۱۰٤۹ هجری برقرار سازد .

۲ـ کلیهٔ اسیرانیکه ازدوطرف گرفته‌شده‌اند مستخلص خواهند شد و همچنین توپهای هردو طرف مسترد خواهد گردید .

۳ـ زائرین ایرانی که‌بخواهند اماکن مقدسهٔ‌خاك عثمانی رازیارت کنند از تسهیلات لازم برخوردار خواهند شد .

شك‌نیست‌هرگاه‌موضوع‌طغیان «محمدخان‌بلوچ» وجودنداشت‌نادرهرگز بهیچ‌قراردادی‌که مقدمهٔ‌تسلیم بغدادنبود تن‌درنمیداد . برطبق این‌قرارداد احمدپاشابپاشاهای «گنجه وشیروان‌وایروان وتفلیس» دستورداد که‌اراضی ایران‌راکاملا تخلیه‌نمایندواسیران‌ایرانی را مستخلص‌سازند . نادرنیز در عوض کلیهٔ‌اسیران‌عثمانی راکه‌بدست ایرانیان افتاده بودند آزاد کرد .

بین نادر و احمدپاشا تحف و هدایای گرانبهائی مبادله گردید و احمدپاشا برای زیارت نادر از اماکن مقدسهٔ کاظمین و نجف و کربلا برنامهٔ مجللی ترتیب داد .

نادر قبل از حرکت از حوالی بغداد دو نامه توسط «قاضی عبدالکریم افندی» که میبایست عهدنامه را برای تصویب بقسطنطنیه ببرد خطاب بصدراعظم عثمانی نگاشت و طی آن توجه او را بلزوم استقرار صلح و آرامش بین ایران و عثمانی جلب کرد و «مارتن فرنج» از بصره بلندن گزارش داد که نادر برای دریافت اسناد مصوب پیمان نود روز مهلت داده بود . بنا بروایت «لردلکینول» احمدپاشا انتظار نداشت که امپراطور پیمان صلح را تصویب کند و ظاهراً منظورش از پیشنهاد امضاء عهدنامه نیز تنها بدست آوردن فرصت بوده است ، زیرا او نیك میدانست که نادر بیش از این قادر بمقاومت نیست .

«قاضی عبدالکریم افندی» در اواخر زمستان ۱۱۴۷ هجری بقسطنطنیه رسید و امپراطور پس از تشکیل چند جلسهٔ مشورتی عهدنامه را برای دولت عثمانی سنگین دانسته و آنرا رد کرد . اگرچه سلطان عثمانی و وزیرانش روش احمدپاشا را تصدیق کردند با اینهمه ویرا از مقام فرمانداری بغداد منفصل نمودند و بدون شبهه خصومت «علی پاشا» صدراعظم عثمانی که از دشمنان دیرین وی بشمار میرفت در این انفصال بی تأثیر نبود و بنا بر تصمیم هائیکه از طرف سلطان عثمانی و هیئت دولت اتخاذ گردید دستورهائیکه از طرف احمدپاشا بپاشاهای گنجه و ایروان و تفلیس صادر شده بود کان لم یکن تلقی گردید و برای تقویت های قوای سرعسکر «عبدالله کپرلو» که پس از قتل «توپال عثمان» باین مقام ارتقاء یافته بود نیروی کثیری به «دیاربکر» اعزام شد ، اما با وجود این سلطان عثمانی به رد پیمان صلح پیام صریحی بنادر نفرستاد ، بلکه برعکس مدتی بوی چنین وانمود کرد که موضوع تحت مطالعه است و بزودی تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد .

دربار روسیه جریان جنگهای ایران و عثمانی را تعقیب میکرد و خبر شکست نادر بدست توپال عثمان پاشا در بغداد ، نگرانی شدیدی در «مسکو» ایجاد کرده بود زیرا بیم آن میرفت که ایران ناگزیر بسازش با عثمانی گردد ، آنگاه «مارکی

دوویلنو» سفیر کبیر فرانسه در قسطنطنیه سلطان عثمانی را وادار باعلان جنك بروسیه نماید . در آن هنگام روسیه سخت گرفتار جنگهای مربوط بجانشین پادشاه لهستان بود و هر گاه عثمانی بتحریك فرانسه باو حمله میبرد گرفتار وضع بسیار دشواری میگردید و بعلاوه مسلم بود که تنها ادامهٔ جنك با ایران عثمانی را وادار بنگاهداری صلح با روسیه نموده بود ، گذشته از این لشکر کشی «فتح جیرای» بداغستان و تسلیم عدهٔ کثیری از قبایل شمال قفقاز بعثمانی و بسیاری از حوادث دیگر روابط بین روسیه و عثمانی را داخل در مرحلهٔ بسیار خطرناکی ساخته بود . بنابراین در جنك دوم شکست فاحش توپال عثمان بدست نادر و کشته شدن او برای روسیه پیش آمدی بس میمون بود . هنگامیکه خبر شکست قوای عثمانی بدست نادر بامپراطور عثمانی رسید بسیار نگران گردید و همهٔ امیدهای «مارکی دوویلنو» دربارهٔ استقرار صلح بین ایران و عثمانی مبدل بیأس شد . سفیر کبیر فرانسه امیدوار بود که بمحض استقرار صلح بین عثمانی و ایران توپال عثمان پاشا بمقام صدارت عظمی برسد و آتش جنك بین عثمانی و روسیه مشتعل گردد و چون این خیالها نقش بر آب گردید دربار روسیه از پیروزیهای نادر بسیار شادمان شد .

در بهار سال ۱۱٤۷ هنگام اقامت نادر در اصفهان «قاضی عبدالکریم افندی» از قسطنطنیه وارد شد و نامه‌ای از جانب سلطان عثمانی برای نادر آورد مبنی بر این که عبدالله پاشا کپرلو فرمانده کل قوای عثمانی اختیار تام دارد که با ایران عهد نامهٔ صلح امضاء نماید، اما باوجود تمام اطمینان های فرستادهٔ عثمانی دربارهٔ نیات صلح جویانهٔ سلطان عثمانی نادر یقین داشت که پادشاه عثمانی قصد صلح ندارد بلکه تنها منظورش بدست آوردن فرصت است .

باوجود اینجهات نادر از رعایت احترام و ادب دربارهٔ پیك عثمانی بهیچ روی مضایقه نکرد و پیامی بعبدالله پاشا فرستاد ، مشعر براینکه هر گاه عثمانی تمام اراضی ایران را مسترد دارد صلح و آرامش بین دو کشور برقرار خواهد شد و در غیر اینصورت آتش جدال بار دیگر مشتعل خواهد گردید .

نادر اطمینان حاصل کرده بود که علمای عثمانی بدولت توصیه کرده‌اند که

جنك برضد ایران باید باشدت هرچه تمامتر ادامه یابدو تاموقعی که روسها متصرفات خودرا درایران پس نداده‌اند عثمانیان نبایدوجبی ازخاك ایران را مستردد ارند. چندروز پس ازحرکت نمایندهٔ عثمانی یك هیئت نمایندگی روسیه تحت ریاست شاهزادهٔ «سرجی دیمیترو ویچ گولیتزین Dimitrievitch Golitzin Sergei» وارد اصفهان شد گولیتزین سیاستمداری کهنه کاربود که قبلا سمت سفارت کبرای روسیه را در «اسپانیا و پروس» بعهده داشت. هدف اساسی مأموریتش آنبود که اوضاع ایران را دقیقاً بدربار روسیه گزارش دهدونادر راوادار بپایان بخشیدن بمتارکهٔ جنك باعثمانی نماید. گولیتزین پس ازمذاکرهٔ بانادر گزارش داد که: فرمانده قوای ایران باندازه‌ای غرورملی وعزت نفس دارد که باشکال تن باجرای توصیهٔ دیگران میدهد. بنابراین بایدمدتی صبر وشکیبائی نمود. گولیتزین بایران پیشنهادنمود که بین ایران وروسیه پیمان اتحادی بسته شود که هرگاه یکی ازدو کشور مورد حملهٔ عثمانیان قرار گیرد کشور دیگر بعثمانی اعلان جنك دهدو اطمینان داد که روسیه درجنك بین ایران وعثمانی بدولت ایران کمك مؤثر خواهد کرد. امانادردرپاسخ پس ازاظهار تشکر ازاین پیشنهادخاطرنشان ساخت که هرگاه جنك بین ایران وعثمانی درگیرد بسیارمیل دارد که بدون کمك بیگانگان حریف رابزانودرآوردوهرگاه ایران توانست بقسطنطنیه برسد آنگاه روسیه میتواند ازجانب دیگر بعثمانی حمله برد. گولیتزین بعداً به «سن پطرزبوك» گزارش داد که نادرازروسیه خشمناك است، زیرا «دربندوباد کوبه» رامسترد نداشته است. گواینکه برطبق عهدنامهٔ ۱۷۳۲ روسیه میتوانست این دوشهرراتا موقعیکه آذربایجان وارمنستان وگرجستان درتصرف عثمانی بود نگاهدارد. چون نادراطمینان حاصل کرد که عثمانی عزم تصویب پیمان صلح واسترداد اراضی ایران راندارد. روز دوازدهم محرم ۱۱۴۷ هجری (۱۴ ژوئن ۱۷۳۴ میلادی) لشکرکشی بطرف عثمانی راآغازکرد وباتفاق شاهزاده کولیتزین و همراهانش قصد جنك باآندولت رانمودولی در همدان گزارشی ازیکی از نمایندگانش درروسیه دریافت داشت مبنی براینکه دربارروسیه به «واکتانك» پادشاه سابق گرجستان وپسرش «بك» دستورداده است بطرف «دربند» روانه شوند

و«شماخی و کارتلی»را بتصرف روسیه درآورند . لذا نادر حمله را بآن ناحیه شروع نمود . پس از اینکه نادر بشماخی لشکر کشید و آنجارا تصرف کرد هنگام اقامت در آنجا توسط کولیتزین بروسیه اخطار کرد که هرگاه «بادکوبه و دربند» را بایران مسترد ندارد آمادهٔ جنگ باشد . دربار روسیه بنادر پاسخ داد که باوجود عهدنامهٔ رشت قوای روسیه ایالات ایران را بکلی تخلیه خواهند کرد مشروط بر اینکه دولت ایران دشمنان روسیه را بمنزلهٔ دشمنان خود تلقی کند . چندروز بعد «ژنرال لواشف» که بجای «کنت فن هسل همبورك» بفرماندهی قوای روسیه در داغستان منصوب شده بود ، دستور تخلیهٔ تمام منطقهٔ جنوب دربند منجمله شهر بادکوبه را دریافت کرد و مقدمات استرداد دربندرا بایران فراهم ساخت .

هنگامیکه نادر «دژ گنجه» رادر محاصره داشت کولیتزین که همراه او بود بنا بدستوریکه ازسن پترزبورك دریافت داشته بود ، بنادر اطلاع داد که ملکهٔ روسیه چون اطمینان دارد قوای ایران قادر باخراج عثمانیان ازخاك خود میباشد حاضر شده است کلیهٔ اراضی ایران را که هنوز در دست روسیه است مسترد دارد مشروط براینکه نادر متعهد گردد هرگز این اراضی را بدولت عثمانی نسپرد و دشمنان روسیه را نیز بمنزلهٔ دشمنان ایران تلقی نموده و کتباً به کولیتزین قول دهد تا سرحد امکان در مقابل عثمانی ایستادگی نماید . نادر از این پیام بسی خرسند گردید و قول داد که تقاضاهای ملکه روسیه را انجام دهد . بنابراین روسیه پیشنهاد امضای عهدنامهٔ صلح کرد و در آغاز سال ۱۱۴۸ عهدنامهٔ «گنجه» بامضاء رسید. بموجب این عهدنامه روسیه متعهد گردید که از تاریخ امضاء عهدنامه «بادکوبه» رابفاصله پانزده روز و «دربند» رابفاصلهٔ دوماه تخلیه نماید. ایران نیز درمقابل قول داد که ازمتفقین دائمی روسیه باشد وهرگز بادکوبه ودربند را بکشور دیگری واگذار ننماید و قلعهٔ «سولاق» نیز بمنزلهٔ مرزبین ایران و روسیه اعلام شد و هریك ازدو دولت متعهد گردیدند که بدون اطلاع دیگری درصدد انعقاد عهدنامهٔ صلح بادولت عثمانی برنیایند .

روسیه شهرهای بادکوبه و دربند را در تاریخهای مقرر تخلیه کرد و بدینطریق دورهٔ تسلط روسها بر شمال ایران که سیزده سال پیش از جانب پطر کبیر آغاز شده بود بسر آمد و تنها استفاده‌ای که روسیه از اشغال نواحی شمال ایران کرد آن بود که عثمانیها را از استقرار در کرانه‌های بحر خزر باز داشت ، لکن این موفقیت برای وی بسی گران تمام شد . زیرا در مدت اشغال ایران دست کم یکصد و سی هزار تن از سربازان روسی در شمال ایران و مخصوصاً در گیلان از ناخوشی جان سپردند .

نادر در سال ۱۱۴۸ پس از فتوحات پی در پی و استرداد شهرهای ایران از عثمانی هنگامیکه در قارص بود بدنبالهٔ دستور سلطان عثمانی مبنی بر اعزام «کپلان گرای خان کریمه» باقوای عظیمی بداغستان و نبرد با نادر و اصرار «علی پاشا» صدراعظم عثمانی دایر باجرای امر سلطان با اعتراضی که از طرف سفیر روسیه در قسطنطنیه بعمل آمد ، صدراعظم در پاسخ اظهار داشت که بسیاری از رجال و علمای داغستان از سلطان در مقابل نادر که سرخای را منکوب نموده و حاکم جدید را برای داغستان برگزیده است استمداد نموده‌اند و سلطان موظف است که داغستان را تحت حمایت خویش درآورد .

نمایندگان انگلیس و اطریش و هلند در قسطنطنیه خطر جنگ با روسیه را به صدراعظم گوشزد کردند و تأیید نمودند که این لشکرکشی مانند لشکرکشی «فتحگرای» در دو سال پیش با شکست مواجه میشود ولی علی پاشا استدلال نمود که بدون تصرف داغستان بدست خان کریمه جنگ با ایران پایان نخواهد یافت، لکن بخان کریمه دستور داده خواهد شد که داخل خاک روسیه نشود . نمایندگان سیاسی انگلیس و اتریش و سایر دول بیگانه، باستثنای سفیر کبیر فرانسه، برای جلوگیری از این جنگ مساعی زیادی بعمل آوردند ولی نتیجه حاصل نشد. بالاخره در اواسط تابستان ۱۱۴۸ کپلای گرای با ۵۳٫۳۰۰ تن از قوای خود بدانصوب عزیمت نمود و ضمن این پیشرفت هیچگونه تصادمی بین خان کریمه و روسها روی نداد، لکن در بار روسیه «ژنرال لئونتف، Léontove را با بیست هزار تن قوای

مجهز وعده‌ای ازقزاقهامأمور کرد که کریمه‌رازیرو رونمایدتابدین‌طریق‌هم ازفشارقوای‌عثمانی برسپاهیان‌نادر بکاهدوهم‌تاتارهای کریمه‌را که‌پیوسته بخاك‌روسیه دستبرد میزدندگوشمالی بسزا دهد .

درنتیجهٔ‌همین اقدام‌روسیه وخطرحملهٔ‌نادربه «اناطولی» عثمانیان سخت نگران‌شدندوبایران‌پیشنهادصلح نمودند . بدینطریق‌نادر نه‌تنها کلیهٔ‌ایالات وشهرهای‌ازدست‌رفتهٔ‌ایران‌رامسترد داشت‌بلکه‌جنك رابخاك عثمانی کشانید وتنها شهری که‌هنوز مقاومت‌میکرد «ایروان» بود .

احمدپاشا که‌درآنهنگام‌درروم‌بسرمیبردوبرای انعقادعهدنامهٔ صلح‌اختیار تام‌داشت نماینده‌ای نزدنادر فرستادو توسطوی پیشنهاد کرد که ایروان‌را تسلیم‌ایران‌نمایدودر مقابل‌براصل متصرفات موجود دوکشور درآن زمان عهدنامهٔ استقراری بین‌دودولت منعقدگردد . امانادرکه درآن اثنامشغول محاصرهٔ‌قارص‌بودتسلیم‌این دژرا درخواست‌کرد ودرعین حال‌غرامت‌کلیهٔ تلفاتی‌راکه ازآغاز اشغال‌خاك ایران‌بدست قوای‌عثمانی‌بایرانیان واردآمده بودمطالبه‌کرد ضمناً اصرارورزیدکه‌روسیه هم‌باین عهدنامه ملحق گردد .

سپس‌ازدرخواست قارص صرف‌نظرنمودبشرط‌آنکه ایروان بیدرنك‌تسلیم گردد.درنتیجه‌بنابامر «احمدپاشا»دراوایل‌پائیز۱۱۴۸ دروازه‌های«ایروان» بروی‌قوای‌ایران‌گشوده‌شد وپس‌ازآنکه‌بدینطریق‌تسلیم‌شدن‌دژپایان‌پذیرفت نادرتصمیم گرفت‌از محاصرهٔ قارص صرفنظر نماید ودرعوض بحل مسئلهٔ گرجستان‌بپردازد . دراین‌اثنانادرهمچنان‌بادربار عثمانی‌مشغول مذاکره‌بود «کالوشکین» جانشین‌کالیترین‌شرح مصاحبهٔ جالب‌توجهی‌راکه درتفلیس‌با نادرکرده‌بودبه «کنت‌استرمان» گزارش‌دادوطی‌آن خاطرنشان کردکه‌نادر حاضربانعقادعهدنامهٔ صلح‌باعثمانی‌میباشدبشرط‌آنکه روسیه‌نیزباین عهدنامه ملحق‌گردد.دولت عثمانی‌باالحاق‌روسیه بعهدنامه‌مخالف‌بود زیرامیگفت که روسیه‌با حملهٔ‌بلهستان‌خصومت‌خودرا نسبت‌بعثمانی ابرازداشته است .

کالوشکین‌در گزارش‌خوداضافه نمودکه‌برای‌نادر توضیح‌داده‌است که

چراروسیه داخل‌درجنك لهستان گردید وفرانسه نسبت بلهستان و روابط عثمانی‌وروسیه‌چه‌نقشی‌رابازی‌میکند . نادرپس‌ازاستماع‌اظهارات کالوشکین چنین گفته‌بود : «میبینم که حق‌بجانب‌شمااست . اگرمن‌بدون اطلاع روسیه عهدنامهٔ صلحی‌باعثمانی‌منعقدکنم خدامرایاری‌نکند.» آنگاه از احساسات مودت‌آمیز ملکهٔ‌آنا نسبت بایران سپاسگزاری کرده بود .

بالاخره‌دراواخر زمستان۱۱٤۸نادرشاه پس‌ازانجام مراسم‌تاجگذاری در دشت‌مغان ،عبدالباقیخان زنگنه‌ومیرزا ابوالقاسم‌صدر کاشانی شیخ‌الاسلام ایران‌و ملاعلی‌اکبر ملاباشی‌و گنجعلی‌پاشا» باتفاق «علی‌پاشا» بسفارت‌ایران بطرف قسطنطنیه روی‌آوردند که‌اولا خبرسلطنت‌نادر راباطلاع امپراطور عثمانی‌برسانندو ثانیاً نکات‌مذهبی‌مربوط‌بمذهب‌جعفری‌واستقرار رکن‌پنجم رادرکعبه باعلمای‌عثمانی‌مذاکره‌نمایند . ثالثاً این هیئت‌حامل‌نامه‌ای ازنادر بسلطان‌عثمانی‌بود که‌طی‌آن نادربطورتفصیل راجع بگذشتهٔ‌ایران وروابط باعثمانی وعلل انتخاب مذهب جعفری بحث‌کرده بود . نمایندهٔ مخصوص دیگری‌نیزبه«سن‌بطرزبورك» اعزام‌گردید تابملکهٔ روسیه جلوس نادررا به تخت سلطنت ایران ابلاغ نماید .

سفرادرتابستان سال۱۱٤۹)۱۷۳٦میلادی( بمحل‌مأموریت‌خویش‌رسیدند «سلطان‌عثمانی» ازآنجاکه‌از چگونگی پیشنهاد های‌صلح‌ایران آگاه‌نبود ، «احمدپاشا» رابااختیارات تام‌برای‌امضاء عهدنامه و«مصطفی پاشا» والی موصل‌و «عبدالله‌افندی» صدراناطولی و«خلیل‌افندی» قاضی‌ادرنه را به سفارت‌وایلچی گری‌بایران‌روانه‌نمود . وی‌بااصول‌پیشنهادهای ایران‌موافق بودلیکن‌با الحاق‌روسیه بعهدنامه مخالفت جدی داشت .

«عبدالباقی‌خان و گنجعلی‌پاشا» پس‌ازپنج‌ماه‌طی‌راه دراواخر پائیز به قسطنطنیه رسیدند وهنگام‌ورودباین‌شهرچنان مورد استقبال واحترام قرار گرفتند که‌نظیرآن هرگز نسبت بنمایندگان سیاسی‌هیچ کشوری بعمل نیامده بود.درنخستین جلسهٔ‌ملاقات‌بین نمایندگان‌ایران‌وعثمانی‌نامهٔ پادشاه بسلطان

عثمانی و همچنین نامه های شاه ایران خطاب بصدراعظم و مفتی عثمانی قرائت شد . درملاقاتهای بعدی بدون اشکال زیاد دربارهٔ مبادلهٔ اسیران و انتخاب نمایندگان سیاسی و انتصاب یکتن امیرالحاج سازش کامل حاصل گردید، لکن دربارهٔ مسائل مذهبی اختلافات بین دو کشور شدید بود و برای مذاکره دربارهٔ مسائل مذهبی نمایندگان ایران عبارت بودند از «صدرالصدور» و میرزا ابوالقاسم و عبدالکاظم کاشانی و شیخ علی اکبر ملاباشی» و نمایندگان عثمانی عبارت بودند از «مصطفی پاشا» والی موصل که از وزراء معتبر آن دولت بود و «خلیل احمد افندی و قاضی اناطولی و مسیح زاده و عبدالله افندی» صدر آناطولی و «احمد افندی» قاضی سابق قسطنطنیه. ملاباشی در این مذاکرات نقش بزرگی بازی کرد و با استادی و منطق نیرومند خود نمایندگان دولت عثمانی را متحیر ساخت . عثمانیان با ادب هرچه تمامتر پیشنهاد های مذهبی ایران را رد کردند . چون در این خصوص توافق نظر حاصل نگردید قرار بر این شد که دربارهٔ سه موضوع اول قراردادی منعقد گردد و نامه هم بشاه ارسال شود و طی آن مراتب باطلاع او برسد «عبدالباقی خان» حاضر شد که این عهدنامه را قبول کند بشرط آنکه پادشاه ایران آنرا تصدیق نماید . بدین طریق عهدنامه بین عبدالباقی خان بنمایندگی دولت ایران و نمایندگان دولت عثمانی امضاء گردید. چند روز بعد عبدالباقی خان و عبدالکاظم کاشانی و شیخ علی اکبر ملاباشی بشورائی دعوت گردیدند و طی آن متن عهدنامه رسماً بآنها داده شد . در دیباچهٔ این عهدنامه نادر رسماً بعنوان شاه ایران تلقی شد و مرزهای دو کشور نیز برطبق عهدنامهٔ سال ۱۶۳۱ میلادی مشخص گردید . بدینطریق حال جنك بین ایران و عثمانی رسماً پایان یافت و تنها میبایستی مسائل مذهبی نیز حل و تصفیه شود و نظر خود نادر هم نسبت بعهدنامه معلوم گردد .

پس از بازگشت عبدالباقی خان بایران پادشاه عثمانی «مصطفی پاشا» والی موصل و «مسیح زاده و عبدالله افندی و قاضی ادرنه» را نیز برای حل مسائل مذهبی بایران گسیل داشت . این هیئت در نوامبر سال ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هجری) قسطنطنیه را بقصد ایران ترك گفتند .

مصطفی‌پاشاسفیر عثمانی وهمراهانش که درتابستان ۱۱۵۰هجری (۱۷۳۷ میلادی) ازراه‌بغداد باصفهان‌آمده‌بودندبامرنادرشاه باتفاق عبدالباقی خان بقول‌میرزا مهدیخان‌در نوزدهم محرم۱۱۵۱ که‌پنجاه روزازعید نوروز گذشته‌بودبه «نادرآباد» (زیرانادرپس‌ازفتح قندهاردوماه‌درآنجاتوقف‌نمود) آمدندو مصطفی‌پاشا ازطرف‌سلطان‌عثمانی نامه‌ای‌تقدیم‌نادرکرد که‌طی آن سلطان عثمانی‌ازعدم امکان‌شناسائی مذهب جعفری واز اختصاص‌رکنی از ارکان اربعهٔ‌مسجدالحرام بائمهٔ این‌مذهب معذرت خواسته واعلام‌نمود که تغییر رویهٔ فعلی منجر بفساد خواهدشد . نیزیادآور شده بود که اعـزام حجاج‌ایرانی‌ازراه‌شام‌بمکه‌تولیداشکال‌نموده‌ومتضمن‌فتنه‌است.بنابراین‌تمنی کرده‌بودکه‌عذراین دوماده‌رابپذیرد . راجع بنکتهٔ‌سوم نیزپیشنهادکرده‌بود که حجاج‌ایرانی همه‌ساله‌ازراه‌نجف بمکه‌اعزام‌گردندودر صورتیکه‌این‌راه ازطرف‌زوارایرانی‌اختیارگردد دولت‌عثمانی‌راه‌نجف‌وبغدادراتعمیر ومرمت خواهدنمود ودر تأمین‌رفاهیت حجاج‌ایرانی‌کمال‌مراقبت‌را مبذول‌خواهد داشت.ضمناً اسبهای‌تازی‌نژادبازین وبرك‌نفیس وهدایای گرانبها از طرف امپراطور عثمانی‌برای تبریك وتهنیت‌جلوس‌پادشاهی‌بوسیلهٔ مصطفی پاشا تقدیم شاه ایران گردید .

نادرسفیرو افندیان همراه اورا مورد اعزاز واکرام قرارداده وعطایای زیادی‌بآنان‌بخشود، بعلاوه‌کرك‌سمورواسب‌بازین‌ویراق‌طلا جهت‌امپراطور فرستاده ودرجواب‌مصطفی‌پاشا و رایزنانش اطلاع‌دادکه بنظروی شناسائی رسمی‌مذهب جعفری‌و اختصاص‌یکی‌ازارکان مسجدالحرام‌باین مذهب‌مهم ترین‌موادعهدنامهٔ‌ایران وعثمانی راتشکیل میدهد وموضوع‌درخور بحث و توجه‌کامل میباشد.بهمین‌جهت «علی‌مرادخان‌شاملو» بیگلربیگی لرستان را بسفارت‌ایران درعثمانی منصوب واورا دراول‌ماه‌صفر ۱۱۵۱ مأمورنمود که باتفاق‌مصطفی‌پاشا وافندیان بقسطنطنیه‌بازگردد وراجع بهردو ماده باشـاه عثمانی مذاکره‌نماید «اوتر» تأییدمیکند که‌نادرشاه‌درآخرین جلسهٔ‌مذاکرات خودبامصطفی پاشاازاوخواستکه‌جریان‌وقایع‌راچنانکه‌هست بسلطان‌عثمانی

گزارش‌دهد ونیزخاطرنشان‌ساخت‌که دربازگشت ازهندوستان برای‌اونامه خواهدنگاشت . سیاست‌نادردراین مورداز هر حیث درخورتوجه‌است . زیرا اوچون‌درآنموقع حساس‌عزم‌نداشت روابط ایران‌وعثمانی راتیره‌کند لذا نسبت‌بفرستادهٔ سلطان‌عثمانی‌رفتارمحبت‌آمیزی کرد، ولی‌درعین‌حال‌زیربار توقعات‌عثمانی‌نرفت . بنابراین صلاح‌ندیدکه آتش‌جنك مذهبی را در آن هنگام دامن بزند .

نادرشاه درمراجعت‌از دهلی‌پس‌از گذشتن‌ازرود جهناب هنگامیکه بـه «حسن‌آباد» رسیدسفیرانی بدربار عثمانی وروسیه فرستاد تاآنهارا از فتح هندوستان‌آگاه سازد لذادرتاریخ‌بیستم رجب ۱۱۵۲ هجری (نوامبر۱۷۳۹ میلادی) «چمشگزك‌چرخچی‌باشی» سفیرکبیرایران‌دردربارعثمانی و«سردار بیك» قرقلوتوپچی‌باشی سفیرکبیرایران درسن‌پترزبورك باهدایای‌گرانبها و چندین‌فیل بطرف محل‌مأموریت خویش‌روان گشتند .

نادرشاه‌پس‌از فتح‌خیوه‌وآزادی زندانیان ایرانی‌آنجا . بقول سرپرسی سایکس‌درمیان‌آنها دونفرانگلیسی‌ازاعضای«هیئت‌هانوی» که‌بنام «تامپسون وهاك» بودندباآنها بانهایت‌ملاطفت ومهربانی‌رفتارکردو گذرنامه بایشان داده‌وقول‌دادکه اگر بآنها خسارتی واردشود جبران گردد .

هانوی شرح مسافرتها و حوادث وسوانح‌واردهٔ برآنهارا ذکر نموده و میگوید : بدینوسیله‌ده‌تن‌از روسهای اسیرنیزازغلامی آزادشدند وبهرکدام یك‌اسب‌وپنجاه‌روبل پول‌داده وهمهٔ‌آنها تحت‌نظریك‌تن روسی‌بنام «زنایف» بکشور خود رسیدند .

در همان هنگامیکه مذاکرات‌صلح‌بین‌ایران وعثمانی پیشرفت میکرد ، روابط بین روسیه وعثمانی وخیم میشد وپس‌از پیشرفت «کپلای جرای» (گرای)بداغستان‌وحملهٔ «لئونتوف» بکریمه‌جنك‌بین‌دو کشور مسلم بنظر میرسید . دراین‌اثناسفیرکبیرفرانسه در عثمانی‌ازهیچگونه‌مجاهدتی برای تحریك‌عثمانی بجنك‌با روسیه خودداری نمیکرد . گذشته ازاین «نپلیف

وشیناکف» پیوسته بدولت روسیه فشاروارد میآوردند که بعثمانیان که از طرف نادربزانو درآمده‌بودند اعلان جنك دهد .

موقعیکه دولت‌روسیه‌سرانجام تصمیم گرفت که‌باعثمانی داخل‌جنك گردد نه‌تنهایقین‌داشت که‌نادر باعثمانی بطور جداگانه صلح نخواهد کرد بلکه بروسیه درجنك باعثمانی مساعدت کامل خواهد نمود.البته بطوریکه گفته شدنادرفوق‌العاده سعی کرد که‌روسیه‌را نیز بعهدنامهٔ ایران‌وعثمانی ملحق سازد، لکن‌دراثر پافشاری‌شدید عثمانی دراین امرتوفیق حاصل نکرد .

درماه‌مه ۱۷۳۶میلادی (۱۱۴۹هجری) دولت‌روسیه بدولت‌عثمانی اعلان جنك‌دادوچندروزبعد، کالوشکین»دستوریافت‌اینموضوع‌وهمچنین‌محاصرهٔ «آزوف» رابنادراعلام‌نماید . روسیه درعین حال‌بایران‌خاطرنشان‌ساخت که موقع‌آن‌فرارسیده‌است که‌علیه‌عثمانی‌داخل جنك گردد، نادردرجواب‌تأکید کرد که باعثمانی داخل‌جنك‌نخواهدشد.لکن‌بامذاکرات صلح‌مدتی‌عثمانیان را معطل‌خواهدساخت‌وگذشته‌ازاین‌بدون‌شرکت‌روسیه‌بادولت‌عثمانی پیمان صلح‌امضاءنخواهد کرد . «کالوشکین» درجواب‌خاطرنشان‌ساخت که‌بسیار جای تعجب‌است که‌پادشاه‌ایران ازطرفی‌روسیه رابجنك باعثمانی تحریك میکندوازجانب‌دیگرمیکوشدازدوست دیرین‌خودجداشده‌ودر تجسس‌دوست تازه برآید که جزانهدام‌ایران‌قصددیگری ندارد . نادر درپاسخ تأیید کرد که‌عملیات‌جنگی‌روسیه‌چندان‌درخور اهمیت‌نیست، گذشته‌ازاین موردندارد ایران‌برای بندرآزوف بجنگد ،چنانکه‌روسیه‌نیزبرای تصرف بغداد داخل جنك نخواهد شد . کالوشکین ضمن گزارش مراتب‌به «سن‌پطرز بورك» خاطرنشان ساخت که‌اشراف‌ایران درمورد حملهٔ‌ایران‌بعثمانی سردشده‌اند .

نمایندهٔ ایران که‌درآغاز تابستان‌سال ۱۱۴۹هجری (۱۷۳۶ میلادی)وارد «سن‌پطرزبورك» گردیدپس‌ازآنکه رسماً استقرارنادر رابرمسند شهریاری ایران بملکهٔ روسیه اعلام‌نمود ، بملکهٔ دولت‌روسیه‌اطمینان داد که بدون شرکت‌روسیه‌دولت ایران باعثمانی عهدنامهٔ صلحی‌امضاء نخواهد کرد .

بنابراین خبر امضاء عهدنامهٔ قسطنطنیه بین ایران و عثمانی در دربار روسیه به منزلهٔ صاعقه‌ای تلقی گردید وحال آنکه نادر بهیچ‌روی ازقول خود بروسیه عدول ننموده بود و عهدنامهٔ قسطنطنیه بیش از یك قرارداد متارکهٔ جنك نبود که آنهم بتصویب نرسیده بود .

هنگامیکه نادر از اصفهان از راه کرمان بقصد جنك با افغانان و تصرف قندهار نمایندگان چندی بهندوستان نزد محمدشاه فرستاد. از او خواست که از پناه دادن افغانان بهندوستان خودداری نماید و حتی از قندهار نیز نمایندهٔ مخصوصی بدان کشور اعزام داشت. لیکن دربار هندوستان بواسطهٔ اختلافاتیکه در باریان هند بایکدیگر داشتند جواب کافی نمیدادند و بعلاوه «علیمردانخان» نمایندهٔ ایران را یکسال در دهلی نگاهداشت و هیچ اقدامی برای بستن مرزهای هند و جلوگیری از فرار افغانان معمول نداشتند .

نادر از این اهمال سخت برآشفت و چون پس از سقوط قندهار هنوز نادر جوابی از دهلی دریافت نکرده بود ، بعلیمردانخان دستور داد که بیدرنك بایران باز گردد و پاسخ محمدشاه را اعم از مثبت یا منفی اعلام دارد . درعین حال بدون آنکه منتظر جواب دستور خود گردد در بهار سال ۱۱۵۱ هجری (۲۱مه ۱۷۲۸ میلادی) از «نادرآباد» به «غزنین» حرکت کرد و چند روز بعد از مرز گذشته و داخل کشور هندشد درضمن دوستی خود را با امپراطور هند محفوظ داشته و گفت تجاوز از مرز منظور دیگری جز گوشمال دادن بافغانان فراری نیست . چنانکه پس از ترك غزنین پیامی به «کوتوال کابل» فرستاد .

باینکه : «ماهیچ کاری با مملکت محمدشاه نداریم لیکن چون این حدود مأمن افاغنه گردیده و عده‌ای از مهاجرین نیز بآنها پیوسته‌اند قصد ما آن است که آنها را تارومار کنیم . راجع بخودتان هیچگونه نگرانی بخود راه ندهید و رسم مهمان نوازی بجای آرید .»

دراین اثنا باز نادر نمایندهٔ دیگری با پیام مبسوطی نزد محمدشاه فرستاد و از رفتار وی شکایت کرد و یادآور شد که تنها بقصد تنبیه افاغنه آمده است و چون

اهالی کابل بمقاومت پرداختند ناگزیر تنبیه شدند، نادر باردیگر محمدشاه را بالطاف خود مستظهر ساخت . چون نمایندهٔ نادر بجلال آباد رسید ازطرف فرماندار آن شهر توقیف گردیده و کشته شد .

پس از تصرف «لاهور» بنادر خبر رسید که پادشاه هندوستان مشغول جمع آوری نیرو برای مقابلهٔ باقوای ایرانست . وی نامه‌ای بپادشاه هند نگاشت وطی آن تأیید کرد که هیچ قصد سوئی نسبت بهندوستان ندارد ویادآور شد که هندوستان بیش ازایران ازدست افاغنه رنج برده است ونیز متذکر گردید که پادشاه هندوستان بانمایندهٔ ایران بدرفتاری نموده ، درپایان اخطار کرد که هرگاه ارتش هندوستان درمقابل قوای ایران مقاومت ورزد چنانکه باید گوشمال داده خواهد شد واگر تسلیم گردد ازکیفر نجات خواهد یافت .

پس ازنبرد کرنال که بپیروزی نادر پایان پذیرفت «نظام الملك» بااختیارات تام ازطرف امپراطور هند باردوگاه نادر آمد وبدستور نادر با «عبدالباقی خان زنگنه» دربارهٔ شرایط متارکهٔ جنك بمذاکره پرداخت وبین طرفین سازش حاصل شد که نادر بایران باز گردد وعهدنامه‌ای دراین باره منعقد شد که دولت هندوستان معادل پنجاه لك روپیه بایران غرامت بپردازد .

«میرزا مهدیخان» نقل میکند که محمدشاه نزد نادر آمده وازخود خلع سلطنت نمود وافسر شاهی از سر برگرفت وازسلطنت کناره گیری کرد ودیهیم شهریاری هندوستان تامدتی برسر نادر قرار داشت .

درملاقات محمدشاه بانادر مورد تلطف وی قرار گرفت وتابیرون خیمه به استقبال اورفته ودست اورا گرفته برمسند برکنارخویش نشانید وبرای اینکه اثبات نماید که خوراك مسموم نیست قبل ازتناول غذا بشقاب خودرا با بشقاب محمدشاه عوض کرد .

نادرشاه روز اول ذیحجه از «کرنال» حرکت وروز هفتم بباغ «شعله‌ماه» وارد وپس ازدوروز توقف درآنجا روز نهم ذیحجه ۱۱۵۱ هجری (۲۰ مارس ۱۷۳۶ میلادی) دو پادشاه ایران وهندوستان بدهلی پایتخت هندوستان داخل

شدند . درروزسوم‌صفر ۱۱۵۲ (۱۲مه۱۷۳۹میلادی) انجمنی‌بزرك‌در دهلی فراهم‌آمدونادرحضور آنجماعت‌باردیگرتاج‌سلطنت هندرا برسر محمدشاه نهادوشمشیرمرصعی‌بکمراو بست‌واوبنشانهٔسپاسگذاری‌ازاین عطای‌پادشاهی ولایات‌مغرب وشمال‌غربی‌سندرا ازکشمیرتاولایات سرهندبنادر تقدیم‌کرد. صوبهٔ «تته» (تنه) وبنادر آنهم‌جزو این ولایات بود .

محمدشاه‌از نادرشاه‌استدعاکرد که‌کلیهٔ مناطق‌واقع‌درآنطرف آب‌اتك را ازدریای سندازحد کشمیروتبت تاجائیکه‌آب دریای‌نامبرده بدریای هند میزیردبرسم پیشکش‌بپذیرد . چون‌اکثرنواحی سمت‌شمالی وغربی‌آب‌اتك مانند «غزنین وکابل» همیشه‌جزو منطقهٔ «خراسان» بود ، نادراین تقاضا را پذیرفت وآن‌نواحی راملحق بایران ساخت .

آنگاه‌نادر بمحمدشاه اندرزدادکه‌دست کم‌شصت‌هزارسوارنظام همیشه در خدمت‌داشته باشدواملاك بزرك‌اشراف راضبط وآنانرا ازنگاهداشتن قوای مستقل ممنوع دارد .

پس‌از عزیمت نادرازدهلی درنورور ۱۱۵۲(۱۷۴۰ میلادی) نادرولایات جدیدالتصرف‌را سه‌قسمت‌کرده‌به«خدایارخان‌عباسی» (کدشاه‌قلی‌لقب‌یافت) و«محمدخان» والی‌بلوچستان وولایت‌شکارپور درسندعلیارا بخاندان«داود پوترا» تفویض نمود .

نادرشاه بعدازدوسال‌وهفت‌ماه فتح‌هنددرهفتم‌ماه‌صفر۱۱۵۳وارد نادرآباد واز آنجاپس‌ازفتح بخاراوخوارزم‌درشوال ۱۱۵۳ بمشهد آمده وهدایای گرانبهائی‌بحرم مطهرامام‌رضا علیه‌السلام تقدیم کرد .

دراین اوقات‌ایلچی ازهندوستان‌رسیده ورسماً ازجانب‌محمدشاه‌واگذاری منضمات «پرکنه‌وکابل‌وتته» واقع‌در یسارشط سندرابه‌نادراعلام کرد . اگر چه‌اینولایت بنابرقراردادبمحمدشاه تعلق‌میگرفت ولی‌اومحض سپاسگذاری ازنادرآنها راهم‌بایران‌واگذاشت‌وخراج‌سالیانهٔ‌این‌ولایات‌درسال ۱۲۰هزار

تومان بود . بنابقول میرزا مهدیخان نادر با ارسال چندین اسب و مقداری خربزه از شاه هند اظهار تشکر نمود .

مدت دو ماه نادر در مشهد توقف داشت سپس برای انتقام و قصاص خون برادر خود از لزگیهای جار از طریق خبوشان و استراباد و مازندران و تهران بدانصوب عزیمت نمود . در تهران کالوشکین نمایندهٔ روسیه را بار دادو کالوشکین برطبق دستورهائی که از سن پطرز بورگ دریافت داشته بود حسن نیت و مراتب دوستی و وداد روسیه را نسبت بایران اعلام داشت. این اقدام روسیه از هر حیث ضروری بود زیرا ظاهراً سفیر کبیر ایران در دربار سن پطرزبورگ گزارشهای افراط امیزی دربارهٔ سوء نیت روسیه نسبت بایران برای نادر فرستاده بود . کالوشکین درعین حال مأمور بود که دربارهٔ مقاصد حقیقی نادر گزارشی بروسیه ارسال دارد. وی بسن پطرزبورگ گزارش داد که دررفتار نادر نسبت به پیش تغییرات بزرگ حاصل شده است ومانند گذشته نمیتوان با او آزادانه صحبت کرد او در این خصوص چنین نوشته بود : «بخت النصر جدید از بادهٔ پیروزیهای خود سرمست ومیگوید که تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود . من گاه بایك پا حرکت کنم هند را فتح میکنم و هر گاه بادو پا حرکت کنم دنیارا میگیرم.. اگر چه کالوشکین عقیده داشت نادر نسبت بدولت عثمانی روشی نامساعد دارد ، با اینهمه تأیید کرد که نمیتواند بحسن نیت او درمورد روسیه اعتماد کامل داشته باشد .

دولت عثمانی مانند دولت روسیه درمدت غیبت نادر از ایران اطلاعات زیاد موثقی دربارهٔ وضع ایران نداشت وروابط بین ایران وعثمانی ازسال ۱۱۴۹ هجری همچنان غیرعادی بود . ازلحاظ حقوقی صلح بین دو کشور حکمفرما نبود، بلکه مخاصمات برای مدت نامعلومی متارکه شده بود زیرا عهدنامهٔ صلح ۱۱۴۹ هجری (۲۸ دسامبر ۱۷۳۶ میلادی) بتصویب نرسید . بنابراین طبیعی بود که سلطان ورایزنانش دراین خصوص نگران باشند که نادر پس از فتح هندوستان ممکنست آتش نبرد را باردیگر باعثمانی روشن کند وعدم حصول سازش بین دو کشور دربارهٔ مسائل مذهبی را بهانه برای تجدید مخاصمات قرار دهد . باهمهٔ

این احوال چون نادر مسافتها از خاك ایران دور بود و گذشته از این شهرت کامل داشت که شاهنشاه ایران مغلوب شده و یا زندگی را بدرود گفته است ، امپراطور عثمانی بر آن بود که اگر خطر بکلی مرتفع نشده باشد با اینهمه برای مدت نامعلومی بتأخیر افتاده است و این عقیدهٔ امپراطور عثمانی را باتوجه بروابط وی با روسیه و اطریش نیك میتوان دریافت . توضیح آنکه : عهدنامهٔ بلگراد در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) بامضاء رسید و چون دولت عثمانی در اجرای آن مواجه با اشکال گردید روش خشنی نسبت بدولتین روسیه و اطریش پیش گرفت، لیکن بمحض اینکه سلطان عثمانی از بازگشت نادر از هندوستان آگاه گردید، در رفتار او نسبت بدو دولت مسیحی بهبودی کامل حاصل شد و اشکالاتی که در راه تقویت مناسبات با این دو کشور وجود داشت مرتفع گشت .

درسال ۱۱۵٤ ، حاجی خان، سفیر کبیر ایران باجلال وشکوه هرچه تمامتر وارد حلب، گردید و سه ماه بعد بقسطنطیه رسید و با صدراعظم ملاقات نمود . لیکن حاجی خان از مذاکرهٔ درباب موضوع مأموریتش با صدراعظم خودداری نموده و اعلام داشت که تنها باخود سلطان میتواند باب مذاکره را بگشاید . از اینرو عقده‌ای بزرك در دل صدراعظم عثمانی بوجود آورد . سلطان عثمانی پس از مذاکرهٔ با حاجی خان انجمنی از وزیران و علمای عثمانی تشکیل داد و در بارهٔ مسائل مذهبی با آنان ببحث پرداخت . نظر امپراطور عثمانی پس از تشکیل این انجمن نسبت بپیش تغییر نکرد ولی رد درخواستهای نادر را دور از حزم و احتیاط دانست. بنابراین بدولت ایران پاسخ مبهمی داد مبنی براینکه : بر طبق مقررات و اصول اقدام شایسته خواهد شد .

چون پیك و سفیر دولت ایران اختیارات تام نداشت و از پیامهای وی نیز کاملا هویدا نبود که آیا امپراطور ایران هواخواه جنك است یا صلح . بناشد که از اتخاذ تصمیم قطعی دربارهٔ روابط دو کشور خودداری شود و دولت عثمانی نمایندگانی برای اتمام مذاکرات بدربار شاهنشاهی ایران گسیل دارد .

سفیرانی که برای این منظور از طرف امپراطور عثمانی انتخاب شدند عبارت

بودنداز «منیف‌افندی» یکی‌از کارشناسان مسائل‌مالی‌عثمانی و «نظیف‌مصطفی افندی» رئیس گمرکات‌قسطنطنیه . این‌دوفرستادهٔ‌سلطان‌عثمانی‌درسال۱۱۵۵ هجری (ژانویه۱۷۴۲میلادی) باردوگاه‌نادردر۱۶ کیلومتری دربندرسیدند وپیامی‌ازطرف دولت‌متبوع‌خودتقدیم‌شاهنشاه‌ایران‌نمودندکه‌طی آن‌پادشاه عثمانی‌از قبول‌برخی‌از درخواستهای‌ایران پوزش‌میخواست . نادردرپاسخ گفت‌که‌میل‌دارد سلطان عثمانی‌مذهب جعفری‌رابمنزلهٔ مذهب پنجم‌برسمیت بشناسد . زیرااین‌اقدام منجربتحکیم مبانی صلح‌وآرامش درکشور هـای مسلمان‌خواهدشد.ازجانب‌دیگرسلطان‌عثمانی مقام‌خلافت‌مسلمین‌راعهده‌دار است . اوخود بکشور عثمانی‌خواهد رفت‌وبمسائل مورداختلاف کاملاپایان خواهدبخشید.درخاتمهٔ‌پیامش‌این‌جمله‌رانیزاضافه‌کرد : «امیدوارم‌بخواست خدای‌متعال درورودمن‌بعثمانی‌این‌مسائل فیصل‌یابد.» چون‌نادراحساس‌کرد که‌اتخاذتصمیم‌دربارهٔ مسائل‌مهم‌مذهبی‌بطور خودسرانه دورازعقل‌واحتیاط است شورائی‌بنام شورای‌کبرای‌علماء ازاعاظم علماء ایران‌بریاست «ملاباشی علی‌اکبر» تشکیل‌داد . علماءفتوای سال۱۱۴۹ رادایربر استقرار مذهـب جعفری‌درایران وبنای رکن‌پنجم کعبه تأیید کردند .

باآنکه نادراصرارداشت که کارخودرابادولت عثمانی یکسره‌کند . مدت سیزده‌ماه براثر گرفتاری‌جنك با لزگیها وهمدستانشان‌در داغستان‌نتوانست جداً بمناسبات خود با عثمانی بپردازد .

پادشاه‌عثمانی باوجودخبرهائیکه ازشکست های‌قوای ایران در داغستان بدست‌آورده‌بودهنگامیکه درسال ۱۱۵۵منیف افندی ونظیف افندی باپاسخ نادر وپیامهای تهدیدآمیزی بقسطنطنیه رسیدند سخت نگران‌شد ، بویژه برای‌آنکه‌اخبار واصل‌ازطرف فرماندهان عثمانی‌درمرزهای ایران‌اطلاعات فرستادگان عثمانی را تأیید میکرد وجای‌شك باقی نمیگذاشت که ایران مقدمات جنك را با شتاب فراهم میکند .

چون سال‌نزدیك بپایان‌میرسید سلطان‌عثمانی راجع‌باشکالات جدید نادر

در داغستان اطلاعات تازه‌ای بدست آوردو بطور محسوس از نگرانیش دربارهٔ ایران کاسته شد .

«محمد کاظم» نقل میکند . چون لزگیها عده‌ای ازسپاهیان ایرانی را در داغستان اسیر گرفتندو آنان را «بطرابوزان وقسطنطنیه» اعزام داشتند. عثمانیان این حادثه را بمنزلهٔ ضعف نادر تلقی کردند . بنابراین بنای بدرفتاری با بازرگانان و کاروانهای ایرانی رادر سرزمین عثمانی گذاشتندو نمایندگان رسمی ایران راکه برای نظارت در حج ایرانیان بمکه بخاك عثمانی اعزام شده بودند مورد شکنجه قراردادندو آنان را ازخاك عثمانی اخراج کردند .

سلطان عثمانی نسبت باحمد پاشا والی بغداد چندان اعتمادنداشت ،مخصوصاً ازآنجهت که علی پاشا دشمن احمدپاشا ذهن سلطان را دربارهٔ رقیب خود بیش ازپیش مشوش میساخت. حقیقت مطلب این است که نادر برای احمد پاشا احترام خاصی قائل بود واونیز شخصیت شاهنشاه ایران رابدیدهٔ ستایش مینگریست و عقیده داشت که نادر ازمردان بزرك جهان است . لکن هیچ دلیلی نیست که احمد پاشا بکشورخویش خیانت ورزیده وآلت دست ایران شده باشد . گذشته ازاین اوبمقام پاشائی خود دربغداد که کمتر ازمقام سلطنت نبود علاقهٔ فراوان داشت و نمیخواست که در مبانی قدرتش تزلزلی حاصل گردد .

دراین اثناء عدهٔ کثیری از عثمانیان واعراب بین النهرین از اندوختن پول بوسیلهٔ فروش اسب وقاطر وشتر و وسایل دیگر بنمایندگان ایران امتناع نداشتند گواینکه میدانستند درمورد شروع بجنك بین ایران و عثمانی این وسایل تاچه اندازه بدرد ایران خواهد خورد .

در آغازسال ۱۱۵۶ قبل ازحرکت نادر ازداغستان نمایندهٔ دیگری ازدربار عثمانی باردوگاه نادرآمده وازطرف سلطان عثمانی نامه‌ای تقدیم شهریار ایران نمود که طی آن امپراطور عثمانی باردیگر ازاینکه نمی‌توانست مذهب جعفری را بمنزلهٔ مذهب رسمی بشناسد وبنای رکن پنجم رادر کعبه اجازه دهد

پوزش خواسته‌بود . نادردرپاسخ اعلام‌داشت که : «ارتش‌جهانگشای وی به زودی بطرف خاك عثمانی روی خواهد آورد .»

نادرشاه‌هنگام‌لشکرکشی‌بمرز عثمانی‌پس‌ازگذشتن‌از«هشترود وقره‌چمن» وعبوراز «تبریز» نماینده‌ای ازطرف محمدشاه‌بخدمت وی‌رسید و تحف و هدایای بیشماری‌تقدیم‌شاهنشاه‌ایران‌نمود . نادرپس‌ازچندروز در«مریوان» اجازهٔ مرخصی‌سفیر محمدشاه راصادر نمود و توسط اوبرای امپراطور هندوستان‌هدایای‌گرانبهائی فرستادوخود بسوی‌سنندج‌رهسپار گردید . تجدید خطرجنك‌بین‌ایران‌و عثمانی‌دولت عثمانی رانسبت بروسیه نرمتر کردزیرا عثمانیها بیم‌آن‌داشتندکه قوای‌روس‌دوش بدوش سپاهیان ایران داخل‌جنك‌علیه عثمانی شوند ، ولی‌معلوم‌شد که روسیه‌چنین قصدی ندارد

نادر قبل‌ازترك داغستان نمایندگانی نزد احمدپاشا اعزام داشت واز او درخواست‌کرده‌بود که‌بغدادرا تحویل‌دهدوپاشای بغداد مهلت‌خواست و نماینده‌ای‌بنام «محمدآقا» نزدنادر فرستادوباو پیغام‌دادکه بسیار میل‌دارد بانادر روابط‌دوستانه‌ای‌داشته‌باشد ودرخواست اوراا‌جابت‌کند ، لکن‌بدون مهلت‌نمی‌تواند بغدادرا تحویل‌دهد ، محمدآقا درسنندج پیام‌احمدپاشا را تقدیم نادرکردونادر روی‌موافقت نشان‌داد ، لکن‌عده‌ای ازقوای خودرا مأموراشغال «سامرا وحله‌ونجف‌و کربلا» وسایر شهرهای مهم بین‌النهرین نمودو «قوجه‌خان‌شیخان»رابفرماندهی‌قوای مأمورمحاصرهٔ «بصره» گماشت بالاخره قوائیکه نادربرای حملهٔ‌بعثمانی آماده کرده‌بود بالغ بر سیصد و هفتاد وپنجهزار تن‌بود وبفرماندهان‌خود دستورداد که‌برای جنك سه ساله با عثمانی حاضر باشند .

نادر امیدواربودکه پیامهائیکه احمدپاشا جهت امپراطور عثمانی فرستاده موردموافقت‌قرار گیرد ، ولی‌هنگامیکه در«کرکوك» بودنامه‌ای ازسلطان عثمانی دریافت‌داشت‌مبنی‌براینکه‌شیخ‌الاسلام‌عثمانی فتواداده‌است که‌کشتن یا دستگیر کردن ایرانیانیکه مذهبشان مخالف مذهب اسلام (تسنن) باشد

مباح است در عین حال پادشاه عثمانی به «حاجی حسین پاشا» والی موصل دستور داده بود که جداً برای دفاع آماده گردد.

نامهٔ سلطان عثمانی نادر را بیش از پیش برآشفت و او را برآن داشت که در چهاردهم ماه رجب سال ۱۱۵۷ بطرف «موصل» پیش راند و شهر «کارملیس» یعنی همانجائی که «اسکندر کبیر» در سال ۳۳۱ قبل از میلاد «داریوش» را مغلوب کرد متصرف شد و در «آلتون کپری» با و اطلاع دادند که دسته‌ای از شیطان پرستان (یزیدیان) سر مقاومت دارند، نادر در حدود دوازده هزار تن از قوای خود را بفرماندهی «علیقلیخان» پسر برادرش مأمور جنگ با یزیدیان نمود و او پس از سرکوبی و انهدام آنان باردوگاه نادر بازگشت.

در نزدیکی موصل بین قوای ایران و قوای عثمانی بفرماندهی «حسین پاشا» جنگ سختی در گرفت که منجر بفتح ایرانیان و فرار قوای عثمانی بموصل گردید و در بیست و پنج رجب ۱۱۵۷ قوای نادر در «بریمجا» نزدیکی مزار حضرت یونس اردو زد.

اخبار مربوط بلشکرکشی نادر ببین النهرین و تهدید بغداد و تصرف «کرکوك» در قسطنطنیه تولید نگرانی نمود. «علی پاشا» صدراعظم از کار برکنار و بجای او حسن پاشا گماشته شد و «کنت بنوال» بفرماندهی قوا منصوب گردید لکن نقشهٔ جنگی او مورد موافقت قرار نگرفت و شهر موصل بر اثر حملات متوالی قوای نادر در شرف سقوط بود که از طرفی «سام میرزا» در شیروان و «صفی میرزا» در ارزروم بادعای انتساب باشاه سلطان حسین شورش کرده و به طرف ایران روانه شدند، همچنین اغتشاشی در ترکستان روی داد و از طرف دیگر خستگی قوای ایران نادر را برآن داشت که با حسین پاشا دربارهٔ متارکهٔ جنگ حاضر بمذاکره شود. فرماندهٔ قوای عثمانی از شروع مذاکرات استقبال نموده تحف و هدایای گرانبهائی بین طرفین مبادله گردید و نادر حاضر شد دست از محاصرهٔ موصل بردارد بشرط آنکه پیشنهاد های صلحش از طرف حسین پاشا بقسطنطنیه ارسال گردد. دراینهنگام «محمد آقا تاتار» از جانب سلطان عثمانی

باردوگاه نادر رسید پادشاه‌عثمانی‌درنامه تأییدکرده‌بودمادام که‌قوای‌ایران خاك‌عثمانی‌راترك‌نکندحاضر بمذاکره‌نخواهدشد.نادر باین تقاضا تن‌داده‌و روزدوم‌رمضان۱۱۵۷ باقوای‌خودازموصل‌بکرکوك وقره‌تپه‌عقب‌نشینی کرد وقوا وبنهٔ‌خود رادرآنجا گذاشته‌و خودبزیارت اماکن مقدسهٔ بین‌النهرین آمدولی درتمام مدت محاصرهٔ ,بصره، ادامه داشت .

در بین‌النهرین‌نادرپس‌از تشرف‌بکاظمین‌وکربلا وزیارت‌ابوحنیفه از راه حله بنجف اشرف‌آمده ودرآنجا جلسهٔ‌مناظرهٔ مذهبی‌تشکیل‌داد که‌شرح‌آن در فصل جداگانه مندرج است .

بالاخره نادر واحمدپاشا دربارهٔ قراردادصلح مذاکره ودرآغاز زمستان ۱۱۵۷هجری(۱۷٤٤میلادی) سازش‌حاصل کردندومتن کامل‌عهدنامه‌ظاهراً ضبط‌نگردیده‌وموجود نیست‌ودرخواستهای مذهبی‌ایران‌چنانکه‌باید دراین عهدنامه‌موردتوجه قرارنگرفته‌است . گذشته‌ازاین‌میرزامهدیخان‌نقل‌میکند که‌برطبق این‌عهدنامه دولت‌ایران‌قبول‌کرد ,کرکوك وآرپل‌وقرنه، وسایر دژهائیکه بدست‌ایرانیان‌افتاده‌بودبدولت‌عثمانی‌مستردداردوهیچکس‌نمیداند که‌منظور اساسی‌نادرازانعقاد این‌عهدنامه بااحمدپاشا چه‌بوده‌ولی ازظاهر امرچنین‌برمیآیدکه مقصودنادرسرگرم‌ساختن‌سلطان عثمانی‌وبدست‌آوردن فرصت بمنظور خاموش‌کردن‌آتش طغیان درمنطقهٔ شمال‌ایران‌وسپس بکار انداختن‌تمام‌قوای خودعلیه‌عثمانیان درمرز آناطولی بوده است .

نادر براثراطلاعات عمیقی که دربارهٔ روش‌عثمانیان راجع‌بمسئلهٔ مذهب جعفری‌داشت خوب‌میدانست‌که نمی‌تواندعهدنامه‌ای کاملامطابق با میل خود منعقد سازد .

پس‌ازانعقاد عهدنامه‌وسازش موقتی‌بااحمدپاشا نادردستورداد که محاصره ازبصره برداشته شودوا حمدپاشا عهدنامه‌را بوسیلهٔ محمدآقا نزد سلطان عثمانی‌فرستاد . نادربرای‌جلوگیری‌ازاغتشاشات داخلی‌ایران‌مرز عثمانی را

عبور کرده وشهرشابران (شایران) رابقصد ماهی‌دشت و کرمانشاهان تـرك گفت‌و چندی در شمال همدان توقف نمود .

محمدآقا که ازطرف‌احمدپاشا دراسفندماه ۱۱۵۷ عهدنامه‌را تقدیم‌پادشاه عثمانی‌نمود اگرچه عثمانیان‌مایل‌بصلح بودندبا اینهمه‌قبول پیشنهاد هـای مذهبی‌نادررامخالف باشئون‌دولت‌عثمانی میدانستند ،بهمین‌جهت‌از تصویب عهدنامه‌خودداری کردند . لیکن‌درعین حال‌راجع بلزوم‌شروع‌جنك بـا ایران صریحاً اظهاری‌ننمودند . پادشاه‌عثمانی چندروزپس‌ازدریافت‌پیشنهاد های نادر محمدآقا راببغداد بازگردانید وباحمدپاشا پیغام‌دادکه نمیتواند عهدنامه راقبول کند وگذشته ازاین بصداقت نادرشك دارد .

بار دیگرنسبت بنیات‌احمدپاشا درقسطنطنیه‌ابراز سوءظن‌شد ، بااینهمه به فرماندهی کل‌قوای عثمانی درجنوب منصوب گردید . بعلاوه ازطرف‌دولت عثمانی بپاشای قارص دستورداده‌شد که حتی‌المقدور بصفی‌میرزا مدعـی تاج و تخت ایران کمك نماید .

نادرمراسم عیدنوروزرادراردوگاه خودنزدیك همدان‌برپاکرد . سپس‌به طرف«ابهر» جلوراند ودرآنجا بودکه‌ازاقدامات پاشای‌قارص‌بنفع «صفی میرزا» آگاه گردیدوبه‌وی اعلام کرددر صورتیکه‌مذاکرات‌صلح‌ادامه‌دارد چرا اوبتحریك‌علیه‌ایران‌اقدام‌نموده است ؟ پاشای‌قارص‌پاسخ‌دادکه از این مذاکرات‌اطلاعی‌نداردوازدولت‌عثمانی‌دستوریافته‌است که‌بصفی‌میرزا کمك نماید . نادرپاسخ تندی‌قارص دادوتأیید کردکه‌بزودی برای‌ملاقات او و صفی‌میرزا حرکت خواهد کرد .

چون‌نادر اطمینان‌یافت که‌پادشاه عثمانی قصدتصویب عهدنامه را ندارد پیشرفت‌بطرف‌مرز عثمانی راآغازکرد ودرعرض راه‌بودکه ازخبر مسرت بخش گرفتارشدن «سام‌میرزا» بدست «تیموروایراکلی» آگاه گردید ودستور دادکه یکی‌از چشمهای او راکورکنند وویرا باتفاق عدهٔ دیگراز اسرای عثمانی‌نزد پاشای‌قارص اعزام دارندوخودبعداً بطرف قارص رهسپار گردید

ودر جنوب‌شهر اردوزد . نادربنا بر عادت‌خودنخست‌بسر عسکر عثمانی‌پیشنهاد صلح کردولی یکی‌ازنمایندگان‌سرعسکر قارص‌نادررامتقاعدنمود که‌مستقیماً باسلطان عثمانی‌وارد مذاکره‌شود وخود باتفاق چندتن‌دیگر از نمایندگان عثمانی‌پیشنهاد های صلح‌نادر رابقسطنطنیه بردند . نادربمحاصرهٔ قارص تا زمستان‌ادامه دادولی‌درهمین‌هنگام نامه‌ای‌ازمحمدشاه‌پادشاه هندبقسطنطنیه رسیدمشعربراینکه باید دوکشورعلیه ایران‌متحد گردند . پادشاه‌عثمانی در پاسخ قول‌مبهمی دایربهمکاری‌داد هنگامی که‌نادر سرگرم جنك درقارص‌و ایروان‌بود، کناس، ایلچی‌روسیه که‌دراصفهان‌نزدنادرآمده‌بود . قرارتحویل دربند وتفلیس‌وباکو وسایر شهرهای آن ناحیه‌را ازطرف دولت‌روسیه به دولت‌ایران داد . درموقعی که‌نادراز ییلاقات‌ایروان عازم قارص‌بود ،میرزا کافی‌نصیری خلفا، رابسفارت‌ایران دردربار روسیه‌تعیین وبایك زنجیرفیل و بعضی‌هدایای‌دیگر بهمراه اوروانهٔ دولت روسیه نمود .

نادرپس‌ازترك قارص بطرف ،آرپاچای، ونواحی‌دیگر درآنحدود روان گردیدوپس‌ازسه‌هفته‌توقف‌در ،بردع،بطرف ،دربندوشکی، ونواحی کرآمد دراین‌اثنا ،یکن‌پاشا، سرعسکر جدیدجبههٔ شمال‌عثمانی‌درراه ارز روم در تابستان۱۱۵۸هجری‌وارد قارص گردیدو قوای‌اوشامل‌یکصدهزارتن‌بود . نادر درتاریخ‌نهم‌رجب ۱۱۵۸هجری‌در ،مرادتپه، درست‌همان‌نقطه‌ای که‌ده سال‌پیش‌قوای عبدالله‌پاشای کپرلو راشکست‌فاحشی‌داده‌بود اردوزد . لشکر عثمانی وایران‌درروزسیزدهم‌رجب۱۱۵۸مبادرت‌بحملات‌متقابل‌شدیدنمودند ونیروی‌عثمانی آسیب‌فراوان‌دیده عقب نشینی کردوازطرفی قوای‌نصرالله میرزادرجنك باعثمانیان‌درموصل پیروزی‌درخشانی‌بدست‌آوردندویکن‌پاشا بادادن بیست‌و هشت‌هزارنفر تلفات‌خودنیز بهلاکت‌رسید ونادرپس‌از آزاد کردن‌اسیران عثمانی واعزام‌آنان بقارص نمایندگانی باپیشنهاد های‌صلح جدیدنزد ،حاجی‌احمدپاشا، سرعسکر عثمانی اعزام‌داشت ونادربرای‌نخستین بارازاصرار دربارهٔ شناسائی مذهب‌جعفری‌و استقرار رکن پنجم‌در کعبه احتراز جست‌لیکن واگذاری ،وان‌وکردستان، عثمانی وبغداد وکربلا و

نجف و بصره را با ایران جداً خواستار شد . چون پادشاه عثمانی این پیشنهاد را غیر قابل قبول میدانست خود را برای لشکرکشی آماده ساخت و علی پاشای حکیم اوغلو را بجای حاجی احمد پاشا بسرعسکری قارص منصوب نمود . در اینهنگام نماینده‌ای از جانب دولت ایران بنام «فتحعلی خان ترکمن» از بغداد که مدتی در آنجا توقیف بود بطور غیر مترقب با پیشنهادهای جدید وارد قسطنطنیه گردید. سلطان عثمانی دستور داد که پیشنهادهای فتحعلی خان در یك شورای عمومی مورد مطالعه قرار گیرد . شورا رأی داد که اگرچه نادر مانند پیش دربارهٔ مسائل مذهبی زیاد اصرار نمی ورزد با اینهمه دعاوی ارضی وی هنوز قابل تحمل نیست. لیکن چون دولت ایران از درخواستهای مذهبی چشم پوشیده است زمینه برای حل سایر مسائل مورد اختلاف فراهم است . پس از بحث مفصل مقرر گردید که «نظیف افندی» سفیر کبیر سابق دولت عثمانی در دربار ایران با ایران گسیل گردد و در پیرامون انعقاد عهدنامهٔ صلح بین دو کشور با نادر بمذاکره پردازد . بوی دستور داده شد که دربارهٔ خودداری ایران از هرگونه ادعائی راجع به مذهب جعفری و رکن پنجم در کعبه و همچنین درخواستهای ارضی اصرار ورزد . لیکن اجازه یافت که راجع باصلاح «عهدنامهٔ ذهاب» مورخ ۱۶۳۹ میلادی (۱۰۴۹ هجری) با مقامات ایران مذاکره نماید .

در این اثنا نادر از آذربایجان از راه همدان و فراهان باصفهان عزیمت نمود و در عرض راه حکام «ختای و ختن» هدایائی تقدیم نادر کردند . در سال ۱۱۵۸ بطوریکه در «تاریخ جابری» ذکر شده «برادرزادهٔ محمدشاه» بعزم زیارت مکه باصفهان آمد و «میرزا حسین جابری» کلانتر اصفهان بامر نادر از وی پذیرائی نمود .

در تاریخ دهم محرم ۱۱۵۹ هجری (دوم فوریه ۱۷۴۶ میلادی) نادر از اصفهان بخراسان آمد و از مشهد برای ملاقات سفیر کبیر عثمانی بعراق عجم رهسپار گردید . اندکی پس از ورود به «کردان» که نقطه‌ای است واقع در ساوجبلاغ در ۴۵ کیلومتری تهران «نظیف افندی» و همراهانش وارد اردوگاه سلطنتی گردیدند و با جلال و شکوه هرچه تمامتر مورد پذیرائی قرار گرفتند . نادر هنگام

باردادن نمایندگان عثمانی بر تخت طاوس جای گرفته و جواهرات گرانبهای خویشرا دربر کرده بود . آنگاه مذاکرات بین نظیف افندی و وزیران ایران آغاز گردید و دربارهٔ کلیهٔ مسائل مورد بحث سازش حاصل شد . در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۱۵۹ هجری (٤ سپتامبر ۱۷٤٦ میلادی) عهدنامهٔ قطعی بین دو کشور رسماً در «کردان» بامضاء رسید و بدوران اختلاف بین ایران و عثمانی خاتمه داده شد .

چون نظیف افندی بقسطنطنیه بازگشت باخود نامه‌ای ازطرف نادر برای سلطان عثمانی آورد . نادر در این نامه از روش شاه اسماعیل صفوی که منجر بتولید اختلافات شدید بین ایران و عثمانی گردیده بود سخت انتقاد نموده و اعلام داشت که از هرگونه ادعائی دربارهٔ مناطقی که در دورهٔ سلطنت شاه اسماعیل بسلطان عثمانی واگذار گردیده منصرف شده است .

هنگامیکه سلطان عثمانی اطلاع حاصل کرد که عهدنامهٔ رضایت بخش بامضاء رسیده است ، احمد پاشای قزوینی ، رابسفارت کبرای عثمانی در دربار ایران منصوب و احمد پاشا باهزارتن ازهمراهان خود و تحف و هدایائیکه تاآن هنگام نظیر آن برای هیچ پادشاهی ارسال نشده بود . بطرف ایران روی آورد . متأسفانه این هیئت نتوانست بوظیفهٔ خویش عمل کند زیرا قبل از آنکه بدربار نادر برسد پادشاه نیرومند ایران بهلاکت رسیده بود .

نادر نیز بنوبهٔ خود «مصطفی خان» دوست صمیمی و رایزن خودرا باتفاق میرزا مهدیخان منشی و مورخ خود بایك تخت طلای مرصع بمرواریدهای عمان و دو زنجیر فیل بدربار عثمانی گسیل داشت . لکن در بغداد پس از اطلاع از قتل نادر موفق بانجام مأموریت خود نشدند .

«تذکر» : چون قسمتی از تاریخ روابط ایران بادول همسایه درفصلهای دیگر مخصوصاً در دوفصل جنگها از لحاظ ارتباط مطالب ذکرشده بنابراین از تکرار آن در این فصل خودداری گردید .

# فصل یازدهم

## پایان کار نادرشاه و وقایع بعد آن

سدهٔ دوازدهم‌هجری‌از سده‌هائی است‌که‌کشور ایران‌شاهد تحولات و انقلابات‌عظیمی‌بود ،آتش‌فتنه‌درسراسرایران شعله‌ور ودرهر روزقسمتی از خاك‌کشورازآن‌آتش خانمانسوزخراب‌و ویران‌گردیده، مردم‌آن باحوادث واتفاقات گوناگون دست‌بگریبان وعدهٔ بیشماری‌نیست ونابودمیشدند . فتنهٔ افغان‌و سرکشی‌وهجوم‌آن‌قوم‌بداخلهٔ‌کشوروانقراض‌دولت‌صفویه وحکومت محمودواشرف افغان وتجاوزات‌سپاهیان روس‌وترکان عثمانی‌بخاك ایران وتصرف‌ایالات شمالی‌وغربی‌ازطرف لشکریان‌آن‌دو دولت و حکومت‌ملك محمود سیستانی‌برقسمتی ازخراسان وظهور نابغهٔ‌بزرك‌شرق «نادرشاه‌افشار» ولشکرکشی های‌وی‌وتجزیهٔ‌مملکت‌پس‌ازاو وپیداشدن‌مدعیان بسیاری‌برای تاج وتخت‌سلطنت ایران‌وطغیان عده‌ای‌ازسرداران‌ایرانی وروی‌کار آمدن چندین‌سلسله وانقراض آنها . حوادثی‌است که‌دراین قرن‌برای کشورایران بوقوع پیوسته است .

پانزده‌سال‌ازاین‌سده (ازسال۱۱۴۵ تا۱۱۵۹) دوران مشعشع سلطنت ایران بود،زیرا قیام نادرشاه بتجاوزات بیگانگان ازافغان وعثمانی و روسیه و نمایندگان خارجی خاتمه داده‌شد وهریك باشکست وخفت کامل‌از کشور رانده شده و علاوه‌بر آن فتوحات نمایان سپاهیان ایران بفرماندهی نابغهٔ عظیم‌الشأن ایران‌کشور های‌افغان وتوران‌وقسمتی‌ازبین‌النهرین وداغستان وگرجستان‌وبخارا ضمیمهٔ‌کشورایران گردیدوحتی‌بپایتخت کشور کهنسال هندوستان هم تسلط یافتند .

ولی سالهای۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ وبعد آن کشور ایران گرفتار حوادث طاقت فرسائی گردید . میرزامهدی‌مینویسد : ,هنگامیکه‌نادرازسفر فاتحانهٔخوارزم عازم داغستان‌شدتاآنموقع‌درامرسلطنت‌وجهانداری‌وراه‌ورسم‌معدلت‌وعاجز نوازی‌مردانه‌بودواهالی‌ایران درراه‌اوجان میسپردندولی بعدازمراجعت‌از داغستان براثرعدم‌موفقیت کامل‌درجنگهای‌آن‌سامان بنابراستیلای وساوس وتوهمات‌چندچشمان جهانداری‌وجهان‌بین‌رضاقلی‌میرزا راکه‌مهین فرزند و ولیعهدوارشداولاد اوبودنابینا کرد، ازشدت‌غصه تغییردراحوال‌او راه یافت‌وآشفته‌مزاج گردید ، درخلال‌این‌حال اوضاع‌آشفتهٔ ایران‌بیشترسبب تغییر حال‌اوشد ، هنگامیکه از داغستان‌و دربند قصد تصرف اسلامبول و قسطنطنیه راداشت طغیان تقی‌خان‌درفارس‌وهمراهی مردم‌بااو وکشته شدن ,کلبعلی‌خان کوسه‌احمدلو، فرمانده‌قوای‌فارس‌که خالوی‌پسرانش‌بود و همچنین‌سرکشی اهالی شیروان‌وکشته‌شدن ,حیدرخان افشار، وحاکم‌آنجا بدست ,محمدخان، پسر ,سرخای‌لزگی، وخودمختاری‌او وخودسری‌طوایف قاجار وترکمن دراستراباد ، ظهوراین حوادث‌بیشتر سبب شدت عصبانیت مزاج‌او گردیدوموجبات نفرت‌وانزجاراهالی فراهم‌شد ، تابجائی رسیدکه افعال‌وحرکاتش ازنظم طبیعی‌افتاد ،مأمورین‌مالیات رامجازات‌سخت میکرد و تغییرحالت‌وی‌بجائی‌رسیده بودکه‌در میدان‌نقش‌جهان اصفهان چندنفر هندو وارمنی ومسلمان رادرآتش انداختند .

درسال۱۱۵۹ اغتشاش‌دیگری‌در کرمان‌پدیدآمد واخبارمربوط بشورش سیستان وسایرنقاط مختلف‌ایران زیان‌جبران ناپذیری بدولت و ملت وارد ساخت، درعین‌حال‌روش‌بسیارشدید وسختگیریهائی که‌نادربرای جلوگیری ازشورش‌درپیش گرفت ومظالمی که‌مأمورین جمع‌آوری مالیات مرتکب میشدند بیش ازپیش برنارضایتی و طغیان‌مردم افزود .

در اوائل‌زمستان سال۱۱۵۹نادر باصفهان‌واردشدوچند هفته درآنجاماند و دراین‌شهرنادر دچارکسالت مزاج گردیدو کثرت کارو جنگهای‌متوالی وخستگی روحی‌وکسالت‌مزاجی یك‌تندی‌وبدخلقی درنادر ایجادکرده‌بود،

مخصوصاً حق‌ناشناسی مردم‌ودروغگوئی‌اطرافیان بیشتر درنادر مؤثر شده بود ،ازطرفی پسربرادر خود،علیقلیخان، راکه‌برای خاموش‌نمودن شورش بسیستان فرستاده بود او خود یاغی شد .

در گرجستان براثر وضع‌مالیاتهای طاقت‌فرسا ،تیمور، وپسرش،اراکلی، طغیان نموده‌بودندولی تیمور تصمیم گرفت کەشخصاً بنادرشاه مراجعه و تخفیفی‌درمیزان مالیات بگیرد . دراواسط‌بهارسال ۱۱۶۰تیمور متوجه‌دربار شدلیکن‌در جریان مسافرت خبرقتل نادرباورسید . در ،آذربایجان، نیز مردم‌عاصی‌شده‌و،سام‌میرزا» رادر،تبریز،بمنزلهٔوارث‌تاج وتخت‌ایران‌اعلام داشتند . روز دهم‌محرم ۱۱۶۰ نادراز اصفهان بطرف‌یزد وکرمان عزیمت نمود ودرهرجا که‌توقف میکردباخشم‌شدیدی طاغیان‌را قلع‌وقمع مینمود ، در ،کرمان، باسابقه‌ای که‌شورش کرده‌بودند دست‌باقدامات شدیدی زد و ازخارجیان مقیم‌ایران‌مالیات سنگینی مطالبه‌میکرد پس‌ازچندی توقف‌در حومهٔ کرمان ازدشت بی‌آب وعلف‌لوت راه‌مشهد راپیش گرفت وبسیاری‌از سربازان اودرصحرای ،لوت، ازگرسنگی وتشنگی ازپای درآمدند .

پس‌ازعبوراز ،اردکان به‌طبس، که‌نخستین‌شهر جنوبی‌خراسان است‌وارد شد ، درآنجاپسران ونواده‌های خودرا که‌قبلااحضار کرده‌بود پذیرفت و حضوراً بقیافهٔ آنان دقیقاً نگاه‌میکرد . آنگاه‌تاج وتخت سلطنت رابسه پسر ارشدخودپیشنهادکرد . لکن‌همه بیم‌داشتند که‌مبادااز‌جانب پدر دامی در مقابل‌پای آنان‌گسترده‌باشد لذا ببهانهٔ جوانی وبی‌تجربگی ازقبول سلطنت عذر خواستند .

،بازن، مینویسد : پس‌ازاینکه نادر بمشهد رسید ، بومیان‌وبیگانگان و حکام وسرداران حتی سربازان همگی‌از خشم‌نادراندیشناك‌بودند . توطئه هائی سری‌ازهرطرف آغازشدوحتی خویشاوندانش شاکی‌بودند . ازاینرو نادرشك‌و تردیدنسبت بنزدیکان خودپیدا کردمخصوصاً برگشتن عده‌ای‌از

سپاهیان ازاوچنان بنظرش‌دشوارآمدکه غیرقابل تحمل‌بود درمشهد حکام «هرات وتون» (فردوس) و«طبس‌وقائن» رابحضور پذیرفت ،همه‌راسخت مجازات کردودستورداد که‌در ظرف‌یکسال‌یك کرورتومان‌جمع‌آوری‌نمایند نادرعید نوروز ۱۱۶۰هجری‌قمری رادرمشهد باشکوه فوق‌العاده برگزار نمودومتجاوزاز دوازده‌هزاردست‌لباس‌فاخربسران‌ارتش‌ورجال اعطاءنمود.

نادرشاه سفری‌به «کلات»نمود ودرآنجا مدت چندروز بساختمانهائیکه کارگران‌هندی وی‌برای‌جای‌دادن گنجینه‌ها ساخته‌بودند سرکشی کرد. برای‌برپا کردن‌این ساختمانها سنگهای بزرگی از«مراغه» بکارمیرفت که برخی‌از اینها در حدود ۱۶ تا ۲۰ تن وزن داشت.

درحدودنه‌کرور روپیه یاچهارملیون‌وپانصد هزارتومان سکهٔطلا و نقره دراین‌خزانه‌های معظم‌قرارگرفت. جواهرات‌وفرشها وسایر اشیاءگرانبها دسته‌بندی گردید. نادربرای تقویت‌خزانه‌واستحکام‌محل گنجینه‌ها دستور لازم صادرنمود. آنگاه‌از«ابیورد» ومنطقهٔ «درگز»دیدن‌کرد وهنگام اقامت دردستگردساختمان مسجدوبنائیکه برای‌مولودخانه (زادگاه) خود قبلا دستور داده بود سرکشی کرد.

بناباطلاعیکه «عبدالکریم» میدهد: «نادر درآنجامسجدی‌که بناکرده بود بوسیلهٔسه گلدان‌زرین‌بزرك که‌روی‌هم‌قرار داشتنداهمیت وبرجستگی‌یافته بود، برفرازآنها مخصوصاً یك‌شمشیر ازطلا قرارداشت که‌اشاره بود که شمشیر از همین نقطه بخارج انتشار یافته است.

«سایکس» مینویسد وقتی‌من‌درسال ۱۹۱۳ (۴۷سال‌قبل) خرابه‌های آنجا رادیدن مینمودم بمن‌اطلاع‌دادند که‌مؤسس سلسلهٔ«قاجار» دستورداده‌بودکه مسجد وسایرابنیه‌را باخاك یکسان کنندوبمن اوراقی‌چندارائه دادشد که حاوی‌عایدات‌مالیاتی ناحیهٔ «درگز» درسال ۱۱۵۹هجری (۱۷۴۶میلادی) میباشد ودربین‌آنها یکفقره حاوی‌مخارج‌مولودگاه ومقبرهٔ «امامقلی» بوده است. این‌اسناد را من‌بانجمن همایونی آسیائی اهدا کردم.»

نگارنده در مسافرتهای مکرربدرگز چندین‌بار محل‌مولودخانه را مشاهده کردم، آثارخرابی وآجروکاشیهای‌رنگارنك‌بسیاری درآنجا ریخته‌شده و پس‌از مختصرخاکبرداری کف‌اطاقی‌که بسیار صاف وگویاازساروج ساخته شده‌است دیدم که هنوز باقی است .

نادر پس‌ازبازدید مولودخانه بیدرنك بتهران‌رفته وسفیرکبیر عثمانی را ملاقات نموده‌بمشهد بازگشت‌وازشورش «علی‌قلیخان» همان‌مردیکه الطاف ومساعدتهای اوراانسان‌جبران‌نموده‌وناسپاسی کرده‌بودبسیار آشفته حال گردید، دراین‌میان کردهای «خبوشان» نیزاز «علی‌قلیخان» پیروی کرده علم طغیان برافراشتند .

ازاینرو نادر امورمشهد رابه «میرزاسیدمحمدمتولی» واگذارنمودوشخصاً باشانزده هزارتن‌ازسربازان خودبرای‌سرکوبی وگوشمال دادن کردها از مشهد عازم «قوچان» شد .

«نادرشاه» گویاازخطریکه اوواعضای‌خانواده‌اش را تهدید میکرد آگاه شده‌بود زیراقبل ازترك مشهدازراه احتیاط پسران و«شاهرخ» نواده‌اش را بکلات اعزام داشت .

براثر نزدیك‌شدن شاه‌بقوچان‌عده‌ای‌از اکرادبدژخبوشان پناه‌برده وبرای محاصره آماده شدند وعدهٔدیگربکوههای «آلاداغ» گریختند ونادرشاه در «فتح‌اباد»دوازده‌کیلومتری خبوشان‌اردوزد . «پیربازن» که‌درالتزام رکاب نادرشاه بوددراقامت‌فتح‌آباد‌مینویسد : گفتی‌نادرازسرنوشت‌شومی‌که‌دراین نقطه برای‌اومقدر بودآگاهی‌داشت ومدت چندروزیك‌اسب زین‌شده‌را در حرم‌خود آماده‌داشت‌وچندبارتصمیم گرفت‌بکلات‌فرارنمایدلیکن‌نگهبانانش مانع‌فراراوشدند وعواقب شوم‌فراررا خاطرنشان‌وی ساختند وتأییدکردند که‌تا آخرین‌قطرهٔخون‌خودبرای‌حفظ‌جان‌اوخواهندجنگید.دراین‌خصوص آنقدر اطمینان دادند که نادر از فرار منصرف شد .

از مدتی‌پیش نادرشاه باهوش‌سرشار خوداحساس کرده‌بود که زندگیش

درخطراست وتوطئه‌هائی درپشت‌پرده‌برای‌سوءقصد نسبت‌باوجریان‌دارد و ازمیان کلیهٔ‌درباریان‌نادر «محمدقلی‌خان‌افشار» اروميخويشاوند نزدیکش و«صالح‌خان‌قرخلوی‌افشار» بیش‌ازهمه‌برضد اوتحریك‌میکردند «محمدقلی خان» فرماندهی‌نگهبانان‌شخصی‌نادرو «صالح‌خان» ادارهٔ‌اموردربار رابعهده داشت، نادرمخصوصاً ازصالح‌خان هراسناك‌بود ومیکوشیدخودرا ازشر او برهاند . نادردراردوگاه‌خود چهارهزارتن نگهبانان افغانی‌داشت که‌همه نسبت‌باو وفادار بودندوباطناً باایرانیان‌خصومت‌داشتند . نادرسران‌سربازان افغانیرااحضارکردوبآنان چنین‌گفت : «من‌از نگهبانان خودراضی نیستم شجاعت‌وصداقت شمابرمن‌مسلم‌است من‌بشما فرمان‌میدهم که‌روزبعد کلیهٔ افسران‌نگهبانان‌رادستگیروزنجیر کنیدونسبت بهرکس که‌درصددمقاومت برآیدازکشتن‌اودریغ ننمائیدومراقب‌جان من‌باشید . این‌موضوع‌برای‌حفظ جان‌من‌اهمیت حیاتی‌داردومن‌برای‌نگاهداری‌جان‌خودتنهابشما تکیه‌میکنم.

فرمانده نگهبانان افغانی «احمدخان‌ابدالی» پسردوم محمدخان‌سدوزی‌که سنش‌بین ۲۳تا۲۵سال‌بود ،باابرازشایستگی وفعالیت‌خاصی که‌داشت توانست بوداعتمادنادر راکاملاجلب‌نماید . احمدخان‌وافسرانش‌پس ازآنکه قول دادنداوامرنادررااجرانمایندازاردوگاه‌خارج‌شدندوبرای‌کارآماده‌گردیدند

نادر درهمانروزدرکمال اضطراب‌بخلاف‌عادت‌مقررچندین‌باربحرم داخل شده وبیرون‌میآمدودریکجا قراروآرام نمیگرفت‌ومردمان‌حضور همگی‌در حیرت‌و تعجب‌بوده‌واحدی‌را یارای‌تحقیق این‌مراتب نبود .

«حسنعلی‌بیك معیرالممالك» که‌ازجملهٔ‌دولتخواهان‌وازابتدای ظهوردولت نادری انموقع‌بخیرخواهی‌معروف ومعتمدوی‌بودوامورات مخفیه‌رانظر به اعتمادواعتباریکه‌نادرباوداشت باومیگفت‌چون‌حالت اوراتباه‌ومضطرب‌دید جرأت نموده سبب وحشت‌واضطراب‌راپرسید . نادراورانزدیك طلبیده گفت که : خوابی‌دیده‌ام‌بتومیگویم . این‌رامخفی‌دار وبکسی اظهار مکن :

«پیش‌ازظهوراین‌دولت خداداددراوائل‌حال باباعلی‌بیك کوسه‌احمدلو،

حاکم «ابیورد» که‌مارابرای‌امری‌باصفهان فرستاده‌بود باچندنفر که همراه بودندبهمین‌منزل (فتح‌آباد) واردشدیم‌وبهمین‌مکان که‌حالاسراپردهٔ‌سلطانی برپااست خیمهٔ‌کوچکی که‌همراه‌بود برپاکردیم . شب‌آنروزدر عالم رؤیا شخصی‌مرابنزدخودخواندوگفت‌همراه من‌بیاکه حضرت‌ترا می‌طلبد . من بموجب گفتهٔ‌اوهمراه‌رفتم، درصحرامکان‌مرتفعی‌بنظرآمدکه‌دوازده شخص عظیم‌الشأن نورروبشان‌صحرا راروشن کرده بوددرآن‌بالا نشسته‌اند . آن شخص‌مراپیش برده‌عرض کردکه حاضراست‌ازآن‌دوازده بزرك‌یکی‌که از همه‌بزرگتربودخطاب بیکی‌ازآن‌بزرگان کرده‌فرمود که‌آن‌شمشیر راببیاور وآن‌بزرك بموجب‌فرموده شمشیررا حاضرکردومراپیش طلبید وشمشیررا بکمرمن‌بست وفرمودکه‌ریاست‌ایران‌رابتو دادیم ، باعبادالله رویهٔ سلوك‌را مسلوك‌داروم‌را مرخص‌فرمود . من‌ازخواب‌بیدارشدم‌واین خواب‌رابرای احدی‌نقل‌نکردم‌تااینکه باصفهان‌رفته ونزد باباعلی‌بیك بازگشت نمودم . روزبروزپیش آمد احوال‌خود رادیده وکارها بروفق‌مدعا شدتا اینکه‌باین دولت خداداد رسیدم .

شب گذشته‌درخواب‌دیدم‌همان‌شخصی که‌درآن‌ایام‌مرا بخدمت‌آن‌دوازده بزرك‌برده بودحاضر شدومرا عنفاً درکمال شدت کشان‌کشان بخدمت آن بزرگان برده‌وروبروی آنان‌مرانگاهداشت ،آن‌بزرگی که‌شمشیر بکمرمن بسته‌بودازدیدن من‌روی‌خودرا درهم‌کشیده‌فرمود که‌شمشیر رااز کمراین ناقابل‌بگشاکه‌لایق‌این‌کارنیست . هرچندمن‌خواستم که‌شمشیررا ندهم مفید نیفاد وجبراً ازکمرمن‌بازکرده‌مرا ازنزدخود بیرون کردند .

ازوقتی که‌ازخواب بیدارشده‌ام‌قراروآرام‌از من‌سلب‌شده ونمیدانم چه خواهدشد . اگرتادو سه‌روزخود رابقلعهٔ کلات‌برسانم که‌دراین بین‌امری واقع‌نشود ، این‌همه کدورات بفرح‌وسرورمبدل خواهدشد.» معیرالممالك عرض کردکه‌ازاین خواب‌متوحش‌نبایدشدوالحمدلله دشمنان‌را حالت‌مقابله ومجادله‌نیست‌وخودآنها دربسترخود آرام‌ندارند وقلعهٔ‌کلات‌هم نزدیکست

ازهیچ‌رهگذرمخاطره‌وتشویش‌نمیباشد.شاه‌درجواب‌گفت : «آنچه‌من‌میدانم تو ودیگری نمیدانید.» سپس‌بحرم‌خانه‌داخل‌شدو بربالین‌خواب استراحت افتاد . آنشب،جوکی، دختر «محمدحسن‌خان» که‌یکی‌ازازواج اوبود در جایگاه‌خواب‌مقرربود . شاه‌راخواب‌آنقدربی‌حواس کرده‌بودکه لباس‌ازتن برنیاورده‌و کلاه‌نادری‌که چهارجیقه براونصب بودازسر برداشته برزمین گذاشت‌وبجوکی‌خطاب کرده گفت که‌خواب‌چندان‌برمن غلبه‌کرده‌است که عنان‌اختیارهوش راازکف ربوده ،لکن‌خوابیدن‌را برخودخوب نمیدانم . آنقدرکه چشم‌من گرم‌شود زودمرابیدارکن . بعدازاین مکالمه چشم جهان بین‌را برهم‌گذاشته بحصارامن‌بیهوشی متحصن گردید .

چو شه خوابید دری این چنین سفت  قضاهم خنده زد هم آفرین گفت

«احمدخان‌ابدالی» فرمانده‌نگهبانان افغانی‌برای‌اجرای‌دستورنادر منتظر فردابود ،لکن‌جاسوسی ازجریان‌مذاکرات‌محرمانهٔ نادرباسردار افغانی‌آگاه گردیدوموضوع‌رابه «محمدقلیخان» اطلاع‌دادواونیز «صالح‌خان» راازقصد نادرآگاه ساخت وهردونفرباسندکتبی هم‌سوگند شدند که‌شبانه کاردشمن مشترک‌رابسازند ویکدیگرراترک‌نکنند . محمدقلی‌خان که‌گویا پسرسام بیک‌وبرادرزن نادر وسردار نگهبانان اوبود وصالح‌خان که‌مباشر وناظر خرج‌اردوی‌وی‌بودبدوستان مورداعتماد خودتکیه‌کرده وپس‌ازمذاکرات کافی «محمد قلیخان و صالح‌خان و محمدخان قاجار وموسی‌بیک امیرلو افشارطارمی وقوجه‌بیک گوندوزلوی افشارقرقلو رومی، سندرا بشصت‌تن دیگرازدرباریان نشان‌دادندوهمه‌امضاءنمودندوبرای‌قتل نادر مهیاشدند ، قرارشددوساعت بعدازنیمه‌شب قبل‌ازاجرای‌فرمانیکه نادر داده‌بود اقدام نمایند .

توطئه‌کنندگان درشب یکشنبه‌یازدهم جمادی‌الثانیه سال ۱۱۶۰ هجری قمری‌بعدازنیمهٔ شب‌بااحتیاط‌هرچه تمامتردرابتداء صالح‌خان‌افشارابیوردی بیک‌نفرنگهبان برخوردنموده‌وفوراً دهان‌اورا گرفته وگفت‌اگر گفتی‌نادر

درکدام‌چادراستراحت کرده‌نجات‌خواهی‌یافت والاخفه‌خواهی‌شد . نگهبان بااشارهٔ‌چشم چادرجوکی‌رانشان‌داده‌وسپس نگهبان‌راخفه‌نمودند ، آنگاه بطرف‌چادرجوکی (شوقی) دخترمحمدحسن‌خان قاجاررفتندولی‌ازمشاهدهٔ چهرهٔ‌نادرچنان‌دچار وحشت‌شدندکه‌خودرا باخته‌ویارای دخول‌در چادر رادرخویش‌نیافتند . بااینهمه ،محمدخان‌و صالح‌خان» بخودجرأت داده‌با خنجرچادر رادریده وباچندنفردیگربسراپرده‌داخل‌شدند . ،جوکی، چون سیاهی‌اورادید مرتعش‌شده‌ودستی بپای‌نادرشاه رسانید . شاه‌سرآسیمه ازجا جسته‌وچون چشم‌اوبر صالح‌خان‌افتاد زبان‌بدشنام گشود وشمشیررا ازغلاف کشیدواز جابرخواسته‌بسوی‌اودویدودوتن‌ازآنان‌راکشت ،لیکن‌چون بخت ازاوبرگشته‌بود پایش‌بیکی‌ازطنابهای خیمه‌بندشدوبرودرافتاد وقبل‌ازآنکه بتواند ازجای‌برخیزد صالح‌خان‌پیش‌آمده شمشیری بکتف‌او نواخته که‌یك دست‌او از بدن جدا شد .

صالح‌خان‌پس‌ازواردساختن این‌ضربت ازسطوت‌شاهی چنان‌دهشت‌زده شد بطوری‌که‌برجای خودمیخکوب گردیدو شاه‌نیزاز افتادن دست‌در ارکان وجودش‌شکست‌بهم‌رسید که‌ناگاه ،محمدخان‌قاجار، خونسردی‌خود راحفظ نموده‌سری که ازبزرگی‌وعظمت‌ورفعت‌هم‌شأن‌آسمان‌بوده‌ودر محوطهٔ‌امکان نمیگنجیدبریده ودردامان خودپنهان‌وازسراپرده‌بیرون‌آمد وبمحمدقلیخان گفت‌بجهت‌اخفای‌امر بتفنگچیان تأکیدشودکه‌کسیرا ازمحل‌کشیك اجازهٔ بیرون‌رفتن‌و داخل‌شدن‌ندهند ، اگرکسی حرکتی‌بکندبضرب گلوله‌از پای درآورندکه‌تاطلوع‌صبح‌این‌خبرانتشارنیابد.جنایتکاران‌هرچه رادردسترس یافتندربودندوبعدوارد حرمسراشده‌وآنچه‌جواهرات‌یافتندبرداشتندوازحرم باشتاب‌بچادرهای سه‌وزیر موردتوجه شتافتند ودوتن ازآنان را بهلاکت رسانیده‌لکن ازعهدهٔ‌قتل سومی‌برنیامدند . همان‌شب‌خبرمنتشرشد لکن‌باور کردنی‌نبود . پس‌ازقتل‌نادرهرج‌ومرج‌ووحشت‌عجیبی‌در اردوگاه‌حکمفرما گردیدودرهمان روز (صبح‌یکشنبه۱۱ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ هجری قمری)

تصویر شمـاره سی و یك

تصویر شمـاره سی و دو

عده‌ای بارهای اسباب و اشیاء مرغوب را حمل برشتران کرده متفرق شدند . یکی از قضایای پس از مرگ نادر بطوریکه «معصوم علیشاه» در جلد سوم «طرائق الحقائق» مینویسد : «بیرامعلی خان» که در اردوی نادری بعنوان گروی بود درشب قتل نادر که هر کس بفکری افتاد و از فرصت استفاده کرده فرمانی بنام خود وعزل پسر عمش که حکومت بخارا را داشت صادر و مهر نادر بر آن زد و همانشب فرار کرده خود را ببخارا رسانید و فرمان جعلی را بهواخواهانش نشان داده بدینوسیله پسر عمش را مقید و خود بجای او مستقر و بالاخره پسر عمش را درخفا بکشت و چون بعداً خبر قتل نادر ببخارا رسید مردم خواه ناخواه بحیطهٔ اختیار او در آمده و او باداشتن چهل هزار سوار بر اریکهٔ امارت مستقر شد .

احمدخان ابدالی وچهارهزار تن نگهبانان افغانی درآغاز باور نمیکردند که نادر بقتل رسیده باشد و چون بطور منظم بطرف اردوگاه سلطنتی رهسپار شدند مشاهده کردند که شش هزار سرباز قزلباش راه را بر آنها مسدود کرده‌اند ، بیدرنگ چهارهزار سرباز دیگر بقزلباشها پیوستند . اما افغانان باوجود قلت عده راه عبوری برای داخل شدن بچادر نادر یافته وهنگامیکه جنازهٔ شاهنشاه نیرومند ایران را غرق درخون یافتند سخت مغموم گردیده وسپس با اینکه عدهٔ قلیلی بودند خودشانرا پس از جنگ وخونریزی زیاد از چنگ سربازان قزلباش رهائی داده وسالماً بسرداری احمدخان ابدالی که یساول حضور نادر و از بزرگترین ارکان افغانان بود بجانب قندهار رهسپار شدند .

لشکر قزلباش نیز پس ازغارت اسباب پادشاهی بطوریکه جمعی یکدیگر را برهنه میکردند هرفرقه دسته دسته باوطان خود عزیمت مینمودند وتانزدیك ظهر اثری ازخیمه وخرگاه واثاثیهٔ پادشاهی برجای نمانده بود .

سرشب بتن سربسر تاج داشت　　سحر گه نه تن سر نه سر تاج داشت
بیك گردش چرخ نیلوفری　　نه نادر بجا ماند و نه نادری

این بود عاقبت یکی از بزرگترین مردان تاریخ ایران که بقول «سرجان مالکم»

هیچیك ازسلاطین آسیابفتوحاتی‌بدین عظیمی نائل نشده‌اند ودولتی که‌از هندوستان‌بدست‌آوردباعث این‌شدکه‌تجمل‌واحتشام‌قدیم‌ایران‌را تازه‌ومردم آنرابلند آوازه کرده‌وبافتوحات بلادبخارابرقوت وشهرت‌ملك وملت‌افزود وازجوانمردی تاج‌بخشی که‌نسبت‌بپادشاه‌بخاراوسلطان‌هندوستان کردمعلوم میشود که‌استحکام بنیان‌اقتدارخودرا درشهرت شمشیر وقوهٔ‌تدبیرمیدانست نه در فسحت مملکت و بسطت سلطنت .

بنابراین‌باملاحظهٔ کارهائیکه دراوائل امربرای‌ایران کردوشجاعت و شهامت وکاردانی‌که درایام‌حیات ازوی‌ظاهرشد بامروت وجوانمردیهائی که‌درهریك از فتوحات‌از اوآشکارگردید ویادگارهای بزرگی که‌از وی باقی‌ماند ازهرجهت وبهر ملاحظه این‌پادشاه مستحق وسزاوار کمال‌ستایش و تحسین و شایستهٔ نهایت تکریم و تمجید است .

## وقایع بعد از قتل نادرشاه

پس‌ازقتل نادرشاه صبح‌آنروزاغتشاش‌عظیمی‌دراردو روی‌داد ، «احمد خان‌ابدالی» باقوای‌افغانی وازبك برقوای ایرانی وقزلباش حمله‌بردند و ایرانیان پای‌ثبات فشرده حملهٔ‌ایشان‌رارد کردند . بالاخره‌احمدخان بتعجیل بجانب قندهارشتافت وآن‌شهررابتصرف درآورد وبرخزانه‌ای که‌از کابل وسند بطرف ایران‌میرفت حمله‌برده وآنرا متصرف شدوباین‌وسائط‌بتدریج اقتدار یافته بزودی بنیاد حکومتی افکند وقدرتی بدست آورد .

«علی‌قلی‌خان» که‌در سیستان بودبمحض‌اطلاع ازقتل‌نادر پادشاهی خودرا اعلام کرده وبجانب مشهدشتافت و «افشاریه» وقوای «قزلباش» نیز بدو پیوستند . علی‌قلی‌خان پس‌ازورودبمشهددربیست وهفتم‌جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ یعنی شانزده‌روز پس‌ازقتل نادر بتخت سلطنت نشست وسجع سکهٔ او این بیت بود :

گشت رایج بحکم لم‌یزلی　　سکهٔ سلطنت بنام علی

و«میرسیدمحمدابن‌میرزاداود» راکه‌ازطرف نادرشاه متولی آستان قدس رضوی بود بصدارت کل ایران منصوب نمود .

علی‌قلی‌خان عده‌ایرابسرکردگی «سهراب‌خان» که‌لله‌وغلام‌او بودباجمعی ازبختیاریها بکلات‌فرستاد ومدتی‌آنجارا درمحاصره‌داشتند ، تاروزی که مستحفظین‌برج دربندارغوانشاه غفلت‌کرده‌ونردبانی‌راکه درکناربرج قرار داشت‌بجای گذاشته‌بودند ،عده‌ای‌ازبختیاریها متوجه نردبان‌شده وازآن‌بالا رفته وخودرابرج‌رسانیده وبرآنجا مسلط‌شدند ،بالاخره‌حصارکلات‌را به تصرف‌درآوردند . ,نصرالله‌میرزا وامامقلی، پسران نادر باتفاق «شاهرخ» برادرزادهٔ‌خودهریك براسبی‌سوارشده‌بطرف «مرو»فرارکردند و«کاظم‌بیك افشار» برادرعلی‌قلی‌خان که‌آن‌وقت درکلات‌بودازآنان تعاقب نمود وچون بدانهانرسید مراجعت کرد . همچنین «دوست‌محمدچهچهه‌ای» که قوشچی نصرالله میرزابودحق‌نمك‌نشاخته‌نیزبتعقیب‌آنان‌پرداخت‌وامامقلی‌وشاهزاده شاهرخ‌را درهیجده‌کیلومتری‌کلات‌دستگیروبکلات برگردانیدو«قربانعلی» نام‌منسوب‌خودرا بتعقیب نصرالله‌میرزا فرستاد ،درموضع موسوم‌به «حوض سنك» بنصرالله‌میرزارسید ونصرالله‌میرزا درزد وخوردبضرب شمشیری‌او راهلاك‌نمود ولی‌جمعی از قراولان مرو نصرالله‌میرزا را دستگیر و بکلات فرستادند .

«رضاقلی‌میرزا» راکه‌بیست ونه‌ساله‌بودباهیجده نفرازاولاد واحفاد خردو بزرك که‌درکلات بودندبدستورعلی‌قلی‌خان درهمانجا کشتند ولی‌نصرالله میرزاکه‌بیست وسه‌ساله‌وهشت‌پسراوو«امامقلی» که‌هیجده‌ساله‌و«چنگیزخان» که‌سه‌ساله و«جهت‌الله‌خان» که‌شیرخواره‌بودوشاهرخ‌میرزارابمشهدآوردند علی‌قلی‌خان پاس‌حق‌نمك وخویشی‌رامنظورنداشته آندوبرادررا بابرادران شاهرخ‌بنام «محبعلی‌میرزا» دوازده‌ساله و «احمدقلی میرزا» یازده ساله و «هارون‌خان» پنجساله‌و«بیستون‌خان» هفتساله‌و «محمودخان» چهارساله به قتل‌رسانید . لکن «شاهرخ‌میرزا» راکه‌درآن‌اوان‌چهارده‌ساله‌بودمخفیانه‌در

ارك مشهد محبوس ساخت ولی درخارج خبرقتل او رامنتشر نمود بمنظور اینکه هروقت ملت ایران پادشاهی اوراقبول نمودندشاهرخ رامعدوم سازد واگر قبول نشد شاهرخ راکه ازدودمان نادروصفویه است برای سلطنت دردست داشته باشد وسپس خودزمام امور را در دست گیرد .

درکتاب «میزان المعرفه» وبرهان الحقیقه تالیف صفی علیشاه چاپ تهران سال ۱۳۰۶ مینویسد : نصرالله میرزافرزندنادر متخلص به «جدائی» پس ازقتل پدر تاجدارش که درکلات بود ،چندروزی که درمشهد بدستورعلی قلیخان پسرعمویش زندانی بوده ،این رباعی را درزندان گفته است :

مستوفی دیوان قضا روز نخست　　مجموعهٔ شادی والم کرد درست
شادی بتمام مردمان قسمت کرد　　غم باقی ماند گفت این قسمت تست

علی قلیخان پس از کشتن شاهزادگان که فراغتی حاصل کرد در مشهد تاجگذاری نمودوخودرا «علیشاه» وعادل شادنامیدوسکه وخطبه بنام خود کرد، درآن تاریخ پانزده کرورپول نقدمسکوك که هرکروری پانصدهزار تومان باشدازخزائن کلات بدست آورد.سوای جواهرات وباقی تحف ونفایس بسیاری که ازکلات بمشهد آوردند ، علیشاه همهٔ آنهارابدون سببی باشخاص میبخشید. بقول «میرزامهدیخان» (نقرهٔ خام رابهای شاغم پخته وگوهرشاهوار رابجای سفال وسنك صرف وخرج کرد) «حسنعلیخان معیرالممالك راباسهراب بیك گرجی غلام» برتق وفتق امورسلطنت گماشت وخودرابنام «عادلشاه» نامیده بعیش وعشرت بپرداخت . «ابراهیم خان» برادرش که ازاو کوچکتر وازسایر برادران دیگر بزرگتر بودسرداروصاحب اختیارآذربایجان وعراق دراصفهان بود . ایلات افشاریه وآذربایجان وعراق وفارس وجماعت بختیاری راکه نادر بخراسان کوچ داده بود همه راعلیشاه باوطان خودروانه نمود . «محمدقلیخان» که مسبب اصلی قتل نادربودبامهربانیهائیکه دراوائل امرازوی مینمودازنظرش افتادواو را دستگیر وباهل حرم نادری سپردوخواتین حرم اورا بجرم قتل نادر ریز ریز ساختند .

دراین موقع اکراد خبوشان بنای مخالفت باعلیشاه را گذارده ازاو سربر تافتند وعلیشاه بدانصوب عزیمت وآنهارا شکست داده ومطیع نمود . چون درخراسان قحط وغلا بروز کرد علیشاه بطرف مازندران رفت و هفت ماه در آنجا توقف داشت .

«اللهیارخان ترخی» سرکردهٔ افاغنه و «عطاخان» سرکردهٔ ازبکیه که باقوای خود درنواحی آذربایجان وشهر «زور» درحوالی ممالك روم بودند باصفهان آمده وسپاه خودرانزد «ابراهیم خان» گذارده وخود بمشهد نزد علیشاه آمدند. علیشاه بصلاحدید حسنعلی بیك معیرالممالك ازلحاظ اینکه وجود آنانرا مخل درامورسلطنت دید تمهیدی کرد وباتفاق «سهراب خان غلام» که نیزدر کارهای حسنعلی خان اخلال میکرد باصفهان مراجعت دادند تامراقب رفتار ابراهیم خان باشند واهتمام کنند که او رابمشهد بیاورند . لکن ابراهیم خان دراصفهان پی بنیت و افکار آنان برده ودستورداد سهراب خان رادرحمام کشتند .

سپس ابراهیم خان قوای افاغنه وازبك وسردارانشان را ازراه احسان والفت باخود مهربان ساخت وکم کم بفکر کشورستانی افتادوامور اصفهان را به «سلیم خان قرقلوی افشار» که یك چشم بود سپرده واورا عمو اوغلی خطاب نمود .

در اصفهان مردی بنام «شفیعای ابرو» ادعای کشف وکرامت مینمود . ابراهیم خان دررسیدن بمقام سلطنت باومتوسل شدواوچهل سال سلطنت برایش پیش بینی کرد ، ابراهیم خان ازجان ودل مرید اوشد . هنگامیکه «امیراصلان خان قرقلوی افشار» که فرمانروائی آذربایجان راداشت چون ازعلی شاه مظنون وبدگمان بود ، ابراهیم خان با اواز درملاطفت درآمد وباخود متفق ساخته علناً سرکشی آغاز کردوعده ای ازقوای افاغنه وازبك رابکرمانشاهان اعزام داشت . «امیرخان» فرزند «یاری بیك خان» میش مست عرب توپچی باشی که ایالت و فرماندهی قوای کرمانشاهان را عهده دار بود درجنك باقشون ابراهیم خان مغلوب ودستگیرشد ولشکریان ابراهیم خان شهررا باتجار و

زواریکه درآنجا بودندغارت کرده واسلحه وتوپ‌وخمپاره وباروت ولوازم جنگی که‌بدستور نادرشاه درآنجا ذخیره‌شده‌بود بتصرف درآورده وبرآن تسلط کامل یافت .

ابراهیم‌خان که‌خود را «ابراهیم‌شاه» نامیدقصد عزیمت بآذربایجان‌را نمود وچون‌علیشاه ازقصدوی آگاه‌شد ازمازندران بعزم‌تنبیه‌برادرخود حرکت کرد ،ابراهیم‌خان، امیراصلانخان‌افشار، راکه‌عمه‌زادهٔنادروحاکم‌آذربایجان بوداحضارنمودوقوای‌خودرا آماده‌کردو «میرزامحمدتقی گلستانه» بنام «وکیل‌الدوله» که‌بدستورنادر حاکم کرمانشاه‌بودنیز بابراهیم‌خان پیوسته و مابین «زنجان‌وسلطانیه» جنگ‌دوبرادرآغازشدولی‌فوجی‌از لشکریان‌علیشاه که‌بیش‌از هفتادو پنجهزاربودندچون‌ازنظرپیش‌بینی «شفیعای‌ابرو» که‌نوشته وبرسرعلم کرده‌بودندمطلع شدندبقوای ابراهیم‌خان‌پیوستند ، بدین‌طریق نفاقی‌درسپاه‌علیشاه ایجادگردیده‌ودرهمان‌جنگ‌روی‌ازاوبرتافتند وعده‌ای ازآنان متفرق‌شدند . علیشاه بناچاربا‌سه‌هزار تن بتهران‌گریخت وابراهیم خان‌پنجهزارسوار بتهران‌برای‌دستگیری علیشاه فرستادو بادستیاری میرزا محسن‌خان که‌از جانب‌علیشاه حاکم‌تهران‌وپروردهٔاحسان اوبود باهمراهی جمعی‌از رجاله‌واوباش تهران‌علیشاه‌را که‌جوانی بیست وپنجساله بودبا سد برادر دیگرش دستگیروتسلیم کسان‌ابراهیم‌خان نمود وآنان علیشاه را به خونخواهی عموزادگان وشاهزادگان افشار ازدو چشم نابینا ساخته غل‌و زنجیر کرده وباحال تباه نزدابراهیم‌خان برادرش بردند .

امیراصلانخان‌در تبریزاقتدارکاملی‌بهمرسانید . ابراهیم‌خان مجبور بـه سرکوبی‌اوشد لذادرجنگ‌بین‌آنان درمراغه ابراهیم‌خان همان‌نیرنگی راکه درجنگ بابرادرش بکاربرده وموجب فتح اوشد دراین‌جنگ بکاربرد ،بدین معنی‌که دستوردادنظریه وپیش‌بینی شفیعای‌ابرو رابرسرعلم کرده‌بسپاهیان دشمن اعلام‌داشت وهمین‌عمل موجب‌گردیدکه قوای‌امیراصلانخان‌شکست خورده‌و متفرق‌شدندوامیراصلانخان‌مجبورشد براهنمائی «کاظمخان‌قراچه داغی» که‌بااو دوستی‌واعتمادداشت بکوهستان‌قراچه‌داغ پناه‌برد ولی کاظم

خان ببهانه‌ای اورا دستگیر کرده و بفرمان ابراهیم‌خان با «ساروخان» برادرش در تبریز کشته شدند .

ابراهیم‌خان اقتدار کلی بدست آورد و سپاهیان نادری که در نواحی آذربایجان ولرستان و کردستان واهواز و هویزه و فارس و بنادر و کرمان باطوایف افغان وازبك متفرق بودند بدو پیوستند تا جائیکه عدهٔ قوایش بیکصدو پنجاه هزار تن میرسید ومدت شش ماه در تبریز توقف داشت .

بدینطریق چون دولت عادلشاهی که فقط یازده ماه ادامه داشت زوال یافت . ابراهیم‌خان «حسینعلی بیك» (حسین بیك) برادر خود را صاحب اختیار خراسان کرد و باتفاق «محمدرضاخان قراچورلو» وعدهٔ دیگر بخراسان فرستاد و اعلام داشت که اگر پادشاهی بارث و استحقاق بحضرت شاهرخ‌شاه مقرر است همگی مطیع و منقاد هستیم، بنابراین برای جلوس بمسند سلطنت بعراق و اصفهان عطف عنان نمایند و تاج پادشاهی را زینت بخشند . ولی مقصود ابراهیم‌خان از این پیغام این بود که درلباس تلبیس خزائن مشهد را بعراق منتقل نموده وضمناً قلوب اهالی خراسان را بطرف خود متمایل نماید وبدین وسیله شاهرخ را نیز نابود ساخته بمقصود نهائی خود برسد .

بعدازورود «حسین بیك» بخراسان رجال واهالی واکراد خراسان جواب دادند که عزیمت «شاهرخ» بعراق نزد ابراهیم‌خان لزوم ندارد وجلوس وی در خراسان بعمل آید ،اگر ابراهیم‌خان برگفتهٔ خود صادق است موافقت نماید که شاهرخ درمشهد بسریر سلطنت جلوس نماید .

بنابراین همگی اهالی مشهد وسرداران اویماقات خراسان متفق شده و شهزاده شاهرخ را از ارك بیرون آورده وچون شاهزاده ازقبول سلطنت تحاشی وامتناع نمود . خوانین ورجال درصحن حضرت رضاعلیه‌السلام اجتماع کرده وباتشکیل مجلس مشاوره همگی باسوگند عهد وپیمان بستند وباشاهزاده دست بیعت دادند وشاهزاده ناچار امرپادشاهی راقبول کرد ،درنهم شوال ۱۱۶۱ هجری درمشهد بتخت سلطنت موروثی جلوس نمود و(سلطان اعظم) تاریخ

جلوس اوشد . ابراهیم‌خان بعدازشنیدن‌خبرسلطنت شاهرخ درهفدهم‌ذیحجه ۱۱۶۱درتبریز بمخالفت‌باشاهرخ‌برخاسته وبرتخت‌سلطنت‌نشست وسکهٔشاهی بنام‌خودزد وچون‌مانند برادرش‌دربذل وبخشش‌بهرکس افراط‌نمود و هر بی‌سر وپائیرا تطمیع میکرد بدین‌وسیله عده‌ای راباخود همراه ساخته از آذربایجان‌باقوای کافی باسی‌و پنجهزارسوار ازراه قم‌عازم خراسان شد و «مهدی‌خان‌افشار» رابسرداری وحکومت آذربایجان منصوب نموده وباسی هزار قوا در تبریز گذاشت .

ابراهیم‌خان‌بنه وخواربار راباعلی‌شاه‌برادرنابینایش که مقیدو همراه او بوددرقم متوقف ساخته‌وخودباقوای کافی راه‌خراسان را پیش گرفت ، لکن‌پس‌ازورودبمنزل «سرخه» نزدیك «سمنان» لشکریانش که‌طماع بودند متفرق‌شدند وجمعی‌ازآنان‌نزد شاهرخ‌وبقیه‌باوطان خودشتافتند . ابراهیم خان‌باعده‌ای‌ازقوای افغانی‌بقم مراجعت‌کرد ودرآنجا «میرسیدمحمدمتولی مشهد» که‌مأمورتعمیرو حفاظت‌شهرقم‌بود باکمك‌اهالی‌قم دروازه های‌شهر رابروی‌ابراهیم‌شاه‌بستندوبافاغنه که‌بسرکردگی«اللهیارخان وشاهین‌خان» بودندپیغام‌دادندکه‌شاه رابدست‌مابدهید وخودتان هرجاکه خواهیدبروید ، لکن‌آنها متقاعدنشده‌بچپاول‌وغارت شهرپرداخته باغنائمی که‌درقم وبین‌راه بدست‌آوردنداز راه«ساوه»عازم«قندهار»شدند . درعرض‌راه‌بهرجامیرسیدند بقتل وغارت‌وتخریب میپرداختند . میرسیدمحمدمتولی‌جریان امرو فرار ابراهیم‌شاه‌را بشاهرخ‌شاه نوشت واضافه‌نمود که‌غنائم واسباب پادشاهی‌که بدست‌آمده تعلق‌بشماداردوبهرکس بفرمائید حواله‌نمایم . شاهرخ شاه در جواب‌نوشت که‌من‌شمارا بجای‌عمو وبازوی خود میدانم ، بزودی اسباب پادشاهی را برداشته و بمشهد بیائید .

ابراهیم‌خان یاابراهیم‌شاه براهنمائی عمواوغلی بناچار بقلعهٔ «قلاپور» (قلعه‌ای‌است مابین ساوه وقزوین) متحصن‌شد واهل‌قلعه بوسیلهٔ «پناه‌خان قلاپوری» اورادستگیر وچگونگی‌را بشاهرخ شاه معروض‌داشتند و شاهرخ

فرمانداداورابابرادرش‌علیشاه که‌نابینابود بجانب‌خراسان گسیل‌دارندودربین راه‌او راکور نموده وبدستورشاهرخ‌شاه هلاکش‌ساخته‌وجنازه‌اش را باعای شاه‌نابینا بمشهدآوردند . علی‌شاه رانیز در روزاول ورود بمشهد بقصاص خون‌شاهزادگان نادری وبخونخواهی‌برادران وبنی‌اعمام خویش‌در سال ۱۱۶۱ بوسیلهٔزنان حرم‌نادری قطعه‌قطعه گردیده بدیار عدم‌فرستادند . قبر عادلشاه‌درمشهد زیر گنبدی‌نزدیك غسالخانهٔقبرستان قتلگاه میباشد ولی‌قبر ابراهیم‌خان معلوم نیست :

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را  چندان امان نداد که‌شب راسحر کند

پس‌از چندی‌عده‌ای ازامرای‌خراسان باتفاق گروهی‌از اوباشان شاهرخ راازسلطنت‌عزل کرده‌واورا کورو محبوس‌ساختند و،میرسیدمحمد متولی پسرمیرزاداود، راکه‌دخترزادهٔ شاه سلیمان‌صفوی ودرعصر نادرشاه متولی آستان‌قدس‌رضوی بوددرپنجم‌صفر۱۱۶۲بمقام سلطنت‌رسانیدندوپس‌ازتاج گذاری بزیارت حضرت‌رضاعلیه‌السلام ازدرراق دارالحفاظ مشرف شده وضریح‌مرصعی که‌نادرشاه برای‌مقبرهٔخود درایام سلطنت‌ساخته‌بود نیازقبر مطهرحضرت‌رضا علیه‌السلام نمودوخودرا ،شاه‌سلیمان، نامیدو،سلطان‌داود میرزا، پسربزرك‌خودرابنیابت‌تولیت‌آستان رضوی‌منصوب‌کرد وصدارت‌را به ،میرزامقیم وامیرعلم‌خان‌خزیمه، رابوکالت‌مطلق تعیین‌وباقی مناصب را بسایر رجال‌دادولی‌این‌دولت‌مستعجل‌دیری‌نپائیدکه یکی‌ازسرداران‌شاهرخ شاه‌بنام ،یوسف‌علی، برشاه‌سلیمان تاخته‌وپس‌ازچهل‌روزاو راازسلطنت‌خلع کرده وکشتند . دوباره شاهرخ راباچشم نابینابسلطنت مستقر نمودند .

اززمان پادشاهی ،علیشاه، تاسلطنت مجدد ،شاهرخشاه، نابینا جنگهای مکرری‌درقم‌وعراق (اراك) ودرمشهد (چهارباغ) بین‌سرداران قزلباش و افاغنه‌وایلات‌ازقبیل ،آزادخان‌افغان وسلیم‌خان‌وکیل‌الدوله وابراهیم‌خان وبرزوبیك، مین‌باشی‌شاهرخشاه‌و ،سعادت‌قلیخان‌و محمدحسین‌خان‌قرائی‌و بهبودخان‌اتکی‌و میرعلم‌خان‌خزیمه واحمدخان‌بیات‌وجعفرخان‌کرد وامیر

خان‌توپچی‌باشی عرب‌میش مست» وخوانین ترك‌واکراد افشارو خبوشان برای‌سلطنت شاهرخ ومیرسیدمحمدمتولی وبازشاهرخ روی‌داد که‌تفصیل آن‌در «مجمل‌التواریخ» تألیف «ابوالحسن‌بن‌محمدامین گلستانه» مذکوراست.

از جمله‌اینکه بدستورشاهرخشاه‌پنج‌نفر ازبرادروپسر وبرادرزاده های «علیشاه» برای اینکه‌بعداًمدعی سلطنت‌نشوندودرحرمسرای‌اوبودند طناب‌به گلوی‌آنان انداختند که‌بوسیلهٔ «سعادت‌قلیخان» کشیکچی‌باشی‌قرقلو و «قربان علیخان جزایرچی‌باشی‌وصفی‌قلیخان‌قرقلو» که‌ازخویشاوندان‌شاهرخ‌بودند جلوگیری شدولی‌سه‌نفرازآنهاخفه‌شده‌بودند ودونفردیگر بنام «حسن‌میرزا وحسین‌میرزا» که‌نیمه‌رمقی‌داشتندجان بسلامت‌بدربردند . درسلطنت‌میرسید محمدجنگی درهرات درگرفت وبنفع افغانان‌پایان پذیرفت .

هنگامیکه میرسیدمحمد(سلیمان‌شاه) برای‌تفریح‌وگردش برادگان‌رفته‌بود «امیرعلیخان» بدستیاری «حسینخان‌قرائی‌وامیر مهرابخان‌ومحمدرضابیك اشیك‌آقاسی» سابق که‌رئیس‌نگهبانان شاهرخ‌شاه‌بودبایکدیگر تبانی‌کرده و شاهرخشاه‌مخلوعرانابینا کردند . چون‌میرسیدمحمد ازاین‌ماجرا آگاه شد سخت‌برآشفت‌وقصدترك سلطنت کرده‌ازدرباریان‌تقاضانمود که‌موافقت‌نمایند تابعتبات‌عالیات‌برودولی‌همگی‌متفقاً‌مخالفت کرده‌واطاعت کامل‌خودرا‌اعلام داشتند . سپس‌میرسیدمحمدمناصب‌بعضی‌ازامرا راتغییر دادوپس‌ازهفت روز «امیرعلمخان‌خزیمه» رامجدداًبرتبهٔ‌وکالت‌عالیهٔ سلطنت‌سرافراز نمود .

جریان‌تجدیدسلطنت‌شاهرخشاه نابیناابن‌بود . هنگامی‌که‌امیر محرابخان ناظرپادشاهی‌فوت‌نمود «امیرعلیخان» مأمورشدباکلیهٔ‌امراازجنازهٔ سردار متوفی‌تشییع نمایند،دراین‌اثنادوهزار سواردرجلوارك سلطنتی بسرکردگی «یوسفعلیخان‌جلایر» حاکم‌مشهد «بازالخان» برادرش‌ایستاده بودندواعلام کردندکه حسب‌الامرشاهی آمادهٔ‌سان‌هستند . امیرعلمخان بعرض‌شاه (میر سیدمحمد) رسانیدکه‌ازاظهارات یوسف‌علیخان‌آثارخیانت ظاهر است ونظر

یوسفعلیخان این بود که چون دختر «میرزا خان سلطان جلایر» که زوجهٔ شاهرخ شاه بود نامه‌هائی بامرائی که شاهرخشاه را خلع کرده بودند نوشته و از نابینا شدن او اطلاع داده بود که دروغ است ، بالاخره سران ایلات اویماق و جلایر را تحریك بقیام علیه سیدمحمد کرده بود ولی در آنموقع که امرا بتشییع جنازهٔ محرابخان رفته بودند و هزار سوار جلایر بتدریج از دروازه‌های چهارباغ وارد شده و سیدمحمد معروف بشاه‌سلیمان را از خلوتخانه بیرون کشیده و چشم او را کور کردند و شاهرخشاه را که خیال میکردند چشمدار است چون دیدند کور است از کردهٔ خود پشیمان شدند و بزوجهٔ شاهرخ لعن فرستادند ولی شاهرخ را به بینائی شهرت دادند و بر تخت سلطنت نشاندند . در یازدهم شهر ربیع الثانی ۱۱۶۳ هجری چون امرا بعد از تشییع جنازه از این واقعه آگاهی یافتند جنگی در گرفت و پس از کشتار زیادی در چهارباغ عاقبت الامر همگی نسبت بشاهرخشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و شب هنگام یوسفعلیخان سیدمحمد و خانواده‌اش را از چهارباغ بیرون آورده بارك برده و پس از چندی زبان او را که فصاحت بیان داشت نیز قطع نمودند ، چون «بهبودخان» بیگلربیگی هرات و «امیرخان توپچی باشی» که در هرات منتظر شاه‌سلیمان (سیدمحمد) بودند وضع را بدین منوال دیدند بنزد «احمدشاه ابدالی» رفته و بوی اظهار اطاعت نمودند .

«یوسفعلیخان» سرداران خود را بانتقام کشیدن از امیرعلمخان تشجیع مینمود ولی در آنموقع پولی در خزانه نبود و خزانهٔ نادری تماماً بتاراج رفته بود لذا شاهرخ عاجز ماند و بناچار دستور داد بجواهرخانهٔ نادری بروند ، بنابراین همگی بجواهرخانه ریخته و آنچه جواهر بود بتاراج بردند و حتی بعضی از آنها جواهرات را بتوبره‌های اسب خود ریخته و میبردند . پس از چندروز که آنچه باقی بود بردند ببهانهٔ جمع آوری قوا و افواج سرانجام روانهٔ قلعهٔ کلات شده و از آنجا دیگر بمشهد مراجعت نکرده رحل اقامت افکندند .

«احمدخان» فرزند زمانخان ابدالی سدوره‌ای قبل از سلطنت نادرشاه در هرات سکنی داشت و در ایام سلطنت محمود و اشرف در اصفهان در انقلابی که در هرات

رویدادو «ذوالفقارخان» ابدالی زمانخان پدراورا کشته وعلم ریاست برافراشته بود . احمدخان فرزنداو ازخوف ذوالفقارخان بقندهار گریخت ودرمیان فرقهٔ غلزائی بسرمیبرد . هنگامیکه نادربقندهار آمدچون «عبدالغنیخان ورحیم خان افغانی ابدالی» بالشکرخود دررکاب نادربودند ابدالیها که باحمدخان بدگمان شده بودند اورامحبوس ساختند ولی پس ازاینکه نادرشاه قندهاررا فتح نمود احمدخان رااز زندان آزادی بخشیدومقرب درگاه نادرشد هنگامیکه احمدخان درفتح آبادشب قتل نادرحضور داشت، درویشی باو رسیده گفت که درجبههٔ تو آثارپادشاهی میبینم ویك توپ کرباس بده تابرای توخیمه وسراپرده دوخته وبدان وردی بخوانم که بهمین زودی سلطان میشوی . احمدخان کرباس را بدوداد ودرویش همانجاخیمهٔ بسیارکوچکی مانندسراپردهٔ شاهان بریده و دوخت واین خیمه همیشه نزداحمدخان بود. اتفاقاً پس ازسه روز که قتل نادرشاه بوقوع پیوست واحمدخان بالشکریان خود بطرف هرات میآمدتاسه منزل که از محل قتل دور بوددرویش همراه بودولشکریان باتفاق سپهسالاری احمدخان راقبول کردندودرویش دسته علفی چیده وبجای جیقه بر سراحمدخان نصب کرده وهمگی اورا احمدشاه نام نهادند .

پس ازورود بقندهار، محمدتقی خان شیرازی» که بحکم نادر با «توکلیخان» حاکم کابل مأمور گرفتن خزانهٔ کابل ولاهوروپنجاب بودند، باخزانه وپیشکش های حکام بطرف مشهدودیدارنادر وتحویل خزائن میآمدند ، چون ازقتل نادر اطلاعی نداشتندیکروزقبل ازورود احمدشاه وقوای افغان درچمن قندهارمنزل کرده بودند . احمدشاه برسرآنهاتاخت آورده وخزائن نادری وفیلها وسایر غنایم راتصرف شد ومحمدتقی خان را نزد خود نگاهداشت .

احمدشاه برقندهارتسلط کامل یافت ومحمدتقی خان باعدهٔ قزلباش نوکری اوراقبول نمودند ، کم کم کار احمدشاه بالاگرفت وسکه بنام خود زدوازایلات یوسفزائی وعمرزهٔ وسدوزهٔ وسایرطوایف ازفرقهٔ غلزهٔ وابدالی عده بسیاری فراهم آورده وبا فرقهٔ قزلباش که قلیل بودندتعدادلشکریانش بچهل هزارتن

رسیدوعزم تسخیر ولایات هندوستان را نمود . بعضی از محال غزنین را متصرف شدولی در این اثناء نامهٔ «بهبودخان و امیرخان» از هرات بوی رسیدو حقیقت حال شاهرخ و خلع شاه سلیمان (سیدمحمد) ونفاق قزلباش را دریافت . لذا از تصرف بلاد هندوستان منصرف ومصمم سفر خراسان گردید .

پس از ورود احمدشاه بهرات چون قزلباش باوی مخالفت کردند ، بهبودخان و امیرخان پس از نه ماه جنگ وخونریزی بالاخره قوای قزلباش شکست خورده و سردارانشان زندانی شدند ، سپس حمله بمشهد را آغاز نموده تا به «جام و لنگر» رسیدند .

امیرعلم خان فرزند اسمعیلخان خزیمه که بعد از فوت پدر همیشه ملتزم رکاب نادرشاه وتربیت یافتهٔ او و بعقل و کیاست و تدبیر و تهور مشهورتر از تمام امرای خراسان بود ،چون درغیبت او که بتشییع محرابخان رفته بود یوسف علیخان جلایر و برادرش زالخان باتفاق سرداران دیگر ،شاه سلیمان را از سلطنت خلع و اورا نابینا کرده وشاهرخ نابینارا بسلطنت گماشته بودند ، «امیرعلم خان» راخوش نیامدودرمقام انتقام برآمد وبکلات بتعقیب دوبرادر رفت.پس از جنگی که درآنجا بوقوع پیوست بالاخره دوبرادر رادستگیر و بمشهد آورده به قتل رسانید وکم کم بفکرخودسری افتاده باجمعی از سران ایلات واکراد از ضعف سلطنت شاهرخشاه که بعلت بی چشمی ونفاق امرای درباری ومخصوصاً اختلاف دو پسرش نصرالله میرزا ونادرمیرزا قدرتی نداشته استفاده کرده علم طغیان برافراشت وخواهر «دولیخان» رابحبالهٔ نکاح درآورد وبتدریج در خراسان صاحب اختیار واقتدارشد وبقصد تسخیر نیشابور ومطیع ساختن ایل بیات نیشابور بدانصوب عزیمت نمودولی دراثناء محاصره خبرورود «احمدشاه درانی» رابجام شنیدلذا ازمحاصره دست برداشته وبجانب جام برای مقابلهٔ با احمد شاه رهسپار گردیدولی درسپاه وی نفاق واختلاف رخدادوهردسته بطرف اوطان خودروان شدند.امیرعلم خان بناچار بقلعهٔ «تون» (فردوس) فرارنمودو بنده حرم خودرانزد «امیرمعصومخان» برادرش درآنجا گذارده وخوداونزد «دولی

خان کردشاملو، که پدرزنش بودرفت ولی درین راه افراد ایلات اورادستگیر و بمشهد نزدشاهرخ شاه آورده واوراپس ازکور کردن کشتند .

چون احمدشاه اوضاع ایران را مختل وامرا رادرمقام نفاق دید باهفتادهزار سوارازجام ولنگر واردتون شدوآنجا رامحاصره کرد، امیرمعصوم خان با جمعیت قلیلی باکمال رشادت مقاومت نمودند . لکن دراین میان ازخبر قتل برادرش درمشهد مطلع شد، گریبان چاك کردو بناچار باحمدشاه تسلیم گردیدو قلعه را بتصرف وی داد .

احمدشاه درسال ۱۱٦٤ برای باردوم بجانب خراسان متوجه گردید . نیشابور رامحاصره نمودو «عباسقلیخان بیات» که ازطرف شاهرخ شاه حکومت نیشابور راداشت بادو هزارنفر بمدافعه پرداخت . پس ازچندین جنك متوالی افغانان ابدالی بادادن دوازده هزارتن کشته بهرات بازگشت نمودندودرآنجا احمد شاه قوائی بدست آورده ودرهمانسال بسندوبلوچستان حمله وآنجاها رامتصرف شدوقدرتش افزون گردید . مجدداً عزم تسخیر خراسان کردوازجام ولنگر گذشته مشهدرامحاصره نمود . چون دانست که باجنك تصرف مشهد میسر نیست ازدر حیله درآمد وازشاهرخ شاه تقاضای ملاقات او وزیارت حضرت رضا علیه السلام راکردوشاهرخ شاه روز بعدباچندنفرازغلامان بعزم دیدار احمد شاه از مشهدخارج وبشاه درانی رسیدوروزدیگر متفقاً بمشهدآمدند وپس از زیارت امام علیه السلام به ارك پادشاهی رفتندواحمدشاه از شاهرخشاه تقاضا کرد که برای سرکوبی دشمنان سلطنت مقتضی است ، نورمحمدخان افغان، برای تنبیه سرکشان خراسان بنیابت سلطنت گماشته شود وشاهرخ شاه قبول نموده و وی رابنیابت سلطنت برگماشت وباشاهرخ شرط کرد که سکه بنام احمدشاه زده و خطبه نیز بنام اوخوانده شودومهر وفرامین بنام شاهرخ باشد ، بعدازعقدقرارداد شاهرخ مهر خود رابدین بیت مسجع ساخت :

یافت از الطاف احمد پادشاه  شاهرخ برتخت شاهی تکیه گاه

سپس احمدشاه درانی بعزم کینه جوئی وتسخیر نیشابوربدان ناحیه رهسپار

شدوهنوز نیشابورومزارع آنحدودازجنگهای‌سال گذشته ترمیم‌نشده بود . چون‌عباسقلیخان بیات‌صاحب‌اختیارآنجاشهررا درحال‌محاصرهٔ قوای‌احمد شاه‌دیدمصلحت‌درآن‌دیدکه‌بوساطت «شاه‌قلیخان» وزیرتسلیم گردد مشروط براینکه قوای افغان بانتقام جنگ‌سال گذشته نباشند و بجـان ومال مردم گزندی نرسانند .

درابتدا احمدشاه شرط‌مزبوررراقبول نموده‌وشهررامتصرف‌شد ولی چنان آتش‌ظلم‌رابرافروخت که‌بنیادشهررا درهم‌ریخت‌وبجان ومال‌مردم شهرابقا ننمودوسوای‌مسجدجامع‌آبادی‌نگذاشت ولشکریان او آنچه‌بود ونبود بیغما بردندودرمدت هیجده‌روزازاقربا وضعفاوعجزه هرچه‌بودکشتند . احمد شاه‌پس‌ازتصرف‌نیشابور درسال۱۱۶۵قصد تسخیرسبزوار رانمودوچون در آنجامقاومتی‌ندیدندازاهل‌شهرعده‌ای‌ازسادات‌وعلما وصلحا واتقیارا شربت شهادت چشانیدندوازنهب وغارت فروگذارنکردند . ازآنجابفکر تسخیر مازندران وگرگان‌افتادو «شاه‌پسندخان‌افغان» راباسی هزارسواربدانصوب اعزام‌داشت . دراین‌اثنا «محمدحسن‌خان» قاجار پسرفتحعلیخان که‌دراستر آبادحاکم‌بود «عیسی‌خان کردوحسین‌خان‌لنك‌قاجار» رابادوهزارسواربجلو لشکرافغان‌فرستادودردشت مزینان‌باقوای‌افغانی‌مقابل‌شده‌وبجنك پرداختند وقتل‌وجدال‌درگرفت «نیروی‌قاجارباعدهٔ بسیارقلیل برلشکر افغان ظفر یافته‌و ابدالیان‌رامجبور بفرارکرده وبسبزوار مراجعت‌نموده وباحمدشاه پیوستند.احمدشاه‌بناچاربطرف‌هرات رهسپار گردید ودرآنجا تصمیم گرفت عباسقلیخان حاکم‌نیشابوررا که‌اسیراوبود بقتل‌برساندولی‌خدا نخواست‌وبا رخصت ازاحمدشاه‌بمشهدآمده وخودرابنیشابور رسانیده بجمع‌آوری قوا پرداخت ودرمدت کمی‌علم شوکت واقتداربرافراشت .

احمدشاه‌ازهرات بقندهار رفت‌وباتفاق‌محمدتقی‌خان شیرازی پس‌از حملهٔ مجدد ببلوچستان وسندبادقوای کافی به‌ملتان وغزنین وکابل‌وجلال‌آباد و پیشاورواتك‌ولاهور ودهلی‌عزیمت کرد . محمدشاه که‌مریض‌بودبا مشورت

تصویر شماره سی و سه

نواب‌وزیرالممالك‌و قمرالدین‌خان‌وابومنصور خان‌خواهرزادهٔ‌سعادتخان برهان‌الملك‌قوای‌کافی‌در حدوددویست‌هزارتن جمع‌آوری‌وبا مقابله با قوای‌افغان‌آنان راشکست‌دادندلکن‌قمرالدین‌خان کشته‌شد واحمدشاه‌ناچار به «هرند» فرارنموده وازشالامار گذشته بقندهار وارد شد .

هنگامیکه‌لشکراحمدشاه ازطایفهٔ‌قاجار بسرداری محمدحسن‌خان قاجار شکست‌خورده وبهرات‌رفت‌نور «محمدخان‌افغان» که‌نیابت سلطنت‌شاهرخشاه را درمشهد عهده‌داربودازطرف احمدشاه بقندهار احضارشد.دربین‌راه در دولت‌آباد تربت‌حیدریه‌امیرخان‌قرائی رانظربخدماتی که‌بشاه‌درانی نموده بودبسرداری محولات ومشهد منسوب نموده وخود بالشکر افغان بقندهار رفت .

شاهرخ‌شاه‌پس‌از عزیمت نورمحمدخان‌افغان «فریدون‌خان‌قالامی» غلام خودرا به‌نیابت ونظام امور سلطنت تعیین‌نمود وامیرخان قرائی که ازنفاق سرداران‌خراسان ودربار شاهرخ‌شاه‌آگاه‌شد بطمع‌تسخیر مشهد باجمعی‌از همراهان‌وفرقهٔ افغانان‌درانی بعنوان‌زیارت مرقدامام علیه‌السلام‌داخل شهر مشهدشده وسربازانش‌دروازه‌ها رامتصرف‌گردیده‌بنای‌دست‌اندازی بمردم مشهدرا گذارد.شاهرخ‌شاه‌بواسطهٔ‌دفع‌شروی «میرحسین‌خان‌افشارواحدالعین وفریدون‌خان‌نایب‌السلطنه» راباخراج‌امیرخان‌مزبورمأمورنمودوازدروازهٔ چهارباغ‌درمیان‌خیابان افغانان‌رابقتل‌رسانیده‌وفرقهٔ‌قرائی رادستگیرواسب‌و سلاح آنان‌را گرفته باکمك مردم شهر امیرخان‌را از شهر بیرون کردند و بدولت‌آباد رفت .

چون فریدون‌خان بامورسلطنتی شاهرخشاه تسلط کامل‌یافت فرزندان شاهرخشاه‌بنام «نصرالله ونادر» که‌خودراجانشین پدرمیدانستند باهم‌تبانی کرده ونصرالله‌میرزا باعده‌ای‌ازغلامان‌خودفریدون‌خان قالامی راکشتند . شاهرخشاه پس‌ازاطلاع ازقتل‌فریدون خان‌سخت‌برآشفت ونصرالله‌میرزارا تنبیه سختی‌نموده‌وغلامان قاتل فریدون‌خان را کشت .

«نصرالله‌میرزا» پسرشاهرخشاه که‌جوانی‌پرآشوب ومتهور بود ، شاهرخ

بناچاروبرا بنیابت‌سلطنت‌برگزیدولی بپسردیگرش نادرمیرزا محبت‌بیشتر داشت‌وقصدداشت‌ویرابنیابت‌سلطنت انتخاب‌کند لذاتمهیدی‌برانگیخت و به نصرالله‌میرزا گفت که‌برای‌سرکوبی سرداران خراسان اعانت وکمك کریم خان‌زند که درعراق‌وفارس حکومت‌میکندضرورت‌داردبنابرین اورابعراق فرستادولی‌غرضش‌اینبودکه‌وی‌رابااین‌بهانه بعراق‌فرستاده ونادر میرزارابه نیابت‌سلطنت بگمارد .

نصرالله‌میرزاقبول مأموریت‌نمودوصندوقچهٔ مملوازجواهرات‌قیمتی که باقی‌مانده‌بودهمراه‌برداشته‌باصدنفر غلامان‌بعراق‌رهسپار گردید ،درنیشابور قوای «عباسقلیخان بیات» حاکم‌آنجاشبانه برسراوریخته وصندوقچه‌را با بعضی‌اشیاء دیگرازوی‌ربودند . نصرالله‌میرزابمسافرت خودادامه‌داد وحکام عراق‌بدستور کریم‌خان زندبپاس‌حقوق‌نادرشاه ولینعمت‌خوداورا درهمه‌جا اعزازواکرام کردندوازوی‌استقبال‌نمودندو چون‌بشیرازنزد کریم‌خان‌زند رسیدموردپذیرائی‌شایانی‌قرار گرفت،پس‌ازابلاغ‌پیام‌شاهرخشاه‌قبول‌فرستادن قوارا بخراسان‌نموده‌ودرصدد تهیه وتدارك‌قوابود که‌دراین‌بین‌نامه‌ای از جانب‌شاهرخشاه‌بکریمخان‌زند رسیددائربااینکه‌نصرالله‌سفیه‌وجاهل‌است واز راه‌مکروخدعه فریدون‌خان‌غلام‌وللهٔ‌خودرابی‌تقصیربقتل‌رسانیده واینك که برای‌استمدادبدانجاآمده قصدداردمابین خراسان وعراق‌مفسده برپاکند ، لذاتقاضای اورامبنی‌بردرخواست‌قوانپذیرند،زیرادرخراسان احدی‌ادعای سرکشی‌ندارد. کریم‌خان‌پس‌ازاظهارمجددنصرالله‌میرزانامهٔ‌پدرش‌راباونشان داد وچون‌ازمضمون‌نامه‌مطلع شدبی‌نیل به‌مقصود باصد نفر غلامان خود به جانب خراسان رهسپار گردید .

شاهرخشاه که‌پس‌ازاعزام نصرالله‌میرزا بعراق‌نادرمیرزا رابنیابت‌سلطنت منصوب‌کردچون نصرالله‌میرزا خودراباعجله بمشهدرسانید موجب توحش نادرمیرزا گردید وناچار بسمت‌چناران فرارکرد ونصرالله‌میرزا در مسند فرمانروائی متمکن‌شده وجمعیتی فراهم‌آورده وبااجازه پدر عازم‌تسخیر

نیشابور گردید . عباسقلیخان فرزند حسنخان بیات حاکم نیشابور جنگ را صلاح ندیده و در شهر تحصن اختیار کرد. در این میان شاهرخشاه از فرصت استفاده کرده مجدداً نادرمیرزا را مأمور رتق و فتق امورات سلطنتی گردانید و قدغن کرد که هرگاه نصرالله میرزا بمشهد مراجعت نماید از دخول او بشهر جلوگیری نمایند. نصرالله میرزا از این واقعه مستحضر شده دست از محاصرهٔ نیشابور برداشته باعجله بمشهد برگشت و چون دروازه‌ها را بروی خود بسته دید یکشب در خارج شهر بحال سرگردانی بود ولی مردم شهر بعلت ظلم و تعدی که از نادرمیرزا دیده و ناراضی بودند نصرالله میرزا را بشهر وارد کردند. شاهرخشاه اضطراراً بحرم مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه برده و نادرمیرزا بنیشابور فرار کرد. نصرالله میرزا پس از ورود بشهر بآستان قدس مشرف و بحضور پدر رسیده و متفقاً بچهارباغ بعمارت سلطنتی وارد شدند و پس از چند روز تدارکاتی دیده و قوائی بدست آورده و بکردهای خبوشان حمله کرد. احمدشاه درانی پس از شکست در جنگ هندوستان و فرار و برگشت بقندهار «لقمانخان» برادرزاده‌اش را که حکومت قندهار را داشت و بواسطهٔ سرکشی که کرده بود بقتل رسانیده، بفکر تهیهٔ قوا و تجهیزات جنگی برآمد. در این میان از فوت «محمدشاه» و برگزیدن «احمدشاه» بسلطنت هندوستان و فوت سردار بزرگ هندی «نواب ابومنصورخان» مشهور به «صفدر جنگ ایرانی» همشیره‌زادهٔ «سعادتخان برهان الملک» و نفاق بین سرداران هندی آگاهی یافت و مصمم رفتن بهند گردیده و تا نزدیک دهلی رسید . «عمادالملک» سردار هندی چون با احمدشاه مخالف بود یکنفر از شاهزادگان تیموری را به سلطنت گماشته و ویرا بنام «عالمگیر» خطاب نمود . بالاخره احمدشاه درانی را به دهلی آورد و دختر محمدشاه متوفی را بنام «بیگم» بعقد ازدواج او درآورد و دختر عالمگیر را باتیمورشاه فرزند وی ازدواج نمود، سپس احمدشاه درانی روانهٔ قندهار شد. چون امر سلطنت ایران را درهم دید و نفاق سرداران خراسان را مطلع شد فرصت غنیمت شمرده مصمم عزیمت بخراسان گردید در این میان نامهٔ عالمگیر بوی رسید بمضمون اینکه چون عمادالملک خیال سرکشی دارد احمدشاه برای

سر کوبی او بهندوستان عزیمت نماید. احمدشاه از مسافرت بخراسان منصرف شده بجانب هندوستان شتافت، چون عمادالملك از نامه‌ای که عالمگیر باحمدشاه نوشته بود مطلع شد و یرا با چندنفر از یارانش بقتل رسانید و قوای کافی برای جلوگیری از شاه درانی آماده ساخت، بالاخره قوای هنددرجنك بزرك با احمد شاه شکست فاحش خورده و احمدشاه پس از یکماه از هندوستان بقندهار آمد .

احمدشاه که همیشه طایر خیالش درفضای تسخیر ممالك ایران درپرواز بود این اوقات که بانیل بمقصوداز هندوستان بقندهار آمد از نفاق بین سرداران خراسان و عراق و آذربایجان که پس از قتل نادرشاه ایجادشده و بخوبی اطلاع یافته بود موقع را مغتنم شمرده درسال ۱۱۸۳ برای بارسوم مصمم بتسخیر ایران شد وبایکصدهزار نفر از قندهار کوچ نموده و وارد هرات گردید. در «مجمل‌التواریخ» از قول «ابوالحسن غفاری در گلشن مراد» ذکر شده است که چون نصرالله میرزا بفرمان شاهرخشاه برای استمداد بدربار کریمخان زند رفت ، احمدشاه قبل از رسیدن کمك کریمخان باسیصدهزار نفر از افاغنه وایل هزاره و بلوچ و هندی و ششصدزنجیر فیل و هفتصدعراده توب از قندهار عازم خراسان و مشهدشد ،شاهرخ پس از اطلاع از حملهٔ احمدشاه از ایلات نواحی مشهد و اکراد وافشار و بیات استمداد کرده . آذوقهٔ یکسالهٔ آنانرا فراهم و برج و بارهٔ شهر مشهدرا مستحکم نمود . پس از ورود احمدشاه بحوالی مشهد دوروز درطرق اردوزد وروزسوم بقریهٔ گلشورشش کیلومتری مشهد آمد ودر محلی که سابقاً هنگام تسخیر مشهد اقامت نموده بود سنگربندی کرد . لیکن عده‌ای از سرکردگان و خوانین اکراد «محمدحسین‌خان» کردقراچورلوو «جعفرخان زعفرانلوو خدابخش کیلوانلو» ودیگران که دردربارشاهرخی بودندوی را ترك نموده باوطان خودرفتند. «نصرالله‌میرزا» پس از رفتن سرداران بادویست نفر از غلامان درمشهدلوای مردانگی افراشت وهرروز بافوجی از غلامان بیك طرف اردوی افغان تاختندو صدمات و کشتار بسیاری بآنان میرسانید و بشهر برمیگشت ،مثلایك شب که بحکم احمدشاه «نصیرخان بلوچ» بادوازده‌هزار پیاده بشهر حمله نمود ، هنگامیکه نزدیك بارهٔ شهر شد نصرالله‌میرزا بادویست

نفرازدروازه‌بیرون‌شده وصدنفرازافرادخود راتحت فرمان‌خود وصدنفر دیگررابسرکردگی «محمدسیاه‌منصور» که‌جوانی‌دلاوربود قرارداد وازدو طرف‌حمله کردندوشبانه‌این عدهٔقلیل‌دادمردانگی‌دادندوصبح آنشب‌معلوم‌شد که‌شش‌هزارنفربلوچ وهزاره کشته‌شدند ونصرالله‌میرزا بامحمدسیاه منصور سرهای‌بسیاری‌ازدشمن‌رابشهرآورده‌ودردروازهٔمعروف کلات‌دریکجاریخته وکوهی‌پدیدآمد . این‌تهورموجب‌جرئت‌اهالی‌شده‌بطوریکه‌مردم‌بازاری و مخصوصاً اوباش‌شهربشوق جنك‌ومجادله افتاده‌وازشهربیرون‌آمده بسنگر های‌دشمن‌یورش‌نموده‌وکشتاربسیاری کرده‌ومقداری غنائم‌بشهرآوردند .

روزدیگر نصرالله‌میرزا باده‌سوار بعنوان تماشا و خبرگیری بارشادت فوق‌العاده‌ازشهربیرون‌شده‌وباردوی‌احمدشاه آمده‌درنیمه‌راه‌چهار نفرازآن ده‌تن‌را درسرراه گذارده‌وباشش‌نفردیگرازمحاذی سنگرهای دشمن گذشته‌و همینکه‌بانتهای‌اردورسیدازآنجا داخل‌اردوگردیده‌وخودراکنار خیمهٔاحمد شاه‌رسانیدولمحه‌ای‌درآنجاایستاد ومجلس‌احمدشاه‌راتماشامیکرد ،ازآنجابه مرکزاردوآمد.اتفاقاً سربازی که‌اهل‌شهروجزولشکریان دشمن‌بودشاهزاده راشناخت‌وبافریاد شاهزاده‌رامعرفی کردوچون‌باطلاع‌احمدشاه‌رسیدغوغائی برپاشدوموجب‌وحشت‌اردوگردید . تمام‌قوای‌دشمن‌بحکم‌احمدشاه بدستگیر نمودن‌نصرالله‌میرزاشتافتندولی شاهزاده‌باهمان‌شش‌نفرخودرا ازاردوبیرون آورده‌وتانزدیك‌دروازهٔشهربسنگرنگهبانان‌دشمن‌رسیدند . پانزده‌هزارسوار افغانی‌اوراتعقیب‌مینمودندوچون‌در نزدیکی‌شهررسیدندجنك‌وگریز شروع شد وتایك میدان‌اسب‌بشهر مانده‌درمشهد (که‌شاید محل قبرمیرفعلی باشد) عده‌ای‌ازسپاهیان مشهدکه درگوشه‌وکنارآنجا منتظربرگشت سردار خود نصرالله‌میرزابودندبکمك‌وی شتافته‌بقلب‌سپاه‌دشمن‌تاختندوهزار تن‌ازقوای افغانی‌را بخاك‌هلاك‌افکندند وبقیه‌باردوی احمدشاه‌فرار کردند .

پس‌ازورود نصرالله‌میرزا بمشهدهریك‌از غلامان‌شاهزاده سه‌چهار سراز

سرهای کشتگان افغانی را باسبهای خود بسته بودند احمدشاه درحین این جنك دربالای کوشك خود دروسط اردو بادوربین کوششهای مردانهٔ شاهزاده را میدید و بزبان افغانی میگفت (روی دغسی وای روان دغسی) یعنی پسر مثل این باید و فرزند چنین شاید . زبان باستهزاء وسرزنش تیمور فرزند خود میگشود .

نصرالله میرزا براثر ابراز اینگونه دلاوریها و شجاعتها ممدوح اکثری از شعرای عصر خود گشته مخصوصاً «آذر بیگدلی شاملو» قصیده‌ای در مدح شاهزاده ساخته که مطلع آن این است و تتمهٔ آن باسم ممدوح است، بدیوان اشعار وی رجوع شود.

قصیده :

نقل جهان گذارمت هان بخلاف نشمری  رازمهان شمارمت هان بگزاف نشمری

رشادتهای نصرالله میرزا موجب شد که احمدشاه دست از تسخیر و تصرف مشهد بردارد . بنابراین بصوابدید جمعی از امراء خوداز قزلباش مانند «شکرخان قورت و محمدتقی خان شیرازی» که از عهد نادرشاه تا آن هنگام در رکاب احمد شاه بود و «میرعلی (علم) خان» عرب خزیمه وعدهٔ دیگر بنارا بمصالحه گذاشته و «شاه ولیخان» راکه وزیر اعظم او بود برای مذاکرهٔ صلح نزد شاهرخ فرستادو شروط مصالحه این بود که یك رأس اسب سواری نصرالله میرزا که مبلغ سه هزار تومان بهاداشت برسم تحفه باحمدشاه داده شود و یکی از دختران شاهرخ بعقد ازدواج «سلیمان شاه» پسر میانهٔ احمدشاه درآید و یکنفر از پسران شاهرخ باتفاق احمدشاه بقندهار برود تا یکی از دختران خود را بحبالهٔ نکاح شاهزاده درآورد.

شاهرخ شاه شروط را قبول نمود، لیکن درعوض دختر خود دختر فریدون خان گرجی را که مورد نظر شاهرخ بود با تدارکات فراوان و چند نفر کنیزان و خواجه سرایان باردوی احمدشاه فرستاد و یکی از پسران شاهرخ نیز بهمراهی احمدشاه درروز هشتم صفر ۱۱۸٤ از خارج مشهد بقندهار عزیمت نمود .

پس از ورود احمدشاه بقندهار معلوم گردید که دختر یرا که احمدشاه نامزد پسر شاهرخ نموده درگذشته است و پسر شاهرخ مدتی درقندهار نزد احمدشاه بسر برد تادر سال ۱۱۹۸ که احمدشاه بمرض جذام بدرود حیات گفت ، «تیمور

شاه» پسر ارشدش بسلطنت رسیدآنگاه پسر شاهرخ با اجازهٔ او به مشهد مراجعت نمود .

نصرالله‌میرزا پس‌ازابراز شجاعت‌هادرجنك‌بااحمدشاه‌مست غروروجوانی گردیده‌خیال‌جهانگیری درسرمیپروارنیدوچون گنجینهٔ پدرش‌خالی بودبه تحریك برخی‌تنك‌مایگان‌اورا اغوانمودندکه‌جداعلای شاهزاده که‌نادرشاه باشدمبلغ خطیری‌ازطلا ونقره‌وجواهرات‌قیمتی صرف‌تعمیروتزئین رواق حضرت‌امام‌هشتم‌علیه‌السلام‌نموده‌هر گاه‌شاهزاده‌مبلغی‌ازطلاآلات‌وجواهرات آن‌آستانه‌قدس‌رابرسم‌قرض‌بجهت‌تهیهٔ‌سپاه‌بردارندبعدازآنکه‌بسلطنت‌رسیدند دوبرابرآنهارااهداءخواهندنمود . شاهزاده‌بعضی‌ازقناديل‌طلاونقره‌وظروف وشمعدان‌زرین که‌بجواهرمرصع‌بودبنابمصلحت متولی‌وناظر آستانه‌برداشته بپول‌تبدیل کرده‌مبلغی‌راموا جب‌اطرافیان خودپرداخت.شاهرخشاه که‌مردی معقول‌وبعلت‌نابینائی گوشه‌نشین‌بوداینعمل‌پسرش‌باو گران‌آمد وهرچه‌اورا نصیحت‌میکردشاهزاده‌متقاعدنشد ،علاوه‌برآن دست‌باموال‌پدر دراز کرد ، لذاشاهرخ‌ازسرمحبت پدرفرزندی گذشته‌و«نادرمیرزا» راکه‌بعدازنصرالله میرزااکبراولاداوبود وصی‌وولیعهدخویش‌ساخت . بدین‌جهت‌بین‌دوبرادر نفاق‌وکدورت ایجادوبعدازمنازعات‌زیادنادرمیرزامغلوب گردیده‌وازمشهد بادویست‌سیصدنفراز موافقان‌خودبطبس‌فرارکرده‌درآنجا به«میرمحمدخان» پسر «علی‌مردانخان‌عرب‌زنگوئی» که‌بعدازفوت‌پدرخردسال‌بوداذیت وآزار رسانیدویکنفرازخواهران اورابدون‌رضای‌برادربعقدونکاح‌خوددرآورد .

نصرالله‌میرزابعداز فراربرادرنخست‌از مشهدآهنك خبوشان کردوجمعی ازاکرادوسکنهٔ آننواحی‌رابقیداطاعت‌درآورد وشش‌هزارکس بسرکردگی «جعفرخان کردزعفرانلوو محمدحسین‌خان‌قراچورلو» درالتزام رکاب او آماده‌شدند . حسن‌خان‌برادرامیرخان‌قرائی‌ازامرای‌خراسان عریضه‌ای باو نوشت واورابدولت‌آبادکه محل‌تمکن‌اوبوددعوت نمود . نصرالله‌میرزا با جمعی‌ازنزدیکانش‌بمحل اورفته‌وحسن‌خان کمال‌پذیرائی‌راازاونموده وپس

ازچندی یکی از دختران اورا بحبالهٔ نکاح خود درآورد ولی نصرالله میرزا در ازاء آن همه محبت و مردانگی باغوای عده‌ای که باحسن‌خان عداوت داشتند نامهٔ مجعولی ازطرف حسن‌خان باحمدشاه دائر براینکه نصرالله میرزا رامن درخانهٔ خودنگاهداشته وتاوقتی که مأموری ازآن دولت واردشود اورا گرفته بدست اوخواهم سپرد ،بنصرالله میرزا ارائه دادند ، ازاین روفسادی بین شاهزاده و حسن‌خان تولیدشد . تادریکی ازروزها که حسن‌خان نزدشاهزاده آمدشاهزاده اورا مقتول واموال واملاکش راضبط نمود .

پس ازقتل حسن‌خان نصرالله میرزا هرروز بعیش وعشرت ودرصحرای دولت آبادبشکار مشغول بودوچندی بعدمحمدسیاه منصور که همه کارهٔ شاهزاده بود ازاورنجیده تابالاخره یارانی بدست آوردو بابعضی از خویشان حسن‌خان ومردم دولت آبادروزی که شاهزاده بشکار رفته بوددرمراجعت اوبقریه اوراراه نداده ناچارعازم مراجعت بمشهدشد ودرعرض راه نیز عده‌ای ازهمراهانش بواسطهٔ نقض عهدی که باحسن‌خان کرده بوددسته دسته اورارها کرده وبمراکز خود رفتند وازطرفی چون شاهرخ ازقتل حسن‌خان وسست عهدی نصرالله میرزا خبر شددستورداداورا بمشهد راه ندهندونادرمیرزا راازطبس بمشهد احضار کرد نادرمیرزا خودرابشتاب ازطبس بمشهدرسانید ونصرالله میرزا سرگردان بود واطرافیان اوبجزچهل نفربقیه اورارها کردندوناچار متوجه نیشابور گردید وعباسقلیخان بیات که حاکم نیشابور وقوای عظیمی بدست آورده بودنظر به رعایت دودمان نادری ویرا پذیرفت ولی آوازهٔ بدعهدی او وقتل حسنخان موجب شدکه دقیقاً مراقب احوال ورفتار او باشد .

شاهزاده شش ماه درنیشابورمأیوسانه بسربرد تااینکه ازمصاحبت عباسقلی خان سیرشده وچون درشهرهای خراسان امرا وسرداران هیچ یك بااوموافقت نداشتند، درسال ۱۱۸۸ هجری برای استمداد بجاجرم نزد «حسنعلیخان» ملقب به «جهانسوز» رفت ولی توجهی باو نشده اضطراراً ترك مشهدوخراسان راکرده ازراه دامغان وسمنان بجانب عراق وفارس بدربار کریمخان زند رهسپارشد .

کریمخان از او پدرانه پذیرائی کرد ولی پس از فوت وکیل الدوله (کریمخان زند) درسلطنت «ابوالفتح خان» ووکالت زکیخان و در عهد دولت «صادقخان» به دستور عهد و زمان کریمخان درمیانهٔ امراو اعیان محترم بود تا موقعی که «علی مرادخان زند» شیراز را محاصره نمود و شاهزاده دو روز قبل از آنکه شهر بتصرف علی مرادخان درآید از شهر خارج و بعلی مرادخان پیوست و در دستگاه او بود تا پس از قتل اکبرخان و کورشدن ابوالفتح خان ، نصرالله میرزا از خود هراسناك شده شبانه باسه چهار نفر از غلامان خود فرار نموده و طریق خراسان را پیش گرفت.

نادرمیرزا که در غیاب برادر صاحب اختیار خراسان گردیده و در مشهد قدرتی بدست آورد . بتحریك عده‌ای از مفسدان بضبط اموال و اثاثیهٔ آستان قدس دست درازی نمود و بسیاری از قنادیل طلا و نقره و جواهر آلات دیگر را ربود و بآنها اکتفا نکرده قصد داشت چند دانه خشت طلائی که بر روی مرقد حضرت رضا علیه السلام نصب بود نیز برباید، ولی چون «میرزا مهدی» مجتهد مشهد که نایب التولیهٔ آستان قدس بود از اقدام نادرمیرزا جلوگیری نمود، شاهزاده مقداری از اشیاء و اسباب نفیس از آن جمله سر طوق مکلل که بر بالای گنبد مطهر نصب بود برداشت و قالی سیم تاب زردوز که هفت هزار تومان قیمت داشت و از هنرها و فنون غریبه بود و نقش سورهٔ مبارکهٔ یسن در حواشی آن منقوش و در هر سال یکمرتبه گسترده میشد ، نیز بآتش انداخته و از سیم و زر گداختهٔ آن هفتصد تومان بیشتر عاید او نشد و در رواق را که آن نیز هفت هزار تومان قیمت داشت و جواهراتی بر روی آن نصب بود از جای کند و خلاصه تمام سیم و زر آنرا سکه زده و بپول تبدیل نمود، پس از آنکه مبلغ خطیری جمع آوری کرد مانند برادر خود خیال جهانگیری در سر پرورانید و در مدت شش سال که نصرالله میرزا در خراسان نبود نادرمیرزا در مشهد با جمعی از امرای خراسان منجمله «ممیش خان کرد خبوشانی و حسنخان» فرزند عباسقلیخان حاکم نیشابور طرح دوستی ریخته و آنان را با عطاء مال و الفت زبانی فریفت و «میرمحمدخان عرب زنگوئی» فرزند علی مردانخان که بزرك شده بود و نادرمیرزا او را در طبس هنگامیکه کودك بود اذیت و آزار رسانیده بود، بقصد زیارت آستان قدس و ملاقات نادرمیرزا بمشهد آمد، نادرمیرزا غافل از کینهٔ

دیرینهٔ میرمحمدخان بوده واورا باششصدنفر ازهمراهانش که عرب بودند بشهر داخل نموده وازاو پذیرائی کامل بعمل آورد. میرمحمدخان نظر بعداوت سابقی که بانادرمیرزا داشت دریکی ازروزها باجمعی ازغلامان مسلح شده بخانهٔ نادر میرزاحمله بردوپس اززد وخوردبسیار «میرزامهدی مجتهد» برای دفع فساد بمحل زدوخورد آمده ولی چون دوست ودشمن شناخته نمیشداز ضرب گلولهٔ یکی ازاعراب شانهٔ اومجروح گردید. خلاصه درپایان زد وخوردمحمدخان نادر میرزارادستگیروزندانی نموده بضبط اموالش پرداخت . سپس اوودوبرادر و دوخواهرش رابرداشته وممیش خان کردرا بحکومت مشهد گذاشته بجانب طبس رهسپارشد . «تیمورشاه» فرزنداحمدشاه افغانی نظر باتحادواتفاقی که بین اوو شاهرخ بودنامهٔ اعتراض آمیزی بمیرمحمدخان نوشته واورا بآزاد کردن نادر میرزاوبرادران اوامرنمودولی میرمحمدخان ازاجرای این دستورعذرخواست، تیمورشاه برآشفته و«مددخان» افغان راباشصت هزارنفرازافاغنهٔ بلوچ وهزاره بتنبیه محمدخان وتسخیرطبس مأمورنمودولی میرمحمدخان بامددخان سازش نمودوبدادن مال وپیشکش مددخان رافریفت واورا باسپاهیانش مراجعت داد. ولی تیمورشاه اورامجازات نموده و«علی قلی خان» پیشخدمت خود راکه در میان افغانها مردی شجاع بودبچاپاری بطبس مأمورساخت تامیرمحمدخان را دستگیروبقندهار بیاورد، لیکن مددخان برای تلافی وجبران تقصیر خود مجدداً روانهٔ خراسان شدوعزم تسخیرمشهد رانمود . «ممیش خان» کهازطرف میرمحمدخان حاکم مشهدبود میرمحمدخان راکه درطبس بودآگاه کردو اوباشتاب باتفاق دویست نفرآهنك مشهدنمود. دراین موقع که مددخان شهر رامحاصره کرده بود میرمحمدخان باقوای قلیل خود شجاعت بروزداده واز وسط سپاه افغان گذشته وخودرابشهررسانیده بکمك ممیشخان سه ماه مشهد را محافظت نمودتاآخرالامرکار بمصالحه کشیدبدین نحو که نادرمیرزا راکه در طبس زندانی میرمحمدخان بود آزادکرده تسلیم پادشاه افغان نماید . لذا او

راازطبس آورده‌وبمددخان‌سپردند، مددخان‌اورابهرات برده‌وتیمورشاه او رانگاهداری کرده ومدتهاباشاهزاده محمودفرزندتیمورشاه که‌اززمان‌جدش احمدشاه‌ابدالی‌حاکم هرات‌بود مصاحب وهمنشین بود .

نصرالله‌میرزا که‌ازعلی‌مرادخان زنددوری جسته‌وعازم خراسان شده با اجازهٔ‌میرمحمدخان‌واردمشهدگردیدوچون نادرمیرزا ازآمدن‌برادرش به مشهدآگاهی‌یافت‌ازاولیای افغان‌باعدهٔ‌بسیاری‌ازافاغنه بجانب‌مشهدرهسپار شد.نصرالله‌میرزاباکمك وموافقت‌ممیش‌خان‌بجنك بابرادرپرداخت‌وبروی فاتح‌گردید.نادرمیرزا بشهرطوس (٢٤ کیلومتری‌مشهد) فرارکرد

ازسال ١١٦٢تا١١٧٩ امرای‌قزلباش‌هریك‌ازسران سپاه‌نادرشاه‌درگوشه‌ای ازمملکت‌سربشورش‌واغتشاش‌برداشتند .قسمت‌شمالی‌ایران‌ازحدودکردستان تاسرحد افغانستان‌میدان تاخت‌وتاز «عادل‌شاه‌و ابراهیم‌خان افشار» برادر زاده‌های‌نادربود . «محمدحسن‌خان‌قاجار» دراسترابادوفرماندهی‌آذربایجان با«آزادخان افغانی»بودو «صالح‌خان‌بیات» دراستان‌فارس حکمفرمائی‌داشت وبالاخره‌زندیه نیزدم ازاستقلال میزدند .

هنگامیکه‌شاهرخ درخراسان‌بسال ١١٦١بسلطنت رسیدولایات فارس‌در دست «فتحعلیخان‌افشار» وحکومت اصفهان‌با «ابوالفتح خان‌بختیاری» و حکومت همدان‌با «محمدعلی خان‌تکلو» بودکه‌همگی علی‌الظاهر مطیع سلطنت شاهرخ‌بودندولی‌درهمین‌اوقات «محمدحسن‌خان‌قاجار» درگرگان سپاهی‌ازایلات یموت‌وترکمن دورخودجمع کرد و«آزادخان‌افغان» که‌از جانب‌ابراهیم‌خان افشاربرکردستان وهمدان حکومت میکردپس ازشکست ابراهیم‌خان‌وسلطنت شاهرخ‌سربطغیان برداشت‌وکرمانشاهان‌را تحت‌تصرف درآوردودرسال ١١٦٢برآذربایجان‌استیلایافت وشهرارومیدراپایتخت قرار داده وخود را سلطان نامید .

حکومت‌فارس‌درزمان سلطنت کوتاه‌سیده‌محمد دست‌بشورش‌زد ودراوایل سال١١٦٣بتصرف «صالح‌خان‌بیات» افتادوبالاخره ازقلمرو سلطنت شاهرخ

خارج گردیدواصفهان بدست‌سرداران بختیاری‌وزنددرآمد ، بالاخره‌مردم شهر«ابوتراب» طفل‌هشت‌سالهٔ «میرزامرتضی‌صدرالملك» دخترزادهٔ شاه سلطان‌حسین‌رابسلطنت‌برداشتندو بعنوان «شاه‌اسماعیل‌ثالث»بپادشاهی‌انتخاب شد.«ابوالفتح خان‌بختیاری» حکومت‌و «علی‌مردان‌خان» نیابت سلطنت و «کریمخان‌زند» فرماندهی‌سپاه‌رابعهده گرفتند، ولی‌بعداً اختلافاتی بین‌سه سردارایجادوبالاخره ابوالفتح‌خان‌را بقتل‌رسانیده‌وعموی «حاجی‌باباخان» بختیاری‌جانشین‌او گردید و کریم‌خان‌زند بهمدان حمله‌نموده و «محمدخان تکلو»راشکست‌داده‌وشهررا متصرف‌شدوحکومت آنجارابرادرخود «صادق خان» سپردوازآنجابسنندج‌رفته‌و «حسینعلیخان‌اردلان» والی کردستان‌را مطیع‌نموده‌و باصفهان‌آمدوبرای‌نبردباعلی‌مردانخان که‌باتفاق«شاه‌اسماعیل» بشیراز رفته‌بود بدانصوب عزیمت‌نموده ، درچهارمحال‌اصفهان قوای‌اورا شکست‌داده‌وشاه‌اسمعیل بدوپیوسته‌وکریمخان‌زند خودرا وکیل‌شاه‌اسمعیل نامیدوازسال۱۱۶۵به «وکیل‌الدوله» مشهور گردید .

نادرشاه‌پس ازلشکرکشی بولایات غربی‌ایران ایلات «زندولك» راکداز طوایف «لر»ودرقریهٔ «پری» ازقراء «ملایر» سکونت‌داشتندچون‌عده‌ای‌قلیل بودندجمعی‌ازآنان راباعیال‌واطفال‌بدرگزخراسان کوچ‌دادوکمی‌بعدعده‌ای ازسران‌آنان‌رابخدمات‌لشکری گماشت ،منجمله کریمخان‌زندبودکه درلشکر کشی بهندوستان‌وجنگهای‌اخیر نادرشرکت‌داشت‌وبواسطهٔ‌رشادت وشجاعت وهنرزیادی که‌درفن‌تیراندازی وسواری‌داشت‌مورد توجه‌نادر قرارگرفت وزمانیکه‌عادلشاه‌درمشهدبسلطنت رسیدازاواجازه گرفت که‌بوطن‌اصلی خود مراجعت‌نماید. لکن‌عادلشاه بامراجعت اوموافقت نکردلذابناچاربابرادرش وعده‌ای‌ازاتباع‌خودباجنك‌وگریزخود رابملایررسانیدواندکی‌بعد به‌قوای ابراهیم‌خان‌افشاربرادرعلی‌شاه پیوست‌ولی‌پس‌ازآنکه قوای ابراهیم‌خان‌در حوالی‌کاشان پراکنده‌شدنداونیزبملایرآمدوبا «علی‌مردانخان» دست‌اتحاد داد . پس‌ازتسلط کریمخان‌زند باصفهان‌وشیراز وهمدان چون‌شنید محمد

حسنخان‌قاجار در گرگان‌سر باستقلال برداشته وبعدازغلبهٔ براحمدشاه‌ابدالی برمازندران‌دست‌یافت‌ودرسال ۱۱۶۵ بقصدتسخیر گیلان حرکت کرده‌است لذااردوی‌زندباعجله‌بسوی گرگان‌شتافت‌وقزوین ورشت‌ولاهیجان رااشغال کردولی‌درجنك‌بامحمدحسن‌خان‌شکست‌خورده‌وشاه اسمعیل که بهمراه کریم خان بودباردوی‌قاجارپیوست . چون کریمخان‌تاب‌مقاومت‌نیاورد گرگان و تهران‌رارها کرده درسال۱۱۶۶ باصفهان‌بر گشت‌وعلی‌مردانخان در کرمانشاه قوائی‌بدست‌آورده‌بود، وکیل‌زندبجانب‌اوحرکت‌ودر «هارون‌آباد» (شاه‌آباد کنونی) اوراشکست دادلکن‌درقزوین‌ازقوای‌آزادخان افغانی‌شکست‌خورده وپس‌از مراجعت‌باصفهان‌وتکمیل‌قوا مجدداً در «قمشه» (شهرضا) باآزادخان روبروشده‌واین‌بار افغانان‌دچارشکست‌فاحش‌شدند . آنگاه‌بآذربایجان‌حمله بردو درهمدان باعبدالله خان‌افغان برادرآزادخان نیزجنك‌نموده وقوای افغان‌شکست‌خوردند . بالاخره‌درسال۱۱۶۷درمحل «خشت» بازحمت زیاد قوای‌آزادخان‌افغان‌منهزم‌شدند . عبدالله‌خان‌باردوی وکیل پناهنده‌شده و کریمخان‌اورا بخشیده‌ونزدخودنگاهداشت . کریمخان درسال۱۱۶۸ بشیراز آمدوبا «میرزامحمد کلانتر» شیرازسازش‌نموده وبرصالح‌خان‌بیات‌دست‌یافت و «بدرخان‌زند» رابحکومت آنجاتعیین‌نمودوپس‌ازمدتی‌باصفهان‌آمدوچون محمدحسن‌خان‌قاجاربابیست‌هزارسپاهی عازم‌فتح‌اصفهان‌بود، «شیخ‌علیخان» ازطرف کریمخان مأموردفع‌اوشده درکزار (ازبلوك‌عراق) ازسردارقاجار شکست‌خورد، کریمخان‌ازاصفهان‌خارج‌ودر «گلناباد» سی کیلومتری‌اصفهان ازلشکرقاجار نیز شکست‌خورده‌واصفهان‌بتصرف سپاه‌قاجار درآمد وکیل بشیرازبر گشت . محمدحسن‌خان آنجارا نیزمحاصره‌نمود ولی‌کاری‌ازپیش نبرده بشمال مراجعت کرد .

درسال ۱۱۷۱ کریمخان‌شیخعلیخان‌را بتعاقب محمدحسن‌خان قاجارروانه کردوخوددرمحرم۱۱۷۲ صادق‌خان‌را بحکومت‌شیرازگماشته وبجانب‌شمال ایران‌روان‌شد . شیخعلیخان‌دراشرف محمدحسن‌خان راشکست سخت‌داد و

سردارقاجاراز میدان جنگ گریخت ودربین راه، محمدعلیخان دولوی قاجار، بضرب شمشیراوراازپای درآورده وسراورا برای شیخ علیخان آورد واونیز سراین سردارشجاع رابتهران نزد کریمخان فرستاد ، بدستورخان زند با احترام تمام درزاویهٔ حضرت عبدالعظیم بخاك سپردند . بالاخره پس از تسلط کامل کریمخان زند بولایات شمالی وآذربایجان و ارومیه وقفقاز و ولایات غربی ایران واعراب ،بنی کعب، خوزستان واصفهان وشیراز وکرمان درماه صفرسال ۱۱۷۹ بشیراز آمدوطی چهارده سال جنك برکلیهٔ نواحی ایران بجز خراسان دست یافت . ایالت خراسان راپاس حقوق ولینعمت خودهمچنان در اختیارشاهزاده شاهرخ افشارنادری باقی گذاشت وشهرشیراز راپایتخت خود قرارداد وچون عنوان سلطنت رابرای شاه اسماعیل لازم نمیدیداورازآن مقام خلع کردولی خود نام پادشاهی برخودنگذاشت وبهمان عنوان ،وکالت، اکتفا کرده وتا سال ۱۱۹۳ در شیراز اقامت نمود .

درسال ۱۱۷۲ فرزندان محمدحسنخان قاجار که بدشت گرگان گریختندوبه ایلات ترکمانیه پناهنده شدند پس ازچهارسال سرگردانی عاقبت بحضورکریم خان زندوکیل آمدندودرپناه اوآرمیدند. «آغامحمدخان قاجار» پسر بزرگ محمدحسنخان که درپنجسالگی بدست عادلشاه افشار مقطوع النسل شده بود طبعی سرکش داشت وبرادرش «حسینقلیخان» مردی رشیدودلاوربود وهردو درخدمت وکیل درشیراز بسر میبردند .

پس ازچندی حسینقلیخان ازوکیل درخواست حکومت دامغان رانمود و همینکه بمقرحکومت رسیدسربطغیان برداشت وپس ازجنگها وشکستهای پی درپی بگرگان گریخت ودرآنجا بدست دونفر از غلامان خویش کشته شد.

ازمقررات عهدنامهٔ نادرشاه بادولت عثمانی یکی این بودکه بزوار ایرانی آزارواذیت نرسانندولی بعدازفوت نادرشاه مأمورین عثمانی بنای بدرفتاری را باایرانیان گذاشتند ،تازمانیکه ظلم وبیداد، عمرپاشا، بزوارایرانی شدت گرفت

و کریمخان درسال ۱۱۸۷ نامه‌ای به «سلطان مصطفی خان» ثالث امپراطور عثمانی نوشت و سر عمر پاشا را از او خواست ولی دربار عثمانی باین امر توجهی ننمود . کریمخان امر بتجهیز سپاه و فتح بصره نمود ولی در همین سال سلطان مصطفی خان فوت نمود و برادرش «سلطان عبدالحمید اول» بسلطنت رسید و وی عمر پاشا را بقتل رسانیده و سر او را بشیراز نزد وکیل فرستاد و از او تقاضا کرد که سپاه خود را از بصره احضار کند زیرا بصره ملك شخصی مادر اوست و در عوض آن ولایت هر ناحیهٔ دیگری را که پادشاه ایران بخواهد باو بدهد . چون این امر ضعف شدید دولت عثمانی را ظاهر میساخت ، کریم خان در انجام فتح بصره مصمم شد و دولت عثمانی ناچار بمدافعه پرداخت . کریم خان سپاهی بعدهٔ سی و پنجهزار نفر بسرداری «صادقخان» مأمور فتح بصره نمود. سپاه ایران در اواخر سال ۱۱۸۸ بکنار شط العرب رسید و در جنك با عثمانی بالاخره بصره در اوایل ربیع الثانی ۱۱۸۹ بمحاصرهٔ سپاه ایران در آمد ، پس از سیزده ماه محاصره «سلیمان» حاکم بصره تسلیم گردیده و شهر بصره بتصرف سپاه ایران در آمد، صادقخان پس از چهار ماه توقف در بصره «علی محمدخان زند» را بحکومت آنشهر گماشت و خود باسلیمان در اواخر سال ۱۱۹۰ بشیراز برگشت ، پس از چندی مردم بصره شورش کرده و علی محمدخان را کشتند. در سال ۱۱۹۲ صادقخان مجدداً بحکومت بصره مأمور شد و تا زمان وفات کریمخان یعنی تا سال ۱۱۹۳ بحکومت بصره باقی ماند کریم خان زند در سیزدهم صفر ۱۱۹۳ هجری بسن هفتاد و چهار سالگی بدرود حیات گفت، جسد او را در مقبره‌ای که خود در شیراز ساخته بود بخاك سپردند . سالها بین اولاد و سرداران او جنك و نزاع بود تا بالاخره آغامحمدخان قاجار بوسیلهٔ خواهرش که زوجهٔ وکیل بود و هنگام فوت وکیل در خارج شیراز بشکار رفته بود از فوت وکیل مطلع شده و از همانجا بگرگان فرار کرده و پس از چند سال جنك و نبرد در نوروز سال ۱۲۱۰ در تهران بسلطنت رسیده تاجگذاری کرد وسکه بنام خود زد . پس از تسلط بفارس و اصفهان و کرمان و آذربایجان باسپاهی

فراوان برای قلع وقمع‌شاهرخشاه افشار وفرزندش نادرمیرزا بخراسان لشکرکشی نمود .

حکام خراسان‌که فقط‌اطاعت‌ظاهری‌از شاهرخ وپسرش داشتنداز ترس مجازاتهای‌شدید آغامحمدخان‌سردار قاجارباتباع خودیك‌یك باردوی او ملحق‌شدند . نادرمیرزاچون تاب‌مقاومت‌درخودندیدمشهدرارهاکرد و به افغانستان‌رفت‌وشاهرخشاه نابیناراهمچنان درمشهدباقی‌گذاشت. او برای آنکه‌اطاعت‌خود رانسبت‌بسردارقاجارثابت‌کندباجمعی‌ازخواص‌باستقبال او شتافت‌وآغا محمدخان‌بدون زحمت‌واردمشهد گردیدودرصدد جمع‌آوری خزائن‌نادرشاه‌برآمدوبهرکس گمان‌بردتحت‌شکنجه‌وآزارقرارداد،آخرالامر شاهرخشاه پیرراکه درآنموقع‌شصت‌وسدسال داشت برای‌بروز دادن محل دفینه‌های نادری‌مجازات‌کردوحتی‌سرب‌گداخته‌بسراوریخت‌وشاهرخ‌هرچه داشت‌عرضه‌نمود . سپس‌امردادشاهرخ راباعیال‌واولادش روانهٔ مازندران‌و تهران‌نمودند ،لکن‌درسال ۱۲۱۰شاهرخ‌دربین‌راه‌وفات‌یافت وآغامحمدخان امورخراسان رامنظم‌و «محمدولی‌خان‌قاجار» رابا ده‌هزار سوار بسرداری کل‌خراسان منصوب‌نموده وخود باعجلهٔ تمام عازم تهران شد .

نادرمیرزادرافغانستان‌به «زمانشاه‌درانی» پادشاه افغانستان‌پناهنده شد و پادشاه‌درانی‌برای‌اینکه دربرابرنفوذوقدرت‌سلطنت‌قاجاردرایران‌موقع‌خود رادرهرات مستحکم‌سازدودرصورت لزوم‌بهانه‌ای برای‌حملهٔ‌بخراسان‌داشته باشد، نادرمیرزا راپناه‌داد . چون‌خبرقتل آغامحمدخان منتشرشد حکام خراسان‌رویهٔ‌استقلال طلبی راآغازکردند ،پادشاه‌درانی نادرمیرزا رادرسال ۱۲۱۳هجری‌باقوائی‌عظیم‌روانهٔ مشهدکرد، نادرمیرزا برمشهد دست‌یافت‌و بتخت‌سلطنت نشست وبرخی ازحکام خراسان راباخود موافق ساخت .

«فتحعلیشاه» پس‌ازرسیدن بسلطنت‌بخراسان لشکرکشید وسپاهیان ایران بسه‌دسته تقسیم‌شدند . فرماندهی‌آنان‌راخود «فتحعلی‌شاه و صادقخان‌قشقائی ومحمدولیخان‌قاجار» داشتند . این‌سپاهیان‌ازاطراف بمشهد حمله بردندنادر

میرزا تاب مقاومت نیاورده و تسلیم شد، حکام محلی خراسان نیز چون غلبه را با سپاه قاجار دیدند در ربیع الاول سال ۱۲۱٤ سر بفرمان شاه قاجار نهادند .

نادرمیرزا عاقبت در اواخر ذیقعدهٔ سال ۱۲۱۸ بدست «محمدولی میرزای قاجار» فرمانروای خراسان دستگیر و بتهران روانه شد و بدستور فتحعلی شاه زبانش را که بامر ضبط اموال آستان قدس سخن سرائیده بود قطع کردند و دیده اش را که چشم داشت بطلا آلات حضرت رضا علیه السلام داشت کور کرده و دو دستش که بقتل میرزا مهدی عالم و مجتهد مشهد و ذریهٔ رسول خدا مبادرت کرده بود از مرفق بریدند و در آخر از رنج و عذاب بدرود حیات گفت و دو پسرش «عباس میرزا و ابراهیم میرزا» نیز کشته شدند. انقراض و اضمحلال دودمان سلسلهٔ نادری بافوت نادرمیرزا یعنی پس از ۵۷ سال از قتل نادرشاه اعلام گردید .

بقول یکی از مورخین نصرالله میرزا پس از مدتها انزوا و گوشه نشینی و ابتلای بافیون در مشهد بدرود زندگی گفت .

# فصل دوازدهم

## آرامگاه نادرشاه

درسال ۱۱٤٥هجری (۳۲ـ۱۷۳۳میلادی) پس ازاخراج‌افاغنه‌ازاصفهان وشیراز هنگامیکه نادرشاه مقام‌سپهسالاری‌ایران‌راداشته ووالی‌خراسان‌بود برای سرکوبی‌افاغنه وتصرف‌هرات بمشهدآمد وبفکرایجاد آرامگاه ابدی خود افتاد. درمشهد بنای مجللی دربالاخیابان‌که اینك موسوم بخیابان‌نادر شاه‌است ساختمان‌نمود.

## آرامگاه اولیهٔ نادرشاه

اگرچه عکس ونقشه‌ای ازوضع‌بنای‌اولیه دردست‌نیست ولی‌آنچه مسلم است مطابق وقفنامه‌ای‌که برای‌آرامگاه نوشته واصل‌آن‌درکتابخانه آستان قدس‌رضوی موجود است چنین‌معلوم میشودکه اولاباغ مشجری‌بوده و گلکاری‌داشته زیرادروقفنامه دونفرباغبان‌موظف برای‌آنجاتعیین‌شده. ثانیاً دونفرخادم ودونفر مؤذن‌و دونفر حافظ (قرآن‌خوان) حقوق‌بگیرمقرر گردیده. ثالثاًطبق‌وقفنامه‌دارای مناره و گلدسته‌بوده. رابعاً درجلوآرامگاه سقاخانه‌ای بناشده‌ودو گلدسته‌داشته. خامساًدراصل بنای‌آرامگاه‌دوراهروی بزرك ودوایوان‌وچهاراطاق‌که متصل‌بمحل‌مقبره‌بوده وهمچنین‌دارای دو دربزرك‌بوده‌و کریاس‌داشته. سادساًمصارفی‌برای روشنائی‌وعطرپاشی وعنبر معین‌شده وجهت‌سقاخانه‌آب‌ازمحل مخصوص‌میاوردندودرپنج ماه فصل گرمای‌هرسال یخ‌مصرف‌میشده‌ودرهرشب‌شانزده‌قندیل‌و گلدسته‌هاوسقاخانه ودرب‌مقبره‌و کریاس‌آرامگاه‌بوسیلهٔ‌چراغچی‌مخصوص‌بایدروشن‌میگردیده،

درهرشب جمعه‌وآخرهرسال‌اطعام‌وانفاق بمستحقین میشده، درهرپنج‌سال فرشهای‌مقبره ازقالی‌ونمدتجدیدمیگردیده‌ودوعدد پرده‌زربفت‌نفیس نیز تعویض‌میشده، درهرسال درعیدنوروزفرشهای‌دوراهرو ودوایوان وچهار اطاق‌متصل‌بمقبره تبدیل‌میگردیده وهردوسال‌بایدیك‌جفت‌پرده مخمل نو حاشیه‌دار دردودرب‌آرامگاه‌آویخته وقیمت‌فرشها وپرده‌های‌کهنه بمردم مستحق‌انفاق گردد. برروی‌قبرضریح‌مرصع بجواهرفولادی بوده‌است.

«علی‌قلی‌خان» (علیشاه) برادرزادهٔ نادرشاه‌آرامگاه‌رامنهدم‌ساخت ولی بعداً ضریح‌مزبوربوسیلهٔ سیدمحمدمتولی و«شاهرخشاه» فرزندرضاقلی‌میرزا که‌چندی‌سلطنت‌داشته‌اندوقف‌ودرحرم‌حضرت‌رضا علیه‌السلام‌نصب کرده‌اند. آنچه‌ازبناباقی‌مانده بقول«لردجرج گرزن» هنگامیکه‌آغامحمدخان قاجار بمشهدآمده‌آنراخراب‌وویران نموده‌است. املاك‌ومستغلات‌موقوفه آرامگاه بمرورزمان‌ازتصرف‌وقف‌خارج‌وحتی‌نشان‌آن‌هم گم‌شده‌است وفعلاآنچه‌باقی مانده فقطازقریه «دهشك» واقع‌درکنارشهرطوس‌نزدیك‌آرامگاه فردوسی میباشد. معروفست‌ظریفی‌بیکی‌ازدیوارهای‌آرامگاه‌این بیت‌نوشته بود :

درهیچ‌نغمه‌نیست که‌نبودنوای‌تو　　عالم‌پراست‌ازتووخالی‌است جای‌تو

چون بیت مزبور را برای نادرخواندند خندان شده‌و دستور محو آنرا داد.

«میرزاعبدالرزاق‌جهانشاهی» متخلص‌به«نشئه» (نشاء) بقول‌لطفعلی‌بیك‌آذر بیگدلی‌صاحب‌آتشکدهٔ‌آذردرتبریز نشوونمایافته ودراصفهان‌تحصیل‌کمال نمود،دراکثرفنون‌علمی‌مخصوصاً‌ریاضی‌مهارت‌داشته ودرتبریزوفات یافته وبسلیقهٔ صائب‌آشنابوده ودیوانی دارای دوهزاربیت‌دارد. قصیده زیر را برای‌آرامگاه نادرشاه ساخته وآن اینست :

شه شهان فلك رتبه نادر دوران　　کیم‌اولدی امرنه تابع‌جهانده هرکیم‌وار

وجودی قطب جهان ذاتی‌آسمان شکوه　　بنای دولتی ثابت عدالتی سیار

سخا وجودنی وصف‌ایملك دگل ممکن
کیم‌ایتدی تاج‌ونگین‌بخششین‌شعار ودثار

نشانهٔ اجل خصم نیزه سینه علم
لقب خدنگنه شهباز مرغ روح شکار

اوگون که مملکت بی نظیر ایراندن
عراق زمرهٔ افغان الندی ایتدی دچار

مسلط ایدی ملك ملت خراسانه
اسیر روم ایدی تبریز و سایر امصار

گونش‌تك ایدی‌وجودی ظهور مشرقدن
سپاه شام تك اعدا فراره ویردی قرار

فرار ایتمسه نیلر عساکر ظلمت
سپاه انجم اولسه آفتاب اولسه سالار

سپاه رزمه کاصحاب دین خطاب ایتمك
لطیفه دور که اولوب غیبدن اونا اشعار

محیط اولدی چو پرگار کبمین ایرانه
زمانه‌سویله دی‌حق مرکزنده‌دوتدی‌قرار

زهی عنایت بی منتها که فولادی
النده ایتدی یدالله طلای دست افشار

ضمیری صیقل مرآت هنده ایلدی‌میل
جهانبدور آینه آئینه ایستمز زنگار

مرو تندن اونون رای هندی‌رای‌الدی
حمایتی الینه ویردی خاتم زنهار

جهاندا اولمازیدی شاه هند آزاده
گرایتمیدی بو درگاهه بنده لق اظهار

بولطف از د گل الله دن شهنشاهه
کیم اولدی بندهٔ درگاهی زبدهٔ احرار

چون‌ایتدی‌عطف عنان‌ملك‌هندن اولدی
زمین سند لگد کوب لشکر جرار

میان‌هنداونون صوبه‌داری‌شیمدی ایدر
خطاب شاهقلی خانلیق ایله استظهار

مذاق بلخ اولوب تلخ ز هر تیغندن
توتوشدی‌ملك بخارا یراوزره اولدی‌بخار

اولوب نهیبدن او ر گنج گنجی ویرانه
تمام لشکر خوارزم رزمی ایلن خار

قضا النده سلاطین ترکی قیلدی اسیر
قدر هم ایلدی افنا لرنده چون اصرار

ولی بودولته دستور دور که عفوه قربن
اولور گناهنه هرکیم که ایلسون اقرار

ترحم ایلدی بوالفیض خانه فیض رسان
کیم او زیرنده ینه‌بولدی فیض‌استقرار

هزار شکر که وار شاهباز دولتنین
اسیر پنجه سی افغان و اوزبك وتاتار

اروس که اولموشدی کرم پیله‌گیلاندا
سن ایلدین اونی نوغان تیغ جوهردار

توجه ایله سه عزمین ممالك روسه
گلور تصرفه‌گر پطر بورك اگر بلغار

بو پادشاه ملك رتبه شو کتینه دلیل
بوبس که‌گونده‌ره ایران اسیرینی‌خونکار

جمال دولتینه روم انتظار چکر
بوشوق‌ایلن‌حلبین شهری‌اولموش‌آینه‌دار

امور د هرایله منظوری جمله عقبی دور
نه غم که گوزیاتااما گوگل گرك بیدار

بو پادشاه فلك جاه و نیك كردارین
نشان خیرینه‌یوخدورحساب‌وحدوشمار

او جمله دن بو بنای رفیع عالی دور
كیم اولدی رفعتی همدوش‌گنبد دوار

بونون قرینه سی ممكن دگول بو دنیاده
قضا مگر اونا سر كاراوله قدر معمار

مهندس ازلی سالدی طرح و دست قضا
محیط فیض‌دیوب‌دوردسنده چكدی‌حضار

گوره‌ن‌بوروضه‌نی‌بیشك‌یقین بیلورکه‌دگول
وجود جنت جسمانی قابل انكار

بو یرده كیم‌كه مكان‌ایله ریسه دینیاده
بهشت‌ایچره اگرایسته سین‌مكان‌یری‌وار

اونون‌صفاسنه‌گر حیرت اوزره‌ایتسه‌نظر
هرآینه او لور آئینه صورت دیوار

فراز قبه ده سر طوقنی خیال ایتدوم
كه دوتدی چرخ‌چهارمده مهر استقرار

گوره‌ن بو قبهٔ نورانی ایله سایه سینی
دی‌ر كه معجزه دوراجتماع لیل ونهار

بوقصره چون‌یتیشور روضهٔ‌رضادن‌فیض
عجب‌د گول ایده خلداوز قصورینه‌اقرار

رضا ایده ر اونا امداد ایكی دنیاده
وسیله دورکومك و چاره حق‌قرب‌جوار

ریاض خلدین اولور حوضی‌چشمهٔ‌كوثر
عجب‌د گول‌كه گتورسون‌نهالی‌رحمت‌بار

شهنشها سنه بو دهر ایچره شاملدور
همیشه مرحمت و لطف داور غفار

محالدور اگرایتسن خیال عقبی ده
بو فیضدن اولانادم قسیم جنت ونار

كه ممتنع گور ونور ارتكاب ایده خالق
بونوع امره‌كه مخلوقی اوندن‌ایله رعار

ایده ر ظهور بو دنیاده رفعت عقبی
تمام‌سال‌اولوریاخشی یاخشی‌اولسه‌بهار

همیشه عاقبت كار خیر اولور بی‌شك
اومشگل ایشده‌كه دوشسون‌كریم‌ایله‌سروكار

بوبقعه صورت اتمامه چون قرین‌اولدی
ندای هاتف غیب ایله دی منه اشعار

بهشتدن براثر دور بو نشئه دینیاده
گرك‌كه‌یازیله تاریخی (جنت‌آثار) ۱۱۵۵

اینك ترجمهٔ‌آن : شاهنشاه‌فلك‌جاه‌نادر دوران‌كه جهانیان تابع اویند وجودش قطب‌جهان وذاتش‌شكوه‌آسمان وبنای‌دولتش ثابت وعدالتش‌در همه‌جا سیاراست، سخا وجودش زایدالوصف‌است زیراتاج‌ونگین‌بخشی را شعارخودقرارداده است. نشانهٔ مرك‌دشمن درسرنیزهٔ‌اواست. درآنروز كه مملكت‌ایران‌دردست‌افاغنه وعراق‌دوچاربود.زمانیكه‌ملك برخراسان مسلط

وتبریزوسایرشهرها اسیررومیان‌بود،وجوداوچون‌آفتاب ازشرق‌طلوع کرد، تمام دشمنان ایران‌فراری‌شدند. هنگامیکه‌آفتاب فرمانده وستارگان‌فرمانبر باشد لشکرجهل‌وتاریکی‌چاره‌جزفرارندارد. ازاینکه‌لشکریان‌جنگی او را «کاصحاب‌دین» گفته‌اندازلطایف‌غیبی‌است. دنیامانندپرگاری شدکه ایران درمرکز اومستقرگردید، زهی‌عنایت‌بی‌منتهای‌خداوندگاری‌که فولاد را دردست‌یداللهی‌اوطلای دست‌افشارنمود. درون اوچون‌آئینه‌صیقلی‌است‌که دنیا اورازنك‌نمیزند. ازجوانمردی اواست‌که چون پادشاه‌هند ازاو پناه خواست‌حمایتش کرده‌وتاج‌پادشاهی بوی‌بخشودوپادشاه‌هندآزادی نداشت تازمانیکه‌درپناه‌اواظهاربندگی نمودواین‌لطف‌خداوندی برشاهنشاه‌است‌که بندهٔ دلاوردرگاهش گردید وزمین‌سندلگدکوب‌لشکریان‌وصوبه‌دار بخطاب «شاهقلی» سرافرازشد. ذائقهٔ بلخ‌اززهر شمشیرش‌تلخ‌وبخارا یکپارچه‌بخار شد. ازنهیب‌هیبت‌اوهمه‌پریشان‌وپادشاهان‌ترك همه‌اسیراوگردیدند. لشکر خوارزم درجنك‌بااوخوارشد، اگرمیخواست همه‌را فنامیکرد، شعار این دولت‌بودکه هرکه بگناهان خوداعتراف میکردموردعفوقرار میگرفت ، بابوالفیض‌خان تلطف‌نموده وازفیض اوبرجای‌خودمستقرشد. شکر خدارا که ازدست وپنجهٔ‌اوافغان‌وازبك‌وتاتار اسیرگردیدند،دولت‌روس‌درگیلان باتیغ جوهردارش مغلوب‌شد، اگرعزم‌تسخیرممالك‌روس‌رامینمود پطرزبورك‌وبلغاربتصرف اودرمیآمد. دلیل‌بزرگی وشوکت‌اوبودکه اسرای‌ایران بوطن خودبسلامت بازآمدند، دولت‌روم‌انتظارموکب اوراداشت وبهمین جهت‌شهرحلب آئین‌بندی‌شد. بادنیاکاری‌نداشت‌وهدفش‌آخرت‌بود، ازغم‌و غصه‌دورودائماً هشیارکارخودبود، کارهای‌خیروخوب این‌پادشاه‌والاجاه حدوشمارنداشت،این بنای‌بزرك‌ازآنجهت‌عالی‌است‌که همدوش‌گنبد دوار است‌ومثل‌ونظیرآن‌دردنیا وجودنداردمگرآنکه‌قضا سرکاردار وقدرمعمار اوباشد،مهندس‌ازلی‌نقشهٔ اوراطرح کرده وازمحیط‌فیض‌حصارگردیده‌است. کسی که‌این بنارابیندبدون‌شك‌بوجودبهشت‌پی‌خواهد بردوهرکس درآنجا

مکان کند بی‌تردیددرجنت خواهدبودواگر کسی‌بعمفا وزیبائی اونظر کند مانندآئینه‌ایست که همه‌چیز درآن‌پیداست. برسرقبهٔاوخیال کردم که‌درچرخ چهارم مهراستقرارپیداکرده است وهرکس که سایهٔ این‌قبهٔنورانی‌را ببیند خواهدگفت که‌ازاجتماع‌شب وروزمعجزه‌پدیدآمده‌است، باین‌بنا چون‌فیض ربانی‌میرسدتعجب‌ندارد که‌بهشت درمقابل‌اوبنقصانش اعتراف کند. حضرت رضاعلیه‌السلام دردودنیا باوکمك‌میکندزیرا درجوارآنحضرت‌جایگاه‌دارد. چون ازچشمهٔحوض کوثر دربهشت شادابست‌عجب‌نیست که‌نهال‌رحمت بثمر آورد، پادشاها! همیشه‌دراین‌دنیالطف ومرحمت‌حق‌شامل‌حال تست‌وغیرممکن است که پروردگارکاری کند که مخلوق‌ازاوعارداشته باشد،دراین‌دنیا جاه‌و مقام‌آخرت‌ظهور پیدامیکند درصورتیکه‌بهارخوب‌وخوش‌داشته‌باشد، بیشك عاقبت‌کارهمیشه بخیراست بشرط‌آنکه‌سروکارباخدای کریم باشد.

چون اینبقعه بپایان رسید ازندای هاتف‌غیبی‌این اشعار راشنیدم‌که از بهشت‌یك‌نشانه‌ایست‌ای‌نشئه که‌تاریخش چنین‌نوشته‌شود :(جنت‌آثار) ۱۱۵۵ هجری قمری .

## عمارت خورشید در کلات

نادرشاه برای‌خوددرکلات درسالهای۱۱۵۵وبعدآن نیز آرامگاه عظیمی گویا بمباشرت‌کریم‌خان‌زند وبوسیلهٔ معماران و حجاران اوستادساختمان نموده است . این‌بناکه اکنون درنهایت‌استحکام وتقریباً ۱۵متر ارتفاع آنست، نمای‌خارجی‌آن تماماً ازسنك‌های بزرك‌که معروفست بدستور نادر ازمراغه بدانجا حمل‌گردیده پوشیده شده واصل‌بنا عبارتست از: محل‌مقبره که تقریباً پنج‌درپنج متروداری‌چهارستون سنگی‌است بارتفاع شش‌متر و دروسط‌ان جای‌قبرساخته شده‌وچهارایوان درچهارطرف‌که داخل‌آن گچ‌بری ونقاشی‌های تصویری رنگی داشته وفعلاآثاری ازآن باقی‌است، بقیهٔ بنا واطراف آن اطاقهائی داردکه متصل بمقبره است. درروی بنابرجی

قرار گرفته بقطرسه‌الی‌چهارمتروارتفاع‌پنج متر که نمای‌آن‌از سنگ‌های تراشیدهٔ نیم گرداست‌ومعلوم‌میشود که درصددانهدام‌آن‌بوده‌اند زیرامقداری ازسربرج راخرابکرده‌اند ولی‌بواسطهٔ‌استحکام بنانتوانسته‌اند بهدم‌بنیان‌آن موفق‌شوند. دراطراف بنافضای‌بسیار بزرگی‌است که‌ابنیهٔ‌فرعی‌دورآن قرار

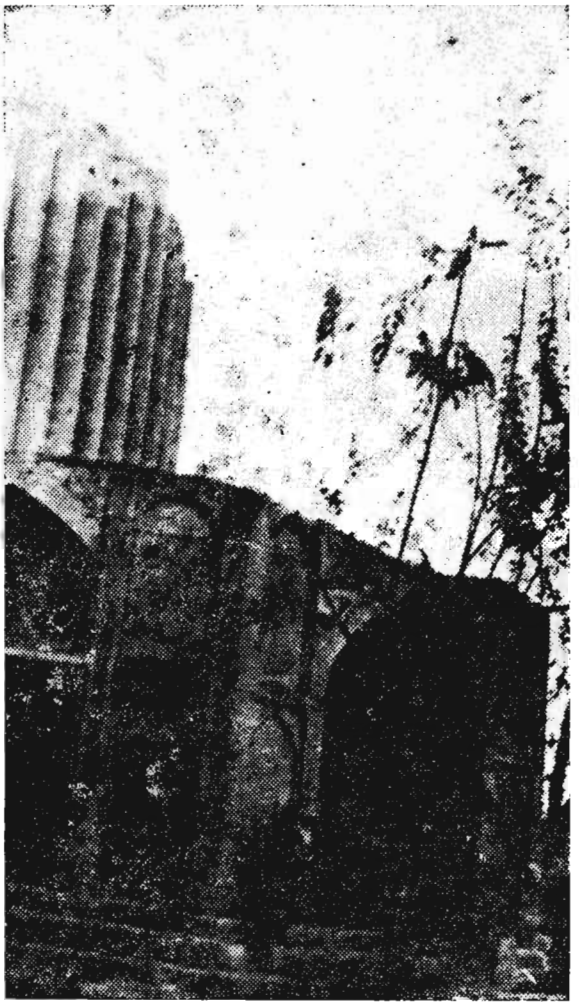

تصویر شماره سی‌وچهار

موجوداست، رابعاً سندمعاملهٔ منزلی‌بتاریخ۱۲ رمضان سال پیچ‌ئیل‌حوت تحویل۱۲۷٤هجری‌قمری بمهرهفده نفر ازعلما ومعاریف محل‌درکلات بدست‌آورده ونزدنگارنده موجوداست‌ومینویسد: فروخت ولدان حضرت قلی‌بیك‌بعلی‌رضابیك وکیل‌باشی‌فوج‌یکباب حوالی‌واقع دردارالثبات‌کلات جنب مقبرهٔنادری. بنابراین جای هیچگونه شك‌و تردیدنیست‌که عمارت معروف بخورشیدواقع دروسط‌آبادی قریهٔکبودگنبدکلات را نادرشاه‌برای آرامگاه ابدی‌خود ساخته‌است.

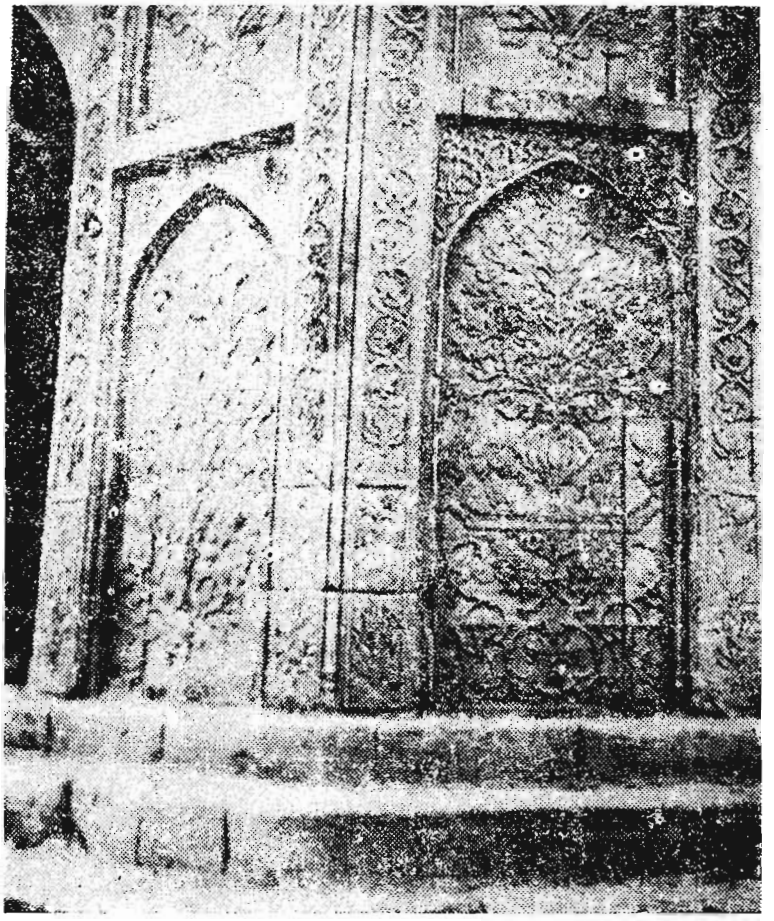

**تصویر شماره سی‌وشش**

## آثار آرامگاه نادر در مشهد

پس از انهدام آرامگاه نادر در مشهد بوسیلهٔ علی‌قلی‌خان (عادلشاه) و آغامحمدشاه وفتحعلی‌شاه وازبین‌رفتن موقوفات آن، معصوم‌علیشاه درمجلد سوم طرائق‌الحدائق که دراواخر قرن گذشته بمشهد آمده مینویسد: در بالاـ خیابان کوچه‌ایست بنام کوچهٔ مقبره، چون قبر نادرشاه آنجا واقع‌شده و بعنوان مقبرهٔ نادربدان نام‌مشهور گردیده‌تاآنکه مینویسد: سبحان‌الله آثاری ازباغ ومقبره جزخرابه‌ای پراززبیل‌چیزی‌باقی‌نمانده ونادرشاهی‌که ایران را از

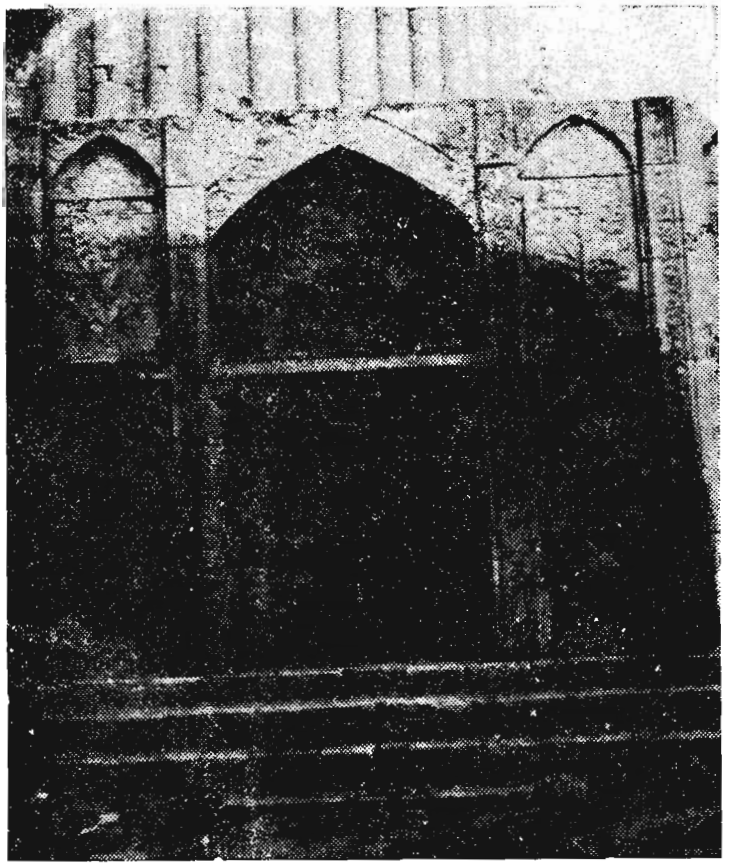

تصویر شماره سی و هفت

چنك بیگانگان خلاص نمودسزاواراست که همه نحو آثاری ازوی باقی بگذارند.
یکی ازصاحبمنصبان وزارت فرهنك که فعلاحیات داردودرسال ۱۲۹۶ شمسی
در دستگاه ایالتی خدمت مینموده برای نگارنده حکایت میکرد که دراین سال
دریکی ازمجالس جشنهای رسمی مشهد باحضورمرحوم «احمدقوام» (قوام-
السلطنه) والی خراسان مرحوم محمدحسین امیرالشعـراء نادری درضمن
خواندن اشعارقصیدهٔ جشن رسمی عیدنوروزسال ۱۳۳۶ هجری قمری اشاره به
وضعیت اسف آور قبرنادرنموده وتقاضای توجه لازم راکرد. مرحوم قوام-
السلطنه بایشان که ازنزدیکان وی بوده ودرهمان موقع درفرهنك هم تدریس
ریاضی داشت دستورمیدهد فوراً محل مقبره رامشاهده کرده وگزارش دهد.
نامبرده میگفت پس ازرفتن بمحل کاروانسرای بزرگی رادیدم اسبهای زیاد و
گاریهای بزرك چهارچرخه که برای حمل مال التجاره بوده درآنجا وجود
داشت ودرمحلی تقریباً وسط کاروانسرا چهار دیوارخرابهٔ کوچکی بود که
میگفتند قبرنادراست. مراتب رابمرحوم احمدقوام گزارش دادم، وی دستور

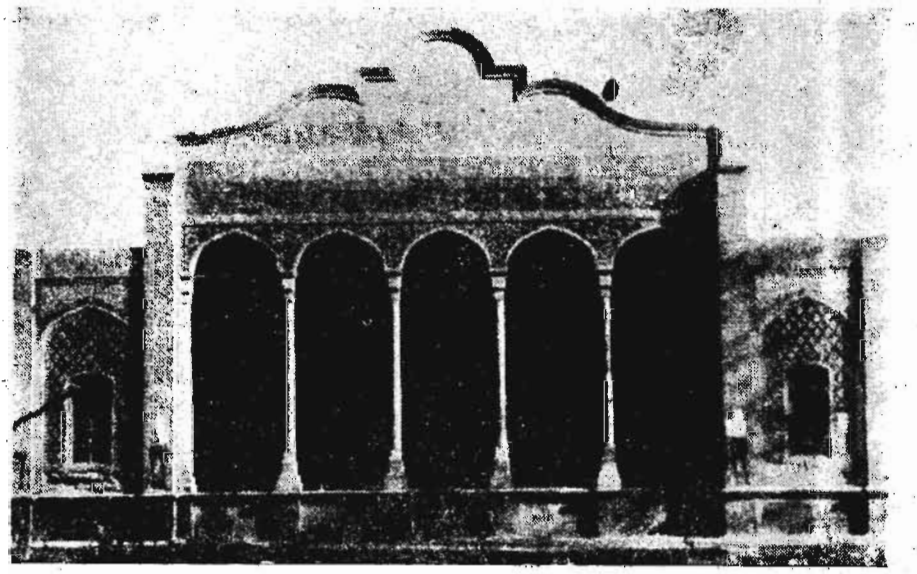

تصویر شماره سی و هشت

دادکاروانسرا وعده‌ای‌ازمنازل‌اطراف آنرا بوسیلهٔ رئیس شهربانی وقت (ماژورشوبرك‌سوئدی) بااشکالات‌فراوانی‌که داشت‌شبانه‌خراب‌کردند.

## آرامگاه نادرشاه در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر

بطوریکه ذکرشد بدستور مرحوم احمدقوام واهتمام عده‌ای ازوطن‌پرستان وشاهدوستان‌خراسانی‌منجمله مرحوم «حاج‌مرتضی میرزاقهرمان» متخلص‌به‌شکسته‌که درآنموقع‌شهردارمشهد (رئیس‌بلدیه) ومدیرروزنامهٔ خورشیدبودمباشرت ساختمان‌رابعهده‌گرفت. ساختمانی‌برای‌آرامگاه نادر شاه‌ازدرآمد نواقل‌دروازه‌های‌مشهد وعوائدمتفرقه ساخته‌شد وقیمت منازل پرداخت‌گردید.درموردآرامگاه مزبور قانونی درتاریخ نهم‌میزان۱۲۹۳ هجری‌شمسی‌مطابق۲۱ذیقعده۱۳۳۳قمری‌بتصویب مجلس‌شورایملی رسید. این‌بنابطول۲۶در۲۲متروارتفاع۶متر که هشتادسانتیمترازسطح زمین ببالا وباصطلاح پابکرسی‌بود،دروسط‌باغی که‌بمساحت‌تقریبی‌پانزده هزارمترمربع محصور بچهاردیواربا‌تفنك‌های‌قدیمی‌باروتی‌نرده کشی‌شده‌قرارگرفته بود. درجلو بناایوانی‌بودبعرض‌سه‌متربا‌پنج ستون‌سنگی‌بارتفاع‌تقریبی شش متر وطرفین‌آن‌دواطاق‌کوچك ودو راهرو که‌داخل‌ایوان میشده. درب‌ورودی مقبره دروسط ایوان‌بوده‌که بمقبره‌داخل‌میشد، سقف‌مقبره باآجر ضربی ودارای‌سرسرا وپنجره‌وتقریباً طول وعرض‌آن ٦در٦ متر ودرشمال آن سکوئی‌کد باصطلاح شاه‌نشینی‌راتشکیل‌میداد مدفن‌نادربود، درطرفین‌شرقی وغربی‌مقبره هرطرف‌دواطاق بزرك‌وکوچك داشته‌که مدتی‌محل‌کتابخانهٔ فرهنك‌بوده‌ودرپشت‌مقبره طرف‌شمال‌آرامگاه‌سالون‌ویك طرف‌آن انبار وطرف‌دیگرراهرو بوده‌است.درکتیبهٔ‌سردرجلوعمارت‌وبالای ایوان‌باکاشی اشعاریکه مرحوم‌محمدحسین‌میرزا امیرالشعراء نادری‌درتاریخ‌بنای‌آرامگاه سروده نوشته‌شده‌که پس ازانهدام‌عمارت‌وساختمان‌عمارت فعلی‌کاشی های

کتیبهٔ اشعارمزبورعیناً درادارهٔ اوقاف خراسان ضبط گردیده و آن اشعار اینست :

سکه بر زر نام شاهان نادرافشار کرد
ملك را با آبرو از تیغ آتشبار کرد

این همان نادربود کافغان وروم و روسرا
از وطن بیرون بعون داور دادار کرد

خسرو ایران وتوران شهریار هند وسند
آنکه در هرکارزاری کاردشمن زار کرد

تاکه آب رفته ازاین خاك باز آید بجوی
باد پیماخصم را از تیغ آتشبار کرد

چون براسب پیلتن درروزهیجاشدسوار
شاهرا درحمله مات ازرخ بیك دیدار کرد

تاج بخشی چون سکندر کرد بادارای هند
درة التاج شهان خودرا ازاین کردار کرد

این همان نادرکه ازهندوستان نهصدکرور
دانه‌های قیمتی چون دانه درانبارکرد

تخت طاووسی که رشك تخت کیکاوس بود
اوزهند آورد آنگه نصب در دربارکرد

اختلاف مسلمین از رای اوشد برطرف
آینهٔ اسلام را پاکیزه از زنگار کرد

رایت آئین پاك جعفری برمه کشید
ملك ایرانرا ز فرش مطلع الانوار کرد

کرد تذهیب رواق و گنبد شاه نجف
خویش کلب آستان حیدر کرار کرد

بود امی لیك ملهم بود از روح القدس
چون لب جان بخش را بازازپی گفتارکرد

او یدالله فوق ایدیهم ز الهام سروش
گفت درسرطوق گنبد مرتسم معمارکرد

هم بصحن کهنه زایوان طلا درملك طوس
نام خود را نوبنیکی درهمه ادوار کرد

چونسروافسرزکف داداین خدیوتاج بخش
جای بر اورنگ شاهی دودهٔ قاجار کرد

مدفن اوراکه رشك گلشن فردوس بود
جور استبداد با خاك زمین هموارکرد

اعدل از نوشیروان شاه زمانه پهلوی
آنکه عدل کسروی راکهنه ازرفتار کرد

حکم برتعمیر این عالی بنای بی نظیر
شهریار عادل دریا دل دین دار کرد

آن رضاشاهی که از دربانی شاه رضا
فخر برخاقان نمود و نازبرخوانکار کرد

ملك ایرانرازبس رونق فزود ازعدل وداد
غیرت جنات تجری تحتها الانهار کرد

شهریار پهلوی از هر شهی باشد فزون
چون زهرشاهی فزونتر بهرایران کارکرد

خط آهن بر زمین طیاره بر روی هوا
اوروان از دست گوهرپاش گوهربار کرد

بندهٔ دربار شاه پهلوی تیمور تاش
آنکه اوراشه وزیر خاص دردربار کرد

اولین کس اوست کاندر مجلس شوری زرای
این بناراهمچو حکم نادری ستوارکرد

نام نیکوئی بجا بگذاشت زین کاربزرگ　　تابگویند این‌چنین باید چو بایدکار کرد
ساحت ملك خراسان غیرت باغ بهشت　　حکمران محمودجم‌ازرای پرانوار کرد
از ادیبان سخنگو مصرع تاریخ را　　والی والای روشن فکر استفسار کرد
(همچو نام شاه نادر جاودان است این بنا)
گفت هاتف نادری درجش دراین اشعارکرد

ماده تاریخ مصرع‌اول بیت‌آخراست‌که ۱۳٤٦ هجری‌قمری‌میباشد ولی درذیل مصرع‌دوم در کتیبهٔ کاشی‌رقم۱۳٤۹ نوشته‌شده وممکن‌است‌رقم۱۳٤۹ پس ازختم بنا وتهیهٔ‌کتیبه بوده باشد.

## تجدید بنای آرامگاه نادرشاه

ازسال۱۳۲۰هجری‌شمسی وضعیت‌بنای قبلی‌که باعجله ساخته و اصول اساسی درآن‌رعایت نشده‌بودروبانهدام‌میرفت‌زیرا تفنگهای‌نردهٔ‌باغ‌مندرس وریخته‌شدواجبارآدیوارآجری بجای‌آن ساخته‌بودند،اصل بنابواسطهٔ نفوذ رطوبت‌زمین‌که‌تاسقف بناکشیده مشرف‌بانهدام‌بود(زیرامصالح‌ساختمان‌آن ازمصالح کهنهٔ‌منازل‌قدیمی‌بود) بواسطهٔ‌فقدان‌بودجه‌ودرآمدکافی تعمیراتی نمیشدودرآمدموقوفه دردسترس‌نبودوبمصرف‌نمیرسید. ازسال۱۳۰۰هجری شمسی کتابخانهٔ فرهنك‌درآنجا بوده ومدتی‌برای‌نگاهداری بنامحل یکی‌از دبستانهای‌دختران بود.درمواقع‌بازدیدبعضی سیاحان‌ومستشرقین‌خارجی‌که نگارنده‌حضورداشت‌مشاهدهٔ وضعیت‌اسف‌آورآن‌موجب‌شرمساری‌میگردید. ازسال ۱۳۳۱ که‌نگارنده‌مسئولیت‌اوقاف‌خراسان‌راعهده‌داربوداقدام‌باستنقاذ موقوفهٔ‌دهشك‌نادری‌ازغاصبین باکمك‌محاکم‌دادگستری وانجمن‌آثار ملی خراسان‌اعتباری‌درحدودیکمیلیون‌ریال درآمدموقوفهٔ دهشك‌تأمین نمود، چندین‌مرتبه‌بانجمن‌آثارملی خراسان وبعدازآن درتهران بانجمن‌آثارملی ایران‌پیشنهادشدکه‌نقشه‌ای‌برای‌بنای جدیددرحدوداعتبار تأمین‌شده بدهند تاتحت‌نظر انجمن وادارهٔ‌اوقاف خراسان ساختمان شود.

پس ازطرح موضوع درجلسات انجمن مرکزی خراسان بالاخره نقشهٔ فعلی‌بوسیلهٔ مهندسین وبنگاه های‌فنی تهیه واعتبارآن درحدود بیست وسه ملیون ریال بوسیلهٔ وزارتخانه‌ها و ارتش وبنگاههای عمومی و تهیهٔ کارت های یادبود تجدید بنابقیمت‌های مختلفه ازیکهزار تاده‌ریال و تقسیم آن درتمام‌کشوربمنظور شرکت‌عموم افرادملت دراقدام باین امرملی ودریافت مبلغی ازمسافرین راه‌آهن تهران ـ مشهد وبالعکس تأمین گردید.

بنای قبلی ازتاریخ ۳۰آبان ۱۳۳۵ تحویل مقاطعه‌کار گردیده وبانظارت نگارنده بخرابی‌آن وساختمان بنای‌فعلی آغازشد.

وضعیت بنای فعلی : فضای آرامگاه‌که باغ و دارای درختهای نسبتاً کهنی‌است بعرض وطول۱٤۰ در۱۰۳ متر ومساحت آن بیش از چهارده هزارمتراست . باغ مزبور ازچهارطرف‌که خیابان‌نادرشاه، خیابان شاهرضا نو ودوخیابان٦متری‌است، معبر عمومی میباشد ودیـوارآن ازسنگهـای گرانیت بعرض۷۰ وارتفاع۵۰سانتیمتر ودر روی‌آن نرده‌های آهنی‌بنقش تبرزین قرارگرفته ویك درب ورودی درخیابان شاهرضانو مقابل بنـای اصلی آرامگاه و دودرب درچهار راه تقاطع خیابان نادرشاه و شاهرضانو و یك‌درب درخیابان نادرشاه مقابل بنای‌آرامگاه دارد.

درفضای باغ چهار حوض‌آب درسه زاویهٔ بنای‌اصلی، یکی بعرض‌وطول ۵ر۱۲متر ودیگری بشکل مثلث بقاعده وارتفاع٦متر ویکی مقابل عمارت فرعی بطول وعرض ۸در۵ر٤ متر وچهارمی‌حوض‌کوچك درپشت بنای فرعی قراردارد‌که سه‌حوض‌اولی‌بوسیلهٔ جویهای‌سربازآب بیکدیگرمربوط بوده و تمام حوضها درحدود یکمترعمق دارد، جویها باسنك وسیمان‌ساخته شده است . بقیهٔ فضا خیابان‌کشی و بـاغچه بندی چمن بـا جدول هـای سنگی است .

ساختمان فرعی‌که تقریباً ۲۰۰مترمربع‌است مرکب ازسه اطـاق‌که دو

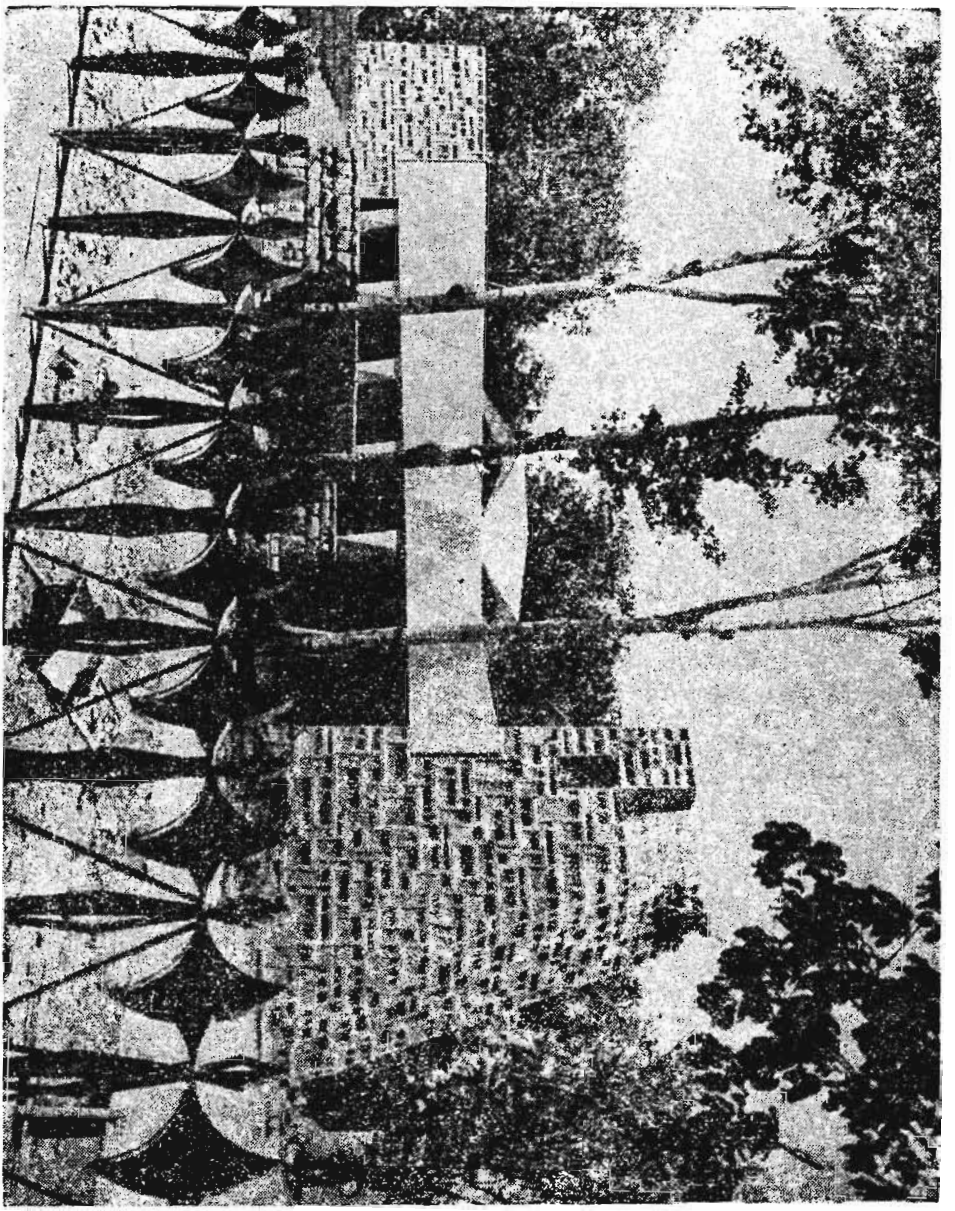

تصویر شماره سی‌ونه

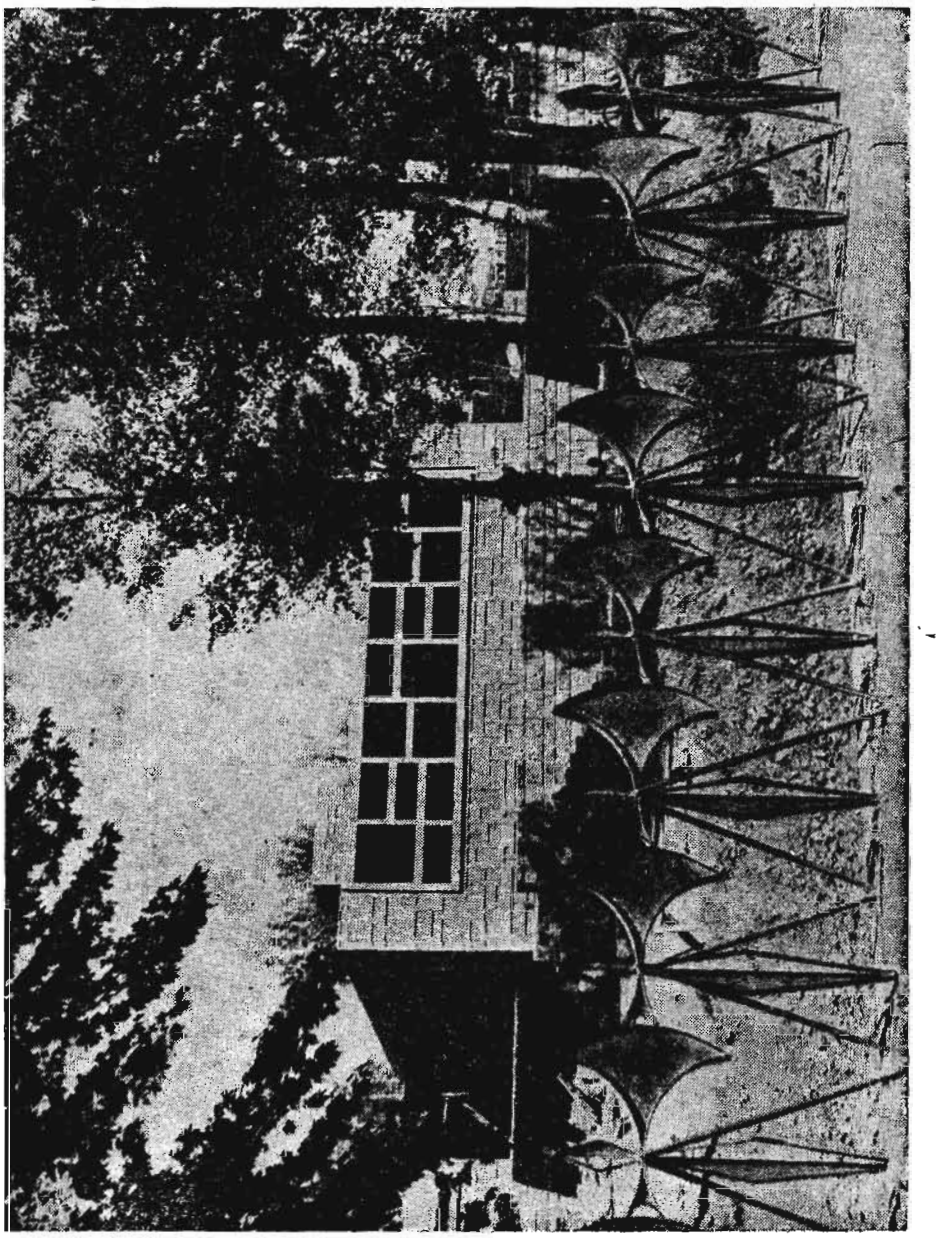

تصویر شماره چهل

اطاق آن بعرض وطول ٥ر٤ متر وسومی بعرض وطول ٥ر٦ در ١٠ متر بوده و بعلاوه دارای مستراح ودوراهرو ودوش وآبدارخانه است، درنزدیکی آن محل موتور خانه است که درزیرزمین بعرض وطول ٩ در ٥ متراست. درنزدیکی آن گاخانه قراردارد. ونیز چاه نیمه عمیقی برای تأمین آب آرامگاه درطرف دیگر بنامیباشد. بنای اصلی آرامگاه که بمساحت ١٢٠٠ مترمربع است دارای سه ایوان شرقی و جنوبی وغربی متصل بیکدیگر وسه راهرو وپله. یکی بطرف خیابان شاهرضا نو ودیگری بطرف خیابان نادرشاه ودیگری مقابل برج مجسمه است. ایوانها بعرض ٥ر٣ الی ٦ متر وارتفاع ایوانها ازکف باغ ٨٣ر١ متراست .

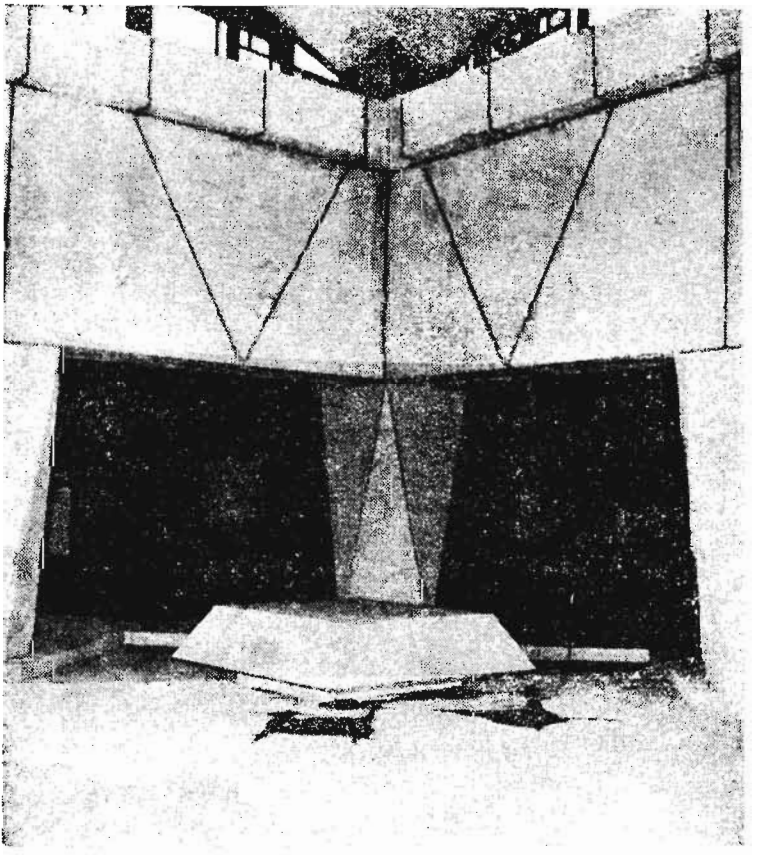

تصویر شماره چهل ویك

اصل بنادارای چهارقسمت است، یکی سالون بعرض وطول ۵ر۱۵ در ۴۰ر۸ متر ومقابل خیابان نادری است ودارای هفت پنجرهٔ بزرك بطرف جنوب میباشد دیگری اصل مقبره است بعرض وطول ۱۵ در ۱۵ متر که دوطرف آن بعرض

تصویر شماره چهل‌دو

تقریبی چهارمتر وارتفاع ۲٫۵متر و باشانزده ستون یکپارچهٔ سنگی بارتفاع ۲٫۲۶متر دراطراف مقبره میباشدسقف مقبره بیش ازشش متر ارتفاع داردکه قبرنادردر گوشهٔ آن قرار گرفته ودیوار اطراف مقبره ازمرمر قرمز رنگ ساخته شده است وقسمت سوم برجی است که درزاویهٔ شمال شرقی بنای اصلی قرار گرفته وبادوستون سنگی یکپارچه بارتفاع ۴٫۰۹متر ببنای اصلی اتصال دارد ارتفاع برج ۱۲٫۵ متروعرض وطول پائین آن ۹٫۵ در ۵٫۵ متر وبالای آن بعرض وطول متوسط ۴٫۸۰متر است. مجسمهٔ نادرشاه سواربراسب درحال حمله در بالای برج وسه سرباز عصر نادری درپائ قسمت ازبدنهٔ برج که ازبالای برج دو متر پائین تراست قرارداده شده است. داخل برج درقسمت فوقانی آن منبع آب است که بتمام آرامگاه لوله کشی شده وقسمت پائین برج خالی است. قسمت چهارم درطرف شمال غربی مقبره ساختمان موزه است بعرض وطول ۷در۷متر که بدنهٔ داخلی سالون بزرگ وموزه ازسنگ تروتان سفیدمیباشد ودرزیر ایوان غربی متصل بآرامگاه دو دستگاه دست شوئی ساخته شده است .

بطور کلی تمام ساختمان های آرامگاه از دیوار و نردهٔ ساختمان اصلی و فرعی وحتی از شش متر پی کنی بنای اصلی منحصراً از سنگ های گرانیت مجاور کوه سنگی (٦ کیلومتری مشهد) و آهن وسیمان ساخته شده است .

# فصل سیزدهم

## خانوادهٔ نادرشاه

### نسب نادر

«ندرقلی یا نادرقلی» جدنادرازطایفهٔ «قرقلو» (قرخلو) اویماقی از ایل «افشار» بوده که شغل و حرفهٔ اومعلوم نیست، اودوپسر داشت .

۱ــ «امامقلی‌بیك» پدرنادرشاه‌است که‌حرفهٔ‌اوبقول‌بعضی پوستین‌دوزی وبعضی‌دیگرچوپانی‌وساکن قریهٔ «کبکان» بوده‌ومختصراغنام‌واحشام‌داشته، اغلب‌مورد دستبردازبکان قرارمیگرفته . درچهاریا شش‌سالگی نادربدرود زندگانی گفته است .

۲ــ «بیکتاش‌بیك قرقلو» برادر امامقلی‌و عموی‌نادر است‌که‌مدتی مقیم ابیوردبوده‌و باخطاب‌خانی سرداری‌مرز وایالت استرآبادراداشته و مدتی فرمانده قوای‌خراسان بوده‌ونسبت بنادرشاه خدمات گرانبهائی درجنگها مخصوصاً درشمال‌غربی ایران‌نموده است .

امامقلی‌بیك‌دارای‌دوپسر بوده‌یکی‌بنام «نادرشاه» متولد ۲۲نوامبر ۱۶۸۸ میلادی(محرم۱۱۰۰هجری) است‌که درسال ۱۷۲۶میلادی (۱۱۳۸هجری) بسن۳۸سالگی‌ازطرف «شاه‌طهماسب» بلقب «طهماسب‌قلیخان» . وازسال۱۷۳۲ تا۱۷۳۶میلادی (۱۱٤۸هجری) یعنی‌چهارسال «وکیل‌الدوله‌ونایب‌السلطنهٔ» ایران‌شدودر۸ مارس۱۷۳۶بنام نادرشاه شاهنشاه‌ایران بود.تادر ۲۰ ژوئن ۱۷٤۷میلادی (۱۱٦۰هجری) یعنی‌پس‌از۱۱سال سلطنت‌بقتل‌رسید .

پسردیگرش‌بنام «محمدابراهیم‌خان» برادربزرگتر نادرشاه میباشدکه‌لقب «ظهیرالدوله» داشته وبفرماندهی وسرداری سپاه درجنگهای نادرخدمات بسیاری‌نموده‌ومدتی فرمانروا‌وسردارسپاه ایران‌درآذربایجان و گرجستان‌و

داغستان‌بوده وبالاخره درشکی درجنك بالزگیهای جاروتله بواسطهٔ بی احتیاطی کشته شد .

## خاندان اصلـی نـادر

نادرشاه‌دارای چهارزن معقودهٔ‌اصلی بوده‌وزنهای دیگری‌هم داشته‌که مورخین متفق‌القول نیستند .

۱ـ دختربزرك ،باباعلی‌بیك‌کوسه احمدلوی‌افشار ابیوردی، که‌مدتی حکومت‌آن‌ناحیه‌راداشته‌ونام‌وی‌معلوم‌نیست ، ازاویك پسربنام‌رضاقلی بـه وجودآمده‌ودرطفولیت‌وهشت‌سالگی اومادرش‌بدرودزندگی گفت ودرسال ۱۷۳۸ـ٤٠ ،نایب‌السلطنهٔ، ایران‌بوده‌ودرپائیز سال۱۱۵٤ (۱۷٤۲میلادی) نابینا گردیدودر سال ۱۷٤۸میلادی (۱۱٦۰هجری) کشته شد .

۲ـ دخترکوچکتر باباعلی‌بیك‌بنام ،گوهرشاد، است، ازاو دوپسر یکی بنام،مرتضی‌قلی، که‌بعداًبنام ،نصرالله،موسوم وپسردیگرش‌امامقلی‌بوده که هردو درسال۱۷٤۸میلادی (۱۱٦۰هجری) مقتول گردیدند .

۳ـ ،راضیه‌بیگم، دخترشاه‌سلطان حسین‌صفوی‌است که‌ازاومعلوم نیست اولادی‌بوجودآمده‌باشدوظاهراً قرارنامزدی اودرمشهد باشاه طهماسب‌داده شده‌وباو قول‌داده‌بود که‌پس‌ازرسیدن بمقام‌سلطنت‌ایالت خراسان وکرمان ومازندران نیزبوی‌تفویض ومراسم‌ازدواج بعمل آید .

٤ـ دخترابوالفیض‌خان پادشاه‌بخاراکه ازاودو پسربنام ،چنگیزخان، متولدسال۱۷٤٤ میلادی‌و مقتول‌سال ۱۷٤۷میلادی (۱۱٦۰هجری) و پسر دیگر بنام ،محمداله‌خان، متولدسال ۱۷٤٦ میلادی ومتوفی یامقتول بسال ۱۷٤۷میباشد . پسران‌باباعلی‌بیك‌دوتن‌بودندبنام،محمدبیك ولطف‌علی‌بیك، که‌برادرزن‌نادربودند . اولی‌فرمانده‌دسته‌ای‌ازسربازان ودوم‌فرمانده سوار گاردنادربوده وهردونسبت‌بنادرشاه‌بسیاروفادار بوده‌اند.برادر زن‌دیگری‌به نام ،کلبعلی‌بیك، داشت که‌دراردوی‌اوزمانی رئیس‌نگهبانان وزمانی سردار

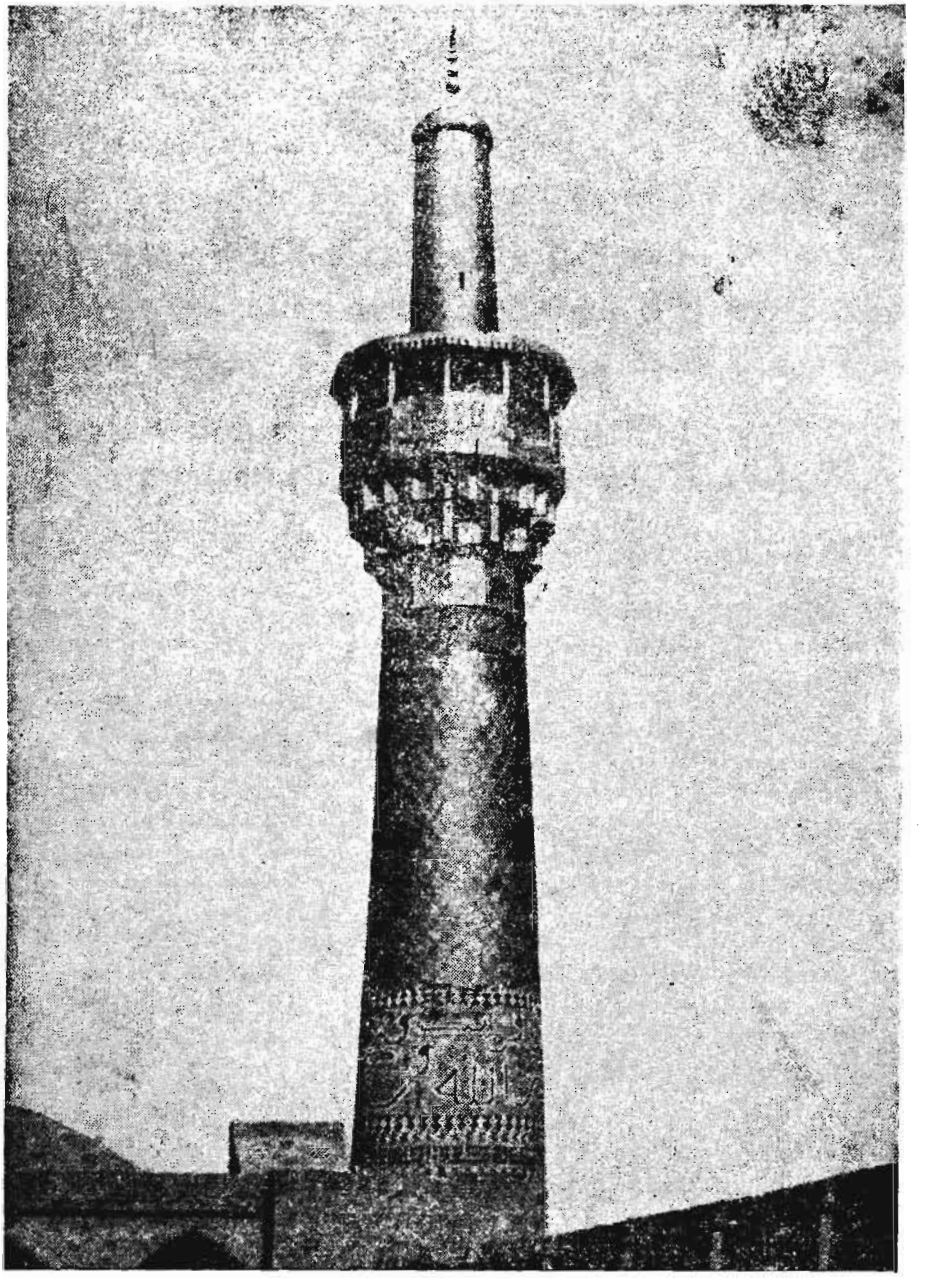

تصویر شماره چهل و سه

وفرمانده بوده‌است . «فتحلیخان» نیزیکی دیگرازبرادر زنهای‌نادراست که درجنك‌با «سام‌میرزاومحمدخان‌سرخای» درشمال‌باختری ایران‌با نصرالله میرزاهمکاری‌نموده ،ودرسال۱۱۵۳هجری‌بدستورنادربا عده‌ای‌ازسپاهیان خراسانی‌همراه «عبدالغنی‌خان»والی‌آذربایجان‌برای‌جنك‌بالزگیهابشیروان رفت‌وبااولیای‌امورنظامی‌وغیرنظامی‌آذربایجان‌وگرجستان‌درجنك‌همکاری نموده، «محمدقلیخان» هم‌یکی‌دیگرازبرادرزن های‌نادراست که‌دراردوگاه نادررئیس‌نگهبانان درفتح‌آبادقوچان‌بوده وپسرسام‌بیك قوچانی ویکی از قاتلین نادر میباشد .

## خاندان ابراهیم خـان برادر نـادر

ابراهیم‌خان‌ملقب بظهیرالدوله‌بایکی ازدختران‌شاه سلطان‌حسین صفوی ازدواج‌نمودکه‌پس‌از پنج‌سال‌درپائیز۱۱۴۹ هجری فوت‌کرده‌وجنازهٔ اورا پدرمحمدکاظم که‌ازدوستانش‌بوده‌ازتبریز بمشهدآورده ودفن نموده است. ابراهیم‌خان دو پسر داشته است .

۱ــ «علیقلیخان» کەدرسال۱۷۱۹میلادی‌متولدوتقریباًهمسن‌رضاقلی‌میرزا پسرنادربوده ودردامان‌نادرتربیت‌شده‌ولی درآخرسرکشی کرده وپس‌ازنادر یازده‌ماه درمشهدسلطنت داشته‌وبسیاری‌از خویشاوندان‌خودرا بقتل‌رسانیده وآنچه ازجواهرات ووجوه‌نقدی‌نادررا که‌بدست‌آورد اسراف‌وتبذیرنمود. علی قلیخان‌بعداً بنام‌علیشاه وپس‌ازآن بنام‌عادل‌شاه معروف‌شد . نادرشـاه پس‌ازفتح‌بخاراوتفویض سلطنت‌آنجابابوالفیض‌خان پادشاه سابق‌بخارا بـه وسیلهٔ حکیم‌آتالیق که‌مشاوروندیم‌ابوالفیض‌خان بوده دودختر اورا برای پسرش رضاقلی‌میرزاوپسربرادرش علی‌قلی‌خان خواستگاری‌نمود ، چون این‌پیشنهاد راابوالفیض‌خان‌مایهٔ مباهات‌دانست نادرعده‌ای‌ازبانوان حرم‌را رسماً بکاخ بخارابرای‌خواستگاری‌فرستاد تادختربزرگتررا برای رضاقلی میرزاودخترکوچکتررابرای علی‌قلی‌خان خواستگاری کنندوچون بانوان

حرم‌از کاخ ابوالفیض‌خان باز گشتند باطلاع نادر رسانیدند که دختر کوچك پادشاه توران از لحاظ زیبائی وعقل و کمال وسخنوری مانند ندارد . چون این توصیف‌ها بگوش رضاقلی‌میرزا رسید از بانوان حرم درخواست کرد شاه را متقاعد نمایند که موافقت کند بعوض آنکه با دختر بزرگتر ابوالفیض‌خان ازدواج نماید دختر کوچکتر را بهمسری اختیار کند. چون نادر از این موضوع آگاه گردید خاطر نشان ساخت که اجابت چنین درخواستی نسبت بعلی قلی‌خان دور از نزاکت و ادب است ورضاقلی باید با دختر بزرگتر ازدواج نماید . رضاقلی میرزا هنگامیکه از مخالفت پدرش اطلاع یافت سخت متأثر گردید زیرا از طرفی با پسر عمویش رقابت شدیدی داشت و از طرف دیگر سخت فریفتهٔ دختر کوچکتر ابوالفیض‌خان شده بود. نقل میکنند که او ضمن اظهار تأسف چنین گفته بود : (هر گاه حال بدین منوال است که من هیچ چاره ندارم خدا بمن رحم خواهد کرد و بزودی وسیلهٔ ازدواج با دختر پادشاه ختار افراهم خواهم ساخت.) هنگامیکه بانوان حرم این سخنان را بسمع شاه رسانیدند سخت برآشفت و این فکر بیشتر در مغزش قوت یافت که رضاقلی‌میرزا فکر تصاحب تاج و تخت ایران را درمغزش میپروراند و صریحاً گفت هر گاه رضاقلی‌میرزا ازازدواج با دختر بزرگتر ابوالفیض‌خان امتناع جوید خود اورا بهمسری اختیار خواهد کرد وبزودی همین کار را راهم کرده وخود دختر بزرگتر را ازدواج نمود . علی‌قلی‌خان در سال ۱۷۴۹ میلادی (۱۱۶۱ هجری) بقتل رسید .

۲ــ فرزند دیگر ابراهیم‌خان برادر نادر نام اولی او ،محمدعلی‌بیك، بوده ولی نادرشاه پس از قتل برادرش اورا بنام پدر یعنی ،ابراهیم‌خان، نامیدو به خطاب برادر سرافراز شد ودر کوکجه بدستور نادر تأهل اختیار نمود وابراهیم خان در جنك با سام‌میرزا که مدعی سلطنت بود در شمال باختری ایران غالب شده وسام‌میرزا را دستگیر و نابیناو بینی اورا قطع نمود . هنگامیکه نادر از مرز عثمانی (در آخرین سفر) بکرمانشاه آمد اورا بسپهسالاری نواحی کردستان و

لرستان فیلی و عراق منصوب نموده و دستور داد افواج مجهز آماده و با پاشای بغداد قرب جوار داشته باشند . پس از قتل نادر با برادر خود علی قلی میرزا مخالفت نموده و او را دستگیر و از سلطنت خلع کرد . ابراهیم خان در سال ۱۷٤۹ میلادی (۱۱٦۱ هجری قمری) بقتل رسید .

۳ـ «کاظم بیك» یکی دیگر از پسران ابراهیم خان بوده که در آخرین سفر نادرشاه بمشهد بهمراه سایر شاهزادگان بکلات رفت و در آنجا پس از اینکه علی قلی خان قوائی برای دستگیری فرزندان نادر بکلات اعزام داشت او نیز بکمك برادر خود از نصرالله میرزا و سایر شاهزادگان تعاقب نمود .

٤ـ پسر دیگر ابراهیم خان بنام «حسین بیك» بود که از تاریخ وی اطلاع صحیحی در دست نیست .

## خاندان رضاقلی میرزا پسر نادر

«رضاقلی میرزا» دختر شاه سلطان حسین را بنام «فاطمه سلطان بیگم» بدستور نادر در اصفهان بعقد ازدواج در آورد و ظاهراً طبق قراری بود که در مشهد نادر باشاه طهماسب صفوی داده بود و شش پسر از او پا بعرصهٔ ظهور گذاشتند بشرح زیر :

۱ـ «شاهرخ میرزا» متولد ۱۷۳٤ میلادی (۱۵ شوال ۱۱٤٦) و متوفی بسال ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ هجری) که چندی پس از علی قلی خان پسر عمویش در مشهد سلطنت کرد و در کوی چای واقع در آذربایجان باتفاق نصرالله میرزا و امام قلی میرزا پسران نادر بدستور وی عروسی کرد و رضاقلی میرزا پدرش در این عروسی حضور نداشت . پس از اینکه او را نابینا کردند باز هم مدتی در مشهد سلطنت داشته است .

از شاهرخ میرزا چهار پسر بوجود آمده : ۱ـ «نصرالله میرزا» که مدتی نایب السلطنهٔ پدرش بوده و مردی بسیار شجاع بود و در جنك با افغانان رشادتهائی نموده است . ۲ـ «نادر میرزا» برادر کوچکتر نصرالله میرزا که او نیز مدتی نایب السلطنهٔ پدرش بوده و چندی هم در مشهد سلطنت داشته و در سال ۱۸۰۲

میلادی) بقتل رسیده است و سلطنت در سلسلهٔ نادری باو ختم و منقرض شد.

۳ـ دو پسر دیگرش بنام «عباس میرزا و امامقلی» میباشد که تاریخ زندگانی آنان معلوم نیست.

۲ـ «فتحعلی میرزا» متولد ۱۷۳۵ میلادی و «احمدقلی میرزا» متولد سال ۱۷۳۶ و «همایون میرزا» متولد ۱۷٤۱ و «بیستون میرزا» متولد ۱۷٤٤ و «محمودخان» متولد ۱۷٤٤ میلادی (۱۱۵٦ هجری) و پنج فرزند دیگر.

## خاندان نصرالله میرزا پسر دیگر نادر

قبلا مرتضی قلی نام داشته و نادر بشکرانهٔ تصرف دهلی و برا نصرالله میرزا نامید. بدستور نادر در دهلی با یکی از دختران یزدانبخش گورگانی از خانوادهٔ محترم هند ازدواج نمود و در ۲۷ ذیحجه ۱۱۵۱ با تشکیل مجالس جشن و سرور مفصلی مراسم عروسی باشکوه و جلال بی نظیری برپا گردید و بنا بتشریفات و سنن مغول در هندوستان خانوادهٔ عروس از نصرالله میرزا تقاضا کردند که تا هفت پشت اجداد خود را معرفی کند، چون نصرالله میرزا نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد نادر باو گفت: «بآنها بگو که تو پسر شمشیر و نوهٔ شمشیر و نتیجهٔ شمشیر هستی و بدین طریق بعوض هفت پشت تا هفتاد پشت اجداد خود را شمشیر معرفی کن.» برای جشن عروسی، نادر فرمانداد که تمام شهر دهلی چراغانی شود و در همه جا بساط عیش و طرب را بگسترانند.

نادر در روزهای عروسی در ایوان دیوان خاص که در کنار «رود جمول» واقامتگاه شاه بود (نگارنده اقامتگاه نادر و ایوان خاص را در مسافرت هندوستان مشاهده نموده است.) یك هفته مجلس سرور و شادمانی داشت و روزها فیلها و گاو میش‌ها و شیران و ببرها را بجنك میانداختند و نصرالله میرزا روز یك شنبه بیست و پنجم ذی حجه بدیدن پدر رفت و نادر برسم معمول افشارها خفتانی از مروارید و زمرد و چند قطعه الماس و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب با یراق مرصع بوی

اهداءنمودوشب‌دوشنبه عروسی‌انجام‌گرفت . بنابراین نصرالله‌میرزادارای دومعقوده‌بودوهفت پسرداشته‌بنامهای ،یلدوزخان، متولد۱۷۳۹ میلادی و ،مصطفی‌خان، متولد ۱۷٤۲و ،تیمورخان، متولد۱۷٤۳و ،سهراب‌سلطان، متولد۱۷٤۳ و،مرتضی‌قلیخان، متولد۱۷٤٥و ،اگوزلوخان، متولد۱۷٤٥و اسدالله‌متولد۱۷٤۷میلادی (۱۱٥۹هجری). ازخاندان ،امامقلی‌میرزا، پسر سوم‌نادر اطلاعی دردست نیست .

،توضیحات، : ،بازن، مینویسد : درسفراخیرنادرشاه‌بمشهد در،طبس، تمام پسران‌خودرا احضارنموده‌ومن ایشان‌راسیزده‌تن شمردم‌که‌همه دربرابراو صف‌کشیده‌بودندوبسه‌تن‌ازفرزندان خودکه‌مسن‌تر بودندروی‌نمود وبنوبت بهریك ازایشان‌تاج‌پادشاهی‌را بخشیدن‌خواست‌ولی‌ایشان نپذیرفتند .

،لکهارت، میگوید : پسران‌نادرونواده‌های اوشانزده‌نفربودندکه درطبس بحضورنادرشاه رسیدند . همچنین،هانوی، نقل میکندکه نادر درآخرین روزهای‌زندگی سی‌وسه‌زن زیباباستثنای‌بانوان دیگر در حرم داشت .

،علی‌مردانخان‌شاملو، ازخویشان‌نادربوده که‌هنگام توقف‌نادر درشیراز اورابهندوستان‌نزدمحمدشاه گورگانی‌پادشاه‌هندفرستادکه‌خبرتصرف‌اصفهان وبیرون‌نمودن‌افاغنه ازایران‌وفرارآنهارا بافغان وخاك‌هند وخودداری از پذیرفتن‌آن‌ها درهندوبالاخره قصدتصرف قندهاررا‌باطلاع اوبرساند .

،محمدخان‌افشار، یکی‌دیگرازخویشاوندان‌نادربودکه‌درجنك‌ابراهیم‌خان ظهیرالدوله‌بالزگیها درشمال‌باختری ایران‌شرکت داشته است .

،محمدقلی‌خان، رئیس‌نگهبانان نادرکه‌یکی‌ازقاتلین وی‌بودگویا برادر زن او پسرسام‌بیك قوچانی میباشد .

،بانوشوقی، (جوکی) دختر ،محمدحسین‌خان، قاجاریکی اززنان‌نادربوده که‌شب‌قتل نادردرفتح‌آبادقوچان درخوابگاه وی‌بسربرده‌است ، بقول،تیمر دیوراندانگلیسی، درهندوستان بازن‌دیگری‌بنام ،میرابای‌یا ستاره، ازدواج نمود.داعی‌الاسلام‌درترجمهٔ‌کتاب ،تیمردیوراند،مینویسد : (درچاپ‌اینکتاب

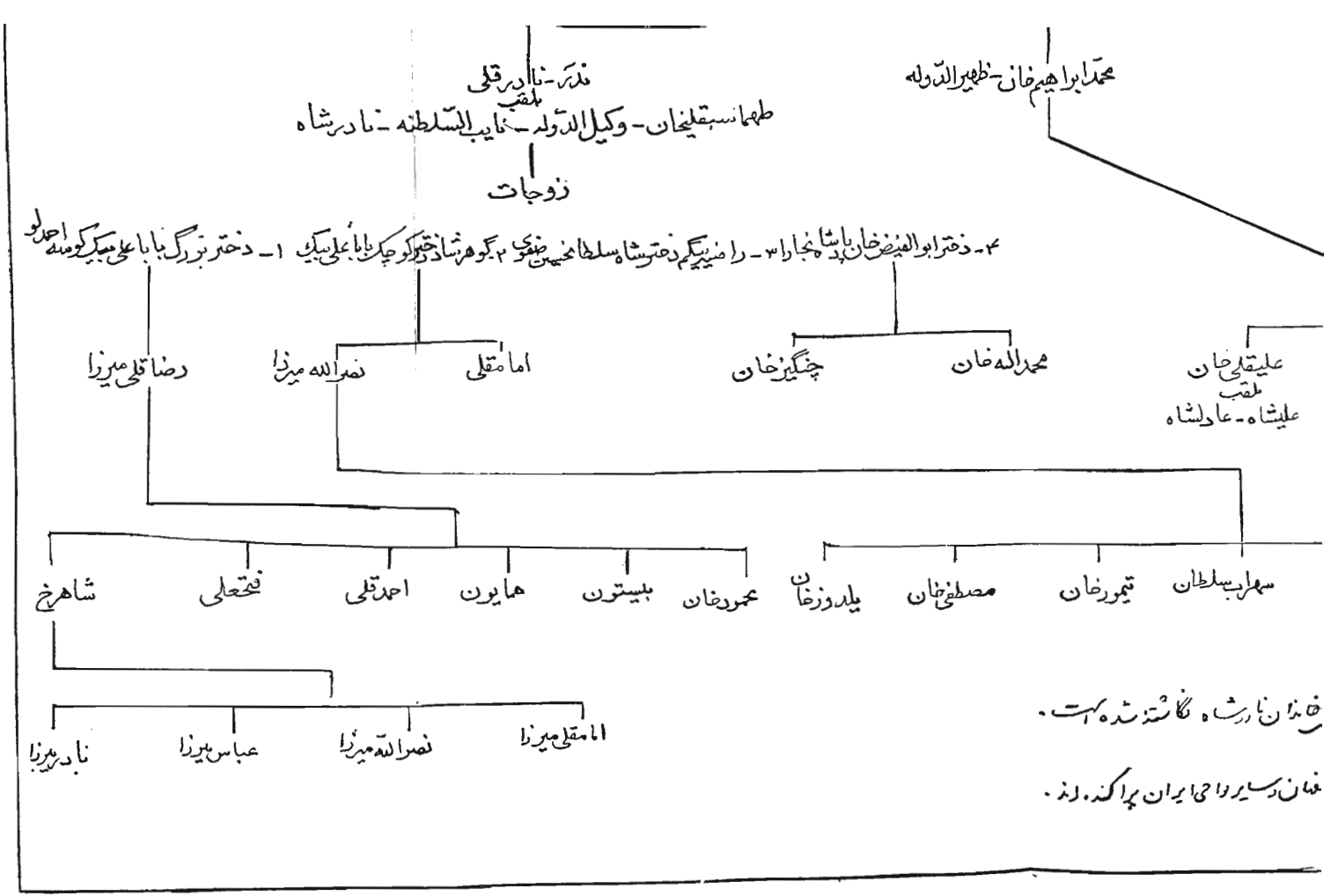


خاندان نادرشاه نگاشته شده است.

خان دیگر را حی ایران پراکنده اند.

تصویر شماره چهل و چهار

شاهزادهٔ ،نادربهبودعلی‌میرزا ولدمحمودمیرزا ولد سلطان‌اسمعیل میرزا ابن،نظرعلی‌خان ابن‌شاهرخ بن‌رضاقلی‌میرزا بن‌نادرشاه‌افشار، کمك کرده وازاسمعیل‌میرزا نقل‌میکند که‌درایام کشمکش قاجاروافشارو فتحعلی‌شاه اتفاق‌افتاده ، ازمشهد بادوتن ازبنی‌اعمام‌سلطان اسدالله‌میرزا وسلطان‌جعفر میرزابهندوستان آمده‌وسلطان‌اسمعیل میرزامهمان سفیرانگلیس که‌آنوقت سرجان‌مالکم‌مؤلف‌تاریخ‌ایران بوده گردید واسدالله‌میرزا جدمادری نادر بهبودعلیمیرزابایکی‌ازخانمهای‌سلطنتی تزویج‌نموده‌وازآن‌وقت‌شاهزادگان نادری‌دردکن معززو محترم‌میباشندواکنون نادربهبودعلی‌میرزا بزرك‌این خانواده‌است . وی‌نیزخانم شیرازی‌خواهر ملاعلی‌اکبرشیرازی رااز زنان نادرمیداند . ویکی‌دیگراززنان‌نادر ،دخترسام‌بیك‌قوچانی، بوده‌استاکنون ازاعقاب‌نادرشاه دردرگز ومشهدواصفهان وسایربلادایران زیاد هستند .

# فصل چهاردهم

## آثـــار و ابنیـــه

نادرشاه ابنیه و آثار زیادی از خود گذاشته که درفصول کتاب بتفاریق ذکر شده ، اینك بطور فهرست ذکر میشود. اغلب از آنها موجود و یا آثارش باقی است.

۱ــ بنای آرامگاه و سقاخانه و آب انبار در شهر مشهد (بشرح مذکور درفصل شرح تصاویر و آرامگاه) .

۲ــ مطلا نمودن ایوان طلای صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام در مشهد (بشرح مذکور در فصل تصاویر) .

۳ــ ساختمان منارهٔ شمالی صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام و مطلا نمودن آن بشرح مذکور در فصل تصاویر .

٤ــ اهداء هفتصد جلد کتاب گرانبهای خطی بکتابخانهٔ آستان قدس رضوی که موجود است .

٥ــ ساختمان شهر جدیدی درنزدیکی قندهار بنام «نادرآباد» که قندهار فعلی گویا همان نادرآباد است و قندهار قدیم خراب و خالی از سکنه است .

٦ــ بنای شهر جدید در نزدیکی شماخی داغستان .

۷ــ بنای شهری جدید بنام «خیوه آباد» درنزدیك ابیورد درشمال خراسان

۸ــ ساختمان محل تولد خود دردستگرد نزدیکی درگز بنام مولودخانه وبنای مسجدی متصل بآن بشرح مذکور درفصل پایان کار نادر .

۹ــ ساختمان آرامگاه خود درکلات بنام عمارت خورشید بشرح مذکور در فصول تصاویر و پایان کار نادر .

۱۰ــ ساختمان ۱٦٦ آب انبار جهت ذخیرهٔ آب درحصار دامنهٔ کوههای

کلات که درزمستان‌ازبرف وباران کوهستانها پرآب‌میشد . بحساب‌اینکه هر یك‌ازآنها مصرف‌یکروزهٔساکنین‌بوده‌وعلاوه‌برمصرف۱۶۵روزیك آب‌انبار هم‌برای‌احتیاط . زائد و ذخیره بوده است .

۱۱ــ ساختمان عمارت مسکونی جهت خود درقریهٔ ،خشت، واقع در ارتفاعات کلات که آثار آن باقی است .

۱۲ــ اهداء قندیلهای گرانبهاو تعمیرات‌دیگری درآستان‌قدس‌رضوی .

۱۳ــ تعمیرات مهم دربنای شاه‌چراغ وهمچنین تعمیراتی در آرامگاه حافظ در شیراز .

۱٤ــ ساختمان تالاری‌بصورت ایوان دریکی‌ازباغهای قزوین که به‌نادر منسوبیست .

۱۵ــ ساختمان برج وباروها وسربازخانه‌های زیادی در حصار کلات .

۱٦ــ بپاختمانهای‌مجرای لوله‌کشی آب‌ازخارج‌بداخل حصار کلات‌برای شرب اهالی .

۱۷ــ ساختمان میل‌و منارهائی درراه کرمان وسیستان درکویر برای راهنمائی مسافران .

۱۸ــ ایجاد سه چاه درحوالی وان‌خواه Wan Khah درراه وزیرستان جنوب غزنین .

۱۹ــ ایجادجادهٔموسوم‌به‌پلکان‌نادری‌دو گردنهٔ کوه،اللهاکبر،بین کبکان و دستگرد بشرح فصل تصاویر .

۲۰ــ مطلا نمودن ایوان مرقدعلی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام درنجف واهداء نذورات بسیار وتعمیرات حرم و صحن آن .

میرزاعبدالرزاق نشاء (نشئه) تبریزی که‌درعصرنادرشاه میزیسته وبقول صاحب کتاب‌ریاض‌الجنه درسال۱۱۸۸هجری‌قمری (۲۸سال پس ازقتل‌نادر) درگذشته‌است قصیده‌ای‌بزبان ترکی سروده ودربالای ایوان‌نجف‌اشرف با

طلا وشنگرف بخط نستعلیق بسیار زیبا نوشته‌شده‌است که‌عیناً اصل شعربا ترجمهٔ فارسی آن ذیلا نگاشته میشود :

شه جم حشمت دارا درایت نادر دوران
که تخت دولت جمشیده وارثدور جهان اوزره
بدخشان لعل و عمان اینچوسین یرمیش خراجنده
گونش تك حکمی نافذ متصل دریاوکان اوزره
چکنمز کهکشانین پای تك نقاش اگر چکسون
مثال قوت بازوی اقبالین کمال اوزره
بلند اقبال اولان اعدالرین هم سر بلند ایلر
مکرر ایلمیش دشمن لرون باشین سنان اوزره
عیار خالص اخلاصین ایتدی گون کیمی روشن
قضا فرمان ایدوب فرمان کمال عزوشان اوزره
که لازمدور علینین روضهٔ پاکین طلا ایتمك
منور دور مقام مهردایم آسمان اوزره
زهی نام همایون کیم یازاندا کاتب قدرت
گرك طغرای بسم‌الله چکونارنشان اوزره
او کوکب کیم که افلاکین خلافت ایچره انوارین
صالوب چرخ چهارمدن زمین اوزره زمان اوزره
اولورمرآت دینین صیقلی دولت بویوردندور
قضا تخت خلافت رسمی ایتمشدور جهان اوزره
وجود تخت ایچون علت گرك ناچار چار اولون
مؤخر علت غائی الور ظاهر عیان اوزره
سن اول کامل بهادر گرامی سن که حقنده
دیمیش هر جوهری بیرقیمت ناقص گمان اوزره

شهابی اختیارم مدح شاهنشاه دورانه
بویوز دندور مکرر ایلرم جاری زبان اوزره
دلیل شوکتی بسدور همین نام همایونی
معانی لفظدن ظاهر اولور لوح بیان اوزره
دگلدور کهکشان تسخیرایچون عزم ایلیوب گویا
کمند همت والاسین آتمیش آسمان اوزره
ایدوب ایجاد چون صانع بوشاهنشاه دورانین
حصول مقصدن فرمانده توأم جهان اوزره
رضا ویردی اونا سلطان روم اسکندر ثانی
که واجبدور دعای دولتی اسلامیان اوزره
زهی شوکت که گر کفار ایلن عزم ایلسون رزمه
چکرلرمنت شمشیرنی باش اوسته جان اوزره
صلاح دولتینی ایستین بغداد والی سی
چالوب اتمامچون سعی ایله دامانین میان اوزره
اوصاحب جاه کیم ذکراتسه لونام گرامی سین
ایدرلر احمد اسما ایلن جاری لسان اوزره
بوخیر امرین مهیا اولدی چون اسباب اتمامی
رضای پادشاه تاج بخش کامران اوزره
زرنابین عیارین ایتدی اوز اخلاصی تك شاهه
میسر نقد جان ایلن معادل امتحان اوزره
ملایك اولدیلار همدست استادان چابك دست
طلادن آسمان ایجاد اولندی آسمان اوزره
ضریح اوزره منور گنبد خورشید خاصیت
نو رس قبهٔ یاقوت احمر دور جنان اوزره

گویول پروازایدوب سرطوق‌زرینین‌خیال‌ایلر
که آچمیش بال‌طاوس بهشتی آشیان اوزره
مؤذن بلبل تسبیح خوان وصحن گلشندور
قزل گل‌دسته سی گلدسته لرباغ جنان اوزره
تمنای سلاطین دوربوزون سورتمك‌بو درگاهه
زهی رفعت که ایستر صدردوشسون آستان اوزره
دی‌یرکن‌عقل ظاهربین منه‌سول‌قبه دورگویا
که اولمشدورطلای نابله زرین جهان اوزره
جوابیم نشاء اولدی مصرع تاریخ اتمامه
(ادب‌بیل‌مهرساکن‌دورمطاف‌انس‌وجان‌اوزره) ۱۱۵۵هجری

اینك‌ترجمه: شاه‌جم حشمت دارادرایت، نادردوران که درجهان وارث تخت‌ودولت‌جمشیدمیباشد. لعل‌ومرواریدبدخشان‌وعمان‌بعنوان‌خراج‌پایش نثارشده وحکمش‌همچوآفتاب دردریا ومعدن‌حاکم‌است. نقاش اگرکمان کهکشان راتصویرکندقوت‌بازوی اوراهنگام‌کمان‌کشیدن نمیتواند مصور سازد. کسی که‌بلنداقبالست‌دشمنانش راهم‌سربلند خواهدکرد. وازاین‌جهت است که‌مکرربسرهای‌دشمنان‌را بربالای‌نیزه‌نصب کرده‌است، اخلاص خالص عیارخودراماننداآفتاب‌روشن‌ساخت وقضافرمان‌باعزت وشأن‌صادرنموده‌که قدرت‌آنرابرفرازحکم‌طغراکند. ستاره‌ای که‌همچون‌خورشید ازفلك‌چهارم خلافت‌بروی‌زمین‌نور پاشی کرده‌است. تخت‌راناچارچهارپایه است وپایهٔ چهارمی‌علت‌اساسی‌قیام‌تخت‌است توآن‌درگرامی کاملی هستی‌که جوهر ناشناسان بی‌انصاف‌ازروی‌گمان‌ناقص‌خود برتوقیمت‌نهاده‌اند. پادشاها در مدح‌شاهنشاه‌دوران بی‌اختیارهستم ازاین‌رونام‌تورامکرربرزبان میآورم. برای‌بلندی‌مقام‌وجاه‌توهمین بس که‌نامت‌همایون‌است‌زیرا ازمعنی‌ظاهرالفاظ حقیقت باطن‌آشکاراست. کهکشان‌قابل‌تسخیرش‌نیست. کمندهمت والای‌او

برقبه‌شهپرافکنده شده‌وصانع‌جهان چون‌این‌شاهنشاه‌راایجادکرده جهان‌را برای‌حصول‌مقصوداو بفرمانش گذاشته‌است‌چون اسکندرثانی پادشاه روم تسلیم‌اوگردیدازاینرودعای دولت‌اوبراسلامیان واجب‌است،زهی‌شوکت‌که اگرکفارعزم‌رزم‌اوکنند منت‌شمشیرش راباسروجان قبول‌مینمایند. والی بغدادصلاح‌دولت راخواست‌وبرای‌اتمام‌این‌کار دامن‌همت برمیان‌زد. آن صاحب‌جاه‌که اگرنام‌گرامی‌اورا ذکرکنند پسندیده‌ترین‌اسمها را برزبان جاری میسازند.

چون‌اسباب‌اتمام‌این‌کارخیرمهیاشد بفرمان‌پادشاه‌تاج‌بخش‌کامران عیار زرناب‌راامانندا‌خلاصش بشاه‌نمودارساخت‌که بمحك‌امتحان‌درآورد. ملایك آسمان‌بااستادان‌چابکدست همکاری‌کردندتاازززرناب‌آسمانی برفرازآسمان نمودارگردد. گنبدچون‌خورشیدش‌برفرازضریح‌منورش‌توگوئی قبهٔ‌یاقوت سرخی‌است‌بربالای‌باغ‌جنت‌خیال‌بلندپرواز سرطوق زرین قبه‌اش راچون طاوس‌بهشتی میداندکه برآشیان‌خودچترزده‌است. مؤذن مانندبلبل‌تسبیح‌خوان‌وصحن‌چون‌فضای‌گلشن‌وگلدسته‌های طلاهمچون‌دسته‌گلهائی برباغ جنانست. چهره‌سائیدن براین‌درگاه‌آرزوی سلاطین است.

زهی‌رفعت‌که صدرنشین‌ها برآستانش‌میافتند. عقل‌ظاهربین‌میگوید ده آخرین‌قبه‌ایست‌که درروی‌زمین‌بطلاگرفته میشود. جواب‌من‌نشئه مصرع تاریخ‌اتمامش‌میباشد(ادب‌بیل‌مهرساکن‌دورمطاف‌انس‌وجان‌اوزره)ـ ۱۱۵۵ هجری قمری) ازادب‌بدان‌که خورشیدبرمطاف‌جن‌وبشرساکن است.

۲۱ـ اهداء هدایاونذوراتی‌جهت‌تعمیرات‌بقعهٔ‌امام‌حسین‌علیه‌السلام‌درکربلا.

۲۲ـ ساختمانی درراد‌کان‌که آثارآن باقی است.

۲۳ـ ایجاد سقاخانهٔ طلاواقع‌دروسط صحن عتیق حضرت‌رضا علیه‌السلام درمشهد.

۲۴ـ آثار ساختمانی ازنادرشاه درقفقاز وداغستان.

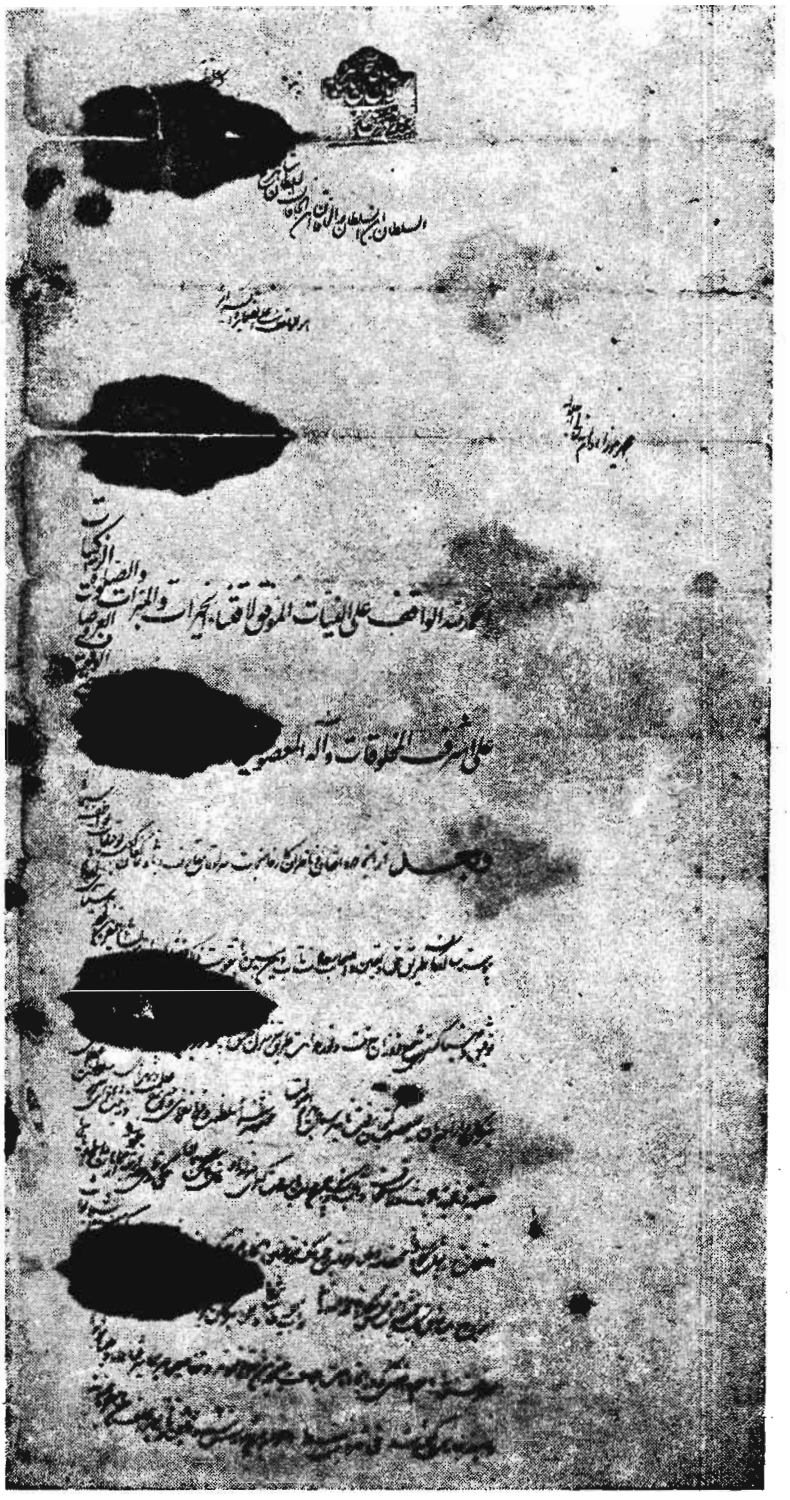

تصویر شماره چهل‌وپنج

# فصل پانزدهم

## احوالات و خصوصیات نادرشاه

مورخین ایرانی وغیرایرانی چه‌آنهائیکه ازمعاصرین و هم‌زمان نادر بوده‌اندویا آنهائیکه بعداً تاریخ‌نادرنوشته‌اند گفته‌ها ونظریات‌مختلفی‌در بارهٔ حالات نادرداده‌اند. اینك بامطالعات‌دقیقی‌که بگفته‌ها ونظریات آنان بعمل‌آمده‌آنچه متفق علیه‌همه‌است بارعایت بی‌طرفی‌کامل درهفت‌قسمت کلی‌بشرح زیرنگاشته میشود:

### ۱ـ اخلاق و صفات

تجزیه وتحلیل اخلاق وصفات نادرشاه، بسیارروشن‌است. نادر بسیار صریح‌اللهجه‌ورك‌گو بوده،قوهٔ‌حافظهٔ‌او بسیارشگفت‌انگیز وکمك‌گرانبهائی باوکرده‌است.

نادرطبعی‌کریم وبخشنده‌داشت. ازخطایای زیردستان حاضربودچشم‌پوشی کندولی‌پس ازبدست‌آوردن‌غنایم‌دهلی‌دراواخر عمربسیارخشن‌وکم‌گذشت وغضبناك‌بود، این‌تغییررویه چندعلت‌داشت یکی‌کورکردن‌پسرش ودیگری عدم‌موفقیت‌کامل وی‌درجنك‌بالزگیها. چنانچه «میرزامهدیخان»مینویسد: «اورادریك‌افراط هولناکی‌انداخت. زیرامردم‌حق‌ناشناس‌آنزمان ونزدیکان منفعت‌طلب‌وخودخواه اوموجب‌تغییراحوال اوشدند، اوازناسپاسی مردم بینهایت‌عصبانی‌بود.بایدمتذکرشدکه نادرهنگامی‌قیام‌نمودکه استقلال‌کشور ازدست رفته‌بود. وآرامش‌وامنیت وجودنداشت. اصفهان‌پایتخت مملکت بدست‌افغانهاافتاده وآذربایجان‌وکردستان‌وکرمانشاهان وهمدان درتصرف

مانند خراسان و گرگان و نواحی جنوبی هرسر کشی کوس استقلال طلبی کوفته عثمانیها و گیلان و صفحات شمالی در دست روسها بود، درهر گوشه از مملکت وخطبه بنام او خوانده میشد و سکه میزد. «شاه طهماسب صفوی» دربدر و سرگردان بیابانها بود، نادر که با فداکاری و ازخودگذشتگی ایران را از بزرگترین و نیرومندترین کشورهای جهان نمود، علاوه بر تصرف نقاط از دست رفته تمام بین النهرین و نواحی شمال غربی ایران تا ایروان و دربند و تفلیس و دریای خزر و در شمال خاوری ترکستان و بخارا و بلخ و در مشرق ایران خراسان و افغانستان و بلوچستان و هندوستان را تا دهلی و در جنوب عمان و خلیج فارس را تا مسقط و بحرین تحت تسلط خود و ایران درآورد. معهذا مردم نافهم باستقلال کشور و فتوحات شایان او اهمیتی نداده و برای او ارزشی قائل نشدند و بخدماتش بها نمیدادند و باز بپادشاه صفوی که جز لاابالیگری و عیش و نوش کار دیگری نداشت اظهار علاقه مینمودند و با کمال ناسپاسی میگفتند. حالا که کارها درست شده پس چرا تاج و تخت را بدست بازماندگان صفویه نمی سپارد یا میگفتند: (نادرشاه لابد آن خدمت را میکرد که خودش پادشاه شود.) اگر بآنها کسی میگفت خاندان صفوی در آنموقع لیاقت پادشاهی را ندارند میگفتند: دراین صورت نادر پیشکاری آنان را عهده دار شود.

نادر دارای ارادهٔ آهنین بود و باوجود خوی تندش دارای قلبی رئوف و مهربان بود چنانکه بپدر و فرزندانش مهر و عاطفهٔ فوق العاده میورزید. شوالیه دوگاردان که [illegible] راوضاع وشخصیت او بوده میگوید:

نادر در لیاقت و کاردانی کم نظیر است و گذشته از این مردی خوش مشرب و درستکار است و زحمتکشان را پاداش میدهد و سست عنصران و کاهلان را که بهنگام ادای وظیفه از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکنند سخت تنبیه مینماید و خود در هر مقامی که بود شایستگی و درستکاری خویش را چنانکه باید بثبوت رسانید چون مقرب و قرین درگاه شاه شد بوی نشان داد که چگونه

چاپلوسان وجنایتکاران رابایدتشخیص داد وازچه‌راه بایداینان‌را بکیفر رسانیدوآنان‌را ازدرباریان دورکرد.

«کوکل» Cockell مینویسد: «استعدادنظامی‌عجیب این‌فرمانده با همراهی بخت واقبال‌اعتماد کسانیکه‌باوارادت میورزیدندوآنهاکه از او بیم‌داشتند دست‌بدست‌هم‌داده ودشمنان راازاوهراسان وشاه راازاومرعوب ساخته است.»

راجع‌بقتل‌عام «شاه‌جهان‌آباد» (دهلی) وغنائمی که‌نادرازهندبایران‌آورد حکایتهاکرده‌اند ولی‌مورخین باانصاف‌نادررادرآن قضیه‌بی‌گناه‌میدانندچه اوتاآخر دقیقهٔ‌امکان ازدادن‌فرمان‌قتل‌عام‌خودداری‌داشت. «سرجان‌ملکم» سفیرانگلیس دردربارفتحعلی‌شاه درکتاب‌تاریخ‌ایران‌تألیف‌خود مینویسد: «پس‌ازآنکه بدروغ‌خبرفوت‌نادررامنتشر کردند، هندیهای‌شکست‌خورده از جای‌برآمده ودست‌بقتل‌ایرانیان گشودند وحتی‌امرای‌دهلی‌چون این خبر شنیدندسپاهیان ایرانی‌راکه نادربرای‌حفظ وحمایتشان گماشته بود ببلوا کنندگان‌تسلیم‌نمودند. نادرخودبمیان شورشیان‌آمد تافتنه را بخواباند.» «فریزر» که خوددرواقعه‌حضورداشت مینگاردتیری‌بجانب‌نادرانداختندولی خطاکرده بیکی ازامراکه‌همراه بوداصابت‌کرد. سپس‌شاه بی‌اندازه‌خشمناك شده حکم بقتل عام داد.

درجای دیگرازکتاب فریزردرمکتوبی‌ازمنشی‌یکی‌از سرداران هندنقل میکندکه درپایان‌آن چنین‌مسطوراست: «هشتادنفرقزلباش ازعساکرایران را نادرشاه درکابل شکم‌پاره کردوگناه‌آنها فقط‌همین‌بودکه حضورداشته‌اند که یکی‌ازآنها بزنی دست‌درازی کرده‌است.» هشتادنفررا شکم‌پاره کردن ادعای دشمنان‌اواست وقابل‌تردیدوتکذیب است‌ولی‌مقیدبودن‌باینکه‌عساکر اوبناموس دشمنان هم‌دست‌درازی‌نکنند به‌اقرارخودآنهاقابل‌ستایش‌است.

نیزدرجای دیگرکتاب مینویسد: «نادرفرمان داد**لشکریان اواحدی ازمرد** وزن هندیرا اسیرنکنندوهمراه‌خود نبرند مگرغلامانیراکه بپول نقدخریده

واز فروشنده سندی دردست داشته‌باشندکه گواه برمیل‌ورضای اوبوده، یا زنی‌راکه موافق‌شرع‌عقدکرده باشند. باوجود این غلام یازن عقدشده را نمیبایست برخلاف‌رضای‌خود آنها باخود ببرند وهرکس‌تخلف‌نماید جان‌و مالش بهدراست. پس ازحرکت ازدهلی زنانیراکه صاحب‌منصبان ایرانی عقدکرده وباخود داشتند چون نادرشنید ناراضی هستند امرکرد آنها را بوطنشان پس فرستادند.)

ازطرف‌دیگرنادر اخلاق وآداب‌زنانهٔ مردان هندی‌راکه سبب‌شکست‌آنها بودمسخره میکرد، چنانکه ملکم‌مینویسد: روزی ازقمرالدین‌خان وزیر هندی‌که درآن‌اوقات وزیربود پرسید چندزن درسرای‌داری؟ گفت‌هشتصد وپنجاه. نادرروی بخدام‌کرده‌گفت یکصدوپنجاه زن‌دیگربخانهٔ وزیر بفرستید تامنصب مین‌باشی‌گری داشته باشد.

ازتمایلات نادربقول میرزامهدیخان دوچیزبیشتر ازسایرحظوظ‌مرغوب طبع نادربوده وآن‌ازنوع میوه‌جات‌خربزه‌است‌که ازاوایل‌عمربآن رغبت تمام‌داشته بطوریکه درایام‌توقف‌دربغداداز کاریز عباس‌آبادهرات که‌خربزهٔ آن برسایربلاد مزیت‌داشته ببغدادمیآمد وزمانیکه درهندوستان‌بود از بلخ وهرات ومرو خربزه‌های نفیس‌برای اومیآوردند. دیگراسبهای‌خوب بود وبدین‌جهت بهترین هدایا برای اواسبهای تازی‌نژاد بودکه اشخاص و سلاطین میفرستادند.

تغییرحالت وانقلابات‌نادرازسال۱۱۵۶(چهارسال‌آخرعمر) موجب‌گردید که مرتکب‌اشتباهات وخطاهای باورنکردنی بشود. یکی‌اینکه پس‌ازصدور فرمان بخشش‌سه‌سالهٔ مالیات دیری‌نپائیدکه لغوآنرا اعلام داشت. ,هانوی, میگوید: که چاپاروقاصدهای اوبرای وصول‌مالیات درنظرمردم مانند مأمورین عذاب ولعنت‌بودند وبعلاوه نادربملیونها پولی‌که درکلات ذخیره کرده بودمرتباً‌مبالغ‌دیگری برآن‌میافزودونیزجواهراتیکه‌درکشورموجود بودبرآن‌اضافه میکردوبیقین‌اگرقفل‌های خزائن‌خودرا درکلات‌بازنموده

وملیونها پولی که ازهندوستان بدست آورده بود از ارتش خود پشتیبانی مینمود وموجبات عدم رضایت فراهم نمیشد کشور ایران با کامیابی وخوشبختی کامل دوران افتخار بدست آوردهٔ خودرا در سلسلهٔ طولانی اوادامه میداد.

نادراساساً سرباز بودو بیشتر درفرماندهی قوای نظامی هنرنمائی کرده است وازلحاظ سیاستمداری واداره امور کشور مدیری باتدبیر وسلطانی شایسته و باکفایت بوده است، نگاه نافذ او کمترین نقطهٔ قلمرو وسیع سلطنتش رانادیده نمیگذاشت وهیچ امری بروی مکتوم نبود وهیچ چیزرا هرگز ببوتهٔ فراموشی نمیسپرد. ازکثرت کارفرار نمیکرد وازخطر نمیهراسید بلکه اصولا ازبرخورد بمشکلات وتلاش درراه حل آنها لذت میبرد همچنانکه نادرحس ستایش ملت خودرا کاملا بخویش جلب میکرد هرگاه میخواست میتوانست دل آنانرا نیز بدست آورد لیکن ذهن او بجای اینکه متوجه زمامداری باشد، بیشتر گرفتار رؤیا های کشورگشائی بود، درنتیجه باآنکه باهنرنمائیهای نظامی خویش ایران را بذروهٔ عظمت رسانید بزودی با رفتارخودسرانه ووضع مالیاتهای سنگین مخصوصاً دراواخرعمرخود وهمچنین ازمیان رفتن دودمان صفوی حس عداوت رعایایش را برانگیخت.

نادر دراواخرعمرخود بجزچندمورد استثنائی مانند تأمین احتیاجات ایرانیان خوارزم چندان توجهی برفاه حال رعایای خودنداشت وهمچنین به فکر توسعهٔ منابع مادی امپراطوری خودنبود وافرادکشوررا ازلحاظ تهیهٔ پول وتأمین احتیاجات قوای عظیمش موردتوجه قرارمیداد. هنگامیکه اوبر مسندسلطنت ایران تکیه زدنبردهای طولانی باابدالیان وعثمانیان پس ازتسلط افاغنه کشور راسخت فرسوده وفقیر کرده بود. باآنکه نادرباملیونها تومان پول ازفتح هندوستان بازگشت میتوانست سالهای متمادی مردم ایران راازپرداخت مالیات معاف کند پولهای هنگفت خودرابهدرداد وباخشونت بیشتری بوضع مالیاتهای سنگین پرداخت.

بازرگانان وروستائیان ازپرداخت مالیاتهای کمرشکن وتأمین نیروی

جنگی برای نادر بستوه آمده بودند و بسیار جای تعجب است که چگونه مرد تیز هوش پی نبرده بود که با این اقدامات خویش مرغی را که تخم طلائی میگذاشت نابود میکند .

باحتمال نزدیك بیقین اختلال قوای فکری که در آخرین سالهای سلطنت او بمنصهٔ ظهور رسید موجب این خبط بزرك شد. باتمام این احوال یکی از بزرگترین افتخارات نادر آنست که در قلمرو فرمانروائی خویش نظم و آرامش برقرار ساخت و مرزهای شمال خاوری ایران را در مقابل حملات خانه برانداز ترکمنها و ازبکها و قبایل افشار و کرد و سایر قبایل پرخاشگران مستحکم کرده و بدینطریق آنطوایف موذی را بتدریج ضعیف ساخت و سیل جمعیت و نفوس را بطرف خراسان سوق داد.

«نادر» حتی المقدور میکوشید راه و رسم صفویان را براندازد. او اتخاذ تصمیمهای انقلابی نوین را برای خود فخر میدانست چنانکه رفع اختلاف سنی و شیعه را برقرار ساخت و پایتخت را از مشهد باصفهان انتقال داد و از همه مهمتر اینکه اصل خانه نشینی و استراحت دائمی شاهزادگان صفوی را در حرم تا دوران زمامداری آنان برانداخت. بطوریکه قبلا ذکر شد این اصل دارای عواقب وخیمی بود و نتیجهٔ شوم آن هنگام استقرار شاه سلطان حسین و پسرش شاه طهماسب دوم بر اریکهٔ سلطنت ایران بخوبی مشهود گردید.

در پائیز سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷٤۰ میلادی) که نادر در ترکستان بود در اصفهان اعلام گردید که نادر عزم دارد بکلی لباس ایرانیان را تغییر دهد و کلیهٔ رعایای خود را مجبور کند که صورت خویش را اصلاح نموده بتراشند و بلباس عثمانیان در آیند و نیز قصد دارد کلیهٔ اماکنی را که بنام «شاه عباس» ساخته شده است خراب کند و بنام خود بجای آنها ابنیهٔ نو برپا نماید و نیز تصمیم گرفته است برای مشروب کردن اصفهان رود بزرگی را که از اصفهان فاصلهٔ زیادی دارد بطرف شهر سرازیر کند. البته این تصمیمها بمورد اجرا در نیامد، با اینهمه نادر کلاه ایرانیان را تغییر داد، بطوریکه از یادداشتهای «اتر» برمیآید همهٔ اتباع

خودرا ناگزیر ساخت کلاه چهارگوشه که یك شال پشمین دور آن پیچیده بود برسر گذارند.

اگرچه نادر نتوانست یك سلسلهٔ پایداری بوجود آورد با اینهمه مانند پادشاه «هانری هشتم» انگلیس بر اثر تصرف اراضی پهناور و بدست آوردن اموال فراوان فوق‌العاده بر قدرت ایران افزود. نادر قلمرو فرمانروائی خویش را بوسیلهٔ بیگلربیگی‌ها یا آستانداران اداره میکرد و در دوران سلطنت او بیگلربیگی‌ها از سه‌تن تجاوز نمیکرد و آنان بکمك فرمانداران و کارمندان کوچکتر کشور را اداره میکردند. کلیهٔ استانداران وسایر مأمورین عالی‌رتبه از طرف خود نادر انتخاب میشدند و او بوسیلهٔ کارآگاهان زبردست از جزئیات کار مأمورین خود باخبر میشد و گذشته از این بر مالیهٔ استانها مراقبت دائمی و دقیق داشت و بمحض سرکشی بشهری بحساب مستوفی یا خزانه‌داری رسمی رسیدگی میکرد و هرگاه اشتباه میدید بیدرنگ ویراستخت مجازات مینمود.

## ۲ـ نبوغ نظامی

«نادرشاه» فرماندهی مادرزاد بوده و با تبرجنگی خود بطرف شهرت و نام پیشروی میکرد بطوریکه بعضی اورا «تبرخان» مینامیدند. در امور نظامی مردانگی و افری داشته و نام کلیهٔ افسران مهم ارتش خودرا میدانست و اطرافیانش را خوب میشناخت و همیشه بخاطر داشت که کدام یك را گوشمالی داده و بکدامیك پاداش بخشیده است.

نادر در دبستان محنت و مشقت تربیت و تحصیل کرده بود. دلاوری و شجاعت نادر در جنگها و مروت و مردانگیش بادشمنان و بسیاری کارهای بزرك دیگر او سزاوار بسی ستایش و قدردانی است و تا آن موقع تاریخ نشان نداده بود که سپهسالار و فرمانده کل اردو دوش بدوش افراد در میدان کارزار حاضر شود و در جنك و نبرد برسربازان پیشی جوید. نادر یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان میباشد. از شجاعت نادرشاه همین بس که در یکی از جنگهای باعثمانی با

پانزده‌هزارسوارنظام، یکصدوبیست‌هزارسوارنظام عثمانی رابانقشهٔ جنگی مخصوص‌ابتکاری‌خود شکست‌داده است.

ازحیث‌تاکتیک‌جنگی بدون‌اغراق میتوان گفت (بطوریکه‌لکهارت‌میگوید) نادربمراتب‌ازناپلئون‌واسکندر وامیرتیمور وفردریك برتراست. سربازان زبدهٔ اوبمراتب‌آزموده‌تر ودلیرتر ازسربازان‌معروف‌ناپلیون بوده‌اند. یکی ازبزرگترین وبرجسته‌ترین‌اقدامات‌نادراین بودکه‌آرامش وآسایش بی‌سابقه‌ای درقلمرو فرمانروائی خویش بوجودآورد، مهاجمان وحشی و غارتگران‌راازمرزهای خاوری‌ایران راند. چنان امنیتی پدیدآوردکه خراسان‌باردیگر مورد‌توجه مردم‌سوداگروصلح‌جوقرارگرفت.

دراواخرعمر درلشکرکشی‌ها رویهٔ‌معتدل‌خودرا ازدست داد وشدیداً غضبناك میگردید، ناپلئون‌بناپارت درنامهٔ‌خودبه‌فتحعلی‌شاه قاجارنوشته بود (نادرشاه جنگجوی بزرگی‌بودوتوانست‌قدرتی‌بسیاربدست‌آورد. برای‌فتنه جویان‌وحشت‌انگیز وبرای همسایگان‌بداندیش‌دهشت‌آوربوده اوبردشمنان وطن‌چیره شد وبا افتخارپادشاهی‌کرد.)

پیرلوئیزبازن Pere Louis Bazin طبیب‌نادرشاه‌میگوید: بااینکه نادر ازخانواده‌های‌پائین‌اجتماع بوجودآمده گوئی‌برای فرمانروائی‌ساخته وپرداخته‌شده‌بود. طبیعت کلیهٔ‌صفات وخصوصیاتیراکه درخوریك‌قهرمان‌و سرداربزرك‌میباشدوچه‌بسیارپادشاهان‌فاقدآن‌بوده‌اند درنادرجمع کرده‌است درتاریخ‌بندرت می‌توان کسی‌رایافت که‌نبوغ نظامی وفکری‌وروحی ویرا داشته‌باشد. برای‌پیروزی درمقاصد سیاسی‌خودبادقت نقشه طرح کند و وسائل کاررااز‌هرجهت فراهم‌سازد.

«لکهارت» میگوید: ازآنجاکه‌نادریك‌سرباز بی‌نظیرویك‌فرمانده نظامی بودیکی‌ازبزرگترین نوابغ‌نظامی جهانست وچون‌خانواده‌ای گمنام داشت، بعلاوه درطفولیت‌وجوانی‌تحت تعلیم وتربیت‌صحیح کسی‌قرار نگرفته، بدون شك نبوغ‌نظامی وروح سلحشوری‌اوخدادادی‌بوده‌است.

درجوانی درحدودمرزهای پراغتشاش ایبوردودرگزکه مرکز جنگهای دائمی ایلیاتی بودنادراز کودکی بفنون جنگی آشناشد وکم کم درپرتو روح سربازی قدمهای سریعی درراه ترقی وتعالی برداشت، پس از آنکه فرماندهی کل قوای ایران راعهده دارشد بااستادی ومهارت بی نظیری بزرگترین نبردهای تاریخ ایران را اداره کردوتغییراتیکه درظرف چندسال دراوضاع ایران بوجود آورد بدون اغراق اعجازآمیز است .

«گرزن» دربارهٔ نادرمینویسد: «تنهابیست سال پس ازسقوط خاندان صفوی اینك مادرمقابل یك کشورگشای مقتدرایرانی قرارگرفته ایم که آسیای مرکزی راصحنهٔ تاخت و تازخویش قرارداده وسلطنتها وامپراطورها را واژگون میسازد .»

«نادرشاه وناپلئون» دوفرمانده بزرك وجه شبه فراوانی بایکدیگر دارند و همچنین تشبیه نادربه «اسکندرکبیر» ازهرحیث بمورداست ونیزبرابرنمودن نادربا «تیمورگورگانی وفردریك کبیر» ازلحاظ نبوغ نظامی وفرماندهی و تسخیر کشورهای پهناور ومهارت درتجهیز قوا وعقیدهٔ باهمیت سرعت حرکت وحملهٔ ارتش کاملابجا وبمورداست .

ازحیث تاکتیك جنگی بدون اغراق میتوان گفت که نادر بمراتب ازکلیهٔ لشکرکشان جهان برتراست ونقشه های جنگی راقبل ازمبادرت بهرجنگی شخصاً بانهایت دقت واستادی ومهارت طرح میکرده وتاکتیك هائی که نادر درآن اعجاز میکرد حملات برق آسای سواره نظامی بودکه همواره توأم با غافلگیری میشد چنانکه شکست دادن قوای عظیم هندوستان درمعبرخیبر هنرنمائی بی نظیری است ودرعین اینکه نادربیشتر فرمانده سوارنظام بود همواره ارزش ونقش پیاده نظام رادرنظرخود داشت وازنیروی پیاده نظام در جنگها منتهای استفاده را میکرد .

درتسلط براوضاع جنگی «ویلیام کوکل» میگوید: باورکردنی نیست که نادرشاه باچه مهارت وسرعتی نقاط ضعیف دشمن را تشخیص میدهد وچگونه درنجات سربازان خویش هنرنمائی میکند. هرگاه یکی ازفرماندهان او بدون

جهت عقب نشینی اختیار کند با عصائیکه در دست دارد آنقدر بمغز او میکوبید که نقش زمین میشد و آن وقت فرماندهی را بمعاون وزیر دست او میسپرد. در جنگ های بزرگ مخصوصاً در استفاده از نیروهای کمکی فوق العاده ماهر بود و همواره قوای کمکی را بمورد و در ضعیف ترین نقاط جبههٔ دشمن بکار میبرد.

نادر در محاصرهٔ دشمن چندان موفقیت حاصل نمینمود بطوریکه در محاصره و تصرف بغداد و قارص و بصره کاری از پیش نمیبرد ولی در محاصرهٔ گنجه و قندهار و دژهای محکم دیگر مانند ایروان و کرکوك نتیجه گرفت، علت عدم موفقیت کامل در این مورد این بود که اولا توپخانهٔ سنگین نادر چه از لحاظ مقدار و چه از جهت تأثیر کافی نبود و علت عمده آن بود که طی مسافات بعیده در هنگام لشکر کشی و فقدان جاده های مناسب و هموار حمل و نقل توپخانهٔ سنگین را بسیار دشوار میساخت. ثانیاً مهندسین ارتش ایران کافی و آزموده نبودند و اطلاعاتشان از مهندسین عثمانی کمتر بود. ثالثاً هنگام محاصره ها نادر از استعداد سربازها در شکستن محاصره استفادهٔ کامل نمیکرد و مهارت خود را بیشتر در حملات شدید با غافلگیری دشمن بوسیلهٔ سواره نظام بکار میبرد و ناگفته نماند که استحکامات عجیب دژهای آنزمان را در مقابل حملات نادری پیش بینی میکردند با این همه اگر چه توپهای سنگین نادر چندان نیرومند نبود باید اذعان کرد که توپهای متوسط و سبکش نسبت بتوپهائیکه سابقاً در ایران بکار میرفت و مخصوصاً نسبت بتوپهای معاصران شرقیش فوق العاده بهتر بود و بعلاوه نادر از کمك و تعلیمات افسران فرانسوی که در خدمتش بودند برای تقویت توپخانه حداکثر استفاده را مینمود و باید دانست که قبل از نادر در ایران در حقیقت دارای توپخانه نبود .

نادر نه تنها فرماندهی بی نظیر بود بلکه از لحاظ تشکیلات دادن و سرباز پروراندن نبوغی مسلم داشت و با نیروی شخصیت خویش می توانست ارادهٔ خود را بر سربازانش تحمیل کند و از سربازان کم ارزش که در آغاز امر داشت قوای سلحشور جنگی بوجود آورد.

این نابغهٔ بزرگ بتدریج روح نوینی در کالبد سربازان ایران دمید و نه تنها

باردیگر روحیهٔ آنان را که براثر ناآزمودگی وناشایستگی فرماندهان پیشین ازدست رفته بود کاملا تقویت کرد بلکه اعتماد آنان را نیز سخت بلیاقت وقدرت فرماندهی خودش جلب کرد. براثر داخل کردن عدهٔ بیشماری از افغانان و ازبکها درصفوف ارتش خود بااستقرار انضباط آهنینی درمیان کلیهٔ واحدهای نظامی ماشینی جنگی بوجود آورد که درآن زمان بی نظیر بود . درجهٔ تسلط وی را بر ارتش میتوان از فرمانبرداری فوری سربازان وی در اجرای دستور خودداری ازقتل وغارت مردم دهلی قیاس کرد .

«ژنرال کیشمش اف» میگوید . علت اساسی پیروزی و پیشرفت نادر تهور و درایت شخصی وی بوده است ، شك نیست که نادر میهنش را اززیر یوغ وبندگی اجانب رهائی بخشید و لشکرکشی های بزرك علیه عثمانیها فوق العاده آنان را ناتوان نمود و در حوادث اروپا تحولات بزرگی حاصل کرد، درمشرق اشغال هندوستان پایه های امپراطوری مغول را متزلزل ساخت، انحطاط آنرا مسلم نمود و بالاخره ایران را از حضیض ذلت باوج رفعت وعظمت رسانید و آنرا تبدیل بنیرومندترین کشورها نمود چون نادر بیشتر وبلکه تمام اوقات خود را در فرماندهی قوای نظامی مصرف وهنرنمائی میکرد امور ادارهٔ کشور را بدست زیردستان میسپرد وهربار که صلح وآرامش حکم فرما بود چنان سرگرم تهیهٔ مقدمات جنگهای دیگر میشد که امور کشور را فراموش میکرد بنابراین باوجود عشق سرشار بجنك بامور سلطنت نمیپرداخت ولی درعین حال «بازن» میگوید: باآنکه نادر از خانوادهٔ بی نام ونشان است گفتی برای احراز مقام سلطنت بوجود آمده است ودرتاریخ بسختی میتوان یافت نابغه ای نیرومندتر ومغزی نافذتر و شجاعی حیرت انگیزتر از نادر داشته باشد. نقشه های وی همه وسیع بود ووسائل نیل بمقصود را بازبردستی کامل اختیار میکرد وقبل از شروع بکار مقدمات انجام آن را فراهم میساخت .

«لکهارت» مینویسد : نبوغ نادر در نبرد مهمان دوست با افغانها نه تنها از لحاظ فرماندهی ورشادت بلکه مخصوصاً از حیث مراقبت در تربیت نظامیان واستقرار

یك انضباط بی نظیر درمیان سربازان قابل تحسین است، براستی میتوان گفت که آزمودگیهای قوای نادر ومخصوصاً انضباط آنها اثرات معجزآسائی بخشیدو درپرتوروح دلاوری وشجاعتی که این نابغهٔ بزرك بکالبد سربازان دمیده بود ایرانیانی که تاآنروز رعب عجیبی ازقساوت قلب وبی باکی افغانها دردل داشتند بانهایت مردانگی ایستادگی کردند بلکه ثابت نمودند که جنگجویانی بس خطرناك وشایسته اند. نادرنیز مانند فرماندهی بزرك علاوه برایمان عجیبی که به خود داشت دارای این قدرت شگرف بود که ایمان سربازان رابکاردانی و شایستگی خود جلب نماید .

یکی ازصفات برجستهٔ نادر صلح وسازش بودو درهرجنك مخصوصاً در جنگهای هرات که دوماه بطول انجامیدوسایرنقاط تاریخ نشان میدهد که هر موقع ازطرف دشمن پیشنهادصلح وتسلیم میشود بدون اندك تأمل نادر قبول میکندواگر تخلف نمایندوبازتقاضای صلح وسازش میشدبازنادر میپذیرفت.

ازمشخصات مهم حادثهٔ هرات روح جوانمردی وگذشت مفرط نادربود که با وجود عهدشکنی های پی درپی ابدالیان آنان رامورد عفووبخشش قرارمیداد نادرمعمولاسعی داشت که نفوذتفوق خودرابیشتراز جنبهٔ معنوی بردشمنانش تحمیل کند .

تجربه ثابت نموده که نادرازتیمور زیادتقلید کرده وشایدعلت امربیشتر آن باشد که هردودارای برخی خصلتهای متشابه بوده وبامقتضیات یکسانی مواجه بوده اند. بااینهمه نباید درتشبیه این دوقهرمان بزرك راه افراط ومبالغه را پیمود زیرا اگرچه هردوازلحاظ اینکه پیشرفت خارق العادهٔ خودرا بنبوغ فرماندهی خدادادی خویش مدیونندبلکه درجهاتی بایکدیگرفرق و تفاوت دارند ، چنانکه مثلاتیموربترویج بازرگانی وصنایع عشق داشت وحال آنکه نادربیش ازتیموربلشکرکشی وتوسعهٔ کشوروفتح وظفر درجنك ها عاشق بود .

تصویر شماره چهل و شش

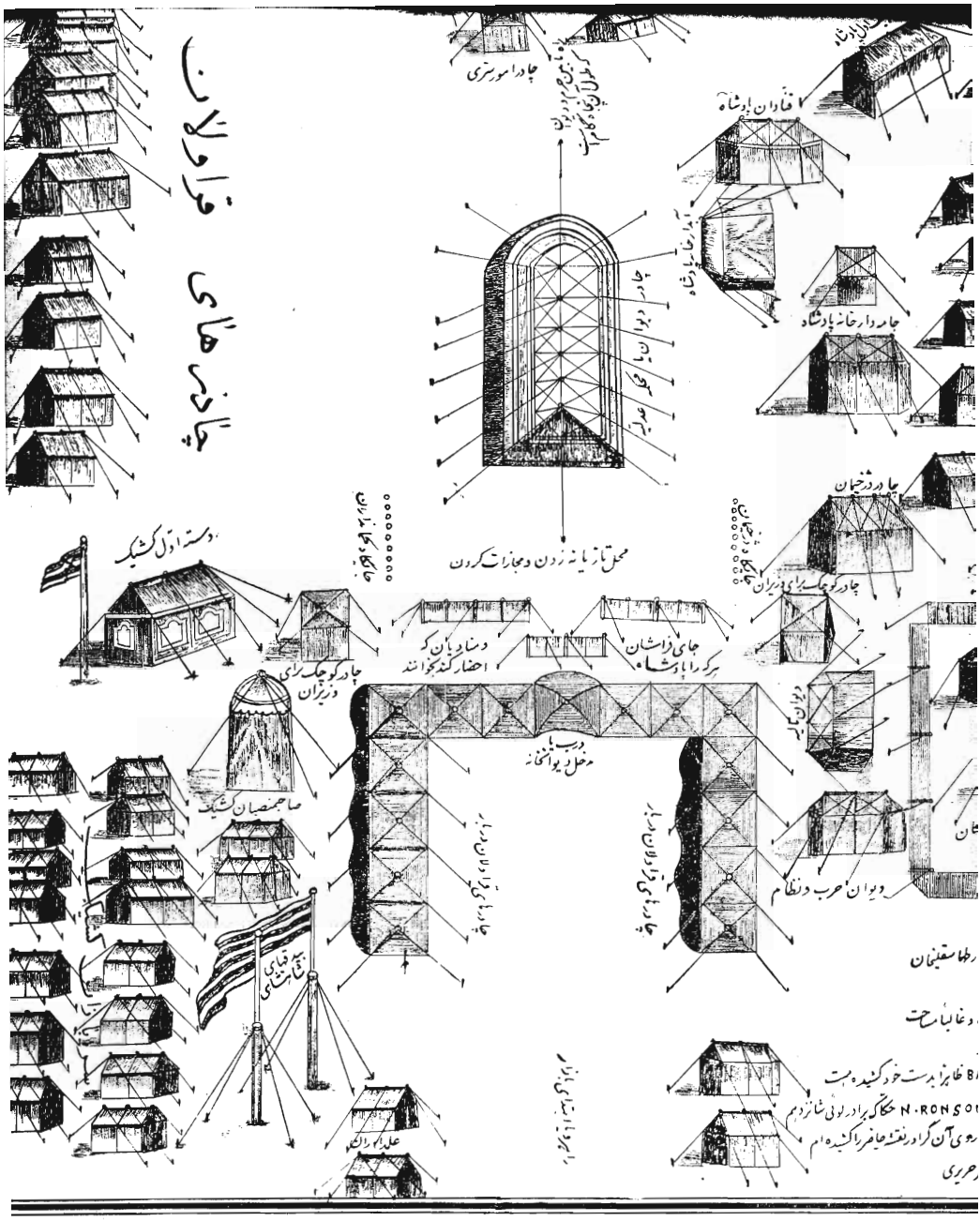
چادرهای فراولان
چادر امور سری
چادر دیوان یا محکمه عدلیه
محل بازپرسی زدن ومجازات کردن
چادر دارخانه پادشاه
چادر درخیمان
چادر کوچک برای وزیران
دسته اول کشیک
چادر کوچک برای وزیران
جای ذاتشان هرکدام پادشاه
دیوان حرب ونظام
چادرهای فراولان
چادرهای فراولان
چادرهای فراولان
صاحبمصبان کشیک
سه قبای شاهنشاهی
علیه السلام

یکی از تقلیدهای نادر از تیمور این بود که نام نوهٔ خود را که پسر رضاقلی میرزا بود «شاهرخ» نامید و اگرچه نمیتوان گفت فکر تقلید از تیمور چگونه در مخیلهٔ نادر راه یافت لکن تجربه ثابت میکند که نادر بعداً زیاد از تیمور تقلید کرده است.

یکی دیگر از مشخصات مهم خوی نادر اصرار عجیب و سماجت او در نگاهداری نفوذ و قدرت خویش و توجه کاملش بکیفر دادن طاغیان و کسانی بود که کوچك ترین تصور ضعف و قصوری دربارهٔ او مینمودند.

یکی از اشتباهات نادر در جنگها رجوع بنبرد با لگزیهای داغستان بود و با آنکه بخوبی میدانست قبل از تصرف آواریا هرگز نخواهد توانست داغستان را به تصرف درآورد، آنقدر در اجرای این نقشه تعلل ورزید که زمستان فرارسید و عبور از آن سد بزرك کوهستانی امری بس خطرناك شد، همچنین در نبرد با توپال عثمان پاشا که منتهی بشکست فاحش در بغداد گردید علتش این بود که با دقت کامل پیش بینی نشده و نادر در این نبرد مخصوصاً بر اثر غرور و اعتماد بنفس زیاد شکست خورد.

عده‌ای از معاصران نادر شرح مبسوطی دربارهٔ صدای رعدآسای او داده و روایت میکنند که در میدان جنك صدای رسایش چنان طنین میافکند و طوری سربازان را از زمین میکند که ایجاد دهشت و ترس عجیبی در صفوف دشمن مینمود سرجان مالکم در این خصوص حکایت شیرینی نقل میکند و میگوید: از آنجا که سلطان محمود امپراطور عثمانی میدانست نادر بصدای رسای خویش فوق العاده مغرور است سفیر کبیری بدربار وی اعزام داشت که بمناسبت صدای رعدآسای خود در عثمانی مشهور بود و روزی که بدربار نادر پذیرفته شد بین او و پادشاه ایران یك مسابقه‌ای صورت گرفت که نمایندهٔ عثمانی برنده شناخته شد، نادر تصدیق کرد که صدای حریف از صدای او نیرومندتر است و پس از آنکه وی را تقدیر کرد هنگام خداحافظی باو گفت: «بسلطان محمود از قول من بگو که ما از اینکه در یافتیم در قلمرو فرمانروائی شما فقط یك مرد وجود دارد و آن یك مرد

رانیز برای اعزام بدربار مابرگزیده اید بسی خوشنود ومسروریم.»

نادرپسران خودرا از آغاز کودکی بفنون نظامی واصول مملکت داری آشنا میساخت چنانکه نمایندهٔ «گمبرون» دراین باره مینویسد : یکی از باارزش ترین نشانه های وسعت فکر وقضاوت صحیح نادر آنست که بکلی از راه و رسم دیرین پیشینیان خودوسایرشاهزادگان خاورزمین که فرزندان خویش را بازنان و خواجه ها در چهار دیواری حرمسرا تاموقع مرگ پدر و رسیدن دوران زمامداری محبوس میساختند منحرف گردید .

هنر نادر دروقت جنگ بسیار عجیب است باور نمیتوان کرد که بچه زودی طرف غالب ومغلوب را تشخیص میدهد وبچه اهتمام بقشون خودمدد میرساند . اگر یکی از صاحب منصبان بزرگ او قبل از غلبهٔ دشمن ازمیدان بدر رود نادرشاه بشخصه روباومیرودواورا با تبرزینی که همیشه دردست دارد بقتل میرساندو فرمان را بصاحب منصب بعداز او میدهد . درتمام جنگها وزدوخوردهای متفرق ومحاصرات اگرچه همیشه درجلوقشون است زخمی وجراحتی باو نرسیده و حال آنکه چندین اسب بزیر او کشته شده و گلوله ها بخفتان او خورده است .

«سرمارتیموردیوراند» انگلیسی ازقول «هانوی» مینویسد : شاه چهاردست کامل زین ویراق اسب داشت یکی مروارید نشان ویکی یاقوت نشان وسومی زمرد نشان وچهارم الماس نشان. اغلب آن جواهرات بقدری بزرگ بودند که درست نمیشود باور کرد، چون بسیاری ببزرگی تخم کبوتر بنظر میامدند. سراپرده و چادری داشت که صدها از بهترین صنعتگران هندی برای او درآن کار کرده بودند واز پارچهٔ لطیف قرمز و آستر اطلس بنفش تهیه شده بود و در آن تخت طاوس و تختهای دیگری که باطلا وجواهرات وعاج وخاتم کاری ساخته شده بودند با بسیاری از نمونه های جواهرسازی هندودستهای زین ویراق وشمشیر وغلاف و نیزه و گرز و ترکش وسپردرچادر قرارداده بودند. دیوارهای چادر بنقش تمام پرندگان وجانورانست که درروی زمین وجوددارند . ونیزدرختها و گلهای مزین بود که همهٔ این نقوش وتصاویر بقول عبدالکریم از مروارید والماس ویا

یاقوت قرمز ویاقوت کبودوجواهرات ساخته‌شده. روی‌تمام ذیرکهای این پوش‌جواهرنشانده بودندوحتی میخهای‌چادرهم ازطلای‌خالص بود.

رسم نادردراردوها وجنگها این‌بود که‌دستهٔ‌نسقچیان مأموررساندن‌احکام فرماندهان بدسته‌های‌مختلف‌سربازان خودوحفظ ودفاع‌ساقهٔ سپاه‌وکشتن سربازانیکه‌پشت‌بدشمن‌کنند بعهدهٔ‌آنان بودونادراشخاصرابوسیلهٔ این دسته احضارمیکرد واحکام‌فوری خودرا بتوسط‌آنان‌بنواحی‌کشور میفرستاد و پاسبانی‌اردو نیزشب وروزبعهدهٔ‌آنان‌بودواگر دراردوچیزی ازکسی‌دزدیده میشد این‌دسته مسئول‌پیداکردن وبازپس‌دادن‌آن بود ودرمجازات دزدان اختیار تام داشتند.

دردهم ربیع‌الاول۱۱۵۳هنگامیکه نادردرمراجعت‌ازهندوستان بهرات واردشدتمام فرمانداران وشهرداران وبزرگان‌ورجال‌خراسان را منجمله کلبعلی‌خان والی‌مروکه بوی‌دلبستگی‌بسیارداشت دعوت نمودکه درهرات حضور یابند ومحمدکاظم حکایت میکندکه نادردستور داد چادر بزرگ اودرهرات برافراشته شود.

درروزاول‌چنان‌بادتندی‌وزیدن‌گرفت‌که باوجودمساعی‌چندین هزارتن برافراشتن‌چادرشاهنشاه‌ایران میسرنگردیدوروزبعدبادنیزمانع‌نصب‌سراپرده سلطنتی‌شدولی سرانجام‌چادرنادربطرزباشکوهی برافراشته شدوتخت‌طاوس وسایرغنایم‌وگنجینه‌های‌گرانبهائی‌که نادرهمراه خودازهندوستان آورده بوددرداخل‌خیمه وچادرقرارگرفت. (نادرازدهلی استادان جواهرساز و پیشه‌وران ماهری‌همراه‌آورده‌بودودربین‌راه دستورداد‌تخت‌طاوس‌راتزیین بیشترنموده ودرمدت‌یکسال‌که درراه‌بودتخت‌مزبورباچادری‌که متناسب‌آن بود ازلآلی‌غلطان وگوهرهای‌درخشان پرداخته‌ومهیاسازند.) وبسربازان و مسافران‌که ازشهرعبورمیکردنداجازه داده‌شدکه داخل‌خیمه‌شوندوگوهر های‌شاهواروتخت نادری‌وسایرغنائمیکه شاه ازهندوستان‌آورده بودتماشا کنندودرهمانجا بشاهزادگان حمایل‌وبازوبندهای‌مرصع داد.

ژنرال کشمیش‌اف درصفحهٔ۳۸کتاب اردوکشی‌نادرشاه‌بهندوستان مینویسد :
«تاآنموقع‌تاریخ‌نشان‌نداده‌بودکه سپهسالاروفرمانده‌کل اردودوش بدوش افراد درمیدان‌کارزارحاضرشود ودرجنك‌ونبرد بـرسربازان‌پیشی جوید.»
مالکم‌میگوید : هیچیك‌از جهانگشایان خاورزمین باکمترین سپاه باینهمـه فتوحات نادرنائل‌نیامده‌اند، اوباگشودن‌هندوستان باردیگر خاطرهٔ عظمت وبزرگیهای باستانی ملت‌خودرادرگیتی‌تجدیدکرد. ایرانیان را سرافراز وبلندآواز ساخت .

## ۳ـ عقاید واقدامات مذهبی نادرشاه

هنوزمورخان بدرستی‌معلوم نکرده‌اندکه‌آیانادرشیعه بوده‌است یاسنی، ولی‌این‌نکته‌مسلم‌است‌که نادربرای‌الحاق دومذهب‌سنت‌وتشیع اصرارفوق العاده‌وکوشش‌فراوان بکاربرده‌است. نادرباسیاست وروش‌شاه‌اسمعیل‌صفوی وجانشینان‌اوکه عقیده‌داشتندمذهب‌شیعه درایجاداتحادو اتفاق بین قبایل مختلف‌ایران نقش‌بزرگی‌بازی‌کرده‌است‌کاملا مخالفت‌داشت‌وبیشتردارای تمایلات‌بین‌المللی‌بود وپیوسته‌آرزوداشت‌که خاك ایران را حتی‌المقدور توسعه‌دهدوازحدودامپراطوری صفوی‌تجاوزکند ودرجهان اسلام اتحاد مطلق‌رالباس‌حقیقت‌پوشانیده وخود فرمانروا باشد. انتخاب نامهائی‌کـه مخصوص‌شیعیانست‌ازقبیل رضاقلی‌وامام‌قلی‌ومرتضی‌قلی‌ونصرالله‌میرزابرای پسران‌خود وهم‌چنین اظهارعقیدهٔ‌کامل نسبت‌بعلی‌بن‌ابی‌طالب وامام‌رضا علیهماالسلام‌وابرازعلاقه‌بتعمیروتذهیب‌بقاع متبرکهٔ‌آنان وتقدیم هدایای گرانبهادلیل‌بارزی‌است‌که نادرشیعه‌بوده، بنابراین اظهاربعضی‌از مورخان بسنی‌بودن‌نادرمقرون بحقیقت‌بنظرنمیرسد. نادرافکارضدمذهبی نداشته‌ولی میدیدکه‌سالها براثرتحریکات‌صفویه بعنوان‌سنی‌وشیعه چه‌نفوسی کشته‌وملل مسلمان‌بجنك وخون‌ریزی یکدیگر میپرداختند. پروفسورادوارد برون Edvard Brovn مینویسد:اگرمنازعات‌ایران‌وعثمانی‌درزمان‌صفویه‌نبودمالقمهٔ ترکهاشده‌بودیم. دیگری‌میگویداگراین منازعـات‌خونین نبود میرویس

نمیتوانست فتوای جهاد را از علمای حجاز وماوراءالنهر بدست آورد. این بود که در تمام جنگهای با عثمانی عمدهٔ شرط را همین رفع اختلاف مذهبی قرار میداد.

نادر میخواست از نظر هدفهای سیاسی خود که از جمله ایجاد اتحاد اسلام بود باعثمانیان سازش نماید و حتی هدفی بمراتب بزرگتر داشته و اهتمام مینمود بدینوسیله در جهان اسلام اتحادی تزلزل ناپذیر برقرار سازد و خود رهبری این اتحاد بزرگ را بدست آورد وچون نقشهٔ لشکر کشی بقسطنطنیه را کاملا آماده نمود باین اندیشه نیز افتاده بود که قدمی فراتر نهاده و خلافت را از سلطان عثمانی که تحویل گرفتن آن چندان کار دشواری نیست بدست آورد. نویسندهٔ تاریخ عراق میگوید اگر روزگار مدد میکرد و آرزوی نادر تحقق مییافت ،بطور قطع ایران وسایر ملل اسلامی وضع نامطلوب فعلی را نداشتند و تاریخ شرق در مسیر دیگری در حرکت بود.

علت دیگری که برای اتحاد مذهب میتوان ذکر کرد آنست که مذهب شیعه همواره مذهب رسمی خاندان صفوی بوده و قدرت و عظمت خود را مدیون این سیاست میدانستند بنابراین هیچ بعید بنظر نمیرسد که نادر باین فکر افتاده باشد که هرگاه بارکان قدرت علماء زمان لطمه وارد نسازد ممکن است در فرصت مناسب از نفوذ خودشان استفاده نموده و در راه استقرار طهماسب میرزا یا پسرش عباس میرزا بر تخت سلطنت ایران بار دیگر اقدام نمایند والبته اقدام نادر بدون تردید بر شدت دلبستگی سربازان سنی ارتش ایران بوی بطور محسوس افزود و هرگاه باندازهٔ کافی سربازسنی در نیروی ایران وجود نداشت نادر هرگز جرائت بمبادرت چنین اقدام خطیری نمیکرد.

«سرجان مالکم» مینویسد: نادر میدانست که دل مردم با واز جهت اینکه سب ورفض خلفای راشدین را ممنوع کرده بود مایل نیست، از این جهت که علمای شیعه را منشاء این نارضایتی مردم میدانست بیشتر آزار میرسانید ولذا بکسانیکه متعصب در مذهب شیعه بودند اعتماد نداشت.

«اوتر Otter نویسندهٔ فرانسوی و «عبدالکریم کشمیری» علت اصرار نادر

رابتوحیدواتفاق‌مذهب‌اسلام این‌میدانندکه این‌پادشاه بارفع موجبات خصوصیات‌مذهبی‌میخواست راه‌حملهٔ‌بعثمانی‌رابازکند.

در عهدصفویان‌علمای‌ملت کمال‌اقتداررا‌داشتند ورئیس‌آنان صدرالصدور بودواین جماعت‌همیشه‌متمول‌ومحترم بودندودرعهدشاه‌سلطان حسین‌تصرف کلی‌درامورسلطنت‌وحکومت میکردند وازمالیات‌ممالك‌بهره‌ور بودند و چون‌روزگارشاه‌سلطان حسین‌تباه‌گشت‌مردم ازاین‌طایفه‌روگردان شدند، نادرچون‌برتخت‌برآمدبدون ملاحظه‌همت‌برتضعیف‌آنان‌گماشت. منقولست که بعدازتاجگذاری‌باحضار اعاظم‌ملاهافرماندادو پرسیدبچه قسم‌این‌همه‌مال راصرف میکنند. گفتندبمددمعاش‌علمای‌ملت وعوائد اوقاف برای‌طلاب مدارس، ودرمساجددعابدولت‌پادشاه‌میکنیم . نادرگفت ظاهراست که‌دعای شما دردرگاه خداوند مستجاب نیست‌بعلت‌اینکه هرچه‌شما ها ترقی کردید مملکت‌تنزل کردواحتشام‌شماسبب افتقاروفلاکت ملك‌وملت‌شد،چون‌مملکت بشمشیرجنگجویان وبهادران‌لشکرمن‌خلاصی‌یافته، معلوم‌است که‌ایشان‌آلات دست الهی‌هستند . بنابراین دولت‌شمابعد ازاین‌باید بمدد معاش‌ایشان صرف شود. پس‌حکم کردتاجمیع‌اموال‌واوقاف‌راضبط کنندو گفت‌عمل‌صدرالصدور را بعملهٔ‌دیوان‌دهندوفقط‌نام وقلیل‌وظیفه‌بجهت‌آنان مقررگردد. این‌حرکت یکی‌ازبی‌تدبیریهای بزرك‌نادراست که درعمرخودکرد. زیرااین‌سلسله کینه دردل گرفتندوقلوب‌مردم‌را ازوی‌منزجرساختند. میگویندکه‌وقتی‌نادریکی ازامرارا که بحکومت‌بعضی‌ازبلاد میفرستادپس‌ازدستورالعمل‌هائی که‌باوداد گفت‌که : باملاهای‌آن‌ملك‌مراودت‌کن‌ومن‌میدانم که درشب‌باآنها ملاقات خواهی کردوصحبت ازمن‌خواهی‌داشت،اوخواهدگفت که‌من ازبزرگترین سلاطین روی‌زمینم لکن‌رحم‌ومروت‌درجبلت من‌نیست.

نادربالنسبه‌بدراویش‌اعتقادی‌داشت‌ولی ازمخالفت باعقایدمردم پروائی نداشت، میگویند:روزی‌یکی ازمردم‌بردرصحن امام‌رضاعلیه‌السلام‌نشسته‌بود که‌کوکبهٔ‌نادرپیداشد.چون‌نادرراچشم براوافتاد پرسید چندوقت‌است تو

کوری؟ گفت‌دوسال، نادر گفت پس‌معلوم‌میشود که تو اعتقادنداری‌والا باید مدتی‌قبل از این‌امام‌بتو شفاداده‌باشد، لکن‌اگر تابر گشتن من‌ازصحن‌چشم‌تو روشن‌وبینانشود گردن توراخواهم‌زد. چون‌نادرمراجعت کرد،مردك‌ازترس همچه وانمود کرد که‌باخلاص‌دعامیکندو آندم‌چشمش بینا گشت،مردم فریاد کردندمعجزه معجزه‌ورخت‌اوراپاره‌پاره کردند. نادرتبسم کرده گفت اصل هرچیز اعتقاد است.

درباب اصل‌عقیدهٔ نادرمنقول‌است که سبب هرچیز راسابقهٔ حکم ازل میدانست‌وجمعی بر آنند که‌درهمان‌اوقاتی که نادربقتل عام میپرداخت‌خودرا آلت‌دست جبارمنتقم میپنداشت‌وبرطریق‌این‌مدعاحکایتی‌است که‌روزی‌تیری درمنزل اوانداختند که‌بر آن‌کاغذی چسبیده‌وبر آن‌کاغذ نوشته‌بود که اگر پادشاهی مهربانی‌وشفقت‌برعیت کن‌واگر پیغمبری‌راه نجات‌رابما بنماواگر خدائی رحم‌بمخلوق کن. نادربعدازآنکه تفحص‌بلیغ‌بجهت‌آنکس که‌مرتکب این امرشده بودنمودوپیدانشد،گفت ازآن‌سئوال نسخه‌هائی‌ترتیب داده و درجمیع‌اردومنتشر کردند واین‌جوابرا نیزبآن منضم ساختندکه: (من نه پادشاهم‌تاحمایت‌رعیت کنم ونه‌پیغمبرم تاطریق‌نجات‌بنمایانم ونه‌خدا تا بر بندگان رحم‌کنم، بلکه آلت دست قهارعلی‌الاطلاقم که بجهت عقوبت گناهکاران‌آمده‌ام .

نادرنسبت باقلیت‌های مذهبی‌نیزپیوسته‌روش‌مودت‌آمیزپیش گرفته وبین آنها و مسلمانان‌فرقی‌قائل‌نمیشد. «کاتولیکوس‌ابراهام‌ارمنی» ازاحترامیکه نادربرای وی‌قائل‌میشدستایش‌نموده وحتی‌خاطرنشان‌میکندکه نادر روزی درمراسم‌نمازارامنه‌در کلیسای «اوچمیادزین»حضوریافت ،درعین‌حال‌هنگام تاجگذاری‌نادر، کاتولیکوس‌بدشت‌مغان دعوت‌شد ومورد‌پذیرائی بسیار گرمی‌قرار گرفت‌وبدریافت پاداش‌ونشان مفتخر گردید، نادرحتی باانتقال عدهٔ‌بیشماری‌ارامنهٔ نخجوان بمشهد وآزادگذاشتن‌آنان ازپیروی مذهب خویش‌ودایر کردن‌مغازه های مشروب‌فروشی، مؤمنین مسلمان راسخت

برآشفت. نادرباحضورنمایندگیهای خارجی دراصفهان بهیچروی ابراز مخالفت‌نمیکردچنانچه دردوران سلطنت وی‌عدهٔ کثیری از «یسوعیها» و «کارملیت‌ها» دراصفهان‌وبسیاری‌ازمسیحیان در گیلان اقامت‌داشتند و نادر حتی‌اطبای‌خودرا ازمسیحیان انتخاب میکرد.

«پره‌دوین» درسال ۱۱۵۷هجری (۱۷۴۴میلادی) نگاشته‌است که درجلفا بیست ودو کلیسای‌ارتودکس وچهار کلیسای کاتولیك وجوددارد و ارامنهٔ آنجادرآن‌زمان درحدود ده هزارتن بوده‌است.

ظاهراً هنگام‌لشکر کشی بهندوستان‌بود که توجه‌وی‌بآیهٔ بیست‌ونه‌ازسورهٔ چهل‌وهشتم‌الفتح درقرآن‌مجید که درآن‌بتورات وانجیل که کتب‌دینی‌یهود ونصارامیباشداشاره‌شده‌است معطوف گردیدومیرزامهدیخان رامأمور ساخت که وسیلهٔ‌ترجمهٔ هردو کتاب‌رافراهم‌سازد، ظاهراً قدمهای‌اولیه دراین راه‌در هندوستان برداشته‌شد، زیرانمایندگی گمبرون درتابستان ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰میلادی) اززبان‌دانان‌اصفهان‌نامه‌ای دریافت‌داشته باین‌مضمون: (شاه نادرملاهارامأمور کرده‌است که تورات وانجیل‌راترجمه کنند.)

«پره‌دوین» خاطرنشان‌میکندکه نادرملائی باصفهان اعزام‌داشت واورا مأمورکردکه عده‌ای ازیهودیان‌وارامنه‌وفرنگیهارابرای ترجمهٔ تورات و انجیل‌انتخاب‌نماید. کارترجمه‌درسال۱۱۵۳درمدت‌شش‌ماه‌بطول‌انجامیددو مبلغ کاتولیك‌ودو کاتولیك ارمنی ودوارتودکس‌ارمنی ودو کشیش مأمور ترجمهٔ انجیل وچندخاخام یهودی مأمورترجمهٔ تورات‌شدند. قرآن نیز بزبان‌فرانسه ترجمه شد.

پس‌ازآنکه‌کار ترجمه باتمام رسید. مترجمین بحضورشاه درقزوین فراخوانده‌شدند، اسقف کاتولیکهای اصفهان‌ودومبلغ ارمنی بطرف‌قزوین روی‌آوردند. نادرازآنان‌پذیرائی گرمی کرد وهزینهٔ‌سفرآنان‌رانیزپرداخت ولی‌بآنان‌خاطرنشان‌ساخت که وقت‌مطالعه وترجمه‌هاراندارد وازآنجاکه‌یك خدابیش‌نیست‌یك‌پیغمبر بیشتروجود ندارد. این‌سخنان‌فوق‌العاده مترجمین

مسیحی را که تصور میکردند ترجمهٔ انجیل رونقی بمذهب مسیح در ایران خواهد بخشید. مأیوس ساخت. درباب نسخ ترجمه‌ها رجوع شود بفهرستی که «بلوشه» تحت عنوان نسخ خطی کتابخانهٔ ملی نوشته است. جلد اول صفحهٔ ۶ نمرهٔ ۷ نمایندهٔ روس در ایران «کالوچ کین» Kalouchkin گوید که در ۲۸ مه ۱۷۴۱ نادر نمایندگان مذاهب مختلفه را دعوت و با آنها اخطار نمود که. اگر خدا یکی است ادیان هم باید یکی باشد.

## ٤ـ افکار و شخصیت نادر

چون نادر اهل شمشیر بود علاقهٔ فراوانی بادبیات ابراز نمیکرد و اصولا وقت آنرا نداشت که در شهرها توقف بیشتری نماید تا بحال دانشمندان و ادبا برسد و با آنان حشر و نشر داشته باشد، لکن از اینکه نویسندگان فاضل مانند میرزا مهدیخان و عبدالباقی خان برای مکاتبات انتخاب مینماید چنین بنظر میرسد که علاوه بر اینکه سوادخواندن و نوشتن داشته از فهم مطالب و نوشتجات ادبی و فصیح و بلیغ بهره داشته است و بدستور او تاریخ نادری نوشته شده و کتابهای خطی نفیس از اصفهان بکتابخانهٔ آستان قدس اهدا نموده که فهرست آن ضمن کتاب فهرست کتابهای کتابخانهٔ آستان قدس رضوی که چاپ شده مذکور است. بفرمان او محمدعلی بیك شاعر هندی شاهنامه‌ای سروده و شاعریکه بسیار مورد توجه نادر شاه بود «حافظ شیرازی» است و علاقهٔ او باشعار حافظ بیشتر از این جهت بود که تفأل از این غزلها را دوست میداشت.

در بلندی افکار نادر همین بس که در دهلی برای ازدواج نصرالله میرزا بنابه تشریفات و سنن مغول خانوادهٔ عروس از نصرالله میرزا تقاضا کردند که برای نوشتن قباله تا هفت پشت اجداد خود را معرفی کند و چون نصرالله میرزا نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد نادر باو گفت: «بآنها بگو که پسر شمشیر و نوهٔ شمشیر و نتیجهٔ شمشیر هستی و بدین طریق بعوض هفت پشت تا هفتاد پشت اجداد خود را شمشیر معرفی کن.» «لکهارت» از قول «لرد گرزن» میگوید که: «تنها

بیست‌سال پس از سقوط خاندان صفوی اینك ما درمقابل یك کشور گشای مقتدر ایرانی قرار گرفته‌ایم که آسیای مرکزی را صحنهٔ تاخت وتازخویش قرار داده وسلطنت‌ها وامپراطورها را واژگون میسازد ودرقرن هیجدهم همان انقلابی را که درآسیا صورت میدهد ناپلیون کبیر درقرن نوزدهم دراروپا انجام داد.

«سایکس» ازقول «هانوی» دربارهٔ نادرشاه مینویسد: «ماشخصی را میبینیم که اصل ونسب وآغاز حیاتش بطوری تاریك است که باشکال میتوان آنرا تشریح کرد اوجریانیرا باعزم وثبات رهبری کرده وشالودهٔ زندگی پرماجرای خودرا براساس پیش بینی ودوراندیشی واقع بینانه پی نهادودرطی فرصتهائی که بدست آوردونقشه‌هائی که برای ساختمان بخت و اقبال آینده‌اش باتأمل وپیش بینی کشیده وبایك پشتکار خستگی ناپذیری نقشه‌های خودرا اجرانمود، بهمین سبب اومانند دیگرفاتحین قبلی خودبرای آسیا وحشتناك شده. بدون شك فرمانروای مشرق گردیدوسرنوشت مردم خاورزمین رابکف خود گرفت.

«حاج میرزا زین العابدین شیروانی» درکتاب «ریاض السیاحهٔ» خود بعداز آنکه بخشی ازتاریخ زندگانی نادررامینویسدبدین عبارت ازاوستایش میکند: «فی الواقع آن پادشاه ذیجاه درامورزرم آزمائی وکشور گشائی بغایت دانا ودر قواعدلشکر کشی ودشمن کشی بی نهایت توانا بود، روزمصاف باشب زفاف درنظر همتش یکسان وبرابر مینمود. اما باعمال چندوافعال ناپسندی قیام واقدام مینمود که باعث زوال دولت اوشد.» آنگاه مؤلف پنج امررا موجب انحطاط دولت نادر دانسته‌است. اول برانداختن خاندان صفویه، دوم کورکردن رضاقلی میرزا، سوم چیره کردن گروه مخالفان، چهارم اینکه فرمانداددرتمامی مملکت بروش اهل سنت رفتارشود ودررؤس منابر بنام خلفاخطبه بخوانند، پنجم اینکه در اواخر سلطنت دست بستم گشاد. «جیمس فریزر» مینویسد: اعمال خارق العاده که ازنادر سرزده‌است نشانهٔ این‌است که نظیروی درادوار گذشته کمتر دیده شده است. عجب‌است که بانداشتن پول ونفرازمردی چنین عملیات غریب بوقوع پیوندد.

«سرجی‌دیمیتروویچ کولیتزین» سیاستمدارمعروف وسفیرروسیه دردربار نادرضمن گزارش بدولت‌خودمینویسد: فرمانده قوای‌ایران باندازه‌ای‌غرور وعزت‌نفس‌داردکه باشکال‌تن باجرای‌توصیهٔ‌دیگران میدهد.

«سرهنك‌جان‌سرجان‌مالکم» میگوید: دلاوری‌وشجاعت‌نادر درجنگها و مروت ومردانگیش بادشمنان‌وبسیاری کارهای بزرگ‌دیگراوسزاوارستایش و قدردانی‌است.

نادردرهمهٔ استانها وشهرستانهایك‌افسرگماشته داردکه همکلام نامیده میشودکاراین افسراینست که‌دررفتاروراندیشه‌وبرداشت کارحکام‌وبخشداران بررسی‌نموده آنچه‌می‌بیندگزارش میدهد.هیچ کاربزرك‌ویاکوچك‌درنبودن این‌افسر نمیگذرد وبجزروزنامه‌وگزارشی که‌استانداران ویابخشداران و فرمانداران‌میدهند همکلام‌نیزروزنامهٔ جداگانه وپنهانی‌میفرستداینکارمزد ماهانه ندارد وپاداش‌این‌افسرباخودشاه است این‌شیوهٔ بی‌مانند بسیاری از فرمانروایانرا ازجوروستم‌واندیشهٔ سرکشی‌وشورش‌بازمیدارد.

## ۵ـ قیافه و اندام

بطوریکه «ویلیام‌کوکل» توضیح‌میدهد. درسن‌پنجاه سالگی‌طول‌اقامتش متجاوزازشش‌پا (تقریباً معادل ۱۸۰ سانتیمتر) است، اندامی متناسب وبنیهٔ نیرومنددارد. مزاجش‌برای‌چاقی‌مستعداست ولی‌کاروفعالیت‌مانع آنستکه زیاده‌ازحد فربشود. چشمانی‌مشکی‌وابروانی‌بزرك‌دارد. بطورکلی‌ازجذاب ترین‌وخوش‌اندام‌ترین‌مردانی‌است‌که من‌تاکنون‌دیده‌ام منتهی‌اثرآفتاب و هوای‌زیادبچهرهٔ‌اوجنبهٔ مردانه‌تری‌بخشیده‌است. درسال‌اول‌نیروی بدن و قدرت‌مقاومت نادرازاندازه خارج‌بود ودرلشکرکشی‌هامانند سرباز ساده هرگونه‌دشواری ومحرومیتی‌را بخوبی‌تحمل‌میکرد.

«محمدمحسن» دراواسط بهارسال۱۱۵۲ چنین‌خاطرنشان میکند: «نادر شروع برنك‌کردن ریش‌وسبیل خودبرنك‌سیاه‌کرده لکن‌چهرهٔ‌جوان‌وقامت

مستقیم خودرا همچنان حفظ نموده است، سنش از پنجاه سال تجاوز میکند.) پنج سال بعد «عبدالله بن حسین سویدی» که در نجف بحضور نادر پذیرفته شد، حکایت میکند که: درچهرهٔ پادشاه ایران آثار پیری وضعف هویداست. چند دندانش ریخته ورنك دیدگانش بزردی گرائیده و بمردی هشتادساله میماند، لکن هنوز جذابیت خودرا حفظ کرده است.

عبدالله بن حسین که با نادر نظر خوبی نداشت قطعاً در تشبیه نادر بیك مرد هشتادساله راه افراط را پیموده. لکن «بازن» که در سال ۱۱۶۰ (در ماههای آخر عمر نادر) باوی تماس نزدیك داشته شاهنشاه ایران را بانظر بیطرفانه اینطور توصیف میکند: (محاسنش که برنك مشکی رنك شده در مقابل موهای سرش که یکدست سفید است از هرحیث جلب توجه میکند. بنیه اش قوی وقامتش بلند و اندامش موزون است. صورتش بیشتر بیضی است لکن چهره اش زنده و روشن نیست. بینیش بزرك ونوك دارد، دهانش گشاد است، لب زیرینش از لب زبرینش برآمده تر است چشمانی کوچك وبراق ونگاهی نافذ وصدائی محکم وبلند دارد که میتواند بموارد یا بر اثر اقتضای موقع ویا از راه تدبیر طنین آنرا کم یا زیاد یا نرم یا خشن کند.

«جمس فریزر» مینویسد: نادرشاه قبل از وقایع قشون کشی بهندوستان پنجاه وپنجسال داردوقداو قریب شش پا میشود. متناسب الخلقه و کمی تنومند وقوی البنیه است، رخسار او سرخ ودموی است. مزاج او مایل بچاقی است ولی زحماتی که متحمل است مانع از بروز آنست، چشم وابروی درشت وسیاه وسیمائی برازنده دارد که مانند آن کمتر دیده ام، تابش آفتاب وتصرف هوا که برخسارهٔ او رسیده منظرهٔ مردانه ای باو داده است. صدای او بطوری بلند وقوی است که اغلب از بیش از یکصد متر فاصله فرمان میدهد. برای پی بردن باندازهٔ نیرومندیش همین بس که بسیار دیده شده در هوای سرد و یخبندان زمستان در بیابان روی زمین زین اسب را زیر سر خود گذارده وخوابیده است. «ویلیام کوکل» که شخصاً نادر را دیده مینویسد: یکی از جذابترین وخوش اندامترین مردانیست که من تاکنون دیده ام. «انتوان کلود بریانسون» مینویسد: نادر شخصی متکبر وبی باك است وسیمای

او بسیمای یك امپراطور میماند، مثل اینکه طبیعت اورا برای فرمانروائی خلق کرده است. زندگی سختی که در اوان حیات خود داشته جسم و عضلات او را قوت زیادی بخشیده بطوریکه سخت‌ترین مشقات را قادر بتحمل بود و بهمین علت در جنگها فاتح و پیروز میشد غذای او معمولی و بسیار ساده و مخصوصاً در موقع جنگها خیلی کم خوراك و قانع بود، بتشریفات و تدارکات زیاد قائل نیست، غالباً این سلطان بزرك از همان غذای سربازان میخورد و آشپزخانهٔ او با آشپزخانه سربازان تفاوت و تمایزی نداشت. شراب را دوست میداشت اما هیچوقت دیده نشده است که در این قسمت افراط کند و عقل و هوش خود را مانند اسکندر و فلیپ که از فاتحین بزرك بوده و در این قسمت افراط میکرده اند زایل سازد.

## ۶ـ تمایلات و حالات طبیعی

«جمس فریزر» میگوید: نادرشاه بسیار بخشنده و دست و دل باز بوده است گو اینکه در جوانی گاهی بقدری بیچیز و فقیر میشد که مجبور بقرض کردن از اشخاص میگردید. کمتر دیده شده که نادر پیش از نیمه شب باندرون برود، خوراکش ساده و بسیار کم و اگر کارهای روزانه‌اش زیاد باشد از غذا هم چشم میپوشد و با کمی نخود برشته که همیشه در جیب دارد و کمی آب میگذراند. شام و نهار او بیش از نیم ساعت طول نمی‌کشد و پس از غذا بیدرنگ بکار میپردازد.

نادرشاه همتی بلند و عالی داشت مثلا در جنك ترکستان دستور داد سنك روی قبر تیمور و دروازهٔ مدرسهٔ سمرقند را که بسیار عالی بود بمشهد حمل نمایند، در مشهد پس از آنکه سنك آرامگاه تیمور را شخصاً ملاحظه کرد قصد داشت به آستان قدس رضوی اهدا کند، لکن پس از ملاحظهٔ آنها بفکر عمیقی فرو رفت و از اقدام خود پشیمان شد و دستور داد آنهارا بسمرقند برگردانند و در جاهای اصلی خود نصب نمایند.

نادرشاه در مواقع حساس خونسردی عجیبی از خود نشان میداد مثلا هنگامی

که‌برای عزیمت‌بداغستان‌ازراه گرگان درکناررودگرگان اردو زده بود سیل‌وطغیان‌رودبجائی‌رسید که چندین‌هزارسرباز وصدهاراس‌قاطر را آب برد،حتی‌چادرهای‌نگهبانان اطراف‌چادرنادررا‌آب‌برد ولی نادرخونسردی خودراازدست‌نداده همچنان درچادرخودبرتخت‌تکیه‌زده بودوسیل تهدید‌آمیزرابانهایت خونسردی‌تماشا میکرد. هنگامیکه درراه جنگل سوادکوه شخصی‌ازبیست‌قدمی‌تیری بطرف‌شاه شلیك کرد ودست اوزخمی وبگردن اسبش‌اصابت‌کرد وازپا افتاد، نادربدون‌اینکه‌خونسردی وآرامش‌خودرا از دست‌بدهدخویشتن رابمردن‌زدبطوریکه مرتکب‌بتصوراینکه کارشاه‌راساخته ازخالی کردن گلولهٔ دوم خودداری‌نمود.

بسیاری‌ازمورخین‌برآنند که نفع‌ایران‌وخودنادردرآن‌بود که گلوله‌بهدف اصابت نمایدواورا درذروهٔ کمال‌قدرت‌وعظمت‌ازاین‌جهان برهاند،زیرا در آن‌زمان‌نادربمنتهی‌درجهٔ محبوبیت‌ومعروفیت رسیده‌بود. گذشته از اینکه کشورخویش‌رااززیریوغ افاغنه‌رهائی‌بخشیده‌بود،عثمانیان‌رابزانودرآورده وروسها را وادارباسترداد کلیهٔ اراضی‌ایران‌نموده وبختیاریها وابدالیان و غلجائیان‌رامجبوربتسلیم کرده وهندوستان‌رافتح‌نموده وترکستان رامسخر ساخته بود. قسمتی‌ازعربستان‌وبین‌النهرین‌رانیز بحیطهٔ‌تصرف‌خویش‌درآورده وناوگانش هم‌درخلیج‌فارس وبحرعمان تسلط کامل‌داشت. ازهمه‌مهمتر پسر ارشدش‌رضاقلی‌میرزا ازحیث‌کفایت، شایستگی‌جانشینی اورا‌داشت بااینهمه حرص‌وشهوت کشورگشائی وی‌اندازه ونهایت‌نداشت‌وهرپیروزی‌نوین‌آتش اشتهای‌اورا تیزترمیساخت‌وهمین ولع‌زیادموجب‌آن گردید که‌نجات‌دهندهٔ ایران‌رابرآن‌داردکه درباقی‌مدت‌سلطنت‌خویش‌برای ملت‌ایران خویشتن‌را دچار عصبانیت های روحی نماید.

«جمس‌فریزر» که بدیدارنادرنائل گردیده میگوید: «کمتردیده شده نادر پیش ازنیمه‌شب باندرون‌برود ودرهرشب بیش ازپنجساعت‌دراندرون نبوده قبل‌ازآفتاب درسرکاربود.

## ۷ـ حالات مزاجی

نادرشاه دردوران‌جوانی‌وآغاز کهولت سلامت‌مزاج‌بی‌نظیری داشته،لکن ازسن پنجاه‌سالگی گرفتار ناراحتی‌های جسمانی گردید که درروحیهٔ وی اثرات‌بسیار نامطلوبی‌بخشیدوقبل ازلشکر کشی‌بهندوستان بمرض‌معدی‌مبتلا شدکه اورا بزندگی‌بدبین‌ساخت. چون ازپزشکان‌ایرانی‌نتیجه‌ای‌نگرفت باطبای خارجی‌مراجعه نمود. درهندوستان‌یکی‌ازپزشکان حاذق‌هندی بنام «علوی‌خان» رجوع کردواومیکوشید نادررا ازعصبانیت‌بازدارد. حالش‌رو ببهبودی‌میرفت، نادراورا بسمت‌حکیم‌باشی‌وطبیب‌مخصوص بهمراه‌خودنادر بایران‌آورد ودرهرات‌ومشهدوترکستان وگرگان‌وتهران تاقزوین با نادر بود. درقزوین‌برحسب وعده‌ای‌که نادرباوداده‌بوداجازهٔ مرخصی گرفت و باتفاق «عبدالکریم کشمیری» که نادرنیزاورا بهمراه‌خودازهندوستان‌آورده بوددرتابستان۱۱۵۴خدمت نادرراترك گفته بزیارت‌مکه‌رفتندچون نادر از مراقبتها وتوجه‌های‌دائمی‌علوی‌خان‌محروم گردید حال مزاجی وروحیش بطورمحسوسی‌روبوخامت نهاد وعصبانیتهای شدیدی دروی پدیدآمدکه بتدریج‌تبدیل‌بیکنوع‌خشم دائمی گردید. بطوریکه درپائیزآنسال اقدامات دهشت‌انگیزی‌ازاوسرزد ویکسال بعدداستان‌نابیناکردن رضاقلی‌میرزا روی دادواین حادثه‌اثربسیارخطرناکی‌دروضع مزاجی‌نادربخشید.

مدتی «وامین» (دامین)فرانسوی طبیب‌معالج‌مرض کبدی نادرشد. دردهم ذیحجه۱۱۵۷که درجنك‌لزگی‌ها دربردع‌ودربندازرود «کر» گذشت وسه هفته‌درشکی‌توقف نمودوازآنجابه‌کوکجه وایروان‌رهسپارشد، درعرض‌راه بکسالت شدیدمبتلاگردید بطوریکه چندمنزل‌راه‌را باتخت‌روان طی‌کرد تا بالاخره براثرمراقبت‌کامل پزشکانش‌بهبودی یافت.

باردیگر حال نادرخطرناك‌شدو «پیرسن» نمایندهٔ شرکت‌تجارتی‌انگلستان

«بیربازن» کشیش فرانسوی راکه پزشك بودمعرفی نمودونامبرده امراض نادر شادرا سوءهاضمه واستفراغ ویبوست مزاج وناراحتی کبد وخشکی دهن و گاهی بواسیر تشخیص داد واوتاآخرعمر طبیب معالج نادرشاه بودوحال نادر با معالجهٔ طبیب مزبوربهترمیشدولی درسال آخرعمرچنان روح اوپژمرده و افسرده شدکه بتدریج ومخصوصاً دریکی دوماه آخر کاملا حال عادی خودرا ازدست داده بود.

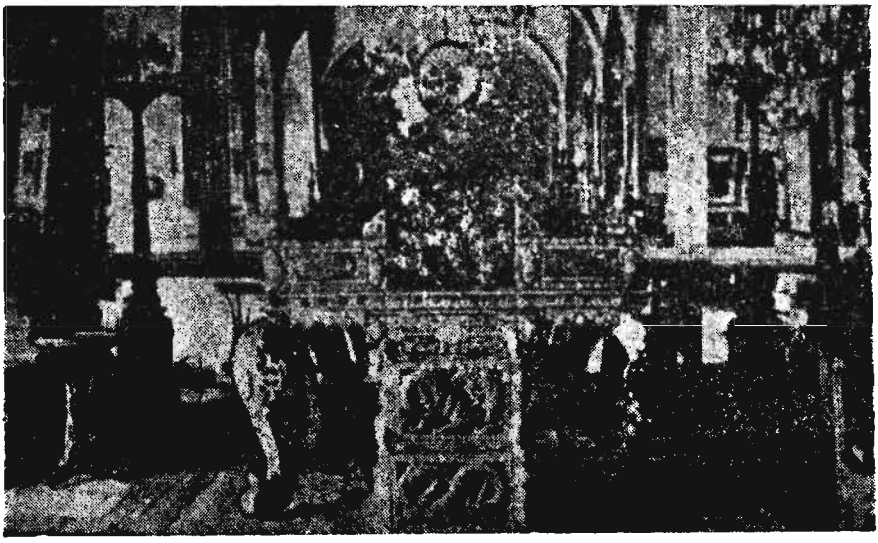

تصویر شماره چهل وهفت

# فصل شانزدهم

## علماء و حکماء و دانشمندان وشعراء عصر نادرشاه

ازدورهٔ تسلط افغانها برصفویه تادورهٔ قاجار علم وحکمت وادب درایران رونق نداشته ومردم گرفتار هرج ومرج وطغیان سرکشهای مختلف بودند و آتش جدال وزدوخوردها درهرناحیه شعله وربود. بهمین جهت درادبیات این دوره بسیار کم درمدح کسی شعر دیده میشود ومردم دل خوشی ازاوضاع نداشتند وشعرا اغلب غزلسرائی میکردند وبیان سوزناك غزل آنان خود بهترین ترجمان این دوره است. بقول استاد سعید نفیسی عاشق اصفهانی، مشتاق اصفهانی، هاتف اصفهانی، صهبای قمی، آذربیگدلی، طوفان هزارجریبی، طبیب اصفهانی ونصیر اصفهانی که شاهکارهای کمی ازغزل دارند همه ازاین گروه دلسوختگانند که غزل را مایهٔ دلداری خود دانسته اند و گنجینهٔ سرشاری ازخود گذاشته اند.

اینك بذکر عده‌ای ازآنان که درزمان نادرمیزیسته اند میپردازیم :

### علماء و حکماء

«شیخ محمدعلی حزین»: پسرشیخ ابوطالب است. شیخ ابوطالب از علمای آستارابوده که بعداً بلاهیجان وازآنجا باصفهان آمد وپسرش دراین شهر در ۲۷ ربیع الثانی سال ۱۱۰۳ هجری قمری متولد شد. شیخ محمدعلی تحصیلات خودرا دراصفهان بپایان رسانیده وبتمام شهرهای ایران مسافرت کرد. حزین ازعلمای فقه وجامع علوم قدیمه وادیب وشاعرزبردستی است. دردورهٔ تسلط افغانها دراصفهان ودرجنگهای نادر باعثمانی نیزحاضر وناظربوده. بقول او

هنگامیکه‌درمشهد «ندرقلی» وشاه‌طهماسب‌برملك‌محمودسیستانی غلبه‌کردند اوحضورداشت ومینویسد: که ندرقلی بلقب‌قورچی باشیگری وطهماسبقلی ملقب‌شد. درمشهدمصاحب‌میرزامحمدتقی‌رضوی خراسانی‌که ازعلماء مشهد است‌بوده درصفر۱۱٤۳درجنك‌نادربا افاغنه‌درمهماندوست‌اونیزحضورداشت.

تألیفات حزین بسیاراست ازجمله: رسالهٔ توفیق‌که درتوافق حکمت و شریعت‌است. حواشی‌برشرح‌حکمت اشراق. رسالهٔا بطال تناسخ. فرسنامه. تذکرةالشائقین‌که دیوانیست دارای‌ده‌هزاربیت. حزین‌دارای‌چهاردیوانست که‌درهندبچاپ‌رسیده . حزین‌بهندوستان رفته‌ودر ورودنادرشاه بدهلی‌آنجا بوده‌است، ازاشعاراواست :

ایوای براسیری کزیاد رفته باشد دردام مانده باشد صیاد رفته باشد
شادم‌که ازرقیبان دامن‌کشان‌گذشتی گومشت‌خاك‌ماهم برباد رفته باشد
آواز تیشه‌امشب از بیستون نیامد گویا بخواب شیرین،فرهادرفته‌باشد

* * *

توخود بپرسش من‌لعل‌جانفزا بگشا که قفل خامشی عشق برزبان منست

* * *

مژه برهم نزدم‌آینه‌سان درهمه عمر بسکه دردیدهٔ من‌ذوق‌تماشای توبود

«میرزا قوام‌الدین» ازسادات‌سیفی‌حسینی‌قزوینی‌است‌که ازمشاهیرافاضل زمان بوده ودرعلوم‌عربیت وفقه‌وحدیث‌مقام ارجمندی‌داشته. کتاب لمعه‌را که درفقه‌مشهوراست بنظم‌درآورده. چندی‌حزین‌دراصفهان‌وقزوین صحبت اورادریافته. درماده تاریخ گفتن‌مهارتی‌داشته ودرتاجگذاری‌دشت مغان حاضربوده وماده‌تاریخ معروف (الخیرفی‌ماوقع) راادیافته است. وفاتش‌در ١٤جمادالاولی ١١٤٩ اتفاق‌افتاده. ازاوست .

دیگرزبان بطعن‌کسم وا نمیشود یك‌لحظه عیب‌خویش‌اگرجستجوکنم

* * *

تاچندبسیلی‌بتوان‌روی‌خودافروخت شمعی‌که فروغی‌ندهدچندتوان‌سوخت

«سیدمرتضی‌عاملی»: فرزندسیدمحمد صاحب کتاب‌مدارك درشرح شرایع است. دراصفهان‌متولدشده ودرفقه وحدیث‌استادبوده این‌اشعارازاوست:

گم گشتگان‌بمنزل مقصود میرسند  ازخویش تابرون نروی جستجومکن

* * *

بخیه‌ای برخرقهٔ صدچاك هستی میزدم  گر دماغ بستن بند قبا میداشتم

«حاج‌میرزا زکی» فرزندابراهیم کرمانشاهی بود. رادمردی‌عالم وواعظ وامام‌جمعه وشیخ‌الاسلام وقاضی‌عسکر وندیم نادرشاه ودرهمه‌جابا او بود. درآذربایجان دراردوی نادربسعایت‌ملاعلی مدد درسال۱۱۵۹ مقتول گردید.

«سیدنصرالله حسینی موسوی‌حایری» معروف بسیدشهید. بعلم وتقوی مشهوربود. فقیه ومحدث وادیب‌وشاعر وصاحب‌دیوانی بعربی‌است. مردی فصیح‌وسخندان وصاحب‌تألیفاتی‌است. مدتی‌درقم تدریس‌میکرد. ناشر کتابش دردیوان‌وی نوشته: نادرشاه درسال۱۱۵۶ درنجف‌مجاسی‌ازعلمای شیعه وسنی تشکیل‌دادوپس‌ازقبول علماءسنی‌بحقانیت مذهب‌شیعه نمازجمعه‌خوانده شد وسیدنصرالله‌خطبه‌خواند. سپس‌نادرشاه‌اورا باتحف‌وهدایابمکه ومدینه‌فرستاد وبعداً بعنوان سفارت‌مأمورقسطنطنیه شدتانتیجهٔ‌مجلس‌نجف‌راباطلاع‌سلطان محمودخلیفهٔ‌عثمانی برساند امابراثرتبلیغات‌مذهبی اورا بسال۱۱۵۶ شهید کردند.

هنگامیکه نادرشاه‌درسال۱۱۵۱ مناره وقبه‌وایوان‌حضرت علی‌ابن‌ابیطالب علیه‌السلام راتعمیر وتذهیب نمود، سیدنصرالله حایری‌ماده تاریخی بعربی ساخته است: مطلع ومقطع‌شعراین است:

امطلع الشمس قدراق‌النوا ظرام  نار الکلیم بدت من جانب الطور

یا طالب علم ابداء البناء لها  ارخ (تجلی لکم نورعلی‌نور) ۱۱۵۵

«ملامحمدمؤمن حسینی‌استرآبادی» که‌بسال۱۱۸۸ درمکه‌فوت کرده‌صاحب تألیفاتی‌است‌ازجمله رساله‌ای دراثبات رجعت‌ورساله‌ای درعلم‌عروض.

«علامه میرزامحمدحسین» فرزندمیرزاعبدالکریم مشهوربه «پیر». از دانشمندان‌زمان نادروقاضی‌عسکربود. مردی‌فهیم وباجلالت، چون‌ازقضاوت

منفصل‌شد باصفهان‌رفت ودرآنجا (سال۱۱۵۹) مقتول گردید بطوریکه در تذکرهٔ‌نتایج‌الافکار وشمع‌انجمن مندرج‌است طبع‌شعرداشته وشمیم‌تخلص میکرده این‌بیت بنام‌او ضبط شده‌است :

زسوزعشق‌توآنراکه نیمه‌جانی هست  چوشمع تانفس واپسین‌زبانی هست

«مولانا سیدعبدالله» بن‌سیدنورالدین‌بن‌سیدنعمت‌الله جزایری. از فضلای جامع عصرخود بود. بسال۱۱۱٤متولد ودرسال۱۱۷۳ازدنیا رفته‌است. در شیراز واصفهان وخراسان تحصیل‌کرد. درفنون‌ریاضی‌متبحربود طبع‌شعر نیزداشت و«فقیر» تخلص‌میکرد. پس‌ازفوت پدرش بفرمان نادرشاه‌مناصب شرعیه باو مرجوع گشت .

درشورای صحرای مغان ازمدعوین بودوخطبهٔ‌تهنیت‌جلوس‌نادررا‌انشاء کردوخواند. وی‌صاحب‌کتابی‌است‌بنام(ذخرالرافع‌فی‌شرح‌مفاتیح‌الشرایع.) مقبرهٔ مولانا درکنارمرقدپدرش درجوارمسجدجامع‌شوشتر واقعست .

«میرزاابراهیم» بن‌میرزاغیاث‌الدین . ازفقهای‌زمان نادروقاضی اصفهان وقاضی‌عسکراردوی نادربود. صاحب‌رسالاتی نیزهست.

«ملاعلی‌اکبر شیرازی (طالقانی) » ازعلمای‌زمان نادروهمیشه درسفر و حضرملازم اوبوده ودرمجلس‌مباحثهٔ نجف‌ملاباشی‌ایران وازعلمای شاخص شیعه بوده. چون‌بعلت‌تقرب‌زیاد بنادرمحسوددیگران بودپس‌ازقتل نادراورا کشتند.

«آقاحسین» پسرآقاابراهیم‌خاتون‌آبادی ازعلمای صاحب‌اجازه بـود . دارای رسالاتی‌است، شیخ‌الاسلام‌لشکرنادربود. بقول سیدجزایری‌چون در ظرف‌طلا غذا نمیخورد وهمه‌را ازاین‌عمل‌منع میکرد مغضوب نادربود،بسال ۱۱۵۹ شهید شد.

«اسمعیل» بن‌محمدحسین معروف بخواجوی از حکمای عصرنادر است ورساله‌ای‌دارد بنام‌مرآت‌الزمان در رداشکالاتیکه آقاجمـال خوانساری برادلهٔ‌میرداماد درموضوع‌ابطال زمان‌موهوم‌نگاشته‌است .وفاتش بین‌سال های۱۱۷۳تا۱۱۷۷اتفاق‌افتاده ومدفنش‌درتخت‌فولاد اصفهان است .

## دانشمندان و شعـرا

«میرزامهدیخان‌منشی الممالك» پسرمحمد نصیراسترابادی . پدرش‌ویرا برای‌تحصیل‌علوم‌باصفهان آوردو بعلت‌هوش‌واستعدادی که‌دراومیدیدآیندهٔ درخشانی رابرایش پیش‌بینی میکرد .

میرزامهدی‌در مدت کمی‌درتحصیل‌مقدمات علوم‌ازاقران سبقت‌جست در جوانی‌برادبیـات وانشاء وخط تسلط پیدا کرد وگاهگاهی شعر میگفت و «کوکب» تخلص میکرد .

پس‌ازچند سال تقدیرمیرزامهدی رابدربار راهنمائی کرد . چون‌جوانی پرشورولایق‌وازهرجهت شایستهٔ مقام‌بودبمنشی گری دیوان‌اعلی‌که محررو منشی‌فراوان داشت‌رسید . امااوکه این‌قلیل مشاغل‌رابرای خود کوچك میدانست آنی‌آرام نمیگرفت ودر کسب کمالات میکوشید وذوق وقریحهٔ ذاتیش وی‌را بمقامات بالا رسانید .

دراواخر سلطنت‌شاه سلطان‌حسین صفوی بمنصب باغبانباشیگری ویا بـه اصطلاح‌امروزریاست‌بیوتات‌سلطنتی‌مفتخرشد . اماچندی‌نگذشت که‌اصفهان بدست‌افاغنه‌افتاد ومحمودافغان درسال ۱۱۳۵ بسلطنت رسیدومدتی‌بعداکثر شاهزادگان واعیان‌وهمچنین‌شاه‌سلطان‌حسین بقتل‌رسیدند (ماده‌تاریخ قتل شاه‌سلطان‌حسین را «تجدیدلقتل‌الحسین ۱۱۴۰ یافته‌اند». ازفارسنامهٔ‌ناصری) میرزامهدیخان که‌از این‌مهلکه جانبسلامت بدربرده بودمانند بیشتر ارباب قلم گوشه‌نشین شد .

پس‌ازشکست افاغنه‌در مهماندوست‌ومورچه‌خورت واخراج‌آنان‌از اصفهان هنگامیکه‌نادروشاه‌طهماسب بسال ۱۱۴۲ باصفهان واردشدند ،صاحب‌اختیار سابق‌بیوتات‌سلطنتی که‌مدتهامنزوی‌بود برای‌عرض‌تبریك‌بخدمت‌نادر رسید وعریضه‌ای بـه نمایندگی از طرف مـردم استرآباد ساکـن اصفهان به نادر تقدیم داشت .

تصویر شماره چهل و هشت

نادر دانست که این مرد باتجربه ودانشمند است اورامشمول تفقد ولطف قرارداده منشی مخصوص خود گردانید .

میرزامهدی درخدمت نادرازاصفهان بمشهدآمد . وازآن پس همه‌جا در سفروحضر بااوهمراه‌بود وبعدازچندی رسماً «منشی‌الممالك» لقب‌یافت .

نادرشاه هیچوقت‌دربارهٔ اموروامشکلات باکسی مشورت نمیکرد وهرگز کسی‌رادر کارهای خود مداخله نمیداد . میرزامهدیخان ومیرزا علی‌اکبر ملاباشی‌ومیرزا ابوالقاسم کاشی چون‌مطیع‌ومعتمد وی‌بودند نزداو قرب‌و منزلتی‌داشتند . نادرچهارمستوفی‌دررکاب خودقرارداده بود:میرزامحمد شفیع‌تبریزی‌مستوفی‌آذربایجان . میرزاباقرمستوفی‌خراسان . میرزاحسن اصفهانی‌مستوفی‌عراق‌وتقی‌خان‌شیرازی مستوفی فارس، امابیشتر کارهای‌او توسط‌ملاعلی‌اکبر ملاباشی‌ومیرزاابوالقاسم ومیرزامهدیخان منشی‌الممالك وحسینعلی‌خان معیرالممالك انجام‌میگرفت واین‌چندنفر بیش‌ازهمه مورد اعتمادنادربودند . درتشکیلات‌سلاطین‌صفوی منصب‌ملاباشی‌گری ومنشی‌ـ الممالك‌ازمناصب‌عالی‌وبزرك بودوبرای‌این‌دومنصب وظائف‌خاص ومهمی تعیین‌کرده‌بودند.امادر زمان‌نادروظائف‌این‌دو منصب‌انجام‌نمیشد وملاباشی ومنشی‌الممالك‌هیچوقت‌ازخوداختیاری نداشتندوجرأت‌نمیکردند جزآنچه نادرمیخواست‌انجام‌دهند . بنابرین‌میرزاعلی‌اکبر ومیرزامهدیخان ودیگر معتمدین‌فقط‌مأموراجرای اوامرپادشاه‌بودندوچون‌ازبیم‌هیبت وسطوت‌نادر تخطی نمیکردند ازتنبیه وغضب اومصون مانده بودند .

میرزامهدیخان‌دردشت مغان‌ازمنصب منشی‌الممالکی معزول‌وشغل وقایع نگاری‌باومحول‌شد . شغل‌وی‌رابمیرزا مؤمن‌دادند . (میرزامؤمن‌سابقاً وزیر شاه‌طهماسب بودوپس‌ازعزل اوازسلطنت بخدمت‌نادردرآمد ودر سال۱۱۴۸ ملقب‌بمنشی‌الممالك‌شد.دلیل عزل‌میرزامهدیخان وعلت‌تنزل رتبهٔ‌اومعلوم نیست.) میرزامهدیخان‌که سرگذشت‌او باحوادث زندگی‌نادرشاه توأم است پیوسته درلشکرکشیها وجنگهادرهرات‌و بغدادوگرجستان وهندوستان و

ترکستان‌و داغستان وآذربایجان و کرمان بانادرهمراه‌بود . باوجود این گرفتاریهاهر گاه‌فرصتی‌می‌یافت بجانب کتاب‌میشتافت‌ولحظه‌ای‌از کسب‌علم ودانش غافل‌نبودچنانچه‌در کلیهٔ علوم‌مردی متبحرو دانشمند بود .

پس‌ازدوشکستی که‌نادر درقره‌تپه‌بسپاه‌عثمانی‌واردآوردواختلافات دولتین تااندازه‌ای تخفیف‌یافته‌ودولت‌عثمانی‌بهمه جهت‌ازنادرشاه حساب‌میبرد . در سال۱۱۵۹ نظیف‌افندی‌ازطرف‌سلطان محمودخان اول‌برای‌نوشتن صلحنامه بایران‌آمدوپس‌از گفتگو وامضاءصلحنامه مقررشد ازطرف‌دولتین دردربار یکدیگرفرستاده‌ای‌مقیم باشدوهرسه‌سال یکباراین‌فرستادگان عوض‌بشوند ، پس‌ازبازگشت نظیف‌افندی‌بعثمانی‌دولت‌ایران‌وعثمانی‌مشغول تدارک‌سفارت بزرگی شدند .

ازطرف‌عثمانی ،احمدافندی، حاکم‌سیواس‌بمعیت ،عثمان‌انعمان افندی،از فضلاءمشهورو ،رحمی،شاعر معروف‌بعنوان‌وقایع‌نگاری تعیین‌شدند کـه با هدایاونفایس‌بسیاربه‌ایران بیایند . ازطرف نادرشاه‌نیز،مصطفی‌خان‌شاملو، که‌ازسرداران‌نامی‌بود لقب‌خلیفة‌الخلفائی یافته‌با ،میرزامهدیخان، بسفارت تعیین شدند .

مصطفی‌خان ومیرزامهدیخان روزدهم‌محرم‌سال ۱۱۶۰ زمانیکه نادرشاه ازیزدوکرمان عازم‌خراسان‌بوداز اصفهان ببغدادرفتند که‌ازآنجا باسلامبول عزیمت‌نمایند.بااین‌سفارت،نادرشاه‌بغیرازتحف وهدایای دیگرتختی‌زراندود ومرصع‌وخیمه‌ای‌زربفت‌ودو زنجیرفیل‌رقاص که‌ازهندوستان برایش‌آورده بودندجهت‌سلطان‌محمودخان‌فرستاد.هنگامیکه‌مصطفی‌خان‌ومیرزامهدیخان در بغدادبودندواحمدپاشا حاکم بغدادمیخواست‌سفرا رامبادله‌کند ناگاه‌خبر قتل نادرشاه شهرت یافت .

نادرشاه‌نیمه‌شب یکشنبه‌یازدهم‌جمادی‌الاخر ۱۱۶۰درفتح‌آباد قوچان‌کشته شدوپس ازچندروزاین خبروسایراخبارمربوط باختلال‌اوضاع‌ایران ببغداد رسید.سلطان‌محمودخان دستورداده‌بود احمدافندی‌وسایراعضاء سفارت در

بغداد باشند تا معلوم شود پادشاه حقیقی در ایران بعد از نادر چه کسی خواهد بود که بعداً حرکت کنند .

مقارن این احوال که چند نفر در ایران داعیهٔ سلطنت داشتند . «حسین میرزا» نامی نیز در بغداد ظهور کرده وادعا داشت که پسر شاد طهماسب است و میگفت در زمانیکه افاغنه بقتل شاهزادگان صفوی مبادرت ورزیدند او بروسیه فرار کرده واز آنجا بمشهد رفته سپس ببغداد آمده است .

چنانچه بعضی از مورخین نوشته اند مصطفی خان ومیرزا مهدیخان در بغداد شاهزاده بودن او را تصدیق نموده اند . مصطفی خان نامه ای بسلطان عثمانی نوشت واز او کمك خواست تا حسین میرزا را بسلطنت برساند. لکن چون شرایط معالحه نامه اجازه نمیداد که دولت عثمانی در کار ایران دخالت کند. آنوقت دستور داد تا حسین میرزا را از سرحد عثمانی دور کنند . بنابرین حسین میرزا بـــه کرمانشاهان آمد .

مصطفی خان برای رفتن باسلامبول اصرار میورزید بالاخره باو اجازه دادند ولی هنگامیکه میخواست باسلامبول برود باو خبر رسید که دو پسر او را بحکم کریم خان حبس کرده اند و چند نفر از خوانین لرستان باتفاق بیست و پنج نفر از بزرگان قوم او در کرمانشاه نزد حسین میرزا رفته ومنتظر او میباشند ، مصطفی خان هم تغییر رأی داده بکرمانشاهان عزیمت نمود .

در ترجمهٔ تاریخ «هانری ماتیه» نوشته شده که میرزا مهدیخان شاهزاده بودن حسین میرزا را تصدیق کرده ولی این مطلب صحیح بنظر نمیرسد زیرا اگر چنین بود پس از بازگشت بایران مدعیان سلطنت او را باقی نمیگذاشتند چنانکه مصطفی خان عاقبت خوشی نیافت .

ظاهراً میرزا مهدیخان چندی پس از قتل نادرشاه در بغداد بود سپس بایران بازگشت و بعد از مدتی توقف در کرمانشاهان بمشهد رهسپار شد . تقدیر چنین بود که هنگام قتل نادر وی بمأموریت دوری رفته واز خدمت مهجور باشد وگرنه

ممکن بوداو نیز بسرنوشت دیگر نزدیکان نادرشاه که همان شب بقتل رسیدند دچار شود .

زندگی پرهیاهوی میرزامهدیخان که بعضی او را صاحب بن عباد ثانی نوشته اند در حقیقت بعد از قتل نادرشاه پایان یافت. چه برای سلطنت ایران هشت نفر مدعی پیدا شدواو بقیهٔ عمر را در گوشهٔ عزلت بی جار وجنجال بمطالعهٔ کتب اشتغال جست تا اینکه بین سنوات ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ از این جهان فانی در گذشت . «علیقلیخان واله» صاحب «ریاض الشعراء» نوشته است : چندسال قبل از این (سال اتمام ریاض الشعراء ۱۱۶۲ است) از فرط محن که لازمهٔ اینزمان افتاده از رنج زندگی آسود. ولی این قول صحیح نیست چه تألیف کتاب سنگلاخ میرزا مهدیخان در سال ۱۱۸۳ اتمام پذیرفته است .

از میرزامهدیخان و نادرشاه داستانهای بسیار برزبانها بوده لیکن از میان رفته است . گویندروزی نادرشاه بزمی آراست که میرزامهدیخان هم حضور داشت. پادشاه در آن مجلس امری صادر کرد. میرزامهدیخان بعجله برخاست که برای اجرای آن رود ،ناگاه پایش بقدح چینی گرانبهائی خورد وشکست . نادرشاه از این غفلت وی درهم شد. میرزامهدیخان که این معنی را دریافت عذر تقصیر خویش را باین بیت بدیهه خواست :

کاسهٔ چینی بچشمم کلهٔ فغفور بود  چون سگ این آستانم پانهادم برسرش

میرزامهدیخان بجمع آوری کتاب علاقهٔ زیاد داشت وپس ازمدتی دارای کتابخانهٔ بزرگی شد که شامل هزاران جلد کتاب نفیس خطی فارسی وعربی و ترکی بود. او این کتابخانه را درحدود سال ۱۱۴۰ وقف ارشداولاد خود کرد تا بدینوسیله از فنای آن جلوگیری کند . لکن پس ازمرگ او این کتابخانه از بین رفت و اکنون بیشتر کتب او در کتابخانهٔ سلطنتی و ملی و کتابخانهٔ ملک در تهران وسایر جاها حتی در ترکیه دیده میشود .

میرزامهدیخان در کتابخانهٔ خود مجموعه‌ای از خطوط اساتید معروف مخصوصاً میرعماد داشت که اکثر آنها باهتمام محمدهادی مذهب تذهیب شده بود

چنانکه‌در این عهدهر جانوشته‌ای بخط میرعماد پیدامیشودمهر میرزامهدیخان درپشت‌صفحهٔ اول آن‌جلب‌نظر میکند،خلاصه‌نفائس کتابخانهٔوی بیحد وحصر بوده است .

میرزامهدیخان دارای تألیفات زیادی بوده از آنجمله :

۱ــ «تاریخ‌نادرشاه» که‌خودنامی برای‌آن انتخاب‌نکرده وبعد ازاو به «جهانگشای‌نادری» معروف‌شده‌وبعضی‌نام‌آنرا نادرنامه‌نوشته‌اند . این‌تاریخ شامل حوادث‌ووقایع‌آغازظهورنادرتاجلوس ابراهیم‌خان‌است.دراین‌تاریخ میرزامهدیخان (مانندا کثر مورخین) ازبیم‌پادشاه‌از شرح‌حقایق خودداری کرده‌واکثروقایع‌رابطوراختصار نوشته‌است.فقط‌وقایع‌سال‌آخر سلطنت‌نادر که‌بعدازقتل‌اونگارش یافته‌بی‌پرده وروشن‌نوشته شده‌است .

۲ــ «درهٔنادره» که‌درهٔنادری‌نیزمیگویندخلاصه‌ای ازجهانگشای نادری است‌بنثری مغلق‌وپیداست‌که مصنف‌جزاظهارفضل نظردیگری‌ازتألیف آن نداشته است .

۳ــ «لغت‌سنگلاخ» که‌فرهنگی‌است درمعانی لغات مشکل‌اشعار امیرعلی شیرنوائی‌وتألیف‌آن‌ازعهدنادرشاه شروع‌شده‌وبسال۱۱۷۳بپایان‌رسیده است وبهترین لغت‌ترکی(ختائی) جغتائی میباشد . میرزامهدیخان‌در دیباچهٔاین کتاب‌چنین‌نوشته‌است: «باوصف‌مداومت‌خدمت‌سلطانی‌واشتغال‌بمشاغل‌دیوانی که‌درسفرو حضرملازم حضوروبامروقایع نگاری‌وضبط صادرات‌مأمور و عرض‌مطالب‌جمهورو تحریرفرامین‌وانجام مهام‌نزدیك‌ودور مأموربودم به جمع‌وتألیف‌این نسخه پرداخت.»

بااینکه این کتاب‌سیزده‌سال پس‌ازنادرشاه تمام‌شده چون‌آغاز تألیف آن‌در زمان سلطنت او بوده بنابرین کتاب بنام اوست .

۴ــ «منشآت» که‌شامل‌احکام‌وفرامین‌رسمی‌وعهدنامه‌هاومکاتیب دوستانه میباشدوظاهراً بعدازمرك اوجمع وتدوین شده است .

۵ــ چنانکه‌علی قلی‌خان والهنوشته‌میرزامهدیخان دارای اشعار آبداری

ازقصیده‌وغزل وقطعه‌ومثنوی‌است‌ولی‌تاکنون دیوان‌اودیده نشده‌واشعاری بنام‌وی‌دربعضی‌ازکتب ثبت‌گردیده‌است . صاحب‌کتاب قاموس‌الاعلام می نویسد:میرزامهدیخان کاتب‌ومعتمدنادرشاه‌بوده‌وازجملهٔ‌اشعاراو اینست :

چون‌حاصل‌عمرتوفریبی‌ودمی‌است بیداد(روداد)مکن‌گرت‌بهم‌دمستمی‌است
مغرور مشو بخود که‌اصل من وتو گردی‌وشراری‌ونسیمی ودمی است

«میرزامعزفطرت» . شاعری‌خوش‌فکرولطیف‌بود.ازسادات‌رضوی است . ابتدافطرت‌تخلص‌میکرد . بسال۱۰۸۲ بهندوستان‌رفت وبعدازمدتی تخلص خودراموسوی‌قرارداد . ازعالمگیر پادشاه‌هند لقب‌موسوی‌خان گرفت وبه مقامات عالی‌رسیدوفاتش‌بسال ۱۱۰۱درهنداتفاق‌افتاد . این‌اشعارازاوست :

پرد گردیده از شادی ، نگردد مانع اشکم
نسازد جنبش گهواره ساکن طفل بدخورا

* * *

بیتابی دلم قفس سینه را شکست ازبس طپید عکس‌من آئینه را شکست

* * *

هیچکس آگه زشرح اشتیاق‌مانشد نامهٔما چون زبان‌لال هرگز وا نشد

* * *

طایرما را چه داری درقفس کاین ناتوان
هرپری کاورده بود ازآشیان دردام ریخت

«آقاصادق تفرشی» بطوریکه‌صاحب ریاض‌الشعرا می‌نویسد : درفنون حکمیه‌ربطزیادی‌داشته ودرشعرصاحب‌ذوق‌بوده‌وباشعارمولوی بسیارمأنوس است‌وخودمثنویها گفته بیشتربطورمثنوی‌مرحوم‌شیخ‌بهائی واقسام‌دیگرشعر کمتر میگفته ،تاریخ‌ملوك‌عجم‌رابنظم‌درآورده‌وبسال ۱۱۶۰وفات‌نموده ودر ری‌درجوارحضرت‌عبدالعظیم‌مدفونست.بقول‌صاحب‌آتشکده‌عالمی‌پاك‌اعتقاد وازطبقهٔ سادات‌بوده‌مولداوتفرش‌است‌و درجوانی‌باصفهان‌درخدمت مولانا محمدصادق‌اردستانی که‌فیلسوف عهدبودبتحصیل‌علم‌واکتساب‌اخلاق کوشید. ومدتی درمشهدمیزیسته.درمراتب‌نظم‌ونثرکمال‌مهارت‌راداشته‌وگاهی‌اشعار

عاشقانه‌میگفته وباسم تخلص‌میکرده . غزل ورباعی‌نیز میگفت ،نمونه‌ای‌از اشعار اوست .

تا بهر خود نداشته باشم ذخیره‌ای  امروز میخورم غم فردای خویشتن

* * *

گرچه زبون فلك قو سیم  من نه ابوالقاسم فرد و سیم
شاعری و شعر نه کار منست  شعر فروشی نه شعار منست
این دو سه بیتی که تقاضای حال  پرده برافکنده ز روی مقال
شعر نه ، شعرای یمانی است این  ثانی ترکیب مثانی است این

* * *

چند روزی ترك آن نامهربان خواهیم کرد
طاقت خود را و او را امتحان خواهیم کرد
یا بدل کندن زدستش جان برون خواهیم برد
یا بجان کندن دلش را مهربان خواهیم کرد

«میرزاعبدالرزاق» متخلص به«نشاء» بطوریکه آذر درآتشکده مینویسد سلسلهٔ‌نسبش به‌جهانشاه ترکمان میرسدوی‌در دارالسلطنهٔ‌تبریزنشو ونمایافته ودراصفهان‌تحصیل کمالات کرده . دراکثرفنون‌علمی‌مخصوصاً ریاضی کمال مهارت راداشته وفات‌اوبسال ۱۱۸۰ درتبریزبوده است . میرزاعبدالرزاق به سلیقهٔ‌صائب‌آشنامیباشد . دیوانی‌شامل‌دوهزاربیت‌ترکی‌وفارسی‌دارد.اشعاری بترکی‌برای‌ایوان‌طلای نجف وبرای‌آرامگاهی که‌نادر جهت‌خود ساخته‌بود سروده است . این ابیات از اوست :

نه‌همین‌روزبودحال‌من‌آشفته‌چوزلف  شب‌هم‌ازبخت‌سیه‌خواب‌پریشانی‌هست

* * *

ترا شیرین مرا فرهاد گفتند  مرا رسوا ترا بدنام کردند

«میرزاابوالمعالی مشهدی» فرزندمیرزاابومحمد وازرؤسای خدام روضهٔ رضویه‌وسیدی‌عالم وعابدبود . حزین‌سه‌سال‌درمشهد معاصراو بوده طبعش بسخن‌راغب واشعار دلپذیر دارد . از اشعار اوست :

زبس‌یادتودردل‌نقش‌باشدچون‌نگین‌مارا  نمیگرددبجزنام‌توحرفی‌دلنشین‌مارا

ز دولت نیست جز تشویش خاطر حاصلی دیگر
بزرگی مایهٔ طوفان بود پیوسته دریا را

* * *

سفر کردن ما صدائی ندارد ز خود رفتن آواز پائی ندارد

«علیقلی‌خان والهداغستانی». درسال ۱۱۲٤ دراصفهان‌بدنیاآمد.در زمان شاه‌طهماسب ازمقربان درگاه‌بود وپس ازخلع شاه‌طهماسب مدتی دراصفهان منزوی بود .

واله دلباختهٔدخترعموی خودبنام خدیجه‌سلطان‌بود اما نادر خدیجه‌سلطان رابعقد ازدواج‌خوددرآورد.بعدازقتل نادربتزویج محمدصالح‌خان(یکی‌از قاتلین‌نادرشاه درآمد وپس‌ازوی‌زوجهٔمیرزااحمد وزیرابراهیم‌شاه شد . بر اثر این‌پیش‌آمدها علی‌قلی‌خان بدربارهندوستان سفر کرد وبااینکه درآنجا بمقامات مهمی‌سرافراز شداماپیوسته‌ازمفارقت خدیجه‌سلطان غمگین بود . وفاتش بسال۱۱۷۰ درشاهجهان‌آباد اتفاق‌افتاد . والدصاحب‌دیوان‌است . تذکرهٔمعروفی‌بنام ریاض‌الشعراء ازاوبیادگارمانده‌است . از اوست .

چو شمع قصهٔ شوقم بانتها نرسید دمیدصبح‌و مراباتو گفتگوباقیست

* * *

حسن بهر کجا کشد دامن ناز بر زمین
عشق نهد براه او روی نیاز بر زمین

خدیجه سلطان که گویا بسیاروجیهبوده‌نیز طبع شعرداشته‌واین ابیات نمودار ذوق اوست :

آبست شراب پیش لعلم هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب هیچست اینك من و آفتاب حاضر

* * *

من سستی عهد یار میدانستم بیمهری آن نگار میدانستم
آخر بخزان هجر خویشم بنشاند من عادت نوبهار میدانستم

«حاجی‌لطفعلی‌بیك آذربیگدلی» بسال ۱۱۳٦ درزمان‌سلطنت شاه‌سلطان حسین‌متولدشد.مردی‌سخنوروشوخ‌بود.تخلص اودرابتدا «واله» وپس‌ازآن

«نکهت» بودودرآخر «آذر» اختیارکرد . هنگامیکه‌نادر وشاه‌طهماسب در خراسان برملك‌محمود سیستانی‌غلبه کردند محمدخان‌عم‌آذررابدربار عثمانی نزدسلطان‌احمدخان‌مأمورنمودند . پدرآذرپس‌ازتاجگذاری نادرازطرف‌وی بحکومت‌لار وبندرعباس‌منصوب‌شد، آذرنیز بهمراه‌پدر خودبدانصوب‌رفت مصطفی‌خان‌عم‌دیگر آذردرسال ۱۱۵۷بامرنادر بسفارت‌عثمانی مأمور شد .

بقعهٔ کربلابوسیلهٔ مهدی‌قلیخان‌بیگدلی‌خالوزادهٔ آذروبدستورنادر تذهیب گردیده‌است.آذر بسال۱۱۹۵ بدرودزندگی گفت.وی‌صاحب‌تذکرهٔ شعرائی است‌بنام «آتشکده» که‌ازتذکره‌های‌خوب‌شعر فارسی‌است.این‌اشعارازاوست.

مرا عجز و تـرا بیداد دادنـد　　بهر کس آنچه باید داد دادنـد
گران کردند گوش گل‌پس آنگاه　　ببلبـل رخصت فریـاد دادنـد

* * *

مطرب امشـب ناله سرکرداست و نائـی میزنـد
در میان نالـه حـرف آشنائـی میـزند
خدمت دیرین ما بیـن ورنـه در آغـاز عشـق
هرکرا بینـی دم از مهـر و وفـائـی میـزند

«میرسیدمحمدشعلهٔ اصفهانی» ازسادات‌عظام‌وفضلای ذوی‌الاحترام بود . درفن‌طب‌نیزمهارت داشت.بسال ۱۱۵۰ دارفانی‌راوداع گفت . این رباعی از اوست .

زاهد دهدم توبه کـه مستی نکنم　　با دختر رز دراز دستـی نکنـم
حقا که بزیر تیغ اگر بنشینـم　　چون چشم توترك می‌پرستی نکنم

«میرزاجعفرطباطبائی اصفهانی» متخلص‌به «راهب» ازطرف‌پدر ازاولاد سیدالمتکلمین‌میرزا رفیع‌نائینی است.باکثر کمالات موصوف وبحسن‌اخلاق معروف‌بود . وفاتش‌بسال ۱۱۶۶اتفاق افتاده ، از اوست .

خوشا فراغت مرغیکه‌آشیان دارد　　بگلشنی کەنه‌گلچین‌نه‌باغبان‌دارد

* * *

آسوده‌خاطران چمن‌راچه‌آگهی　　از ناله‌ای که‌مرغ گرفتار میکند

راهب . خم‌باده پیردیری بوده است پیمانه حریف گرم‌سیری بوده است
این مشت گلی که گشته خشت سرخم میخوارهٔ عاقبت بخیری بوده است

«میرزامحمد صادق‌شاملو» متخلص‌به «شهیر» فرزندمحمدرضابیك منشی نادرشاه‌ودر لشکرکشی‌ها و جنگهای‌نادردراردوبوده وی‌ازاجداد مرحوم صدرالاطباءشاملو میباشد که‌از اطباءحاذق‌مشهدبود.شهیر درسال ۱۱۸۱ در مشهددرگذشت ازجنك کوچکی که‌بخط‌اوست‌چند بیت‌ازغزلی راکه‌در اردو بتاریخ‌شب‌شنبه ربیع‌الاول‌سال ۱۱۵۵ درداغستان سروده نقل میشود :

شمع من انجمن افروز که باشد امشب
کیست پروانه و جانسوز که باشد امشب
ما که از خویش رمیدیم به صحرای دگر
تا جنون مصلحت آموز که باشد امشب
هیچکس نیست که پرسد خبر از حال شهیر
یارب آن خسته غم‌اندوز که باشد امشب

«میرزاسیدعلی‌مشتاق اصفهانی» ازسادات حسینی عباس‌آباد است . به موافقت‌آذر وهاتف‌وعده‌ای‌دیگر ازمعاصرین‌در مقام‌اقتفا بطریقهٔ متقدمین برآمد.درسنهٔ ۱۱۷۱فوت‌کرده ودیوانش بچاپ‌رسید ، ازاو است .

مکن ای گل جفا با بلبل خود اینقدر ترسم
رود از باغ و نتوانی تهی دید آشیانش را

* * *

کاش‌بیرون‌رودازسینه‌دل زارمرا کشت نالیدن‌این‌مرغ‌گرفتار مرا

* * *

کس راه چمن نبسته اما بیرون ز قفس نمی‌توان رفت

«سیداحمد هاتف‌اصفهانی» ازسادات حسینی است . درنظم و نثر فارسی و عربی‌قدرت‌وافی‌واز علم‌طب نیزبهرهٔ‌کافی داشته . باآذر وصباحی معاصر ورفیق‌بوده . درسال۱۱۹۸وفات یافت، دیوان‌اوبچاپ رسیده، ترجیع‌بنداو معروفست .

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رهت همین و همان
دل فدای تو چون توئی دلبر جان نثار تو چون توئی جانان

دل رهاندن زدست تو مشکل　　جان فشاندن بپای تو آسان

تا آخر که میگوید :

که یکی‌هست‌وهیچ‌نیست جزاو　　وحده لا اله الاهو

* * *

چشم دل باز کن که جان بینی　　آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری　　همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین بمراد　　گردش دور آسمان بینی

«سلیمان‌صباحی‌بیدگلی» ازقریهٔ بیدگل ازتوابع کاشان است. تخلص از آذربیگدلی‌دارد.وفاتش‌بسال۱۲۰۶بوده. ازاشعاراوست .

میرم بقفس‌بهترازآنست‌که درباغ　　از طعنهٔ مرغان گرفتار بمیرم
گفتی گذرم‌گر بتوازشوق بمیری　　قربان سرت، بگذرو بگذاربمیرم

* * *

بباغ‌حسن‌توآن‌گلبنی‌که ازگل تو　　تهی‌است‌دامن‌گلچین‌وباغبان‌هردو

* * *

وطن ببید گل ، اما کسی ندید «صباحی»

بدست شاخهٔ گل یا بفرق سایهٔ بیدم

«میرزاطیب طوفان‌مازندرانی» ــ اصلش‌ازهزارجریب مازندرانست در آخرعمر درنجف اشرف‌مجاور بود ودرهمانجا بسال ۱۱۹۰ وفات یافت . از اوست .

عقدهٔ مشکل‌من‌نیست‌بغیرازدل‌من　　تادلم‌خون‌نشودحل‌نشودمشکل من

* * *

گفتی مکن اختیار در دم　　در دا که باختیار من نیست

«آقامحمدعاشق اصفهانی». اهل‌اصفهانست‌وازخیاطی امرارمعاش‌میکرده عاشق.ابیات لطیف‌وعاشقانه زیاددارد واورا بهترین شاعرغزلسرای‌این دوره میتوان‌دانست.وفاتش‌درسنه ۱۱۸۱دراصفهان بوده.از اشعار اوست .

صیاد گو بقوت بازوی خود مناز　　بال و پر شکستهٔ ما گشت دام ما

بغلط ز دست دادم سر زلف یار خود را
که نیازموده بودم دل بیقرار خود را

* * *

نمیگویم فراموشش مکن ، گاهی بیاد آور
اسیری را که میدانی نخواهی رفت از یادش

* * *

شب از خیالت در فغان روز از غمت در زاریم
دارم عجب روز و شبی این خواب و آن بیداریم

«طبیب اصفهانی». ازسادات موسوی و فرزندمیرزامحمد رحیم حکیم باشی شاه‌سلطان حسین است. وی مدتی طبیب نادرشاه بوده. از اوست .

خوش نغمه بلبلان چمن را چه شد که زاغ
برشاخ گل نشسته و فریاد میکند

* * *

در آن گلشن که گلچین در بروی باغبان بندد
نمیدانم بامید چه بلبل آشیان بندد

* * *

نه چنان بی‌تو بایستن سوخته جان می‌گذرد
که توان گفت چنین یا که چنان می‌گذرد

«صهبای قمی» ـ نام او آقامحمدتقی و پدرش ملایدالله بوده . اجداداو از ولایت دماوند آمده ودرقم ساکن شده بودند . وی درقم متولدشده ودر سن سی سالگی باصفهان آمد . تخلص ازمشتاق اصفهانی دارد. وفاتش بسال ۱۱۹۱ در شیراز اتفاق افتاده . این اشعار از اوست .

آگه از رنج اسیری نه ای ای مرغ چمن
سخن دامی و حرف قفسی میشنوی

* * *

باز آمد و لبم بشکایت گشود و رفت
زین آتش نهفته برآورد دود و رفت

ببین محرومی عاشـــق کـه گل بر شاخ در گلشـن
نمی‌ماند بقـــدر آنکـــه بلبـل آشیـان بنـــدد

* * *

شادم باسیـــری کـــه بجز کنـــج قفس نیست
جائـــی کـــه تـوان برد سری زیر پـر آنجـا

«رفیق اصفهانی» . اسمش ملاحسین و از اصفهانست . از اوست .

تاکی خبر ز روز سفر میدهی مـرا
از روز مرگ من چه خبر میدهی مـرا

* * *

گرفتـم ز نالیدنت خـون نگریـم چو با دیگری بینمـت چون نگریم؟

* * *

مرا روزی گریبان چـاك کردنـد که آن چـــاك گریبان آفریدند

«مولی» . اسمش‌آقا عبدالمولی درزمان شاه‌سلطان‌حسین پابدایرهٔ نظم گذارده . این ابیات از اوست .

زحسن عشق بهر شهرداستانی هست حدیث لیلی ومجنون‌بهر زبانی‌هست
باحتیاط نظر سوی زیردستان کـن که ازبرای مکافات امتحانی هسـت

* * *

شبها در آب و آتشـــم از اشـــك و آه خویـش
درمانده‌ام چوشمـــع بـــروز سیـاه خویـــش

«هجری» . اسمش میرزاابوالقاسم فرزندآقا محمدصادق تفرشی درآغاز عمرباصفهان‌آمد . مشغول‌تحصیل گردیدودر جوانی در خطهٔرشت بسـرای جاودانی شتافته است . این رباعی از اوست .

از هجری و از درد نهانیش مپرس ز آزرده دلی و خسته جانیش مپرس
پرسی اگر از زندگیش دور از تـو زنده است ولی ز زندگانیش مپرس

# فصل هفدهم

## فرامین و احکام و مکاتیب و معاهـدات

ازمطالعهٔ فرامین‌واحکام‌ومعاهدات‌ومکاتیب نادرشاه عظمت‌فکروبلندی مقام‌این‌شاهنشاه جهانگشا کاملامشهود میگردد . بعلاوه‌مضامین وعبارات‌آن صرف‌نظرازآنکه ازلحاظ انشاء ادبی‌وقواعدعلمی‌زبان فارسی‌نهایت اهمیت رادارد، کمال‌قدرت دربار ایران وتسلط‌بردول همجوار رانشان‌میدهد ،از اینرو بعضی‌ازآنها انتخاب‌وبدرج‌آن مبادرت میشود .

### نامهٔ عتاب‌آمیز نادرشاه بحاکم دارالسلطنهٔ هرات

آنکه‌امیر مهراب‌بیك وزیرهرات بداند . که‌دراین وقت‌بعرض همایون رسیدکه آنوزارت پناه درقلعهٔ‌هرات طرح عمارات‌عالیه وخلوت‌وقهوه‌خانه وحرم‌سرابنیادنموده‌است‌واملاك‌و مستغلات‌بنانهاده همچنانکه‌تدبیراوعرصه رابدشمن تنگ‌کرده‌بود وسعت‌دستگاه اوعرصه‌رابراهل قلعه‌تنگ کرده .

نواب‌همایون ماکه‌دررعایت‌سرای‌دهربراهل‌هرمملکت وشهررتبهٔ‌سروری داریم‌همیشه‌خانه‌بدوش‌واز ساغرزحمت‌وخونابهٔ رنج‌جرعه نوشیم.آن‌وزارت پناه‌که‌ادنی‌چاکران این‌خاندان‌است باوصف، اینکه اورابهیچ قسم درتسخیر آب وگل‌آن دیار حقی‌نیست‌بچه جهت‌ریشهٔ‌تصرف درخاك‌آن سرزمین فرو برده‌وراه ورسم خدمت‌رافراموش‌کرده ؟ اینکه‌ادعای خدمت میکند اورا چه‌خدمتی‌باین دولت‌میباشد ؟ حکم خرحمالةالحطب‌دارد که مصرفش‌حمل هیمه‌وآب است . اگرمتحمل‌این بارو بمهمیز ضرب‌وشتم‌فرمان بردارشده‌مشت جوی‌در آخوراوریخته‌میشود والاگردن‌او عرضهٔ شمشیر آبدارخواهد بود .

دراین مدت بغیر از اینکه مشغول خودسازی بوده و گاهی برسم تفنن مشغول راه ورسم لهو و لعب و گاهی دوبرهم زنی را پیشهٔ اندیشهٔ خود نموده دیگر چه کرده ؟ بهرحال مقرر فرمودیم که عالیجاهان مشار الیهما عمارات جدیده و حمام و املاکی را که در دارالسلطنهٔ هرات تحصیل کرده بجهت دیوان ضبط نموده و خانه ایکه سکنای او را کفاف دهد بتصرف او بدهند. می باید بهمان خانهٔ محقر و سامان مختصر اکتفا نموده بساط بزرگیرا که چیده اند برچینند و اوقاتی را که صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقار وضیاع مینماید صرف معاش این دولت نماید. که بحول و قوهٔ یزدانی مادام که تنور این دولت افروخته است نان جفاکشان این شاهراه پخته است احتیاجی بخریدن بستان و باغ ندارند . والسلام

## اعلامیه‌ای که بعد از تاجگذاری صادر شد

بیگلربیگیان عظام وحکام گرام وسادات عالی مقام وعلماء وفضلای کروبی احتشام واهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق ویقین و کلانتران و کدخدایان ورؤساء وسرکردگان وقاطبهٔ قاطبین وجمهور سکنه ومتوطنین ممالک محروسهٔ شاهنشاهی ومستظلان سایهٔ قصر بیقصور دولت ابدمدت ظل اللهی بمکارم بی دریغ خاقانی وعنایات ازحدافزون قاآنی امیدوار بوده بدانند که: چون شاه اسماعیل صفوی که درسال نهصدوشش خروج کرد جمعی ازعوام کالانعام رابا خود متفق ساخته باعتبار اغراض نفسانی ودنیای دنی در میانهٔ اهل اسلام قدح سازی ودوبرهم زنی نموده بنای سب ورفض گذاشت وبابن وسیله احداث مبغضی عظیم بین مسلمین کرده لوای نفاق ونزاع برافراشت بحدی که کفره درمهدامان آسایش گزین شده فروج ودماء مسلمین بمعرض تلف درآمد .

لهذا درشورای کبرای صحرای موغان (مغان) بنهجی که درتاریخ نادری مذکوراست درحینی که جمهور آنان وکافهٔ خاص وعام ایران ازنواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف فرمودیم که درصورتی مسئول ایشان مقبول بقبول خواهدشد که ایشان نیز ازعقاید فاسده واقوال کاسده

که‌از بدوظهورشاه اسماعیل‌درمیان‌اهل ایران‌شیوع یافته نکول وحقیقت خلافت‌خلفای‌راشدین‌راکه مذهب‌آباءهمایونی‌وعروغ‌میمون‌مابوده بالجنان واللسان‌اذعان‌و قبول کرده‌ازرفض‌وتبراتبراوبولای‌ایشان‌تولانمایند وبرای تأیید این‌معنی‌از علمای‌اخبارو‌فضلای دیندارکه‌ملتزم‌رکاب ظفرشعار وپرتو اندوزانوارحضور مهرآثار بودندتحقیق‌واستفسار فرمودیم همگی بعرض اقدس‌رسانیدندکه بعدازبعثت‌حضرت‌خیرالمرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اصحابه‌اجمعین هریك‌ازصحابهٔ راشدین رضی‌الله‌عن‌اخبارهم درترویج دین مبین‌بذل نفوس‌واموال‌وهجرت ازاهل‌وعیال واعمام‌واخوال اختیارولوم اقوام لام‌وطعن‌وتعییرخاص وعام‌رابرخودقرارداده‌باین جهت‌بشرف صحبت خاص‌جناب رسالت‌مآب‌اختصاص‌یافته پیرایه‌پوش تشریف‌نزول آیهٔ وافی‌ـ هدایهٔ‌والسابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصاروالذین اتبعوهم باحسان گردیدندوبعداز رحلت‌حضرت سیدالابراربنای خلافت‌باجماع صحابهٔ کبار که‌اهل‌حل‌وعقدکارامت‌بوده‌اند برخلیفهٔ اول‌ثانی‌اثنین اذهمافی‌الغار صدر نشین‌مسندخلافت‌احمد مختارابی‌بکرصدیق وبعدازاوبنص اصحاب‌برفاروق اعظم‌زین‌المنبروالمحراب عمربن‌الخطاب وبعده‌بشوری ومصلحت واتفاق برجناب ذوالنورین‌عثمان‌بن‌عفان وبعدازاو بحضرت اسدالله‌الغالب مظهرـ العجائب‌علی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام‌قراریافت.وهریك‌ازخلفای‌اربعه درمدت خلافت خودباهم‌سالك‌طریق‌وفاق ومعرااز‌شوائب خلاف ونفاق بوده رسم اخوت‌وایتلاف‌مرعی وملحوظ‌وحوزهٔ‌دین‌مبین‌رااز‌تطرق‌شرك‌وکین‌مشرکین مصون‌و محفوظ‌میداشته‌اند.وبعدازخلافت‌خلفای‌اربعه‌بازاهل اسلام‌دراصول عقاید متفق‌بوده‌اندا گرچه‌بمرورودهوروتصاریف‌اعوام‌وشهور باعتباراختلاف علمای اسلام‌دربعضی‌ازفروعات‌ازقبیل‌ادای‌صوم‌وصلوة وحج وعمره‌اختلاف راه‌یافت لیکن‌در اصول مذهب ومحبت واخلاص بحضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واولادواصحاب‌اونقص‌وقصوری‌و خلل‌وفتوری راه نیافته‌تازمان‌ظهورشاه‌اسماعیل بهمین‌دستور مستمربوده.ایشان‌نیز برهنمونی حکم‌اقدس‌وارشاد امرمقدس ترك آثارمبتدعه وسب ورفض نموده بذیل محبت و ولای‌آن‌چهار رکن‌ایوان دین‌مبین متشبث گردیدند در ازای این

معنی ما نیز مسند سروری را بجلوس میمنت مأنوس اقدس تزیین داده تعهد فرمودیم که عهود خمسهٔ مزبوره را با علیحضرت فلک رفعت خاقان البرین وسلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین پادشاه اسلام پناه برادردارا درگاه سلطان ممالک روم اعلام وآن مطلب را بروفق مأمول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره بتأییدالهی قریب الحصول ودرشرف انجاح وصول است. ودراین وقت که ساحت دربند مطلع ما ،هیجهٔ لوای رایات فیروزمند ومقر کوکبهٔ موکب آسمان پیوند بود بتجدید مزید آللتأکید از برای استحکام آن کار وتوطین خاطر حقانیت مدار از علامة العلمائی مجتهد الزمانی ملاعلی اکبر ملاباشی وباقی علمای گرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر و مقتبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند در مجالس وخلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را بموجب تذکرهٔ مبجلهٔ مسجله معروض داشته وبهمد جهت حجاب شبهه وابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع ومادهٔ تشکیک وتردید مندفع گردیده بحدیقین پیوست وهمگی رفض وبدع واختلاف ناشی از فتنه انگیزی شاه اسماعیل بوده والا از صدر اول الی بدوطلوع او همگی اهل اسلام بر مناهج اصول بریك طریقه ثابت وراسخ بودند. بناء علی هذا المقال بتأییدربانی والهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از مواقف عز علا شرف صدور یافت که بنحویکه از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفهٔ علی التحقیق میدانسته اند بهمان دستور هریك را خلیفهٔ بحق دانسته از سب ورفض محترز باشند وخطبای گرام ونقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب ومحامد خلفای گرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر وتقریر نام ایشان را بترضی یاد نمایند وعلامی فهامی خلاصة الفضلائی الکرام میرزا محمدعلی نایب الصدارهٔ ممالك محروسه را باقطار ممالك روانه فرمودیم ومضامین حکم همایون را بهمگی دور ونزدیك القا وایشان نیز بسمع قبول اذعان واصغاء نموده تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی ومورد سخط وغضب شاهنشاهی دانسته درعهده شناسند .

## نامهٔ تهدیدآمیز نادر بسلطان عثمانی

بررأی جهان‌آرای مقدس مخفی نخواهد بود که چهار مملکت معلومة الحدود بسلاطین اسلام اختصاص دارد که عبارت از روم و ایران و هندوترکستان باشد، از آن جمله ایران در تصرف سلاطین ترکمان بوده که در تواریخ مسطور است و حدود و سنونی که فیمابین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد ملکین آن پادشاه اسلام پناه قرار یافت و در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان و غیره بتصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه بطون سیر بآن مشحون است و اصل ایران بتصرف چند سلسلهٔ صفویه میبوده در موغان (مغان) که بتأییدالهی جلوس این صداقت نشان براو رنك سلطنت ایران واقع شد، منوی معهود ضمیر گشت و انشاءالله تعالی ممالك موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است انتزاع و استرداد شود سوای ممالك فیمابین جدائی نخواهد داشت در عالم اتحاد مذهب باظهار آن امر پردازیم و چنانچه مقرون بقبول نگردد مکنون مآل را نگاشته لوحهٔ اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمسه چون متضمن اصلاح حال مسلمین بوده آنحضرت نیز خلیفهٔ اسلام بودند بروجه اتم و اکمل فیصل یابد آن خود در عقدهٔ امتناع ماند چون میانهٔ دور و نزدیك حرفی گفته‌ایم و «اوسمی» نیز پسر خود را با دو نفر دختر خود برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد امرداغستان چنان کاری نیست که مانع نهضت موکب همایون باشد انشاءالله تعالی بطلب حرف خود عازم روم و متوجه آن مرز و بوم میباشیم و امور خمسه را بعلاوهٔ ولایات مذکور از خداوند عالم میخواهیم امیدوار هستیم که انشاءالله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین در عالم میهمان نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه نیز امور معهود در یغ نگردد و از این دولت خداداد هم نسبت بآن شوکت قوی بنیاد آنچه مراسم اعانت و امداد و شرایط اتفاق و اتحاد باشد بتقدیم رسد.

هرچند که براین نیازمند تحقق دارد که انجام این امور خیر فرجام مرضی

طبع مقدس میباشد و خاطر کروبی مآثر والامخزن وحی والهام و سرانگشت ضمیر مهر تنویر همایون از چهرهٔ جرایدعقل ونقل پرده برانداز حجب شبهه و ابهام است، لیکن بعضی که متکفل امور خلافت میباشند زحمت نکشیده قدر عافیت و دولت رانمیدانند و چون آباء گرام آن حضرت مدتها متحمل متاعب ومشاق گشته اساس آن دولت ابدپیوندرا استحکام داده اند، توقع آنست که آن حضرت به مقتضای کیاست ذاتی تفریق نیك خواه از بدخواه کرده خود بسعادت متوجه به تتمیم و خاتمهٔ این مطلب شوند والبته این چندقطعه در جنب وسعت همت و نهمت مملکت آن حضرت که حکم قطره در جنب دریا و سها در برابر خورشید عالم آراء دارد هرگاه باقتضای مکارم پادشاهانه تمشیت این کار مقصود خاطر مقدس باشد احدی از طرف باهر الشرف قاآنی مأمور و وارد حضور گشته طی مقدمات نماید والا پس از آنکه در عالم دوستی پیش از وقت قضارأی عزم آرا را بآن خدیو مشتری سعادت اعلام کردیم بعنایت الهی وارد آن حدود و برادرانه در آن سرزمین طی گفتگو خواهیم نمود .

## مکتوب زیر بدستور نادرشاه از طرف کسیکه مأمور انجام اتحاد بوده و بدربار عثمانی گسیل شده و مراجعت کرده است بشیخ‌الاسلام عثمانی یا وزیر اعظم نگاشته شده است

مشهود ضمیر منیر میدارد. که قبل ازاینکه مخلص بارفقا بموجب اشارهٔ بندگان اقدس که جانهای جهانیان فدایش باد، مأمور بآندولت علیه گردید، لازم سعی واعانت و همراهی وشرایط صلاح اندیشی وخیرخواهی ازجانب خدام گرام بعمل آمد . که بعدازانصراف ازآن دربار خلافت مدار مساعی جمیلهٔ آن عالی جناب بعرض اقدس نیز رسید، چون درزمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بنای اسلام بریك طریقه بود و بعد از آن بمدتی امام اعظم کتابی در فروع احکام اسلام نوشت، اهل اسلام متقلد آن طریقه و بعداز آن بمدتی امام مالك بدستور کتابی در فروع نوشته که اختلافی در اکثر مسائل با

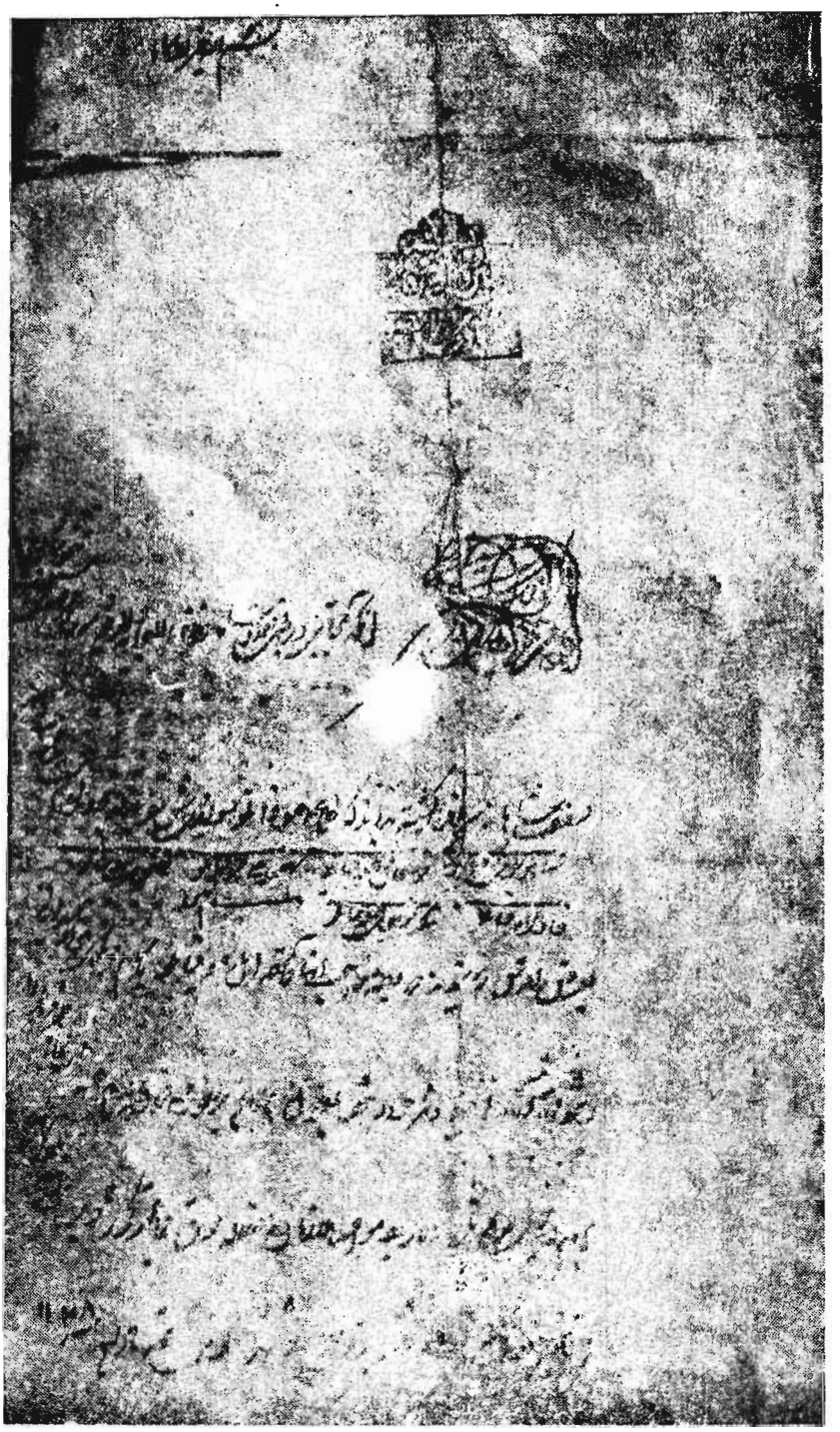

تصویر شماره چهـل و نـه

طریقهٔ امام اعظم دارد، جمعی از اهل اسلام متقلد طریقهٔ امام مالك بمدتی امام شافعی نیز کتابی درفروع احکام اسلام نوشته است که آن نیز اختلاف باطریقهٔ امام مالك و امام اعظم دارد و جمعی از اهل اسلام مقلد این طریقه میباشند و بعد از آن در اواخر دولت بنی العباس امام احمد ابن الحنبل ظهور و او نیز کتابی در فروع اسلام که مخالفتی باطریق ثلاثهٔ سابقه دارد نوشته، جمعی نیز مقلد این طریقه و باعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین بعضی از اهل اسلام که مقلد طریقهٔ خاصی از طریقهٔ اربعه بوده اند در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر بر آمده، فی الجمله نزاعی و فتنه ای درمیان فرق اسلام باین جهت بهم رسیده بود، آخر الامر باعتبار رفع فساد و جدال خلیفهٔ عصر بتصدیق علمای آن زمان بنا را بر این گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همگی را از جملهٔ اهل اسلام شمرده هر یك را درطریقهٔ خود مصاب فرمایند. چون از ایام ظهور سلسلهٔ صفویه الی زمان جلوس میمنت مأنوس باعتبار اختلاف مذهب فتنه و فساد عظیمی درمیان اهل اسلام بهم رسیده که هریك یکدیگر را نهب و اسیر و اسرا را درمیانهٔ خود بکفره بیع و شری مینمودند، بناء علیه بندگان اقدس بعد از التزام اهل ایران که تارك رفض بدع میباشند از اعلیحضرت خداوندگار پنج مطلب خواهش نموده بودند که یکی از آن جمله این است که ملت جعفری را خامس ملل اربعه دانسته رفع غائله وفساد نمایند و دراین باب رقم مبارك بسرافرازی آن عالی جناب از موقف اعلی شرف صدور یافته بود که رقم مزبور رامحب درورود خود بآن حدود بایشان رسانید، ایشان نیز عریضه ای بخدمت بندگان اقدس باین مضمون نوشته بودند که از هیچیك از سلاطین سالفه چنین خواهش از پادشاه اسلام نکرده این تکلیف موقوف شود، از این طرف از جانب نواب شاهزاده کامگار نصرالله میرزا درجواب عریضهٔ مزبور نوشته شده بود هرگاه درایام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بنای اسلام بریك طریقه بود چه نحو شد که درایام خلفای بنی العباس که مدتها مدید از هجرت گذشته بود بنای اسلام برچهار شد، استکشاف این مطلب ایشان شده بود، جوابی دراین وقت از جانب آن عالیجناب رسیده بود که

فروع ملت جعفری درمیان فروع ائمهٔ حنفیه جرحاً و تعدیلا مذکور نیست، جواب این مطلب نمیشود آن عالی جناب لله الحمد قائمهٔ روی زمین و استوانهٔ شرع مبین و خیر خواه کافهٔ مسلمین میباشند، بر ذمت همت ایشان و این دوستی نشان لازم است که آنچه حق محض و محض حق است در دولتین علیین گفتگو و در اجرای امور جواب که منتج صلاح و متضمن فوز و فلاح باشد سعی بلیغ مبذول داریم، حرف اعلیحضرت شاهنشاهی اینستکه برای رفع فتنه بتصدیق علما بنای مذهب اسلام در فروع بموجب امر سلاطین سالفه بر چهار قرار یافته حال که درمیان این فرق مادهٔ خصومت اشد و اقوی و اسرای مسلمانان بکفار بیع و شری میشوند چه منقصت دارد که بنای تقلید در احکام فرعیه بر پنج قرار گیرد و کجا رواست که اهل اسلام به یکدیگر در افتاده و کفار درمیانه فرصت جسته باسر و نهب بلاد مسلمین اطاله نمایند و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع و شری دست بدست و در کنایس خاچ پرست گردند البته این معنی موجب خشنودی خدا و مقرون برضای حضرت پیغمبر و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نخواهد بود کار بجائی رسیده که بسیاری از امت نبویه درمیانه تلف و برطرف شوند و تهاون در این امر مؤدی بفساد عظیمه گردد از آنجا که پیوسته بیداری بیضهٔ اسلام و صیانت ناموس امت حضرت سید الانام منظور نظر حقانیت منظر سامی میباشد اهم و اصوب آنست که آن عالی جناب قدسی مآب در این باب خود را معاف ندارند و باقتضای محامد ذات ملکی صفات بذل جهد در این امر لازم شمارند و نوعی فرمایند که ببرکت اهتمام و یمن سعی آن کروبی احتشام امور معهوده بر وجه اجمل و اکمل فیصل یابد که امحای فساد و احیای مراسم وداد فیمابین عباد موجب فوز و رستگاری و باعث خشنودی حضرت باری خواهد بود .

## مکتوب زیر از طرف نادرشاه بملامحسن مدرس هزار جریبی در جواب تقاضای حق التدریس نگاشته شده است

آنکه ملامحسن بالقابه مدرس هزارجریبی از قبسات عنایات و جذوات

توجهات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بداند که: عریضهٔ مجمل آن فضیلت پناه معانی اخلاص و تلخیص حسن عقاید و اختصاص او نموده ذریعهٔ تمهید شرایط الطاف بروجه کافی ووسیلهٔ تکمیل اشفاق برنهج وافی گردیده شغل تدریس را کما کان دربارهٔ او ممضی داشتیم اما استدعای حق التدریس گنجایش نداشت زیرا که وظیفهٔ ایشان دعاگوئی ونیکوسپاسی وذخیرهٔ دنیا وزاد معاد ایشان کتاب نقد محصل وجامع عباسی است که از امثال آن فضائل مآب که عارف بحقایق وواقف دقایق میباشد پسندیده آنستکه خالصاً لوجه الله درحجرهٔ مدرسه افادت بنشر اضواء مصابیح افضال قیام وازحدائق الحقائق معارف ورياض الانس عوارف ترویج محافل قلوب وشبستان ضمایر خاص وعام نموده در ازاء انتشار علوم دینیه طالب حطام دنیویه نباشند تا بمفاد من اسلم وجهه لله فهو محسن معنی بصورت تطابق واسم بمسمی وباطن بظاهر توافق داشته باشد.

## صورت صلحنامه بین ایران وعثمانی بمسودهٔ میرزا مهدیخان مستوفی

بسم الله الرحمن الرحیم . الحمد لله الذی انام عیون الفتن. بایقاظ قلوب السلاطین. واجری عیون الامن بین الانام. بانطماس انهار المنافره. من بین الخواقین والاساطین. ونزع مافی صدورهم مافسد من امور المسلمین. واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین. واصلح بمصالحتهم. من حل عقودهم وامرهم بایقاء العهود کما ورد فی الکتاب المجید. یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود. وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود. وعلی آله واصحابه . ولاسیما خلفاء الراشدین. بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود. امابعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون مامستدعی قبول سلطنت شدند بنابراینکه ازبدوخروج شاه اسماعیل صفوی سب ورفض در ایران علانیه شیوع ومعادات ومبغضت فیمابین روم وایران تقریب ظهور ووقوع داشت نظر بمذهب حنیفهٔ اهل سنت وجماعت که مختار آباء گرام واسلاف عظام مابوده ازسلطنت ایشان تحاشی وبعداز آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه باللسان والجنان تارك اقوال بلاطائل و بحقیت

خلفاء گرام قائل شوند بحصول مسئول نایل خواهند شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند، چون اعلیحضرت قدرقدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار والمشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین رادر جهان داور گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الغازی سلطان محمود خان مدالله ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفهٔ اهل اسلام وفروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند، برای مزید الفت بین الحضرتین ورفع غوائل شوروشین ازمیانهٔ دولتین نواب همایون ما مطالب خمسه راکه دروثایق سالفه مسطوراست از پادشاه اسکندر دستگاه مأمول وبعدازتکرار آمدوشدسفرا آنحضرت نیزسه ماده را متلقی بقبول ودوماده رابمعاذیرشرعیه ومحاذیرملکیه مأول ساخته بموجب نواحج نوافج حشام خواهشمندفسخ این مرام گردیدنداگرچه نواب همایون ماکه بنسایم محبت غنچه گشای ازهاراظهاراین مطالب گشتیم، سوای رفع تناقض واراحهٔ عبادوازاحهٔ آثارعنادمنظوری نداشتیم لیکن بنابرخواهش آن پادشاه سلیمان مقام وحفظ ناموس اسلام تکالیف معهوده رامتروك وطریق مسالمت مسلوك داشته این نوید آرام بخش رابخدیو فلك رخش اعلام نمودیم، اماچون بعضی ازممالك عراق وآذربایجان درازمنهٔ سالفه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل بدولت علیهٔ عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهارشد که هرگاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق ومخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن مملکت برسم عطیه ازآن حضرت بحوزهٔ ممالك این طرف انضمام یابد آنحضرت راازراه برادری دررد وقبول آن مختارساخته بودیم ودرنامهٔ همایون که ازآن دولت والامصحوب افتخارالاماجد نظیف افندی عزوصول بخشید اندراج یافته بود که اگرچه نظربمآثرمشکوره ومساعی مبروره که ازدولت نادریه درامحاء وازالهٔ آثاربدع بظهوررپیوسته دولتین علیتین رامتحد میدانیم لیکن بنابربعضی جهات خاطراقدس متعلق برآنست که بنحویکه موادسابقه منفسخ شد ازآن مطلب

نیز برای مزید الفت والتیام اغماض واغضاء ومصالحهٔ ایام خدیو خلد مرابع سلطان مرادخان رابع ممدود و ممشی شد، تا دوستی درمیانهٔ دولت عظمی و اخلاف گرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل درعرصهٔ روزگار تا دمی پایدار بماند از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعدهٔ اینگونه دوستی ممدود و حبل محبت را بعقود مواثیق مسدود فرموده اند ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمهٔ خود واجب و رضاجوی خاطر آنحضرت و آرامش بلادرا اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده بعد از وصول نامهٔ سکینة الختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارتضا مقرون ومعتمدی بربنای امر مصالحه مأمور ساختیم، فیمابین معتمدان دولتین امر مصالحه بیك اساس وشرط وسه ماده و تذییل براین نهج قرار یافته استحکام پذیرفت .

اساس صلحیکه درزمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فیمابین دولتین مرعی وحدود دوسنوریکه درمیان مقرر بود بهمان دستور استقرار داشته تغییر وخلل در ارکان آن راه نیابد.

شرط: من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بود، آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و ازامور یکه مهیج هیچ کدورت و منافی مصالحهٔ صالحه و مسالمهٔ سالمه باشد از طرفین اجتناب ورزند انشاءالله تعالی این دوستی ومحبت درمیانهٔ دو دولت عظمی واحفاد این دو خانوادهٔ کبری مادام اللیالی والایام الی یوم القیام قائم ودائم وبرقرار باشد.

«مادهٔ اولی» ــ حجاج ایران و توران که ازراه بغداد و شام عازم بیت الحرام باشند ولاة وحکام سرراه ایشان را محل بمحل سالمین و آمنین بیکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

«مادهٔ ثانیه» ــ ازبرای تأکید مودت و توثیق محبت دوسال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

«مادهٔ ثالثه» ــ اسرای طرفین مرخص شده بیع و شری برایشان روانبوده هر یکی خواهند بوطن خود روند از طرفین ممانعت ایشان نشود.

«تذییل» : حکام سرحدات از حرکاتیکه منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند و من بعد بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و باقی ممالك آمد و شد کنند، از طرف روم بدستور حجاج آن مملکت سایر بلاد اسلامیه بایشان مسلوك شده از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع حساب گرفته نشود . و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آنجماعت نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند. و هر یك مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان اخذ نشده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه بهمین منوال بوده و عمل نموده و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند که حمایت نشده بوکلاء دولتین تسلیم شود. ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحهٔ مزبوره و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادامیکه از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور نرسد از این طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد. فمن نکث فانما ینکث علی نفسه . و من اوفی بما جاء علیه الله فسیوتیه اجراً عظیما و جری ذالك فی شهر محرم الحرام من شهور سنهٔ هزار و صد و شصت من الهجرة النبویه علی هاجرها الف سلام و التحیه .

## فرمان نادرشاه برای اتحاد مابین شیعه و سنی

عالیجاهان صدر عالی قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنهٔ اصفهان بالطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند که اوقاتیکه رایت ظفر آیت در صحرای مغان برپا بود در مجالس متعدده قرار بر این شد که چون طریقهٔ حنفی و جعفری موافق آنچه از اسلاف بمارسیده است متحد بوده خلفاء راشدین رضی الله عنهم را خلیفهٔ سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم میدانستند من بعد الایام اسامی هریك از خلفاء اربعه که ذکر کرده شود با تعظیم تمام ذکر کنند بعلاوه در بعضی از اضلاع ممالك ما بر خلاف اهل سنت در اذان و اقامه لفظ علی ولی الله را بر طریقهٔ شیعه ذکر

میکنندواین فقره مخالف اهل سنت است ومنافی قراری است که معمول اسلاف بوده گذشته ازاین برتمام اهل عالم هویدا است که امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علیه السلام برگزیده وممدوح ومحبوب خداوندمتعال است وبواسطهٔ شهادت مخلوق برجایگاه ورتبت اودردرگاه احدیت نخواهدافزودو بحذف این الفاظ هم چیزی ازفروغ بدرقدراو نخواهدکاست، ذکراین عبارت موجب اختلاف و بغض وعداوت مابین اهل تشیع وسنت است که هردودرمتابعت شریعت مطهره سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم وامیرالمؤمنین علیه السلام بعمل خواهد آمد. لهذا بمجرداطلاع ازمدلول این فرمان عالی بتمام مسلمین ازاعالی وادانی بزرك وکوچك ومؤذنین شهرهاوتوابع واطراف واکناف بایداعلام شودکه از امروز ببعداین عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکرنشودونیزدر میان حکام معمول است که درمجالس بعدازفاتحه وتکبیردعای دوام عمر پادشاه و ولینعمت را مینمایند. ازآنجاکه این نحوتعظیم بیهوده وبی معنی است خصوصاً امرومقررمیفرمائیم که خوانین صاحب طبل وعلم دراین مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی رابزبان بیاورند. عموم رعایا وبرایااطاعت این احکام واوامررا برعهده شناسند، هرکس ازآن تخلف ورزد موردغضب شاهنشاهی خواهد گردید. بتاریخ شهرصفرسنه ١١٤٩.

## نامهٔ نادرشاه بمحمدشاه هندی بتاریخ جمادی الاولی سنه ١١٥١ قبل از ورود به هندوستان

بررأی جهان آرای اعلیحضرت همایون پوشیده نماندکه آمدن من بکابل و تسخیرآنجامحض غیرت اسلامی ودوستی نسبت بشمابوده هرگزتصورنمیکردم که اشقیای دکن یعنی طایفهٔ «ماراتاها» بتوانندازممالك پادشاه اسلام خراج بگیرند.

توقف من دراین طرف اتك باین ملاحظه است که اگراین کفار بسمت دهلی حرکت نمایندقشون ظفرنمون قزلباش را مأمورکنم آنهارابقعرجهنم بفرستند. صفحات تاریخ ازدوستی مابین سلاطین ما واجداداعلیحضرت شما مشحون

است، بعلی‌مرتضی علیه‌السلام‌قسم که‌بغیر ازدوستی ودردمذهب‌هیچ‌مقصودی نداشته وندارم واگرشماغیراین گمان میکنیدمختارید. من‌همیشه دوست‌آن خانوادهٔ نامداربوده وخواهم‌بود.

## نامهٔ نادر بعلی‌مرادخان شاملو درسفارت هندوستان

آنکه حجابت وایالت‌وشوکت پناه‌سفارت‌وحشمت‌وجلالت دستگاه واقف رموزآداب‌دانی، ناظم‌اموربارگاه‌آسمان‌جاه سلطان عالیجاه مقرب‌الخاقان نظام‌الایالةوالشوکة والحشمة والجلالة والاقبال‌علیمرادخان‌شاملو ایشیك آقاسی‌باشی‌دیوان‌اعلی بتوفیقات‌الهی‌موفق وباشفاق‌سرشارخدیوانه‌مستوثق گشته بداندکه‌چون‌بعدازرفتن‌آن عالیجاه‌ازشیراز بسفارت‌هندوستان که رایت‌کشورگشائی‌بعزم‌تنبیه وتأدیب‌سرکشان روم واسترداد‌وانتزاع‌آن‌مرز وبوم درنهضت‌آمد بنیروی‌الطاف‌یزدانی‌سه‌دفعه مابین غازیان‌خون‌آشام و وزیر اعظم‌وپاشایان‌با احتشام‌مصروشام وعساکربی‌شماردرحدود آذربایجان پیکار ومهیای کارزارشده‌بودند محاربه‌واقع‌شدوقریب‌پنجاه‌هزارکس‌ازآن گروه فسادانگیزدرعرصهٔ ستیزوآویزعرضهٔ شمشیرتیزوده‌هزاردرقیداسارت گرفتارآمدندکه ازراه‌فتوت‌دربارهٔ ایشان‌بکلك‌احسن‌العفوعندالقدره رقم نگارفرمان‌آزادی‌گشته روانه‌دیارواامصار(شهرها) شان فرمودیم. لله‌الحمد تمامی‌ممالك‌وسیع‌المسالك‌ایران‌که باقتضاء گردش‌دوران‌بحیطهٔ‌تصرف‌رومی وافغان وسایرمخالفان‌درآمده‌بود مستردوباولیای‌دولت جاویدمدت‌بندگان ثریامکان نواب‌کامیاب‌سپهرر کاب‌قاآن‌اعظم‌وخاقان‌معظم ومالك‌رقاب‌الامم سیدالسلاطین العالم‌مقررگشته ازانتظام‌مهام‌عراق‌وآذربایجان وفارس‌فراغ کامل‌حاصل‌کرده‌بودیم که‌مقارن‌آن‌خبررسیدکه افاغنهٔ ابدالی‌هرات‌که در سال‌قبل‌ازبیم‌شمشیرغازیان (جنگیان)شهرگیروسطوت (قهروغلبه) دلیران هژبرنظیرقلادهٔ اطاعت بگردن‌گرفته ازجان‌امان یافته بودند شیوهٔ‌اقبح‌ـ المکافات المجازات بالمساوات پیش‌آورده درمقام‌بغی وطغیان درآمدند.

لهذا بتنبیه‌سرکشان آن‌دیاراهم‌وازسایرمهام الزم دانسته بهم‌رکابی قائد (کشاننده) توکل‌ازحدودروم‌عنان‌تاب‌توسن‌عزم ودرساحت هرات هنگامه آرای‌عرصهٔ رزم‌گردیدیم‌بمجردوصول‌آوازهٔ توجه‌موکب‌وکلاءعالی افاغنهٔ ابدالی بمضمون‌الغریق‌یتشبث‌بکل حشیش‌ازحسین‌برادر محمود استمداد و اونیزازقندهارباطایفهٔ‌غلیجه‌بمدد هراتیان‌آمده‌وازآنجاکه‌همواره‌سپاه‌وایده بجنود لم‌تروها مقدمهٔ‌لشکرغضنفرفرونویدانتم الاعلون‌والله معکم ولن یترکم‌اعمالکم‌بانهاء منهیان‌عالم‌غیب سامعه‌افروزدل حقیقت‌پرور میباشد، آمدن‌حسین‌رادلیل‌آمدن کاروان‌صیدبپای‌خودبدام وسرهای‌گروهراآویزهٔ فتراك غازیان‌شیرشکاردانسته،اگرچه ازاشتدادسپاه‌دی (ماهی از زمستان) سدطرق ومعابرگردیده‌بود ،اماچون جنودمسعودراازفرط سرگرمی شوق خصم‌افکنی حروبرد درنظریکسان‌وطی‌بحروبرماننددریح صرصر(باد سخت وزنده) برایشان‌سهل‌وآسان‌بودسه‌روزبعدازنوروز فیروزکه هنوز لشکر بهمن‌پابدامن نکشیده بودبهمعنانی‌وقوهٔ تأییدات ایزدبی‌همتاوباذن سلطان اقلیم‌ولایت‌ارتضی حضرت علی‌ابن موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا ازارض فیض‌تخمیربعدت‌موروصولت‌شیربابخت‌جوان وتدبیر پرکوس‌قیامت غریو رزم‌سازی‌بلندآوا (آواز)ولوای (علم) گیتی‌ستانی فلك‌فرساساخته‌عازم‌مقصد گردیدیم طنطنه (حمله‌های‌سخت) پردازی‌شیران‌بیشهٔ بسالت (دلیری) ولوله‌افکن‌عرصهٔ‌غبرا گشته،حسین‌واتباع‌او بمفادوقذف‌فی‌قلوبهم‌الرعب گونه احوال‌متبدل‌وبفحوای‌وزلزلوا زلزالاشدیداً ارکان‌صبروقرار تزلزل‌یافته چون‌صرفه‌درجنك وصلاح درمکث ودرنك‌نیافتندازاسفزار (نام‌قلاع‌نزدیك هرات‌است) عنان‌عزیمت‌برتافتندوبجانب قندهارشتافتند وعرایض‌اخلاص‌آمیزکه مشعربراظهاربندگی وچاکری‌وتعهدخدمت وفرمان‌بری بخدمت والافرستادند،پیشتازان‌لشکرظفراثر وشجاعان‌سپاه فیروز اخترکه بضرب یکه‌آویزجوزارادوپیکر وببرق‌شمشیرتیزخرمن‌هستی اعدارا تودهٔ‌خاکستر می‌ساختند، تا حوالی هرات‌آتش افروز نوایر کین و خانمان‌سوز

اعادی‌خذلان‌قرین‌وباآن فوج‌دغا (دغلی‌ومکر) هنگامه‌آرای معرکهٔ وغا (جنك) گشتند،زیاده‌ازده‌هزارازآن گروه‌ناپاکرابرخاك‌هلاك‌افکندند بقیة‌السیف آن‌طایفه‌کحمر مستنفره فرت من‌قسوره فراری‌و کمثل‌العنکبوت اتخذت‌بیتاً بمصداق‌وظنوا‌انهم‌مانعتهم حصونهم بامید نجات درقلعهٔ هرات متواری‌شدندسرپل‌مالان یك‌فرسخی شهرمضرب خیام فلك احتشام بودکه عریضهٔ‌آن‌عالیجاه‌محتوی‌برورود ادیهٔ‌پول پذیرای‌وصول‌وبه‌پیشگاه حضور والاموصول‌گردید ولله‌الحمدبحسن تأییدات ازابتداءهرات‌الی یك منزلی قندهارتمامی‌قلعه‌جات‌که مساکن‌افاغنه‌بودبتصرف غازیان‌درآمده سوای‌قلعهٔ هرات‌وفراه واسفزارکه‌آنهانیزبعنایت‌الهی‌محصورسپاه انجم‌شمار و سکان هریك‌ازاین‌سه‌قلعه ازچارطرف‌درششدرحیرت گرفتارند وبحول وقوهٔ‌الهی عنقریب‌کارآن‌طایفه‌ساخته واین‌ممالك‌ازوجودایشان پرداخته‌خواهد شد لیکن‌دراین‌اوان‌که ازکثرت‌جنود (لشکرها) قاهره وافزونی جیوش (لشکرها) رعدخروش‌باهره (غالبه) ساحت‌سپهرفسحت (وسعت) هرات بر گروه‌انجم‌حشم (سپاه) تنك‌وازاین‌ناحیه تاحدقندهار هرسرزمینی پایکوب اشهب (اسب‌سرخنك) دلیران‌فیروزجنك‌میباشدچون‌آنطایفه راسوای‌سمت کابل‌مفری وبغیرآن‌مملکت‌مقری‌نیست ممکن‌است‌که بعضی‌ازآن طایفه از دم‌شمشیرصمصام‌آتش فام‌وبلارك (شمشیرجوهردار) خون‌آشام غازیان‌بهرام (ستارهٔ مریخ) انتقام‌بآن‌سمتها گریزند وشیران‌بیشهٔ‌حرب وهژبران (شیران) عرصهٔ‌طعن‌وضرب که‌چنك‌وچنگالشان همیشه‌بافتراس (دریدن) آنطایفهٔ‌روباه خصلت‌تیزوسرپنجهٔ بسالتشان درمضمار (میدان) جانستانی خون‌ریزاست، بتعاقب آن گروه‌یکران‌جلادت (دلیری) بآنحدودبرانگیزندوازنابلدی‌دوست ازدشمن‌نشناخته‌بامریکه نامرضای‌طبع‌امنای دولت‌طرفین‌بوده باشداقدام نمایند،چون‌همیشه فیمابین‌این‌دودولت‌عظمی‌اساس دوستی وولا (دوستی) مستحکم بوده‌دراین‌ولاکه بیمن‌مرحمت‌خالق‌توانا ومنطوقهٔ والله‌یؤیدبنصره

من یشاء این نیازمند درگاه اله بفتح وظفر مخصوص وفرمانفرمای افواج چیره دست یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص گشته پیوسته پیشنهادوالا و اقتضاءرای همت اعلی آنستکه بیشتر مراسم الفت ووداد فیمابین این دو دولت خداداد معمول وپیوسته ازاین دودودمان عظیم الشأن رسم ایتلاف (الفت) و یاری بیکدیگر مرعی ومبذول گردد ومی باید آن عالیجاه بخدمت عاکفان عتبهٔ علیهٔ خاقانی وسدهٔ سنیهٔ گورگانی عرض نماید که هرگاه احدی ازدرگاه عظمت مدار تعیین شود که بافوجی ازجنود جلادت نمودوارد کابل وآن عالیجاه نیز همرهی نماید اموریکه ازطرفین محتاج بابلاغ وتبلیغ باشد بروجه بلیغ بیکدیگر اعلام ومقدماتی که موافق مرام وشیوهٔ خیراندیشی والتیام (آمیزش) باشد بهر سمت سمت (نشانه) حصول وانجام یافته هم کشوردوستی ازدست انداز سپاه فتوروفتن مصون وهم سدراه نجات وفراریان آنطایفه خذلان نمون خواهد شد. تحریراً فی شهر فلان.

## نامهٔ نادر به محمدعلیخان بیکلربیگی فارس درباب فتح هرات و افاغنه

آنکه عالی جاه رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت (رفعت وقوة) اکتناه جلالت وجلادت انتباه اخلاص وارادت آگاه محمدعلیخان بیگلربیگی مملکت فارس بتوجهات بی قیاس خاطرخطیر حضرت شهریاری درجهٔ مفاخرت واعتباریافته بداند که ازآنجائیکه ببرکت الطاف حضرت داور دادگر بیمن لوای ولای خاندان حیدرصفدروائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر تیغ هلال آسای وکلاءاخلاء (دوستان) عالیرا درفتح شهرها خاصیت ماه نوو موکب نصرت قرین معالی راهمیشه قاهر (غالب) واقبال ظفر پیشروو انزل جنوداً لم تروها جیوش اقبال نیوش راسروش غیبی راه بروبازوی بخت فیروزرا ازگشایش قلاع وبلاددستی دیگر است دراین اوان سعادت نشان بعنایت قادرمنان جماعت افاغنهٔ ابدالی هرات راکه ازدم شمشیر غازیان غضنفر فرودلاوران اژدردرکانهم حمرمستنفره . فرت من قسوره . وبمصداق وظنوا

توجهات خاطر عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بداند که: عریضهٔ مجمل آن فضیلت پناه معانی اخلاص و تلخیص حسن عقاید و اختصاص او نموده ذریعهٔ تمهید شرایط الطاف بر وجه کافی و وسیلهٔ تکمیل اشفاق بر نهج وافی گردیده شغل تدریس را کما کان دربارهٔ او ممضی داشتیم اما استدعای حق التدریس گنجایش نداشت زیرا که وظیفهٔ ایشان دعاگوئی و نیکوسپاسی و ذخیرهٔ دنیا و زاد معاد ایشان کتاب نقد محصل و جامع عباسی است که از امثال آن فضائل مآب که عارف بحقایق و واقف دقایق میباشد پسندیده آنستکه خالصاً لوجه الله در حجرهٔ مدرسه افادت بنشر اضواء مصابیح افضال قیام و از حدائق الحقائق معارف و ریاض الانس عوارف ترویج محافل قلوب و شبستان ضمایر خاص و عام نموده در ازاء انتشار علوم دینیه طالب حطام دنیویه نباشند تا بمفاد من اسلم وجهه لله فهو محسن معنی بصورت تطابق و اسم بمسمی و باطن بظاهر توافق داشته باشد.

## صورت صلحنامه بین ایران و عثمانی بمسودهٔ میرزا مهدیخان مستوفی

بسم الله الرحمن الرحیم . الحمد لله الذی انام عیون الفتن. بایقاظ قلوب السلاطین. واجری عیون الامن بین الانام. بانطماس انهار المنافره. من بین الخواقین و الاساطین. ونزع مافی صدورهم مافسد من امور المسلمین. واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین. واصلح بمصالحتهم. من حل عقودهم وامرهم بایقاء العهود کما ورد فی الکتاب المجید. یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود. وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود. وعلی آله واصحابه . ولاسیما خلفاء الراشدین. بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود. اما بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون مامستدعی قبول سلطنت شدند بنابر اینکه از بدو خروج شاه اسماعیل صفوی سب و رفض در ایران علانیه شیوع و معادات و مبغضت فیما بین روم و ایران تقریب ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب حنیفهٔ اهل سنت و جماعت که مختار آباء گرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه باللسان و الجنان تارک اقوال بلاطائل و بحقیت

تصویر شماره پنجاه و یك

انهم مانعتهم حصونهم متحصن گشته کمثل العنکبوت اتخذت بیتا درقلعهٔ هرات محصور و متواری بوده بمفادوقذف فی قلوبهم الرعب گونهٔ احوال مبدل و بفحوای فزلزلوا زلزالاشدیداً ارکان صبر وقرارشان متزلزل ازشدت جوع بجان رسیده واز خوردن سیف وسنان بامان آمده بودند امان خواستند ،مانیز به مضمون وان احدمن المشرکین استجارك فاجره وبمدلول احسن العفو عندالقدره آن طایفه راامان وبکوچانیدن ازقلعهٔ هرات فرمان دادیم واز شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال درعرصهٔ فلاکت وبورطهٔ (موضع گرفتاری) هلاکت بودند از آنجا همگی راباخانه و کوچ کانهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالك خراسان الی خاروشهریار فرستادیم وبحمدالله بتأییدایزدی فتح قلعهٔ هرات میسر وتمامی ایل مزبوره باطوایف غلیجهٔ قندهار که به آنطایفه نابکاریار ومددکار گشته بودند مطیع ومسخر گردیده طوق اطاعت وچاکری وقلادهٔ خدمتگزاری و فرمانبرداری رابگردن جان انداخته در اینحال که ازانجام مهام هرات فراغ حاصل وسرکشان حدود خراسان راتنبیه کامل فرموده بودیم نوشته ای ازجانب عالیجاه رفیع جایگاه محمدرضاخان که قبل ازاین بسفارت روم تعیین گشته بودرسید مشعر بر آنکه میان او واولیاء دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالك واقعه درآن سمت رودارس برومی واینطرف بقزلباش تعلق داشته باشد الحق این مصالحه در نظرها حکم نقش برآب وموج سراب داردزیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق بآن نپرداخته وآن امر راهم در ضمن صلح مندرج ومذکور نساخته اند ،چون سنور (طریقه وسرحد) مزبور منافی رأی ورضای سبحانی ومخالف دولت قاهرهٔ حضرت خاقانی بود این صلح رامناط اعتبار ندانسته ،دراینوقت که مناعت ومعالی پناه مقصودعلی بیك گرائیلی را به اتفاق ایلچی روم روانه فرمودیم وعالیجاه مشارالیه را اعلام فرمودیم که چنین صلح را مناط اعتبار ندانسته منتظرورود موکب مسعود سرکارعالی بوده باشد، برعالمیان ظاهراست که وجودامثال مابندگان خاکسار که سایهٔ حضرت آفریدگار مرتبهٔ سروری ورتبهٔ برتری یافته ایم ازبرای ماهمین است که

وغمخواری ضعیفان وفقیران وزیردستان نمائیم بفحوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یاری ضعفاء نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع ومادهٔ فساد را از مزاج ممالك دفع کنیم نه اینکه از حال ضعیفان تغافل و در کار ایران تجاهل نمائیم تابع رای دشمن ورضا جوی خاطر خصم عهدشکن باشیم، بحول وقوهٔ خداوندی امروز روز اعادی (دشمنان) تیره و دست اقبال شیعیان هواخواهان این دولت ابدمدت چیره وضعف بدخواهان قوی وغلبه ازدین مرتضوی است اینصورت از این طایفهٔ کم فرصت که کریمهٔ فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیك تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق حال ایشان است تحمل کردن از حمیت دور ومنافع طبع غیور ماست چرا باید این نوع تکلیف را بکنند وباین طرف رود راس اکتفا نماید چون حدود وسنور مزبور منافی رضای سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بوده بخدمت فلك رفعت بندگان ثریا مکان نواب همایون اعلی عرض شد که این صلح را مناط اعتبار ندانسته ومعلومست که روانه ساختن ایلچی از راه اسفار بوده والاطبع غیور نواب همایون ما البته باین معنی راضی نخواهد شد . بهرحال چون سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایك مطاف حضرت امیر مؤمنان ومولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام گریبان گیر دل وتوفیق استخلاص اسرای مسلمانان را پیوسته از درگاه احدیت سائل میباشد انشاءالله بعدازعید سعیدفطر بهم عنانی جنود غیبی وهم رکابی تأییدات لاریبی از خدمت سلطان اقالیم ولایت وارتضی علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء مرخص گشته باجیوش بحر خروش قوی چنك وعساکر هژبر خوی فیروزجنك بدون تأمل ودرنك کوچ برکوچ عازم کعبهٔ مقصود خواهیم شد تا یارکرا خواهد و میلش بکه باشد ، ولاتقولن لشیئ انی فاعل ذالك غداً الاان یشاءالله .

طغیان نمود شوق خیالم بسوی دوست  چون سیل میروم همه جاسینه برزمین
حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق  بدرقهٔ رهت شود همت شحنة النجف

چون در این ولایت حضرت مناعت ومعالی دستگاه معصومعلی بیك گرایلی

باتفاق ایلچی روم بعنوان بدرقه روانه فرمودیم آنعالیجاه جلادت وجلالت همراه رااز اراده ومقصود خاطر واقف ساختیم که ازاین معنی مستبشر وبالطاف الهی مستظهر (پشتیبان) بوده مصالحهٔ رومیه رامناط اعتبار ندانسته ومنتظر موکب مسعود عالی باشد که انشاءالله تعالی عماقریب افواج قاهره بعدت وصولت شیر بابخت جوان وتدبیر پیرازرکاب ظفر انتصاب بندگان ثریامکان جمشیدنشان ارفع همایون مرخص وبا افغان آن سامان متوجه مرز وبوم ممالك روم خواهیم شد .

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو
خاك بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

و هریك ازشیعیان که باین امرراضی واز فساداین صلح غافل باشند از حمیت دور وازطریقهٔ دین داری عاری وموردسخط (غضب) باری ازحوزهٔ (حلقه وجماعت) تشیع خارج ودرزمرهٔ (گروه) خوارج داخل ، خون ایشان حلال وزندگانی برآنها حرام خواهد بود .

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
روان کرد از دیده سیلاب خون — بنالید از ضعف و حال زبون
که ای معتصم غافلی داد داد — اسیرت بدست مخالف فتاد
توئی شمع روشن بفانوس ملك — بتو میرسد ننك و ناموس ملك
مخالف برآشفت زین گفتگو — ز روی غضب سیلیش زد برو
که الحال شاه شما معتصم — ز ابلق سواران ملك عجم
فراهم کند لشکر بیشمار — بتازد چنانکت نماند قرار
قضا را باندك زمان این خبر — رسانید پیکی بآن نامور
ز غیرت در آمد ز جا معتصم — صلا زد بگردان ملك عجم
که هرکس که دارد زمردی نشان — کند مرکب ابلقی زیر ران
تدارك چنان دید آن شهریار — بر آورد از دشمن خود دمار
ز بهر خلاصی آن یك اسیر — در آمد زجا لشکر بی نظیر

در اینـدم کـه از شیعیان عجم | اسیرند در دسـت اهـل ستـم
یقین اسـت بر زمرهٔ شیعیـان | کـه شاه خراسان امـام زمان
نبوده است از بهر اهـل عجم | بناموس و غیـرت کم از معتصم
خصوصاً که از لطف و فضل‌اله | ظفر هم عنانست با ایـن سپاه
بفضل خداوند و لطـف امام | ز افغان کشیدیم بـس انتقـام
باقبـال شـاه خراسان زمیـن | ز افغان تمامی گرفتیم کیـن
زقتل‌اعادی زبس خورده خون | شده جوهر تیغها لاله گـون
گرفتیم از دشمـن نابکـار | هری را بـه شمشیر با قندهار

آن‌عالیجاه‌هرگاه درالگاه فارس سرگردانی داشته باشدبطریق ایلغار روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان و بخدمت‌فلك‌رفعت بندگان اقدس‌ارفع نواب همایون‌مامشرفشده بنائی دراین‌باب گذاشته‌کدچنین ملحی بکارنمی‌آید و بهیچ‌وجه من الوجوه مناسبت‌ندارد وکلاءعالی وعموم‌قزل‌باشهم البته‌باین معنی‌راضی‌نخواهندشدچنانچه مقدمهٔ‌اعراب‌فیصل‌نیافته باشدو حرکت‌متعذر فوراًاعلام واگرخودتنبیه‌وتأدیب‌مینمایدخوب‌والاکه امدادضروراشته‌باشد عرض‌نمایدکه‌فوجی ازغازیان نصرت‌نشان رابامدادوکمك عالیجاه‌اخلاص همراه‌ازرکاب ظفر انتصاب‌روانهٔ آنسرزمین نمائیم واحوالات واخبارآن سامان رابامطالبی که‌بوده باشدبامیدواری بطی‌اعلام‌آورده و درعهده‌شناسند تحریراً فی‌شهر فلان .

## سواد فرمان وزارت محمدقلیخان بیکدلی

چون‌وزیران‌قضاودبیران‌کارخانهٔ اعطی‌کلشئی‌خلقه‌ثم‌هدی برقم‌طرازی (آرایش) کلك (قلم) تقدیرونشان‌ذی‌شان‌جهانیان ویرلیغ (فرمان) بلیغ گیتی ستانی‌رابنام‌نامی‌این خانوادهٔ عزوشان‌نگاشته وبیمن تولای خاندان‌طیبین وطاهرین وبرکت انتساب بدودمان آل‌طه ویسن سررشتهٔ قبض وبسط‌امور عالم‌اسباب‌رابکف کفایت‌اختیارنواب‌همایون‌ماباز گذاشته‌مانیزبرای‌مصلحت

سنجی نظام کل برذمت همت خسروانه لازم فرمودیم که هریك از بندگان ارادت کیش که در گلزار همیشه بهار دولت جاوید راسرو آزاد وازمشیمهٔ عدم بقبول این تکلیف بندگی آستان امانت نشان مؤتمن رادد دستگاه سلطنت سلیمانرا آصف وگشادمهام دین ودولت رابحسن رأی وتدبیر متصف باشد . ایشانرا درمحفل قرب وعزت بالانشین سازیم وبتشریف شریف واجعل لی وزیرا بزینت آرائی قامت قابلیتشان پردازیم وچون این وزیرسابق دیوان اعلی که بمقتضای آن الانسان لیطغی ان رآه استغنی چشم از حقوق عنایات بیکران خاقانی پوشید، بودازعین کافر نعمتی جزای عمل رابچشم خود معاینه دیده وبتحریك سرانگشت اشارهٔ اقدس که جهانیان رادراذعانش (قبول واقرار) ازمژگان انگشت قبول بردیدگانست مردم دیده اش از آئینه خانهٔ زجاجی جلای (دوری) وطن و ترك جلا کرده درطرفة العین عبرة للناظرین گردیده لهذا عالیجاه محمد قلیخان بیگدلی که امتیاز بدرمنیر ازفوج کوکب در تیرهٔ شاملوی ظلمت شب وشعشعهٔ انوار الذین سبقت لهم منا الحسنی از جبههٔ حالش تابان وپرتو آثار السابقون السابقون اولئك المقربون ازوجنات احوالش عیان میباشد لهذا ازابتداء فلان برتبهٔ علیا و منصب وزارت دیوان اعلی سرفراز وازوقوع این امرشگرف در امیدوییم برچهرهٔ عالمیان بازفرمودیم ودرعهده شناسند .

## فرمان نظارت کل باغات و عمارات به میرزا مهدیخان

آنکه از روزی که بانی این سرای جهان ومعمار معمورهٔ این بلند ایوان قبهٔ چرخ مقرنس (مدور) رابی آلت خشت وگل برافراشته وطاق رواق آن رابشعشعهٔ زرین خورشید وصور سیمین ماه نگاشته وآئینه خانهٔ زجاج (آئینه) رابنقوش قبهٔ اختران آراسته ونشیمن خاك راکه عمارت پائین افلاك است بحدائق (بوستان) ذات بهجت پیراسته بهار آرای قدرتش که گلهای چهارباغ عناصر رابصبغ کامل رنك آمیزی نموده ومهندس حکمتش بمفادو الارض فرشناها بسط بساط زمین را بمصداق بنینا فوقکم سبعاً شداداً احداث مشاطهٔ دلگشای چرخ برین فرموده

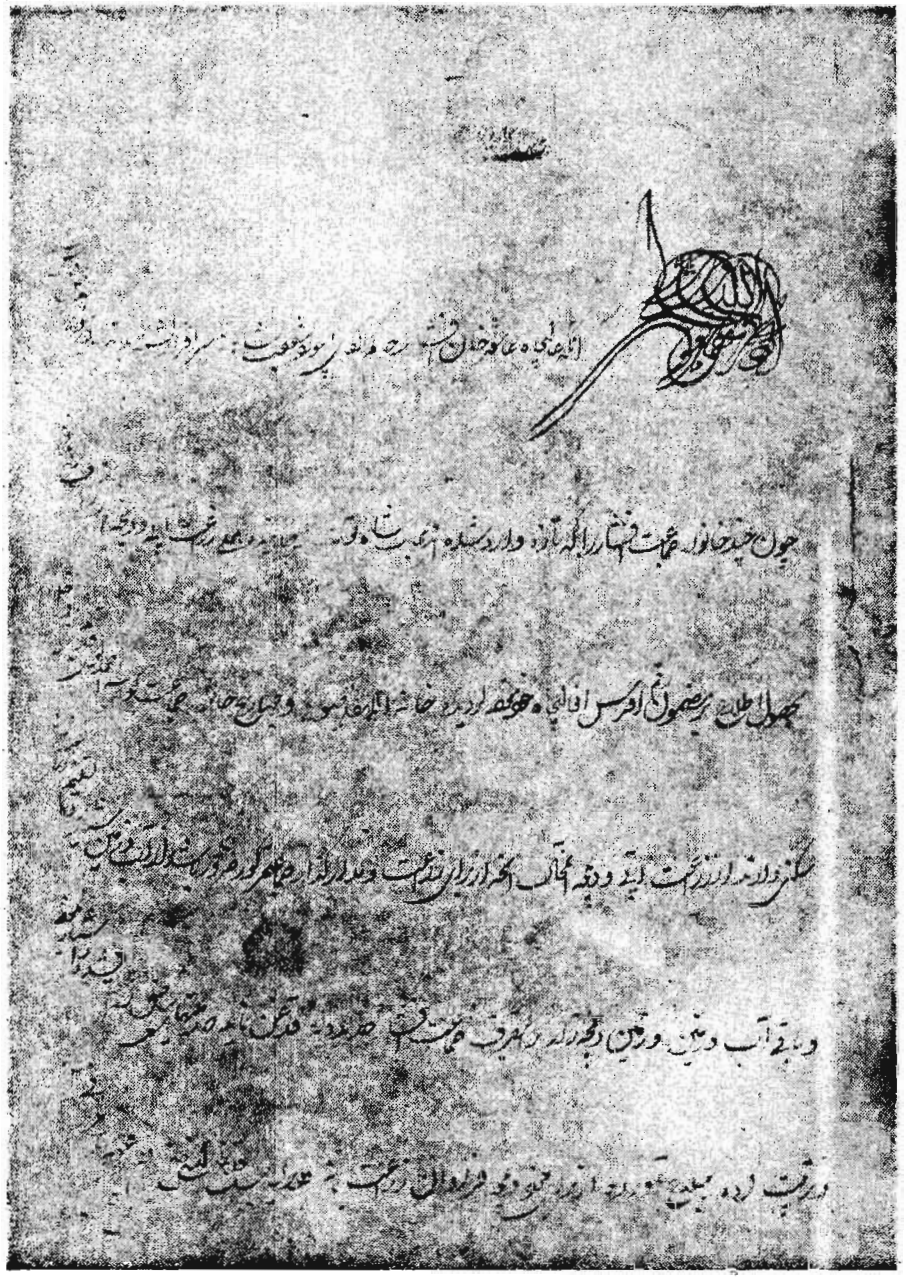

تصویر شماره پنجاه و دو

وپایهٔقصربی مقصور راکه‌ازاین دولت خداداداست سرکوب قصر سپهر و شبستان‌ایوان‌سلطنت کبری‌رارفیع‌تر ازطارم (سپهر) مادومهرساخته نواب مستطاب‌همایون‌مانیز در ازاءاین‌عارفهٔ عظمی‌وشکرانهٔ این‌موهبت کبری برذمت‌همت علیالازم‌فرمودیم که هریك‌ازراست‌کیشان صداقت‌اندیش و ارادتمندان عقیدت‌کیش که درشاه‌راه‌بندگی مانند سروآزاد ثابت‌قدم باشند ایشانرا بین‌الاماثل والاقران سرسبز وشاداب‌فرمائیم و از انواع عواطف خدیوانه‌بهرمندحصول‌امانی وآمال‌سازیم‌وازآنجائیکه‌مصداق‌این‌مقال‌شاهد احوال نیکومآل عالیجاه‌رفیع‌جایگاه عزت وسعادت‌همراه میرزامهدیخان متخلص‌بکوکب گشته‌که بیت‌ضمیررا بخامهٔاخلاص نبشته‌و بنیاد عمارات وجودش‌به آب‌وگل‌نیك‌اعتقادی‌سرشته است‌لهذاازابتداء هذه‌السنهٔ قوی‌ئیل خیریت‌دلیل و مابعدها نظارت‌کل باغات و عمارات دارالسلطنهٔ اصفهانرا بعالیجاه مشارالیه مفوض‌ومرجوع فرمودیم‌که دقیقه‌ای ازدقایق ازمراسم نظارت وخدمات‌غافل‌نگردیده مشرف‌وسرکاران صاحب‌اهتمام وسرایداران کیوانمقام ومهندس طرازان نیکوفن وسنك‌تراشان فرهادکیش خاراشکن و نقاشان‌مانی‌هزاررنك وباغبانان صنایع‌ورعالی جاه مشارالیه را صاحب اختیارکل‌باغات وعمارات‌دانسته‌ازسخن‌و صلاح‌اوتجاوز وانحراف‌نورزیده کوتاهی جایز ندارند . او امرونواهی اورامطیع ومنقاد باشند و در عهده شناسند . تحریراً فی‌شهرفلان .

## فرمان حکومت استراباد به محمد زمان خان

آنکه‌چون پیشنهادخاطرآفتاب اثرخسروی آنست که‌هریك ازچاکران آستان‌ملایك‌پاسبان که درسلوك‌میثاق ارادت‌بهدایت صدق وکذب‌خلوص‌بر همگنان‌سابق‌آیند وبحقیقت‌درطریق‌بندگی‌ورسم‌عبودیت‌راستی نمایندایشان راازموهبتی خاص‌بعزاختصاص‌سرافراز فرمائیم لهذانظر بقابلیت واستعداد عالی‌جاه‌رفیع جایگاه‌اخلاص وارادت‌همراه مجدت‌ونجدت انتباه شوکت‌و جلالت‌دستگاه امیرالامراءالعظام محمدزمانخان ومراحم بیکران حضرت

شهریاری در بارهٔ مشارالیه از ابتداء هذه السنهٔ فلان منصب حکومت استراباد و ایلخانی گری طوایف یموت و کوکلان را براو مرجوع و مقال قابلیت و استعداد طویتش را بسمع اصغاء مسموع داشتیم رسمی که باید وقسمیکه شاید چنانکه شایسته کاردانیهای اوست بادقتی کامل و عزمی شامل و اهتمامی وافی و جهدی کافی مهمات و امورات آن سامان را قرین انتظام تمام سازد .

## فتحنامهٔ هندوستان که نادرشاه بر رضاقلی میرزا نوشته است

آنکه فرزند اعز کامگار وارشد ارجمند عالی مقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ ایران بشفقت بینهایت پادشاهی عز امتیاز و الطاف عنایت خدیوانه درحق اختصاص یافته بداند که بنحویکه آن فرزند اطلاع دارد بعداز مقدمهٔ شکست اشرف افغان عالی جاه شهامت و بسالت (بزرگی) پناه جلادت (دلاوری) و جلالت انتباه فدوی آستان بارگاه قرب یافتهٔ بساط لازم انبساط ظل الله امیر الامراء العظام مخلص عقیدت فرجام علیمرادخان شاملو ایشك آقاسی باشی دیوان اعلی را بایلچی گری هندوستان مأمور و اعلام شد که چون افاغنهٔ اشرار قندهار و کابل وغیره که از هر طرف منشاء فساد و اخلال گردیده اند جمعی از این دولت تعیین کرده که هرگاه از آنجماعت احدی فرار نمایند سر راه برایشان مسدود شود و محمدشاه پادشاه هندوستان در جواب نامه تعهد این مطلب نموده بعد از معاودت عالیجاه رفیع جایگاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیمی آستان ملائك پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بالاشتباه مقرب الحضرت العلیة العالیه محمدعلیخان قاجار قوریساولباشی دیوان اعلی را برای تجدید این مطلب رواند فرمودیم پادشاه سابق الالقاب بهمان دستور متعهد مدعا گشته بعداز ورود رایات نصرت آیات بقندهار جمعی از غازیان شیرشکار که از برای تنبیه افاغنهٔ کلات و غزنین و کوهستان مأمور شده بودند بعرض بار یافتگان ارم مشاکل والا رسانیدند که بهیچ وجه من الوجوه اثری از پادشاه مذکور و قشون هندوستان در این صوب ظاهر نیست نواب همایون ما مجدداً از برای یادآوری این مطلب عالی جاه رفیع جایگاه مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمدخان تر کمان را بسفارت تعیین

فرمودیم عالی‌جاه مشارالیه نیز عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والا نمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل و تغافل گذاشته جواب نداده در خصت ایلچی را نیز موقوف نموده لهذا لوای جهانگشا بعزم تنبیه افاغنهٔ کوهستان حرکت بعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تغافل و تجاهل پادشاه سابق‌الذکر و نفرستادن جواب و مرخص ننمودن ایلچی از حد و دد و ستی گذشته نواب همایون مامتوجه شاه جهان آباد گردیده بجهة تسخیر فتح الگاه پیشاور و دارالسلطنهٔ لاهور که تختگاه سلاطین باعز و تمکین سابقه بوده قبل از این بآن فرزند رقم زد کلك گهرسلك گردیده اطلاع کامل حاصل نموده است نواب همایون مادر اواخر شهر شوال همگی از دارالسلطنهٔ لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذیقعدة الحرام بقصبهٔ انباله چهل فرسخی شاه جهان آباد روانه گردید و در آنجا خبر رسید که پادشاه سابق‌الذکر نیز قشون و سپاه خود را در تمامی ممالك هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار قشون و دو هزار عراده توپ و چهارصد زنجیر فیل و اسباب جنك در کمال آراستگی و استعداد حرکت کرده به بانی پت بیست فرسخی انباله وارد گردیده نواب همایون مانیز به آغروق (آذوقه) را در انباله گذاشته با فوجی از دلاوران صف‌شکن بعزم مقاتله بطریق ایلغار روانه و محمدشاه از بانی پت حرکت و در منزل موسوم به «کرنال» که باشاه جهان آباد بیست فرسخ مسافت دارد نزول چون در حین حرکت رایات جهانگشا از انباله پنجهزار نفر از غازیان فیروزی نشان بعزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جا و مکان و عدت و کثرت و استعداد محمدشاه را ملاحظه نمایند قراولان تا ده فرسخی کرنال رفته بقدر ده هزار قشون محمدشاه که مقدمة الجیش بوده برخوردند شکست فاحش بایشان داده سرکردگان ایشانرا دستگیر و باجمعی ابل و استر بحضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست محمدشاه درهمان کرنال لشکر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته و بنا را بر جنك سنگر و توپخانه گذاشته و چون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرنال گذشته بسمت شرقی اردوی

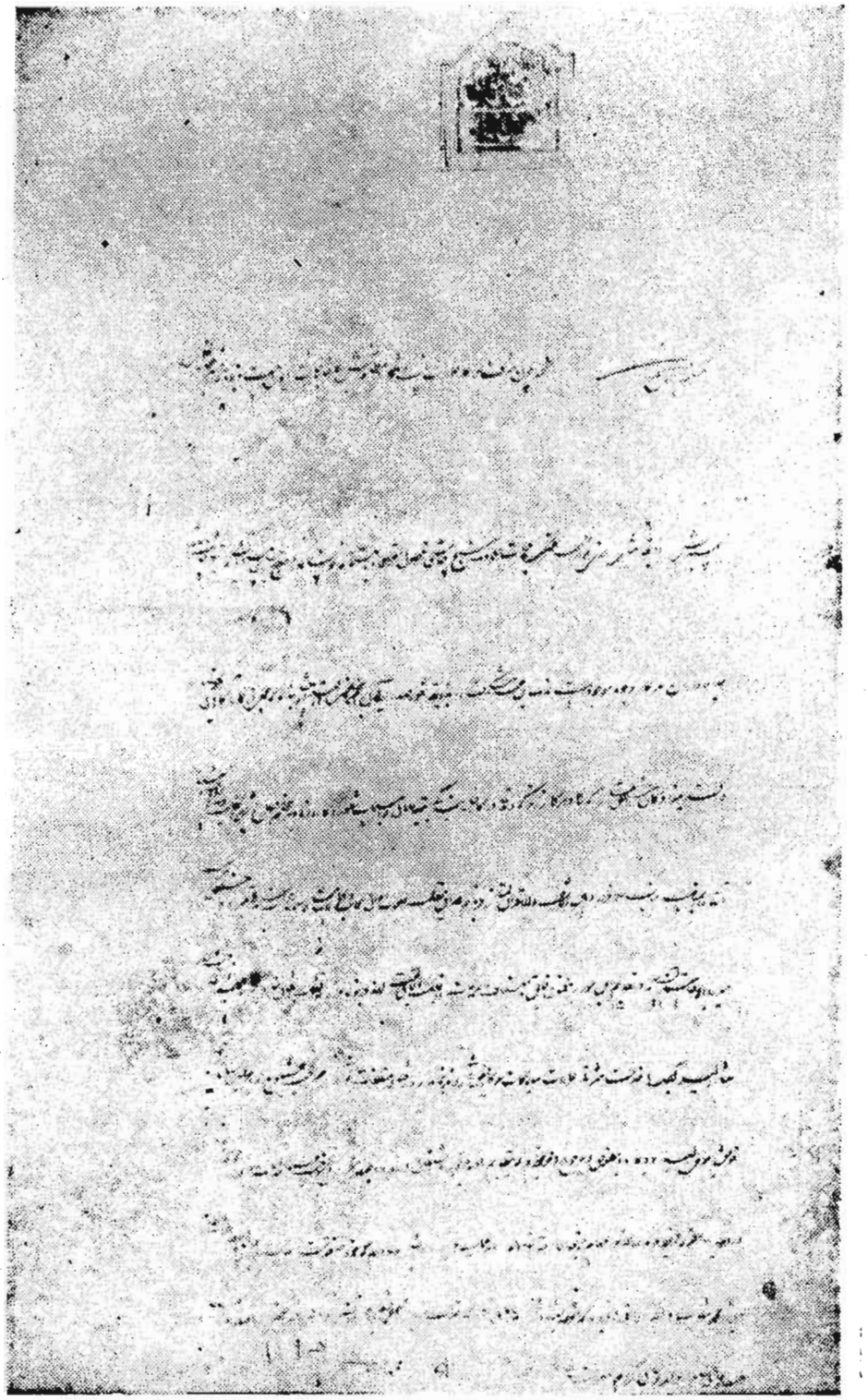

**تصویر شماره پنجاه و سه**

محمدشاه درسر راه شاه جهان آباد مشغول قراولی باشند قراولان مذکوره در شب سه شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادتخان باسی هزار نفر جمعیت و توپخانه وفیلان کوه توان وارد پانی پت گردیده عازم اردوی محمدشاه میباشند ومانیز بسمت شرقی میانهٔ کرنال و پانی پت متوجه گردیدیم که شاید بآن تقریب ازسنگر برآیدیکساعت ونیم از روز سه شنبه گذشته که کوکبهٔ همایون ما از خد کرنال گذشته وجمعی ازقشون سعادتخان که ازعون (نام محلی است) میامده گرفته بحضور آورده ازقرارتقریر ایشان معلوم گردیده که سعادتخان درهمان شب سه شنبه یك ساعت ازشب گذشته باقشون خود وارد سنگر محمدشاه گردیده چون ازآن مکان تااردوی محمدشاه یك فرسخ ونیم فاصله بوددرآنجا مضرب خیام اقامت گردید . ودرمقابل اردوی محمدشاه نزول اجلال فرمودیم بعدازورود عالی جاه سعادتخان بهمه جهت رفع انتظار مشارالیه شده واستعداد خودرادرست نموده درکمال آراستگی دیده بود دروقت ظهور دوحصه توپخانهٔ خودرابرای محافظت اردوی خود گذاشته ویك حصهٔ دیگررابیرون آورده درکمال استعداد وجمعیت مالاکلام بافیلان جنگی واسباب وآلات توپخانه ازسنگر برآمده تا نیم فرسخی اردوی همایون وارد وصف قتال آراسته پادشاه مذکورخود درمیان صفوف پیش جنك ، اردوی خودراپشت سرقرار داده و ایستاده بودند وطول سپاه آن گروه تبه روزگار نیزنیم فرسخ بنظرمی آمدبهمه جهت سپاهی لشکر ایشان حسب التخمین ده دوازده مقابل لشکرعبدالله پاشا بودنواب همایون ما که آرزومندچنین روزی بودیم درخفیه جمعی را تعیین نموده متوکلا علی الله بعزم محاربه مأمورشد دوساعت بخوبی باتوپ وتفنك وشمشیر هنگامهٔ جنك گرم بودتا آنکه بمدلول وما النصر الامن عندالله شفقت الهی یار وتأییدایزدی مدد کارغازیان شیرشکار بمضمون صداقت مشحون کرماداشتندبه الریح فی یوم عاصف شکستی برلشکر مخالفین افتاده همگی بیك بارروی ازمعرکهٔ کارزار بر تافته منهزم گردیده وسعادتخان که رکن رکین سرکردگان بودبهمان نحو

← رایات نصرت آیات را دوساعت بصبح مانده بعزم سر راه گرفتن حرکت فرموده

سواره‌وتمام‌اقوام مشارالیه‌دستگیر گشته‌صمصام‌الدولهٔ دوران امیرالامراء العظام‌بهادرخان که‌صاحب‌اختیار کل‌هندوستان بودزخمدار گشته مظفرخان برادرش‌مقتول‌ومیاعاشوربرادردیگرش‌وولدارشدآن‌نیزبدست‌آمده‌خودش نیز روزدیگرازعلت زخم‌وفات‌یافته، واصلخان چرخچی‌باشی قشون خاص پادشاهی با ترابخان واعتبارخان وعلی‌احمدخان افغان وخوانین‌ازبك‌زرین رای‌خان‌امین توپخانه وسرکردگان باقرب‌بسیصدنفر ازامراء وخوانین و سرکردگان‌سپاه‌از آنجمله‌ده‌دوازده‌هزارنفربودند که‌بقتل‌رسیدند محمدشاه بانظام‌الملك که‌وکیل‌السلطنهٔ مشارالیه بود وقمرالدین‌خان وزیراعظم و جمعی‌ازخوانین‌چون برزمت‌سنگرصف‌بسته بودندخودرا بسنگررسانیده‌از صدمهٔ‌شمشیرغازیان‌بیست‌هزارنفرمتجاوزازایشان‌بقتل‌رسیده‌جمعی که‌دستگیر شده‌بودندبعدازوقوع‌این فتح‌نمایان ازچهارطرف بمحاصرهٔ عسکر ایشان مأمورفرمودیم که‌سر راه‌فراریان رامسدود ومقرر فرمودیم که‌توپخانه و خمپاره‌ها را بخارج‌سنگرایشان بردندوسنگررا محاذی‌ساخته هموارنمودند چون کارآن‌جماعت‌باضطرارانجامید سررشتهٔ کاررا گسیختندیدند لابد و ناچار بفاصلهٔ یکروز روزپنجشنبه هفدهم‌نظام‌الملك مشارالیه ازجانب‌محمد شاه واردواردوی کیهان‌پوی‌ودر خدمت‌بندگان ثریامکان اقدس‌و الاعذر خواه‌مقدمهٔ‌این جنایت گشته ومحمدشاه‌نیز باخوانین وامیران‌دریوم‌دیگراز روی‌انفعال‌وارد درگاه‌فلك‌تمثال گردیده و درحین‌آمدن‌مشارالیه چون پادشاه مذکورازترکمانیه وسلسلهٔ گورگانی‌بودفرزند ارجمندکامگار وارشد سعادت‌مندعالیمقدار نصرالله‌میرزا راتاخارج اردوی‌معلی باستقبال روانه فرمودیم‌پادشاه مذکورراداخل‌ساخته ومهرسلطنت رابموکب همایون ما سپرده آنروزدرخیمهٔ مبارکه میهمان نواب همایون مابود بنارابر رعایت جنس‌ترکمانیه‌لازمهٔ تلطف‌ومهربانی‌ولایقهٔ‌اعزازشاهان‌وخاقان‌باعز وتمکین سابقه‌بوده ودربارهٔ‌آنحضرت مبذول‌داشته خیمهٔ‌نشیمن‌آنحضرت وسراپردهٔ حرم محترم اورابملاحظهٔ پاس‌ایندولت والادر حرم‌سرادقات عزوشان معلی

برقرارفرمودیم وبالفعل پادشاه مشارالیه باکوچ وبنه وتمامی امیران وخوانین و سرکردگان هندوستان در اردوی همایون در مقام اطاعت میباشند .
ومقدمة الجیش لوای گیتی ستان واردشاه جهان آباد و نهضت فرمودیم مطمح انوراقدس آنست که پادشاه والاجاه مشارالیه راکه زینت خانوادهٔ گورگانی و دودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانی است باز درامر پادشاهی کل پادشاه هندوستان تمکن واستقرارداده تاج ونگین سلطنت رابمشارالیه تفویض فرمودیم .
فحمداً لله ثم حمداً لله علی ماهدانا لشکر النعم
فشکراً لله ثم شکراً لله علی ما کسانا لباس الکرم
خداوندیکه همت دریارا درزیر قدم اشهب گیتی نورداقدس ارفع والا ولوای سرکشان را درنظر همت برسازد وعزم بحرنمای خاقانی را که آب حیات است البته این نوع عنایات وفیوضات تازه رااز لطف ومرحمت بی اندازه بعرصهٔ ظهورمیآورد چون توپخانهٔ بسیاربدست غازیان شیرشکار آمده بود قریب بیست هزارنفر ازایران و توران وجمعی کاصحاب دین وبعضی ازتوپخانه و فیلان کوه توان ازاردوی همایون روانهٔ حدود کابل فرمودیم البته آن فرزند ارجمند احوالات آنسمت رامفصلا مشروحاً عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والاخواهد نمود که بعداز وصول عریضهٔ آن فرزند آنجماعت ازکابل عازم بلخ وازآنجا متوجه دارالسلطنهٔ هرات گردند وعالیجاه عاشورخان راکه مقررفرمودیم، بعدازنوروز روانهٔ بلخ نمایدالبته بنحویکه مقرر شده معمول داشته واین فتح نمایان راکداعظم عطایای الهی واز خزائن عنایات نامتناهی است سواد فرمان همایون رابتمامی ممالك محروسه (محفوظه) ارسال داشته که دولتخواهان رابا عث نشاط وسرور وبدخواهانرا موجب خذلان وثبور (هلاك) گردد ودر انتظام وانتساق امور ممالك ساعی بوده بعنایات سبحانی مستظهر وباشفاق سرشارخدیوانه مفتخر وامیدوار بوده که انشاءالله تعالی هریك ازدور ونزدیك که دراین دولت درمقام مخالفت وناسازگاری باشند بجزای عمل خود گرفتار وهریك که مستظهر اخلاص وخدمتگزاری بوده کامیاب آمال ازاین دولت نادره خواهند گردید .

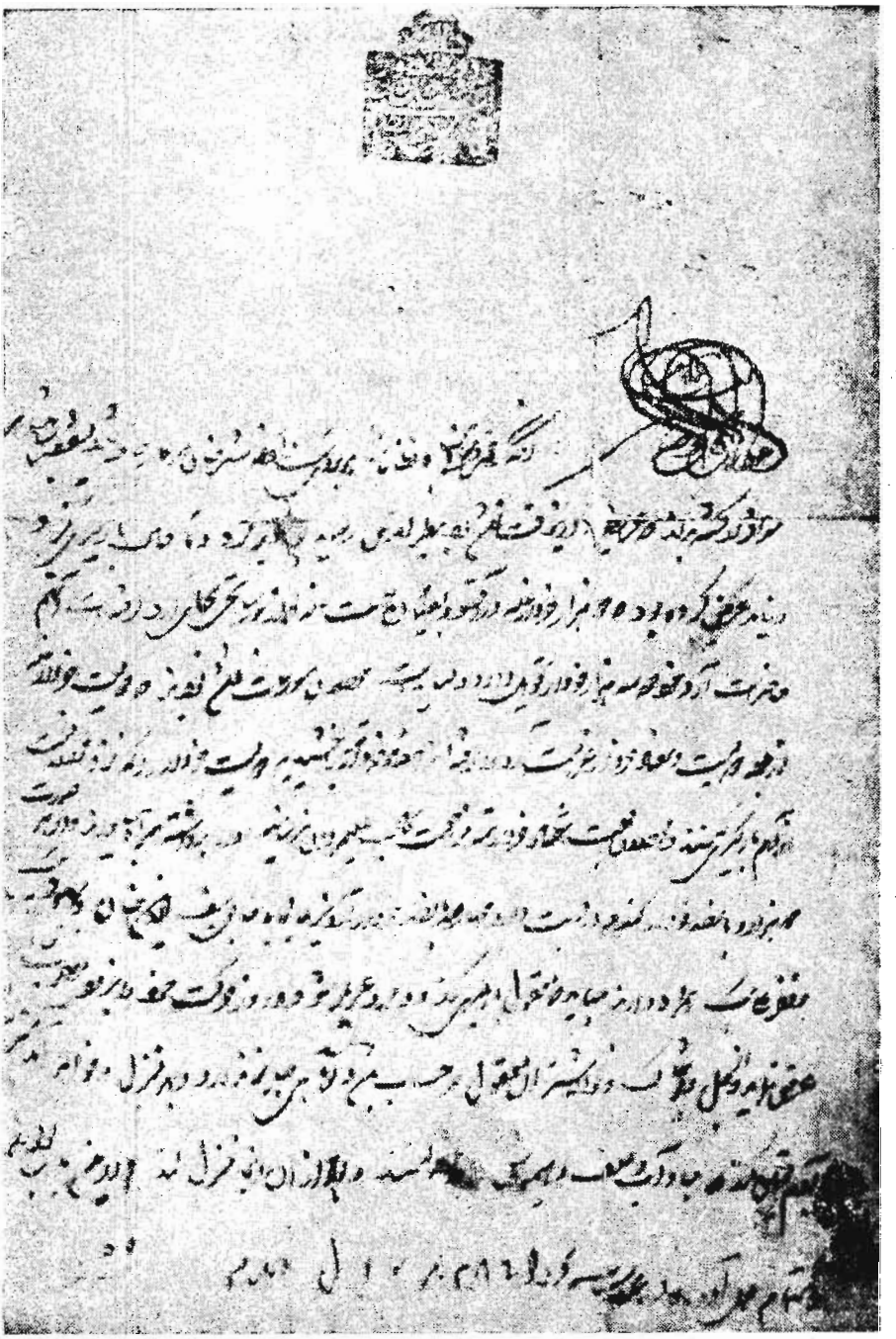

تصویر شماره پنجاه و چهار

## رقم عتاب آمیز بافاغنهٔ هرات

آنکه ریش سفیدان و سرخیلان افاغنهٔ سکنهٔ هرات واسفزار بدانند که دراین چندوقت بسبب انقلابیکه دراوضاع بهم رسید اکثرایالات پا ازجادهٔ اطاعت بیرون گذاشته سربسرکشی درآوردندیکی ازآنجمله ایل افغان بود که درمقام بغی (تجاوزازحد) وطغیان برآمده اند دراین اوقات بحمدالله تعالی ممالك ایران صاحبی بهم رسانیده وهمگی ازسرکشان ازضرب غازیان نصرت بنیان بدستور قدیم بلکه بهتراز اول طوق اطاعت بگردن گرفتندسوای افاغنهٔ عهدشکن هرات که ایشان نیزدرسال قبل باوکلای عالی عهداطاعت بستنداما زودمفاداوفوا بالعهدان العهد کان مسئولا رافراموش ومصدوقهٔ ومن نکث فانما ینکث علی نفسه راخاطر ضلالت نیوش کردند. زودپیمانهٔ پیمان رابسنك بدعهدی شکسته با وصف این معنی بازوکلای عالی ازراه مروت بمفاد ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنه آن گروه رابراطاعت دعوت وبمضمون عفی الله عماسلف از سوابق اعمال ایشان اغماض واتمام محبت برایشان کردیم چون بفحوای اذاارادالله بقوم سوء فلامردله وبمضمون اذاحان الحین حارث العین آنطایفهٔ دورازخرد اجل نزدیك ودر ورطهٔ حیرت دیدهٔ بصیرت تاریك گشته تمیز خیر ازشر ونفع ازضرر نمی نمایندو بمضمون وظنوا انهم مانعتهم حصونهم قلعه نشین وتحصن را باعث نجات خودمیشمارند چون حالت افاغنهٔ آن حدود معلوم وکلاء عالی نبود بهمین جهت دراین چندوقت جیوش بحرخروش را مأمور بمکث درپنج فرسخی آن نواحی ساخته رخصت یورش وقلعه گیری ندادیم که مبادا درعین تسلط افواج قاهره بنابر اطاعت امروجادلهم بالتی هی احسن وبمصداق وقولواقولا لینالعله یتذکر اویخشی باعلام این مراتب بپردازیم که حرکات خیانت پیشگان هرات راکه بمفاد ان الله لایهدی کیدالخائنین ازسرمنزل هدایت دورند پروا نکرده وحرف علیمردان یادیگری ازبی عاقبتانرا یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً عبارت ازآنست بسمع قبول نشنیده جمعی ازرؤساء وسرکردگان

بمدلول ان الحسنات یذهبن السیئات بتدارك مافات پرداخته ازراه یك جهتی روانهٔ خدمت عالی شوند معلوم استکه بمفاد لاتثریب علیکم از کردهای افاغنهٔ هرات برایشان ملامتی وارد نگشته و نفوس و عرض و جان ایشان در معرض صیانت وامان خواهد بود چنانچه در آمدن خائف باشند از آن سرزمین کوچیده با مال و حال روانهٔ مسکن قدیم خود شده ولایاترا بدستور ازمنهٔ سابقه بتصرف جنود مسعود دهند واگر اختیار احد الامرین نکنند انما بغیکم علی انفسکم واینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده بعنایت بلانهایت الهی سپاه منصور رابتخریب بنیاد هستی ایشان مأمور و قلاع ایشانرا محصور و همت ساخته دراندك زمانی به آتش انگیزی نوایر کهن دودازدودمان ایشان خواهیم برآورد ولباس وجود ایشانرا با خاك تیره یکسان خواهیم کرد اگر بظلمت سرای هندرفته اند که برق شمشیر غازیان چراغی درپیش راهشان خواهد افروخت واگر بروم گریخته اند که بارقهٔ شمشیر مصری خانمان ایشانرا خواهد سوخت آن وقت به مفاد فلم یکن ینفعهم، ایمانهم لمارأوا بأسنا ندامت سودی ندارد واحدی از ایشان راروی بهبودی نخواهد بود ان هذه تذکرة لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا درعهده شناسند . تحریراً فی شهر فلان

## نامه ایست که نادرشاه به محمدشاه گورگانی نوشته و در آن صریحاً به توقیف سفیر اشارت و اتمام حجت کرده است

طرایف ظرایف دعوات وافیات وتحایف لطایف تسلیمات زاکیات ، که از دارالملك دل بسوی شهرستان زبان گسیل، واز معمورهٔ جنان بصوب کشور بیان ترسیل شود ، هدیهٔ بزم اعلای شریف وتحفهٔ موقف منیف. حضرت فلك رفعت کیوان ایوان ، قاآن مشتری سعادت وزحل دربان ، فروزندهٔ مشعل دودمان خانمان پادشاهی ، فرازندهٔ رایت گیتی پناهی . بهمین آثار رحمت حضرت سبحانی، مهین گوهر صدف دودمان رفیع الشان گورگانی . شاه جهانپرور همایونفر ، خسروخرمدل وفرخ سیر سلطانی داراشکوه وفیروزبخت خدیو و کامران فرخنده اختر و خجسته تخت، المخصوص بعواطف الملك المنان ،

المؤید بتأییدات‌قادر سبحان،محمدشاه خلدالله ملکه ومملکته. ساختهٔ‌مشهود رای شریف میدارد که :

قبل‌ازاین درمبادی حال که‌دارالسلطنهٔ اصفهان‌بتصرف امنای‌این‌دولت ابد بنیان‌درآید ،درخصوص‌تنبیه افاغنهٔ‌قندهارو باقی‌اشرار که‌نسبت بهند ،زیاده براین مصدرایذاءواضرارشده‌اند، مصحوب‌علیمردانخان‌شاملو ، بعدازآن‌به توسط‌محمدعلیخان، بآن‌پادشاه‌ذیجاه‌اعلام شده‌بود که‌کس تعیین نماید که بعدازورودرایات‌منصوره‌بآن‌حدودراه‌فراربرایشان‌مسدوددارند ،درمکاتیب شریفه که‌از حضورپرنور مصحوب ایلچیان‌مشارالیهماشده بود،مندرج‌ساخته بودند، که‌بصوبه‌داران کابل‌درآن‌باب تأکیداکیدوامر شدید بعمل آمد .

بنابرآن : این‌نیازمنددرگاه الهنیز بسلسله‌جنبانی تعهدات‌آن حضرت، عازم قندهار ،وبرای‌تجدیدمذاکرهٔ آن مواد،ایلچی دیگر بسفارت مأموروبعضی سفارشات‌در عالم موالات ،لساناًوشفاهاً بایلچی‌مزبورشد ، که درحین‌ادراك سعادت‌تسلیم عتبهٔ‌علیهٔ قا آنیه ،بعرض‌اقدس‌برساند وحال چهارماهست که ایلچی‌رفته وکارقندهارطی‌شده، اثری‌ازتعهدات مزبوره‌بظهورنرسیده و قطع‌نظر ازآن ،ایلچی‌را درآن‌صوب متوقف، وبرخلاف مدلول‌فاذا حییتم بتحیهٔ‌فحیوا باحسن‌منهااوردوها ،درارسال‌جواب‌مکتوب که ازگلزاردوستی گلی وازبهارستان مودت‌سنبلی بودتهاون وتردیف بعمل‌آورده‌اند خلاصهٔ مطلب‌اینکه‌این‌نیازمنددرگاه‌الدرابنابردوجهت، سوای‌رعایت‌راه‌ورسم‌مودت وپاسداری‌نوامیس‌محبت،امری‌دیگرمطمح‌نظرنبود، وتوقعی‌درملك‌ومملکت آن‌حضرت که‌الهی تاابدبرآن دودمان‌پاینده‌ومخلد بادنداشتیم ودولت روز افزون اورادرعالم یگانگی‌ازخود می‌انگاشتیم.یکی‌ازراه جنسیت ورابطهٔ ترکمانی وثانی‌باعتبارمراعات‌قرب‌جوار ومحبت‌پاسبانی که‌فیمابین‌هند و ایران‌استقرارداشت. دراین‌صورت‌مقتضای‌مقام‌این‌بود که‌ازطرف آن قرین الشرف نیزاین رویه‌مرعی ومستمرباشد ،معهذا خلاف‌مأمول‌بوجوه متنوعه‌از جانب‌شریف‌بظهورپیوست.هرگاه واقعاً آن‌پادشاه جمشید جاه‌باقتضای ذکاء

جهانپرورو فطنت‌حقانیت‌گستر، این‌طریقه رامحفوظ‌میدارند فهوالمقصود وهرگاه‌چنانکه : نظربسلیقهٔ‌بعضی ازکارگزاران آندولت والاکه درمزاج دولت‌دخلی کلی‌یافته‌اند ،گرمی‌کارخود را درایفادنایرهٔ فسادوبرهم زدن هنگامهٔ‌وادادانند . این‌دوستی نژادرادرهیچ‌باب مضایقه‌نخواهدبود ،ایلچی رابزودی‌رخصت‌انصراف‌ارزانی‌وباعلام‌چگونگی‌مراتب.خاطر دوستی‌ذخائر راقرین‌بهجت وشادمانی فرمایندتاآنچه نگاشتهٔ‌کلك دررسلك شده باشد به عرصهٔ وقوع درآید .

## مراسله‌ای که در خصوص فتح هندوستان به خواندگار روم نوشته شده است

والله یؤتی ملکه من یشاء والله سمیع علیم :

جواهرزواهراثنیهٔ طیبه‌ولئالی‌متلالی ادعیهٔ قدسیه‌راکه درتلالؤ و بهاء بادر یکتای‌آفتاب وگوهر شبچراغ ماه جهانتاب برابری ودرضوء وصفابا جوهرچرخ فیروزه‌گون همسری‌نماید. ازمخزن‌درون وگنجینهٔ‌دل‌صداقت مقرون هدیهٔ‌بزم‌مینومثال و تحفهٔ‌مجلس حضورسپهرتمثال،اعلیحضرت فلك رفعت‌ثریا رتبت‌کیوان‌مهابت.مشتری سعادت.کوه‌پابرجای‌جهان عزوتمکین ودریای محیط‌عالم،وبسیط‌زمین ،مهرسپهرجهانداری وجهانبانی ،خورشید عالم‌افروزاوج خلافت‌وکامرانی ،خسروملك‌پرور عزت‌توأم ، خدیوفلك قدرانجم‌حشم ،سرورگردن‌فراز ومهرافسر ، داوردارای سکندردر ،شهریار کشورحزم ووقار ،شهسوارمضامیرگیرودار ،پادشاه‌ظل‌الله اسلام پناه ،داور دادآورعدل‌آگاه اعظم سلاطین‌جهان ، افخم‌خواقین دوران ،ناصرالاسلام والمسلمین،قاطع‌الکفاروالمشرکین، قاآن‌البحرین،خادم‌الحرمین‌الشریفین، ثانی‌اسکندر ذوالقرنین‌السلطان‌والغازی محمودخان‌ابن‌سلطان‌مصطفی‌خان، زین‌سریر خلافته‌العظمی‌بمیامن ذاته‌ونورعیون‌السلطنة‌الکبری بلوامع انوار صفاته ساخته برلوح محبت مینگارد که :

قبل ازاین کیفیت تعهدات حضرت محمدشاه پادشاه والاجاه هندوستان در باب افاغنه واشرار قندهار ،وبعدازآن خلف وعده ظاهر ساختن و بعلاوهٔ آن ایلچی اخیر راکه ازقندهار بودبرخلاف آداب وقانون نگهداشته وبجواب نامه نپرداختن ازخارج بعرض ایستادگان پیشگاه عزوجاه خاقانی رسیده خواهدبود، دراین اوان که مقدمات مزبوره باعث توجه این صدق دوستان بجانب هندوستان گردید. پادشاه والاجاه سابق الذکر تمامی سپاه خودرا ازاقصای بلادهند ودکن جمع آورده باستعدادتمام وکوکبهٔ مالاکلام ،ازشاه جهان آباد حرکت ودر چهارفرسخی شاه جهان آباد موسوم به کرنال راحصن حصین وحصار متین ترتیب داده، بعزم جنك توقف واین نیازمنددرگاه اله نیز بعدازورود بمنزل انباله پانزده فرسخی کرنال که این معنی گوشزد مقیمان عقبهٔ اقبال گردید، متوکلا علی الله تعالی ایلغار ودرپانزدهم شهر ذی القعدة الحرام تلاقی فریقین واقع گشته، بعدازاشتعال نائرهٔ گیرودار بعنایت ایزدکردگار شکست برآن گروه افتاده ،جمعی ازخوانین وامرای اوباچهل هزار نفرازسپاه هندوستان ،عرضهٔ شمشیر،وفوجی زنده دستگیر گشته، تمامی خزاین واسباب وتوپخانهٔ پادشاهی وامراءبتصرف درآمد، محمدشاه منهزم ودرحصن خودمتحصن گشته بعداز سه روز که خودرامغلوب وچاره رامصلوب یافته بابقیهٔ امراءوسپاه وارد اردوی همایون گشته، این نیازمنددرگاه اله راملاقات و تاج ونگین سلطنت سپرده ، مانیز ازمنزل مزبوربجانب شادجهان آباد نهضت فرمودیم .

## نامهٔ نادرشاه به سلطان هند و اعزام میرزا محمد محسن

جواهرنفیسهٔ ادعیهٔ طیبهٔ دوستی قرین ولئالی زهرهٔ تسلیمات زاکیات مودت آئین ازمخزن وداد گنجینهٔ اتحادحضرت فلك رفعت درة التاج اکلیل سلطنت و کامکاری،فروزان گهردرج دولت واقبال،درخشان اختربرج سعادت وابهت واجلال، سرافرازی ده افسر سروری وجهانبانی ،نقاوهٔ خاندان رفیع الشان گورگانی،برادروالاگهروحبیب نیکوسیر مبلغ ومتحف داشته برلوح مصادقت

مینگرد که چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر ، در بحر اشتیاق مستغرق این معنی است که بوسایل شایسته گوهر گرانبهای مقصود که عبارت از مکاتیب دالهٔ برحقایق حالات خیریت نموده است از غوصگاه محبت بکنار آمده در و دیوار نهانخانهٔ خاطر بآن مرصع کاری و جیب دامان جان و عنان مشحون بفرائد بهجت و کامگاری گردد لهذا در این اوان خجسته نشان که شهامت و بسالت پناه میرزا محمد محسن بجهت تجدید عهد و تمهید رسوم مواخات از این طرف قرین الشرف مأمور آند ربار فلك ظهور گشته قلیلی از مرصع آلات مساوی چهار دانك و کسری چون در آن سرکار عظمت مدار بجهت خلعت و انعامی که از موقف احسان واقع میشود مصروف داشت و بین الدولتین مغایرت و جدائی منظور نبود برسم یادبود محبوب سیادت پناه بنحو یادآوری کریم بیك و نویسندگی میرزا رحیم مشرف جواهر خانهٔ همایون بموجب فرد ممهور علیحده بایکعدد زنجیر فیل بحضور گسیل و از ارمغان ممالك فرنك ساعت بزرك مجلسی بحمل فیلان بعلاوهٔ هدایای مرسله گردید تا ساعت زرین و سیمین ماه و مهر زینت افزای بزم سپهر است دقایق لیالی و ایام مقرون بخیر بوده اساس سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت قیام و مستدام باد .

## رقم اضافه مواجب میرزا محمد

چون از روزیکه گنجور کنوز آفرینش که بفحوای وله مقالید السموات و الارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف کفایت وقدرت اوست ابواب خزائن دولت را از هر جهت بر روی نواب همایون ما گشاده و از هنگامیکه خازن گنجینهٔ اتحاد که بمدلول آیهٔ کریمه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو است و گشادکار نزدیك و دور در یداراده و مشیت اوست مفاتیح مخازن سلطنت روی زمین را بدست کیتی گشای ماداده و بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هریك از چاکران عقیده مند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استخوان بندی سینه مخزون و لولوی لالای حسن اعتقاد را در تلؤلؤ بحار رشك فزای درمکنون ساخته باشند ایشان را بمزایای خاص ممتاز و بعواطف گونان سرافراز فرمائیم از آنجائیکه مصداق این مثال صورتحال عالیجاه میرزا محمد صاحب جمع خزانهٔ

عامر است که همیشه از گل محمدی حالش استشمام رایحهٔ دوستی و اخلاص شده از ابتدای هذه السنه فلان برمواجب او افزودیم که از روی امیدواری به مراسم خدمتگذاری قیام نموده نقش درست اعتقادی را برنقد بندگی سکه بزرسازد . مقرر آنکه مستوفیان دیوان اعلی شرح فرمان مبارك را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند .

## فرمان نظارت بیوتات خاصه بمحمد علیخان شاه اصلانی

از آنجا که ناظم کارخانهٔ قضا و قدر و ناظر بینظیر این هفت منظر ورتق (بستن) وفتق (گشودن) امور جهانبانی و ضبط و ربط مهام کشور گیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما واگذاشته و نظام کارخانهٔ عالم امکان و رونق افزای بیوتات معمورهٔ دین و دولت ابد اقتران ابدات کامل الصفات اقدس ما حواله داشته تخت فیروز بخت سلطنت و دارائی ایران را بجلوس میمنت مأنوس اشرف ارجمندی و دیهیم فرماندهی و فرمان روائی عرصهٔ جهان را از تارك مبارك اقدس ما سربلندی کرامت فرموده و از فیض بهار پیرائی مراحم بیدریغ شاهی آثار طراوت و خرمی در حدائق قلوب عالمیان پدیدار و از چشمه سار عواطف از حد افزون ظل اللهی آبی تازه روی کار آورده ما نیز بشکرانهٔ این موهبت عظمی و سپاسداری این عطیهٔ کبری بر ذمت همت فلك فرسا لازم فرموده ایم . که هریك از بندگان عقیدت کیش این دودمان خلافت نشان و غلامان خاص خاندان یك رنگی ستوده و آثار صوفیگری و اخلاص خود را باین آستان سدره بنیان بارقهٔ بدر منیر و شعشعهٔ مهر عالم گیر بر عالمیان ظاهر نموده بمصداق صدق اتصاق وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره از آن سرخ روی درگاه جناب رب العالمین و سربلند آستان آل طه و یس باشند ایشان را بمنطوقهٔ ورفعنا ده مکانا علیا رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم ما صدق اینحال نیکو مآل عالیجاه محمدعلیخان ملقب بشاه اصلانی خادم آستانهٔ مقدسهٔ متبرکه است که مدتی از صهبای فرح بخش ایالت استراباد جرعه نوش و چندی باشاهد دلارای منصب ارجمند فلان هم آغوش بوده از اوان صبی الی یومنا که آغاز طلوع

نیرجهانتاب بدوظهور سلطنت‌وکشور ستانی‌نواب همایون‌ماست درمراسم بندگی وعقیدت‌قوی‌دست‌واز نشأهٔ‌بادهٔ‌خوشگوار این‌آستان‌سرمست بوده‌لهذا ازابتداء هذه‌السنه‌فلان مومی‌الیه راکه‌منظور الطاف‌خاص وباریافتهٔ‌خلوت سرای‌قرب اختصاص‌میبودبه رتبهٔ منصب‌جلیل‌القدر بیوتات‌سرکار خاصهٔ شریفه‌سرافراز فرمودیم که‌مانندمردم‌بعدازروی‌امعان‌نظر بشغل‌نظارت‌اقدام نموده طرفةالعین خودرامعاف‌ندارد مشرف‌وسرکاران اوامرو نواهی اورا مطیع‌ومنقادباشند ودرعهده شناسند. تحریراً فی‌فلان .

## فرمان اعطای خلعت به پیرمحمدخان بیگلربیگی

آنکه‌ایالت وشوکت‌پناه حشمت‌وجلالت‌دستگاه‌عالیجاه امیرالامراءالعظام نظاماًللایالة والشوکة والحشمة والجلالةوالاقبال پیرمحمدخان‌بیگلربیگی بجلایل‌توجهات خاطراقدس‌عزامتیاز ودرجهٔ اختصاص‌یافته‌بداند که‌چون دراین‌عهدخجسته‌وزمان فرخنده که‌مقارن وصول خسروانجم بنقطهٔ‌حمل و هنگام‌بزم‌آرائی‌اصحاب‌شغل‌وعمل‌هریك‌ازدست‌پروردگان‌قوهٔ‌نامیهٔ‌پیرایهای الوان‌ازنهانخانهٔ کمون‌بعرصهٔ‌ظهورمیآیندوهریك‌ازاغصان‌واشجاردرساحت گلزارباثوب‌مشجروبوتهٔ زرقدمیآرایندازقبچاقخانهٔ صنع‌الهی‌کوه راخلعت سنگین‌خارابردوش‌ودست ازجوشن‌نرگس وسنبل‌قصب پوش‌میباشد اندام آمال‌هریك‌ازتربیت‌یافتگان بهارالطاف‌همایون دربزم‌ارم‌نظم والابهره‌یاب یك‌قسم‌پیرایه‌ایست وقامت احوالشان‌آراستهٔ یك‌نوع‌تشریف‌گرانمایه آنعالی جاه‌که چمن‌بندگی‌راسروآزاد وقامت‌اخلاص‌رابلباس یك‌رنك‌یکرنگی در مجالس ومحافل‌جلوه‌داده‌است‌چون‌درساعت تحویل‌ازمحفل‌اقدس مهجور واز انجمن حضورمحروم بوده‌لهذابمفاد اینکه :

چه خورشید تابان دهد فیض نور  نه نزدیك محروم ماند نه دور

یك دست‌خلعت‌مهرطلعت بعلاوه‌یك‌ثوب گردی‌زربفت‌بجهت آن‌عالی‌جاه ارسال‌فرمودیم که درروزعید نوروزسلطانی‌آنرا پیرایه بردوش کامرانی

ساخته می‌بایددرازاء این‌عنایات خاص که دربارهٔ آن عالیجاه‌روز افزونست پیوسته ازمراسم‌جان‌نثاری چشم‌نپوشیده‌وازروی‌امیدواری درنظم ونسق مملکت کوشد و در عهده شناسند .

## رقم چرخچی باشی و پیش جنگی یکی از سران لشکر

چون شهنشاه کشورگشا وجودوسلطان نافذالفرمان ممالك‌شهود که درمعسکر نجوم‌فلکی خورشیدجهانگشارابه‌چرخچی گری‌وماه‌فلك‌نوردرابطلایه‌داری مأمورساخته بیمن‌عنایت شاملهٔ‌شقهٔ علم‌ظفر پرچم خاقانی رادربسیط زمین بسان‌ماهیچه (سرعلم) لوای‌بدرمنیربرآسمان افراخته وبه‌دبدبهٔ (آوازدهل) پنجنوبت‌دولت سلطانی‌ازشش جهت ولوله‌در هفت‌اقلیم انداخته مانیز بـه شکرانهٔ‌این‌موهبت‌عظمی‌وعطیهٔ‌کبری برذمت‌همت‌فلك فرسالازم‌فرموده‌ایم که‌هریك‌ازدلاوران صف‌شکن‌ودلیران خصم‌افکن که‌در معارك‌شجاعت پیش تازودرمغامیردلیری‌مانندنیزه‌سربلندو گردن‌فرازباشندایشان‌رامقدمةالجیش وپیش جناك‌جنودپرطیش (قوت) سازیم‌لهذااز ابتداء هذه‌السنهٔ فلان‌فلانرا بمنصب‌چرخچی‌باشی گری‌سرافرازفرمودیم‌تاازروی‌امیدواری‌بمراسم‌خدمت گذاری اقدام‌نماید.مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان‌مبارك را ثبت و ضبط نمایند .

## رقم صدور مباشری بروات آذربایجان و فرمان آن بجهت میرزا شفیع مستوفی

**آنکه‌چون‌منظور نظر آفتاب‌اثراین ومکنون‌خاطر معدلت پرور چنین‌که** صدور بروات‌وظایف‌ومستمریات‌اهل‌آذربایجان‌بعهدهٔ‌اشخاص‌امین‌و کاردان محول‌فرمائیم که هنگام‌صدورآن‌بدون‌کسر ونقصان بروات‌ایشان را ازدفتر خانهٔ‌مبارکه‌صادرنموده بصاحبانش‌برساندتاارباب‌وظایف‌ازاین‌رهگذرآسوده خاطروفارغبال‌ازروی‌حصول‌امیدواری‌بدعای‌بقای‌دولت‌قاهره‌اشتغال‌نمایند

لهذا عالیجاه مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت و صداقت و ارادت آگاه مقرب الحضرة العلیه میرزا شفیع مستوفی که مراسم صداقتش کرات و مرات در پیشگاه حضور مهر ظهور جلوهٔ بروز یافته و طرز امانت و کفایتش بارها برأی انور ظاهر و هویدا گشته بمباشری امور ارباب مستمری آذربایجان سرافراز و برقرار فرمودیم که درمقام صداقت و در انجام امور مرجوعه پردازد و حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیر منیر مهر مآثر ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام این خدمت خشنود دارد و نوعی سلوک نماید که عموماً از رفتار مشارالیه خوشوقت و بدعاگوئی دولت قاهره مشغول باشند مستوفیان عظام حسب المقرر صدور بروات وظایف و مستمری فلانرا مختص مشارالیه دانسته احدی مداخله ننمایند و شرح رقم مبارک را ضبط نموده و در عهده شناسند.

## پاسخ نامه و وصول هدایا از جانب سلطان هند بتوسط حسنعلیخان

رایحهٔ ریحان خلت و وداد شمیم سنبلستان محبت و اتحاد اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ والای حضرت عالی منزلت مطرح اشعهٔ فیوضات الهی و مهبط انوار عنایات نامتناهی مهر جهانتاب اوج سلطنت و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری نقاوهٔ خاندان رفیع الشأن گورگانی خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحب قرانی برادر والاگهر خدیو دارا شکوه نیک اختر که از شمایم گلزار صفحه اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف بمشام ادراک میرسد و از عطر سائی بهارستان عباراتش نفحات مسکة الفتوحات استقامت و جود سعادت آمود گرامی نکهت بخش دماغ هوس میگردید درهنگام ابواب ظفر برروی شاهد اقبال باز و نسر طایر عقاب پیکر بجناح استعجال بجانب روم و بغداد در پرواز بود مصحوب شهامت و معلی نشان حسنعلیخان سمت ورود یافت و پرتو انواع بهجت و سرور از اضائهٔ خورشید مضامین مهر انگیزش برسراچهٔ دل الفت منزل تافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه بموجب تفصیل عطر بیز محفل مودت و زینت برودوش شاهد محبت گردیده در این وقت که حسنعلیخان از درگاه خلافت

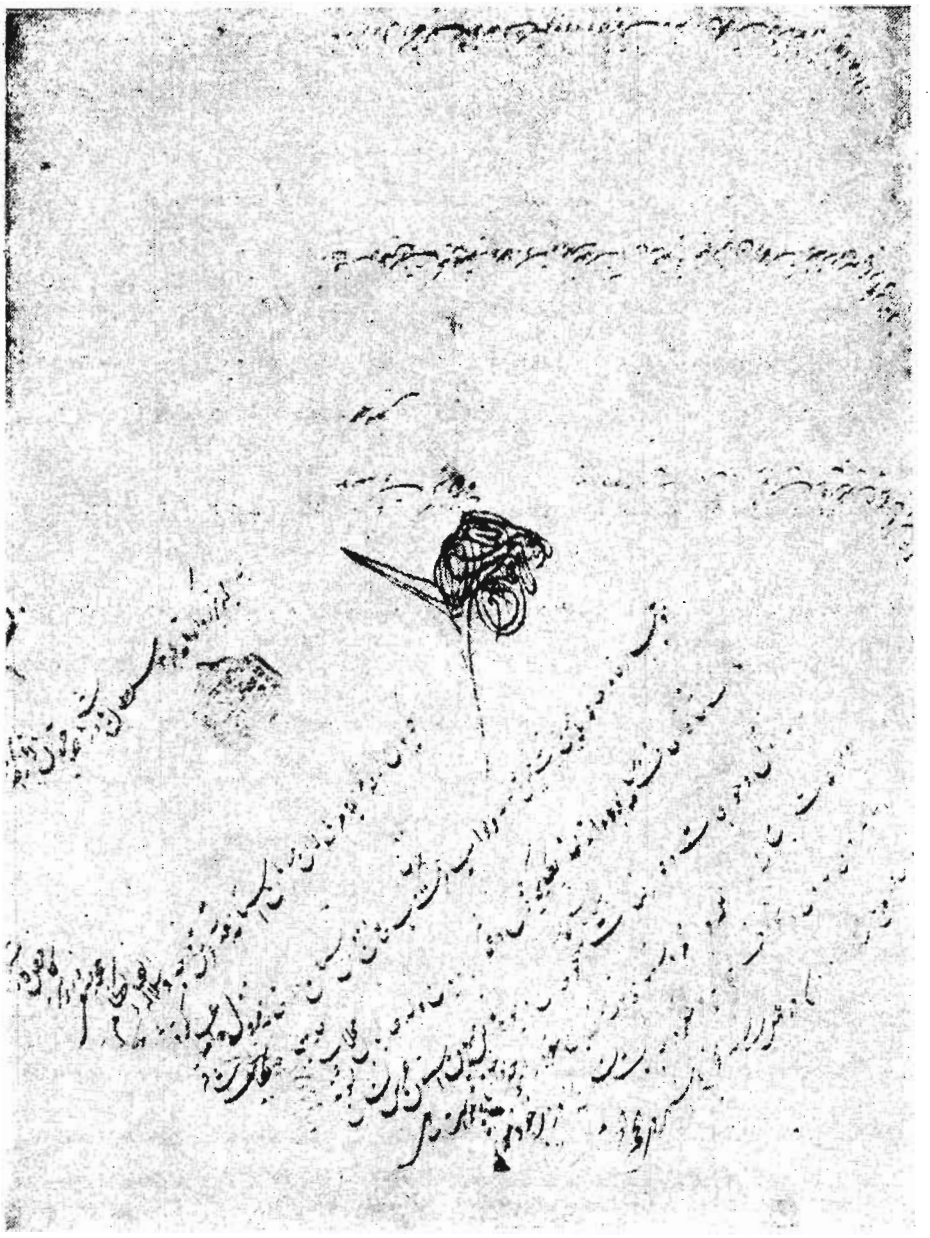

تصویر شمـــاره پنجاه و پنج

بنیان رخصت انصراف می یافت حکایت شوق عالی و دوستیهای از ریا و قصور خالی بتقریر اوست که بعرض عالی برساند همواره باعلام اخبار مسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات و انهاء مهمات بهجت افزای خاطر و محرك سلسلهٔ موالات باشند باقی آفتاب بیزوال دولت و جهانداری مصون اززوال باد .

## فرمان بخشودگی مالیات

آنکه فرزند ارجمند و نوردیدهٔ دلبند رضاقلی میرزا بشفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداند که چون عنقای بلندپرواز و شاهین شکاراندازو همای زرین بال فرخنده فال نیت علیاهمت والا بعزم تسخیر هندوستان بال افشان گشت همه جاقایدو الذین جاهدوا فینالنهدینهم سبلناوان الله لمع المحسنین راهنمای جادهٔ مطالب شاهراه مآرب بود تااینکه خاك دیارآن کشورازتأثیرسم گردونسای سمندعالم پیمای همایون رشك فرمای اکسیر وغیرت افزای گیمیا گردیده بهر دیاروبلاد که اتفاق نزول موکب جاه وجلال افتاداز مبشران غیبی و منهیان لاریبی ندای فرح فزای جاءالحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا بمسامع ساکنان اهل زمین میرسیدو خورشید جهان تاب فیروزی ازمطلع توفیقات ربانی پرتوافکن ساحت احوال فرخنده مآل میگردیدمصرصر قیامت اثروصول رایات جهانگشای شاهنشاهی بساط عیش وعشرت متوطنین آنممالك رابمثابهٔ نطوی السماء کطی السجل در می نوردیدوزهرهٔ شیران هزبر صولت ازنمایش آفتاب جلالت وعظمت غازیان (جنگیان) جهانتازعالم سوز مانندسیماب مضطروبی تاب وجگر نهنگان دریای شجاعت راالتهاب نایرهٔ صدمت وهیبت جنك آوران جان ستان پیوسته درتنورسینه کباب میشد بعدازانقضاءمدت قلیلی اکثرآن ولایت درتحت تصرف درآمده جمعی کثیروجمی غفیرازآن طایفهٔ خذلان (خواری) مآب ازشعاع تیغ آبدارچون خفاش درزاویهٔ عدم وفنا مختفی وپنهان گردیدند وازحملات دلیرانهٔ جیوش دریاخروش رخت هستی بعالم نیستی کشیدند :

ز کابل زمین لشکر بیکـــران روان گشت چون سوی هندوستان

ز هیبت بجنبش درآمد زمین ز گردش بیفتاد چرخ برین
غریو (فریاد) ستوران (اسبان) عالم نورد قیامت در آندشت برپای کرد
بهر سو که رایت برافراختند درآن سرزمین محشری ساختند
بریدند سرهای گردن کشان فکندند تنهای خسرو نشان
ز تابیدن تیغ از بهر جنگ ز غریدن رعد توپ و تفنگ
روان‌جوی خون‌شدبروی زمین چو افغان و هندو بچرخ برین
بسی قلعهٔ چرخ نیلی حصار که گردیددریاك یورش‌تار ومار

دریای‌احسان ونوازش‌ونایرهٔ غازیان که‌چندین‌سال درجانفشانی مشغول ومتحمل‌مشقت‌اسفار وسباح (شناور) بحار گیرودار بودندبجوش درآورده از وضیع‌وشریف‌وصغیر وکبیر جملگی‌غرق‌دریای‌زرودربحردرو گوهرغوطه‌ور گردیدندوبحصول‌مدعیات‌و مأمولات کلیه وجزئیهٔ‌خود بهرمندشدند ونواب همایون‌مانیز سجدات‌شکریزدانی بتقدیم رسانیده‌مالیات ومتوجهات وسایر وجوهات‌رابهراسم‌ورسم که بوده‌باشدازابتدای هذه‌السنهٔ قوی‌ئیل که‌عبارت از سنهٔ‌عام کامل‌بوده‌باشدبشرحیکه دررقم‌قدرتوأم‌شرف نفاذ (صدور) یافته به قاطبهٔ (همگی) اهل‌ایران که‌درشاهراه دولت‌ابدمدت درهرباب بمال وجان کوشیده‌اند بخشیدیم‌ایشان نیزبمجرداستماع‌این خبربهجت (خرمی) اثرباید درعیش وشادکامی‌بررخسار‌احوال‌خودبازنموده نقاره‌های‌شادمانی بنوازش درآورده وبتوجهات بیش‌ازپیش مستظهر (قوی‌دل) ومستوثق (مطمئن) بوده نواب‌همایون ماراازدعافراموش‌ننمایندودرعهده‌شناسند. تحریراً فی‌شهرفلان

# فصل هجدهم

## افسانه های ملی منسوب بنادرشاه

اهمیت‌ولزوم حفظ ونگاهداری‌داستانهای ملی‌ایجاب مینمایدکه مقدمة بطورخلاصه‌دربارهٔ نفوذادبیات وعلم‌فولکلر توضیحی داده وسپس بذکر افسانه‌های ملی منسوب بنادرشاه مبادرت نماید .

### فولکلـــر

در رشته‌های‌مختلف‌علوم‌هیچ‌رشته‌ای بوسعت علم‌ادبیات وجودندارد و ادبیات‌ملی‌هر کشوری ازمطالعات راجع‌بسنن وروایات بدست‌آمده و آن‌را فولکلریعنی‌ادبیات‌عامیانه‌مینامند. نظیرقصه‌هاوترانه‌ها ومثل‌وافسانه‌ها که بین‌عوام‌ساری وجاری‌است.فولکلرمرکب‌ازدو کلمه‌است‌یکی‌فلك‌بمعنی‌عوام وعامه‌ودیگری‌لربمعنی دانش‌ومعرفت ومجموعاً بمعنی‌دانش‌عوام است ودر مطالعهٔ‌زندگی‌عوام درکشورهای‌متمدن‌بحث میکند.این‌علم درمقابل‌فرهنك رسمی‌بوجودآمده ودرممالکی‌یافت میشودکه دارای‌دوپرورش‌باشند. یکی مربوط‌بطبقهٔ تحصیلکرده ودیگری‌مربوط بطبقهٔ‌عوام.بنابراین درنقاطی که فرهنك علمی‌وکتاب‌وتمدن نداشته‌باشندمانند قبائل‌بدوی‌و وحشی‌وهمچنین ملتهائیکه دارای‌پرورش عالی‌ومعنوی بوده‌وازاعتقاد باوهام وخرافات‌بر کنارباشند مطلقا فولکلر ندارند .

برای شناسائی‌افراد ملتی‌بایدبادبیات عامیانهٔ‌آنان رجوع‌نمود زیرا تهیه کنندهٔ‌آنها مردمانی بسیارساده‌اندکه فکرطبیعی رابکار برده‌اند . از دوقرن پیش ادبای اروپابتحقیق دراین‌علم‌پرداخته وآنرا اساس‌ادبیات عالی قرار

داده‌اند.مثلااز سرودویاضرب‌المثل ویاافسانهٔقدیمی ،شاعر زبردست‌میتواند آثار جاویدان بوجود آورد .

افکارعامیانه که‌نسلهای‌پیاپی‌تمام‌اندیشه‌ها وعواطف ونتایج فکرو ذوق وآزمایش‌خود رادرآن ریخته‌اند گنجینهٔ زوال‌ناپذیری‌است که‌شالودهٔآثار معنوی بشریت‌راتشکیل میدهدوخلاصه مادرادبیات وهنرهای زیبا محسوب میشود.اصولاافسانه ورمان که‌موجب غلبهٔ احساسات‌برادبیات‌است درمشرق زمین‌از قدیم‌الایام‌موردتوجه نویسندگان وادبا قرارگرفته وملل‌اروپا بدان اهمیت‌فراوانی‌داده‌ودانشگاهها واستادان،کتابها دراینمورد نوشته وبعنوان علم خاصی تدریس مینمایند .

اکنون‌بنگاهی‌برای‌ادبیات تطبیقی درپاریس وانگلستان وآلمان تشکیل شده ومجله‌هائی انتشارمیدهند.درانگلستان اداره‌ای‌است‌بنام فولکلر که در سال ۱۸۷۸یعنی قریب۹۰ سال‌پیش بمنظورجمع‌آوری وتحقیق در روایات وافسانه‌ها وآداب‌ملی تأسیس‌شده‌واین انجمن‌دارای کتابخانهٔ عظیم و مجله است واسنادی که‌دراین‌خصوص‌بآن‌انجمن‌میرسدومسائلی که‌دراین‌موضوعها نه‌تنهاراجع بانگلستان‌بلکه‌ازهمهٔ ممالك‌دنیابدست میآیددرآن‌طرح میشود.

این‌جنبش‌درایران درعصرشاهنشاه‌فقیدووزارت‌فرهنك جناب‌آقای علی اصغرحکمت‌آغازشد وموزه‌ای بنام موزهٔمردم‌شناسی‌دائر گردیدومقداری البسه واشیاءقدیمه‌وافسانه‌ها وترانه‌ها جمع‌آوری‌شد ولی‌بحال‌وقفه‌ماند .

نگارندهٔاین کتاب ضمن‌علاقهٔ مفرطی که بتجدید بنای‌آرامگاه‌نادرشاه داشت مدتها درصددجمع‌آوری افسانه‌های ملی وهمچنین اسناد وفرامین‌وسکه‌ها والبسهٔسربازان‌وافسران وعکسهائی‌ازآثار وابنیه‌وحتی اسلحه‌وآلات جنگی آن‌عصربرآمده ونیزازکتب تاریخی که‌تاکنون تدوین وتألیف‌شده‌مقداری تهیه‌نموده‌ام تادرموزه وکتابخانهٔآرامگاه جدیدالبنای آن‌پادشاه بزرك‌ضبط شود.اینك وظیفهٔملی‌ومیهنی تمام‌افراد وطن‌پرست ایران‌میداند که در این

راه‌اهتمام‌نمایند تالااقل دراینمورد قدمی‌مفیدبرداشته‌شده وموزه و کتابخانهٔ آرامگاه صورت‌آبرومندی بخود گرفته وبدینوسیله قسمتی ازآثارملی ایران ضبط و نگاهداری شود .

## افسانه‌ها

۱ــ «علت سجع‌مهر» (کلب آستان‌علی‌ندرقلی) : هنگامیکه‌شیعیان ایران ازظلم‌وستمگری‌افاغنه مخصوصاً دراصفهان‌بفغان‌آمده‌بودندنامه های‌شکایت آمیز بعلمای نجف‌نوشته‌واستمدادمیکردند. یکی‌ازعلمای سادات‌بزرك نجف بانهایت پریشانی فکر وانقلاب احوال‌شبی‌در عالم‌خواب‌بحضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وعلی‌علیه‌السلام رسیده وضمن‌استغاثه وعرض شکایت شیعیان‌ایران‌میبیندکه عباس‌بن‌علی ازدر درآمددرحالیکه قلاده‌ای‌دردست داردکه‌سردیگرش‌بگردن حیوانی‌درنده‌بسته‌شده‌وآن‌حیوان درنهایت‌هیبت ودارای‌چشمانی‌کوچك ونافذ بود. پس ازورودآن شخص علی‌علیه‌السلام میفرمایدبزودی شیعیان نجات‌خواهندیافت سیدمدتهادرانتظار تعبیر رؤیای خودبودتا نادرشاه بروی‌کارآمد ودرسفری که‌بنجف مشرف‌شدروحانیون و علماء درچادری‌درپیرون شهربحضورش رسیدندبجزسید . نادرشاه علت‌را پرسید گفتند سیداهل‌زهدوازمعاشرت وسیاست‌دوراست . نادراصراربملاقات او نمودودستورداد بهرصورت که‌سیدمایل‌است‌وی‌رادیدن نماید. سیداز لحاظ مصلحت‌شیعیان بناچار سواربرچهارپائی شده ودرحالیکه سواربود یکسره داخل‌چادرنادر گردید وافسارالاغ رابچوب‌چادر بست. نادرباحترام سیدجلو آمدوهمینکه‌سیدچشمش بچشم‌نادرافتاد چندین‌مرتبه باصدای‌بسیاربلندفریاد کرداللهاکبر ، اللهاکبرنادر هراسان‌گردیده وباتعجب‌سبب‌فریادسیدراپرسید سید درجواب‌اوخوابی‌که دیده‌بود برای‌نادر بیان‌کرد. بلافاصله نادر دستور دادریسمانی حاضر کردندوبگردن‌خودبسته ومانندحیوان باحالی پریشان بزیارت مرقدمطهرمشرف شدوهروقت قصدزیارت علی‌علیه‌السلام را داشت قلاده‌ای بگردنش‌انداخته ودستورمیداد اورا کشان‌کشان داخل حرم‌نمایند

بدینجهت علاقه و ایمان مخصوصی بعلی بن ابی طالب علیه السلام پیدا کرد و در تعمیرات آن بقعه و مطلا کردن ایوان اقدامات زیادی نموده واز همان زمان سجع مهر (کلب آستان علی ندرقلی) را برای خود انتخاب کرد .

۲ـ جواب یکی است، : نادرشاه اعلام کرد هر کس بسه سئوال من پاسخ بدهد انعام وجایزه خواهد گرفت واگر باپاسخهای بیهوده اتلاف وقت کند بهلاکت خواهد رسید. مدتها کسی جرأت نمیکرد، تا مردی بیابانی مدعی شده وخود را معرفی نمود. شبانه اورا بدربار نادر بردند. نادر بطور ناشناس بصورت یکی از افسران نزدوی آمد، قبلا خطرات دیدار و مواجههٔ بانادر و درماندگی درجواب را باو خاطرنشان ساخت. سپس بوی گفت مثلا سه سئوال یکه من میکنم اگر بطور تمرین بمن جواب صحیح بدهی امیدواری هست که فردا درحضور نادر پیروز گردی . اول آنکه جواب بده نادر عادلتر است یا انوشیروان . مرد بیابانی با برهان ثابت کرد که نادر عادلتر است . درسئوال دوم افسر پرسید شخصیت نادر بیشتر است یا شاه عباس کبیر . مرد باثبات رسانید که شخصیت نادر از شاه عباس کبیر بیشتر است آنگاه افسر گفت ـ سئوال سوم اینست که نادر شجاعتر است یا علی بن ابی طالب علیه السلام . مرد بیابانی باتعرض فوق العاده جواب داد که این مقایسه بیمورد است ونادر . . میخورد که خودرا با علی علیه السلام برابری دهد . روز بعد مرد بیابانی را ببارگاه درحضور نادر آوردند وچون بادقت دریافت که نادر همان افسری است که دیشب اورا ملاقات نموده بسیار مضطرب و پریشان احوال گردید. سپس نادر همان سئوالات را از وی نمود و همان پاسخها راشنید و درجواب سئوال سوم گفت. قربان اجازه فرمائید جواب دیشب تکرار نشود وبهمان کلمه که گفته شد اکتفاء فرمایند. نادر خندان گشت و او را انعام بسیار بخشود .

۳ـ مصراع نادری، : روزی نادر لباس فاخری در بر کرده وارخالق قلمکاری پوشیده و کلاه پوستی بسر گذاشته بود. درحالیکه راه میرفت چشمش بآینه افتاد

واز مشاهدهٔقامت‌خودشادبود وازخوشحالی‌ارتجالااین‌مصراع رابزبان‌آورد ای‌کلاه پخ‌پخ‌آرخالق قلمکارزری.چون نتوانست مصراع‌دوم رابگویدامر باحضارمیرزامهدیخان منشی‌داد.پس‌ازحضوروی‌نادرمصراع‌خودرا خوانده وگفت‌مصراع‌دوم رابگووبصورت بیتی درآور.میرزامهدیخان پس‌ازاندکی تامل گفت : برتوشاهی ختم بادو برنبی پیغمبری .

«٤ـ شاه‌پرستی» : نادردربیابانی‌که دورازسربازان‌بودعطش فوق‌العاده‌ای باودست‌داد وبچشمه‌ای‌رسیده‌زن روستائی‌رادرکنارچشمه‌دید.نادرظرف آب آن‌زن رابرداشته‌وخواست‌از چشمه‌آب‌بیاشامد.زن‌باتغیر گفت مگرتوسرباز نادرنیستی‌وازخشم اونمیترسی که‌بی‌اجازه بظرف‌مردم تجاوزمیکنی.نادر ازشنیدن‌این سخن‌شرمسارشده وکاسه‌رابدودادوپس ازعذرخواهی بادوکف دست میخواست‌آب‌بیاشامد.آنگاه‌زن شروع کردبگل‌آلودکردن آب، نادر خشمناك‌شده وبزن‌اعتراض کردزن گفت : (نخست‌ترانشناختم‌چون‌بچهره‌ات نگریستم دریافتم که‌نادرشاهی وچون‌باتن خسته وعرقدار خواستی آب بنوشی‌ترسیدم بیمارشوی اینك‌اگر مستحقم مجازاتم‌کن) نادرزنرا نوازش نموده‌وبطرف اردورهسپارشد وباخودمیگفت : دریغ‌است که‌چنین‌ملتی حق شناس ازدشمن شکست یابدوباهمین اراده‌درجنگها فاتح وپیروز میشد .

«٥ـ بمفت‌نمی‌ارزد» : نادربامردمؤمنی‌دربارهٔ بهشت‌صحبت میکرد وآن مردازززیبائیها وعجایب بهشت‌بیان مینمود.نادرشاه پرسید : آیادر بهشت‌جنك وتفوق‌یافتن‌وغلبه وجوددارد ؟ آن‌مردگفت دربهشت صلح‌وآشتی است و اختلاف وزدوخورد نیست، نادرگفت : (پس بمفت نمی‌ارزد) .

«٦ـ یدالله‌فوق‌ایدیهم» : درسردرایوان نجف که‌بدستور نادرتعمیر ومطلا شده‌بود معماران ازمیرزامهدی‌خان منشی‌خواستند که‌عبارت مناسبی برای سردربگوید . میرزامهدیخان گفت‌ازنادر بپرسند ،پس‌ازرجوع بنادر شاه دستورداد بنویسند ( یدالله‌فوق‌ایدیهم) هنگامیکه میرزامهدیخان شنید نادر

چنین عبارتی عالی را گفته است بسیار تعجب کرد و گفت این عبارت قطعاً بنادر الهام شده و برای امتحان موضوع پس از چند روز دیگر گفت مجدداً از نادر بپرسند ، وقتی پرسیدند نادر چون عبارت را فراموش کرده بود گفت همانست که قبلا گفتم .

«۷ـ تفأل و امیدواری» : در جنگ اول نادر در بغداد و شکست او، سربازان فراری ایران همه متفرق شده و هر کس بسوی شهر و منزلش میرفت. نادر نیز تنها بطرف ایران میآمد در بین راه با خود فکر میکرد که دیگر کار من تمام شده و قدرتم از دست رفته است. در این اثنا دید که دو نفر از سربازانش بجلو او میروند با خود فکر کرد که با این دو سرباز فال میگیرم اگر آنها فرمان و دستور مرا اجرا کردند معلوم میشود من همان نادرم و کارم تمام نشده است والا باید راه خود را گرفته و بروستائی بموطنم بروم . پس از اینکه بآن دو سرباز میرسد بیکی دستور میدهد گردن رفیقش را بزند، سرباز فوری اطاعت نموده رفیقش را میکشد و میگوید افسوس که مقتول برادرم بوده است. نادر از این تفأل خوشحال شده و بآتیهٔ خود امیدوار گردیده و با خود میگوید معلوم میشود من همان نادرم.

«۸ـ سپهسالاری نادر» : نادر بدانستن تاریخ سلاطین مخصوصاً چنگیز و تیمور گورگانی علاقهٔ زیادی داشت روزی گفت اگر من و چنگیز و امیر تیمور در یك زمان بودیم و چنگیز سلطنت و امیر تیمور وزارت و من سپهسالاری لشکر را داشتم تمام دنیا مسخر ما سه نفر میشد .

«۹ـ پند پیرزن» : نادر پس از شکست در جنگ بغداد هنگامیکه بطرف همدان میآمد در بین راه خسته و گرسنه داخل چادر پیرزنی میشود و از او تقاضای غذائی مینماید پیرزن از دیك آشی که در حال جوشیدن بود کاسه‌ای پر کرده و بنادر میدهد نادر بدون تأمل میخورد و لب و دهانش میسوزد. پیرزن باو میگوید تو هم مانند نادر عجول هستی زیرا اگر او در جنگ بغداد با عجله پیش نمیرفت دچار شکست نمیشد. تو هم اگر تأمل میکردی تا کمی آش سرد شود و ابتداء از اطراف کاسه میخوردی تا کم کم سردتر شود آنگاه بوسط کاسه میرسیدی و همه را میخوردی، بدون اینکه لب و دهانت بسوزد. از این نصیحت نادر نتیجه گرفت و در

جنگهای بعدی مخصوصاً در بغداد به نصیحت پیرزن عمل نمود. بالاخره پیروز گردید.

۱۰ـ جنگ شاعرانهٔ نادر با عثمانی: میگویند پادشاه عثمانی درطی نامه‌ای برای نادر این ابیات را فرستاد.

چو خواهی قشونم نظاره کنی — سحرگه نظر بر ستاره کنی
اگر آل عثمان حیاتم دهد — ز چنگ فرنگی نجاتم دهد
چنانت بکوبم بگرز گران — که یکسر روی تا بمازندران

نادر در پاسخ سلطان عثمانی این ابیات را درضمن نامهٔ جوابیه برای او می‌فرستد:

چو صبح سعادت نمایان شود — ستاره ز پیشش گریزان شود
عقاب شکاری نترسد ز بوم — دومرد خراسان دوصد مرد روم
اگر آل حیدر دهد رونقم — بقسطنطنیه زنم بیرقم

۱۱ـ رؤیای صادقانه: دریکی ازسفرهای نادراز ابیورد بمشهدشبی در بین راه بادوسه‌نفر از همراهان دربیابانی میخوابند وبرادرنادر بیدارمانده‌و پاسبانی میکند، نادر بخواب میرود ودرخواب میبیند قاصدی نزد او آمده‌و میگویدهمراه‌من بیا. نادرخواه‌ناخواه درعقبش میرودتا بدرختی میرسدو می‌بیند که‌مردی درسایهٔ درخت نشسته‌وشمشیری روی‌پایش گذارده‌است، قاصد میگویداین‌مرد علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام است‌نادربوی‌سلام داده وآنمرد میگوید: تونادرافشارهستی‌وبایدمردم‌را که‌مثل گوسفندان بی‌شبان‌پراکنده وسرگردانند نجات‌دهی، توسك‌پاسبان گله‌هستی وبایدآنان رانگهبان باشی. سپس شمشیری بمن‌داده وفرمود توپادشاه ایران‌خواهی‌شد، من‌عرض کردم ازکجا بفهمم که‌این‌خواب صادق‌باشد، فرمود باین نشانی که‌الساعه رفقایت منتظرندبقافله‌ای که‌قریباً بدینجا میرسد دستبرد بزنند، لکن‌تومانع آنان باش وبگوبآن غافله آسیبی نرسانند وچندساعت تأمل نمائید قافلهٔ دیگری

میرسد که‌مقداری طلا بناحق‌در نزدآنانست ،طلاهای آن قافله را که‌بآن محق نیستند بگیر و کارت پیشرفت میکند .

ابراهیم برادرم‌مرا ازخواب‌بیدار کرد. خواب‌را برای اونقل‌کردم، در این‌میان قافله رسید و رفقایم راباا‌صرار وتهدید ازدستبرد بازداشتم پس از چندساعت قافلهٔ دیگری‌رسید ومقداری طلاداشتند که‌گرفتیم . ازاین رو فهمیدم که خوابم صادق است .

«۱۲ــ فرماندهی‌نادر»:شاه‌طهماسب‌بوسیلهٔ‌یکی ازخواص‌برای‌نادرفرمانی میفرستد که‌اجراء نمایدنادر درجواب بفرستاده میگوید . بشاه‌طهماسب بگو که من‌ازمادر فرمانده بدنیا آمده‌ام نه فرمانبر .

«۱۳ــ نادربدوش‌شاکی» : هنگامیکه‌نادربقصد حمله‌بهرات ازمشهدخارج ودرفریمان اردوزده‌بود ،شخصی‌شکایت‌نزدحاکم مشهدمیبردباینکه یکی از فراشان‌حکومتی‌ازمن‌سه‌قران بزورگرفته‌اگربشکایتم نرسیدبنادر خبرمیدهم حاکم‌از این‌تهدیدمتغیرشده وازروی‌استهزاء بشاکی‌میگوید : اگر بروی ونادر رابپشت‌خودسوارکرده وازهرات بدینجابیاوری پول‌ترامیدهم.آن شخص‌فوراً خودرابفریمان نزدنادررسانیده وگفتهٔ‌حاکم رابوی‌اطلاع داد، نادر بدون‌تأمل براسب‌خودسوارشده‌وشاکی‌راپشت‌سرخودسوارکرده بمشهد آمد.نزدیك دارالحکومه ازاسب‌بزیرآمده‌وبردوش‌شاکی‌سوارشده ویکسره بنزدحاکم میروند.حاکم پس‌ازمشاهدهٔ آنحالت ازترس‌سکته وفوت‌میکند . نادر پس‌ازرسیدگی‌بشکایت شاکی باردو برمیگردد .

«۱۴ــ نقشهٔ‌جنك» : روزی‌نادردرایام‌طفولیت‌بارفیق‌خود درصحرامشغول حراست‌وچوپانی گلهٔ گوسفندبود نادرتنهادرگوشه‌ای نشسته وروی زمین خطوطی‌رسم‌میکردودرفکربودکه غفلتاًرفیقش رسیده ومانع‌کاراوشد نادر باواعتراض‌کرد وگفت‌چرا نگذاردی‌هرات‌راهم‌تصرف کنم‌آنگاه نقشه‌را نشان‌داد وگفت‌اینجامشهد است که‌تصرف کردم‌وقصد حملهٔ‌بهرات‌راداشتم که تومانع شدی‌ونگذاشتی ،رفیقش خندید وگفت حتماً دیوانه شده‌ای .

۱۵ـ قادرونادر : هنگامیکه اردوی‌نادر درمحلی‌موسوم به‌کپهٔ نادری واقع‌بین‌نای‌بندوراور . درکویرلوت‌بین‌راه کرمان ومشهددچار باران شدید ومتوالی‌شدوچندشبانه‌روز درزحمت بوده‌وبمضیقهٔ‌خواروبارافتادند.نادر با خشم‌بسیاردستورداد توپهارابطرف آسمان‌شلیك نمایند، بالنتیجه وطبعاً ابرها پراکنده وباران قطع گردید واین دستور بنظر لشکریان بسیار عجیب وخارق‌العاده‌آمد، آنگاه‌نادربخودبالیده‌وگفت(خدایا اگرتوقادری‌من‌نادرم، ازاینرو ایمان وعقیدهٔ سربازان بیش‌ازپیش نسبت‌بنادر زیاده گشت .

۱۶ـ رهائی‌بزمادهٔ پیرزن : دریکی‌ازحملات ترکمانان بشمال‌خراسان بزپیرزنی راگرفته‌وبغارت بردند،پیرزن شکایت نزدنادربرد ونادر درعوض چندبزباودادلکن پیرزن ازقبول‌آن‌خودداری‌کرده وگفت‌بزمن ماده بوده وفقط همانرا میخواهم، چگونه‌بغیرت‌خود می‌پسندی که‌بز نرترکمن ببز مادهٔ‌رعیت توتجاوز کند.نادر ازاین‌حرف بجوش وخروش‌آمده‌وعزم‌پیکار باتراکمه رانموده‌بتعقیب آنان‌رهسپار وپس‌ازجنك سختی بزمادهٔ پیرزن را بدست آورده و بوی تسلیم کرد .

این‌حکایت رامرحوم‌محمدحسین امیرالشعراء نادری که‌خوداز اولاد نادرشاه وسالها قصیده سرای آستان قدس رضوی بوده بنظم آورده که ذیلا نگاشته میشود :

از معدلتش شنو مثالی — دامانش گرفت پیر زالی
کای منبع غیرت و امارت — شد ماده بزی زمن بغارت
چون دید خدیو چار کشور — از بهر بزیش زار و مضطر
بخشود بچشم اشك زایش — صد بز بخشید در ازایش
آن پیر زنی که شیر زن بود — گفت این ندهد ز بهر من سود
من جز بز خویشتن نخواهم — من مرده و جز کفن نخواهم
تو شاه غیور مسلمینی — برتر ز دو صد سبکتکینی
میسند بز نر رقیبان — بجهد ببز ستم نصیبان

چون دید شهنشه جوانبخت — آن غیرت و آه و زاری سخت
بر بست کمر ز بهر پیکار — با ترکمنان اهرمن سار
از خصم هزار دست بر بست — تا یك دل پیرزن زغم رست
شه چون بز ماده را بدان داد — آن قالب مرده را روان داد
شاهان خدا پرست باری — اینگونه کنند شهریاری
صد شکر که این رویه شد گم — رستند از آن بلیه مردم
انصاف طلوع کرد چون ماه — بر گاه نشست شاه جمجاه

۱۷۰ــ کشتی‌بادی: نادرشاه‌را گفتند برای حمله‌بداغستان ازدریای خزر به وسیلهٔ کشتی عبورنماید ،پرسید بچه‌وسیله کشتی راحرکت میدهند، گفتند تابع‌باداست گفت‌من‌اختیارخودواردو راببادنمیدهم ،دستوردادازراه خشکی عزیمت نمایند .

۱۸۰ــ اقری‌ومقری: مؤذنی‌بالای‌مناره اذان‌میگفت، نادرپرسیداین مرد چرافریادمیکندجواب میدهندمقری است (یعنی قرائت‌میکند) نادر باکلمهٔ اقری که‌بمعنی‌دزداست اشتباه کرده گفت پس‌اورا ازمناره‌سرنگون کنید.باو میفهمانند که‌مقری‌است یعنی مقدمهٔ‌اذان رامیخواند گفت‌اگر سروصدای او بدیگران‌اذیتی نمیرساند وبگاو و گوسفند مردم ضرری ندارد بگذارید هر چه‌دلش میخواهد فریاد کند .

۱۹۰ــ تاج‌خوشهٔ‌گندم: نادردرطفولیت باهمبازیهای‌خودطوری رفتار وسلوك‌داشت که‌همه‌اطفال‌ازاواطاعت وفرمانبرداری میکردندوازعادات‌او بودکه خوشهٔ‌گندمی رابرکلاه خودمیبست وخودرادربین بچه‌ها شجاع و فرمانروا وسلطان نشان‌میداد ومیگفت من شاه شماهستم وشما لشکر من وباید خودرا برای جنك دشمنان آماده ومهیا سازید ، همهٔ اطفال تسلیم وی بودند .

۲۰۰ــ هرچه‌میگوئیدکارکنید: درارد وکشی بافغانستان هنگام گذشتن ازارتفاعات صعب‌العبور کوهستانی بایدتوپچیها توپها رابشانه گرفته بالا

ببرند.چندسرباز توپچی درحین‌بالابردن توپها بایکدیگر زمزمه داشتند و میگفتنداین‌چه مشقتی‌است که‌نادر بماتحمیل کرده . نادرازپشت سرصحبت آنانراشنید وازهمان پشت سرآنها گفت هرچه‌میخواهید بگوئید اما کاری کنید که زودتر توپها بسر کوه برسد .

۲۱ـ کیسهٔ‌ارزن وخروس : یکی ازسفرای‌عثمانی‌دریکی‌ازملاقاتهای بانادرشاه کیسهٔ ارزنی‌راباخود آورده ودرروی زمین ریخت ،کنایه‌ازاینکه تعداد قشون عثمانی مانند تعداد دانه‌های‌این کیسهٔ ارزن‌زیاده ازحد شماره است.نادردستورمیدهد چندخروس‌آوردندودراندك‌مدتی‌ارزنها راخوردند بدین‌نحوجواب‌سفیررامیدهد ـ کنایه‌ازاینکه‌یکی‌مردجنگی‌به ازصدهزار.

۲۲ـ حکم نادری : دریکی‌ازاردوکشی‌ها سربازهااز راه‌پیمائی زیاد وپیاده‌روی سخت کوفته وخسته‌شده وازنادراستدعای استراحت نمودندچون بدشمن نزدیك‌شده‌بودندوخستگی مانع ازحملهٔ آنهابود دستورداد هریك مقدارپنج من‌سنك باخود همراه‌داشته باشند.حکم نادر بازحمت اجراء شد وپس‌ازیك شبانه‌روز راه‌پیمائی چون‌بدشمن رسیدند دستورداد سنگها را بزمین‌ریخته بحمله بپردازند چون‌سربازان ازحمل سنگهارهائی یافته وخود احساس‌چابکی نمودند بسختی بدشمن حمله نموده پیروز شدند .

۲۳ـ روئیدن‌جو درچکمه : نادردرجنگها چندین‌روزچکمه‌از پایش بیرون‌نمیآمد . گاهی‌هنگام‌جو دادن‌باسبش‌چنددانه جو بچکمه‌اش ریخته وپس‌ازچند روزاز رطوبت‌پا جودرچکمه‌اش سبز میشد .

از بسکه بدی و را تکاپو  جو سبز شدی بچکمهٔ او

۲۴ـ غذای کله‌پاچه : دریکی‌ازجنگها که رضاقلی‌میرزا همراه نادربود روزی‌برای غذاخوردن‌بسفرهٔ‌پدرحاضر نشد.نادرعلت راپرسیدرضاقلی‌میرزا عرض‌میکندچون‌مریض‌بودم قدری‌فیرنی‌خوردم.نادرمیگوید باغذای فیرنی نمیشود درجنك پیروزشد کله‌پاچه بخور تا قوی شوی . میگویند خوراك غالب نادر کله‌پاچه بوده است .

۲۵ـ سزای حاج عباسقلی و پاداش حاجی اشرف : نادر برای خرید گندم بیکی ازدهات شمالی خراسان میرود و ازانباردار قلعه مقداری گندم خریده ودرجوالها میریزد ،هنگام حمل بارهای گندم حاج عباسقلی صاحب گندمها رسیده و پس ازاعتراض بانباردار که چرا بدون اجازه معامله کرده است میگوید جوالها را خالی کنند نادر هرچه اصرار میکند که ما مهمان شما هستیم وچند روز معطل شده ام هرچه قیمت گندم است میدهم میگوید اصولا گندم نمیفروشم وپس ازخالی کردن جوالها نادر راباخشونت ازانبار بیرون میکند . نادر باو گفت اگر قدرت میداشتم ترا تنبیه سختی میکردم ،حاج عباسقلی جواب میدهد هروقت توشاه شدی بگو چشمهای مرا بیرون آورند. نادر مأیوسانه از آنجا بیرون آمده ودرآن نزدیکی حاجی اشرف که ناظر جریان بوده ودلش بحال نادر رحم آمده اورا بخانه برده وپس ازپذیرائی بپسرش دستور میدهد برود بانبار وهرچه گندم میخواهد درجوالها پر کرده وقیمتش راعادلانه بگیرد . پسرش بدستور پدر عمل کرده ودرموقع عزیمت نادر برای اوتوشهٔ راه هم درست کرد . پس ازچندسال که نادر بمقام سپهسالاری رسیدبا لشکریانش بآن حدود اردوزد وبدنبال حاجی عباسقلی وحاجی اشرف فرستاد . پس از حضور آنان بحاجی عباسقلی گفت یادت هست بمن چه گفتی حالا میگویم تقاضای ترا انجام دهند آنگاه دستور داد اورا ازدو چشم نابینا کردند وبحاجی اشرف گفت من وقتی درانبار تو گندم بار میکردم پاپیچهای کهنه ام را درآنجا گذارده و فراموش کردم همراه بیاورم حاجی اشرف گفت الان هم درهمانجاهست و فرستاد آوردند. سپس نادر ازحسن رفتار وپذیرائی وامانت او تحسین کرده و دستور داد برای همیشه املاکش ازپرداخت مالیات معاف باشد .

۲۶ـ رضاقلی نابینا : شبی نادر دراردوگاه ازچادرها بازرسی میکرد بچادری رسید که چراغ نداشت ،ازبیرون چادر پرسید چرا این چادر روشن نیست، یکنفر درچادر جواب داد کسی که کوراست روشنائی نمیخواهد . نادر ازصدا فهمید که پسر رضاقلی میرزاست بقدری خشمناک شد که فردای آن روز

دستورداد کسانیکه درامر کورشدن پسرش حضورداشته ومانع نشدند همدرا بقتل برسانند .

۲۷ـ «فال حافظ» : نادرپس ازشکست افاغنه وبیرون کردن آنها ازعراق واصفهان وفارس تصمیم گرفت عثمانیان راازخاك ایران بیرون کند. پس از فتح همدان وکرمانشاهان عازم تسخیر تبریز شد. مستقبل حال را ازدیوان لسان الغیب حافظ شیرازی تفأل نمود این غزل آمد :

اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است
ببانك چنك مخور می که محتسب تیز است
عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

۲۸ـ «تخلف ازتعهد» : نادربرای سقاخانهٔ طلا که دروسط صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام است میخواست سنك بزرگی که درهرات بود برای منبع آن سقاخانه بمشهد بیاورد. چون بسیار کارپرزحمتی بود کسی داوطلب نمیشد تا اینکه یکنفر تعهد نمود سی روزه بمشهد حمل نماید. تعهد کننده بخیال خویش حسن خدمت نموده برای دریافت پاداش بیست وهشت روزه یعنی دوروززودتر ازتعهدخود سنك رابمشهد رسانید. نادرباو گفت اگرمطابق تعهدخود یعنی روزسی ام میآوردی پاداش میگرفتی واینك که برخلاف قول وتعهد عمل کرده ای ودوروزاختلاف وعده داری پاداش نداری .

۲۹ـ «امتحان حافظه» : نادرضمن مسافرت درمحل ونقطهٔ معینی بین راه ازمیرزامهدیخان پرسید سهلترین ومقوی ترین غذاها درمسافرت چیست ؟ میرزامهدیخان جواب دادنان وتخم مرغ. پس ازادامهٔ مسافرت سالها گذشته اتفاقاً درسفردیگر گزارشان بهمان نقطه افتاد، نادررا ازمذاکرهٔ قبلی بیادآمد وخواست حافظهٔ میرزارا امتحان کند پرسید میرزامهدیخان باچه چیز؟ فوری جواب داد قربان بانمك . نادرراخوش آمده ومیرزا مهدیخان ازحافظه و هوش نادرنیز بسیار تعجب نمود.

۳۰ـ لذت‌قدرت. : دردرگزیکنفرازپیرمردان میگفت نادر دراوایل جوانی‌سواربراسب ازدستگردبقعلهٔسادات کدنزدیك آنجاست‌درعبورازمزارع باغتره (جالیز) رفته‌ودرحالیکه‌سوار براسب‌بود شمشیر خودرابخربزه و هندوانه‌هافرودبرده وهرکدام رسیده‌وخوب بود بلندکرده ومیخورد، جالیزبان‌رسیده ودادوفریاد میکندومیگوید چرا پایمال‌میکنی‌اگر باربابم بگویم‌ترامجازات میکند. نادراعتنائی‌نکرده وباغتره‌کاربناچاربده رفته و بسیدرئیس‌قلعه کدمالك‌جالیزبوده اطلاع‌میدهد،سیدبعده‌ای ازجوانان‌سادات قلعه‌دستورمیدهدآن‌مردجسوررابیاورندآنها درجالیزرفته ونادر رااز اسب بزیرآورده‌وکتك‌مفصلی‌زده اورابااسبش‌بقلعه نزدسیدمیآورند. سیدباحضور اهل‌قلعه اورامسخره کرده میگویدبچه‌ها بقیافهٔ بدترکیب واسب‌بدهیکل و جل‌وپلاس‌وزین‌اسب‌این‌پسرشرور بخندید. اهالی‌قلعه‌اورا استهزاء میکنند بالاخره چون‌قبلاکتك‌خورده بود سیداورا رهامیکند. سالها ازاین قضیه میگذردونادربسلطنت میرسد،پس‌ازفتح‌هندوستان وتصرف ترکستان در مراجعت بمشهددربین‌راه بقریهٔچاپشلو۱۲کیلومتری درگزو۱۰کیلومتری قلعهٔ سادات‌اردومیزندآنگاه حرف‌استهزاآمیز سیدبخاطرش میرسد دستور احضار اورامیدهد.

چون‌سید باردوی‌نادرمیرسد بامشاهدهٔ سپاهیان واسبهای‌بی‌شمار زیبا و مخصوصاً اسبهای‌نادرکه‌بزینهای‌جواهرنشان مزین‌بودوحشت‌وترس‌عجیبی اوراگرفت. چون‌برابرنادررسیده وشکوه وجلال‌اورا دیدبرخود لرزید. نادرنگاهی باوکرده ومیگوید. ها مراچگونه‌میبینی‌قیافهٔمن چگونه است اسبها وزین وبرگها چطوراست؟ سیدباحال پریشان‌میگوید آنوقتی که من قدرت‌داشتم‌آنچه‌خواستم باتورفتارکردم‌وحالاتوقادری‌وآنچه‌دلت‌میخواهد بامن رفتارکن، این حرف‌سیدموجب‌شدکه نادراورا بخشود وتیول قلعهٔ سادات‌راباچشمهٔ نزدیك که چشمه‌مسلمان نام‌داردبوی اعطاء نمود. وهنوزآن ملك دردست‌کسان‌آنسید است .

«۳۱ـ الماقولاق» : نادردریکی ازجنگهای باعثمانی‌درهمدان فرمان دا. هریك‌ازسربازان ایرانی‌گوش یادماغ‌یك سربازعثمانی رابریده و تحویل نمایندهٔ‌تومان جایزه دریافت داردبهمین ترتیب‌پیشروی مینمودو سربازان مرتباً گوش ودماغ‌بریده تحویل‌داده وجایزه‌میگرفتند. تا۴۸ کیلومتر طی مسافت‌درکنار کوهی‌گفت آلماقولاق یعنی‌دیگر گوش ودماغ خریداری نمیشود وآن کوه‌ازهمان زمان بکوه آلماقولاق موسوم گردید.

«۳۲ـ داستان تخت‌طاووس» : داستانی‌است که‌شاعر سخنورمعاصر آقای دکترقاسم رسا،ملك‌الشعرای‌آستانقدس‌رضوی بنظم‌آورده‌اندکه‌عیناً نگاشته میشود :

بعزم فتح دهلی شاه افشار — برون شد با سپاه و خیل بسیار
سپاهی جنگجوی و رزم دیده — که تاریخ جهان مثلش ندیده
سپاه برق آسایش چو کشتی — ز هر رودی بآسانی گذشتی
حصار دهلی و پنجاب و لاهور — شد از نیروی نادرشاه محصور
ز برق تیغ شاهنشاه ایران — قلاع هند شد با خاك یکسان
سواران گوی پیروزی ربودند — در دروازهٔ دهلی گشودند
درفش کاویان از کاخ جمشید — سر از هیمالیا برزد چو خورشید
براسب کوه پیکر شاه افشار — بمیدان تاخت با نیروی بسیار
چو شاه هند دیدآن برق شمشیر — رخ خود را زشرم افکند بر زیر
فرود آمد زفیل و شد پیاده — وزیرش در کنارش ایستاده
چنان در عرصهٔ پیکار شد مات — که شد تسلیم نادر با مهمات
شه هندوستان خواهی نخواهی — ز سر برداشت تاج پادشاهی
بنادر گفت کای شاه‌جوان بخت — توئی شایستهٔ این تاج‌واین تخت
کلاه و تاج را در حال تعظیم — بخاك پای نادر ساخت تقدیم
شه کشور گشا بگذاشت افسر — محمد شاه را از لطف بر سر
که ما مستغنی از تاج و کلاهیم — بگیتی بی پناهان را پناهیم

میان ما دگر بیگانگی نیست — نشان مرد جز مردانگی نیست
چو شاه هند دید آن لطف بسیار — جوانمردی نادرشاه افشار
در گنجینه های هند بگشود — بپاس بخشش شاهانه بنمود
جواهر های گوناگون و الوان — نثار مقدم سردار ایران
یکی تختی بنام تخت طاووس — بزیبائی رقیب تخت کاووس
همان تختی که ازشاهان پیشین — بانواع جواهر گشته تزئین
ز الماس و عقیق ولعل و یاقوت — که هر بیننده‌رامیساخت مبهوت
ز دهلی سوی ایران برد نادر — برسم ارمغان تخت جواهر

* * *

چو شاه هند دیدش آبرو رفت — پشیمان گشت‌ودرحیرت‌فرورفت
ملامت‌ها شنید وخورد افسوس — شب‌وروزازبرای تخت طاووس
که‌این تخت‌ازنیاکان‌یادگاراست — ز شاهان و ملوك نامدار است
مرادرسینه‌جزاین حسرتی نیست — که مارا تاابد این ننك باقیست
همه‌شب باوزیران گفتگوداشت — دل پرحسرتش‌یك آرزو داشت
که طعمه از دهان شیر گیرد — ز نادر زادهٔ شمشیر گیرد
وزیری داشت دانشمند و دانا — بتدبیر و خرد مشهور دنیا
بشه گفتا مخور اندوه بسیار — بود در دست من تدبیر اینکار
پریرو دختری طناز باید — که قلب سخت نادر را رباید
چو دل برد ازشهنشاه جوانبخت — بچنك آرد دروآلماس‌آن تخت
چو تدبیر وزیر کهنه استاد — پسند خاطر شاهانه افتاد
بفرمان شه آن فرزانه دستور — روان شد از پی انجام منظور
شنیدم دختری تابنده چون ماه — که خلقی راجمالش‌بردی‌از راه
رخی زیباتر از ماه منور — قدش رعناتر از سرو و صنوبر
پریروئی میان گلرخان طاق — بخوبی شهرهٔ خوبان آفاق
دوچشمش‌همچونرگس‌مست‌ومخمور — جهانی از نگاهش گشته مسحور

چوباز آن نرگس شاداب میکرد — دل اهل نظر را آب میکرد
هزاران دیده دنبال نگاهش — نشان تیر مژگان سیاهش
رخی تابنده چون‌ماه فلك داشت — لبش در عین شیرینی نمك داشت
چو سروی دلربا قامت کشیده — دو ابرو چون هلال نو خمیده
لبش‌شیرین‌تر ازقندو شکربود — که‌صدشیرین‌زرشکش خونجگربود
نشاط و مستی دلهای شیدا — ز چشمان سیاهش بود پیدا
دهان کوچکش‌چون‌غنچه‌خندان — شکرجای سخن میریخت ازآن
دوزلف مشکبویش پرشکن بود — خطا گفتم بهاز مشك ختن بود
یکی‌خال سیاهی کنج‌لب داشت — که‌روزخستگانراهمچوشب‌داشت
لبش ازخون دل دادی نشانها — ز درد عشق گفتی داستان ها
ز گیسو بهر دل زنجیرها داشت — زابرودرکفش شمشیر ها داشت
ز تیغش دل چوگشتی پاره پاره — لبش با بوسه‌ای میکرد چاره
نگاهش همچو تیری از دل تنك — گذر میکرد حتی از دل سنك
حریر نازکی پوشیده بر تن — پریشان کرده گیسو تا بدامن
چو گیسو خرمنی پر یاسمن بود — چو دریائی پرازموج‌وشکن بود
در آن‌امواج موهای طلائی — نهان اسرار عشق و دلربائی
ز الماسی که بودش گوشواره — بماهی کرده آویزان ستاره
چه ابرو آفت دل های مسکین — چه گیسویك طبق گلهای نسرین
لبش در منتهای دلربائی — بدل میداد درس آشنائی

* * *

شنیدم کان وزیر کارآگاه — سفرها کرد و دایم بود در راه
میان هر ده وآبادی و دشت — برای جستن منظور میگشت
ز بعد کنجکاوی های بسیار — بشهری شد ازآن دختر خبردار
چو چشمش بر جمال دختر افتاد — بر آن محبوب زیبا منظر افتاد
چنان صبروقرارش رفت‌ازدست — که از بوی گلش افتاد سرمست

شد ازدیدار دختر شادو خرسند — بشارت داد شه را آن خردمند
که ای شاهنشه محبوب عادل — ترا منظور دل گردید حاصل
یقین دارم که آن ماه دو هفته — بجو باز آورد آن آب رفته
ز نادر آن پریروی گل اندام — ستاند با نگاهی صبر و آرام
اگر چشمش بچشم مستش افتد — زمام اختیار از دستش افتد
کند گرخال هندویش تماشا — بدان بخشد سمرقند و بخارا
ازآن فلفل دهانش تند گردد — دم شمشیر تیزش کند گردد
اگر نادر بنوشد جام باده — ز دست ساقی طناز و ساده
شود مدهوش و گیرد تاج از سر — هوای سلطنت از سر کند در
چو ساقی شاه را در حال مستی — رها سازد ز قید جاه و هستی
در و الماس آن طاووس زیبا — در آن مستی رود بر باد یغما

* * *

چو شدشه خواستار آن ماهرورا — بنزد شاه آوردند او را
چو خسرو دید آن شیرین شمایل — شد ازدیداراو خرسند وخوشدل
ز حسن عارض آن سرو طناز — گل امید شه چون غنچه شد باز
بدختر گفت دارم گفتگوئی — نهان در گوشهٔ دل آرزوئی
مرا سوزی‌است پنهان دردل‌تنك — که گر گویم بسوزاند دل سنك
کنون گویم ترا راز دل زار — مبادا کس از آن گردد خبردار
بیا در پرده محرم باش ما را — شریك شادی و غم باش ما را
غم پنهان دلرا با تو گویم — علاج درد خود را از تو جویم
وطن باید که گرددازتو گلشن — شود چشم امیدش از تو روشن
اگر چه خاك ما باغ بهشت‌است — ولی‌این باغ‌بی‌طاووس‌زشت‌است
شنیدم گرچه نادر را بدربار — کنیزان پری رو هست بسیار
ولیکن خال هند و دوست دارد — کنیز یاسمن بو دوست دارد
ز خاك هند میخواهم شبانه — روی در خاك ایران محرمانه

یکی از محرمان خاص درگاه — ترا در این سفر سازیم همراه
یقین دارم که نادرشاه افشار — ترا از جان ودل گردد خریدار
دلش را بانگاهی گرم سازی — چو مومی آهنش را نرم سازی
بدرد عشق سازی دردمندش — بچنك آری دل مشکل پسندش
چو کم کم محرم درگاه گشتی — ز اسرار حرم آگاه گشتی
ربائی چون دل شاه جوانبخت — در والماس و مروارید آن‌تخت

* * *

چو دختر این سخن ازشاه بشنید — بخاك افتاد و تخت شاه بوسید
که شاها گرچه من شهزاده هستم — برای خدمتت آماده هستم
شهنشاها ز مرك اندیشه‌ام نیست — بجز خدمتگذاری پیشه‌ام نیست
چنان از جان فداکارم وطن را — که ازجان دوست‌تردارم وطن‌را
مرا دردل بجز عشق وطن نیست — بجز مهرش‌مرادرجان وتن‌نیست
بسازم توتیای دیده خاکش — هزاران جان فدای خاك پاکش
چوخاکشرا کنم‌باخون‌خودرنك — ز دامانش بشویم لکهٔ ننك
شرار عشق چون‌بگداخت او را — زخود یکباره بیخود ساخت‌اورا
چو مشتاقان ز عشق و بیقراری — زچشمش قطره‌اشکی گشت‌جاری
چو ازآن‌قطره‌دریاموج‌زن گشت — دلش لبریز ازعشق وطن گشت
ازآن اشکی که‌شد از دیده‌جاری — نهال عشق را کرد آبیاری
شنیدم با وطن با ناله و سوز — چنین میگفت‌آن اشك‌دل افروز
که‌ای روشن ز دیدارت دل ما — بگیر این هدیهٔ ناقابل ما

* * *

بدستور وزیر آن ماه منظر — لباس بردگی پوشیده در بر
چو ماهی شد بزیر ابر مستور — بران زیبا کنیزك ساخت مأمور
ندیمی شد بنام مرد تاجر — که در فن تجارت بود ماهر
ندیم شه پس از رنج فراوان — بهمراه کنیز آمد بایران

بشهر اصفهان آن ماه رخسار — خرامان شد چوطاووسی ببازار
دل بازاریان محو جمالش — اسیر طره و هندوی خالش
ز سکه دلفریب و خوبرو بود — دل بازاریان دنبال او بود
اگر یوسف در آن بازار بودی — اسیر آن پریرخسار بودی
نمیکندی دگر رحل اقامت — از آن چاه زنخدان تا قیامت
بیوسف در ملاحت برتری داشت — که‌صدها چون‌زلیخامشتری‌داشت

* * *

شنیدم خواجهٔ مخصوص دربار — شداز او صاف آن‌دختر خبردار
ز غوغای خریداران بر آشفت — سخن با تاجر هندی چنین گفت
بجز نادرکه‌او گوهرشناس‌است — که‌داند گوهری‌دراین‌لباس‌است
همان شایسته ترکاین در شهوار — کنی تقدیم نادرشاه افشار
چوتاجراین‌سخن‌ازخواجه‌بشنفت — دلش چون غنچهٔ امید بشکفت
بگفتا گرچه دختر نیست قابل — کنم تقدیم شاهنشاه عادل
گرازاو شاه خواهد کام گیرد — بیك شرط این عمل انجام گیرد
که‌بینم روی ماهش ماهی یکبار — نگردد کس مرا مانع بدربار

* * *

شتابان خواجه‌آمد سوی درگاه — ز دختر داستان‌ها گفت با شاه
ز اندام لطیف و چشم و ابرو — ز مژگان سیاه و خال هندو
پریرو وارد درگاه گردید — شرفیاب حضور شاه گردید
ببوسید از ادب درگاه شه را — بنادر دوخت چشمان سیه را
پری رو با نگاهی ساخت کارش — گرفت از دل زمام اختیارش
چودختر خواهش‌خودرابشه‌گفت — بمنت خواهش او را پذیرفت
شد آن پاکیزه رو در دیدهٔ شاه — مقرب‌تر ز نزدیکان درگاه
چو لب آن شکر بنگاله بگشود — بقند پارسی شرینی افزود

کنیزانی که در دربار بودند  کنیزان پری رخسار بودند
چو خدمتکارخاص‌شاه گردید  ز اسرار حرم آگاه گردید
شبی گفتا چو روبه افکنم دام  دهم مقصود خود را زودانجام
ولی غافل که بازی با دم شیر  خطا باشد چو بابرنده شمشیر
کجا روبه حریف شیر گردد  گریزان از دم شمشیر گردد

* * *

شنیدم کان جواهر های الوان  بطالار بزرگی بود پنهان
در طالار مخصوص جواهر  کلیدش بود دست شخص نادر
شبی چون‌شاه‌درمستی فرورفت  میان خوابگاه ماهرو رفت
پریرخ پیش پای شاه برخاست  در آن تاریکی شب ماه برخاست
ربود آن شب بصد چالاك دستی  کلید شاه را در حال مستی
همان شب در اطاق محرمانه  کشیدی نقش آن را ماهرانه
چو دخترنقش خودرا کردبازی  بتاجر داد بهر چاره سازی
زتصویری که آن رعنا کشیدی  ز رویش ساخت آهنگر کلیدی
کلیدی از کلید اصل بهتر  که راحت‌تر ازآن میخوردبردر

* * *

چو نادر شد سحرازخواب بیدار  شتابان قاصدی آمد بدربار
که صدها راهزن از خاك افغان  ربوده گوسفندانی ز ایران
تو چون امروز ما را گله بانی  نشاید از شبان جز پاسبانی
رعیت گله و سلطان شبان است  رعیت را شهنشه پاسبان است
خدایت داده تخت وبخت پیروز  که پشتیبان مردم باشی امروز
چو نادراین‌سخن بشنیدبرخاست  سپاهی را بعزم رزم آراست
سپرد آن ماهرو را شاه افشار  بدست خواجهٔ مخصوص دربار

* * *

چو نادر جانب افغان سفر کرد  کنیزك مرد تاجر را خبر کرد

برسم ساقیان مجلس آرا  شبی شاهانه بزمی ساخت برپا
چو درساغرشراب‌ارغوان‌ریخت  زداروهای بیهوشی‌درآن ریخت
کنیزان‌گرم عیش ونوش‌گشتند  سراسرخواجگان بیهوش‌گشتند
گشودندآن دو شبگردان ماهر  در طالار مخصوص جواهر
جواهر های گوناگون والوان  میان گوشه‌ای کردند پنهان
همان‌شب‌تاجرآن‌گنج نهان‌برد  زایران جانب هندوستان برد

* * *

بپیروزی همانشب موکب شاه  فرودآمدپس ازچندی بدرگاه
در طالار را چون شاه بگشود  دروالماس خود رایافت مفقود
چو لختی شاه‌درحیرت‌فرورفت  شتابان جانب آن ماهرو رفت
کلیدی‌چون‌کلید خویش‌سلطان  میان خوابگاهش یافت پنهان
چو نادر ازحقیقت باخبرگشت  دلش ازآتش کین‌شعله‌ورگشت
بگفتا کای خیانتکار جاسوس  چه شدالماسهای تخت طاووس
نترسیدی مگر از تیغ نادر  که بگشودی در گنج جواهر

* * *

پریرو با ادب بوسید درگاه  شنیدم این چنین‌میگفت با شاه
که شاهاتخت ناموس‌وطن بود  نشان از تاجداران کهن بود
ازآنرو داده‌ام ناموس بر باد  که ناموس وطن را سازم آزاد
چو دردل داشتم اندیشهٔ پاك  نبردم آرزوی خویش بر خاك
شها ویرانه کردی خانهٔ ما  ربودی گوهر یکدانهٔ ما
جهاندارا اگر کردم خیانت  وطن را پس گرفتم آن امانت
خدا را شکرکام خویش‌جستم  ز دامان وطن آن ننگ شستم
چوشه‌دیدازکنیزش آن‌جسارت  بحکم نادری با یك اشارت
زخون شدخوابگاه آن‌پری پر  درآن‌دریای‌خون‌غلطید چون‌در
درآن‌دم‌آن‌گل پژمرده بشکفت  وطن را باوداع آخرین گفت.

تصویر شماره پنجاه وشش

گه جان قربانی راه تو کردم　　گلی تقدیم درگاه تو کردم

* * *

بنظم آورده‌ام این داستان را　　که سرمشقی بودخوانندگان را
دراین گنجینه بین درسخن را　　دراین‌مکتب‌بخوان حب‌الوطن‌را
بگیتی نام ایران جاودان باد　　همیشه خاك پاکش درامان باد
همایون پرچمش تا هست عالم　　نگردد از سرما سایه‌اش کم
رسا کوتاه کن دیگر سخنرا　　مبر از یاد تا هستی وطن را

۳۳ـ «استنطاق‌ومجازات‌نادری» : هنگامیکه‌نادردربیابانی اردوزده‌بود، یکی‌از رعایای‌قریهٔ مجاورشکایت‌کرد فلان‌سربازمقداری ازماستهای مرا خورده‌است. نادرسرباز رااحضار وازاوبازخواست‌نمود، سربازانکارکرد نادربشاکی گفت‌شکم‌این‌سرباز راپاره‌میکنم‌اگرماست داشت‌که بسزای خود رسیده است والاترا نیزبقتل‌میرسانم. شاکی‌قبول‌نمود ولی‌سربازامتناع کرد.نادرگفت اینك‌دوتقصیرمرتکب‌شده‌ای یکی‌آنکه برعیت ظلم‌کرده‌ای ودیگر آنکه‌بنادردروغ‌گفتی. آنگاه دستورداد اورابمجازات‌رسانیدند.

۳۴ـ «مقاومت‌بامشکلات»: نادردرجنك ومحاصرهٔ‌قندهار خسته‌شده‌بود ومدتها بطول‌انجامید روزی‌درکناردیواری‌نشسته ودردریای‌فکرغوطه‌ور بود. ناگاه‌چشمش‌بدیوارافتادودید مورچه‌ای ازدیواربالامیرود، ودانه‌ای دردهان دارد،چون بنزدیکی بالای‌دیوار رسید بزمین افتاد ومجدداً بادانه بدیواربالارفت بازدرنزدیکی بالای دیواردانه ازدهانش‌بزمین افتادمجدداً خودرابزمین‌رسانیده ودانه‌را برداشته ببالای‌دیواررفت بازموفق‌نگردید و بزمین‌افتاد وهفت‌مرتبه‌این‌کارراتکرارکرد تابالاخره خودودانه‌را ببالای دیوار بلانهٔ‌خودرسانید. ازاین‌عمل‌نادرپندگرفته ودانست‌که مقاومت و ایستادگی‌درهرکار موجب‌موفقیت ورسیدن بمقصوداست. لذابقدری در محاصرهٔ قندهارثبات‌عزم‌نشان‌داد تابفتح وپیروزی‌نائل‌گردید.

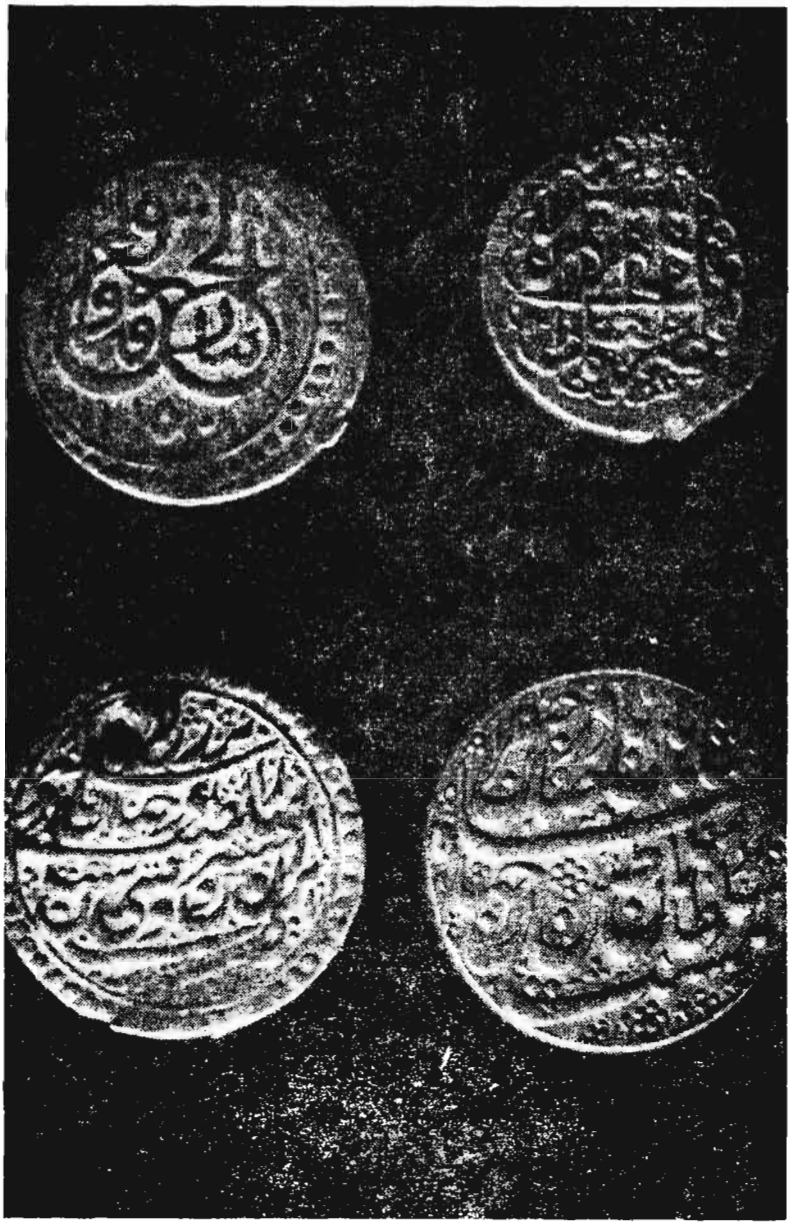

تصویر شماره پنجاه وهفت

۳۵ـ «عقل هرسه یکی است»: در ۱۰۸ کیلومتری بین همدان و سنندج قریه‌ایست در بلوك اسفندآباد شمال دلبران که اینك بنام نادرشاه موسوم است. چشمه‌ای در نزدیکی آنست. زنی از اهل آن ده کنار چشمه نشسته وظرف خود را آب میکرد. ناگاه نادر سوار بر اسب کنار چشمه آمده اول اسب خودرا آب داده وظرف آن زن را گرفت وخود آب نوشید، آن زن نگاهی بنادر که در نظرش ناشناس بود کرده و گفت عقل تو با عقل نادر و عقل شوهر من هرسه یکی است، نادر از این حرف در فکر شد واز آن زن تقاضا کرد اورا در خانهٔ خود پذیرائی نماید. زن قبول کرده و بخانه‌اش برد وبرای او غذا آورد. نادر گفت تا معنی حرفی که در سر چشمه گفتی برایم نگوئی غذایت را نمیخورم. زن باجبار بیان کرد که اما تو با سینهٔ گرم واز راه رسیده وبدن عرق دار و همچنین اسب عرق دار چرا آب سرد مینوشی و آنقدر عقل نداری که مریض میشوی و نمیفهمی که بایستی خودت واسبت را اول خشك کنی، بعداً کم کم بدن را سرد نموده و از کوفتگی بیرون بیاوری، آنگاه اسبت را آب داده وخودت نیز آب بیاشامی تا آزاری نبینی. واما نادر در جنگها بسیار مغرور است وبا عجله پیش میرود و بعلاوه مردان باتجربه وسرداران کارآزموده را بخانه نشانیده وجوانان بی تجربه را همراه خود بنبرد میبرد، نتیجهٔ آن این بود که در جنك بغداد شکست خورد واما از بی عقلی شوهر من همین بس که زن نازنین خودرا درخانه گذارده وهمیشه درطویله با اسب والاغ وقاطر دست بگریبانست، نادر راخنده در گرفت وبهوش وشهامت زن آفرین گفت وهمان قریه را بزن بخشید وهنوز هم مالکین آن قریه از اعقاب آن زن هستند.

۳۶ـ «نوید پیروزی»: نادر عازم جنگی بود، دربین راه بطفلی برخورد کرده پرسید اسمت چیست، پسر گفت فتح‌الله، نادر پرسید چه درس میخوانی، گفت قرآن سورهٔ انافتحنا. سپس اورا ترك کرده وپس از چندی که در جنك پیروز شد گزارش بهمان طفل افتاد مجدداً اسمش را پرسید، گفت مهدی

تصویر شماره پنجاه وهشت

پرسیدچه‌درس‌میخوانی گفت‌قرآن، نادر گفت چندی‌قبل‌ازتوپرسیدم چیز دیگری گفتی، طفل‌جواب‌داددرآنموقع‌میدانستم که‌عازم‌جنك‌هستی خواستم ازفتح وپیروزی‌بتونویددهم که روحیه‌ات قوی‌باشدوحالاکه پرسیدی به حقیقت‌اسم ودرسی که‌میخوانم بتو گفتم .

۳۷ـ «کلهٔ‌خاقان»: روزی درمجلس میهمانی‌نادرکه بزرگان ورجال حضورداشتندمیرزا مهدیخان درهنگام عبورازمیان سفره پایش‌بکاسهٔ‌چینی غذاخورده وظرف‌برگشته وغذاها درسفردریخت. میرزا مهدیخان بسیار شرمسار وازغضب‌نادرهراسناك بود.برای‌عذرخواهی‌ازکردهٔ‌خلاف‌خوداین بیت راارتجالاسروده وگفت :

کاسه رامن کلهٔ خاقان چین پنداشتم

چون سك این‌آستانم‌پابرآن بگذاشتم

نادر راازاین مدیحه‌گوئی ومعذرت‌خواهی میرزامهدیخان بسیارخوش آمده وحضاراورامورد تمجید وتحسین قراردادند.

۳۸ـ «بالیدن‌نادراززندگانی پرمشقت»: نادرشاه درضمن اینکه از زندگانی پرمشقت‌خود درحضورمحمدشاه میبالیدگفت ازابتدای شروع به لشکرکشی هندوستان قسم‌یادکردم که لباسم‌راعوض‌نکرده وازتن بیرون نیاورم وبرای‌اثبات این‌مدعای خوددرحضور وی‌قبایش راازتن بیرون آورده وپیراهن‌مندرس‌وپاره پارداش رانشان‌داد.

۳۹ـ «دیمه‌گتور»: درجنگهای نادردرداغستان مدتی‌افراد اردو دچار بی‌پولی‌شدند، بالاخره‌نادراجباراً دستورداد درروی‌پوست‌شترسکه بزنندو بجای مسکوك‌نقره صرف‌وخرج نمایند،روی‌سکه‌های چرمی این‌عبارت را نقش‌کردند. پوست‌شتر. حکم‌نادر. دیمه‌گتور (یعنی‌حرف‌نزن وقبول‌کن) ومدتی‌این‌سکه رایج‌بود.

۴۰ـ «توطئه‌محمدشاه»: هنگام‌توقف نادردردهلی، محمدشاه توطئه‌ای ترتیب‌داده وعده‌ای‌رامسلحانه‌آماده‌نموده وبآنان‌دستورداددرمجلس‌ضیافتی

تصویر شماره پنجاه و نه

که ازنادرشاه دعوت‌میکندموقعی که مقتضی‌بداند باعلامت کف‌زدن آن‌عده فوراً حمله‌نموده وکارنادررابسازند. حمله‌کنندگان درتمام‌مدت تشکیل مجلس‌هرچه منتظرصدای کف‌زدن محمدشاه شدندخبری‌نشد، پس ازپایان مجلس علت راازاوپرسیدند. گفت قیافهٔ مردانه‌وهیکل‌قوی وهیبت نادر چنان درمن‌نفوذ وتأثیرکردکه یقین‌داشتم باکف‌زدن من‌نادرقبل از همه کارمراساخته وبهلاکت‌خواهدرسانید، لذامقهورسیطرهٔ اوشدم.

۴۱ـ «تلقین پیرمرد»: اوقاتیکه نادردرجوانی درشمال خراسان‌تاخت وتازهائی‌داشته وباترکمانان وازبکان‌درپیکاربود، پیرمردی باورسیده و چون‌بنیهٔ‌قوی وبازوان‌سطبر وروح‌سلحشوری اورادید بدوگفت‌حیف و بسیارمایه‌تأسف‌استکه این‌افکاربلند وجثهٔ‌نیرومند وبازوان‌توانا و روح جنگجوئی‌توصرف‌زدوخوردهای محلی‌بشود. درصورتیکه‌بایدهمت خودرا درجنك بادشمنان کشورکه پایتخت‌رابتصرف‌دارند وازهرگونه ظلم وستمی فروگذاری نمیکنندمصروف‌داری. این‌بیانات‌چنان درروحیهٔ‌نادرنفوذپیدا کردکه ازهمانجاالهام‌گرفت وخودرابرای‌دفع دشمنان‌مملکت آماده و مهیا ساخت.

۴۲ـ نفوذ حکم‌نادری»: نگارنده دردهلی‌ضرب‌المثل حکم‌نادری را شنیدم‌که درآن‌شهرساری وجاری‌است‌وازاین‌حکایت بدست‌آمده‌است. پس ازآنکه‌نادرحکم کردمجازات‌عمومی وانهدام‌شهرموقوف‌شود، نسقچیان با سرعت‌هرچه‌تمامترفرمان‌نادررابسپاهیان اعلام‌داشتند. این حکم‌چنان به سرعت‌اجراء شدکه میگویند:سربازی‌یك‌لنگه‌گوشوارهٔ زنی‌راربوده‌بود، به محض‌اینکه‌فرمان‌نادررا شنیدازکندن‌لنگهٔ دیگرگوشوارهٔ‌آن زن دست برداشت. معروفست‌که‌آن‌زن نزدنادرآمدولنك‌دیگرگوشواره راتسلیم‌وی نمود. نادرشاه سربازرا احضار وپرسیدچرافقط‌یك‌لنگه‌گوشواره رابرده و ازدیگری صرف‌نظرنموده‌ای، سربازجواب‌دادچون‌خواستم‌یك‌لنگهٔ‌دیگر را بربایم‌حکم تراشنیدم ودست‌ازغارت برداشتم.

تصویر شماره شصت

استاد دانشمندآقای محمودفرخ‌ادیب وشاعرتوانای خراسان درمسابقهٔ فتح دهلی‌این حکایت راببهترین وجه‌بنظم‌آورده‌است :

شنیده‌ام کـه زنی نزد شه شکـایت کـرد
گـرفته در کف یـکتای گوشواره گهـر
که بردرید یکـی گوش من سپاهی و برد
(گه امان‌تو) زین گوشواره تـای دگـر
بـامر شاه بـه لشکـر منـادی آوا داد
که گوشواره فراز آرد آنکـه بـرد ایـدر
یکـی سپـاهی آورد پیش و شه پـرسید
که ازچه بردی این یـك نبردی آن دیگـر
جواب دادکه چون خواستم ربود آن نیـز
مجـال غـارت و یغمـا بناگـه آمد سـر
غریو کـوس امـان شد بلند از در شـاه
روا نـداشتم آزیـده چنـگ غـارتگـر
نفـاذ امـر و نظـام سپـاه بـود چنیـن
کـه بـد مقدمـة الجیش او همیشه ظفـر

۴۳ـ «ماهی‌سفیدچهارشاخ»: نادرپس ازفتح مشهد مردم رابرای‌عملی ساختن خیالات‌آیندهٔ‌خودوجنك‌باافغانان بیدارمیکرد ومانندارشیربابکان هرشب خوابی‌میدید ودرتعبیرآن‌جوابی میشنید. ازآن جمله‌شبی درخواب دیدکه یك‌مرغابی باماهی‌سفیدچهارشاخی‌بنظروی درآمد و مرغابـی را نشانهٔ تیرکردکسانیکه باوی‌بودندهرچه‌کردند ماهی‌چهارشاخ را بچنك آورند نتوانستند، بالاخره‌نادربسهولت اوراگرفت، تعبیرکنندگان گفتند که دلالت‌دارد بررسیدن‌تو بتخت‌سلطنت. میرزا مهدیخان‌میگویدکه چهار شاخ‌ماهی عبارتست‌ازچهارمملکت‌ایران وخوارزم وهندوستان وتهران‌که بدست اومفتوح شد.

تصویر شماره شصت ویك

٤٤ـ «بزدلی وشجاعت»: روزی نادرباعده‌ای ازخواص بشکاررفت وتا عصرآن روزنادرشکاری بدست‌نیاورد. یکی‌ازخواص که بدنبال‌شکار بود دربیابان‌مردی‌دهاتی رادیدکه‌یوزپلنگی‌شکارکرده وکشته‌است، اوراخرید ونزد نادرآمده‌وگفت شکارکرده‌ام. نادرازاوبعیددانست واوراتهدید کرد که اگرکارتونباشد مجازات‌میشوی. آنگاه‌اورانزدیك‌خودخواند وغفلتاً با صدای‌خشن ووحشتناکی‌اوراترساند، آن‌مردازشدت‌ترس‌رنگش‌سفیدشدوو باحال‌ضعف بزمین‌افتاد، آنگاه‌نادردرصددتحقیق‌برآمده وبالاخره‌مرددهاتی شکارچی راپیداکرد وبرای‌تحقیق‌وامتحان‌اورا بنزدیك‌خودخواندوهمان نهیب‌وصدای ترسناك‌راباوداد. آن‌مردفوری گلوی‌نادررا گرفت و بدفاع پرداخت. سپس‌نادر گفت‌چنین‌مردشجاعی بایدچنین‌حیوان درنده‌ای را شکارکرده باشد،اورا‌انعام‌داده وآن‌مرد دروغگوراتنبیه‌کرد.

٤٥ـ «جنگ باپلنگ»: نادرشب قبل‌ازجنگ باعبدالله‌پاشاکوپراغلو درزنگی‌چای‌ایروان‌که عدهٔ سپاهیان‌عثمانی‌خیلی بیش‌وچندین‌برابر قوای ایران‌بود، درعالم رؤیا بخواب‌دیدکه جانورمهیبی‌شبیه ببلنگ‌وارد خیمه شده وباوحمله‌مینمایدنادر، بدفاع‌پرداخت‌وپشت گردن حیوان‌را گرفته‌بود. آن‌حیوان نادررابزانودرآوردولی پاهای‌جانورقائم وبرپاایستاده بود.نادر درحالیکه باحیوان درستیزبودلشکریان رابه‌امدادوکمك‌خود اشاره‌کرد، لکن‌هنوز لشکریان بکمك‌اونرسیده‌بودندکه نادربقوت‌بازو حیوان را از پای درآورد. صبح‌آن روزقبل‌ازشروع بجنك‌نادرخواب‌خودرا بسرداران نقل‌کردوآنانرا بمژدهٔ فتح‌وظفرامیدواری‌دادوهمین عمل‌موجب شکست قوای‌عثمانی گردید. .

٤٦ـ «حاضرجوابی»: درملاقات نادرشاه باسیدهاشم ازعلمای نجف مشهوربخارکن (زیراازشغل‌خارکنی‌ارتزاق‌مینمود) بوی‌گفت شماهمت کرده‌ایدکه ازدنیا گذشته‌اید.سیدفوری درجواب‌گفت همت راشماکرده‌اید که‌ازآخرت گذشته‌اید.

٤٧ـ «شانس‌واقبال»: هنگامیکه قوای‌ایران دژ مستحکم گنجه را در

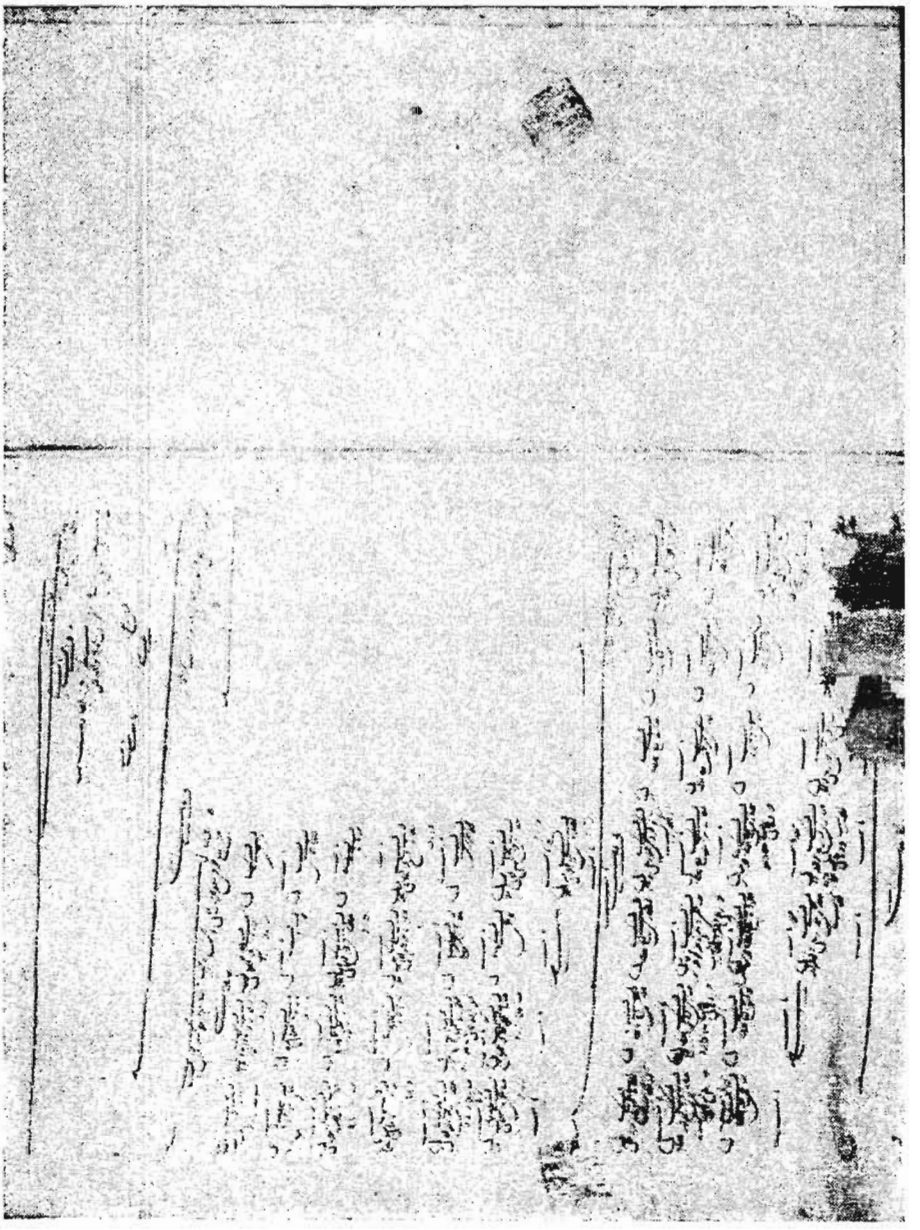

تصویر شماره شصت ودو

محاصره داشت،خیمهٔ نادردرنزدیکی حصاردژ درتیررس‌قرارگرفته‌بود. نادردستورداد‌سدی‌ازسنك درجلوخیمه‌بسازند، روزی‌که درخیمه‌به بستر استراحت غنوده‌بودناگاه ازجای‌جست وازخیمه‌بعزم‌دیوانخانه بیرون‌آمد. بمحض‌خروج‌نادرازچادرگلولهٔ توپ‌دشمن ازآسمان یکسره بداخلهٔ خیمه ودربسترنادرافتادکه خیمه وبستروهرچه درآن‌بودمنهدم‌گردید و نادر بسلامت ماند.

٤٨ـ «تعمیربقعهٔ حافظ»: نادرپس‌ازشکست افاغنه وخارج‌کردن آنان ازشیرازچندی درآن‌شهرتوقف‌کرد.دراینموقع شخصی‌اندیشه‌مندبرای‌نادر ازکتاب حافظ‌فال‌گرفت واین‌غزل‌آمد:

سزد که از همهٔ دلبران ستانی باج
چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج
ز چشم مست تو پر فتنه جمله ترکستان
بچین زلف تو ماچین و هند داد خراج
دهان شهد تو داده به آب خضر بقا
لب چو نوش تو برده ز قند مصر رواج

نادر را این‌فال مناسب خوش‌آمد ودستورداد بقعهٔ اووهمچنین بقعهٔ‌شاه چراغ را تعمیرکردند.

٤٩ـ «کاردانی سربازان‌نادر»: درموقع حملهٔ‌قوای ایران به بغداد که درجنك نیکچه منجر بشکست عثمانیان گردید، یکی ازسربازان ایرانی موسوم به‌بندعلی افشاریکنفرازعثمانیان راکشته وسراورابگردن اسبش آویزان‌کرده وسرگرم جنك شد وازقشون دورافتاده تاشب‌فرارسید وراه راگم‌کرده ودرصحرا سرگردان ودرتمام شب‌راه‌پیمائی میکرد، بالاخره صبح‌روزبعدخود رادرکنارحصار بغداددید وچندسرباز عثمانی‌ازدور میامدند. بندعلی‌سررادرگوشهٔ‌پنهان‌کرده وبانهایت زبردستی وخونسردی بآنان‌گفت‌که ازطرف‌نادر مأمورم باحمدپاشا پیغام برسانم. سربازان دشمن اورابا‌حترام تمام‌نزداحمدپاشابردند . بندعلی پس‌ازروبروشدن بااحمدپاشا

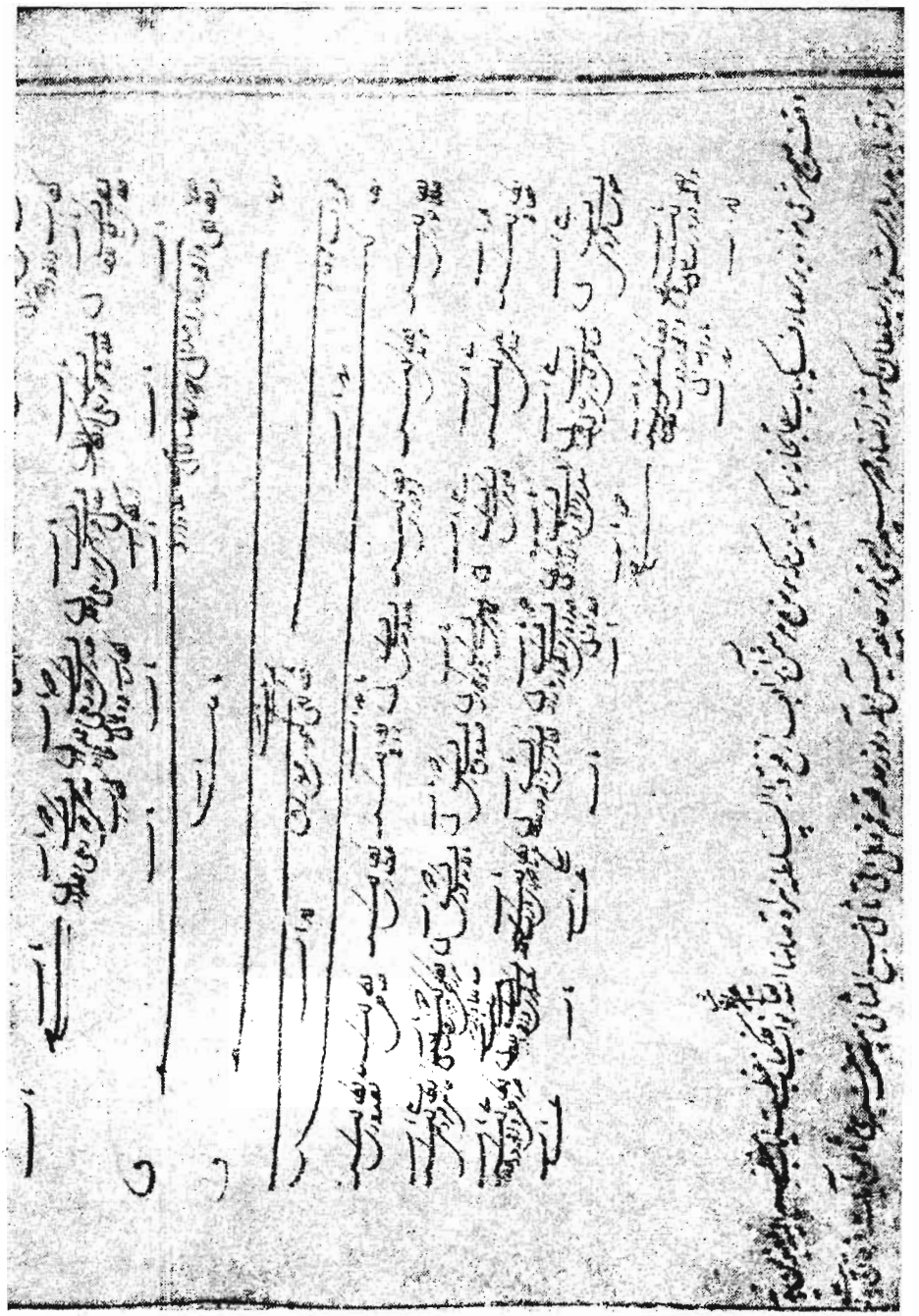

تصویر شماره شصت وسه

ازقول نادر گفت شاه میگوید این وضع شایسته نیست یا ازحصار بیرون آمده و جنك کن ویا بتسلیم شهر اقدام نما. احمدپاشا درجواب گفت بنادرشاه بگو اختیار ممالك ایران بدست تست و بهر قسم بخواهی میتوانی، ولی من باید ازقیصر عثمانی برای سپردن بغداد و یا جنك دستور بگیرم و اختیاری ازخود ندارم. سپس احمدپاشا اورا باپذیرائی گرم باعده‌ای ازسربازان عثمانی بسلامت بقوای ایران رسانیده و بدینوسیله سربازایرانی خودرا ازمرك حتمی نجات داد.

وقتی این خبر بنادر رسید سربازرا بواسطهٔ کاردانیش تشویق نموده آنگاه سرکردهٔ دیاربکر را بنام فتاح نزداحمدپاشا فرستاده و گفت که پیغام سرباز از جانب من نبوده بلکه وی برای نجات خود این نقشه را درست کرده است.

۵۰ـ «تپهٔ حاجت‌روا»: درنزدیکی همدان تپهٔ مرتفعی است بنام تپهٔ حاجت‌روا که ازقدیم‌الایام مردم همدان برای برآوردن حاجات خود بالای آن میرفتند. نادرشاه دریکی ازجنگهای باعثمانی قبل‌ازشروع بجنك روزی با سرداران خود بآن تپه رفته و باقاپ (استخوان سردوزانوی چهار پایانست که درخراسان آنرا بجول وبعربی کعب نامند) تفأل میزند ومیگوید اگر پس‌از انداختن قاب بهوا روی دوشاخ بزمین ایستاد که دراین جنك فاتح میشویم. قاپ رابهوا انداخته واتفاقاً روی دوشاخ بزمین ایستاد. نادرشاه ازاین تفأل خوشحال شده ودرآن جنك شکست فاحشی بقشون عثمانی دادو ازآنزمان آن تپه معروفیت بیشتری پیدا کرده ونادرساختمانی درقلهٔ آن بنانمود.

۵۱ـ «وحشت‌ازنادر»: یکی‌ازسرداران نادر که درمنزلش بود ازطرف نادراحضارشد. سردارهراسان ووحشت‌زده گردید. چون‌زنش اورا بدین‌خال می‌بیند میگوید چراترسان هستی من بازن نادررابطه دارم واوهیچ ترسی از نادرندارد. سردارجواب میدهد که زن نادرحق‌دارد که ازاوترسد زیرا اورا همواره ساده وبی‌پیرایه می‌بیند ولی من نادررا باتاج واسلحه وشکوه جلال. بنا براین حق‌دارم که هراسان باشم.

۵۲ـ «شامهٔ نادر»: یکنفردرگزی اهل درونگر (۳۰ کیلومتری درگز)

شماره تصویر شصت وچهار

برای تظلم ودادخواهی ازتعدیات حاکم باصفهان نزدنادرمیرود ویك من برنج درونگر برای پیش کشی باخودمیبرد. دراصفهان دسترسی بحضور نادر پیدانکرد وناچار به آشپزخانهٔ نادررفته وتقاضانمود که برنج تقدیمی اورا برای نادرقبول کند. آشپز برنج را گرفته وهمان شب برنج را طبخ کرده نزد نادرمیبرند. همینکه بشقاب پلو را نزدنادرمی آورند نادرمیگوید مگر کسی از درونگر اینجا آمده است؟ زیرا برنج پلو محصول درونگر است. جواب میدهند یك نفر آمده ویکمن برنج آورده . نادرازشامهٔ تیزخود خوشحال شده وشاکی را احضار کرده ودرنتیجهٔ رسیدگی بشکایت اوحاکم را معزول وشاکی را بحق خود میرساند.

۵۳ـ «شهامت کیمورکور»: دریکی ازجنگهای نادر با ترکمنهای خوارزم شخصی که رئیس یکی ازقبایل ترکمن وبسیارشجاع بودبنام کیمور (شایدمخفف کیومرث باشد) معروف به کور (زیرا ازیك چشم نابینا بوده) به عنوان گروهمراه خودمیآورد تاهیچگاه ترکمن های اورگنج که آنزمان مرکز خوارزم (خوارزم همان خیوه بوده است) بوده بدشت اتك ودرگز تهاجم ننمایند اتفاقاً چندی بعد ترکمنها بدشت درگز حمله میکنند. نادرعلت هجوم ترکمنها را ازکیمورکور میپرسد، وی جواب میدهد: من نمیدانم میلشان بوده است. نادر میگوید: تو . . .میخوری نمیدانی. جواب میدهد: خان آقا (درآن زمان سردار وسلطان را خان آقا میگفتند وگویا کلمهٔ خاقان دراصل خان آقا بوده است) . . رامرغ میخورد ومرغ راغول میخورد (غول باصطلاح ترکمنها همان غلام واسیرایرانی استکه درجنگها وتهاجمات بنواحی شمال ایران بمحال خود می بردندوخریدوفروش میکردند) نادرازشهامت وشجاعت او خوشش آمده و درمقابل جسارتیکه نموداورا بخشود.

۵۴ـ «حسن انضباط»: درجنگهای قفقاز چندنفرازسرداران درمجلس شب نشینی وعشرت نادرحضورداشتند. روزبعدیکی ازآنان که ازطایفهٔ قرقلو (قرخلو افشار) وبسیارمقرب نادربوده درحضور نادرلبخندی زد. نادردستور

تصویر شماره شصت وپنج

دادسلمانی آمده ودندانهای جلودهان اورا کندند. وگفت اگردرمجلس تفریح آزادهستی درمواقع رسمی وجدی باید مقیدبوده وکاملارعایت انتظامات را بنمائی.

۵۵ــ «تفریح نادر»: روزی نادرباگرفتگی احوال که باتفاق میرزامهدی خان ازپله های عمارتی بالامیرفت به اوامر کردکه درضمن بالارفتن از پله ها بایدمرا بخندانی واگرمرا خنده نگرفت دستورقتل ترامیدهم. میرزامهدیخان باگفتن قضایاوجملات خنده آورهرچه کوشش کرد درنادراثری ننمود واورا بخنده درنیاورد، تایکی دوپله به آخرمانده باخود زمزمه میکردبطوریکه نادر میشنید، میگفت خدایازحماتم فایده نبخشیدوحالا اگراین .... (هرچه ناسزا وفحش بودبرای نادربزبان آورد) تابالای پله نخنددسرم برباد میرود. ازشنیدن این فحشهای آبدارنادرراخنده درگرفت.

۵۶ــ «مجازات سربازنگون بخت»: درجنگ کرنال هندوستان که قوای نادردرمقابل سپاهیان هندوستان اردوزده بود، ازطرف نادرحکم میشود که شبهادراردووچادرها خاموشی بوده وبهیچوجه روشنائی وچراغ نداشته باشند، دریکی ازشبها که نادرباتفاق طهماسبخان جلایردراردومشغول گردش و سرکشی بودند، از دورروشنائی ضعیفی رادرچادری میبینند. پس ازرفتن به چادریکه روشنائی است مشاهده مینمایند که سربازی درعقب چادرنشسته وشمع کوچکی روشن کرده ومشغول نوشتن کاغذاست. نادرنزدیک اوشده و از سربازمیپرسدچه مینویسی؟ جواب میدهد کاغذی برای نامزدم مینویسم. میگوید بخوان، سربازقرائت میکند. باینکه فرداجنگ بادشمن شروع میشودواگردر جنگ کشته شدم این آخرین کاغذی است که برای تو می نویسم و ترا بخدای میسپارم. نادربسربازمیگوید: بدنبالش بنویس که شب است واینک که برخلاف دستورنادرشمع روشن کرده ام وبرای تومشغول نوشتن کاغذهستم چون بوظیفهٔ سربازی عمل نکرده ومستحق مجازاتم لذا باخنجرشکم خودراپاره کرده ودر همین مکان بزیرخاک میروم خداحافظ ابدی. آنگاه درحضورنادرشکم خودرا باخنجردرید وشبانه اورابخاک میسپارند.

۵۷ــ «شعرمناسب مکان»: درنزدیکی همدان نادردربالای تپه ای روی

تصویر شماره شصت وشش

سنگی نشسته ولشکریانش باقوای عثمانی درنبرد بودند. هوا طوفانی وسگی درمقابل نادر ایستاده ومیرزا مهدیخان نیز آنجا بود، آنگاه نادر بمیرزا مهدیخان امر کرد که بمناسبت مکان وموقع شعری بسراید.

میرزا مهدیخان بالبداهه این بیت را ساخت وخواند:

هوا مخالف وهمدم سگ ونشیمن سنگ  بجای نالهٔ مطرب صدای توپ وتفنگ

۵۸ــ «تشنگی»: هنگامیکه اردوی نادری ازراه کرمان عازم مشهد بود، در کویر لوت نزدیک طبس از بی آبی درمضیقه وسپاهیان از تشنگی در شرف هلاکت بودند، نادر مأمورین بطبس گسیل داشت وعلی مردان خان که از اعراب شیبانی ومقیم طبس بود یکهزار شتر حامل آب تهیه وبه اردوی نادر فرستاد و سربازان را از هلاکت نجات داد. بحکم نادر علیمردانخان حاکم طبس وقاینات گردید. واعقاب او هنوز مقیم طبس هستند.

۵۹ــ «مهرسازنزدیک حمام»: در کلات نادر قصد رفتن حمام میکند. درب حمام مهرسازی را میبیند ودستور میدهد مهری برای او حکاکی نماید که سه سورهٔ قرآن واسم او ونام پدرش در آن حک شود ومیگوید تا ازحمام بیرون بیایم باید مهر آماده وساخته شده باشد. حکاک که میبیند دستوردهنده نادرشاه است فکر وهوش خودرا ازدست میدهد. شاگردش که حال استاد را هراسناک می بیند میگوید بنویس:

یا ایها المزمل قل اوحی تبارک  نادرقلی افشار فرزند میرمبارک

حکاک بهمین عبارت مهر را ساخته ونادر که ازحمام بیرون میآید تسلیم وی نمود واجرت خودرا دریافته ازاین ماجرا رهائی می یابد.

۶۰ــ «زن نباید در کار مرد مداخله نماید»: روزی یکی اززنان نادر که بسیار درنظرش محبوب بود دریکی ازکارهای نادردخالت نمود وبا اظهار نظر وعقیده تقاضا کرد که ازاقدام بآن کار خودداری نماید. نادربانهایت تندی بوی گفت نباید زنان درکارمن مداخله نمایند. آن زن نادم وازکردهٔ خود پشیمان شد.

۶۱ــ «زندگی سربازی نادر»: گجین نزدیک میانج (میانه) درراه تبریز و

تصویر شماره شصت وهفت

تهران کاروانسرائی شاه‌عباسی‌است. شبی‌نادرسواره‌یکه وتنها درحالیکه هواسردوبرف‌میبارید بدرکاروانسراآمد وبافریاد اوکاروانسرادار درب کاروانسرارابازکرده پرسیدخوراکی‌چه‌داری ؟ گفت‌تخم‌مرغ. نادردستور داده‌مقداری‌بپزدوخودش‌توبرهٔ اسبش‌راکاه‌وجوریخته وبه‌گردن اسب‌بست. سپس‌مختصرغذاخورده وبکاروانسرادار گفت تاموقعی‌که اسب‌خوراکش‌را تمام‌کرداورااز‌خواب بیدارکند وجل‌اسب‌را بروی‌خود انداخته‌خوابید . پس‌ازآنکه‌خوراك‌اسب تمام‌شدکاروانسرادار اورابیدارکرد. نادرفوری بر اسبش‌سوارشده‌وبکاروانسرادار گفت: قریباً عده‌ای سربازباینجا خواهند آمدبآنهابگونادردستورداد‌که بهیچوجه‌درآنجا توقف ننمایند وبلافاصله حرکت‌کنند. چون‌کاروانسرادارنام‌نادرراشنیدبرخودلرزید، نادرچندسکه پول باوداده روان‌شد.پس‌ازچندی‌که سپاهیان‌بدانجاآمدند بمحض اینکه کاروانسرادارپیغام نادررابآنان‌رسانید بلاتأمل‌بحرکت خودادامه‌دادند.

۶۲ـ «جواب‌دندان‌شکن»: شخصی‌حکایت‌میکرد‌که‌چندی‌قبل‌مأموریت داشتم عدهٔ‌افغانی راراهنمابوده‌وبشیرازببرم، چون‌درگلنابادرسیدیم یکی‌از آنها بانشاطی‌فوق‌العاده گفت دراین‌محل‌بودکه قوای‌افغان‌آخرین شکست رابه‌قشون‌صفویه‌دادند. چندی‌نگذشت تارسیدیم‌بدزرقان هیجده‌کیلومتری شمال شرقی‌شیراز، من‌بهمان‌گویندهٔ‌افغانی درگلناباد گفتم درهمین محل بودکه نادرشاه‌آخرین‌فردافغانی راازمیان‌برد.

۶۳ـ «اطاعت‌قورباغه‌ها»: نادرشاه دریکی‌ازشهرهای مازندران شب‌در قصری‌خوابیده‌بود، سروصدای‌قورباغه‌های‌استخره‌مجاور عمارت‌مانع‌خواب اوبود، بمیرزامهدیخان‌دستورمیدهدکه‌قورباغه‌ها رابی‌صداکند. چون‌حکم نادری حتمی‌الاجراست، میرزامهدیخان‌تمهیدی می‌اندیشدودستورداد‌چند گوسفندکشته وروده‌های‌آنها راببرون‌آورده‌وبادکرده دراستخربیندازند. قورباغه‌ها ازترس‌اینکه ماراست همه بی‌صدا وخاموش وهریك‌بگوشه‌ای خزیده وساکت میشوند.

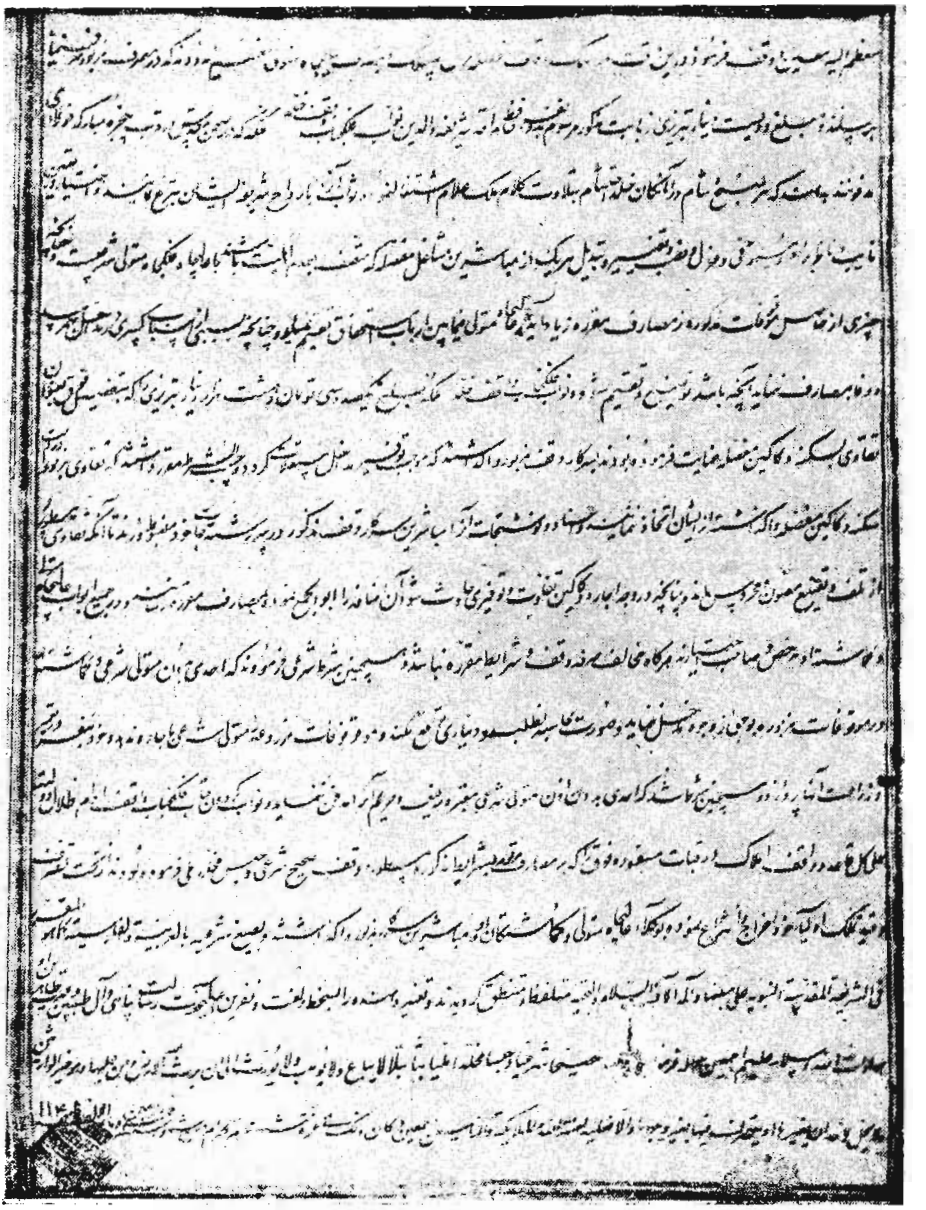

تصویر شماره شصت وهشت

۶۴ــ «انتقام»: هنگامیکه‌فتحعلی‌شاه‌قاجار بخراسان‌آمدونادر میرزاپسر شاهرخ نوادهٔنادرشاه درمشهدبوددستورداد اورابقتل‌رسانیدند واین‌جمله‌را بارهامیگفت‌که نادرشاه فتحعلی‌خان‌قاجار رادرمشهدکشت وفتحعلی شاه ازنادرمیرزا انتقام‌گرفت.

۶۵ــ «غذای‌سربازی»: نادر درجنگهای‌قفقازشنیدکه افغانهاازهرات‌به سوی‌مشهدآمده وشهررادرمحاصره‌دارند. نادرباعجله‌بسوی‌مشهد میآمددر نزدیکی‌نیشابوربکاروانسرائی داخل‌شد وازسرایدارپرسید خوراکی چه داری؟آیاآرد وشیره وروغن‌داری؟کاروانسرادار برای‌اوحاضرکرد. نادر شخصاً آنهارامخلوط نمودوتفت‌داده وسه‌گلولهٔبزرك‌درست‌کرده‌ازیك‌گلوله مقداری خورده وبقیه را درخورجینش گذارده‌ودوگلولهٔ دیگررا به کاروانسرادارداد‌وگفت‌چندنفراز سواران‌هروقت بدینجاآمدند بآنهابده‌و بگونادرگفت‌هیچ تأمل‌نکنندودردیزباد خودرابمن‌برسانندکاروانسرادار‌به دستورنادرعمل‌کرد.

۶۶ــ «اثرتهدیددرچهارپایان»: درجادهٔ صعب‌العبورکوه‌الله‌اکبر در نزدیکی‌درگز هنگام‌عبورقوای نادرچهارپایان ارابه‌های توپها را قادر نبودند ببالای‌کوه‌ببرند، بالاخره‌سربازی پیشنهادکرداگر نادرشاه‌مراامان دهدکاری‌میکنم‌که چهارپایان‌توپهارا بفرازکوه ببرند. چون‌باوامان‌داده میشود سربازشلاق‌رابجان‌اسبها وقاطرهاکشیده وبسختی‌آنهارازده‌وشروع میکندبفریادکردن وناسزاگفتن‌بنادر وتهدیداسبهاکه اگرسستی‌کنندبحکم نادرتلف خواهندشد، بااین‌فحاشی‌وتهدیداسبها بایورش‌فوق‌العاده توپهارا بسرکوه میرسانند.

۶۷ــ «بوی‌خون»: درجنگهای داغستان‌روزی‌نادر درحین‌اشتغال‌بجنك برای صرف‌ناهارکنارروددخانهٔارس روی‌تخته‌سنگی‌نشسته درحالیکه‌آستین هایش‌بالازده وشمشیرخون‌آلودش‌راروی‌زانویش گذارده‌وپیازی‌را خورد. کرده بامقداری‌نان‌مشغول‌خوردن‌غذا بود. دراین‌میان‌سفیرروس‌رابحضور طلبیده وباومیگویدبفرماندهان قوای روس که‌درشهرهای متعلق به ایران اقامت‌دارندابلاغ‌کن چنانچه‌فوراً تخلیه‌نکنندوبخاك روس‌نروند بهمین

حال که می‌بینی با آنها حمله کرده و همه را کشته و جسدشانرا بدریا ریخته و سرهایشان را نزد امپراطور روسیه خواهم فرستاد. سفیر بامپراطور روس گزارش میدهد که نادر را دیدم درحالیکه لباسش بوی خون میداد و مصلحت در آنست که قوای روس هرچه زودتر ایران را تخلیه نمایند. پس از صدور فرمان امپراطور روس بدون جنگ و خونریزی تمام شهرهای ایران را تخلیه و بتصرف نادرشاه دادند.

۶۸ــ «بزباربر»: برای مسدود کردن هر گونه راه ومفری در کوههای حصار کلات و ساختمان برجهای دیده‌بانی چون برای حمل آب و ساروج چهارپایان قادر بر فتن بالای کوه نبودند دستور داد بوسیلهٔ بزها آب و مصالح ساختمانی بقلل کوهها حمل شود. بدینوسیله برجها ساخته شد و راههای فرعی مسدود گردید.

۶۹ــ «دربند کشتنی»: یکی از دربندهای کلات موسوم است بدربند کشتنی. این نام بدین جهت است که یکی از سربازهای مستحفظ این دربند می‌بیند زنی با چند گوسفند از آنجا عبور میکند سرباز ظرفی نزد زن برده و تقاضا مینماید مقداری شیر از گوسفندان باو بدهد، آن زن میگوید سر گوسفندرا نگاهدار تا من برایت شیر بدوشم. سرباز بزمین نشسته و سر گوسفندرا گرفته و زن برای سرباز مشغول دوشیدن شیر میشود. در این میان چشم سرباز بپاهای برهنهٔ زن میافتد و از روی سوءنیت با دو دست پاهای زن را میگیرد. زن درخشم شده و دو دستی بسر سرباز کوبیده و خود را نجات میدهد. خبر بسربازهای دیگر و خانوادهٔ زن و حاکم کلات میرسد ولی برای حفظ آبرو قضیه را مسکوت میگذارند. رئیس طایفهٔ زن که مطلع میشود بدربند آمده و سرباز را ضمن بردن بالای کوه بازخواست میکند، آنگاه غفلتاً او را از بالای کوه پرتاب کرده بهلاکت میرساند. رئیس طایفه یکسره بمشهد نزد والی از حاکم شکایت میکند، والی خراسان او را تشویق نموده باپاداش و حکم حکمرانی به کلات میفرستد و از آن زمان آن دربند بدربند کشتنی معروف شد.

۷۰ــ «گنجینه‌های کلات»: نقاطیکه در قلل مرتفعهٔ حصار کلات برای مخازن جواهرات و نقدینه‌ها معین کرده بودند محمولات بوسیلهٔ اسرا حمل میشد و سپس آنان را بهلاکت میرسانیدند تا کسی از محل آنها آگاه نشود و در

هرمخزنی یکنفرتنها وبدون عائله برای نگاهبانی انتخاب میشد که دیگر راه برگشت نداشت وآب وآذوقهٔ اورا مأمورینی از پائین قله برای او میآوردند و او از بالای کوه باطنابی بالا میکشید، روزی دیداز پائین کوه اشخاص ناشناسی برای او غذا آورده اند و فریاد میکنند که طناب را پائین بیندازد تا نان وآب باو بدهند. مأمور فهمید که آنان قصد سوئی دارند لذا طناب نفرستاد وآنقدر در گرسنگی وتشنگی ماند تا هلاك شد واکنون نیز معروفست که مقداری از جواهرات ونقدینه در کلات هست که از محل آن کسی اطلاع ندارد وفقط گاهی درشنزارها بواسطهٔ سیل ودردامن کوهها تك تك پول نقره پیدامیشود.

۷۱ــ «تخلف از فرمان»: دریکی از جنگها نادرسرداری را باعده‌ای از قوا مأموریت میدهد تا پلی را که احتمال عبوردشمن از آن میداد نگاهداری نموده از تصرف آن پل بوسیلهٔ دشمن جلوگیری نمایند. سردار باقوای کافی بطرف پل عزیمت وپس از گذشتن از آن پیشروی کرده وبا حملهٔ شدید قوای دشمن را شکست داده منهزم مینماید وتصور میکرد که حسن خدمت او مورد تحسین نادر قرار گیرد ولی پس از آنکه بحضور نادر رسید نادر بوی سخت پرخاش نموده وگفت تو دستور نگاهداری پل را داشتی چرا بدون اجازه بدشمن حمله نمودی و فرمان داد او را از دو چشم نابینا کردند.

۷۲ــ «کمی نان»: هنگامیکه نادردرشیراز بود شنید دراصفهان کمیابی نانست. یکی از نزدیکان نادر داوطلب شد که خودرا دریك شبانه روز باصفهان برساند. نادرفرمان حکومت وی راصادروبلافاصله حرکت نموده وباعجله خودراصبح زود باصفهان رسانید. نزدیك دروازه دیدمرد پینه دوزی نشسته. حاکم جدید باو گفت چرا نان نداری! گفت پیدانکردم حاکم فوری اورا بواسطه بی عرضه گی درتهیه نان هلاك نمود وسپس واردارالحکومه شده حاکم قبلی راکشت ودستور داد تامن بحمام میروم وبیرون میایم باید درتمام شهر نان فراوان باشد والاتمام نانواهارا بقتل میرسانم. برای اینکه قدری بیشتر درحمام بماند

مقداری حنا برای خضاب ریش خود برد و پس از یك ساعتی که از حمام بیرون آمد دید در تمام شهر نان فراوان گردید و خطر کم یابی نان رفع شد.

۷۳ـ «از دنیا گذشته»: در کتاب منتخب التواریخ ذکر شده که یکی از علما بنام سید باقر خلخالی در خواب دید که در صحن نجف کرسی نوری نصب کرده اند و حضرت علی علیه السلام در بالای آن نشسته و مردمانی نورانی در اطراف آن حضرت ایستاده اند ناگاه دید آن حضرت اشاره فرمود که آن مرد را بیاورید بعد از لمحه ای پادشاه باسطوت و مهابت نادرشاه را حاضر کردند و او مثل میت در مقابل حضرت ایستاد. حضرت در مقام مؤاخذه و عتاب بر آمده و جملهٔ از زلات و عثرات او را ذکر و او را خیلی ملامت و مذمت فرمود و در آن حال نادرشاه را حالت تسلیم ظاهر بود. پس از آن نادرشاه سر بلند کرده و عرض کرد یا ولی الله، اذنم بدهید که کلامی عرض کنم، فرمود بگو. عرض کرد یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی زیاده بر این اعتراف دارم و زلات خود را حصر نتوانم کرد. لکن با وجود همهٔ اینها کاری کرده ام که میخ بچشم اعداء تو کوبیده ام و ناصبیان و دشمنان تو را و دشمنان شیعیان تو را کور کرده ام. فرمود چه کرده ای؟ عرض کرد تعمیر این قبهٔ مبارك و ایوان مقدس و تذهیب آن بنحوی که شعاع آن عرصهٔ امکان را روشن دارد چون حضرت این سخن را شنید متوجه کسانیکه در اطراف او بودند شده و فرمود راست میگوید او را ببرید بمکانیکه از برای او مهیا شده پس آن گروه او را بردند بآن ضلعی که حضرت اشاره فرمود. سید مذکور گفت منهم بر اثر آن جماعت رفتم دیدم او را داخل بستانی کردند منهم در عقب آنها داخل آن بستان شدم، بستانی مشاهده کردم که مانند آن ندیده بودم. نادرشاه را دیدم که بلباسهای فاخر سلطنتی مخلع گشته و بر تخت سلطنتی نشسته من پیش او رفتم و بر او سلام کردم و او را تهنیت گفتم و از روی مزاح گفتم خوب خود را باین نحو از عقوبت معاصی نجات دادی گفت ای سید جلیل این سخن را بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نکردم مگر از روی حقیقت.

۷٤ـ «قناخ قردی»: هنگامیکه نادر برای تصرف تبریز و اخراج عثمانیها

بنزدیکی آن‌شهر رسیدشنید که عساکر عثمانی بدسته‌های هشت یاده نفری تقسیم‌شده ودرمنزل رجال شهر تبریز سکنی کرده‌اند. نادرمیزبانان‌راا حضار وبآنهااخطار نمودکه‌بایدعثمانیان‌را درهرمنزلی‌هستندبهلاکت برسانید و چنانچه واردشهرشدم وشنیدم کسی‌دراجرای امـر تسامح‌نموده‌است او را خواهم کشت. پس‌ازبرگشت‌میزبانان‌بشهرهرچه‌سربازعثمانی که‌درمنازلشان بودند یاکشته ویاازشهرخارج کردند وازآن‌زمان‌جملهٔ‌قناخ‌قـردی (یعنی میهمان کشته شد) زبان‌زداهل‌شهر گردید ونادربآسانی وبدون جنگ شهر را متصرف شد.

۷۵ـ «کتف گوسفند»: نادردرایام طفولیت که درحوالی‌خوارزم اسیر ازبکان‌بوداورا بیکنفر حشم‌دارخوارزمی‌فروخته‌بودندواوتعدادی گوسفند بنادر سپرده وهرروزدرصحرامشغول بشبانی‌بود. مدتهاارباب ازافکـار و گفتاروکردارنادر آثاربزرگی وبزرگواری‌مشاهده میکرد. تاشبی‌درخواب دیدکه نادربسلطنت‌ایران رسیده وازبکان‌راتارومار وگرفتارمصائب‌نموده است. آنگاه نزدنادرآمدوگفت اگرمن ترا آزادنمایم‌مراچه تلافی‌میکنی ؟ نادرگفت‌هروقت سرداروسلطان‌شدم‌هرحاجت وتقاضائی‌داشتی‌انجام‌میدهم. ارباب گفت باین‌قولی که‌میدهی‌علامت‌ونشانه‌ای بمن‌بده‌نادراستخوان کتف گوسفندی‌راپیدانموده روی‌آن‌خطوطی باسنك کشید وبارباب داد. سپس ارباب‌اورارهاکرد وبوطنش روانه‌نمود.

سالهاگذشت‌نادربمقام سپهسالاری‌وسلطنت‌رسید تاپس‌ازفتح هندوستان برای‌سرکوبی ازبکان‌بخوارزم وبخاراعزیمت کردوپس‌ازتصرف‌آن‌سرزمین بخوارزم رسید. دراین‌اثناء ارباب‌وفات‌یافته‌بودوهنگام فوت‌جریان قضیه‌را برای‌پسرانش‌حکایت کرده وکتف گوسفندرا بآنهاداده وگفت‌هرگاه چنین شخصی‌بخوارزم‌آمده وشمادچارمصیبتی‌شدید بانشان‌دادن این‌کتف از او استمدادوتقاضای‌مساعدت‌نمائید.

نادرشاه درخوارزم‌حکم بدستگیری سرکشان‌ازبك‌داد ودراین موقع پسران‌ارباب‌برای‌نجات‌خودگفتهٔ پدررابیادآورده وکتف‌گوسفند رابرسر چوبی‌کرده وهمهٔ برادران دردنبال‌اوافتاده نزدنادرمیرفتندوجمعی دیگر ازبکان‌نیزبدورچوب علامت‌نجات‌افتاده وبحالت اجتماع‌بجایگاه نادر رفتند وپس‌ازحضورعلامت کتف‌گوسفندرانشان‌داده وقول وتعهدی‌که او بپدرشان داده بود عرضحال نمودند. نادرشاه بنابقول‌وعهدخودکلیهٔ کسانی راکه بدورچوب گردآمده ومتوسل‌شده‌بودند دستوررهائی‌داد وبدین‌وسیله همگی‌آنها نجات‌یافتند.

۷۶ــ «تاج‌بخشی»: معروفست پس‌ازغلبهٔ‌نادرشاه‌برمحمدشاه وپذیرائی ازاودردهلی‌روزی نادردرمجلسی کلاه‌تاج محمدشاه‌راکه جواهری‌گرانبها داشت برداشته وبرسرخودگذارده وکلاه‌خویش‌راکه درمیانش‌آهن‌بودبسر محمدشاه‌نهادکه تاپینی‌اورافراگرفت ومحمدشاه بشکرانهٔ‌این‌سلطنت‌بخشی خزائن‌دویست وپنجاه سالهٔ‌هندوستان راتقدیم‌وی‌نمود.

۷۷ــ «من‌سنگ‌مرمرمیکشم»: نادرمیرزا درصفحهٔ۸۹ تاریخ‌تبریزپس‌از توصیف‌معدن سنگ‌مرمرتبریزکه دردهکدهٔ داش‌کن. (بمعنی‌سنگ‌تراش) واقع‌دردهخوارقان است‌مینویسد: همنام‌من‌نادرشاه‌فرمان‌داده بودکه‌سنگ های‌بس‌بزرگ‌ازمعدن‌بریده وبخراسان حمل‌نمایندکه درمشهدرضاعلیه‌ـ السلام‌ومقبرهٔ‌خود وبناهای‌کلات‌بکاربرند. برخی‌رابرده‌بودند وبسیاری‌به راه‌بود وبعضی‌بمعدن‌مانده‌بودکه‌آن شاهنشاه‌راشهیدکردند. سنگهاهرجاکه بودهمانجا بماند. واضافه‌میکندکه من‌ازکودکی بیاددارم‌که زنهای مطربه باحرارت.وصوتی‌تمام این‌شعررااززبان‌گاوهائیکه حامل‌آن‌سنگها بودند می‌سرودند. من‌سنگ‌مرمرمیکشم ــ ازجورنادرمیکشم .

۷۸ــ «قدرت‌نادری»: پس‌ازقتل‌عام دردهلی‌زنی‌هندی‌بایك‌جعبه‌جواهر نزدنادرآمده وتقاضامیکندکه‌جواهرات‌آن‌بسربازان‌اعطاگردد. نادرعلت‌را میپرسد. زن پاسخ‌میدهدهنگامیکه سربازان‌مشغول‌غارت‌بودند دونفرسرباز

درخانهٔاوضمن‌غارت جعبهٔجواهررایافته وهمینکه‌درب‌آنرا بازکرده و میخواستندجواهراتش‌رابین‌خودتقسیم‌نمایند صدای‌منادی‌نرا شنیدندباینکه بفرمان‌شاه قتل‌وغارت‌موقوفست‌آندونفر فوراً برخاسته ودست‌ازغارت برداشته‌وجعبه‌را باجواهرهمانجاگذاشته‌ازخانه‌بیرون‌رفتند. لذابپاداش‌این قدرت‌تو وانضباط‌سربازانت‌این‌جعبه راتقدیم‌مینمایم.

۷۹ـ «غم وشادی‌نادر»: هنگامیکه‌نادربسلطنت‌رسید ولباس‌فاخری‌برتن داشت دفعتاً‌خاطره‌ای‌بنظرش‌رسیده وپس‌ازگریه‌ای که‌کرد دنبالهٔ آن خنده‌اش‌گرفت. میرزامهدی‌خان‌که حضورداشت‌علت‌حالت‌گریه وخنده‌را ازنادرپرسید. نادردرجواب‌گفت بیادم‌آمدهنگامیکه طفل‌سه‌ساله‌بودم وپدر ومادرم‌درنهایت عسرت‌وتنگدستی‌بسرمیبردند من‌نیزلباس‌برتن نداشتم ، پدرم‌نخهائیکه‌مادرم‌چرخ‌ریسی‌کرده بودفروخته‌وقبائی‌برای‌من‌بسه قران خریدمن‌آنرابه‌تن‌کرده وبکوچه‌رفته بابچه‌های‌دیگرکه‌همه مرا ببزرگی قبول‌کرده ومطیعم بودندمشغول‌بازی‌شدم.

یکی‌ازبچه‌ها که درنزاع‌بابچه‌های محل‌دیگرازخودشجاعتی بروزداده ولباسش‌پاره‌شده وآنرا برده‌بودندلخت وعریان‌نزدمن‌آمد من‌برای‌حسن خدمت وابرازشجاعت اوقبای‌نوی‌که دربرداشتم‌باوخلعت‌دادم. وقتی بخانه آمدم پدرم‌که‌مرالخت‌دیدبنای‌آزارم رانهاده وبسقف‌اطاق آویزانم‌نمود و من‌مدتی‌درحالیکه دست‌وپایم‌بطنات‌بسته بودآویزان‌بودم، مادرم‌مرا نجات دادوامروزکه می‌بینم‌پدرومادرم نیستندکه مرابااین‌جلال وحشمت‌به‌بینند محزون‌وگریانم وازطرفی‌که می‌بینم خداوندمراازهرگونه نعمت و مقام مستغنی نموده‌خندان وشکرگذارم .

۸۰ـ «لیاقت وشایستگی»: هنگامیکه‌نادردراردوی مقیم‌خواجه‌ربیع‌در نزدیکی‌مشهد بودبافتحعلی‌خان دردستگاه طهماسب‌میرزا برسرلیاقت و شایستگی مبارزه مینمودند،دریکی‌ازچادرها که‌سرداران‌اجتماع کرده‌بودند گفتگو دراین‌بودکه لیاقت‌کدام‌یك‌بیشتراست یکی ازسرداران‌گفت لیاقت

وشایستگی‌من از آنها بیشتراست واگرموقعیت آنان راداشتم هردورا ازبین می‌بردم .

یکی‌از سرداران‌خبر آن‌مجلس رابه‌نادر گزارش‌داد. نادر سرداریرا که چنین‌ادعا کرده‌بود بچادرخوداحضار کردوسوزنی‌خواست وبسردارامرنمود که شلوارش‌راازپای درآوردآنگاه‌سوزنرابکفل‌اوفروبرد سردارازجای جست وفریادوحشتناکی کرد سپس‌نادرشلوارخودرا ازپای‌درآورد وسوزن را بکفل‌خودزد، چون‌کفل‌اوازبسیاری اسب‌سواری وتاخت وتاز های زیادپوستش ضخیم‌شده بودسوزن‌بهیچوجه درآن‌فرونرفت و شکست.آنگاه روبه‌سردازننموده گفت خوشحالم که حالافهمیدی‌لیاقت وشایستگی‌چیست؟

۸۱ــ «رفع‌تشویش»: دریکی‌ازلشکرکشی‌ها دروسط جاده‌میله‌ای‌بزمین نصب شده وروی‌آن‌نوشته شده‌بودکه هرکس درراه ازمیله بجلوبرودهلاك خواهد شدبدین‌جهت‌قشون وسپاه ازحرکت‌ماندند. خبربنادر دادنددستور دادآن میله‌را ازجای‌کنده وبجلوسپاه حمل‌نمایند تا افرادسپاه بی‌تشویش خاطربدنبال اوبحرکت خودادامه‌دهند.

۸۲ــ «پذیرائی‌شاه ازشاهنشاه»: دریکی ازمجالس‌درباری دردهلی‌که برای پذیرائی نادرشاه‌باحضورمحمدشاه هندی وعده‌ای‌ازامراء هندتشکیل شده بودناگاه‌پیشخدمت چای یاقهوه بمجلس‌آورده وبرحسب عادت نزد محمدشاه برد. پادشاه هند وامراء متوجه اشتباه پیشخدمت‌شدندکه چرا قبلانزدنادرشاه نبرد. فوراً محمدشاه سینی راازپیشخدمت‌گرفته و خود نزدنادرشاه‌برده وگفت‌مقصودپیشخدمت این‌بوده‌که باید شاه ازشاهنشاه پذیرائی‌کند. بدینوسیله رفع‌سوء تفاهم نمود .

# فصل نوزدهم

## شرح تصاویر و نقشه ها

چون شرح هر تصویر ونقشه درذیل آن بواسطهٔ اینکه درهمان صفحه جا ومحلی نداشت وناچار باید بصفحات بعدنقل میشودودرنتیجه ارتباط مطالب کتاب ازهم گسسته وموجب تشویش ذهن خواننده میگردید لذادراین فصل با ذکرشمارهٔ هر تصویر وصفحهٔ کتاب بشرح آنها مبادرت میشود.

تصویرشماره «یك» صفحهٔ ۴۹ــ نادرشاه باتبرزین نقل ازشمارهٔ هشتم سال سوم آبان ۱۳۲۹ مجلهٔ یغما صفحهٔ ۳۲۹. تصویرمزبور درضمن شرح حال نادرشاه است که تحت عنوان «نامه های طبیب نادر شاه» بقلم فرربازن Frér Bazin که برای کشیش مافوق خود پرروژه Père Roger نوشته شده وچون باتصویرشماره چهل وشش صفحهٔ ۴۹۱ و ۴۹۲ سراپردهٔ نادر دراردوگاهها که شاید اصل آن ترسیم کشیش بازن باشد دیده میشود چنین به نظرمیرسد که این تصویرهم درزمان او کشیده شده وبعدها درذیل تصویراز طرف مؤسسهٔ صاحب تصویرنوشته شده است . عبارت ذیل تصویر کاملا خوانا نیست وصحیح آن :

TAMAS KOULI KAN ROI DE PERSE
Tué à Cotchan le 20 Juin 1747

و ترجمه آن: (طاماس «باحذف ه، ب زیرا ازقرارمعلوم نادرشاه دراروپا باین اسم مشهوربوده» قلی خان پادشاه ایران ــ کشته شده درقوچان ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) است. مهریکه دراواخردوسطرعبارت زده شده شاید مهر کتابخانهٔ سلطنتی فرانسه باشد. توضیح آنکه نادردر ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی (۲۸ محرم ۱۱۰۰ هجری) متولدشده ودر ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ میلادی (یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۶۰ هجری قمری) کشته شده است .

تصویرشماره «دو» صفحهٔ ۱۳ــ نادرشاه نقل ازمجلهٔ یادگار. جناب آقای علی اصغر حکمت نسبت بتصویرمزبور توضیح داده اند: ازدفتراسناد تاریخی پنجاب استخراج شده ومی نویسند: درفروردین ۱۳۲۶ بادارهٔ ضبط اسناد تاریخی پنجاب مراجعه نمودم. تصویرقلمی نادرشاه دیده شدکه دربالای آن نوشته بود (نادرشاه پادشاه خراسانی) وضع قیافه وطرزلباس ورسم الخط

فارسی که در بالای تصویر نوشته شده همه قرائن محکمی هستند که این تصویر درزمان ویاقریب بزمان نادرشاه کشیده شده باشد پرفسور. ل. شوپرا G . L . Chopra معلم تاریخ و رئیس آن اداره اطلاع داد که این صورت قطعاً

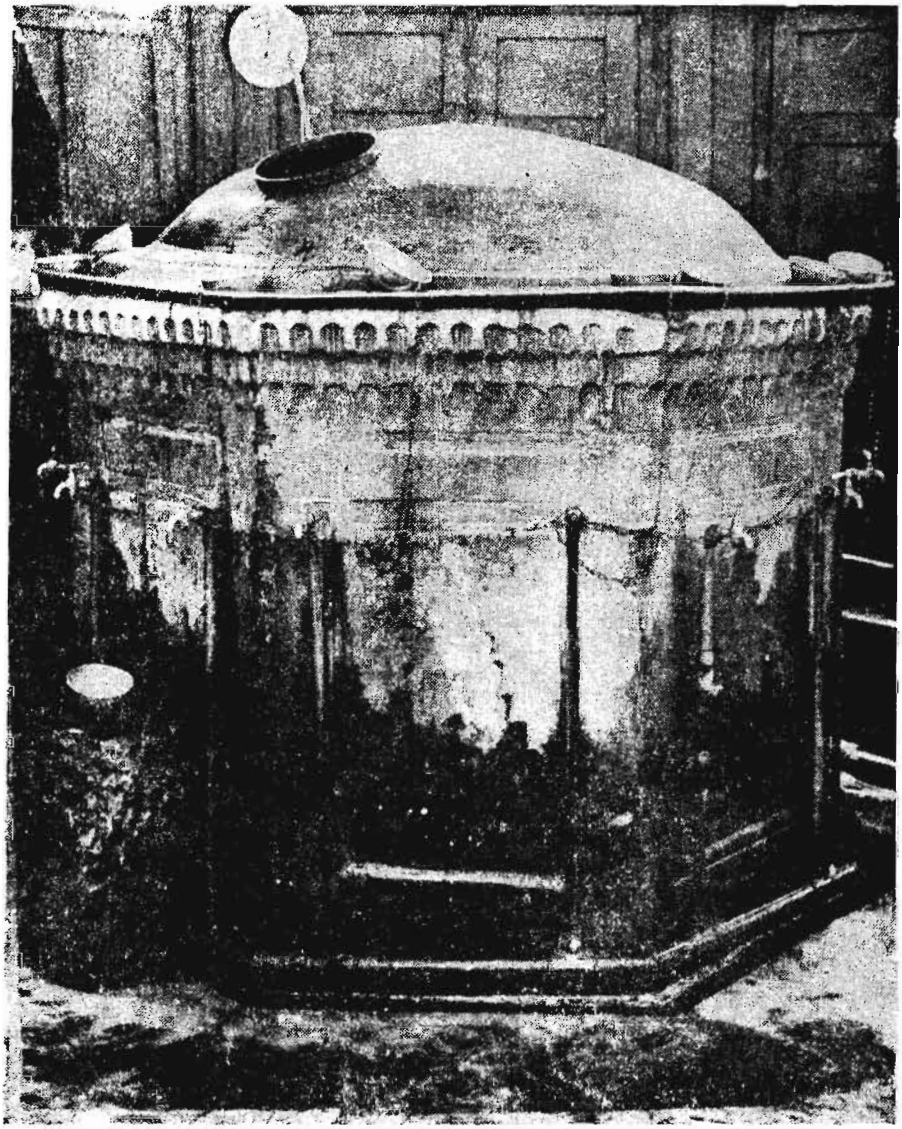

تصویر شماره شصت و نه

معلوم نیست کی ودرچه تاریخ بتصرف آن مؤسسه درآمده ولی آنچه مسلم است مابین سنوات ۱۹۲۶ و ۱۹۳۲ میلادی ازیك مجموعهٔ خصوصی وشخصی خریداری شده‌است. بهرصورت از آن تصویر عکسی برداشتم تا برای استفاده اهل ذوق منتشر شود. درزیر عکس بفرانسه نوشته شده (تصویر نادرشاه) .

تصویر شماره «سه» صفحهٔ ۱۹ـ نقشهٔ شهرستان درگز وکلات و حدود سازمان فعلی آن که نگارنده باملاحظهٔ نقشه‌هائیکه درفرهنگ آنشهرستان بوده وتحقیقات محلی که درآن نواحی بعمل آورده ترسیم نموده وراههای اصلی وفرعی وقراء وقصبات معروف درعصر نادرشاه را درنقشه متذکر شده‌است .

تصویر شماره «چهار» صفحهٔ ۳۳ـ نقشهٔ حصار کلات بانمودار آثاریکه از سربازخانه وبرجهای دیده‌بانی ودربندها وحوضها وعمارت شخصی نادر و عمارت خورشید ومجرای لوله آب مشروب درآنجا باقی‌مانده وده‌قریه در داخل حصار وقراء وقصباتیکه درخارج آن میباشد درنقشه نمودار است (نگارنده باتوقف ممتد درکلات ومشاهدهٔ آثار موجود وتحقیقات کافی از مطلعین محل نقشهٔ مزبور را تهیه نموده‌است) .

تصویر شماره «پنج» صفحهٔ ۳۶ـ دهنهٔ موسوم به دربندارغونشاه» (ارغوانشاه) که درجنوب غربی حصار کلات واقع ویگانه راه برای ورود وخروج ازحصار است. دردربندهای دیگر بجز دربند نقطه که درشمال شرقی حصار وبطرف شوروی است رفت وآمد نمیشود. رودخانهٔ موسوم به «ژرف» که از کوههای هزارمسجد سرچشمه میگیرد ازاین دهنه وارد حصار میشود وپس ازگذشتن ازکنارچند آبادی وکبودگنبد ازدهنهٔ موسوم به «یکه‌توت» واردخاك شوروی میگردد. نادردردهنهٔ مزبور پلی که دارای سه‌دهنه است وفعلا یکی ازآن سه دهنه باقی است ودرروی پل سربازخانه وبرج وباروهای دیده‌بانی ساخته‌است.

تصویر شماره شش» صفحهٔ ۳۸ـ «گنبدکلات» ازکاشیهای بسیارزیباو نفیس وکبودرنك ساخته‌شده وایوان آن بمسجدی متصل میباشد که معروفست نادردرسال ۱۱۵۵ ساخته و «یلنگتوشخان جلایر» فرزندفتحعلیخان جلایر که بخشدار کلات بوده درزمان سلطنت «فتحعلیشاه قاجار» آنرا تعمیر نموده.

تصویر شماره هفتاد

درزیر گنبد یلنگتوشخان مدفون و تاریخ سنگ روی قبر او ۱۲۰۵ هجری است. آبادی که بنای گنبد در آن واقع و مرکز بخش کلات است بنام کبود گنبد کلات موسوم میباشد. تاریخ بنای گنبد و بانی آن و اینکه بچه منظوری ساخته شده با تحقیقات کافی ایکه در محل بعمل آمد معلوم نگردید.

تصویر شماره «هفت» صفحهٔ ٤٠ـ نادرشاه نقل از کتاب تاریخچهٔ نادرشاه تألیف و. مینورسکی چاپ پاریس سال ۱۹۳٤ میلادی. در ذیل عکس مزبور نوشته شده این تصویر از نسخهٔ فرانسه شماره ۲٤۲۱۹ کتابخانهٔ ملی پاریس برداشته شده.

تصویر شماره «هشت» صفحهٔ ٥٦ـ قریه کبکان مسکن اولیهٔ نادرشاه که در دامنهٔ کوه الله اکبر واقع و جادهٔ فعلی مشهد ـ درگز از داخل آن میگذرد.

تصویر شماره «نه» صفحهٔ ٥٦ـ دورنمای قریهٔ دستگرد نزدیك درگز که زادگاه نادرشاه است. درطرف راست کنار تصویر که برنك سفید نموداراست محل خرابهٔ بنای زادگاه و مسجد متصل بآنست که بدستور نادر ساخته شده و بشرحیکه درفصول جنگها و پایان کار نادر مندرج است نادر شمشیری ازطلا برفراز یکی از گلدسته های آن بنا نصب نموده، حاکی از اینکه شمشیر نادری برای انتقام از متجاوزین بکشور ایران از این نقطه ظهور نموده است. نگارنده درچندین مرتبه بازدید محل آثار بنا و خرابهٔ آن و مقداری آجر و کاشیهای رنگارنك را مشاهده کردم.

تصویر شماره «ده» صفحهٔ ٥٩ـ نادرشاه نقل از کتاب نادرشاه چاپ تهران ۱۳۲٤ دفتر روزنامهٔ پرچم. اگرچه مأخذ آن کاملا معلوم نیست ولی ازشکل و شمایل آن چنین برمیآید که شاید این تصویر متعلق بدوران سپهسالاری و قبل از رسیدن بمقام سلطنت او است.

تصویر شماره «یازده» صفحهٔ ٦٥ـ نادرشاه نقل از کتاب نادرشاه تألیف لکهارت سال ۱۹۳۸ میلادی. درزیر تصویر نوشته شده (تصویری از نادر مضبوط درموزهٔ آثار هندی ساوت کنسینگتن).

تصویر شماره «دوازده» صفحهٔ ۷۲ـ نقشهٔ قسمتی از شمال خراسان که در اوائل قیام نادر میدان تاخت و تازوی بوده نقل از کتاب لکهارت.

تصویر شماره هفتاد ویك

تصویر شماره «سیزده» صفحهٔ ۷۶ـ مجسمهٔ نادرشاه. در ذیل آن نوشته شده (تصویر نادرشاه افشار که از روی مجسمهٔ نیم تنهٔ آن سردار بزرگ و شاهنشاه نامی ایران که در هندوستان در زمان وی از طلا ساخته اند برداشته شده است) و در پشت تصویر از قول جایمس فریزر قیافه و اندام نادر بطور خلاصه شرح داده شده است.

تصویر شماره «چهارده» صفحهٔ ۸۸ـ نادرشاه که در زیر عکس به لاتین نوشته شده (طهماس قلی خان صوفی ایران) توضیح آنکه در آن زمان اروپائیان پادشاهان ایران را بمناسبت سلاطین صفویه صوفی مینامیدند، بدین جهت نادر شاه را هم صوفی نوشته اند. تصویر مزبور از مجلهٔ اطلاعات ماهیانه ضمن گزارش مشروح مجلس دشت مغان از کتاب ابراهام خلیفه ارمنی بقلم آقای نصرالله فلسفی استاد تاریخ دانشگاه تهران تحت عنوان «چگونه نادر قلی نادرشاه شد» نقل شده است.

تصویر شماره پانزده» صفحهٔ ۹۳ـ نقشهٔ منطقه قندهار و نادرآباد و خط سیر حملهٔ نادر، که مقیاس آن برحسب میل انگلیسی (هر میل زمینی معادل ۱۶۰۹ متر است) میباشد. نقل از کتاب لکهارت.

تصویر شماره شانزده» صفحهٔ ۱۱۵ـ نقشهٔ نواحی هرات و لشکرکشی و جنگهای متوالی نادر در آن منطقه. نقل از کتاب لکهارت.

تصویر شماره هفده» صفحهٔ ۱۴۰ـ نقشهٔ جنگی نادرشاه در هندوستان در محلی موسوم به عظیم آباد و کرنال، در دو مرحلهٔ جنگی با نمایش محل و میدانهای جنگ و محل اردوها و لشکریان ایران و هندوستان، نقل از کتاب لکهارت.

تصویر شماره هجده» صفحهٔ ۱۶۰ـ عکس تابلو نقاشی رنگی نادرشاه که در یکی از سالونهای دربار سلطنتی تهران بدیوار نصب است. عرض و طول تقریبی تابلو ۱۵۰×۱۰۰ سانتیمتر میباشد. در تابلو نادرشاه را نشان میدهد که با دست راست تاج شاهی را بر سر محمدشاه امپراطور هند میگذارد و در دست چپ او تعلیمی (عصا) کوتاهی است که در یک سرش قبه‌ای نصب شده. دو پسرش نصرالله میرزا و امامقلی میرزا در طرفین نادر پدر خود ایستاده اند. میرزا زکی منشی نادر با عمامه در طرف چپ وی نشسته. نام میرزا زکی در تابلو متصل به

تصویر شماره هفتادودو

تصویرش نقش شده). درطرف چپ تابلو نیز نوشته شده (ابوالحسن ۱۱۸۹) بنابراین تابلو مزبور ۲۹ سال بعد ازنادر تهیه شده است.

تصویر شمارهٔ نوزده» ۱۷۷ــ عکس تصویر رنگی ومذهب موجود در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. تابلو مزبور نشان میدهد که نادرشاه درتخت سرپوشیده‌ای (هودج) جلوس کرده ورجال ووزراء وسرداران درطرفین او باحترام تمام ایستاده ودرپائین مجلس عملهٔ شکوه وطرب درطرفین نشسته‌اند ودربیرون مجلس عدهٔ زیادی نیز اجتماع کرده‌اند. این تابلو باتابلو تصویر شماره ۲۰ ازمرقعهای رنگی است که عبدالخالق نامی درشعبان ۱۲۶۰ هجری قمری بامرقعهای دیگری وقف وتقدیم کتابخانهٔ رضوی نموده وبهریك از دو تابلوی مزبور مهری زده شده باین عبارت: (وقف حضرت امام رضا کرد عبدالخالق ... ابن ملارضا ۱۲۶۰) یعنی یکصدسال بعدازنادرشاه. ازقرائن چنین معلوم میشود که تابلوهای مزبوردرزمان ویاکمی پس ازقتل نادرتهیه شده است.

تصویر شماره بیست» صفحهٔ ۱۸۷ــ مرقع رنگی ومذهب مجلس درباری نادرشاه است موجوددر کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. وقفی عبدالخالق بشرح مذکوردرتصویر شماره ۱۹. این مجلس نشان میدهد که نادرشاه درصدر مجلس جلوس کرده وازقیافهٔ اطرافیان که درکمال ادب واحترام ایستاده‌اند چنین معلوم است که شاید ازرجال وسران ازبك وتاتاردربخارا باشند ودونفرهم هدایا وتحفی دردست داشته وبحضور میآورند.

تصویر شماره بیست‌ویك» صفحهٔ ۱۹۲ــ نقشهٔ تعرض نادرشاه بترکستان وخوارزم باتعیین خط سیر لشکرکشی نادرشاه بدان منطقه ونمایش رودآمویه (جیحون) وپنج محلی که زدوخوردروی داده است. نقل ازکتاب لکهارت.

تصویر شماره بیست‌ودو» صفحهٔ ۲۰۳ــ نادرازکتاب ترجمهٔ کتاب نادرشاه تصنیف سرمارتیمردیوراند انگلیسی. درزیرتصویر این بیت نوشته شده است:

پهلوان ملت ایران شهنشاه جهان  راد نادرشاه زیب افسروتخت کیان

تصویر شماره «بیست‌وسه» صفحهٔ ۲۱۰ــ عکس یك صفحه ازقرآن مجید

بخط بایسنقر پسر شاهرخ و نوادهٔ امیر تیمور گورگانی متوفی درسال ۸۴۰ هجری قمری. طول و عرض متن هر صفحه ۱۰۳×۱۷۶ سانتیمتر موجود در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. معروفست نادرشاه این قرآن را ازسمرقند آوردو همیشه درلشکرکشی‌ها همرادمیبرد. تقریباً درچهل سال قبل مقداری از اوراق مزبور ازامامزادهٔ شهرکهنهٔ قوچان بدست آمده است (شایدقرآن مزبور دراردوگاه نادرشاه درفتح آباد نزدیك شهرکهنهٔ قوچان وروز بعدازقتل نادر شاه که هرج ومرج شده وهرکس هرچه بدست میآورد میبردچند برك ازاین قرآن هم بغنیمت بدست کسی افتاده وبعداً درمحل امامزاده شهرکهنه برده و آنجا تقدیم کرده باشد.)

تصویرشماره «بیست وچهار» صفحهٔ ۲۱۷ـ نقشهٔ کشور شاهنشاهی ایران درزمان نادرشاه باتعیین خط سیر لشکرکشی نادرشاه ازاصفهان وکرمان و قندهار وکابل وپیشاور وسرهندودهلی ومراجعت تاکابل وازآنجا عزیمت بدیز اسمعیل خان وغازیخان وشکارپور وعمرکوت ومراجعت بقندهار وهرات وقره تپه واندخود وبلخ وشرجی وقراکول وبخارا وازآنجا بخیوه ومرو و ابیورد وکلات ومشهد. نقل ازکتاب لکهارت بامقیاس بمیل انگلیسی (هرمیل زمینی معادل ۱۶۰۹ متراست).

تصویرشماره بیست وپنج «صفحهٔ ۲۶۶ـ نقشهٔ لشکرکشی نادرشاه به داغستان وشیروان ودربندوباکو باتعیین نقاط وشهرهائیکه موردتعرض نادر وبرادرش ابراهیم خان قرارگرفته است. نقل ازکتاب لکهارت.

تصویرشماره «بیست وشش وبیست وهفت» صفحهٔ ۳۰۳ و ۳۰۴ـ عکس عهدنامه یاوثیقه نامه یامحضرنامهٔ دشت مغان که شرح ومتن آن در فصل مجلس ملی ومذهبی بتفصیل ذکرشده. اصل آن درموزهٔ ایران باستان درتهران موجوداست.

تصویرشماره «بیست وهشت» صفحهٔ ۳۱۸ـ دوسکهٔ نادری نقره که نزد نگارنده موجوداست. دریك طرف دوسکه ازراست بچپ بدوخط مختلف نوشته شده (السلطان نادر) ودرپشت آنهایکی (خلدالله ملکه ضرب قندهار) که تاریخ ضرب لایقرءاست ودیگری (خلدالله ملکه ضرب شیراز ۱۱۵۱) نوشته

شده‌است . هر سکهٔ اصلی قریب یك ثلث سکهٔ تصویر است .

تصویر شماره «بیست و نه» صفحهٔ ۳۳۰ـ کتیبهٔ حجاری شدهٔ در کمر کوه دهنهٔ کلات (دربندار غونشاه) است. پس از ورود بدهنه بفاصلهٔ کمی در طرف راست جاده بارتفاع تقریباً ۱۴ متر نوشته‌ای ببدنهٔ کوه باخط نستعلیق خوشی کد تقریباً ۱۰۰ در ۲۵۰ سانتیمتر و بیست و چهاربیت بطور برجسته حجاری شده دیده میشود. اگرچه تاریخ آن معلوم نیست ولی از قرینه کاملا هویداست که این کتیبه همزمان ساختمان عمارت خورشید یعنی درسالهای ۱۱۵۵ ببعد بدستور نادرشاه بوده. دربالای لوحه برآمدگی از کوه میباشد که بمنزلهٔ سایبان آنست. در کتیبه اشعار ترکی زیر حجاری شده‌است:

«هو العلی الاعلی. بسم الله الرحمن الرحیم .

ابتدا حمد خدای احد و فرد قدیم
قادر لم یزل و عالم و دانا و حکیم
او کی بوکون و مکانی یارا دوب قدرتدن
اوکی بوبحروبری خلق ایدوب شوکتدن
ایکی عالمده او دور بنده لردیاور ویار
حکمتنده گورونر بنده لره مین آثار
خلق عالم هامی محتاج دور او درگاهه
او وروب نور وضیا کوکب ومهر وماهه
حمد حق دن سوره اولدی قلم نور افشان
به ثنا گسترئ ختم رسل فخر جهان
نبی هاشمی او احمد و محمود صفات
کیم خدادن اوله دایم له سلام و صلوات
آل و اصحابنه هم رحمت بسیار اوله
اوله حق، یاوری، هرکیم، اولاره یار اوله

حمد حق نعت نبی‌دن سوره باصدق زبان
فرض دور بنده لره مدح شهنشاه جهان
او شهنشاه فلك مرتبهٔ چرخ سریر
شاه نادر که اودی تك‌اونا یوق مثل و نظیر
دیمك اولماز بو شهنشه که اوله پیغمبر
یا مقرب ملکی دور اولوب از نوع بشر
لیاك‌چون قدرت‌حق‌ظاهرایدوب پیش‌ازپیش
نظر حق اونا هرکیمه دیسه حق دیمیش
نسب ایله شرف و فخر اجاق تیمور
حسب ایله بجهان شاه شهان دور مشهور
مصطفی خلق و مسیحا دم و یوسف طلعت
بوعلی دانش و حاتم کف ولقمان حکمت
قابلیت له اونا وردی خداوند کریم
تاج وتخت شهی و عدل و کرم‌خلق عظیم
هرشرافت‌که دیسم شاه شهان دور کامل
مرحمت دن اونون الطاف خدا دور شامل
اعتقادی بیورور اوشه پاکیزه نهاد
باقلمیش صدق خداونده ایدر لر بیله یاد
اله گلمز بیله دولت بسپاه و شمشیر
اوله بیلمز بیله اقبال بفضل و تدبیر
سن ویروب سن‌اونابو سلطنت وتخت وسپاه
سن ویروب سن‌اونا تاج‌وکمر وفرو کلاه
دولتیم حافظی سن سن سنا دور امیدوم
من سنا باقلامیشم صدق بودور تأییدوم

دولتین منکرنـی سن ایلدون خواروذلیل
دشمنین کورلوقنه یـاوراول ای رب جلیل
چونکه صدقی بیله دور حقنه ازروی یقین
بوسبب دن اونـا الطـاف خدا اولدی معین
النی دوتـدی خداوند جهـان قدرت دن
کامیـاب ایتدی اونـی معدلت و شوکتدن
بخت واقبال ایله هیچ کیم بیله اولمز باقی
گـون کیمی دولتینه عالمه روشن طـاقـی
شاخ گل نشو و نما بـولدی نم فیضیندن
کـه بو اشعار اولـوب مدح سرا گلبندن»

توضیح: ۱ـ اینکه شاعر نادر را بتیمورنسبت میدهد شاید از لحاظ جهانگشائی وسلطنت واقتدارولشکرکشی بوده باشد.

۲ـ «گلبن» یاگلبنی‌افشارازشعرای ترکزبان عصرنادربوده‌است.

۳ـ دنبالهٔ کتیبه مقداری حجاری‌شده ومعلوم میشودمطالب یا اشعاری دیگرباقی‌مانده‌که نقرنشده است.

٤ـ خلاصهٔ ترجمهٔ فارسی‌اشعارفوق‌الذکراین‌است‌که: بعدازحمدخدا و نعت‌پیغمبرواولادواصحاب اوازصدق‌وصفا وحسن‌اعتقادنادرشاه پاکیزه‌نهاد است‌که چنین‌دولتی باسپاه وشمشیرواقبال وفضل‌وتدبیربی‌نظیربوی اعطا شده. خداونداتوچنین‌سلطنت وتخت‌وسپاه‌وتاج وکمروفروکلاهی رابنادر داده‌ای‌وتوحافظاوهستی ودشمنان‌این‌دولت راتوخوار وذلیل‌کرده‌ای و چون‌شاه بخداونداخلاص‌داردخداوندنیزهمیشه یارویاوراوست. خداوند استکه دست‌اوراگرفته وازقدرت ومعدلت‌وشوکت خودراکامیاب ومؤید گردانیده‌است. هیچکس‌بپایه‌واقبال‌اونرسیده ودولت‌اوعالم رامثل‌آفتاب روشن‌کرده‌است وشاخ‌گل‌ازفیض اونشوونمامیکند. بهمین‌جهت است‌کـه گلبن مدیحه‌سرای اوشده‌است.

تصویرشماره «سی» صفحهٔ ۳۳٤ـ نقشهٔ خطسیرنادرشاه ازقندهار وغزنین

وکابل‌وجلال‌آباد ودهنهٔ‌خیبروعبورازشعب رودخانهٔ‌سندولاهور وانباله و کرنال‌بدهلی وخط‌سیرپسرش‌رضاقلی‌میرزا ازترکستان وبلخ وبامیان به کابل‌برای ملاقات‌پدرش نادرشاه. نقل‌ازکتاب ژنرال کشمیشف .

تصویرشماره «سی‌ویك وسی‌ودو» صفحهٔ٤٠٧و٤٠٨ـ پنج‌سکهٔ‌نادری‌که عیناً درموزهٔ‌آستان‌قدس‌رضوی موجوداست. چهارسکه نقره‌وسکهٔ‌کوچك دروسط‌ازطلااست. درتصویرشماره‌سی‌ازردیف‌بالاازچپ براست‌جملهٔ(هست سلطان سلاطین‌جهان ـ شاه‌شاهان‌نادرصاحبقران) . سکهٔ‌دوم‌باخط متفاوت ازسکهٔ‌اولی جملهٔ (هست‌سلطان‌سلاطین‌جهان ـ شاه‌شاهان‌نادرصاحبقران) ودرسکهٔ‌سوم‌دروسط‌جملهٔ(السلطان‌نادر) ودرسکه‌چهارم‌ازچپ‌جمله(جلوس میمنت‌مأنوس دارالخلافهٔ‌شاه‌جهان‌آباد‌سنه ٤...) ودرسکهٔ‌پنجم جمله (سکهٔ‌مبارك‌صاحبقران‌ثانی‌محمدشاه پادشاه غازی١١٣٤) ضرب شده‌است . درتصویرشماره سی‌ویك‌پشت‌سکه‌های مذکوردرتصویرشماره سی‌میباشدکه بترتیب‌درردیف‌بالاازچپ‌براست درسکهٔ‌اولی‌جملهٔ (ضرب‌دارالسلطنه‌تبریز ١١٥٨) ودرسکه دوم‌جمله (ضرب‌دارالخلافهٔ‌شاه‌جهان‌آباد خلدالله ملکه ١١٥٢) ودرسکهٔ‌سوم دروسط‌جمله (خلدالله‌ملکه ضرب‌مشهد١١٥١) و در سکهٔ‌چهارم‌طرف‌چپ جمله (سکه مبارك‌صاحبقران ثانی‌محمدشاه پادشاه غازی١١٣٤) ودرسکهٔ‌پنجم جمله (جلوس‌میمنت‌مأنوس ضرب‌دارالخلافه شاه‌جهان‌آباد سنه ١١٣٤) ضرب‌شده، دوسکهٔ‌چهارم‌وپنجم‌که تاریخ١١٣٤ استشاید ازپولهائی‌است‌که‌نادرشاه ازهندوستان‌بایران‌آورده‌باشد. اندازهٔ هرسکه تصویری‌قریب‌سه برابرسکهٔ‌اصلی‌است.

تصویرشماره «سی‌وسه»صفحهٔ٤٢٤ـ خط‌نادرشاه‌افشارنقل از کتاب «سرپرسی‌سایکس» که‌ذیل‌آن‌تصدیق‌ومهرشده‌بدین‌شرح: (بسم‌الله‌تعالی. این صفحه‌که‌خط‌نادرشاه‌افشاراست‌خطاب‌به «ملك‌کیومرث‌خان» که‌درآخرکتاب بخط خودش‌نوشته وخدمات‌خودرا مرقوم‌داشته دراصفهان‌منزل مخدومی العلام‌الفهام‌الحاج شیخ‌محمدملاحظه‌شد وبرای‌یادگاری این‌چندکلمه‌قلمی گردید. رمضان‌سنهٔ١٢٢١مهرلایقرء) ومعلوم‌میشودتصدیق مزبور شصت سال‌بعدازنادرشاه نوشته شده‌است.

نوشتهٔ نادرشاه این است. (الملك لله. این کتاب را ملك کیومرث خان که از جانبازان قدیمی خودمان است تقدیم نموده چون بهیچوجه فرصت ملاحظه نداریم قرائت و خط بردن آنرا بخود او واگذار فرمودیم و از او خوشنودیم. «طهماسب قلی افشار».

یکی از دانشمندان مقیم تهران مینمود که من این کتاب را در تهران نزد شخصی دیدم که برای فروش عرضه میکرد و اصل کتاب گویا تاریخ نادرشاه بوده است.

تصویر شماره «سی و چهار و سی و پنج و سی و شش و سی و هفت» صفحهٔ ٤٤٨ و ٤٤٩ و ٤٥٠ و ٤٥١ ـ آرامگاه عمارت خورشید کلاه است که شرح آن بتفصیل در فصل آرامگاه ذکر شده. تصویر شماره ٣٤ اصل بنا را نشان میدهد و تصویر شماره ٣٥ برج بالای بنا و تصویر شماره ٣٦ نمای سنگی یکطرف بنا که با حاشیه و گل و بوته و شکل موز در نهایت زیبائی نقش شده و تصویر شماره ٣٧ نمای ورودی بداخل مقبره را نشان میدهد. تمام اطراف عمارت و برج بالای آن از سنگهائی که گویا از مراغهٔ آذربایجان بدینجا آمده پوشیده شده و تمام بنا در نهایت استحکام میباشد.

تصویر شماره «سی و هشت» صفحهٔ ٤٥٢ ـ نمای عمارت آرامگاه قبلی نادر در مشهد بشرحیکه در فصل آرامگاه ذکر شده در سال ١٣٤٦ هجری قمری ساختمان گردیده است. در سردر ایوان کتیبه ایست که اشعار «امیر الشعرای نادری» در روی کاشی نوشته شده بود.

تصویر شماره «سی و نه و چهل و چهل و یك و چهل و دو» صفحهٔ ٤٥٧ و ٤٥٨ و ٤٥٩ و ٤٦٠ ـ آرامگاه جدید البناء نادر شاه افشار است که بامر مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه بوسیلهٔ انجمن آثار ملی ایران و کمکهای انجمن آثار ملی خراسان در سالهای ١٣٣٥ تا ١٣٣٩ هجری شمسی بتفصیلی که در فصل آرامگاه مندرج است ساخته شده. تصویر شماره ٣٩ نمای شرقی عمارت و برج پایهٔ مجسمه از طرف خیابان شاهرضا نو میباشد که این خیابان مستقیماً بایستگاه راه آهن مربوط است و تصویر شماره ٤٠ نمای جنوبی از طرف خیابان نادرشاه

وتصویرشماره٤١مقبره. وسنك آرامگاه وتصویرشماره٤٢مجسمهٔ نادرشاه سواربراسب است.

تصویرشماره «چهل‌وسه» صفحهٔ٤٦٤ـ گلدستهٔ‌طلاواقع‌درقسمت شمالی صحن‌عتیق‌حضرت‌رضاعلیه‌السلام دربالای‌ایوان‌معروف به«عباسی» که بامر نادرشاه انجام‌یافته‌است.

تصویرشماره «چهل‌وچهار» صفحهٔ٤٧٠ـ شجره‌نامهٔ‌خاندان‌نادرشاه‌افشار نقل‌ازکتاب لکهارت‌بتفصیلی که‌درفصل خاندان‌نادر وشرحیکه‌ذیل تصویر ذکرشده‌است.

تصویرشماره«چهل‌وپنج» صفحهٔ٤٧٨ـ وقفنامهٔ «شاهرخشاه» (پسرارشد رضاقلی‌میرزا فرزندارشدنادرشاه) که‌اصل‌آن‌نزدنگارنده موجوداست،در مهربالای‌آن‌چنین‌نوشته (بسم‌الله. آنکه‌باشدکلب‌سلطان خراسان‌شاهرخ ـ روزوشب‌بردرگهش سایندمهروماه‌رخ). متن‌وقفنامه‌این‌است: «السلطان‌ـ ابن‌السلطان‌والخاقان‌ابن‌الخاقان السلطان شاهرخ‌پادشاه الموسوی‌الحسینی ادام‌الله‌ظلال‌جلال‌دولته وسلطنته‌هوالواقف علی‌الضمائروالسرائر. محمدـ میرزا ادام‌الله‌تعالی‌اجلاله. الحمدلله‌الواقف علی‌النیات الموفق‌لاقتناء ـ الخیرات‌والمبرات‌والصلوة‌الزاکیات‌علی‌اشرف‌المخلوقات وآله‌المعصومین الهادین‌الی‌مناهج‌الجنات العالیات حتی‌الوقوف‌فی‌العرصات‌وبعدازآنجاکه واقفان وناظران‌کارخانجات‌سرادقات‌معارف ربانی‌وعاکفان‌کعبهٔ توفیقات عواطف سبحانی‌پیوسته‌سالکان‌طریق حق‌ویقین‌واصحاب سعادت‌مآب دیـن مبین‌رابتقویت ذلك‌فضل‌الله‌یؤتیه‌من‌یشاء همقرین‌بوده‌بدستیاری‌ارشادتوفیق وضیاگستری شمع فروزان معرفت ونورهدایت‌طریق سرمنزل تحقیق‌را پیموده دراین‌اوان‌خجسته اقتران‌وقف‌مؤبدوحبس‌مخلدنمودند بندگان‌دارا دربان اعلیحضرت‌کیوان رفعت ناهیدسعادت بهرام‌صولت خورشید سماء سلطنت‌وفرمانفرمائی‌واختربرج‌عظمت وشهریاری‌وزینت‌افزای‌سریرسلطنت عظمای صفویه‌ونادریه بالارث‌والاستحقاق‌وآب ورنك‌چمن‌دولت با سعادت کبرای‌خدادادظل‌ملك‌سبحان. همگی وتمامی‌رسدارثیهٔ خودرا ازحمامات دایره‌وبایره‌واقعات دردارالثبات«کلات» رامحضاًلله وطلباًلمرضاته‌برجمیع

سکنه ومتوطنین آنجا وغیرهم که در آنجا بوده باشند بهره ور گردند ومنتفع شده ثواب آنرا بروح علیا جاه قمر رکاب خورشید احتجاب بلقیس مکانی فاطمة الدورانی نواب علیه طاب ثراه والدهٔ بندگان ثریا مکان نواب مستطاب هبه وبخشش نمایند و تولیت آن را باعلم وافقهی که در آنجا امامت جماعت مینموده باشد مقرر فرمودند وقفاً صحیحاً صریحاً شرعیاً عاماً وحبساً مؤبداً وصیغه جاری و گفته شد فی شهر ذی القعدة الحرام من شهور سنهٔ تسع وثمانین ومائة بعد الالف من الهجرة النبویه.» سال ۱۱۸۹ هجری قمری که ۲۹ سال بعد از قتل نادرشاه است.

تصویر شماره «چهل وشش» صفحهٔ ٤٩١ و ٤٩٢ ـ نقشهٔ سراپرده ودربار نادر شاه در اردو ولشکر گاهها. نقل از شماره دهم سال سوم ۱۳۲۹ «مجلهٔ یغما» چاپ تهران. در ذیل نقشه آقای «دکتر علی اصغر حریری» مینویسند: «مساحت لشکر گاه بچهار یا پنج میل (بیش از هشت کیلومتر مربع) میرسیده واصل این نقشه را کشیش «بازن» طبیب نادرشاه ظاهراً بدست خود کشیده سپس ن. رونسونت N . Ronsonnette حکاك برادر «لوئی شانزدهم» از آن گراوری ساخته است ومن از روی آن گراور نقشهٔ حاضر را کشیده ام. پاریس ۱۳۲۹.» توضیحات نقشه در ذیل آن نوشته شده ونقشهٔ موجود بزرگتر از اصل گراور تهیه و تنظیم گردیده است .

تصویر شماره «چهل وهفت» صفحهٔ ٥٠٨ ـ «تخت طاوس» که نادرشاه از هندوستان بایران آورده است. «سر پرسی سایکس» در کتاب خود شرحی از قول «تاورینه» دربارهٔ تخت طاوس توصیف کرده مینویسد: «این تخت که بزرگتر از تختهای دیگر است درمیان طالار حیاط نخستین (نگارنده طالار مزبور را که از سنگهای مرمر ساخته شده وتقریباً ۸ متر در ۱۸ متر میباشد وسه طرف آن مشرف بفضای کاخ است مشاهده نموده) گذاشته اند. تقریباً بهمان شکل وبهمان اندازهٔ تخت خوابهای سفری ماست یعنی تقریباً شش پا طول (هر پا انگلیسی ٤٨ر٣٠ سانتیمتر است) وچهار پا عرض دارد. درروی چهار پایه آن که بسیار ضخیم است وبیست تا بیست وپنج شصت دست (اگر هر شصت دست سه سانتیمتر حساب شود تقریباً ٦٠ تا ٧٥ سانتیمتر میباشد) ارتفاع دارد. چهار میله کار

گذاشته‌اند که تخت روی آنها قرار دارد و روی این میله‌ها دوازده ستون است که ازسه‌طرف روپوش تخت روی آن قرار گرفته وطرفی که روبروی حیاط است روپوش ندارد. چه پایه‌ها وچه میله‌ها همه پوشیده ازطلای میناکاریست و مقداری الماس ویاقوت وزمرد درآن نشانده‌اند. درمیان هر میله یاقوت درشتی دیده میشود که دروسط ودرا طراف آن چهارزمرد است که بشکل چلیپا درآورده‌اند. بعدازاین طرف وآنطرف درطول میله‌ها جابجاازهمین چلیپاها دیده میشود وطوری آنهارا قرارداده‌اند که دریکی ازآنها یاقوت دروسط است وچهارزمرد درچهارطرف آن جادارد ودیگری زمرد دروسط است و چهار یاقوت درچهارطرف.

زمردها رامسطح تراشیده‌اند ودرجاهائیکه درمیان یاقوتها وزمردها است الماسهائی گذاشته‌اند، بزرگتر ازآنها بیش ازده تا دوازده قیراط (۲۲قیراط (کارا) معادل یك مثقال و۲۱۷مثقال معادل یك کیلوگرم میباشد. بنابراین هر قیراط مساوی $\frac{۱۰۰۰۰}{۴۷۷۴}$ گرم و تقریباً ۲۰۹ میلی گرم است. اخیراً در کشورها ۲۰۰میلی گرم حساب میشود. ازکتاب Encyclopidia بیست وهمه آنها نگین‌های مسطح هستند. دربعضی جاها مروارید هائیست که طلا درکار گذاشته‌اند ودریکی ازاضلاع طول تخت چهارپله است که ازآن بالا میروند، از سه پشتی یا بالشیکه درروی تخت است یکی رادرپشت شاه میگذارند وآن درشت وگرداست مانند متکاهای ما وآن دوپشتی دیگر که دردوطرف او میگذارند پهن است، گذشته ازاین شمشیری وگرزی وتبری وکمانی وترکشی باتیربابن تخت آویخته‌اند وتمام اینها مانند بالشها وپله‌ها وقسمت دیگر تخت مرصع از جواهرهائیست که کاملا باجواهرهای دیگر تخت هم آهنگ است. من یاقوت های درشتی راکه دراطراف تخت کارگذاشته‌اند شمردم تقریباً یکصدوهشت دانه است که کوچکترین آنها تقریباً یکصدقیراط وزن دارد. امابعضی ازاینها بنظرمیآید که دویست وبلکه بیشتر هم وزن داشته باشد. ولی زمردها تااندازه‌ای خوشرنگند وبعضی ازاینها یخ (اصطلاحاً لکه سفید درجواهر است) زیادارند وبزرگترین آنها ممکن است تقریباً شصت قیراط وکوچکترین سی قیراط باشند. من تایکصدوشصت ازآنهارا شمردم وبهمین میزان یاقوت یاشاید بیشتر

از آنها است .

عقب‌روپوش تخت از الماس وجواهرات ودردور آن ریشه‌ای از مروارید آویخته‌اند ودربالای روپوش که بشکل گنبداست طاوسی دیده‌میشود که دم خودرا بلند کرده وآن دم ازیاقوت کبود وجواهرهای رنگ‌دیگراست، بدن از طلای میناکاری وچنددانه جواهراست ازآنجمله یاقوت درشتی است که در جلوشکم آنست وازآن مرواریدی بشکل گلابی آویزانست که پنجاه قیراط تقریباً وزن دارد وزردرنگ است، دردوطرف طاوس یك دسته گل بزرگیست که بقدر همان پرنده است وازچندین نوع گلهای طلای میناکاری بـاچندقطعه جواهرساخته‌اند. درطرف دیگر تخت که روبحیاط است شبکه‌ای ازجواهر و الماس که هشتادتانودقیراط وزن دارد آویخته‌است ودراطراف آن یاقوتهائی است وقتی که شاه روی تخت نشسته‌است، این شبکه درست روبروی چشم او است ولی آنچه بنظرمن دراین تخت مجلل گرانبها است این است کـه دوازده ستونی که روپوش آنرا نگه‌میدارد رشته‌های زیبائی ازمرواریدهای خیلی گرد وخیلی درشت دورآنها پیچیده‌اندوهردانه ازآنها ممکن است ازشش تـا ده قیراط باشد. بفاصلهٔ چهارپا ازتخت درچهارطرف دوچتر است که درزمین کار گذاشته‌اندومیلهٔ آنها که هفت یاهشت پا ارتفاع دارد مرصع ازالماس ویاقوت ومرواریداست.

این بودآنچه من توانستم ببینم ازتخت معروفی که تیمورآنراشروع کرد و شاه‌جهان آنراتمام کرده‌است. کسانیکه حساب جواهرهای شاه وارزش این کار رادارند بمن تأکید کردند که یکصدوهفت هزارلك (هرلك معادل یکصدهزار) روپیه تمام شده‌است که معادل پانصدهزارلیره بپول ما باشد. «الماس» معروف به «کوه‌نور» که نادرازهندوستان آورده‌بود بقول «سرپرسی‌سایکس» در تاراجی که پس ازقتل نادرشاه بعمـل آمددربین جواهراتی بودکـه بدست «احمدخان ابدالی» فرمانده ده‌هزارسوارابدالی افغانی درآمدواکنون زینت بخش تاج سلطنتی انگلستانست .

تصویرشماره «چهل‌وهشت» صفحهٔ ٥١٤ـ «میرزامهدیخان استرآبادی»

منشی الممالك مستوفی و وقایع نگار نادرشاه که اصل آن در پشت جلد نسخهٔ تاریخ جهانگشای نادری تألیف وی نقش شده و بنا بگفتهٔ «آقای سهیلی خوانساری» مدیر کتابخانهٔ ملك در تهران از مجموعهٔ بانو ملکزادهٔ بیانی در تهران است. تاریخ تحریر کتاب سال ۱۱۹۵ (۳۵ سال بعد از نادرشاه) است بطوریکه در گراوردیده میشود روی ورقه ایکه میرزا مهدیخان در دست دارد و مشغول کتابت است نوشته شده (حکم جهانمطاع شد آنکه عمال و کدخدایان محل) و دو کتابی که بزمین نزدیك او روی هم گذاشته شده در کتاب زیرین جملهٔ (تاریخ تیموری) و در کتاب زبرین (تاریخ وصاف) نوشته است.

تصویر شماره «چهل و نه» صفحهٔ ۵۳٤ـ فرمانی از نادرشاه خطاب بمیرزا محمدمهدی مستوفی خبوشان. در بالای فرمان نوشته شده: (هو ـ بسم الله خیر الاسماء) بسجع مهر (بسم الله. نگین دولت و دین رفته بود چون از جا ـ بنام نادر ایران قرار داد خدا). بمفاد اینکه شش نفر از جماعهٔ «صوفیانلو» را موا جب بدهند. تاریخ تحریر (فی ۱۵ شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۱٤۸) نقل از کتاب زندگانی نادرشاه تألیف آقای نورالله لارودی.

تصویر شماره «پنجاه» صفحهٔ ۵٤۱ـ فرمانی از نادرشاه باسجع مهر (بسم الله. نگین دولت و دین رفته بود چون از جا ـ بنام نادر ایران قرار داد خدا) بخط طغرا نوشته (اعوذ بالله....) بمضمون: (آنکه بنا بر شفقت بی نهایت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه در بارهٔ رفعت و معانی پناه شاهوردی بیك. از ابتداء عشش ماههٔ هذه السنه ئیلان ئیل بدستور قدیم که در هر باب متوجه امنیت و ضابطهٔ ایل خود بوده و در مراسم خدمتگزاری و سایر امور مقرره در این باب خود را معاف نداند. جماعت صوفیانلو مشار الیه را کدخدای بالاستقلال خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند.... تمام در عهده شناسند. تحریراً فی ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۱۵۰).

تصویر شماره «پنجاه و یك» صفحهٔ ۵٤۷ـ فرمانی از نادرشاه نقل از شماره یازدهم سال نهم ۱۳۳۵ شمسی مجله یغما بقلم «آقای جعفر سلطان القرائی»

که مینویسند: «درسال ۱۱۵۶ هجری قمری در بعضی از بلاد قفقاز وداغستان فتنه و آشوبی که وقایع نویسان عهد سلطنت نادرشاه افشار در نوشته های خود آورده اند روی داد. هنگام ظهور این فتنه نادرشاه در کردستان بود. در نواحی موصل خبر انقلاب در بندوشروان و دیگر بلاد قفقاز باو رسید. نادرشاه پس از رسیدن این خبر «کریم خان افشار» بیگلربیگی ارومی را بیدرنگ بخاك مغان، و گروهی از سپاهیان را بمعاونت «عاشور خان پاپالو» سردار آذربایجان که با «حاجی خان چمشگزك» بیگلربیگی گنجه برای رفع غائله بطرف شیروان رفته بودند فرستاد و پسر خود «نصرالله میرزا» را که در آن اوقات در همدان، توقف داشت نزد خود خواند و او در هیجدهم رمضان هنگامیکه نادرشاه از کرکوك بطرف «بغداد» پیش میرفت در منزل «لیلان» نزد پدر حاضر شد. نادرشاه «فتحعلی خان افشار» وجماعتی از خوانین را همراه نصرالله میرزا نمود و اورا باپانزده هزار مرد سپاهی برای اطفاء نائرهٔ این فتنه روانهٔ «شروان» ساخت.

دراین اوقات یکی از خوانین ارامنه موسوم به «ملك یکن» ضابط محال خمسهٔ ارامنه نامه‌ای بنادرشاه نوشته و ازحاجی خان چمشگزك بیگلربیگی گنجه و «علی خان قلیجه» بیگلربیگی تفلیس شکایت کرده است. این فرمان پاسخ نوشتهٔ ملك یکن مزبور است از نادرشاه که در آن اشاره برفتن نصرالله میرزا بآن سرزمین و اجازهٔ برگشتن «آرام بیك» پسر ملك یکن باچریك خویش بمنازل و خانه‌های خود شده است.»

متن فرمان چنین است: «اعوذبالله تعالی. فرمان همایون شد. آنکه عمدة المسیحیه ملك یکن ضابط محال خمسهٔ ارامنه بشفقت شاهنشاهی سرافراز گشته بداند. که دراین وقت شرحی که درفصول خود قلمی نموده بود که یکصد و سی نفر ازجمله پانصد نفر چریك محال خمسه بسرکردگی آرام بیك ولد آن عمدة المسیحیه که نزد عالیجاهان امیرالامراء العظام حاجی خان بیگلربیگی گنجه و علی خان بیگلربیگی تفلیس مقرر شده بود که در آن سرحدات

بخدمات اشتغال نمایند برطرف ومتوفی ومقتول شده‌اندو عالیجاهـان بیگلربیگیان‌مشارالیهماعوض متوفی ومقتول‌راازآن عمدةالمسیحیه مطالبه مینمایند،اگرچه‌درباب متوفی ومقتول‌امری‌نفرموده‌بودیم چون دراینوقت فرزندارجمندعالیمقدار وارشدنامدارنصرالله‌میرزاراباخوابین‌وسرکردگان ظفرقرین غازیان «کاصحاب‌دین» ازرکاب‌سعادت‌آئین وازولایات‌خراسان وعراق‌بآن سرزمین تعیین وروانه‌نموده‌ایم دیگرچریك محال‌خمسهٔ ارامنه متعلق‌بآن عمدةالمسیحیه درآن‌حدودضرورنیست. بنابرترفیه حال‌رعایای مزبوره‌آرام‌بیك ولداورا باچریك مقرره ازاسفارمزبور مرخص نموده بتخفیف‌مقررفرمودیم که ولدآن‌عمدةالمسیحیه‌آمده باتفاق‌آن عمدةالاعیان بجمع‌آوری مالیات‌دیوانی‌واتمام خدمات‌اشتغال‌نماید وچریك‌هم هرکس بخانه‌های خودآمده برعیتی‌وکاسبی‌خوداشتغال نموده باشند. عالیجاهان بیگلربیگیان‌گنجه وتفلیس حسب‌المقرر ومعمول‌وچریك محال‌خمسهٔ‌ارامنه متعلقهٔ بعمدةالمسیحیهٔ مومی‌الیه راباولداومرخص نمایندکه بخانه‌های‌خود رفته بکاسبی‌قیام‌نمایند ومن‌بعدبعلت‌مطالبهٔ چریك متعرض‌احوال عمدةـ المسیحیه‌ملك‌یکن ضابط‌وسایرملکان وکدخدایان ورعایای محال خمسهٔ ارامنه‌نگردیده مطالبه‌ننمایند. عمدةالمسیحیه ملك‌یکن مومی‌الیه‌رقم‌مطاع را بعالیجاهان مشارالیهمانموده‌که بنحومقررمعمول‌دارندوحسن اخلاص‌و خدمتگزاری‌آن عمدةالمسیحیه وسایرملکان‌وکدخدایان و رعایای آنجا برپیشگاه خاطرخطیراقدس‌ظاهر وهویداست وسفارش‌حال‌آنها را شفاهاً بفرزندارجمند مشارالیه‌فرموده‌ایم درهرباب مستمال‌بوده خودراسرگـرم زراعت ورعیتی‌نموده‌بفراغبال بدعای‌دوام‌لایزال اشتغال‌داشته قدغن‌لازم دانسته درعهده‌شناسند... خ۲٤شهررمضان‌المبارك۱۱۵٦).

مهرنادرشاه دربالای‌صفحه‌است باین‌عبارت: (بسم‌الله. نگین‌دولت‌ودین رفته‌بودچون ازجا ـ بنام‌نادرایران‌قراردادخدا.) کلمه‌بسم‌الله بخط‌ثلث‌در

صدرمهر که بشکل گنبداست وباقی کلمات بخط نستعلیق است. تاریخ مهر که درپائین آنست ۱۱٤۸ میباشد.

ظهر فرمان بامهر ده نفر ازمستوفیان ورجال دولت نادری ممهوراست و مهر میرزامهدیخان پسر «میرزامحمدنصیر» استرآبادی متخلص بکوکب وقایع نویس ومنشی الممالك دولت نادری که شکلش مربع وسجعش (المهدی من هدیت) است دربالای مهرهای دیگردیده میشود.

کلمهٔ (کاصحاب دین) مذکوردرفرمان اشارت است باینکه لشکریان نادر راکاصحاب دین خوانده اند وآنرا لطیفه‌ای شمرده‌اند. «میرزاعبدالرزاق جهانشاهی» تبریزی که معاصرنادراست درقصیده‌ایکه بزبان ترکی جهت مقبرهٔ نادرشاه (درفصل آرامگاه مذکوراست) گفته باین عنوان اشاره نموده و میگوید:

سپاه رزمنه کاصحاب دین خطاب ایتمك

لطیفه دورکه الوب غیبدن اونـااشعار

تصویرشماره «پنجاه‌ودو» صفحهٔ ۵۵۳ـ فرمانی ازنادرشاه باسجع مهـر (بسم‌الله. نگین دولت ودین رفته بودچون ازجا ـ بنام نادرایران قراردادخدا) وبخط طغرا نوشته‌شده (اعوذبالله....) ومتن آن چنین است:

«آنکه عالیجاه «عاشورخان افشار» حاکم الگای (ناحیهٔ) ابیورد بشفقت شاهانه سرافراز گشته بداندکه دراینولابعرض اقدس رسید. چون چندخانوار جماعت افشارراکه تازه‌واردشده‌اند بمحال شاه‌توت کوچانیده همگی زراعت آبی ودیمجهٔ آن محال رامتصرف گردیده‌اند بحصول اطلاع برمضمون رقـم اقدس آنعالیجاه خودمتوجه گردیده خانهٔ الهلقلی صوفی وچهارپنج خانـوار جماعت کوسه احمدلوی قدیمی که درآنجامسکن دارندازززراعت آبی ودیمجهٔ آن محال آنچه ازبرای زراعت گذارجماعت مذکورضرورباشد ازآب وزمین شیارکرده تسلیم که زراعت نمایندوباقی آب وزمین دیمجهٔ زار را بتصرف جماعت افشارجدیدداده قدغن نمایدکه زمینهای بیاض زراعت ومدارنشده‌را شیارنموده وتربیت کرده باصلاح آورده ازبرای خودیمجهٔ فراوان زراعت

نمایندد راین باب قدغن لازم دانسته و درعهده شناسند. تحریراً فی ۲۲ شهر . . . ۱۱۵۱» .

تصویرشماره «پنجاه‌وسه» صفحهٔ‌شماره ۵۵۷ـ دستخطی‌ازشاهرخشاه فرزندرضاقلی‌میرزا پسرارشدنادرشاه که اصل‌آن‌درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی‌درمشهدموجود است. بسجع‌مهریکه دربالای‌آنست (بسم‌الله. آنکه باشد کلب‌سلطان‌خراسان‌شاهرخ ـ روزوشب‌بردرگهش‌سایندمهروماه‌رخ) متن‌دستخط اینست :

(حکم جهانمطاع‌شد. آنکه‌چون‌مشرف‌سرکارعمارات غیب‌وشهودوانتظام بخش کارخانجات‌دیوان‌هست‌وبود که‌آشپزخانهٔ‌نعمای‌بیهمتایش ذائقهٔ‌تمنای روزیخواران نعمت‌کدهٔ‌حیات‌حلاوت سنج‌چاشنی‌حصول مقصودوباهتمام خوانسالارمطبخ‌احسان بی‌پایانش رتبهٔ‌چاشت‌وشام‌جیره‌داران سرکار وجود موجوداست‌لذت‌این‌نعمت‌شگرف رابذائقهٔ شعورصدرآرایان انجمن عظمت واقتدارچشانیده‌که جمعی‌ازکارآگاهان هوشیار وقدیمزادگان اخلاص شعارکه سالهادرسرکارزندگی‌ومدتهادرکارخانهٔ بندگی‌بتهیهٔ‌سامان‌واسباب شعور وکاردانی وسرانجام‌مصالح‌رشد وکفایت‌رسانی پرداخته باشندآنهارا بمناصب‌مناسب سرافرازوبین‌الامثال‌والاقران ممتازفرمائیم. مصداق این مقال‌صورت‌احوال‌نجابت‌وکمالات‌پناه‌سلالة‌السادات‌العظام قدیمزادهٔ‌اخلاص مراسم میرزاابوالقاسم است‌که درتقدیم‌این‌امور برهمگنان فائق واصناف مراعات‌راقابل ولایق‌است‌لهذا .... ازالطاف‌اشفاق خدیوانه .... احوال مشارالیه‌گردیده خدمت‌مشرفی‌عمارات‌مبارکات سرکارفیض‌آثارشدوشربت خانه ودارالشفاء متعلقات‌آن‌سرکاررامن‌حیث‌المجموع‌که بامرحمت پناه میرزااحمدخویش‌مومی‌الیه بوده‌باومفوض‌ومرجوع و...نمودیم‌که بتقدیم امورمزبوراشتغال‌ورزد ووظیفهٔ‌مقرری ومواجب‌معمولی‌خدمات مزبوررا بنحویکه‌درطوماروقرارداداست دروجه‌اومقررفرمودیم که‌در انجام مهام مزبورلازمهٔ‌اهتمام‌بعمل‌میآورده باشدومادام‌که خودصغیراست نیابت او را عالیجاه خلاصة‌السادات‌العظام «میرزامحمدشهاب‌الدوله» والد او مقرر

فرمودیم که متوجه‌میشده باشد. عالیجنابان‌متولی‌وناظرخدمت مزبور را مخصوص‌مشارالیه دانسته‌هرساله وجه‌وظیفهٔ‌اومیداده باشندومستوفیان‌عظام ولشکرنویسان گرام‌صورت‌رقم مبارك‌اوراثبت‌نمایند. التاریخ۸محرم‌الحرام ۱۱۹۵.)

تصویرشماره «پنجاه‌وچهار» صفحهٔ۵٦۱ــ فرمانی‌ازنادرشاه بسجع مهر (بسم‌الله. نگین‌دولت‌ودین‌رفته بودچون‌ازجا* بنام‌نادرایران‌قراردادخدا) ودر ابتدابخط‌طغرانوشته‌شده (العلم‌عندالله‌محل‌صحهٔ همایون‌شد) ومتن‌آن چنین است: ,آنکه‌رفعت‌ومعالی‌پناه نظاما «شاهویردی‌بیك» داروغهٔ‌شیرــ خان (شایدشترخان‌باشد) سرکارخاصهٔ‌شریفهٔ بشفقت‌شاهنشاهی سرافــراز گشته‌بداندکه عریضهٔ‌که دراینوقت‌نوشته‌بودبنظراقدس‌رسیدچرا دیرکردو تاحال‌بارگیری نکرد ونیامد.

عرض‌کرده‌بودکه دوهزارخروارغله در«آقسو» وبقیان‌هست‌غلهٔ‌که از سورساتچی‌بجای‌آردگرفته‌است آنهم‌حاضراست‌آردخود دوسه‌هزارخروار تحویل‌دارد وبسیاراست‌محصلان سورسات‌نوشته‌بودندکه دویست خروارغله ازجمله‌دویست وهفتادخروارغرامت‌آرد راگرفته‌اندهفتاد خروار تتمه‌را بخشیدیم‌دویست خروررا که‌نزد محصلانست آنراهم بارگیری کنند و محصلان‌بعلت هفتادخروار تتمهٔ‌مزاحمت بحال «علیمردان» نرسانند او را برداشته همراه‌بیاورندودرهرصورت دوهزار وپانصدخروارگندم دردست دارد چهارصدپانصد خروار آرد نیز عالیجاه «حاجی سیف‌الدین خــان» و «بهبودبیك» و «نظرعلی‌بیك» همراه‌دارندمیبایدکه معقول‌بارگیری کندو واردعریمه شود وروزحرکت‌خودرا بزودی‌مصحوب‌چاپار عرض‌نمایدواز جل‌وپوشاك‌ونوالهٔ شتران‌معقول‌سرحساب باشدوکوتاهی‌جایزندارد و بهر منزل که‌خواهدآمد بیشترآدم‌تعیین‌کندکه‌جــا وآب وعلف‌وهیمه‌اش را ملاحظه‌کنندوبعدازآن‌آنجا منزل‌کنند ودراین‌باب‌لوازم اهتمام‌عمل‌آورده درعهده شناسد. تحریرآفی۲۸شوال‌المکرم‌سنه۱۱۵۵» .

این‌فرمان ویکی‌ازفرامین دیگررادانشمند محترم «آقای‌حاج محمدآقا نخجوانی» ازتبریزجهت‌نگارنده فرستاده‌اند.

تصویرشماره «پنجاه‌وپنج» صفحهٔ۵۷۲ـ دستخطی ازشاهرخ‌شاه که در بالای‌عریضهٔ «محمدصفی» نام‌مرقوم‌شده.درابتداء (بسم...) وبعد(جدامجد بزرگوار تاجدارم‌سلطان‌نادرشاه صاحبقران‌انارالله...) ودرزیرآن سجع مهر(الملك‌لله. مظهرلطف‌الهی‌شاهرخ) وسپس‌بخط طغرا(اعوذبالله فرمان همایون‌شدآنکه چون‌ازقدیم‌الایام الی‌الان منسوبان‌آستانهٔ مقدسهٔ عرش درجه‌وسلالة‌النجباءالعظام‌میرزامحمدصفی وزیرسرکارفیض‌آثار ...بموجب ارقام‌مصالحه سلاطین جنت‌مکین‌صفویه ونواب‌مرحمت‌وغفران‌مآب‌فردوس آسمان(اشاره بنادرشاه‌است) ازخامهٔ‌نزول‌خاصهٔ عساکرو.... وتکالیف‌شاقه معاف‌بوده لهذا بیگلروعمال .... وکدخدایان محلات... تکالیف‌شاقه‌خامهٔ نزول‌وحوالجات وعوارضات و... محلات بهیچوجه من‌الجوه‌متعرض ... آستان‌عرش نشان‌نشوند ومراعات‌ایشان‌را ازجملهٔ‌لوازم‌دانسته .... درعهده شناسندتحریراًفی‌شهرذی‌الحجة‌الحرام سنهٔ۱۱۶۱) .

تصویرشماره «پنجاه‌وشش» صفحهٔ۵۹۷ـ چهارسکهٔ‌نقره که‌درنزدنگارنده موجوداست. ازردیف‌بالا ازچپ‌براست درسکهٔ‌اولی‌جملهٔ (الخیرفیماوقع بتاریخ ۱۱۵۰) و درسکـهٔ‌دوم بالای سکـه‌کلمهٔ (نادر) و درزیـرآن جملهٔ(ضرب‌دارالعلم‌شیراز) ودرسکهٔ‌سوم‌که سوراخی‌درکناردارد جملـه (سکه برزرکردنام سلطنت‌رابرجهان* نادرایران‌زمین‌وخسروگیتی‌ستان. ضرب‌مشهد) ودرسکهٔ‌چهارم‌جملهٔ(هست سلطان‌سلاطین‌جهان* شاه‌شاهان نادر صاحبقران) ضرب شده‌است.

تصویر شماره۵۶صفحهٔ۵۹۷است‌که به‌ترتیب ازردیف‌بالا ازچپ براست در

تصویرشماره «پنجاه‌وهفت» صفحهٔ۵۹۹ـ پشت‌چهارسکه نقرهٔ مذکوردر سکهٔ‌اولی جملهٔ(سکه برزرکردنام سلطنت‌رادرجهان* نادرایران‌زمین و خسروگیتی‌ستان. ضرب‌مشهد) ودرسکه‌دومی‌جملهٔ (...آفتاب‌وماه وهم‌در جهان‌ازسکه ایام.... ضرب۱۱۵۸) ودرسکه‌سوم‌جمله (تاریخ‌جلوس‌میمنت مانوس الخیرفیماوقع ۱۱۵۰) ودرسکهٔ‌چهارم جملهٔ (ضرب دارالسلطنه

اصفهان۱۱۵۳) نقش گردیده‌است. اندازهٔ هرسکه تصویری بیش ازدوبرابر سکهٔ اصلی است. بایددانست که جملهٔ الخیر فیماوقع رادردشت‌مغان هنگام جلوس نادرشاه «میرزاقوام‌الدین» پیدانموده که بحساب‌جمل‌وحروف‌ابجد ۱۱٤۸میباشد.

تصویرشماره «پنجاه‌وهشت‌وپنجاه‌ونه وشصت‌وشصت‌ویك‌وشصت‌ودووشصت وسه وشصت‌وچهار وشصت‌وپنج وشصت‌وشش وشصت وهفت وشصت و هشت» بترتیب درصفحات ٦۰۱ و٦۰۳ و٦۰۵ و٦۰۷ و٦۰۹ و٦۱۱ و٦۱۳ و٦۱۵ و٦۱۷ و٦۱۹ و٦۲۱ـ اصل وقفنامه‌ایست که نادرشاه هنگامیکه‌والی خراسان وسپهسالارایران بوده‌برای آرامگاه خوددرمشهدنوشته‌است.

وقفنامهٔ مزبورازاسناد معتبری‌است که در۲۳٤سال‌قبل نوشته‌شده. از حیث‌انشاء ومندرجات‌آن‌شامل نکات ومطالب‌قابل توجه‌است. منشآت آن زمان که بامختصر تخفیفی درازمنه بعدهم‌درنوشتجات‌آمده‌بامقدمه‌ای خطبه مانندرحمد وثناء بعبارات‌عربی وفارسی‌مسجع ومقفی بسبك‌منشآت «میرزامهدیخان» است‌وشایدانشاء خوداوهم باشد. مخصوصاًفن‌براعت استهلال‌درآن بکاررفته. چنانکه‌درجملهٔ‌اول «الحمدلله‌الذی وقفت عن‌ادراك کنه‌ذاته قلوب‌اولیائه الواقفین ...» وبعدازحمدوثناء «چون‌واقفان اقلیم‌آگاهی وعارفان‌کشوردین‌پناهی... بقراولی هل‌ادلکم علی‌تجارة تنجیکم من‌عذاب‌الیم» است وبطوریکه ملاحظه میشود درعبارات تمام اصطلاحات‌لشکری وجنگی‌بکاررفته «درقلب‌سپاه‌نقود دانش وبینش لوای ان‌الله‌اشتری من‌المؤمنین‌اموالهم وانفسهم‌بان‌لهم‌الجنه برافراشته وبنیان احزاب‌حرص رابضرب‌تیغ‌فما ربحت‌تجارتهم‌ما کانو مهتدین‌درهم‌شکسته‌اند وازاین فتح‌نامدار مالك‌رقاب‌مدینهٔ‌هم‌فی‌الغرفات‌آمنون‌وفرمانروای کشور یطوف علیهم‌ولدان‌مخلدون گردیده‌اند ...» وسپس‌بذکرنام وصفات واقف پرداخته ومینویسد «بندگان‌فلك‌شان‌قضا فرمان‌عظمت‌وجلال‌توأمان فاتح ابواب‌فتح وظفرومروج مذهب‌حق‌اثنی‌عشرسحاب شاداب‌بهارعدل‌وانصاف وبرق‌جهانسوزخرمن‌جور واعتساف‌خان صاحبقران‌قضاتقدیر ودشمن‌گداز

دولت‌نوازعدیم‌النظیر، کوه پرشکوه رفعت‌وشان ودریای گوهر عطای سلطنت‌نشان‌طرازندهٔ مسنددین‌پروری وبرازندهٔ‌جیقه وسکهٔ‌سروری‌مرصع پوش‌افسربخت وجاه‌ودولت‌درآغوش‌خورشید تاج‌زرین کلاه، کیوان‌رفعت بهرام‌صولت‌انجم‌سپاه فریدون‌حشمت خورشیدطلعت گردون‌بارگاه غلام با اخلاص‌آل‌علی وبندهٔ‌خاص نبی‌وولی‌حامی‌بلاد شیعه وشیعیان...» سپس منظوروهدف‌رامی‌نویسد: «بعدازآنکه‌بمقتضای حدیث‌مشهور موتوا قبل‌ان تموتوا اندیشهٔ‌سفرعقبی وفکرانتقال بداربقامنظورنظر حق‌شناسی وجهة مضجع‌خودبعدازعمرطویل بنای‌عمارت‌مقبرهٔ‌رفیعهٔ فردوس اساسی‌مقرر و مهیافرموده بودندکل‌املاك‌ورقبات‌ومزارع ودکاکین ومستغلات‌مفصله... وحاصل‌کل‌آنها حسب‌التخمین‌مساوی مبلغ دویست‌وپنجاه تومان تبریزی میشود ...» .

نکات قابل‌ذکروقفنامه یکی‌اینست که‌سنك‌مرمرآب سقاخانه واقع در صحن‌عتیق که‌اکنون معروف بسقاخانه اسمعیل‌طلائی‌است نادرشاه‌بعدازفتح هرات بعنوان‌هدیهٔ حضرت‌رضاعلیه‌السلام ازآنجاآورده‌است ومعلوم‌است باوسائل نقلیه‌ووضع‌راههای‌آن‌زمان باتحمل‌چه‌زحمتی امرنادردراین کار انجام‌پذیرفته‌است. دیگرآنکه درآمدکل‌رقبات موقوفات‌ازاملاك‌مزروعی ودکاکین‌وکاروانسرا. بپول‌آن‌زمان دویست وپنجاه‌تومان تبریزی بوده است. درصورتیکه‌اکنون‌ازتمام‌موقوفات مذکوردروقفنامه که فقط‌قسمتی‌از مزرعهٔ «دهشك» باقی‌مانده درسال‌بیش‌ازپانصدهزارریال اجاره‌بهادارد و برخلاف‌معمول‌امروزکه دکاکین‌سرقفلی‌هنگفتی‌دارند مستأجرین‌ازصاحب ملك مساعده وتقاوی‌میگرفته‌اند ومستأجرین‌دکاکین موقوفهٔ نادری هرکدام‌ازیك تاده‌تومان (بپول‌آنزمان) تقاوی‌داشته‌اند.

رقبات موقوفهٔ مذکوردروقفنامه‌عبارتست‌از: ۱ـ مزرعه «دهشك» از بلوك «طوس». ۲ـ چندمزرعهٔ دیگردرنواحی «شهرطوس». ۳ـ خانهٔ میدان‌درب‌دولتخانه وحجرات‌فوقانی ودکاکین. ٤ـ خانه ودکاکین واقعه

درمیدان‌جدیددرب دولتخانه. ٥ـ دکاکین‌دیگربامبلغی‌مساعدهٔ‌مستأجرآن. ٦ـ دکاکین‌واقعه‌درمیدان قدیم‌دولتی‌با مساعدهٔ مستأجرآن. ٧ـ دکاکین واقعهٔ‌درمیدان بازاربامساعدهٔ مستأجرآن. ٨ـ حجرات‌فوقانی ودکاکین کنجهای‌چهارسوق. (کلیهٔ‌دکاکین ومستقلات‌درداخل‌شهرمشهدبوده‌است. ولی‌چون‌حدود دروقفنامه‌ذکرنشده‌محل‌آنها معلوم نیست). نادرشاه با اهتمامیکه‌درآبادی وتشریفات‌مقبرهٔ‌خودداشته که‌حتی‌برای تعویض‌فرش و پردهٔ زربفت‌ومخمل‌هم‌پیش‌بینی‌نموده، جزدفن‌او درمقبره وصایای دیگر صورت‌عمل‌نپذیرفته، بطوریکه‌پس‌ازقتل‌وی تحولات‌وهرج ومرج کشورو مخصوصاً عداوت‌میراثی قاجاریه‌باخاندان‌نادروسعی دربرانداختن‌آثار او، موقعی‌برای‌انجام وصایاباقی‌نگذاشت وبتدریج مستقلات واملاك‌او (بجز ملك‌موقوفهٔ‌دهشك) بصورت‌ملك‌درآمد ومقبره‌اش‌بکلی ویران شد وازآن ساختمان‌رفیع وسقاخانه‌وگلدسته‌اثری باقی‌نماند.

مصارف‌موقوفات: ١ـ درسقاخانهٔ‌واقع‌دروسط‌صحن عتیق حضرت رضا علیه‌السلام‌بدین‌نحو که دونفربسقائی اشتغال‌داشته ودرپنج‌ماه گرمی‌هوا یخ خریداری ودرآنجامصرف ونیزروشنائی‌آنجا تأمین‌شود، درایام عاشورا قند وعرق‌بیدمشك‌وتخم‌ریحان خریداری وشربت‌تهیه وبزوار ومترد دین بدهندوچهارنفرقاطردار همه‌روزه ازحوض (آب‌انبار) «باباقدرت» که درنزدیکی‌مشهدواز موقوفات‌آستان‌قدس‌رضوی است استمراراًازآب‌طرق برای‌سقاخانه‌آب بیاورند ومبلغی‌صرف تعمیرات‌ونظافت‌آنجا وعلیق استر های حامل‌آب ویخ‌بشود. ٢ـ مبلغی‌صرف‌خیرات‌مقبرهٔ «باباعلی‌بیك» و والدین‌خودکه درنزدیکی‌پنجرهٔ فولادمدفونند گردد.٣ـ برای آرامگاه خود دونفرخادم ودونفرباغبان ودونفرمؤذن ودونفرحفاظ (قرآن‌خوان) جهةنظافت وگلکاری وگفتن اذان وخواندن مناجات وتلاوت‌قرآن و همچنین درآرامگاه‌خوددرکلات باوظیفه وحقوق‌معین نموده. ٤ـ مصرف روشنائی وعطرپاشی وفتیلهٔ عنبردرتمام‌سال‌جهت‌سقاخانه‌ایکه دروروديهٔ به آرامگاه واقع‌درمشهداست مقررداشته که‌آب‌آن ازحوض‌انبار «میرزا محمدمحسن‌رضوی» که درداخل‌شهر است باشدودرپنج‌ماه گرما یخ در

سقاخانه‌مصرف شود. ٥ـ هرشب‌مبلغی صرف‌چراغ‌روشنائی‌شانزده قندیل‌دو گلدسته وچراغ‌سقاخانهٔ درب‌مقبره وکریاس (هشتی) آرامگاه و حقوق چراغچی‌بشودوهرشب‌ده من‌یخ‌مصرف گردد. ٦ـ هرشب جمعه‌مبلغی در آرامگاه بین‌مستحقین‌قسمت‌نمایند. ٧ـ درهرپنج‌سال‌فرشهای مقبره رااز قالی‌ونمدتجدید نمایند ودوعددپردهٔ زربافت‌نفیس‌جدید گرفته وپرده‌های کهنه رافروخته وبهاءآنرا بین‌مستحقین تقسیم کنند وهرسال‌درعیدنوروز فرشهای دوراهرو ودوایوان‌وچهاراطاق‌متصل بمقبره‌را دالبربدوزند ودر هرسال‌یك‌جفت پردهٔ مخمل‌نوحاشیه‌داردردودرب آرامگاه‌بیاویزند وقیمت پرده‌های کهنه رابمردم‌مندرس‌الاحوال بدهند. ٨ـ مبلغی‌حقوق‌برای‌شش نفرحفاظ ویك‌نفرفراش‌وقیمت‌روشنائی وبخورمقبرهٔ‌باباعلی‌بیك‌ووالدینش که قرب‌پنجرهٔ فولاداست‌صرف گردد که درهرصبح وشام‌درآن مکان به تلاوت‌قرآن‌اشتغال داشته ثواب‌آنرابروح‌آنان تبرع‌نمایند. ٩ـ اگر از عایدات‌چیزی‌زیادآمد دربین‌ارباب‌استحقاق تقسیم نمایند. ١٠ـ مبلغی‌که بعنوان‌تقاوی‌بسکنهٔ دکاکین‌داده شده‌بوقفیت درآمده‌است. تولیت رابپسر ارشدخودواولادش وبعدازاو ببرادران صلبی‌اولاداو وبعدازاو برادران اعیانی واقف ودرصورت‌انقراض‌بامتولیان‌سرکار قرارداده. یك‌عشردرآمد حق‌التولیه ونصف‌عشرحق‌النظاره تعیین گردیده که پس‌ازاخراجات دیوانی وعوارض مملکتی وعمران موقوفات وتعمیرات ضروری‌بقیه بمصارف مذکوره برسد.

درگوشهٔ پائین وقفنامه مهرچهارگوش‌نادربعرض وطول‌یك سانتیمتر بسجع‌مهر (لافتی‌الاعلی لاسیف‌الاذوالفقار ـ نادرعصرم زلطف حق غلام هشت‌وچهار ـ ١١٤٤) میباشددرزیرتاریخ وقفنامه‌که (غرهٔشهر محرم‌ـ الحرام١١٤٥) است‌دیده‌میشود. درتصویرشمارهٔ هشت‌گوشهٔ‌چپ دربالای متن باذکرکلمهٔ (ملاحظه‌شد) ودرتصویرشصت ودووشصت‌وشش‌که برگ کاغذوقفنامه بیکدیگرملصق‌شده دردوطرف‌آن بمهریکه درآخروقفنامه استممهورمیباشد. درهامش‌وقفنامه درتصویرشمارهٔ‌پنجاه وهشت درابتدا جملهٔ (سلطان‌خراسان‌ابی‌الحسن علی...) ودرتصویرشمارهٔ پنجاه‌ونه به

ترتیب جملهٔ (آستانهٔ مقدسه ... علی مشرفها الف سلام والتحیه) وبعد از آن جملهٔ (نادرقلی خان والی ممالك خراسان وفرمانروای عرصهٔ ایران لازال فی دولته ومنصوراللواو فی عظمته بالف الی الغایة القصوی) ودرزیر آن (رضاقلی خان مدالله تعالی فی عمره وبهائه وزین الارض بطول بقائه) ودرزیر آن جملهٔ (ظهیراً للعزة والعظمة والاقبال عالیجاه ابراهیم قلی خان) نوشته شده است.

تصویر شماره «شصت و نه» صفحهٔ ٦٣١ـ سنك یك پارچهٔ منبع آب سقاخانه طلای معروف بسقاخانهٔ اسمعیل طلائی واقع در وسط صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام که بدستور نادر از هرات آورده وپس از حجاری در آنجا نصب نموده اند. ارتفاع آن ۱۳۲ سانتیمتر ودهنهٔ بالای آن که هشت ضلعی است طول هر ضلع ۷۷ سانتیمتر وضخامت دیوارهٔ آن ۲۵ سانتیمتر وقطر دایرهٔ دهنهٔ آن ۹۸ر۱ متر ومحیط دایره ۲ر۶ متر است.

تصویر شماره «هفتاد» صفحهٔ ٦٣٣ـ جادهٔ واقع در کوه «الله اکبر» که راه شوسهٔ مشهد بدرگز میباشد موسوم به «پله کان نادری» است و بترکی «نردبان یولی» میگویند. از قلعهٔ کبکان و اراك بطرف قلهٔ کوه جادهٔ شوسه ماشین رو است که در حدود پنجاه پیچ و خم دارد. نادر در کنار جادهٔ مزبور جاده ای که پله پله است ساخته و آنچه اکنون از آثار آن باقی است نگارنده از بالا بطرف پائین متجاوز از نهصد پله را شماره نمود. آثار موجود نشان میدهد که شاید بیش از دو متر از سطح کوه از بالا تا پائین کنده و برداشته شده ودرزیر آن سنك سفید محکمی نمودار گردیده ودرروی آن پله ها حجاری شده است. طول هر پله سه متر وعرض آن ۲۵ الی ۳۰ سانتیمتر وارتفاعش ۱۰ الی ۱۵ سانتیمتر است. شنیده شد که پلکان مزبور از بالا تا قله وهمچنین تا پائین کوه ادامه داشته واینك آثار آن دیده میشود.

تصویر شماره «هفتادویك» صفحهٔ ٦٣٥ـ سه لوحه واقع در کمر کوه الله اکبر کنار پلکان نادری است. پس از آنکه درحدود سیصد پله از پائین ببالا میرویم درطرف چپ دیده میشود. خطوط آن متأسفانه حك شده وآنچه خوانده میشود دربالای لوحهٔ وسط کلمهٔ (هو) ودرپائین لوحه دوسطر بآخر مانده (محمد

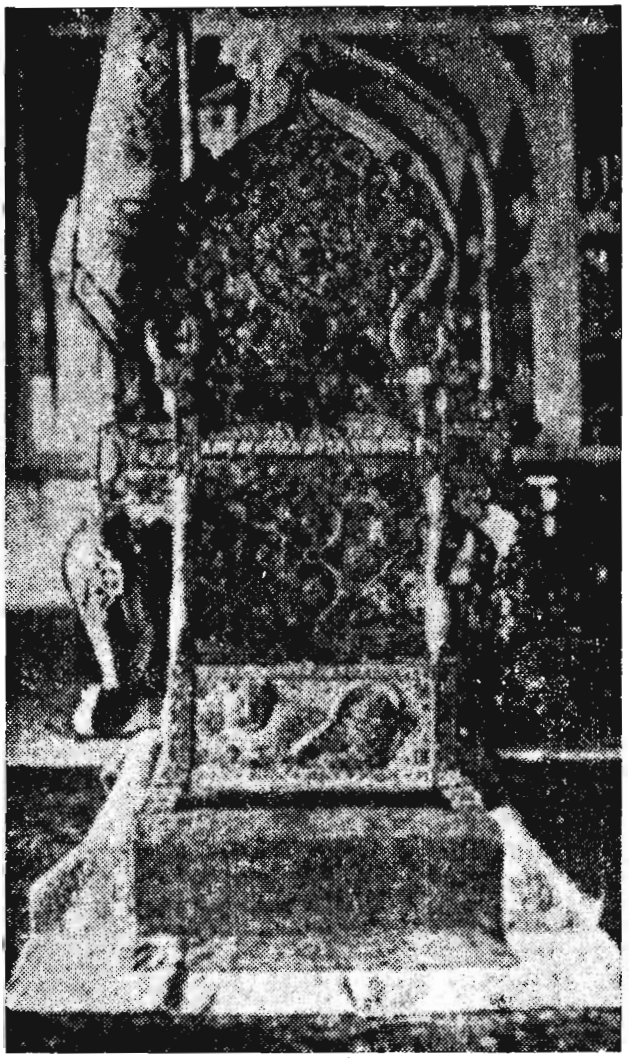

تصویر شماره هفتاد وسه

زمان ....) دیده‌میشود. درلوح کوچك‌طرف‌چپ کلمهٔ (نصرمن‌الله) معلوم است ولوحه طرف‌راست‌بکلی‌لایقرء ومحکوك‌است.

تصویرشماره «هفتادودو» صفحهٔ۶۳۷ـ نادرشاه نقل ازشماره۱۱ بهمن ماه۱۳۲۸ مجلهٔ اطلاعات‌ماهیانه ضمن‌گزارش مجلس دشت‌مغان. دردور بیعنی‌تصویربفرانسه‌نوشته‌شده‌که ترجمهٔ‌آن این‌است (طهماس‌قلی‌خان‌پادشاه پارس «ایران» ۱۷۴۲) درزیرتصویرده سطربفرانسه مندرج‌است. باتوجه بتاریخ مذکور وبااطلاع‌باینکه نادرشاه درسال۱۷۴۷میلادی بقتل‌رسیده گمان‌میرودباین تصویردرسالهای۵۵ـ۱۱۵۴ هجری‌قمری یعنی درسنین۵۵ یا۵۶ سالگی‌نادرشاه تهیه‌شده‌است.

تصویرشماره «هفتادوسه» صفحهٔ۶۶۱ـ یکی ازتخت‌های جواهرنشانی است‌که نادرشاه ازهندوستان‌بایران‌آورده است. نقل‌ازکتاب نادر پسر شمشیرنگارش «آقای نورالله‌لارودی.»

تصویرشماره «هفتادوچهار» صفحهٔ۶۶۳ـ ایوان صحن‌عتیق حضرت‌رضا علیه‌السلام‌است‌که بدستورنادرشاه طلاکاری‌شده. این‌ایوان‌که ده‌متر طول وهشت‌مترعرض‌آنست معروف‌بایوان طلای‌نادری‌است واصل‌بنای ایوان‌از «امیرعلیشیرنوائی» میباشد.

تصویرشماره «هفتادوپنج» صفحهٔ۶۶۵ـ لوحه وکتیبه‌ایست‌که دروسط ایوان‌طلای‌نادری مذکوردرتصویرشماره ۷۴قرارگرفته. دربالای‌آن اولا بخط ثلث‌نوشته‌شده: (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. الحمدلله‌رب‌العالمین‌والصلوة علی‌خیرخلقه محمد وآله‌الطاهرین وسلم‌تسلیماکثیرا. روی عن‌الصادق جعفرعن‌آبائه علیهم‌السلام عن‌امیرالمؤمنین علی‌قال‌قال‌رسول‌الله‌صلی‌الله علیه وآله‌وسلم‌ستدفن‌بضعة منی‌بارض‌خراسان لایزورها مؤمن‌الاوجب‌الله عزوجل‌له‌الجنة وحرم‌جسده‌علی‌النار وقال‌علی بن‌موسی‌الرضا علیهماالتحیة والثناء من‌زارنی‌علی بعدداری‌اتیته یوم‌القیمه فی‌ثلاث مواطن‌حتی اخلصه من اهوالها. اذاتطایرت‌الکتب یمنیاً وشمالا وعندالصراط وعندالمیزان.

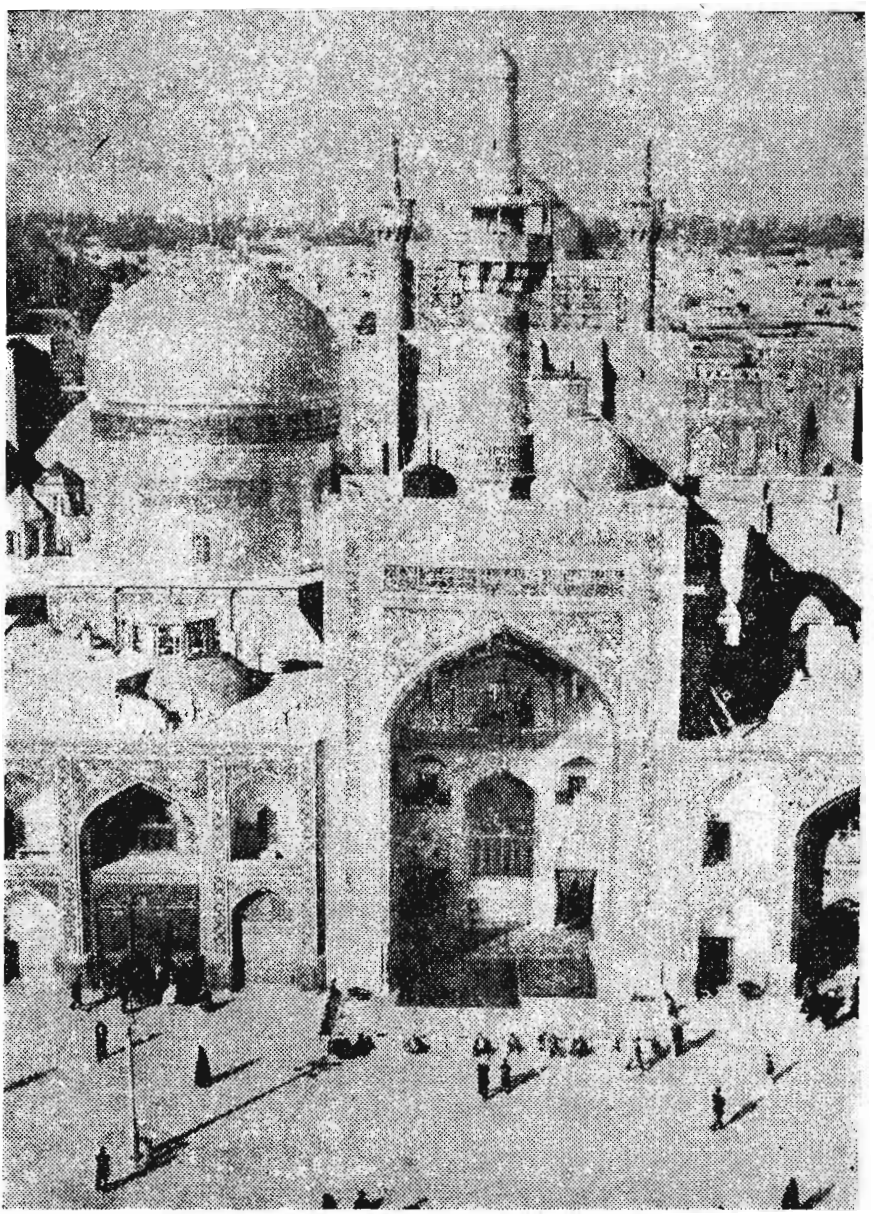

تصویر شماره هفتاد وچهار

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لعلی علیه السلام یا اباالحسن جعل الله قبرك وقبر من ولدك بقاعاً وبقاع الجنة عرصة من عرصاتها یا علی من عمر قبورکم . . . ) .

ثانیاً درمحراب ایوان این قصیده بخط نستعلیق نوشته شده است:

حبذا این منظر اعلی که فردوس برین
بردرمحنش چوزائر ازصداقت جبهه‌ساست
آسمان زین آستان فیض سعادت می‌برد
و ز فضایش عالم انوار را کسب ضیاست
چشم انجم روشن از گرد غبار درگهش
دیدهٔ سیار را ثابت از این در توتیاست
شهریارانرا از این ایوان کیوان روز وشب
دیدهٔ امید چون کشکول بر دست گداست
ماه را از مهر می‌بخشد ضیاء آئینه‌اش
شکل خورشیدی عیان آنجاز هرخشت طلاست
رسته ازصحن جنان گلدستهٔ زرین مهر
آشیان مرغ آمین است یا دست دعاست
یا فروزان مشعل نوریست دردشت زمین
کز فروغ آن منور تا ابد صحن سماست
جان فدای روضه‌ای کز فضل رب‌العالمین
مغفرت درجستجوی ومعصیت دردست وپاست
فیض رحمت بین کز اندك اشك دریکطرف عین
رستن گلهای عفو ازتخم عصیان جابجاست
کرد تجدید بنا آنجا سکندر طالعی
کز غلامان در سلطان علی موسی رضاست

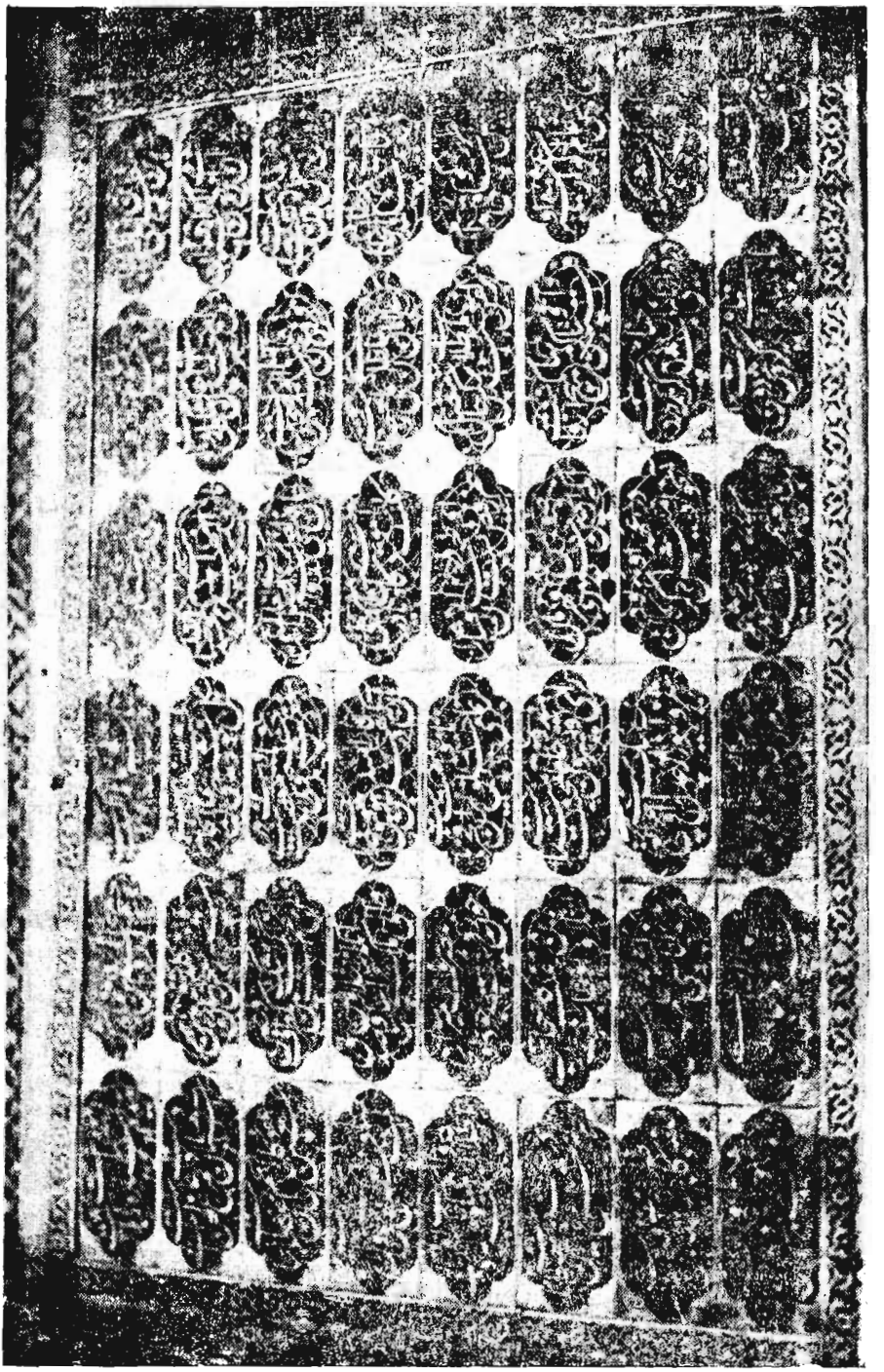

تصویر شماره هفتاد وپنج

کلب درگاه امیرالمؤمنین نادرعلی (غلی)

آنکه درهرکـار امیدش بتوفیق خداست
والی ملك خراسان آنکه ازاخلاص وصدق
نیت صافش بحق از روز اول آشنـاست
دیده با فیض نظر بر ساقـی کـوثر مدام
برکفش مانند نرگس متصل جام طلاست
هم ز فیض نسبت او در جهـان افشار را
برتمامی خلق ایران تاقیامت فخر هـاست
چون ز دست جود او آنجا بمصرف میرسد
این طلا را هرکه دست‌افشارمیگویدرواست
تاج بخش عرصهٔ عـالم کـه از شمشیر او
فتنه و آشوبهـا ساکـن بکنج انزواست
آنـکه از چیـن جبین قهرمـان صولتش
رای هند وقیصر وخاقان بمحنت مبتلاست
لشکر او را خطاب ازغیب شدکاصحاب‌دین
درحقیقت حـامی شـرع مبین مصطفاست
شحنهٔ عدلش درآن ملکی‌که شبگیری کند
دزد را رنگی نباشد گر همه دزد حناست
آبخواه میش از گرگان بـود در عهد او
شیر وآهو را ز عدل او بیك‌مرتع‌چراست
در قزلباشی علـم تا گشته شخص همتش
صفه و گلدستهٔ صحن مقدس از طلاست
شـد بتوفیق خدا گلـدسته و ایـوان تمام
باد باقی تـا اثر از گردش دوران بپاست

از زبان کعبه گفتم بهـر تاریخش ندیـم
دمبدم زان صفه و ایوان هویدا صدصفاست

درجای دومصرع آخر کتیبه این جمله نوشته‌شده (کتبه محمدعلی بـن سلیمان الرضوی غفرذنوبهمافی شهورسنهٔ خمس واربعین مأة والف ۱۱٤٥).

درزیر کتیبه نوشته شده: (کتیبهٔ ثلث ونستعلیق که دراین ایوان زرنشان عالی بخط این بندهٔ عاصی «محمدالرضوی» است. قطاعی آن بید اهتمـام «محمدطاهر» ولداستاد مسیح شیرازی باتمام رسید ۱۱٤٦).

تذکر: ضریح دوم داخلی مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام از فولاد است و درهر گوی آن چهاردانه یاقوت ویکدانه زمرد نصب شده ودانه ها درورق طلای ضخیمی قرار گرفته مثل نگینهای انگشتر وآنرا درروی فولاد ضریح نصب کرده‌اند. دربـالای سردرب ضریح کتیبه‌ای دردوسطر بخط نستعلیق چهاردانك طلاکوب شده بدین عبارت: (نیازمند رحمت ایزد مستعان وتراب اقدام زوار این آستان ملایك پاسبان ... «دراینجا کلمه‌ای لایقرء است که بعضی سبط تصور کرده‌اند وبعضی الف ولام متصل بسلطان» سلطـان نادرشاه «شاهرخ الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان» بوقف ونصب این ضریح وقبه‌های مرصع چهارگوش ضریح مقدس مبارك موفق گـردید سنه ۱۱٦۰) درچهارگوشهٔ دوسطر کتیبه چهارمثلث است که دردومثلث طرف راست قسمت بالائی کلمهٔ (یاقاضی الحاجات) وپائینی (یامفتح الابواب) و دردومثلث طرف چپ بالائی کلمهٔ (کتبه) وپائینی (محمدرضائی) نوشته‌شده است. متعلق بآرامگاه نادر بوده‌است.

توضیح: ۱ـ کلمهٔ (سبط) درسطراول کتیبه صحیح نیست. زیرا سبط نوهٔ دختری راگویند درصورتیکه شاهرخ نوهٔ پسری نادرشاه است بنابراین الف ولام سلطان صحیحتر بنظرمیرسد. ۲ـ تاریخ ۱۱٦۰ نیزصحیح نیست وباید ۱۱٦۱ باشد. زیرانادرشاه درشب یکشنبهٔ ۱۱ جمادی الثانی ۱۱٦۰ هجری قمری

بقتل‌رسیده و «علی‌قلی‌خان» (عادلشاه) برادرزاده‌اش دربیست و هفتم جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ درمشهدبرمسند سلطنت‌جلوس‌نموده و «رضاقلی‌میرزا» نابینا پسرارشدنادر که درآنهنگام‌بیست ونه‌ساله بودبدستورپسرعمش در کلات کشته شد. «شاهرخ‌میرزا» (شاهرخشاه) پسرارشدرضاقلی‌میرزا که درآن موقع‌چهارده‌ساله بود بدستورعلی‌قلی‌خان مخفیانه درارك مشهد زندانی‌شد. علی‌قلی‌خان پس‌ازیازده‌ماه سلطنت درجنك بابرادرش «ابراهیم‌خان» شکست‌خورده ودرآنموقع که‌بیست وپنجساله بوددرتهران باسه برادردیگرش دستگیر گردیده وکسان ابراهیم‌خان ویرابخونخواهی عموزادگان وشاهزادگان افشارنابینا ساختند. سپس «شاهرخ‌میرزا» در نهم‌شوال ۱۱۶۱ که‌تاریخ جلوس اورا (سلطان‌اعظم) گفته‌اند در مشهدبه سلطنت رسید. لذا آنچه‌استنباط‌میشود علی‌قلی‌شاه درزمان پادشاهی خود آرامگاه نادرشاه راضمن‌کشتارخاندان نادرعموی خودخراب نمودوضریح مزبورمدتها بلااستفاده بود تا «شاهرخشاه» پس ازاستقرار بمسندسلطنت درسال ۱۱۶۱ آنرا وقف نموده وبرروی‌قبرمطهر حضرت رضا علیه‌السلام انتقال داده است .

# فهرست اسامی

## اشخاص ، اماکن ، قبائل و مذاهب ، مؤسسات ، کتب

دراین‌کتاب تاریخ احوال نادرشاه افشار با تحقیق و تجسس بسیار شرح و تفصیل داده شده وحتی نکات مبهمی‌که درسایر کتب تاریخی موجود است دراینجا روشن‌گردیده وهیچگونه ابهامی ندارد. چون‌مطابق عقیده ونظریهٔ دانشمندان واساتید محترم تـاریخ، کتاب بدون فهرست اسامی ناقص است لذا باصرف وقت‌زیاد و زحمت فراوان برای تکمیل کتاب فهرستهای فوق‌الذکر تهیه‌گشته و حتی اسامی کلی مانند نام نادر درآن ملحوظ شده است . امید آنـکه مورد پسند وقبول خوانندگـان محترم باشد .

# فهرست اسامی اشخاص


**الف**

آدینه بیك ــ ۱۸۲
آدینه مستوفی (ملا) ــ ۱۲۰، ۱۲۱
آذر (محمدخان) ــ ۵۲۳
آذر بیگدلی شاملو (حاجی لطفعلی‌بیك) متخلص به والهٔ ــ نکهت ــ آذر ــ ۱۲، ۲۵، ۴۳، ۴۴۳، ۵۰۹، ۵۲۲
آرام‌بیك ــ ۶۵۰، ۶۵۱
آرتوق ایناق ــ ۲۰۷
آزادخان‌افغانی ــ ۴۱۷،۴۴، ۴۳۵،۴۳۷
آشوربیك پاپالو ــ ۶۰، ۷۸
آشورخان افشار ــ ۲۸۱
اصفجاه ــ ۱۵۰
آغا محمدخان (شاه‌قاجار) ــ ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۱
اغوزخان ــ ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶،۲۷،۲۸، ۲۶۳، ۳۴۹
آقا شریف شیخ‌الاسلام ارض‌اقدس ــ ۳۲۵
آقا صادق تفرشی ــ ۵۲۰
آقا عبدالمولی (مولی) ــ ۵۲۷
آقامیرزا فرزند دلاور خان تایمانی (تایمنی) ــ ۳۴۴ ، ۳۴۶
آق بانو پادشاه (ملکه الیزابت‌پطرونا) روسیه ــ ۸ ، ۲۶۷ ، ۳۵۵
آگاهی (محمد) ــ چهل
آموزگار (حسین) ــ ۱۱
آندراس Andreas ــ ۱۵۸
آی‌خان ــ ۲۴
آباخان ــ ۱۷ ، ۲۸
ابراهیم بیك استاجلو ــ ۳۰۶
ابراهیم بیك ایروانی ــ ۳۰۶
ابراهیم پاشا ــ ۲۲۱
ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ــ چهل وشش چهل وهفت و چهل‌وهشت ، ۸، ۶۰،۷۳، ۷۸، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۵۹ ، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹، ۶۳۹، ۶۶۰
ابراهیم (ابراهام) خلیفه کرتی کاتولیکی (کاتولیکوس) ــ ۷ ، ۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۹۹، ۶۳۶
ابراهیم خوشابی ــ ۲۸۹
ابراهیم دیوانه ــ ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۴۹
ابراهیم شاه (محمد علی‌بیك) فرزند ابراهیمخان ظهیرالدوله ــ ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۴۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۶، ۵۱۹، ۶۶۸
ابراهیم کرمانشاهانی ــ ۵۱۱
ابراهیم میرزا ــ ۴۴۱
ابن جوزی ــ ۳۱۴

ابوالحسن‌خان — ۱۷۹ ، ۳۳۱
ابوالحسن غفاری — ٤٢٨
ابوالخیر خان — ۱۹۵
ابوالعباس — ۱۷
ابوالغازی — ۲۰۷
ابوالفتح‌خان بختیاری— ۲۲۸،۲٤۱،٤۳۳
٤۳۵، ٤۳٦
ابوالفیض‌خان (شاه‌بخارا) — شش
بیست ویك، ۱٦۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸٦
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۸۷، ۳٤۱، ٤٤٤
٤٤٦، ٤٦۳، ٤٦۵، ٤٦٦
ابوبکر (ابابکر) صدیق — ۳۲۰، ۳۲٤
۳۲۸، ۵۳۰
ابوتراب — ٤۳٦
ابوحنیفه — ۲۳۰، ۲۳۹، ۳۱۰، ۳۱۱
۳۲۷، ۳۹۳
ابوریحان بیرونی — ۱۷
ابوسعید ابوالخیر مهنه‌ای — ۱۷
ابوسلمهٔ باوردی — ۱۷
ابوعلی سینا — دو، هجده
ابومحمد باوردی لبیبی‌سیدالشعراء —۱۷
ابومسلم خراسانی (عبدالرحمن) — ۱۷
ابومظفر معادی — ۱۷
ابومنصور خان — ٤۲۵
اتابك ایلدگز — ۲۰
اتابك زنگی — ۲۰
اتابك سنقر — ۲۰
اتابکی (محمدصادق) — ۹
احمد (فرزند سلطانوردیخان) — ۲۸۵
احمد افندی — ۲۸٤، ۳۸۰، ۵۱٦
احمداوسمی — ۲۷۰، ۲۷۱
احمدباج آلان — ۲۲۹
احمدبن سعید — ۲۰٦، ۳٦۰، ۳٦۱
احمد پاشا جمال اوغلو — ۲۸۳
احمد پاشا قزوینی — ۳۹۷
احمدپاشا والی بغداد —۲، ۷، ۵۲، ۹۷
۱۰۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲٤۰،
۲٤۱، ۲٤۲، ۲٤۵، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵،
۲۷٦، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸٤، ۲۹۰، ۳۱۰،
۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳٦۸،
۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱،
۳۹۳، ۳۹٤، ۳۹٦، ۵۱٦، ٦۱۰
احمدخان — ۲۵٦
احمدخان (شاه درانی‌ابدالی) — نوزده
۱۱۱، ۱۲۱، ٤۰۳، ٤۰۵، ٤۰۹، ٤۱۰،
٤۱۹، ٤۲۱، ٤۲۲، ٤۲۳، ٤۲۵، ٤۲۷،
٤۲۸، ٤۲۹، ٤۳۰، ٤۳۱، ٤۳٤، ٤۳۵،
٤۳۷
احمدخان بختیاری — ۲۲۷
احمدخان بیات — ٤۱۷
احمدخان تفنگچی اقاسی — ۲۲۷
احمد جغتائی — ۲۸٤
احمد درویش — ۳۲٦
احمد سلطان افشار — ۲۰، ۲۲
احمدشاه هندی — ٤۲۷
احمدقلی میرزا — ٤۱۱، ٤٦۸
ارتمی ولینسکی — ٤٦
اردشیر بابکان — ٦۰٦
ارس سلطان قرا باشلو — ۳۰٦
ارغون خان — ۱۷
استانیسلوس لسزنیکی
Stanislous Lescyoniki —۲۵۱
استیفان‌ها نانیان — ۱۲
اسحق‌خان — ۱٤۳
اسدالله — ٤٦۹

اسدالله‌خان ابدالی ــ دوازده، چهارده ، پانزده
اسدالله میرزا ــ ۴۷۱
اسرائیل اوری Israel Orii ــ۳۶۵
اسعد افندی ــ ۹
اسکندر بیك ــ ۲۱
اسکندر کبیر ــ دو، بیست و چهار بیست وهفت ، ۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۷۴، ۳۰۹،۳۹۲، ۴۵۴،۴۷۵،۴۸۶، ۴۸۷،۵۰۵
اسلامخان افغانی ــ ۱۰۰
اسلمش خان ــ ۱۱۷، ۱۱۸
اسماعیل بیك ــ ۴۹
اسماعیل بیك جلایر ــ ۲۳
اسماعیل پاشاه ــ ۲۵۰
اسماعیل‌خان ــ شانزده
اسماعیل‌خان خزیمه ــ۲۲۵، ۲۴۱،۲۴۲
اسماعیل‌خان سپهسالار ــ ۵۳
اسماعیل خواجوی ــ ۵۱۲
اسماعیل میرزا ــ ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۳۸ ،
اشپیکل ــ ۲۲
اشرف افغان ــ هجده، چهل، چهل‌وسه ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۸۷، ۹۷، ۹۸، ۹۹،۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۸، ۵۵۵
اشرف‌خان ــ ۱۴۵
اشرف‌سلطان ــ ۱۲۱
اصلانخان ــ بیست، ۱۲۶، ۲۱۵
اصلحعلیخان ــ ۱۴۳
اعتبارخان ــ ۱۴۵ ، ۵۵۹
اعتمادالدوله (وزیر) ــ ۲۱
اعتمادالدوله (هندی) ــ ۱۴۷
اعتمادالدوله ــ ۳۱۲، ۳۱۴،۳۲۷، ۳۲۹
اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر ــ دو چهل‌وهشت، ۴۵۳، ۴۵۴
اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی ــ دو، ۴۵۶، ۶۴۴
اغوزلوخان ــ ۹۲
افراسیاب ــ ۱۷، ۲۶
افندی یاسین مفتی بغداد ــ ۳۲۷
اقبال (عبدالوهاب) ــ سی ویك
اکبرخان ــ ۴۳۳
اکتائی (عبدالعلی میرزا) ــ سی ودو
اگوزلوخان ــ ۴۶۹
اللهقلی صوفی ــ ۶۵۲
اللهوردیخان قوللرآقاسی ــ ۳۲
اللهیارخان ــ چهل وسه، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱ ، ۱۱۲، ۳۴۸، ۴۱۶،
اللهیار خان ترخی ــ ۴۱۳
اللهیار گرایلی ــ ۲۳۹
البرت داوسن ــ ۷
الجایتو ــ ۱۷
الکساندر میرزا ــ نه ، ده
الکسیس ــ ۳۶۵
الماس ــ ۲۲۳
الهجه خان ــ ۲۳
الیاس‌بیك چوشلو ــ ۲۲
الیاس ــ ۵۱
الیاس‌خان ــ ۱۱۳، ۱۱۷
امان‌الله‌خان افغان ــ ۴۹، ۵۰،۵۱
امام احمدبن‌الحنبل ــ ۵۳۵
امام حسن علیه‌السلام ــ ۳۲۸
حسنین علیهماالسلام ــ ۳۱۶
امام حسین علیه‌السلام ــ ۳۲۸، ۴۷۷ ،
امام رضا (علی‌بن‌موسی) علیه‌السلام ــ

پانزده، ٨٤، ١٩٨، ٢١٦، ٢٢٦، ٣٣٩، ٣٨٦، ٤١٥، ٤١٧، ٤٢٢، ٤٢٥، ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٤٣، ٤٤٧، ٤٧٢، ٤٧٧، ٤٩٨، ٥٤٤، ٥٤٩، ٥٨٧، ٦٢٧، ٦٤٥، ٦٥٧، ٦٥٨ ، ٦٦٠، ٦٦٢ ، ٦٦٧، ٦٦٨
امامزاده شهرکهنه قوچان ــ ٦٣٩
امام سیف‌بن‌سلطان ــ ٤٦، ١٢٢، ١٢٣، ٢٠٥، ٢٠٦، ٣٥٣، ٣٥٩، ٣٦٠
امام شافعی ــ ٥٣٥
امام صادق (جعفر) علیه‌السلام ــ ٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٩، ٣٢٢، ٣٢٦
امامقلی امیرلوی افشار ــ ٦٤
امامقلی‌بیك ــ ٥٥، ٤٦٢
امامقلی خان ــ ٢٩٣
امامقلی میرزا ــ ١٨٨، ١٩٩، ٢٧١، ٢٨٦، ٣١٩، ٣٤١، ٤٠١، ٤١١، ٤٦٣، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٩٦، ٦٣٦
امام مالك ــ ٥٣٥
امام محمدتقی علیه‌السلام ــ ٣١٠
امام موسی‌کاظم علیه‌السلام ــ ٣١٠
امام وردی‌بیك افشار ــ ١١٣، ١١٦
امام وردیخان ــ ١١١، ٢٠٤، ٣٥٨، ٣٥٩
امامی (سیداحمد) ــ سی
امپراطور عثمانی ــ ٢٥١
ام کلثوم علیهاالسلام ــ ٣١٧، ٣١٨
امیراصلانخان قرقلو افشار ــ ٢٥٩، ٢٦٤، ٤١٣، ٤١٤
امیرالشعراء نادری (محمدحسین)ــ ٦٤٤
امیرامتیاز ــ ١١٧
امیرخان ــ ٤١٣، ٤٢١
امیرخان توپچی باشی‌عرب میش مست ــ ٤١٨، ٤١٩
امیرخان قرائی ــ ٤٢٥، ٤٣١
امیرتیمور گورگانی ــ هشت، ٣، ٢٦، ٣٤، ٤٨٦، ٥٣٢
امیرحسین خوشحکایت ــ ١١
امیرشمس‌الدین محمد ــ ١١
امیرعلم‌خان خزیمه ــ ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢١
امیرعلی خان ــ ٤١٨
امیرعلی شیرنوائی ــ ٥١٩، ٦٦٢
امیرمحبت‌خان ــ ١١٣، ١١٧، ١٧٨
امیرمعصومخان خزیمه ــ ٤٢١، ٤٢٢
امیرمهراب بیك ــ ٥٢٨
امیرمهراب‌خان ــ ٤١٨
انتوان کلودبریانسون ــ ٥٠٤
انتونی جنگینسون ــ ٣٦٤
انوشیروان ــ ٤٥٤، ٥٧٨
انوری ابیوردی ــ ١٧
اوتر Otter ــ ٩٩، ٣٤١، ٣٨١، ٤٨٤، ٤٩٧،
اوشر (اوشماق ــ اوشیرخان)ــ ٢٥، ٢٧
اویس قرن ــ ١٦٩
ایراکلی میرزا (اراکلی)ــ ٢٨٢، ٢٨٣، ٣٩٤، ٤٠٠
ایرگالخان ــ ١٢٧
ایزودوشارا ــ ١٥
ایشك اسحق‌پاشا ــ ٢٥١
ایلبارس (ایلبرس‌خان)ــ چهل و چهار، ١٣٣، ١٧٣، ١٨١، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٧، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٤٢
ایل بیگی‌افشار ــ ١٢٩
ایلخان ــ ٢٤
ایلدرم بایزیدخان ــ ٢٦
ایلدوزخان ــ ٢٥

ب
باباخان‌چاپشلو ــ ۲۲، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۰، ۳۰۶، ۳۰۷
بابارمضان ــ ۳۷
بابا عراقی شاعر ــ ۳۷
باباعلی‌بیك کوسه احمدلوابیوردی ــ ۲۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۱۱۳، ۳۳۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۶۳، ۶۵۸
بارتولد ــ ۸
بارون شافیروف ــ ۳۷۱
بازن (پیرلوئیز) کشیش فرانسوی Père . Louis . Baxin
۵، ۲۸۵، ۳۴۶، ۴۰۰، ۴۶۹، ۴۸۶، ۵۰۴، ۵۰۸، ۶۳۰، ۶۴۶
بازیل باتاتزس یونانی ــ ۳۴
باقرخان بغایری ــ ۱۲۸، ۲۱۹
بانو ملکزاده بیانی ــ ۶۴۹
بای‌آت (بای‌آق) ــ ۲۴
بایسنقر ــ ۶۳۹
بخت‌النصر ــ ۳۸۷
بدر (محمود) ــ سی
بدرخان افغان ــ ۱۱۹
بدرخان زند ــ ۴۳۷
برات بیك گوندوزلو ــ ۶۹
برزوبیك مین‌باشی ــ ۴۱۷
بریا اکبر ــ ۱۲۵
بعل عرب‌بن‌حمیارالعربیا ــ ۱۲۲، ۱۲۳
بك ــ ۲۴۴، ۳۷۵
بلفور ــ ۶
بلوشه ــ ۵۰۱
بندعلی افشار ــ ۶۱۰
بوعلی شادانی ــ ۱۷
بهادرخان (بهادرشاه) ــ چهارده، ۱۲۶
۵۵۹
بهادری (محمدطاهر) ــ سی ودو
بهبود بیك ــ ۶۵۴
بهبودخان چاپشلو ــ ۲۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱
بهرام ــ ۱۷
بهرامعلی‌خان بیات ــ ۸۷
بهروزخان ــ ۱۴۳
بهمن (سیروس) ــ ۱۰
بیرامعلی خان ــ ۴۰۹
بیکتاش ــ ۲۱
بیکتاش بیك قرقلو ــ ۴۶۲
بیکتاشخان ــ ۲۳۶، ۲۴۵
بیکدلیخان ــ ۲۷
بیگم ــ ۴۲۷
بیستون بیك‌افشار ــ ۲۲۰، ۲۲۲
بیستون‌خان (میرزا) ــ ۴۱۱، ۴۶۸
پ
پادشاه لهستان ــ ۲۵۱
پرروژه Père Roger
کشیش ــ ۵، ۶۳۰
پرفسور . آ . اشمیت Pr. A. Eschmidt ــ ۸
پرفسور ادوارد برون Pr. Edvard Bravn ــ ۴۹۶، ۷
پرفسور.ل. شوپرا L. Choqra ــ ۶۳۱
پره دوین ــ ۵۰۰
پزشکپور ــ سی‌ویك
پطرکبیر روسیه ــ ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۲۶۵، ۳۶۷
پل ــ ۷
پناه خان قلاپوری ــ ۴۱۶
پیرسن ــ ۵۰۷
پیرنیا (حسن) ــ ۱۱

پیشنماز کاشان ــ ۳۲۵
پیشنماز قم ــ ۳۲۵
پیرمحمد ــ ۸۳، ۸٤
پیرمحمد بیگلربیگی هرات ــ ۱۱۳
۱۱۷، ۱۱۸، ۲۵۹، ۲۹۱، ۳۰۷، ٥٦۹
پیرمحمدخان میاچیو ــ ۱۰٤

ت

تاورینه ــ ٦٤٦
ترابخان ــ ٥٥۹
ترتوما ــ ۳۰۷
ترخان بیك ــ ٦٤
ترك‌بن یافث ــ ۲۳، ۲٦
تقی‌خان‌شیرازی (محمود ــ محمدتقی) مستوفی‌الممالك ــ هفت، چهل‌وپنج، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰٦، ۲۱۱، ۲٤۲، ۲٤٤، ۲٥٥، ۳۰۲، ۳۳٦، ۳٤۱، ۳٤۲، ۳٥۳، ۳٥٤، ۳٥٦، ۳٥۷، ۳٥۸، ۳٥۹، ۳٦۰، ۳٦۱، ۳۹۹، ٤۲۰، ٤۲۳، ٤۳۰، ٤۳۷، ٥۱٥
تماس دریل ــ ۲۷۹، ۲۸۰
تنگیزخان ــ ۲٤
توپال عثمان‌پاشا ــ چهل‌وپنج، ۷، ۲۳۳، ۲۳٤، ۲۳٥، ۲۳٦، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲٤۲، ۲٥۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷٤، ٤۹۳
توپوز پاشا ــ ۲٤٦
توکلی‌خان ــ ٤۲۰
تهرانی (سیدجلال‌الدین) ــ سی
تهمتن ــ ۱٦۷
تیمورپاشا ملی (کارتلی ــ گیو) ــ ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲٤۰، ۲٤۸، ۲٥۰، ۲٥۳، ۲٦۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۹٤، ٤۰۰
تیمورشاه (فرزنداحمدشاه ابدالی افغانی) ، ٤۳۰، ٤۳۱، ٤۳٤، ٤۳٥
تیمورشاه گورگانی ــ دو، ۲٤، ۱۲٥، ۱۲۷، ۱٤۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ٤۲۷، ٤۸۷، ٤۹۰، ٤۹۳، ٥۰٥، ٥۸۰

ج

جان‌التون Elton انگلیسی
(جمال‌بیك) سروان ــ ۲٦۸، ۲٦۹، ۳٥۰، ۳٥۱، ۳٥٥
جان گیکی ــ ۳٦٥
جان محمدخان قاجار ــ ۳۰٦
جانی‌خان ــ ۱٤۳
جبجی ــ ۲۸٥
جعفرخان استاجلو (استجلو) ــ دوازده چهارده
جعفرخان زعفرانلو (کرد) ــ ٤۱۷، ٤۲۸، ٤۳۱
جعفرقلی بیك‌شادلو ــ ۷۸، ۸٥
جعفری (رضا) ــ سی
جغتای‌خان پسرچنگیز ــ ۲۷
جلائی (سرهنك‌جلاءالدوله) ــ سی‌ویك
جلیل‌بیك میش‌مست خراسانی ــ ۲٥۰
جم (محمود) ــ ٤٥٥
جمس فریزر انگلیسی ــ بیست وسه ٤،۳، ۳٤، ٥٥، ۱٦۳، ٤۸۱، ٥۰۲، ٥۰٤، ٥۰٥، ٥۰٦، ٦۳٦
جمشید پیشنماز افغان ــ ۳۲۷
جمزلنگاستر -James Lancaster ۳٦٤
جمیل قوزانلو ــ ۱۱
جورج تمپسن ــ ۱۹٦، ۱۹۸، ۳۸۲
جوجی‌خان ــ ۱۸

جوکی (شوقی) ــ ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٦٩
جونانس هانوی Hanvay ٤٧، ٥٨
٩٩، ١٤٢، ١٥٨، ١٩٤، ١٩٦، ٢٣٢،
٣٣٥، ٣٣٦، ٣٥٠، ٣٨٢، ٤٦٩، ٤٨٢،
٤٩٤، ٥٠٢
جونس لندرس ــ ٦
جهانشاه ترکمان ــ ٥٢١
جهت‌الله‌خان ــ ٤١١

ج

چاموش حسن‌آقا ــ ٢٨٧
چراغ‌بیك افشار ــ ٦٨، ٧٠، ٩١
چنگیزخان ــ ١٨، ٢٠، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ١٧٩
١٨١، ١٨٢، ١٩٧، ٤١١، ٤٦٣، ٥٨٠

ح

حاج حسین ــ ٣٠٢
حاج صادق قاضی جام ــ ٣٢٥
حاج عباسقلی ــ ٥٨٦
حاج علی‌اکبر خوانساری ــ ١٠
حاج محمدخان ــ ٢٤٤
حاج ملامحمد مهدی نایب‌الصدارهٔ
ارض‌اقدس ــ ٣٢٥
حاج ملاهاشم خراسانی ــ ١٠
حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی ــ ٥٠٢
حاج احمد پاشا ــ ٣٩٥
حاجی اشرف ــ ٥٨٦
حاجی باباخان بختیاری ــ ٤٣٦
حاجی بشیرآقا (قزلرآقا) ــ ٣٧٠
حاجی توقاسی ــ ١٦٢
حاجی حسین پاشا ــ ٣٩٢
حاجی خان ــ ٣٨٨
حاجی‌خان بیك ــ ٢٧٧
حاجی‌خان بیك‌افشار ــ ٩٤، ٩٩
حاجی‌خان چشمگزك ــ ١٧٢، ٣٨٢، ٦٥٠
حاجی داود ــ ٤٧
حاجی سیف‌الدین خان ــ ٦٥٤
حاجی فولادخان ــ ١٥١، ١٥٦
حاجی محمد زکی شیخ‌الاسلام
کرمانشاهان ــ ٣٢٥
حافظ شیرازی ــ دو، هجده ٥٠١، ٥٨٧
حام ــ ٢٦
حبیبی (بهمن) ــ سی‌ویك
حجت (احمد) ــ سی ویك
حداد (محسن) ــ ٩
حریری (دکتر علی‌اصغر) ــ ٤، ٦٤٦
حزین (شیخ‌محمد علی‌گیلانی) ــ ١، ٢
٣، ٦، ٥١، ١٠٥، ١٣٥، ٢٤٣، ٥٠٩،
حسن احمد محمود ــ ١١
حسن امین ــ ٩
حسن پاشا ــ ٢١٨، ٢٧٥
حسن‌خان‌بیات ــ ٣٣٢، ٤٢٧، ٤٣٣
حسن‌خان قرائی ــ ٤٣١
حسن‌خان لنك‌قاجار ــ ٤٢٣
حسن‌علی‌خان ــ ٢٩٢، ٥٧١
حسنعلیخان جهانسوز ــ ٤٣٢
حسن فسائی ــ ٧
حسنقلی‌خان بیات ــ ٥٣
حسن میرزا ــ ٤١٨
حسین ــ نوزده
حسین برادرمحمود ــ ٥٤٤
حسین‌بن‌آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام ــ ٣٢٥
حسین‌بیك ــ ٢٧
حسین بیك ــ ٤٦٧
حسین پاشا ــ ٢٤٩، ٢٥١، ٢٧٤، ٢٧٦
٢٨٩، ٣٩٢
حسین خان فرزند میرویس ــ ٢١٨

حسین‌خان قرائی ــ ۴۱۸
حسین سلطان ــ ۸۷، ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۲۱۸
حسین سلطان‌هوتکی ــ ۱۱۴
حسینعلی بیک‌شرر ــ ۲۵
حسینعلیخان اردلان ــ ۴۳۶
حسینعلیخان معیرالممالک (حسنعلی بیک معیرباشی)ــ ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۵۱۵
حسینقلی‌خان ــ پانزده، ۴۴
حسینقلی‌خان زنگنه ــ ۹۲، ۲۱۶، ۲۱۸
حسینقلی‌خان سرتیپ ــ ۳۳۲
حسینقلی‌خان قاجار ــ ۴۳۸
حسین میرزا ــ ۴۱۸، ۵۱۷
حضرت رسول (محمد مصطفی پیغمبر اسلام) صلی‌الله‌علیه‌وآله ــ ۲۹، ۱۶۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۸، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۷۷، ۶۶۲، ۶۶۴
حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام ــ ۴۳۸، ۵۲۰
حضرت مسیح (عیسی) علیه‌السلام ــ ۴، ۲۹۱
حضرت موسی‌علیه‌السلام ــ ۳۱۴، ۳۱۵
حضرت نوح‌نبی علیه‌السلام ــ ۲۳
حضرت یونس نبی علیه‌السلام ــ ۲۷۴، ۳۹۲
حکمت (علی‌اصغر) ــ سی‌ویک، ۵۷۶، ۶۳۰
حکیم‌الهی (نصرت‌الله) ــ ۹
حکیم‌بی‌اتالیق (محمد رحیم‌بیک) ــ ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۴۱، ۴۶۵
حمزه میرزا ــ ۳۱
حنفی مدرس نادرآباد ــ ۳۲۷
حیات‌الله‌خان (شاهنوازخان)ــ ۱۷۱، ۱۷۸
حیات‌سلطان سدوزه‌ای ابدالی ــ یازده دوازده
حیدرخان ــ ۲۷۷، ۲۸۱
حیدرخان افشار ــ ۳۹۹
حیدرمیرزا ــ ۳۱
حیدری (جواد) ــ ۹
حیرت ــ ۹

خ

خاتون آبادی (آقاحسین) ــ ۵۱۲
خاخام یهودی ــ ۵۰۰
خاصفولادخان ــ ۲۴۶، ۲۵۶
خالد پاشا ــ ۲۷۳
خان خیوه ــ ۲۲
خان دوران ــ بیست‌وپنج، چهل‌وچهار ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰،
خان شیروان ــ ۲۴۵
خان‌کریمه کپلای‌گرای (جرای) ــ چهل وشش، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۲
خان محمد ــ ۲۵۶
خان محمد استاجلو ــ ۲۷
خانم شیرازی ــ ۴۷۱
خدابخش کیلوانلو ــ ۴۲۸
خداداد خان ــ ۱۰۵
خدایارخان عباسی (شاهقلیخان)ــ ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۳۸۶
خدیجه سلطان ــ ۵۲۲
خسروخان ــ ۴۳
خطیب‌ارض‌اقدس ــ ۳۲۵
خلیفه بغداد ــ ۲۰
خلیل ــ ۲۶۳، ۳۴۹

خلیل‌افندی — ۳۷۹
خواجه عبدالکریم‌بن عقیت محمـود کشمیر — ۷، ۱۶۲
خواند گارروم — ٥٦٥
خوانساری (آقاجمال) — ٥۱۲

د

دادخان (دیادخان) — ۱۹، ۱۲۰
دادور (محمد) — سی‌ویك
دارا — ۱٤، ۱٦، ۱۸
داراشکوه — سیزده ، ۱۱٥
داریوش — ۲۷٤، ۳۹۲
داعی‌الاسلام (محمدعلی ایرانی) — ۳ ٤٦۹
دانورس‌گریوس — ۲۷۹، ۲۸۰
دانیال‌بیك — ۱۸۰
دخیل علی‌قاضی کربلا — ۳۲٦
دکترزکی محمد حسین‌بیك — ۱۱
دکتر شفق (رضازاده) — سی‌ودو ، سی‌و پنج، سی‌وشش
دکترلورش — ۳٤٦
دوامی (مجید) — ۱۰
دوست محمد چهچه‌ای — ٤۱۱
دولیخان کردشاملو — ٤۲۱
دوری‌افندی — ٤٦
دوکساآر — ۲٤
دیوانقلی‌بیك افشار — ۱۱۸

ذ

ذوالفقارخان ابدالی — نوزده، چهل‌وسه ۹۲، ۹٤، ۹٥، ۹٦، ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ٤۲۰

ر

راضیه (رضیه) بیگم — ۳۱۰، ٤٦۳
راغب‌افندی — ۲۳۲
رام (مصطفی‌قلی) — سی
رئیس — سی ویك
رحمی‌شاعـر — ٥۱٦
رحیم‌خان افغانی ابدالی — ۱۳۱، ٤۲۰
رحیم‌خان گرایلی — ۸۳، ۹۱
رحیم‌زادهٔ صفوی — ۱۰
رحیم سلطان مرو — چهل‌وچهار، ۱۹۷ ۳۳۷، ۳٤٥
رسا (دکترقاسم) — ٥۸۹
رستم — ۱۷
رستم‌آقا — ۲۷۸، ۲۷۹
رستم پاشا — چهل‌وپنج، ۲۲۰
رستم‌خان — ۲۰۸
رستمعلی — ۷
رستم قراچورلو — ۲٥۰
رستم‌خان قوللرآقاسی — ٤۷
رسول‌افغانی — ۱۱٤
رشیدیاسمی — چهار، ۷،٦
رضا قلی‌خان — ٥۳، ٥٤، ٦۰، ۷۰
رضا قلی‌خان شاملو — ۲۱٦، ۲۲۰ ، ۳٦٦، ۳٦۷، ۳٦۸
رضاقلی‌میرزا — شش، هفت، بیست‌ونه چهل‌ودو، چهل‌وچهار، چهل وهفت، چهل‌وهشت، ٦،۷،۱۱، ۸٤، ۱۰٥، ۱۰٦ ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸٤، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱٥، ۲۲۱، ۲٥۰، ۲٦۰، ۲٦۱، ۲۹۳، ۲۹٥، ۳۰۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳٥، ۳۳٦، ۳٤۰، ۳٤۲، ۳٤۳، ۳٤٤، ۳٤٥، ۳٤٦، ۳٤۷، ۳۹۹، ٤۱۱، ٤٤۳، ٤٦۳، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦۷، ٤۷۱، ٤۹۳، ٤۹٦، ٥۰۲، ٥۰٦، ٥٥٥، ٥۷۳، ٥۸٥، ٦٤٥، ٦٥۳، ٦٦۰، ٦٦۸

رضی‌الدین تفرشی — ۷
رفیق‌اصفهانی (ملاحسین) — ۵۲۷
روح‌الله خان — ۱۵۷
روحانی (سیدمحمود) — سی
روشن‌اختر — ۱۲۶
ریچارد شانسلر — ۳۶۴

ز

زالخان — ۲۲۷، ۴۱۸، ۴۲۱
زامباورآلمانی — ۱۱
زبردستخان افغانی — ۵۰
زکریاخان — ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۷۱
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸
زکی‌خان — ۴۳۳
زمانخان — ۱۴۳
زمانخان ابدالی — ۹۴، ۴۱۹، ۴۲۰
زمانشاه — ۴۴۰
زمانی (مصطفی) — سی
زمیندار آدینه — ۱۳۵
زنهاری (عبدالعلی) — ۹
زینب — نوزده، ۱۲۱

ژ

ژنرال کیشمیشف — ۷، ۹، ۴۸۹، ۴۹۶
ژنرال لئونتف Leontov
— ۲۵۲، ۳۷۷، ۳۸۲
ژنرال لواشف — ۵۰، ۲۴۸، ۳۷۱، ۳۷۶
ژنرال یروپکن — ۳۷۲
ژوستن — ۱۵

س

ساروخان — ۴۱۵
سام — ۲۶
سام‌بیك قوچانی وکیل چشمگزك — ۷۰
۸۱، ۸۴، ۸۶، ۴۰۵، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱
سام‌میرزا — بیست‌ونه، چهل‌وهفت، ۲۷۶
۱۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۹۲
۳۹۴، ۴۰۰، ۴۶۵، ۴۶۶
سپنتا (عبدالحسین) — ۱۲
سپهبد یکن‌محمدپاشا — چهل‌وهفت، ۲۸۵
ستارخان — ۱۰۵
سجادی (دکترمحمد) — سی
سربلندخان — ٤
سربلندخان‌بن‌گوش — ۱۴۳، ۱۵۷
سرپرسی سایکس — ۱۰، ۱۴، ۳۵۰، ۳۶۴
۳۸۲، ۴۰۱، ۵۰۱، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۴۸،
سرتیپ حاجیخان بیك‌افشار — ۱۲۹ ،
۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۲
سرتیپ صفی‌خان — ۱۲۹
سرتیپ معزی — سی
سرتیپ معین — سی
سرتیپ مهین — سی
سرجی دیمیتر و ویچ‌کولیتزین
(شاهزاده) — ۲۴۴، ۲۵۰، ۳۷۵، ۵۰۳
سرخای‌خان لزگی (محمدخان) — چهل
وشش، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۸،
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۹۹
سردادور (سرلشکر ابوتراب) — سی‌ویك
سردار بیك قرقلو توپچی‌باشی — ۱۷۲
۲۵۹، ۳۸۲
سردار علی‌خان ابدالی — ۹۹
سردار فخرالدوله (فخرالدین خان
فرماندار سابق‌کشمیر) — ۱۳۵
سردار قاسمخان اعتمادالدوله — ۱۲۹،
۱۵۲
سردارقجه‌خان شیخانلو — ۲۷۲، ۲۸۰
سردار محمدخان ترکمان — ۷۵
سردار مهدیخان — ۷۳
سردارنظرخان — ۱۴۳

سردار هویزه ــ ۲۲۸
سرراپرت‌شرلی ــ ۳٦٤
سرعسکر عبدالله‌پاشا کپراوغلو ــ ۲۵۰
سرکار Srkarr ــ۱۵٦
سرمارتیمردیوراند انگلیسی ــ ۳، ٤٦۹، ٤۹٤، ٦۳۸
سروان وودرف ــ ۲٦۸، ۳۵۵
سرهنك‌جان سرجان‌مالکم (ملکم‌مالکولم) انگلیسی ــ ۱، ۷، ۹، ۳۵، ٤۵، ٤٦، ۵۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۳٤٦، ٤۰۹، ٤۷۱، ٤۸۱، ٤۸۲، ٤۹۳، ٤۹٦، ٤۹۷، ۵۰۳
سرهنك جوانقلی‌خان افشار ــ۱۲۹، ۱۵۲
سرهنك حسینقلی‌خان ــ ۱۲۹
سعادتخان برهان‌الملك ــ چهل‌وچهار ۱۲۷ر، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱٤۳، ۱٤٤، ۱٤۵، ۱٤۷، ۱۵۰، ۱۵٤، ۱۵۸، ٤۲۵، ٤۲۷، ۵۵۸
سعادت (شیخ‌الاسلام) ــ ۱۱۱
سعادتقلیخان کشیکچی باشی قرقلو ــ ٤۱۷، ٤۱۸
سعدالله‌خان ــ ۱۳۲، ۱٤۳
سعدی ــ دو، هجده
سعیدخان ــ ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳
سعیدسلطان کلانتر، چهل‌ویك، ۷۰، ۸۹
سلجوق‌بیك ــ ۲٦، ۲۷
سلطان‌آل عثمان ــ ۳۱۳
سلطان ابوسعید ــ ۱۷
سلطان احمدخان سوم ــ ۲۲۱، ۵۲۳
سلطان اسماعیل‌میرزا ــ ٤۱۷
سلطان‌القرائی (جعفر) ــ ٦٤۹
سلطان‌بن مرشد ــ ۲۰۵، ۲۰٦، ۳۵۹،
سلطان جعفرمیرزا ــ ٤۷۱
سلطان‌حسین‌غلجائی قندهاری ــ چهل‌وسه ۱۰۵، ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱٦، ۲۵۹،
سلطان داود میرزا ــ ٤۱۷
سلطان سلیم‌خان اول ــ ۳۰
سلطان عبدالحمید اول ــ ٤۳۹
سلطان علی‌بیك‌ابیوردی ــ ۲۵۷
سلطان محمدخدابنده ــ ۳۱
سلطان محمدمیرزا ــ شانزده
سلطان محمودخان‌اول (نخستین) ــ٤۹، ۸۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۰٦، ۳۲۸، ۳٦٦، ۳۷۹، ٤۹۳، ۵۱۱، ۵۱٦، ۵۳۸، ۵٦۵
سلطان محمودغزنوی (سلجوقی) ــ ۲٤، ۲٦
سلطان محمودمیرزا ــ ٤۸
سلطان مرادخان رابع ــ ۵۳۹
سلطان مصطفی‌خان ثالث ــ ۳۲۸، ٤۳۹، ۵٦۵
سلیمان‌بیك شیخوانلو ــ ۸٦
سلیمان پاشا ــ ۲۱٦، ۲۱۸
سلیمان عرب ــ ۲۷۸، ٤۳۹
سلیم‌خان قرقلو افشار ــ ٤۱۳
سلیم‌خان وکیل‌الدوله ــ ٤۱۷
سلیمانشاه پسر میانهٔ احمدشاه درانی ــ ٤۳۰
سنیور دوگاردان (شوالیه) ــ ۲۲۰، ۳٦۵، ٤۸۰
سهراب (خان) بیك گرجی‌غلام ــ ٤۱۱، ٤۱۲، ٤۱۳
سهیلی‌خوانساری ــ چهار، ۱۲، ٦٤۹
سیدبهاءالدین شیخ‌الاسلام کرمان ــ ۳۲۵
سیداحمدشافعی‌مفتی اردلان ــ ۳۲٦
سیدالخان افغانی ــ چهل‌وسه، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱٦

سیدباقر خلخالی ــ ٦٢٥
سیدجزایری ــ ٥١٢
سیدعبدالله‌خان عرب ــ ٤٥
سیدمحسن جبل‌عاملی‌امین ــ ٩، ٣٢٩
سیدمحمدبن میرزا داود متولی (شاه سلیمان‌صفوی) ــ ٤٠٢، ٤١١، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٣٥، ٤٤٣
سیدمحمد (صاحب کتاب مدارك) ــ ٥١١
سیدمحمدتقی شیخ‌الاسلام قزوین ــ ٣٢٥
سیدمحمدمهدی پیشنماز اصفهان ــ ٣٢٦
سیدمرتضی عاملی ــ ٥١١
سیدنصرالله حایری موسوی‌حسینی‌مدرس کربلا ــ ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٩، ٥١١
سیدنیازخان ــ ١٤٣، ١٥٤، ١٥٧
سیدهاشم ــ ٦٠٨

ش

ش . سامی ــ ١٢
شاپیتر ــ ٧
شادمان (دکترسیدفخرالدین) ــ سی
شاملو (دکترعلی) ــ ٣، ٤، ٩
شاه اسماعیل اول‌صفوی ــ ٢٠، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ١٢٥، ٢٩٩، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٤، ٣٦٤، ٣٩٧، ٤٩٦، ٥٢٩، ٥٣٧، ٥٣٨،
شاه‌اسماعیل دوم ــ ٣١
شاه پسندخان افغان ــ ٤٢٣
شاهپور ــ ١٧
شاه خواجهٔ بخارا ــ ٣٢٦
شاهدادخان افغان ــ ١٤٥
شاهرخ بیك‌افشار ــ ٢٠، ٢٢
شاهرخ فرزند امیرتیمور ــ ٦٣٩
شاهرخشاهی (سرلشکر) ــ سی
شاهرخ‌میرزا (شاه) فرزندرضاقلی‌میرزا ــ ١٨٨، ٢٤٢، ٢٧١، ٤٠٢، ٤١١، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٤٣، ٤٦٧، ٤٧١، ٤٩٣، ٦٤٦، ٦٥٣، ٦٥٥، ٦٦٧، ٦٦٨

شاهزاده محمود ــ ٤٣٥
شاهزاد واخوچ ــ ٧
شاه سلطان حسین‌صفوی ــ هفت ، ده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، هجده، ١١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥١، ٥٢، ٥٧، ٩٧، ١٠١، ١٠٣، ١٢٥، ٢٦٠، ٢٧٦، ٣١٠، ٣٢١، ٣٣٢، ٣٤٨، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٩٢، ٤٣٦، ٤٦٣، ٤٦٥، ٤٦٧، ٤٨٤، ٤٩٨، ٥١٣، ٥٢٢، ٥٢٧
شاه طهماسب ــ ٣١
شاه طهماسب‌صفوی (ثانی) ــ شش، هفده بیست وهشت، بیست‌ونه، چهل‌ودو، چهل وپنج، ٢، ٢٠، ٢٥، ٤٨، ٤٩، ٥٢، ٥٤، ٦٠، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٦، ٨٧، ٨٩، ٩١، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١١٢، ٢١٥، ٢١٦ ، ٢٢١ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٢٦ ، ٢٣٦، ٢٤١، ٢٥٧، ٢٨٨، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٩ ، ٣٣٢ ، ٣٣٣ ، ٣٣٧ ، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٧، ٤٨٠، ٤٨٤، ٤٩٧، ٥١٠، ٥١٣، ٥١٧، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٨٢، ٦٢٨،

شاه‌سلیمان‌صفوی ــ یازده، سیزده، ٤٢، ٤٦
شاه عباس ثانی ــ سیزده، ٢٢
شاه عباس‌سوم‌صفوی ــ ٢٢٧، ٣٠٩، ٣٧١
شاه‌عباس‌کبیر (اول) ــ سیزده، ٢٠، ٢١، ٢٨، ٣١، ٣٢، ٤٢، ١٢٥، ٢٦٣، ٣٦٤

۳۶۵، ۴۸۴، ۵۷۸
شاهقلی‌بیك (خان) قاجار — ۱۸۰، ۱۹۷
۲۹۱، ۴۲۳
شاهنوازخان — ۱۵۴، ۱۵۷
شاهوردی بیك — ۶۴۹، ۶۵۴
شاهوردیخان افشار — ۲۱
شاهوردیخان (بیك) شیخوانلو —
۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶
شاهولیخان — ۴۳۰
شاهین‌خان — ۴۱۶
شرزه‌خان — ۱۳۱
شرف‌الدین بیك — ۸۳
شفیعای ابرو — ۴۱۳، ۴۱۴
شکربیك چمشگزکی — ۸۵
شکرخان قورت — ۴۳۰
شمسی‌خان — ۱۵
شمله — حسام‌الدین — ۲۰
شمیم (علی‌اصغر) — ۹
شنیاکوف — ۲۵۲، ۳۸۲
شوالیه ژان‌شاردن — ۴۲
شوری‌بیك — ۱۱۷
شهابی (دکترعلی‌اکبر) — سی‌ویك
شهدادبلوچ — شانزده
شهدادخان — ۱۴۳
شیخ ابوطالب — ۱، ۵۰۹
شیخ‌احمد مدنی — ۱۰۴، ۲۲۸، ۲۴۲،
شیخ‌الاسلام استرابادی — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام ایروان — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام تهران — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام دامغان — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام سمنان — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام شوشتر — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام کازرون — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام گیلان — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام مراغه — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام حسین‌مفتی‌ارومیه — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام نائین — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام نیشابور — ۳۲۵
شیخ‌الاسلام یزد — ۳۲۵
شیخ‌المشایخ بنی‌امام — ۲۳۲
شیخ بهائی ۵۲۰
شیخ جبارطاهری — ۴۶، ۲۴۳، ۳۵۲
شیخ جبارهوله (شیخ‌بحرین) — ۲۵۵
۳۵۳
شیخ حیدر — ۳۰
شیخ‌رما — ۲۰۵
شیخ سربداریه — ۱۸
شیخ شهاب‌الدین سروردی — ۳۷
شیخ صفی‌الدین — ۲۷
شیخ‌عبدالباقی — ۲۳۰
شیخ‌عبدالرحمن مشعشعی — ۲۳۰
شیخ عبدالله درجزی — ۳۰۶
شیخ علی‌اکبرملاباشی شیرازی — ۲۲۵
۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۷۹، ۳۸۰،
۳۸۹، ۴۷۱، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۳۱
شیخ علی‌خان — ۴۷، ۴۳۷، ۴۳۸
شیخ محمد ثمامی (تمامی) شیخ‌الاسلام
شیراز — ۳۲۵
شیخ محمدشهرستانی قاضی‌نورالله — ۱۷
شیرجنك‌خان — ۱۴۵
شیرخان — ۱۱۷
شیرغازی والی خوارزم — ۷۸، ۷۹

ص

صائب — ۴۴۳
صاحب‌بن‌عباد — ۵۱۸

صادقخان ــ ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹،
صادقخان پوتیره ــ ۱۷۸
صادقخان قشقائی ــ ۴۴۰
صالح‌خان‌بیات ــ ۴۳۵
صالح‌خان قرخلوی افشار ــ ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۲۲
صباحی بیدگلی (سلیمان) ــ ۵۲۵
صدر (محسن ــ صدرالاشرف) ــ سی
صدرالصدور ــ ۳۸۰، ۴۹۸
صدرالاطباء شاملو ــ ۵۲۴
صفی‌خان بوجاری (بغایری) ــ ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۱۰
صفی‌علیشاه ــ ۴۱۲
صفی‌قلی‌خان (دیوانه) ــ چهارده، پانزده، ۴۴، ۹۴
صفی قلیخان قرقلو ــ ۴۱۸
صفی‌میرزا (الیاس‌محمدعلی‌رفسنجانی) ــ بیست‌ونه، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۶۷، ۳۹۲، ۳۹۴
صفی‌میرزا صفوی ــ هفده، ۴۸، ۵۱،
صفی یاربیك افشار ــ ۱۲۱
صنعتی‌زاده کرمانی (عبدالحسین) ــ ۱۰

ط

طاهربیك ــ ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۶۵
طاهری (رضا) ــ سی‌ویك
طاهری (محسن) ــ سی‌ویك
طبیب اصفهانی ــ ۵۲۶
طرخان ــ ۱۵۹
طغاتیمور ــ ۱۸
طوفان قاجار ــ ۲۱۹
طوفان مازندرانی (میرزاطیب) ــ ۵۲۵
طوفان هزارجریبی ــ ۵۰۹
طهماسبقلیخان وکیل‌جلایر (طهماسب بیك ــ طهماسبخان) ــ ۵۷، ۶۴، ۶۸، ۸۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۶۲، ۶۱۶

ع

ع . سلطانی ــ ۱۲
عادلگرای خان ــ ۲۴۶
عاشق اصفهانی (آقامحمد) ــ ۵۰۹، ۵۲۵
عاشورخان ــ ۵۶۰
عاشورخان افشار ــ ۶۵۲
عاشورخان پاپالو ــ ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸
عاقل بیك‌خان ــ ۱۴۵
عالمگیر ــ سیزده، ۴۲۷، ۴۲۸، ۵۲۰
عباس اقبال ــ ۹، ۱۰
عباس پرویز ــ ۹
عباسقلی‌خان بیات ــ ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲
عباسقلی‌خان شاملو ــ دوازده
عباس‌کرمانی ــ ۳۲۹
عباس میرزا (صفوی) ــ ۳۱، ۲۲۷، ۲۸۸، ۳۳۸، ۴۴۱
عباس میرزا نادری ــ ۴۶۸
عبدالله صدور ــ ۳۲۶
عبدالباقی خان ــ ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۱، ۳۸۱، ۵۰۱
عبدالباقی‌خان‌زنگنه ــ ۲۹۱، ۳۰۶، ۳۷۹، ۳۸۵
عبدالحسین‌بیك‌نسقچی باشی ــ ۲۸۹، ۲۹۱

عبدالخالق ــ ٦٣٨
عبدالرحمن‌بیك ــ چهل‌وچهار، ٢٩٥
عبدالرحمن پاشا ــ ٢٨٤
عبدالعزیز افغانی ــ یازده
عبدالعلی شیخ‌اعراب بنی‌لم (شیخ عبدالله ــ عبدالقاهر) ــ ٢٣٢
عبدالغنی خان‌ابدالی ــ ١١٤، ١٢١ ١٨٦، ١٨٨، ٢٦٤، ٤٢٠، ٤٦٥
عبدالغنی علی‌کوزانی ــ ٩٦، ٢٢٥
عبدالفاتح‌بیك ــ ١٩٧
عبدالقاضی خان فرزندایلبارس ــ ١٩٧
عبدالقدیر میرزا کاشانی ــ ٢٩٧
عبدالکاظم کاشانی ــ ٣٨٠
عبدالکریم افندی ــ ٢٣٩، ٢٤٢
عبدالکریم بخارائی (مورخ)ــ٥٧، ١٥٦ ١٧٦، ١٩٧، ٣٤٤، ٤٠١، ٤٩٤
عبدالکریم‌خان کشمیری ــ ٧، ٢٠١ ٤٩٧، ٥٠٧
عبدالله افندی ــ ٢٤١، ٣٧٩، ٣٨٠
عبدالله‌بن حسین سویدی بغدادی‌ــ ٣١١ ٣١٢، ٣٢٦، ٥٠٤
عبدالله پاشاکوپر اوغلو (اوغلی ــ کپرلو)ــ ٥٠، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٤٩ ٢٥٠، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩٠، ٣٧٣، ٣٩٥، ٥٥٨، ٦٠٨
عبدالله خان ــ ٢٠
عبدالله‌خان ابدالی ــ دوازده
عبدالله خان افغان ــ ٤٣٧
عبدالله خان بروهی بلوچ‌ــ ١٠٥، ١٠٩ ١١٧
عبدالله صدور بخارا ــ ٣٢٦
عبدالمؤمن خان ازبك ــ ٢٠
عضدی دیلمی (سیاوش)ــ سی ویك
عطاخان ــ ٤١٣
عظیم‌الله‌خان ــ ١٤٣، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٧
علامه (میرزامحمدحسین ــ پیر ــ شمیم) ــ ٥١١
علوی‌خان طبیب هندی‌ــ ٦، ٢٠٠ ٢٠١، ٣٤٧، ٥٠٧
علی‌احمدخان افغان ــ ١٤٥، ٥٥٩
علی‌اکبر ــ میرزای خراسانی‌ــ ٢٩٧
علی‌بن ابیطالب (ابوالحسن امیر المؤمنین) علیه‌السلام ــ هشت، ١٦٧ ٢٢٤، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦ ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٨ ٤٧٣، ٥١١، ٥٣٠، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٣ ٥٤٩، ٥٧٧، ٥٧٨، ٦٢٥، ٦٦٤
علی‌بن حمزه شیخ‌الاسلام کرکوك (کرکوت) ــ ٣٢٦
علی‌پاشا (بیك) حکیم‌اوغلو (اوغلی)ــ٧ ٢٢٢، ٢٤٧ ، ٢٥٠ ، ٢٥١، ٢٥٢ ، ٢٥٣، ٢٧٥، ٢٨٥، ٢٩٤، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٦،
علی حمیدخان ــ ١٤٣
علی‌خان ــ ٢٨٣
علی‌خان‌بیك حصاری ــ ١٦
علیخان سرباز ــ ٨٣
علیخان قلیجه ــ ٦٥٠
علی‌خان کیانی ــ ١٤٤
علیرضا پاشا ــ ٢١٨
علیقلی‌خان افشار (میرزا ــ علیشاه ــ عادلشاه) ــ چهل‌وپنج، ١٨٤، ١٨٨ ، ١٩١، ٢٠٧، ٢١٣، ٢١٤، ٢٥٣، ٢٦٠

۲۷٤، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳٤۱
۳٤۷، ۳٤۸، ۳۹۲، ٤۰۰، ٤۰۲، ٤۱۰
٤۱۱، ٤۱۲، ٤۱۳، ٤۱٤، ٤۱۵، ٤۱٦،
٤۱۷، ٤۱۸، ٤۳٤، ٤۳۵، ٤۳٦، ٤۳۸،
٤٤۳، ٤۵۱، ٤٦۵، ٤٦٦، ٤٦۷، ٦٦۸،

علیقلی‌خان شارودلیلو ــ ۲۵۳
علیقلی‌خان شاملو ــ ۵۳
علی‌قلی‌خان واله داغستانی ــ ۱۱

۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲
علیمحمدخان زند ــ ٤۳۹
علیمحمد مجیرالدوله ــ ٤
علی مدد (امام‌جمعه) ــ ۳۲۷

علی‌مدرس افغان ــ ۳۲۷
علی‌مرادخان زند ــ ٤۳۳، ٤۳۵، ٤۳٦
٤۳۷

علیمرادخان شاملو (علی‌مردانخان ایشك آقاسی‌باشی‌ــ ۱۱۲، ۱۲٦، ۱۳۱، ۲۱۵
۲۲۷، ۳۸۱، ۳۸٤، ٤٦۹، ۵٤۳، ۵۵۵،
۵٦٤

علی مرادخان عرب‌شیبانی ــ ٦۱۸
علی‌مردان‌خان افشار ــ ۱۷۹، ۳۳۱ ،
٦۵٤

علی مردان‌خان عرب زنگوئی ــ ٤۳۱
علی مردانخان فیلی (علی‌مرادخان) ــ
٤۷، ۲۵٦، ۲۵۷، ۲۵۸

علی میرزا پسر امامقلی‌گرجی ــ ۲۹۵
عمادالملك هندی ــ ٤۲۷، ٤۲۸
عمربن خطاب‌ــ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰
۳۲٤، ۳۲۸، ۵۳۰
عمر پاشا ــ ٤۳۸، ٤۳۹
عیسی‌خان کرد ــ ٤۲۳
عیص‌بن‌اسحق ــ ۲٦

غ

غازان خان ــ ۱۷، ۲۸
غازی‌الدین خان ــ ۱٤۸
غنی خان ــ ۲۳۲

ف

فائضی (محمد) ــ سی ویك
فاطمه علیهاالسلام ــ ۳۱٦
فاطمه سلطان بگم (فاطمةالدورانی) ــ
۳۳۲، ۳۳۹، ٤٦۷، ٦٤٦

فتحعلیخان (حاکم مشهد) ــ ۵۳
فتحعلیخان (برادرزن نادر) ــ ۱۹٤
۲٦٤، ۲۸۱، ٤٦۵

فتحعلیخان وزیر ــ پانزده، ٤۵، ٤٦
فتحعلیخان افشار ــ ۱۱٤، ۱۱۸، ۱۳۸
۱۸۸، ۲۷۸، ٤۳۵، ٦۵۰
فتحعلیخان افشار ــ ۱۱٤، ۱۱۸، ۱۳۸
۱۸۸، ۲۷۸، ٤۳۵، ٦۵۰

فتحعلیخان بیات ــ ۵٤، ۷٤، ۷۵، ۸۷
فتحعلیخان ترکمان ــ چهارده ، ۳۹٦
فتحعلیخان جلایر ــ ٦۳۲
فتحعلیخان سیستانی (کیانی) ــ ۱۱۳
۲۱۲

فتحعلیخان قاجار ــ چهل‌ودو، ۵۲، ٦۱
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ٤۲۳، ٦۲۸
فتحعلیشاه قاجار ــ ۲۳، ٤٤۱، ٤۵۱،
٤۷۱، ٤۸۱، ٤۸٦، ٦۲۲، ٦۳۲

فتحعلیمیرزا (نوادهٔ نادر) ــ ٤٦۸
فتحگرای سلطان (فتح‌جیرای)ــ ۲٤٦
۲۵۱، ۲۵۲، ۳۷۱، ۳۷٤
فخرالدین خان ــ ۱٤۳
فخرداعی گیلانی (سیدمحمدتقی)ــ ۱۰
فرخ (محمود) ــ بیست‌وهفت، سی‌ویك
٦، ۹، ٦۰٦

فرخ سیر ــ چهارده
فرخی ــ بیست وهفت
فردریك کبیر ــ دو، ٤٨٦، ٤٨٧
فردوسی‌طوسی ــ (حکیم‌ابوالقاسم)ــ دو هجده، ١٨، ٥٢١
فرود ــ ١٧
فرهادخان سپهسالار ــ ٢١
فرهاد میرزا معتمدالدوله (پسرعباس میرزا) ــ ١٠
فریدونخان گرجی (قالامی) ــ ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٠
فقیه‌زاده (ابوالقاسم) ــ سی ویك
فلسفی (نصرالله)ــ ٨، ٩، ١١، ٢٧، ٦٣٦
فلیپ ــ ٥٠٥
فورك ــ ٢٣
فولاد پاشا ــ ٢٣٧
فولادخان ــ ١٥٧
فیاض (دکتر علی‌اکبر) ــ سی ویك سی‌ودو، سی وهفت ،سی‌وهشت
فیوضات (ابوالقاسم) ــ سی

ق

قائم‌مقام فراهانی ــ ٢٣
قائم مقامی (سرهنگ سیدحسین)ــ ١١
قاجانویان ــ ٢٨
قاسم آقاقاجار ــ ٨٣
قاسمخان بختیاری ــ هفده، ٢٢٧، ٢٢٨
قاسم سلطان اینانلو ــ ٢١
قاسمی (ابوالفضل) ــ ١٠
قاضی اردبیل ــ ٣٢٥
قاضی استرآباد ــ ٣٢٦
قاضی عبدالکریم افندی ــ ٣٧٣
قاضی هرات ــ ٣٢٥
قالی‌خان ــ ٢٦
قانی‌خان ــ ٢٧
قجه (قوجه بیك‌گوندوزلوی افشار قرقلو رومی) ــ ٤٠٥
قجه‌خان شیخوانلو (شیخان) ــ ٢٧٨، ٣٩١
قدوسی (محمدحسین) ــ یك، سی‌ویك سی‌ودو، سی‌وچهار، سی وشش، سی و هفت، سی‌ونه
قراخان ــ ٢٣
قراخان زاغچندی ــ چهل‌ویك، ٦٨، ٦٩، ٧٠
قربانعلی ــ ٤١١
قربانعلی‌خان جزایرچی باشی ــ ٤١٨
قره مصطفی پاشا ــ ٢٣١
قزلر آقا ــ ٢٧٥
قلندرخان ــ ١٣٤
قلندر خواجه بخارا ــ ٣٢٦
قلیچ‌خان پاپالو ــ ٦٤
قلی‌خان قرقلوی افشار ــ ٣٠٦
قمرالدین خان (اعتمادالدوله) وزیر ــ ١٣٧، ١٤١، ١٥٤، ١٥٦، ١٩٨، ٤٢٥، ٤٨٢، ٥٥٩
قوام‌السلطنه (احمدقوام) ــ ٤٥٢، ٤٥٣
قهرمان (اسدالله میرزا) ــ سی ویك
قهرمان (حاج مرتضی‌میرزا متخلص به شکبته) ــ ٤٥٣
قیصر روم ــ ٢٤٣

ك

کاظم‌بیك‌افشار ــ ٥٤، ٧١، ٤١١، ٤٦٧
کاظم‌خان قراچه داغی ــ ٤١٤
کالوشکین (کالوچکین) Kalouchkin ٢٠٠، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٣٥٥، ٣٧٨،

۳۸۳، ۳۸۷، ۵۰۱
کتوان ــ ۲۶۰، ۳۴۸
کروبی (سیداحمد) ــ سی
کریم‌خان افشار ــ ۲۷۷، ۶۵۰
کریم‌خان زند ــ ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۷، ۵۱۷
کریمی (دکتر بهمن) ــ ۹
کسروی (سیداحمد تبریزی) ــ ۲۰
کشاورز (عبدالله) ــ ۶، ۹، ۱۰
کفایت خان ــ ۱۳۵
کلبعلی سلطان ــ ۲۱
کلبعلی‌خان (بیك) کوسه‌احمدلودریاسالار
(میرعلیخان) ــ چهل‌وسه، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۵۶
کلنل بیکر ــ ۳۴
کناس ــ ۳۹۵
کنت استرمان ــ ۳۷۸
کنت بنوال ــ ۲۷۵، ۳۹۲
کنت فن‌هسل همبورك ــ ۳۷۶
کوتوال کابل ــ ۱۳۰، ۳۸۴
کوثری (علی‌اکبر) ــ سی
کورش ــ ۲۵۶
کیخسروخان ــ ده، یازده، دوازده
کیومرث ــ ۲۳، ۲۶

گ

گرایم ــ ۳۳۶
گرجی‌خان ــ ۹۹
گرگین‌خان (شاهنوازخان) ــ هفت، هشت، نه، ده ؛ ۴۳
گشتاسب ــ ۱۷
گلبن (گلبنی) افشار ــ ۶۴۲
گلستانه (ابوالحسن‌بن محمدامین) ــ ۷، ۱۰، ۴۱۸
گلستانه (میرزامحمدتقی) ــ ۴۱۴
گلشن آزادی (علی‌اکبر) ــ سی ویك
گنجعلی پاشا ــ ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۷۹
گون‌خان ــ ۲۴
گون‌خان قای ــ ۲۴
گوهرشاد ــ ۳۱۹، ۴۶۳
گیکی ــ ۳۵۲، ۳۶۶
گیوامیلاخور (میلکخور) ــ ۲۰۰، ۲۸۲

ل

لابرتری ــ ۳۶۲، ۳۶۳
لارودی (نورالله) ــ ۶، ۶۴۹، ۶۶۲
لردجرج گرزن ــ ۱۴، ۱۷، ۳۳، ۴۴۳، ۴۸۷، ۵۰۱
لردکینول (لکینول) ــ ۳۷۰، ۳۷۳
لشکرخان ــ یازده
لطف‌الله‌خان ــ ۱۵۱
لطفعلیخان (بیك) کوسه احمدلوافشار ــ ۱۹۰، ۲۲۹، ۳۰۶، ۴۶۳
لطفعلی‌خان سپهسالار ــ پانزده، شانزده هجده، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
لطیف‌خان ــ ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴
لقمان‌خان ــ ۴۲۷
لکهارت انگلیسی (لاکهرت) ــ سی‌وشش ۳، ۷، ۲۹۱، ۳۴۸، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۰۱، ۶۳۴
لوئی شانزدهم ــ ۶۴۶

م

مارتن (مارتین فرنچ) ــ ۱۰۵، ۲۵۴، ۳۷۳

مارتینو فرانسوی ــ ۳۶۲
مارکی دوویلنو ــ ۳۷۳
ماژورشوبرك سوئدی ــ ۴۵۳
مانکوخاقان ــ ۲۷۶
مجلسی (محمدباقر) ــ هشت
مجلیخان سردار جغتائی ــ ۷۷
محبعلی میرزا ــ ۴۱۱
محراب سلطان ــ ۱۱۷
محمد (فرزند سرخای لزگی) ــ ۲۷۶ ۲۷۷
محمد (پسرسلطانحسین) ــ ۱۱۶
محمدآقا افندی‌تاتار (سفیرعثمانی) ــ ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۰ ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴
محمدآقا خواجه‌سرا ــ هشت
محمدآقا ذخیره‌چی ــ ۲۵۰
محمداکبر ــ سیزده
محمدالرضوی ــ ۶۶۷
محمدالله‌خان ــ ۴۶۳
محمدامین غلجائی قاضی افغان ــ ۳۲۷
محمدامین مهتر ــ ۱۸۴
محمدبن احمدالجزایری ــ ۳۲۶
محمدبیك (برادرزن نادر) ــ ۴۶۳
محمدباقر عالم بخارا ــ ۳۲۶
محمد پاشا ــ ۲۳۰
محمد جامی‌خان ــ ۴۳
محمدحسن‌خان (حسین) قاجار ــ چهل وپنج، ۲۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۳۷، ۳۴۵ ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۶۹،
محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ــ ۱۱
محمدحسن‌خان زعفرانلو ــ ۸۶
محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله ــ ۱۱
محمدحسن سادیکی ــ ۷
محمدحسین‌بیك (برادرزن نادر) ــ ۷۰، ۸۱، ۸۴، ۹۲
محمدحسین‌خان قرائی ــ ۴۱۷
محمدحسین‌خان قراچورلو ــ ۴۲۸، ۴۳۱
محمدحسین‌خان قرقلو ــ ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۶۰
محمدحنیفه ــ ۳۱۹
محمدخان افغان ــ ۹۸، ۱۰۵
محمدخان بلوچ (محمدعلیخان) ــ چهل وپنج، چهل‌وشش، ۱۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶ ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۸۶
محمدخان‌بن‌گوش ــ ۱۴۳
محمدخان‌ترکمان (محمود ــ محمدعلی) ــ بیست، ۵۴، ۶۰، ۷۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۱ ۱۳۷، ۱۵۹، ۳۷۱، ۵۵۶، ۵۶۴
محمدخان تکلو ــ ۴۳۶
محمدخان چوله ــ ۸۷
محمدخان حاکم هرات ــ ۴۳
محمدخان سد وزهٔ ــ ۴۰۳
محمدخان سرخای ــ چهل‌وهفت، ۲۸۱ ۲۸۲، ۳۹۹، ۴۶۵
محمدخان قاجار ــ ۴۰۵
محمدرستم خان ــ ۴۴
محمدرضا ــ ۲۱۳
محمدرضائی ــ ۶۶۷
محمدرضابیك ایشك‌آقاسی ــ ۴۱۸
محمدرضا خان ــ ۵۴۸
محمدرضا زنگنه ــ ۳۰۶
محمدرضا شیرازی ــ ۹
محمدرضاخان عبدللو ــ ۴۹، ۲۲۳
محمد زمان‌بیك ــ ۲۱۱، ۲۱۲
محمد زمانخان ــ ۵۵۴، ۶۶۲

محمد زمانخان شاملو — ۹۲
محمد زمانخان قورچی باشی — یازده
محمدسیاه منصور — ٤۲۹
محمد سیدالخان — ۱۰۹، ۱۱٤
محمدشاه گورگانی‌هندی — بیست ویك،
بیست ودو، بیست وسه، ۲، ٤، ۷،۱۱۷،
۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
۱۳٦، ۱۳۸، ۱٤۵، ۱٤۷، ۱۵۰، ۱۵۱
۱۵٤، ۱٦۰، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۹۰
۲۱۵، ۲۷۲، ۲۸٤، ۳۸۵، ۳۸٦، ۳۹۱
۳۹۵، ٤۲۳، ٤۲۷، ٤٦۹، ۵٤۲، ۵۵۵
۵۵۸، ۵۵۹، ۵٦۳، ۵٦٤، ۵٦٦، ٦۰۲
٦۰٤، ٦۲۷، ٦۲۹، ٦۳٦، ٦٤۳
محمدشفیع تهرانی — ۷
محمدعلی اوشاك — ۱۹۱
محمدعلی‌بن سلیمان‌الرضوی — ٦٦۷
محمدعلی‌بیك — ٦٤
محمدعلی‌بیك شاعرهندی — ۵۰۱
محمدعلی‌بیك شامبیاتی — ۳۰٦
محمدعلی‌بیك قرخلوافشار — ۱۱۸ ،
۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲
محمدعلی‌خان — ۲۱۵، ۲۲٤، ۲۲٦ ،
٤۵٦
محمدعلی‌خان تکلو — ٤۳۵
محمدعلیخان دولوقاجار — ٤۳۸
محمدعلیخان شاه‌اصلانی — ۵٦۸
محمد علیخان قاجاریساولباشی — ۵۵۵
محمد علیخان قوللو اقاسی — بیست ،
۱۲٦، ۲۲۷
محمدعلی‌خان مهردار — ۹۲
محمد غلزائی — ۱۱٦
محمدقلی‌خان افشار — ٤۰۳، ٤۰۵
٤۰٦، ٤۱۲، ٤٦۵، ٤٦۹
محمدقلی‌خان بیگدلی — ۵۵۱، ۵۵۲
محمدقلی‌خان حاکم ایروان — ٤۷،
۲۲۲، ۲۹۰
محمدقلی‌خان سعدلو — ۲٤٦
محمدقلی‌خان قاجار — ۳۰٦
محمدقلی‌خان وزیر شادطهماسب — ٤۹
محمدکاظم — چهار، ۷،۳، ۸، ۱۱۹،
۲۰۹، ۲٦۱، ۲٦۲، ۲۷۳، ۲۷٦، ۲۸٦
۲۹۸، ۳۳۸، ۳٤۰، ۳٤٤، ۳٤۵، ۳٤۸
۳۹۰، ٤٦۵، ٤۹۵
محمدکاظم وزیرمرو — ٦
محمد لزگی — ۲۷۷، ۲۷۸
محمد محسن — ۲۲۱، ۲۲۷، ۳٦۹، ۵۰۳
محمد محسن بن‌محمدکریم مستوفی —
۱۱
محمد محسن مستوفی — ٦
محمد میرزا — ٦٤۵
محمدنصیر استرابادی — ۵۱۳، ٦۵۲
محمد ولیخان قاجار — ٤٤۰، ٤٤۱
محمدهاشم حسینی‌آصف (رستم‌الحکماء)
— ۱۱
محمدی ملایری (محمد) — ۱
محمودافغان (پسرمیرویس) — پانزده
چهارده، پانزده، شانزده، هفده، نوزده،
٤٤، ٤۵، ٤۷، ٤۸، ٤۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲
۸۲، ۱۰۱، ۱۲۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۷،
۲۳۹، ۵۱۳
محمودخان (میرزا — تهادهٔ نادر) —
٤۱۱، ٤٦۸، ٤۷۱
محمودخان تگین (محمدخان) — ٦۰
محمود غزنوی — ۱۲۷
مخده معلی (مخده مقام) — ۳۷
مددخان — ٤۳٤، ٤۳۵

مدرس رضوی (تقی) — ۱۰
مدرسی (مرتضی) — سی
مرادبیك — ۲۱
مرادخان افغانی — نه
مرادخان هندی — ۱٤٥
مرادسلطان استاجلو — ۲٥۹
مرتضی قلی‌خان — ۲٦۱
مرشد علی‌بیك وکیل‌گرایلی — ۳۰٦
مرعشی صفوی (میرزامحمد خلیل) — هفده ، ۱۰
مسعودی (رضا) — سی
مسیح دهدشتی — ۳۲٥
مسیح‌زاده — ۳۸۰
مسیح شیرازی — ٦٦۷
مشتاق اصفهانی (میرزا سیدعلی) — ٥۰۹، ٥۲٤
مشفق همدانی — ۳
مصطفی پاشا — ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱ ۲٤٦، ۲٥۰، ۳۷۹، ۳۸۰ ، ۳۸۱
مصطفی خان (نوادهٔ نادر) — ٤٦۹
مصطفی خان آذر — ٥۲۳
مصطفی خان شاملو — ۲٥، ۳۹۷، ٥۱٦
مصطفی‌خان کنگرلو — ۲۰
مظفرالدین شاه — ٤
مظفرخان هندی — ۱٤۳، ۱٤٥، ٥٥۹
مظفرعلی‌خان — ۲۹۲
معتمدی (علی) — سی
معصومعلی بیك‌گرایلی — ٥٤۹
معصومعلی شاه — ٤۰۹، ٤٥۱
مفتی بغداد — ۳۱۲
ملا ابراهیم — ۳۲٦
ملا ادریس ابدالی حنفی — ۳۲۷
ملاامید صدور — ۳۲٦
ملاحمزه غلجائی حنفی شیخ‌الاسلام‌افغان — ۳۱۲، ۳۲۷
ملادنیا خلفی حنفی — ۳۲۷
ملا رفیعای گیلانی — ۷۳
ملا زعفران — ۱۰۳، ۱۰۸، ۸۱۲
ملاطه افغانی — ۳۲۷
ملا طالب شیخ‌الاسلام مازندرانی — ۳۲٥
ملاعبدالرزاق غلجائی حنفی— ۳۲۷
ملاعلی مدد — ٥۱۱
ملامحسن مدرس هزارجریبی — ٥۳٦
ملامحمد — ۱۳۲
ملامحمد امام لاهیجانی — ۳۲٥
ملامحمدبن سلیمان تنکابنی — ۱۲
ملامحمدحسین‌شیخ‌الاسلام سبزوار—۳۲٥
ملامحمد خطیب‌النجف — ۳۲٦
ملامحمدصادق شیخ‌الاسلام خلخالی — ۳۲٥
ملامحمد مؤمن‌حسینی استرابادی —٥۱۱
ملامحمد مؤمن قاضی استرابادی —۳۲٦
ملامحمدهادی بحرالعلوم قاضی بخارا — ۳۲٦
ملانصیر مازندرانی — ۳۲٥
ملانورمحمد غلجائی حنفی — ۳۲۷
ملك (محمدتقی ملك‌الشعراء خراسانی— بهار) — ۱٦٤
ملك اسحق — ٥٤، ۷۳، ۷٤، ۷٥، ۸۷
ملك دینار — ۱۲٥

ملك كلبعلی ــ ٨٧
ملك كيومرث‌خان ــ ٦٤٣، ٦٤٤
ملك لطفعلی ــ ٨٧
ملك محمدعلی ــ ٨٧
ملك محمود سيستانی ــ شانزده، چهل چهل ودو، ٢، ٤٢، ٤٧، ٥٣، ٥٧، ٦٠ ٦٤، ٧٠، ٧١، ٧٤، ٧٥، ٧٨، ٨١، ٨٢ ٨٣، ٨٦، ٨٧، ١١٣، ١٦٥، ٣٠٥، ٣٤٧ ٣٩٨، ٥١٠، ٥٢٣
ملكه آناايوانوونا ــ ٣٧١، ٣٧٩
ملك يكن ــ ٦٥٠، ٦٥١
مليك مكرتوم ــ ٢٩٠
مميش اشا ــ ٢٣٧، ٢٣٩
مميش‌خان كرد خبوشانی ــ ٤٣٣ ٤٣٤، ٤٣٥
منگلی خان ــ ٢٤
منيف افندی ــ ٣٨٩
مؤيد ثابتی ــ سيدعلی (سناتور) ــ ١٦٩
مود ودقلی (سلطان ــ خان) جغتائی ــ ٧٧، ١٠٦
موسی بيك‌اميرلو (ايرلو) افشار طارمی ــ ٤٠٥
موسی دانكی ابدالی ــ ٩٠
مولا ناسيدعبدالله جزايری (فقير) ٥١٢
مولانامحمد صادق اردستانی ــ ٥٢٠
مهدی الغنوی ــ ٣٢٦
مهديخان افشار ــ ٤١٦،٢٥٩
مهديقلی خان بيگدلی آذر ــ ٥٢٣
مهدی لاريجانی ــ ٣٢٥
مهراب (محراب) خان ــ ٤١٩
مهران (محمد) ــ سی‌ويك
مهرعلی خان ــ ٢٣
مياعاشورخان ــ ١٤٥، ٥٥٩
ميان نور محمد خدا يار خان عباسی ــ ١٠٩، ١٧٤
ميرآبادی (ستاره) ــ ٤٦٩
ميرانشاه (فرزند تيمور) ــ ٣٤
مير حسينخان‌افشار (واحدالعين) ــ ٤٢٥
مير حسينخان كوكه ــ ١٥
ميرزا ابراهيم ــ ٥١٢
ميرزا ابوالفضل شيخ‌الاسلام قم ــ ٣٢٥
ميرزا ابوالقاسم ــ ٦٥٣
ميرزا ابوالقاسم‌صدر كاشانی شيخ‌الاسلام ــ ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٥، ٣٠٦، ٣٧٩، ٣٨٠ ٥١٥
ميرزا ابوالمعالی مشهدی ــ ٥٢١
ميرزا احمد ــ ٦٥٣
ميرزا اسدالله‌شيخ‌الاسلام تبريز ــ ٣٢٥
ميرزا احمد وزير ابراهيم‌شاه ــ ٥٢٢
ميرزاباقر مستوفی خراسان ــ ٥١٥
ميرزا برهان‌شيخ‌الاسلام‌قاضی شيروان ــ ٣٢٥
ميرزاجعفر طباطبائی اصفهانی (راهب) ــ ٣٢٥
ميرزا جعفر كلانتر درون ــ ٣٠٦
ميرزا جهانشاه قراقويونلو ــ ٣٠٧
ميرزا حسن اصفهانی مستوفی عراق ــ ٥١٥
ميرزا حسن فسائی ــ ١٢
ميرزا حسين اشتهاردی ــ ٤٨
ميرزا حسين جابری ــ ٣٩٦
ميرزاخان سلطان‌جلاير ــ ٤١٩
ميرزاخواجه ــ ٣٢٦

میرزا رحیم مشرف ــ ٥٦٧
میرزا رفیع‌نائینی ــ ٥٢٣
میرزا زکی (حاجی) ــ ٢٩٢، ٢٩٧، ٣٠٨، ٥١١، ٦٣٦
میرزا زمان ــ ١٥٧، ١٦٢
میرزا شفیع مستوفی ــ ٥٧٠
میرزا صادق مروی ــ ٢٦
میرزاعبدالکریم بن‌علیرضاالشریف ــ ٩
میرزا عزیزبیك ــ ١٣٥
میرزا علی‌صدر الممالك ــ ٢٠٩
میرزا غیاث‌الدین ــ ٥١٢
میرزا عسگر ــ ٣٠٨
میرزا قوام‌الدین محمدسیفی حسینی قزوینی ــ ٣٠٩، ٥١٠، ٦٥٦
میرزاکافی نصیری خلفا ــ ٢٢٥، ٣٩٥
میرزا محمد ــ ٢٩٧
میرزا محمد ــ ٥٦٧
میرزا محمدتقی رضوی‌خراسانی ــ ٥١٠
میرزامحمد حسین‌بن‌میرزا عبدالکریم قاضی‌عسگر ــ ٣٢٥
میرزا محمدرحیم حکیم‌باشی ــ ٥٢٦
میرزامحمد رحیم شیخ‌الاسلام اصفهان ــ ٣٢٥
میرزا محمد شفیع‌تبریزی ــ ٥١٥
میرزا محمدشهاب‌الدوله ــ ٦٥٣
میرزامحمد صادق شاملو (شهیر) ــ ٥٢٤
میرزامحمدصادق نامی‌اصفهانی ــ ٩
میرزامحمدصفی ــ ٦٥٥
میرزامحمدعلی‌بن ملاشفیع نایب‌الصداره ــ ٣٢٥، ٥٣١
میرزامحمد محسن ــ ٥٦٦
میرزا مرتضی صدرالملك (شاه اسماعیل ثالث) ــ ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨
میرزا مصطفی منشی ــ ٢٢
میرزا معزفطرت (موسوی) ــ ٥٢٠
میرزا مغول ــ ٤
میرزا محسن خان ــ ٤١٤
میرزا مقیم خادم‌رضوی ــ ٣٢٥، ٤١٧
میرزا مؤمن (مؤتمن) ــ ٣٠٨، ٣٠٩، ٥١٥
میرزا مهدیخان (محمدمهدی) استرابادی (کوکب) مستوفی‌ــ منشی‌الممالك ــ چهار ٣،٦،٨، ١٢، ٥٥، ٥٨، ٦٠، ١٠٥، ١٥٣، ٢٢٤، ٢٦٨، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٢، ٣٤٦، ٣٨١، ٣٨٥، ٣٨٧، ٣٩٣، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤١٢، ٤٧٩، ٤٨٢، ٥٠٠، ٥٠١، ٥١٣، ٥١٥، ٥١٦، ٥٢٠، ٥٣٧، ٥٥٢، ٥٥٤، ٥٧٩، ٥٨٧، ٦٠٢، ٦٠٦، ٦١٦، ٦١٨، ٦٢٠، ٦٢٨، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٢، ٦٥٦
میرزامهدی‌کلانتر دژفیض‌آباد ــ ٩١
میرزامهدی مجتهد مشهد ــ ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٤١
میرزامحمدمهدی‌مستوفی‌خبوشان ــ ٦٤٩
میرسید محمد شعله اصفهانی ــ ٥٢٣
میرعباس‌افغانی ــ بیست‌ویك، ١٣١، ١٣٢
میرعبدالله ــ ٤٤، ٥١
میرعلم (علی) خان عرب‌خزیمه ــ ٤٣٠
میرعماد ــ ٥١٨
میرقلی‌خان ــ ١٤٣
میرکوچك ــ ٢١٣، ٢١٤
میرمحمدخان عرب زنگوئی ــ ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٥
میرویس (حاج امیرخان) ــ هشت، نه، ده

یازده، دوازده، سیزده، چهارده، نوزده، بیست ویك، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۴۹۷
میمندی‌نژاد (دکترمحمدحسین) ــ ۱۰

ن

ن. رونسونت N. Ronsonnette
ناپلیون بناپارت کبیر ــ دو، ۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۲
نادر بهبود علی‌میرزا ــ ۴۷۱
نادرشاه افشار (ندرقلی ــ نادرقلی)
طهماسبقلی ــ خان‌اعظم ــ تبرخان ــ نایب السلطنه ــ وکیل‌الدوله) ــ دو، چهار شش، هفت، شانزده، هجده، نوزده، بیست بیست ویك، بیست‌ودو، بیست‌وسه، بیست وهفت، بیست‌وهشت، بیست ونه، سی، سی وپنج، سی‌وشش، سی‌وهفت، سی وهشت سی‌ونه، چهل، چهل‌ودو، چهل‌وسه، چهل وچهار، چهل‌وپنج، چهل‌وشش، چهل وهفت، چهل‌وهشت، پنجاه، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۶۸، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۵۵، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۷
نادرمیرزا (نوادهٔ نادر) ــ ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۷، ۶۲۲، ۶۲۷
ناش‌کپرو (داش کپرو) ــ ۲۲۹
ناصرآقا ــ ۵۷
ناصرالدین شاه ــ ۱۶
ناصرالملك (ابوالقاسمخان) ــ ۳
ناصرخان ــ ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۴
نپلیف Nepliuev ــ ۲۵۲، ۳۸۲
نجات خان ــ ۲۲
نجف سلطان قراچورلو ــ ۲۵۹
نجفقلی بیك شادلو ــ ۸۰، ۸۱، ۲۵۷
نخجوانی (حاج محمدآقا) ــ ۳۱۲
۶۵۵
نشاء (نشئه) میرزا عبدالرزاق‌جهانشاهی تبریزی ــ ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۷۷، ۲۵۱، ۶۵۲

نصرالله خان زردشتی ــ ۵۰، ۵۱
نصرالله میرزا (فرزند نادر ــ مرتضی قلیمیرزا ــجدائی)ــ بیست،چهل‌وهشت ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲ ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۹ ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۳۵، ۵۵۹، ۶۳۶، ۶۵۰، ۶۵۱
نصرالله میرزا (فرزند شاهرخ میرزا)ــ ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۶۷
نصیراصفهانی ــ ۵۰۹
نصیرخان بلوچ ــ ۴۲۸
نظام‌الملک نایب‌السلطنهٔ دکن ــ ۱۲۷ ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱ ۱۵۶، ۲۰۲، ۳۸۵، ۵۵۹
نظرعلی بیک ــ ۶۵۴
نظرعلی‌خان ــ ۴۷۱
نظیف‌افندی ــ ۳۹۶، ۵۱۶، ۵۳۸
نظیف مصطفی افندی ــ ۳۸۹
نفیسی (استادسعید) ــ سی ودو، سی‌وسه سی وچهار، ۹، ۵۰۹
نقوی پاکباز فردوسی ــ ۳
نواب ابومنصورخان صفدرجنگ ایرانی‌ــ ۴۲۷
نواب وزیرالممالک ــ ۴۲۵
نورالدین تسوی ــ ۱۷
نورعلی‌خان ــ ۲۰۱
نورمحمدخان افغان ــ ۴۲۲، ۴۲۵
نوید ــ حبیب‌اللهی (ابوالقاسم) ــ سی ویک
نیازقلی‌بیک ــ ۸۳
نیازمحمدخان ــ ۱۸۸
نیکقدم ــ بیست ونه، ۳۴۴، ۳۴۵،۳۴۷
نیکودم ــ ۲۳۶

و

واسیلی براتیشف ــ ۲۶۹
واصل‌خان سردارخاص چرخچی باشی‌ــ ۱۴۱، ۱۴۵، ۵۵۹
واکتانگ پاشای گرجستان ــ ۲۴۴ ۲۴۵، ۳۷۵
وامین (دامین) فرانسوی ــ ۵۰۷
وحید دستگردی ــ ۹
وکیل ستیارام ــ ۱۵۷
ولادیمیر مینورسکی ــ ۶، ۸، ۶۳۴
ولی‌قلی‌خان ــ ۲۲۲
وودرف ــ ۲۶۹
ویتول ــ ۲۵۵
ویلهم اشتولی ــ Wilhelm Stolve ۱۵۸
ویلیام‌کوکل ــ ۴۸۷، ۵۰۳، ۵۰۴

ه

هاتف اصفهانی (سیداحمد) ــ ۵۰۹ ۵۲۴
هارولدلمب ــ ۱۸، ۳۴
هارون ــ ۳۱۴، ۳۱۵
هارون‌خان ــ ۴۱۱
هاک ــ ۱۹۶، ۳۸۲
هاماوران ــ ۱۶۷
هامرژشیست ــ ۷
هانری ششم پادشاه انگلیس ــ ۴۸۵
هانری‌ماتیه ــ ۵۱۷

هجری (میرزا ابوالقاسم) ــ ۵۲۷
هدایت (رضاقلی) ــ ۵
هدایت (محمود) ــ ۵
هرمز ــ ۱۷
هرودت ــ ۱۸
هلاکوخان مغول ــ ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۸
همایون میرزا ــ ۴۶۸

ی

یادگارخان ــ ۱۴۵
یاری‌بیک‌خان میش‌مست‌عرب ــ ۴۱۳
یاری‌بیک سلطان ــ ۱۱۹
یافث‌بن‌نوح ــ ۲۶۰
یزدانبخش گورکانی ــ ۱۵۶، ۴۶۸
یعقوب‌بن ارسلان ــ ۲۰
یعقوب خان ــ ۲۱
یغمائی (اقبال) ــ ۵
یکن پاشا ــ ۲۸۶، ۳۹۵
یلدوزخان ــ ۲۷، ۲۸، ۴۶۹
یلنگتوشخان جلایر ــ ۶۳۲
ینگچری آقاسی ــ ۲۱۹
یوزباشی ــ ۹۱
یوسف‌بیک ــ ۸۳
یوسف‌پاشا ــ ۲۸۳
یوسفعلی‌خان جلایر ــ ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱
یونس‌خان ــ ۱۱۴

## فهرست اسامی اماکن

آبا (اوبه وشاقلان) ــ یازده ، ۱۱۱، ۳۴۴
آب‌اتك ــ ۱۳۳، ۱۷۲، ۳۸۶
آباده ــ ۱۰۳
آبادی خاکی ــ ۱۱۷
آب دیاله ــ ۲۳۷
آت‌تك ــ ۱۵۹
آخال ــ ۱۶
آختی ــ ۲۴۷
آخوریان ــ ۲۹۰
آذربایجان ــ هفده، بیست وهفت، ۲، ۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۱۰۶، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۴۷، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۷۰، ۶۴۴، ۶۵۰
آرارات ــ ۳۰۲، ۳۰۷
آرال ــ ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۶۵
آرامگاه حافظ ــ ۴۷۳
آرامگاه عمارت خورشید کلات ــ چهل‌وهفت، ۴۴۷، ۴۷۲، ۶۴۰، ۶۴۴
آرامگاه فردوسی ــ ۴۴۳
آرامگاه نادرشاه ــ ۴۴۲
ارپه (ارپا) چای ــ ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۹۵
ارپل ــ ۳۹۳
آریا ــ هشت، سیزده، ۱۶، ۱۸
آزوف (ازوو) ــ ۳۸۳
آستارا ــ ۱، ۲۴۵، ۵۰۹
آسیا ، ۳، ۵۰۲

آسیای صغیر ــ ۲۷
آق‌برج ــ ۲٦۲، ۳٤۹
آق‌تپه (مراوه ــ مراد ــ مبارك‌تپه) ــ ۲۵۰، ۲۸٦، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۹۵
آق داش ــ ۳۵
آق دربند ــ ۲۳۹، ۲٤۰
اقری چای ــ ۲٦۱
آقسو ــ ۲۸۱، ٦۵٤
آق‌قوشا ــ ۲۷۰
آلاداغ ــ ٤۰۲
آلبانی ــ ۲۲۱
آلتون کپری ــ ۲۷٤، ۳۹۲
آلتی آغاج ــ ۲۵٦
آلمان ــ ۳، ۱۵۸، ۵۷٦
الوهك ــ ۱۳۱
آموزدریا (جیحون ــ آمویه) ــ ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲٦، ۱٦۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۳۳۲، ۳٤۱، ۳۵٤، ٦۳۸
آمول ــ ۱٤۳
آناطولی ــ ۲۵۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۳
آوار (اواریا) ــ ۲٦۵، ۲٦۹، ۲۷۰، ٤۹۳
آهوان ــ ۱۰۰
ابرقو ــ ۲۱، ۱۰۳، ۱۱۳
ابهر ــ ۲۲۲
ابیورد (باورد) ــ ۱٤، ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۳۹، ٤۱، ۵۵، ۵۸، ٦۲، ٦٦، ٦۸، ۷۸، ۸٤، ۸٦، ۹۱، ۱۰۸، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲٦، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ٤۰۱، ٤۰٤، ٤٦۲، ٤۷۲، ٤۸۷، ۵۸۱، ٦۳۹، ٦۵۲
اتك ــ چهار، بیست‌وچهار، ۱٤، ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۳٤، ۳۷، ۱۷۱، ۲۱۱، ٤۲۳، ۵٤۲، ٦۱٤
احمدآباد ــ ٤
اخی‌کندی ــ ۲٤۹
ادرنه ــ ۳۷۹
اربیل ــ ۲٤۰
ارچنگان ــ ۱۵، ۳۵
اردبیل ــ ٤۹، ۲۲۵، ۲٤٤، ۲٤۵، ۲٦۱، ۲۷٦، ۳۲۰، ۳٤۸
ارس ــ ۲۸، ۵۲، ۱٦۵، ۲۲۲، ۲٤۳، ۲٤٤، ۲٦۱، ۲٦٤، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳٤۹، ۳٦۹، ٦۲۲
ارض روم (ارز روم ــ ارزنةالروم) ــ ۲۲۰، ۲۵۱، ۲۷٦، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۷۰، ۳۹۲، ۳۹۵
ارغنداب (ارگنداب) ــ چهل‌وسه، ۱۱۳، ۱۱٤
ارغونشاه (دربند ارغوانشاه) ــ ۳۵، ۳۷، ٤۱۱، ٦۳۲، ٦٤۰
اردکان ــ ٤۰۰
اردلان ــ چهل‌وپنج، ۳۷، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۸۵، ۳٤۰، ۳٦۸
ارمنستان (ارمنی ــ ارامنه) ــ ٦، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۲۲۲، ۲۵۰، ۳٦۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ٤۹۹، ۵۰۰، ٦۵۰
اروپا ــ ۳۳۳، ۳٦۲، ۳٦۵، ۵۰۲
ارومی ــ ارومیه (رضائیه) ــ ۲۱، ۵۰، ۲۱۹، ۲٤٤، ۲۷۷، ۲۸۱، ۴۳۵، ٤۳۸، ٦۵۰
اریوان ــ ۲۳۳
اسپانیا ــ ۳، ۳۷۵
استراباد ــ یازده، شانزده، چهل و دو چهل وپنج، ۲، ۲۵، ۲۸، ٦۱، ۷۹، ۸۵

۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲
۲۱۹، ۳۳۷، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۳۵
۴۶۲، ۵۱۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۸
اندآباد (همدان) — ۲۱۸
اسدبرج — ۱۵۳
اسفراین — ۷۱
اسفزار — هشت، یازده، دوازده، ۵۴۵
۵۶۲
اسفندآباد (نزدیك سنندج) — ۶۰۰
اسکوتاری — ۲۲۱
اسلامبول (استامبول) — ۵۲، ۸۱، ۲۲۰
۲۳۰، ۳۰۶، ۳۳۰، ۳۹۹، ۵۱۶، ۵۱۷
اشترپی — چهل و دو، ۷۴
اشرف (بهشهر) — ۹۲، ۲۰۰، ۳۴۵
اشنویه — ۲۱۹، ۲۴۰
اصفهان — دو، هشت،ده، سیزده، پانزده
شانزده ، هفده، هجده، بیست وهفت
چهل وسه، ۱،۲،۲۱،۴۳،۴۵، ۴۶، ۴۷
۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۲، ۸۲
۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۸
۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
۲۵۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۳۹
۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۴
۳۷۵، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰
۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۵، ۴۳۶
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۷
۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۰۹
۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۴۰
۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۹۴
۶۱۴، ۶۲۴، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۵۶
اصفهانك — ۵۰
اطریش — ۸، ۲۵۲، ۳۷۷، ۳۸۸
اغزی بیر — ۲۰۰
اغورد — ۲۹۰
افریقا — ۳۶۰
الجوف — ۱۲۲، ۳۵۴
الماس‌ارلوو — Orlov — ۱۵۸
الماس دریای‌نور — ۱۵۸
الماس کوه نور — ۱۵۷، ۶۴۷
الوند — ۲
اناثو — ۱۶
اناوران — ۲۴۸
انباله (انبالد) — چهل وچهار، ۱۳۸
۵۵۶، ۵۶۶، ۶۴۳
اندخود — چهل وچهار، ۱۷۸، ۱۷۹
۱۸۴، ۱۸۸، ۳۳۱، ۶۳۹
اندیجان — ۱۸۹
انزلی (بندرپهلوی) — ۴۹، ۲۸۶
۳۵۵
انگلیس — سیزده ، ۳، ۴، ۶، ۵۰،۱۰۰
۱۲۴، ۱۵۸، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۸، ۳۵۱
۳۶۴، ۳۷۷، ۵۷۶
اوچمیاد زین (اوچ‌کلیسا) —۷،۸، ۲۵۰
۲۸۹، ۲۹۰، ۴۹۹
اورناق — ۲۳
اورگنج — ۴۴۴
اوده — ۱۴۳
اوین — ۲۵
اهواز — ۴۱۵
ایدلیك — ۳۸
ایران — سه، هفت، هشت، نه، سیزده
چهارده ، پانزده، شانزده، هفده، هجده
نوزده، بیست، بیست ویك، بیست ودو

بیست وسه، بیست وپنج، بیست وشش
بیست وهفت، بیست وهشت، بیست ونه
سی وسه ، سی وچهار، سی وپنج، سی‌و
شش، سی‌وهفت، سی‌وهشت،سی‌ونه، چهل
چهل وسه ، چهل وچهار، چهل وپنج،
چهل‌وهفت، ۱،۳، ٤، ٥، ٦، ١٥، ١٦،
٢٣، ٢٦، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٦٢، ٨٩
٩٤، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤
١٠٥، ١٠٩، ١١٤، ١١٨، ١٢٤، ١٢٧،
١٣٢، ١٣٦، ١٤٩، ١٥٩، ١٦٣، ١٦٥
١٨٨، ١٩٤، ٢٠١، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٣
٢٤٤، ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٧٠، ٢٨٣، ٢٨٩
٢٩٩، ٣٠٥، ٣١٠، ٣١١، ٣١٩، ٣٢٢
٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣٣، ٣٣٩، ٣٤٧، ٣٥١
٣٥٣، ٣٥٤، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٠، ٣٧١
٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٣، ٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٧
٣٩٨، ٤٠٤، ٤١٠، ٤١١، ٤٢٢، ٤٢٨
٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٥٤
٤٦٩، ٤٧١، ٤٨٠، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦،
٤٨٨، ٤٩٠، ٤٩٥، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٦
٥٠٩، ٥٣٢، ٥٣٧، ٥٣٩، ٥٤٩، ٥٥٥
٥٦٤، ٥٦٨، ٥٧٤، ٥٧٦، ٥٨٠، ٥٨١
٥٨٧، ٥٨٩، ٥٩٢، ٥٩٥، ٥٩٨، ٦٠٦
٦٠٨، ٦٢٣، ٦٢٦، ٦٤٣، ٦٥٦، ٦٦٠
ایرانخراب — ٢٦٩، ٢٧٠، ٣٤٤
ایروان — ٢٨، ٥٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٤٩
٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦١، ٢٧٧
٢٥٨، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٢، ٣٠٧
٣٤٨، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٨
٣٩٥، ٤٨٠، ٤٨٨، ٥٠٧، ٦٠٨
ایسق سو — ٣٧
ایوان عباسی — ٦٤٥

## ب

بابری — ٤
باخرز — ٢٨، ٨٧، ٨٩، ٩٠
بادغیس (ماروچاق — مارواچاق)— یازده
دوازده، چهارده، ١٧٩، ٣٤٠
بادکوبه (باکو) — ٥٠، ٢٢٢، ٣٧٥
٣٧٦، ٣٩٥، ٦٣٩
بارفروش (بابل) — ٩٢
باشلی — ٣٤٥
باغاورد — ٦٧
باغباده — ١٦
باغشعله‌ماه (کاخ‌شلیمار — شالامار) —
١٣٥، ١٣٧، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٢، ١٧١
٣٨٥، ٤٢٥
باغوداده (باغون‌آباد) — چهل‌ویك، ٦٨
باغشاه — ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٢
باغکند (نزدیك‌درگز) — ٣٥
باغهزار جریب — ٢٢٦، ٢٥٨
بامیان — بیست، ١٢٨، ٣٣٢، ٦٤٣
بانه — ٢٤٠
بایزید — ٢٤٩
بجنورد — چهار، ١٤، ١٥، ١٨
بحرخزر (دریای مازندران) — هشت
سی وپنج، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٩١، ٢٦٥
٢٦٧، ٢٦٨، ٣٥٠، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٧٧
٤٨٠، ٥٨٤
بحر عمان — سه ، ٢، ١٢٢، ١٢٤،
١٦١، ٣٥٤، ٥٠٦
بحرین — سه، چهل‌وشش، ٢، ٤٦، ١٢٢
١٢٤، ٢٥٥، ٣٥٣، ٣٥٧، ٤٨٠
بخارا — شش، بیست ویك، سی وپنج
چهل وچهار، ٧، ٨، ١٦٢، ١٨١، ١٨٣

١٨٥، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٨
٢٨٧، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٩، ٣٢٦
٣٢٧، ٣٤١، ٣٥٤، ٣٨٦، ٣٩٨، ٤٠٩
٤١٠، ٤٤٤، ٤٦٣، ٤٦٥، ٤٨٠، ٥٩٢
٦٢٦، ٦٣٩
بدخشان — ١٣٢، ١٨٣، ١٩٨، ٣٣٢
بدره — ٢٢٩
برج دده (دهده) — ١١٩، ١٢٠
برج فلیخانه — دوازده
بردع — ٢٦٤، ٢٨٤، ٣٩٥، ٥٠٧
برده (نزدیك درگز) — ٤٠
برکه — ١٢٣، ٣٥٤، ٣٦٠، ٣٦١
بروجرد، ١٣١، ٢١٦، ٢٢٨
برون (بیرون) — ١٧
بست — هشت، چهل‌وسه، ١١٣، ١١٦
١٢١
بسطام — یازده، چهل ودو، ٧٩، ٩٧
٩٨، ١٠٧
بصره — چهل‌وشش‌وچهل‌وهشت، ٢، ٢٢
٢٢٠، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٥٤، ٢٧٢، ٢٧٦
٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٣١٠، ٣٣٩، ٣٤٠
٣٥٢، ٣٦٠، ٣٧٣، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٥
٤٣٩، ٤٨٨
بغاز بسفر — ١٢٧
بغداد — بیست ونه، سی‌وپنج، چهل‌وپنج
٧، ٢١، ٥٢، ٢١٦، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠
٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١
٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١
٢٤٤، ٢٥٠، ٢٧٢، ٢٧٥، ٣١٠، ٣١١
٣١٤، ٣٢٣، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٤٠، ٣٦٨
٣٧٢، ٣٧٣، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٩٠، ٣٩١
٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤٦٧
٤٧٥، ٤٧٧، ٤٨٢، ٤٨٨، ٤٩٣، ٥١٥
٥١٦، ٥٣٩، ٥٧١، ٥٨٠، ٥٨٧، ٦٠٠
٦١٠، ٦٥٠
بقعهٔ خواجه‌ربیع — ٥٣، ٧١، ٨١، ٨٢
١٠٦، ٢١١، ٦٢٨
بقعهٔ شاهچراغ — ٦١٠
بکرسنگ — ١٥٩
بلخ — چهل‌وچهار، ١١٢، ١٣٢، ١٦٢، ١٧٨
١٧٩، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٨، ١٩٨
٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣١
٣٢٢، ٤٤٤، ٤٨٠، ٤٨٢، ٥٣٢، ٥٣٩
٥٦٠، ٦٤٣
بلگراد — ٣٨٨
بلغار — ٤٤٤
بلیتی — ٢٢
بم — ١١٣، ٢١٣
بمبئی — ٩، ٣٣٧
بناور — ٢٢٨، ٢٥٧
بنجارهٔ بلوچ — هشت
بنگاله — ١٥٧
بندر سورت (سورات) — ١٧٥
بندرعباس (گمبرون) — ٢، ٤٥، ٤٧
١١٧، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ٢٠١، ٢٠٢
٢٢٨، ٢٤٢، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٦
٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٦٥، ٤٩٤
٥٠٠، ٥٢٣
بندرلاهیجان — ٣٥٠
بندرلنگه — ١٠٤
بندنادری — ٣٩
بوشهر (بندر نادری) — ١٢٢، ٢٥٥
٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٦٣
بوغمج — چهل ودو، ٧٤
بوهریز (بهریز — بهروز — پل

بوهریز) ــ چهل‌وپنج، ۲۲۹، ۲۳۰
۲۳۵
بهارسفلی ــ شش، ۱۳۲، ۱۸۵، ۳۳۲
بهبهان ــ هفده، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۱
بهدادین ــ چهل ودو، ۸۷
بهیجان ــ ۲۰۰
بیارجمند ــ ۹۰
بیاز (رود) ــ ۱۳۳
بیروت ــ ۹
بیضا ــ ۲
بین‌النهرین ــ ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۷۲
۲۷۳، ۲۷۵، ۳۱۰، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
۳۹۳، ۳۹۸، ۴۸۰
بیناق ــ ۲۶۹

پ

پادشاه الماسها ــ The. King of. Diammond ــ۱۵۷
پارام ــ ۱۴۳
پازارکاد ــ ۱۰۳
پاریس ــ ۴، ۵، ۶، ۸، ۵۷۶
پاکستان ــ سه
پالکانلو ــ ۱۷
پانی‌پت ــ ۱۲۷، ۱۳۹، ۵۵۶، ۵۵۸
پرتقال ــ ۳، ۳۶۳، ۳۶۴
پرکنه ــ ۳۸۶
پروس ــ ۳۷۵
پشن ــ ۱۶۶
پل جوادی ــ ۲۸۵
پل دجله ــ ۲۳۱
پل ذهاب ــ ۲۲۹
پل شیرحاجی ــ چهل‌وچهار، ۱۹۱
پل فسا ــ چهل‌وسه ، ۱۰۳، ۱۰۴
پلکان نادری (نردبان یولی) ــ ۴۷۳
۶۶۰
پل مالان ــ چهل‌وسه ، ۱۰۹
پنجاب ــ ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۷، ۴۲۰
۵۸۹، ۶۳۰
پوند یشری ــ ۳۶۲
پیشاوور ــ بیست‌وچهار، چهل‌وسه، ۱۳۱
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۷
۱۷۳، ۱۹۱، ۴۲۳، ۵۵۶، ۶۳۹

ت

تاشکند ــ ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۷۶
تبادکان ــ چهل ویك، چهل‌ودو
تبت ــ ۱۶۱، ۳۸۶
تبریز ــ چهل‌وپنج، ۲، ۷، ۲۹، ۴۷، ۴۹
۵۰، ۵۲، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۱، ۲۱۹، ۲۲۱
۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۱
۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۳۱
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۱، ۴۰۰
۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۶۵
۴۷۳، ۵۲۱، ۵۸۷، ۶۱۸، ۶۲۵، ۶۲۷
۶۴۳، ۶۵۵
تمورلنگ (جنگ ــ غزوه) ــ ۳۱۵
تپهٔ حاجی‌وا ــ ۶۱۲
تپهٔ نادری ــ چهل ودو
تته (تنه ــ تنهٔ قلعه‌راه ــ تنه‌سوز) ــ
۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۳۸۶
تجن (طژن) ــ ۷۷، ۱۶۵، ۱۸۵
تخت جمشید ــ دو
تخت سفر ــ ۱۰۹
تخت طاووس ــ ۱۵۷، ۱۶۳، ۳۹۷
۴۹۴، ۴۹۵، ۵۹۰، ۶۴۶
تخت فولاد اصفهان ــ ۵۱۲
تربت‌جام ــ ۲۱، ۸۴، ۹۴، ۱۰۹، ۴۲۱
۴۲۲

تربت‌حیدریه ــ ۴۲۵
ترخو ــ ۲۷۰
ترکستان (توران) ــ سد، هجده، چهل وچهار، ۷،۸،۱۴،۱۷،۲۳، ۲۶، ۶۳، ۷۵ ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۲ ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۶ ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۲ ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۴ ۳۹۲، ۴۶۶، ۴۸۰، ۴۸۴، ۵۰۵، ۵۰۶ ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۸۸، ۶۱۰ ۶۳۸، ۶۴۳
تفلیس ــ چهل وشش، ۷، ۵۰، ۲۴۸ ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۸۲ ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۸۴، ۳۶۹ ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۹۵، ۴۸۰، ۶۵۰، ۶۵۱
تنکابن ــ ۵۰
تنگ‌خیبر ــ چهل‌وسه، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۴۸۷، ۶۴۳
توزکرماتلی ــ ۲۲۹
تون (فردوس) ــ ۴۷، ۵۳،۲۳۶، ۴۰۱ ۴۲۱، ۴۲۲
تویسرکان ــ چهل‌وپنج، ۲، ۲۱۶
تهران ــ سه، سی‌وشش، ۱،۲،۳،۵،۶،۹ ۲۵،۴۶، ۴۹، ۵۲، ۷۰، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰ ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۴، ۲۸۷ ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۱۲ ۴۱۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۵ ۵۰۷، ۵۱۸، ۶۰۶، ۶۱۸، ۶۳۹، ۶۴۴ ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۶۸
تهمتا ــ ۱۷۳، ۱۷۶

ج

جاپلق (چاپلاق) ــ ۲۲۵، ۲۵۷
جاجرم ــ یازده، ۹۲، ۲۲۶، ۴۳۲
جار ــ تله (جاروتله) ــ چهل‌وشش، ۱۳۳، ۲۰۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹ ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۸۷، ۴۶۳
جامع گوهرشاد ــ سی‌ویك
جامکی ــ ۲۲
جاوخ ــ ۲۰۰
جبال‌اولتائی ــ ۲۵
جبال هندوکش ــ ۳۳۵
جزیرهٔ خارك ــ ۳۶۵
جزیرهٔ قیس (کیش) ــ ۲۰۴، ۲۴۳ ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸
جزیرهٔ هرمز ــ ۳۶۴
جعفرآباد ــ چهل ویك
جلام ــ ۱۳۳، ۱۳۵
جلال‌آباد ــ بیست‌ویك، ۱۳۱،۱۳۲،۱۷۳ ۳۸۵، ۴۲۳، ۶۴۳
جلفا (نزدیك‌اصفهان) ــ هفده،۴۸،۵۰۰
جمرود ــ ۱۳۲، ۱۳۳
جمول ــ ۴۶۸
جولفار (جلفا) ــ ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۰۵، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳
جهرم ــ ۲، ۲۳۲، ۲۴۲
جیزوی ــ ۱۳۴

چ

چاخمز ــ ۲۴۶، ۲۴۷
چارده ــ ۶۹
چاه نادری ــ ۳۹
چرم (نزدیك درگز) ــ ۱۷، ۳۵
چشمهٔ خلجان ــ ۱۹۶
چشمهٔ صاف بلاغ ــ ۳۹
چشمه مخور ــ ۱۲۷
چشمه نخود ــ بیست
چناب (چهناب)ــ ۶، ۱۳۳، ۱۳۵،۱۷۱

۱۷۲، ۱۷۳، ۳۸۲
چنار ــ ۳۵
چناران ــ چهل ودو، ٤۲٦
چورس ــ ۲۸۷
چهارباغ مشهد ــ ۸٤، ۱۰۸، ٤۱۹، ٤۲۷
چهارجوی ــ ۱۸۹
چهارمحال اصفهان ــ ٤۳٦
چهاریك ــ ۱۳۱
چهل زینه ــ ۱۱۹
چهچهه ــ ۱۵، ۱۷، ۳۵، ۷۸
چیچکتو ــ ۱۸۸
چین ــ ۱۸٦ ، ۲۷٦

ح

حاجی (حاج) طرخان ــ ۸، ۲۷۲
حاتم قلعه (نزدیك درگز) ــ ۱۷
حجاز ــ ۱، ٤۹۷
حسن‌آباد (اتك)ــ ۳۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۸۲
حسن قلعه سی ــ ۲۹۱
حصار ــ ۱٦
حلب ــ ۲٦، ۱٦٦، ۲۲۰، ۲۷٤، ۳۸۸
حله ــ چهل‌وپنج، ۱۲۳، ۱۲٤، ۲۳۱، ۲۷۲، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳۷۲، ۳۹۱، ۳۹۳
حمام قلعه (نزدیك درگز) ــ ۳۵
حمرین ــ ۲۳۷
حوض باباقدرت ــ ٦۵۸
حوض سنك ــ ٤۱۱
حوض میرزامحمدمحسن رضوی ــ ٦۵۸
حویزه ــ ۲۲، ۲، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲٤۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳٦۹
حیدرآباد ــ ۱۳٤

خ

خار (خوارووارامین) درهٔ‌خوار ــ چهل وسه، ۲۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۲۱۹، ۵٤۸
خاکستر ــ ۱۷، ۳۵
خاف (خواف) ــ ۸۷، ۹۰
خانقاه ــ چهل‌وچهار، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹۵
خانقین ــ ۲۲۹
خاوران ــ ۱۷
خبوشان (قوچان) ــ چهار،چهل ویك چهل‌ودو، ۱٤، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۵۲، ۵۳، ۵٤، ۵۵، ٦۰، ٦۱، ٦۷. ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸٤، ۱۰۸، ۱۹۹، ۲۲٦، ۳٤۲، ۳٤۷، ۳۸۷، ٤۰۲، ٤۱۳، ٤۲۷، ٤۳۱
ختا (ختای) ــ ۱٦٦، ۲۷٦، ۳٤۲، ۳۹٦، ٤٦٦
ختن ــ ۱٦٦، ۲۷٦، ۲۸۷، ۳۹٦
خجند ــ ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹
خراسان ــ سه،چهار،پنج،ده،یازده،چهارده شانزده، بیست‌وسه، سی، سی‌ویك، سی‌و شش، چهل،۲، ۱۸، ۲٤، ۲٦، ۳۱، ٤۲، ٤۳، ٤۷، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ٦۰، ٦٤، ۷۱، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۳، ۹٤، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰٦، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱٦۵، ۱٦٦، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱٦، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲٤، ۲۲٦، ۲۲۸، ۳۲۹، ۲٤۳، ۲٤٤، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳٤۲، ۳٤۷، ۳۵۲، ۳۸٦، ۳۹٦، ۳۹۸، ٤۰۰، ٤۱۳، ٤۱۵، ٤۱٦، ٤۱۷، ٤۲۱، ٤۲٦، ٤۲۸، ٤۳۱، ٤۳۳، ٤۳۵، ٤۳۸، ٤٤۰، ٤٤۱، ٤٤۲، ٤٤٤، ٤٤۵، ٤۵۵، ٤٦۲، ٤٦۳، ٤۷۲، ٤۸۰، ٤۸٤، ٤۸٦، ٤۹۵، ۵۱۲، ۵٤۸، ۵۵۱، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸٦، ٦۰٤، ٦۱۲، ٦۲۲، ٦۲۳، ٦۲۷، ٦۳٤، ٦۵۱

۶۵۳، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۶
خرم‌آباد ــ ۲، ۲۱۶، ۲۴۱
خرماتو ــ ۲۴۱
خرمدره ــ ۱۷۴، ۱۹۹
خشت (درکلات نادری) ــ ۳۵، ۴۷۳
خشت (درناحیه‌اراك) ــ ۴۳۷
خلیج‌فارس ــ سی‌وپنج، چهل‌وشش، ۴۶
۵۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۴
۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۷، ۳۵۱
۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳
۳۶۴، ۴۸۰، ۵۰۶
خلیل‌آباد ــ ۲۲۸
خمسه (زنجان) ــ ۲۸، ۲۲۲، ۴۱۴
خواجه روشنائی (دردرگز) ــ ۳۵
خوارزم ــ بیست‌ویك، ۷، ۸، ۱۷، ۱۸، ۲۳
۳۷، ۷۸، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۵
۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۷
۲۰۸، ۲۶۵، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۸۶، ۳۹۹
۴۴۴، ۴۴۶، ۴۸۳، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۲۶
۶۲۷، ۶۳۸
خوارزم محله (خروس‌محله) ــ ۳۵
خوانسار ــ ۵۰
خورفقان ــ ۱۲۲ــ ۲۰۱، ۳۵۴، ۳۵۶
خوزستان ــ ۲۰، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۲۰۹
۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۶۹، ۴۳۸
خوی ــ ۲۲۲، ۲۸۷، ۳۶۹
خیابان شاهرضانو ــ ۴۵۶، ۴۵۹، ۶۴۴
خیابان نادرشاه ــ ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۵۹
۶۴۴
خیج (نزدیك‌کلات) ــ ۳۵
خیوه ــ سی‌وپنج، چهل‌وچهار، ۶۰، ۷۸
۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱
۲۰۷، ۲۶۵، ۳۸۲، ۶۱۴، ۶۳۹
خیوه‌آباد ــ ۱۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۴۷۲

د

داراب (درشهرستان فسا) ــ ۲
داغستان ــ سه، سی‌وپنج، چهل‌وهفت، ۳۲
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۸
۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶
۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۱۰
۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۷
۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۹
۳۹۱، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۷
۴۹۳، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۸۴
۶۰۲، ۶۲۲، ۶۳۹، ۶۵۰
دامغان ــ ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۲۲۶
۴۳۲، ۴۳۸
داوودپوترا ــ ۳۸۶
دجله ــ چهل وشش، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳
۲۴۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۰
دربند ــ چهل‌وشش، ۳۵، ۴۹، ۱۳۲،
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵
۳۵۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۹
۵۰۷، ۶۳۹، ۶۵۰
دربندچوب‌بست ــ ۳۵
دربند دهچه ــ ۳۵
دربند کشتنی ــ ۳۵، ۶۲۳
دربند نفطه ــ ۳۵، ۶۳۲
درگز (ترگزیان ــ دارابجرد ــ دارا
گرز ــ درجز)ــ سه، چهار، چهل‌ویك،
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۵۵، ۶۰
۸۴، ۸۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۶، ۴۷۱، ۴۸۷
۵۸۸، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۶۰

درنه (نزدیك نهاوند) ــ ۲۲۹
دروازهٔ میرعلیمون (علی‌آمویه) ــ ۸۳
درون ــ چهل‌ویك، ۷۰، ۸۹، ۹۱
درونگر ــ ۱۵، ۱٦، ٦۱۲، ٦۱٤
درهٔ اشترك ــ ۲۵۰
درهٔ تجر ــ ۹۹
درهٔ شیطان ــ ۱۷٤
دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) ــ ۲۱۸، ۳٦۹
دریای‌سند (رود) ــ ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۹
۱۷۳، ۱۷۵، ۳۸٦، ٦٤۳
دریای سیاه ــ ۳٤، ۲۸۹
دریای مدیترانه ــ ۲۷
دریای هند ــ ۳۸٦
دزفول ــ ۲، ۲۱۵، ۲۱٦، ۲۵۷، ۲۷۲
دژالجلالی ــ چهل‌وپنج، ۲۰۵، ۲۰٦
دژاولاد ــ ۲۰۰
دژتوری ــ چهل‌وچهار، ۱۳۸
دژ جمشاه ــ ۲۳۷
دژحاجی‌تراب ــ ۷۱
دژ خرقان ــ ٦۰
دژ خورسند ــ ۷۹
دژشاهی ــ ۲۵۸
دژ شیخ احمد ــ ۲٤۳
دژ عقابین ــ ۱۳۱
دژ علمداران ــ ۲۳۸
دژ قازانچای ــ ۲٤۸
دژ قبری ــ ۲۷۷
دژکندی ــ ۲۵٦
دژ لوا ــ ۲۰٦
دژ مرانی ــ چهل‌وپنج، ۲۰۵
دژ مودودقلی سلطان ــ ۷۷
دستگرد ــ ۱٦، ٤۱، ۵۵، ٦۲، ۱۹۷، ۱۹۸
٤۰۱، ٤۷۲، ٤۷۳، ٦۳٤
دشت مزینان ــ ٤۲۳
دشت مغان (موغان) ــ چهل وهفت
۸، ۳٤، ۱۱۲، ۲٤٤، ۲۵۵، ۲۵٦، ۲۵۷
۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰
۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳٤۸، ۳۷۹، ٤۹۹
۵۱۰، ۵۱۵، ٦۳٦، ٦۳۹، ٦۵٦، ٦٦۲
دکن ــ ۱۳۷، ۱٤۱، ۱٦۷، ۲۰۲، ٤۷۱
۵٦٦
دلارام ــ ۱۱۳
دلبران ــ ٦۰۰
دلجك (دلقك) ــ ۱۱۳
دماوند ــ ۵۲٦
دوگنبدان ــ چهل‌وپنج، ۲٤۱
دولت‌آباد ــ ٤۲۵، ٤۳۱، ٤۳۲
دوه بویونی (گردن‌شتر) ــ ۱۹۳
دهخوارقان (آذرشهر) ــ ۲۱۹، ٦۲۷
دهشك ــ ٤٤۳، ٤۵۵، ٦۵۸
دهلی (شاه جهان‌آباد) ــ بیست،
بیست ویك، بیست ودو، بیست و سه
بیست وچهار، بیست وشش، بیست‌وهفت
چهل ویك، چهل وچهار، ۲، ۳، ٦،۵
۱۲٦، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱٤۲
۱٤۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵٤، ۱۵۹، ۱٦۲
۱٦۳، ۱٦٦، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸
۱۹٦، ۲۰۰، ۳۸۲، ۳۸٤، ۳۸۵، ٤۲۳
٤۲۷، ٤٦۸، ٤۷۹، ٤۸۰، ٤۸۲، ٤۸۹
٤۹۵، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵٤۲، ۵۵٦، ۵٦۰
۵٦٦، ۵۸۹، ٦۰۲، ٦۰٤، ٦۲۷، ٦۲۹
٦۳۹، ٦٤۳
ده نو (نزدیك‌فراه) ــ ۱۱۱

دهنهٔ زیدر ــ ۹۰
دهنهٔ یکه توت ــ ۶۳۲
دهوپ ــ ۱۶۱
دیار بکر ــ ۲۶، ۲۷، ۳۷۳، ۵۳۲
دیاله (رودخانه) ــ ۲۳۵، ۲۳۷
دیز اسماعیل خان ــ ۱۷۵، ۶۳۹
دیوانه‌کوه ــ ۳۹
دیوه باتن ــ ۲۴۶

ذ

ذهاب (نزدیك قصر شیرین) ــ چهل‌وپنج، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۹۶

ر

راچه سرای ــ ۱۳۸
رأس‌الخیمه ــ ۱۰۴، ۱۲۲، ۳۵۴
رأس موساندام (موسندم) ــ چهل‌وسه ۱۲۲، ۲۰۵، ۳۵۴
رادکان ــ ۱۸، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۱۹۸ ۲۲۶، ۴۷۷
رامهرمز ــ ۲۱، ۲۲، ۲۱۵، ۲۴۱
راور (نزدیك کرمان) ــ ۵۸۳
راوی (رود) ــ ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۷
رباط پریان ــ چهل‌ودو، ۹۵
رستاق (ساحل خلیج فارس)ــ ۳۵۹
رشت ــ ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۶۹، ۳۵۵، ۳۷۱ ۳۷۶، ۴۳۷، ۵۲۷
رکاب ــ ۱۳۳
رماحه ــ ۲۷۲
رواندوز (روان دردوئی) ــ ۲۴۰
رود اترك ــ ۱۰۷، ۲۷۰، ۳۵۶
رود اشترك ــ ۲۵۰
رود خرم ــ ۱۷۴
رودخانه کودا ــ ۲۷۷
رودخانه نالاسنك ــ ۱۵۹
رود سن ــ ۴
روسیه ــ روس ــ روسی ــ شوروی ــ ارس ــ بیست‌وچهار، بیست و هفت، سی‌وپنج، ۱، ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۵ ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۹۲ ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۲ ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶ ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸ ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸ ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶ ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳ ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳ ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۴۴، ۴۵۴ ۴۸۰، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳
رود شمسی‌خان ــ ۱۵
رودکلاته چای (ژرف) ــ ۱۵، ۳۷ ۳۹، ۱۳۸، ۶۳۲
رود لائین ــ ۱۵
روم ــ ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۱۶۵، ۲۴۲ ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۷۸، ۴۱۳ ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۷۵، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۰ ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۸۱
رودوستو Rhodosto ــ ۲۸۹

ز

زاغچند ــ چهل‌ویك، ۶۹
زاینده رود ــ ۲۲۸
زردکوه ــ ۱۰۵
زرقان ــ زرکان (نزدیك‌شیراز) ــ چهل‌وسه ، ۱۰۱، ۱۰۳، ۶۲۰

زرکوه ــ ۸۷
زمینداور (زمیندار) ــ هشت، سیزده چهل‌وچهار، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۷۳، ۱۷۴
زنگانلو ــ ۱۷
زنگی چای ــ ۲۴۹
زیراب ــ ۲۰۰

س

ساتراپ ــ ۱۷
ساری ــ ۲۰۰، ۳۴۵
سامرا (سامره) ــ چهل‌وپنج، ۲۳۰ ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۷۲، ۳۷۲ ۳۹۱
ساوجبلاغ مکری ــ ۲۴، ۲۱۹، ۲۴۰ ۲۸۷، ۳۹۶
ساوه ــ ۲۱، ۴۱۶
سبزوار ــ شش، چهل‌ودو، ۸۹، ۹۰ ۹۱، ۹۸، ۳۳۳، ۳۳۸، ۴۲۳
سبلان ــ ۲۲۰
ستلج (ستلیج) ــ ۱۳۳، ۱۳۶
سحر (سحار) ــ چهل‌وپنج، ۱۲۴ ۲۰۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
سرای خاص ــ ۱۵۳
سرخس ــ چهل ودو، ۱۴، ۳۲، ۶۰ ۷۷، ۱۰۶، ۱۷۹
سرخ شهر (سرخه‌شیر) ــ ۱۱۴
سرخه (نزدیك سمنان) ــ ۴۱۶
سرهند ــ ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۷۱، ۳۸۶ ۶۳۹
سفیدکوه ــ ۱۳۳
سقاخانهٔ اسمعیل‌طلائی ــ ۶۵۷، ۶۶۰
سلاسل (نزدیك شوشتر) ــ ۲۱
سلطان‌آباد (ترشیز ــ کاشمر) ــ ۹۰
سلطانپور ــ ۲
سلطانیه (نزدیك زنجان) ــ ۲۲۲، ۴۱۴
سلماس ــ ۲۲۲، ۳۶۹
سلیمانیه ــ ۲۴۰، ۳۱۱
سمرقند ــ ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۸۷، ۵۰۵ ۵۹۲، ۶۳۹
سملقان (نزدیك بجنورد) ــ ۱۹۹
سمنان ــ ۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۴۱۶، ۴۳۲
سموالی ــ ۱۵۹
سن پطرزبورغ (پترزبورك) ــ ۳۷۱ ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳ ۳۸۷، ۴۴۴
سند علیا ــ ۳۸۶
سنگان (بین تربت‌حیدریه وخواف) ــ چهل‌ودو، ۸۷، ۸۹، ۹۰
سنگر نادری ــ ۲۵۸
سنندج ــ ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۷۲ ۳۹۱، ۴۳۶، ۶۰۰
سوادکوه ــ شش، ۲۰۰، ۳۴۳، ۵۰۶
سوئد ــ ۴۷، ۲۶۵
سورتاش (سورداش) ــ چهل وپنج ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
سوریه ــ ۲۲۰
سه چوبه ــ ۱۳۳
سه راههٔ تار ــ ۱۳۹
سهند ــ ۲۵
سیالکوت ــ ۶
سیحون (رود) ــ ۲۴، ۳۴
سیرجان ــ ۱۰۵
سیرزار (درشهرستان درگز) ــ ۳۵
سیستان ــ دوازده، شانزده، چهل وپنج

۳۹، ٤٤، ٤٧، ٥٣، ١٠٥، ١١٢، ١١٣
١١٦، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٦، ٢٣٦، ٣٥٢
٣٩٩، ٤٠٠، ٤١٠
سیلاخور ــ ٢٢٥
سیواس ــ ٥١٦

ش

شابران (شایران) ــ ٢٧٦، ٢٧٧
٢٨٠، ٣٩٤
شال (درافغانستان) ــ هشت
شام (شامات) ــ ٢٤، ٢٥
شاه‌آباد (درهندوستان) ــ ١٣٨
شاه بندر ــ ١٣٤
شاهچراغ شیراز ــ ٤٧٣
شاه مقصود (مسعود) ــ ١١٣
شاهین دژ (نزدیك مراغه) ــ ٢٤٤
شرج رباط ــ نه
شرجی ــ ١٩٧، ٢٧٦، ٦٣٩
شط‌العرب (اروندرود) ــ ٢٥٤، ٢٧٩
٣٥٢، ٤٣٩
شکارپور ــ ١٧٨، ٣٨٦، ٦٣٩
شکی ــ چهل‌وشش، ٢٥٣، ٢٨٥، ٣٩٥
٤٦٣، ٥٠٧
شکیبان ــ چهل‌ودو، ٩٥
شلدوك ــ ١٨٢
شماخی ــ چهل‌وشش، ٢٤٤، ٢٤٥
٢٤٦، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨١
٢٩١، ٣٧٥، ٣٧٦، ٤٧٢
شمخال (خاص فولادخان) ــ ٤٧، ٢٤٦
٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٣٥٤
شمسی‌خان (نزدیك‌درگز) ــ ١٦، ١٧
شوشتر ــ ٢، ٢١، ٢٢، ٢١٥، ٢٤١
٢٥٧، ٢٥٨، ٢٧٢، ٥١٢
شهدادپور ــ ١٧٥
شهرچن ــ ١٥٩
شهر زور ــ چهل‌وشش، ٢٧١، ٢٧٢
٢٧٣، ٤١٣
شهرستانه (درشهرستان‌درگز) ــ ١٦، ١٧
شهرصفا (درافغانستان) ــ ١١٦
شهرضا (قمشه) ــ پانزده، ٤٣٧
شهرکهنهٔ بغداد ــ ٢٣١
شهر لهری بندر ــ ١٦٠
شهریار (نزدیك تهران) ــ ١٦٥
٥٤٨
شیخوانلو (نزدیك‌درگز) ــ ١٧
شیراز ــ نوزده، چهل‌وسه، ١، ٢، ٤٥
٤٧، ٥٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ٢٠٥
٢٠٨، ٢١١، ٢١٥، ٢١٨، ٢٣٧، ٢٤٢
٢٥٥، ٣٥٣، ٣٦٢، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٣٧
٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٢، ٤٦٩، ٥١٢، ٥٢٦
٥٤٣، ٦١٠، ٦٢٠، ٦٢٤، ٦٣٩، ٦٥٠
شیرحاجی ــ ١٩٢، ١٩٣، ٣٤٢
شیردهان ــ ١٣١
شیروان (شروان) ــ هشت، شانزده
چهل وشش، چهل وهفت، ٣١، ٤٧،
١٣٣، ١٨٦، ١٨٨، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥١،
٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤
٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٢
٣٠٥، ٣٦٧، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٩٢
٣٩٩، ٤٦٥، ٦٣٩، ٦٥٠
شیلگان (شیرجان) نزدیك‌درگز ــ ١٦
١٧

ص

صائین‌قلعه ــ ٢١
صوفیان (نزدیك تبریز) ــ ٢٢٠

ض

ضحاك (درافغانستان) ــ ۳۳۲

ط

طبرسران ــ ۲۶۹

طبس ــ ۴۷، ۲۸۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۱
۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۶۹، ۶۱۸

طرابوزان ــ ۳۷۰، ۳۹۰

طوالش ــ ۴۹

طوس (ازبلوك مشهد) ــ ۱۵، ۵۳
۷۱، ۸۷، ۲۵۴، ۴۳۵، ۴۴۳، ۶۵۷

ع

عباس‌آباد (نزدیك‌شهرکرد اصفهان) ــ
۴۸، ۴۸۲

عبرا ــ ۱۲۲، ۳۴۵

عثمانی (ترکیه) ــ بیست وهفت،
بیست ونه، سی وپنج، چهل وپنج ،چهل
وشش، چهل وهفت، ۱، ۲، ۳۰، ۳۱،
۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۹۷
۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲،
۱۲۷، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸،
۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰
۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۵،
۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶
۳۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۵۱
۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۳۸، ۴۷۹، ۴۸۶
۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۶
۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۸۷
۵۸۹، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۵

عراق (عراق‌عجم) ــ دوازده، ۳، ۲۴
۲۶، ۵۰، ۵۲، ۱۰۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۷
۲۸۶، ۳۱۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۶، ۴۱۲
۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۴
۴۶۷، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۸۷
۶۵۱

عدن ــ ۱۶۸

عراق عرب (بین‌النهرین وعربستان) ــ
چهل وسه، ۲، ۲۶، ۲۰۶، ۲۴۳، ۲۸۹
۳۱۳، ۳۵۹، ۵۳۲، ۵۰۶

عشرت‌آباد ــ ۶۸

عشق‌آباد (اشك‌آباد) ــ ۱۵، ۱۶

عظیم‌آباد ــ چهل‌وچهار، ۱۳۶، ۱۳۸
۱۳۹، ۶۳۶

علمدشت (النذشت ــ زرگران) ــ ۱۰۶

علی‌آباد ــ ۲۰۰

علی بولاغی ــ ۲۲۶

عمان ــ چهل‌وسه، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۳
۱۳۴، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲
۴۸۰

عمرکوت ــ ۱۷۵، ۱۷۶، ۶۳۹

غ

غازان ــ ۲۶۸، ۳۵۵

غازیان ــ ۱۵

غازی قموق ــ ۲۴۶، ۲۵۶

غز ــ ۲۴

غزبند ــ ۱۳۱

غزنین ــ سه، هشت، بیست، بیست‌وچهار
چهل وسه، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹
۱۶۲، ۱۶۶، ۱۹۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۲۱
۴۲۳، ۴۷۳، ۶۴۲

غوربند ــ بیست، بیست وچهار، ۱۲۸
غوریان ــ چهارده، ۸۷

ف

فارس ــ هفت، پانزده،، شانزده، هجده نوزده، ۶، ۲۱، ۲۶، ۳۲، ۴۴، ۵۱، ۱۲۳، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۹، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۸۷
فتح‌آباد ــ ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۰، ۴۶۵، ۴۶۹، ۶۳۹
فتناك ــ چهل‌وچهار، ۱۹۲، ۱۹۳
فرانسه ــ ۳، ۴، ۶، ۵۲، ۲۲۰، ۲۸۰، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۶۳۰
فراه (فرح) ــ هشت، دوازده، چهارده پانزده، چهل‌وسه، ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۶، ۵۴۵
فراهان (شهرستان اراك) ــ ۳۹۶
فرح‌آباد (اصفهان) ــ هفده، ۴۸، ۴۹
فرح‌آباد (ساری) ــ ۵۲
فرغانه ــ بیست ویك
فرمان‌آباد (فرومندآباد) نزدیك‌مشهد ــ ۹۴
فریمان (ازدهستانهای مشهد) ــ ۵۸۲
فسا ــ ۲۰۸
فوشنج ــ هشت، نه

ق

قارص ــ سی‌وپنج، چهل‌وشش، چهل‌و هفت، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۸۸
قارقوم (قره‌قوم ــ قراقوروم) ــ ۱۷، ۲۳، ۲۵
قافلانکوه ــ ۳۰۹
قاین (قاینات) ــ چهل‌ودو، ۸۷، ۲۲۵، ۲۳۶، ۴۰۱، ۶۱۸
قبرمیر مشهد ــ ۴۲۹
قبله ــ ۲۴۶، ۲۴۷
قدمگاه ــ ۷۴، ۹۰، ۳۴۷
قراچه داغ ــ چهل‌وشش، ۴۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹
قراکول (کاراکول) ــ ۱۹۰، ۶۳۹
قراموران ــ ۲۴
قرشی (کرشی) ــ ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
قرنه ــ ۳۹۳
قره باشلو (درگز) ــ ۱۷
قره باغ (قراباغ) ــ ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۱۲۸، ۲۶۱، ۲۸۲
قره‌تپه ــ شش، ۱۸۸، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۹۳، ۵۱۶، ۶۳۹
قره تیکان (تکان) درناحیهٔ کلات ــ ۱۵، ۱۷، ۳۵
قره چمن (قراچمن) ــ ۲۵۷، ۲۷۱، ۳۹۱
قره چولان ــ ۲۲۹
قره داغ ــ ۳۹
قره سو (نزدیك کلات) ــ ۳۷
قریش ــ چهل‌وشش، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
قریهٔ پری (نزدیك محلات) ــ ۴۳۶
قریه‌ترپین ــ ۱۵۹
قریه جنابد (بین‌مشهدوقوچان) ــ ۵۳، ۷۱
قریه‌داشکن (داشکند) نزدیك مهاباد ــ ۶۲۷
قریه شیرخان (شترخان) ــ ۶۵۴

قریهٔ علی شکر ــ ۲۲۸
قریهٔ عون ــ ۵۵۸
قریهٔ کترا ــ ۱۵۹
قزل اوزن ــ ۱۰۷
قزلیار ــ ۲۷۰، ۲۷۲
قزوین ــ سیزده، پانزده، شانزده، هفده بیست وهشت، ۶، ۲۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۷۰، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۷۳، ۵۰۰، ۵۰۷
قسطنطنیه ــ ۴۶، ۹۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۹۷، ۵۱۱ ۵۸۱
قصر شیرین ــ ۲۰۷
قفقاز ــ بیست‌وهفت، سی‌وپنج، چهل‌و شش، چهل‌وهفت، ۴۹، ۵۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۴۷، ۴۳۸، ۴۷۷، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۵۰
قلاپوز ــ ۴۱۶
قلات (کلات غلجائی افغان) ــ هشت ، نه، ده، نوزده، بیست، چهل‌وسه، ۱۱۷
قلعهٔ اراك (نزدیك درگز) ــ ۶۶۰
قلعهٔ خداداد ــ ۱۵۹
قلعه خورد ــ ۳۹
قلعه سادات (نزدیك درگز) ــ ۵۸۸
قلعه سررود ــ ۳۹
قلعه سولاق ــ ۳۷۶
قلعه شیر ــ ۲۸۹
قلعه طرق (نزدیك‌مشهد) ــ ۴۲۸
قلعه علی‌بیك ــ ۲۲۹
قلعهٔ مور ــ ۲۲۸
قلعه نو (نزدیك درگز) ــ ۴۰
قم ــ ۳۷، ۴۹، ۵۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۱۱، ۵۲۶
قموق ــ چهل‌وشش، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۸ ۲۶۹
قندوز ــ ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۳۳۲
قندهار ــ سه، هشت،نه، ده،یازده،دوازده سیزده، چهارده، شانزده، هجده، نوزده بیست، بیست‌وچهار، چهل‌ویك، چهل‌وسه ۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۹۶ ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۶۲ ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۱۲ ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۵۸ ۲۵۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۸۱، ۳۸۴ ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵ ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۶۹، ۴۷۲ ۴۸۸، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۵، ۵۶۴ ۵۹۸، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۲
قوزغان ــ چهل‌ودو، ۱۶، ۷۸، ۷۹
قیستول (فیستول) ــ ۱۲۰، ۱۲۱
قویونلی (کوه) ــ ۳۹

## ك

کابل ــ سه، یازده، بیست، بیست‌وچهار چهل‌وسه، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰ ، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۹ ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۲ ۳۳۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۳ ۴۸۱، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۴ ۵۷۳، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳

کاخ تالارطویله ــ ۲۲۷
کاختی (کاخت ــ کاخ) ــ ۲۵۳،۲۶۱
۲۸۳، ۲۹۵
کاخ چهلستون ــ ۴۹
کارتل (کارتیل ــ کارتلی ــ کارتیلی)
۲۴۴، ۲۵۳، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۱۰
۳۷۵
کارملیس (کرملیس) ــ چهل وشش،
۲۷۳، ۲۷۴، ۳۹۲
کارون ــ ۲۲۸
کاریز (نزدیك مشهد) ــ ۹۴
کاشان، هفده، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱،۴۳۶
۵۲۵
کاظمین ــ چهل‌وپنج، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۱
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۷۳، ۳۹۳
کافرقلعه (اسلام قلعه) ــ ۹۴
کافر قموق ــ ۲۷۰
کبالا ــ ۲۴۶
کبکان (کوبکان. کپکان . کوپکان) ــ
۱۵، ۵۵، ۶۲، ۷۷، ۱۰۶، ۱۹۸، ۴۶۲
۴۷۳، ۶۳۴، ۶۶۰
کبوترخان ــ ۱۱۱
کبود گنبد ــ ۳۲، ۳۵، ۴۵۰، ۶۳۲
کپهٔ نادری ــ ۵۸۳
کج مکران ــ ۱۷۸
کر (رود) ــ ۳۹۵
کربلا ــ چهل‌وپنج، ۲، ۲۳۱، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۷۲، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۶
۳۲۷، ۳۷۲، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۷۷
۵۲۳،
کرپی ــ ۲۵۰
کرتاق ــ ۲۳
کردستان ــ بیست‌وهفت، ۲، ۴۵، ۴۷
۵۰، ۵۲، ۲۴۰، ۲۸۹، ۳۶۷، ۳۹۵
۴۱۵، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۶، ۴۷۹، ۶۵۰
کرکوك (کرکوت) ــ سی‌وپنج، چهل‌و
پنج، چهل‌وشش، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۱، ۳۹۱، ۳۹۲
۳۹۳، ۴۸۸، ۶۵۰
کرمان ــ ده، شانزده، ۲، ۲۰، ۲۶، ۴۲
۴۴، ۵۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
۱۷۳، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۷
۳۳۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۳۸، ۴۳۹
۴۶۳، ۵۱۶، ۵۸۳، ۶۱۸، ۶۳۹
کرمانشاه (کرمانشاهان) ــ بیست‌وهفت
چهل‌وپنج، ۲، ۲۱، ۳۷، ۴۶، ۵۰، ۵۲
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۴
۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۴۰
۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۵
۴۷۹، ۵۱۷، ۵۸۷
کرنال ــ بیست‌وچهار، چهل‌وچهار،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۹
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۰، ۳۸۵، ۵۵۶، ۵۵۸
۵۶۶، ۶۱۶، ۶۳۶، ۶۴۳
کرناوه ــ ۱۷، ۳۵، ۳۹
کرند ــ ۲۲۹
کریت (کرت ــ کرینی) ــ ۲۸۹
کریمه ــ ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۷۸، ۳۸۲
کزاز (کزار) ازبلوك اراك ــ ۴۳۷
کشتی دین ــ ۲۵۴
کشتی رویال جرج ــ ۲۵۴
کشتی نرتمبرلاند ــ ۲۵۵، ۳۵۳
کشتی ولیکوك ــ ۳۵۹
کشمیر ــ چهل‌وسه، ۱۳۵، ۱۶۱، ۳۸۶
کعبه ــ ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۲۲
کلات نادری (قلعه خداآفرین) ــ سه
هشت، چهل، چهل‌وهفت، ۱۴، ۱۵،۱۷

۲۳، ۳۲، ۳٤، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ٦٤، ٦٦
۷٤، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸٤، ۹۱،۱۰٦، ۱۰۸
۱٤٤، ۱۵٤، ۱٦۵، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۲٦
۲٦۸، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۳۲، ۳٤۷، ۳۵۸
٤۰۱، ٤۰۲، ٤۰٤، ٤۱۱، ٤۱۲، ٤۲۱
٤۲۹، ٤٤۷، ٤۵۰، ٤٦۷، ٤۷۲، ٤۷۳
٤۸۲، ٦۱۸، ٦۲۳، ٦۲٤، ٦۲۷، ٦۳۲
٦۳۹، ٦٤۵، ٦۵۸، ٦٦۸
کلیف ــ ۱۸۹
کمانك ــ ۱۲٦، ۱۲۷
کنج مزرع ــ ۱۳٤
کنك ــ ۲۲۸
کنگاور ــ ۲۸۳
کنگرات (لنگرات) ــ چهل و چهار ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹
کوبه ــ چهل وهفت، ۲۸۲
کوتپو ــ ۱٤۳
کوچه باغ سنگی ــ ۸٤
کورزان ــ ۱۱۱
کوریجان ــ ۱۱۱، ۲۲۲، ۳٦۸
کوسویه ــ چهارده، ۸۷، ۹۵
کوشك (کرشك) ــ هشت، ۱۱۲، ۱۱۳ ۱۱۸، ۱۲۱
کوشك نخود ــ ۱۱۳
کوکجه ــ ٤٦٦، ۵۰۷
کوکران ــ ۱۱٤
کوکی (کرکی) ــ ۱۸۹
کوه اخوداره ــ ۳۹
کوه اسرك ــ ۳۹
کوه الله‌اکبر ــ ۱٤، ۵۵، ٤۷۳، ٦۲۲ ٦۳٤، ٦٦۰
کوه آلماقولاق ــ ۵۸۹
کوه المتو ــ ۳۹
کوه ایشلیر ــ ۳۹
کوه باباکمال‌الدین ــ ۳۹
کوه بلان ــ ۳۹
کوه بلخان ــ ۲۲٦، ۲۸۷
کوه بین ــ ۳۹
کوه پهلوان سرا ــ ۳۹
کوه پیرنهنك ــ ۳۹
کوه چین وماچین ــ ۳۹
کوه خواجه (دژخوجه) ــ ۳۹، ۲۱۳
کوه خواجه مرجان ــ ۲۲۰
کوه دوشاخ ــ دوازده
کوهرود ــ ۲۵۷
کوه‌زو ــ قله‌زو ــ ۳۵، ۳۹
کوه سرخاب ــ ۲۱۹
کوه سرگز ــ ۳۸
کوه سلیمان ــ ۱۳۳
کوه سنك‌دیوار ــ ۳۹
کوه‌سنگی ــ ۸۱، ۱۰٦، ٤٦۱
کوه سه‌چینگه ــ ۳۹
کوه قاشمیر ــ ۳۹
کوه قانسیچر ــ ۳۹
کوه کوچان ــ ۳۹
کوه‌کش (گورکش) ــ ۲۵۷
کوه لکی ــ ۱۱٤
کوه ملاخواجه ــ ۱۰۹
کوی‌چای ــ ٤٦۷
کویرلوت ــ ٤۰۰، ۵۸۳، ٦۱۸
کهدستان ــ ۱۸۸
کهکیلویه ــ هفده، بیست‌ونه ، ۲۰ ۵۱، ۱۲٤، ۱۷۳، ۲۱٦، ۲۲۵، ۲۳۷ ۲٤۱، ۲۵۷، ۳۵٤

گ

گجرات (کجرات) ــ ۱۷۵

گدوك ــ ۲۰۰، ۳۴۳
گرایلی ــ ۸۵، ۱۹۹
گجین (نزدیك تبریز) ــ ۶۱۸
گرجستان (گرجی) ــ هشت، چهل و هفت، ۶، ۳۱، ۴۳، ۴۶، ۵۰ ، ۵۲ ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۴، ۲۰۰، ۲۵۳، ۲۶۰ ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۰۷ ۳۱۰، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸ ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۶۲، ۴۶۵، ۵۱۵
گردنه ــ بی ــ یاناگیز ــ ۲۲۹
گرگان ــ ۱۸، ۲۴، ۴۲، ۵۲، ۹۸ ۱۹۹، ۲۶۴، ۲۸۷، ۳۴۲، ۴۲۳، ۴۳۵ ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۸۰، ۵۰۶، ۵۰۷
گرماب (نزدیك مشهد) ــ ۹۲
گرمسار (قشلاق) نزدیك تهران ــ ۹۸
گرمسیرات ــ ۲۰۴، ۳۶۰
گرمه (گرمه‌خان) نزدیك بجنورد ــ ۹۱، ۳۴۷
گروس ــ ۲۵
گری ــ ۲۸۳
گلپایگان ــ ۵۰، ۲۴۴
گلشور (نزدیك مشهد) ــ ۴۲۶
گلناباد (گلون‌آباد ــ گلباد) ــ شانزده ۴۷، ۴۳۷، ۶۲۰
گلیار (نزدیك مهاباد) ــ ۲۵۶
گنجه ــ چهل وشش، ۲۸، ۳۷، ۵۲ ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳ ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۴۸، ۳۴۹ ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۶، ۴۸۸، ۶۵۰، ۶۵۱
گنداوه ــ ۱۰۹
گندمك (گندوك) ــ ۱۳۱
گوادر ــ ۱۲۵، ۳۵۴
گوگجه ــ ۲۸۴، ۲۸۵
گهواره (نزدیك شاه‌آباد) ــ ۲۲۹
گیرو (درکلات) ــ ۳۵
گیفان ــ ۱۵
گیلان ــ بیست‌وهفت، ۱، ۴۲، ۵۰، ۹۲ ۲۲۶، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۷۱، ۳۷۷ ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۸۰، ۵۰۰

## ل

لار ــ ۲، ۴۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۲، ۲۴۲ ۵۲۳
لارکاند (لارکانه) ــ ۱۷۵، ۱۷۸
لاهور ــ بیست وچهار، چهل وسه ۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸ ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۳۸۵ ۴۲۰، ۵۵۶، ۵۸۹، ۶۴۳
لاهیجان ــ ۴۳۷، ۵۰۹
لاین (لائین) نزدیك کلات ــ ۱۷، ۳۵ ۳۷، ۳۸
لرستان فیلی ــ ۲، ۴۷، ۵۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۰، ۳۸۱، ۴۱۵، ۴۶۶ ۵۱۷
لطف‌آباد ــ ۱۴، ۱۷
لفت ــ ۲۰۱، ۳۵۶
لکنهور ــ ۱۴۳، ۱۵۸
لندن ــ ۴، ۶، ۳۷۳
لنگر ــ ۴۲۱، ۴۲۲
لنگرود ــ ۳۵۰
لنینگراد ــ ۳، ۶
لوری ــ ۲۴۸
لهاور (بهاول) ــ بیست وچهار
لهستان ــ ۳۷۴، ۳۷۸
لیلان ــ ۲۳۸، ۲۷۷، ۶۵۰

م

مارگیانا ــ ۱۵
ماروچاق ــ ۱۸۸
مازندران ــ شش، نوزده، بیست‌وهفت بیست وهشت، بیست ونه، ۲، ۵۰، ۵۲ ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۷ ۱۲۱، ۱۶۵، ۲۱۶، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۷ ۳٤۲، ۳٤٤، ۳٤۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۸۷ ٤۱۳، ٤۱٤، ٤۲۳، ٤۳۷، ٤٤۰، ٤۶۳ ۵۲۵، ۵۸۱
ماشوری ــ یازده
ماکو ــ ۱٤۰
ماوراء النهر ــ ۱۹۰، ۲۶۱، ۳۱۲ ۳۲۷، ٤۹۷
ماهیدشت ــ ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۹٤
مجالس ــ ۲۵۶
مجسمهٔ نادرشاه ــ ٤۶۱
محال شاه‌توت ــ ۶۵۲
محمدآباد ــ ۱٤
محمودی ــ ۲۸۷
مخوطهٔ باغ حرم ــ ۸٤
محولات ــ ٤۲۵
مدین‌آباد ــ ۸۷
مدینه ــ ۳۱۵، ۵۱۱، ۵٤۰
مراغه ــ چهل وپنج، ۲۵، ٤۱، ۱۹۸ ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲٤٤، ۳۵۸، ۳۶۹ ٤۰۱، ٤۱٤، ٤٤۷، ۶٤٤
مراوان ــ ۲٤۸
مرغاب ــ دوازده، ۲٤
مرو (شاه‌جهان) ــ چهل و دو چهل و چهار، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۲۸ ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۹ ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۶۲، ۲۷۷، ٤۱۱ ٤۸۲، ٤۹۵، ۶۳۹
مروصغیر ــ ۸
مروین ــ ۳۶۸
مریوان ــ ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۹۱
مزدقان ــ ۲۵
مژن‌آباد ــ ۸۷
مستنك ــ هشت
مسجد براثا ــ ۲۳۱
مسجد روشن‌الدوله ــ ۱۵۵
مسجد کوفه ــ ۳۱۳، ۳۲۷
مسقط ــ چهل وسه ، چهل‌وپنج، ۱۰۵ ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۰۶ ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۵۳، ۳۵٤، ۳۵۹، ۳۶۰ ۳۶۱، ٤۸۰
مسکو ــ ۱۵۸، ۳۷۳
مشهد ــ سه، پنج، سی، سی‌ویك،سی‌ودو سی وهشت، سی ونه، چهل و یـك چهل وسه ، چهل وچهار، چهل وهشت ۲، ۳، ٤، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱٤، ۲۳،۳۲ ٤۷، ۵۲، ۵۸، ۶۲، ۶٤، ۷۱، ۷٤، ۷۸ ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱ ۹۲، ۹٤، ۹۶، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۷۹، ۱۸٤، ۱۹۰، ۱۹۱ ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳ ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶٤ ۲۷۱، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۳۲ ۳۳۵، ۳۳۸، ۳٤۱، ۳٤۲، ۳٤۷، ۳۵۸ ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲ ٤۱۰، ٤۱۱، ٤۱۲، ٤۱۳، ٤۱۵، ٤۱۷ ٤۱۸، ٤۱۹، ٤۲۲، ٤۲۵، ٤۲۷، ٤۳۰ ٤۳۱، ٤۳٤، ٤۳۵، ٤٤۰، ٤٤۱، ٤٤۲

٤٤٣، ٤٤٩، ٤٥١، ٤٥٦، ٤٦٣، ٤٦٥
٤٦٧، ٤٧١، ٤٧٧، ٤٨٤، ٤٩٩، ٥٠٥
٥٠٧، ٥٠٩، ٥١٥، ٥١٧، ٥٢٠، ٥٨١
٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٧، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٨
٦٣٩، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٥٣، ٦٥٥، ٦٥٦
٦٥٨، ٦٦٠، ٦٦٨
مشهد مادرسلیمان ــ ۱۰۳
مصر ــ ۱۱، ۳۲۲
مکران ــ چهل وسه ، ۱۱۳، ۱۱۷
۱۲۳، ۱۲٤، ۱۲۵، ۲۰۱، ۳٤۲
مکه ــ هشت، ۲، ٦، ٤۳، ۲۰۱، ۲۵۵
۳۳۰، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹٦، ۵۰۷، ۵۱۱
ملایر ــ چهل وپنج، ۲۱٦، ۲۲۸، ٤۳٦
ملتان ــ دوازده ، ۱۱۱، ۱۷۲، ۱۷۸
٤۲۳
ملکپور (بهاولپــور) ــ چهل وسه، ۱۳٤، ۱۳۵
مندلیج (مندله ــ مندلی) ــ ۲۲۹
۲۳۰، ۲۳٦
منقشلاق ــ ۲۰۷
مورچه خورت ــ چهل‌وسه، ۱۰۰، ۱۰۱
۵۱۳
موصل ــ چهل وشش، ۸، ۲۱، ۲۵،۲٤۰
۲۷۳، ۲۷٤، ۲۷۵، ۲۷٦، ۲۷۸، ۲۸٦
۲۹۱، ۳۱۱، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵
٦۵۰
مولودخانه ــ ۱۹۷، ٤۰۱، ٤۷۲
مؤمن‌آباد ــ ۳۵، ۹۸
مهماندوست (نزدیك دامغان)ــ چهل و دو، ۲، ۹۸، ۱۰۱، ٤۸۹، ۵۱۰، ۵۱۳
مهنه ــ ۱۷، ۹۱
میاب ــ ۷۷، ۸۱، ۱۰٦
میام ــ ۱۳۲
میامی ــ ۹۰
میانج (میانه) ــ ٦۱۸
میان‌دوآب ــ چهل وپنج، ۲۱۸، ۲۱۹
میان‌صدیق ــ ۱۰۳
میدان چاندیچوك ــ ۱۵۵
میرآباد ــ ۸

ن

نادرآباد ــ ۱۱۵، ۱۱٦، ۱۲۱، ۱۲۵
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۸٦، ۱۸۸
۱۹۱، ۲٦٤، ۳۵٤، ۳۸۱، ۳۸٤، ۳۸٦
٤۷۲، ٦۳٦
نای‌بند ــ ۵۸۳
نجف ــ چهل وپنج، چهل وهفت، ۲، ۲۳۱، ۲٤۰، ۲٤۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۸
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲٦، ۳۳۰
۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵
٤۵٤، ٤۷۳، ۵۰٤، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۱
۵۲۵، ۵۷۷، ۵۷۹، ٦۰۸، ٦۲۵
نخجوان ــ ۲۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲٦۱
۲۸٤، ۳۰۷، ۳٦۸، ۳٦۹، ٤۹۹
نخلستان دوخاله ــ ۲۳۱
نسا (نیسانا) ــ چهل‌ودو، ۱٤، ۱۵،۱٦
۱۷، ۱۸، ۷۰، ۷۵
نطنز ــ ۱۰۰
نغطه (قریه‌ای درکلات) ــ ۳۵
نقره (نزدیك هرات) ــ چهل وسه ۱۰۵، ۱۰۹
نوخندان ــ ۱٤، ۱۵، ۱۷
نهاوند ــ چهل وپنج، ۲، ۲۱۵، ۲۱٦
نهر معظم ــ ۲۳۰
نیازآباد ــ ۸۹
نیستادت ــ ٤۷

نیشابور ــ چهل ودو، ۲۳، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۹۰، ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۱، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۶۲۲
نیشابورك ــ ۳۵

و

وان ــ شهروان (بان) ــ سی و پنج چهل وپنج، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۸۳، ۳۹۵
وانخواه Wan Khah ــ ۴۷۳
وثیقه‌نامه (محضرنامه) ــ ۳۰۲، ۳۱۲
ورامین ــ ۱۰۰
وزیرآباد ــ ۱۳۴
وزیرستان ــ ۴۷۳

ه

هارون‌آباد (شاه‌آباد) ــ ۴۳۷
هامون ــ ۲۱۳
هرات ــ شش، هشت، ده، یازده،دوازده سیزده ، چهارده ، پانـزده ، شانزده، نوزده، چهل و دو ، چهل وسه، ۲۱، ۴۳، ۴۴، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۵، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۲۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۸۲، ۵۸۷، ۶۲۲، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۰
هرسین ــ ۱۳۱
هرند ــ ۴۲۵
هری چشمه ــ ۹۶
هریرود ــ ۹۵، ۱۰۹
هزار اسب ــ ۱۹۳، ۲۰۷
هزارمسجد ــ ۱۵، ۳۸، ۶۴، ۶۳۲
هزاره (هزارجات) ــ ۱۱۸، ۱۷۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۴
هشترخان ــ حاجی طرخان ــ ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۵۵
هشترود ــ ۲۷۱، ۳۹۱
هفت لنك بختیاری ــ ۲۲۸، ۲۵۶،۲۵۸
هلند (هلندی) ــ ۳، ۵۰، ۱۰۰، ۱۲۴، ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۷،
هلیان ــ ۲۲۸
همدان ــ چهل‌وپنج، ۲،۷،۴۶، ۵۲،۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۷۹، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۵۰
هندوستان (هند) ــ سه ، شش، هفت، سیزده، چهارده، هجده، نوزده، بیست، بیست ویك، بیست ودو، بیست وچهار، بیست وپنج، بیست وشش، بیست وهفت سی، سی وپنج، چهل، چهل وسه،چهل وچهار، ۱، ۲، ۳، ۴،۷،۸،۲۲،۲۳،۲۵، ۲۶، ۴۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۵،۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۴

۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۲۱، ۴۲۷
۴۲۸، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۶۸، ۴۶۹
۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۹
۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۶
۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۲، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۳
۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۸۸، ۵۸۹
۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۶
۶۳۶، ۶۴۳، ۶۴۸، ۶۶۲
هندیجان — ۱۸۱
هویزه — ۴۱۵
هیرمند — ده، ۱۱۳
هیطل — ۲۴
هیمالیا — ۵۸۹

ی

یاقوتی — ۹۴
یام تپه — ۸۱
یامخانه — ۶۶
یریمجا — ۲۷۴، ۳۹۲
یزد — ۲، ۲۱، ۲۶، ۴۷، ۵۱، ۲۱۶
۲۲۷، ۴۰۰، ۵۱۶
یزدخواست — ۲۴۲
یکه بید — ۳۵
یلخانداغ — ۹۱
یمن — ۲
یمین‌آباد — چهل‌وسه، ۱۳۴
ینگجه — ۳۷، ۲۳۰
ینگی اورگنج — ۲۰۷
ینگی قلعه — چهل‌ویك، ۶۸
یود سوق — ۲۳
یونان — ۱۵

## اسامی قبائل و مذاهب

آق‌قویونلو — ۲۶
آق‌یلان (اق‌یالو) — ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰
آنغزاولی — ۲۴
ابدالی — هشت، ده، یازده، دوازده، پانزده، شانزده، نوزده، چهل‌ویك، چهل‌و دو، ۴۳، ۴۴، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶
۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱
۲۲۴، ۲۶۴، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۷، ۴۱۹،
۴۲۰، ۴۲۲، ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۴۳
ابوسعید — ۲۰۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲
اتابکان — ۲۶
اتانلو — ۲۲
اچوق — ۲۴
ارتودکس — ۵۰۰
ارشلو — ۲۲
ارمنی — ۳۱، ۳۲
ازبك — چهار، چهارده، پانزده، بیست‌ویك چهل‌ویك، چهل‌وچهار، ۱۵، ۱۸، ۲۰
۲۲، ۲۶، ۴۴، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۱۲۷، ۱۷۳
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
۲۰۷، ۲۶۵، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۴۴
۴۶۲، ۴۸۴، ۴۸۹، ۵۵۹، ۶۰۴، ۶۲۶
۶۲۷
ازبك‌التون جلو — ۷۸
استاجلو — ۲۷، ۳۱
اشکانی — ۱۵، ۱۸، ۳۰
اعراب‌ـعرب‌ـچهل‌وچهار، ۷۹، ۱۰۴، ۲۰۱
۲۰۲، ۲۴۳، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۲
اعراب بنی‌کعب — ۲۷۸، ۴۳۸
اعراب بنی‌لم — ۲۳۵، ۲۷۸

اعراب خلیج فارس ــ چهل‌وپنج
اعراب منتفق ــ ۲۷۸
افشار (اوچر ــ اوشار ــ اوشر ــ اوشیر) چهار، بیست‌وپنج، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵ ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۱۰۴، ۲۴۴، ۳۰۲، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۸۴، ۶۵۲
افغان (افاغنه) ــ هفت، هشت، نه، ده، یازده سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده هجده، نوزده، بیست، بیست‌وسه، بیست‌و چهار، بیست‌وهفت، بیست‌ونه، چهل‌ودو چهل‌وسه، ۱، ۲، ۲۶، ۴۸، ۸۹، ۹۶، ۹۷ ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶ ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۶۵ ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۱۲ ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۰۵، ۳۱۹ ۳۴۰، ۳۷۱، ۴۰۳، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۶۹ ۵۰۹، ۵۵۰، ۵۶۶، ۵۸۷
اکراد ــ چهل‌ودو، ۲۶، ۴۶، ۹۱، ۴۲۸
اکراد وان ــ ۲۵۰
الوار (لرخرم‌آباد) ــ ۵۱، ۲۵۶
الیلو ــ ۲۲
امرلو (امیرلو) ــ ۲۲، ۶۴، ۶۸
اوجوق ــ ۲۵
ایلخانیان ــ ۲۸
ایل کلهرسند ــ ۱۰۹
اینانلو ــ ۲۲
باباخانلو ــ ۲۲
باچا وانلو ــ ۲۲
بای آق ــ ۲۴
بایندر ــ ۲۵
بختیاری ــ بیست وپنج، چهل‌و پنج، چهل وشش، ۵۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹ ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷ ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۴۱۱، ۴۱۲ ۴۳۶، ۵۰۶
بکشلو ــ ۲۲
بلوچ ــ نه، چهل‌وسه، ۴۲، ۴۷، ۱۰۴، ۱۰۵ ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۷۸ ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۵۹، ۳۶۳، ۳۸۶ ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۸۰
بنی‌اسرائیل ــ ۳۱۵
بنی‌العباس ــ ۵۳۵
بنی‌حنیفه (حنفیه) ــ ۳۱۹
بنی‌خالد ــ ۲۶
بنی‌غالب ــ ۳۱۸
بنی‌هاشم ــ ۳۱۷
بوزانلو ــ ۳۷
بیات ــ ۲۴، ۵۴، ۷۳، ۲۲۹، ۴۲۱، ۴۲۸
بیات اصفهان ــ ۳۷
بیات شام (شامبیاتی) ــ ۲۴
بیگدلی (بیوك‌دلی) ــ ۲۵، ۲۷
پاپالو ــ ۲۲
پارتیا (پارت) ــ ۱۵، ۱۷، ۱۸
پچنه ــ ۲۶
پوزوق ــ ۲۴
تاتار ــ چهار، چهل‌ویك، چهل‌ودو، ۱۸، ۲۳، ۲۷، ۵۰، ۶۹، ۷۹، ۲۴۶، ۳۷۲ ۴۴۴
تاتار مرو ــ چهل‌ودو، ۵۵، ۸۶
تاجیك ــ ۳۱، ۳۰۵
ترك (اتراك) ــ بیست وچهار، ۲۳ ۲۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۳۰۵
ترك‌اجرلو ــ ۳۷
ترك بوجاری (بغایری) ــ ۹۰
ترك دوملو ــ ۲۷

ترکمن (تراکمه ــ ترکمان)ــ چهارده شانزده، چهل‌ودو، چهل‌وچهار، ۱۴، ۱۸ ۲۲، ۲۴، ۵۲، ۵۵، ۶۰، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۹۱ ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۱ ۲۱۲، ۲۲۶، ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۵۰، ۳۹۹ ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۸۴، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۶۴ ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۰۴، ۶۱۴
ترکمن تکه ــ ۷۰، ۹۱، ۱۸۵
تزار ــ ۲۶۹
تکه‌لو ــ ۲۷
تیرهٔ آمپز ــ ۱۴۳
تیرهٔ بنی‌لام ــ ۲۳۰
تیرهٔ تایمنی (تایمانی) ــ ۳۴۴
تیرهٔ توخی ــ ۱۲۱
تیرهٔ جغتای (جغتائی) ــ چهل‌ودو، ۲۷ ۷۷، ۱۸۲
تیرهٔ یارز ــ ۲۴
جات ــ ۱۴۳
جلایر ــ ۲۲، ۳۷، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۴۱۹
جوکی ــ ۱۵۹
چاپشلو (چوشلو) ــ ۱۴، ۱۶، ۵۸۸
چرکس ــ ۳۱، ۲۸۲
چمشگزك ــ ۲۱، ۵۵، ۶۷، ۷۸، ۱۱۹
چهارلنك اصفهان ــ ۲۵۶، ۲۵۸
حوواله (هوله خضاب) ــ ۲۰۵، ۲۲۸
خاندان یریبا ــ ۳۶۰، ۳۶۲
خزیمه ــ ۱۰۰
خوارزمشاهی ــ ۲۶
دودورعه ــ ۲۵
دولو ــ ۲۸
ذوالقدر ــ ۲۷
رستاق ــ ۲۷
زرتشتی ــ ۴۴
زنایف ــ ۱۹۷، ۳۸۲
زند (زندیه) ــ ۲۲۸، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷ ۴۳۸
زنگانلو ــ ۲۲
زیدانلو ــ ۶۷
سارلو ــ ۹۱
ساسانی ــ بیست‌ویك، ۱۸
سالور ــ ۲۰۷
سامانی ــ بیست ویك
سلاجقه ــ ۱۴، ۱۸، ۲۶
سنت (سنی) تسنن ــ ۲۹، ۳۱، ۴۶، ۲۹۹ ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۷ ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۹۶، ۵۳۷، ۵۴۰
سیك ــ ۱۳۴
سیلاخور ــ ۲۲۵
شادلو ــ ۸۶
شافعی ــ ۳۲۲، ۳۲۷
شاملو ــ ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۵۵۲
شاهیسیونی (شاهسونی) ــ ۲۸
شیعه (تشیع) ــ ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۹ ۳۳۰، ۴۹۶، ۵۴۰
صاین‌خانی (ترکمن) ــ شانزده
صفاریان ــ ۴۷
صفویه ــ چهار، پنج،شش، هفت، هشت یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده شانزده، هفده، بیست ویك، بیست‌وهشت ۱۵، ۲۲، ۱۲۵، ۱۷۶، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۸۱ ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۶۴، ۳۹۸، ۴۱۲، ۵۰۹
صوفیان (صوفیانلو) ــ ۲۲۰، ۶۴۹
صوفی صافی ــ شانزده، ۳۱
صوفیهٔ قرارباغ ــ ۲۷
طایفهٔ ساربان ــ ۳۷

طایفهٔ ماراتاها ــ ۵۴۲
طایفهٔ یوز ــ ۱۹۰
عرب شیبانی ــ ۳۷
علی‌ایلی ــ ۷۰، ۷۸، ۸۶
عمرزهی ــ ۴۲۰
عیسوی (نصارا ــ مسیحی) ــ هشت ۳۲، ۵۰۰، ۵۰۱
غلجائی (غلزائی ــ غلیزائی ــ غلزه‌ای قلیجه‌ای ــ غلیجائی)ــ هشت،نه،یازده دوازده، سیزده، نوزده، بیست، چهل‌وسه ۴۲، ۴۳، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۷۶، ۲۲۴، ۳۲۷، ۳۵۱ ۴۲۰، ۵۰۶
قاجار (قجراحمدلو) آقاجری ــ یازده چهارده، پانزده، بیست‌وپنج، ۲۲، ۲۳ ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۶۱، ۷۹، ۸۲، ۲۱۲ ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۰۹
قارلوق ــ ۲۳
قازقین ــ ۲۵
قاسملو ــ ۲۷
قبیلهٔ میان‌کال ــ ۱۸۹
قراولی ــ ۲۴
قراباشلو ــ۲۲
قراقویونلو (ترکمان) ــ ۲۶
قرق ــ ۲۵
قرقلو (قرخلو ــ ارخلو) ــ ۲۲، ۲۵ ۲۷، ۵۵، ۶۳، ۴۶۲، ۶۱۴
قره‌چورلو ــ ۸۵، ۹۱، ۱۰۱، ۲۳۱
قره‌قلپاق ــ ۱۸۵
قزاق ــ ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۶۵ ۳۷۸
قزلباش ــ هشت،ده، یازده،دوازده،هفده چهل ویك، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۷ ۱۱۵، ۱۸۳، ۲۲۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۷ ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۸۱
قلموق ــ ۱۸۲، ۲۰۷
قنفلی ــ ۲۳
قوم عادصرصر ــ ۱۷۰
قیچاق ــ ۲۳
کاتولیك ــ ۵۰۰
کارملیت ــ ۵۰۰
کاصحاب دین ــ ۳۲۳، ۴۴۴، ۵۶۰ ۶۵۱، ۶۵۲
کاکری ــ نه
کردخبوشانی ــ ۲۱۴
کرگرلوچمشگزك ــ ۹۱، ۱۰۶
کندوزلو (گوندوزلو) ــ ۲۲، ۶۴،۶۸
کوسه احمدلو ــ ۲۲، ۲۳، ۶۳
کوکلان (ترکمن) ــ ۲۱۹، ۲۳۱ ۵۵۵
گورگانی (طایفه) ــ سیزده، بیست ۱۶۱، ۵۵۹
گون‌خان قای ــ ۲۴
گوه‌شانلو ــ ۳۷
لر ــ ۴۳۶
لزگی (لزگیه ــ لگزی) ــ شانزده چهل وشش، چهل‌وهفت، ۲۸، ۴۶،۱۱۲ ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۴۵، ۲۴۷ ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷ ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۸۷، ۳۹۰ ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۹، ۴۹۳، ۵۰۷
مسلمان (مسلم ــ اسلام) ــ هشت، ۳۱ ۲۵۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۳ ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۳۸
مغول (مغولستان) ــ ۳، ۴،۱۷، ۱۸،۲۳

۲۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۷، ۴۶۸
۴۸۹
یارشماق ــ ۲۴
یزیدیان (شیطان‌پرست) ــ چهل وشش
۸، ۲۷۴، ۳۹۲
یسوعی ــ ۵۰۰
یمرلو (ترکمن یمورلی) ــ ۷۰، ۸۶
۹۱
یموت ــ چهل‌ویك، چهل‌وپنج، ۶۳، ۶۹
۷۰، ۱۰۷، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۸۷
۴۳۵
یوسف‌زای (یوسف زائی) ــ چهل‌وچهار
۱۷۲، ۱۷۳، ۴۲۰
یهود ــ ۵۰۰

## مؤسسات

ادارهٔ کل باستان‌شناسی ــ ۴۴۹
انجمن آثارملی ایران ــ دو، سه، سی
۴۴۹، ۴۵۵، ۶۴۴
انجمن آثارملی‌خراسان ــ یك، دو، سی
چهل‌ویك، ۴۵۵، ۶۴۴
پارلمان انگلیس ــ ۳۴
جامعهٔ فؤاد اول ــ ۱۱
چاپخانهٔ حبل‌المتین ــ ۱۲
چاپخانهٔ خراسان ــ یك
دانشکدهٔ ادبیات مشهد ــ سی وهفت
کتابخانهٔ فرخ ــ ۶، ۹
کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی ــ ۱۰
۱۱، ۶۵۳
کتابخانهٔ پاریس ــ ۵
کتابخانهٔ حسین‌آموزگار ــ ۱۱، ۱۲
کتابخانهٔ دکترعلی‌شاملو ــ ۳، ۴، ۹
کتابخانهٔ عبدالله‌کشاورز ــ ۶، ۹
کتابخانهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقیه ــ ۵
کتابخانهٔ ملك ــ ۱۱، ۱۲، ۵۱۸، ۶۴۹
کتابخانهٔ ملی پاریس ــ ۵۰۱، ۶۳۴
کتابخانهٔ ملی فرهنك مشهد ــ ۹، ۴۵۳
۴۵۵
کتابخانهٔ وستوکوودینا ــ ۳
کمپانی انگلیس واطریش وهلند ــ
۲۵۲، ۲۵۴، ۳۳۶، ۳۵۲
کمپانی هند خاوری (هندشرقی) ــ
۱۰۴، ۱۱۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۳۶، ۳۵۶
۳۶۰
کمپانی هند وهلند ــ ۳۵۳
موزهٔ ایران باستان ــ ۶۳۹
موزهٔ آستان‌قدس رضوی ــ ۶۴۳
موزهٔ آسیائی لنینگراد ــ ۶
هیئت شرلی ــ ۳۶۴
هیئت هانوی ــ ۳۸۲

## کتب و مجلات

آتشکدهٔ آذر ــ ۱۲، ۲۵، ۴۴۳، ۵۲۳
ابراهام کاتوغیکوس ــ تاریخ‌من‌ونادر ــ
دعوتنامهٔ نادر ازاو چمیادزین ــ ۷
۱۲
اردوکشی نادر بهندوستان ــ ۹
اعیان‌الشیعه ــ ۹، ۳۱۱، ۳۲۹

انجیل ــ ۵۰۰
انسیکلو پیدیا Encyclopidia
٦٤٧
بیان‌الوقایع ــ ۷، ۱٦۲
پادشاه ایراکلی ــ ۷
تاریخ ایران ــ ۷
تاریخ ایران رضی‌الدین تفرشی ــ ۷
تاریخ ایران سرپرسی سایکس ــ ۱۰
تاریخ ایران سرجان مالکم ــ ۷
تاریخ ایران فلسفی ــ ۹
تاریخ ایران‌باستان ــ ۱۱، ۲۰
تاریخ تبریز ــ ٦۲۷
تاریخ تیموری ــ ٦٤۹
تاریخ جابری ــ ۳۹٦
تاریخ جغتائی ــ ۷
تاریخ جهانگشای نادری ــ چهار، ۳
۳۱۲، ۵۱۹، ٦٤۹
تاریخچه نادرشاه مینورسکی ــ ٦
تاریخ سلطنت نادر ــ ۳
تاریخ عالمگیر ــ ٤
تاریخ کارتلی ــ ۷
تاریخ ملوك عجم ــ ۵۲۰
تاریخ نادر (ملایری) ــ ۱
تاریخ نادرشاه افشار جمس فریزر ــ
سی وشش، ۳
تاریخ نادرشاه جونس لندرسن ــ ٦
تاریخ نادر نامه محمدکاظم ــ چهار
٦، ۷
تاریخ نظامی ایران ــ ۱۱
تاریخ وصاف ــ ٦٤۹
تاریخ هند ــ ۷
تذکرة‌الشائقین ــ ۵۱۰
جزئیات عجیب دربارهٔ نظم‌ارتش نادر ــ
۷
جنگهای ترکها با نادر ــ ۷
جواهرالکلام ــ ۱۲
جوهر صمصام ــ ۷
چهار گلزار شجاعی ــ ۷
حجج‌قطعیه ــ ۳۱۱
دررالتیجان ــ ۱۵، ۱۸
درهٔ نادره (نادری) ــ ۳، ٦، ۵۱۹
دلال مهراتی ــ ۷
دلاوران ایران ــ ۱۰
دوران افتخار ــ ۱۰
دیوان حزین ــ ۱
ذخرالرافع ــ ۵۱۲
رساله توفیق ــ ۵۱۰
رساله دراثبات رجعت ــ ۵۱۱
رساله درعلم عروض ــ ۵۱۱
رستم‌التواریخ ــ ۱۱
روضات الجنات ــ ۱۲
روضة‌الصفا ــ ٤، ۵
ریاض‌الجنه ــ ٤۷۳
ریاض‌السیاحه ــ ۵۰۲
ریاض‌الشعراء ــ ۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰
زبدة‌التواریخ ــ ٦، ۱۱
زندگی نادر پسرشمشیر ــ ٦
زندگی پرماجرای نادر ــ ۱۰
سفرنامهٔ حزین ــ ۱، ٦
سفرنامهٔ عبدالکریم ــ ۵
سفینهٔ فرخ ــ بیست وسه
سنگلاخ ــ ۵۱۹

سه فرمان نادر ــ ۷
شاه‌عباس اول صفوی ــ ۱۱، ۲۷
شیرمرد اتك ــ ۱۰
طرائق الحقائق (طرائق الحدایق) ــ ۴۰۹، ۴۵۱
طوطی ــ ۱۰
فارسنامه (فرسنامهٔ ناصری) ــ ۷، ۱۲، ۵۱۰
قاموس‌الاعلام ــ ۱۲، ۵۲۰
قرآن مجید ــ ۳۰۰، ۳۱۱، ۵۰۰، ۶۳۸
قصص‌العلماء ــ ۱۲
کتاب ادواردبرون ــ ۷
کلیات حزین ــ ۱۲
گلشن مراد ــ ۴۲۷
گیتی‌گشا ــ ۹
مجمع‌التواریخ ــ ۱۰
مجمع‌الفصحاء ــ ۱۳
مجمل‌التواریخ ــ ۷، ۱۰، ۴۱۸، ۴۲۸
مجلهٔ ارمغان ــ ۷، ۹
مجلهٔ اطلاعات ماهیانه ــ ۶۳۶، ۶۶۲
مجلهٔ توشه ــ ۱۲
مجلهٔ ماهنامهٔ اطلاعات ــ ۱۲
مجلهٔ یادگار ــ ۷، ۳۱۲، ۶۳۰
مجلهٔ یغما ــ ۴، ۵، ۶۳۰، ۶۴۶، ۶۴۹
مخزن‌الانشاء ــ ۱۰
مدارك درشرح شرایع ــ ۵۱۱
مرآت الزمان ــ ۵۱۲
مسافرت نادر بهمدان ــ ۷
مطلع‌الشمس ــ ۱۱
معجم‌الانساب ــ ۱۱
ملل ونحل ــ ۱۷
منتخب‌التواریخ ــ ده، ۱۰، ۶۲۵
منتظم ناصری ــ ۱۱، ۲۶
منشآت قراهانی ــ ۱۰
منشآت میرزامهدیخان ــ ۱۰، ۵۱۹
میزان‌المعرفه ــ ۴۱۲
نادرشاه سرمارتیمردیوراندانگلیسی ــ۳
نادرشاه افشاررحیم‌زاده صفوی ــ ۱۰
نادرشاه الکهارت ــ ۳
نادر فاتح دهلی ــ ۱۰
نادر وتوپال عثمان‌پاشا ــ ۷
نادر ورضاقلی‌میرزا ــ ۷
هشت مقالهٔ فلسفی ــ ۸

# سپاسگزاری

از ذوات محترمیکه درتدوین و تألیفو چاپ کتاب ایـن بنده را راهنمائـی و مساعدت فرموده‌اند سپاسگزارم :

۱ــ اعضاء محترم انجمن آثار ملـی‌ایران بویژه تیمسار سپهبد آق اولی رئیس هیئت مدیره و دانشمند ارجمند آقای‌مصطفوی‌خزانه‌دار و عضو انجمن مرکزی و همچنین انجمن آثار ملی خراسان .

۲ــ دانشمندان عالیقدر بخصوص آقای‌حاج اسمعیل امیر-خیزی واستاد سعیدنفیسی واستاد دکتررضازادهٔ شفق واستاد دکتر علی‌اکبرفیاض و صاحبان ومدیران کتابخانه ها خاصه ادیب دانشمندآقای محمود فرخ وآقای‌عبدالعلی اکتائی وآقای سهیلی خوانساری.

۳ــ مدیرمحترم وکارمندان اداری وفنی‌چاپخانهٔ خراسان.

٤ــ مستشرق و مورخ دانشمند آقای‌لورنس‌لاکهرت مؤلف‌کتاب تاریخ نادرشاه که این‌کتاب را اخیراً پس ازچاپ ملاحظه‌فرموده‌و در صفحهٔ اول با عبارت «بعقیدهٔ بنده این کتاب راجع بنادرشاه خیلی قابل توجه است.لارنس‌لاکهـرت ــ ۲۳ اکتبـر ۱۹٦۰ » اظهارنظر کرده‌اند.

توفیق همه را درانجام خدمات علمی واجتماعی از خداوند متعال خواستارم .

ومن‌الله‌التوفیق‌وعلیه‌التکلان . مشهد ــ آذرماه ۱۳۳۹ هجری شمسی

**محمدحسین ــ قدوسی**